

الاشاد الباقية عن القرون الخالية

أبو ریحان محمد بن أحمد البیرونی

۳۶۲ - ۴۴۰ هـ

تحقیق و تعلیق
پرویز اکائی

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
- مقدمه ویراستار:	ز - ۱
الف). متن کتاب	ی
ب). تعلیقات	کد
ج). نمایگان .	که
- اختصارات ...	لا

متن کتاب	۱ - ۴۵۸
- [دبیاجه مؤلف] (۵)	۳ - ۶
فرگرد یکم (I): القول علی مائیه الیوم	۷ - ۱۱
فرگرد دوم (II): القول علی مائیه السنه ...	۱۳ - ۱۷
فرگرد سوم (III): القول علی مائیه التواریخ	۱۹ - ۴۲
فرگرد چهارم (IV): القول فی اختلاف الأمم	۲۳ - ۴۹
فرگرد پنجم (V): القول علی کیفیات الشهور	۵۱ - ۸۰
- الدائرة الفصغری و	... (۶۴)
- جدول الشهور	... (۷۷ - ۸۰)

- فرگرد ششم (VI): القول على استخراج التواريخ
 - جدول تواريخ بني اسرائيل
 - تسمية ملوك اتور
 .. ملوك بابل (و) الكلدانيين
 - تسمية ملوك القبط
 - اسماء ملوك البطالسه
 - اسماء ملوك الروم
 - اسماء ملوك النصرانية
 - ملوك القسطنطينيه
 - جدول انقباء الملوك
 - اقسام ملوك الفرس
 - ملوك فارس
 - اسماء الملوك الاشكانية
 - اسماء الملوك الساسانية
 - جدول ملوك الحمير
 - جدول ملوك القسائية
 - ملوك معد الالخميون
 - تواريخ افعال النبي (ع)
 - اسماء الخلفاء
 - اسماء ملوك بني اميه
 - الخلفاء العباسيون
 - اسماء الملقبين
 - اطيلسان المضعف
 فرگرد هفتم (VII): القول على الادوار و التوفات
 - دائرة العيار
 - جداول السنين
 - جداول العلامات و
 - جدول الموالييد و

جدول الاحكام	(۲۰۹ - ۲۱۱)
جدول التقوفات	(۲۱۶ - ۲۲۰)
جدول الكواكب السبعة	(۲۲۱)
جدول البروج	(۲۲۲)
جدول الارباع	(۲۲۵ - ۲۲۹)
جدول اوائل الشهور	(۲۳۱ - ۲۳۲)
شكل اللولب المنقول	(۲۳۵)
المجدول المصحح	(۲۳۶ - ۲۳۷)
فرگرد هشتم (VIII): القول على تواريخ المنتبين	۲۴۳ - ۲۶۲
طيلسان المنتبين	(۲۶۲)
فرگرد نهم (IX): القول على ما في شهور الفرس	۲۶۳ - ۲۸۹
جدول الاختيارات	(۲۸۷ - ۲۸۸)
فرگرد دهم (X): القول على ما في شهور السند	۲۹۱ - ۲۹۳
فرگرد يازدهم (XI): القول على ما لا اهل خوارزم	۲۹۵ - ۳۰۰
جدول اسماء منازل القمر	(۳۰۰)
فرگرد دوازدهم (XII): القول على مذهب خوارزم شاه	۳۰۱ - ۳۰۲
فرگرد سيزدهم (XIII): القول على ما في شهور الروم	۳۰۳ - ۳۴۰
(جدول) طالع بناء بغداد	(۳۳۶)
فرگرد چهاردهم (XIV): القول على ما يستعمله اليهود	۳۴۱ - ۳۵۵
جدول التعليل	(۳۵۲ - ۳۵۵)
فرگرد پانزدهم (XV): القول على ما يستعمله النصارى	۳۵۷ - ۳۷۴
فرگرد شانزدهم (XVI): القول على صوم النصارى	۳۷۵ - ۳۹۵
جدول خرائيقون النصارى	(۳۷۹)
جدول الصوم الاوسط	(۳۸۰ - ۳۸۱)
جدول معرفة صوم النصارى	(۳۸۴ - ۳۸۵)
جدول يوسف اليهودى	(۳۸۹)
جدول خرائيقون اليهود	(۳۹۰)

- فرگرد هفدهم (XVII): القول على اعياد النصرى .. ٣٩٧ - ٤٠٥
- جدول الاعياد .. ٤٠١ - (٢٠٢)
- جدول اعياد السطورية ٤٠٢ - (٢٠٥)
- فرگرد هجدهم (XVIII): القول على اعياد الخوس الاقدمين ٢٠٧ - ٢١٣
- جدول الدور المعدل .. (٢١٣)
- فرگرد نوزدهم (XIX): القول على ما كانت العرب ٢١٥ - ٢١٨
- جدول الفصول ... (٢١٧)
- فرگرد بيستم (XX): القول على ما يستعمله المسلمون ٢١٩ - ٢٢٩
- فرگرد بيست و يكم (XXI): القول على منازل القمر ٢٣١ - ٢٥٠
- داورتان المهابت والجهات ... (٢٣٥ و ٢٣٦)
- جدول احوال المنازل ... (٢٤٢)
- جدول احوال الكواكب .. (٢٤٥)
- جدول مواضع الكواكب (٢٤٧ - ٢٤٩)
- فرگرد بيست و دوم (XXII): القول في سطوح الاكر .. ٢٥١ - ٢٥٨
- تعليقات كتاب .. ٢٥٩ - ٧٤٥
- ديناچه (ش ١ -) .. ٢٦١ - ٢٦٢
- فرگرد يكم (ش ٢ - ٨) ٢٦٢ - ٢٦٦
- فرگرد دوم (ش ٩ - ١٩) .. ٢٦٦ - ٢٧٠
- فرگرد سوم (ش ٢٠ - ٦٧) ٢٧٠ - ٢٩٢
- فرگرد چهارم (ش ٦٨ - ٨٦) ٢٩٢ - ٥٠٢
- فرگرد پنجم (ش ٨٧ - ١٢٨) .. ٥٠٢ - ٥٢١
- فرگرد ششم (ش ١٢٩ - ٢٠٨) .. ٥٢١ - ٥٩٨
- فرگرد هفتم (ش ٢٠٩ - ٢٥٦) ٥٩٨ - ٦٢٠
- فرگرد هشتم (ش ٢٥٧ - ٢٩٤) ٦٢٠ - ٦٤٩
- فرگرد نهم (ش ٢٩٥ - ٣٣٥) ٦٤٩ - ٦٧٩
- فرگرد دهم (ش ٣٣٦ - ٣٤٠) ٦٧٩ - ٦٨٠

۶۸۷ - ۶۸۰	- فرگرد یازدهم (ش 341 - 356) .
۶۸۸ - ۶۸۷	- فرگرد دوازدهم (ش 357 - 360)
۷۰۰ - ۶۸۸	- فرگرد سیزدهم (ش 361 - 386)
۷۰۷ - ۷۰۰	- فرگرد چهاردهم (ش 387 - 412) .
۷۱۴ - ۷۰۷	- فرگرد پانزدهم (ش 413 - 439) .
۷۱۹ - ۷۱۴	- فرگرد شانزدهم (ش 440 - 458)
۷۲۳ - ۷۱۹	- فرگرد هفدهم (ش 459 - 474)
۷۲۹ - ۷۲۳	- فرگرد هجدهم (ش 475 - 485)
۷۳۰ - ۷۲۹	- فرگرد نوزدهم (ش 486 - 488) .
۷۳۳ - ۷۳۰	- فرگرد بیستم (ش 489 - 502)
۷۴۳ - ۷۳۳	- فرگرد بیست و یکم (ش 503 - 517)
۷۴۵ - ۷۴۳	- فرگرد بیست و دوم (ش 518 - 520)

نمایگان نامه

۸۹۴ - ۷۴۷

۷۷۱ - ۷۴۹	۱- فهرست مراجع ..
۸۱۲ - ۷۷۳	۲- نام‌های کسان ..
۸۲۵ - ۸۱۳	۳- نام‌های جابها ..
۸۳۸ - ۹۲۷	۴- تبردها و پیوندان
۸۶۵ - ۸۳۹	۵- واژگان نهادین
۸۸۰ - ۸۶۷	۶- کتابها و نامکها
۸۹۴ - ۸۸۲	۷- Names Index

مقدمه ویراستار

نویسنده قصد کرده بود تا چنان که معمول است، در مقدمه طبع جدید (حاضر) کتاب الآثار ابوریحان بیرونی (۳۶۲/ ۹۷۳ م - ۴۴۰/ ۱۰۴۸ م) شرحی مختصر در احوال و آثار مؤلف بیاورد، لیکن به چند دلیل از این قصد بازگشت: یکی آوازه بلند نام آن دانشمند ایرانی و اشتهاار موفور کتاب الآثار وی، که بر روی هم اثر و مؤثر را از هر تعریف و توصیف دیگر بی نیاز می‌سازد؛ و دیگر این که ما به سهم خویش در باب حیات علمی او یک کتاب مفرد و مستقل نوشته‌ایم^۱، که تداول پیدا کرده و هر که خواهد می‌تواند بدان رجوع کند؛ و نیز به سبب فزونی حجم کتاب حاضر بیش از حد متعارف، که ناچار با پرهیز از هرگونه إطناب و تفصیل زائد بایستی هم مطالب مقدمه را به اختصار تمام بیان کرد.

الآثار الباقیه من / عن القرون الخالیه (= آثار بازمانده از سده‌های بگذشته) تا آنجا که آگاهی یافته‌ایم، پس از زمان بیرونی (پن ۵۵۰ ه. ق) سه قرن بعد (ن ۱۰۸۰ ه. ق) در محافل علمی عهد غازانی، یعنی در حوزه تاریخننگاری خواجه رشید الدین فضل الله همدانی وزیر (۶۴۵ - ۷۱۸ ه. ق) محلّ عنایت خاص و توجه بلیغ واقع شد؛ چنان که بشرح خواهد آمد خواجه دانشمند هم با استفاده از آن در تاریخ «جامع» خویش، ظاهراً دستور داد تا نسختی خوش خط و زیبا متضمن بیست و پنج «مجلس» (تصویر) نقاشی هم از اخبار آن فراهم آوردند؛ آنگاه دیگر خبری از کتاب نداریم تا نیمه دوم سده سیزدهم (۵۰۰ ه. ق) که علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه (۱۲۳۴ - ۱۲۹۸ ه. ق) وزیر مشهور علوم عصر ناصری به ترجمه و شرح بهری از آن پرداخت (که معروف است).

اما در اروپا نخست بار «سر هنری راولینسن، انگلیسی (ایران‌شناس نامدار و رازگشای خطوط میخی کتیبه‌های بیستون) که نسخه‌ای از کتاب الآثار در ایران خریده بود، گفتاری با استفاده از آن درباره «آسیای میانه» نوشت و چاپ کرد (۱۸۶۶) که یکباره «نظار شرق‌شناسان بدان معطوف شد. پس آنگاه «بنیاد ترجمه آثار شرقی» لندن، در سال ۱۸۶۹ عزم بر طبع و ترجمه کتاب کرد؛ و چون دانشمند زبان‌شناس آلمانی (استاد رشته ادب عربی) «إدوارد زاخانو / E. Sachau (۱۸۴۵ - ۱۹۳۰) رساله دانشگاهی خود را در باب تاریخ و تقویم خوارزم نوشته بود، امر طبع و ترجمه کتاب بدو محوّل شد که وی هم متن عربی را - به شرح آتی - ویراست و با عنوان (آلمانی) تاریخ‌شناسی مآخذهای مشرق‌زمین چاپ کرد (لایپزیگ / ۱۸۷۸) و یک سال بعد هم ترجمه انگلیسی کتاب را با همان عنوان طبع و نشر نمود (لندن / ۱۸۷۹). زاخانو در سالهای بعد مأمور طبع و ترجمه اثر دیگر بیرونی «تفتیش ماللند» شد، که این رسالت علمی را هم به نحوی عالی و مطلوب و به کمال انجام داد.



بیرونی تألیف الآثار خود را چنان که زاخانو هم از برخی داده‌های متن کتاب دریافته، در سال ۳۹۱ هـ / ۱۰۰۰ (۱۳۱۱ سلوکی / اسکندری) پایان برده است؛^۱ و ما نیز همین تاریخ را از یک فقره (فرگرد ۶ / بند ۱۱۸) در بیان روز «هرمز» از ماه «تموز» سال ۳۹۱ (سنة احدى و تسعين و ثلاثمائة للهجرة) دریافته‌ایم، که اول محرم همان سال (۳۹۱) را نیز حسب تاریخ اسکندری استخراج کرده است (ص ۱۸۱). اما سال تألیف کتاب به شرحی که طی تعلیقات (ش ۱، 265، 507) آورده‌ایم، هنگامی بوده است که بیرونی در دربار امیر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری (۳۶۶ - ۳۸۸ - ۴۰۳ هـ. ق) در گرگان می‌زیسته، پس آن را هم به اسم او تألیف و پیشگاه آن پادشاه تقدیم کرده است. بیرونی که الآثار الباقیه را در سالهای جوانی خویش (- ۲۹ سالگی) نوشته، چنین نماید که تاریخ مزبور سال نخستین تحریر کتاب بوده باشد؛ چه حدود ۳۶ سال بعد (در ۶۵ سالگی) هنگامی که به سال ۴۲۷ هـ. ق فهرست مؤلفات خود را می‌نوشته، کتاب الآثار را (از نوشته‌های دوره جوانی هنوز جزو تألیفات در دست تکمیل) (با رفع نواقص و اضافه تعلیقات) و تحریر ثانوی یاد کرده است.^۲

شواهدی از تجدید نظر در جایجای متن کتاب (که به قول استاد همایی ظاهراً تا پایان

۱. *Chronologie Orientalischer Völker*, Leipzig, 1878, P. XXIV.

۲. فهرست کتابهای رازی و بیرونی، طبع دکتر مهدی محقق، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، ص ۳۸ و ۷۱.

عمرش ادامه داشته) به دیده می‌آید، که ما از جمله بدین فترات اشاره می‌کنیم: ۱)، عبارت «و هو المشهور أيضاً عند المحصلين... (تا)... بق خمسة آلاف ومائة وثمانون» (ص ۳۷۶، س ۸-۱۳) را که زانخان از اقحامات بعدی دانسته (تعلیفه ۴۴۳) نظر به تصحیح رقم مزبور در نسخه اساس ما بایستی هم از اصلاحات خود مؤلف باشد. ۲)، در فرگرد دوم (بند ۷) که درباره سالهای عبرانی و یهود و بنی اسرائیل و صابان و حرثیان سخن گفته (ص ۱۵، س ۱۹ بعد) حسب قول استاد همایی که بیرونی در کتاب التفهیم (ص ۲۳۷) مؤلف به سال ۴۲۰ ه. (ق) درباره حساب کیبسه صابان اظهار بی اطلاعی نموده؛ و چون در الآثار (مؤلف به سال ۳۹۱ ه. ق) اطلاعات کافی در این خصوص به دست داده، از آنروست که همانا پس از آن تاریخ همچنان مشغول حکم و اصلاح و زیادت در کتاب بوده است.^۱ ۳)، در ذکر خلیفه عباسی «القائم» گوید اکنون وی رئیس اسلام است (ص ۱۷۱، س ۵-۶) - یعنی ابوجعفر عبدالله «القائم» بامر الله این القادر (۴۲۲-۴۶۷ ه. ق) از اینرو بازبینی و فزونی مزبور بایستی پس از سال ۴۲۲ ه. بوده باشد. ۴)، هم چنین استاد همایی می‌افزاید، که تحقیق در تاریخ تأسیس سلسله ساسانیان، بر طبق کتاب شاهپورخان مانی و خشور (طبع حاضر، ص ۱۳۴) پس از سال تألیف الآثار بوده، که از کتاب به دست بیرونی افزاده است.^۲ ۵)، در موضع ذکر اسم ابن سینا (۳۷۰-۴۲۸ ه. ق) در نسخه داد (- ادینبورگ، گ ۲۴۱ / طرز- ص ۲۵۷) با جمله «رحیم» و «رحمة الله علیه» از وی یاد کرده، که پیداست پس از سال ۴۲۸ ه. ق اضافه شده است. ۶)، بیرونی در مواقع مختلف از متن الآثار به دیگر کتابهای خود اشاره با استناد نموده (ده اثر) که علی التحقیق بیشتر آنها پس از تألیف این کتاب نوشته آمده است.^۳ ۷)، فرگرد ۲۲ کتاب (ص ۴۵۱-۴۵۸) که به عنوان «القول فی تسطیح الاکر» مفرد ساخته‌ایم، هم از فحوائی کلام بیرونی برمی‌آید (به دلایلی که یاد کرده) گویا از اضافات بعدی در تحریر ثانوی بوده باشد.



به هر تقدیر، تحریر ثانوی یا نهایی کتاب الآثار بیرونی، خوشبختانه در اقدام نسخ و دیگر دستنوشته‌های آن به ما رسیده است. اینک طبع جدید (حاضر) کتاب در سه بخش عرضه می‌شود. یکم، متن کتاب؛ دوم، تعلیقات؛ سوم، نمایگان؛ و ذیل طبع سه بهر درباره هر یک از بخش‌ها گزارش بایسته کوتاه نوشته می‌آید:

۱. التفهیم لأوائل صناعة التجهیم، طبع همانی، ص ۶۱۹.

۲. التفهیم، مقدمه، ص ۸۰۵.
3. See *Chin. Orient. Volk.* (Sachung), P. XX, I, n. 518-519.

الف. متن کتاب

۱). طبع زاخائو، که ما به گونه «کوتاه نوشت» (اختصاری) در سراسر متن و هامش و تعلیقات کتاب، با نشان «طو» (= طبع زاخائو) بدان اشاره یا ارجاع کرده‌ایم؛ چنان‌که پیشتر هم گذشت همان متن الآثار الباقیه و ویرایش پیشگفته (لایپزیگ، ۱۸۷۸ / ۱۹۲۳ / ۱۹۶۹ م) می‌باشد. طبع علمی - انتقادی زاخائو که یکی از نمونه‌های والای ویرایش در جهان بشمار می‌رود، بر اساس سه نسخه خطی شناخته شده الآثار تا زمان وی بود، که در مقدمه (آلمانی) خود بر کتاب مشخصات آنها را به تفصیل بیان کرده، اختلاف در متن را طی هوامش با علائم «P, R, S» نمایانده که از این قرار است:

(I.) - یعنی نسخه «لندن» متعلق به موزه بریتانیا (افزوده ریچ / ش ۴۷۹۱) که مشرب و مشکول است، تاریخ کتابت آن ۱۰۷۹ هـ / ۱۶۶۹ م و گویا در یکی از شهرهای مرکزی ایران تحریر شده باشد.

(R) - یعنی نسخه «راولینسن» (پیشگفته) که هم متعلق به موزه بریتانیاست، تاریخ کتابت آن ۱۲۵۴ ق / ۱۸۳۸ م (به تحریر یعقوب تفرشی) در تهران، که از روی نسخه‌ای کهن متعلق به کتابخانه مسجد شاه تهران نوشته آمده است.

(P) - یعنی نسخه «پاریس» متعلق به کتابخانه ملی (منضّمات عربی / ش ۷۱۳) که معرب و مشکول است، تاریخ کتابت ندارد اما نظر به مشابهت‌های ظاهری آن با نسخه «سا» (لندن) گمان می‌رود که حدود همان سال ۱۰۷۹ ق تحریر شده باشد.

زاخائو هر سه نسخه را که دلای اغلاط و نقائص همسان‌اند، ظاهراً برنوشته از یک نسخه «اصل» (یا «مادر») می‌داند، که شاید همان نسخه خطی مسجد شاه تهران بوده باشد؛ ولی هر سه نسخه به لحاظ رفع نواقص و ارقام جداول متن و جزاینها مکمل یکدیگراند، زاخائو فهرست مبسوطی از نقائص و سقطات و اغلاط هر یک به دست داده است.^۱ پس از این ما بدین نظر اشاره خواهیم کرد که گویا همان نسخه «اصل» (مادر) متعلق به مسجد شاه تهران، بایستی همان نسخه الآثار «ذبیع رشیدی» (قدیم) متعلق به کتابخانه دانشگاه «ادینبورگ» انگلستان باشد (نسخه داد). منتها پیشتر باید به دیگر نسخه‌های موجود کتاب، باز یافته طی دهه‌های ۳۰ - ۵۰ سده بیستم هم اشارتی کرد.

۲). نسخ دیگر: علامه زخائو در جایجای متن مطبوع کتاب، با اجتهاد و فرست علمی

1. *Chro Orient. Volk.*, PP. LIV - LVI.

حسب سیاق دریافته است، که پاره‌هایی از متن اثر نسبت به اصل ساقط می‌باشد؛ این امر از برای دانشمندانی که در باب موضوعی از الآثار بیرونی تحقیق می‌کردند، همواره سیب درخت و فسوس و ناخرسندی بوده است؛ چنان که از جمله شادروان سید حسن نقی زاده طبعی نامه‌ای (به سال ۱۳۳۸ / ۱۳۳۹ ق) به شادروان عباس اقبال آشتیانی نوشته است:

«گمان می‌کنم در طهران نسخه الآثار الباقیه مال بیرونی پیدا شود، زیرا که مرحوم اقتصاد السلطنه در کتاب فلک السعاده خود از آن نقل می‌کند؛ در صورتی که در تمام کتابخانه‌های فرنگ و اسلامبول دو سه نسخه پیش نبوده که مأخذ طبع زاخلو بوده و همه آنها ناقص بودند. این است که از نسخه چاپی شاید پنجاه صفحه نافص است که دسترسی بدان نداریم؛ اینجانب از روی قطعات مغفول در فلک السعاده بعضی اصلاحات در نسخه چاپی خودم کردم، هم چنین باید سعی و اهتمامی در پیدا کردن کتاب المسالك و الممالك جیهانی بعمل آید...»^۱

باید گفت چند سالی پیش از آن (۱۹۱۲ م) شرقشناس روسی، ژالمان (C. Salmann) طبعی گفتاری از وجود یک نسخه خطی کامل در کتابخانه فرهنگستان سن پترزبورگ آگاهی داده بود^۲، لیکن این امر توجه کسی را جلب نکرد و تا امروز هم که ما نتوانسته‌ایم بر عکسی یا تصویری از آن دست یابیم (ذیلاً باز از این نسخه یاد خواهیم کرد).

سرانجام، ماکس کراوزه (M. Krause) و هلموت ریتر (H. Ritter) ضمن کاوش در کتابخانه‌های ترکیه (سال ۱۹۳۳ م) خوشبختانه به وجود نسخه‌ای کامل از متن الآثار الباقیه بیرونی در کتابخانه عمومی استانبول (ش ۱۶۶۷) پی بردند که تاریخ کتابت آن سال ۶۰۳ ق / ۱۲۰۶ م می‌باشد (Orientalia, I, 1933, P. 75) و بدین سان ساقطات اثر در طبع زاخلو معلوم و مکشوف شد.

پس آنگاه دو تن از شاگردان نامبردگان در مکتب شرق‌شناسی آلمان، با مقابله نسخه چاپی و خطی مزبور «ساقطات» معلوم را بیرون نویسی کردند، آنها را ضمن تطبیق با مواضع سقط در صفحه و سطر متن مطبوع زاخلو به چاپ رساندند: یکم، کارل گاربرس (K. Garbers) هامبورگی که ما به نشان «طگ» (= طبع گاربرس) از وی یاد می‌کنیم؛ دوم، یوهان فوک (J. Fock) هالی که ما به نشان «طف» (= طبع فوک) از وی یاد می‌کنیم؛ هر یک بخشی و بر روی هم تمام «ساقطات» الآثار بیرونی را در مجموعه «أستاد چاپ نشد اسلام» (برلین، فرهنگستان، ۱۹۵۲،

۱. مقالات نقی زاده، طبع ارج افشار، ج ۲، ص ۲۹۲.

2. Bull. de l'Acad. des Sci. de St. Petersburg. 1912, no. 6, pp. 861 - 870

ص ۴۵-۹۸) طبع کردند^۱، که در ایران همین دو بخش را شادروان «جعفری» تبریزی (کتابفروش) به عنوان «ساقطات الآثار الباقية» عیناً به طور اُفتست تجدید چاپ کرد (۱۹۶۹ م / ۱۳۴۸ ش). هفت سال پس از آن دیگر بار «ساقطات» الآثار الباقية، این بار به کوشش مشرق دوسی «خالدوف» (A.B.Khalidov) چاپ شد؛ چه وی بر اساس همان نسخه پیشگفته (مورخ ۶۱۶ ه. ق) سن پترزبورگ / فرهنگستان علوم لنینگراد (که پیشتر «آلمان» آن را شناسانده بود) افزوده هایش را نسبت به طبع زاخاتو، ضمن تطبیق با نسخه‌های استانبول (که گذشت گازبرس و فرک بیرون نویسی و چاپ کرده بودند) به عنوان «اضافات الآثار الباقية» طبع و نشر کرد.^۲ از دیگر نسخه‌های کتاب ذیلأ سخن خواهد رفت.

۳. طبع حاضر: سالها ویرایش نوینی از کتاب الآثار بیرونی بر اساس نسخه‌های خطی (کامل) مکشوف و اقدم از نسخ (ناقص) طبع زاخاتو، همواره مورد انتظار و مطالبه محافل شرق‌شناسی و ایران‌شناسی بوده است؛ لیکن این امر پس از افراض نسل مستشرقان کبیر و کلاسیک (در آلمان و هلند) دیگر صاحب همتی پیدا نکرد، تا این اواخر که در ایران قرعه فال به اسم بنده افتاد (شادروان استاد دکتر زریاب خویی حین طبع الصیدنه بیرونی، پیوسته خواهان بود که بنده بدین مهم قیام کند). پس «مرکز نشر میراث مکتوب» در ایران (با مدیریت فاضل محترم آقای اکبر ایرانی) مجذانه و سائل کار را فراهم ساخت، عکس و تصاویر نسخه‌های اساس طبع حاضر بالمره در اختیار قرار گرفت، که اینک حسب علانم اختصاری معین از برای آنها (عس، توپ، داد) وصف اجمالی هر یک پرداخته می‌آید:

(عس) - یعنی نسخه کتابخانه «عمومی استانبول» (ش ۱۶۶۷) که تاریخ کتابت آن «رمضان ۶۰۳ ه. ق) و اسم کاتب نسخه «النقی بن المجتبی بن ابی شجاع الحسینی» است، خواننده‌ای هم به نام «صفی بن علی بن احمد بن حمزه»، این نسخه را طی ماههای سال ۶۴۰ ه. ق) مطالعه و تاریخگذاری کرده است. میکروفیلم نسخه «عس» در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد (ش ۱۹) که تصویری از آن در اختیار واقف این سطور قرار گرفت، اوراق آن (۲۰۴ برگ) تا انجام ۴۰۳ صفحه شماره گذاری شده، خط آن نسخ خوانا به شیوه ایرانی، کاتب هم ظاهراً شیعی یا منشع و گویا سید علوی بوده است. لیکن یک فاری محقق که نسخه را در تمک داشت و پیوسته بدان رجوع می‌کرده، بین سالهای ۸۷۹ تا ۹۰۴ بر بعضی از مطالب متن به فارسی و عربی

۱. Documenta Islamica Inedita, Berlin, Ak. - Vc., 1952, PP. 45 - 98.

۲. PALENTISKY SBORNIK, 1959. 4. no.67, pp.147 - 171.

توضیح یا حاشیه نوشته؛ چنین برمی آید که وی اهل قسطنطنیه (استانبول) بوده، نمی دانم آیا امضای او را «عوفی» درست خوانده‌ام یا نه؛ چه اغلب حواشی وی بر کرائه صفحات در نسخه تصویری (فتوکی) ما یکلی محو گشته، با این حال دریافتیم که او سنی مذهب بوده از آنجا که بیرونی القاب عباسیان را «کاذبه» دانسته (ص ۱۳۲) وی تعجب کرده و سخت دلخور شده و به توجیه پرداخته است. یادداشت‌های تاریخی «عوفی» سنی عثمانی (استانبولی) کما بیش سودمند است، چندنایی از آنها را که توانستم بخوانم در جاهای خود در هامش متن نقل کرده‌ام؛ ولی یکی که مرا جالب نظر افتاده از این قرار است: «وفی الثالث و العشرین | ۲۳ کانون اول (دسامبر) ۹۰۴ هـ ق | مقتل لطفی افندی، فشهد ابوعلی (؟) علیه بالزندقه، و قدم العالم و افقی العلماء باباحة دمه، و حکم المحاکمون عند السلطان بايزيد بن محمد خان بقتله، فضربت عنقه علی رؤس الاشهاد. و قد وافق ذلك اليوم يوم الثلاثاء... من ربيع الاول، و هو الرابع و العشرون فی سنة تسعمائة و... (۹۰۴) ...» (گ ۱۳۹) و این فقره که به زحمت خواندم بنا بر الاعلام زرکلی (۲۴۲/۵) همانا تاریخ قتل «لطفی توقاتی» مشهور می باشد. در هر حال، نسخه «عس» اکمل و اقدم نسخ موجود کتاب الآثار بیرونی است، که گذشت «ساقطات» طبع زاخاؤ (طز) مستخرج از همین نسخه و نخست بار «طگ» و «طف» فراموده‌اند، همین نسخه «عس» اساس طبع حاضر است.

(توپ) - یعنی نسخه کتابخانه «توپا‌پوسرای» استانبول (ش ۳۰۴۳) که تاریخ کتبت یا تملیک آن ۸۱۳ (ه. ق) و اسم کاتب نامعلوم است، تنها گوید نسخه اصل که از روی آن برنوشته همانا غیناک و ناخوش بوده است. میکروفیلم نسخه «توپ» در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد (ش ۹۷۱) که تصویر (عکسی) آن در اختیار راقم این سطور قرار گرفت، اوراق آن (۱۷۸ برگ) بدون صفحه شمار و خط آن به شیوه‌ای در محقق (تعلیق گونه) با کاتب ناشناخته اما سنی مذهب، که برای خلفای اموی و عباسی عبارت ترحیمی «رحمة الله تعالی» را در جای جای متن افعال کرده است. نسخه «توپ» نیز کامل است و گویی هم از روی نسخه «عس» نوشته آمده، ولی با خط خوش و زیبایی به ظاهر معزب و مشکول (که یکسره نادرست و تنها از بهر آرایه گری است) اگر نگوییم هیچ همانا بسی اندک در تصحیح انتقادی متن کتاب سود رسانده است.

(داد) - یعنی نسخه کتابخانه «دانشگاه ادینبورگ» انگلستان (ش ۱۶۱) که تاریخ کتبت آن سال ۷۰۷ ق / ۱۳۰۷ م به خط کاتب شهیر «ابن الکتبی» است، متضمن ۲۵ مجلس (تصویر) نقاشی مینیاتور منسوب به مکتب «ایرانی» عهد مغول می باشد. من از نسخه «داد» آگاهی پیشین و دیرین داشتم، اما چون تصویری / فتوکی از آن (باز به همت مدیر مرکز میراث مکتوب و به لطف اسنادان ایرانی و انگلیسی در دانشگاه ادینبورگ) به اختیار قرار گرفت، زود معلوم شد این نسخه

که «مادر» همه نسخه‌های پسین آن (در طبع زاخانو) بشمار آمده، هم بمانند آنها «اضافات» موجود در نسخه کامل «عس» و «توپ» (و نیز «پترزبورگ») را فاقد است - یعنی - منشأ «ساقطات» نسخ طبع زاخانو همین بوده باشد. نسخه خوش و خوانای مغزب و مشکوب صحیح «داده» (اما «ناقص») که هم رونوشت «ای آن ضبط و شکل کلمات متن را از آن برگرفته‌اند، بایستی زاخانو را قادر ساخته باشد تا متن ویراسته خویش را «اعواب گذاری» کند، چنان که ما را نیز در این خصوص و بعضی موارد از قرأت تا حدی مدد رسانده است. اما همین نسخه الآثار الباقیه دانشگاه ادینبورگ (-داد) داستانی مفصل دارد، که اینک ما مجملی از آن را در اینجا گزارش می‌کنیم:

باید گفت که درباره این نسخه (-داد) تاکنون سه گفتار از طرف ایرانشناسان نوشته آمده: یکم، مقاله «تی. وی. آرنولد» (T.W. Arnold) به عنوان «عمل سزارین در نسخه خطی الآثار بیرونی» (عجب نامه بیرون، ۱۹۲۲) که حسب شرح بیرونی و «تصویر» راجع بدان، گوید همین خود نشانگر دیرینه‌ترین عمل «سزارین» (رستمین) می‌باشد. سپس آرنولد از جمله افزوده است که این نسخه خطی قبلاً در تصرف آقای «ار. ام. ام. بیننگ» (در «مدرس» هند) بوده، وی آن را به سال ۱۸۵۱ م / ۱۲۶۸ ق در اصفهان خریده است؛ و اول بار هم پروفیسور زالمان آن را (تشریه سن پترزبورگ / ۱۹۱۲) توصیف نموده، متأسفانه این نسخه مواد ساقطه از متن طبع زاخانو را جبران نمی‌کند. اما خصوصیات نقاشی‌های ایرانی (۲۵ مجلس) در آن، ناظر به مکتب میانرودانی «هراق» اولاً تحت نفوذ شئن چینی و مغولی، ثانیاً تحت تأثیر نقاشی‌های بیرونی ناظر به هنر کلیسای مسطوری زیر سلطه مغولان می‌باشد.^۱ دوم، مقاله «ه. ک. - مولر» (H.K. - Moller) دانمارکی با عنوان «نگارگری الآثار در دست‌نوشته ادینبورگ» (یادنامه «خارجی» بیرونی، ۱۹۷۶) که با شرح مشخصات نسخه‌شناسی [به غلط ۲۱۲، برگ؟] [۱۷۸ برگ، ۳۰×۱۳/۵ سانتیمتر، هر صفحه ۲۱ سطر] گوید این نسخه همزمان با کتاب «جامع‌النوارینه رشیدی، هم در عهد استیلای مغولان بر ایران یا در زمان ایلخانان بزرگ، احتمالاً نظر به جنبه‌های فنی کتابت و نقاشی‌ها در «تبریز» نوشته شده؛ هر چند که تصاویر مزبور زیاد با مطالب تاریخشناسی کتاب الآثار تناسبی ندارد، ظاهراً نظر به احترام بانی آن نسبت به ابوریحان بیرونی چنین کاری صورت پذیرفته است.^۲ سوم، گفتار بلند «پ. سوکک» (P. Soucek) با عنوان «نسخه خطی مصور الآثار بیرونی»

1. *A Volume of Oriental Studies* (presented to E. G. Browne). Cambridge, 1922. / Amsterdam, 1973, PP. 6 - 7.

2. *The Commemoration Volume of Birmi Int. Con.*, Tehran, I.C.C.A., 1976, PP. 245 - 246.

بسم الله الرحمن الرحيم
 أما أنا فتألف عن القرون الخالدة
 فأنتم أنتم الذين كنتم من قبل في الجحيم
 انتم من المعاصم الجنداد والاشياء الملهمة على الصلح خير خلق
 والى الله المجد والحمد ومن لطف الله به انه صلى على صلح من بعد طالع
 من صلح به ما صلح به نفسه فندره التاب ان لا يخطىء عليه ما نال من اهل عاد
 خلقه لما نال من هو اليه في آية التاج من السوار والكرات
 ورد في آية الامراء ان الله يقول استسلم نظام العالم يوم يومه

آغاز نسخة «عس»

المقصود في النسخ من المدياني ادم الله فخره وهو حظه السبع اعصاب اعصابي اعصابي
 وحشايمها برأه عناقوتي واعصابي بنوره الساطع امتدادي بالاسمانها
 الزاهرة اعصابي العاقب عرقني الله كانه المسارين صه الكصير
 لا ياجد به شاجيته واجب الطاعة المفروضة وادمان الدعاء له في
 محارقاتهم نعمته ولحقم اخير الكتاب ما لله الا في نعمه وحبي
 وادخ سبل الرشده النبوي لعلك من هلك عن حبه وحبي عن حبه وعلامة
 على عهد النبوة التي خيرا لله دائما ابد ابد الى الطاهر

بسم الله الرحمن الرحيم
 في سنة ١٢٠٢ هـ
 في شهر ربيع الثاني
 في يوم الاثنين
 في الساعة السادسة
 في دار الخديوية
 في القاهرة
 في سنة ١٢٠٢ هـ
 في شهر ربيع الثاني
 في يوم الاثنين
 في الساعة السادسة
 في دار الخديوية
 في القاهرة

بايان نسخة «عس»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : وَعَلَيْهِ التَّوَكَّلُ وَهُوَ حَسْبِي كَاتِبًا
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُنِيبِ إِلَى غَايَةِ الْأَشْيَاءِ وَالْمُسْلِمِ عَلَى عَهْدِ الْمُسْلِمِينَ وَالْحَمْدُ
 لِلَّهِ الْمُنِيبِ إِلَى غَايَةِ الْأَشْيَاءِ وَالْمُسْلِمِ عَلَى عَهْدِ الْمُسْلِمِينَ وَالْحَمْدُ
 لِلَّهِ الْمُنِيبِ إِلَى غَايَةِ الْأَشْيَاءِ وَالْمُسْلِمِ عَلَى عَهْدِ الْمُسْلِمِينَ وَالْحَمْدُ
 لِلَّهِ الْمُنِيبِ إِلَى غَايَةِ الْأَشْيَاءِ وَالْمُسْلِمِ عَلَى عَهْدِ الْمُسْلِمِينَ وَالْحَمْدُ
 لِلَّهِ الْمُنِيبِ إِلَى غَايَةِ الْأَشْيَاءِ وَالْمُسْلِمِ عَلَى عَهْدِ الْمُسْلِمِينَ وَالْحَمْدُ

وَلِنَخْتُمُ بِحَسْبِ الْكِتَابِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : وَأَوْفَى سَبِيلَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ
 بَيْنِهِ وَبِحَسْبِ مَنْ حَسْبِهِ : وَالصَّلَاةُ عَلَى الْمُرْسَلِينَ إِلَى حَيْثُ أَمَرَ دَائِمًا أَبَدًا
 : وَغُلَى أَمَلُهُ الطَّاهِرِينَ وَتَمَّ سَلَامُهُ كَيْفَ :
 : نَحْمَدُكَ بِقَبْلِكَ الْغَفِيرِ إِلَى اللَّهِ الْعَلِيِّ
 : أَمَّا الْكَلْبِيُّ : أَرْسَدَ اللَّهُ شَيْئًا مِنْهُ :
 : ٧٠٧ : مَحْمُودُهُ فَامْرَأَتُهُ : وَصَلَاتُهُ عَلَى
 : سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ :

(در) مجموعه مقالات «دانشمند و عارف» به یادبود ابوریحان بیرونی و جلال الدین مولوی (دانشگاه نیویورک، ۱۹۷۵، ص ۱۰۳ - ۱۶۸) که همان مطلب مزبور را به تفصیل بیشتر و شرح جزئیات دیگر باز گفته، این که هم نسخه کتاب بایستی در تبریز یا مراغه تحریر و تصاویر آن نقاشی شده باشد؛ و اما سوکک تمام ۲۵ مجلس نقاشی (رنگین) موصوف را جداگانه، هم به طریق کاملاً فنی و با طبعی استادانه و زیبا و پیراسته در پایان گفتار خود فرانموده است.^۱

بنابراین و بر حسب قرائن و شواهد دیگر، چنان که پیشتر هم راقم این سطور نوشته است: ما فزّه‌ای تردید نداریم که نسخه خطی (ادینبورگ) الآثار الباقیه، هم به سال ۷۰۷ (ق. ه) در تبریز و برای کتابخانه «زُبع رسیدی» از برای خواجه رشید الدین فضل الله همدانی وزیر فراهم گشته، درست همان طور که جامع التواریخ تألیف خود او و جز اینها را در همان زمان (بین سالهای ۷۰۶ تا ۷۱۰ ه. ق) استادان فن بدین گونه تصاویر و مجالس آراسته کردند.^۲ اما کاتب و شاید هم نقاش نسخه الآثار بیرونی «ابن الکُتبی» همانا نصیرالدین ابوالمحاسن یوسف بن الیاس بن احمد خویی شافعی بغدادی (م ۷۵۴ ق / ۱۳۵۳ م) طبیب و عالم به فرائض و اصول، که زمانی استادیار مدرسه مستنصریه در بغداد بوده، از تألیفات وی «ما لا یسع الطیب جله» در مفردات طبّی (تألیف ۷۱۱) که گویند رجب ۷۵۴ یا ح ۲ / ۷۵۵ در گذشته است.^۳ اینک آنچه گفتنی است همانا سبب احترام خاص و اظهار فدرشناسی خواجه رشید همدانی وزیر عالم و مورخ، نسبت به عالم کبیر ریاضی ایران حکیم ابوریحان بیرونی است؛ و این امر چنان که محققان آثار این دو مرد بزرگ علم در ایران زمین گفته‌اند، بسا بدین موجب باشد که اصولاً خواجه رشید پیرو مکتب تاریخی یا ملل و نحل نگاری و جامعه‌شناسی ابوریحان بوده است. ما به سهم خود در این خصوص (با ذکر تحقیقات دانشمندان) گفتاری به عنوان «نسخه الآثار زُبع رسیدی» نوشته‌ایم، که بسا برای علاقه‌مندان سودمند بوده باشد.^۴



اما نسخه «پتروبولگ» کتاب الآثار (که متأسفانه آن را ندیده‌ایم) چنان که در بهر پیشین (الف / ۲) جزو نسخه‌های دیگر یاد شده، نخست بار «زالمان» آن را شناساند (۱۹۱۲) و سپس

1. *The Scholar and the Saint* (studies in Commemoration of Abu'l Rayhan al - Biruni and Jhalal al - din - Rumi), edited by Peter J. Chelkowski, New York University, 1975, PP 103 - 168.

۲. رش ابوریحان بیرونی اب (تألیف)، ص ۲۳۸ - ۲۴۷.

۳. معجم المؤلفین (کتاب)، ج ۱۳، ص ۲۷۴ / الاعلام (رنگین)، جاب ۸، ج ۸، ص ۲۱۷.

۴. نامذ بهارسان، ش ۲ ()، ص

«خالدوف» اضافات آن را چاپ کرد (۱۹۵۹) ظاهراً نسخه‌ای «کامل» و پس از نسخه «عس» (مورخ ۶۰۳ ه. ق) اقدم نسخ می‌باشد؛ دوست دانشمند کتابشناس ما حجة الاسلام دکتر سید محمود مرعشی (نجفی) که نسخه را دیده، تاریخ کتابت آن را به سال «۶۱۶» (ه. ق) گواهی نموده، اما هنوز خود ایشان نیز تاکنون بر فیلم یا عکس و تصویری از آن دست نیافته است.^۱ به هر تقدیر، ما ندیده (حسب قرائن معین) حدس می‌زنیم که، نسخه «پترزبورگ» ۱۳ سال پس از نسخه «عمومی استانبول» (عس) هم از روی آن نوشته آمده؛ در این صورت زیاد هم متأسف نباید بود، اطمینان داریم که فقدان آن ابداً در کیفیت طبع حاضر تأثیری نداشته است.

۵. تبویب کتاب: بیرونی خود کتاب الأنار را بر بیست و یک گفتار (-القول) یا به اصطلاح «فصل / باب» نهاده و تألیف کرده، بدون آن که اصلاً در ترتیب آنها رقم‌های وصفی معمول را ذکر کند (بر خلاف روشی که در القانون و التهنید کار بسته است) و از اینرو زخاخوا هم در طبع خود ابواب کتاب را حسب سرفصلها اما بدون «فصل»، یکسره و پیوسته با یکدیگر (به تبع از نسخ خطی کتاب) آورده است؛ ولی در ترجمه انگلیسی کتاب بر طبق معمول و اصول تبویب، گفتارها را مرتب و مصدر به ارقام وصفی فصل‌بندی نموده است. نخست ما چنان که در جای خود یاد کرده‌ایم، واپسین «بهر» کتاب را از «قول» بیست و یکم (چون ربط موضوعی با آن ندارد و از اضافات بعدی مؤلف است) به مثابت فصل «بیست و دوم» مفرد و مفروز ساخته‌ایم؛ هم اینجا بگویم که به جای کلمه «فصل» (chapter) واژه اوستایی «فرگرد» را بکار برده‌ایم، حاجت به توضیح ندارد که هم دقیقاً به مفهوم «فصل» یا «سوره» است. پس آنگاه هر یک از «۲۲» فرگرد کتاب را، چنان که هم اینک ملاحظه می‌شود «فقره بندی» کرده‌ام.

آیین «بند بندی» (Paragraphization) یا هم فقره بندی (Itemization) که ما از برای کتاب الأنار بیرونی بکار بسته‌ایم، علی‌رغم آن که بدین سان در طبع متون قدیم (فارسی و عربی) بی‌سابقه یا نمونه می‌باشد، پیشینه بس درازی در شرق و غرب جهان دارد؛ چه دانسته و پیداست که کتابهای مقدس ملل عالم هم بدین شیوه تبویب، عبارات و مطالب و متن اقوال در آنها هم بدین گونه بندبندی شده است؛ مانند نسکها و دفترها (یشتها و یسناها و به ویژه وندیداد) نامه مینوی اوستا ایرانی، ریگ ودا هندی، تورات یهودان و اناجیل مسیحیان و سوانجام فرآن مجید مسلمانان، که هر یک از سوره‌ها در آن به مثابت «فرگرد / فصل» در اوستا، و هر آیینی (بلند یا کوتاه) در حکم یک عبارت یا فقره و «بند» می‌باشد. لیکن مثال و نمونه «هیاب و رهنمون کار ما

همانا متون و کتب غیر مذهبی «کلاسیک» بوده باشد، مانند آثار افلاطون و ارسطو - بالاخص - تاریخ هروdot و جغرافیای استرابون، که این دو هم از حیث موضوع و مضمون با الآثار بیرونی سنخیت دارند.

اما دانسته است که تألیفات هروdot و استرابون و پلینی، ظاهراً نظر به حجم کلان آنها موضوعاً خود به «کتاب»های چندی تقسیم شده‌اند، آنگاه هر کتاب به چند فصل یا باب تفریع گشته است؛ ولی کتاب «الآثار بیرونی» چندان حجم ندارد که خود به چند کتاب تقسیم شود، بل همانا به موجب طرح ساختاری اثر تنها یک کتاب دارای ۲۲ فصل می‌باشد. ^۵ تألیف کلان تاریخی (به عربی) قابل تقسیم به کتابها (و فصول) همانا مروج الذهب مسعودی بغدادی است، که شرح‌شناس عربی دان فرانسوی «شارل پلّا» آن را در پنج جلد طبع متفحّ نموده (او می‌توانست هر جلد را یک «کتاب» بنامد و ابواب یا فصول هر یک هم که مشخص است) و آنگاه متن اثر را به تمامی از اوّل تا آخر بدون افزای فصول یکسره با شماره‌های مسلسل (از ۱ تا ۳۶۶۱) فقره‌بندی کرده، که این کار وی بر خلاف اصول و نمونه‌های کلاسیک کتاب‌آرایی، به نظر ما که نادرست و عبث و بی‌فایده و اصلاً تنقض غرض است؛ زیرا مقصود اصلی از این کار در وهله اوّل همانا سهولت و تسهیل امر ارجاع می‌باشد، چنان که حتی مردم عادی هم در ارجاع به آینی از قرآن مجید تنها به ذکر شماره «سوره» (- فصل) و شماره «آیه» (- بند) از آن بسنده می‌کنند؛ مردم فرهیخته یا نویسندگان و پژوهشگران هم به مطلبی یا خبری در تواریخ هروdot و استرابون و پلینی، فقط به ذکر شماره «کتاب» (ک) و شماره فصل (ف) و شماره بند (ب) آن بسنده می‌کنند.

استاد ما دانش پژوه (طاب ثراه) سخت بدین فقره‌بندی کتابهای قدیم علاقه و عنایت داشت، پیوسته مرا و دیگران را نیز بدین شیوه و کار سفارش می‌کرد؛ ولی خود او در طبع چند متن کهن و همکاری استاد ایرج افشار نیز، در مقام عمل و انجام فنی این کار هرگز توفیق نیافته‌اند، حاصل سعی و کوشش ایشان هم بمانند شارل پلّا فرانسوی در طبع مروج الذهب بوده است. اینک ما با علل و اسباب (نظری و فنی) عدم توفیق آن بزرگان در این خصوص کاری نداریم، تنها آنچه می‌توانیم از تجربه و آزمون خویش در کار بست «روش» مشهود در این کتاب یاد کنیم، خلاصه از نعام مناهج و فنون «طبقه‌بندی» موضوعی گرفته تا اصول و قوانین «منطقی»، قواعد معناشناسی (Semantics) و طُرُق عبارت‌پردازی (Phrasology)، اسالیب معانی و بیان ادبی و روش‌های

(۵) در حالتی که کتاب الهند و الآثار وی از حیث ساختاری (منتمل بر مقالات و ابواب و فصول) قابل تقسیم به «کتاب»ها باشند، چنان که ما اخیراً در ترجمه القانون همین کار را کرده‌ایم.

فهرستگری بهره جستام. به حق شایسته و سزا بود که یگانه کتاب تاریخ‌شناسی کلاسیک مثل شرق، هم به سان کتب عتیق و مقدس ایشان تبویب و تفریع فنی گردد؛ و چنان که ملاحظه می‌شود در بالای سرفصل‌ها ما نشانه‌فرنگی «ch.» (chapter - فرگرد / فصل) را با ارقام رومی (I, II, ...) نهاده‌ایم، همان گونه در سرفصل‌های کتاب نیز شماره‌فرگرد (فصل‌ها و بند (ک)‌ها) تکرار گردیده؛ همه این کارها محض خدمت به خواننده با فوهندگ این کتاب (خواه ایرانی یا ایرانی) تا همان طور که با سهولت مثلاً به تاریخ هرودوت یا انجیل مسیح ارجاع می‌دهد، هم بتواند به کتاب مستطاب الآثار ابوریحان ایرانی نیز با علائم فرنگی (... ک) ، ... ch.) یا فارسی (ف...، ب...) حواله یا رجوع کند.

5. تصحیح متن: ویرایش متن اثر بر اساس نسخه‌های خطی سه گانه (عس، توپ، داد) پیشگفته و طبع زاخانو (- طز) طبق اصول و قواعد تصحیح علمی - انتقادی صورت گرفته، نسخه به اصطلاح «اساسه طبع همان اقدم نسخ موجود (- عس) باشد، اختلافات و تبدلات هم بر حسب معمول در هوامش آمده است. ما از موارد تصحیح قیاسی یا حفظ نص و مص چیزی نمی‌گوییم (این حرف‌ها را خود بلد هستیم) و تنها به ذکر این نکته مبادرت می‌کنیم که: ما خود به عنوان شاگرد مکتبی ابوریحان بیرونی، اهل «اقتداء» و «تقلید» نبوده و نیستیم، و در «تحقیق» انتقادی کتاب او، هرگز بنده «نص» (textualist) و عبد عبید «لفظ» نبوده باشیم. ما ضمن آن که در مقابل «نص» هم اجتهاد را جایز نمی‌شمیریم، در یک کلمه، اجتهاد محقق را در اختیار وجه «صواب» و ضبط آن در متن می‌دانیم، نه آن که به بهانه حفظ نص (چنان که متأسفانه اغلب بر این پندار رفته‌اند) وجه «غلط» در متن ابقاء شود یا به ضبط آید. این گونه عمل در واقع به «تقلیط» شباهت دارد تا به «تصحیح»، مانند آنچه در جایی از تعلیقات یاد کرده‌ایم که: متأسفانه قانون مسعودی بیرونی (و جز آن) را فضیلتی حیدرآباد هند به همین طریق طبع کرده‌اند.

تاریخ‌شناسی ملل قدیم علامه بیرونی ناچار و بر حسب تضرع و إحاطت و وسیع و بی‌مثیل وی بر علوم و معارف و اخبار ایشان مقرون با تتبع عمیق و توغل در تحقیق احوال آنان، سرشار از اصطلاحات علمی و فنی (تنجیم و تقویم و تاریخ) و اسامی اعلام یونانی و رومی و عبرانی و سریانی و ایرانی کهن است؛ ما چنان که در فصول کتاب قابل مشاهده و به عیان مشهود است، آوا نوشت یا و اجنوست تمامی آنها را به لاتین هم در متن میان گیرکها و کمانکها به دست داده‌ایم؛ و در خصوص ملوک و فرمانروایان (غیر ایرانی و نازی و اسلامی) به علاوه سنوات پادشاهی یا حکومت ایشان را هم به ضبط آورده‌ایم، چنان که در مورد اعلام علمای مغرب‌زمین نیز به همین گونه ضبط هویت آنان را در هامش فراموده‌ایم؛ و به خواننده کتاب اطمینان می‌دهیم که حتی

یک اسم و غلم یونانی و رومی یا مصری و سریانی مذکور در متن نمی‌باشد، که هویت شخصی و زمان تاریخی‌اش مجهول و یا مغفول مانده باشد. پیداست که این کار به لحاظ فنی تا چه حد دشوار و گاه ناممکن بوده، ولی شوق خدمت به علم موجب شد که همه مسائل فنی را؛ حلّ صحیح و منطقی بیابند؛ و اینک گمان می‌برم که علاوه بر رضایت خواننده با فرهنگ ایرانی و عرب و اروپایی، اگر خود مؤلف کتاب حضرت استاد بیرونی هم زنده بود از ابواز خُرسندی دریغ نمی‌کرد، هر چه باشد بدین خدا، تنها نسبت به «آثار» ش (-روز آمد کردن آن) باستی روح بزرگ او اکنون شاد باشد.

مطلب دیگر در به اصطلاح «روزآمد» کردن کتاب کهن (با حفظ نصّ) همانا شیوه «رسم خطّ» کلمات است که -حاجت به دلیل و توضیح ندارد- بایستی معاصراته باشد؛ پس اشارات و ار گوئیم و گذریم که ما صورت‌های قدیمی و قرآنی رسم خط عربی را یکسره کنار گذاشته‌ایم، یعنی بر طبق قاعده متعارف و متداول «صورت مکتوب مطابق با صورت ملفوظ» عمل کرده‌ایم؛ فلذا کلمات «رحمن، اسمعیل، ثلثمائه، توریق...» و جز اینها به صورت «رحمان، اسماعیل، ثلاثمائه، تورات...» و مانند اینها به شکل صحیح و ملفوظ معاصراته ضبط شده‌اند، تنها یکی دو مورد مثل «ذلک، هؤلاء» به حال خود برجای مانده است. در خصوص شیوه «سجائندی» (Punctuation) یا نقطه‌گذاری طیّ جمالات و عبارات متن نیز، باید بگوئیم که همان قاعده و هدف در تسهیل قرائت متن از برای خواننده عادی هم پیوسته مدّ نظر بوده است. شاید بر ما خُرده بگیرند که در این طریقی گاه از حدّ اعتدال درگذشته‌ایم، من خود بارها بر خویشن خُرده گرفته‌ام؛ ولی اصل مقصود همانا این بوده است، که چون نثر علمی بیرونی و ساختار نحوی آن علی‌لمشهور بیچیده و دشخوار است، تا جایی که ممکن باشد با إعراب گذاری‌ها و سجائندی‌ها قرائت متن را نه برای عزیزانان، بل به ویژه از برای غیر ایشان - یعنی ایرانیان و اروپائیان عربی‌خوان (نه لزوماً عربی‌دان) آسان و اسباب درک معانی و مطالب را برایشان فراهم نمایم؛ حال در تحقّق این نیت (-خدمت به خواننده) تا چه اندازه توفیق یافته‌ام، راستی را که خود نمی‌دانم و چشم به راه نتیجه عمل هم نیستم.

خلاصه آن که در طبع جدید (حاضر) الآثار الباقیه کوشیده‌ام، تمام فنون و قواعد و اصول «روش‌شناسی» امر إحيای متون را، که طیّ چهل سال خدمت علمی و کتابی همبر با تجارب موفور آموخته‌ام، یکجا بکار بندم و به خصوص اگرچه کتاب عربی است، مساعی من یکسره ناظر به فرهنگ ملی و ایرانی می‌باشد. باید هم بیفزایم که در طبع زائحات صفحات متن دارای سطرشماراند، صفحات متن حاضر هم به طریق صحیح سطرشمارای شده‌اند؛ و نیز شماره

صفحات طبع زاخائو (ـ طز) و ساقطات مطبوع (طگ، طف) هم در جایهای خود میان دو گوشک‌ها نهاده آمده است (این کار به توصیه مؤکد استاد ایرج افشار شد). ناگفته نماند که گاربرس و فوک در استخراج ساقطات طبع زاخائو از نسخه خطی (ـ عس) و چاپ اضافات مزبور، خود مرتکب «سقطات» (ـ از قلم افتادگی‌های) دیگری شده‌اند که در جایهای خود یاد کرده‌ام؛ از جمله «بند‌های ۷۲ تا ۷۵ فرگرد ۶» (طگ، مطابق با عس، گ ۶۳)، بند‌های ۴۶ تا ۵۱ فرگرد ۹ (طف // عس، گ ۱۲۳ - ۱۲۴)، بند ۵۷ بعد از فرگرد ۹ (طف // عس، ۱۲۵ -) و جز اینها که حین مقابله متن، یک زمان نسبت به «دقت» مشهور شرقشناسان آلمان دستخوش شک و تردید شدم (خداوند آخر و عاقبت همه ما را به خیر کند، بمنه و کرمه).

ب. تعلیقات

گذشته از اعلام اشخاص غیر متعارف در حوزه معارف ایرانی و اسلامی طی کتاب الأنار بیرونی که پیشتر اشارتی رفت، مصطلحات علمی و فنی موفور، مطالب و مسائل تاریخی - تقویمی بسیار، کمابیش مقولات نجوم ریاضی یا احکامی و سایر مفاهیم غامض، اجمالاً موضوعاتی که به هر حال حتی در زمان مؤلف هم، و حتی برای اهل فن و اصطلاح نیز لازم به توضیح و محتاج به شرح و تفسیر بوده، طابع اثر را ناچار از تعلیق‌نویسی و یادداشت بر آنها می‌سازد، که شادروان ادوارد زاخائو حسب احساس ضرورت البته در ترجمه انگلیسی اثر از کتاب بدین مهم قیام کرده است.^۱ حدود ۵۵۰ یادداشت (از یک سطر تا گاه ۵۰ - ۵۰ سطر) به طور متوسط ۵ سطری، که البته حدود ۱۵۰ مورد صرفاً اصلاحات لغوی یا قرائات صحیح کلمات در متن عربی است؛ و چنان که خود اظهار نموده استادان «فلاشر» و «ووستنفلد» او را در این امر یاری کرده‌اند (باید هم اینجا گفت ما نیز تمامی اصلاحات موضعی مزبور را اگر پذیرفته‌ایم حین تصحیح و مقابله متن افعال یا وارد کرده‌ایم) و بر روی هم ۴۰۰ یادداشت موضوعی با ارجاع به صفحات متن ترجمه انگلیسی خود (ـ تز) فراموده است.

ما تمامی تعلیقات مزبور را به فارسی ترجمه کرده‌ایم (هم با امضای «زاخائو» و خود کما بیش یادداشت‌های نوین درافزوده‌ایم (که طی تعلیقات کتاب با امضای مشترک مشخص است) و هم جداگانه یا در پیوست بیش از ۲۵۰ تعلیق جدید که به طور متوسط هر یک از ۱۵ سطر متجاوز است افزوده‌ایم، بر روی هم ۵۲۰ یادداشت با امضای «زاخائو» و «اذکائی» (به طور

1. The Chronology of Ancient Nations, London, 1879, Pp 367 - 418.

ج. نمایگان

شاید این بخش (سوم) از کتاب حاجت به شرح و توضیح نداشته باشد، چه فهرستگان (indices) باین هر کتاب امری عادی است، منتها مقصود باز جلب توجه خواننده و پژوهنده

است. هفت «نمایه» یا فهرست همکردی از برای متن کتاب، و هم از برای تعلیقات (با نشانه: ت) نهاده آمده است: ۱). فهرست مراجع، ۲). نامهای کسان، همان اعلام اشخاص که شناسه‌ها بر حسب قواعد تعیین اسم أشهر، بدون تکرار در اسامی مگر به گونهٔ مداخلهای ارجاعی به فهرست آمده‌اند، ۳). نام‌های جایها، ۴). تیره‌ها و پیوندان، که مراد همان اقوام و أنساب و گروه‌های اجتماعی و اسامی نسبت و انصاف باشد، ۵). واژگان نهادین، که همانا فرهنگوارهٔ موضوعی یا فهرست تحلیلی و الفبایی مطالب و مباحث است؛ گمان می‌رود هر فارسی‌خوانی هم به شرط علاقه و مراجعه، می‌تواند به اندازهٔ عربی‌خوانان از مطالب و مباحث متن کتاب الآثار بهره یابد؛ چه این نمایهٔ موضوعی کتاب به ویژه برای خوانندگان فارسی زبان کارآمد است، ۶). کتابها و نامک‌ها، که در متن و تعلیقات مذکور شده‌اند، ۷). Names Index، نیز نمایهٔ تمامی اسامی لاتین مذکور در هر دو بخش کتاب می‌باشد. بر روی هم فنون فهرست نگاری و تجارب فیلی نویسنده خصوصاً در مورد «فهارس سته» تفسیر شهرستانی، از برای ترتیب و تدوین «نمایگان» کتاب الآثار بیرونی هم بکار آمده است.



این که زاخائو بر کتاب الآثار عنوان «تاریخشناسی ملل مشرق» نهاده، نظر به بُعد زمانی هزار ساله از عصر بیرونی، مراد همانا «دنیای قدیم» و به طور کلی «مللی عالم» در آن روزگار است؛ و از اینرو کتاب الآثار بیرونی به حق یک اثر جهانی و جهانشمول می‌باشد، شاهکاری جاودان در حیطة تاریخ «تاریخ» مردم جهان؛ دقیقاً همان طور که «شاهنامه» حکیم فردوسی، در زمینهٔ «ادب» و حماسه یک اثر جهانی است. این نظر اصلاً از ما نیست، تنی چند از دانشمندان صاحب‌نظر غربی بدین نتیجه رسیده‌اند؛^۱ ماکه خود از درک عظمت ایشان عاجزیم، تنها می‌دانیم که به فوولی این دو بزرگوار «آبروی ملت ایران را خریده‌اند»، یا در میان ملل عالم عصر حاضر، اعتبار و «آبروی» برای این ملت فراهم کرده‌اند (یکی در عرصهٔ علم، دیگری در سپهر ادب).

دربارهٔ اهمیت کتاب الآثار دانشمندان غربی و شرقی حق مطلب را ادا کرده‌اند، گویی ترجمهٔ دقیق انگلیسی زاخائو کفایت از ترجمهٔ آن به دیگر زبانها نموده؛ با این حال از ترجمهٔ روسی آن آگاهی داریم؛ و نیز ترجمهٔ فارسی آن (به خامهٔ شادروان اکبر داناسرشت صیرفی) مستدول و مشهور است؛ لیکن چنین نماید که اینک با طبع جدید (حاضر) و با ترتیبات فنی مشهود، خصوصاً تضمّن آن بر ساقطات طبع زاخائو یا اضافات (حسب نسخ کامل ما) ترجمه‌های جدید

از کتاب ضروری باشد. ما که سهم خدمت خویش را به زبان فارسی مخلصانه با تحریر مقدمه و حواشی و تعلیقات کتاب (به فارسی) ایفاء کرده‌ایم، ما خود را کمینه خادم زبان عذب بیان «فارسی» می‌دانیم (اگرچه در امور علمی با متون «عربی» سر و کار داریم) و هرگز مباد که نان «ایران» خود خوریم و هلمیم حاجی «عرب» را بهم زنی؛ اصولاً هم بایستی متون عربی‌ای که در ایران چاپ می‌شود، مقدمه‌ها و حواشی و ویراستاران آنها به زبان «ملّی» ما باشد؛ چنان که تمامی متون عربی کلاسیک که در کشورهای اروپایی (و حتی ترکیه) تا کنون به طبع رسیده‌اند، بدون استثناء مقدمه‌ها و هوامش و تعالیق آنها جملگی هم به زبان رسمی کشور طابع و ناشر بوده است.



اما آنچه استاد بیرونی فرموده است:

«بدین سان، هم در دوران کودکی خویش زمینه خدمت «علم» مرا ممکن گشت، چون که مرا به خود کشید و لگام نهاد و در سایه بلند پایه خود مرا به راه آورد... پس این کتاب که در میان آثار مدوّن با گذر زمانها ماندگارتر و با جابجایی مکانها پایداتر است، من در آن طریق دانشوران صاحب اجتهاد متقدّم را با حمل مطالعات ایشان نیموده‌ام؛ و با کاربرد زیگ‌های ایشان بر راهواران تردید به سوی مقاصد تقلید نه‌ییده‌ام... (پس) اینک من همان کاری کرده‌ام که بر هر انسانی بایسته است در فنّ خویش، از بابت پذیرش اجتهاد پیشینیان سپاس‌آمیز انجام دهد؛ پس رخنه‌هایی را که بر آن اجتهاد وارد گردیده بی‌گیر و عار درست کرده‌ام، به ویژه آنچه مانع دریافت اصل حقیقت موجود... می‌شود، هم با ابقای چیزهایی که در آنها ظاهراً یادآوری برای پسینیان و آیندگان بوده باشد. پس من هر کاری را در هر باب (موضوع) با علل آن همبر ساخته‌ام، هر کاری را هم که خود عهده‌دار بوده‌ام محض دور کردن نگرنده از تقلید و پیروی از من، هم به جهت گشودن باب صحیح و صواب در آن برای وی یاد کرده‌ام، اگر در آن باب خود برصواب بوده‌ام یا اصلاح آنچه در حساب آن لغزیده و بر خطا رفته‌ام؛ زیرا برهان نسبت به قضیه جای نشین روح است در جسم، که هم با این دو مقوله از «همبری حجت و بیان حَسَبِ اِیقان» «علم» به حاصل می‌آید، چنان که از مجموع نفس و بدن شخص انسان کاملاً به عیان درمی‌آید... (الخ)» [الفانور المسمودی، ۳، ۴ - ۵].



ما نیز در «کار» خویش چیزی بیش از آنچه استاد صاحب اثر و نظر فرموده، مزیدی نتوانیم؛ و تنها کوشیده‌ایم هم بردهنمودهای وی کار نماییم، بی آن که حتی از او پیروی کرده باشیم؛ اگرچه وی «بر حق» بوده، که پیروی از وی خود بر طریق «حق» باشد. باری، چهار سال تمام پیوسته با کار شب‌اروژی (متوسط ۱۵ ساعت) بدین مهم پرداخته‌ایم؛ چنان که سه سال در تصحیح و تبویب متن پسر آمد، شش ماه تمام در تحقیق و تألیف تعلیقات کتاب، و شش ماه ازگار هم در نمونه خوانی و بازبینی و اصلاح و ترتیب و تهیه فهرس هفتگانه و جز اینها گذشته است. البته پیداست آنچه فرادست آمده، محصول چهار سال زحمت نیست، که همانا نتیجهٔ چهل سال معرفت آموزی و تجربت اندوزی، در عین حرمان و نحوست قرآن طیّ زمان بوده است؛ و به قول شاعر عرب:

«يَرَى النَّاسُ دُهْنًا فِي قَوَارِيرِ صَافِيَا وَلَمْ يَدْرِ مَا يُعْزِي عَلَى رَأْسِ سِفْسِيمِ».

ما خیال نداریم با دل پر خون از اوضاع نابسامان علمی در این مملکت حرف بزنیم، چه آن چه عیان است چه حاجت به بیان (و جای دیگر باید بدن پرداخت) ولی سرزنش‌های دوستان خودمان را چگونه تحمل کنیم، که یکسر از عبث بودگی و بیهودگی و بی فایده‌گی کار اصیل علمی در این مملکت سخن می‌گویند؛ و ما را پیوسته ملامت می‌کنند که آخر «چرا و برای که» (عوض چند تا فرهنگستان لا بشی) به جهاد علمی قیام کرده‌ایم، و می‌گویند «زمین شوره سنبل بر نیارد / در آن تخم عمل ضایع مگردان»؛ ولی ما همچنان با سماجت و جسارت تمام به کارهایی که یک عمر - دیگر - عادت‌مان شده ادامه می‌دهیم (ترک عادت هم موجب مرض است) و نعمت‌ها و ملامت‌های جاری هرگز دلسردمان نکرده و به فضلِ الهی هم نخواهد کرد. پس با اتمام این اثر که همزمان با کتاب کلان «سکیم رازی» (حکمت طبیعی و نظام فلسفی) انتشار می‌یابد، هم با کار ترجمهٔ القانون بیرونی (برای دانشگاه کرمان) ادامه می‌دهیم، ظاهراً مقدر نیست که با ابوریحان بیرونی وداع کنیم؛ و اگر عمری باقی بود کتابهای «تفسیر تاریخ» و «تاریخ کاسبان» و جز اینها مدهاست که چشم براه تدوین نهایی و طبع مانده‌اند.



سطور آخر مقدمه را حسب سنت مرضیه بایستی وقف بر سپاس و امتنان از عزیزان و کسانی کرد، که در ایفای خدمت و انجام امر و ایجاد اثر، راقم این سطور را یاری و همراهی کرده‌اند؛ نخست، دوست دانشور گرامی ام‌آقای اکبر ایرانی (مدیر عامل مرکز نشر میراث مکتوب) که همهٔ وسائل کار و تحقیق و طبع اثر را با همت تمام و جذب بلیغ فراهم نمود؛ دیگر آقای محمد دمیرچی

کاربر رایانه (همکار خوب مرکز نشر میراث مکتوب) که متن دشخوار (پراز زیگواره‌ها) و کتاب غیر متعارف (حاضر) الآثار بیرونی را استادانه حروفچینی کرده، و آقای محمود خانی که با شکپایی و پردیاری نجیبانه تمام مسائل فنی کار و خواسته‌های بسیار مرا (در کتاب آرایسی و دیگر موارد امر) اجابت نموده است؛ و نیز جناب آقای علیرضا مختارپور (در بازخوانی نمونه‌ها) پس آنگاه بایستی از دخترم (منیژه اذکائی) یاد کنم که در نمونه خوانی‌ها، مقابله با اصل خبر، فهرستگیری و پاکتویس فهارس و جز اینها سعی بلیغ ابراز نموده است؛ توفیق این عزیزان را خواهانم (و من الله التوفیق و علیه التکلان).

پرویز اذکائی

همدان / بهمن ماه ۱۳۷۹.

اختصارات

عمومی استانیول (- نسخه).	=	عس	-
دانشگاه ادینبورگ (- نسخه).	=	داد	-
توقاپوسرای استانیول (- نسخه).	=	توپ	-
طبع زاخانو (- الآثار).	=	طنز	-
ترجمه انگلیسی زاخانو (chronology).	=	تزر	-
طبع گاربرس (- ساقطات).	=	طگ	-
طبع فوک (- ساقطات).	=	طف	-
القانون المسعودی (للبيروني).	=	قا	-
نسخه بدل‌های دیگر.	=	نب	-
همه نسخه‌ها.	=	هن	-
متن اساس.	=	اصل	-
صحیح.	=	صح	-
ظاهراً.	=	ظ	-
افزوده.	=	+	-
کاسته.	=	-	-
تعلیقات کتاب.	=	ت / "	-

[متن کتاب]

الآثارُ الباقيةُ عَنِ الْقُرُونِ الخاليةِ

تأليف

أبي الرَّيْحَانِ مُحَمَّدَ بنِ أَحْمَدَ البِیرونی الخوارزمي

— رحمه الله عليه —

شبكة كتب الشيعة



shiabooks.net

رابطہ بدیل < mktba.net

O

[ديباچه مؤلف]

بسم الله الرحمن الرحيم

✧ الحمد لله المتعالى عن الأضداد والأشباه؛ والصلوة على محمد المصطفى خير الخلق، وعلى آله أئمة الهدى والحق.

✧ ومن لطائف تدبير الله - تعالى - فى مصالح بريته، و جلائل نعمه على كافة خلقته، تقديره ٥
النافذ أن لا يخلُ فى عالمه زماناً عن إمام عادل، يجعله لخلقه أماناً، ليخضعوا اليه فى النوائب و
الحوادث من البهوات والكوارث؛ ويرثوا نحوه الأمر إذا اشتبه، فيقوم باستنباطه نظام العالم، و
يدوم قوله مفروضاً ذلك عليهم، ومقروناً بما لا ينال الشواب فى الآخرة، الآ به ومن طاعته
- سبحانه - وطاعة رسوله بقول الحق العدل؛ وقوله القضاء الفصل: ﴿يا أيها الذين آمنوا أطيعوا
الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم﴾ ١٠

✧ فالشكر لله - تعالى - على ما أفاض من ميثنه على عباده، باقامة مولانا الامير السيد الاجل
المنصور ولي النعم شمس المعالى < 1 > - أطال الله بقاءه و أدام قدرته وعلاءه و حرس على الزمان
بجهته و بهاءه و صان عرسته و فناءه و كتبت حسدته و أغدأه - إماماً عادلاً لخلقته، ناصراً لدينه
و حقه، ذائباً عن حريم المسلمين، و حامياً حوزتهم عن بوائق المفسدين؛ و أمده بخلق قد امتنَّ بمثله
على نبيه و مؤذى و خيه، فقال - سبحانه - : ﴿وأتك لعلّ خلقي عظيم﴾ ٢ ١٥

❖ تبارك و تعالى كَيْفَ جمع الى مآثر عِزِّهِ الصِّمِّ محاسن خُلِقَ الكَرِيم، و الى نفسه الأَيَّة جوامعُ الحِصَالِ الرُّضِيَّة من التَّقَى و الهدى، و الصِّيَانَةِ و الدِّيَانَةِ و العِزْلِ و الإِنْصَافِ و التَّوَاضُعِ و الإِطْطَافِ و العِزْمِ و الحِزْمِ و السَّجَاحَةِ و السَّجَاحَةِ و السِّيَاسَةِ و الرِّئَاسَةِ و التَّدْبِيرِ و التَّقْدِيرِ؛ و غير ذلك ممَّا لَا تَحْصِرُهُ الأَوْهَامُ و لَا يُطِيقُ ذِكْرُهُ الأَنَامُ؛ و كَيْفَ يَتَعَجَّبُ مِنْ ذَلِكَ «و لَيْسَ مِنْ اللَّهِ بِمُسْتَكْرٍ / أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمُ فِي وَاحِدَةٍ». فَأَدَامَ اللَّهُ إِشْتِيَاحَ الْمُسْلِمِينَ بِحَسَنِ عَنَانَتِهِ بِهِمْ، و جَمِيلِ رَأْيِهِ فِيهِمْ، و ظَاهِرِ شَفَقَتِهِ و رَأْفَتِهِ عَلَيْهِمْ؛ و زَادَهُمْ يَوْمًا فَيَوْمًا مَا تَعَوَّدُوهُ مِنْ كَرَمِ ظِلِّهِ الظَّلِيلِ، و وَفَّقَ الْخَاصَّ و الْعَامَّ لِلْمَغْفِرَةِ عَلَيْهِمْ مِنْ طَاعَتِهِ بِمَنَّةٍ و جُودِهِ.

❖ و بعد، فقد سألتُ أحدَ الأُدَبَاءِ، عن التَّوَارِيخِ الَّتِي يَسْتَعْمِلُهَا الأُمَمُ؛ و الاختلافِ الْوَاقِعِ فِي الْأَصُولِ الَّتِي هِيَ مَبَادِئُهَا، و الْفُرُوعِ الَّتِي هِيَ شُهُورُهَا و سِنُوهَا، و الْأَسْبَابِ الدَّاعِيَةِ لِأَهْلِهَا إِلَى ذَلِكَ؛ و عن الْأَعْيَادِ الْمَشْهُورَةِ و الْأَيَّامِ الْمَذْكُورَةِ، لِلْأَوْقَاتِ و الْأَعْمَالِ و غَيْرِهَا، ممَّا يَعْمَلُ عَلَيْهِ بَعْضُ الأُمَمِ دُونَ بَعْضٍ، و اقترحَ عَلَيَّ الْإِبَانَةَ عَنْ ذَلِكَ، بِأَوْضَحِ مَا يُكِنُّ السَّبِيلَ إِلَيْهِ^١، حَتَّى تَقْرُبَ مِنْ فَهْمِ النَّاظِرِ فِيهَا، و تُغْنِيَهُ عَنْ تَدَوُّخِ^٢ الْكُتُبِ الْمُتَفَرِّقَةِ و سَوَالِ أَهْلِهَا عَنْهَا.

❖ فَعَلَمْتُ أَنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ صَغْبُ الْمَرَامِ^٣، بَعِيدُ الْمَأْخِذِ غَيْرُ مُنْقَادٍ لِمَنْ رَامَ إِجْرَاءَهُ بِجَرَى الضَّرُورَاتِ، الَّتِي لَا يَتَخَالَجُ قَلْبُ الْوَاقِفِ عَلَيْهَا شَبْهَةً فِيهَا؛ لَكِنِّي تَأَيَّدْتُ^٤ بَعْلُو دُونَةَ مَوْلَانَا الْأَمِيرِ السَّيِّدِ الْأَجَلِّ الْمَنْصُورِ وَلِيِّ التَّعَمُّ^٥ شَمْسِ الْمَعَالَى < I > - أَدَامَ اللَّهُ قُدْرَتَهُ - فِي اسْتِفْرَاحِ الْوَسْعِ وَاسْتِنْفَادِ الْجُهْدِ^٦ فِي الْإِبَانَةِ عَنْ ذَلِكَ، عَلَى حَسَبِ مَا بَلَغَهُ عِلْمِي إِنْ سَبَّاحَ و إِنْ بَيَّانَ و قِيَاسٍ. ثُمَّ جَوَّأْنِي مَا كُنْتُ تَلَبَّسْتُهُ مِنْ لِبَاسِ الْحَدَمَةِ الْمَيْمُونَةِ عَلَى إِتِبَاتِ ذَلِكَ^٧، لِعَالِي الْمَجْلِسِ كَيْ يَتَجَدَّدَ خِدْمَتِي لَهُ، فَأَتْبَسْتُ^٨ بِهَا حُلْلَ فُخْرِي، يَبْقَى لِي ذِكْرُهَا و شَرَفُهَا تَرَانًا فِي الْأَعْقَابِ، عَلَى سِرِّ الدُّهُورِ و مُضِيِّ الْأَحْقَابِ، فَإِنَّ رَأْيَ أَدَامَ اللَّهِ عَلُوَّ رَأْيِهِ - تَشْرِيفَ الْعَبْدِ بِالْإِغْضَاءِ عَنْ تَجَابُرِهِ و قَبُولِ عِذْرِهِ، فَعَلَ صَائِبُ الرَّأْيِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

١. توب: بعض.
 ٢. داد / توب: البها.
 ٣. داد / توب: + المتناول / طز: المتناول.
 ٤. توب: —.
 ٥. توب: —.
 ٦. داد / طز: ناك.
 ٧. توب: استفاد الجهد.
 ٨. توب: ما لبس.

❖ . وأجدي فأقول أن أقرب الأسباب المؤدية الى ما سُئل عنه، هو معرفة أخبار الأمم السالفة، وأنبياء القرون الماضية؛ لأن أكثرها أحوال مأثورة عنهم، ورسوم باقية من رسومهم ونوايسهم؛ ولا سبيل الى التوصل^١ الى ذلك، من جهة الاستدلال بالمعقولات، وقياس بما يشاهد من المحسوسات، سوى التقليد لأهل الكتب والملل، وأصحاب الآراء والنحل، المستعملين لذلك وتصير ما هم فيه أشأ يُبنى عليه بعده. ثم قياس أقاويلهم وآرائهم في اثبات ذلك بعضها ببعض، ٥ بعد تنزيه النفس عن العوارض المرددة لأكثر الخلق، والأسباب المعمية لصاحبها عن الحق؛ وهى كالعادة المألوفة والتعصب والتظاهر وأتباع الهوى والتغلب بالرتاسه وأشباه ذلك.

❖ . فإن الذى ذكرته أولى السبل^٢، تسلك بأن تؤدى الى حاقّ الغرض^٣ المقصود، وأقوى معين على إزالة ما يشوبه من شوائب الشبه والشكوك؛ وبغير ذلك لا يتأقّق لنا نيل المطلوب، ولو بعد اعتناء الشديد والجهد الجهيد، على أن الأصل الذى أصلته والطريق الذى مهّدته ليس بقريب المأخذ، بل كأنه من بُعد وصعوبته يشبه أن يكون غير موصول اليه، لكثرة الأباطيل التى تدخل ١٠ جمل الأخبار والاحاديث؛ وليست كلها داخلية فى حدّ الامتناع، فتعزّز وتهدّب لكن ما كان منها فى حدّ الأمكان، جرى مجرى الخبر الحقيق؛ اذا لم يشهد بطلانه شواهد أخر، بل قد يشاهد وشاهد من الأحوال الطبيعية، ما لو حكى مثلها عن زمان بعيد عهدنا به، لثبنا الحكم على امتناعها؛ وعمر الانسان لا يبيّ يعلم أخبار أمّة واحدة من الأمم الكثيرة علماً ناقباً، فكيف يبيّ يعلم أخبار ١٥ جميعها، هذا غير ممكن.

❖ . واذ كان الأمر جارياً على هذا السبيل، فالواجب علينا أن نأخذ الأقرب من ذلك، فالأقرب والأشهر فالأشهر؛ ونحصلها من أربابها ونصلح منها ما يمكننا إصلاحه، ونترك سائرنا على وجهها، ليكون ما نعمله من ذلك معيّن^٤ لطالب الحق ومحبة الحكمة، على التصرف فى غيرها ومرشداً الى نيل ما لم يتيسر لنا؛ وقد فعلنا ذلك بمشيئة الله وعونه، ويجب بحسب ما قصدنا ٢٠ أن نبين أولاً مائة اليوم والليلة ومجموعها، وابتدأه المفروض اذ هما للشهور والسنين و

١. داد / طز: — / طز: سبيل سالك بأن يؤدى.

٢. داد / طز: — / تز: صادرة.

٣. داد / طز: — / توپ: حلق العرض.

٤. داد / طز: — / توپ: حلق العرض.

عز: طز: —.

التواريح، كالأعداد منه تتركب و اليه تنحل^١؛ و بإحاطة العلم بها يسهل السبيل، الى درك ما تتركب منها و بُنى عليها^٢.



٢. هن: منها و بُنى عليها

١. هس / توپ / نب: منها يتركب و اليها ينحل.

ch.

[I]

القول على مائتة اليوم

— بليته و مجموعهما و ابتدآتهما —

§ 1 فأقول أن اليوم بليته. هو عودة الشمس بدوران الكل^١. الى دائرة قد فرضت ابتداءً

لذلك اليوم بليته. أي دائرة كانت اذا وقع عليها الاصطلاح؛ وكانت عظيمة. لأن كل واحدة من

العظام أفق بالقوة. اعني بالقوة أنه يمكن فيها أن يكون أفقا لمسكن ما؛ و بدوران الكل حركة الفلك ٥
بما فيه. المؤتمة من المشرق الى المغرب على قطبيه. ثم إن العرب فرضت أول مجموع اليوم و الليلة.

تقط المنارب على دائرة الأفق، فصار اليوم عندهم بليته <2> من لدن غروب الشمس. عن

الافق الى غروبها من الغد؛ و الذي دعاهم الى ذلك. هو أن شهورهم مبنية على مسير القمر.

مشتخرجة من حركاته المختلفة. و أوائلها مقيدة برؤية الأهلة لا الحساب؛ و هي ترى لدى غروب

الشمس و رؤيتها عندهم أول الشهر. فصارت الليلة عندهم قبل النهار؛ و على ذلك جرث ١٠

عادتهم^٢ في تقديم الليالي على الأيام. اذا نسبوها الى أسماء الأسابيع.

A
B
C
D
E
F
G
H
I
J
K
L
M
N
O
P
Q
R
S
T
U
V
W
X
Y
Z

2 § و احتج لهم من وافقهم على ذلك، بأن الظلمة أقدم في المرتبة على النور، وأن النور طار على الظلمة، فالأقدم أولى بأن يتبدأ به؛ و غلبوا الشكون لذلك على الحركة، بإضافة الراحة و الدعة اليه؛ وأن الحركة لحاجة و ضرورة، و التمتع عقيب الضرورة، فالتمتع نتيجة الحركة؛ و بأن الشكون اذا دام في الاشطقتات مدة، لم يولد فسادا؛ فاذا دامت الحركة فيها واستحكمت، أفسدت؛ و ذلك كالأزلازل و العواصف و الأمواج، و أشباهها. فأما عند غيرهم من الروم و الفرس، و من وافقهم، فإن الاصطلاح واقع بينهم على أن اليوم بليته، هو من لدن طلوعها من أفق المشرق الى طلوعها منه كالغد^١، إذ كانت شهورهم مستخرجة بالحساب، غير متعلقة بأحوال القمر و لا غيره من الكواكب؛ وابتدأوها من أول النهار، فصار النهار عندهم قبل الليل؛ واحتجوا بأن النور وجود و الظلمة عدم؛ و تسمى^٢ النور على الظلمة، يقولون بتغليب الحركة على الشكون، لأنها وجود لا عدم و حياة لا موت؛ و يمارضونهم بنظائر ما قاله اولئك كقولهم: أن السماء أفضل من الأرض، و أن العامل و الشاب أصح^٣، و الماء الجارى لا يقبل عفونة كالزائد.

3 § و أما أصحاب التنجيم، فإن اليوم بليته عند جلهم، و الجمهور من علمائهم، هو من لدن موافاة الشمس فلك نصف النهار، الى موافاتها إياه في نهار الغد؛ و هو قول بين قولين، فصار ابتداء الأيام بلياليها عندهم، من النصف الظاهر من فلك نصف النهار؛ و بنوا على ذلك حسابهم في الزيجات، و استخراجوا عليه^٤ مواضع الكواكب بمركاتها المستوية^٥، و مواضعها المقومة في دقات السنة. و بعضهم آثر النصف الخفي من فلك نصف النهار، فابتدأ بها من نصف الليل، كصاحب زيج شهر ياران الشاه <3> و لا بأس بذلك، فإن المرجع الى أصل واحد. و الذي دعاهم الى اختيار دائرة نصف النهار دون دائرة الأفق، هو أمور كثيرة منها أنهم، وجدوا الأيام بلياليها مختلفة المقادير غير متفقة، كما يظهر ذلك من اختلافها عند الكسوفات، ظهوراً يمشأ^٦ للحنس <4> و كان ذلك من أجل اختلاف مسير الشمس في فلك البروج، و سرعته فيه مرة و بطلته أخرى؛ و اختلاف مرور القطع من فلك البروج على الدوائر، فاحتاجوا الى تعديلها لإزالة ما عرض لها من الاختلاف. و كان تعديلها بمطالع فلك البروج على دائرة نصف النهار، مطرداً في جميع المواضع، إذ كانت هذه

١. داد / طرز: مقدّموا، توپ: قدّموا.

٢. داد / طرز: بالند.

٣. عس / نوپ: فبی.

٤. هن: عندها.

الدائرة بعضَ آفاق الكرة المنتصبة، و غيرَ متغيرة اللوازم في جميع البقاع من الأرض؛ و لم يجدوا ذلك في دوائر الآفاق، لإختلافها في كلِّ موضع، و حدوثها لكلِّ واحد من العروض، على شكل مخالف لما سواه، و تفاوتِ مرور القطع من فلك البروج عليها، و العملُ إياها غير تامٍّ و لا جاري على نظام.

- 4 § و منها أنه ليس بين دوائر أنصاف نهار البلاد، ألا ما بينها من دائرة معدّل النهار و المدارات المشتبهة^١ بها، فإن ما بينها متركّب من ذلك، و من انحرافها الى الشمال و الجنوب؛ و تصحيح أحوال الكواكب و مواضعها، أنما هو بالجهة التي تلزم من فلك نصف النهار، و تسمى الطول، ليس نه حظٌّ في الجهة الأخرى اللازمة من الآفاق، و تسمى العرض. فلاجل هذا اختاروا الدائرة التي تطرّد عليها حسابانائهم، و أعرضوا عن غيرها، على أنهم لو راموا العمل بالآفاق، لتهيأ لهم و لأدّتهم الى ما أدّتهم اليه دائرة نصف النهار، لكن بعد سلوك المسلك البعيد؛ و أعظم الخطاء هو تنكّب الطريق المستقيم، الى البعد الأ طول على عمد. هذا هو الحدّ الذي نحدّ به اليوم على الإطلاق، اذا اشترط الليلة في التركيب، فأما على التقسيم و التفصيل، فإنّ اليوم بانفراده و النهار بمعنى واحد، و هو من طلوع جزم الشمس الى غروبه، و الليل بخلاف ذلك و عكسه يتعارف من الناس قاطبة، فيما بينهم ذلك و اتفاق من جمهورهم لا يتنازعون فيه، إلّا أن بعض علماء الفقه في الإسلام <5> حدّ أول النهار بطلوع الفجر، و آخره بغروب الشمس، تسوية منه بينه و بين مدّة الصوم، و احتجّ فيه بقوله - تعالى: ﴿ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَبَيِّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ، ثُمَّ أَتَمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ ﴾^٢، فادّعى أن هذين الحدين هما طرفا النهار.

- 5 § و لا تعلق لمن رأى هذا الزأى، بهذه الآية بوجه من الوجوه؛ لأنّه لو كان أول الصوم أول النهار، لكان تحديده ما هو ظاهر بين للناس، يمثل ما حدّه به جاريا مجرى التكلف لما لا معنى له؛ كما لم يحدّ آخر النهار و أول الليل^٣ يمثل ذلك، اذ هو معلوم متعارف لا يجهله أحد؛ و لكنّه - تعالى - لما حدّ أول الصوم بطلوع الفجر، و لم يحدّ اخره بتمتله، بل أطلقه بذكر الليل فقط، ليسلم الناس بأنهم أنه غروب قرص الشمس، غليم أن المراد بما ذكر في الأول، لم يكن مبدأ النهار.

٨
٩
١٠

مما يدل على صحة قولنا، قوله - تعالى -: ﴿ أَجَلَ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفِثُ إِلَى نِسَائِكُمْ ﴾^١ الى قوله: ﴿ ثُمَّ أَتَمُّوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ ﴾^٢، فأطلق^٣ المباشرة و الأكل و الشرب، الى وقت محدود لا الليل كله، كما كان محظوراً على المسلمين، قبل نزول هذه الآية <6> الأكل و الشرب بعد عشاء الآخرة؛ و ما كانوا يمتدّون صومهم بيوم و بعض ليلة، بل كانوا يذكرونها أليماً بإطلاق.

6 § فإن قيل: أنه أراد بذلك تعريفهم أول النهار، لئلا يكون الناس قبل ذلك، جاهلين بأوائل الأيام و الليالي، و ذلك ظاهر الحال؛ فإن قيل: أن النهار الشرعي خلاف النهار الوضعي، فما ذلك إلا خلاف في العبارة؛ و تسمية شيء باسم وقع في التعارف على غيره، مع تميز الآية عن ذكر النهار و أوله، و المشاحة في مثل ذلك، مما نعتناها و توافق الخصوم في العبارات، اذا وافقونا في المعاني. وكيف يُعتقد أمر ظهر للعيان خلافه، فإن الشفق من جهة المغرب، هو نظير الفجر من جهة المشرق؛ و هما متساويان في العلة، متوازيان في الحالة؛ فلو كان طلوع الفجر أول النهار، لكان غروب الشفق آخره؛ و قد اضطرر الى قبول ذلك بعض الشيعة؛ و على أن من خالفنا فيما قدّمناه، يوافقنا في مساواة الليل و النهار مرتين في السنة، أحذيقها في الزبيع و الأخرى في الحريف؛ و يطابق قوله قولنا: في أن النهار ينتهي في طوله، عند تناهي قرب^٥ الشمس من القطب الشمالي؛ و أنه ينتهي في قصره عند تناهي بعدها منه؛ و أن ليل الصيف الأقصر، مساوي نهار الشتاء الأقصر.

7 § وأن معنى قوله - تعالى -: ﴿ يُوجِبُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ، وَ يُوجِبُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ ﴾^٦، و قوله: ﴿ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ، وَ يَكُوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ ﴾^٧ راجع الى ذلك؛ فإن جهلوا ذلك كله أو تجاهلوا، لم يجدوا بداً من كون نصف النهار الأول ست ساعات، و النصف الأخير^٨ ست ساعات؛ و لا يمكنهم التعمي عن ذلك، لشيوع الخبر المأثور <7> في ذكر فضائل السابقين الى الجامع يوم الجمعة، و تفاضل أجورهم بتفاضل قصورهم في الساعات الست، التي هي من أول النهار الى وقت الزوال؛ و ذلك معقول^٩ على الساعات الزمانية المعوجة، دون المستوية التي تسمى المعتدلة؛

١. قرآن، ٢ / ١٨٣.

٢. قرآن، ٢ / ١٨٣.

٣. توب: بإطلاق.

٤. داد / طز: بأول.

٥. عس / توب: قطب، داد / نب: بد.

٦. قرآن، ٢٢ / ٦٠.

٧. قرآن، ٣٩ / ٧.

٨. عس / توب: الآخر.

٩. هن: مغل.

فلوسا نحنهم بالتسليم لهم في دعواهم. لوجب أن يكون استواء الليل والنهار. حين تكون الشمس مجتنبى الانقلاب الشتوى. ويكون ذلك في بعض المواضع دون بعض. وأن لا يكون الليل الشتوى مساوياً للنهار الصيفى. وأن لا يكون نصف النهار موافاة الشمس، منتصف ما بين الطلوع والغروب، وخلافات هذه اللوازم، هى القضايا المقبولة، عند من له أدنى بصر.

- ٨ ٨ وليس يتحقق لزوم هذه الشاعات إياهم. إلا من له دُرية يسيرة بحركات الأكر؛ فإن تعلق متعلق بقول الناس، عند طلوع الفجر: «قد أصبحنا وذهب الليل»، فأين^١ هو عن قولهم عند تقارب غروب الشمس واصفرارها - قد أمسينا - وذهب النهار وجاء الليل»، وأما ذلك إنباء عن دُنُوهِ وإقباله وإدبار ما هم فيه؛ وذلك جار على طريق المجاز والاستمارة، وجائز في اللغة كقول الله - تعالى -: ﴿أتى أمر الله فلا تستعجلوه﴾^٢، ويشهد لصحة قولنا ما روى عن النبي ﷺ أنه قال: «صلوة النهار عجماء»^٣؛ و تسمية الناس صلوة الظهر بالأولى، لأنها الأولى من صلاتي النهار؛ وتسمية صلوة العصر بالوسطى، لتوسطها بين الصلوة الأولى من صلاتي النهار، وبين الصلوة الأولى من صلوات الليل^٤ <٨>. وليس قصدى فيما أوردته في هذا الموضع، إلا نفي ظن من يظن: أن الضروريات، تشهد بخلاف ما يدل عليه القرآن؛ ويحتج لإثبات ظنه، بقول أحد الفقهاء والمفسرين، والله الموفق للصواب.

١. داد، وابن، طرز، ابن.

٢. مرثد، ١٦ / ١١

ch.

[11]

القول على مائتة السنة^١

— ما يركَّب منها من الشهور والأعوام —

١ § و يتلوا القول في مائة الليالي و الأيام^٢، القول على مائتة ما يركَّب منها من الشهور و الأعوام؛ فأقول أن السنة هي عودة الشمس في فلك البروج، اذا تحركت على خلاف حركة الكل الى أي^٣ نقطة فُرِضت ابتداء حركتها؛ و ذلك أنها تستوفى الأزمنة الاربعة التي، هي الربيع و الصيف ٥ و الخريف و الشتاء؛ و تحوز طبائعها الأربعة، و تنتهي الى حيث بدأت منه. و هذه العودات عند بطلميوس^٤ متساوية، اذ لم يجد لأوج الشمس حركة؛ و هي عند غيره من أصحاب السند عند <9> و المحدثين غير متساوية، لما^٥ أدت إليه أرصادهم من وجود حركة لها، على أنها مع تساويها و اختلافها، محيطة بالفصول الأربعة^٥ و حائزة لطبايعها^٦.

١. عنوان اربع عس. توب: اليوم (؟).

٢. عبارات اربع عس و توب.

٣. توب: انه.

٤. Claudius Ptolemaeus / Ptolemy (2nd. cen. A.D.)

٥. داد / طز: طباعها.

٥. تز: يحواله «الاربعة»

٦. توب: كما.

2 § فأتما كَتَبْتِهَا من الأتَماء وكسورها، فقد اختلف نتائج الأرصاد فيها ولم تتفق، لكنَّها خرجت ببعض الأرصاد أزيد و ببعضها أنقص، إلَّا أنَّ التفاوت العارض فيها غير محسوس في القليل من الزمان؛ فإذا امتدَّت به المدة وتضاعف الاختلاف واجتمع، فطابق، ظهر حينئذٍ ونتج الخطأ الفاحش، الذي لأجله أكَّد الحكماء الوصية بواترة الرصد، والتحقُّظ لما عسى دخلها من الخلل^١، وليس اختلاف الأرصاد في كَتَبْتِهَا، من جهة العجز عن كيفية مأخذها^٢، و درك حقيقة الحقِّ فيها؛ لكنَّه من جهة العجز عن ضبط أجزاء الدائرة العظمى، بأجزاء الدائرة الصغرى، أعنى صفر آلات الرصد، مع عظم الأجرام المرصودة؛ ولهذا القول فضل بيان، في كتابي الموسوم بكتاب الاستشهاد باختلاف الأرصاد.

3 § وفي هذه المدة، أعنى عودة الشمس في فلك البروج، يستوفى القمر اثنتي عشرة عودةً وأقل من نصف عودة؛ ويستهل اثنتي عشرة مرة، فجعلت تلك المدة، أعنى عوداته الاثنتي عشرة في فلك البروج، سنةً للقمر على وجه الاصطلاح. وأسقط عنه الكسر الذي هو أحد عشر يوماً بالتقريب، وكان ذلك أيضاً سبباً لانقسام فلك البروج، بإثني عشر قسمًا متساوية؛ كما بيَّنت في كتابي تجريد الشعاعات والأنوار، وهو الذي كنتُ خدمتُ به رفيع المجلس -زاده الله علوًّا- فصارَت السنة عند الناس سنتين: سنة شمسية وسنة قمرية؛ ولم تجاوزها إلى غيرها من الكواكب، لحفاء حركتها^٣ وقلة الوصول إليها، بالمشاهدة^٤ والعيان دون الرصد والامتحان. ثم لتصرف أحوال الأزمنة والأهوية، والنبات والحيوان وغير ذلك، من تغير جزئيات العناصر، واستحالاتها^٥ بعضها إلى بعض، بحركات هذين الجرمين لوظَّمهما، وامتيازهما عن الكواكب في النور والمنظر، وتشابهها؛ ثم أنتج من هاتين السنتين، سائر السنين.

4 § فأتما أهل قسطنطينية والإسكندرية، كما ذكر ثانٍ^١ في زيجهِ <10>، وسائر الروم الشريائتون والكلدائتون، وأهل مصر في زماننا، ومن يعمل برأى المعتضد بالله في السنة، فقد أخذوا بالسنة الشمسية التي، هي ثلاثمائة وخمسة وستون يوماً وربع يوم بالتقريب؛ وصيروا

١. طز: — ، ٢. توب: الرصد.

٣. داد / طز: حركتها. ٤. داد / طز: — ، ٥. طز: استحالها.

٦. داد / طز: مأخذها.

سنتهم ثلاثمائة وخمسة وستين يوماً؛ وألحقوا الأربع بها^١، في كل أربع سنين يوماً حين انجبرت؛ وسَمُوا تلك السنة كبيسةً لا تكباس الأربع فيها. وأما القبط القدماء، فكانوا يعملون السنة^٢ على ذلك، غير أنهم يتركون الأربع، حتى يجتمع منها أيام سنة تامة، وذلك في ألف وأربع مائة وستين سنة. ثم يكسونها بسنة واحدة، ويتفقون حينئذ في أول السنة، مع أهل الإسكندرية وقسطنطينية على ما ذكر ثاون الاسكندراني. <10>

§ 5 فأما الفرس، فإنهم عملوا أيضاً على هذه السنة أياماً مُلكهم <11>، غير أنهم أخذوها بمأخذ آخر، وهو أنهم صيروا سنتهم ثلاثمائة وخمسة وستين يوماً، وأسقطوا ما يتبعها من الكسور، حتى اجتمع لهم من رُبِّع اليوم، في مائة وعشرين سنة، أيام شهر تام، ومن ثُمُس الساعة الذي يتبع رُبِّع اليوم^٣، عندهم يوم واحد^٤؛ فألحقوا الشهر التام بها، في كل مائة وست عشرة سنة؛ وذلك لطفة، سأشرحها فيما بعد. واتفق أثرهم في ذلك، أهل خوارزم القدماء والسفد، وعن دان يدين أهل فارس، وأعطاهم الطاعة، ونُسب اليهم وقت دولتهم.

§ 6 وسمعت أن الملوك البيشداذية منهم، وهم الذين ملكوا الدنيا بخدايرها، كانوا يعملون السنة ثلاثمائة وستين يوماً، كل شهر منها ثلاثون يوماً بلا زيادة ولا نقصان؛ وأتَمَّ كانوا يكسبون السنة في كل ست سنين بشهر، ويسمونها كبيسة، وفي كل مائة وعشرين سنة بشهرين، أحدها بسبب الخمسة أيام، والثاني بسبب ربع اليوم. وأتَمَّ كانوا يعظمون تلك السنة، ويسمونها المباركة، ويشتغلون فيها بالعبادات والمصالح. وأما مقتضى رأى القدماء من القبط^٥، على ما ينطق به في كتاب المجسطي، في السنين التي بُني عليها حسابها؛ ورأى أهل فارس في الإسلام، وأهل خوارزم والسفد، فهو الإعراض عن الكسور، اعنى الرُّبِّع وما يتبعه وتركها أصلاً.

§ 7 وأما العبرانيون واليهود وجميع بني إسرائيل <12> والنصابون والحزانيون، فإنهم قالوا [يقول] بين قولين؛ فأخذوا سنتهم من مسير الشمس، وشهورها من مسير القمر، لتكون أعيادهم وصيامهم على حساب قرى؛ وتكون مع ذلك حافظة لأوقاتها من السنة، فكسوا كل تسع عشرة سنة قرية سبعة أشهر، على ما سأبيته في استخراج أدوارهم وكيفيات سنهم؛

١. هن: التي يتبع الربع يوم.

٢. داد / طز: .

٣. داد / طز: .

٤. هن: يوم واحد.

٥. هن: توب؛ ١٠: ماء الفول.

٦. هن: يوم واحد.

ووافقهم النصرارى في مأخذ الحساب، صومهم وبعض أعيادهم، اذ كان مدار أمرهم فيها على «فصح» اليهود، وخالقوهم في استعمال الشهور؛ وذهبوا في ذلك مذهب الروم والسريانيّين. وكذلك كانت العرب تفعل في جاهليتها <13>، فينظرون الى فضل ما بين سنتهم وسنة الشمس، وهو عشرة أيام وإحدى وعشرون ساعة وخمس ساعة بالجليل من الحساب؛ فيلحقونها بها شهراً، كلما تم منها ما يستوفى أيام شهر، ولكنهم كانوا يعملون على أنه، عشرة أيام وعشرون ساعة.

8 § و يتولى ذلك النساء، من كنانة المعروفون بالقلماس <14> واحداهم «قلش»، وهو البحر الغزير؛ وهم أبوقمامة جنادة بن عوف بن أمية بن قلع بن عباد بن قلع بن حذيفة؛ وكانوا كلهم نساء^١. وأول من فعل ذلك منهم كان حذيفة، وهو ابن عبد بن قعيم بن عدى بن عامر بن ثعلبة بن مالك بن كنانة؛ وآخر من فعله أبوقمامة، قال شاعرهم يصفه:

١٥ فذا قعيم كان يدعى القلمسا ◊ وكان للذين لهم مؤسسا ◊ مستعماً من قوله مرأساً إو قال آخر^٢: مشهر من سابق كنانة ◊ معظم مشرف مكانه ◊ مضى على ذلكم زمانه إو قال آخر^٣: ما بين دور الشمس والهلل ◊ يجمعه جمعاً لدى الإجمال ◊ حتى يتم الشهر بالكمال <15>.

9 § وكان أخذ ذلك من اليهود، قبل ظهور الإسلام بقرب من مائتي سنة، غير أنهم كانوا يكسبون كل أربع وعشرين سنة قرينةً بتسعة أشهر. فكانت شهورهم ثابتة مع الأزمنة، جارية على سنن واحد، لا تتأخر عن أوقاتها ولا تتقدم؛ الى أن حج النبي -عليه السلام- حجة الوداع و أنزل عليه: ﴿إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ، يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا، يُحْلُونَ غَافِلاً وَ يُجَرِّمُونَ غَافِلاً، لِيُؤْاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ^٤﴾. فخطب -عليه السلام- وقال: «إِنَّ الزَّمانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»، وتلا عليهم الآية في تحريم النسئ -وهو الكيس- فاهلوه حينئذ، وزالت شهورهم عما كانت عليه؛ وصارت أسماءها غير مؤدية الى معانيها.

٢٥ 10 § فأما سائر الأمم، فأراهم في ذلك غير^٥ معروفة، ويوشك أن لا يعدوا^٦ هذه؛ فيكون كل واحد منهم، يقتدى برأى من جاوره في ذلك. و سمعتُ أن الهنـد، يستعملون رؤية الأهلة في شهورهم، ويكسبون كل تسع مائة وستة وسبعين يوماً بشهر قري؛ ويجعلون ابتداء تأريخهم.

١. نوب / نب: نساء.

٢. عس / توب: —.

٣. عس / توب: —.

٤. قرآن: ٣٧/٩.

٥. داد / هنو: —.

٦. طز: تعدو، لب: عدوا.

٨/١١٧

من اتفاق اجتماع في أول دقيقة من برج ما؛ وأكثر طلبهم لهذا الاجتماع، أن يتفق في إحدى نقطتي الاعتدالين؛ ويسمّون السنة الكبيسة «بذماسه»^١ <16> ولعل أن ذلك يكون حقاً، لاستعمالهم القمر بين الكواكب ومنازله وجفورها <17> في أحكامهم النجومية دون البروج؛ غير أني لم أصادف من، عنده من ذلك الخبر اليقين، فأعرضت عما لم أستيقنه صفحاً <18>؛ والله المعين.

§ 11 وقد حكى أبو محمد النائب^٢ الأمل^٣ <19> في كتاب المزة، عن يعقوب بن طارق: د

أن الهند تستعمل أربعة أنواع من المدة، أحدها عودة الشمس من نقطة من فلك البروج إليها بعينها، وهي سنة الشمس؛ والثانية طلوعها ثلاثمائة وستين مرة، وتسمى السنة الوسطى، لأنها أكثر من سنة القمر وأقل من سنة الشمس؛ والثالثة عودة القمر من «الشرطين»، وهما رأس «الحمل» إليها إثنتي عشرة مرة، وهي سنة القمر عندهم، ومقدارها يكون ثلاثمائة وسبعة وعشرين يوماً، وسبع ساعات وثلثي ساعة بالتقريب؛ والرابعة إهلاله إثنتي عشرة مرة، وهي سنة القمر المستعملة.

١. عس / توب، النائب، <19>

٢. توب، الذماسه، <16>.

ch.

[III]

القول على مائئة التواريخ

— واختلاف الاسم فيها —

1 § و التواريخ، هي مدة معلومة تمتد من لدن أول سنة ماضية، كان فيها مبعث نبي بآيات و برهان، او قيام ملك مسلط عظيم الشأن، او هلاك أمة بطوفان عام مخرب، او زلزلة و خسف مبيد، او وباء مهلك، او قحط مستأصل، او انتقال دولة، او تبدل ملكة، او حادثة عظيمة من الآيات السبوية و العلامات المشهورة الأرضية، التي لا تحدث إلا في دهور متطاولة و أزمنة مترامية، تُعرف بها الاوقات المحددة^١. فلا غنى عنها في جميع الاحوال الدنياوية و الدينية؛ و لكل واحدة من الأمم المتفرقة في الاقاليم تأريخ على حدة، تعدّها من أزمنة ملوكهم او أنبيائهم او دولهم او سبب من الاسباب التي قدّمت ذكرها؛ و تستخرج بها ما يحتاج اليه في المعاملات و معرفة الاوقات، و تتفرد به دون غيره.

١٥

2 § و أول الأوائل القديمة و أشهرها عندنا هو كون مبدأ البشر؛ و لأهل الكتاب من اليهود و انصارى و المجوس و أصنافهم في كيفية و سياقة التأريخ من لدنه من الخلاف، ما لا يجوز مثله في

التواريخ؛ وكل ما يتعلق معرفته ببدء الخلق وأحوال القرون السالفة، فهو مختلط بتزويرات و
أساطير بعد العهد به، وامتداد الزمان بيننا وبينه، وعجز المعنى به عن حفظه وضبطه. وقد قال
-تعالى-: ﴿أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ﴾^١. فالأولى أن لا يقبل من قولهم
في مثله، إلا ما يشهد به كتاب معتمد على صحته، أو خبر مشفوع به^٢ بشرائط الثقة في الظن الأغلب.
3 § فإذا نظرنا في هذا التاريخ أولاً، وجدنا فيه بين هؤلاء الأمم اختلافاً غير يسير
<20>. وهو أن الفرس والجيوس، زعموا أن عمر العالم اثنتا عشرة ألف سنة، على عدد البروج
والشهور <21>؛ وأن زرادشت، صاحب شريعتهم، زعم أن الماضي منها إلى وقت ظهوره،
ثلاثة آلاف سنة مكبوسة بالأرباع، إذ كان تولى حسابها وتقصان ما كان لزمها من جهة الأرباع،
حتى انكبست وصحت؛ وبين ظهوره وأول تاريخ الاسكندر^٣، مائتان وثمان و خمسون سنة.
فيكون الماضي من أول العالم إلى الاسكندر، ثلاثة آلاف ومائتين وثمانيا وخمسين سنة؛ ولكن إذا
حسبنا من أول كيومرث، وهو عندهم الإنسان الأول، وجمعنا مدة كل ملك بعده، فإن الملك
متسق فيهم غير منقطع عنهم، بلغ المجتمع من تلك المدد^٤ إلى الاسكندر، ثلاثة آلاف و ثلاثمائة و
أربعة وخمسين، فليس يتفق التفصيل مع الجملة.

4 § واختلف الفرس والروم، مع ذلك فيما بعد الاسكندر؛ وذلك أن ما بينه وبين أول ملك
يزدجرد، تسع مائة واثنان وأربعون سنة، ومائتان وسبعة وخمسون^٥ يوماً، فإذا نقصنا من ذلك
ملك بنى ساسان إلى أول ملك يزدجرد، على قولهم، وهى أربع مائة وخمس عشرة سنة بالتقريب،
بقى خمس مائة وثمان وعشرون سنة، وهى ما ملك الاسكندر وملوك الطوائف، فإذا جمعنا مدة
كل واحد من الأشكانية، على ما أنبتوه، بلغ مائتين وثمانين سنة، ومع اختلافهم فيما لا يجاوز
ثلاثمائة سنة؛ وسأصلح هذا الخلاف بعض إصلاح فيما بعد، وطائفة من الفرس زعمت: أن الثلاثة
آلاف سنة^٥ الماضية المذكورة، إنما هى من لدن خلق كيومرث، فإنه مضى قبله مدة ستة آلاف سنة؛

١. قرآن: ٩ / ٧٦ و ١٣ / ٨٠. ٢. قر: مشفوع له.

٣. Alexander the Great (336 - 323 B.C.)

٤. داد / طز: ذلك العدد. ٥. خمس / توب: خمسة وسبعين.

٥. داد / طز: —.

٨
طراز <

و انقلك فيها واقف غير متحرك. و الطبايع غير مستحيلة. و الأمتهاث غير متازجة. و الكون و الفساد غير موجود فيها. و الارض غير عامرة؛ فلما حرك. حدث الانسان الاول في معتدل النهار. شق منه بالطول من جهة الشمال. و شق من جهة الجنوب. و تولد الحيوان و توالد و تناسل الإنس. فكثر و امتزجت أجزاء العناصر للكون و الفساد. فعمر الدنيا و انتظم العالم.

5 § و لليهود مع النصارى في ذلك اعظم الخلاف <22> لأن اليهود تزعم: أن الماضي من ٥ لدن آدم الى الاسكندر. ثلاثة آلاف و اربع مائة و ثمان و اربعون سنة. و النصارى يزعمون: أنه خمسة آلاف و مائة و ثمانون سنة. و يدعون على اليهود أنهم نقصوها. ليقع خروج عيسى عليه السلام. في الألف الرابع. وسط السبعة^١ آلاف التي هي مقدار مدة العالم عندهم. فيخالف الوقت الذي سبقت البشارة. من الانبياء بعد موسى عليه السلام. بولادته فيه. من العذراء البتول في آخر الزمان؛ و كل واحد من الفريقين. معتمد في احتجاجه على تأويلات. قد استخرجها بحساب ١٥ الجمل <23>. فاليهود ينتظرون خروج المسيح المبشر به. عند تمام ألف و ثلاثمائة و خمسة و ثلاثين سنة لاسكندر. انتظار شيء قد استيقنوه. حتى إن كثيراً من منبئى فيزقهم. كالراعى و أبى عيسى الاصفهاني <24> و أمثالها ادعوا أنهم رُسله اليهم؛ و ذلك لأنهم زعموا أن أول هذا التاريخ. اتفق مع وقت بطلان القرابين. و انقطاع الوحي و فترة الرسل.

6 § ثم أخذوا من السفر الخامس [٣١ / ١٧ و ١٨] من التوراة. قول الله - تعالى - ١٥ بالعبرانية: «انوخي هستر استير يوناي ميهيم و هاتق بيوم هاهويم»؛ و تفسيره: «أنا الله سأستر سترأ ذاتي الى يومئذ» <25>. فحسبوا «هستر استير» و هما لفظة الاستار. فكان ألفاً و ثلاثمائة و خمسة و ثلاثين. فقالوا: أنه مدة انقطاع الوحي من السماء. و بطلان القرابين و هو الاستار. و الذات هاهنا بمعنى الأمر؛ و استشهدوا لصحة ما ادعوه قول دانيال في كتابه: [١٢ / ١١] «ميعث هوسار هتوميد لوئيث شقوص شوميهم ألف و مونايم و تشميم»؛ و تفسيره: «منذ الوقت الذي [١٢] يجوز القران. يصير النجاسة الى الفساد. ألف و مائتان و تسعون» <26>؛ و الذي يتلوه من قوله: «اشريها محكى و يكيج لياميم ألف و شلوش ميوت و شلوشيم و حمشا»؛ و تفسيره: «فطوبى لمن يرجو أن يصير. الى ألف و ثلاثمائة و خمسة و ثلاثين» [١٢ / ١٢] و قد زعم بعضهم:

أنه كان بين القولين خمس وأربعون سنة، إذ كان الأول^١ في وقت مبتدأ عمارة بيت المقدس، و
الآخر^٢ عند الفراغ من بنيانه؛ وزعم بعضهم أن القول^٣ الأول، توقيت لولادته و الثاني توقيت
ظهوره.

7 § قالوا: وإن يعقوب لما بارك على يهوذا ودعا له، أخبره أنه لن يخرج الملك من بيته^٤،
إلى خروج المسيح المنتظر. فقالوا: وهو كذلك لم يخرج من أيديهم، لأن رأس الجالوت -و تفسيره
رئيس الجالية الذين جلاوا عن أوطانهم ببيت المقدس- هو صاحب كل يهودي في الدنيا، والتملك
عليه مطاعاً في جميع الامصار، نافذ الأمر عليهم في أكثر الاحوال. وعمدت النصارى لكليات
بالسريانية، وهى «يشوع -مسيحا- فروقا -ربنا»؛ وتفسيرها عيسى المسيح، وهو المنجى
الاعظم، فحسبوها بحساب الجمل، فكان مبلغها به ألفاً وثلاثمائة وخمسة وثلاثين [١٢٣٥].
فرغموا أن هذه التكميات، هى ما أراد دانيال بطلب الأعداد، لا الشئون المذكورة، إذ هى في نص^٥
قوله أعداد فقط، من غير أن يعرف أى سنون، أم أيام، أم غير ذلك؛ قالوا: وإنها بشارة باسم
المسيح، لا على وقت مجيئه.

8 § وذكروا أن دانيال رأى في المنام بأرض بابل، عند مضيّ سنين^٦ من ملك كورش^٧
<27> في أربعة وعشرين يوماً من الشهر الأول، حين صلى لله؛ وبنو إسرائيل أسرى في أيدي
الفرس، فأوحى الله اليه: «إن أورشليم، وهو بيت المقدس، تعمّر سبعين سابعاً وتُترج على
شعبك، ثم يجيئ المسيح فيقتل، وبنجيته تخرب أورشليم خرابها الأخير، وتترج على الفساد إلى
كمال الدهر» [٩ / ٢٤ - ٢٧] والسابع سبع سنين بمجموعة، فمن ذلك سبع سوابيع في بناء أورشليم؛
وهى التى ذكرها زكريّا بن برخيا بن عِدوى في كتابه [٤ / ٢ و ٨ - ١٠]: «إني رأيت منارة عليها
سبعة سرج، ولكل سراج سبعة أفواه؛ وقال قبل^٨ ذلك «إن يدى زريّايل أنستنا أساس هذا
البيت، ويدها تُكملانه»؛ والمدة التى من أول ما أنس البيت حتى أكمله، تسع وأربعون سنة تكون

١. هن: الآخر.

٢. هن: الأول.

٣. داد / طز: —.

٤. داد / طز: بيته.

٥. عس / نوپ: ستينين. <27>.

٦. Cyrus the Great (559 - 529 B.C.)

٨. طز: «قبل» نادرست است، باید «بعد» باشد.

سبع سوايح. ثم بعد اثنين وستين سايعا. زعموا جاء عيسى بن مريم؛ و في السابوع الأخير بطلت الذبائح و القرابين، و خربت اورشليم خرابها المذكور من انقطاع الوحى و الانبياء، و تفرق بنى اسرائيل مهملين لا ذبائح لهم و لا مذبح.

9 § و كل ما ذكرنا ليس كل واحد من الفريقين، الا مدعى في هذا المعنى دعاوى لا يستشهد على صحتها، الا بتأويلات مستنبطة من حساب الجمل، و تمويهات ضعيفة ركيكة؛ لو قصد التأمل لها إثبات غيرها بها و نى ما أورده بأمثالها، لم يصعب عليه مراعاتها. فإن ما ذكره اليهود من بقاء الملك في آل يهوذا، و أحالوه على رئاسة الجالوت، لو كان يصح إطلاق اسم الملك على مثل هذه الرئاسة على وجه الاضافة، لشاركهم الجوس في ذلك و الصابئون و غيرهم؛ و لم يخرج منه سائر بنى اسرائيل و بنى غيره. فليس يخلوا احد من الناس، و لو دونهم، عن تملك و رئاسة بالاضافة الى آوون منه. لو حملنا نحن ما أوجبه لفظة الاستار في التوراة من العدد، على أنه مقدار المدة التي بين أول تاريخ الاسرائيليين لخروجهم من مصر الى عيسى بن مريم، لكُنّا أحنّ بتأويل. فإن المدة التي بين خروجهم من مصر الى قيام الاسكندر ألف سنة، على قولهم؛ و ولد عيسى بن مريم في سنة اربع و ثلاثمائة للاسكندر، و رفعه الله اليه في سنة ست و ثلاثين و ثلاثمائة له، فيكون يبلغ سنى هذه المدة الثامنة، ألفاً و ثلاثمائة و خمسة و ثلاثين؛ و هو مقدار بقاء شريعة موسى بن عمران - عليه السلام - الى أن كُتِلها عيسى بن مريم.

10 § 1 (1) و أما ما أورده من قوى دانيال، فلو حملناها نحن على غير ذلك التأويل، لأمكن، بل لم يصح بأحد الوجوه التي ذكروها، الا بأن يكون مبدأ تلك العدة متقدماً لوقت التفوّه بها، و ذلك أنه إن كان المراد أن يكون مبدأ كلتا العديتين وقتاً واحداً ماضياً، كان او حالاً او مستأنفاً، لم يكن لاختلاف وقتي التفوّه بها معنى؛ و لم يصح الأمر مع التفاوت بينها بوجه ما، على أن القول الثاني محتمل، لأن يكون ابتداء العدة فيه متقدماً لوقت التفوّه، حتى يكون تمامها بعد ذلك بعام واحد، او أقل او أكثر الى مثلها و محتمل، لأن يكون ابتداءها من ذلك الوقت بعينه، او بعده بمدة مجهولة، يُمكن فيها القلّة و الكثرة؛ و إذا احتمل التوقيت حدود الزمان الثلاثة، لم يُحمل على احدها الا بنص صريح او دليل صحيح. و أما القول الأول، فهو كذلك محتمل، لأن يكون لحراب بيت المقدس

الأول، و محتمل لأن يكون لخراجه الثاني، ألا بعد قيام الاسكندر بثلاثمائة وخمس وثمانين سنة. فإذا لا وجه لافتتاحهم بالوقت الذى افتتحوا به فيه بته، و هذه شبهة تلحق دعوى اليهود.

§ 11 و الذى يلزم انتصارى، فيما اوردوه أكثر و اظهر؛ و ذلك أن اليهود لو سلموا لهم أن مجيء المسيح، بعد السبعين السوابيع المذكورة^١ من لدن رؤيا دانيال، لم يتفق خروج عيسى بن مريم بعدها، من أجل أن اليهود، أجمعوا على أن بين خروج بنى اسرائيل من مصر، الى تأريخ الاسكندر ألف سنة تامة. و نقلوا عن صحف الانبياء: أن من خروج بنى اسرائيل من مصر، الى بناء بيت المقدس اربع مائة و ثمانين سنة، و من بنائه الى تخريبه مختصراً^٢ اياه، اربع مائة و عشر سنين؛ و أنه مكث خراباً سبعين سنة، فتكون الجملة تسعمائة و ستين سنة؛ و ذلك هو وقت رؤيا دانيال، و الباقي من الألف المذكورة اربعون سنة. ثم اتفق اليهود و النصارى، على أن ولادة المسيح عيسى بن مريم، كانت فى سنة اربع و ثلاثمائة للاسكندر؛ فيكون على قولهم: ولادة عيسى بن مريم بعد الرؤيا و عبارة بيت المقدس، بثلاثمائة و اربع و اربعين سنة، و هى تسعة و اربعون سابوعاً بالتقريب؛ و الى ظهور دعوته، اربعة سوابيع و نصف، فيتقدم الولادة ما ذكروه. و لا يلزم اليهود من قولهم هذا شىء، و لو كذبوهم فى كثرة المدة - التى بين عبارة بيت المقدس - و أول تأريخ الاسكندر، لتقابلوهم اليهود بمثله وأكثر.

§ 12 و إن نحن تركنا قول الخصمين جانباً، و نظرنا الى جدول ملوك الكلدانيين - الذى - نبينه فيما يستأنف، وجدنا ما بين أول ملك كورش الى أول ملك الاسكندر، مائتين و اثنتين و عشرين سنة؛ و منه الى ميلاد عيسى ثلاثمائة و اربع سنين، تكون الجملة خمسمائة و ستاً و عشرين سنة. فإذا أسقطنا منها ثلاث سنين، إذ كان أول العبارة فى السنة الثالثة من ملك كورش، و سبعة الباقي، حصل بين وقت الرؤيا الى ميلاد المسيح، خمسة و سبعون سابوعاً بالتقريب، فيتأخر الولادة عما ذكروه. وأما ما حسبه بالسريانية، و زعموا موافقة حسابه مقدار العدة، أنه المراد دون السنين؛ فأمر لا يمكن قبوله، ألا بعد قيام برهان عليه كميان. فإن حاسباً لو حسب بالمثل: نجاة الخلق من الكفر بمحمد، كان ألفاً و ثلاثمائة و خمسة و ثلاثين، او حسب: بشر موسى بن عمران بمحمد و المسيح بأحمد، كان مثل الأول؛ و كذلك لو حسب: يشرق برية فاران بمحمد الأُمى، وافق الأول.

١ تر بخوانيد «الذى».

٢ دا د / طز —

13 § فَإِنْ ادَّعى أَنَّ المراد بتلك الأعداد، البشارة به لاتِّفَاق أعداد هذه مع ذلك، كان له و عليه ما للتصاري و عليهم في تلك الكلمات، خَذُوا الْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ لَا سِيَّاً؛ و لو استشهد لمحمد - صلى الله عليه - و صدق البشارة به، قول ايشعيا النبي في كتابه [٢١ / ٦ - ٩] مِمَّا هَذَا مَعْنَاهُ أَوْ شَبِيهِ بِهِ: أَنَّ الله أمره بأن يقيم، على المنظرة ديدباناً ليخبر بما يرى؛ فقال أرى راكب حمار و راكب بعير، و أقبل أحدهما يهتف و يقول: هَوْتُ بَابِلَ و تَكَثَّرَتْ أَوْنَانُهَا الْمُنْحَوْتَةُ؛ و هذه بشارة بالمسيح راكب الحمار، و بمحمد راكب البعير الذي بظهوره، هَوْتُ بَابِلَ و تَكَثَّرَتْ أَصْنَامُهَا و تَزَلْزَلَتْ قُصُورُهَا و بَادَتْ مُلْكُهَا؛ و في كتاب ايشعيا النبي من البشارة بمحمد - عليه السلام - أقاويل كثيرة مرموزة قريبة من واضح التأويل؛ و عند ذلك يدعوهم الإصرار على الباطل، إلى الافتراء بادعاء ما لم يعترف به الخلق، من أَنَّ راكب البعير هو موسى لا مُحَمَّدٌ - عليه السلام - و ما لموسى و أتباعه و بابل، و هل ظهر له أو لقومه بعده، ما ظهر لمحمد - عليه السلام - و لأصحابه فيها كلاً، لو نجوا من أهلها رأساً برأس، لرضوا من الغنيمة بالأياب مع اليأس.

14 § و مما يؤكِّد هذا الاستشهاد، قول الله لموسى في السفر الخامس [١٨ / ١٥ و ١٨ - ٢٠] من التوراة الذي يُعرف بالمشقَّى <28>: «تَوَفَّ أَقِيمْ لِهَمْ نَبِيًّا مُثْلَكَ مِنْ بَنُوهُمْ، وَ أَجْعَلْ كَلِمَتِي مِنْ فِيهِ، فيقول لهم كُلُّ شَيْءٍ أَمْرُهُ؟» و أيما رجل لم يطع كلام من يتكلَّم باسمي، فَإِنِّي أَنْتَقِمُ مِنْهُ». فليست شمرى هل إخوة بني إسحاق إلا بنو إسماعيل؟ فَإِنْ قَالُوا: أَنَّ إِخْوَةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ هُمْ أَوْلَادُ الْعِيسَى، فَهَلْ قَامَ فِيهِمْ مِثْلُ مُوسَى بَعْدَهُ، يَسْتَحِقُّ صِفَتَهُ و يَشَابِهَهُ، أَلَيْسَ يَشْهَدُ لِمُحَمَّدٍ - عليه السلام - ما في هذا السفر أيضاً [٢٢ / ٢] مِمَّا هَذِهِ تَرْجُمَتُهُ: «جَاءَ اللهُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ، وَ أَشْرَقَ لَنَا مِنْ سَاعِيرَ، وَ اسْتَعْلَنَ مِنْ جَبَلِ فَارَانَ؛ وَ مَعَهُ رِبُوعَةٌ مِنَ الطَّاهِرِينَ عَنْ يَمِينِهِ»؛ و هذه رموز لقيام الدليل، على أَنَّ التي تتعلَّق بها من الصفات، غير لائقة بذات البارئ، و لا لاحقة بصفاته - جلَّ و تعالى - عن ذلك. فترجئته من طور سيناء هو مناجاته موسى به، و شُرُوقه من ساعير ظهور المسيح منه، و استعلائه من فاران الذي نشأ فيه إسماعيل و تزوج فيه آ، هو ظهور محمد - عليه السلام - أصحاب الأديان كلهم، بجنود من الطاهرين المنزلين إسداداً من السماء

١. تَرَ: فَر، جَد، التَّعَب، التَّوَدُّع، فَر، فَعَد.

٢. عَسَ / تَوَفَّ: اِمْرَهُ.

٣. دَادَ / طَرَ: بَدَ.

٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠
٤١
٤٢
٤٣
٤٤
٤٥
٤٦
٤٧
٤٨
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
٥٤
٥٥
٥٦
٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٦٥
٦٦
٦٧
٦٨
٦٩
٧٠
٧١
٧٢
٧٣
٧٤
٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠
١٠١
١٠٢
١٠٣
١٠٤
١٠٥
١٠٦
١٠٧
١٠٨
١٠٩
١١٠
١١١
١١٢
١١٣
١١٤
١١٥
١١٦
١١٧
١١٨
١١٩
١٢٠
١٢١
١٢٢
١٢٣
١٢٤
١٢٥
١٢٦
١٢٧
١٢٨
١٢٩
١٣٠
١٣١
١٣٢
١٣٣
١٣٤
١٣٥
١٣٦
١٣٧
١٣٨
١٣٩
١٤٠
١٤١
١٤٢
١٤٣
١٤٤
١٤٥
١٤٦
١٤٧
١٤٨
١٤٩
١٥٠
١٥١
١٥٢
١٥٣
١٥٤
١٥٥
١٥٦
١٥٧
١٥٨
١٥٩
١٦٠
١٦١
١٦٢
١٦٣
١٦٤
١٦٥
١٦٦
١٦٧
١٦٨
١٦٩
١٧٠
١٧١
١٧٢
١٧٣
١٧٤
١٧٥
١٧٦
١٧٧
١٧٨
١٧٩
١٨٠
١٨١
١٨٢
١٨٣
١٨٤
١٨٥
١٨٦
١٨٧
١٨٨
١٨٩
١٩٠
١٩١
١٩٢
١٩٣
١٩٤
١٩٥
١٩٦
١٩٧
١٩٨
١٩٩
٢٠٠
٢٠١
٢٠٢
٢٠٣
٢٠٤
٢٠٥
٢٠٦
٢٠٧
٢٠٨
٢٠٩
٢١٠
٢١١
٢١٢
٢١٣
٢١٤
٢١٥
٢١٦
٢١٧
٢١٨
٢١٩
٢٢٠
٢٢١
٢٢٢
٢٢٣
٢٢٤
٢٢٥
٢٢٦
٢٢٧
٢٢٨
٢٢٩
٢٣٠
٢٣١
٢٣٢
٢٣٣
٢٣٤
٢٣٥
٢٣٦
٢٣٧
٢٣٨
٢٣٩
٢٤٠
٢٤١
٢٤٢
٢٤٣
٢٤٤
٢٤٥
٢٤٦
٢٤٧
٢٤٨
٢٤٩
٢٥٠
٢٥١
٢٥٢
٢٥٣
٢٥٤
٢٥٥
٢٥٦
٢٥٧
٢٥٨
٢٥٩
٢٦٠
٢٦١
٢٦٢
٢٦٣
٢٦٤
٢٦٥
٢٦٦
٢٦٧
٢٦٨
٢٦٩
٢٧٠
٢٧١
٢٧٢
٢٧٣
٢٧٤
٢٧٥
٢٧٦
٢٧٧
٢٧٨
٢٧٩
٢٨٠
٢٨١
٢٨٢
٢٨٣
٢٨٤
٢٨٥
٢٨٦
٢٨٧
٢٨٨
٢٨٩
٢٩٠
٢٩١
٢٩٢
٢٩٣
٢٩٤
٢٩٥
٢٩٦
٢٩٧
٢٩٨
٢٩٩
٣٠٠
٣٠١
٣٠٢
٣٠٣
٣٠٤
٣٠٥
٣٠٦
٣٠٧
٣٠٨
٣٠٩
٣١٠
٣١١
٣١٢
٣١٣
٣١٤
٣١٥
٣١٦
٣١٧
٣١٨
٣١٩
٣٢٠
٣٢١
٣٢٢
٣٢٣
٣٢٤
٣٢٥
٣٢٦
٣٢٧
٣٢٨
٣٢٩
٣٣٠
٣٣١
٣٣٢
٣٣٣
٣٣٤
٣٣٥
٣٣٦
٣٣٧
٣٣٨
٣٣٩
٣٤٠
٣٤١
٣٤٢
٣٤٣
٣٤٤
٣٤٥
٣٤٦
٣٤٧
٣٤٨
٣٤٩
٣٥٠
٣٥١
٣٥٢
٣٥٣
٣٥٤
٣٥٥
٣٥٦
٣٥٧
٣٥٨
٣٥٩
٣٦٠
٣٦١
٣٦٢
٣٦٣
٣٦٤
٣٦٥
٣٦٦
٣٦٧
٣٦٨
٣٦٩
٣٧٠
٣٧١
٣٧٢
٣٧٣
٣٧٤
٣٧٥
٣٧٦
٣٧٧
٣٧٨
٣٧٩
٣٨٠
٣٨١
٣٨٢
٣٨٣
٣٨٤
٣٨٥
٣٨٦
٣٨٧
٣٨٨
٣٨٩
٣٩٠
٣٩١
٣٩٢
٣٩٣
٣٩٤
٣٩٥
٣٩٦
٣٩٧
٣٩٨
٣٩٩
٤٠٠
٤٠١
٤٠٢
٤٠٣
٤٠٤
٤٠٥
٤٠٦
٤٠٧
٤٠٨
٤٠٩
٤١٠
٤١١
٤١٢
٤١٣
٤١٤
٤١٥
٤١٦
٤١٧
٤١٨
٤١٩
٤٢٠
٤٢١
٤٢٢
٤٢٣
٤٢٤
٤٢٥
٤٢٦
٤٢٧
٤٢٨
٤٢٩
٤٣٠
٤٣١
٤٣٢
٤٣٣
٤٣٤
٤٣٥
٤٣٦
٤٣٧
٤٣٨
٤٣٩
٤٤٠
٤٤١
٤٤٢
٤٤٣
٤٤٤
٤٤٥
٤٤٦
٤٤٧
٤٤٨
٤٤٩
٤٥٠
٤٥١
٤٥٢
٤٥٣
٤٥٤
٤٥٥
٤٥٦
٤٥٧
٤٥٨
٤٥٩
٤٦٠
٤٦١
٤٦٢
٤٦٣
٤٦٤
٤٦٥
٤٦٦
٤٦٧
٤٦٨
٤٦٩
٤٧٠
٤٧١
٤٧٢
٤٧٣
٤٧٤
٤٧٥
٤٧٦
٤٧٧
٤٧٨
٤٧٩
٤٨٠
٤٨١
٤٨٢
٤٨٣
٤٨٤
٤٨٥
٤٨٦
٤٨٧
٤٨٨
٤٨٩
٤٩٠
٤٩١
٤٩٢
٤٩٣
٤٩٤
٤٩٥
٤٩٦
٤٩٧
٤٩٨
٤٩٩
٥٠٠
٥٠١
٥٠٢
٥٠٣
٥٠٤
٥٠٥
٥٠٦
٥٠٧
٥٠٨
٥٠٩
٥١٠
٥١١
٥١٢
٥١٣
٥١٤
٥١٥
٥١٦
٥١٧
٥١٨
٥١٩
٥٢٠
٥٢١
٥٢٢
٥٢٣
٥٢٤
٥٢٥
٥٢٦
٥٢٧
٥٢٨
٥٢٩
٥٣٠
٥٣١
٥٣٢
٥٣٣
٥٣٤
٥٣٥
٥٣٦
٥٣٧
٥٣٨
٥٣٩
٥٤٠
٥٤١
٥٤٢
٥٤٣
٥٤٤
٥٤٥
٥٤٦
٥٤٧
٥٤٨
٥٤٩
٥٥٠
٥٥١
٥٥٢
٥٥٣
٥٥٤
٥٥٥
٥٥٦
٥٥٧
٥٥٨
٥٥٩
٥٦٠
٥٦١
٥٦٢
٥٦٣
٥٦٤
٥٦٥
٥٦٦
٥٦٧
٥٦٨
٥٦٩
٥٧٠
٥٧١
٥٧٢
٥٧٣
٥٧٤
٥٧٥
٥٧٦
٥٧٧
٥٧٨
٥٧٩
٥٨٠
٥٨١
٥٨٢
٥٨٣
٥٨٤
٥٨٥
٥٨٦
٥٨٧
٥٨٨
٥٨٩
٥٩٠
٥٩١
٥٩٢
٥٩٣
٥٩٤
٥٩٥
٥٩٦
٥٩٧
٥٩٨
٥٩٩
٦٠٠
٦٠١
٦٠٢
٦٠٣
٦٠٤
٦٠٥
٦٠٦
٦٠٧
٦٠٨
٦٠٩
٦١٠
٦١١
٦١٢
٦١٣
٦١٤
٦١٥
٦١٦
٦١٧
٦١٨
٦١٩
٦٢٠
٦٢١
٦٢٢
٦٢٣
٦٢٤
٦٢٥
٦٢٦
٦٢٧
٦٢٨
٦٢٩
٦٣٠
٦٣١
٦٣٢
٦٣٣
٦٣٤
٦٣٥
٦٣٦
٦٣٧
٦٣٨
٦٣٩
٦٤٠
٦٤١
٦٤٢
٦٤٣
٦٤٤
٦٤٥
٦٤٦
٦٤٧
٦٤٨
٦٤٩
٦٥٠
٦٥١
٦٥٢
٦٥٣
٦٥٤
٦٥٥
٦٥٦
٦٥٧
٦٥٨
٦٥٩
٦٦٠
٦٦١
٦٦٢
٦٦٣
٦٦٤
٦٦٥
٦٦٦
٦٦٧
٦٦٨
٦٦٩
٦٧٠
٦٧١
٦٧٢
٦٧٣
٦٧٤
٦٧٥
٦٧٦
٦٧٧
٦٧٨
٦٧٩
٦٨٠
٦٨١
٦٨٢
٦٨٣
٦٨٤
٦٨٥
٦٨٦
٦٨٧
٦٨٨
٦٨٩
٦٩٠
٦٩١
٦٩٢
٦٩٣
٦٩٤
٦٩٥
٦٩٦
٦٩٧
٦٩٨
٦٩٩
٧٠٠
٧٠١
٧٠٢
٧٠٣
٧٠٤
٧٠٥
٧٠٦
٧٠٧
٧٠٨
٧٠٩
٧١٠
٧١١
٧١٢
٧١٣
٧١٤
٧١٥
٧١٦
٧١٧
٧١٨
٧١٩
٧٢٠
٧٢١
٧٢٢
٧٢٣
٧٢٤
٧٢٥
٧٢٦
٧٢٧
٧٢٨
٧٢٩
٧٣٠
٧٣١
٧٣٢
٧٣٣
٧٣٤
٧٣٥
٧٣٦
٧٣٧
٧٣٨
٧٣٩
٧٤٠
٧٤١
٧٤٢
٧٤٣
٧٤٤
٧٤٥
٧٤٦
٧٤٧
٧٤٨
٧٤٩
٧٥٠
٧٥١
٧٥٢
٧٥٣
٧٥٤
٧٥٥
٧٥٦
٧٥٧
٧٥٨
٧٥٩
٧٦٠
٧٦١
٧٦٢
٧٦٣
٧٦٤
٧٦٥
٧٦٦
٧٦٧
٧٦٨
٧٦٩
٧٧٠
٧٧١
٧٧٢
٧٧٣
٧٧٤
٧٧٥
٧٧٦
٧٧٧
٧٧٨
٧٧٩
٧٨٠
٧٨١
٧٨٢
٧٨٣
٧٨٤
٧٨٥
٧٨٦
٧٨٧
٧٨٨
٧٨٩
٧٩٠
٧٩١
٧٩٢
٧٩٣
٧٩٤
٧٩٥
٧٩٦
٧٩٧
٧٩٨
٧٩٩
٨٠٠
٨٠١
٨٠٢
٨٠٣
٨٠٤
٨٠٥
٨٠٦
٨٠٧
٨٠٨
٨٠٩
٨١٠
٨١١
٨١٢
٨١٣
٨١٤
٨١٥
٨١٦
٨١٧
٨١٨
٨١٩
٨٢٠
٨٢١
٨٢٢
٨٢٣
٨٢٤
٨٢٥
٨٢٦
٨٢٧
٨٢٨
٨٢٩
٨٣٠
٨٣١
٨٣٢
٨٣٣
٨٣٤
٨٣٥
٨٣٦
٨٣٧
٨٣٨
٨٣٩
٨٤٠
٨٤١
٨٤٢
٨٤٣
٨٤٤
٨٤٥
٨٤٦
٨٤٧
٨٤٨
٨٤٩
٨٥٠
٨٥١
٨٥٢
٨٥٣
٨٥٤
٨٥٥
٨٥٦
٨٥٧
٨٥٨
٨٥٩
٨٦٠
٨٦١
٨٦٢
٨٦٣
٨٦٤
٨٦٥
٨٦٦
٨٦٧
٨٦٨
٨٦٩
٨٧٠
٨٧١
٨٧٢
٨٧٣
٨٧٤
٨٧٥
٨٧٦
٨٧٧
٨٧٨
٨٧٩
٨٨٠
٨٨١
٨٨٢
٨٨٣
٨٨٤
٨٨٥
٨٨٦
٨٨٧
٨٨٨
٨٨٩
٨٩٠
٨٩١
٨٩٢
٨٩٣
٨٩٤
٨٩٥
٨٩٦
٨٩٧
٨٩٨
٨٩٩
٩٠٠
٩٠١
٩٠٢
٩٠٣
٩٠٤
٩٠٥
٩٠٦
٩٠٧
٩٠٨
٩٠٩
٩١٠
٩١١
٩١٢
٩١٣
٩١٤
٩١٥
٩١٦
٩١٧
٩١٨
٩١٩
٩٢٠
٩٢١
٩٢٢
٩٢٣
٩٢٤
٩٢٥
٩٢٦
٩٢٧
٩٢٨
٩٢٩
٩٣٠
٩٣١
٩٣٢
٩٣٣
٩٣٤
٩٣٥
٩٣٦
٩٣٧
٩٣٨
٩٣٩
٩٤٠
٩٤١
٩٤٢
٩٤٣
٩٤٤
٩٤٥
٩٤٦
٩٤٧
٩٤٨
٩٤٩
٩٥٠
٩٥١
٩٥٢
٩٥٣
٩٥٤
٩٥٥
٩٥٦
٩٥٧
٩٥٨
٩٥٩
٩٦٠
٩٦١
٩٦٢
٩٦٣
٩٦٤
٩٦٥
٩٦٦
٩٦٧
٩٦٨
٩٦٩
٩٧٠
٩٧١
٩٧٢
٩٧٣
٩٧٤
٩٧٥
٩٧٦
٩٧٧
٩٧٨
٩٧٩
٩٨٠
٩٨١
٩٨٢
٩٨٣
٩٨٤
٩٨٥
٩٨٦
٩٨٧
٩٨٨
٩٨٩
٩٩٠
٩٩١
٩٩٢
٩٩٣
٩٩٤
٩٩٥
٩٩٦
٩٩٧
٩٩٨
٩٩٩
١٠٠٠

١٥ § فإن لم يميزوا حساب الكلمات بالعربية، لم يُجْزَ نحن حساب ما أوردوه بالسريانية لنزول التوراة، وكتب هؤلاء الانبياء بالعبرانية. وكل ما ذكروه^٢ و نذكره، هي جميع قاطعة و أدلة واضحة، على أن الكلام في الكتب محرف عن مواضعه، والنص فيها مغير عن مناهجه؛ والاعتصام بمثل هذا من الحُسنات والتلفيغات، أقوى دليل و أوضح حجة على تنكّب صاحبها عن الحق و الهدى. و لو فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ، لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ، لا بَلْ هم عن الحق عَمُونَ^٣. نَسْأَلُ الله التوفيق و التأييد و العصمة والتسديد. فأما القول في النسخ و البدل، و ادّعاؤهم نصوص التوراة على قتل من يدعى النبوة بعد موسى، فبطلتها ظاهر في نصوص التوراة أيضاً؛ ولها مواضع غير هذا أليق بها؛ و نرجع الى ما قصدنا له، فقد امتد بنا كلام جرّ بعضه بعضاً.

١٦ § فأقول أن عند كل واحد من اليهود و النصارى، نسخة من التوراة تُنطق بما يوافق قول أصحابها، فالتى عند اليهود، زعموا أنها هي البعيدة عن التخليط؛ والتى عند النصارى تُسمى توراة السبعين؛ و ذلك أن طائفة من بنى اسرائيل، لما غزا يُحْتَضَرُ بَيْتَ المقدس <30> و خربه، انحلت عنه و اعتصمت بملك مصر، و أقامت في جواره الى أن ملك بظلميوس فيليدنفس^٤؛ و اتصل بهذا الملك خبر التوراة و نزولها من السماء، فتفحص عن هذه الطائفة، حتى عثر عليهم في بلدة زهاء ثلاثين ألف نفر. فأواهم و قرّبهم و لطفهم، و أطلق لهم الإذن في الانصراف الى بيت المقدس؛ و قد بناء كورش عامل بهمّن على بابل، و أعاد عمارة الشام؛ فخرجوا مع قطعة من حاشيته قد بذّرْتهم بها، و قال لهم إن لي يَتَلَكُم حاجة، إن أسعفتموني بها فقد تم شكركم لى؛ و هى أن تسمحو الى نسخة من كتابكم التوراة، فاجابوه الى ذلك، و حلفوا له بالوفاء به؛ فلما وصلوا الى بيت المقدس، أعجزوا و عدهم بإنفاذ نسخة منها اليه، و كانت بالعبرانية فلم يفهمها؛ و عاودهم بطلب من له معرفة بالعبرانية و اليونانية معاً ليترجم له؛ و وعدهم الجوائز و الصلات.

١. قرآن، ٣ / ١٢٦ <29>. ٢. داد / طز: —. ٣. عس / توب: ذخرتا.

٤. قرآن، ١٥ / ١٢ و ٢٧ / ٦٨.

٨
١٢
٧

17 § فاخترأوا من أسباطهم الاثني عشر، اثنين و سبعين رجلاً من كل سبط. سَنَ نفر من الأخبار و الكهنة؛ و أسباطهم عند النصارى معروفة، فنقلوها الى اليونانية، بعد أن فَرَّقَ بينهم؛ و وكلَّ بكلَّ رجل منهم مَن يقوم بشأنهم^١، حتى فرغوا من ترجمته^٢؛ و صار في يده سَنَ و ثلاثون ترجمةً، و قابل بعضها ببعض. فلم يجد فيها إلا ما لابدَّ من وقوع مثله، في اختلاف العبارات عن المعاني المتَّفَقَة. فوفى لهم بما وعد، و أحسن تجهيزهم. فسألوه أن يُسَمِّقَهُم بنسخة واحدة من تلك النسخ، للافتخار و المباهاة على أصحابهم، ففعل ذلك و إنَّها هي التي عند النصارى؛ و لم يقع عليها تبديل أو تحريف إنما | زعموا؛ و اليهود تقول بخلاف ذلك، و هو إكراههم على نقله و مساعدتهم إياه بذلك، خوف السَّطوة و الشرِّ بعد التواطئ على التحريف و التخليط؛ و ليس فيما ذكروا، إن لو صدقناهم، ما يُزِيلُ الشكَّ، لكنَّه أقوى الجالبة له.

18 § و ليست للتوراة هاتان النسختان فقط، و لكنَّ لها نسخة ثالثة عند السامرة، المعروفين بالأساسية <31>، و هم الأبدال الذين بذلهم بختنصر بالشام، حين أسر اليهود و أجلاها عنهم؛ و كانت السامرة أعانوه و دأوه على عورات بني اسرائيل، فلم يُجْزِئَهم و لم يقتلهم و لم يسبهم؛ و أنزلهم فلسطين من تحت يده. و مذاهبهم مخترجة من اليهودية و الجوسية، و عاقبتهم يكونون بموضع من فلسطين يسمَّى نابلس^٣؛ و بها كنائسهم، و لا يدخلون حدَّ بيت المقدس منذ أيام داوود النبي -عليه السلام-، لأنهم يدَّعون أنه ظلم و اعتدى، و حوَّل الهيكل المقدس من نابلس الى ايليا، و هو بيت المقدس؛ و لا يمسُّون الناس و إذا مسَّوهم اغتسلوا، و لا يُقرِّزون نبوة مَن كان بعد موسى من أنبياء بني اسرائيل.

19 § فأما النسخة التي عند اليهود، و يؤمِّلُون عليها، فقد تتضمَّن من أعمار الأدميين، ما يجتمع به المدة التي بين هبوط آدم، من الجنَّة الى الطوفان الكائن في زمان نوح، ألفا و سِتِّانة و سَنًا و خمسين سنة. و أمَّا التي عند النصارى، ففيها ما يجتمع به هذه المدة، ألفى سنة و مائتين و اثنتين و أربعين سنة. و أمَّا التي عند السامرة، فتنتطق بأنَّها ألف و ثلاثمائة و سبع سنين. و ذكر اثنيسيوس <32>، و هو أحد أصحاب الأخبار، أن المدة التي بين خلق آدم و بين ليلة الجمعة أوَّل الطوفان، ألفان و مائتان و سَنَ و عشرون سنة، و ثلاثة و عشرون يوماً و أربع ساعات، حكى ذلك عنه

٢. نقل: ترجمتها.

١. نقل: بشأنهم.

٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠
٤١
٤٢
٤٣
٤٤
٤٥
٤٦
٤٧
٤٨
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
٥٤
٥٥
٥٦
٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٦٥
٦٦
٦٧
٦٨
٦٩
٧٠
٧١
٧٢
٧٣
٧٤
٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠

ابن البازيار <33> في كتاب التفرقات، وهو الى قول النصارى أقرب؛ و يُحْتَمَلُ إِلَى أَنَّهُ مَبْنِيٌّ عَلَى طرق أصحاب الأحكام من المنجمين، فإنه ظاهر التعسف والتدقيق. وإذا كان الأمر من الاختلاف بحيث وصفناه، ولم يكن للقياس مدخل الى تمييز حق من ذلك من باطله، فمن أين يطمع الطالب في الوقوف على حقيقة.

20 § وليس يلحق النوراة، كثرة النسخ وتفاوتها فقط، لكن ذلك في الإنجيل مثله؛ فإن له عند النصارى أربع نسخ، مجموعة في مصحف واحد؛ إحداها لمتى، والثانية لمارقوس، والثالثة للوقا، والرابعة ليوحنا. قد ألفه كل واحد من هؤلاء التلاميذ، على حسب دعوته في بلاده؛ وما في كل واحد منها من صفات المسيح، وأحاديثه أيام دعوته ووقت صلبه يزعمهم كثيراً ما يخالف ما في الآخر، حتى في نسبة الذي هو نسب يوسف خطيب مريم و راب عيسى؛ فإن متى يقول أنه: يوسف بن يعقوب بن ماثان بن ايلعزر بن الليوذ بن اخين بن زادوق بن عازور بن الياقيم ابن ابيوذ بن زربابيل بن شلتيال بن يوخنيا بن يوشيا بن لمون بن منشى بن حيزقيا بن احاز بن يوثام بن عززيا بن يورام بن يهوشافاط بن آسا بن ايبا بن رحبعام بن سليمان بن داوود بن ايشا بن عوبيد بن باعاز بن سلمون بن نحشون بن عميناذاب بن رام بن حصرون ابن فارص بن يهوذا بن يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم <34> - عليه السلام -؛ و يتبدى بالنسبة من لدن ابراهيم هابطاً. و أمّا لوقا فيقول أنه: يوسف بن هالى بن مطث بن لاوى^١ بن ملكى بن يوسف بن ميثا بن عاموص بن ناحوم بن حسلى بن ناغى بن ماث بن مطث بن شعى بن يوسف بن يهوذا بن يوحنا بن راسا بن زربابيل بن شيلتاييل بن نارى بن ملكى بن ادى بن قوسام بن الموداذ بن غير بن يوسف^٢ بن اليعزر بن يورام بن ميثا بن لاوى بن شمعون بن يهوذا بن يوسف بن يوثام بن الياقيم بن مليا بن متى بن مطثا بن ناثان بن داوود <35>.

21 § واعتذار النصارى لهذا واحتجاجهم له، هو أنهم يزعمون أن من السنن المفروضة في النوراة، أنه إذا مات رجل عن امرأة لا بنون^٣ له عنها، خلف عليها أخو الميت ليتبث لأخيه نسلاً؛ فيكون ما يولد^٤ منه منسوباً الى الميت من جهة النسبة، و الى الحى من جهة الولادة والحقيقة. قالوا

١. عز: يهوذا بن ميثا.

٢. عيسى: موسى.

٣. عيسى: ملكى بن ماثى.

٤. عيسى: لوقا، يوحنا.

وإن يوسف كان منسوباً إلى أبوين من هذه الجهة، فهالى أبوه من جهة النسبة، و يعقوب أبوه من جهة الولادة، قالوا وإن متى لما نسبته بنسبة الولادة، طعن عليه اليهود وقالوا ليس بصحيح النسب، لأنه لم يؤخذ فيه بالنسبة، فعارضهم لوقا بذكر نسبته على موجب السنة، وكلتا النسبتين بالفتان إلى داوود، وهو الغرض؛ لأن المذكور من شأن المسيح، أنه ابن داوود، وأما أضيفت نسبة يوسف إلى المسيح دون نسبة مريم، لأن سنة بنى إسرائيل أن لا يتزوج أحد منهم إلا عن قبيلته و سبطه، ٥ كيلا يختلف الأنساب؛ والعادة جارية في النسبة بالرجال دون النساء، فإذا كان يوسف و مريم كلاهما من قبيلة واحدة، فلا بد من أن يبلغا معاً إلى مبلغ واحد؛ وذلك هو الغرض في إثبات النسب وذكره.

22 § و عندكّل واحد من أصحاب مرقيون، و أصحاب ابن ديسان إنجيل، يخالف بعضه بعض هذه الأنجيل؛ و لأصحاب مائى انجيل على حدة، يشتمل على خلاف ما عليه النصارى من أوله إلى آخره. و أولئك يدينون بما فيه، و يزعمون أنه هو الصحيح؛ و أن مقتضاها هو ما كان عليه المسيح و جاء به، و أن غيره باطل، و أصحابه كاذبون على المسيح؛ و له نسخة تسمى إنجيل السبعين. و يُنسب إلى بلامس، و في صدره: أن سلام بن عبدالله بن سلام قد كتبه من لسان سلمان الفارسي؛ و من نظر فيه لم يخف عليه افتحاله؛ و النصارى و غيرهم يُنكرونه، فلا يوجد من الأنجيل اذن من كتب الأنبياء ما يُعتمد عليه. ثم التالى لهذا التاريخ، هو تاريخ الطوفان الأعظم الذى طفا فيه كل شيء في زمان نوح عليه السلام؛ و هو كذلك من التفاوت و الاختلاف و الاضطراب، بحيث لا يُقطع على صحته، و لا يُطمع في الإحاطة بحقيقته، لما ذكرناه أولاً من الاختلاف فيما بين تاريخ آدم و بينه، و لما ذكره من التفاوت بينه و بين تاريخ الاسكندر. فإن اليهود استخرجت من التوراة التى عندهم و الكتب التالية لها، أن بينه و بين الاسكندر ألفاً و سبعمائة و اثنتين و تسعين سنة؛ و استخرجت النصارى من توراتهم هذه المدة ألفين و تسع مائة و ثمانيا و ٢٠ ثلاثين سنة.

23 § فأما الفرس و عامة الجوس، فقد أنكروا الطوفان بكلتيه؛ و زعموا أن الملك متصل فيهم، من لدن كيومرث كل شاه الذى هو الإنسان الأول عندهم؛ و وافقهم على إنكارهم إياه الهند

و الصين و أصناف الأسم المشرقية، و أَقَرَّ بِهِ بعض الفرس، و وصفوه بغير الصفة الموصوف بها في كتب الأنبياء؛ و قالوا كان من ذلك شيء بالشام و المغرب في زمان طهمورث، لم يَعْمُ العمران كُلَّهَا، و لم يفرق فيه إِلَّا أَسْمَ قليلة، و إِنَّه لم يَجَاوِزْ عَقْبَةَ حلوان، و لم يبلغ ممالك المشرق. و قالوا أَنَّ أهل المغرب لَمَّا أُنْذِرْ به حَكَمَاءُهم، بنوا أبنية كالحرمين المبنين في أرض مصر؛ و قالوا إذا كانت الآفة من السماء دخلناها، و إذا كانت من الأرض سعدناها. فزعموا أَنَّ أَسَارَ ماء الطوفان، و تأثيرات الأمواج بَيْتَ على أنصاف هذين الحرمين لم يَجَاوِزْهما. و قيل أَنَّ يوسف -ع- جعلها هُرَيْأً، و جمع فيها الطعام و الميرة لسنَى القحط. و قالوا أَنَّ طهمورث لَمَّا اتَّصَلَ به الإبتذار، و ذلك قبل كونه بمائتين و احدى و ثلاثين سنة، أَمَرَ باختيار موضع في مملكته صحيح الهواء و التربة، فلم يجدوا أَحَقَّ بهذه الصفة من إصْهبان، فَأَمَرَ بتجليد العلوم و دفنها في أسلم المواضع منه <36>. و قد يشهد لذلك ما وَجِدَ في زماننا بِحَيٍّ مدينة إصفهان من التلال الَّتِي انشَقَّتْ عن بيوت مملوءة، أَعْدَالاً كثيرة من لجاء الشجرة الَّتِي يَلْبَسُ بها القِيسَى و التُّرْسُ، و تَسْمَى التُّوز، مكتوبةً بكتابة لم يُدْرَ ما هي و ما فيها.

§ 24 و هذه الاضطرابات في حكاياتهم تُشَكِّكُ السامع، و تدعوه الى تصديق ما وُصِفَ في بعض الكتب: أَنَّ كيومرث لم يكن هو الإنسان الأول <37> بل كان كامر بن يافث بن نوح؛ و أَنَّهُ كان سيِّداً معترّاً نزل جبل دنباوند، و تَمَلَّكَ به، حَتَّى عَظُمَ أمره؛ و الناس في حالة شبيهة بالمبدء، و أول النَّشوء؛ فَمَلَّكَ هو و بعض وَلَدِهِ الأقاليم، و تَجَبَّرَ في آخر أمره. و تَسْمَى بَادَم و قال: مَنْ سَأَلَنِي بغير هذا الاسم، ضَرَبْتُ عُنُقَهُ؛ و زعم بعضهم أَنَّهُ كان امير بن لاوَد <38> ابن ارم بن سام بن نوح. و أَمَّا اصحاب النُّجوم، فَإِنَّهم صَحَّحُوا هذه السنين من لدن القران الأول من قرانات زحل و المشتري، الَّتِي أَثْبَتَ علماء أهل بابل و الكلدانيين أَسْمَلَتِها، إِذْ كان أول الطوفان من جهة ناحيتهم. فقد قيل أَنَّ نوحاً غر السفينة في الكوفة، و فيها فَازَ التُّور؛ و أَنَّها استقرَّتْ على جبل الجودي، و هو غير بعيد عن تلك النواحي. و كان هذا القران قبل كون الطوفان بمائتين و تسع و عشرين سنة، و مائة و ثمانية أَيَّام؛ و اعتنوا بِأمرها و صَحَّحُوا ما بعدها، فوجدوا ما بين كون الطوفان و بين أول ملك يُخْتَصَرُ الأول، الَّتِي سنة و سِتِّانَ و اربع سنين؛ و بين يَخْتَصَرُ و الاسكندر، اربعمائة و ستاً و ثلاثين سنة؛ و ذلك قريب من مقتضى تورااة النصارى.

25 § و الى هذا التاريخ، احتاج ابو معشر البلخي <39> ليتنبى عليه أوساط الكواكب في زيجيه. فزعم أنَّ الطوفان كان عند اجتماع الكواكب في آخر الحوت و أول الحمل؛ واستخرج مواضعها لذلك الوقت. فكان كلها مجتمعة من لدن الدرجة السابعة والعشرين من الحوت، الى آخر الدرجة الأولى من الحمل. و زعم أنَّ بين ذلك الوقت وبين أول تاريخ الاسكندر، الفين و سبعائة و تسعين سنة مكبوسة، و سبعة أشهر و ستة و عشرين يوما، و هو أقرب الى قول انصارى، على أنَّه ناقص عما استخرجه أصحاب النجوم، بمقدار مائتين و تسع و اربعين سنة و ثلاثة أشهر. فلما تقرر لديهِ هذه الجملة على الطريق الذى مهده، و كان خرج له المدة - التى يستبها المنجمون أدوار الكواكب - ثلاثمائة و ستين ألف سنة <40> و أولها متقدّم لوقت الطوفان - بمائة و ثمانين ألف سنة، حكّم جهلاً على أنَّ الطوفان كان في كلّ مائة و ثمانين ألف سنة، و سيكون فيما بعد كذلك.

26 § و ما استخرج هذا الرجل المعجب برأيه، أدوار هذه، إلّا من مسيرات الكواكب التى خرجت بأرصاد اهل فارس؛ و هى مخالفة للأدوار التى، أدّى اليها أرساؤ الهند المعروفة بأدوار السند هند؛ و مخالفة لأيام الارجهير و لأيام الاركند <41>. و لو أراد مريد أن يعمل بأرصاد بطليموس، او أرصاد أصحاب الامتحان من المحدثين أدواراً، لتهبّا له بالأعمال المشهورة لذلك، كما تهبّا لكثير منهم كصحتد بن إسحاق بن أستاذ بُنداد السرخسى، و ابى الوفاء مُحمّد بن مُحمّد البُورجاني <42>، و كالذى علمته أنا في كثير من كتبى، و خاصة في كتاب الاستشهاد باختلاف الأوزاد؛ و بكلّ واحد من هذه الأدوار، تجتمع الكواكب في أول الحمل بدءاً وعوداً، و لكنّه في أوقات مختلفة؛ فلو حكّم على أنَّ الكواكب، مخلوقة في أول الحمل، في ذلك الوقت، او على أنَّ اجتماعها فيه هو أول العالم او آخره، لتمزّت دعواه تلك عن البيّنة، و إن كان داخلًا في الإمكان؛ و لكن مثل هذه القضايا لا تقبل، إلّا بحجّة واضحة او مخبر عن الأوائل و المبادئ موثوق بقوله، متقرر في النفس صحّة اتصال الوحى و التأييد به.

27 § فإنّ من الممكن أن يكون هذه الأجرام، متفرقة غير مجتمعة وقت إبداع المبدع لها، و إحداثه إياها؛ و لها هذه الحركات التى أوجب الحساب، اجتماعها في نقطة واحدة في تلك المدة؛ كما

لو فرضنا نحن دائرة، وَضَعْنَا فِي عِدَّةِ مَوَاضِعٍ مُتَفَرِّقَةٍ مِنْهَا حَيَوَانَاتٍ، بَعْضُهَا أَسْرَعُ وَبَعْضُهَا أبطأ،
غَيْرَ أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهَا مُتَحَرِّكٌ مِنْ نَوْعِ حَرَكَتِهِ. حَرَكَاتٌ مُتَسَاوِيَةٌ فِي أَوْقَاتٍ مُتَسَاوِيَةٍ؛ وَعُرِفَ فِي
وَقْتٍ مَا مَفْرُوضٌ أَبْعَادُ مَا بَيْنَهَا وَمَوَاضِعُهَا، وَمَسِيرُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا فِي يَوْمٍ بِلَبْلَتِهِ؛ وَطُولُ
الْحَاسِبِ بِكَيْفِيَّةِ الزَّمَانِ الَّتِي تَجْتَمِعُ بَعْدَهُ فِي نَقْطَةٍ مَفْرُوضَةٍ. أَوِ الزَّمَانِ الَّتِي كَانَتْ قَبْلَهُ بِجَمْعَةِ
تلك النقطه بعينها، لم يلزم الحاسب عتبٌ إن نطق بألوف ألوف ألف من السنين، و لم يجب من قوله
أَنهَا كَانَتْ حِينَئِذٍ أَوْ تَبَقَى إِلَى وَقْتِنَا^١؛ وَلَكِنْ مَقْتَضَى قَوْلُهُ مَشْرُوحاً فِيهِ: أَنَّهَا لَوْ كَانَتْ أَوْ بَقِيَتْ عَلَى
حَالَتِهَا تِلْكَ، لَمْ يَكُنْ غَيْرُ مَا أَذَاهُ إِلَيْهِ الْحَسَابُ؛ ثُمَّ تَحَقَّقَ ذَلِكَ، مَوْكُولٌ إِلَى صِنَاعَةِ غَيْرِ صِنَاعَتِهِ.

§ 28 فلو حكم العامل بالأدوار، لتهرؤ الأحوال الفلكية بزعمه عن قبول الكون والفساد؛ و
أَنَّ حَالَتِهَا فِي الْمَاضِي كَذَلِكَ، لَكَانَ حُكْمُهُ دَعْوَى سَازِجَةٍ. يُعْلَلُ بِهِ نَفْسُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَقْتَرِنَ بِهِ حِجَّةٌ،
إِذَا الْبَرَهَانُ لَا يُلْزِمُ طَرُقَ التَّقْيِضِ، بَلْ يَخْتَصُّ بِإِحْدِيهَا وَيُنْقِ الْآخَرَ. وَ قَدْ اتَّضَحَ عِنْدَ الْفَلَّاسِفَةِ وَ
غَيْرِهِمْ، بَطْلَانُ خُرُوجِ بِلَا نِهَآيَةٍ مِنَ الْقُوَّةِ إِلَى الْفِعْلِ، حَتَّى يَوْجَدَ؛ وَ الْمَاضِي مِنَ الْحَرَكَاتِ وَ الْأَدْوَارِ
وَ الْأَزْمَنَةِ مَعْدُودَةٌ، قَدْ وَجَدَتْ وَ نَقَصَتْ؛ وَ هِيَ مُتَزَايِدَةٌ فِي الْعِدَّةِ، فَلَيْسَتْ بِلَا نِهَآيَةٍ.

§ 29 وَ هَذِهِ اللَّفْظَةُ مِمَّا يَكْتَفَى بِهِ الْحَقُّ الْمُنْصَفُ، فَإِنْ عَائَدَ وَ مَالَ إِلَى تَقْوِيهِاتِ الْمَكَابِرِينَ،
أَحْتِيجُ فِي إِزَالَةِ ذَلِكَ عَنْ قَلْبِهِ، وَ مَدَاوِئِهِ مَا سَقَمَ مِنْ لُبِّهِ، وَ غَرَسِ الْحَقُّ فِي نَفْسِهِ إِلَى مَا يُرَى عَلَى
هَذِهِ الْكِتَابِ؛ وَ لَهُ مَوَاضِعٌ أَلْبَقِيَ بِهَا مِنْ هَاهُنَا، وَ اخْتِلَافُ الْأَدْوَارِ لَا اخْتِلَافُ^٢ الْأَرَصَادِ، أَكْثَرُ دَلِيلُ
وَ أَقْوَى مَعِينٌ عَلَى إِزَالَةِ مَا ارْتَكَبَهُ ابْنُ مَعْشَرٍ؛ وَ يَعْتَمِدُهُ الْحَقُّقُ الطَّاعِنُونَ فِي الْأَدْيَانِ، الْجَاعِلُونَ
أَدْوَارَ السِّنْدِ هُنْدَ وَ أَمْثَالَهَا، ذُرِيَّةٌ إِلَى سَبَبٍ مِنْ أَنْذَرِ بِاقْتِرَابِ السَّاعَةِ، وَ أَخْبَرَهُمْ بِالتَّنَوُّبِ لِلتَّوَابِ وَ
الْعِقَابِ فِي الدَّارِ الْآخِرَةِ؛ وَ الْجَالِبُونَ التَّهْمَ وَ الظَّنَّ^٣ الْفَوَاحِشِ، عَلَى عِلْمَاءِ الْهَيْئَةِ وَ أَصْحَابِ
الْحَسَابِ، بِإِضَافَتِهِمْ إِلَى جَمْلَتِهِمْ وَ انْتِسَابِهِمْ إِلَى صِنَاعَتِهِمْ، وَ إِنْ كَانَ لَا يُدْهَنُ^٤ عَلَى مَنْ لَهُ أَدْنَى
تَحْصِيلُ.

٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠
٤١
٤٢
٤٣
٤٤
٤٥
٤٦
٤٧
٤٨
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
٥٤
٥٥
٥٦
٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٦٥
٦٦
٦٧
٦٨
٦٩
٧٠
٧١
٧٢
٧٣
٧٤
٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠

١. من: لا اختلاف، توپ: با اختلاف.

٢. من: مذبح.

٣. من: توپ: وقت.

٤. داد / طر: المظنون.

§ 30) ثم يتلو ما ذكرناه من التواريخ، تاريخ يُختَصَرُ الأول؛ وهو بالفارسية بخت نرسی <43> وقد قيل في تفسيره: أنه كثير البكاء و الأنين، و بالعبرانية يؤخذ نصار^١؛ وقيل بأن تفسيره: عطار و هو ينطق. و ذلك لتعنته^٢ على الحكمة و تقريبه العلماء، فإذا عُرِبَ و خُفِّ قِيل: يُختَصَرُ، و ليس هو الذي خُزِبَ بَيْتُ المَقْدِس، فإنَّ بينها زهاء مائة و ثلاث و اربعين سنة، على ما ثلّوْحه الجداول فيما يُستأنف. و تاريخ هذا الملك المذكور مستعمل على سنى القبط، و عليه العمل في ٥ استخراج مواضع الكواكب السّيارة من المجسطي، لأنَّ بطلميوس قد أثره و استخرج به أوساط الكواكب؛ ثم أَدوار قالْبِيس^١، و أول أَدواره هو في سنة اربعمائة و ثمانى عشرة لبختنصر، و كلُّ دور منها سِتْ و سبعون سنة شمسية، و يستدلُّ من لا يعرفها بما يجد في كتاب المجسطي، من ذكرها على أنها قبطية.

§ 31 و ذلك لأنَّ ابرخس^٢ و بطلميوس، يذکران أوقات أرسادهما في الليالى و الأيام من ١٥ الشهور القبطية، ثم ينسبونها الى الأَدوار التى وافقتها من أَدوار قالْبِيس^١، من غير أن يكون الحقيقة ذلك؛ و لكنَّ أول الأَدوار المستعملة، عند من يستخرج الشهور بمسير القمر و السنين بمسير الشمس، هو دور الثمانية، و الدَّور الثانی، هو دور التسعة عشر. و كان قالْبِيس من جملة أصحاب التعلیم، و من يدين أو قومَه باستعمال ذلك، فاستخرج هذا الدَّور مشتملاً على اربعة أَدوار التسعة عشر. و قد زعم بعض الناس، أنَّ هذه الأَدوار كانت تُستعمل بالزُّوية دون الحساب، إذ كان الناس ١٥ حينئذ لم يفظنوا بحساب الكسوفات، التى لا يُعرف مقدار الشهر القمرى و لا يتم هذه الحُسبانات إلّا بها؛ و أنَّ أول من وقف عليه، كان ثالث^٣ من أهل ملطية، فبأنه لما اختلف الى أصحاب الرياضات، و أخذ منهم علم الهيئة و الحركات، ترقى منه الى استنباط الكسوفات. ثم وقع الى مصر، فأنذر الناس بكون الكسوف؛ فلما صدق خبره، استعظموه.

١. ص: نزار. ٢. ص: / توب: لمحبه.

1. Callippus of Cyzicos (ca. 330 B.C.)

2. Hipparchus of Nicaea (d.ca. 125 B.C.)

3. Thales of Miletos (ca.624 - 548 B.C.)

32 § وهذا الخبر من الممكنات، فإن لكل صناعة مبادئ ينتهي إليها؛ وكلما قربت من مبدئها، كانت أبسط، حتى ينتهي إليه؛ ولكن الواجب أن لا يُطلق في هذا الخبر، القول بأن الكسوف لم يُعرف قبل ثالس، إلا باشتراط مواضع دون آخر. فإن بعض الناس أَرخَ زمان هذا المذكور بأَرْدَشِير بن بابك^١ وبعضهم بكيقباز؛ فثين كان في زمن اردشير، فقد تقدّمه بطلميوس و ابرخس، و ناهيك بعلمها لذلك من بين الجملة؛ وإن كان في زمن كيقباز فهو قريب من زرادشت، و هو نصف^٢ الحرناثية، و من تقدّمه من حكمائهم باثتبارز^٣ في العلم، و بلوغ المقدار الذي لا يُجهل معه علم الكسوفات؛ فإذاً إن كان خبرهم صدقاً، فليس بطلق، بل مشروط.

33 § ثم تاريخ فيلنس^١ والد الاسكندر <44> و هو على سنى القبط، و كثيراً ما يُستعمل هذا التاريخ، من ممات الاسكندر الماقدونيّ النّاء، و كلا الأمرين متفقان، إلا أن الاختلاف واقع في الاسم، لأنّ القام بعد الاسكندر النّاء كان فيلنس^٢ <44>. فسواء كان التاريخ من ممات الأول، أو كان من قيام الآخر، لأنّ الحالة المؤرّخة هي كالفصل المشترك بينهما؛ ولَقَبَ العاملون على هذا التاريخ بالاسكندرانيّين، و عليه بنى ثاون^٣ الإسكندرانيّ زيجته المعروف بالثانون.

34 § ثم تاريخ الإسكندر اليونانيّ، الذي يُلقب بعض الناس بذي القرنين؛ و سأفرد للاختلاف في ذلك فصلاً تالياً لهذا، و تاريخه على سنى الروم، و عليه يعمل أكثر الأمم؛ لأنّه^٤ لما خرج من بلاد يونان، و هو ابن ستّ و عشرين سنة، متجهزاً لقتال دارا^٥ ملك الفرس، و قاصداً دار ملكه، ورد بيث المقدس، و اليهود ساكنوه، فأمرهم بترك تاريخ موسى و داود -عليهما السلام-، و التحول الى تاريخه، و استعمال تلك السنة أوّله، و هي السنة السابعة و العشرون من ميلاده. فأجابوه الى ذلك، و اتتمروا بأمره فيه لإطلاق الأحبار، ذلك لهم عند مضيّ كلّ ألف سنة من لدن موسى؛ و قد كانت تمت له و انقطعت قرايئهم و ذبائحهم، كما ذكروا. فانطلقوا الى تاريخه، و استعملوه فيما احتاجوا اليه من أعمال الشهور و الأيام، بعد أن عملوه في السنة السادسة و العشرين

٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠

١. (٢٢٤ - ٢٢٢ م)

٢. نيز، ص ٢٢٢.

٣. عس / داد / نب: البرز.

1. Philip II of Macedon (359 - 336 BC) <44> .

2. Philippius Arrindiens (323 - 319 BC).

٥. داريوش (سوم) هذا منسى (٢٢٤ - ٣٣١ ق.م).

٤. طنز: —.

من ميلاده؛ وهو أول وقت تحركه، وذلك لينتقوا الألف سنة. ثم لما مضى من تاريخ الاسكندر ألف سنة، لم يوافق تمامها حدوث حادث، يجعلونه ابتداءً لتاريخهم؛ فبقوا معتمدين بتاريخ الاسكندر و مستعملين له، وعليه عمل اليونانية، وكانوا قبله على ما ذكروه^١ في كتاب، نقله جيب بن بهريز قطران الموصلي <45>، يؤرخون بخروج يونان ابن بورس^٢ عن بابل الى المغرب.

35 § ثم تاريخ اغسطس^٣ للملك، وهو أول القياصرة، ومعنى قصر بالافرنجية^٤ شق عنه؛ والسبب في ذلك أن أمه ماتت في المخاض، وهي حامل به، فشق بطنها وأخرج عنه، ولقب بقصر؛ وكان يفخر على الملوك بأنه لم يخرج من بضع امرأة، كما كان يفخر أخذ بن سهل بن هاشم بن الوليد بن جبلة^٥ بن كامكار بن يزجرد بن شهربار <46> بئله لاثقائه له؛ وكان يشتم الناس بهذه اللفظة اعني «ابن البضع». ويذكر أصحاب الأخبار، أن عيسى بن مريم ولد في السنة الثالثة و الاربعين من ملكه؛ ولا يصح ذلك عند سياقة السنين و التواريخ، من الجدول التي يجيء فيها بعد، بل^٦ توجب أن يكون ولادته في السنة السابعة عشر من ملكه. وهو الذي <47> نقل الإسكندرانيين، من حسابهم بالسنين القبطية غير المكبوسة، الى حساب الكلدانيين الذي يستعمل في زماننا بمصر، في السنة السادسة من ملكه فأرخوا بتلك السنة.

36 § ثم تاريخ انطونينس^٧، وهو أحد ملوك الروم، واستعماله بسني الروم؛ وقد صرح بطلميوس الكواكب الثابتة لأول ملكه، وصفها^٨ في المجسطي <48>، وأمر بتسييرها في كل مائة سنة؛ درجة واحدة. ثم تاريخ دقلطيانوس^٩/^٧، وهو آخر عبدة الأوثان من ملوك الروم؛ ولما انتقل الملك اليه بقى في عقبه، ثم ملك بعده قسطنطين^{١٠}، الذي هو أول ملك تنصر من ملوك

١. عس / توب: ذكر.

1. Yūnān ben Paris (I. c. , P. 33)

2. Augustus Octavianus (27 BC - 14 AD) <47>

٣. داد / طز: فيها تعديل.

٤. داد / طز: حنلة.

٥. عس / توب: بالفرنجية.

3. Antoninus Pius (138 - 161 AD).

٦. عس / توب: فقلطيانوس.

٧. داد / طز: —.

٨. داد / طز: وضها.

4. Diocletianus (284 - 305 AD).

5. Constantine the Great (306 - 337 AD).

الروم، وبنو هذا التاريخ رومية؛ وقد استعمله غير واحد من أصحاب الزيجات^١، ورسوموا به ما احتاجوا إليه من مثالات المسائل والمواليد والقرانات <49>.

37 § ثم تاريخ هجرة النبي محمد - صلى الله عليه وآله - من مكة إلى المدينة، وهو على السنين القمرية برؤية الأهلة لا الحساب؛ وعليه يعمل أهل الإسلام بأسرهم. وإنما خص هذا الوقت بذلك، دون المولد والميعة والوفاة؛ لأنَّ عُمَرَ بن الخطَّاب، على رواية مَيْمُون بن مِهْرَان <50>، لما رفع إليه صلُّ - محله في شعبان، فقال عُمَرُ: أيُّ شعبان الذي نحن فيه أو الذي هو آت؟ ثم جمع أصحاب رسول الله - صلى الله عليه وآله - فاستشارهم، فبدأ دهم من الحيرة في أمر الأوقات. فقالوا: يجب أن نتعرف الحيلة في ذلك من رسوم الفرس، فاستحضروا الهرمزان، واستعلموه ذلك، فقال: إن لنا حساباً نسميه «ماه روز»، أي حساب الشهور والأيام، فمزبوا «ماه روز»، فقالوا «مُؤَرَّخ»؛ وجعلوا مصدره «التأريخ»، وشرح لهم الهرمزان كيفية استعمالهم ذلك، وما عليه الروم من مثله. فقال عُمَرُ لأصحاب رسول الله - صلى الله عليه وآله - ص: - ضموا للناس تأريخاً يتعاملون عليه؛ فقال بعضهم: اكتبوا على تاريخ الروم، فإنهم يكتبون على تاريخ الإسكندر، فقيل إنه يطول. فقال الآخرون: اكتبوا على تاريخ الفرس، فقيل إن الفرس كلُّها قام ملك منهم، طرح التاريخ ممن كان قبله؛ فاختلقوا في ذلك.

38 § فروى الشَّعْبِيُّ <51> أن أبا موسى الأشعري كتب إلى عُمَرَ بن الخطَّاب، إنه أتينا منك كتب ليس لها تاريخ. وقد كان عُمَرُ دُونَ الدواوين ووضع الأخرجة والقوانين. واحتاج إلى تاريخ، ولم يحبَّ التاريخات القديمة، فجمع عليه عند ذلك واستشار، فكان أظهر الأوقات وأبعدها من التَّشْبِه والاقفات، وقت الهجرة وموفاة المدينة؛ وكانت يوم الاثنين لثمان خلون من ربيع الأول، وأول تلك السنة يوم الخميس، فعمل عليها وأرخ منها ما احتاج إليه؛ وذلك في سنة سبع عشرة للهجرة؛ وذلك لأنَّ في المولد والميعة من الخلاف، ما لا يجوز أن يجعل معه أصلاً، لما يجب أن لا يقع فيه خلاف. فقد قيل في المولد: أنه كان ليلة الاثنين الثاني، وقيل الثامن، وقيل الثالث عشر من ربيع الأول، ثم قيل أنه في سنة أربعين، وقيل اثنتي وأربعين، وقيل ثلاث وأربعين^٢ من ملك

١. حس / توب: «الزيجات» <49>.

٢. داد / طرز: ثم قيل أنه في سنة أربعين من ملك.

كسرى انوشيروان؛ ولذلك اختلف في مقدار عمره، بالموازاة لهذا الخلاف^١؛ و ايضا فإن السنين متفاوتة فيما بينها، بعضها مكبوسة وبعضها غير مكبوسة، حين خُرِمَ النسي، وعلى أن بعد الهجرة استقام أمر الإسلام، وأدير الشرك، ونجا النبي -عم- من بوائق كفار مَكَّة؛ وتوالت له بعدها الفتوح، فصارت الهجرة للنبي كإقامة للملوك، و صفاء الملك لهم.

39 § فاما وقت وفاته، فإنه وإن كان معلوماً، فليس يُستحسن التاريخ بموت نبي أو هلاك ملك، اللهم إلا أن يكون كاذباً أو عدوّاً يُستبشر بموته، ويُستحب أن يكون موته عيداً، أو يكون ممن ينقض عليه الدولة، فيعمل أشياعه ذلك تذكّاراً لهم فيما بينهم وتأشفاً عليه؛ و قلّ ما جرى الرّسم بذلك إلا في التّادر الغريب، مثل الإسكندر البّناء، فإن تاريخه يُعدّ من لدن وقت مماته، إذ كان معدوداً في جملة من انتقل عنه التاريخ، من الملوك الكلدانيين والمغربيين إلى الملوك البطاسية، المسماة كل واحد منهم بظلموس ومعناه «المحزبي»، فأرخ به من انتقلت الدولة اليه، استبشاراً بذلك؛ و مثل يزدجرد ابن شهریار، فإن الجوس يؤرخون بوقت هلاكه، لأن الدولة قد انقرضت بئواره، فأرخوا بمماته تحزناً عليه، و تلهفاً لذهاب ملّتهم.

40 § وقد كان الناس على عهد رسول الله -صلى الله عليه وآله-، سموا كلّ سنة ممّا بين الهجرة والوفاة باسم مخصوص بها، مشتق ممّا اتفق فيها له -عليه السلام-، فالأولى بعد الهجرة سنة الإذن، والثانية سنة الأمر بالقتال، والثالثة سنة التحييص، والرابعة سنة الترفقة، والخامسة سنة الزلزال، والسادسة سنة الاستئناس، والسابعة سنة الاستغلاب^٢، والثامنة سنة الاستواء، و التاسعة سنة البراءة، والعاشر سنة الوداع؛ فكانوا يستغنون بذكرها عن عددها من لدن الهجرة.

41 § ثمّ تاريخ ملك يزدجرد بن شهریار بن كسرى ابرويز، وهو على سنى الفرس غير المكبوسة؛ و قد استعمل في الأزياج لسهولة العمل به. و إنّما اشتهر تاريخ هذا الملك من بين سائر ملوك فارس، لأنّه قام بعد تبتّد الملك، واستيلاء النّساء عليه، و التفلب^٣ ممن لا يستحقّه؛ و كان مع ذلك آخر ملوكهم، و جرت على يده أكثر الحروب المذكورة، والوقائع المشهورة مع عُمر بن الخطّاب، حتّى زالت الدولة؛ و انهزم، فقتل ببيت طحان بمزو الشاهجان.

١. دد / طز: الاختلاف.

٢. عس / تورب: استغلاب.

٣. هن: المنقلب.

42 § ثم تاريخ أحمد بن طلحة المصنّف بالله أمير المؤمنين، و هو على سنى الروم و شهور

الفرس بأخذ آخر، و هو أنّها تكبس في كلّ اربع سنين يوم <52>. و كان السبب في ذلك، على ما ذكر أبو بكر الصولي <53> في كتاب الأثراني، و وصفه حمزة بن الحسن الإصهاني في رسالته في الأشعار السائرة في التبريز و المهرجان: أنّ المتوكّل بينا هو يطوف في متصيد له، إذ رأى زرعاً لم يدرك بعد و لم يستحصد، فقال: قد استأذنى عبدي الله بن يحيى <54> في فتح الخراج، و أرى الزرع أخضر؛ فمن أين يُعطى الناس الخراج؟ فقيل له: إنّ هذا قد أضرب بالناس، فهم يقرضون و يتسلّفون و ينجلون عن أوطانهم، و كثرت له شكاياتهم و تظلمهم. فقال: هذا شيء أحدث في أيامي أم لم يزل كذا؟ فقيل له: بل هو جار على ما أسسه ملوك الفرس من المطالبة بالخراج في إيران التبروز، و صاروا به قدوة لملوك العرب. فأحضر المويّد <55> و قال له: قد كثرت الخوض في هذا؛ و لست أتمدّى رسوم الفرس، فكيف كانوا يفتتحون الخراج على الرعية، مع ما كانوا عليه من الإحسان و النظر؟ و لم استجازوا المطالبة بالخراج في مثل هذا الوقت الذي لم تُدرك فيه الغلات و الزروع؟

43 § فقال المويّد: إنهم و إن كانوا يفتتحونها في النوروز، فما كان يمسى إلا وقت إدراك الغلات. فقال: و كيف ذلك؟ فبين له حال السنين و كمّياتها و احتياجها الى الكبس؛ ثم عرّف أنّ الفرس كانوا يكسونها، فلما جاء الإسلام، عطل؛ فأضرب ذلك بالناس، و اجتمع الدهاقنة زمن هشام بن عبد الملك الى خالد القسري <56>، فشرحوا له هذا، و سألوه أن يؤخّر النوروز شهراً، فأبى، و كتب الى هشام بذلك فقال: إنّى أخاف أن لا يكون هذا من قول الله - تعالى -: ﴿ إِنَّمَا التَّسْبِيحُ بِإِذْنِ الْمَوْلَى ﴾. فلما كان في أيام الرشيد، اجتمعوا الى يحيى بن خالد بن برمك، و سألوه أن يؤخّر النوروز نحو الشهرين. فزم على ذلك، فتكلّم أعداؤه فيه، و قالوا: إنّهُ يمتصّب للمجوسية <57>، فأضرب عن ذلك؛ و بقى الأمر على حاله.

44 § فأحضر المتوكّل، إبراهيم بن العباس الصولي <58>، و أمره بأن يوافق المويّد على ما ذكره من النوروز؛ و بحسب الأيام، و يجعل له قانوناً غير متغيّر؛ و يُنشى عنه كتاباً الى بلدان

المملكة في تأخير^١ النوروز. فوقع العزم على تأخير^٢ه الى سبعة عشر يوماً من حزيران، ففعل ذلك؛
ونفذت الكتب الى الآفاق في المحرم سنة ثلاث و اربعين و مائتين. فقال البخترى في ذلك قصيدة،
يدح فيها المتوكل ويقول:

«إِنَّ يَوْمَ الْيَوْمِ قَدْ عَادَ لَكَ سَهْدٌ الَّذِي كَانَ سَنَهُ أَوْشَشِيرُ
أَنْتَ حَـوْثُهُ إِلَى الْحَالَةِ الْأَوَّلَى لِي وَقَدْ كَانَ حَانُوا يَسْتَدِيرُ
فَانْتَحَتِ الْحِجَارُ فِيهِ فَلَأُ مَتَى فِي ذَلِكَ مَسْرُوقٌ مَذْكَورُ
مِنْهُمْ الْحَمْدُ وَالشَّعَاءُ وَمِنْكَ الْعَمَلُ بَدَلُ فِيهِمْ وَالنَّائِلُ الْمَشْهُورُ» <59>.

45 § وَقُتِلَ الْمُتَوَكِّلُ، وَلَمْ يَتِمَّ لَهُ مَا دَبَّرَ. حَتَّى قَامَ الْمُعْتَصِدُ بِالْخِلَافَةِ، وَاسْتَرَدَّ بِلْدَانَ الْمَمْلَكَةِ
مِنَ الْمُتَغَلِّبِينَ عَلَيْهَا، وَتَفَرَّغَ لِلنَّظَرِ فِي أُمُورِ الرِّعَايَةِ. فَكَانَ أَهَمُّ شَيْءٍ إِلَيْهِ، أَمْرُ الْكَبِيْسَةِ وَإِقْمَامُهَا؛
فاحتذى ما فعله المتوكل في تأخير^٣ النوروز، غير أنه نظر من جهة أخرى، وذلك أن المتوكل أخذ
ما بين سنته وبين أول تأريخ^٤ للملك يزيدجرد؛ وأخذ المعتضد ما بين سنته وبين السنة التي زال فيها
ملك الفرس بهلاك يزيدجرد طناً منه، أو مَن تَوَلَّى ذَلِكَ لَهُ، أَنْ يَهْلِكُ لَهُ أَمْرُ الْكَبِيْسِ هُوَ مِنْ لَدُنْ ذَلِكَ
الوقت، فوجده مائتين و ثلاثاً و اربعين سنة، وحضتها من الأرباع ستون يوماً وكسرها فزاد ذلك
على النوروز في سنته، وجعله منتهى تلك الأيام، وهو أول يوم من «خرداذماه» في تلك السنة، و
كان يوم الأربعاء، و وافقه اليوم الحادى عشر من حزيران. ثم وضع النوروز على شهور الروم
لتنكبس شهره، إذا كبست الروم شهرها. وكان المتولى لإمضاء ما أمر وزيره، أبا القاسم عبيد
الله بن سُلَيْمَانَ ابْنِ وَهْبٍ؛ فقال علي بن يحيى المتجهم في ذلك:

يَا يُحْيِي الشَّرَفَ الْبَابَ بِجَدِّهِ الْمَلِكِ الْخِرَابِ وَ مُعِيدَ رُكْنِ الدِّينِ فِينَا ثَابِتاً بَعْدَ اضْطِرَابِ
قَتَّ الْمُلُوكِ مَبْرَئاً فَوْتَ الْمَبْرُزِ فِي الْحَبْلَابِ أَسْعَدَ بَنُورُوزَ جَمْعَتِ الشُّكْرِ فِيهِ إِلَى الشُّوَابِ

قَدِّمْتُ فِي تَأْخِيرِهِ مَا أَخْبَرُوهُ مِنَ الصُّوَابِ

وقال علي بن يحيى <60> في ذلك أيضاً:

يَوْمَ نِيروزِكَ يَوْمٌ وَاحِدٌ لَا يَتَأَخَّرُ مِنْ حَزْرِيانَ يُؤَلِّقِي أَبْداً فِي أَحَدِ عَشْرِ.

46 § وهذا وإن دُقِّق في تحصيله، فلم يُعَدَّ به النوروز إلى ما كان عليه، عند الكبس في دولة
الفرس؛ وذلك أن إهمال الفرس كيستهم، كان قبل هلاك يزدجرد ابن شهریار^١ بقرب من
سبعين سنة، لأنهم كانوا كبسوا السنة في زمان يزدجرد بن سابور بشهرين، أحدها لما لزم السنة
من التأخر، وهو الواجب؛ و وضعوا اللواحق خلفه علامة له، وكانت الثوبة لأبان ماء، كما سنذكر،
و الشهر الآخر للمستأنف، ليكون مفروغاً منه إلى مدة طويلة، فإذا أسقط عن السنين التي بين
يزدجرد بن سابور و بين يزدجرد بن شهریار مائة و عشرون سنة، بقي بالتقريب سبعون سنة لا
بالتحقيق، فإن تواريخ الفرس مضطربة جداً، و يكون حصّة هذه السبعين سنة من الأرباع، قريباً
من سبعة عشر يوماً، فكان يجب بالتجليل^٢ من اتقياس أن يؤخّر سبعة و سبعين يوماً لا ستين
يوماً، حتّى يكون النوروز في ثمانية و عشرين من حزيران؛ و لكنّ المتولّى لذلك ظنّ أن طريقة
الفرس في الكبس، كانت شبيهة بالتي يسلكه الروم فيه، فحسب الاتيام من لدن زوال ملكهم؛ و
الأمر فيها على خلاف ذلك، كما بيّنا و سنبين.

47 § و هذا التاريخ، آخر التواريخ المشهورة^٣، و لعلّ أن يكون للأسم الشاسعة ديارها عن
ديارنا، تواريخ لم تصل بنا، أو متروكة، كالفرس في مجوسيتها، فإنها كانت تؤرّخ بقيام ملوكهم أولاً
فأولاً، فإذا مات أحدهم، تركوا تاريخه، و انتقلوا إلى تاريخ القائم بعده منهم؛ و مدّد ملوكهم مثبتة في
الجدول فيما بعد، و كتبت إسماعيل من العرب، فإنهم كانوا يؤرّخون ببناء إبراهيم^٤ و إسماعيل الكعبة،
حتّى تفرّقوا، و خرجوا من تهامة، فكان الخارجون يؤرّخون بخروجهم، و الباقون بآخر الخارجين
منهم، حتّى طال الأمد؛ فأرّخوا بعام رئاسة عمرو بن ربيعة المعروف بعمر بن يحيى، و هو الذي
يقال أنه بدّل دين إبراهيم، و حمل من مدينة التلقاء صنم هبل، و عمل إسافاً و نائلة <61>؛ و
ذلك كما يقال في زمن سابور ذي الأكتاف؛ و الجمع بين رأى الفريقين في التواريخ لا يشهد لذلك، ثمّ
أرّخوا بعام موت كعب بن لؤي^٥ إلى عام التندر، و هو العام الذي نهب فيه بنو يربوع، ما أنفذه بعض
ملوك حمير إلى الكعبة من الكسوة، و تب بعض الناس على بعض في الموسم.

٣. هن، آخر المشهور.

٤. عس، بالهمز.

٥. توب، ١.

§ 48 ثم أرخوا بعام القدر الى عام الفيل، الذى ردّ الله فيه كيد الحبشة القادمين لتخريب الكعبة فى نحرهم، و أهلكتهم عن آخرهم؛ ثم أرخوا به الى تاريخ الهجرة. و بعض العرب كانوا يؤرّخون بالوقائع المشهورة، و الأتيام المذكورة الكائنة بينهم <62>؛ كالتى لقريش مثل يوم الفجار الكائن فى الشهر الحرام، و حلف الفضول، و هو على أن ينصروا المظلوم، إذ كانت قريش تنظام فى الحرم؛ و عام موت هشام بن المُغيرة المخروم^١ إجلالاً له؛ و بناء الكعبة على حكم النبى عليه السلام؛- و كالتى بين الأوس و الخزرج مثل: يوم الغضاء و الزبيح و الرّحابة و السّراة و داحس و الغبراء و يوم بُغاث و حاطب و مضرس^٢ و معتب^٣ و كالتى بين بكر و ثعلبة، ابنى وائل، كيوم عثيرة و يوم الحنو^٤ و يوم تحلاق اللّحم و يوم القصبيات و يوم الفصيل؛ و أمثال ذلك فيما بين أحياء العرب و قبائلهم؛ و هى منسوبة الى مواضعها و أسبابها.

§ 49 و لو كانت محفوظة على السّنن، الذى يجرى عليه أمر التواريخ، لفعلنا بها ما نريد أن نفعله بغيرها من أمور التواريخ؛ لكن قيل: أن بين عام موت كعب بن ثؤي و عام القدر، خمسمائة و عشرين سنة؛ و بين عام القدر و عام الفيل، مائة و عشر سنين؛ و وُلد رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلّم - بعد قدومهم بخمسين يوماً، و بينه و بين عام الفجار عشرون سنة؛ و حضره انس^٥ عليه السلام - فقال: «لقد شهدت يوم الفجار، فكنت أنبل على عمومتى»؛ و بين عام الفجار <63> و بناء الكعبة خمس عشرة سنة، و بين بناء الكعبة و المبعث خمس سنين. و كذلك كانت جحير و بنو قحطان، تؤرّخ بتيابعتها، كما كانت تؤرّخ الفرس بأكاسرتها، و الروم بقياصرتها؛ و لكن لم يكن ملك حمير على نظام، و فى تواريخهم اضطراب، غير أننا مع ذلك حصلنا^٦ فى جداول <64> مع مدد الملوك اللّخميّين، الذين فطنوا الحيرة و نزلوا بها فاستوطنوها.

§ 50 و جرى على مثل ذلك أهل خوارزم، فكانوا يؤرّخون بأول عمارتها <65>؛ و قد كانت قبل الإسكندر، بسبع مائة^٧ و ثمانين سنة. ثم أرخوا^٨ بعد ذلك بتورّد^٩ سياوش بن كيكاوس إتياءها، و تملك كيخسرو و نسله بها، حين نقل إليها و سير أمره على ملك الترك؛ و كان ذلك بعد

٣. توب: جعلناها.

٦. عس / توب: الجنو

١. عس: مضرس

٦. داد / طز: اخذو.

٥. توب: مأ.

٢. داد / طز: بسعمانة.

٧. توب: بولد.

عبارتها باثنتين^١ و سعين سنة. ثم اقتدوا بالفرس في التَّارِخِ بالقائم، من ذرية كيخسرو المسئى بالشاهية بها، حتى هلك^٢ أفرغ^٣ <66>، و كان أحدهم، و كان يُطِير به، كما تشاءت الفرس بيزجدة الأليم؛ و ملك ابنه بعده، و بنى قصره على ظهر الفير، في سنة سبئانة و ست عشرة للإسكندر، فازخوا به و بأولاده؛ و كان هذا الفير قلعة على طرف مدينة خوارزم، مبنية من طين و لبن، ثلاثة حصون بعضها في بعض متوالية في الملو، و فوق جميعها قصور الملوك، كمثل عُمدان باليمن؛ إذ كان موضع التبابعة، و هو قلعة بضعاء قبالة الجامع، مؤسسة بصخر يقال أنها من بناء سام بن نوح بعد الطوفان، و بها بئر التي احتفرها، و قيل: بل كان هيكلاً بناء الضحاك على اسم الزهرة؛ و كان يرى هذا الفير من مقدار عشرة أميال و أكثر، فطمه نهر جَيخُون و هدمه، و ذهب به قطعاً كل عام، حتى لم يبق منه شيء، في سنة ألف و ثلاثمائة و خمس للإسكندر.

51 § و كان القائم من هولاء، حين بعث النبي -عليه السلام-، ارغوخ بن يوزكار بن خامكري بن شادش ابن| سخر ابن| ازاكجوار^٤ بن اسكجموك^٥ بن سخسك بن بغذه^٦ بن افرغ؛ و لما فتح قتيبة بن مسلم، خوارزم، المرة الثانية بعد ارتداد أهلها، ملك عليهم اسكجموك بن ازاكجوار بن شيرى^٧ بن سخر بن ارغوخ، و نصبه للشاهية؛ و خرجت الولاية من أيدي نسل الأكاسرة، و بقيت الشاهية فيهم لكونها موروثه لهم <66>؛ و انتقل التاريخ الى الهجرة على رسم المسلمين، و كان قتيبة أباد من يحسن الخط الخوارزمي، و يعلم أخبارهم و يدرس ما كان عندهم، و مرقهم كل مرق. فخفيث لذلك خفاء لا يحوصل معه، الى معرفة حقائق ما قبل عهد الإسلام به؛ و بقيت الولاية بعد ذلك تتردد في هذه القبيلة مرة، و في أيدي غيرهم أخرى، الى أن خرجت الولاية و الشاهية كلتاها منهم، بعد الشهيد أبي عبدالله محمد بن أحمد بن محمد بن عزاق بن منصور بن عبدالله بن بركسيانه^٨ بن شادشغن بن اسكجموك بن ازاكجوار بن شيرى بن سخر بن ارغوخ، الذي ذكرنا أن في زمانه بعث النبي -عليه السلام- <67> و هذا ما وقف عليه من التواريخ المشهورة؛ و الإحاطة بجميعها، غير ممكن للإنسان؛ و الله الموفق للصواب.

١. عس: ثابتن (٢).

٢. داد / طز: ملك.

٣. داد / طز: +.

٤. عس: اسكجموك.

٥. تب: ازاكجوار / اسكاجوار.

٦. داد / طز: سبري.

٧. داد / طز: بفر.

٨. هن: جد، و صواب ههنا «قيل» اسم: اناك: «في ايرانشهر» «محمدي»، ص ١٢٣ - ١١.

٩. داد / طز: تركسيانه.

ch.

[IV]

القول في اختلاف الأمم

— في مائة الملك الملقب بذي القرنين —

§ 1 لابد من حكاية ما وقع في مائة مسمى هذا الاسم، اعني ذا القرنين على حدة، إذ كان ذلك في خلال ما كُتِبَ فيه قاطعاً للنظم الذي كان يجري عليه ذكر التواريخ؛ وذلك^١ أنه حكى من قصصه في القرآن ما هو معروف، وبيّن لمن تلا الآيات المخصوصة بأخباره ومقتضاها، أنه كان رجلاً صالحاً شديداً، قد أعطاه الله من السلطان والقدرة أمراً عظيماً، ومكنه من مقاصده في المشارق والمغرب من فتح المدن، وتذويج البلاد وتذليل العباد، وجمع الملك يداً واحدة، ودخول الظلمة في الشمال بالإجماع، ومشاهدة أقاصي العمران، وغزو الناس والشناس، والحول بين يأجوج ومأجوج، وخروجه^٢ إلى البلاد المصابقة لمقرهم في مشارق الأرض وشاهها، وكف عاديّتهم ودفع مقرّتهم برّذم عمله في الشعب الذي كانوا يخرجون منه من دُبر حديد، ألحمها^٣ بالثحاس المذاب، كما يُشاهد ذلك من فضل الصنّاع.

١. داد / طز: ذكر.

٢. عس / توپ: خروجهم. داد / نب: خروجها.

2 § و لما كان الإسكندر بن فيلفوس اليوناني <68>. جَمَعَ مُلْكُ الروم بعد أن كان طوائف، وقصد ملوك المغرب وقهرهم، وأمن حتى انتهى الى البحر الأخضر. ثم عاد الى مصر. فبنى الإسكندرية وسأها باسمه، وقصد الشام ومن بها من بنى إسرائيل. فورد بيت المقدس، وفتح في ملجعه وقرب قرابين، ثم انطلق الى أزمينية، وباب الأبواب، فجازها؛ ودانت له القنط والبزير، والعبرانيون. ثم توجه نحو دارا بن دارا، أخذاً للشأ الذي أناره بختشتر وأهل بابل في علمهم بالشام ما عملوه^١، وحاربه وقرته مرات؛ وقتله في إغديها صاحب حرسه المسمى بنوجشنش ابن آذر بخت؛ واستولى الإسكندر على ممالك الفرس، وقصد الهند والصين، وغزا الأمم البعيدة، وغلب على ما كان يتر عليه من الصقوع؛ ورجع على خراسان، فدوحتها وبنى المدن، ورجع الى العراق، ومرض بشهر زور، ومات بها؛ وكان يستعمل الحكمة في مقاصده، و يستظهر برأي منليه ارسطوطاليس^٢ في مطالبه، قيل لذلك أنه ذو القزتين. وأول هذا اللقب يبلوغه قزني الشمس، أي مظهرها ومفرها، كما لقب أودشير بهمن بطويل اليدين، لنفوذ أمره حيث أراد كانه يتناول فيحيب.

3 § وأوله آخرون أن ذلك لا يتجابه من بين قزتين مختلفين، غزا بذلك الروم والفرس؛ ذهبوا في ذلك الى ما حرسه الفرس، فغل العدو بتدو، أن دارا الأكبر كان تزوج بأمة، وهي ابنة فيلفس، وأنكر منها راتحة، فردها على أبيها؛ وقد حملت منه به، وأنه إنما نسب الى فيلفس لتربيته إياه. واشتدوا على ما ذكروه بقول الاسكندر لدارا، حين أذركه به رمق فوضع رأسه في حجره: «يا أخي أخبرني عمن فعل بك هذا لا تثم لك منه»؛ وإنما خاطبه بذلك رافة له وإظهاراً للشبهة بينه وبين نفسه، إذ قد اشتغال أن يخاطبه بالملك أو يستئنه، فيبالغ في الجفاء الذي لا يليق بالملوك ولكن الأعداء أبداً مولعون بالطمع في الأنساب، والشك في الأعراض، والوقعية^٣ في الأفاعيل والآثار؛ كما أن الأولياء والمتشيعين مولعون بتحسين القبيح، وسد الخلل، وإظهار الجميل، والنسبة الى الحسن، كما وصفهم من قال:

١. داد / طز: —.

1. Aristotle of Stageira (384 – 322 B.C.).

٢. داد / طز: الوقعة.

٣. اردشير (يكيم) هفتمی (۱۶۵ – ۲۲۵ ق. م.).

«وَعَيْنُ الزُّوْضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ وَلَكِنَّ عَيْنَ الشَّخْطِ تُبْدِي الْمَسَاوِيَا».

فَرْبًا يَحْمِلُهُمُ التَّوَعُّلُ فِي هَذَا، مِنْ فَعْلِهِمْ عَلَى تَحْوِصِ^۱ الْأَحَادِيثِ الْكَاسِبَةِ لِلْحَمْدِ، وَتَوْبِهِ النَّسْبَةِ إِلَى الْأَصُولِ الشَّرِيفَةِ، كَمَا فَعَلَ لِابْنِ عَبْدِ الرَّزَّاقِ الطُّوسِي >69< مِنْ اخْتِمَالِ نَسَبِ لَهُ فِي الشَّاعِنَةِ - يَنْتَسِبُ بِهِ >70< - إِلَى مَيْتُوشَجَرَةٍ؛ وَكَمَا فَعَلَ لِأَبِي بُوَيْنَةَ.

4 § فقد ذَكَرَ أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هِلَالٍ^۲ الصَّائِ^۳ >71<، فِي كِتَابِهِ الَّذِي سَمَّاهُ التَّنَاجِي: ۵
أَنَّ بُوَيْنَةَ هُوَ ابْنُ فَنَاحُشَرٍ بْنِ ثَمَانَ بْنِ كُوَيْهِ بْنِ شِيرِزِيلِ الْأَصْفَرِ - بِنِ شِيرِزَكَةَ بْنِ شِيرِزِيلِ -
الْأَكْبَرِ - بِنِ شِيرَانَ شَاهِ بْنِ شِيرْفَنَةَ بْنِ سَنَانِ شَاهِ بْنِ سَسَنَ خُرَّهَ بْنِ شَوْزِيلِ بْنِ سَسَنَازَرِ بْنِ
بَهْرَامِ جُورِ الْمَلِكِ. وَذَكَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ابْنُ نَانَا >72< فِي كِتَابِهِ الَّذِي اخْتَصَرَ فِيهِ
أَخْبَارَهُمْ: أَنَّهُ بُوَيْنَةُ بْنُ فَنَاحُشَرِهِ بْنِ ثَمَانَ. ثُمَّ قَالَ بَعْضُهُمْ: ثَمَانَ بْنُ كُوَيْهِ بْنِ شِيرِزِيلِ - الْأَصْفَرِ -؛ وَ
انْتَكَرَ آخَرُونَ: كُوَيْهِ، فَقَالُوا: شِيرِزِيلُ - الْأَكْبَرُ - بِنِ شِيرَانَ شَاهِ بْنِ شِيرْفَنَةَ بْنِ سَنَانِ^۴ شَاهِ بْنِ
سَسَنَ خُرَّهَ بْنِ شَوْزِيلِ بْنِ سَسَنَازَرِ بْنِ بَهْرَامِ. ثُمَّ اخْتَلَفُوا فِي بَهْرَامِ، فَقَدْ نَسَبَهُ إِلَى الْفَرَّسِ قَالَ: هُوَ
بَهْرَامُ جُورُ، وَسَاقِ النَّسَبِ: وَ مِنْ نَسَبِهِ إِلَى الْعَرَبِ قَالَ: هُوَ بَهْرَامُ بْنُ الضَّحَّاكِ بْنِ الْأَبْيَضِ بْنِ
مُعَاوِيَةَ بْنِ الذَّيْلَمِ بْنِ بَابِلٍ^۵ بْنِ ضُبَّةَ بْنِ أَدَا؛ وَ ذَكَرَ فِي جُمْلَةِ الْأَبَاءِ لَاهُو >73< ابْنُ الذَّيْلَمِ بْنِ
بَابِلٍ، فَقَالُوا وَ هَذَا الْأَسْمُ تَسْمَى وَلَدَهُ لَاهِج >73<.

5 § وَلَكِنْ مَنْ رَاضَى مَا شَرَطْتُهُ فِي أَوَّلِ هَذَا الْكِتَابِ، مِنْ الْوُقُوفِ [عَلَى] وَسَطِ طَرَفِي ۱۵
التَّفْرِيطِ وَ الْإِفْرَاطِ، وَ لُزُومِ الْاِعْتِدَالِ لِلْاِحْتِيَاطِ، يَتَغَلَّمُ أَنَّ أَوَّلَ مَنْ عُرِفَ مِنْ هَذِهِ الْقَبِيلَةِ، هُوَ بُوَيْنَةُ
بِنِ فَنَاحُشَرِهِ، وَ لَيْسَتْ تِلْكَ الْأُمَمُ مَعْرُوفَةٌ بِحِفْظِ الْأَنْسَابِ، وَ لَا مَذْكُورَةٌ بِتَخْلِيدِ ذَلِكَ، وَ لَا يَأْتِيهَا
كَانَتْ تَعْرِفُ ذَلِكَ مِنْهُمْ قَبْلَ انْتِفَالِ الدَّوْلَةِ إِلَيْهِمْ؛ وَ قُلُّ مَا تُحْفَظُ الْأَنْسَابُ بِالتَّوَالِي، إِذَا طَالَ الزَّمَانُ وَ
امْتَدَّتْ الْأَيَّامُ، بَلْ يَكُونُ السَّبِيلُ حِينَتُهُ إِلَى مَعْرِفَةِ صَحَّةِ الْإِنْتِمَاءِ إِلَى أَصْلٍ مَا مِنْ بَاطِلَةٍ، اتِّفَاقٌ^۶
الْكَافَّةِ وَ إِجْمَاعِ الْجَمِيلِ عَلَى ذِكْرِ ذَلِكَ: كَسَبِيٍّ وَ لَدَى أَدَمَ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَإِنَّهُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ ۲۰
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ بْنِ عَبْدِ شَمْسٍ بْنِ قُصَيٍّ بْنِ كِلَابٍ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعْبٍ بْنِ لُؤَيٍّ بْنِ غَالِبٍ بْنِ فِهْرِ
بِنِ مَالِكٍ بِنِ النَّضَرِ بِنِ كِنَانَةَ بِنِ خَزِيمَةَ بِنِ مَذْرُكَةَ بِنِ إِبِلَاسَ بِنِ مَضَرَ بِنِ زُرَّارٍ بِنِ مَتَدَّ بِنِ عَدْنَانَ.

۱. نسب: - سنان.

۲. عس / توب: هذيل.

۳. هن: تخريص.

۴. عس / توب: الطيب.

۵. توب: بابل.

وَلَا يُشْكُ فِي تَوَالِي هَؤُلَاءِ الْآبَاءِ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، كَمَا لَا يُشْكُونَ فِي أَنَّهُ مِنْ نَسْلِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - . فَأَمَّا مَا جَاوَزَ إِبْرَاهِيمَ صَاعِدًا، فَمُحْصَلُ فِي التَّوَارِثِ؛ وَأَمَّا مَا بَيْنَ عَدْنَانَ وَإِسْمَاعِيلَ، فَفِيهِ مِنَ الْخِلَافِ أَمْرٌ غَيْرُ حَيِّزٍ بَيْنَ التَّبْدِيلِ فِي الْأَبْوَةِ وَالْبَنُوَّةِ، وَالزِّيَادَةِ الْكَثِيرَةِ مَرَّةً وَالتَّقْصَانِ أُخْرَى.

٥ 6 § وكمولانا الأمير السيد الأجل المنصور ولي النعم، شمس المعالي - أطال الله بقاءه - . فإنَّ أحدًا من مواليه - نصرهم الله - و محالفيه - خذلهم الله - لا يُنْكِرُ شرفه القديم الأصيل من كلا الطرفين؛ وإن كان نسبُه إلى أصول السيادة غير محفوظ الولاء. فأما أحد الأصلين، فزودانشاه الذي لا يُجْهَلُ سيادته في الجبل، وله غير الأمير الشهيد مزداويج، فقبل أنْ إِبْنُ زودانشاه مؤتمِرٌ لِأَشْفَارِ بِنِ شِيرَوَزِ <74>، فكان ذلك مُتَّبَعًا لَهُ، على إزاحة الناس من تِلَايَا أَسْفَارٍ وَشُرُورِهِ. وَأَمَّا الْأَمَلُ الْآخِرُ، فَلَوْكَ الْجَبَالِ الْمَلْعُونِ بِاصْتَفَازِيَّةِ خُرَاسَانَ وَتَفْشُورِ جَرِشَاهِيَّةِ؛ وَلَيْسَ يُنْكِرُ اغْتِرَاءَ مَنْ كَانَ مِنْهُمْ، مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْمَلِكِ، إِلَى مَا يَجْمَعُهُمُ وَالْأَكَايِرَةَ فِي شَيْعٍ وَاحِدٍ. فَإِنَّ خَالَهُ هُوَ الْإِسْتَفْهَازُ رُسْتَمِ <75>، إِبْنُ شَرُورِ بْنِ رَسْتَمِ بْنِ قَارِنِ بْنِ شَهْرِيَارِ بْنِ شَرُورِ بْنِ سُرْخَابِ بْنِ يَهُوَرُومَزْدِ بْنِ سُرْخَابِ بْنِ ^٢ يَاوِينَ ^٣ بْنِ شَابُورِ بْنِ كَبُوسِ بْنِ قَبَادَ، وَابْنِ أَسُو شِيرَوَانَ، جَمَعَ اللَّهُ لِمَوْلَانَا تِلْكَ الْمَشْرِقَ إِلَى الْمَغْرِبِ فِي أَفْقِ الْعَالَمِ، كَمَا اصْطَفَى لَهُ الشَّرَفَ فِي طَرَفِ النَّسَبِ، ^٤ إِنَّ ذَلِكَ بِيَدِهِ وَالْخَيْرُ كُلُّهُ مِنْ عِنْدِهِ.

7 § وَكَيْفَ لِمُلُوكِ خُرَاسَانَ، الَّذِينَ لَمْ يُخَالِفْ أَحَدٌ فِيهِمْ كَانَ أَوَّلَ دَوْلَتِهِمْ، وَهُوَ إِسْمَاعِيلُ <76>، أَنَّهُ ابْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَسَدِ بْنِ سَامَانَ خُدَاةَ بْنِ جَسِيَانَ بْنِ طَمَغَاتِ ^٥ بْنِ نُوْشَرْدِ بْنِ بَهْرَامِ شُورِيَنِ بْنِ بَهْرَامِ جَشْنَشِ مَزْدِيَانِ آذَرَبَيْجَانَ، وَكُشَاهَانَ خَوَارِزْمِ الْأَصْلِيِّينَ، الَّذِينَ كَانُوا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْمَلِكِ؛ وَشَاهَانَ شِرَوَانَ <77> فَإِنَّ الْإِجْمَاعَ وَقَعَ مِنْ مُجْهَرِ النَّاسِ، عَلَى أَنَّهُمْ مِنْ نَسْلِ الْأَكَايِرَةِ، وَإِنْ لَمْ يُحْفَظْ وَلَاءُ أَنْسَابِهِمْ، وَصَحَّةُ الدُّعَاوَى فِي الْأَنْسَابِ، بَلْ وَفِي غَيْرِهَا مِنَ الْأَسْبَابِ تَطَهَّرُوا، وَإِنْ أُخْفِيَتْ، كَالْمَيْسِكِ يَفُوحُ، وَإِنْ خُرِنَ، فَلَا يُحْتَاجُ فِي تَضَجِّحِهِ إِلَى تَذَلُّ الْأُمُورِ وَالْجُمُورِ؛

١. توب. القذشوار شاهيه. داد / طز / نب. الفرجوار جرشاهيه.

٢. سافط لوز طز: «يهوور مزد بن سرخاب بن».

٣. داد / طز / نب. طمنات.

٤. داد / طز: بار.

٥. طز: اصله.

كما يَدْعَاهُ عُنَيْدُ اللَّهِ <78> ابن الحَسَنِ بن أَحْمَد بن عَبْدِ اللَّهِ بن مَيْمُونِ الدَّعَّاح، لِنَبَاءِ الْعَلَوِيَّةِ. لَمَّا كَذَّبُوا اغْتِرَآءَهُ الْبِهِم أَيَّامَ خُرُوجِهِ بِالْمَقَرِّ، حَتَّى أَرْضَاهُمْ وَأَسْكَنَهُمْ. ثُمَّ لَا يَخْفَى ذَلِكَ عَلَى مُحَقِّقِي^١، وَ إِنْ اشتهَرَ الْحَالُ الْمُتَوَكُّفُ وَ انْتَشَرَ. وَ صَارَ لِأَوْلَادِهِ يَدْعُوهُ فَتَحَ، وَ الْقَائِمُ مِنْهُمْ فِي زَمَانِنَا هُوَ: أَبُو عَلِيٍّ ابْنُ نِزَارٍ بن مَعْدٍ بن إِسْمَاعِيلَ بن مُحَمَّدٍ بن عُبيدِ اللَّهِ الْمُتَغَلَّبِ.

§ 8 و إِنَّمَا ذَكَرْتُ هَذَا لِأَنَّ عَلَيْهِ النَّاسَ، مِنَ التَّعَصُّبِ لِبَنِّ أَحَبُّوهُ، وَ الطُّغْيَانِ عَلَى مَنْ أَبْغَضُوهُ. ٥ حَتَّى رُبَّمَا يَكُونُ إِفْرَاطُهُمْ فِي كَيْلِ الْمُتَعَدِّينَ سَبِيحًا لِفَتْحِ دَعَاوِهِمْ. وَ بُثُوهُ الْإِسْكَندَرِ لِفِيلِسَ، أَظْهَرَ مِنْ أَنْ تُخْفَى. فَأَمَّا أَصْلُهُ، فَقَدْ قَالَ جُلُّ النَّسَابِينَ أَنَّهُ: فِيلِسُ بن مَصْرِيُونِ بن هَرْمَسَ بن هَرْدَسَ^٢ ابْنِ مِيطُونِ^٣ ابْنِ رُومِيٍّ بن لَيْطَى^٤ ابْنِ يُونَانَ بن يَاقَتَ بن <79> سُوخُونِ بن رُومِيٍّ بن بَرْزَنْطَ ابْنِ تَوْفِيلِ^٥ ابْنِ رُومِيٍّ بن الْإِسْفَرِ بن الْبِغَزِ^٦ ابْنِ الْعِيصِ بن إِسْحَاقَ بن إِبْرَاهِيمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -. وَ قَدْ قِيلَ أَنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ كَانَ رَجُلًا يُسَمَّى اطْرُكْسَ، خَرَجَ عَلَى صَامِرِيسَ أَحَدِ مُلُوكِ بَابِلَ، وَ حَارَبَهُ حَتَّى ظَفِرَ بِهِ وَ قَتَلَهُ، وَ سَلَخَ رَأْسَهُ مَعَ شَعْرِهِ وَ ذَوَابَّتِيهِ، وَ دَبَغَ تِلْكَ الْفُرُوزَةَ وَ تَكَلَّلَ بِهَا، فَلَقِبَ بِذِي الْقَرْنَيْنِ. وَ قِيلَ أَنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ هُوَ: الْمُتَذَرِّبُ مَاءَ السَّمَاءِ، وَ هُوَ الْمُنْذِرُ ابْنِ أَمْرِئِ الْقَيْسِ <80>. وَ يُنْتَقَدُ فِي هَذَا الْمُسَمَّى اعْتِقَادَاتٌ عَجِيبَةٌ، بِأَنَّ أَهْلَهُ كَانَتْ مِنَ الْجِنِّ، كَمَا يُنْتَقَدُ ذَلِكَ أَيْضًا فِي بِلَاقِيَسَ، فَإِنَّهُ يُقَالُ أَنَّ أَهْلَهَا كَانَتْ مِنَ الْجِنِّ، وَ فِي عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ هِلَالِ الْمُشْعِفِي^٧ <81> أَنَّهُ خَتَنَ إِبْلِيسَ عَلَى ابْنَتِهِ، وَ أَمْثَالُ ذَلِكَ مِنَ السُّخْرِيَّةِ، وَ لَكِنَّهَا مَشْهُورَةٌ.

§ 9 وَ قَدْ خُكِى عَنْ عَمْرِو بْنِ الْخَطَّابِ - رَضَ - أَنَّهُ سَمِعَ قَوْمًا يُخَضُّونَ فِي ذِكْرِ ذِي الْقَرْنَيْنِ، فَقَالَ: «أَلَمْ يَكُنْ فِيكُمْ الْخَوْضُ فِي أَحَادِيثِ النَّاسِ، حَتَّى تَجَاوَزْتُمُوهَا إِلَى الْمَلَائِكَةِ». وَ قِيلَ أَنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ هُوَ: الصَّغْبُ بن الْهَمَالِ الْجَنْجِيَرِيُّ، ذَكَرَ ذَلِكَ ابْنُ دُرَيْدٍ فِي كِتَابِ الْوَسْطَانِ. وَ قِيلَ أَنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ هُوَ: ابُو كَرِيبَ شَرُّ يُزْعِشُ^٨ بن إِبْرِيْقِيَسَ الْجَنْجِيَرِيُّ <82>. وَ سَمِيَ بِذَلِكَ لِذَوَابَّتِيهِ كَانَتْ تَشْوِسَانِي عَلَى عَاقِبَتِهِ، وَ أَنَّهُ بَلَغَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا، وَ جَابَ شِبَاهَهَا وَ جَنُوبَهَا وَ دَوَّخَ الْبِلَادَ وَ أَذَلَّ الْعِبَادَ، وَ ٢٠ بِهِ يَفْتَخِرُ أَحَدُ مَقَاوِلِ الْجِنِّ وَ هُوَ: أَشْعَدُ بن عَمْرٍو بن رَبِيعَةَ بن مَالِكِ بن صُبَيْحَ <83> ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ

١. هس / توب: منظور

٢. هس: هرديس.

٣. داد / طرز: حسن.

٤. هس: توفيل. داد / نب: توفيل.

٥. هن: تملی.

٦. هن: بن: عس.

٧. هس / داد: البز.

بن زئيد بن ناسر بنغم^١ الحيمري، في شعره الذي يقول فيه:

«قَدْ كَانَ ذُو الْقُرْنَيْنِ قَبْلِي مُسْلِمًا مَلِكًا عَمَلًا فِي الْأَرْضِ غَيْرَ مُعْتَبَرٍ
بَلَغَ الْمَشَارِقَ وَالْمَغَارِبَ يَسْتَحْيِي أَشْيَابَ مُلْكٍ مِنْ كَرِيمِ سَيِّدٍ
فَوَأَى مَغِيبَ الشَّمْسِ وَقْتَ غُرُوبِهَا فِي عَيْنِ ذِي حَمَلٍ^٢ وَتَأْطِ حَزْمِي
مِنْ قَبْلِهِ بِلَفَيْسٍ كَانَتْ عَشِي حَسْبِي تَقْصِي مَلِكُهَا بِالْمُذْهَبِ».

وَيُسَمَّى أَنْ يَكُونَ الْحَقُّ مِنْ بَيْنِ هَذِهِ الْأَهْوَالِ هُوَ هَذَا الْآخِرُ <84>. فَإِنَّ الْأَدْوَاءَ كَانُوا مِنَ الْيَمَنِ
دُونَ غَيْرِهِ مِنَ الْبِقَاعِ؛ وَهُمْ الَّذِينَ لَا يَحْتَلُوا أَسَامِيهِمْ مِنْ «ذِي». كَذِي الْمَنَارِ وَذِي الْأَذْعَارِ وَ
ذِي الشَّنَاتِرِ وَذِي ثَوَاسٍ وَذِي جَدَنٍ وَذِي يَزَنٍ. وَغَيْرُهُمْ؛ وَأَخْبَارُهُمْ مَعَ هَذَا تُشَبِّهُ مَا حَكَى عَنْهُ فِي
الْقُرْآنِ. فَأَمَّا الرُّذُمُ الْمَشْهُورُ بَيْنَ التَّحْدِثِينَ، فَإِنَّ ظَاهِرَ الْقِصَّةِ فِي الْقُرْآنِ، لَا يَتَّصِلُ عَلَى مَوْضِعِهِ مِنَ الْأَرْضِ.

10 § وَ قَدْ تَلَقَّتِ الْكُتُبُ الْمُشْتَمِلَةُ عَلَى ذِكْرِ الْبِلَادِ وَالْمُدُنِ كِجْغَرَاوِيَا وَ كُتُبُ الدِّسَالِيكِ وَ
الْمَسَالِيكِ، عَلَى أَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ، اعْنَى يَاجُوجَ وَ مَاجُوجَ، هُمْ صِنْفٌ مِنَ الْأَتْرَافِ الْمَشْرِقِيَّةِ السَّاكِنَةِ فِي
مِبَادِي الْإِقْلِيمِ الْخَمَاسِ وَالسَّادِسِ، وَمَعَ هَذَا حَكَى مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ فِي كِتَابِ التَّارِيخِ: أَنَّ
صَاحِبَ أَذْرُبَيْجَانَ، أَيَّامَ قَتَمَحَا، وَجَّهَ إِنْسَانًا إِلَيْهِ مِنْ نَاحِيَةِ الْخَزَرِ، فَنَاصَحَهُ وَصَفَّه بِبَنَاءٍ بِاسْمِ
سَامٍ أَسْوَدَ، وَرَأَاهُ خُنْدَقٌ وَثِيقٌ مَنِيْعٌ. وَحَكَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ خُرْدَادْزِيهِ <85> عَنْ
الْقَزْجَانِ بِيَاذِ الْخَلِيفَةِ: أَنَّ الْمُتَحَصِّمَ رَأَى فِي الْمَنَامِ: أَنَّ هَذَا الرُّذُمَ قَدْ قُبِحَ؛ فَوَجَّهَ بِخَمْسِينَ نَفَرًا إِلَيْهِ
لِيُعَايِنُوهُ، فَسَلَكُوا مِنْ طَرِيقِ بَابِ الْأَتْوَابِ وَاللَّانِ وَالْخَزَرِ، حَتَّى بَلَغُوا إِلَيْهِ؛ وَشَاهَدُوهُ مَعْمُولًا مِنْ
لِيفِنٍ حَدِيدٍ، وَتَشَدَّدُوا بِالْخُفَّاسِ الْمَذَابِ، وَعَلَيْهِ بَابٌ مَقْفَلٌ. وَحَفِظَهُ مِنْ أَهْلِ الْبُلْدَانِ اقْرَبِيَةِ مَنَاهِ؛ وَ
أَتَمَّ رَجْعَهُمْ، فَأَخْرَجَهُمُ الدَّلِيلُ إِلَى الْبِقَاعِ الْحَاذِيَةِ لِمَسْرُوقَتِهِ.

11 § فَبِذَاكَ الْخَبْرَانِ، يَتَضَعِيَانِ كَوْنَهُ فِي الرُّبْعِ الشَّامِلِي الْقَرِيبِ مِنَ الْمَعْمُورَةِ؛ وَفِي هَذِهِ الْقِصَّةِ
خَاصَّةً مَا يَرْتَبِلُ الثَّقَّةُ بِهِ عَنْهَا، مِنْ صِفَةِ أَهْلِ تِلْكَ الْبِلَادِ مِنَ التَّحْدِثِيِّينَ بِالْإِسْلَامِ، وَالتَّكَلُّمِ بِالْعَرَبِيَّةِ مَعَ
انْقِطَاعِهِمْ عَنِ الْعِمْرَانِ. وَتَوْسُطِ أَرْضِ سَوْدَاءَ مَشِيَّةٍ قَدَرِ مَسِيرَةِ أَيَّامٍ كَثِيرَةٍ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُمْ؛ وَأَنَّهُمْ
لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ الْخَلِيفَةَ، وَ لَا الْخِلَافَةَ، وَ لَا مَنْ هُوَ، وَ لَا كَيْفَ هُوَ؛ وَنَحْنُ لَا نَعْرِفُ أَنَّهُ مُسْلِمَةٌ

منقطعة عن بلاد الإسلام، غير بلغار و سوار >86< و هم بالقرب من منقطع الممران، و نهاية الإقليم السابع. ثم هم لا يذكرون من أمر هذا السد شيئاً، و لا يجهلون الخلافة و الخلفاء، بل يخطئون لهم؛ و لا يتكلمون بالعربية، بل بلغة ممتزجة من التركية و المخرزمية. وإذا كانت شواهد هذا الخبر على هذه الهيئة، لم يطمع منها في تعرف الحقيقة، و هذا ما أزدت أن أخبر به من أمر ذي القرنين؛ و الله أعلم به.

ch.

[V]

الْقَوْلُ عَلَى كَيْفِيَّاتِ الشُّهُورِ — الَّتِي تُسْتَعْمَلُ فِي التَّوَارِيخِ الْمَتَقَدِّمَةِ —

§ 1 قد ذكرتُ فيما تقدّم، أَنَّ كُلَّ أُمَّةٍ تَسْتَعْمَلُ تَارِيخًا تَنْفَرِدُ بِهِ؛ وَ عَلَى حَسَبِ افْتِرَاقِهِمْ فِي اسْتِعْمَالِ التَّوَارِيخِ، يَفْتَرِقُونَ فِي أَوَائِلِ الشُّهُورِ، وَ كَثَرِيَّةِ أَيَّامِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا، وَ الْعِلَلُ الْمُنَوِّبَةُ إِلَيْهَا. وَ أَنَا ذَاكِرٌ مِنْ ذَلِكَ مَا بَلَغَهُ عِلْمِي، وَ تَارَكَ تَكَلُّفِي مَا لَمْ أَشَقِّقْهُ، وَ لَا بَلَفَنِي فِي بَابِهِ شَيْءٌ يَحْتَمِنُ يُؤَكِّدُ بِهِ، ٥ وَ يُبْتَدِئُ بِذِكْرِ مَا كَانَتْ الْفَرَسُ تَسْتَعْمَلُهُ.

§ 2 فَأَقُولُ أَنَّ عِدَدَ الشُّهُورِ لِسَنَةِ وَاحِدَةٍ هُوَ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، كَمَا قَالَ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - فِي كِتَابِهِ: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ﴾؛ ١ وَ لَمْ يَخَالَفْ فِيهِ أُمَّةٌ، إِلَّا فِي سِنِّي الْكَنْسِ؛ وَ كَذَلِكَ شُهُورُ الْفَرَسِ اثْنَا عَشَرَ، وَ أَصْحَاؤُهَا: ١. فَرَوَرْدِينَ ١٥ مَاه، ٢. اَرْدِيهِسْت مَاه، ٣. خَرْدَاذ مَاه، ٤. تِير مَاه، ٥. مَرْدَاذ مَاه، ٦. شَهْرِيُور مَاه، ٧. مَهْر مَاه، ٨. ١٥ أَبَان مَاه، ٩. آذَر مَاه، ١٠. دِي مَاه، ١١. بَهْمَن مَاه، ١٢. اسفندارمذ مَاه.

3 § و سِفْتُ أَبَا سَعِيدٍ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الْجَلِيلِ السَّجَزِيِّ الْمُهَنْدِسِ <87>، يَحْكِي
عن قُدَمَاءَ سِجِسْتَانَ، أَنَّهُمْ كَانُوا يُسَمُّونَ هَذِهِ الشُّهُورَ بِأَسْمَاءَ أُخَرَ؛ وَيَتَنَدَّيُونَ مِنْ «فُرُودِينَ مَاء»
و هِيَ هَذِهِ: ١. كَوَاد، ٢. زَهُو، ٣. أَوْسَال، ٤. تِيرِكِيَانَوَا، ٥. سِرِيروَا، ٦. مَرِيروَا، ٧. تَرَزْنَ،
٨. هِرَانَوَا، ٩. أَرِكِيَاوُو، ١٠. كَوِيشت، ١١. كَدَشَن، ١٢. سَاوَا.

4 § و كُلُّ وَاحِدٍ مِنْ شُهُورِ الْفَرَسِ ثَلَاثُونَ يَوْمًا، وَ لِكُلِّ يَوْمٍ مِنْهَا اسْمٌ مُفْرَدٌ يُلْفَتُهُمْ وَ هِيَ:
١. هَرَمَز، ٢. هِمَن، ٣. أَرْدِيَهَشْت، ٤. شَهْرِيُور، ٥. اسْفَنْدَارْمَذ، ٦. خَرْدَاد، ٧. مَرْدَاد، ٨. دِي بَاذَر،
٩. آذَر، ١٠. آبَان، ١١. خُور، ١٢. مَاء، ١٣. تِير، ١٤. گُوش، ١٥. دِي بِمِهَر، ١٦. مِهَر، ١٧.
سَرُوش، ١٨. رَشَن، ١٩. فُرُورْدِين، ٢٠. بَهْرَام، ٢١. رَام، ٢٢. بَاذ، ٢٣. دِي بَذِين، ٢٤. دِين، ٢٥.
أَرْد، ٢٦. اَشْتَاد، ٢٧. اَسَان، ٢٨. زَامِيَاذ، ٢٩. مَارَسْفَنْد، ٣٠. اَنِيرَان. لا اختلاف بينهم في أسماء
هذه الأيام، و لِكُلِّ شَهْرٍ كَذَلِكَ، و عَلَى تَرْتِيبٍ وَاحِدٍ، إِلَّا فِي «هَرَمَز» فَإِنَّ بَعْضَهُمْ يُسَمِّيهِ «فَرُخ» و
في «اَنِيرَان» فَإِنَّ بَعْضَهُمْ يُسَمِّيهِ «بِهْ رُوز».

5 § و يَكُونُ مِبلغُ جَمِيعِهَا: ثَلَاثَانِ وَ سِتِينَ يَوْمًا، وَ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ قَوْلِنَا أَنَّ السَّنَةَ بِالْحَقِيقَةِ
هِيَ: ثَلَاثَانِ وَ خَمْسَةٌ وَ سِتُونَ يَوْمًا وَ رُبْعُ يَوْمٍ، فَأَخَذُوا الْخَمْسَةَ الْأَيَّامَ الزَّائِدَةَ عَلَيْهَا، وَ سَمَّوْهَا:
«فَتَحِي» وَ «أَنْدَرُكَاه»، ثُمَّ عَرَّبَ اسْمَهَا هَذَا فَحَقِيل: «أَنْدَرُجَاه»، وَ سَمَّيْتُ أَيْضًا: «الْمَسْرُوقَةَ» وَ
«الْمُسْتَرْقَقَةَ»، إِذْ لَمْ تَعُدْ مِنَ الشُّهُورِ فِي شَيْءٍ، فَأَلْحَقُوهَا بَيْنَ «آبَانِ مَاء» وَ «أَذَرْمَاء»، وَ سَمَّوْهَا
بِأَسْمَاءٍ غَيْرِ الْمَوْضُوعَةِ لِأَيَّامِ كُلِّ شَهْرٍ، وَ مَا وَجَدْتُهَا فِي كِتَابَيْنِ، وَ لَا سِفْتُهَا مِنْ تَفَرُّيقٍ عَلَى اتِّفَاقٍ وَ
هِيَ: ١. أَهَنْدَكَاه، ٢. اَشْتَدَكَاه، ٣. اسْفَنْدَكَاه، ٤. اسْفَنْدَمَكَاه، ٥. هِشْتَشْ كَاه، <88>، وَ وَجَدْتُهَا
فِي كِتَابٍ آخَرَ عَلَى هَذِهِ الصِّفَةِ: ١. أَهَنْوَد، ٢. اَشْتَوَد، ٣. اسْفَنْدَمَذ، ٤. اَشْتَر، ٥. وَهَنْتُوشْت، وَ
ذَكَرَهَا صَاحِبُ كِتَابِ الْفُرَّةِ، وَ هُوَ التَّائِبُ^{١٠} الْاَثَلِيُّ <19> بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ: ١. خُونُود، ٢. اَشْتَوَد،
٣. اسْفَنْدَمَذ، ٤. وَهَوُخُوشْتَر، ٥. وَهَنْتُوشْت.

١. داه: زهو. ٢. داد / طز: سر يزوا. ٣. داه / طز: مريزوا.

٢. داد / طز: توز، نوپ: تزد. ٥. نوپ: هداو. ٦. داد / طز: آرکیازوا.

٧. داه: کر بنست، طز: کر بنست. ٨. داه: کرشن، طز: کرشن. ٩. داد / طز: الحصفه.

١٠. داد / طز: التايه، تر: التايه.

§ 6 و ذكرها زادَوْنِيْهٖ بِن شَاهُوْنِيْهٖ <89> فِي كِتَابِهٖ فِي عِلَّةِ اُغْيَادِ الْفَرَسِ، عَلَى هَذَا:

١. فَتَجَّهْ اَلْرَفْهٖ ١. ٢. فَتَجَّهْ اَدْرَنْدَهٗ ٢. ٣. فَتَجَّهْ اِهْجَسْتَهٗ ٣. ٤. فَتَجَّهْ اَوْروردَبان. ٥. فَتَجَّهْ اَنْدِرْكَاهان. و سَمِعْتُ ابا الْفَرَجِ اِبْرَاهِيْمَ بْنَ اَحْمَدَ بْنَ خَلْفِ الرُّنْجَانِيّ <90> يَقُولُ اَنْ الْمُوْتَدَّ بِشِيْرَاذَ اَمْلَاهَا عَلَيْهِ هَكَذَا: ١. اَهْنُوذْكَاه. ٢. اَشْتُوذْكَاه. ٣. اَسْبِمْدْكَاه. ٤. وَهُوَ شَرْكَاه. ٥. وَهَشْتُوْبِسْتْ كَاه. وَ سَمِعْتُهَا اَنَا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ اَذْرَخُوْر بْنِ يَزْدَاغْبُشْنَشِ الْمُهَنْدِسِ ^٤ <91>: ١. هَنْوَذ. ٢. اَشْتُوذ. ٣. اَسْبِمْتَن. ٤. وَهَشْتَر. ٥. وَهَشْتُوْبِسْت. ٦. فَصَارَ مِبلغُ اَيَّامِهِمْ ثَلَاثُمِائَةٍ وَخَمْسَةٌ وَسِتِّينَ يَوْمًا، وَ اَهْمَلُوْا رُبْعَ يَوْمٍ، حَتَّى اجْتَمَعَ مِنَ الْاَرْبَاعِ اَيَّامُ شَهْرِ تَامٍ؛ وَ ذَلِكَ فِي مِائَةٍ وَ عَشْرِينَ سَنَةً، فَالْحَقُوْهُ بِشَهْوَرِ السَّنَةِ، حَتَّى صَارَتْ شَهْوَرُ تِلْكَ اِسْنَةِ ثَلَاثَةِ عَشَرَ؛ وَ سَمَّوْهَا كَيْبِسَةَ، وَ سَمَّوْا اَيَّامَ الشَّهْرِ الزَّائِدَ بِاَسْمَاءَ سَاثِرِ الشَّهْوَرِ.

§ 7 و عَلَى ذَلِكَ، كَانُوا يَفْعَلُوْنَ اِلَى اَنْ زَالَ ثَلَاثُهُمْ، وَ بَادَ دَيْنُهُمْ؛ وَ اَهْمِلَتْ الْاَرْبَاعُ بَعْدَهُمْ، وَ لَمْ يَكُنْ بِهَا السَّنُونَ، حَتَّى تَعُوْدَ اِلَى حَالِهَا الْاَوَّلَى، وَ لَا تَتَأَخَّرَ عَنِ الْاَوْقَاتِ الْمَحْدُوْدَةِ كَثِيْرٌ تَأَخَّرَ، مِنْ اَجْلِ اَنْ ذَلِكَ اَمْرٌ كَانَ يَتَوَلَّاهُ مَلُوْكُهُمْ بِمَحْضَرِ الْحُشَّابِ، وَ اَصْحَابِ الْكِتَابِ وَ نَاقِلِ الْاَخْبَارِ وَ الرُّوَاةِ، وَ يَجْمَعُ الْهَرَابِذَةَ وَ الْقَضَاةَ، وَ اِتِّفَاقَ مِنْهُمْ جَمِيْعًا عَلَى صَعَّةِ الْحِسَابِ، بَعْدَ اسْتِعْضَارِ مَنْ بِالْاِتِّفَاقِ مِنَ الْمَذْكُوْرِيْنَ اِلَى دَارِ الْمَلِكِ؛ وَ مُسَاوَرَتِهِمْ حَتَّى يَتَّفِقُوْا، وَ اِتِّفَاقِ الْاَمْوَالِ الْجَمَّةِ، حَتَّى قَالَ الْمُقْبِلُ فِي التَّقْدِيْرِ، اَنَّهُ كَانَ يُنْفَقُ اَلْفُ اَلْفِ دِيْنَارٍ. فَكَانَ يُسَخِّدُ ذَلِكَ الْيَوْمَ اَعْظَمَ الْاَعْيَادِ قَدْرًا، وَ اَشْهَرَهَا حَالًا وَ اَمْرًا؛ وَ يَسْمَى عِيْدَ الْكَيْبِسَةِ، وَ يَنْزِلُ الْمَلِكُ لِرِعِيَّتِهِ خِرَاجَهَا، وَ الَّذِي كَانَ يَحْوُلُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اِلْحَاقِ رُبْعِ يَوْمٍ فِي كُلِّ اَرْبَعِ سَنِيْنَ، يَوْمًا وَاَحَدًا بِاَحَدِ الشَّهْوَرِ، اَوْ «الْاَنْدِرْكَاه» - قَوْلُهُمْ اَنْ اَلْكَيْبِسَ يَتَّعِ عَلَى الشَّهْوَرِ، لَا عَلَى الْاَيَّامِ لِكِرَاهَتِهِمْ الزِّيَادَةَ فِي عِدَّتِهَا <92>؛ وَ اِمْتِنَاعَ ذَلِكَ فِي «الرُّمُزْمَةِ» لِمَا وَجِبَتْ فِي الدِّينِ، مِنْ ذِكْرِ مَلِكٍ ^٥ الْيَوْمَ الَّذِي يُرْمَزُ اِفْهٖ؛ وَ لَمْ تَكُنِ «الرُّمُزْمَةُ» تُتَّبَعُ، اِذَا زَيْدٌ فِي عَدَدِ الْاَيَّامِ يَوْمَ زَائِدٍ.

٣. نب. آهسته

٢. داد / طرز: اندرند.

١. داد / طرز: توفته.

٥. داد / طرز: .

٢. داد / طرز: اذرخورای مردانخس.

٦. داد / طرز: .

8 § و كانت الأكاسرة. رَسَت لكل يوم نوعاً من الرياحين و الزَّهر، يُوضَع بين يديه. و

لوناً من الشراب على رسم مُنظم. لا يُخالِفونه في الترتيب. و السَّبَبُ في وضعهم هذه الأيام الخمسة
الواحق في آخر «آبان ماه» ما^١ بينه و بين «آذرماه» <93> أن الفُرْسَ زعموا أن مبدأ سنتهم.

من لدن خلق الإنسان الأول؛ و أن ذلك كان روز «هرمزد» ماه فوردين، و الشمس في نقطة
الاعتدال الربيعي مُوسطة السماء؛ و ذلك أول الألف السابع من ألوف سني العالم عندهم. و يثله
قال اصحاب الأحكام من المُتَجَمِّين: أن السُّرطان طالع العالم، و ذلك أن الشمس في أول أدوار
«السند هند»، هي في أول الحُتَل على مُتَصَف نهايتي العبارة؛ و إذا كانت كذلك، كان الطالع

السرطان، و هو لإبتداء الدَّور و النَّشْوء عندهم، كما قلنا. و قد قيل أنه سُمِّي بذلك، لأنه أقرب
البروج رأساً من الرُّبع المعمور، و فيه شَرَفُ المُشْتَرَى المُعتدل المزاج؛ و النَّشْوء لا يكون إلا إذا
عَمِدَت الحرارة المعتدلة في الرطوبة، فهو إذن أول أن يكون طالع نشوء العالم، و قيل إنما سُمِّي بذلك،
لأن بطلوعه تمَّ طلوع الطبايع الأربع، و يتألفها تمَّ النَّشْوء؛ و أمثال ذلك من التَّشبيها.

9 § قالوا: ثم لما أتى زَرَأُشْت، و كَبَتِ السنين بالشهور المُتجمعة من الأربع، عادَ الزمان
إلى ما كان عليه؛ و أَمَرهم أن يُقْعَلُوا بها بَعْدَهُ، كفعله؛ و انْتَحَرُوا بأمره، و لم يُسْمُوا شهر الكبيسة
باسم على حدة، و لم يُكْرَرُوا اسم شهر، بل كانوا يحفظونه على نَوْب متوالية، و خافوا اشتباه الأمر

عليهم في موضع التوبة. فأخذوا ينقلون الخمسة الأيام، و يضعونها عند آخر الشهر الذي انتهت
إليه نوبة الكبيسة؛ و لجلالة هذا الأمر و عموم المنفعة فيه للخاص و العام و الرُّعْية و المُلْك، و ما
فيه من الأخذ بالحكمة و العمل بموجب الطبيعة، كانوا يُؤَخَّرُونَ الكَبْس إذا جاء وقته؛ و أمر

للمملكة غير مستقيم لموادث، و يُهْلُونَهُ حَتَّى يجتمع منه شهران، أو يُتَقَدَّمُونَ بِكَبْسِهَا بشهرين، إذا
كانوا يَتَوَقَّعُونَ وقت الكَبْس المُستأنف ما يُشْفَلُ عنه؛ كما عَمِلَ في زَمَنِي يَزْدَجَرْد بن شاپور أخذاً
بالاحتياط، و هو آخر الكيائس المعمولة، تولاه رجل من السُتُورين يقال له يزدجرد الهزاري

<94>، و «هزار» ضيعة من كورة إصطخر بفارس يُسَبِّ إليها، و كانت التوبة في تلك الكبيسة
لآبان ماه، فألحق الاندركاه بآخره، و بقيت فيه لإمهالم الأمر.

10 § ثم أَذْكَرُ شهورِ مَجُوسٍ مَاورَاءَ النُّهرِ، وَ هُم أَهْلُ خَوَارِزْمَ وَ الشَّغْدِ، وَ شهورهم كشهور الفُرسِ في العَدَّةِ وَ كَمِّيَّةِ الأَيَّامِ، غيرَ أَنَّ بَيْنَ بَعْضِ أوَائِلِ شهورِ هَؤُلَاءِ وَ مَبَادِي شهورِ أولئك خِلافًا؛ وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُمْ أَخْلَعُوا الأَيَّامَ الحُمسةَ الزَّائدةَ بِأَخْرِ سِتِّينَ؛ وَ صَيَّرُوا ابتداءَ السَّنَةِ مِنَ اليَومِ السَّادِسِ مِنَ فِرَوَرْدِينِ الفَارِسِيِّ، وَ هُوَ «خِرْدَازَرُوز» فَاخْتَلَفَ أوَائِلُهَا إِلَى «أَذْرَمَاه»، ثُمَّ اتَّفَقَتْ فِيهَا بَعْدَهُ.

11 § وَ هَذِهِ أَسْمَاءُ شهورِ أَهْلِ الشَّغْدِ <95>: ١. نوسرذ ل، ٢. جَزَجَن ل، ٣. نيسن ل، ٤. بساك ل، ٥. اَسْتاخْذَا ل، ٦. مَزِيحْدَا ل، ٧. فَنكَان ل، ٨. ابانج ل، ٩. فوغ ل، ١٠. مَسافوغ ل، ١١. زِيمْدَا ل، ١٢. خُشوم ل. و بعضهم يَزِيدُ فِي آخِرِ نيسن وَ خُشوم «جِيمَا» فيقول نيسنج وَ خُشوج، وَ فِي بَسَاك وَ زِيمْدَا «نُونَا وَ جِيمَا» فيقول بَسَاكَنْج وَ زِيمْدَنْج؛ وَ يُسَمُّونَ كُلَّ يَومٍ بِاسْمِ مَفْرَدٍ، كَمَا جَرى بِهِ الرِّسْمُ عِنْدَ أَهْلِ فَارِسَ.

12 § وَ هَذِهِ أَسْمَاءُ الأَيَّامِ الثَّلَاثِينَ: ١. خُرْمُزْدَا، ٢. جَهِيْرُ ب، ٣. اَرْدَاخُوشْت ج، ٤. خَشْتُورُ د، ٥. سِينْدَا رَمْدَه، ٦. رَدْدُ و، ٧. مُرْدُزْ، ٨. دَسْتُ ح، ٩. اَتَسْ ط، ١٠. اَبْجِن ي، ١١. خَوِيْر يَا، ١٢. مَاح يَب، ١٣. تيش يَج، ١٤. غُش يَد، ١٥. دَسْت يَه، ١٦. مَحْش يَو، ١٧. شَرش يَز، ١٨. رَشَن ج، ١٩. قَرُوْذ يَط، ٢٠. وَخْشَرَك، ٢١. رَاْمَن كَا، ٢٢. وَاذْكَب، ٢٣. دَسْت كَج، ٢٤. دِيْن كَد، ٢٥. اَرْدُخ كَه، ٢٦. اسْتَاذْكَو، ٢٧. سَمَن كَز، ٢٨. رَاْم خَنْد كَج، ٢٩. سِينْد ك، ٣٠. نَقَر ل. و بعضهم يَسَمِّي خَوِيْر «مِيْر».

13 § وَ أَسْمَاءُ الأَيَّامِ الزَّائِدَةِ فِي السَّنَةِ عَلَى الثَّلَاثِمِائَةِ وَ السِّتِّينَ، هِيَ هَذِهِ: ١. خَاوْشْت شَتَا، ٢. اَنخَنْدَن ب، ٣. وَخْشَن ج، ٤. وَنَاذَن د، ٥. اَرْدَم تيش ه، ٦. وَ هُمْ فِي الْاِخْتِلَافِ فِي تَسْمِيَّتِهَا عَلَى مَا عَلَيْهِ الْفُرسِ، وَ أَسْمَاؤُهَا عِنْدَ بَعْضِهِمْ: ١. زُنُورْدَا، ٢. بَنُورْد ب، ٣. سَرْدَرْد ج، ٤. مَاح

١. عس / توپ: بسياك / نسيك: داد: سياك.

٣ داد / طز: نغاز.

٢. داد / طز: استاخندا (نو) استاخندا (نگ: عس: ٢٩).

٦. عس: اورد: توپ: رود.

٣. نپ: جهير / جهير: د توپ: خشتبور.

٨. عس / توپ: ايش: اظ: آتش.

٧. عس (ظ): دُوست: داد: وست.

١١. داد / طز: نشند: توپ: پينشد.

٩. عس / توپ: ابجن: ١٠. داد / طز: رام: جد.

١٢. داد / طز: بس: ١٢. داد / طز: زيوزد.

رد د، ۵. میرد ه. ۶. و إلحاقهم هذه الأيام الخمسة، يكون بآخر «خشوم». فأما حالهم في كَيْس الأرباع، فكان موافقاً لقتل أهل فارس؛ وكذلك إسهالهم لها. و سَأِيفُ العَلَّة في بدو التكاوت بين رأسى سنتهم و سنة الفرس فيما بعده.

14 § و أما أهل خوارزم، وإن كانوا غُصناً مِن دَوْحة الفرس، و نَبْتَةً مِن سَرْخْتِهْم؛ فقد كانوا مُتَمَدِّين بِأهل السَّغْد في أوَّل السنة، و موضع إلحاق الزوائد؛ و هذه أساءة شهرهم <96>:

۱. روجنافوناوسارجی ل، ۲. اردوشت فوشیرج انکام ل، ۳. هروداد فونجیری ل، ۴. جیری فارازاک ل، ۵. همداد فوخنديک^۱ ل، ۶. اخشیری فافریایرماخران^۲ ل، ۷. اومری فوستراخیروج^۳ ل، ۸. یاناخن فاخشرنان^۴ راجیبیک ل، ۹. ادوفر^۵ قیمیحکاجرفین ل، ۱۰. ریمزدفونانکاج^۶ انکام ل، ۱۱. المُن (اخن) فویزد^۷ انکام ل، ۱۲. اسبندارجی فوخشوم ل، ۱۳. و بعضهم یختَصِرُ هذه الأسامي، و یُضَمُّها هکذا: ۱. ناسارجی، ۲. اردوشت، ۳. هروداد، ۴. جیری، ۵. همداد، ۶. اخشیری، ۷. اومری، ۸. یاناخن (یاناخن)، ۹. اروا[ذر]، ۱۰. ریمزد، ۱۱. ارغن، ۱۲. اسبندارجی.

15 § و یُسَمَّونَ الأيام الثلاثین أيضاً، بأسماء هي هذه: ۱. ریمزد، ۲. آرمین ب، ۳. اردوشت ج، ۴. اخشیری د، ۵. اسبندارجی ه، ۶. هروداد و، ۷. همداد ز، ۸. دذو^۱ ح، ۹. ارو ط، ۱۰. یاناخن^{۱۱} ی، ۱۱. اخیر یا، ۱۲. ماه یب، ۱۳. جیری^{۱۲} یج، ۱۴. غوشت ید، ۱۵. دذو^{۱۳} ید، ۱۶. فیغ یو، ۱۷. لسروفیز، ۱۸. رشن یج، ۱۹. روجن^{۱۴} یط، ۲۰. ارشن^{۱۵} ک، ۲۱. رام کا، ۲۲. واذ کب، ۲۳. دذو^{۱۶} کج، ۲۴. دینی کد، ۲۵. ارجوخی که، ۲۶. اشتاذ^{۱۷} کو، ۲۷.

۱. داد / طنز: —. ۲. داد / طنز: —. ۳. داد / طنز: اومری —.

۴. عس / تب: یاناخن / یاناخن فاحشرنان / فاحشریان، طنز: یاناخن.

۵. عس: از... داد / طنز: اروفو.

۶. عس: دیمرد، داد / طنز: و نمر فونانکاج.

۸. عس: زیمرد، داد / طنز: ریمزد، تب: ریست / رنبرد (ظاهر) صواب «ریمزد» ک، وجهی از «اورمزد» است.

۹. همدان زاده ۸. ۱۰. عس / تب: دذو. ۱۱. عس: یاناخن.

۱۲. داد / طنز: جیری. ۱۳. عس / تب: دذو. ۱۴. داد / طنز: روجن.

۱۵. داد / طنز: ارشن. ۱۶. عس / تب: دذو. ۱۷. عس: اشتاذ.

آسان كز. ٢٨. راث كج. ٢٩. مرسند كط. ٣٠. اونغ ل. و وَجَدْتُمْ يَسْتَدُونُ فِي تَسْمِيَةِ أَوَّلِ
يَوْمٍ مِنَ الزَّوَانِدِ الَّتِي أَلْحِقَتْ بِأَخْرَاسِنْدَارِجِي. ابْتَدَأَهُمْ بِأَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الشَّهْرِ؛ وَكَذَلِكَ عَلَى الْوَلَاءِ.
إِلَى أَنْ يَكُونَ اسْمُ الْخَمَاسِ مِنْهَا اسِنْدَارِجِي؛ ثُمَّ يَسْتَدُونُ عَوْدًا بِرِيْزْد. وَهُوَ أَوَّلُ نَاوَسَارْجِي.

§ 16 و لَا يَسْتَعْمَلُونَ فِيهَا أَسْمَاءَ عَلَى حِدَّةٍ، وَلَا يَغْلَقُونَ بِهَا، وَانَا أَظُنُّ أَنَّ ذَلِكَ، كَانَ لَهُمْ
بِمَثَلِ الْاِخْتِلَافِ الْوَاقِعِ فِيهِ لِلْفَرَسِ، وَ أَهْلِ السَّغْدِ. ثُمَّ لَمَّا كَانَ مِنْ إِهْلَاكِ قُتَيْبَةَ بْنِ مُسْلِمِ الْبَاهِلِيِّ
كُتِبَتْهُمْ، وَ قُتِلَ هَرَابِذَتُهُمْ، وَ إِحْرَاقُهُ كُتِبَهُمْ وَ مَحْفَرُهُمْ، بَقُوا أُمَمِينَ يُعَوَّلُونَ فِيهَا بِحَاجَتِهِمْ إِلَيْهِ عَلَى
الْحِفْظِ. فَلَمَّا طَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ، فَاتَتْهُمْ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ، وَ حَفِظُوا مَا اتَّفَقَ عَلَيْهِ؛ ثُمَّ اللَّهُ أَعْلَمُ، فَاتَا الْأَيَّامَ
الثَّلَاثَةَ الْمُتَّفِقَةَ الْأَسَاسِيَّ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ، فَإِنَّ أَهْلَ فَارَسَ يَسْبِغُونَ كُلَّ يَوْمٍ مِنْهَا إِلَى تَالِيهِ، وَ يُزَكِّيُونَهُ
عَلَيْهِ، فَيَقُولُونَ «دِي بَازَر» وَ «دِي بِهَر» وَ «دِي بَدِين» > 96؛ وَ أَشَأْ أَهْلَ السَّغْدِ وَ أَهْلَ
خَوَارِزْمٍ، فَبَعْضُهُمْ يَفْعَلُ مِثْلَ ذَلِكَ، وَ بَعْضُهُمْ يُضَيِّفُ بَلَنَّتِيهِ لَفْظِ الْأَوَّلِ وَ الثَّانِي وَ الثَّلَاثِ، إِلَى كُلِّ
وَاحِدٍ مِنْهَا النَّظَارَ إِلَى النَّظَائِرِ.

§ 17 و مَا كَانُوا أَيَّامًا مُلْكُهُمْ يَسْتَعْمَلُونَ الْأَسَاسِيَّ، فَإِنَّ أَوَّلَ اسْتِعْمَالِهَا لِأَهْلِ الْمَغْرِبِ، وَ خَاصَّةً
لِأَهْلِ الشَّامِ وَ حَوَالِيهِ، بِسَبَبِ ظُهُورِ الْأَنْبِيَاءِ فِيهِ، وَ إِخْبَارِهِمْ عَنِ الْأُسْبُوعِ الْأَوَّلِ وَ بَدْوِ الْعَالَمِ فِيهِ،
عَلَى مِثْلِ مَا افْتَتَحَتْ بِهِ التَّوْرَةَ. ثُمَّ انْتَشَرَ ذَلِكَ مِنْهُمْ فِي سَائِرِ الْأُمَمِ، وَ اسْتَعْمَلَهُ الْعَرَبُ الْعَارِيَّةُ، بِسَبَبِ
تَجَاوُزِ دِيَارِهِمْ وَ دِيَارِ أَهْلِ الشَّامِ، وَ تَصَاقُبِ مَرَكَزِهِمْ، وَ تَقَرُّبِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ -.

§ 18 و مَا اتَّصَلَ بِنَا، أَنْ أَحَدًا اتَّفَقَ أَتَرُ الْفَرَسِ وَ السَّغْدِ وَ أَهْلِ خَوَارِزْمٍ، فِيمَا اسْتَعْمَلُوهُ سِوَى
الْقَبْطِ، اعْنَى قُدَمَاءَ أَهْلِ مِصْرَ؛ فَإِنَّهُمْ، مَا ذَكَرْنَا، كَانُوا يَسْتَعْمَلُونَ أَسْمَاءَ الْأَيَّامِ الثَّلَاثِينَ > 97، إِلَى
أَنْ مَلَكَهُمْ اغِسْطُسُ بْنُ يَوْجَسَ^١ وَ أَرَادَ أَنْ يُحْمِلَهُمْ عَلَى كَيْسِ، لِيُؤَافِقُوا الرُّومَ > 47، وَ أَهْلَ
الْإِسْكَنْدَرِيَّةِ أَبَدًا فِيهَا نَظَرَ. فَإِذَا إِنِ اتَّبَاقَ إِلَى تَمَامِ الْكِبْسَةِ الْكَبْرَى خَمْسَ سَنِينَ، فَاتَّظَرَ حَتَّى مَضَى
مِنْ مَلَكَه خَمْسَ سَنِينَ؛ ثُمَّ حَمَلَهُمْ عَلَى كَيْسِ الشُّهُورِ فِي كُلِّ أَرْبَعِ سَنِينَ يَوْمَ قَبْلِ الزُّومِ، فَحِينَئِذٍ
تَزَكُّوا لِمُسْتَعْمَالِ أَسْمَاءِ الْأَيَّامِ، عَلَى مَا يُقَالُ، إِذَا احْتَجَّاجُوا يَوْمَ الْكَيْسِ إِلَى اسْمِ، فَانْقَرَضَ^٢ مُسْتَعْمِلُوهَا
وَالْعَارِفُونَ بِهَا، وَ لَمْ يَبْقَ لَهَا ذِكْرٌ.

١ داد / طز، أول

٢ داد / طز، مرسند / مرسند.

1. Augustus, the son of Caius / Gaius Julius Caesar Octavianus (27 BC - 14 AD) > 47 <.

٣ داد / طز، مرسند.

19 § وهذه أسماء شهرهم: ١. توث ل، ٢. باوي ل، ٣. اتور ل، ٤. شواق ل، ٥. طوي ل، ٦. ماكير ل، ٧. فامنهوت ل، ٨. برموت ل، ٩. باخون ل، ١٠. ياون ل، ١١. افني ل، ١٢. ايقا ل. <98>. وهذه هي أسماءها القديمة؛ فأما الذي أحدث بعض رؤسائهم بعد استعمال الكبش، فهي هذه: ١. توث، ٢. يابه، ٣. هتور، ٤. كيك، ٥. طويه، ٦. امشير، ٧. برمها، ٨. برموزه، ٩. بشنس، ١٠. بونه، ١١. ايب، ١٢. مسرى. و بعضهم يُسمي «كيك» كياك، و يُسمي «برمها» برمھوط، و يُسمي «بشنس» بشانس، و يُسمي «مسرى» ماسورى؛ وهذا ما أتفق عليه؛ وقد تُوخذ هذه الاسماء في بعض الكتب، بخالفة لبعض ما ذكرنا، و يُسمون الخمسة الأنام الزائدة «ابوغنا»، و ترجمته الشهر الصغير <99>. و تُلحق بآخر «مسرى»، و فيه يزداد اليوم للكبش، فيكون «ابوغنا»، ستة أيام حينئذ، و يسمون السنة الكبيرة «النقط» <100>. و تفسيره العلامة.

20 § و ذكر ابوالعباس الأملئ <101> في كتاب دلائل القبلية: أن المغاربة يستعملون شهوراً، توافق أوائلها أوائل شهور القبط، و يسمونها بهذه الأسماء: ١. مايه ل، ٢. يونيه ل، ٣. يوليه ل، ٤. اغست ل، ٥. ستمبر ل، ٦. اكتوبر ل، ٧. نوفمبر ل، ٨. دسيمبر ل، ٩. ينير ل، ١٠. فبراير ل، ١١. مرسه ل، ١٢. ابرير ل. ثم الخمسة اللواحق في آخر السنة.

21 § و أما الروم، فشهورهم اثنا عشر أبداً، و هذه أسماءها: ١. ينواريوس لا، ٢. فبرايريوس كج، ٣. مرطيوس لا، ٤. افليريوس ل، ٥. ماييوس لا، ٦. يونيوس ل، ٧. يوليوس لا، ٨. اغسطس لا، ٩. سبتمبريوس ل، ١٠. طمبريوس لا، ١١. نوامبريوس ل، ١٢. دمبريوس لا. فجملة أيام سنتهم ثلاثمائة و خمسة و ستون يوماً؛ و إذا اجتمع في كل أربع سنين أربعة أرباع يوم، ألحقوه يوماً تاماً بفبرايريوس؛ فكان هذا الشهر في كل أربع سنين، تسعة و عشرين يوماً، و الذي حملهم أولاً على كبش السنين، هو يوليوس الملقب بدقيطير، الذي ملكهم في سالف الدهور، قبل ظهور موسى - عليه السلام - بدهر طويل؛ و وضع لهم الشهور على هذه

١. عس / نوپ / باوي، ٢. عس / نوپ / ناخون، ٣. عس / نوپ / باوي / بابونو.

٤. عس / نوپ / افني.

القِسْمَة. و سَبَاحًا بِأَسَامِيهَا هَذِهِ. و مَهْلِكُمْ عَلَى كَيْسِهَا بِالْأَرْبَاعِ فِي كُلِّ أَلْفٍ وَ أَرْبَعِ مِائَةٍ وَ إِحْدَى وَ سِتِّينَ سَنَةٍ. إِذَا اجْتَمَعَ مِنَ الْأَرْبَاعِ إِتَامُ سَنَةٍ كَامِلَةٍ. فَحَفِظَ ذَلِكَ بَعْدَهُ؛ وَ سَمَّوْا هَذِهِ التَّكْبِيسَةَ «الْكُبْرَى». لَمَّا سَمَّوْا الْكِبِيسَةَ الَّتِي تَكُونُ فِي كُلِّ أَرْبَعِ سِنِينَ «الصَّغْرَى». وَ لَمْ يَسْتَعْمِلُوا هَذِهِ الصَّغْرَى إِلَّا بَعْدَ مَا مَضَى أَزْمَنَةُ عَلَى وَفَاةِ ذَلِكَ الْمَلِكِ؛ وَ مَدَارُ أَمْرِهِمْ فِيهَا عَلَى الْأَسَابِيعِ لَمَّا ذَكَرْنَا.

22 § وَ قَدْ زَعَمَ صَاحِبُ كِتَابِ مَأْخِذِ الْبُحْرَانِ < 102 >: أَنَّ أَصْحَابَ الْكِبِيسَةِ بِالرُّومِ مِنَ الرُّومِ وَ غَيْرِهِمْ. وَضَعُوا فِي أَوَّلِ تَارِيخِهِمْ، دُخُولَ الشَّمْسِ بَرَجَ الْحَمَلِ فِي أَوَّلِ أَفْلَحِيَرِيوسَ. وَ هُوَ نَيْسَانُ عِنْدَ السُّرْيَانِيِّينَ؛ وَ يُوشِيكُ أَنْ يَكُونَ فِي حِكَايَتِهِ صَادِقًا مُصِيبًا. فَإِنَّ الْأَرْصَادَ نَطَقَتْ بِنَقْصَانِ كَمِّيَّةِ الْكَسْرِ التَّالِيَةِ، لِإِتِمَامِ سَنَةِ الشَّمْسِ عَنِ الرَّبْعِ التَّامِّ. وَ قَدْ وَجَدْنَا دُخُولَ الشَّمْسِ أَوَّلَ بُزْجِ الْحَمَلِ. قَدْ تَقَدَّمَ أَوَّلُ نَيْسَانٍ، فَالْأَمْرُ فِيهَا ذَكَرٌ مُمْكِنٌ، بَلْ شَيْئُهُ الْوَاجِبُ. ثُمَّ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ حَاكِيًا عَنِ الرُّومِ: أَنَّهُمْ لَمَّا أَحْتَوَا بِأَعْرَافِ رَأْسِ سَنَّتِهِمْ عَنِ مَوْضِعِهِ، لَجُّوْا إِلَى سَنَى الْهِنْدِ؛ فَكَبَسُوا فِي سَنَتِهِمُ الزِّيَادَةَ بَيْنَ السَّنَتَيْنِ، فَعَادَ دُخُولُ الشَّمْسِ أَوَّلَ بَرَجِ الْحَمَلِ أَوَّلُ نَيْسَانٍ. قَالَ: وَإِنْ نَحْنُ فَفَعَلْنَا ذَلِكَ، عَادَ نَيْسَانُ إِلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ. وَ مِثْلُ مِثَالًا لَمْ يَتِمَّنْهُ، إِذْ لَمْ يَسْتَطِيعْهُ. وَ دَلٌّ عَلَى جَهْلِهِ؛ كَمَا أَنَّهُ أَفْضَحَ بِحِكَايَتِهِ عَنِ الرُّومِ عَلَى تَحَامُلِهِ عَلَيْهِمْ، وَ تَعْصِيهِ لِعَمْرِهِمْ؛ وَ هُوَ أَنَّهُ جَنَسَ الْفَضْلَ بَيْنَ سَنَةِ الرُّومِ وَ سَنَةِ الشَّمْسِ عَلَى مَذْهَبِ الْهِنْدِ، فَكَانَ سَبْعَ مِائَةٍ وَ تِسْعًا وَ عِشْرِينَ ثَانِيَةً، وَ جَنَسَ الْيَوْمَ جِنْسَ الْبُحْرَانِيِّ، وَ قَسَّمَهُ عَلَى ذَلِكَ الْفَضْلِ، فَخَرَجَ مِائَةٌ وَ ثَمَانِيَةٌ عَشَرَ < 103 >. وَ هِيَ سِتُّونَ ٢ وَ سِتَّةَ ١٥ أَشْهُرٍ، وَ سِتَّةَ أَيَّامٍ، وَ ثَلَاثًا يَوْمًا؛ وَ ذَلِكَ هُوَ الْمَقْدَارُ الَّذِي فِيهِ يَسْتَحِقُّ التَّارِيخُ، كَبَسَ يَوْمَ تَامٍّ مِنْ جِهَةِ هَذَا الْفَضْلِ.

23 § ثُمَّ قَالَ: فَإِذَا كَبَسْنَا مَا مَضَى مِنْ تَارِيخِ الرُّومِ، وَ هُوَ أَلْفٌ وَ مِائَتَانِ وَ خَمْسٌ وَ عِشْرُونَ سَنَةً فِي زَمَانِهِ، عَادَ دُخُولُ الشَّمْسِ أَوَّلَ بَرَجِ الْحَمَلِ إِلَى أَوَّلِ نَيْسَانٍ؛ وَ تَرَكَ الْمِثَالُ وَ لَمْ يَكْبَسِ السَّنِينَ؛ وَ لَوْ فَعَلَ، لَأَدَّتْ نَتِيجَةُ قَضَايَاهُ إِلَى تَقْيِضِ قَوْلِهِ وَ دَعْوَاهُ. وَ لَقَرَّبَ أَوَّلُ نَيْسَانٍ مِنْ دُخُولِ الشَّمْسِ أَوَّلَ بَرَجِ الثَّوْرِ، وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ تَارِيخُهُ الَّذِي أَرَادَ التَّمْنِيلَ بِهِ، يَسْتَحِقُّ مِنَ الْكَبَسِ عَشْرَةَ أَيَّامٍ وَ ثَلَاثَ يَوْمٍ؛ فَلِأَنَّ سَنَةَ الرُّومِ أَقْصَى يَكُونُ أَوَّلُ نَيْسَانٍ، هُوَ الْمُتَقَدِّمُ لِدُخُولِ الشَّمْسِ أَوَّلَ بَرَجِ الْحَمَلِ؛ وَ تَزِيدُ حَصَّةَ الْكَبَسِ عَلَى أَوَّلِ نَيْسَانٍ، فَيَنْتَهِي إِلَى الْيَوْمِ الْعَاشِرِ مِنْهُ. فَلَيْتَ شِعْرِي أَيَّْ اعْتِدَالٍ عَنَى

هذا الرجل المتعصب للهند؟ فإن الاعتدال الربيعي، على مذهبهم في ذلك الوقت، مُتَّفِقٌ قبل أوّل نيسان بستّة أيام أو سبعة؛ بل لیت شعرى متى قُتِلَ الروم ما حكاها عنهم؟ فإيتهم من بعد الغور و التَّهَرُّ بالهندسيّات و عِلْمُ الهيئة، و التمسك بالبراهين، أبعد من أن يلتجئوا الى أقاويل من يُشَبِّدُون أصولهم الى الوحي و الإلهام، إذا أُعْهِثَ عليهم الحيل، و طُوِّبُوا فيها بالبرهان، دَعَا ما لهم من علوم الفلسفة و الإلهيات، ثم الطبيعيات و الصناعات؛ لكن «كُلُّ يَفْعَلُ على شاكِلَتِهِ»^١، و «كُلُّ جِزْبٍ بما لَدَيْهِمْ فَرُحُونُ»^٢.

24 § و كان الرجل، لم يشاهد كتاب *المجسطي*، ولم يقيس بينه و بين أجل كُتِبَ الهند، و هو المعروف بزيج السند هند؛ فإن الفَرْقَ بينهما لا يَخْفَى على مَنْ لديه مُسَكَّةٌ عقل. و لمثل هذا تَعَرَّضَ^٣ حمزة ابن الحسن الاصفهاني في رسالته في التَّيْرُوز، حين تَقَصَّبَ للفرس في عملهم في سنة الشمس، على أنّها ثلاثمائة و خمسة و ستون يوماً و ست ساعات و خمس ساعة و جزؤ من اربعائة جزء من ساعة؛ و أنّ الروم أهلوا ما يَنْجُحُ السَّيِّئُ ساعات في الكبس؛ و احتجَّ بأنَّ مُحَمَّدَ بْنَ موسى بن شاكر النُّجُوم <417> > عَرَّخَ ذلك و تقصاه في كتاب له في زمان سنة الشمس، و أوضح البراهين عليه، و بَيَّنَّ غَلَطَ مَنْ غَلَطَ فيه من القُدَمَاء.

25 § و نحن قد تدفَّعْنَا عن أرساد محمد بن موسى، و أخيه أحمد، فلم نَتَطَلَّقْ إِلَّا بتقصان هذه الكسور عن سِتِّ ساعات. و أمّا الكتاب الذي أوْماً اليه، فهو الذي يُنسَبُ الى ثابت بن قُرَّة <104> >، إذ كان صنيعه هؤلاء القوم و من بينهم، و مَنْ كان يُهْدَبُ لهم علومهم و يُجَلُّ ما في هذا الكتاب؛ و اعراضه^٤ أنه يَبَيِّنُ اختلاف سببي الشمس و تفاوتها، إذ كان الأوج مُتَعَرِّكاً، و مع هذا احتاج الى أدوار متساوية، و حركات مع أزوْمَتِها متكافئة، لِيُشَخَّرَجَ بها وَسطَ مسير الشمس، فا تَسَاوَتْ له أدوار، إِلَّا الكائنة منها في الفَلَكِ الخارج المركز، المأخوذة من نقطة فيه مفروضة اليها بعينها. و هذا الدور المطلوب، يزيد كسوره على الساعات الست، كما حكاها حمزة، غير أنه لا يُسَمَّى سنة للشمس، فإنَّ سَنَتَهَا، كما حدَّدناها، هي الَّتِي تَوَوَّلُ فيها الأحوال الطبيعية المِهْيَأَةُ للكَوْنِ و الفساد، الى ما كانت عليه.

٣ عس / توب / بفرش.

١ قرآن، ٢٣ / ٥٥.

٢ قرآن، ١٧ / ٨٦.

٤ عس / توب / بفرش، داد / لب / بفرش.

26 § و أمّا البرانيون، و جميع من أتمى الى موسى - عليه السلام - من اليهود <105>، فإنّ شهرهم اثنا عشر و هذه أسماؤها: ١. تشرى ل. ٢. مرحشوان كط. ٣. كسليل ل. ٤. طيبت كط. ٥. شفت ل. ٦. آذار كط. ٧. نيسان ل. ٨. آبر كط. ٩. سيون ل. ١٠. تموز كط. ١١. اوب ل. ١٢. ايلل كط. و جملة أيامهم ثلاثمائة و اربعة و خمسون يوماً، و هى أيام سنة للقمر؛ و لو كانوا يشتعملونها على حالها، لكانت أيام سنتهم و عدد شهرهم شيئاً واحداً <106>.

27 § و لكنّه لما خرّج بنو إسرائيل من مِصرَ الى اثنيّة، و تَقَسَّحُوا من استغباد أهل مِصرَ إِيّاهم، و تَقَرَّجُوا من بلاياهم، و تَحَلَّصُوا منهم، و اتَّخَذُوا بما أَمَرَ الله به، بما هو موصوف في الشُّر الثاني من التَّوْرَة^١ من الشَّئ و النوايس، اتَّفَقَ ذلك ليلة اليوم الخامس عشر من «نيسان»، و القمر تامُّ الضَّوء و الزمان ربيع؛ فأبرؤوا بحفظ هذا اليوم، كما هو في الشُّر الثاني من التَّوْرَة: اخْفَظُوا هذا اليوم سنَّةً لحُوفِكُم الى الدهر في اربعة عشر من الشهر الأوَّل. و ليس يعنى بالشهر الأوَّل «تشرى»، و لكن «نيسان»، من أجل أن الله - تعالى - أمر موسى و هارون في هذا السفر ايضاً، أن يكون شهر الفِطْح رأس شهرهم، و يكون أوَّل السنة، فقال موسى للشُّب: «اذْكُرُوا اليَوْمَ الَّذِي خَرَجْتُمْ فِيهِ مِنَ التَّعْبُد، فلا تَأْكُلُوا خَميراً في هذا اليوم، في الشهر الَّذِي يَنْضَرُ فِيهِ الشَّجَر» <107>. فاضطُّرُّوا لذلك الى استعمال سنة الشمس، ليَقَع اليوم الرابع عشر من نيسان في أوّل الربيع، حين تُورق الأشجار و تُزهو الثَّمار؛ و الى استعمال شهر القمر، ليكون فيه جرمة بدرأ تامَّ الضَّوء في برج الميزان.

28 § و أخوَجَهُم ذلك الى إلحاق الايام التي يقدِّم بها عن الوقت المطلوب بالشهور، إذا استوفيت أيام شهر واحد، فألحقوها بها شهراً تاماً سَمَّوه آذار الأوَّل، و سَمَّوا آذار الأصليّ آذار الثاني، لأنّه زِدَّت سَمياً له و تَلَا، و سَمَّوا السنة الكبيسة «عِشْرَوا»، اشتقاقاً من «معيارث»، و هو المرأة الحُبْلَى بالعبرانية، لأنَّهم شَبَّهُوا دُخُول الشهر الزائد في السنة، بحمل المرأة ما ليس من جملتها. و قد زعم بعضهم أن آذار الأوَّل، هو الأصليّ الَّذِي كان يُطْلَقُ اسمه في السنة البسيطة؛ و آذار الثاني هو شهر الكُنْيس <108>، ليكون في آخر السنة، على ما أَمَرُوا به في التَّوْرَة، أن يكون نيسان

١. خر. ج. ١٣ / ٢٣. ٢ / ٢٤. ١٨ / ٢٤.

٢. خر. ج. ١٢ / ٢ / ١٨. ٢٠ / ١٣. ١٠.

أَوَّلُ شهرهم. وليس ذلك كذلك. والدليل على أن آذار الثاني هو الأصلي، قيامه على وضعه و مقداره و عدد أيامه، و ثبات الأعياد و الصيام فيه، من غير أن يُستعمل منها في آذار الأول في السنة «البيثور» شيء؛ و قيام الشرطة نه، بأن يكون الشمس فيه أبداً في برج السمكة؛ و أما آذار الأول في البيثور، فشرطته أن تكون الشمس فيه حالة بُرج الدلو.

29 § ثم إنهم احتاجوا بعد حصول ذلك، إلى أن يكون للسنين البيثور ترتيب للاستظهار و تسهيل للعمل، فنظروا إلى الأدوار المعمولة من شهر القمر في بيني الشمس، فوجدوها خمسة أنوار <109>: أولها دُور الثمانية، و شهره على أن كل شهرين منها تسعة و خمسون يوماً، تسعة و تسعون شهراً، و كبائسه منها ثلاثة. و الثاني دور التسعة عشر، و شهره مائتان و خمسة و ثلاثون،^١ و كبائسه منها ثمانية و عشرون. و الرابع دور خمسة و تسعين، و يُسمى الدُور الأوسط، و شهره ألف و مائة و ستة و سبعون شهراً <110>، و كبائسه منها خمسة و ثلاثون. و الخامس دُور ثمانية و اثنين و ثلاثين، و هو الدُور الأكبر، و شهره ستة آلاف و خمسمائة و ثمانون شهراً، و كبائسه منها مائة و ستة و تسعون. فاختاروا منها أختها و أشهلها حفظاً، و كانت هذه الصفة لدُور الثمانية و دُور التسعة عشر، غير أن دُور التسعة عشر، كان أقرب موافقة لسيني الشمس؛ و ذلك أن أيام هذا الدور عندهم، ستة آلاف و تسعين و تسعة و ثلاثون يوماً و ستة عشر ساعة و خمسمائة و خمسة و تسعون جزءاً من ألف و ثمانين جزءاً من ساعة.

30 § و تُسمى هذه الأجزاء عندهم بـ«الحلق» <111>؛ و كل ساعة، فهي ألف و ثمانون خلقاً، و لأجل ذلك إذا كان عندنا دقائق ساعات، و هي أجزاءها من ستين، و أردنا تحويلها إلى «الحلق»، ضربناها في ثمانية عشر، فتحوّل خلقاً؛ و إذا أردنا عكس ذلك، ضربنا الحلق في مائتين، فتبقيت منها ثلث ساعة، فرفقها إلى ما ارتفعت إليه، فإذا جئنا هذا الدُور، و حططنا إلى الحلق، اجتمع من ذلك مائة و تسعة و سبعون ألف ألف و ثمانمائة و ستة و سبعون ألفاً و سبعمائة و خمسة و خمسون خلقاً <112>. و هذا رسمها بأرقام الهند: ١٧٩٨٧٦٧٥٥. و ستة الشمس عندهم ثلاثمائة و خمسة و ستون يوماً و خمس ساعات و ثلاثة آلاف و سبعمائة و أخذ و تسعون

١. عس / نب؛ فينظرو. ٢. أو «على...» نا «... يوماً» در طر سافط است.

٣. عبارت بین دو کبرک از عس و توپ سافط است.

جزءاً من اربعة آلاف و مائة و اربعة اجزاء من ساعة، و ذلك يكون تسع مائة و تسعين خلقاً بالتقريب، فإذا جئنا سنة الشمس من جنس الخلق، اجتمع تسعة آلاف ألف و اربع مائة و سبعة و ستون ألفاً و مائة و تسعون خلقاً، و هذا رسمها / ۹۴۶۷۱۹۰. فإذا قسمنا عليها خلق ذور التسعة عشر، خرج تسع عشرة سنة شمسية، و بقي مائة و خمسة و اربعون خلقاً، و هي بالتقريب سبعة ساعة و كسر دونه.

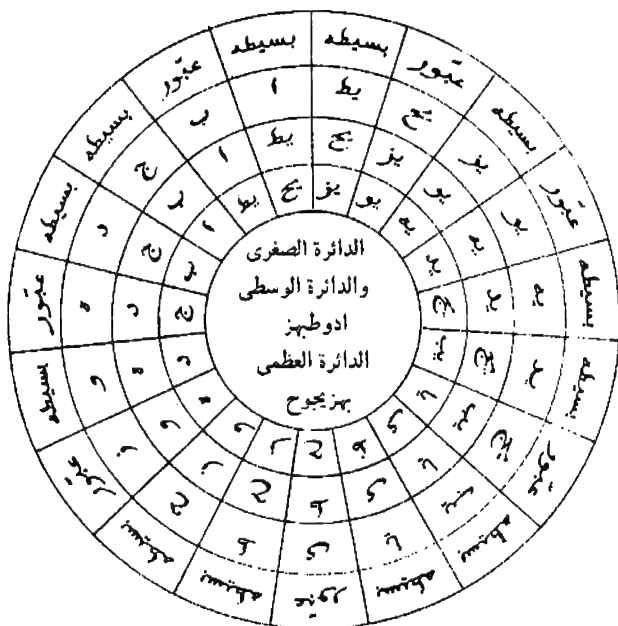
31 § و إذا امتلنا في ذور الثانية، ما عيلناه في هذا الذور، كان مقداره ألفين و تسع مائة و ثلاثة و عشرين يوماً و اثنتي عشرة ساعة و سبع مائة و سبعاً و اربعين خلقاً، يكون جميعها خلقاً خمسة و سبعين ألف ألف و سبع مائة و سبعين ألفاً و ثمانمائة و سبعة و ستين، و هذا رسمها: ۷۵۷۷۷۸۶۷. فإذا قسمناها على خلق سنة الشمس، خرج ثمان مائة و تسعين سنة شمسية، و بقي ثلاث عشرة ساعة و ثلاثمائة و سبعة و ثمانون خلقاً، و هي خمس و شمس ساعة بالتقريب. فذور التسعة عشر، أقرب الى الصواب و الصحة و أولى ما عمل به، و ما عداه من الأدوار، متركبة من تضاعيفه، و لذلك آفروه، و رتبوا فيه «اليور».

32 § و مع اتفاقهم على أئني سنة من اليور من «المزور» <113> و هلي، اختلوا في أئني أوائل المازير، فأوجب ذلك ترتيب اليور في المزور خلافاً^۱. و ذلك أن بعضهم أخذ سني تاريخ آدم، بالسنة المتكيرة التي تراها معرفتها، أي عبور أم بسيطة، و عملها محازير بقسمته إياها على تسعة عشر، فخرج له محازير تامة، و بقي ما مضى فيها من «المزور» مع تلك السنة، فجعل ترتيب اليور منها على حساب «هزيجوح»، أغني السنة الثانية و الخامسة و السابعة و العاشرة و الثالثة عشر و السادسة عشر و الثامنة عشر.

33 § و بعضهم أخذ سني هذا التاريخ، و نقص منها سنة واحدة، و جعل ترتيب اليور فيها بقي من المزور الناقص على حساب «ادوطهز»، و هو السنة الأولى و الرابعة و السادسة و التاسعة و الثانية عشر و الخامسة عشر و السابعة عشر؛ و هذان الدوران منسوبان الى أهل الشام <114>. و بعض نقص منها ستين، و صير الترتيب فيما بقي على حساب «جبطيج»، يبعثون الثالثة، ثم اثنين بعدها، يعنون الخامسة، ثم ثلاث مائة و ثلاث، يعنون الثامنة و الحادية عشر و

٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥

الرابعة عشر، ثم اثنين، يعنون السادسة عشر، ثم ثلاثة، و هي التاسعة عشر؛ وهذا الترتيب فيهم أفشى، وهم له أثر، و رُبما نَسَبُوهُ الى أَهْلِ بَابِلَ. وَ كُلُّهَا الى أَثَرِ واحدٍ غير مختلف فيه، كما حُورته في هذا الدائرة:



§ 34 فالطبقة الأولى، هي لمعرفة كيفية السنة، أهي بسيطة ام عبور؛ والطبقة الثانية، لترتيب «بهزيجوح» في المحزور؛ والطبقة الثالثة، لترتيب «ادو ط بهز» فيه؛ والطبقة الداخلة، لترتيب

«جبطیح» فيه. و هذه الأدوار التي قدّمناه ذكرناها، هي منسوبة الى القمر. وإن لم يتفوّذ بها. فأما [دوّر] الشمس^١ <115>، فهو الموضوع على ثمانية وعشرين، لمعرفة أوائل بيني الشمس من الأسابيع؛ و ذلك أنه لو كانت سنّتها ثلاثاً وثمانية وخمسة وستين يوماً فقط، خالية عن الزرع يوم، تزجّع أوائلها الى ما كانت عليه من أيام الأسابيع في كلّ سبع سنين؛ و لكنها لما كبست في كلّ أربع سنين، صار رُجوعها الى الحالة الأولى في كلّ ثمانية وعشرين، التي هي تضعيف السبعة بالاربعة؛ و كذلك غيره من الأدوار المذكورة، لا يزجّع شيء منها الى حالته من الأسابيع عند تمامه، غير «المحزور» الأكبر، فإنه متّوّلّد من تضعيف دَوْرِ السبعة عَشَرَ بالدَوْرِ الشمسيّ.

35 § وأقولُ أَن سني اليهود، لو كانت مُتَكَيِّفَةً بِالْكَثِيفَتَيْنِ الْأَوْتَيْنِ، أَعْنَى بَسِيطَةً وَعَبْثُوراً، لَسَهَلْ مَعْرِفَةُ أَوَائِلِهَا، وَ تَمَيِّزُ إِحْدَى الْكَثِيفَتَيْنِ مِنَ الْأُخْرَى اللَّتَيْنِ تَلْزَمَانِهَا، إِذَا عُرِفَ التَّرْتِيبُ الْمَذْكُورُ فِي سَنَى الْمَحْزُورِ، غَيْرَ أَنَّهُا تَتَنَوَّعُ بِأَنْوَاعٍ ثَلَاثَةٍ؛ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ تَوَاطَعُوا فِيهَا بَيْنَهُمْ عَلَى أَنَّ رَأْسَ السَّنَةِ، لَا يَجُوزُ أَنْ يَقَعَ فِي يَوْمِ الْأَحَدِ وَ لَا الْأَرْبَعَاءِ وَ لَا الْجُمُعَةِ <116>، وَ هِيَ الْأَيَّامُ لِلشَّمْسِ وَ كَوَكَبِيهِ؛ وَأَنَّ الْفِضْحَ الَّذِي هُوَ مِثْلُ^٢ أَوَّلِ «نِيسَنَ»، لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي امْتِلِ^٣ الْأَيَّامِ الْمُنْسُوبَةِ إِلَى الْكَوَاكِبِ السُّفْلِيَّةِ، وَ هِيَ الْاِثْنَيْنِ وَ الْأَرْبَعَاءِ وَ الْجُمُعَةِ، لِجَلَلِ سَبَابِلِ فِي شَرْحِهَا فِيَا يَهْدُ عَلَى حَسَبِ الطَّاقَةِ، فَأَعُوْزُهُمْ ذَلِكَ إِلَى تَأْخِيرِ رَأْسِ السَّنَةِ وَ الْفِضْحِ أَوْ تَقْدِيمِهِ، إِذَا وَقَعَ فِي الْأَيَّامِ الْمَذْكُورَةِ، فَلَا جُلَّ ذَلِكَ تَتَوَعَّتِ السَّنَةُ عِنْدَهُمْ بِثَلَاثَةِ أَنْوَاعٍ: الْأَوَّلُ مِنْهَا يُسَمَّى «حَسَارِينَ»، وَ تَفْسِيرُهُ النَّاقِصُ، وَ هُوَ الَّذِي يَكُونُ فِيهِ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْ «مَرَحْشُونَ» وَ «كَسَلِيو» سَعَةً وَ عَشْرِينَ يَوْماً؛ وَ النَّوْعُ الثَّانِي يُسَمُّونَهُ «كَسَدْرَان»، وَ تَفْسِيرُهُ الْمُعْتَدِلُ، وَ هُوَ الَّذِي يَكُونُ فِيهِ مَرَحْشُونَ سَعَةً وَ عَشْرِينَ يَوْماً وَ كَسَلِيو ثَلَاثِينَ يَوْماً؛ وَ النَّوْعُ الثَّالِثُ يُسَمُّونَهُ «شَلَامِيم»، وَ تَفْسِيرُهُ التَّامُّ، وَ هُوَ الَّذِي يَكُونُ فِيهِ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْ مَرَحْشُونَ وَ كَسَلِيو ثَلَاثِينَ يَوْماً؛ وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْ هَذِهِ الْأَنْوَاعِ، يَكُونُ بَسِيطاً وَ يَكُونُ عَبْثُوراً، فَتَعْيِيرُ عَدَدِ الْأَنْوَاعِ عَلَى سَبِيلِ الْإِفْتِرَاقِ^٤ سِتَّةً، كَمَا شَجَّرْتُهُ وَ قَسَّمْتُهُ فِي شَكْلِ هَذِهِ الصُّورَةِ:

١. هس / توب: السمس.

٢. هس. ح. قبل.

٣. داد / طز: +.

٤. داد / طز: الافتراق.

مرحشون ل	نامة شنه بوما معدله شند بوما ناقصه شنج بوما	و إنما «بسيطة» تستعمل على التي سائر شهرها وهي
كسابول ل		
مرحشون كط		
كسابول ل		
مرحشون كط		
كسابول كط		

§ 36 ... الشئ

مرحشون ل	ثالثة شفہ بوما معدلة شفق بوما ناقصة شفخ بوما	و إنما «مقبورة» تستعمل على ثلاثة عشر شهراً، وهي:
کسابول		
مرحشون کط		
کسابول		
مرحشون کط		
کسابول کط		

٢٠ و لهم في استخراج ذلك حسابات كثيرة، وجدولون لن تألوا جهداً في الإبانة عنها فيما بعد.

37 § تم إبتهم في غلبها و استخراجها و استعمالها، مفترقون فرقتين إحداهما «الرؤبانية»، و

استعمالهم إنباهها على وجه الحساب، بمسيرى التبرين الوسط رُفَى الهلال أو لم يُز؛ فإن المخرى، هو
مدة مفروضة تَمُضِي من لدن الاجتماع؛ لِإِبتهم، كما دُكِر، كانوا وقت عودهم الى بَيْتِ المَقْدُس، نَعَبُوا
على رُؤوس الجبال ذبادبة، و رُقباء تَفْخُص الهلال، و أَمَرُوهم أَنْ يُوقِدُوا ناراً و يُدَخِّنُوا دخاناً،

٢٥ يكون فيما بينهم علامة لحصول رُؤْيَةِ الهلال. و لِلعداوة الَّتِي بينهم و بين «السامرة»، ذَهَبَ أولئك

فَرَقُوا الدُّخَان من الجبال قَبْل الرُؤْيَةِ بَيوم، و أَلَوْا بين ذلك شهوراً قد اتَّفَقَ السَّماءُ في أوائلها
مُعَيَّنَةً، حَتَّى فُطِنَ لذلِكَ من بَيْتِ المَقْدُس، و رَأَوْا الهلال غداة اليوم الرابع أو الثالث من الشهر،

مُرتفعاً عن الأفق من جهة المشرق؛ فَعَرَفُوا أَنَّ السامرة قَتَنَتْهُمْ، فَالْتَجَأُوا الى أصحاب السَّعَالِيم في
ذلك الزمان، لِإِيْأَمَتِها بما يَلْقَوْنَه في حسابهم عن مكاييد الأعداء، و اعتَلَّوا بِجَواز العمل بالحساب، و

٣٠ نِيابته عن العمل بالرُؤْيَةِ بِمَدَّةِ كَوْنِ الطُّوفان، قالوا: أَنَّ نوحاً كان يَحْسُبُ لِإِيْدِي الشهور، و يَتَعَدُّها

لِإِنطِيقِ السَّاء و تَعَمُّمِها مقدار سِتَّةِ أَشْهر، لم يَتَّبِعَنَّ فيها هلال و لا غيره.

38 § فَمَعِلْ أَصْحَابُ الْحِسَابِ لَهُمُ الْأَدْوَارُ، وَ عَلَّمُوهُمْ اسْتِخْرَاجَ الْاجْتِمَاعَاتِ وَ رُؤْيَةَ الْهَلَالِ
<117> عَلَى أَنْ يَكُونَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْاجْتِمَاعِ أَرْبَعاً وَ عَشْرِينَ سَاعَةً، وَ هُوَ قَرِيبٌ مِنَ الْحَقِيقَةِ، لَوْ
كَانَ الْاجْتِمَاعُ هُوَ الْمَعْدَلُ دُونَ الْأَوْسَطِ، كَانَ الْقَمَرُ يَسِيرُ فِي هَذِهِ السَّاعَاتِ قَرِيباً مِنْ ثَلَاثِ عَشْرَةَ
دَرَجَةً، وَ يَتَمَدُّ عَنِ الشَّمْسِ قَدْرَ اثْنَيْ عَشْرَةَ دَرَجَةً، وَ كَانَ ذَلِكَ، كَمَا قِيلَ، بَعْدَ الْإِسْكَانْدَرِ بِقَرِيبٍ مِنْ
مِائَتَيْ سَنَةٍ؛ وَ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ يَنْظُرُونَ إِلَى التَّقَوُّفَاتِ، الَّتِي هِيَ أَرْبَاعُ السَّنَةِ، وَ يَجِيءُ حَسَابُهَا فَيَا
يُسْتَأْنَفُ <235>؛ وَ يَتَيَسَّرُ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ اجْتِمَاعِ الشَّهْرِ الْمُنْسُوبِ إِلَيْهِ تِلْكَ التَّقَوُّفَةُ، فَإِنْ وَجَدُوا
[الاجْتِمَاعَ] قَدْ تَقَدَّمَ التَّقَوُّفَةُ بِنَحْوٍ مِنْ ثَلَاثِينَ يَوْماً، كَتَبُوا السَّنَةَ بِذَلِكَ الشَّهْرِ، كَأَنَّهُمْ وَجَدُوا اجْتِمَاعَ
«تَمُوزَ» مِثْلًا، قَدْ تَقَدَّمَ تَقَوُّفَةُ «تَمُوزَ»، وَ هُوَ الْإِنْقِلَابُ الصَّنْفِيُّ بِنَحْوٍ مِنْ ثَلَاثِينَ يَوْماً، فَكَتَبُوا السَّنَةَ
بِتَمُوزَ، حَتَّى صَارَ فِيهَا «تَمُوزَ» وَ تَمُوزَا وَ كَذَلِكَ الْأَمْرُ فِي سَائِرِ التَّقَوُّفَاتِ.

39 § وَ أَتَكَرَّرَ بَعْضُ الرُّبَايَةِ حَدِيثِ الرُّبَّاءِ، وَ رَفَعِهِمُ الدُّخَانَ؛ وَ زَعَمَ أَنَّ سَبَبَ اسْتِخْرَاجِ هَذَا
الْحِسَابِ، هُوَ أَنَّ عُلَمَاءَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَهَنَتِهِمْ، لَمَّا عَلِمُوا أَنَّ آخَرَ أَمْرِهِمْ إِلَى الشَّمَاتِ، وَ مَالَ حَالِهِمْ
إِلَى الْإِنْتِنَاتِ، عَنُوا خَرَابَ بَيْتِ الْمَقْدَسِ فِي الْمَرَّةِ الْأُخْرَى، خَافُوا إِذَا تَفَرَّقَ الْيَهُودُ فِي الْأَطْطَارِ، وَ عَزَلُوا
عَنِ الرُّؤْيَةِ، فَاخْتَلَفَتْ عَلَيْهِمْ فِي الْبُلْدَانِ الْمُخْتَلِفَةِ، أَنْ لَا يَتَشَاخَرُوا لَهَا، وَ لَا يَتَفَرَّقُوا كَلِمَتُهُمْ بِسَبَبِهَا؛
فَاسْتَخْرَجُوا لَهُمْ هَذِهِ الْحُسْبَانَاتِ، وَ اسْتَفْتَى بِهِ الْيَعَارُزُ بْنُ فُرُوحٍ <118>، وَ أَمَرُوهُمْ بِالْتَرَاهَا، وَ
أَوْصَوْهُمْ بِاسْتِمَالِهَا وَ التَّوَجُّعِ إِلَيْهَا، حَيْثُ كَانُوا؛ وَ أَيْنَ كَانُوا، فَلَا يَكُونُ بَيْنَهُمْ اخْتِلَافٌ، وَ الْفَرْقَةُ
الثَّانِيَةُ، هِيَ «الْمِلَادِيَّةُ» <119>، الَّذِينَ يَقْفِلُونَ مِبَادِي الشُّهُورِ مِنْ عِنْدِ الْاجْتِمَاعِ، وَ يُسْتَمُونَ أَيْضاً
«الْقُرْآنَ» وَ «الْإِسْحَاقِيَّةَ»، لِإِرْعَائِهِمُ الْعَمَلَ بِالنُّصُوصِ دُونَ الْإِنْفِصَاتِ إِلَى غَيْرِهَا، مِنْ النَّظَرِ وَ
الْقِيَاسَاتِ وَ مَا يُشَبِّهُهَا؛ وَ إِنْ كَانَ ذَلِكَ يَنْتَقِصُ عَلَيْهِمْ وَ لَا يَتَأْتِي لَهُمْ.

40 § وَ مِنْهُمْ فَرْقَةُ يُسْتَمُونَ «التَّنَائِيَّةَ»، وَ هُمْ مَنْسُوبُونَ إِلَى عَنَانَ رَأْسِ الْجِبَالُوتِ <120>،
كَانَ مِثْلُ مِائَةِ وَ بَضْعِ سَنِينَ، وَ مِنْ شَأْنِ رَأْسِ الْجِبَالُوتِ، أَنْ يَكُونَ مِنْ آلِ دَاوُدَ لَا يَصْلُحُ مِنْ
غَيْرِهِ؛ وَ يَتَحَدَّثُ عَائِثُهُمْ أَنَّهُ لَا يَصْلُحُ لِنَفْسِكَ مِنْهُمْ، إِلَّا مَنْ تِلْغُ أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ رُكْبَتَيْهِ، إِذَا اسْتَوَى
قَائِماً، كَمَا يَحْكِيهِ عَوَائِمُ النَّاسِ أَيْضاً عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -، وَ الصَّالِحِ
مِنْ ذُرِّيَّتِهِ لِلْإِمَامَةِ وَ سِيَاسَةِ الْأُمَّةِ، وَ كَانَ عَنَانُ هَذَا ابْنِ دَانِيَالِ بْنِ شَاوِلِ بْنِ عَنَانَ بْنِ دَاوُدَ بْنِ

خسداى بن قنّاي بن بوستانى بن هومار بن نوشرا^١ بن زبّنا بن شبطيا بن حنا بن ناغام بن ابامار بن زبّنا - عيّيا - ابن شبنيا بن زكّاي بن جزّيا بن شميا بن شبطيا بن يحنان بن رسوسيان بن عّنان بن ايشميا بن زكريا بن برخيا بن عقوب بن حننيا بن بسوديا بن ماعسيا بن فدايا بن زرتابيل بن شلتيايل بن يوحنيا بن يهوياقيم بن يهوا حاز بن يوشيا بن احزيا بن يهورام بن يهوشافاط بن اسا بن ايبا بن رحبعام ابن سليمان بن داوود.

41 § فخالف جماعة من الزبّانيين في كثير من شرائعهم، واستعمل الشهور برؤية الأهلة، على مثل ما شرع في الإسلام؛ ولم يبال أى يوم وقعت من الأسبوع، وترك حساب الزبّانيين، وكتب الشهور بأن نظر كل سنة^٢ الى زرع الشعير بنواحي العراق والشام، فيا بين أول نيسان الى أن يفضي منه أربعة عشر يوماً؛ فإن وجدها كورة تطلع للفرخ والحصاد، ترك السنة بسيطة، وإن وجدها لم يصلح لذلك، كتبها حينئذ، وتقدمت المعرفة بهذه الحالة، أن من أخذ برأيه ونسب اليه، يخرج نسبة ايام تبقى من «شفط»، فيتظر بالشام والبقاع المشابهة له في المزاج الى زرع الشعير؛ فإن وجد الشفا، وهو شوك السنب، قد طلع، عدّ منه الى الفصح خمسين يوماً؛ وإن لم يره طائفاً، كتبها بشهر، فيعضهم يزدف الكبش بشفط، فيكون شفت و«شفط»؛ وبعضهم يزدفه «بآذار»، فيكون آذار و«آذار»؛ وأكثر استعمال العنانة لشفط دون آذار، كما أن الزبّانية تستعمل آذار دون غيره. وهذا من تقدمت المعرفة، يختلف باختلاف الأهوية وأمزجة البقاع، فيجب أن يجمل لكل موضع قانون، ولا يقتصد على المعمول لموضع واحد، فإن ذلك لا يصح حينئذ.

42 § وأما النصارى بالشام والعراق وخراسان، فقد مزجوا بين شهور الروم وشهور اليهود، بأن استعملوا شهور الروم، وجعلوا أول سنتهم من أول شهر طمبريوس الرومي، ليكون أقرب الى رأس سنة اليهود. فإن «تشرى» اليهود أبدأ يتقدمه قليلاً، سموها بأسماء سريانية، وافقوا في بعضها اليهود، وبايئوهم في بعضها. ونسبوا تلك الشهور الى أسماء السريانيين، وهم النبط أهل الشواذ، وشواذ العراقي يدعى سورستان، ولا أدري لم نسب هذه الشهور اليهم؛ فإنهم مستعملون شهور العرب في الإسلام، وشهور الفرس في الجاهلية؛ وقد قالوا أن سورستان هو الشام، فإن كان كذلك، فإن أهلها، وكانوا قبل الإسلام نصارى، هم الذين توسطوا بين رأى اليهود ورأى الروم.

١. حس / توب: مرنوشرا. ٢. داد / خز: —.

§ 43 و هذه أسماء تلك الشهور: ۱. تشرين قديم لا. ۲. تشرين حراى ل. ۳. كانون قديم لا. ۴. كانون حراى لا. ۵. شباط كح. ۶. اذار لا. ۷. نيسان ل. ۸. اير لا. ۹. حزيران ل. ۱۰. تموز لا. ۱۱. اب لا. ۱۲. ايلول ل. و يَكْسُون «شباط» في كل أربع سنين بيوم، فيصير تسعة و عشرين يوماً؛ و يوافقون الروم في سنتها، و قد اشتهرت هذه الشهور، حتى استظهر بها المسلمون؛ و فكثروا بها ما احتاجوا اليه من أوقات الأعمال؛ و عَزَّوْا «قديم» و هو الأول، و «حراى» و هو الآخر، و زادوا في «اير» ألفاً، حتى صار «أيار»، إذ كان تخفيف الياء منه مع عدم الألف، يَفْعُشُ في لغة العرب و يَسْمُحُ.

§ 44 فاما العرب، فإن شهورهم اثنا عشر أولها: ۱. الْحَرْمُ، ۲. صَفَرٌ، ۳. ربيع الأول، ۴. ربيع الآخر، ۵. جُمَادَى الْأُولَى، ۶. جُمَادَى الْآخِرَةُ، ۷. رَجَبٌ، ۸. شَعْبَانٌ، ۹. رَمَضَانٌ، ۱۰. شَوَّالٌ، ۱۱. ذُو الْقَعْدَةِ، ۱۲. ذُو الْحِجَّةِ. و لقد قيل في علل اسامي هذه الشهور، اقاويل، منها: أنه قيل في تسمية الْحَرْمِ بهذا الاسم، أنه لكونه من جملة الْحَرَمِ، فهو محرم؛ و صَفَرٌ لامتيازهم في فرقة تُسَمَّى صَفَرِيَّةً؛ و شهري الربيع، للزهر و الأنوار و تواتر الأندية و الأمطار، و هو نسبة الى طبع الفصل الذي تُسَمَّى نحن الحريف، و كانوا يُسَمُّونه ربيعاً؛ و شهري جُمَادَى، لجمود الماء فيها؛ و رَجَبٌ لإعتادهم الحركة فيه للأمن من جهة القتال، و الرُّجْبَةُ العباد، و منه قيل عَذَقُ مُرَجَّبٍ؛ و شَعْبَانٌ، لِتَشَعُّبِ الْقَبَائِلِ فيه؛ و شَهْرُ رَمَضَانَ، لِلْجِبَارَةِ تَرُمُضُ فيه من شِدَّةِ الْحَرِّ؛ و شَوَّالٌ، لارتفاع الْحَرِّ و إدبارهِ؛ و ذِي الْقَعْدَةِ، لِلزُّومِ مِنْهُمْ مَنَازِلَهُمْ؛ و ذِي الْحِجَّةِ، لِحُجَّتِهِمْ فيه.

§ 45 و يُوجَدُ للشهور العربية أَسَامٌ أُخَرُ، قد كان أولئهم يدعونها بها و هي هذه: ۱. الْمُؤَتَّقِ، ۲. نَاجِزٌ، ۳. خَوَّانٌ، ۴. صَوَّانٌ، ۵. حَنْتَمٌ، ۶. زَبَاءٌ، ۷. الْأَصَمُّ، ۸. عَادِلٌ، ۹. نَافِقٌ، ۱۰. وَاغِلٌ، ۱۱. هَوَّاعٌ، ۱۲. بُرْكَ. و قد تُوجَدُ هذه الأسماء، مخالفة لما أوردناه، و مختلفة الترتيب، كما نَظَّمَهَا أَحَدُ الشُّعْرَاءِ في شعره:

«مُؤَتَّقِمٌ وَ نَاجِرَةٌ بَدَانًا وَ بِالْخَوَّانِ يَتَّبِعُهُ الصُّوَّانُ
وَ بِالزَّبَاءِ بِإِنْدَةٍ تَلِيهِ يَعُودُ أَصَمُّ صَمٌّ بِهِ الشُّنَّانُ
وَ وَاغِلَةٌ وَ نَاطِلَةٌ جَمِيعاً وَ عَادِلَةٌ فَهْمٌ غُرَرٌ حِسَانُ

و رَأَيْتُ بَعْدَهَا بُرْكَ قَسَمْتُ شهور الحول يَقَعُهَا الْبَنَانُ.

و معاني هذه الاسماء، على ما ذُكِرَ في كتب اللغة، هي هذه:

46 § أَنَا الْمُؤَمَّرُ فَإِنَّ مَعْنَاهُ أَنْ يَأْتِيَ بِكُلِّ شَيْءٍ مِمَّا يَأْتِي بِهِ السَّنَةُ مِنْ أَقْصِيَّتِهَا. وَاثْنَا نَاجِرٍ، فَهُوَ مِنَ الثَّغْرِ وَهُوَ شَيْذَةُ الْحَرِّ كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ:

5 «صُرِي أَسْنٌ يَزِي لَه الْمَرْءُ وَجْهَهُ وَلَوْ ذَاقَهُ الظَّمَانُ فِي شَهْرِ نَاجِرٍ».

وَاثْنَا خَوَانٌ، فَهُوَ عَلَى مِثَالِ فَعَالٍ مِنَ الْخِيَانَةِ. وَكَذَلِكَ صَوَانٌ، عَلَى مِثَالِ فَعَالٍ مِنَ الصِّيَانَةِ؛ وَهَذِهِ الْمَعْنَى، كَانَتْ أَتَتْهُمْ لَمَّا عِنْدَ أَوَّلِ التَّسْمِيَةِ. وََاثْنَا الرُّبَاءُ، فَهِيَ الدَّاهِيَةُ الْعَظِيمَةُ الْمُتَكَاثِفَةُ، سُمِّيَتْ لِكَثْرَةِ

الْقِتَالِ فِيهِ وَتَكَاثُفِهِ. وََاثْنَا الْبَائِدُ، فَهُوَ أَيْضًا مِنَ الْقِتَالِ، إِذْ كَانَ يُبِيدُ فِيهِ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ؛ وَجَزَى الْمَثَلُ بِذَلِكَ: «الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ بَيْنَ جُمَادَى وَرَجَبٍ»؛ وَكَانُوا يَسْتَفْعِلُونَ فِيهِ وَيَتَوَخَّوْنَ بُلُوغَ مَا

10 كَانَ لَهُمْ مِنَ الثَّأْرِ وَالْفَارَاتِ، قَبْلَ دُخُولِ «رَجَبٍ» وَهُوَ شَهْرٌ حَرَامٌ. وََاثْنَا الْأَصْمُ، فَلَا تَهْمُ كَانُوا يَتَكَفَّوْنَ عَنِ الْقِتَالِ، فَلَا يَسْمَعُ فِيهِ صَوْتُ سِلَاحٍ. وََاثْنَا الْوَاضِلُ، فَهُوَ الدَّاخِلُ عَلَى شَرَابٍ، وَلَمْ يَذْعُوهُ؛

وَذَلِكَ لِهُجُومِهِ عَلَى شَهْرِ رَمَضَانَ، وَكَانَ يَكْتَرُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ شُرْبَهُمْ لِلخَمْرِ، لِأَنَّهُ مَا يَتْلُوهُ هِيَ شَهْرُ الْحَجِّ. وََاثْنَا نَاطِلٌ، فَهُوَ مَكِيَالٌ لِلخَمْرِ، سُمِّيَتْ بِهِ لِإِفْرَاطِهِمْ فِي الشُّرْبِ، وَكَثْرَةِ اسْتِمَالِهِمْ لَذَلِكَ

المَكِيَالِ. وََاثْنَا الْعَادِلُ، فَهُوَ مِنَ الْعَدْلِ، لِأَنَّهُ مِنْ أَشْهُرِ الْحَجِّ؛ وَكَانُوا يَسْتَفْعِلُونَ فِيهِ عَنِ النَّاطِلِ. وََاثْنَا الرُّؤْدُ، فَلَا تَهْمُ الْأَنْعَامُ كَانَتْ تَرْنُ فِيهِ لِقَرَبِ الثَّغْرِ، وََاثْنَا بُرْكَ، فَهُوَ لِبُرُوكِ الْإِبِلِ، إِذَا أَخْضَرَّتِ الْمَنْعَزَ.

15 47 § وَأَحْسَنُ مِنَ النُّظْمِ الَّذِي ذَكَرْنَا، نَظْمُ الصَّاحِبِ إِسْمَاعِيلِ بْنِ عَبَّادٍ >121<، وَهِيَ هَذِهِ:

«أَرَدْتُ شَهْرَ الثَّغْرِ فِي الْمَجَاهِلِيَّةِ فَخَذُّهَا عَلَى سِرْدِ الْمُحْرَمِ تَشْتَرِكُ

فَسُومَرُ يَأْتِي وَمِنْ بَعْدِ نَاجِرٍ وَخَوَانٌ مَعَ صَوَانٍ يُجْمَعُ فِي شَرَكِ

حَنِينٍ وَرَبَاً وَالْأَصَمُّ وَعَادِلٌ وَنَافِقٌ مَعَ وَغْلٍ وَرُئُةٌ مَعَ بُرْكَ».

20 وَهَذَانِ النَّوعَانِ مِنْ أَسَامِي الشُّهُورِ، إِنْ كَانَتْ أَسْبَابُ تَسْمِيَّتِهَا، كَمَا حَكَيْتُهُ، فَالْوَاجِبُ أَنْ يَكُونَ بَيْنَ وَفْقِي التَّسْمِيَتَيْنِ بَوْنٌ؛ وَإِلَّا لَمْ يَصِحَّ مَا قِيلَ فِيهَا مِنَ التَّفَاسِيرِ، وَأُورِدَ مِنَ التَّمْلِيلِ، فَإِنَّ صَفَرَ فِي

أَحَدِهَا هُوَ صَمِيمُ الْحَرِّ، وَفِي الْآخَرِ شَهْرُ رَمَضَانَ، وَلَا يُمْكِنُ ذَلِكَ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ، أَوْ وَقَتَيْنِ مُتَقَارِبَيْنِ.

48 § و كانوا في الجاهلية، يَسْتَعْمِلُونَهَا عَلَى نَحْوِ مَا يَسْتَعْمِلُهُ أَهْلُ الْإِسْلَامِ؛ وَ كَانَ يَدَوِّرُ حَجَبُهُمْ فِي الْأَزْمَنَةِ الْارْبَعَةِ. ثُمَّ ارْتَدَّوْا أَنْ يُحْجَبُوا فِي وَقْتِ إِدْرَاكِ سَلْعِهِمْ مِنَ الْأُذَى وَالْجُلُودِ وَالشَّارِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ. وَ أَنْ يَنْبُتَ ذَلِكَ عَلَى حَالَةٍ وَاحِدَةٍ وَ فِي أَطْلَبِ الْأَزْمَنَةِ وَ أَحْصَاهَا؛ فَتَعَلَّمُوا الْكَيْسَ مِنَ الْيَهُودِ الْمَجَاوِرِينَ لَهُمْ؛ وَ لِذَلِكَ قَبْلَ الْهَجْرَةِ بِقَرِيبٍ مِنْ مِائَتَيْ سَنَةٍ؛ فَأَخَذُوا يَعْمَلُونَ بِهَا مَا يُشَاكِلُ فِعْلَ الْيَهُودِ، مِنْ إِيْلَاقِ فَضْلِ مَا بَيْنَ سَنَتِهِمْ وَ سَنَةِ الشَّمْسِ شَهْرًا بِشَهْرِهَا، إِذَا تَمَّ وَ يَتَوَلَّى «الْقَلَامِشُ»^١ <14> مِنْ بَنَى كِنَانَةٍ. بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ يَقْمُوتُوا بَعْدَ انْقِضَاءِ الْحَجِّ، وَ يَحْظُبُونَ فِي الْمَوْسَمِ. وَ يَسْتَوْنُ الشَّهْرَ، وَ يُسْمَوْنَ الثَّانِي لَهُ بِاسْمِهِ؛ فَيَتَوَقَّعُ الْغَرْبُ عَلَى ذَلِكَ، وَ يَقْبَلُونَ قَوْلَهُ، وَ يُسْمَوْنَ هَذَا مِنْ فِعْلِهِمْ «النَّيْسِيَّةُ» لِأَنَّهُمْ كَانُوا يُسَازُونَ أَوَّلَ أَسْنَةٍ فِي كُلِّ سَنَتَيْنِ، أَوْ ثَلَاثَ شَهْرٍ عَلَى حَسَبِ مَا يَسْتَحِقُّهُ التَّقْدِيمُ. قَالَ قَانَلَهُمْ: «لَنَا نَاسِيٌّ تَحْتُونَ تَحْتَ لَوَائِهِ / يُحِلُّ إِذَا شَاءَ الشُّهُورُ وَ يُحَرِّمُ».

49 § وَ كَانَ النَّيْسِيَّةُ الْأَوَّلُ لِلْمَحَرَّمِ، فَسُمِّيَ صَفَرٌ بِهِ، وَ شَهْرُ رَبِيعِ الْأَوَّلِ بِاسْمِ صَفَرٍ؛ ثُمَّ وَالَّوَا^{١٠} بَيْنَ أَسْمَاءِ الشُّهُورِ. وَ كَانَ النَّيْسِيَّةُ الثَّانِي لَصَفَرٍ، فَسُمِّيَ الَّذِي كَانَ يَتْلُوهُ بِصَفَرٍ أَيْضًا؛ وَ كَذَلِكَ حَتَّى دَارَ «النَّيْسِيَّةُ» فِي الشُّهُورِ الْاِثْنَيْ عَشَرَ. وَ عَادَ إِلَى الْمَحَرَّمِ، فَأَعَادُوا بِهَا فِعْلَهُمُ الْأَوَّلَ، وَ كَانُوا يَقْدُونَ أَدْوَارَ النَّيْسِيَّةِ. وَ يَحْدُونَ بِهَا الْأَزْمَنَةَ، فَيَقُولُونَ قَدْ دَارَتِ السَّنُونَ مِنْ لَدُنْ زَمَانِ كَذَا، إِلَى زَمَانِ كَذَا وَ كَذَا دَوْرَةً، فَإِنْ ظَهَرَ لَهُمْ مَعَ ذَلِكَ تَقْدِيمُ شَهْرٍ عَنْ فَصْلِهِ مِنَ الْفُصُولِ الْارْبَعَةِ، لِمَا يَجْتَمِعُ مِنْ كُسُورِ سَنَةِ الشَّمْسِ، وَ بَقِيَّةِ فَصْلِ مَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَ سَنَةِ الْقَمَرِ الَّذِي أَحَقُّوهَا، بِهَا، كَتَبُوهَا كِتَابًا ثَانِيًا؛ وَ كَانَ يَبِينُ لَهُمْ ذَلِكَ بِطُلُوعِ مَنَازِلِ الْقَمَرِ وَ سِقُوطِهَا، حَتَّى هَاجَرَ النَّبِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ كَانَتْ نَوْبَةُ النَّيْسِيَّةِ، كَمَا ذَكَرْتُ، بَلَّغَتْ شَعْبَانَ فَسُمِّيَ مُحَرَّمًا، وَ شَهْرُ رَمَضَانَ «صَفَرًا». فَانْتَظَرَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - حَتَّى دَارَ النَّيْسِيَّةُ، وَ عَادَتْ الشُّهُورُ إِلَى مَوَاضِعِهَا الْحَقِيقِيَّةِ، فَتَحَجَّ حَيْثُ^{١١} «حِجَّةُ الْوُدَاعِ» <122>، وَ خَطَبَ لِلنَّاسِ، وَ قَالَ فِيهَا: «أَلَا أُنْزِلُ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ»^{١٢}، عَنِ بَذَلِكَ أَنَّ الشُّهُورَ قَدْ عَادَتْ إِلَى مَوَاضِعِهَا، وَ زَالَ عَنْهَا فِعْلُ الْعَرَبِ بِهَا؛ وَ لِذَلِكَ سُمِّيَتْ حِجَّةُ الْوُدَاعِ «الْحَجَّ الْأَقْوَمَ»، ثُمَّ حُرِّمَ ذَلِكَ وَ أَهْيَلُ أَصْلًا.

١. ريش: ف ٢، ب ٨.

٢. از: «حتى...» نا... «فجع» در ٥٥ / طرز ساقط است.

٣. ريش: ف ٢، ب ٩.

٤. طرز: الأوَان.

50 § و ذكر أبو بكر محمد بن فرید الأزدی < 123 > في كتاب البشاح: أن ثوداً كانوا
يُسَمُّون الشهر بأسماء أخر، و هي هذه: (١) موجب ثم موجز و هو المحرم، ثم (٢) موجز، ثم (٣) موزد، ثم
(٤) ملزم، ثم (٥) مضيد، ثم (٦) هوز، ثم (٧) هوزل، ثم (٨) موهاء، ثم (٩) ديمز، ثم (١٠) دايز، ثم
(١١) خيفل، ثم (١٢) مشيل. قال: وإثم كانوا يبتدئون بها من «دئير» و هو شهر رمضان؛ و
قد نظمها أبو سهل عيسى بن يحيى الميحي < 124 > في شعره، فقال:

«شهور ثود: موجب ثم موجز و موزد يتلو ملزماً ثم مضيد
و هوز يأتى ثم يذخل هوزل و موهاء قد ينفوها ثم ديمز
و دايز يضي ثم يغفل خيفل و مشيل حتى تم فيهن أشهر».

51 § و لم تكن العرب تسمى أيامهم بأسماء مفردة، كما سَمَّتْها الفُرس، غير أنهم أفردوا لكل
ثلاث ليالٍ من كل شهر من شهورهم اسماً على حدة، مُستخرِجاً من حال القمر و ضوءه فيها، فإذا
ابتدؤوا من أول الشهر، فثلاث «عُزْر» (ج) جمع عُزْوة و عُزْوة كل شيء أوله، و قيل بل ذلك لِأَنَّ
الهلل يَرى فيها كالعُزْوة. ثم ثلاث «نُفْل» (و) من قولهم تَنَفَّلَ، إذا ابتدأ بالخطبة من غير وجوب؛ و
سَمَّى بعضهم هذه الثلاث الثانية «شُهْباء». ثم ثلاث «تُسْع» (ط) لِأَنَّ آخر ليلة منها هي التاسعة؛ و
سَمَّى بعضهم هذه الثلاث الثالثة «البُهْر». قال لأنه تَبْهَرُ ظلمة الليل فيها. ثم ثلاث «عُشْر» (يب)
لِأَنَّ أولها العاشرة. ثم ثلاث «بيض» (يه) لِأَنَّها تَبْيِضُ بطلوع القمر، من أولها إلى آخرها. ثم ثلاث
«دُزْع» (يج) لِإِسْوَادِها أو أَوَّلِها تشبيهاً بالشاة الدُرْعاء، و الأصل هو التشبيه بالدرع الملبوس، لِأَنَّ
لون رأس لاييه يُخَالِفُ لون سائر بدنه. ثم ثلاث «ظَلَم» (كا) لِإِظْلَامِها في أكثر أوقاتها. ثم ثلاث
«خَنَادِس» (كد) و قيل لها أيضاً «دُهْم» نسواها. ثم ثلاث «دَادِي» (كن) لِأَنَّها بقايا؛ و قيل أَنَّ ذلك
من سِرِّ الإبل، و هو تَقْدُّمُ يد يبعها الأخرى عَجَلًا. ثم ثلاث «جَاقِي» (ل) لِانْجِاقِ القمر و الشهر.

52 § و خَصُّوا من الشهر، ليالى بأسماء مفردة كآخر ليلة منه؛ فَإِنَّها تُسَمَّى الشَّرار،
لِاستِسْرار القمر فيها؛ و تُسَمَّى الفحمة أيضاً، لِعدم الضوء فيها؛ و يقال لها البراء، لِتَبَرُّؤِ الفجر من
الشمس فيها؛ و كآخر يومٍ من الشهر، فَإِنَّهم يُسَمُّونه النَجير، لِأَنَّهُ يَنْحَرُ فيه، أى يكون في غمره؛ و
كالليلة الثالثة عَشَرَ. فَإِنَّها تُسَمَّى السَّوَاء، و الرابعة عَشَرَ ليلة البدر، لِامْتِلاءِ القمر فيها و تمام
ضوءه، و كل شيء قد تمَّ فقد بَدَرَ، كما قيل للعَشْرَةِ آلاف درهم: بَذْرَةٌ، لِأَنَّها تمام العدد، و منتها

بالوضع لا بالطبع. وقد كانوا، أثنى العرب، يَشْتَعِلُونَ فيها الأسابيع، وهذه أسماءها القديمة: **أَوَّلُ** - **وَهُوَ** - **الأحد**، **أَهْوَنُ**، **جَبَّارٌ**، **دُبَارٌ**، **مُؤَنَسٌ**، **عَرُوبَةٌ**، **شِيَارٌ**، و **ذَكَرَهَا** شاعرهم. فقال:

«**أَوَّلُ** أَنْ أَعِيشَ وَأَنْ يَوْمِي
أَوْ **الشَّالِي** **دُبَارٌ** فَلِنْ أَفْتُهُ
مُؤَنَسٌ أَوْ **عَرُوبَةٌ** أَوْ **شِيَارٌ**».

ثم أحدثوا إليها أسماءً أخرى. هي هذه: **الأحد**، **الاثنين**، **الثلاثاء**، **الأربعاء**، **الخميس**، **الجمعة**، **السبوت**. ٥

53 § و يَتَذَنُّونَ بالشهر، من **إِعْتَدُوا** رؤية الهلال؛ وكذلك شَرَعَ في الإسلام، كما قال الله تعالى: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآيَةِ﴾، قل هي مواقيت للناس والحج^١. ثم منذ سنين، بُنِيتْ نابتة، و نَجُمَتْ ناجمة، و بُنِيتْ فرقة جاهلية؛ فنظروا لِإِجْلِي أخذهم بالتأويل، و وَلَوْعِهِمْ بسبب الآخذين بالظاهر، بزعمهم إلى اليهود والنصارى. فإذا لهم جداول وحسابات، يَشْتَرِجُونَ بها شهورهم، ويعرفون منها صيامهم؛ والمسلمون مضطرون إلى رؤية الهلال، و تَقَعَّدُ ما اكتسأه القمر من الثور، و اشْتَرَكَ بين نصفه المرئي ونصفه المستور؛ وجدوهم شاكِّين في ذلك، مُحْتَظِّين فيه، مُقَلِّدِينَ بعضهم بعضاً. بعد استفرغهم أَقْصَى الوُسْعِ في تَأْمُلِ مواضعه، و تَنْقُصِ مغازيه و مواقعه. ثم رجعوا إلى أصحاب علم الهيئة، فآلفوا زيجاتهم و كتبتهم، مفتحة بمعرفة أوائل ما يُرَاد من شهور العرب، يصنوف الحسابات وأنواع الجداول؛ فظنوا أَنَّهَا معمولة لرؤية الأهلَّة، و أَخَذُوا بعضها و تَسَبَّوْا إلى جَعْفَرِ الصَّادِقِ - عليه السلام - <125>. و زعموا أَنَّهُ سَرٌّ من أسرار النبوة. ١٥

54 § و تلك الحسابات، مبنية على حركات النُّجُوم الوُسطى دون المرتبة^٢، اعني المعدلة؛ و معمولة على أَنَّ سَنَةَ القمر ثلاثمائة و اربعة و خمسون يوماً و خمس و سُذُش. و أَنَّ سَنَةَ أشهر من السنة تامة، و سَنَةُ ناقصة، و أَنَّ كُلَّ ناقص منها فهو تالٍ لِتِمَامٍ، على ما عُبِّلَ عليه في الزُّجُجَات. و ذُكِرَ في الكتب المنسوبة إلى علها، فَلَمَّا قَصَّدُوا استخراج أوَّلِ الصُّوم، و أوَّلِ الفطر بها، خَرَجَتْ قبل الواجب بيوم في أغلب الأحوال؛ فارتكبوا حينئذ و أوَّلُوا طَرَفاً من قول النبي: - عليه السلام -: ٢٠ «صُومُوا لِرُؤْيَيْهِ، و أَفْطِرُوا لِرُؤْيَيْهِ» <126>. فقالوا أَنَّ معنى قوله «صُومُوا لِرُؤْيَيْهِ»، صوم اليوم الذي يَرَى الهلال في عَشِيِّهِ، كما يقال تَهَيَّأُوا لِإِسْتِقْبَالِهِ، فَتَقَدَّمُ التَّهَيُّؤُ لِلإِسْتِقْبَالِ. قالوا و أَنَّ شهر رمضان، لا يَنْقُصُ من ثلاثين.

55 § فأتا أصحاب علم الهيئة، و من تأمل الحال بناية شديدة، فإنهم يغلثون أن رؤية الهلال، غير مطرد على سنّ واحد، لاختلاف حركة القمر المرئية، بطيئة مرّة وسريعة أخرى؛ و قريب من الأرض وبعده، و صعوده في الشمال و الجنوب، و هبوطه فيها، و حدوث كل واحد من هذه الأحوال له، في كلّ نقطة من فلك البروج. ثم يتبدّل ذلك، لما يفرّض من سرعة غروب بعض القطع من فلك البروج، و بطؤه بعض، و تتغير ذلك على اختلاف عروض البلدان و اختلاف الأهوية، إمّا بالإضافة الى البلاد الصافية الهواء، بالظلم و الكدرة المختلطة بالبخارات دائماً و المتغيرة في الأغلب، و إمّا بالإضافة الى الأزمنة، إذ غلظ في بعضها، و رقيق في بعض، و تفاوت قوى بصير الناظرين اليه في الحيضة و الكلال؛ و أن ذلك كلّ على اختلافه بصنوف الاقترانات، كائنه في كلّ أوّل شهرى رمضان و شوال، على أشكال غير معدودة، و أحوال غير محدودة، فيكون لذلك شهر رمضان ناقصاً مرّة و تاماً أخرى.

56 § و إن ذلك كلّ، يتغيّر بتزايد عروض البلدان و تناقصها، فيكون الشهر تاماً في البلدان الشمالية مثلاً، و ناقصاً هو بعينه في الجنوبية منها، و بالعكس. ثم لا يجرى ذلك فيها على نظم واحد، بل يتحقق فيها أيضاً حالة واحدة بعينها، لشهر واحد مراراً متوالية و غير متوالية. فلو صنع عملهم مثلاً بتلك الجداول و الحسابات، و اتفق مع رؤية الهلال او تقدّمه يوماً واحداً، كما أصلوا، لاحتاجوا الى أفرادها لكلّ عرض؛ على أن اختلاف الرؤية ليس متولداً من جهة العروض فقط، لكن لاختلاف أطوال البلدان فيها، أوفّر نصيب؛ لأنه ربما لم يجر في بعض البلاد، و رأى فيها كان أقرب منه الى المغرب؛ و ربما اتفق ذلك فيها جميعاً، و ذلك مما يتوحد أيضاً الى أفراد الحساب، و الجداول لكلّ واحد من أجزاء الطول، فإذا لا يمكن ما ذكره من تمام شهر رمضان أبداً، و وقوع أوّله و آخره في جميع المعمور من الأرض متحققاً، كما يخرجه الجدول الذى يستعملونه.

57 § فأتا قولهم، أن مقتضى الخبر المأثور، تقديم الصوم و الفطر على الرؤية، فباطل؛ و ذلك أن حرف اللام يقع على المستأنف، كما ذكره، و يقع على الماضى، كما يقال - يجب لكذا مضى من الشهر، أى من عند مضى كذا، فلا يتقدّم الكتابة الماضى من الشهر؛ و هذا هو مقتضى الخبر دون الأوّل. ألا ترى الى ما روى عنه عليه السلام - أنه قال: «نحن قوم أميون، لا نكتب و لا نحسب»

الشَّهْرَ. هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا. وَكَانَ يُشِيرُ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا بِأَصَابِعِهِ الْعَشْرِ. يَعْنِي تَامًا ثَلَاثِينَ يَوْمًا. ثُمَّ أَعَادَ فَقَالَ: «وَهَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا». وَخَنَسَ إِيَّاهُمَا فِي الثَّالِثَةِ. يَعْنِي نَاقِصَةً عِشْرِينَ يَوْمًا. فَخَنَسَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - نَهْصًا لَا يَخْفَى عَلَى أَحَدٍ. أَنَّ الشَّهْرَ يَكُونُ تَامًا مَرَّةً. وَيَكُونُ نَاقِصًا أُخْرَى؛ وَأَنَّ الْحُكْمَ جَارٍ عَلَيْهِ بِالرُّؤْيَةِ دُونَ الْحِسَابِ بِقَوْلِهِ: «لَا تَكْتَبُ وَلَا تُحْسِبُ».

- 58 § فَإِنْ قَالُوا أَنَّهُ عَنِ ذَلِكَ. أَنَّ كُلَّ شَهْرٍ تَامٍ. فَإِنَّ تَالِيَهُ نَاقِصٌ. كَمَا يُحْسِبُهُ مُسْتَخْرِجُو التَّوَارِيخِ. كَذَّبَهُمُ الْعِيَانُ إِنْ لَمْ يُكَيِّزُوهُ. وَعُرِفَ تَمَوُّيَهُمُ الصَّغِيرَ وَالْكَبِيرَ فِيمَا ارْتَكَبُوهُ؛ عَلَى أَنَّ تَيْمَةَ الْخَبَرَ الْأَوَّلَ. يُصْبِحُ بِاسْتِحَالَةٍ مَا ادَّعَوْهُ؛ وَهُوَ قَوْلُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: «صَوْمُوا لِرُؤْيَتِهِ. وَأَفْطَرُوا لِرُؤْيَتِهِ؛ فَإِنْ غُمَّ عَلَيْكُمْ. فَتَمَدُّوا شَعْبَانَ ثَلَاثِينَ يَوْمًا». وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: «فَإِنْ حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ رُؤْيَتِهِ سَحَابٌ أَوْ قَتَامٌ. فَأَكْمِلُوا الْعِدَّةَ ثَلَاثِينَ». وَذَلِكَ لِأَنَّهُ إِذَا عُرِفَ أَنَّ الْهِلَالَ يُرَى. وَإِنَّمَا يَجِدُوهُمْ وَحَسَابِهِمْ. وَإِنَّمَا يَأْتِي مُسْتَخْرِجُهُ أَصْحَابُ الرُّبُعَاتِ؛ وَقَدْ مَ الصُّومِ أَوْ الْفِطْرِ عَلَى رُؤْيَتِهِ. لَمْ يَخْتِجْ إِلَى إِتِمَامِ شَعْبَانَ ثَلَاثِينَ. أَوْ إِكْمَالِ شَهْرِ رَمَضَانَ ثَلَاثِينَ؛ وَإِذَا انْطَبَقَتِ الْآفَاقُ بِسَحَابٍ أَوْ غَيَارٍ. ثُمَّ لَا يُسْتَطَاعُ ذَلِكَ إِلَّا بِقَضَاءِ صَوْمِ الْيَوْمِ. وَلَوْ كَانَ شَهْرُ رَمَضَانَ أَيْضًا تَامًا أَبَدًا. ثُمَّ عُرِفَ أَوَّلُهُ. لَاسْتَفْتَى بِهِ عَنِ الرُّؤْيَةِ لَشَوَالٍ.

٨
فِي
٧

- 59 § وَجَزَى قَوْلُهُ «وَأَفْطَرُوا لِرُؤْيَتِهِ» بِجَزَى هَذَا. غَيْرَ أَنَّ الْمَصْصِيَّةَ تُغْمَى الْأَعْيُنُ الْبَوَاصِرَ. وَتُصَيِّمُ الْآذَانَ الشَّوَامِعَ؛ وَتَدْعُو إِلَى ارْتِكَابِ مَا لَا تُسَامِحُ بِاعْتِقَادِهِ الْعُقُولُ. وَلَوْلَا ذَلِكَ. لَمَا هَبَسَ فِي قُلُوبِهِمْ هَذِهِ الْمَوَاجِسَ. مَعَ مَا فِي كِتَابِ الشَّيْخَةِ الزَّيْدِيَّةِ - حَرَّسَ اللَّهُ جَمَاعَتَهُمْ - مِنْ الْآثَارِ الَّتِي صَحَّحَهَا أَصْحَابُهُمْ - رَضَوَانِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ - كَمَثَلِ مَا رَوَى أَنَّ النَّاسَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ عَلَى عَهْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - ثَمَانِيَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا. فَأَمَرَهُمْ بِقَضَاءِ يَوْمٍ وَاحِدٍ. فَقَضَوْهُ. وَإِنَّمَا اتَّفَقَ ذَلِكَ لِتَوَالِي شَهْرِ شَعْبَانَ وَشَهْرِ رَمَضَانَ عَلَيْهِمْ. نَاقِصِينَ مَعًا؛ وَكَانَ حَالُ بَيْنِهِمْ وَبَيْنَ الرُّؤْيَةِ لِرَأْسِ شَهْرِ رَمَضَانَ حَائِلًا. فَأَكْمَلُوا الْعِدَّةَ. وَتَبَيَّنَ الْأَمْرُ فِي آخِرِهِ. وَكَمَثَلِ مَا رَوَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ٢٠ الصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّهُ قَالَ: «يُصِيبُ شَهْرَ رَمَضَانَ. مَا يُصِيبُ سَائِرَ الشُّهُورِ. مِنْ الزَّيَادَةِ وَالتَّنْقِصَانِ»؛ وَمَا رَوَى عَنْهُ أَيْضًا أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا حَفِظْتُمْ شَعْبَانَ. وَغُمَّ عَلَيْكُمْ. فَتَمَدُّوا ثَلَاثِينَ وَصَوْمُوا»؛ وَمَا رَوَى عَنْهُ أَنَّهُ سِئِلَ عَنِ الْأَهْلَةِ. فَقَالَ: «هِيَ الشُّهُورُ. فَإِذَا رَأَيْتَ الْهِلَالَ. فَصُمْ؛ وَإِذَا رَأَيْتَهُ فَأَفْطِرْ».

60 § و هذه الأخبار كلها في كتاب الشيعة، مقصورة على الصوم؛ والتجيب من ساداتنا عتره الرسول - عليه وعليهم السلام - أنهم صاروا يُضغون إلى ذلك، ويُقبلونه تأليفاً لقلوب جمهور المتوسمين بتشجيعهم، ولا يمتنعون أكثر جدّهم أمير المؤمنين - عليه السلام - في إعراضه عن استئانة الضائين المعاندين، بقوله: «ما كنتُ مُتخذاً لمُضِلِّينَ عُضْداً». فأما ما روى عن الصادق أنه قال: «إذا رأيتَ هلال رجب، فعدّ تسعة وخمسين يوماً، ثم صُمْ»؛ وما رَوَوْا عنه أيضاً أنه قال: «إذا رأيتَ هلال شهر رمضان لِزَوْجَتَيْهِ، فعدّ ثلاثمائة وأربعة وخمسين يوماً، ثم صُمْ في القابل؛ فإن الله - تعالى - خَلَقَ السَّنةَ ثلاثمائة وستين يوماً، فاستثنى منها سِتَّةَ أَيَّامٍ فيها خَلَقَ السَّمَاوَاتِ والأَرْضَ، فَلَيْسَتْ في العدد». فلو صحَّت الرواية عنه، لكان إخباره عن ذلك على أنه أَكْثَرُ في الوجود في بقعة واحدة، ولا مُطَرَّد في جميع الإقاع، كما ذكرنا. وأما تعليل الأيام الستة بهذه العلّة، فتعليل ركيك، يُكْذِبُ الرواية و يُبْطِلُ له صِحَّتُها. ١٠

61 § وقد قرأتُ فيما قرأتُ من الأخبار <127> أَنَّ أبا جعفر مُحَمَّدَ بْنَ سُلَيْمَانَ عامل الكوفة من جهة المنصور، حَسَسَ عَبْدَ الْكَرِيمِ بْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ، وهو خال مغزٍ بن زائدة، وكان من المانويّة، فَكَثُرَ شِعْمَاؤُهُ بِمَدِينَةِ السَّلامِ، وَأَحْلَوْا على المنصور، حتّى كَتَبَ إلى مُحَمَّدٍ بالكُفّ عنه؛ وكان عَبْدُ الْكَرِيمِ يَتَوَقَّعُ ورود الكتاب في معناه، فقال لأبي الجبار، وكان منقطعاً إليه، إن أَخْرَجَنِي الأمير ثلاثة أَيَّامٍ، فله مائة ألف درهم. فَأَعْلَمَ أَبُو الجَبَّارِ مُحَمَّدًا، فقال له: ذَكَرْتَنِيهِ، وقد كُنْتُ نَسِيْتُهُ، فَإِذَا انصَرَفْتُ من الجُمُعَةِ، فَأَذْكُرْنِيهِ. فَلَمَّا انصَرَفَ، ذَكَرَهُ إِثْمًا؛ فدعا به، فَأَمَرَ بِضَرْبِ عنقه. فَلَمَّا أَيْقَنَ أَنَّهُ مَقْتُول، قال: «أما والله لَيُنَيِّتُنِي، لقد وَضَعْتُ أَزْبَعَةَ آلاف حديث، أَخْرَجْتُ فيها الحلال، وأُحِلُّ بها الحرام؛ ولقد فَطَرْتُكُمْ في يوم صومكم، وصَوِّمْتُكُمْ في يوم فطركم». ثُمَّ ضَرَبَتْ عُنُقُهُ، وَزَدَ الكتاب في معناه بعده، وما أَخْبَى هذا الرجل المُلْجِدَ، بِأَن يَكُونَ مُتَوَلَّى هذا التَّأْوِيلِ الرَّكِيكِ الذي ذَهَبُوا إليه وأصله. ٢٠

62 § وقد جَزَى بيني وبين أهل هذه الفرقة، كلام في الخبر المُسْنَد؛ فَأَلْزَمْتُهُ أمثال هذه اللوازم المذكورة، فَأَظْهَرَ في آخِرِ الأثر، أَنَّ ذلك من موجبات اللُغَةِ، وبينها وبين الشريعة وتوابعها بَوْنٌ. فَقُلْتُ له: «عافاك الله! و هل خاطبنا الله و رسوله، إِلَّا باللغة المُتعارَف بها بين العرب؟ وإِنَّمَا بينك وبين لغة العرب بَوْنٌ أَبْعَدُ، بل أَنْتِ مِنْ عِلْمِ الشريعة بِمَزَل، ودعها، وارجع إلى علماء الهيئة.

فهم بأسرهم يُخالفونك في تمامية شهر رمضان أبداً. و يزعمون أن الفلك و التبرين. لا يُميزان شهر رمضان من الشهور. فيخصّاه بسرعة في حركاتها أو بطؤه فيها. كما يخصّه المسلمون بالصيام. و لكنّ الكلام مع المبرّر عمداً. و المتطوّل جهلاً. غير مُجدّ على القاصد و المقصود شيئاً. قال الله تعالى: ﴿وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ﴾^١ ﴿وَلَوْ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذِينَ كَفَرُوا: إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾^٢. جعلنا الله يسر تأييد الحقّ. و ناجيه. و قاصي الباطل. و مظهره^٣.

63 § و أما شهور المتضد. فإنّها هي شهور الفرس بأسمائها. و تواليها بعينها؛ و لكن لا يستغفل فيها أياّتهم. لأنّ الأيّام الواحق فيها. تُكتسب في كلّ اربع سنين بيوم. فللمعلّة التي ذكرناها في شهور أهل بصر. ترك استعمال أسماء الأيّام فيها؛ و سنّة الكيّسة فيها. موافقة لكبيسة الروم و السريانيين.

64 § و أما شهور سائر الأمم. من الهنّد. و الصين. و التبت. و الترك. و الخزّر. و الحبشة. و الرّنج. فإنّه و إن تفرّق عندنا أسماء بعضها. فإنّا قد أعرضنا عن ذكرها الى وقت. يتحقّق لنا الإحاطة فيه بها. إذ لا يليق بطريقنا التي سلّكناها. أن نُضيف الشكّ الى اليقين. و المجهول الى المعلوم؛ و قد حصّلنا ما تقدّم من أسامي الشهور المذكورة في جداول. نُستعان بها على حفظها في مراتبها. و الله الموفّق للصواب.

﴿جَدْوَلُ الشُّهُورِ﴾^٢ | <128>.

65 §.....الف.(الفرس و السغد)

	منهاها الأثيرو الأول	منهاها الأثيرو الثاني		منهاها	
		السغد	أهل خوارزم	أهل كيان	أهل بخارتك
١	فروزدن ماه	كواذ	نوسرد	ناوسازجي	حلو
٢	اردببشت ماه	دهر ^٥	چرجن	اردوست	اوين

٣. عس / توپ. دافعه.

٢. قرآن. ٦ / ٧.

١. قرآن. ٥٢ / ٤٦.

د. نب. دهر.

٢. ماه / طرز. ٣.

۳	خردادماه	اوسال	نیستج	هروداد	حش	سافول
۴	تیرماه	ترکانوا	بساکنج ^۱	جیری	لولیا	سافت
۵	مردادماه	سریروا	اشناخنداه	همداژ	لو	اوریس
۶	شهریورماه	مریروا	مزخندا ^۲	اخنریوری	نر	یسن
۷	مهرماه	مروژ ^۳	فککان	اومری	مهر	بسک
۸	آبان ماه	هراتوا	ابانج	یاناخن ^۴	الما	جدل
۹	آذرماه	ارکیاروا	فوغ	ادو	سوا ^۵	هیات
۱۰	دی ماه	کریشت ^۶	مسافوغ	ریمزد	فعا	سیون
۱۱	بهمن ماه	کرسن ^۷	زیمدنچ	اخن	ین	مچسند
۱۲	اسفندارمذماه	ساروا	خشوم	اسندارمچی	اوناه	دریمکنان

§ 66ب.(الروم والقیط)

ب. (الروم والقیط)

مَبْدَأُهَا أَوَّلُ كَانُونِ الْآخِرِ مِنْ شَهْرِ الْإِسْطِينِ		مَبْدَأُ الْمَكِّيَّةِ مِنَ الْتَّاسِعِ وَالْعَشْرِينَ مِنْ آبٍ وَ مَبْدَأُ غَيْرِ الْمَكِّيَّةِ مِنْ أَوَّلِ دِي مَاهِ	
الْأَوَّلُ	الْأَتْنِ	الْجُونَانِيُونُ	الْقَيْطُ
۱	Yanuaris	اودو یلوس ^۸	توت
۲	Febraunius	مارو طلوس ^۹	بالوفی
۳	Martius	دمیطوس	انود
۴	Aprilis	کستفوس	کوالق

۱. عس: نساکنج. ۲. عس: مزخندا. ۳. طز: مزور: نب: تروزن.
 ۴. نب: یاناخن. ۵. نب: نوا. ۶. داد / طز: کریشت. نب: کویشت.
 ۷. نب: کدشن. ۸. نب: اوردناس. ۹. نب: مادوطلاوس.

۵	مایوس	Maius	ارطماساوس	طونی	ستمبر ^۱
۶	یونیوس	Yunius	ناساوس	ماکیر	اکتوبر
۷	یولیوس	Yulius	ایفاس	فامانوت	نویس
۸	اوغسطس	Augustus	لواش	فرمونی	دخیمیر
۹	سیپتمبریوس	Septembrius	غریبایس	باخون	ینیر
۱۰	طمبریوس	Octombrius	اوبر فاراطاوس	یابیونی ^۲	فبریر
۱۱	نوامبریوس	Novembrius	دباس	ایفی	مرس
۱۲	دمبریوس	Decembrius	ایلاوس	ماسوری	ایریر

67 §ج. (الیهود و العرب)

	مَبْدَأُهَا رُؤْيَةُ الْهَيْلَالِ	مَبْدَأُهَا نَوْءُ الْهَيْلَالِ وَ مَبْدَأُ الْوَامِعِ حَوَالِي الْاِعْتِدَالِ الرَّيْجِي	مَبْدَأُهَا مِنْ رُؤْيَةِ الْهَيْلَالِ وَ مَبْدَأُ غَذْوِهَا مِنْ «دَبْطَر»	مَبْدَأُهَا رُؤْيَةُ الْهَيْلَالِ الْمَحْفُوظَةُ لَهُ
۱	نشری	تشرین الاول	تَمُوذ	الزَّيْبُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ
۲	مرحشوان	نشرین الآخر	مُوجِب	الزَّيْبُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ
۳	کسابو	کانون الاول	مُورِد	الزَّيْبُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ
۴	طیت	کانون الآخر	مُزْرِم	الزَّيْبُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ
۵	شفط	شباط	مُصْدِر	الزَّيْبُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ
۶	اذر	آذار	خَوِيز	الزَّيْبُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ
۷	نسن	نيسان	خَوِيز	الزَّيْبُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ

۸	ایتر	ایار	مؤهآء	عادل	شعبان
۹	سیون	حزبران	ذینر	نابق	رمضان
۱۰	نمز	نموز	دایر	وعل	شوال
۱۱	اوپ	الب	خقل	هواغ	دو القدر
۱۲	ایلول	ایلول	مسیل	برک	دو الحج

68 § د. (الهند و الترك)

	مَنَها الاِجتماعُ الذی نَحْنُ فَرِماً من الاعتدال الزیعی	لَمْ أَفَءْ عَلى مفادیرها و لا على تأویلها و لا على کینثانها	
	الهند	الترك	الترکمان
۱	بیشاک	سجقان	الغ آی
۲	زیش	لود	کجل آی
۳	اسار	پارس	برنج آی
۴	سراوان	غشخان	یکنج آی ^۱
۵	بهزوند ^۲	لو	النج آی ^۳
۶	اسوج	بلان	باشج آی
۷	کارث	یون	کنج آی
۸	منکس	قوی	قنج آی
۹	یوشن	بجین	اونج آی
۱۰	مالک	تغوق	نورنج آی
۱۱	باکن ^۴	است	بجج آی
۱۲	جتر	نونکر	یکنج آی ^۵

۳. ص / نب: الشج.

۲. طنز: بهدر بد. نب: بهزوند.

۱. عس / نب: یکنج.

۵. طنز: ینج.

۴. داد / طنز: باکر.

ch.

[VI]

القول على استخراج التواريخ

— بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ —

و تواريخ الملوك و مدد ملوكهم

على اختلاف الأقاليم

٨
٧

- 1 § أما إذ كان ما نَحْوُتُ إليه في هذا الكتاب، هو حصول المَدَدِ على أقصد الطَّرُقِ، و
أَوْضَحِهَا، فَإِنِّي إِن رُمْتُ الإِبَانَةَ عن استخراج بعض التواريخ من بعض، على ما جَزَتْ به العادة في
الرِّجَاجَاتِ، مِن تنويع الأعمال و تصنيف الاستخراج و إيراد المثال، وَجَدْتُ الكلام فيه مُخْصِصاً، و
أَخَوَجَنِي استيفاء فَتَنِهِ إِلَى تَكْلُفٍ و تَكْلِيفٍ. و الذي يُشْبِهُ طَرِيقَتِي المَسْلُوكَةَ، مِن لدن أَوَّل الأمر، أَن
أُبَيِّنَ ما بين أوائل التواريخ^١ المستعملة، بالمقادير التي لَا يَخْتَلِفُ أَعْدَادُهَا عند جميع الأمم؛ و هي
الْأَيَّامُ. فَإِنَّ السِّنِينَ و الشهور غير مُتَّفَقَةٍ بالمقادير، كما ذكرنا؛ و أَطْلَقَ ذِكْرُ سَائِرِهَا بالسِّنِينَ، و اكْتَفَى
بِذَلِكَ فِي مَعْرِفَةِ أَهْجَادِ مَا بَيْنَهَا، إِن^٢ لَمْ يَتَوَسَّلْ إِلَى مَعْرِفَةِ كَيْفِيَّةِ سَنِيهَا بِالْحَقِيقَةِ، و لَمْ يَحْتَجْ إِلَى اسْتِعْمَالِهَا
كَثِيرَ احْتِجَاجٍ.

١٦٥٨	٠	٠	ب	٢٢٢٤	ب	و من اطفالان الى ان ولد لسام ارفخشذ	١٢
١٦٩٣	٤٩٨	٤٤٣	له	٢٣٧٩	فله	ارفخشذ بن سام الى ان ولد له شالح	١٣
١٧٢٣	٤٩٠	٤٤٠	ل	٢٥٠٩	فل	شالح بن ارفخشذ الى ان ولد له عابر	١٤
١٧٥٧	٤٣٠	٣٩٤	لد	٢٤٢٣	قلد	عابر بن شالح الى ان ولد له فالغ	١٥
١٧٨٧	٢٠٩	١٧٩	ل	٢٧٧٣	فل	فالغ بن عابر الى ان ولد له ارغو	١٦
١٨١٩	٢٠٧	١٧٥	لب	٢٩٠٥	قلب	ارغو بن فالغ الى ان ولد له ساروغ	١٧
١٨٤٩	٢٠٠	١٧٠	ل	٣٠٣٥	فل	ساروغ بن ارغو الى ان ولد له ناحور	١٨
١٨٧٨	١٢٨	١١٩	كط	٣١١٤	عط	ناحور بن ساروغ الى ان ولد له تارح	١٩
١٩٢٨	٢٠٥	١٣٥	ع	٣١٨٩	عه	تارح بن ناحور الى ان ولد له ابراهيم	٢٠

4 § قَرْنٌ تَامُلُ هَذِهِ السِّنِينَ إِلَى وِلَادَةِ إِبْرَاهِيمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَتَقِفْ عَلَى مَقْدَارِ الْخِلَافِ بَيْنِ الْقَوْلَيْنِ. فَأَمَّا النُّسخَةُ الَّتِي عِنْدَ الْيَهُودِ، فَهِيَ - وَ إِنْ اشْتَكَلَتْ عَلَى مَقَادِيرِ عُمرِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ لَارَى وَ قَاهَتَ وَ عِيزِمَ - وَ مُوسَى - فَأَيُّهَا لَمْ تُقْصَلْ مَا بَيْنَ مَا مَضَى مِنْ عُمرِهِ إِلَى أَنْ وُلِدَ لَهُ، وَ بَيْنَ مَا مَضَى بَعْدَ ذَلِكَ، بِوَسْطَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ؛ فَإِنَّهُ يُنْطَقُ بِأَنَّهُ وُلِدَ لِإِبْرَاهِيمَ، إِسْحَاقَ؛ وَ قَدْ مَضَى مِنْ عُمرِهِ مِائَةُ سَنَةٍ، وَ عَاشَ بَعْدَهُ خَمْسًا وَ سَبْعِينَ سَنَةً؛ وَ وُلِدَ لِإِسْحَاقَ، يَعْقُوبَ؛ وَ قَدْ مَضَى مِنْ عُمرِهِ سِتُّونَ سَنَةً؛ وَ أَنَّ يَعْقُوبَ دَخَلَ مِصْرَ مَعَ بَنِيهِ، وَ قَدْ أَتَى لَهُ مِائَةُ وَ ثَلَاثُونَ سَنَةً؛ وَ عَاشَ بَعْدَ ذَلِكَ سِتِّينَ عَشْرَةَ سَنَةً.

5 § فَيَكُونُ مَكْتُوبُ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمِصْرَ، مِائَتَيْنِ وَ عَشْرَ سِنِينَ < 129 >، عَلَى قِيَاسِ قَوْلِهِ: أَنَّ مِنْ وِلَادَةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَى وِلَادَةِ مُوسَى - عَلَيْهَا السَّلَامُ - أَرْبَعِمِائَةٍ وَ عَشْرِينَ سَنَةً؛ وَ أَنَّهُ خَرَجَ مِنْ مِصْرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَ قَدْ مَضَى مِنْ عُمرِهِ ثَمَانُونَ سَنَةً. غَيْرَ أَنَّ فِي الشُّعْرِ الثَّانِي [١٢/٤] مِنْ تَوَارِيهِمْ: أَنَّ جَمِيعَ مَا سَكَنَ بَنُو إِسْرَائِيلَ بِمِصْرَ، أَرْبَعِمِائَةٍ وَ ثَلَاثُونَ سَنَةً. فَإِذَا شِئِلُوا عَنْ ذَلِكَ، رَعَوْا أَنَّ تِلْكَ الْمُدَّةَ، مَعْدُودَةٌ مِنْ يَوْمِ أَقَامَ اللَّهُ مَعَ إِبْرَاهِيمَ الْمِثْقَالَ؛ وَ وَعَدَهُ أَنْ يَجْعَلَ أَبًا لَكَثِيرٍ مِنَ الشُّعُوبِ؛ وَ يُورِثَ بِمِثْلِهِ أَرْضَ كَنْعَانَ. وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِقَوْلِهِمْ. وَ الْاِخْتِلَافُ فِيهَا بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ السِّنِينَ، مِنْ جِهَةِ نُسْخِ التَّوَارِيهِ الثَّلَاثِ، مُوجُودٌ عَلَى حَالَتِهِ، كَمَا يَبَيَّنُّ؛ وَ مِنْ أَوْضَحِ الدَّلَالَةِ عَلَى قِلَّةِ اعْتِنَائِهِمْ بِأَمْرِ التَّوَارِيخِ،

اتفاق اليهود أولاً: أَنْ ما بين خروجهم من مصر. الى قيام الإسكندر. ألف سنة تامة مُصَحَّحَةً بالعبور؛ مَعَهُمْ بعد موسى بن عمران - عليه السلام - و جَمَعْنَاهَا. جَاوَزَتْ الألف سنة عند بناء بَيْتِ المقدس ثانية. ١. بقدر لا يجوز المساحة. مثله في أمر التواريخ؛ ولو كانت تَنْقُصُ. يُحْتَمِلُ الأمر في ذلك. على أَنْ بين تَقْرِينِ منهم مُهْلَةٌ مُهْمَلَةٌ. ولكن الزيادة مما لا يُحْتَمِلُ التأويل.

§ 6 ٥ واذا أعيا عليهم الجواب عن ذلك. زَعَمَ بعضهم أَنْ تحقيق هذه السنين في أخبار آل يهوذا؛ وَأَنْ ذلك ليس عندهم. ولكنه وَقَعَ الى أكتاف الروم. فَإِنَّ بني إسرائيل افترقوا بعد سُلَيْمَان. فِرْعَيْن؛ فَأَمَّا سِبْطُ يهوذا و بنيامين. فَأَتَمَّ مَلِكُوا وَلَدَ سُلَيْمَانِ عَلَيْهِم؛ وَأَمَّا الْأَسْبَاطُ الْغَشَرَةُ. فَمَلَكُوا يوريعم مولى رحبعم بن سليمان؛ فَأَعَاوَاهُمْ على ما سَنَدَكُرُ ذلك في أعياد اليهود. ثُمَّ مَلَكَ بعده أولاده. و انتقد القتال بين الفريقين؛ و هذه سَبْئُو مَذْبَرِهِمْ. بعد خروجهم من ارض مِصْرَ. قاصدين بحر القلزم لينبروه؛ و يصيرون الى التيه - هو يَزِيئُهُ بِالْجِجَارِ - إلى لدن بناء بيت المقدس ثانية ٢ على ما دُوِّنت في كتب أخبارهم. و لهم كتاب يُسَمُّونه سيدر عولام <130>. و تفسيره: سنو العالم. يُنْطَلِقُ بِأَقْلٍ مما في كُتُبِ الْأَخْبَارِ التالية للنزوات. و يُقَرَّبُ في بعضها من قولهم الأول؛ و قد جمعنا ما في كلا النوعين. من كُتُبِهِمْ في هذا الجدول.

٧٧٥/٧٧٦

♦ جدول تواريخ بني اسرائيل <131>.

٨٤		أسماء المدينتين		ما دير كل	ما دير كل
و الأولاد. و الكهنة و الأفاض.		واحد منهم.		واحد منهم.	
إلى عمارة بيت المقدس.		على ما في		على ما في	
و ذلك أربع مائة و ثمانون سنة		كتاب		كتاب	
		الإخبار		سيدر عولام	
١		خرج بنو اسرائيل من مصر. مكتوا في اليد		٤٠	
حتى مات موسى.		٤٠		٤٠	

۶۷	کز	۶۷	کز	یوشع بن نون بعد موسی.	۲
۱۰۷	م	۱۰۷	م	عشمال بن قنار.	۳
۰	۰	۱۲۵	یح	عقلون ملک المواب و الملقاة من بنی شمعون.	۴
۱۸۷	ف	۲۰۵	ف	ایهود بن کرئال الشنی من ولد افرایم.	۵
۰	۰	۲۲۵	ک	شمکار بن عتث.	۶
۲۲۷	م	۲۶۵	م	دبور النبیة و خدیجها باراق.	۷
۲۳۴	ز	۲۷۲	ز	اهل مذین المتفلین.	۸
۲۷۷	مج	۳۱۲	م	جذعون بن عفر (یوآش) ^۱ من آل منشا.	۹
۲۷۷	یح	۳۱۵	ج	ایمیلک بن جذعون.	۱۰
۳۲۱	مد	۳۳۸	کج	تولع بن فواء من آل افرایم.	۱۱
۳۲۱	مد	۳۶۰	کپ	یاثیر الجلمادی من آل منشا.	۱۲
۳۳۹	یح	۳۷۸	یح	بنو عمون القاشادی و هم اهل فلسطين.	۱۳
۳۴۵	و	۳۸۲	و	یفتح الجلمادی.	۱۴
۳۵۲	ز	۳۹۱	ز	ایصون و يقال نحشون من بیت لحم.	۱۵
۳۶۲	ن	۴۰۱	فی	ایلون.	۱۶
۳۷۰	ح	۴۰۹	ح	عیدون بن هلال.	۱۷
۰	۰	۴۲۹	م	اهل فلسطين.	۱۸
۳۹۰	ک	۴۶۹	ک	شمشون القوى من بیتی دان.	۱۹
۰	۰	۴۷۹	ی	لارئیس لهم.	۲۰
۴۳۰	م	۵۱۹	م	عالی الکاهن.	۲۱
۴۴۰	ی	۵۲۹	ی	التابوت فی ید الأعداء. حتی بُعث اشمویل.	۲۲
۰	۰	۵۴۹	ک	اشمویل. حتی طلبوه بملک یدیم لهم. فاقام لهم طالوت.	۲۳
۴۴۲	ک	۵۶۹	ک	شاوول و هو طالوت.	۲۴
۴۸۲	م	۶۰۹	م	داود. ابتدا فی بناء المسجد. لا حدی عشره سنة من ملکه.	۲۵
۴۸۵	ج	۶۱۲	ج	سلیمان بن داود اذ ان تمم المسجد.	۲۶

§ 8

ط ١٧/١

ط ١٧/٢

..... أسما ملك		ما دبر كل واحد منهم.		بني إسرائيل و مدبريهم.	
		على ما في الجمل		بعد عمارة بيت المقدس الى خرابه الاوّل:	
		كتاب		و ذلك اربع مائه و عشر سنين	
		سيدر عولام			
١	١	٦٢٩	لر	٥٢٢	سليمان بن داود. بعد تمام بناء البيت.
٢	٢	٦٦٦	بز	٥٣٩	رحبعام بن ساسمان.
٣	٣	٦٦٩	ج	٥٤١	ابن بن رحبعام.
٤	٤	٧١٠	ما	٥٨٢	آسا بن ابنا.
٥	٥	٧٣٥	كه	٦٠٥	يهوشافاط بن آسا.
٦	٦	٧٤٣	ح	٦١١	يهورام بن يهوشافاط.
٧	٧	٧٤٤	ا	٦٢٢	احزيا بن يهورام
٨	٨	٧٥٠	و	٦٢٨	عثليا الى ان قتلها يواش.
٩	٩	٧٩٠	م	٦٦٨	يواش بن احزيا الى ان قتله اصحابه.
١٠	١٠	٨١٩	كط	٦٩٧	اموصيا بن يواش الى ان قتل.
١١	١١	٨٧١	نب	٧٢٩	عوزيا بن اموصيا الى ان توفى.
١٢	١٢	٨٨٧	يو	٧٤٥	يوناثان بن عوزيا الى ان توفى.
١٣	١٣	٩٠٣	بو	٧٧٣	احاز بن يوناثان الى ان توفى.
١٤	١٤	٩٢٢	كط	٨٠٢	حزقيا بن احاز ملك جميع الاسباط.
١٥	١٥	٩٨٧	نه	٨٥٧	منشا بن حزقيا.
١٦	١٦	٩٨٩	ب	٨٥٩	امون بن منشا.
١٧	١٧	١٠٢٠	لا	٨٩٠	يوشيا بن عمون الى ان قتله ملك مصر.
١٨	١٨	١٠٢٣	ج		يهواحاز بن يوشيا الى ان اسره ملك مصر.
١٩	١٩	١٠٢٣	ي	٩٠١	يهوياقيم بن يهواحاز من جهة ملك مصر.
٢٠	٢٠	١٠٣٦	ج		يوياخين بن يهوياقيم الى ان اسره بختنصر.
٢١	٢١	١٠٤٢	و	٩١٢	صدقيا الى ان خالف بختنصر. و قتله و غزب البيت.
٢٢	٢٢	١١١٢	ع	٩٨٢	مكن: تبيت خرابا.
٢٣	٢٣	١٢٠٢	ص	١٠٥٢	و قيل منذ السبي الى دانيال.
٢٤	٢٤	١٦٨٥	نفع	١٥٣٥	من دانيال الى ان ولد المسيح - عليه السلام -.
٢٥	٢٥	٢٢٨٥	خ	٢١٣٥	من ولادة المسيح الى تاريخ هجرة محمد - صلوات الله عليهما -.

§ 9 و غیر مستنکر أَنْ یَقَعَ مثل هذا الاختلاف لقوم، وَقَعَ لهم من السَّيِّئِ وَالْقَتْلِ وَالْإِبَارَةِ مراراً - ما وَقَعَ لبني اسرائيل - بل الأقرب وَالْأَوَّلَى أَنْ يَشْتَقُّوا عن ذلك بغيره. حين ذَهَلْتُ كُلَّ مُرْضِعَةٍ فِيهِمْ عَمَّا أَرْضَعَتْ؛ وَوَضَعْتُ كُلَّ حَامِلٍ مِنْهُمْ مَا حَمَلَتْ. وَلَمْ تَكُنِ الْوَلَايَاتُ وَالرَّئِاسَاتُ فِي سَبِيْطٍ وَاحِدٍ، لَكِنَّهَا تَشْتَعِبُ بَعْدَ مَوْتِ سَلِيْمَانِ بْنِ دَاوُدَ، فَصَارَ لِسَبِيْطِ يَهُوْدَا وَبَنِيَامِيْنَ مِنْهُمْ قِسْمٌ؛ وَ لِسَائِرِ بَنِي إِسْرَائِيْلَ قِسْمٌ. ثُمَّ لَمْ يَكُونُوا مِنْ تَرْتِيْبِ السِّيَاسَةِ، وَ نَظْمِ الْمُلْكِ، وَ الرِّئَاسَةِ، بِحَيْثُ يُخْرِجُهُمْ ذَلِكَ إِلَى حِفْظِ أَوْقَاتِ قِيَامِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ، وَ تَدْوِيْنِ مُدَّزِهِمْ، إِلَّا بِالْجَلِيْلِ، مِنْ الْحِسَابِ؛ عَلَى أَنَّ بَعْضَهُمْ يَزْعُمُ أَنَّ كُوشَانَ^۱ مَلِكَ الْهَزِيْرَةِ مِنْ آلِ لُوطٍ، غَلَبَ عَلَيْهِمْ بَعْدَ يَوْشَعَ، فَفَتَرَهُمْ ثَمَانِي سَنِيْنَ. ثُمَّ قَامَ بَعْدَهُ عَشِيَالُ^۲، وَ يَحْسُبُ رِئَاسَتَهُ بَعْضُهُمْ أَكْثَرَ وَ بَعْضُهُمْ أَقَلَّ؛ فَرُبَّمَا يَزْعُمُ بَعْضُهُمْ أَنَّ فَلَانًا قَامَ بِأَمْرِهِمْ كَذَا سَنَةً، وَ يَزْعُمُ بَعْضُهُمْ أَنَّ رِئَاسَتَهُ كَانَتْ أَقَلَّ، وَ أَنَّ ذَلِكَ هُوَ مَقْدَارُ مَا عَاشَ، أَوْ يَكُونُ لِقَائِمَيْنِ مِنْ مُدَّتَيْهِمَا الْمَذْكُورَتَيْنِ، مَدَّةٌ مُشْتَرَكَةٌ قَامَا مَعًا فِيهَا. وَ مَقْضَى كِتَابِ سِيْدَرِ عَوْلَامٍ - وَ ۱۰

إِنْ كَانَ قَرِيْبًا مِنَ الْجُمْلَةِ - فَإِنَّهُ مُخَالِفٌ لِلتَّفْصِيْلِ، اِعْنَى اخْتِلَافَهُمْ^۳ فِي وَقْتِ الْعِبَارَةِ الْأَوَّلَى، خَلَا الشُّبْهَةُ^۴ فِيَا ذَكَرْنَا مِنْ أَحْوَالِهِمْ.

§ 10 وَ قَدْ أَتَكَزَّ بَعْضُ أَغْيَارِ «الْحَشَوِيَّةِ» وَ نَوَكِيِ «الدُّهْرِيَّةِ» < 132 >، مَا وُصِفَ مِنْ طَوْلِ أَعْيَارِ الْأُمَمِ الْخَالِيَةِ، وَ خَاصَّةً مَا ذُكِرَ فِيَا وَرَاءَ زَمَانِ إِبْرَاهِيْمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ اسْتَشَبَّشُوا عِظَمَ الْأَجْسَامِ الْخَنَكِيَّةِ عَنْهُمْ، وَ اسْتَشْنَعُواهَا وَ أَخْرَجُوهَا مِنْ خَيْرِ الْإِمْكَانِ إِلَى حَدِّ الْاِمْتِنَاعِ، قِيَاسًا عَلَى ۱۵ مَا يُشَاهِدُونَهُ فِي زَمَانِهِمْ؛ وَ أَخَذُوا بِمَا سَمِعُوهُ مِنْ أَصْحَابِ أَحْكَامِ النُّجُومِ^۵ < 133 >، مِنْ أَنَّ أَكْثَرَ عَطِيَّاتِ الْكَوَاكِبِ فِي الْمَوَالِدِ؛ وَ هُوَ أَنْ يَكُونَ الشَّمْسُ فِيهَا «هَيْلَا جَاءُ» وَ «كَذْخُدَا» هَا، اِعْنَى فِي بَيْتِهَا أَوْ شَرَفِهَا فِي وَتِدٍ وَ رُبْعٍ مَذْكُورٍ مُوَلَّفٍ؛ فَتُعْطَى سَنِيَهَا الْكَبْرَى - وَ هِيَ مِائَةٌ وَ عِشْرُونَ سَنَةً - وَ يَزِيدُهَا الْقَمَرُ خَمْسًا وَ عِشْرِينَ سَنَةً، وَ الزُّهْرَةُ ثَمَانِي سَنِيْنَ، وَ عِطَارْدُ عِشْرِينَ سَنَةً^۶، وَ الْمَشْتَرَى اِثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً؛ وَ هِيَ سِيْنُو كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا الصُّغْرَى، إِذْ لَا يَكُونُ زِيَادَتُهَا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ؛ إِذَا تَطَرُّثَ ۲۰

1. Chuslean - Rishathaim, king of Mesopotamia (Judg. III, 8, 10)

۲. حسب تو مقدم شد. ۳. عن: الشبهة، توپ: السند.

۴. عس / توپ: من أن.

۵. مراد «اليوم مشر» باغی است، وشن: < 39 >.

۶. دو عطار... از داد / طز ساعط است.

تَطَّرَ موافقة، وَيَسْقُطُ^١ <134> التُّحْسَانُ منها، فلا يَنْقُصَان شيئاً؛ ويكون الرَّأْس <135> معها في البرج، وبعيداً عنها بحيث لا يكون له^٢ في الحدود الكسوفية؛ فإنه إذا كان ذلك كذلك، زادها ربع عطيتها -و هي ثلاثون سنة-، فيكون المجتمع من ذلك، مائتين و مِئَتَيْ عَشْرَةَ سنة <136>؛ و هي زعموا أقصى ما يبلغه الانسان من الأعمار، إن لم يَنْقُطْ عليه قاطع؛ وإن العمر الطبيعي، هو مائة و عشرون سنة، لِأَنَّ قَوَامَ الْعَالَمِ بِالشَّمْسِ، و هذا العدد هو سِتُّوْهَا الْكُبْرَى.

11 § و قد حَكَمَ هَوْلَاءُ لَأَنْفُسِهِمْ؛ و لو أَتَيْتَ الْحَقَّ أَهْوَانَهُمْ، لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ و الْأَرْضُ؛ و بَنَوْا عَلَى مَا يَنْطِقُ الْمُنْجِمُونَ بِخِلَافِهِ، و هو أَنَّهُمْ يَقُولُونَ أَنَّ هَذِهِ الْكَوَاكِبَ سَنِينَ عَظْمَى، و ذَكَرُوا فِي كِتَابِهِمْ أَنَّهَا تَعْطِيهَا فِي أَلْفِ الْبُرُوجِ النَّارِيَّةِ، إِذَا كَانَ التَّدْبِيرُ فِيهَا لِلْكَوَاكِبِ الْعُلُوتِيَّةِ، و سِتُّوْ الشَّمْسِ و الزَّهْرَةِ، تَرْدَادٌ عَلَى عُمُرٍ مِّنْ ذِكْرِ بَيْنِ هَوْلَاءُ أَطْوَلَ عُمُرًا بِكَثِيرٍ. هَذَا أَسْتَأْذُهُمْ فِي الْأَحْكَامِ، و هُم^٣ يَتَّقُونَ بِقَوْلِهِ، و لَا يَتَكَبَّرُونَ تَقَدُّمَهُ، و هو - مَا شَاءَ اللَّهُ - يَزْعُمُ أَنَّهُ يُمْكِنُ أَنْ يَبْعِثَ الْإِنْسَانَ سَنَى الْقِرَانِ الْأَوْسَطِ <137>، إِذَا اتَّفَقَ الْمِيلَادُ عِنْدَ تَحْوِيلِ الْقِرَانِ مِنْ مُثَلَّثَةٍ إِلَى مُثَلَّثَةٍ؛ و الطَّالِعُ، أَحَدُ بَيْتَيْ زُحَلٍ و الْمَشْرِقَى؛ و الْهَيْلَاجُ، الشَّمْسُ بِالنَّهَارِ و الْقَمَرُ بِاللَّيْلِ، عَلَى غَايَةِ الْقُوَّةِ، و يُمَكِّنُ إِذَا اتَّفَقَ مِثْلُ ذَلِكَ، عِنْدَ تَحْوِيلِ الْقِرَانِ إِلَى الْحَمَلِ و مُثَلَّثَاتِهِ؛ و الدَّلَالَةُ عَلَى مِثْلِ مَا ذُكِرَ بِأَنْ يَبْقَى الْمَوْلُودُ سَنَى الْقِرَانِ الْأَعْظَمِ، و هي تِسْعَانِ سَنَةٍ بِالتَّقْرِيبِ، حَتَّى يَعُودَ الْقِرَانُ إِلَى مَوْضِعِهِ، و قد أَفْصَحَ بِذَلِكَ، و صَرَّحَ بِهِ فِي أَوَّلِ كِتَابِهِ^٤ فِي الْمَوَالِيدِ، فَذَلِكَ تَعَلُّقُهُمْ بِعَطِيَّاتِ الْكَوَاكِبِ.

12 § و نَا فِي هَذِهِ السَّنِينَ الْمَوْصُوفَةِ، لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْكَوَاكِبِ كَلَامٌ، مَعَ الْمُنْجِمِينَ الْمُسْتَمْلِينَ لَهَا، فِي كِتَابِ التَّنْبِيهِ عَلَى صِنَاعَةِ الشَّمُورِيَّةِ؛ و إِرْشَادُهُ إِلَى اسْتِعْمَالِ الطَّرِيقِ الْأَوَّلِيِّ فِيهَا يُسْتَمَلُ فِيهِ هَذِهِ السَّنُونَ، يُشْتَمَلُ عَلَيْهِ كِتَابُ الشَّمُوسِ الشَّافِيَّةِ لِلتَّنْفُوسِ، ثُمَّ الْمُشَاهَدَةُ فَقَطْ و الْقِيَاسُ عَلَيْهَا، لَا يَخْرُجُ طَوْلُ الْأَعْمَارِ و عِظَمُ الْأَشْخَاصِ؛ و أَكْثَرُ مَا أَخْبَرَ عَنْهُ عَنِ الْإِمْكَانِ، فَإِنَّ مَا يُشْبِهَ هَذِهِ الْأَشْياءَ، يَجِي فِي الْأَزْمَنَةِ عَلَى ضُرُوبٍ كَثِيرَةٍ، فَهِيَ مَا لَهَا أَوْقَاتٌ مَعْلُومَةٌ، تَدَوُّرٌ فِيهَا مُتَعَابِقَةٌ، و تَغَايِرٌ^٥ عِنْدَ كَوْنِهَا مُمْكِنَةٌ؛ فَإِذَا لَمْ يُشَاهَدْهَا الْمُشَاهِدُ أَوْقَاتَ كَوْنِهَا، اسْتَبَدَّهَا؛ و رُبَّمَا يُسَارِعُ إِلَى

١. از اینجا تا صفحه ٨٩ - سطر - در توب ماقط است.

٢. عس: نها.

٣. مراد «برعشره» بلخی است. دیش <39> و <133>.

٤. عس: قبل.

٥. عس: تهاين

نقيا. وهذا مما يتخلل فيه جميع الأكوام الدائرة. من تتأشل الحيوان وتلايح الأشجار. و بروز
الزروع و الثمار منها؛ فإنه لو أُنكَنَ أن يُغَيَّ على انسان حالها. ثم جىء به الى شجرة مُتَنَاقِرة
الأوراق، فوصف له ما يصير اليه من الإخضرار، وإبراز الزهر و الثمار. و غير ذلك، لكان له
مستبعداً حتى يراها؛ و هي الولعة الداعية الى تَتَجَبُّب أهل البلاد الشالئة. من ثبات النخل و الزيتون
و الآس و أمثالها. خُصِرَة قَصِرَة في زمان الشتاء، إذ لم يُعَايَنُوا مثله في ديارهم.

13 § و منها ما يَحِيى في أزمنة غير منتظمة بأدوار، لكن باتفاق؛ فإذا مضى الوقت الذى يَتَحَيَّ
فيه، لم يَبْقَ منه إلا الإخبار عنه؛ فإذا وُجِدَ مع الخبر شرائط الصحة، و كان قبلها ممكناً، لم يُوَجَد بُدٌّ
من قبوله؛ و إن لم يَتَوَهَّمْ كيفيته، و لم يُعْرِفْ علته. و منها ما يَحِيى على مثل هذه الحالة، و لكنّها
تُسَمَّى غَلَطُ الطبيعة، لأجل خروجها عن التظم الذى أُجْرِى عليه نوعها. و نُسِتْ أَسْمِيها بهذا
الاسم، بل بخروج المادة عن اعتدال التقدر؛ و ذلك كما يُوَجَدُ من الحيوانات الزائدة الأعضاء، حين
تَحْدُ الطبيعة الموكلة بحفظ الأنواع على ما هي عليه مادة زائدة، فتُحَيِّى منها صورة و لا تُهْمِلُها، و
الحيوانات الناقصة الأعضاء، حين لا تَحْدُ الطبيعة مادة تَتَمُّمُ منها صورة ذلك الشخص في نظام
نوعه، فتُحَيِّى له هَيْئَةً لا يَصُغُرُ معها النقصان؛ و تُزْجِى النَفْسَ عليه^١، على حسب الطاقة.

14 § مثال ذلك، ما ذَكَرَهُ ثَابِت بن سِنَان بن ثَابِت بن ثَرَّة في كتابه في التواريخ أنه: رَأَى عند
شِير مَرْدَى^٢ <138>، فَرُوجاً هِنْدِيّاً قد خَرَجَ من البَيْضَةِ، و هو تَامٌ كامل الخلق، و له في رأسه
منقاران، و ثلاث أعين. و ما ذَكَرَ أنه: حَمِلَ الى تَوَزُونَ <139> أَيَّامَ إِمَارَتِهِ، جَدَّى مَيْتٌ وَجْهَهُ
مَدَوُّ كَوْجِهِ الانسان، و فُكَّاهُ كَفَكَّيْهِ، و أَسْنَانُهُ كَأَسْنَانِهِ، و عَيْنٌ واحدة، و شبه الذئب في جبهته. و
ما ذَكَرَ أنه: وُلِدَ بِنَاحِيَةِ الْمُخَرَّمِ من بَغْدَاد، مولود و مات لوقتِهِ، و حَمِلَ الى عِرِّ الدَّوْلَةِ بِخُتْيَارٍ في حَيَاةِ
أَيِّهِ مِيزُ الدَّوْلَةِ <140> حتى رَأَى، فكان بدنأ واحداً كاملاً لا نقص فيه، و لا زيادة، إلا أنه كان
عليه زَهَبَانٌ^٣ بارزتان، عليها رأسان كاملان بخطيط تام، و أعين و آذان و مُخْرَجَتَيْنِ و قَيْنِ، و كان
بين الفَخْدَيْنِ فَرْجٌ كَفَرْجِ الْأُنْثَى، قد ظَهَرَ من داخلِهِ إِخْلِيلٌ ظاهر. و ما ذَكَرَ أن بعض بَطَارِقَةِ
الآرْمَنِية^٤، أَتَقَدَّ الى نَاصِرِ الدَّوْلَةِ <141> في شتوة سنة اثنتين و خمسين و ثلاثمائة، رجلين

٣. داد / طرز: شَرَفُ بن زَائِي.

٢. عس: عليها.

٥. داد / طرز: الرُوم.

١. عس: فيها.

٦. داد / طرز: مَكُون.

مُلْتَصِقَيْنِ بِالْمَغْدَةِ، وَكَانَا مِنَ الْأَرَبِيِّينَ، وَسَبَّحَهَا خَمْسَ وَعِشْرُونَ سَنَةً، وَذَكَرَ اسْمُهَا مَلْتَحِيَيْنِ، وَ
مَمَهَا ابُوهَا، فَكَانَا مُتَقَابِلَيْنِ؛ إِلَّا أَنَّ الْجِلْدَ الَّذِي هُوَ مُشْتَرِكٌ بَيْنَهُمَا وَاصِلٌ أَحَدُهُمَا بِالْآخَرِ، كَانَ
طَوِيلًا، يُمَكِّنُ مَعَهُ أَنْ يَمْتَدَّ، حَتَّى يَقِفَ أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِ الْآخَرِ؛ وَصَفَوْا أَنَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا أَلَاتٌ
تَامَةٌ عَلَى جِدَةٍ؛ وَأَنَّ أَوْفَاتِ الْأَكْلِ وَالشُّرْبِ وَالتَّبَرُّازِ لَهَا تَحْقِيقٌ، وَأَنَّهَا يَرْكَبَانِ دَابَّةً وَاحِدَةً،
مُتَجَاوِزِينَ بِالْتَرَادِفِ مُتَوَاجِهَيْنِ؛ وَأَنَّ أَحَدَهُمَا يُحِيلُ إِلَى النِّسَاءِ، وَالْآخَرُ إِلَى الْقِلَابَانِ.

15 § وَلَا يُنْكَرُ فِي أَنَّ الْقُوَّةَ الطَّبِيعِيَّةَ، بِمَا أُهْمِتْ وَوُكِّلَتْ بِهِ، إِذَا صَادَقَتْ مَادَّةً، لَمْ تُعْطَلْهَا؛ وَ
إِذَا أَفْرَطَتْ تِلْكَ الْمَادَّةَ، وَكَثُرَتْ، كَهَذَيْنِ الْأَرَبِيِّينِ؛ وَرَبَّمَا كَانَتْ بِالتَّدَاخُلِ، كَالَّذِي تَقْدِّمُهَا الْإِخْبَارُ
عَنْهُ، وَكَذَلِكَ يُوجَدُ أَنْوَاعُ التَّنْبِيَةِ فِي سَائِرِ الْحَيَوَانَ، عَلَى هَذِهِ الصِّفَةِ وَبَصِفَةِ أُخْرَى، كَالَّذِي يُحْكَمُ
عَنْ مَمَكِّ الْبَعَرِ، أَنَّهُ يُوجَدُ مِنْهَا أَنْوَاعٌ مُتَضَاعِفَةٌ، اعْنَى أَنَّ تَشَقُّقَ فَيُوجَدُ مِثْلُهَا دَاخِلُهَا، وَرَبَّمَا كَانَ
التَّضْعِيفُ عِدَّةً مَرَّاتٍ، وَيُوجَدُ جَمِيعُهَا فِي الثَّبَاتِ، كَالثَّمَارِ الْمُشْتَأَةِ بِالِاصْطِقَاقِ، وَ الْمُشْتَأَةِ لِلْسُّوبِ الَّتِي
يَحْوِزُهَا وَعَاءٌ وَاحِدٌ؛ وَ الْمُشْتَأَةُ بِالتَّضْعِيفِ وَ التَّدَاخُلِ، كَالْأَنْزُجِ الْمَوْجُودِ فِي جَوْفِهِ أُنْزُجٌ شَبِيهٌ بِهِ؛ وَ
رَبَّمَا لَمْ يَتَّبِعْ لَهَا التَّنْبِيَةَ وَ الْإِتِمَامَ، فَزَادَتْ فِي الْأَعْضَاءِ، إِنَّمَا لَاتَقَ بِأَمْكِنَتِهَا كَالْأَصَابِعِ الزَّائِدَةِ، فَإِنَّهَا مَعَ
زِيَادَتِهَا عَلَى الْعَادَةِ وَ الْكِفَايَةِ، مَوْجُودَةٌ فِي الْمَوْضِعِ الْأَخْصِ بِهَا؛ وَإِنَّمَا غَيْرُ لَاتَقَ بِأَمْكِنَتِهَا، وَحِينَئِذٍ
يَسْتَحِقُّ ذَلِكَ أَنْ يُسَمَّى غَلَطَ الطَّبِيعَةِ، كَالْبَقَرَةِ الَّتِي كَانَتْ بِجَرْجَانٍ، أَيَّامَ الصَّاحِبِ <142> وَ
تَشْلُبُ آلَ بُوَيْهِ عَلَيْهَا، وَلَقَدْ شَاهَدَهَا الصَّغِيرَ وَ الْكَبِيرَ بِهَا؛ فَأَخْبَرُونِي أَنَّهُ كَانَ مَوْضِعَ سَنَامِهَا عِنْدَ
رَقَبَتِهَا يَدٌ، كَأَخَذِي يَدَيْهَا، تَامَةٌ بَعْضُهَا وَ مَفَاصِلُهَا وَ ظِلْفُهَا، تُحَوِّكُهَا بِإِرَادَةٍ حَرَكَةٍ قَبْضٍ وَ بَسْطٍ؛ وَ
إِنَّمَا اسْتَحَقَّ أَنْ يُنْسَبَ إِلَى الْغَلَطِ، لَعَدَمِ وَجُودِ الْمَنْفَعَةِ فِيهِ، وَ كَوْنِهِ فِي ضِدِّ مَوْضِعِهِ وَ خِلَافِ جِهَتِهِ،
فَكُلُّ هَذِهِ الْأَقْسَامِ، وَ مَا يُشَبِّهُهَا، مِمَّا هَا كَتَبْتُ مُخَصَّصَةً مِنْ كِتَابِي، غَيْرُ مَقْبُولَةٍ عِنْدَ مَنْ لَمْ يُشَاهِدْهَا،
إِذْ لَمْ يَحِظْ فِيهَا شَرَايِطُ صِحَّةِ الْخَبَرِ.

16 § وَ أَمْرُ الْأَعْيَارِ، قَدْ شُوهِدَ جَارِيًا بِجَرَى النَّسَبِ، كَاخْتِصَاصِ رَجُلٍ وَ أَمْثَالِهِ بِهِ؛ وَ يَتَّبِقُ
أَيْضًا بِمَوَاضِعَ دُونَ غَيْرِهَا، كَفَرْغَانَةِ وَ النِّسَامَةِ؛ فَإِنَّهُ يُوجَدُ فِيهَا، عَلَى مَا حَكَاهُ الْمُحْصِلُونَ مِنْ طُولِ
الْأَعْيَارِ، مَا لَا يَوْجَدُ فِي غَيْرِهَا مِنَ الْبِلَادِ؛ كَذَلِكَ فِي الْعَرَبِ وَ الْهِنْدِ، يُزَيَّنُ عَلَيْهِمْ، فِهَذَا أَبُو مَعْشَرٍ
الْبَلْخِيُّ، قَدْ حَكَى عَنْهُ أَبُو سَعِيدٍ شَاذَانُ <143> فِي كِتَابِ مَذَكَّرَاتِهِ بِالْأَسْرَارِ، أَنَّهُ أَنْفَذَ إِلَيْهِ مَوْلًى
لِابْنِ مَلِكِ سَرَنْدِيبَ، وَ كَانَ طَالِمَهُ الْجُوزَاءَ، وَ زَحَلَ فِي السَّرَطَانِ، وَ الشَّمْسُ فِي الْجَنْدِيِّ؛ فَحَكَّمْ

ابومعشر بأن يعيش دوز رُحَلِ الأوسط. قال: فَقُلْتُ له - سبحانه الله - كَذَخْدَاه راجع في بُحْران
الرجوع في بيت ساقط من الأوتاد <144> لا يُعطيه إلا دوره الأصفر، و يُحتاج أن تُنْقَضَ منه
للرجوع الخمسين؛ فقال لي: هؤلاء أهل إقليم قد تَقَدَّم لهم الحكم بطول الأعمار، فكنيتهم ما يعيش
منه الإنسان، عيش الهرم، و صاحبهم رُحَلٌ. و بَلَغَنِي أَنَّ الإنسان إذا ماتَ فيهم، قيل أن يَبْلُغَ دوز
رُحَلِ الأوسط، تَمَيَّضُوا من سرعة موته. فإذا اسْتَوَلَى على الكَذَخْدَانِيَّة رُحَلٌ، في إقليم هو له،
لم يَنْقُضَ من دَوْرِهِ الأكبر و الأوسط، كثير نقصان، إِلَّا أن يكون ساقطاً. قلتُ: فهو ساقط. قال: هو
ساقط من شكل الظُّر، و ليس بساقط من التدبير؛ و أسرار الثاني كثيرة. و كذلك هو في بحر تحت
الأرض. و للتخبير في هذه الحالة أثر عجب؛ فأقروا في هذا الموضع بطول أعمار أهل إقليم دون إقليم.
§ 17 و حَكَمِي في موضع آخر عنه، أنه كان حاضراً عنده، و قد سأله ابو عِصْمَةَ <145>

صاحب الصفار عن شيء، كان يخافه في دلائل مولده؛ فقال ابو مَقَشَّر: تَدْرِي على كم سنة مات
و الذك؟ قال: نعم. قال: فهل بَلَغْتَ ذلك السن؟ قال: قد جاوزته. قال: فتدري على كم سنة ماتت
أمك؟ قال: نعم، قد جاوزته. قال: فتدري كم عاش جدك، أبو أبيك؟ قال: نعم، و لم أَبْلُغْهُ بعد. قال:
فانظر، هل تُوافِقُ هذه الخافَةُ التي دَلَّ عليها مولدك عمر جدك؟ قال: بلى، هو موافق له. قال:
فحق لك أن تخاف. ثم قال ابو معشر: الطبع أغْلَبَ، فكل متخنة يوافق الإنسان بلوغها، على
مقدار عمر أبيه أو أمه أو جدّه - أبي أبيه - فإنه لا يجاوزها إِلَّا بشهادت قوته؛ و ذلك ظاهر في
الفُروس و الرُّوع، فإن منها أنواعاً معروفة بالبقاء، و أنواعاً تشرعُ الأفاث إليها، و تنقصر مدّة
بقائها. فأقر في هذا الموضع أيضاً بأنها تجري التَّسَبُّب؛ فإذا ما تَغَلَّقُوا به، مِن قول أصحاب التجموم
باطل، لِأَن ذلك عندهم غير محتج، بل هو واجب، كما قَدَّمنا.

§ 18 و إذا كان إنكارهم، كل ما لم يَكُون في زمانهم أو مكانهم، حتى يُشَاهِدُوهُ، و لم يكن
يَسْتَجِيلُ في العقول كثير إنكارهم، و لم يَتَرَوْا بشيء غاب عنهم؛ فإن الحوادث العظام، غير مُتَبَيَّنَةٍ
في كل وقت، و إذا اتَّفَقَتْ في قرن لم تُعَيَّلْ مِنْ بعدهم، عند مَضِيِّ الأُهور و مرور الأحقاب، إِلَّا
بالأخبار و تواترها؛ بل لو دَقَّقُوا هذا من فعلهم، لكانوا هم الشُّوشُطَانِيَّةُ المَحْضَةُ، و لَلزَمَهُمْ أن
لا يَصْدُقُوا الناس، في كون بلدان في الارض غير ما هم فيه، و أمثال ذلك من الغضائج.

19 § ولو تَمَيَّنَتْ فِيهَا بِحُكُونِهِ، وَجَدْتَهُمْ مُعْتَرِينَ إِلَى أَقَابِيلِ الْهِنْدِ، وَشُعُولِينَ عَلَى مَخَارِيقِ يُضَيِّفُونَهَا إِلَيْهِمْ، وَتَحْتَجِّينَ دَائِمًا بِوُجُودِ صَنْمٍ عِنْدَهُمْ مَنُحَوِّتٍ مِنْ حِجَارَةٍ، قَدْ اجْتَمَعَ فِي عُنُقِهِ أَطْوَاقٌ كَثِيرَةٌ حَدِيدِيَّةٌ، وَهِيَ تَوَارِخٌ عَشْرَاتُ أُلُوفِ الْهِنْدِ؛ وَأَنَّهَا إِذَا عُدَّتْ، بَلَغَتْ مَدَّةَ مِنَ السَّنِينَ عَظِيمَةً. فَإِذَا حَدَّثْتَهُمْ بِأَنَّهُمْ -عَنِ الْهِنْدِ- يُزْعَمُونَ أَنَّ مَلِكًا جَمَالًا يَدْعُوهُ ^١ <146> - وَهِيَ الْمَدِينَةُ الَّتِي يُجَلِّبُ مِنْهَا الْإِهْلِيلِجَ وَالْأَمْلِجَ وَالْبِلِيلِجَ - عَاشَ مِائَتَيْنِ وَخَمْسِينَ سَنَةً، يَزْكَبُ وَيَتَصَدَّدُ وَيُكْبَحُ وَيَجْرَى بِجَرَى الشُّبَّانِ، وَكَانَ ذَلِكَ بِالْعِلَاجِ، أَنْكَرُوهُ؛ وَقَالُوا: أَنَّ الْهِنْدَ ظَاهِرُ الْكَذِبِ غَيْرُ مَحْصَلِينَ، لَا تَسَاهِمُ إِلَى الْوَحَى فِي عُلُومِهِمْ، فَلَا يُوثَقُ بِقَوْلِهِمْ؛ وَأَخَذُوا يَذْكُرُونَ رَكَاكَةً مَا يَذْهَبُونَ إِلَيْهِ، فِي بَابِ الدِّينِ وَالْمِلَّةِ وَالثَّوَابِ وَالْعِقَابِ، وَمَا يَعْلَمُونَهُ مِنْ تَعَذِيبِ الْأَبْدَانِ بِصُنُوفِ الْعَذَابِ، وَمَا عَنِ اللَّهِ -تَعَالَى- إِلَّا هَذِهِ الْفِرْقَةُ يَقُولُ: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ﴾ ^٢، وَبِقَوْلِهِ: ﴿وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَنَسَبُوا لَنَا هَذَا﴾ ^٣، يَفِرُّونَ بِمَا يُؤَلِّفُهُمْ، وَإِنْ أَخَفُّوا وَيَفِرُّونَ مِمَّا يُخَالِفُ عَقْدَهُمْ، وَإِنْ تَحَقَّقَ ^٥.

20 § وَقَدْ وَقَفْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الطُّبْرِيِّ النَّتَائِلِيِّ ^١ <147>، عَلَى مَقَالَةٍ فِي كِتَابَةِ الْعَشْرِ الطَّبِيعِيِّينَ، ذَكَرَ أَنَّ غَايَتَهُ مِائَةٌ وَارْبَعُونَ سَنَةً شَمْسِيَّةً، لَا يُمَكِّنُ الزِّيَادَةَ عَلَيْهَا؛ وَمَطْلُقُ الْقَوْلِ بِلَا يُمَكِّنُ مَطْلَبٌ بِحُجَّةٍ، تُضَعَّرُ إِلَيْهَا النَّفْسُ، وَتَطْمَئِنُّ بِهَا؛ وَلَمْ يَقُمْ هُوَ عَلَى ذَلِكَ بِرَهَانًا، سِوَى أَنَّهُ قَدَّمَ، فَقَالَ: أَنَّ لِلْإِنْسَانَ ثَلَاثَ كِمَالَاتٍ، أَحَدُهَا بِلَوْغِهِ، وَهُوَ وَقْتُ إِمْكَانِ حَدُوثِهِ مِثْلُهُ ^٢، وَهُوَ رَأْسُ السَّابُوعِ الثَّانِي، وَالْكِالُ الثَّانِي، حِينَ تَتِمُّ لَهُ النَّفْسُ الْفَكْرِيَّةُ، وَيَخْرُجُ عَقْلُهُ مِنَ الْقُوَّةِ إِلَى الْفِعْلِ، وَهُوَ رَأْسُ السَّابُوعِ السَّادِسِ، وَالْكِالُ الثَّلَاثِ، حِينَ يَصْلُحُ لِأَنْ يَسُوسَ نَفْسَهُ، إِنْ تَوَخَّذَ، وَخَاصَّتُهُ إِنْ تَأَهَّلَ، أَوْ عَائَتْهُ إِنْ تَمَلَّكَ ^٣، قَالَ ^٤، وَبِمَجْمُوعِ هَذِهِ الْكِمَالَاتِ، مِائَةٌ وَارْبَعُونَ، وَلَا يَذْرَى بِأَيِّ نِسْبَةٍ اسْتَخْرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ هَذِهِ الْأَعْدَادَ؟ فَإِنَّهُ لَا تَنَاسُبَ بَيْنَهَا وَلَا بَيْنَ تَفَاضُلِهَا ظَاهِرًا، بَلْ لَوْ سَلَّمْنَا لَهُ أَنَّ عَدَدَ كِمَالَاتِهِ ثَلَاثَةٌ، ثُمَّ عَدَدْنَا مِنْهَا مَا عُدَّ، وَقُلْنَا فِي آخِرِ الْأَمْرِ، إِنْ لَمْ نَخَفِ الْمَطْلَابَةَ بِالْبَرهَانِ، أَنَّهَا مِائَةٌ سَنَةٌ أَوْ أَلْفٌ أَوْ مِثْلُهُ، لَمْ يَكُنْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فَرْقٌ، عَلَى أَنَّا نَحْبُدُّ بِلَوْغِ الْإِنْسَانِ فِي

١. داد / طبر: جمالدهر، رس: <146>.

٢. مران: ١٠ / ٢. ٣. قرآن: ٢٦ / ١٠.

٤. عس / توب: ١٠ و ١١. ٥. داد / طبر: ١٠.

دهرنا، الى الأحوال التي جعلها علماً للكلالات، في غير ما ذكره من السوابق والأوقات؛ والله أعلم بمغزاه.

21 § وأما عظم الأجسام، فإن لم يكن واجباً لعذبه الآن في المشاهدة، ولنفي العهد بالزمان المحكي ذلك عن قربه، فليس بمتنع لذلك. وهؤلاء الثورات، تنطق بمثل في أبدان الجبارين، لم يترك بعد مشاهدة بني إسرائيل إثمهم؛ فليطعن فيها طاعن، بل لو كانت تشلى عليهم وتلوثها، ثم لم يكونوا يكذبون التالي لها؛ ولو كان الجبارون على خلاف ما ذكر، لكذبوا تالي التوراة إن نطق بخلاف المشاهدة؛ ولولا أن فرقاً من الناس كانوا عظام الأجسام، قد زادهم الله بسطة فيها، لما بقي ذكرهم في ألسن الناس بالتواتر، ولما شبهوا بها كل من فاق جنسهم المعهود في الكبر. وذلك كقوم عاد، فقد جرى التشبيه بهم؛ وأين لي تصديقهم إثمى في أمر عاد، فإنهم ينكرون ما هو أقرب عهداً، وأظهر حالاً؛ ويحتجون بما لا يساوي أضعف الحجج، يحتج به عليهم؛ ويترجون من قبول الحجج الذوابغ، كأنهم هم مستغفرون، فرث من قسوة؛ وما ذا عساهم؟ يقولون في آثار الناس بالظلم الموجود الآن، من البيوت المنفورة في صم الصخور في جبال مدين، والتبوير المنحوتة فيها، والعظام المدفونة في أجوافها، كعظام الإبل كبراً أو أعظم، والثني الذي لا يمكن معه الدخول فيها، إلا بعد إطباق المنجزين بشيء، وإجماع أهل تلك المواضع، أنهم أصحاب «الظلة»؛ وإذا سميوا بـ «سوم الظلة» ⁵ <148>. يتضحون ههنا، وتلوثون لشداقهم أنفة، ويشتمون بأنوفهم فرحاً بما ظنوه، واعتقاداً من أنفسهم الفضل، والخروج عن جملة العوام؛ والله حسبهم، ولنا أعلامنا، وهم أعلامهم.

22 § وقد أصبحت في بعض الكتب <149> جداول، تشتمل على مدد ملوك أثور، وهم أهل الموصل، ومدد ملوك القبط الذين كانوا بيضراً، والملوك البطالسة المسئين بطلميوس، إذ كان الإسكندر أوصى عند وفاته، أن يلقب كل قائم في اليونانيين بعده بهذا اللقب، تهويلاً للأعداء، إذ ترجمته الحربى؛ وتحدث معها تواريخ ملوك الروم بعدهم، وكانت الشئون فيها من مؤلف إبراهيم الى الإسكندر، ألفين و سبتاً وتسعين، وهى أكثر مما ذكره اليهود والنصارى وأصحاب القرائن، فتقلت تلك الجداول بعينها الى هذا الموضع، ولم يساعِد الزمان على تصحيح أسماء الملوك بالسباع؛

فَلْيَبَالِغْ فِي تَصْحِيحِهَا وَإِصْلَاحِهَا مَنْ عَسَى وَقَفَّ عَلَيْهَا. طَالِباً مَا طَلَبْتَهُ مِنْ تَسْهِيلِ الْأَمْرِ عَلَى الْمُرْتَادِ، وَإِزَالَةِ مَوْئِدَةِ الطَّلَبِ عَنْهُ. وَلَا يَنْشَخَّطْهَا وَمَا فِي سَائِرِ الْجَدَاوِلِ، إِلَّا مَنْ لَهُ مَعْرِفَةٌ بِحُرُوفِ الْجُمُئِلِ، وَعِنَايَةً صَادِقَةً بِتَصْحِيحِهَا؛ فَإِنَّهَا تَفْسُدُ بِنَقْلِ الْوَرَّاقِينَ إِذَا تَدَاوَلَوْهَا، وَلَا يُمْكِنُ إِصْلَاحُهَا إِلَّا فِي سَنِينَ كَثِيرَةٍ؛ وَهَذِهِ هِيَ الْجَدَاوِلُ الْمُنْقُولَةُ.

٥
٨
٧

ما تَمَلَّكَ جُمْلَةً	س 23 تَسْمِيَةُ مُلُوكِ أَتُور <149>	كَلَّ السنين	واحد	منهم
٦٢	بالموس [Bélos]	سب		
١١٤	نينوس [Ninos]، الذي بنى بالموصل نينوى، وُلِدَ إبراهيم في سنة [ع] من مُلكه بعكرها» ديار ^١ <150>.	نب		
١٥٦	اشعرم [Semiramis]، امرأته <151> بانية سامراً العتيقة التي بالجانب الغربي من سُرٍّ مَنْ رَأَى.	مب		
١٩٤	ياميس ^٢ [Jamès] بن نينوس، الذي ابْتَلَى إبراهيم به، فَهَزَبَ مِنْهُ فِي [سنة كج] مِنْ مُلْكِهِ إِلَى أَرْضِ فِلَسْطِينَ.	لح		
٢٢٤	اريوس [Areios]، «فِي أَيَّامِهِ وُلِدَ إِسْحَاقُ وَاسْمَاعِيلُ...» ^٣ .	ل		
٢٦٤	اريلوس ^٤ [Aralios].	م		
٢٩٤	اخشِيرش ^٥ [Xerxes].	ل		
٣٣٢	ارماميثرس ^٦ [Armamithrés]، «فِي أَيَّامِهِ مَكَثَ يَعْقُوبُ بَارِضٌ	لح		

١. «كرها ديار» از داد / طز ساقط است. گویا مراد «كالخو / كالج» (بایخت آشور) یا «خراتو / خرزن» (كرخ) مشهور باشد. رش: <150>.

٢. داد / طز: یامیس. قا: رامیس.

٣. افزوده العانور (١/ ١٥٢). ٤. عس / توپ: ارسنوس. ٥. قا: کسرکیس / اکسرکسر.

٦. عس / توپ: امانتوس. قا: ارماموتوس.

القول...			
٩	بلاخوس [Bêlôchos] ^٢	له	٣٦٧
١٠	بلاوس [Balaïos] ^٣	نب	٤١٩
١١	الطاذوس ^٤ [Altadas]	لب	٤٥١
١٢	مامولوس ^٥ [Mamylos]	ل	٤٨١
١٣	منخالوس ^٦ [Munchaleus]	ل	٥١١
١٤	اسفاروس [Sphairos]، «في أيامه ترزع موسى و اخوه هارون...» ^٧	ك	٥٣١
١٥	ماموتوس ^٨ [Mamythos]	ل	٥٦١
١٦	اسفارشوس ^٩ [Sparethus]	م	٦٠١
١٧	اسقطيدوس ^{١٠} [Askatades]	م	٦٤١
١٨	امونطوس [Amyntês]	مه	٦٨٦
١٩	بلاخوس [Bêlochos] ^{١١}	كه	٧١١
٢٠	بالاتارس ^{١٢} [Balatorês]	ل	٧٤١
٢١	لنفريدس ^{١٣} [Lampridês]	لب	٧٧٣

١. افزودة القانون.

٢. قا: «دولوكوس» (في أيامه دخل بنو اسرائيل الى ارض مصر).

٣. قا: «مالوس».

(في أيامه بنيت منفس بمصر).

٤. طز: ماموتوس (بدل از ١٠٥)، قا: «مانكوس» (في أيامه استقبل بنو اسرائيل بمصر).

٥. قوب: ملخالوس، قا: «ماركلوس» (في أيامه بنيت منريس... بموسى و ديثه...).

٦. افزودة القانون.

٧. طز: مامولوس (بدل از ١٢٢)، قا: «مامويوس» (في أيامه صُوّر اسندس ارقام الكتابات...).

٨. قا: «اسفروتوس» (في أيامه خرج بنو اسرائيل من مصر...).

٩. عس / قوب: اسفلندوس، قا: «اسفطاروس» (في أيامه خرج العبرانيون من الشيه...).

١٠. قا: «يدكوس» (في أيامه بُنيت مدينة حلب).

١١. قا: «مغبرمدوس».

١٢. عس / داس / قوب: ملالاتارس، قا: بلنقورس.

٧٩٣	ك	سوسيرس ^١ [Sōsarēs].	٢٢
٨٢٣	ل	لمفاروس [Lampares] ^٢ .	٢٣
٨٦٨	مه	فئواس ^٣ [Panyas].	٢٤
٨٨٧	يط	سوسرموس ^٤ [Sōsarmos].	٢٥
٩٢٤	لز	ميثريوس [Mithraios]. «في أيامه دبر سمومون الجبار بنى اسرائيل» ^٥ .	٢٦
٩٥٥	لا	طوطيانس ^٦ [Tautanēs] في أيامه شُيِّت مدينة ايليوس. وكان اليونانيون يحاربونها ^٧ .	٢٧
٩٩٥	م	طوطيوس ^٨ [Teutaïos].	٢٨
١٠٢٥	ل	ثنيوس ^٩ [Thinaïos].	٢٩
١٠٦٥	م	دروكلوس ^{١٠} [Derkylōs].	٣٠
١١٠٣	لخ	اوپيلاس [Eupales]. في أيامه قُتِلَ داوود على اسرائيل.	٣١
١١٤٣	م	لواستنوس ^{١١} [Laosthenēs] و في أيامه تَقَسَّم بنو اسرائيل بِاثْنَيْنِ ^{١٢} .	٣٢
١١٧٣	ل	فريطياداس ^{١٣} [Piritiades].	٣٣
١١٩٣	ك	افراطوس ^{١٤} [Ophrataios].	٣٤
١٢٤٣	ن	افراطاناوس ^{١٥} [Ophratanēs]. بعد مِث سنة. قَسَزَ يوماً من	٣٥

١. قا: سوسيرموس.
٢. قا: «المقدس» (في أيامه كانت دجور الثانية مديرة بين اسرائيل...).
٣. داد / طز: فنياس. قا: فاباوس.
٤. قا: سوسرموس. تز: Sosarmos.
٥. افزوده الفاتون.
٦. قا: «طوبحالسير / طوطاليس» (في أيامه فُتِحَت الميناء و هو اطرابليس بعد حصارها عشر مائتين سنة. جيب استنبلا.
٧. جمله را داد / طز افزوده دارد.
٨. قا: طوطالسير.
٩. داد / طز: ثينيوس (كذا). قا: ثينوس.
١٠. قا: فريطالوس.
١١. قا: لاستينيوس.
١٢. جمله را داد / طز افزوده دارد.
١٣. عس / نوپ: دريلنياس. قا: فريطيوس.
١٤. قا: افراطاوس.
١٥. قا: اوفراطينيوس.

		ملکه. وَلَدَ امیروس الشاعر. المتقدم عند اليونانيين. كَامِرِي الْقَيْسِ عند العرب.	
۳۶	اقرغاناس ^۱ [Akraganès]	مب	۱۲۸۵
۳۷	ثونو قنقریراس ^۱ (كذا) [Thōnoskonkoleros] و باليونانية سبأه «ثاقريوس» ^۳ .	ك	۱۳۰۵
۴۸	أرباق ^۵ [Arbak]. المستولى على العراق.	عب	۱۳۷۷

﴿طو/۸۷﴾

§ 24 حکى أهل المغرب، عن هذا الملك الأخير [أ: ۳۷] أَنَّ يُونُسَ، بُعِثَ في زمانه الى
نهنوى؛ و أَنَّ رجلاً من العجم، يُسَمَّى بالعبرانية أرباق، و بالفارسية دهاك، و بالعربية ضحاکاً،
خَرَجَ على هذا الملك، و حاربه و هَزَمَهُ و قتلَه، و استولى على المملكة، الى أن قام بالملك
الكيانيون؛ و هم ملوك بابل المعروفون عند أهل المغرب بالكلدانيين، و كان مُلْكُهُ اثنتين و سبعين
سنة، و ليس الكلدانيون بالكيانيين^۶، بل عُمَلُهُم بيبيل؛ فَإِثْمُ كانوا يَتَزَلَّوْنَ بُلْغَ، و لما وَرَدُوا العراق،
جَزَى أهل المغرب في تسميتهم بالكلدانيين، على ما كانوا يَجْزُونَ عليه قبل في عُمَلِهِم. و حَكَى
بعض أهل الأخبار، أَنَّ عَمْرُوَ بن كوش بن حام بن نوح، مُلْكٌ بعد ثلاث و عشرين سنة، من لدن
تَبْلِيلِ الْأَلْسِنِ بيبيل؛ و هى أَوَّلُ مملكة قامت في الارض، و تَبْلِيلُ الْأَلْسِنِ بيبيل كان موافقاً لمولد
ارغو^۷ <152> و ذَكَرَ ملوكاً قاموا بعده، الى أن بَلَغَ الْأَمْرُ الى ملوك أَثُورَ، الذين نَطَقَ الجدول
المتقدم بِكَدُومِهِم. و هذا جدول مُلْكِ الملوك الذين ذُكِرُوا:

۱. هس / توپ، افراماس، قا، افرامبوس / افرامبرس.

۲. قا: «سرديقوس» (لما انهم من أهل الجبل، و رئيسهم ترمق، طرح نفسه في النار، حتى احرق بطلب المملكة).

۳. جمله را داد / طو: ندارد. ۴. این سطر از قانون (۱ / ۱۵۴) افزوده شد.

۵. قا: «اوبال» (قبیل آه الضحاک، و آه قاتل «سرديقوس» (كذا) و قَتَلَهُ، بل آخرن هو نفسه).

۶. هن: «الكيانيون بالكلدانيين»، ضبط از طو: «حسب «زاخانو»).

۷. عس: ارغو، طو: «ارغو» (که همین درست است) ولی تز: «ارغو» که هم باید به تعلیفه <152> رجوع شود، طو:

ان ما من «ارغو» نخستین شاه بابلی را با «سارگون»، کندی (۲۳۷۸ - ۲۳۱۶ ق.م.) انیمانی کرد؛ ایم «ویراسناره».

§ 25 ملوك بابل <153> .

جملة السنين	مدد ملوكهم	أسمائهم	
٦٩	سط	نمرود Ninurta بن كوش Kassu <154> ^١	١
١٥٤	فه	كسمروس ^٢ Kamsirus <155>	ب
٢٢٦	عب	ساميرس ^٣ Sumcr <156, 151> ^٤	ج
٢٣٦	ى	أرفخشاد ^٥ Arphaxsadh <157>	د
٢٤١	هـ	و بقي بابل بلا ملك الى أن ملك الآثوريون.	

و قد وجدنا لاهل بابل أيضاً، تواريخ ملوكهم من لدن يُحْتَصَرُ الأول، الى وقت تحويل التاريخ عنهم بِمَآتِ الإسكندر البثاء، نحو الملوك البطالسة، فأثبتناها مَصْحُحَةً المَكْدُ، وإن كان أسماء الملوك غير مصححة سباعاً، بل هو منقول على هيأت الحروف، وهذا هو الجدول المتضمن لهذا:

١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠

§ 26 أسماء

ملوك الكلدانيين <158>

ما ملك	كل واحد	السنين	منهم
١٤	يد		
١	يُحْتَصَرُ الأول Bukhtanassar, Primus ، ومنه مبدأ التاريخ في المجسطي.		

١. نمرود (Nimrud) همان نامخدای آشوری «Ninurta» (و) كوش (Kushtan) - نامشاه میانرودانی - همان اسم قوم «Kassite» باستان است. رشن: <154>.

٢. عس / توپ: قمبروس، داد / طز: قمنورس. ضبط از القانون (١٥١/١) که ظاهر از وجهی از «کسر» (= کوهسار) و مراد قوم «عیلام» باستان باشد. رشن: <155>.

٣. «سمیروس» (فی اقامه احدثت المکاتب و الأوزان و صناعة التصوير حتى عُبِدَت الاصنام).

٤. «سومر» همان اسم قوم معروف بابل باستان که با نامخدای مشهور «سمیرام» («شوملیا» کاسی خدای کوهستان) <151> همانستی دارد. رشن: <156>.

٥. «أرفخشذ» (تکونین، ١٠ / ٢٢ و ١١ / ١٥ - ١٣، تواریخ اول، ١ / ١٧ و ١٨ و ٢٤) مبدأ سلاله کلدانیان (ناموس، ٣٩) <157>.

٢٦	ب	٢. نبوخذناصر ^١ / نديوث [Nebucadnezar / Nadios].
٢١	هـ	٣. كزيروس ^٢ [Chinzêros].
٢٦	هـ	٤. ايلولير ^٣ [Iulaios].
٣٨	يب	٥. مردوقنفذ ^٤ [Mardokempad].
٤٣	هـ	٦. اريتينو [Arceanus].
٤٥	ب	٧. افسيلطوس ^٥ [Abasileitos].
٤٨	ج	٨. بيل بيس ^٦ [Bilibes].
٥٤	و	٩. اوفرانديو ^٧ [Aparanadios].
٥٥	ا	١٠. اريغال ^٨ [Erigebalos].
٥٩	د	١١. ميسيموردكس ^٩ [Mesesimordakos].
٦٧	ح	١٢. افسيلطوس ^{١٠} الثاني [Abasileitos . Deutepos].
٨٠	يج	١٣. اسريدنو ^{١١} [Asaridinos].
١٠٠	ك	١٤. سدركين [Saosduchinos].
١٢٢	كب	١٥. نابولسرو و فيلدن ^{١٢} [Nabopolassaros & Kiniladanos].
١٤٣	كا	١٦. نبوخذناصر [Nebucadnezar].
١٨٦	ج	١٧. بُخْتَنَصَّرُ / بوخذناصر ^{١٣} [Bukhtanassar] و هو ابنُ «ويو» بن «جودرز» شدد ^{١٤} [على اليهود بأمر «گشتاسف» <43>].

<طر/١٩>

١. طز: ١. ٢. عس / توپ: كزيرون. طز: حيريقون (حزيروقور).
 ٣. عس / توپ / طز: ايلوعيو. ٤. عس / توپ: مردوقنفذ. ٥. طز: ايسايليس.
 ٦. عس / توپ: بيس. ٧. عس / توپ: اوفرانديرا. ٨. عس: ارييل. توپ: اريشيل.
 ٩. عس / توپ: ميسيموردكس. طز: ميسيموردكس.
 ١٠. عس / توپ: اردوينو. طز: اردوينو.
 ١١. عس / توپ: فيلدن. طز: فليسرو فيلدن.
 ١٢. طز: * «فتح بيت المقدس»: قا: «و هو يختصر الثاني^١. مخرب بيت المقدس: قصدها، و صالح بأهلها. و انصرف: فاستصروا عليه، فقصدهم ثانية: و فتحها و غلبها (١٥٥/١) <30>».

I. Nebuchadnezzar II (605 - 562 B.C.) <43>.

١٩. توپ: هدد.

١٨٨	ب	نرجیلا بصر ^١ Neriglissar (559 - 556 B.C.)
١٩٢	د	بلطشاصر ^٢ Belteshassar (560 - B.C.)
٢٠٩	ز	داریوس المادی ^٣ Darius the Median <159>
٢١٨	ط	کورش Cyrus ^٤ ، بانی بیت المقدس ^٥
٢٢٦	ح	قومیسوس ^٥ Cambyes
٢٦٢	لو	داریوس الاول ^٦ Darius, the First
٢٨٣	کا	اخشیرش Xerxes ^٧
٣٢٦	ج	ارطخشست الاول Artaxerxes Primus ^٨
٣٤٥	بط	داریوس الثانی ^٩ Darius, the Second
٣٩١	مو	ارطخشست الثانی Artaxerxes Secundus ^{١٠}
٤١٢	کا	أخوس ^{١١} (اردشیر الثالث) ^{١٢} Artaxerxes III Ochus ^{١٣}

١. هس / توپ: نرجیلا بصر، طز: برخالفر (٤)، قا: أولمدوخ (٥).

٢. قا: «بلطشاصر» (شرب الخمر فی أواني البکل و طفی بقتل مرسلاته).

٣. طز: + «الاول»، قا: + «شرب لتجربة علی اليهود، و اطفالهم: فلم نمکثوا من بناء البيت، لعداوة الامم الیاهم» (١٥٥/١١).
داریوش مادی را با سومن یادشاه بزرگ ماد «هوخشتر» / Xerxes (٤٢٤ - ٥٨٥ ق. م) فاتح «بیتواه» اینهمانی کرده‌اند، رش: <159>.

1. Cyrus the Great (559 - 529 B.C.).

٤. قا: = «ألفی» دانیال فی جُبِّ المباح، لکمره صتم «بئله»، و هو المشتري: فاعتزله و لم یضربه».

٥. قا: = «استولی علی مصر، بحسن من مالیکه».

٦. «الاول» افزوده ماست، قا: «داریوش بن وستاسفس» (أذن لليهود فی بناء البيت، و اعنتی بهم محمداً صاحب تراهه).

٧. «الثانی»: «اکسرکیس»، و هو اخشیرش بن داریوش، کبس مصر لمساتهم اربع سنین، فی امام ایه و امامه، و استمددهم» (١٥٤/١١).

٨. قا: + «ارطخشست ازوخ»، و هو اردشیر طویل البدین «(ثلاث من مالیکه، و لد سقراط، و سم اوآخر ایامه).

٩. «الثانی» افزوده ماست، قا: «داریوش یونوس» (فی الخامسة عشر لمالک، استعصى مصر، و زال عن اهل ایدی الفرس اصلا).

١٠. قا: «ارطخشست ذو التدابیر» (کان «مردخی» و «استر» فی ایامه، و قتل «هامان» بسبب اليهود).

١١. هس / توپ: اموس. ١٢. افزوده بیرونی (ص ١١١)

١٣. قا: «ارطخشست اکوس، ابن لاسود» (فی ایامه و لد الاسکندر...).

۲۹.	فیروز ^۱ (ارسیس بن أخوس) ^۲ [Arses, <Nikátorus>] ^۳ .	ب	۴۱۴
۳۰.	داریوس بن ارسمس ^۴ [Darius (S.Aršam) III Codomannus] ^۵ .	و	۴۲۰
—	الاسکندروس بن میقدون الهتاء ^۱ ؛	ح	۴۲۸

ثم انقل التاريخ الى فيلقوس.

۱۰۱/۲۷

جمله	ما مثلك	كل واحد	الستين	منهم	§ 27 تسمية ملوك القبط <160>.						
					الذين كانوا بمصر، و عددهم اربعة و ثلاثون، بموى القرس؛ و مدتهم مع القرس ثمانمائة و اربع و تسعون سنة.						
١٧٨	قمح	٢٠٤	كو	٣٠٥	٣٠٩	٢١٨	٢٢٤				
١.	ديوسبوليتا [Diospolitae] ^٢ .	٢.	سمندوس [Smendis (1085 - 1054 B.C.)].	٣.	سوساناس [Susennés / Seusenén (c.1580 - B.C.)].	٤.	نفغراس [Nephcherés / Nefekaré (c.2280 - 2240 B.C.)].	٥.	امانافوتاس [Amenophthis (1009 - 1000 B.C.)] ^٦ .	٦.	اسخورييس [Osochôr/Ouserkar (2563 - B.C.)] ^٧ .

۱. طز: فیرون، تب: قزرون / قزرون / قزرون: کمان می‌برم. که لقب یونانی او Nikátor (۱۰ فیروز) بوده باشد؟

۲. افزوده: بیرونی (الانبار، ۱۱۱ / القنبر، ۱۵۶).

۳. قا: + «الربع من ملکه. غاب بطیافوس ملک مصر. و اختفی فی مدینة مامد و مامسکرا».

۴. عس / توپ: اوسخ، طز: اوسخ، قا: ارس؛ پدر داریوش سوم هخامنشی (۳۳۶ - ۳۳۱ ق.م) Aršames بوده. که همان «آرشام» باشد. ۵. قا: + «قتله الاسکندرو...».

1. Alexander the Great (336 - 323 B.C.)

2. Diospolis Parva, the Capital of Twelfth Dynasty in Egypt (c.1991 - c.1786 B.C.).

۶. ولی مشهور Anonophis R (c.1557 - 1530 B.C.) مؤسس سلسله هجدهم است.

۷. Ouserchères مؤسس سلسله پنجم، نیز Ouserkaré (II, 2424 - B.C.) از مؤسسان سلسله نهم، هم چنین Ouserchekouré (1700 B.C.) از سلسله چهاردهم، و Ouserchekouré (1232 - 1200 B.C.) هم از سلسله نوزدهم.

نات شده‌اند.

٢٣	فساماطيقوس .[Psammetichos II (594 - 588 B.C.).]	مد	٦٢٦
٢٤	نختون ^١ .[Necho / Aklunam? (Ramses VIII c. 1000 - B.C.).]	و	٦٣٢
٢٥	فساموثاس .[Psammuthis / Psammetic III(525 B.C.).]	يز	٦٤٩
٢٦	وافريس .[Vaphris / Apries (588 - 568 B.C.).]	كه	٦٧٤
٢٧	اماسيس .[Amasis (568 - 525 B.C.).]	كب	٧١٦
٢٨	اهل فارس الى داريوس [The Persians till Darius I (522 - 486B.C.).]	فيد	٨٣٠
٢٩	امرطيوس .[Amyrtaios (404 - 398 B.C.).]	و	٨٣٦
٣٠	نافرطاس ^٢ .[Nepherites I (398 - 392 B.C.).]	و	٨٤٢
٣١	اوخرس .[Achoris (392 - 380 B.C.).]	يب	٨٥٤
٣٢	فساموث وموثاطوس [Psammuthis & Muthatos? (380 - 378 B.C.).]	ب	٨٥٦
٣٣	ناقاطانياس .[Nektanebos I (378 - 360 B.C.).]	يج	٨٦٩
٣٤	طوس .[Téos (361 - 359 B.C.).]	ز	٨٧٦
٣٥	ناقاطانياس .[Nektanebos II (359 - 341 B.C.).]	ح	٨٩٤

28 § ثم انتقل التاريخ منهم، و من الكلدانيين الى الاسكندر اليوناني؛ و نُؤدِّفُهُ جداول سني البطالمة والقيصرة، و التاريخ من لدن فيلفس يُنْقِصُ ثلاثة أقسام. فالقسم الاول: سني فيلفس، و الثاني: سني اغسطس، و الثالث: سني دقلطيانوس. أما الاول، فهو سني الاسكندرانيين غير المكبوسة، و اما الثاني، فهو سني الروم، و هي المكبوسة، و اما الثالث، فكانتاني؛ و لكن بهذا الميكو جُذِّدَ التاريخ. لِأَنَّ الْمَلِكَ لما انتقل اليه، بَقِيَ في عَقِيهِ، وَ تَصَغَّرَ مِنْ بَعْدِهِ. ثُمَّ لَمْ يُذَكَّرْ تَارِيخُ غَيْرِهِ، وَإِنْ زَالَ الْمَلِكُ عَنْ قَبِيلَتِهِ مَرَارًا، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ؛ وَ تَوْجِبُ هَذِهِ الْجَدَاوِلُ أَنْ يَكُونَ مَلِكُ فِيلْفُوسِ اثْنِي عَشْرَةَ

(سنة) وقد صنعه الاسكندراتيون سبع سنين في جداولهم^١؛ و هذه تلك الجداول:

جمله كل واحد سنى منهم فيلفس	ما ملك سنى منهم فيلفس	§ 29 أسماء ملوك مدينة مقدونية، وهم اليونانيون، الملقبون بالبطلانة < 161 >.
٧	ز	١. فيلفوس [Philippus Arrhidacus (323 - 319 B.C.)]
١٩	يب	٢. الاسكندروس بن فيلفوس، وهو الثانى [Alexander II]
٣٩	ك	٣. بطلميس بن ^٢ الارنب المنطق ^٣ [Ptolemaeus Filius Lagiō Logikos] غزا فلسطين، و صعد فى بيت المقدس، و سبى بنى اسرائيل، ثم أطلقهم، و حباهم بأيتة حريمه ^٤ .
٧٧	لح	٤. بطلميس فيلدفوس [P.Philadelphus] محب الأخ ^٥ ، نقل الثروة الى اليونانية ^٦ .
١٠٢	كه	٥. بطلميس اورغيطس الصانع الاول [P.Primus Energetes Phuskon] ^٧ .
١١٩	يز	٦. بطلميس فيلسطور [P. Philometor] محب الأم ^٨ .

٨٩/٨٥٧

١ عبارة «و توجير» را تا اینجا که طز ندارد.. از هس (ص ١٠١ / توپ، ك، ٤٦) برگزفتم و در اقرودم.

٢ هس / توپ، لقول. ٣ طز: اربيا المنطقى.

٤ «الفانن:» بطلميس سوس اين لوفوس، مبدأ التاريخ المعروف بالاسكندر من القسه الثلاثه عشر من ملكه»

٥ هس: الاب. ١١٧/١٥٧.

٦ جمله افزوده داد / طز. قا: + «لابوع و عشر من من ملكه، انجم» ارشئ بن اشك» و ملكه اصل الجبل. فسوا
«الاسكاب» و در اسنق اليهود لمصر».

٧ قا: + «فى ايامه انى انطياخوس الكبير - هناك الشام و العراق - الى روميه، اناده فى كل سنة الت بدره».

٨ قا: + «غلبه انطياخوس الكبير - صاحب الشام، و التزع اليهود من يده».

١٤٣	كد	بطلمبوس افيفنيس الصانع الثاني [P. Secundus: Epiphones Phuskon] ^١	٧.
١٧٨	له	بطلمبوس فيلوفطور الخليل ^٢ [P. Philopator, the Deliverer]	٨.
٢٠٧	قط	بطلمبوس اورغيطيس الاسكندر الثاني ^٣ [P. Energetes Alexander Secundus]	٩.
٢٤٣	لو	بطلمبوس سوطر الحديد ^٤ نجيب الحيتل ^٥ [P. Soter, the Iron - smith, Artium Fautor]	١٠.
٢٧٢	قط	بطلمبوس ديونسيوس الخير ^٦ [P. Dionysius Optimus]	١١.
		قلوپترا [Cleopatra] الى أن ملك غاثيوس ايوليوس	١٢.
٢٧٥	جد	[Gajus Julius] «الرومية» ^٧	
٢٧٩	دز	وبعد ذلك الى أن مات غاثيوس وملك ابنه اغسطس ^٨ [Augustus]	—
٢٩٤	يدو	و بعد ذلك الى ان قتلها.	

في تسمية قلوپترا «بطلمبوس»^٢ اختلاف، لأنها امرأة؛ ولما كانت بالاسكندرية، وكانت ملكتها،
لُقبت به. غاثيوس وهو بالرومية «ايوليوس»، ومعناه: ملك العالم.

١. قأ: + «انسولي على الشام، فردّه انطاخوس مغلوباً، وارتجع منه ما اخذ».

٢. قأ: + «فتر له ارسطليس اقباسوف الترة».

٣. قأ: + «في ايامه ابطال انطاخوس اليفينس اليهوديه. و اكرههم على رفضها. و ذلّهم».

٤. قأ: «اخرجته امه من ملكه، و نفعه».

٥. قأ: + «في العامسة والعشرين له، جمع جايوس ملك الروم، و انسولي سنة القرى عايه».

٦. قأ: «قلوپترا. بنت بطلمبوس، اتاهها جايوس لقوبة امرها: تم اتاهها ابنه اغسطس، و اصلح امورها، و قمع المنزدين عندها» (١٥٨/١).

٧. Augustus Octavianus (27 B.C. - 14 A.D.) the son of Octavian Gajus Julius Caesar (45 - 27 B.C.) <47>
٨. P. Cleopatra (51 - 30 B.C.).

٣٠ §أسماء ملوك الروم <162>،	ما ناك	جماعة
	و هم القيصرية، نزلوا رومية؛ و هم بنو الأصفر - يعني - صوقر بن نفر	كل واحد	سنى
	بن عص بن اسحاق بن ابراهيم النبي - عليه السلام -	منهم	اغسطس

١.	اغسطس قيصر ^١ [Augustus Caesar (27 B.C - 14 A.D.)]	م	٤٣
	بعد أن قتل كلوپترا ^٢ [Cleopatra].		
٢.	طيبروس [Tiberius] بن اغسطس ^٣	ك	٦٥
٣.	غايوس ^٤ [Gaius]	د	٦٩
٤.	كلود يوس [Claudius] قائل بولس السليح و شمعون الصفا ^٥ .	يد	٨٣
٥.	نارون [Nero] الملعون، قاتل المؤمنين ^٦ .	يد	٩٧
٦.	اسفسيانوس [Vespasianus]، بعد سنة من ملكه، غزا فلسطين، و	ى	١٠٧
	حاصر اليهود بيت المقدس ثلاث سنين، و خربها و قتل اليهود، و		
	بذدهم، و أبطل شرائعهم ^٧ .		
٧.	طيطوس [Titus] ^٨ .	ج	١١٠
٨.	دوميطيانوس [Domitianus] ^٩ ، فى السنة التاسعة من ملكه، بُني	يد	١٢٥
	يوحنا صاحب الإنجيل، فاختفى فى جزيرة الى موته، ثم خرج		
	و سكن مدينة افسوس.		

١. قا: «إبطل مملكة مصر، و استولى عليها، و قُتلت كلوپترا نفسها.» (١٥٨/١).

٢. عس / توب: قلهو فطرا. ٣. قا: + «نسع عشرة من ملكه، كان: حليوت المسيح عند النصارى.»

٤. عس / توب / قا: «جايوس» (اناخ على بقايا اليهود بالشام، و عذبه و عذبهم).

٥. قا: + «فى ايامه كان سيمون الساحر برومية.»

٦. قا: + «صلب شمعون الصفار (كذا) و ضرب عنق بولس، و كثرت الازاجيف، فتهيروا نزل.»

٧. قا: + «كان صاحب جيش العقول، فسلمت المملكة له.»

٨. قا: «خرب بيت المقدس خراب الاخير، و اسر اليهود و باعهم و فرغهم، و احرق هيكلهم و كتبهم.»

٩. قا: «حبط غرس النيب، و غرب الخمر، و حصى الناس، و ندد على انصارى، و امر بقتل اولاد داوود، لابطال

اليهوده، و «بنيت كان پليناس الممل.» م (١٥٩/١).

١٣٦	ا	٩. ناروس [Nerva].
١٤٥	بط	١٠. طرايانوس [Trajanus].
١٦٦	كا	١١. ادريانوس [Hadrianus] وهو الذي خرب بيت المقدس، وخرم ^٣ في سنة ج [18] من ملكه ^٤ .
١٨٩	كج	١٢. انطونيوس [Antoninus] وهو الذي أعاد عماره بيت المقدس، و يذكّر جالينوس أنه ألف كتاباً في التشريع في أول ملكه؛ وفي زمانه أيضاً كان بطليموس، صاحب كتاب المجسطي.
٢٢١	لب	١٣. قومدوس [Commodus] ^٥ .
٢٤٦	كه	١٤. اساروس [Severus] ^٦ و انطينيوس [Antoninus] ^٧ .
٢٥٠	د	١٥. انطونيوس [Antoninus] وحده ^٨ ، في آخر أيامه مات جالينوس ^٩ .
٢٦٣	يج	١٦. اسكندروس بن ماما [Alexander filius Mammaeae] و تفسيره العاجز ^{١٠} .
٢٦٦	ج	١٧. ماكسيميانوس [Maximinus].
٢٧٢	و	١٨. جورديانوس [Gordianus] ^{١١} .
٢٧٨	و	١٩. فيليپوس [Philippus] ^{١٢} .

١. قا: «مرواس» (لأن للتصاري، حتى عاد هراهم).

٢. قا: + «شد على التصاري، و افراط في قتلهم».

٣. قا: + «كان بطليموس و جالينوس في زمانه، و خدمه في آخر أيامه».

٤. قا: «في أيامه احترق هيكل المقداري يرومية، و في آخره خنق نفسه، و مات بقتل».

٥. قا: «ساويروس» (في أيامه، بحثت الاساقفة المجتمعون عن امر الفصح، و اصاحوا امر الصوم).

٦. داد / طز: + «ساوطينس خ»، قا: «انطونيوس قرقلوس» (قتل فيما بين حران و الرها).

٧. داد / طز: + قا: التوجل (١).

٨. داد / طز: + «انطونيوس الوحيد»، قا: + «في أيامه، عرف مامي، لما جاء الى الاسكندرية، و قتل هذا الملك بقتل».

٩. قا: «ابن العاجز» (بالقرب من الخامسة من ملكه، ظهر اردشير بن بابك، و جمع انملك).

١٠. قا: «شد في قتل التصاري».

١١. داد / طز: + «غورديانوس خ»، قا: + «قتل في حدود فارس» (١١ / ١٦).

١٢. قا: «قتله دقيوس، و في أيامه مملوءة رومية الف سنة، و اقم بها عبد عظيم الشأن».

٢٠	دافيوس [Decius] صاحب اصحاب الكهف ^١ <418>	ا	٢٧٩
٢١	جالوس ^٢ [Gallus].	ج	٢٨٢
٢٢	ولريينوس ^٣ [Valerianus].	يه	٢٩٧
٢٣	كلودديوس [Claudius].	ا	٢٩٨
٢٤	اوريلينوس [Aurelianus] ^٤	و	٣٠٤
٢٥	فروبيوس [Probus]	ح	٣١٢
٢٦	قاروس [Carus] و قارينوس [Carinus].	ب	٣١٤

٨
٤٤١/٤٤٢

سنة	ما صنع	كل واحد	دقطنانوس
31 § أسماء ملوك النصارية ^٥ <163>	منهم	

١	دقطنانوس [Diocletianus (284 - 305 A.D.)] ^٦	كا	٢١
٢	قوسطنطينوس [Constantine I the Great (306 - 337 A.D.)] أول ملك تصّتر، و هو يافى سور قسطنطينية (و انتقل اليها من روميه) ^٧ و في أول سنة من ملكه، طلبت أُمّه هيلاني خشبة الصليب، حتى وجدته؛ و في التاسعة عشرة اجتمع الأساقفة بنيقية، فوضعوا شرائع النصرانية.	لب	٥٣
٣	قوسطنطينوس [Constantinus] ^٨	كد	٧٧

١. قا: + «قتل خالفاً من النصارى، و منه هرب القتيبة، و ناموا في الكهف» <418>.

٢. هاد / طز: خالوس. قا: «جالوس و لوسوس» «قتلا في السوء». بعد فتح كنند.

٣. عس / توب: بارينوس. قا: «وازينوس و جالينوس» «في أيامهما استولى سابور على الشام، و اسرها».

٤. قا: + «مات بساعة»، و في أيامه انتشر ماني بالشرق.

٥. الفانوب: «ملوك النصارية بجزنطيا» و سميت قوسطنطينسبابوس، و هي القسطنطينية» (١٦٧/٨).

٦. قا: «اللات عشرة من ملكه، عصاء اهل مصر و الاسكندرية، فقتلهم و غلبهم و نكأ فيهم».

٧. قا: «اللات عشرة من ملكه، عصاء اهل مصر و الاسكندرية، فقتلهم و غلبهم و نكأ فيهم».

٨. قا: «اللات عشرة من ملكه، عصاء اهل مصر و الاسكندرية، فقتلهم و غلبهم و نكأ فيهم».

٧٩	ب	يوليانوس الكافر [Julianus Apostata]. ^١	٤.
٨٠	ا	ولنتيانوس ^٢ [Valentinianus].	٥.
٩٤	يد	والنس ^٣ [Valens] المُتخَرِق في بيتِ تَبْنٍ مُتَهَرِّماً.	٦.
١١١	يز	ثاودوسيوس الكبير [Theodosius the Great].	٧.
١٢٤	يج	ارقادوريوس [Arcadius] ابنه ^٤ .	٨.
١٦٦	مب	ثاودوسيوس الصغير [Theodosius Minor] لَمِنَ نَسْطُورُس في زمانه ^٥ .	٩.
١٧٢	و	مارقيانوس [Marcianus] وقلخاريا [Pulcheria] امراته، لَمِنَ في زمانها المعقوبة ^٦ .	١٠.
١٩٠	ج	لاون الكبير [Leo the Great] وكان من أوساط الناس ^٧ .	١١.
٢٠٧	يز	زينون الارميناقى [Zeno Alarminaki] وكان يعقوبياً ^٨ .	١٢.
٢٣٤	كز	انسطاسيوس ^٩ [Anastasius] بنى عَمَّورِيَّةً وكان يعقوبيا.	١٣.
٢٤٣	لز	يوسطينس [Justinus] ^{١٠} .	١٤.
٢٨٠	لز	يوسطينيانوس [Justinianus] بنى كنيسة الرُّها ^{١١} .	١٥.

١. قال: «ارتدَّ الى عبادة الاصنام، وفقد ارض الفرس، وفنَّه بها بهم غرب».

٢. عس / توپ: بوسندانس، نب: ونايانوس، قا: ولنتيانوس.

٣. عس / توپ: ووالس، قا: واليس، داد / طز: ووالسى.

٤. قال: «ارودس و اويوريفرس» (بقي بطول القسطنطينيه، فخالف و جمع الجموع، و حارب الملك حتى قتله).

٥. قال: «فى ايامه، غزت فارس و الروم، و ظهر نسطور صاحب المذهب، و اتبه اصحاب الكهف من التوم و خرجوا».

٦. قال: «فى ايامه، لَمِنَ نَسْطُور و نفى».

٧. قال: + «فى ايامه، انخسفت انطاكيه بالزلزل».

٨. قال: «خس لاون، و ان حمايه فتنه (كذا) و قامت بدله اخاء ستن، حتى جمع زينون الجموع، و عاد و اهلكوهما».

٩. عس / توپ: استاسوس، قا: «السطسوس» (اخرج قيا مدينة آمد، فبنى هذا الملك مدينة دارا على النهر، و رتب فيها المسالح).

١٠. قال: «فى ايامه، اتى المنذر بن النعمان ارض الجزيرة، فقتل و سبى».

١١. قال: «كثرت الحروب بين الفرس و الروم، و قيل المنذر بن النعمان جبلة بن الحارث، و قتل و سبى» + «يوسطينوس الآخر» (كانت الروم تؤذى اى الفرس كل سنة اربعة فداطير، فمعهما هذا الملك).

٢٩٤	يد	١٦. طبريوس [Tiberius]
٢٩٨	د	١٧. ماوريقوس [Mauricius] مُبِينٌ كَثْرَى عَلَى بهرام شوبين.
٣١٨	ك	١٨. فوقا [Phocas] الذي حاصره شهربراز صاحب جيش كمرى بالقسطنطينية ^٢
٣٤٩	لا	١٩. هرقلس الحكيم [Heraclius the Wise] صاحب العرب، في أيامه خرجت الروم من الجزيرة و الشام ^٣ .
٣٥٠	ا	٢٠. قسطنطين [Constantine III (641 A.D)] ابنه، دُبِعَ في الحَمَام.
٣٧٧	كر	٢١. قسطنطيس [Constant II (641 - 668)].
٣٩٣	يو	٢٢. قسطنطيس [Constantine IV Pogonatos (668 - 685)].
٤٠٣	ى	٢٣. يوستينيانوس [Justinian II Rhinotmeios (685 - 711)] جَذَعَ الروم أنفه.
٤٠٦	ج	٢٤. لنتوس [Leontius] استضعف نفسه لما هرم فانزل.
٤١٣	ز	٢٥. طبريوس افسماروس [Tiberius Apsimarus].
٤١٩	و	٢٦. يوستينوس [No.23] المذدوع الأنف [Justinianus (Rhinotmeios)].
٤٢٢	ج	٢٧. فيليقوس [philippicus].
٤٢٤	ب	٢٨. اتسطاس اقليموس [Anastasius Atlimus (Artemius)] خَلِقَ لما عَجَزَ عن الحَرْب.
٤٢٥	ا	٢٩. ثاودوسيوس [Theodosius] حاصره مَسْلِيَةُ بن عبد الملك.
٤٤٩	كد	٣٠. لاون الاكبر [Leo the Great] الذي خَدَعَ مسلمة و رَدَّه عن القسطنطينية.
٤٨٣	لد	٣١. قسطنطين [Constantinus Senior] بن لاون الاكبر.

١. قال: «صادق كسرى أبرويز و صالحه، فسكنت الحروب، نه فتلته الروم».

٢. قال: «امعش كسرى لقبل موريقيا، و حرب الجيوش للاخذ بنأره، فاستولوا و افنحوه».

٣. جماله و اظر نداد، قال: «في ايامه كانت الهجره (اليوم)».

٤٨٧	د	لاون الاصغر [Leo Junior] بن قسطنطين الاكبر.	٣٢
٥٠٥	ج	قسطنطين الاصغر [Constantinus Junior] بن لاون الاصغر.	٣٣
٥١٠	هـ	اغسله [Augusta (Irene)] مَلَكْتُ أَمْرُ الروم.	٣٤
٥٣٨	ج	نقفورس [Nicephorus] ^١ مَلِكُ الروم عليهم.	٣٥
—	—	استيراق ^٢ [Stauracius] بن نقفورس.	٣٦
—	ب	ميخائيل بن جورجس [Michael, the son of Georgius].	٣٧
—	ز	لاون [Leo] الى ان قتله ميخائيل في البيعة.	٣٨
—	ز هـ	ميخائيل القسطنطيني [Michael Constantinopolitanus]	٣٩
—	—	قاتل لاون بن نوفيل بن ميخائيل القسطنطيني.	—
—	ج هـ	بسيل الصقلّي [Basilus the Slavonian] وهو آخر ملوكهم.	٤٠

§ 32 و ذكر حمزة الاصنهاني: ان وكيع القاضي <164> نقل تواريخ ملوك قسطنطينيه، من كتاب تاريخ ملك الروم <164> و حكاهما على ما سنذكر في هذا الجدول ^٢:

ملوك قسطنطينية		ما ملك كل واحد منهم		جملة السنين
على ما حكاه حمزة الاصنهاني عن وكيع القاضي،		سنون		سنون
انه نقلها من كتاب لملك الروم.		سنون		سنون
١.	قسطنطين [Constantine I the Great (306 - 337 AD)]	لا	لا	لا
	بن هيلاني [Helene] المظفر [Victorius].			
٢.	ابنه قسطنطين [Constantinus II (337 - 340 AD)].	كد	—	نه
٣.	ابن اخيه يوليانوس [Julianus].	ب	و	نز و

١. طنز: + «واستيراق»... ٢. حس / توپ: استيراق.

٣. عبارات از آغا محمد تا ابنين در داد / طنز سابق است.

ی	ط	سح	ج	۴. ثیدوس [Theodosius].
و	•	عد	ج	۵. غردینوس [Gratianus] والاطنیوس [Valentinianus].
ج	ج	فز	و	۶. ارقادس [Arcadius] بن ثیدوس ^۱ .
مب	•	فکط	و	۷. ثیدوس [Theodosius] بن ارقادس.
کط	•	قنح	و	۸. مرکینوس [Marcianus] (بن) والاطنیوس ^۲ .
یو	•	قعد	و	۹. لای الاکبر [Leo Senior].
ا	•	قعه	و	۱۰. لای الاصغر [Leo Junior].
یز	•	قصب	و	۱۱. زین [Zeno].
کز	د	ریط	ی	۱۲. نسطاس [Anastasius].
یا	ط	رلا	ز	۱۳. انطلیس [Antlis].
لح	ج	رسط	ی	۱۴. قسطروندس [Kastondas] و فی ملکه وُلِدَ النبی ^۳ - علیه السلام -.
د	ج	رعج	ا	۱۵. اصطفانوس [Stephanus].
ک	د	رصح	ه	۱۶. مرقینوس [Marcianus] و فی ایامه کان المَبْعُثُ.
ح	•	شا	ه	۱۷. فوقس ^۲ [Phocas] و فی ایامه کانت الهجرة.
لا	•	شلب	ه	۱۸. هرقل [Heraclius] و ابنه؛ و فی ملکه مات النبی ^۳ - علیه السلام -.
که	•	شسزا	ه	۱۹. قسطنطین [Constantine III] بن هرقل.
یز	•	شفد	ه	۲۰. قسطنطین [Constant II] بن امرأه هرقل.
ی	•	شصد	ه	۲۱. قسطنطین [Constantine IV] بن هرقل.
ج	•	شصز	ه	۲۲. لای و یقال الیون [Leo (or) Leon].

۲. عس / توپ: موطیوس والاطنیوس.

۱. عس / توپ: ادباس بن ارقادس.

۳. عس / توپ: مینس.

٢٣.	طباروس [Tiberius].	ز	٠	تیا	هـ
٢٤.	اسطینوس [Justinianus].	و	٠	تیز	هـ
٢٥.	انسطاسیوس [Anastasius].	و	٠	تکج	هـ
٢٦.	ثیدوس [Theodosius].	ب	٠	تکه	هـ
٢٧.	لاوی [Leo] و فی ایامه تَصَرَّمْ مَلِكُ بَنِي أُمَيَّةَ.	که	ج	تن	ح
٢٨.	لاوی بن قسطنطین [Leo, s.Cons.]. الظَّنُّ أَنَّهُ سَمَّطَ رَجُلًا مَعَ مَدُّوْ مُلْكِهِ ^١ .	هـ	٠	تنه	ح
٢٩.	قسطنطین [Cons. Senior] بن لاوی.	ط	ی	تسه	و
٣٠.	قسطنطین [Cons. Junior].	و	هـ	تعا	یا
٣١.	ایرینه [Irene] الَّتِي أَخَذَتْ الْمَلِكَ مِنْ أَيْمَانِهَا.	هـ	٠	تعو	یا
٣٢.	نقفور [Nicephorus] فی ایام الرُّشَيْدِ.	ح	یا	تفه	ی
٣٣.	استیراق [Stauracius] بن تقفور.	٠	ب	تفو	٠
٣٤.	ابنه میخائیل [Michael].	ز	هـ	تعو	هـ
٣٥.	ثوفیل [Theophilus] ابنه.	کب	ج	تصح	ح
٣٦.	میخائیل بن ثوفیل؛ ثُمَّ انْتَقَلَ الْمَلِكُ عَنْ هَذَا الْبَيْتِ عَلَى عَهْدِ الْمُعْتَصِمِ.	کج	٠	ثکو	ح
٣٧.	بسیل الصقلی [Basilus the Slavonian].	ک	٠	ثمو	ح
٣٨.	الیون [Leo] بن بسیل، فی سنة رجع [= ٢٧٣ ق] فی ایام الْمُعْتَصِمِ.	کو	٠		ح
٣٩.	اسکندروس [Alexander] بن بسیل، مات بالدَّیْلَةِ فی سنة رصط [= ٢٩٩ ق]	ا	ب		ی
٤٠.	قسطنطین بن الیون [Cons.s.Leo] فی سنة شا [= ٣٠١ ق] ^٢ .				(٣)

٢. جمله با داد / طز افزوده دارد.

٤. صیغه ارقام از «زخانو» است.

١. عمس: صیرت (٥)، توپ: غیرت.

٢. تصحیح رقم رجمی هم از «زخانو» است.

33 § و أما الفرس <165> فَأَتَمَّ يُسْمُونُ الْإِنْسَانَ الْاَوَّلَ كِيومرث <37> و لقبه «گرشاه» -أي- مُلْكُ الْجَبَلِ؛ و قيل «كِلْ شاه» -أي- ملك الطين، اذ لم يكن حينئذ أحد؛ و قيل أن تفسير اسمه: «حي ناطق ميت». و تاريخهم فيما بينهم. يُنْقَسَمُ مِنْ لَدُنْهُ اَثَلَتَانِ. فَالْقِسْمُ الْاَوَّلُ: مِنْهُ اِلَى قَتْلِ الْاِسْكَندَرِ دَارًا. و تَسَلُّطُهُ عَلَى مَمَّاكِ الْفَرَسِ. و ثَقْلُهُ خَزَائِنَ حِكْمَتِهِمْ اِلَى بِلَادِهِ؛ وَالثَّانِي: مِنْ ذَلِكَ الْوَقْتُ اِلَى ظَهْوَرِ اِرْدَشِيرِ بْنِ بَابَك، و رَجُوعِ الْمُلْكِ اِلَى قَرَارِهِ؛ وَالثَّالِثُ: مِنْ حِينْئِذٍ اِلَى مَقْتَلِ يَزْدَجَرْدِ بْنِ شَهْرِبَار، و زَوَالِ مُلْكِ آلِ سَاسَانَ، و ظَهْوَرِ الْاِسْلَامِ.

34 § و قد قالوا في مبدأ العالم أقاويل عجيبة، و في تولد اهرمن -و هو «إيليس»- من فكرة الله، و إعجابه بالعالم؛ و في كيومرث <166> بَانَ اللهُ تَحْيَرٌ فِي أَمْرِ اَهْرَمَنْ، فَتَرَقَّى جِسْمُهُ، وَتَمَسَّحَ ذَلِكَ، وَرَمَى بِهِ، فَصَارَ مِنْهُ كِيومرث، و أُرْسِلَ إِلَى اَهْرَمَنْ، فَفَقَّهَ وَرَكَّبَهُ، وَجَعَلَ يَطُوفُ بِهِ فِي الْعَالَمِ، اِلَى أَنْ سَأَلَهُ اَهْرَمَنْ عَنْ أَفْضَلِ شَيْءٍ اِلَيْهِ، وَاهْوَلَهُ عِنْدَهُ؛ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ مَتَى يَلْغُ فِي بَابِ جَهَنَّمَ، يَخَافُ خَوْفًا شَدِيدًا، فَلَمَّا بَلَغَ بِهِ اِلَيْهِ، جَمَعَ وَاسْتَالَ، حَتَّى سَقَطَ وَعَلَا اَهْرَمَنْ؛ فَسَأَلَهُ عَنْ أَيْ الْجِهَاتِ يَتَنَدَّى بِهِ فِي الْأَكْلِ، فَقَالَ مِنْ جِهَةِ الرُّجُلِ، حَتَّى أَكُونَ نَاضِرًا اِلَى خُسْفِ الْعَالَمِ مَدَّةَ مَا، عَلِمَا مِنْهُ أَنَّهُ يُخَالِفُهُ فِيمَا يَقُولُ؛ فَابْتَدَأَ اَهْرَمَنْ مِنْ جِهَةِ رَأْسِهِ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ اِلَى مَوَاضِعِ الْخُصْيِ، وَأَوْعِيَةِ الْمَنِيِّ مِنَ الصُّلْبِ، فَتَقَطَّرَ مِنْهُ قَطْرًا نَظْفًا عَلَى الْأَرْضِ، وَتَبَتَ مِنْهَا «رِيَايَسْتَان»، تَوَلَّدَ مِنْ بَيْنِهَا مِيشِي وَمِيشَانَهُ، وَهِيَ بِمَزَلَّةِ آدَمَ وَخَوَا، وَيُقَالُ لَهَا أَيْضًا «مِلْهِي» وَ«مِلْهِيَانَهُ»، وَ يُسَمِّيَهَا مَجُوسُ أَهْلِ خَوَارِزْمِ «مَزْد» وَ«مَزْدَانَهُ».

35 § هذا على ما سمعته، مِنْ أَبِي الْحَسَنِ آذَرْخُورِ الْمُهَنْدِسِ <91>، وَ قَدْ ذَكَرَ أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَلْخِيُّ <167> الشَّاعِرُ فِي الشَّاهَنَامَةِ، هَذَا الْحَدِيثَ فِي بَدْوِ الْإِنْسَانِ، عَلَى غَيْرِ مَا حَكِيْنَاهُ، بَعْدَ أَنْ زَعَمَ أَنَّهُ صَنَعَ أَخْبَارَهُ، مِنْ كِتَابِ سِنْرِ الْعَمَلِ <168> الَّذِي لِعَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُقَفَّعِ، وَ الَّذِي لِمُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ الْبَرْمَكِيِّ، وَ الَّذِي لِهَشَامِ بْنِ الْقَاسِمِ، وَ الَّذِي لِهَرَامِ بْنِ مَرْدَانِشَاهِ مَرْيُومَ مَدِينَةِ «سَابُورَ»، وَ الَّذِي لِهَرَامِ بْنِ يَهْرَانَ الْأَصْبَهَانِيِّ؛ ثُمَّ قَابَلَ ذَلِكَ، بِمَا أَوْرَدَهُ بِهِرَامُ الْهَرَوِيُّ الْمَجُوسِيَّ.

36 § قال: «أن كيومرث، مَكَثَ في الجنة ثلاثة آلاف سنة، و هي آلاف المختلِ والشُّورِ و الجزؤاء؛ ثم هَبَطَ الى الارض، و كان بها أماناً مُطْمَئِنّاً ثلاثة آلاف سنة، و هي آلاف السُّرطان و الأسد و السَّيْبَةِ، الى أن ظَهَرَتِ الشُّرورُ باهرمن؛ و ذلك أن كيومرث إِنْما سَمِيَ «كَرْشاه»، لأنَّ «كَر» هو الجبل بالفهلويَّة؛ فكان في الجبال، و قد رُزِقَ من الحُسن ما لم يقع عليه بصر حيوان، إلّا بُهِتَ و غُثِيَ عليه. قال: و كان لاهرمَن ابنٌ يسمَّى خروزه^١ [Arzure] <169> و إِنَّهُ تَخَرَّضَ لكيومرث فقتله، و حينئذٍ نَظَلَّمَ اهرمنُ الى الله من كيومرث؛ و أراد الله أن يُعَاصِمَهُ به، حِفْظاً للمهود التي بينها، فأراه أولاً عواقب الدنيا والقيامة و غيرها، حتَّى اشتاق الى الموت. ثم قَتَلَهُ، فَتَطَرَّعَ حينئذٍ من صُلْبِهِ قطرتان في جبل دامداذ بِاصْطِخْرَ، و نَبَتَ منها شجرتا «ريباس» ظَهَرَ عليهما الأعضاء في أوّل الشهر التاسع، و نَمَتْ في آخره؛ و تَأَنَّتَا، و هما مِيشي و مِيشيانه، و مَكَثَا خَمْسِينَ سنة، مُسْتَفْتِيَيْنِ عن الطَّعام و الشُّراب، مُتَعَمِّقَيْنِ غير مُتَأَذِّيْنِ بشيء، الى أن ظَهَرَ لها اهرمن في صورة شيخ، فَحَمَلَهَا على تناول فواكه الأشجار، و ابتدأ بها؛ و أَكَلَتْ، فعاد اليه الشَّباب^٢، و أَكَلَا؛ و حينئذٍ وقعا في التلايا و الشُّرور، و ظَهَرَ فيها الحرص، حتَّى أَثْبَهَا اجتماعاً، و وُلِدَ لها، فأكلاه حرصاً. ثم ألقى الله في قلوبها راقَّة، فوُلِدَ لها بعد ذلك سِتَّةُ أَبْطُنْ؛ و أسأؤهم في كتاب ابستا معلومة. ثم كان البَطْنُ السابع سيامك و قراواك؛ و تزوجا، فوُلِدَ لها اوشهنج.

37 § و لهم في تواريخ القسم الأوّل، و أعمار الملوك، و أفاعيلهم المأثورة^٣ عنهم، ما يَسْتَفِيدُ عن استماعه القلوب، و تَمَجُّدُهُ الآذان، و لا تَحْتَلُهُ العقول <170>؛ و لكنَّ القصد فيما نحن بسبيله، هو تحصيل التواريخ، لا اتِّقَادُ الأخبار؛ و أنا مُبَيَّنٌ ما اجتمع عليه، علماء الفرس و هرايذة الجوس و موابذتهم؛ و المَأْخُودُ بقولهم منها، و مُجْمَلُهَا في جداول على هَيْئَةٍ ما تَقَدَّمَ، ليكون الأمر مُسَقَّاً على سَنَنِهِ الْمُعْهُدِ، في تواريخ سائر الأمم؛ و مُلْحَقٌ بأَسْماءِهِمُ أَلْفَاظِهِمُ، إذ هم اُخْتَصُّوا بِذَلِكَ دون سائر الملوك. فإنَّ غيرهم، و إنْ وُجِدَ له لقب، فهو عام لَطَبَّتْهُ، يَشْتَرِكُ هو فيه، و غيرُهُ من القامنين مقامه؛ و الألقاب العامة، تُؤَاذَى لقب الشاهان شاهية للفرس <171>.

١. داد / طز: خروزه / هوربا <169>

٢. داد / طز: خروزه / هوربا <169>

٣. داد / طز: الشهيرة.

۱۸.	ملوك كَشَّ	نيدون
۱۹.	ملوك قَزْغَانَة	اِخْشِيد
۲۰.	ملوك اَشْرُوشَنَة	اَفْشِين
۲۱.	ملوك الشَّاشِ	تَدْن
۲۲.	ملوك مَزَو	ماهويه
۲۳.	ملوك نَيْسَابُور	كنار ^۱
۲۴.	ملوك سَمَقَنْد	طرخون
۲۵.	ملوك السَّرِير	الغیلان ^۲
۲۶.	ملوك دَهْشْتَان	صول
۲۷.	ملوك جَزْجَان	اناهند
۲۸.	ملوك الصَّقَالِيَة	قنار ^۳
۲۹.	ملوك السَّرِيَانِيَيْن	مُزَوْد
۳۰.	ملوك القَبِيْط	فِرْعَوْن
۳۱.	ملوك بَامِيَان	شِير باميان
۳۲.	ملوك مِصَرَ	التنيز
۳۳.	ملوك كَابُل	كابل شاه
۳۴.	ملوك الرَّمِيْذ	ترمذشاه
۳۵.	ملوك خُوارِزَم	خوارزم شاه
۳۶.	ملوك شِرْوَان	شروان شاه
۳۷.	ملوك بُخَارَا	بخارخداه
۳۸.	ملوك كوزكانان	كوزكانان خذاه

<طرز/۱۰۲>

۱. داد / طرز: کنبار. ۲. هن: «الحجاج» (۹۶). ضبط از ماست

۳. داد / طرز: قنار. ضبط از تر (۳۹۹) است.

39 § و أما الألقاب الخاصة، فليست قبل دولة الإسلام إلا للفرس؛ و القِسْمُ الأول منهم، يَنْقَسِمُ ثلاثة أقسام: أحدها «الْبَشْدَاذِيَّة»، و هم الذين مَلَكَوا الدنيا كلها، و بَنَوْا المَدَن، و اسْتَبْطَوا المعادن، و اسْتَخْرَجُوا أصولَ الصناعات، و عَدَّلُوا في الارض، و عَبَدُوا الله حَقَّ عبادته، و الثاني ملوك «أَيْلان»^١، و مناه «الْمَلُوثُونَ»، و لم يَمْلِكُوها بأسرها، و الْمُتَبَدِّي في قسمة ممالكها، افريدون الظاهر؛ فَإِنَّه قسما بين أولاده، كما ذَكَرَ بعض أبناء الأكَاسرة^٢ في شعره <172>:

«فقسنا مَلَكْنَا في دهرنا قسمة اللحم على ظهر وَضَمَ
فجعلنا «الشَّام» و «الرُّوم» الى مغرب الشمس لِطَرِيف سَلَمَ
و رِطُوجُ جَمَلِ «الْتُرْك» له فبلاد الترك يحويها ابنُ عَمِ
و لِأَيْرانَ «المرقا» عنوة فاز بالملك و قُرْنَا بالنعَمَ.

و الثالث «الْكِيَانِيَّة»، و هم الجبابرة؛ و قد انْقَسَمَ مُلْكُ الدنيا في أيامهم، بين الأمم المتباينة؛ و فيما بين هذه الأصناف، خوارج و فترات، يَنْشَبُ لِأجلها انتظام التاريخ، و اتساقه.

40 § و هذا جدول ملوك القِسْمِ الأول على رأى جمهور الفرس <173>:

الجدول الاول

اصناف الملوك	اسماء القسم الاول من ملوك الفرس	ما ملك القائم كل واحد جملة منهم السنين
١.	كيومرث.	ل
٢.	و الى ميثى و ميشانه، و تُسَمَّى أُمُّ الْبَنِينَ و الْبَنَات؛ و هما عند «الفرس» بمنزلة آدم و حوّا.	م
—	و الى ان تراوجا.	ن
٣.	و الى اوشهنك.	صج
٤.	اوشهنك بن افرواك بن سيامك بن ميثى.	م
٥.	طهمورث بن ويجهان بن اينكهذ بن اوشهنك، الى ان ظهر بوداسف.	ا

١. يعنى: أريايى / ايراني. ٢. عس / توب: اولاد.

۲۸۳	کط	و بعد ذلك.	—
۳۳۳	ن	جم بن ويجهان، امر بصنعة الأسلحة، الى ان امر بالقرل و النشج؛	۶.
۳۸۳	ن	و الى ان امر بتصنيف الناس اربع طبقات؛	—
۴۳۳	ن	و الى ان حارب الشياطين و قهرها؛	—
۵۳۳	ق	و الى ان و كّلها بقطع الصخور و حملها؛	—
۵۹۹	سو	و الى ان امر بصنعة الفجلة، فضيّعت و ركبها؛	—
۸۹۹	ش	و مكث الناس بعد ذلك أصحّاء منعمين، ثم توارى؛	—
۹۹۹	ق	و مكث متوارياً، حتى ظفّر به الضحّاك، فامتلّع أمعاءه، و نشره بالمشار.	—
۱۹۹۹	غ	الضحّاك بن علوان من «العاققة»، و هو بيوراسب بن ارون داسب ابن زينكاو بن ويرشد ^۱ بن تاز ^۲ ، و هو ابو العرب العاربة ابن افرواك بن سيامك بن ميثي.	۷.
۲۱۹۹	ر	افريدون بن اثفيان كاو بن اثفيان سكاو ^۳ بن اثفيان بن شهر ^۴ كاو بن اثفيان احسكاو ^۵ بن اثفيان اسبيدكاو بن اثفيان دير ^۶ كاو بن اثفيان ويكاو ^۷ بن نيفروش بن جم الملك.	۸.

البسطة اذية الصالون

طز / ۱۰۵۰

§ 41 [اسماء القسم الثاني]			
۲۴۹۹	ش	المصطفى	۹.
۲۵۱۹	ك	بيروز	۱۰.

۳. داد / طز: نيكاو.

۲. طز: غار.

۱. داد / طز: ويرشد.

۵. طز: اخنيكاو، نب: اخسكاو.

۶. داد / طز: شهر.

۸. داد / طز: كوزن.

۷. داد / طز: نيكاو.

۶. عس / طز: ديز / ديزم.

وسلم - وهو بالفارسية «سرم» ^۱		
س	بیروز	۲۵۷۹
و الى ان تغلب ابن طوج على «ایران شهر»، و نقي منوشجهز.		
یب	فراسیاب	۲۵۹۱
۱۱. فراسیاب بن بشنك بن اینت ^۱ بن زیشمن بن ترك بن زینسب بن دُرُشسب ^۲ بن طوج، حتّی اُدیئل منه منوشجهز، و نفاء؛ ثم اصطلاحا بالزینّیّة المعروفة.		
کح	بیروز	۲۶۱۹
یب	فراسیاب	۲۶۳۱
۱۲. منوشجهز، حتّی مات.		
۱۳. توژ التركی. المتغلب علی «المراق».		
۱۴. زاب بن تهاسب بن «کنگ» (بن) بیروز ^۳ بن ایشت (بن) بن رفش ^۴ بن هوسب بن واثه تنك ^۵ بن ارغ (بن) دورسر بن منوشجهز.		
ه	الاول	۲۶۳۹
۱۵. وكرشاسب، و هو سام بن نریمان بن تهاسب بن اشك بن تَوسب ^۶ بن ارغ ^۷ بن دورسر بن منوشجهز.		

ملوك ایران و هم الملوكون

§ 42 [اسماء القسم الثالث]

ق	نمرد	۲۷۳۹
۱۶. کيقباد بن زغ ^{۱۱} بن نوذرکان ^{۱۲} بن مانشو ^{۱۳} بن نوذر نمرد بن منوشجهز.		

۱. نسخه‌ها: «سرم».

۲. توپ: «اینت» را ندارد، بوند هشتن هم ندارد، باید کلمه‌ای زائد باشد.

۳. هن: ارشسب / ارسبب.

۴. هن: توپ: کنجهور. داد / طز: کنجهور (که جملگی تحریفی از مرآت کهن «کنگ» (سرا) بیروز» بوند هشتن می‌باشد).

۵. افزوده: بوند هشتن (بهار، ۱۵۰).

۶. هن: رف، توپ: وق، داد / طز: زو، اص: بوند هشتن: ارونش.

۷. هن: توپ: رند تنك، داد / طز: و بدینك، (مربوط از بوند هشتن).

۸. افزوده: بوند هشتن.

۹. هن: ترسی / بوسن، توپ: ترسب / ترسب، داد / طز: توش.

۱۰. داد / طز: —.

۱۱. طز: زغ / رگ / ارغ / زاغ / زاب / زوگا.

۱۲. هن: بودکا.

۱۳. طز: متوش، هن: مانسنو، داد / طز: مایسو / مس / متسو / مسو.

۱۷.	کیکائوس بن کیبیه ^۱ بن کیقباد، الی ان عَصَى؛ فَأَسْرَه «مُتَمْرِعِش» ^۲ بالین، ثُمَّ اسْتَنْقَذَهُ رِسْمُ بن دستان بن کرشاسب الملک.	نمرد	عه	۲۸۱۱
—	و بعد ذلك، الی ان مات.	هائون	س	۲۸۸۶
۱۸.	کیخسرو بن سیاوش بن کیکائوس، الی ان ساح واستقر.	هائون	س	۲۹۴۶
۱۹.	کیلهراسب بن کیوجی بن کیمنش «کیبش بن کیبیه» ^۳ بن کیقباد، الی ان أُرْسِلَ يُخْتَصَرُ الی «بیت المقدس»، فَخَرَّبَهُ.	البلخی	س	۳۰۰۶
—	و بعد ذلك.	هائون	س	۳۰۶۶
۲۰.	کیشتاسب بن هراسب، الی ان ظهر زرادشت.	الهرید	ل	۳۰۹۶
—	و بعد ذلك.	ص	ص	۳۱۸۶
۲۱.	کی اردشیر، بهمن بن اسفندیار بن یشتاسف.	طویل‌الباع	قب	۳۲۹۸
۲۲.	خمانی بنت اردشیر بهمن.	جهرآزاد	ل	۳۳۲۸
۲۳.	دارا بن اردشیر بهمن.	الکبیر	یب	۳۳۴۰
۲۴.	دارا بن دارا، الی ان تَكَلَّه الاسکندرُ اليونانی.	الثانی	ید	۳۳۵۴

کتابخانه و هم الجایزه <174>

<ط/د> ۱۰۱

43 § وقد یُوجَدُ ما ذکرناه، من تواریخ هذا القسم، فی کتاب التَّحْقِیرِ مختلفه الحال جدًّا، إِلَّا أَنْ الذی أَوْزَدْتُهُ، هو الأقرب الی ما أَجْمَعُوا علیه، وَجَدْتُهَا فی کتاب لَحْمَزَةَ بن الحسن الاِصفهانی، سَمَّاهُ کتاب تواریخ کبار الأمم مِنْ مَضَى مِنْهُمْ وَ مِنْ غَبَرٍ^۴، علی حاله أُخری؛ وَ ذکر هو أَنَّهُ اجْتَمَعَتْ

۱. داد / طز: کینه، ص: «کی بیه» معرب از «کی آبیوه» (برند. هشن).

۲. داد / طز: —. همان «شعیران / سمریان» برنده هشن (صفا، ۱۵۰۷).

۳. داد / طز: «کیبش» (= کی مشن) این «کیبیه» (= کی آبیوه) برنده هشن را ندارد.

۴. همان کتاب مشهور «سنی ملوک الارض و الانبیا» موجود و مطبوع است (طبع بیروت، ص ۱۶ - ۱۷ / ترجمه

فارسی، ص ۱).

في تصحيحها، من كتاب ابستا الذي، هو كتاب الدين، فنقلتها الى هاهنا، و هي هذه:

§ 44الجدول الثاني

من القسم الاول

ط ١٠٧/٧

اسماء الملوك البيشدادية		ما ملك	جمله
(من ابستا، من لدن كيومرث)		كل واحد	السنين
		منهم	
١.	كيومرث	م	٤٠
—			
٢.	اوشينج	م	٨٠
٣.	طهمورث	ل	١١٠
٤.	جم	خيو	٧٢٦
٥.	بيوراسب	غ	١٧٢٦
٦.	افريزون	ث	٢٢٢٦
٧.	منوشجهر	فك	٢٣٤٦
٨.	فراسياب	يب	٢٣٥٨
—			
٩.	زاب	ط	٢٣٦٧
١٠.	كرشاسب مع زاب	ج	٢٣٧٠
—			
اسماء ملوك الكيانية			
١١.	كيقباد	قكو	٢٤٩٦
١٢.	كيكاوس	قن	٢٦٤٦
١٣.	كيخسرو	ف	٢٧٢٦
١٤.	كيلهراسب	فك	٢٨٤٦

ط ١٠٧/٧

٢٩٦٦	كك	١٥.	كيشناسب
٣٠٧٨	قيب	١٦.	كي اودشير
٣١٠٨	ل	١٧.	جهازاد
٣١٢٠	يب	١٨.	دارا بن همن
٣١٣٤	يد	١٩.	دارا بن دارا

ثم ذكر حمزة^١، أنه وجدها في نسخة المؤيد، على ما في هذا الجدول:

§ 45 الجدول الثالث

من القسم الاول

جمله	ما ملك كل واحد الستين منهم	اسماء الملوك اليشداذية	
		(من نسخة المؤيد)	
٣٠	ل	١.	كيومرث
٨٠	ن	٢.	ميشي و ميشانه
١٣٠	ن	—	و الى ان ماتا
٢٢٤	صد	—	وبيت الارض من غير تملك.
٢٦٤	م	٣.	اوشينج
٢٩٤	ل	٤.	طهمورث
٩١٠	خيو	٥.	جم
١٠١٠	ق	—	و بق مختفيا.
٢٠١٠	غ	٦.	بيوراسب

١. ايضاً «سنن ملوك الارض» (سرويت، ٢٤ - ٢٧ / ترجمه، ١٩ - ٢٢).

٢٥١٠	ت	فريدون	٧.
٣٦٣٠	كك	منوشجر	٨.
٢٦٣٤	د	زو و كرشاسب	٩.
اسماء ملوك الكيانية		كيقباد	١٠.
		كيكارس	١١.
		كيخسرو	١٢.
		هراسب	١٣.
		هُشتاسب	١٤.
		اردشير	١٥.
		جهرآزاد	١٦.
		دارا بن بهمن	١٧.
		دارا بن دارا	١٨.
٢٧٣٤	ق		
٢٨٨٤	قن		
٢٩٤٤	س		
٣٠٦٤	كك		
٣١٨٤	كك		
٣٢٩٦	قيب		
٣٣٢٦	ل		
٣٣٣٨	يب		
٣٣٥٢	يد		

طز ١٠٥٥/١٠٥٦

طز ١١٠٠/١١٠١

46 § و دُكِرَ في كُتُب السِّيرِ و الأخبارِ. المنقولة من كُتُب أهل المغرب، ملوك الفرس و بابلٍ من لدن افریدون؛ و هو يُسَمَّى عندهم - كما يقال - يافول^١ <175>، الى لدن دارا آخر ملوكهم. فوجدناها تُخْتَلَفُ في عدد الملوك، و في أساميهم، و مقادير مُلكهم، و في اخبارهم و احوالهم؛ و السابق الى الوهم، أَنَّهُم آتَبَتُوا ملوك الفرس مع عَمَلِهِمْ ببابل؛ و اذا أَعْرَضْنَا عن ذِكْرِ ذَلِكَ أَصْلًا، بَحْثْنَا الكتابَ حَقْلَهُ، و شَقَلْنَا قلب الناظر فيه عنه^٢، و نحن نُودِعُهَا جدولاً مفرداً، كَيْلًا نَحْتَقِظَ الآراءَ و الاتاويل، و هو هذا <176>:

١. قال: «تولي» (= بورو Potu) [Pulu (728 - 727 B.C.)] «= يافول» (= كاپور / بوركاو / بركاوا، ريش: <175>).

٢. طز ١٠٠.

§ 47

ملوك فارس^١

جملة	ممالك	من لَدُنْ أَفْرِيدُون (على قول اهل المغرب). سَمُوا «كَلْدَانِيَّين».
كل واحد السنين	منهم	
٣٥	له	١. يَافُول ^٢ [Jāfūl] وهو أَفْرِيدُون.
٧٠	له	٢. ثَقَلَات فَلَاصِر ^٣ [Tiglath - Pileser III / Pulu (728 - 727 B.C.)]
٨٤	يد	٣. سَلْمَنَاصِر [Shalmaneser V / Ululaju (726 - 722 B.C.)] و هو سَلْمُ ^٤ .
		٤. سَنخَارِيب [Sennacherib (704 - 681 B.C.)] بن سَلْمَنَاصِر ^٥ .
٩٣	ط	و هو بِالْفَارِسِيَّة سَنَارَفَت. ٥. سَارْدُوم ^٦ [Esarhaddon (680 - 669 B.C.)] و هو زَوْ بن تَوَاسِب.

ملوك القرس.

تَمَّ مَلِكُتْ مَلُوك «كَيَان»^٧.

١٤٥	مط	٦. كَيَقِيَاد [Kaikobād].
-----	----	---------------------------

١. «الفارون» ملوك بابل و ملوك ماداي - و هو الجيل - كانوا منهم سغليين» (١ / ١٥٢).

٢. قا: «من نسل سرديقوس. ملك بابل و لم يبق باهل الجبل. فانقسمت المملكة قسمين. و ملك الجبلين ترمق» (175).

٣. هن: بلاغات قلاصر. قا: «نعب قلس» (قصد ارض بني اسرائيل. و سبي منهم. و انصرف: و ذلك في اول ارض ايام موسام).
٤. قا: «و هو يختصر الاول [؟] قصد بني اسرائيل. سبي واغادر».

٥. قا: «سنخاريب سرجون [Sargon II (721 - 705 BC)] شدد نسي اليهود. و حاسرهم: ثم اصاب عسكره. فانهمز له بنفسه: ثم فله ابناء بالموصل. و هربا الى الارمن».

٦. داد / طنز: ساردم. نب: ساروم. قا: سرجروم (ار «سارحدوم»).
٧. داد / طنز: كيار.

۷	سناخاریب [Sennacherib (688 - 681 BC.)] الثاني ^۱	لا	۱۷۶
۸	ماجیم ^۲ [Magian / وهو «نابولسر» الجوسی Nabopolassar(625-605 B.C.)] ^۳	لج	۲۰۹
۹	بختنصر [Nebuchadnezzar II (605 - 562 BC.)] ^۴	نر	۲۶۶
	و هو کیکاوس <43>.		
۱۰	اولاد ^۵ [Evil - Merodach (561 - 560 BC.)] بن بختنصر.	ا	۲۶۷
۱۱	بلطشاصر [Belteshassar (560 - B.C.)] ^۶ بن اولاد [Evilad].	ب	۲۶۹
۱۲	دارا الماهی ^۷ [Darius the Median] و هو داریوس <۱۵۹>.	ط	۲۷۸
۱۳	کوروش [Cyrus the Great(559 - 529 B.C.)] و هو کیخسرو.	ح	۲۸۶
۱۴	قورس ^۸ [Koresch] و هو کراسپ.	لد	۳۲۰
۱۵	قیوزس [Cambyzes (529 - 522 B.C.)] ^۹	ف	۴۰۰
۱۶	دارا الاول ^{۱۰} [Darius I (521 - 486 B.C.)].	لو	۴۳۶
۱۷	اخشوریش [Xerxes I (486-465 B.C.)] ^{۱۱} بن دارا، و هو خسرو الاول.	کو	۴۶۲

۱. قا: «الصغير، في ايامه بنت بوزنطيا، و هي القسطنطينية».

۲. تز: Majan.

۳. حسب القانون (۱ / ۱۵۵) افزوده شد.

۴. قا: + «فصد بيت المقدس، و صالح بأهله، و انصرف، فاستنصوا عليه، و فصدهم ثانية، و فتحه و خربه» <30>.

۵. هن: اولاد، تز: Evilad. ۶. قا: + «شرب الخمر في اواني الهيكل، و طفى بقتل مراسله».

۷. هن: «الاول»، قا: «دarius ائحدى» (ضرب الجزية على اليهود، و اطلقهم، فلم تمكنوا من بناء البيت، لعداوة الامم اياهم). داریوش مادی (ماهی) را با سومین پادشاه بزرگ ماد «هو خسترو» / «Cyrus» (۶۲۴ - ۵۵۵ ق.م) فاتح «نیوا» اینهمانی کرده اند <159>.

۸. پس از «کوروش» کبیر در سلالة هخامنشی (ش ۱۳) بلافاصله «قورس» دیگر (هراسپ) مطلقاً وجود ندارد (ش ۱۴) مگر آن که نیای او «کوروش» بن «چیش پش» پادشاه «انسان» را همان «کیخسرو» داستانی بدانیم و این «قورس» لهراسپ (ش ۱۴) را همان «کوروش» (کبیر) تاریخی فرض کنیم (ش ۱۳) که این کمناها نیز هرگز پایه و مایه درستی ندارد.

۹. قا: + «استولی علی مصر، یحس من ملیکده».

۱۰. هن: «الثانی»، قا: «این و ستاسف، آذن لایهود فی بناء البیت، و اعنتی بهم محمیا صاحب شرابه».

۱۱. قا: «اکسرس» اکس مصر لعصانهم اربع سنین، فی ايام ایه و ايامه، و اسندهم.

۵۰۳	ما	اردشیر I [Artaxerxes I (465-425 B.C.)] بن اخشورش، و هو الملقب بـ «مقروش» [Makrocheir] ای: طویل البدین [Longimanus].	۱۸
۵۳۳	ل	خسرو الثاني [Xerxes II (425 - 424 B.C.)]	۱۹
۵۴۲	ط	صفدیانیوس ^۲ [Sogdianus (424 BC)] بن خسرو.	۲۰
۵۸۳	ما	اردشیر بن دارا الثاني [Artaxerxes II Memnon (405-359 B.C.)].	۲۱
۹۱۰	کز	اردشیر الثالث [Artaxerxes III Ochus (359-338 B.C.)].	۲۲
۹۲۲	یب	ارسیس بن اخوس ^۵ [Arses (338 - 336 BC.) the Son of Ochus]	۲۳
۹۳۸	یو	دارا [Darius III Codomannus (336 - 331 B.C.)] آخر ملوک الفرس ^۶ .	۲۴

ط
۱۱۰۱
۷

§ 48 و إخبار اليهود و المجوس و النصراری، و اصنافهم المنسوبین الیهیم فی المبادئ و سیاقهم التواریخ من لدنها، إنما هو بعد إقرارهم بها، و حصولها لديهم، إنما مُتَّفَقاً علیها، او مختلفاً فیها. فَأَمَّا مَنْ لم یَقْرَ بها، فإنه لا یأخذ بما هو مبني علیها، إلا بعد تأویلات یُلحِقُها بها، كمن^۷ أَرخَ بِأَدَمَ و حوّا، و زَعَمَ أنَّ فی الازمنة أدوارا، تُشَبِّهُ الموالید فی أواخرها، و تُشَبِّهُ^۸ فی أوائلها، فكلّ دَوْر فهو مخصوص بِأَدَمَ و حوّا، و تاریخ ذلك الدور منوط بها؛ او كمن یزعمُ أنَّ أَدَمَ و حوّا، فی كلّ دور

۱. قال: «ارطخشث ازوخ» الثلاث من ملکه، وُتد سقراط. و سُمّ او اخر ایامه.

۲. داد / طز: صفد ناتوس، نسب: صفد نابوس.

۳. قال: «ارطخشث ثوالنداییر» (كان «مردخی» و «اسنو» فی ایامه، و قُل «هامان» بسبب اليهود).

۴. قال: «ارطخشث ائوس / آخوس، ابن الاسود» (فی ایامه وُلد الاسکندر...).

۵. هن: ارسبجسجوا، الأناز (۸۹). «غروز» (عابد که لقب یونانی او «Nikativ» بوده)، «الغائر»: «لا یرجع سنه من ملکه.

غاب بطیانیوس ملک مصر، و اخفی فی مدینه مامد و مامسکرام» (۱۵۶).

۶. قال: «بقاه الاسکندر...» ۷. داد / طز: لکن. ۸. هن / توب: نسیوا.

متيق لكل بقعة على حدة؛ فلذلك تختلف هيأتهم، و طبائعهم و لغاتهم؛ او كمن يعتقد هذا الاعتقاد الحال، اعنى أن لا نهاية للمواضى، من الازمنة من أولها؛ و يأخذ من اصحاب الأديان، ما هم عليه، فيخرج منها تأويلاً.

49 § و قد عمل ذلك كثير، من هذه الطبقة؛ و لا يوجد احسن تلفيقاً، مما عمله سعيد بن محمد الذهلي <177> في كتابه؛ فانه ذكر أن الناس، كانوا يتهاشون و يتنازعون، و أن الأخبار منهم كانوا مظلومين مقهورين، من جهة أشرارهم، حتى تقلهم الملك العادل ببشداذ الى الموضوع المسمى بالفردوس، و هو من عدن الى سرنديب؛ و فيه منبت العود و القرنفل، و انواع الطيب و ضروب الثمن؛ و سكنوا هناك، الى أن عثر عليهم عفريت، و هو ملك الأشرار، و اخذ في سنازعتهم؛ و أن ببشداذ وجد في ذلك الموضوع، غلاماً و جارية لا يفترقا لها والد و لا والدة؛ فربأها، و سماها ميشى و ميشانه، و زوج بعضهما من بعض. ثم أخطأ، فأخرجهما من تلك الارض؛ و الأخبار عما ذكر تطول جداً. و قال: أن من وقت نزولهم الفردوس، و هو أول التواريخ، الى أن عثر عليهم عفريت سنة واحدة، و الى أن وجد ميشى و ميشانه سنتين، و الى ان زوج احدهما من الآخر احدى و اربعين سنة، و الى ان هلكا ثلاثين سنة، و الى ان هلك ببشداذ تسعا و سبعين سنة؛ ثم ترك سائر التواريخ، و لم يوردها على سبيلها.

50 § و اما القسم الثاني، من تواريخ الفرس، و هو من لدن الاسكندر، الى قيام اردشير بن بابك؛ ففي هذه المدة، كانت ملوك الطوائف، و هم الملوك الذين ملكهم الاسكندر على كل بلدة، ليس و لا واحد منهم يطيع آخر؛ و فيها كانت مملكة «الأشكانية»، و هم الذين ملكوا العراق و بلاد ما <178>، و هى الجبال^١؛ و كانوا من^٢ ملوك الطوائف <179>، و لم يطعمهم سائرهم؛ و إنما كانوا يمتطعونهم فقط، لأجل أنهم من اهل بيت مملكة الفرس؛ و ذلك أن أولهم: اشك بن اشكان - و لقبه «افغور» شاه - ابن بلاش بن سابور بن^٣ اشكان بن اش الجبار^٤ بن سياوش بن

١. هس / داد، الجبل (= الجبال) <178>.

٢. داد / طز، أخرى - «زاخانو» قرأت كلمة «من» مزبور را در نسخه خود به صورت «اخرى / احدى / اجراء» اصلاً / رضايه حسن نداشت: تو، 401.

٣. عس / توب، + «بن بلاش بن سابور بن بلاش بن سابور» افزوده دارند.

٤. ص: اس الجبار، داد / طز: اس الكبار، نب: بكنار، صح: ارش.

کیکاسوس. و قد وصل أكثر اصحاب السير من الفرس. بين ملك الاسكندر و بين اولهم؛ فنقص التاريخ نقصاناً فاحشاً، و زعم بعضهم أن هؤلاء، ملکوا بعد الاسکندر بزمان، و بعض خلط من غير معرفة. و انا حاک في تأويلهم ما بَلَغني، و مجتهد على قدر الطاقة، في إصلاح الفاسد و إبطال الباطل، و تحقيق الحق؛ و ابتدئ بما هو بالاتصال بالجدول الاول في القسم الاول، أولى و أسمى الجدول الاول أيضاً، و هو هذا:

§ 51الجدول الاول، من القسم الثاني:

	اسماء الملوك الاشکانیة	القابهم	ما ملك كل واحد منهم	جملة السنين
۱.	الاسکندر الرومی.		ید	۱۴
۲.	اشک بن اشکان.	خوشده ^۱	بیج	۲۷
۳.	اشک بن اشک بن اشک.	اشکان	که	۵۲
۴.	سابور بن اشک.	زرین	ل	۸۲
۵.	بهرام بن سابور.	جودرز	کا	۱۰۳
۶.	نرسی بن بهرام.	کیسور ^۲	که	۱۲۸
۷.	هرمز بن نرسی.	سالار	م	۱۶۸
۸.	بهرام بن هرمز.	روشن	که	۱۹۳
۹.	فیروز بن بهرام.	بلاد ^۳	یز	۲۱۰
۱۰.	کسری بن فیروز.	براده	ک	۲۳۰
۱۱.	نوسی بن فیروز.	شکاری	ل	۲۶۰
۱۲.	اردوان بن نرسی.	الاخیر ^۴	ک	۲۸۰

۱. تیز: خوشده (= خوشزاد). ۲. تیز: کیسور (پایستی) کونودار (= صاحب اقتدار) باشد (P. 401).

۳. طیز: ... تیز: بلاد (= والاواد).

۴. هن: «الاحمر» - كما جاء به الجاحظ - و «الحمة»: «أفدم» (مس ۲۳) که اصلاً بهلوی (aldom) به معنای «آخر / اخیر» و ضبط زاذانو کاملاً صحیح است.

وَأُذِقَهُ بِمَا يَحْتَمِلُ بِالْجَدُولِ الثَّانِي. فِي ذَلِكَ الْقِسْمِ: وَهُوَ الَّذِي ذَكَرَهُ حَمَزَةُ أَنَّهُ مَصْحُوحٌ مِنْ ابْتِنَا: وَ أُسْمِيَ هَذَا الْجَدُولُ الثَّانِي أَيْضاً، لِتَلَحُّقِ مِنَ الْأَسْمَاءِ، السَّمِيُّ بِسَمِيَّةٍ؛ فَيُسْتَضَمُّ الْجَدُولُ. وَلَا يُلْتَاحِجُ إِلَى تَكَرُّرِ ذِكْرِ ذَلِكَ؛ وَهَذَا هُوَ الْجَدُولُ.

§ 52.....الجدول الثاني، من القسم الثاني:

اسماء الملوك الاشعانية.	ماملك كل	جملة
على ما ذكره حمزة في سياقة الجدول ^١ .	واحد منهم	السنين
الاسكندر الرومي.	يد	١٤
١. اشك بن بلاش بن سابور بن ^٢ اشكان بن ام ^٣ الجبار.	نب	٦٦
٢. سابور بن اشك.	كد	٩٠
٣. جودرز بن ويجن بن سابور بن اشك.	ن	١٤٠
٤. ابن اخيه ويجن بن بلاش بن سابور.	كا	١٦٦
٥. جودرز بن ويجن بن بلاش.	يط	١٨٠
٦. نوسه بن ويجن.	ل	٢١٠
٧. عمه هرمزان بن بلاش.	يز	٢٢٧
٨. فيروزان بن هرمزان.	يب	٢٣٩
٩. خسرو بن فيروزان.	م	٢٧٩
١٠. بلاش بن فيروزان.	كد	٣٠٣
١١. اردوان بن بلاش بن فيروزان.	نه	٣٥٨

وَأُفِيْعُ هَذَا الْجَدُولُ، الَّذِي ذَكَرْتُ مَا هُوَ فِي سِيَاقِهِ الْجَدُولُ، الثَّالِثَ الَّذِي ذَكَرَهُ حَمَزَةُ الْإِصْفَهَانِي: أَنَّهُ نَسَخَهُ مِنْ نَسْخَةِ الْمُؤَيَّدِ، لِطَرَفِ الْأَمْرِ فِيهِ، كَمَا اطَّرَدَ فِي الْمُتَقَدِّمِينَ؛ وَهَذَا هُوَ الْجَدُولُ.

٢٠

١. سَنَى مَلُوكِ الْأَرْضِ (بِروتن، ص ١٨ / ترجمه، ص ١٠ - ١١).

٢. هَس / تَوْب: «بَنِ بِلَاشِ بِنِ سَابُورِ بِنِ بِلَاشِ بِنِ شَابُورِ» فَرُودِ دَارُودِ

٣. صَحْ (بَابِيسِي) اَوَشِ (بَابِيسِي).

§ 53 الجدول الثالث، من القسم الثاني:

اسماء الملوك الاشكانية، على ما ذكر حمزة أنه اخذها من نسخة المريد ^١	ممالك كل واحد منهم	جملة السنين
الاسكندر الرومى	يد	١٤
ثم ملك جماعة من «الروم»، و وزراءهم من «الفرس»، عزّتهم يد [= ١٤] ملكاً.	سح	٨٢
اشك بن دارا بن دارا.	ى	٩٢
اشك بن اشكان.	ك	١١٢
سابور بن اشكان.	س	١٧٢
بهرام بن سابور.	يا	١٨٣
بلاش بن سابور.	يا	١٩٤
هرمز بن بلاش.	م	٢٣٤
فيروز بن هرمز.	يز	٢٥١
بلاش بن فيروز.	يب	٢٦٣
خسرو بن ملاذان < 180 >.	م	٣٠٣
بلاشان.	كد	٣٢٧
اردوان بن بلاشان.	يج	٣٤٠
اردوان الكبير ابن اشكانان.	كج	٣٦٣
خسرو بن اشكانان.	يه	٣٧٨
بهاقريد بن اشكانان.	يه	٣٩٣
بلاش بن اشكانان.	كب	٤١٥
جودرز بن اشكانان.	ل	٤٤٥

١. سنن ملوك الارض (بيروت، ص ٢٨ / ترجمه، ٢٢ - ٢٣).

١٧	نرسی بن اشكانان.	ك	٤٦٥
١٨	اردوان الأخير.	لا	٤٩٦

54 § ثم أُورِدَ ما وجدته، في كتاب التاريخ لأبي الفرج إبراهيم بن أحمد بن خلف الزنجاني الحاسب <90>؛ و قد اجتهد الرجل، في المقايسة بين الاقاييل المختلفة؛ فجاء بملوك الطوائف و مدد ملوكهم. على ما في هذا الجدول؛ و زعم أن الفرس، إنما قُتِلَتْ سببَ الملوك الاشكانية، من بين ملوك الطوائف؛ و الملوك الاشكانية. إنما ملكوا العراق و الجبال، في سنة ست و اربعين و مائتين لموت الاسكندر.

	اسماء الاشكانية، على ما في كتاب أبي الفرج الزنجاني	ماملك كل واحد منهم	جملة السنين
—	الاسكندر الرومي.	يد	١٤
١.	ملوك الطوائف.	رمو	٢٦٠
٢.	افغور شاه.	ى	٢٧٠
٣.	شاپور بن اشكان.	س	٣٣٠
٤.	جودرز الاكبر.	ى	٣٤٠
٥.	بيزن الاشكاني.	كا	٣٦١
٦.	جودرز الاشكاني.	يط	٣٨٠
٧.	نرسی الاشكاني.	م	٤٢٠
٨.	هرمز.	يز	٤٣٧
٩.	اردوان.	يب	٤٤٩
١٠.	خسرو.	م	٤٨٩
١١.	بلاش.	كد	٥١٣
١٢.	اردوان الاصغر.	بيج	٥٢٦

§ 55 و وجدنا تواريخ هذا القسم الثاني، في كتاب شاهنامه <70> الممول لابي منصور ابن عبد الرزاق <69>، على ما اودعناه ايضاً، في هذا الجدول:

جملة السنين	ماملك كل واحد منهم	ملوك الاشكانية، على ما في كتاب الشاهنامه.
۱۳	بج	اشك بن دارا، وقيل من ولد ارش.
۲۸	كه	اشك بن لشك.
۶۸	ل	سابور بن اشك.
۱۱۹	نا	بهرام بن سابور.
۱۴۴	كه	نرسی بن بهرام.
۱۸۴	م	هرمز بن نرسی.
۱۸۹	هـ	بهرام بن هرمز.
۱۹۶	ز	هرمز.
۲۱۶	ك	فيروز بن هرمز.
۲۴۶	ل	نرسی بن فيروز.
۲۶۶	ك	اردوان.

§ 56 و في هذا القسم من التاريخ، ما يظهر في المقابلة بين هذه الجداول وهذه، مدة طرفها المتقدم، غلبة الاسكندر على فارس، و طرفها التالي، قيام اردشير بن بابك، وانتزاعه الملك من يدى الاشكانية، وكلا الطرفين معلومان، متفق عليهما، فكيف يذهب علينا ما بينهما؟ بلى، لا يمكننا قياساً، أن نستخرج مدة ما، ملك كل واحد من الاشكانية، و سائر ملوك الطوائف، و لا كمية عدد الأشخاص القائمين بالملك، فإن ذلك متملق بالنقل، و قد وقع فيه ما وقع، فلا أقل من أن نجته في تصحيح مدة القسم الثاني ما أمكن. فنقول: أن من الظاهر الذى لا يخفى و لا يجهل، أن تاريخ

الاسكندر، للسنة التي ملك فيها يزدرج، كان تسعمائة و ثلاثاً و اربعين. فتَجْعَلُ هذا الذي لا يَنْكُرُ - أصلاً محفوظاً، و معياراً منصوباً اليه، يَتَّيَسُّ جميع ما ذكروه.

57 § فتَأْخُذُ أولاً ما يَجْتَمِعُ في الجدول الاول في القسم الثاني^١، و هو مائتان و ثمانون سنة، و تَجْمَعُها الى ما سَيُبيِّنُهُ في الجدول الاول في القسم الثالث، لتُقَاسَ النظائر الى النظائر، من أول ملك اردشير، الى أول ملك يزدرج، و هو اربعمائة و عَشْرُ سنين بالتقريب، فَيَجْتَمِعُ سَمْتَان و تسعون سنة، و هي تَنْقُصُ عن المعيار بقرب، من مائتي سنة و ثلاث و خمسين سنة. تُسَقِطُ ذلك، و لا تَلْتَفِتُ اليه، و تَقْصُدُ ما في الجدول الثاني في القسم الثاني ايضاً، و هو ثلاثمائة و ثمان و خمسون سنة؛ فتَجْمَعُها الى ما سَيُشْتَمِلُ عليه، الجدول الثاني في القسم الثالث، من نظير المدة المذكورة؛ فَيَجْتَمِعُ ثمانمائة و ثمان عَشْرَةَ سنة، و هي تَنْقُصُ عن المعيار ايضاً، بقرب من مائة و خمس و عشرين سنة. فلنَلْقِها ايضاً، و نَحْجِ الى الجدول الثالث في القسمين، و نَعْمَلُ به ما فعلنا بالاول و الثاني؛ فَيَجْتَمِعُ تسعمائة و ثلاثون سنة. و هي تَنْقُصُ عن المعيار، ثلاث عَشْرَةَ سنة بالتقريب. نُلقِها و لا نَشْتَدُّ بها، فإنَّ التواريخ لا تَحْتَمِلُ هذا التفاوت، و إنَّ كان قريباً من الحق. وكذلك، اذا عَمِلْنَا مثل ذلك، بما وَجَدْنَاهُ في كتاب أَبِي الْقَرَجِ انظير بالتظير، اجْتَمَعَ تسعمائة و سبع و اربعون سنة، و هي تَزْدَادُ على المعيار بِسِتِّ سنين. نَتْرُكُها ايضاً، و إنَّ جَمَعْنَا ما اشْتَمَلَ عليه كتاب الساعنانه في هذا القسم الثاني، الى مَقْصُودِ أحد الجداول التي في القسم الثالث، كان بعيداً عن المعيار.

58 § فَلْنَتْرِكْ جميعها، و نَأْخُذْ في تصحيحها، من كتاب ماني المعروف بالسابورقان < 181 >؛ إِذْ هو بين كُتُبِ الفرس، مَعْمُولٌ على عَقِبِ خروج اردشير؛ و ماني يُسَمَّى بِسَيِّدِ بَحْرَمِ الكذب، و ليس به حاجة الى اِفْتِصَالِ التاريخ. فنقول: أَنَّهُ قال في هذا الكتاب في باب مَجِيءِ الرسول: أَنَّهُ وُلِدَ ببابل، في سنة خمسمائة و سبع و عشرين، من تاريخ مَجِيئِ بَابِلَ - يعني - تاريخ الاسكندر، و لأربع سنين خَلَوْنَ من ملك اردبان^٢ المَلِكِ، و أَظُنُّ أَنَّهُ اردوان الأخير. و زعم في هذا الباب: أَنَّ الْوَحْشَى أَتَاهُ، و هو ابن ثلاث عشرة سنة، و ذلك في سنة خمسمائة و سبع و ثلاثين، من تاريخ منجى بابل، و لَسْتَيْنِ خَلَّتَا من سَنَى اردشير ملك الملوك؛ فَهَـنَـكَ بِذَلِكَ على أَنَّ المدة التي بين الاسكندر و اردشير، هي خمسمائة و سبع و ثلاثون سنة، و أَنَّ المدة التي بين اردشير و ملك يزدرج، اربعمائة و سِتُّ سنين؛ و هذا هو الصحيح المَأْخُوذُ به، لشهادة كتاب مُخَلَّدٍ، يُدَانُ به.

59 § ولأجل أن الحكايات، قد صُحِّتْ بالتطابق، أن آخر الكبانس قد عُمِلَتْ في أُنْيام
يزدجرد بن سابور؛ وأن اللواحق، وُضِعَتْ في آخر الشهر الذي كانت إليه، نوبة الكبيسة، وهو
الثامن. فاذا عُمِلْنَا على أن ما بين الاسكندر و اردشِير، خمسمائة و سبع و ثلاثون سنة، كان بين
زرادشت و يزدجرد بن سابور، تسعمائة و سبعون سنة بالتقريب، يَلْزَمُهَا ثمانية أشهر بالكبيسة، كما
فَعَلُوا لكلِّ مائة و عشرين سنة شهراً؛ و اذا عُمِلْنَا على أن هذه المدة، مائتان و ثيِّف و ستون سنة،
او أَكْثَرَ الى ثلاثمائة، كما ذَكَرَ أكثرهم، كان مبلغ السنين سِتِّمائة سنة بالتقريب، و يُخْطِئُهَا من شهور
الكبيس، خمسة أشهر؛ و قد وَضَعْنَا من قولهم، أنها ثمانية، هذا خُلْف.

60 § و كذلك، قد دُوِّنَ في كُتُبِ المنجمين، أن طالع السنة التي قام فيها اردشِير، النُطْفُ من
الجَوْزَاءَ بالتقريب، و طالع السنة <182> التي قام فيها يزدجرد، سُذُسُ برج العقرب، فـاذا
ضَرَبْنَا ثلاثة و تسعين جزءاً و رُبْعَ جزء، و هو زيادة الدَّوَرِ الشَّمْسِيِّ على الأَيَّامِ الصَّاحِحِ عند
الفرس، في أُرْبعمائة و سِتِّينِ سنين، اجْتَمَعَ مائة و اثنان و خمسون جزءاً و ثلاثة أرباع جزء، فـاذا
نَقَصْنَا بِذَلِكَ، من مطالع درجة طالع السنة التي مَلَكَ فيها يزدجرد، و قَوَّسْنَا الباقي في مطالع إقليم
العِراقِ السَّالِذي كان دار مملكة الأَكَايِرَةِ، كان الطالع، نصف برج الجوزاء، بالقُرْبِ بما ذَكَرُوا؛ و اذا
زَادَتْ السَّنُونَ، او نَقَصَتْ، لم يَنْقُصِ الطالع، فاذا ما شَهِدَ له شاهدان، أَوَّلَى مَّا شَهِدَ عَلَيْهِ شُهُودَ كَثِيرَةٍ،
فاذا زِدْنَا على اربعمائة و سبعة سنين التي ذَكَرَهَا المنجمون، خمسمائة و سبعاً و ثلاثين سنة التي نَطَقَ
بها الشَّاهِرُونَ، اجْتَمَعَ تسعمائة و اربع و اربعون سنة، و هي تاريخ الاسكندر لِمُلْكِهِ يزُدْجَرْدَ، و
زيادة السنة الواحدة، إِنَّمَا هي لتفاوت سَنَى الروم و الفرس، في الأوائل و المبادئ في حكاية الحماكي،
بغير تدقيق في الشهور و الكسور.

61 § و أَنَا حَمَزَةُ الإِصْهَانِي، فَإِنَّهُ حَكَمَ عن موسى بن عيسى الكِشْرِيِّ <183> أَنَّهُ لَمَّا
نَظَرَ هذا النَّظَرَ، وَ تَنَبَّهَ لِلتَّخْلِيصِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ، قال: إِنَّمَا ما بين الاسكندر، و بين مُلْكِهِ يزُدْجَرْدَ،
تسعمائة و اثنان و اربعون سنة؛ فاذا نَقَصْنَا مِنْ ذَلِكَ، مائتين و ستاً و سِتِّينَ سنةً لِمَدَّةِ مُلْكِهِ
الأَشْقَابِيَّةِ، حَصَلَ مَدَّةُ ملك الساسانيَّةِ، من لدن اردشِير الى مُلْكِهِ يزُدْجَرْدَ، سِتِّمائة و ستاً و سبعين
سنة؛ و لم يَجِدْهَا في أقوالهم، كَذَلِكَ، قال: فَتَنَظَّرْنَا وَ اعْتَبَرْنَا عَدَّةَ مُلُوكِهِمْ، فَإِذَا إِنَّمَا قَد نَسُوا أَسَامِي
نَفَرٍ مِنْهُمْ، لَمْ يَذْكُرْهَا النَّاخِلُونَ، و إِنَّمَا وَالَّوَا فيها لِشَبَابِهَا، و أَنَا أَسَوِّفُهَا على الحقيقة، فزاد - اعني -
مُوسَى، في مُدَدِهِمْ و في عَدَدِهِمْ، كما سَنَحْكِيهِ عَنْهُ، إِذَا انْتَهَتْ نوبة الحكاية اليه، إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.

62 § و تَرْجِعْ إِلَى ذِكْرِ الْقِسْمِ الثَّالِثِ. مِنْ تَارِيخِ الْفَرَسِ؛ قَبْدُوهُ مِنْ قِيَامِ اَرْدَشِيرِ بْنِ بَابَكٍ. وَ جَمِيعِهِ الْمَلِكُ بَعْدَ أَنْ كَانَ طَوَائِفَ، وَقِيلَهُ اَرْدَوَانٌ؛ وَ كَانَ اَرْدَشِيرٌ^۱ مِنْ نَسْلِ بَهْمَنْ بْنِ اِسْفَنْدِيَارٍ، لِأَنَّهُ <184> ابْنُ بَابَكِ شَاهِ بْنِ سَاسَانَ بْنِ بَابَكِ بْنِ سَاسَانَ بْنِ مَهْرْمَشِ بْنِ سَاسَانَ الْكَبِيرِ ابْنِ بَهْمَنْ بْنِ اِسْفَنْدِيَارٍ. وَ لَيْسَ هَذَا الْقِسْمُ، مِنْ التَّوَارِيخِ بِسَلِيمٍ، عَنْ مِثْلِ مَا كَانَ ذَهَمَ الْقَسَمِينَ الْأَوَّلَيْنِ، إِلَّا أَنَّ ذَلِكَ فِيهِ أَقْلٌ؛ وَ أَنَا أَتَّبِعُ مِنْهُ بِالْجَدُولِ الْأَوَّلِ، التَّنْظِيرَ لِلْجَدُولِ الَّتِي تَقْدُمَتْ، فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْقَسَمَيْنِ، وَ تَالِيهِ بِالثَّانِي، ثُمَّ الثَّالِثِ. لَكِنْ إِذَا جُمِعَ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا، فِي الْأَقْسَامِ الثَّلَاثَةِ، انْسَأَى التَّارِيخُ الْفَارْسِيُّ؛ وَ هَذَا هُوَ الْأَوَّلُ:

63 § الْجَدُولُ الْأَوَّلُ، مِنَ الْقِسْمِ الثَّالِثِ <185>.

اسماء الملوك الساسانية، على حسب ما يتصل بالجدول الاول.		القابهم	ما ملك كل واحد منهم		جملة السنين	
			سنون	شهور	اتام	شهور
۱.	اردشیر بن بابک	بابکان	ید	ی	۰	۱۴ ی
۲.	سابور بن اردشیر	تیرده ^۳	ل	و	یب	۴۵ د یب
۳.	هرمز بن سابور	البطل	ا	ی	۰	۴۷ ب یب
۴.	بهرام بن هرمز	بردجار ^۴	ج	ج	ج	۵۰ ه یه

۱. جملة از هو جمعه... تا اینجا در داد / طرز ساقط است.

۲. طرز: «و فی...» را ندارد، «هات» تو، معنای «نژده» (پاژی نخفته و مهره) را ندانسته است (قر، 402).

۳. طرز / توپ: برده، قر: «بیرده» = نبرداد، و شاید هم «پروژه».

۴. توپ، بر حار، طرز: بردجان، نب: بردجار.

۵	بهرام بن بهرام	ساهدنه	یز	۰	۰	۶۷	ه	یه
۶	بهرام بن بهرام بن بهرام	سکانشاه	۰	د	۰	۶۷	ط	یه
۷	نرسی بن بهرام بن بهرام	نخجیرکان ^۱	ط	۰	۰	۷۶	ط	یه
۸	هرمز بن نرسی	کوبند	ز	ه	۰	۸۴	ب	یه
۹	سابور بن هرمز و الاکتاف	هوبه سنبا	عب	۰	۰	۱۵۶		یه
۱۰	اردشیر بن هرمز	الجمیل	د	۰	۰	۱۶۰	ب	یه
۱۱	سابور بن سابور	سابور الجنود	ه	د	۰	۱۶۵	و	یه
۱۲	بهرام بن سابور	کرمان شاه	یا	۰	۰	۱۷۶	و	یه
۱۳	یزدجرد بن سابور	الانیم	کا	ه	یز	۱۹۸	۰	ب
۱۴	بهرام بن یزدجرد	کور اجورا	ج	ی	۰	۲۱۶	ی	ب
۱۵	یزدجرد بن بهرام	سپاه دوست ^۲	ج	ج	کح	۲۳۵	ب	۰
۱۶	فیروز ^۳ بن یزدجرد	مردانه	کز	۰	۰	۲۶۲	ب	۰
ابتداءً ببناء حائط طبرستان من لدن الجبال الى اربعة فراسخ داخل بحر الخزر، حائلًا بينه وبين ناحية صول التركي، وذلك بلغ اربعة وعشرين فرسخًا، وسمّيه انوشروان ^۴ <186>.								
۱۷	یلاش بن فیروز	گران مایه	د	۰	۰	۲۶۶	ب	۰
۱۸	قباد بن فیروز	نیک رای	لح	۰	۰	۳۰۴	ب	۰
۱۹	جاماسب بن فیروز	نگارین ^۵	ب	۰	۰	۳۰۶	ب	۰
۲۰	قباد بن فیروز	زندیق	د	۰	۰	۳۱۰	ب	۰

۱. ظ: / صبح: نخیرکان / نخوردکان.

۲. ط: شاه دوست.

۳. شرح «فیروز» از «ابتداء...» در داد / ط: ساقط است.

۴. ط: فریدون.

۵. ط: بیکارو، تب: مکارو.

۲۱	کسری انوشروان	الی ان ولد النبی - علیه السلام	الملك العادل	ما	۰	۰	۳۵۱	ب	۰
—	و بعد ذلك			ز	ز	۰	۳۵۸	ط	۰
۲۲	هرمز بن کسری	الی ان خلع و خنق	تركزاد	ط	ز	ی	۳۹۸	د	ی
۲۳	کسری ابرویز	الی ان اخرج خشية الصلیب من ايليا.	الملك العزيز	لج	۰	۰	۴۰۱	د	ی
—	و بعد ذلك	الی ان هجر النبی - علیه السلام		۰	ا	ح	۴۰۱	هـ	یح
—	و بعد ذلك	الی ان خلع و سمل و قتل		د	ی	کب	۴۰۶	د	ی
۲۴	قباد بن کسری	الی ان هلك فی الطاغون.	شیرویه	۰	ح	۰	۴۰۷	۰	ی
۲۵	اردشیر بن شیرویه	وله سبع سنين.	كوچك	ا	و	۰	۴۰۸	و	ی
۲۶	شهریارز	الذي كان كسری وجه لمحاصرة القسطنطينية، حتى سَمَّ	خُرَّهان ^۱	۰	ا	ح	۴۰۸	ز	یح
۲۷	بوران بنت کسری ابرویز	وامها مريم ابنة فصر.	السعيدة	ا	د	۰	۴۰۹	یا	یح
۲۸	کسری بن قباد بن هرمز بن کسری ابرویز		کوتاه	۰	ی	۰	۴۱۰	ط	یح
۲۹	فیروز بن بهرامچشن ^۲ بن مزداشید بن متوزاد خسرو بن نرسی بن بهرام بن اردشیر بن شاپور بن یزدجرد الانیم		چُشنبنده ^۳	۰	ا	ک	۴۱۰	یا	ح

۱. طز: حرمان، قز: خُرمان / فرخان.

۲. طز: حرمانچسن.

۳. طز: خوسدیده، نب: خوسلا، قز: چُشنبنده (P.403).

۴. هس: مزاجسنده، توپ: مد لبحسه، طز: مرکله؛ ضبط «مزداشید» (۱) از ماست.

۵. شرح از «خسرو بن...» در داد / طز ساقط است.

ح	هـ	٤١١	و	٠	٠	العائلة	حتى شئت.	ازرميدخت بنت ابرويز	٢٠
ح	و	٤٣١	٠	ا	٠		وهو طفل.	فوزخزاد خسرو	٢١
ح	و	٤٣١	٠	٠	ك	الملك الاخير	وهو ابن خمس عشرة سنة؛ ثم تملك العرب.	يزدجرد بن شهرمار بن كسرى ابرويز	٢٢

§ 64 واما الجدول الثاني، المضاف الى ما ذكر حمزة^١، أنه مصحح من كتاب ابستا، ومنقول

من كتاب السكير الكبير، فهو هذا:

الجدول الثاني من القسم الثالث

جملة السنين			ما ملك كل واحد منهم			اسماء الملوك الساسانية، على حسب ما ذكر حمزة في سياقة الجدول المصحح من ابستا.	
سنون	شهور	ايام	سنون	شهور	ايام		
١٤	و	٠	٠	و	يد	اردشير بابك	١.
٤٤	و	كح	٠	٠	ل	سابور بن اردشير	٢.
٤٦	د	كح	٠	٠	ى	هرمز بن سابور	٣.
٤٩	ح	ا	٥	٥	ج	بهرام بن هرمز	٤.
٦٦	ح	ا	٠	٠	يز	بهرام بن بهرام	٥.
٦٧	٠	ا	٠	د	٠	بهرام بن بهرام بن بهرام	٦.
٧٦	٠	ا	٠	٠	ط	نرسی بن بهرام	٧.
٨٣	هـ	ا	٠	هـ	ز	هرمز بن نرسی	٨.
١٥٥	هـ	ا	٠	٠	عب	سابور بن هرمز ذو الاكتاف	٩.

١. سني ملوك الارض (بيروت، ص ١٨ - ١٩ / ترجمه، ص ١١ - ١٢).

۱۰	اردشیر بن هرمز	د	-	-	۱۵۹	هـ	۱
۱۱	سابور بن سابور	ن	د	-	۲۰۹	ط	۱
۱۲	بهرام بن سابور	یا	-	-	۲۲۰	ط	۱
۱۳	یزدجرد بن سابور ^۱	کا	هـ	ح	۲۴۲	ب	ط
۱۴	بهرام بن یزدجرد	کج	-	-	۲۶۵	ب	ط
۱۵	یزدجرد بن بهرام	ج	د	کج	۲۸۳	ز	ز
۱۶	فیروز بن یزدجرد	کز	-	ا	۳۱۰	ز	ح
۱۷	بلاش بن فیروز	د	-	-	۳۱۴	ز	ح
۱۸	قباد بن فیروز	ج	-	-	۳۵۷	ز	ح
۱۹	انوشروان بن قباد	مز	ز	-	۴۰۵	ب	ح
۲۰	هرمز بن انوشروان	یا	ز	ی	۴۱۶	ط	ج
۲۱	ابرویز بن هرمز	لح	-	-	۴۵۴	ط	ج
۲۲	شمیویه بن ابرويز	-	ح	-	۴۵۵	هـ	ج
۲۳	اردشیر بن شمیویه	ا	و	-	۴۵۶	یا	ج
۲۴	بودان بنت ابرويز	ا	د	-	۴۵۸	ج	ج
۲۵	جُشنشبنده ^۲	-	ب	-	۴۵۸	هـ	ج
۲۶	آزرمیدخت بنت ابرويز	ا	د	-	۴۵۹	ط	ج
۲۷	خرزاد خسره	-	ا	-	۴۵۹	ی	ج
۲۸	یزدجرد بن شهریار آخر ملوکالمجم	ک	-	-	۴۷۹	ی	ج

۱ حمزه / داد: بهرام

۲ تر: جُشنشبنده (Jushanshadr) = جُشن اسب + نده / جُشنشبنده «ارمنی» (IP 403)

فهو هذا:

الجدول الثالث من القسم الثالث.

اسماء الملوك الساسانيّة، على حسب ما ذكر حمزة، انه اخذها من نسخة المويّد.	ما ملك كلّ واحد منهم			جملة السنين	
	سنة	شهور	أيام	سنة	شهور
۱. اردشير بن بابك، بعد ان حارب ملوك الطوائف.	يد	ی	۰	۱۴	ی
۲. سابور بن اردشير	ل	۰	یه	۴۴	ی
۳. هرمز بن سابور	ج	ج	۰	۴۸	ا
۴. بهرام بن هرمز	یز	۰	۰	۶۵	ا
۵. بهرام سکان شاه	م	د	۰	۱۰۵	هـ
۶. نرسه بن بهرام	ط	۰	۰	۱۱۴	هـ
۷. هرمز بن نرسه	ز	۰	۰	۱۲۱	هـ
۸. سابور ذوالاکتاف	عب	۰	۰	۱۹۳	هـ
۹. اردشير بن هرمز	د	۰	۰	۱۹۷	هـ
۱۰. سابور بن سابور	هـ	۰	۰	۲۰۲	هـ
۱۱. بهرام بن سابور	یا	۰	۰	۲۱۳	هـ
۱۲. یزدجرد الاثیم	کا	هـ	ج	۲۳۴	یا
۱۳. بهرام کور	بط	یا	۰	۲۵۴	ی
۱۴. یزدجرد بن بهرام	ید	د	ج	۲۶۹	ب
۱۵. فیروز بن یزدجرد	یز	۰	۰	۲۸۶	ب
۱۶. بلاش بن فیروز	د	۰	۰	۲۹۰	ب

ط: ۸۸۱۰

۱۷.	قباد بن فیروز	ما	۰	۰	۳۳۱	پ	کا
۱۸.	انوشروان	مح	۰	۰	۳۷۹	پ	کا
۱۹.	هرمز بن انوشروان	یب	۰	۰	۳۹۱	پ	کا
۲۰.	ابرویز	لح	۰	۰	۴۲۹	پ	کا
۲۱.	قباد شیرویه	۰	ح	۰	۴۲۹	ی	کا
۲۲.	اردشیر بن شیرویه	۱	و	۰	۴۳۱	د	کا
۲۳.	هوان بنت ابرويز	۱	د	۰	۴۳۲	ح	کا
۲۴.	فیروز المسمى بجشنشبنده ^۱	۰	۱	۰	۴۳۲	ط	کا
۲۵.	ازرمی دخت مع المسمى بجشنشبنده	۰	و	۰	۴۳۳	ج	کا
۲۶.	خره داذ خسره	۱	۰	۰	۴۳۴	ج	کا
۲۷.	یزدجرد بن شهریار	ک	۰	۰	۴۵۴	ج	کا

§ 66 وقد وجدنا في كتاب أبي الفرج الزنجاني، تواريخ هذا القسم، على خلاف ما أوردناه، في الجداول الثلاثة؛ وعلى حسب ما عملنا، في القسمين من الثلاثة من قبله، وضعناها هاهنا^۲، ويتيم به جدول التاريخ، و هو هذا:

ط: ۸۸۱۰

اسماء الملوك الساسانية،		ما ملك كل واحد منهم			جملة السنين		اتام
على ما في كتاب أبي الفرج الزنجاني:		سنون	شهور	اتام	سنون	شهور	
۱.	اردشیر بن بابک	ید	ی	۰	۱۴	ی	۰
۲.	سابور بن اردشیر	لا	و	مح	۴۶	د	مح
۳.	هرمز بن سابور	۱	و	۰	۴۷	ی	مح
۴.	بهرام بن هرمز	ج	ج	ج	۵۱	۱	کا
۵.	بهرام بن بهرام	یز	۰	۰	۶۸	۱	کا
۶.	بهرام بن بهرام بن بهرام	د	د	۰	۷۲	هـ	کا
۷.	نرسی بن بهرام	ط	۰	۰	۸۱	هـ	کا

۲. ط: ۱.

۱. فر: «جشنشبنده» (= جشن اسم + تذه).

۲.	سابور الجنود	لب	د	۵۲	ب	۰
۳.	ابنه هرمز	ا	ی	۵۴	۰	۰
۴.	ابنه بهرام	ط	ج	۶۳	ج	۰
۵.	بهرام بن بهرام	کج	۰	۸۶	ج	۰
۶.	بهرام بن بهرام بن بهرام	یج	د	۹۹	ز	۰
۷.	نرسه بن بهرام	ط	۰	۱۰۸	ز	۰
۸.	ابنه هرمز	یج	۰	۱۲۱	ز	۰
۹.	سابور ذوالاکتاف	عب	۰	۱۹۳	ز	۰
۱۰.	اخوه اردشیر	د	۰	۱۹۷	ز	۰
۱۱.	سابور بن سابور ذی الاکتاف	قب	۰	۲۷۹	ز	۰
۱۲.	ابنه بهرام	یب	۰	۲۹۱	ز	۰
۱۳.	ابنه یزدجرد، اللین صاحب	قب	۰	۳۷۳	ز	۰
	«شروین».					
۱۴.	یزدجرد الخشن، ابنه.	کج	۰	۳۹۶	ز	۰
۱۵.	ابنه بهرام کور [= جور]	کج	۰	۴۱۹	ز	۰
۱۶.	ابنه یزدجرد	یج	ه	۴۳۷	۰	۰
۱۷.	ابنه بهرام	کو	ا	۴۶۳	ا	۰
۱۸.	ابنه فیروز	کط	۰	۴۹۲	ا	ا
۱۹.	ابنه بلاش	ج	۰	۴۹۵	ا	ا
۲۰.	اخوه قباد	سج	۰	۵۶۳	ا	ا
۲۱.	انوشروان بن قباد	مز	ز	۶۱۰	ح	ا
۲۲.	هرمز بن انوشروان	کج	۰	۶۳۳	ح	ا
۲۳.	ابرویز بن هرمز	لح	۰	۶۷۱	ح	ا

۲۴	شیرویه بن ابرویز ^۱	-	ح	۰	۶۷۲	د	۱
۲۵	اردشیر بن شیرویه	۱	۰	۰	۶۷۳	د	۱
۲۶	شهربراز	۰	۱	ح	۶۷۳	هـ	ط
۲۷	بوران بنت کسری ابرویز	۱	۰	۰	۶۷۴	هـ	ط
۲۸	چشنشبنده ^۲	۰	ب	۰	۶۷۴	ز	ط
۲۹	خسرو بن قباد بن هرمز	۰	ی	۰	۶۷۵	هـ	ط
۳۰	فیروز، من ولد اردشیر بن بابک.	۰	ب	۰	۶۷۵	ز	ط
۳۱	ازرمی دخت بنت ابرویز	۰	د	۰	۶۷۵	یا	ط
۳۲	فوززاد بن خسرو بن ابرویز، و امته «گردیه»	۰	۱	۰	۶۷۶	۰	ط
۳۳	لُخت بهرام «شوبین».						
۳۴	یزدجرد بن شهریار	ک	۰	۰	۶۹۶	۰	ط

70 § (۵) ^۳ و لو امکننا نحن، تمیز مَدَّة الاشكانية، من جملة ما بین الاسکندر و اردشیر - یعنی - مَدَّة ملوک الطوائف، من غیر شاهد و لا دلیل به، یتمدی الیه و یتوصلُ الی الوقوف علیه، لاجتهدنا فيه؛ و لکنه من علم الفیوب، بل من النوع المایوس عن درکه، إلا أن یقصد الیه، من الجهات التي یطرق بها الی مثله، کالکیفایة و الوحی، و علم النجوم و امثاله؛ مثلاً ان تقول ^۴ انَّ المنجمین، قد دَوَّنوا فی کتب الدُّوَل و المُلُل، انَّ مَدَّة الاشكانية کانت سَنَی قران الاوسط، و هی مائتان و اربعون، و زعم بعضهم انَّ دلیلهم کان زُحَل، فأعطی دولتهم سَنَیة الکبری، و هی مائتان و خمس و ستون سنة؛ و وصفوا اسباب افاعیلهم و سیرهم، من دلالات الکواکب علیهم، فی تلك القرائن؛ فنجعلُ انَّ مَدَّتْهم، کانت قریبةً من ثلاثمائة سنة.

۱. ده / طو: هرمز. ۲. تو: جشن اسب + ده.

۳. (۵)؛ از این بند (70) تا آخر بند «87» (مطابق با عس. ک ۶۳ - ب ۷۳) در طبع «زخانیو» (طو: س ۱۳۲ -

ساقط است. ۴. توپ: —.

71 § تم نرجع الى قول زرادشت للملك گشتاسف: ان الملك يمكت في عقبك ألف سنة.

فنقول: قد تبين مما ذكرنا، ان ما بين ظهور زرادشت، الى زوال ملك الفرس، يقتل يزدجرد^۱، هو ألف و مائتان واحدى وعشرون سنة؛ فليذهب من ذلك مائتان و ثمان و خمسون، و هي ما بينه^۲ و بين الاسكندر، قد ملكها اولاده؛ و يذهب منها اربع مائة و ست و عشرون سنة، و هو ما بين ملك اردشير و هلاك يزدجرد، و قد ملكها اولاده^۳؛ فيكون الباقي خمس مائة و سبع و ثلاثين، و هي ما قلنا: انها هي التي بين الاسكندر و اردشير؛ و الى تمام ألف سنة، فملكها الاكاسرة ثلاثمائة و ست عشرة سنة، و هي مدّة ملوك الاشكانية، الذين هم من جملة الاكاسرة، بالتقريب و باقتراب القولين. و ان كان ليس مما يوجب القطع عليه، يُبطل قول من جمل السنين، التي بين الاسكندر و اردشير، مدّة ملكهم، و يبطل قول من عكس الامر - اعنى - جعل مدّة ملكهم بالحقيقة، هي التي بين الاسكندر و اردشير ايضاً؛ و لم يقطن للفترة التي بين ملكه و ملكهم، و لا لإيام خلفاء الاسكندر الروميين، القائمين بعده ببابل، و هذا اكثر ما أمكنى في هذا الباب، و الله الموفق للصواب.

72 § و بعد، فإن وفتنا ما وعدنا، من إثبات ما قيل في هذا الباب، مما انتهى اليه؛ و استفرغنا

الوسع في تصحيحها ما أمكن، فإننا نقول: إنّما متى أخذنا وقتاً معلوماً، أو سبباً مشهوراً، و اردنا ان نقيسه، بين الآراء المختلفة التي ذكرناها، لم يتفق فيها الا في التدرّج، في الأحوال التي لخصنا بعضها. ۱۵
فإن أجل ذلك، يجب ان يكون مطلب الشيء من جنسه؛ و مثلاً ذلك: انّا اردنا معرفة ما بين تخريب بيت المقدس الاول، على يدى مختصر، و بين الاسكندر؛ فنظرنا، فاذا ان هذه المدّة في جدول القسم الاول من تواريخ الفرس، ثلاثمائة و ثمان و اربعون سنة. و في جدول ملوك الكلدانيين مائتان و ثلاث و تسعون سنة؛ و وجدنا اليهود، يزعمون انها مائة و عشر سنين. فلما كان الامر كذلك، و كان الامر كتابياً و دينياً، و تواريخ اليهود به متعلّقة، لم يكن للفرس به عناية، مع ما تقدّم من ذكر ۲۰
تهاوهم في ذلك الوقت بالتواريخ، كان الاضرب ان نعرض عن اقاويل الفرس فيه، و ان نأخذ بقول

۱. توب: ۲ بن شيرياز. ۲. بن: گشتاسف.

۳. توب: + «و يذهب منها اربع مائة» كه زائد و تكرارى است.

۴. از اينجا تا آخر بند 74 (دشمن با عس. ک ۱۶۳ در طگ ساقط است.

۵. توب: بخشنا. ۶. توب: اليهودي.

اليهود، وإن كانت أقاويلهم أيضاً تُناقض بعضها بعضاً، ومثال هذا الناقض، أن كتابهم الذى يُسمونه سيدر عولام <130>، وتفسيره: «سنو العالم»، ينطق فى موضع، أن مدّة عمارة بيت المقدس الثانية، أربع مائة وثمانون سنة.

73 § ثم ذُكر فيه أن أول هذه العمارة، تقدّمت الاسكندر اربعين سنة؛ فاذا جمعنا ذلك، إلى ما

بين أول تاريخ الاسكندر، والسنة الثانية من ذلك اسبسيانوش (Vespasian) <187>، وهى السنة التى خُرب فيها بيت المقدس، بلغت الجملة أربع مائة وخمس وأربعين سنة. فليس قولها بمُطابقين، وإيضاً فإن فى هذا الكتاب، أن الفرس ملكث اورشليم، بعد عؤد بنى اسرائيل اليه، تسعاً وخمسين سنة؛ ثم اليونانيون، مائة وثمانين سنة؛ ثم الروم، ثلاثمائة وستين سنة؛ ثم الاكاسرة، خمسمائة وأربعين سنة؛ وبمجموع ذلك، ألف ومائة وتسعة وثلاثون سنة؛ وهذا يدل على أن ما قالوه خلافت الصدق، والدليل على ذلك، أن آخر هذه الستين المذكورة، إما هو الهجرة، وإما هلاك يزدجرد، أو بينهما؛ وإلا فتقبل الهجرة، ولا يمكن أن يكون بعد هلاك يزدجرد، فاذا رفضنا من هذا المجموع، اربعين سنة، وهى ما بين عمارة بيت المقدس والاسكندر، كان الباقي ألفاً وتسعين سنة؛ فيقع بعد هلاك يزدجرد، مائة وسبع وثلاثين سنة؛ وهذا أيضاً مما يُشككنا فى امرهم، و نزيل سكون أنفسنا إلى قولهم.

74 § وقد قيل فى إهلاك بنى اسرائيل، قول مأثور من التوراة، وهو أن «يعقوب كان يخاف

أخاه العيص خوفاً شديداً»^١، فأوحى الله اليه أن لا تخف، فأتى أحفظك»^٢، فلم يسكن قلبه إلى ذلك، بل أعطى أخاه العيص عَشْرَ عِثْمِهِ، ليرضيه بذلك، ويدفع عن نفسه مَعْرَته؛ وكان ذلك العشرُ خمس مائة وخمسون شاةً^٣، فقال الله - عز وجل - «لَمْ تَطْمَئِنِّ إِلَى قَوْلِي؟ بَلْ أَعْطَيْتُ أَخَاكَ مَا أَعْطَيْتُ، فَكَذَلِكَ أَجْمَلُ وَلَدَ الْعَيْصِ يَلُكُ وَلَدَكَ خَمْسَ مِائَةٍ وَخَمْسِينَ عَآمًا»^٤، فَتَرَبَّ هَذَا الْعَدُوُّ، مِنْ لَدُنْ خَرَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ الثَّانِي، إِلَى فَتْحِ الْمُسْلِمِينَ إِيَّاهُ وَوَأَفَقَهُ، مَعَ مَا فِيهِ مِنْ نَسَبِ الْجَنُورِ وَالظُّلْمِ إِلَى اللَّهِ، وَأَخَذَ الْوَلَدَ بِذَنْبِ الْوَالِدِ؛ وَمَا أَلَّا بظُلَامٍ لِلْعَبِيدِ. وَقَدْ زَعَمَ بَعْضُ النَّسَابِيِّينَ، مِنْ مُسَالِمَةِ الْفَرَسِ، أَنَّ هَؤُلَاءِ الْمُلُوكَ - أَعْنَى - مُلُوكَهُمْ -، مُتَّصُونَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ النَّبِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -؛ فَبَعْضُهُمْ ذَكَرَ أَنَّ وَبَرَكَهُ هُوَ إِسْحَاقُ، وَقَدْ تَزَوَّجَ بِكَوْزَلَةَ بِنْتِ أَيْرِجَ، فَوُلِدَتْ لَهُ مُنَوَجَّرُوهُ. وَوَبَرَكَ هَذَا مِمَّا يَذْكُرُ

١. تكوين، ٢٢ / ٧ و ١١.

٢. أيضاً جنين قولى از خدا در تورات، ١٢٠.

٣. تكوين، ٢٢ / ٧ و ١١.

٤. تكوين، ٢٢ / ١٢ و ١٦.

الفرس، أنه ابنُ امرأةٍ، تنهى بالنسبة الى كوزك، بستة^١ من النساء؛ ولَدَ بعضهم من بعضٍ، بلا رجلٍ مشهُنَّ. واستشهد على ذلك، بقول شاعر <188> الفرس:

«أبونا ويزك و به أسامی اذا قسخر المفاخر بالولاده

ابونا ويزك عبت زسول له شرف الرسالة والزهاده

فین مثلی اذا خطرت قسرومی و بیی مثل واسطی القیاده».

75 § و ذكر بعض: ان هراسب هو احدُ ابناي يعقوب؛ و ان يعقوب، بلغة الفرس، قيتاوش^٢

بن كيرش، و هو اسحاق؛ كما قالوا؛ و ان اسماعيل، كان يسمى كابرش بن قيقاد^٣، و هو ابراهيم.

و ذكروا ان افريدون، هو نوح - عليه السلام - و لا يخفى على من له أدنى معرفة بالتواريخ و

الانساب، و قليل نظري في الاخبار و الآثار، ان ذلك لما زخرت، لما وقع بين العرب و الفرس، من

التفاخر، و كان اكثر معول العرب على الانساب الى ابراهيم - عليه السلام -، و الاستطالة بالسبق

إلى الاسلام. فارادوا ان يعارضوهم بمثله، مع الاستفناء عنه، يقول الله - تعالى: - ﴿ان اكرمكم عند

الله اتقاكم﴾^٤، و قوله: ﴿فلا اتساب بينهم يومئذ ولا شفاء لؤن﴾^٥، و يقول النبی - عليه

السلام: - «الناس من آدم، و آدم من ثراب. لا فضل ليزي على عجمي إلا بالقوى»^٦، على ان

التفاخر في الحقيقة، هو السبق الى محاسن الاخلاق، و تعالى الافعال، و الاستيلاء على العلم و

الحكمة، و التلبس بصفوة ما يمكن من الموجودات. فن وجد له ذلك، كان المحكوم له، و من قصر

عنه، كان المحكوم عليه.

76 § و نرجع، فنقول: ان تاريخ سائر الأمم، على مثلي ما ذكرنا من تواريخ الفرس و اهل

الكتاب، لا يكاد يوصل الى معرفتها، إلا مع شكوك، قل ما يفك عنها. و قد تضمنت كتب السير،

ذكر ملوك الهن، و العرب اللخميين و آل جفنة، و مدة ما ملك كل واحد منهم؛ غير انها لم تتفق في

روايتين. فاما ملوك الهن، فان بني قحطان لما اجتمعت بالهن، عقدت ملكها لحشير، و هو عبد شمس

بن يشجب بن يعرب بن قحطان. و قيل ان يعرب، اول من تكلم بالعربية، و حتى تحتة الملوك؛

فقيل له: أبيت اللعن و انعم صباحاً، و أنه مات هزماً؛ و توارث ولده الملك، و لم يندؤوا ملوكاً بل

١: در اصل: فیوشت.

٢: در اصل: قیتاوش.

٣: توپ: نسید.

٤: طک، غسر الرمادی (۱۹/۱۷۷).

٥: قرآن، ۲۳ / ۵۰۳.

٦: قرآن، ۲۹ / ۵۲.

رؤساء، حتى مضت قرون، و صار الامر الى الحارث^١ الراش، فسمى ملكاً، وتبعاً: لان اهل اليمن تبعوه، وبينه وبين جئير كما ذكروا - خمسة آباء.

§ 77 وهذا جدول ملوك جئير باليمن:

< طك / 47 >

	(fol.64b) جدول ملوك جئير باليمن ^٢	ماملك كل واحد منهم الستين جملة
١.	جئير بن سبا، و هو عبد شمس بن يشجب بن يعرب بن قحطان، و سُمي سبا، لانه اول من أدخل السبي ارض اليمن.	ققد ١٨٤
	فترة ^٣	
٢.	البيوع الاول، و هو الحارث ^٤ الراش بن سداد بن المظاط، و سُمي الراش، لانه رلشهم، و في زمانه كان لقمان صاحب النور، الذي قيل انه عُمّر اثنى واربع مائة وسبع وخمسين سنة.	فكه ٣٠٩
٣.	ذو المنار ابرهة بن الحارث، لانه ضرب المنار في طريقه، حين كان يغزو.	قلج ٤٤٢
٤.	افريقيس بن ابرهة، و هو الذي بنى افريقية بارض البرير.	قسد ٦٠٦
٥.	العبد ذو الاذعار بن افريقيس، غزا النساس، فذعر الناس سبييه، فسمى ذا الاذعار.	كه ٦٣١
٦.	هذاد بن شراحيل ^٥ الهدهاد.	عه ٧٠٦
٧.	بلقيس بنت هذاد، خليفة سلیمان بن داوود - عليها السلام - باليمن.	كد ٧٣٠

١. در اصل: الحرث.

٢. حمزة اصفهاني: سني ملوك الارش (بيروت، ١٠٦ - ١١٦ / ترجمة فارسي، ١٢٩ - ١٤٣).

٣. حمزة: «و توارث ولده الملك بعده، فلم يعدوهم ملوك اليمن، حتى مضت قرون، و صار الملك الى الحارث الراش، و هو تبع الاول: فمن ملك اليمن قبل الراش، ملكان ماك بسبا و ملك بحضرموت: فكان لا يجتمع اليمانيون كلهم عليهم، الى ان ملك الراش، فاجتمعوا عليه، و تبعوه، فسمى تبعاً، و كان ملكه مائة و خمس سنه» (ص ١٠٤).

٤. طك: «الراش الحرث بن ذي شادة بن عاد [شداد بن عاد] بن الماضط.

٥. طك: الهدهاد بن شراحيل.

٨١٥	فه	٨. ياسر ينعم. عم بلقيس. سُمي بذلك، لانه انعم على الناس بالقيام بامر الملك، بعد زواله بفارقة بلقيس اليمن.
٨٥٢	لز	٩. ابو كرب شمر يُرْعَش بن افرقيس، لزعه، و هو ذو القرنين لذواتيه. و قيل ان يُشتاسف قتله على يد رستم.
٩٠٧	نه	١٠. ابو ملك بن شمر.
٩٦٠	نج	١١. الاقرن بن ابي ملك، التبع الثاني.
١٠٣٠	ع	١٢. ذو حُشْتَان ^١ بن الاقرن.
١١٩٣	قصح	١٣. ثُبَيْع الاكبر بن الاقرن.
—	—	١٤. ملكي كرب بن تبع، و يقال ملك كلي كوب.
—	—	١٥. ثُبَيْع اسعد بن ملكي كرب، و هو الاوسط، قتله قومه، و هو المذكور في القرآن.
١٢٢٨	له	١٦. ابنه حَسَّان بن تبع. (Iol. 65a)
١٣١٢	فد	١٧. اخو عمرو بن تبع موثبان، للزومه الوثاب، و هو الفراش، و يقال له ذو الاعواد، لانه كان مستقاما، و كان يركب النعش، و يُحْمَل على اعتاق الرجال.
١٣٨٢	ع	١٨. عبد كلال بن مثوب، كان على دين المسيح في السر.
١٤٤٥	سج	١٩. تبع الاصغر بن حسان، تهود و دعا اليهودية، و هو الذي ملك ابن اخفته آكل المرار على معد.
١٥١٩	عد	٢٠. مرثد بن عبد كلال ^٢ .
١٨٣٩	شك	— فترة فيها، تفرق ملوك حمير.
١٨٨٠	ما	٢١. وليعة بن مرثد.
—	—	٢٢. ابرهة بن الصباح، في زمان سابور ذي الاكتاف.
١٩١٧	لز	٢٣. صهبان بن مغرث.

۲۴.	الصباح بن ابرهة بن الصباح.	عج	۱۹۹۰
۲۵.	حسان بن عمرو بن تبع.	لب	۲۰۲۲
۲۶.	ذو الشنتر، و معناه ذو القرطة بلفظ حمير، و لم يكن من اهل بيت الملك.	لو	۲۰۵۸
۲۷.	ذو نواس، و هو عريب بن قطن، سمى ذا نواس لذواتين، كانتا تنوسان على عاتقيه. و هو صاحب الاخدود، و ناصر اليهود، انتهزم من الحبشة، و اقتنع البحر، فهلك.	نر	۲۱۱۵
		له	۲۱۴۹
۲۸.	ذو جدن.	لط	۲۱۸۸
		كط	۲۲۱۷

> ۴۹/ ۴۹

الحبيشة الذين تغلبوا على اليمن، و الفرس بعدهم لما نفوهم

۱.	ارباط بن صحم.	ك	
۲.	ابن يكسوم ابرهة الاشرم.	كج	
۳.	ابنه يكسوم.	نر	
۴.	مسروق بن ابرهة.	يب	
—	ثم قدم وفروز، و مضت ^۱ حرب الفجار بعشر سنين، مع سيف ابن اذى زن.		
۵.	وهز ^۲ ، و هو خرزاذ بن داربهار بن نرسی بن جاماسب بن فيروز الملك.		
۶.	فليشجان.		
۷.	خرزاذ اشهر.		
۸.	انوشجان.		
۹.	مرزبان.		
۱۰.			

۱. در اصل: وهود.

۲. در اصل: وهذوسب.

۱۱.	خُرّه خمر، ابنه.		
۱۲.	بازان بن ساسان الجرون ^۱ ابن بلاش بن جاماسب بن فیروز الملک، و هو قاتل الکذاب العنسی مع فیروز الدیلمی.		

طی ۵۰ <

§ 78 (fol. 65b) و اما ملوک آل جَفَنَة، فانه لما حدث سبُلُ النعم باليمن، و ذلك قبل الاسلام بقریب من خمس مائة سنة، تفرقت العرب؛ فوَقعت بنو قُضاعة الى الشام، و ملكت طائفة منها على نفسها، مالک بن فهم ابن تيم الله بن اسد بن وبرة بن قُضاعة؛ و كان یسَمی ملوکهم «الضجاعة»، حتى غلب عليها «المزاقية» - و اولهم جَفَنَة بن عمرو بن مُزريقا بن عامر بن ماء السماء بن حارثة الغطريف بن امرئ القيس البطريق^۲ بن ثعلبة ابن مازن بن الازد بن النوث؛ و بمُزريقا سَمُوا «مُزراقية»، و ذلك انه كان مُزْرِق عليه خُلُتین، کَیلا یلبسها غیره؛ و قيل: بل سَمی بذلك، لان الازد تَمَزَّقَت على عهد، کُل مُزْرِق؛ و سَمُوا ایضا «الفُسانية» و «آل جَفَنَة»، و كانوا عَمَّال^{۱۰} القیاصرة على عرب الشام، و كان جَفَنَة هو اولهم، مِن قِیل نسطروس^۱ قیصر، ملک الروم.

§ 79 و توارى عنهم فی ضمن هذا الجدول:

	جدول ملوک الفُسانية آل جَفَنَة	ماملک کلّ واحد منهم		جملة السنين	
		سنون	شهور	سنون	شهور
۱.	جَفَنَة.	مه	ج	۴۴	ج
۲.	عمرو بن جَفَنَة.	هـ	۰	۴۹	ج
۳.	ابنه ثعلبة بن عمرو، مِن قِیل دیقیوس ^۲ قیصر، صاحب فتیان ^۳ الکهف.	یز	۰	۶۶	ج

۱. توب: الظرف.

۱. ملک: الجرود، توب: الخردین.

۱. Anastasius I (491 - 518 A.D.).

۳. عس: ۱.

۲. Decius Traianus (249 - 251 AD).

۳. ملک: صبیان.

٤.	الحارث بن ثعلبة.	ك	٠	٨٦	ج
٥.	جيلة بن الحارث	ى	٠	٩٦	ج
٦.	الحارث بن جيلة.	ى	٠	١٠٦	ج
٧.	المنذر بن الحارث.	ج	٠	١٠٩	ج
٨.	أخوه النعمان بن الحارث.	يه	و	١٢٤	ط
٩.	أخوه المنذر بن الحارث.	يج	٠	١٣٧	ط
١٠.	أخوه جيلة بن الحارث	لد	٠	١٧١	ط
١١.	أخوه الأيهم بن الحارث (fol. 66a)	ج	٠	١٧٤	ط
١٢.	أخوه عمرو بن الحارث، ابن مارية ذات القرطين.	كو	ب	٢٠٠	يا
١٣.	جفنة بن المنذر بن الحارث، ابن مارية.	ل	٠	٢٣٠	يا
١٤.	أخوه النعمان بن المنذر.	ا	٠	٢٣١	يا
١٥.	النعمان بن عمرو بن المنذر.	كز	٠	٢٥٨	يا
١٦.	ابنه جيلة بن النعمان.	يو	٠	٢٧٤	يا
١٧.	النعمان بن الأيهم بن الحارث، ابن مارية.	كا	٠	٢٩٥	يا
١٨.	الحارث بن الأيهم.	كب	هـ	٣١٨	د
١٩.	ابنه النعمان بن الحارث	يج	٠	٣٣٦	د
٢٠.	ابنه المنذر بن النعمان.	يط	٠	٣٥٥	د
٢١.	أخوه عمرو بن النعمان.	لج	د	٣٨٨	ح
٢٢.	أخوه حجر بن النعمان.	يب	٠	٤٠٠	ح
٢٣.	الحارث بن حجر.	كو	٠	٤٢٦	ح
٢٤.	ابنه أبو شمر جيلة بن الحارث.	يز	ا	٤٤٣	ط
٢٥.	ابنه الحارث بن جيلة.	كا	هـ	٤٦٥	ب
٢٦.	ابنه أبو كرب النعمان بن الحارث، ولقبه قطام.	لز	ج	٥٠٣	هـ

۲۷.	الايم بن جبلة بن الحارث بن ابي شمر.	كو	ب	۵۲۹	ز
۲۸.	اخوه النذر بن جبلة.	بيج	۰	۵۴۲	ز
۲۹.	اخوه شراحيل بن جبلة.	كه	ج	۵۶۷	ی
۳۰.	اخوه عمرو بن جبلة.	ی	ب	۵۷۸	۰
۳۱.	جبلة بن الحارث بن ابي شمر.	د	۰	۵۸۲	۰
۳۲.	جبلة بن الايم بن جبلة بن الحارث، ابن مارية؛ وهو الذي اسلم ثم تنصر.	ج	۰	۵۸۵	۰

< 52 / هـ >

(80) § و قد قَدَمنا ان سِل العرم، لما حدث، تَمَزَّقت العرب؛ فوقع منهم طائفة الى الشام - كما قلنا - وكان من امرهم ما اخبرنا عنه؛ وقعت طائفة الى العراق، و تَمَلَّك عليها مالك بن فهم بن غنم بن قؤس بن عدنان الازدي في زمان ملوك الطوائف، و قد قيل، ان الانبار و الحيرة، بنيتا في ۱۰ زمان بخت نصر، و عُمرتا في ايامه؛ فلما هلك تحوَّل اهل الحيرة الى الانبار، فحُمِرت؛ و خربت الحيرة زهاء خمس مائة و خمسين سنة. ثُمَّ نَزَلَ ملوك معدَّ اللخميون الحيرة، فحُمِرت مقدار خمس مائة و بضع و ثلاثين سنة، الى ان نَزَلَ عرب المسلمين الكوفة؛ و اول مَنْ نَزَلَ من اولائك الحيرة، عمرو بن عدى بن نصر بن ربيعة بن الحارث بن مالك بن غنم | ابن قماره بن حُثَم، و هو عمرو بن رقاش بنت مالك بن فَهْم بن غنم | بن دوس بن عدنان؛ و كان مَنْ ملك بعد عمرو بن عدى، ۱۵ آل نصر، عَمَّال الاكاسرة على عرب العراق، كما كان آل جفنة، عَمَّال القياصرة على عرب الشام. و ذكر بعض اصحاب الاخبار، ان فِيا بين بعض ملوكهم فترات، و بعضهم انكر ذلك، و آخرون زادوا في عدد الملوك، او نقصوا، و كذلك فعلوا بِمَدَّ ملكهم؛ و مِنْ هؤلاء، كان النعمان باني الحورنق، و قد ساح في الارض، و استتر، فلم يوقف على خبره. ذكر عدى بن زيد في شعره < 189 > فقال:

«و تَسَيَّنَ رَبُّ الحورنق اذ أَشَدَّ سَرَّه حَالُهُ و كَثُرَ ما يَدِ
سَرَفَ يَوْمًا و لِلهُدَى تَفَكِيرُ لِكَ و البحرُ مُفْرَضًا و السَّدِيرُ
فَارَعَوَى قَلْبُهُ فَقَالَ و ما غِيبَ سَطَّةً حَسَى الى المِهابِ يَصِيرُ»

۲۰

§ 81 و هذه جداول تشتمل على ذكرهم:

ممالك	كل واحد	جملة	(fol. 67) ملوك معدّ اللخميين، نزلوا الحيرة.
منهم	الستين		
٢٠	ك	١	مالك بن فهم بن غنم بن دوس، من الأزد.
٨٠	س	٢	جذيمة الأبرش، ابن مالك منادم الفرقدين، مع ما ملكت اخته الزباء بنت مالك
١٧٥	صه	٣	ثم نزل الحيرة عمرو بن عدى من لخم، إلى أن ملك اردشیر بن بابك.
١٨٩	يدي	—	و بعد ذلك، إلى أن ملك سابور.
١٩٨	ح ب	—	و بعد ذلك، إلى أن مات في زمن سابور.
٣١٢	قيد	٤	امرؤ القيس بن عمرو البدوي المنتصر، وهو الاول.
٣٤٢	ل	٥	عمرو بن هند، وهو ابن امرئ القيس البدو.
٣٤٧	هـ	٦	اوس بن قلام بن بطينا بن جهمير بن لحيان العمليقي، إلى أن ثار به جحجحا بن عتيك [بن لخم]، أحد بني فسار بن عمرو بن عمليقي، فقتله، ورجع الملك إلى آل نصر.
٣٧٢	كه	٧	امرؤ القيس بن عمرو بن هند المحرق الاول.
٤٠٢	ل	٨	النعمان بن امرئ القيس، وهو الاعور السائح الزاهد، باقى خورنق.
٤٤٦	مد	٩	المنذر بن النعمان بن امرئ القيس.
٤٦٦	ك	١٠	الاسود بن المنذر بن النعمان
٤٧٣	ز	١١	المنذر بن المنذر بن النعمان.
٤٧٧	د	١٢	النعمان بن الاسود بن المنذر.
٤٨٠	ج	١٣	ثم استخلف ابي يعفور ^٢ بن علقمة الذميلي، و ذميل بطن من لخم.
٥٢٩	مط	١٤	المنذر بن ماء السماء، وهو المنذر بن امرئ القيس، و يقال له ذو القرنين.

٨ طوك ٥٣ <

٢. عس / بوب: يمتوب

١. افزودة طوك از طبرستان (١) - (٩).

—	فتـرة ^۱		
۱۵	عمرو بن المنذر بن ماء السماء مضطرب الحجابة، و هو المحرق الثاني، الى ان ولد النبي - عليه السلام.	ح ح	۵۳۷
—	و بعد ذلك.	ز د	۵۴۵
۱۶	اخو قابوس بن المنذر.	د	۵۴۹
۱۷	في شهر ^۲ الفارسي، في زمن انوشروان.	ا	۵۵۰
۱۸	المنذر بن المنذر، اخو عمرو.	د	۵۵۴
۱۹	ابو قابوس النعمان بن المنذر بن المنذر، قاتل عبيد بن الابرص، و النابغة الذبياني؛ و هو آخر ملوك لحم، قتله كسرى في الساباط تحت ارجل الفيلة.	ك ب	۵۷۶
۲۰	اياس بن قبيصة الطائي، و معه التخيرجان الفارسي.	ط	۵۸۵
۲۱	آزاديه بن ماهيان بن مهربنداد الهمداني.	يز	۶۰۲
۲۲	و المنذر بن النعمان بن المنذر، المعروف بالمفرور، قُتل يوم جواتا.	ح ۰	۶۰۲

§ 82 و هذه المدد، و ان ابتناها على ما وجدناها عليه، فان حالها ما قدمناه، من وقوع

- الفترة في الملك بين الملوكين. و قد وجد في بعض الكتب، ان آل الربيعة بن نصر، ملكوا اليمن بعد تبع ۱۵
اسعد؛ و ان تبع بن حسان، ملك ابن اخته الحارث بن عمرو الكندي، المعروف بأكل المرار، و تورّد
الحيرة، و قتل من كان بها من ملوك «لحم»، و تملك عليها؛ و لم يذكر لهذه الاحوال تواريخ، و لا
مقدار لإيامهم؛ و ما اظن انه يعرف من اسبابهم، اكثر مما استدلت به، على ما اوردته. ثم يجب على
حسب ما قدمته، ان اذكر تواريخ الاسلام و ايام الخلفاء؛ اكثر مما استدلت به، على ما اوردته. ثم
يجب على حسب ما قدمته، ان اذكر تواريخ الاسلام و ايام الخلفاء؛ حتى اذا نئيت عنان الكلام، الى ۲۰
ذكر الهجرة فيما بعد، صارت التواريخ الاسلامية كلها معلومة؛ و الله الموفق للصواب. و هذه جداول،
تتضمن ذكر احوال النبي - عليه السلام - من لدن وُلد، الى ان قبض^۳؛

۱. افزوده اصل: «و فيها ملك الحارث بن عمرو بن حجر أكل المرار الكندي، و ملك المنذر بن عمرو القيس نائياً، و كان عمرو القيس الشاعر في ذلك الزمان».

۲. طغ ح: الشهر (حسب الطبري) - صغ: الشهر.

۳. كتاب علي حاشيتي بر احوال رسول (ص) نوشته است. يرامون در محاب ۱۲۶ و ۱۲۷ (ک ۶۹ - ۷۰)

۱۱.	و الى ان بعثه الله الى كافة الناس، و ذلك يوم الاثنين.	هـ	۰	۰	۳۹	يا	كج
۱۲.	و الى ان رأت قريش النجوم، يُرمى بها متواتراً آيةً له.	۰	۰	ك	۴۰	۰	بج
۱۳.	و الى ان اخرجته قريش، و حوصرت في الشعب. (fol. 69)	هـ	يا	۱	۴۵	يا	بط
۱۴.	و مكثوا في الحصار في الشعب، الى ان خرجوا منه.	ج	۰	۰	۴۸	يا	بط
۱۵.	و الى ان توفي عمه ابوطالب.	۰	و	۰	۴۹	هـ	بط
۱۶.	و الى ان توفيت خديجة بنت خويلد.	۰	۰	بج	۴۹	و	ب
۱۷.	و الى ان خرج الى الطائف، و معه زيد بن حارثة.	۰	ج	و	۴۹	ط	ح
۱۸.	و اقام بالطائف، الى ان رجع الى مكة، و دخلها في جوار مطعم بن عدي.	۰	۱	ب	۴۹	ي	ي
۱۹.	و الى ان قدم عليه جنّ نصيبين، و هم ثلاثمائة، فاسلموا بالعجمون.	۰	ج	۰	۵۰	ي	ي
۲۰.	و الى ان أسرى به الى بيت المقدس من بين زمزم و المقام.	۱	و	و	۵۱	ز	بو
۲۱.	و الى اول يوم السنة، التي هاجر فيها من مكة الى المدينة.	۱	ب	۱	۵۲	ط	بز
۲۲.	و الى ان زيد في الصلوة ركعتان، فَرَقاً بين صلوة المقيم و المسافر	۰	۱	د	۵۲	ي	كا
۲۳.	و الى ان آخى بين المهاجرين و الانصار، و آخى بين نفسه و بين ابن عمه علي بن ابي طالب.	۰	هـ	۰	۵۳	ج	كا
۲۴.	و الى ان ابنتي بعثشة بنت ابي بكر الصديق.	۰	۰	كه	۵۳	د	بو
۲۵.	و الى ان تزوج علياً فاطمة.	۰	د	به	۵۳	ط	ا
۲۶.	و الى ان غزا غزوة ودكان، حتى بلغ الابواء.	۰	۰	بج	۵۳	ط	بط
۲۷.	و الى ان غزا غير القریش فيها امية بن خلف.	۰	۱	ج	۵۳	ي	كب
۲۸.	و الى ان غزا في طلب كرز بن جابر، حتى بلغ بدر.	۰	۰	ك	۵۳	يا	بب
۲۹.	و الى ان غزا فتعرض غير القریش، و هي غزوة الشُثيرة.	۰	۱	بب	۵۴	۰	كد
۳۰.	و الى ان فرض الله على المسلمين صوم شهر رمضان بالرؤية.	۰	۱	بر	۵۴	ب	با

٥٢.	و الى ان تزوج زينب بنت جعش.	٠	٠	ك	٥٧	و	ب
٥٣.	و الى ان غزا عسفان الى بنى لحيان من هذيل.	٠	٠	ج	٥٧	ط	ب
٥٤.	و الى ان غزا غزوة ذي قرد، و هو ماء من مياه بنى فزارة.	٠	١	ط	٥٧	ي	كا
٥٥.	و الى ان وفدت السباع اليه، تسئل ان يفرض لها ما تأكل.	٠	٠	يد	٥٧	هـ	هـ
٥٦.	و الى ان وثب شعرويه على ايده كسرى، فقتله.	٠	٠	و	٥٧	يا	با
٥٧.	و الى ان اجذب الناس، فخرج يستقي.	٠	٠	د	٥٨	ج	با
٥٨.	و الى ان اتم عمره الحديبية، و وادع المشركين الى عشر سنين.	٠	١	كا	٥٨	هـ	ب
٥٩.	و الى ان بعث رسله الى قبصر، و كسرى، و المقوقس.	٠	١	يد	٥٨	و	بر
٦٠.	و الى ان غزا غزوة خيبر.	٠	٠	د	٥٨	ي	كب
٦١.	و الى ان اتم عمره التضيعة قضاء لعمرة الحديبية.	٠	٠	و	٥٩	هـ	ب
٦٢.	و الى ان تزوج ميمونة بنت الحارث، و هو محرم.	٠	٠	ك	٥٩	هـ	كد
٦٣.	و الى ان توفيت زينب بنت جعش.	٠	٠	ج	٥٩	ح	كد
٦٤.	و الى ان غزا مكة، و لفتحها عنوة.	٠	٠	و	٦٠	ج	بب
٦٥.	و الى ان كسرت الاصنام، و هدمت بيوتها.	٠	٠	د	٦٠	ج	كو
٦٦.	و الى ان غزا غزوة حنين، و افتتح حصونها، و سبي اهلها، و اخذ اموالها.	٠	٠	١	٦٠	ج	كز
٦٧.	و الى ان غزا الطائف، و حاصر اهلها.	٠	٠	ز	٦٠	د	يد
٦٨.	و الى ان تزوج بملكة بنت داوود فاستعاذته.	٠	٠	هـ	٦٠	د	كط
٦٩.	و الى ان تزوج بفاطمة بنت الضحاك فاستعاذته. (fol. 70a)	٠	٠	هـ	٦٠	هـ	يد
٧٠.	و الى ان ولدت مارية القبطية لبراهيم ابنه.	٠	٠	ي	٦٠	و	كد
٧١.	و الى ان غزا غزوة تبوك.	٠	٠	و	٦١	ا	يد
٧٢.	و الى ان مات النجاشي بالهيشة، و صلى عليه النبي بالمدينة.	٠	٠	هـ	٦١	ا	كط
٧٣.	و الى ان ماتت ابنته ام كلثوم لمرأة عثمان.	٠	٠	ك	٦١	ب	كد

٧٤.	و الى ان حج بالناس ابوبكر، و أنزلت سورة براءة، و قرأها عليهم على بن ابي طالب.	٠	ج	كه	٦١	و	ط
٧٥.	و الى ان توفي ابنه ابراهيم، و انكسفت الشمس على ساعتين من النهار.	٠	ي	بح	٦٢	هـ	ز
٧٦.	و الى ان حج حجة الوداع، و حرّم النسب.	٠	ا	يب	٦٣	و	ط
٧٧.	و الى ان مرض مرضه الذي توفي فيه.	٠	ب	و	٦٤	ح	كه
٧٨.	فكث مريضاً الى ان قبض عليه السلام.	٠	٠	يد	٦٥	ط	ط
٧٩.	و الى ان دفن عليه السلام في بيت عائشة.	٠	٠	ب	٦٦	ط	يا

84 § و تُثلى هذه الجداول بأخر، تبدئ من عند هجرة النبي - عليه السلام - فنشتمل على

١٠ مدّة الخلفاء بعده، و الفتوح في أيامهم، و يتصل بهم أيام الامراء و الملوك، ثم الأئمة اصحاب الدولة العباسية؛ و يلحق بهم كُناهم، اذ الكنية خاصة في العرب دون غيرهم، عظموا بها قدر صغيرهم، و استغنوا بذكرها عن تسمية كبيرهم؛ و يلحق ببني العباس ألقابهم، اذ لم يكن من ذلك لبني مروان شيء محمود، ألا «الناقص» و «الحمار»، و امثال ذلك؛ و لم يتلقوا بها، بل نُقّبوا، فان «الناقص» سُمّي به يزيد بن الوليد، لانه نقص الأعطية، و «الحمار» سُمّي به مروان لشدة و صبره على الحرب؛ و قد قيل انما سُمّي بذلك، لان الحمير نفقت في السنة التي وُلد فيها، و يقال بل كان يتربصه دُعاة آل العباس ايام بني امية، و يقولون انه به يُتمّ المدّة التي احياها الله، صاحب الحمار المذكورة في سورة البقرة، عند انتقضائها و هي مائة عام؛ فلما ملّك، تاهبوا للخروج و اظهروا الدعوة.

85 § و هي تلك الجداول:

كُناهم		اسماء الخلفاء و الفتوح في ايامهم (fol. 70b)		ما بين الخلفاء و الهجرات		جملة الشئ و هو تاريخ الهجرات	
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨
كانت هجرة النبي - عليه السلام - من مكة الى المدينة.	٠	ب	ح	٠	ب	ح	٠
مكت بالمدينة مهاجراً حتى قبض - عليه السلام -	٠	ب	ح	٠	ب	ح	٠

۰	ی	ی	ب	ی	۳.	الصدیق، عبدالله بن ابی قحافة، من بنی تيم بن مرّة، و اسمه في الجاهلية «عبد الكعبة».
۰					۴.	و الى ان ارتدّت العرب، و تنبّی طليحة بن خويلد.
۰	ح	ی	ب	یح	۵.	و الى اول ملك يزجرجد بن شهریار.
۰	هـ	یا	ی	ز	۶.	و الى ان توقّیت فاطمة عليها السلام.
۰	و	ح	یا	ب	۷.	و الى ان افتتح خالد بن الوليد الهامة صلحاً بعد قتال شديد.
۰	ا	یه	یا	ج	۸.	و الى ان وجه ابو بكر امراء الاجناد الى الشام لقتال الشام.
۰	ب	د	یا	ج	۹.	و الى ان قدم خالد العراق، و صالح ابن صلویا علی قُرَیَّات.
۰	هـ	د	یا	یا	۱۰.	و الى ان التقى المسلمون و الروم بفحل، و هزموا الروم.
۰	هـ	حج	ب	هـ	۱۱.	و الى وقعة اجنادین بفلسطين، و هزيمة الروم.
۰	ا	ی	ب	و	۱۲.	و الى ان توفی ابوبکر، و بویع عمر الفاروق - رضی الله عنها.
۰	ج	ک	ب	ی	۱۳.	و الى ان قُتل ابو عبید.
۰	هـ	ج	ج	و	۱۴.	و الى ان ولّی جریر بن عبدالله مرزبان المذار، و هزمه.
۰	ب	ا	یح	ز	۱۵.	و الى ان واقع جریر مهران بالنخيلة فقتله، و هزم قومه.
۰	ب	ی	یح	ز	۱۶.	و الى ان فُتحت دمشق صلحاً، بعد حصار ستة اشهر.
۰	ح	ح	یح	ح	۱۷.	و الى ان كتب عمر الى البلدان، يأمرهم بقیام لیالی شهر رمضان.
۰	ج	ک	یح	یا	۱۸.	و الى ان فُتحت حصص صلحاً، بعد حصار شهرین.
۰	یا	د	و	و	۱۹.	و الى ان فُتحت بعلبك صلحاً.
۰	ز	ط	ید	ز	۲۰.	و الى وقعة اليرموك و الروم مائتا الف، فهزمهم الله.

٢١.	و الى ان هرب هرقل، من انطاكية الى قسطنطينية؛ و قُتل في المعركة من الروم اربعون الفا، و هيرث في الأكاذية و العقاب اربعون الفا.	٠	ا	ي	بد	ح	كه
٢٢.	و الى ان ماتت مارية القبطية.	٠	د	كه	يه	ا	ك
٢٣.	و الى ان أُوخ الكتب، من أول سنة الهجرة.	٠	ب	هـ	به	ج	كه
٢٤.	و الى ان افتتح سعد بن ابى وقاص القادسية، وقتل رستم.	٠	ا	ك	يه	هـ	بد
٢٥.	و الى ان افتتح سعد المدائن، بعد حصار شهر.	٠	ا	يه	يه	ز	-
٢٦.	و الى ان دخل اول جيش في بلاد الروم، و اميرهم ميسرة بن مسروق.	٠	ا	هـ	يه	ح	هـ
٢٧.	و الى ان افتتح ابو عبيدة ابن الجراح المجابية.	٠	ا	ي	به	ط	به
٢٨.	و الى ان افتتح عمر بيت المقدس صلحا.	٠	ب	٠	يه	يا	يه
٢٩.	و الى ان افتتح عياض بن غنم سروج و الرهاء صلحا.	٠	ا	ج	يو	-	بح
٣٠.	و الى ان نزل سعد الكوفة بالناس، و مصرها.	٠	٠	هـ	يو	-	كج
٣١.	و الى ان افتتح عياض الرقة، و آمد و تل موزن صلحا. (fol. 71a)	١	د	٠	يز	د	كج
٣٢.	و الى ان افتتح عمر بن سعد عين الورد.	٠	ا	ي	يز	و	ج
٣٣.	و الى ان أخر عمر المقام على حائط البيت، الى موضعه اليوم.	٠	٠	و	بج	٠	به
٣٤.	و الى ان افتتح معاوية قيسارية، و قتل نحو مائة الف رجل.	٠	٠	ج	-	ج	به
٣٥.	و الى وقعة جلولا على يدى سعد.	٠	ب	بب	بج	هـ	تز
٣٦.	و الى ان انتح عياض بن غنم نصيبين، و طور عابدين و قردى صلحاً، و فيها مات هرقل.	٠	ا	ي	بج	ز	ز
٣٧.	و الى ان دَوّن عمر الدواوين.	٠	٠	و	ي	بط	ز

٠	ج	ب	ط	هـ	٠
٠	ب	هـ	ط	ز	هـ
٠	ا	ى	ط	ح	هـ
٠	هـ	٠	ك	ا	هـ
٠	ج	ب	ك	د	كز
٠	ب	و	ك	ز	ج
٠	ا	ى	ك	ز	بج
٠	و	ح	ك	ا	ك
٠	ب	د	ك	ج	كه
٠	ج	ب	ك	و	كز
٠	ا	ح	ك	ج	هـ
٠	ج	ك	ك	ب	ك
٠	ج	ك	ب	ب	ك
٠	د	٠	ك	ج	كح
٠	ا	٠	ك	ج	كح
٠	ا	٠	ك	ج	كح
٠	ا	٠	ك	ج	كح
٠	ا	ى	هـ	ك	ب
٠	ب	هـ	ن	د	بج

٣٨. و الى ان افتتح عمرو بن العاص مصر والاسكندرية.
٣٩. و الى ان اخرج عمر يهود الحجاز، من نجران الى الكوفة.
٤٠. و الى ان افتتح عتبة بن غزوان ميسان و الفرات.
٤١. و الى وقعة نهاوند الاولى، و امير الناس النعمان بن المقرن، قتل.
٤٢. و الى ان هرب يزيد جرد الى مرو.
٤٣. و الى ان افتتح عمرو بن العاص برقة صلحا.
٤٤. و الى ان افتتح ابوموسى الاشعري كور الاهواز، و المغيرة بن شعبة اذربيجان.
٤٥. و الى ان افتتح ابوموسى الاشعري، و عمرو بن العاص اصطخر.
٤٦. و الى ان افتتح عبدالله بن بديل الخزاعي همدان و اصفهان.
٤٧. و الى ان افتتح قرظة بن كعب الانصارى الرى.
٤٨. و الى ان افتتح معاوية عسقلان صلحا.
٤٩. و الى ان قُتل عمر.
٥٠. ثم كانت الشورى.
٥١. عثمان بن عفان، الى ان غزا عبدالله بن ابي سرح افريقية.
٥٢. و الى ان افتتح الاسكندرية، و هو عام الحصون، و فيها وُلد يزيد الملعون.
٥٣. و الى غزوة شامور.
٥٤. و الى غزوة افريقية و قنسرين.
٥٥. و الى ان وسع عثمان مسجد رسول الله.
٥٦. و الى ان غزا عبدالله بن عامر فارس الغزوة الثانية.

٥٧	و الى ان وجه معاوية ابا الاعور السلمى، يصلح اهل قبرس.	٠ ج ٠	كج ز	بج
٥٨	و الى ان افتتح سعيد بن العاص طبرستان صلحا.	٠ هـ ٠	كد	ب
٥٩	و الى ان افتتح عبدالله بن عامر فارس كلها، ما خلا شاپور.	٠ ج ٠	اي كد	ب
٦٠	و الى ان افتتح الربيع بن زياد الحارثى زرنج، و زالق و كابل.	٠ ب ٠	كد	ب
٦١	و الى ان فتح حبيب بن مسلمة الفهرى ارمينية الامة. (fol. 71b)	٠ ح ٠	زل د	ب
٦٢	و الى ان فتح عبدالله بن عامر نيسابور، و طبرستان و مرو.	٠ ٠ ٠	لا د	ب
٦٣	و الى ان فتح الاخنف بن قيس هراة، و مرو الروذ و الشاهجان و الهياطلة صلحا.	٠ ج ٠	لا ح	ج
٦٤	و الى ان فتح عبدالله بن خازم سرخس صلحا، و قتل ملكها.	٠ ب ٠	لا ي ز	ب
٦٥	و الى ان فتح معاوية انقرة، من ارض الروم.	٠ د ٠	ب ب	ب
٦٦	و الى ان غزا عبدالله بن سعد بن ابي سرح افريقية الفزوة الثانية.	٠ ج ٠	ب ب	ب
٦٧	و الى ان غزا جرير بن عبدالله ارمينية.	٠ ط ٠	ب ب	ب
٦٨	و الى ان وثبت الروم على ملكهم قسطنطين، فقتلوه.	٠ ب ٠	ب ب	ب
٦٩	و الى ان حوضر عثمان - رضى الله عنه.	٠ د ٠	ب ب	ب
٧٠	فكث محصوراً حتى قتل.	٠ ٠ ٠	ب ب	ب
٧١	ثم استخلف على بن ابي طالب، الى وقعة الجمل بالبصرة.	٠ هـ ٠	ب ب	ب

٧٢.	و الى ان دخل الكوفة.	١٠	٠	ل	و	ح
٧٣.	و الى ان التقى مع معاوية بصفين.	٠	و	ب	ل	كا
٧٤.	فكنا في المناوشة.	٠	ز	ب	ل	بط
٧٥.	و الى ان التقى الحسان و خلعا عليا.	٠	هـ	ك	ز	ب
٧٦.	و الى ان خرج علي بن ابي طالب، الى الخوارج بالنهروان.	١	ب	٠	ل	ب
٧٧.	و الى ان ضربه عبدالرحمان بن ملجم، فدمغه و قتله - عليه السلام.	١	د	د	ط	ز
٧٨.	الحسين بن علي. الى ان سلم الخلافة الى معاوية. وتابعه	٠	و	ج	م	ب
٧٩.	ثم صارت الخلافة امارة، بل قرعة.					

§ 86 أسماء الملوك من بني أمية

تأريخ الهجرة	ممالك كل واحد منهم	كنائهم				
			١	٢	٣	٤
١	معاوية بن ابي سفيان، من بني أمية حتى مات.	ابو عبد الله	ط	ج	ك	ن
٢	يزيد بن معاوية، الى ان قتل الحسين بن علي بكر بلاء.	ابو خالد	٠	هـ	ك	س
—	و بعد ذلك، حتى مات.	—	ج	ب	هـ	س
٣	معاوية بن يزيد بن معاوية، حتى توارى.	ابو ليلى	٠	ج	ك	س
٤	عبد الله بن الزبير بمكة، و مروان بن الحكم بالشام.	ابو الحكم و يقال	٠	د	٠	س
٥	عبد الله بن الزبير، من بني اسد بن عبد المزي.	ابو عبد الملك	ح	هـ	٠	س
٦	عبد الملك بن مروان، الى ان قتل عبد الله بن الزبير.	ابو بكر	١	ب	ج	س
—	و بعد ذلك، الى ان مات.	ابو الوليد	ب	د	هـ	ط
٧	الوليد بن عبد الملك. (fol. 72a)	ابو الفاس	ط	ز	ك	ص
٨	سليمان بن عبد الملك.	ابو أنوب	ب	ز	ك	ص

٩.	عمر بن عبدالعزيز.	ابو حفص	ب	هـ	بج	ق	و	كو
١٠.	يزيد بن عبد الملك.	ابو خالد	د	٠	ا	قد	و	كر
١١.	هشام بن عبد الملك.	ابو الوليد	بط	ح	ط	فكد	ج	و
١٢.	الوليد بن يزيد بن عبد الملك، الى ان قُتل.	ابو العباس	ا	ب	كا	فكه	هـ	كر
—	ثم كانت الفتنة.	—	٠	ب	كه	فكه	ح	كب
١٣.	يزيد بن الوليد بن يزيد الناقص، لانه نقص الاعطية.	ابو خالد	٠	ب	ط	فكه	با	ا
١٤.	ابراهيم بن الوليد بن عبد الملك، حتى خُلع.	ابو اسحاق	٠	ب	با	فكو	ا	بب
١٥.	مروان بن محمد بن مروان بن الحكم، الى ان ظهرت المسودة.	ابو عبد الملك	هـ	ب	٠	فلا	ج	يب

§ 87 | الخلفاء العباسيون |

﴿ ٦٦ ﴾

ألقابهم	أسماء الأئمة من بني العباس	كناهم	كل واحد منهم		ما ملك كل واحد منهم		جمل السنين وهو تاريخ الهجرة	
			ب	ح	ب	ح	ب	ح
١.	السفاح	عبد الله بن محمد، الى ان قُتل مروان بعين الشمس.	٠	٠	ب	ح	ب	ح
—	و بعد ذلك، حتى مات.	—	٠	٠	ب	ح	ب	ح
٢.	المصور	و حتى انتهت البيعة الى اخيه عبد الله.	٠	٠	ب	ح	ب	ح
—	عبد الله بن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس، الى ان مات.	—	٠	٠	ب	ح	ب	ح
٣.	المهدي	و حتى انتهت البيعة الى ابنه محمد.	٠	٠	ب	ح	ب	ح
—	محمد بن عبد الله بن محمد.	—	٠	٠	ب	ح	ب	ح

٤.	المهادى	و حتى انتهت البيعة الى ابنه موسى بن محمد.	ابو محمد	٠	٠	ح	قح	ا	ا
		موسى بن محمد، الى ان مات.		ا	ا	ب	قسط	ب	يو
٥.	الرشيد	اخوه هارون بن محمد، حتى مات بطوس.	ابو جعفر	كج	ب	يو	نفس	هـ	ب
—	الأمين	و حتى انتهت البيعة الى ابنه محمد.		٠	٠	ب	نفس	هـ	بد
٦.	الامين	محمد بن هارون، حتى خلع و حبس.	ابو عبدالله	ج	٠	كد	قصه	و	يا
—		فكث محبوبا في ايام شغب الحسين بن على بن عيسى بن ماهان.		٠	٠	ب	قصه	و	يا
—		ثم اخرج وبيع له، وحوصر حتى قتل.		ا	و	بج	نفس	٠	كد
٧.	المأمون	اخوه عبدالله بمرو، الى ان بيع لابراهيم بن المهدي.	ابو العباس	ج	يا	يا	را	٠	هـ
٨.	المبارك	ابراهيم بن المهدي ببغداد، حتى خلع فاستمر.	ابو اسحاق	ا	يا	يا	رب	يا	يو
—	المأمون	عبدالله بن هارون الرشيد، الى ان مات بالروم.	ابو العباس	بد	ذ	ا	دبر	و	يز
٩.	المُتَّصِم بالله	اخوه محمد بن هارون، حتى مات.	ابو اسحاق	ح	ح	ب	ركو	ب	بط
١٠.	الوائى بالله	ابنه هارون بن محمد، حتى مات.	ابو جعفر	هـ	ط	د	ولا	يا	كج
١١.	المُتَزَكَّى على الله	ابنه (!) جعفر بن هارون (!) حتى قُتِلَ به و قُتِلَ.	ابو الفضل	بد	ط	ط	رمو	ط	ب
١٢.	المُتَّصِر بالله	ابنه محمد بن جعفر، حتى مات.	ابو جعفر	٠	و	ا	رمز	ج	ج
١٣.	المُتَّصِن بالله	احمد بن محمد بن هارون الرشيد بسر من رأى، الى ان دخل بغداد.	ابو العباس	ب	ط	٠	دن	٠	ج
—		و الى ان بيع للزبير بن جعفر.		٠	٠	ح	دن	٠	يا
١٤.	المُعْتَزُّ بالله	والى ان خلع المستعين نفسه، وقتل بعد ذلك.	ابو عبدالله	٠	يا	٠	كبدا	ونا	ج
—		الزبير بن جعفر الى ان خلع نفسه و قتل بعد ذلك.		ج	و	كج	رند	و	كو

۱۵	المُهْتَدَى بالله	و الى ان بويغ لمحمد بن الواثق.	ابو عبدالله	۰	۰	ب	رند	و	کج
—	—	محمد بن هارون، حتى خرج البرقي.	—	۰	۱	کج	رند	ح	کو
—	—	و بعد ذلك، حتى قتل.	—	۰	ط	کا	رند	و	بز
۱۶	المُسْتَمِد بالله	احمد بن جعفر، الى ان قتل البرقي.	ابو العباس	بج	و	نه	رط	ا	ب
—	—	و بعد ذلك، الى ان مات.	—	ط	۸	ط	رغ	و	بج
۱۷	المُقْتَض بالله	احمد بن طلحة، و هو ابو احمد الموقق، حتى مات.	ابو العباس	ط	ح	که	رفع	ج	بج
۱۸	المُكْتَنَى بالله	علي بن احمد بن طلحة، الى ان مات.	ابو محمد	و	و	کط	رصد	ی	بب
۱۹	المُقْتَدِر بالله	جعفر بن المعتض، الى ان بويغ لعبدالله بن المعتز، و لقب المنصف (۲) بالله.	ابو الفضل	۰	د	ط	رصد	ب	کا
—	—	و بعد ذلك، الى ان حُبس، و بويغ لاخته محمد.	—	ک	ط	کج	شو	۰	بد
۲۰	القاهر بالله	محمد بن المعتض، الى ان اضطرب عليه الامر.	ابو منصور	۰	۰	ج	شو	۰	بز
—	المقتدر بالله	جعفر بن المعتض ثانية، الى ان قتل.	ابو الفضل	ج	ط	با	سبط	ط	کج
—	القاهر بالله	محمد بن المعتض ثانية، الى ان خُلع و سُمِل.	ابو منصور	۱	و	ز	شکا	د	ه
۲۱	الراضي بالله	محمد بن جعفر، حتى مات.	ابو العباس	و	ی	یا	شکح	ب	بو
۲۲	المتقي لله	و الى بهمة ابراهيم بن مقتدر.	ابو اسحاق	۰	۰	د	شکح	ب	ک
—	—	ابراهيم بن جعفر، حتى خلع و سمل.	—	ج	ی	کط	ساب	ا	بط
۲۳	المُسْتَكْنَى بالله	عبدالله بن المكتن، حتى خلع و سمل.	ابو القاسم	۱	د	ج	شکج	ه	کب
۲۴	المُطِيع لله	الفضل بن جعفر، الى ان خلع نفسه، و نصب ابنه مكانه.	ابو القاسم	کط	د	کا	تسب	ی	بج
۲۵	الطائع لله	عبدالكريم بن الفضل، الى ان خُلع، ثم جُدع.	ابوبکر	ط	ط	بب	شغ	ز	که
۲۶	القادر بالله	احمد بن اسحاق بن جعفر المقتدر.	ابو العباس	—	—	—	—	—	◆

§ 88 و عند المنجمين. أن خلفاء الإسلام و ملوك هذه الملة، ليس و لا واحد منهم، يَمْلِكُ أَكْثَرَ من اربع و عشرين سنة. فأما ابيداد أيام المطيع، الى قريب من ثلاثين سنة. فذلك لأجل أنْ عندهم، أن الدَّوْلَةَ و الملك، قد انتقل في آخر أيام المُشْتَكِي من آل العباس الى آل بُؤْيُهِ؛ و الذي بقى في أيدي العباسية، إنما هو أمر ديني اعتقادي، لا ملكي دنيوي، كمثل ما لرأس المالوت عند اليهود، من امر الرئاسة الدينية. من غير ملك و لا دولة. فالتقاء من وَلَدِ العباس، الآن^١، إنما هو رئيس الإسلام عند أصحاب النجوم، لا ملك. و قديماً كانوا يَدْرُونَ بذلك، كما يوجَدُ في كتاب أحمد بن الحنبل الشَّرخسِيّ <190>، في قرآن الحسين في برج السرطان؛ و ما صَرَّحَ بذلك أحد، تصريح كنهه الهندي^٢ <191> منجم الرشيد، فإنه زعم أن ملكهم ينتقل الى رجل. يخرج من إصفهان؛ و نص على الوقت الذي خرج فيه، علي بن بُؤْيُهِ. الملوك بعد الدَّوْلَةِ بإصفهان.

§ 89 و بنو العباس، لما قُبُوا أغوانهم بالألقاب الكاذبة، و سَوَّوا فيها بين الموالى و المعادى، و نسبوهم الى الدولة بأسرهم، ضاعت ذولتهم. فإتهم أفرطوا في ذلك، حتى احتيج للقائم بمحضرتهم، الى فرق بينه و بين غيرهم؛ فتنوا له التلقب، و رَغِبَ في مثل ذلك غيرهم؛ و كان الراغب يُنَجِّح حاجته بالبدل، و يَنَازِعُ علته بالإدلاء؛ فاحتيج ثانياً الى الفرق بين هولاء و بين المختص بمحضرتهم، فتنوا له التلقب، و ألحقوا به «الشاهانشاهاية»؛ و بلغ الأمر غاية من التكلف و التثقل، حتى إنَّ الذاكر لهم، يَمَلُّ ذِكْرهم قبل أن يَتَدَيَّ به؛ و الكاتب يفتنى فيه زماناً و أسطراً، و مخاطب لهم على خطر من فوت وقت الصلوة. و لا بأس بأن يجيء بما خرج الى زماننا، من الألقاب الصادرة عن حضرة الخلافة، و تحضرها في جدول، هذه صورته:

§ 90)..... أسماء الملوك

وهي الألقاب الصادرة عن حضرة الخلافة <192>.		
١	القاسم بن عبيد الله	ولى الدولة
٢	ابنه	عميد الدولة

١. يعنى در خلافت ابو جعفر عبيد الله «القاسم بأمر الله» ابن القادر (٤٢٢ - ٤٦٧ هـ ص ١).

٢. توب. الزنجى (٢) ص ٣ / توب. جنبوا. ٤ داد / طر: الكافي و النقيب.

ناصر الدولة	ابو محمد ابن حمدان	٣
سعد الدولة	ابنه	٤
سيف الدولة	ابو الحسن علي بن حمدان	٥
عباد الدولة	علي بن بويه	٦
معز الدولة	ابو الحسن احمد بن بويه	٧
ركن الدولة	الحسن بن بويه	٨
عز الدولة ^١	ابو منصور بختيار بن ابي الحسن	٩
عمدة الدولة	ابو اسحاق بن الحسين	١٠
سند الدولة	ابو حرب الحبشي ابن ابي الحسين	١١
ظهر الدولة	ابو منصور ييستون بن وشمكير	١٢
مؤيد الدولة	ابو منصور بويه بن الحسن	١٣
اعزاز الدولة	المرزيان بن بختيار	١٤
شمس المعالي	قاهر بن وشمكير	١٥
ولي الدولة	ابو احمد حارث بن احمد	١٦
عضد الدولة و تاج الملّة	ابو شجاع فناخره بن الحسن	١٧
فخر الدولة و فلك الأئمة	ابو الحسن علي بن الحسن ^٢	١٨
صمصام الدولة و شمس الملّة	ابو كاليجار مرزيان بن فناخره	١٩
شرف الدولة و زمن الملّة	ابو الفوارس بن فناخره	٢٠
مجد الملّة و كهف الأئمة	ابو طالب رستم بن علي	٢١
يمين الدولة و امين الملّة	ابو تقاسم محمود بن سبكتكين	٢٢
بهاء الدولة و ضياء الملّة و غياث الأئمة	ابو نصر خزّه ^٣ فيروز بن فناخره	٢٣
ناصر الدولة	ابو الحسن محمد بن ابراهيم سيمجور	٢٤

٧٢/٥٤١٧

١. نطابق القاب يا سماء در توب مغشوش است.

٢. طر: ابو كاليجار مرزيان بن فناخره.

٣. هن / توب: خسر.

۲۵	ابوالعباس تاش الحاجب	حسام الدولة
۲۶	ابوالحسن فائق الحاصّة	عمید الدولة
۲۷	ابو علی محمد بن محمد بن ابراهیم	عہاد الدولة ^۱
۲۸	سیککین، اولّا	مُعین الدولة
—	ثمّ لَقِبَ بعد ذلك	ناصرالدين و الدولة
۲۹	محمود بن سیککین [اولّا]	سيف الدولة
۳۰	ابو الفوارس بکتوزون الحاجب	سنان الدولة
۳۱	ابوالقاسم محمد بن ابراهیم	نصیر الدولة
۳۲	ابو منصور الب ارسلان التالوی ^۲	مُعین الدولة

§ 91 و كذلك، وزراء الخلافة، قد لَقِبُوا بالأقواء: «كذی الیعتین» و «ذی الرناستین» و «ذی الكِفایَتین» و «ذی الوزارتین» و «ذی السفین» و «ذی القَلَمَین»، و أمثال ذلك. و تَنَبَّهَ بهم آل بُزْجَه، لما كانت الدولة منتقلة اليهم كما ذكرنا - و بالقوا فيه، و اشتَرَفَهُم الكذب، فسَمُّوا وُزَرَائِهِم بـ«كافي الكفاة» و «الكافي الأوحده» و «أوحِد الكفاة». و لم تَزَعْج السامانية، ولاة خُرَاسان، في هذه الألقاب، بل اِكتَفَوْا بالتَّكْنِيَةِ؛ و كانوا يُذَكِّرون في حياتهم بالملك «المؤَيَّد، المؤَفَّق، المنصُور، المُعْظَم، المُتَّصِر»، و بعد وفاتهم: بالحميد و الشَّهيد و السَّعيد و السَّديد و الرُّضِيّ، و أمثال ذلك؛ و لكنَّهم لَقِبُوا اصحاب جُيُوشِهِم بـ«ناصر الدولة» و «عہاد»ها و «حسام»ها و «عمید»ها و «سيف»ها و «سنان»ها و «مُعین»ها و «نصیر»ها، اقتداءً بأفعال الخلفاء؛ و كذلك فعل بُغْراخان <193> لما خَرَجَ في سنة اثنتين و ثمانين و ثلاثمائة، من تَلْقِيْبِ نفسه بـ«شهاب الدولة».

§ 92 و جاوزَ نفر منهم هذا الحد، فسَمُّوا أَنْفُسَهُم بـ«أمير العالم» و «سَيِّد الأُمراء»؛ فأَذَقَهُم الله الخِزْيَ في الحياة الدُّنيا، و أَظْهَرَ لَهُم و لغيرهم عجزَهُم. فَأَمَّا الأَمِيرُ السَّيِّدُ الأَجَلُّ - أَدَامَ اللهُ سُلْطَانَهُ - فقد كُتِبَ مِن خُضْرَةِ الخِلافة، و عُرِضَتْ عَلَيْهِ الألقاب المنسوبة الى الدولة؛ فتعالى عنها، و تَنَزَّهَ عن التشبيه بالملَكَيْنِ مجازاً، و اختار لنفسه ما لم يَغْدُ فيه الحق؛ فَأَنَّهُ - وَ اللهُ يَدْرِي -

قدرته - صار بين ملوك العالم، كالشمس، نُضِيَّ ظِلُّهُمْ بشماع معاليه ^١ <1>؛ وارتضاء الخلفاء أمير المؤمنين، وأحبوا تشيته والزيادة فيه، فأبى ذلك لعلو همته فأطال الله بقاءه، وتوزر بقذله آفاق العالم، وعمر بنظره أقطار الدنيا، وجعل أسبابه، وأسباب العباد في ظله، مرقية إلى الكمال غير بائنة نهاياتها، إنه على ذلك «قدير»، وبصالح «عباده خير بصير» ^٢.

93 § و نَعُوذُ إِلَى مَا حَدَّثَنَا عَنْهُ، مِنَ الشَّئْنِ الْمَلُوكِ فِي هَذَا الْكِتَابِ؛ وَنَقُولُ: إِذْ قَدْ خَصَلَّ مَا قَدَّمْنَاهُ، فِي الْجَدَاوِلِ مِنَ التَّوَارِيخِ، فَيَجِبُ أَنْ نَضَرِفَ الْعَنَاءَ، إِلَى إِنْجَازِ مَا وَعَدْنَاهُ مِنَ الْإِزْشَادِ، إِلَى مَعْرِفَةِ كَيْفِيَّةِ اسْتِخْرَاجِ التَّوَارِيخِ الْمُسْتَعْمَلَةِ فِي الرُّيُوحَاتِ وَالْأَرْصَادِ، وَغَيْرِهَا مِنَ الشُّرُوطِ وَالْمَعَامَلَاتِ؛ وَتَقَدَّمَ لَه «طَلَسَانَا مُصَغَّفًا» <194>. يَتَضَمَّنُ أَعْدَادُ مَا بَيْنَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا، وَبَيْنَ الْآخَرِ، بِالْمَقْدَارِ الَّذِي لَا يَخْتَلِفُ؛ وَهُوَ الْإِيَّامُ، وَالتِّي فِي النِّصْفِ الْآسْفَلِ مِنَ الْقَطْرِ الْأَخْمَرِ ^١، هِيَ الْإِيَّامُ الْأَعْدَادُ مَكْتُوبَةٌ بِأَرْقَامِ الْهِنْدِ، وَالتِّي فِي النِّصْفِ الْآعْلَى جَنْسَانِ الْآعْلَى مِنْهَا، هُوَ تِلْكَ الْإِيَّامُ بَعِيْنَهَا، مَرْفُوعَةٌ سِتِّينَ سِتِّينَ <195> إِلَى مَا ارْتَفَعَتْ إِلَيْهِ؛ وَالْآسْفَلِ، هُوَ تِلْكَ الْإِيَّامُ بَعِيْنَهَا فِي مَرَاتِبِهَا مِنْ أَرْقَامِ الْهِنْدِ، مَنْقُولَةٌ إِلَى حُرُوفِ الْجُمَّلِ.

94 § مِثَالُ ذَلِكَ، بِشَيْءٍ غَيْرِ مَجْهُولٍ، وَهُوَ أَنَّا مَتَى ضَرَبْنَا، مَالٍ مَالٍ مَالٍ ^٥ السَّتَّةَ عَشَرَ، فِي نَفْسِهِ؛ وَاشْقَطْنَا مِنَ الْمَبْلَغِ، وَاحِدًا، كَانَ ذَلِكَ هُوَ مَا يَجْتَمِعُ فِي جَمِيعِ بَيُوتِ رُقْعَةِ الشُّطْرَنْجِ مِنَ التَّضَاعِيفِ، إِذَا اِئْتَدِيَتْ فِي الْأَوَّلِ مِنْهَا بِوَاحِدٍ؛ وَيَكُونُ ذَلِكَ بِأَرْقَامِ الْهِنْدِ: ١٨٤٤٦٧٤٤٠٧٣٧٠٩٥٥١٦١٥ ويكون مرفوعاً بستين إلى ما ارتفع: ل ل ك ز ط ه ج ن م لا - يه، و يكون منقولاً إلى حروف الجمل: ها واه طع جزم د ز ود دحا، فإذا تقلت هذه الحروف، على ولائها إلى أرقام الهند، حصل العدد المذكور <196>. فَلْيُلْفِهِمْ مَا فِي «الطَّلَسَانِ» بِهَذَا الْمِثَالِ؛ وَإِنَّا قَتَلْنَا ذَلِكَ، لِيَكُونَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الْأَجْنَاسِ الثَّلَاثَةِ، شَاهِدًا عَلَى نَظِيرِهِ، عِنْدَ وَقُوعِ شَكِّ، فِي بَعْضِ حُرُوفِ الْأَعْدَادِ وَالْأَرْقَامِ.

١. مراد أمير «نيسان» المعالي «فابوس بن وسنكير زيارى است». كه مؤلف كتاب را بدو اهداء نموده است <1>.

٢. قرآن. ٢٢ / ٢٧. عس / توب: الذى.

٣. داد / طز: الاخير، صبح: همان «الاحمر» (در مراد اصل كلمات بيوت فطر مزبور با فقه سرخ نوشته آمده است).

٤. عس / توب: «مال مال»، صبح: همان ضبط داد / طز اسب (زبرا) كه مراد ١٦٠ مى باشد).

95 § و نَذْكُرُ الْقَمَلَ كُلِّيًّا غَيْرِ مَبْسُوطٍ، فَإِنَّ النَّاطِرَ فِي هَذَا الْكِتَابِ، لَا يَهْدُ مِنْ أَنْ يَكُونَ مُتَرَفِّعًا.

عن مرتبة المبتدئين في الحساب؛ و نقول إذا أراد مريد، معرفة التواريخ من واحد معلوم عنده، فَلْيَبْتَغِلِ «المعلوم» كله إتماماً. و يُسَمَّى ما اجْتَمَعَ «الأصل». و يأخذ ما بين مبدأ التاريخين - اعنى - المعلوم، و «المطلوب» و يُسَمِّيهِ «التعديل»، فَإِنْ كَانَ التَّارِيخُ الْمَعْلُومُ مُتَقَدِّمًا لِلتَّارِيخِ الْمَطْلُوبِ، تَقْصُ التعديل من الأصل، و إن كان التاريخ المعلوم متأخراً عن التاريخ المطلوب، زاد التعديل عليه؛ فإِذَا اجْتَمَعَ فَهُوَ إِيَّامَ التَّارِيخِ الْمَطْلُوبِ، فَلْيَقْسِمِهَا عَلَى مِقْدَارِ السَّنَةِ^۱، الْمُنْسُوبَةِ إِلَى ذَلِكَ التَّارِيخِ، فَيَخْرُجَ، فَيُنَوِّنْ ثَمَّةً، و ما بَقِيَ، فَإِيَّامٌ تُثْقَلُ إِلَى شَهُورِهَا، عَلَى حَسَبِ اسْتِحْقَاقِهَا، بِالْمَقَادِيرِ الَّتِي ذَكَرْنَا، لِكُلِّ واحد من أجناس الشهور؛ و هذه إِيَّامٌ مَا يَبَيَّنُهَا فِي الطَّلِيسَانِ الْمُصَغَّفِ، و الله اعلم.

۱. از اینجا (بجز جدول «الطَّلِيسَانِ الْمُصَغَّفِ»، بند ۹۶) بندهای ۹۷ تا آخر ۱۰۱ در نسخه‌های «عس» و «توب» (مقدار حدوداً یک برگ) وجود ندارد؛ ظاهراً فقرات مزبور در طبع «زخائن» (طز، ص ۱۳۸ - ۱۳۹) الحاق کتاب نسخه بوده باشد که حساب «تضعیف شطرنج» را از کتاب الارقام خود ابودعان بیرونی (ا.ه، ک ۱۲۵ ر. / طز، ص ۱۳۸، س ۱۱) محض توضیح مطلب در این فاصله به من افزوده است.

§ 96 الطَّيَّاسُ الْمُضَعَّفُ <197>

عطر/۱۳۷۱

الطوفان، عالی ولی این معشر، سنه وشهر و قبطیه	ج ربع نوب ج راسخ	د مانه لاج جسطای	دمج زند دزبطای	دبب بدکج حو ما ا	دکج لد لاج مز - ۱۱	دمدانو ونصبها	دیز مو به مز ططلیما	دیح مولع ططلیوما	دمه کز لاج جهرطلیما
۸۶۰۱۷۳	بختصر، سنه وشهر و قبطیه	سب خط لک مزد عا	مد یا ما اطلیما	ایح یح به ططلیوب	آ کط لاج لک نوب	امه دسج جد جطر ج	ب یح ن ب بف ططد	ب خط نک هد جن	ب مولا لک قد ططد
۱۰۱۶۹۳۳	۱۵۴۷۶۰ سنه وشهر و قبطیه	ایلیس، سنه وشهر و قبطیه	ایب کا اد جد	ل یح نه هجا طی	مولک مطرزا	ب و کج جهمیب	اله ن سب بد ندج	الونا ه هو و حد ج	ب ح لب کرد
۱۰۱۶۹۳۴	۱۵۹۱۰۹ ۲۳۲۱	الاسکندر، سنه وشهر و سینا	کط ولد مطرزی	مه کو لک ططلیما	ند ب بد طاب	اند لاج کا لمج	اله لاج مد دبجد ج	ب ب خط لک طر جد	
۱۱۲۳۰۶۸	۲۶۲۸۱۵	۱۰۹۱۲۵	۱۰۲۷۹۲ سنه وروینه وشهر و قبطیه	افسطس، یوک ه خشمه	لا مز کج حددا ا	اهلامز زسهب	اونب ی لطحب	الیح یح ه جهمیب	
۱۱۸۲۸۷۲	۳۲۷۰۰	۱۶۷۲۶۰	۱۶۲۵۹۹ ۵۸۸۰۵	اطلیس، سنه وروینه وشهر و قبطیه	ید کز کج جد و عه	ط یا سب بیزا	ن سب ه موزا	ایونج نر و زب	
۱۲۳۸۵۱۶	۳۷۸۳۳	۲۲۵۵۸۲	۲۱۹۲۴۲ ۱۱۳۳۳۸	دقطنیرس، سنه وشهر و روینه	لح مد خط ططلیما	لد مد سب بعتبا	اکه از زح ا ب		
۱۳۵۹۹۷۵	۴۹۹۸۰۲	۳۴۵۰۴۲	۳۲۰۷۰۱ ۲۲۵۹۰۷	۱۷۷۱۰۲	۱۲۱۶۵۹	سنو طریقه وشهر و عریقه	کج جهر	کرمایح مز و خط	
۱۲۶۳۵۹۸	۵۰۲۳۲۵	۳۴۸۶۶۵	۳۲۴۲۴۲ ۲۲۹۵۳۰	۱۸۰۷۲۵	۱۲۵۰۸۲	۲۶۲۳ سنه وشهر و فارسیه	یزدجرد، سنه وشهر و فارسیه	کرمایح مز و خط	
۱۲۵۹۶۵۳	۵۹۹۴۸۰	۳۲۴۲۷۰	۳۲۰۳۷۹ ۳۳۵۵۸۵	۲۷۶۷۸۰	۲۲۱۱۲۷	۱۹۶۷۸	۹۶۰۵۵	الحصه سنه وروینه وشهر و فارسیه	

97 § إِنَّ لَتَضْعِيفَ «الشطرنج» <198> و حسابيه، أصلين؛ أحدهما: أَنَّهُ مَتَى ضَرْبَ مَا فِي بَيْتِ مَا، مِنْ الْبُيُوتِ الْارْبَعَةِ وَ السَّيِّئِ، فِي نَفْسِهِ، وَقَعَ الْمُرْتَفِعُ فِي الْبَيْتِ الَّذِي يُقَدِّمُهُ مِنْهُ، كِبَعْدُ الْبَيْتِ الْمَضْرُوبِ مِنَ الْوَاحِدِ. مِثَالُهُ: أَنَا مَتَى ضَرْبْنَا مَا فِي الْبَيْتِ الْخَامِسِ، فِي نَفْسِهِ، وَ هُوَ يَوْمٍ، كَانَ الْمُرْتَفِعُ مِنْهُ رَنُو، وَ هِيَ تَقَعُ فِي الْبَيْتِ التَّاسِعِ، وَ يُقَدِّمُ الْبَيْتِ التَّاسِعَ مِنَ الْخَامِسِ، كِبَعْدُ الْبَيْتِ الْأَوَّلِ مِنْهُ. وَ أَنَا الْأَصْلُ الثَّانِي: فَهُوَ أَنَا مَتَى أَخَذْنَا مَا فِي بَيْتِ مِنَ الْبُيُوتِ، وَ أَشَقَقْنَا مِنْهُ وَاحِدًا، كَانَ الْبَاقِي مَسَاوِيًا لِجَمِيعِ مَا فِي الْبُيُوتِ الَّتِي قَبْلَهُ. مِثَالُهُ: أَنَا مَتَى أَخَذْنَا مَا فِي الْبَيْتِ السَّادِسِ، وَ هُوَ لَبٍ، وَ تَقَضَّيْنَا مِنْهُ وَاحِدًا، فَتَبَقَ أَحَدٌ وَ ثَلَاثُونَ، وَ هُوَ مُسَاوٍ لِمَا فِي الْبُيُوتِ الَّتِي قَبْلَهُ، إِذَا اجْتَمَعَتْ. وَ هِيَ: أَب د ح ي و. وَ مَعْنَى ضَرْبِ «مَالٍ مَالٍ مَالٍ» السَّتَّةَ عَشَرَ فِي نَفْسِهِ، هُوَ ضَرْبُ مَا فِي الْبَيْتِ الثَّالِثِ وَ الثَّلَاثِينَ فِي نَفْسِهِ، لِيُخْضَلَ مَا فِي الْبَيْتِ الْخَامِسِ وَ السَّيِّئِ، وَ إِذَا أُنْقِطَ مِنْهُ وَاحِدٌ، يَحْضُلُ جَمِيعُ مَا فِي الرُّقْعَةِ، وَ مَالٌ لَجِ الَّذِي يَزْتَقِعُ مِنْ ضَرْبِ مَا فِي بَيْتِ يَز، وَ مَالٌ يَز، مَا يَزْتَقِعُ مِنْ ضَرْبِ مَا فِي بَيْتِ ط، وَ مَالٌ ط، مَا يَرْتَفِعُ مِنْ بَيْتِ ه، وَ هُوَ السَّتَّةَ عَشَرَ الْمَذْكُورَةُ.

98 § قَالَ أَبُو رِجْهَانٍ فِي كِتَابِ «الْأَرْقَامِ» <199>: أُرِيدُ أَنْبِئُ الطَّرِيقَ إِلَى حِسَابِ «الشَطْرَنْجِ» لِيَتَذَرَّبَ فِي مُرَاوَلَتِهِ، وَ يُمْكِنُ أَنْ يُقَدِّمَ لَهُ، هُوَ أَنْ تَعْرِفَ أَنَّ تَضَاعِيفَ زَوْجِ الزَّوْجِ، سَهْلًا أُخِذَ، مُشْبَعَةً مُوَالِيَةً، فَإِنْ كَانَتْ فَرْدًا، كَانَ لَهَا وَاسِطَةٌ وَاحِدَةٌ، وَ ضَرْبُنَا إِحْدَى الْحَاشِيَتَيْنِ فِي الْأُخْرَى، مُسَاوٍ لِضَرْبِ أَحَدَى الْوَاسِطَتَيْنِ فِي الْأُخْرَى. فَهَذَا أَخَذُ مَا يَحِبُّ أَنْ يُعْرِفَ قَبْلَهُ، وَ الْآخِرُ أَنَا إِذَا أَرَدْنَا جَمْعَ تِلْكَ الْعِدَّةِ الْمَفْرُوضَةِ، مِنْ تَضَاعِيفِ زَوْجِ الزَّوْجِ، أَضَعَفْنَا أَعْظَمَهَا، وَ هُوَ الْآخِرُ، وَ أَلَقَيْنَا مِنْهُ أَصْفَرَهَا، وَ هُوَ الْأَوَّلُ؛ فَيَتَبَقُّ بِمَجْمُوعِ تِلْكَ التَّضَاعِيفِ.

99 § وَ إِذَا تَقَرَّرَ ذَلِكَ، زِدْنَا فِي بُيُوتِ رُقْعَةِ الشَطْرَنْجِ بَيْتًا، يَكُونُ خَامِسًا وَ سَيِّئًا، وَ مَعْلُومٌ أَنَّ عَدَدَهُ الَّذِي فِيهِ، مِنْ تَضَاعِيفِ زَوْجِ الزَّوْجِ الْمُبْتَدَأَةِ مِنَ الْوَاحِدِ، مَسَاوٍ لِمَجْمُوعِ مَا فِي جَمِيعِ بُيُوتِ الْعَرِصَةِ، وَ زِيَادَةُ أَوَّلِهَا الَّذِي هُوَ الْوَاحِدُ الْأَوَّلُ، فَإِذَا نُقِصَ مِنْهُ وَاحِدٌ، بَقِيَ مَا فِي جَمِيعِ الْبُيُوتِ. فَإِذَا جَعَلْنَا هَذَا الْبَيْتَ وَ الْأَوَّلَ حَاشِيَتَيْنِ، كَانَ الْبَيْتُ الَّذِي فِيهِ لَجِ وَاسِطَةً لَهَا، وَ هِيَ الْوَاسِطَةُ الْأُولَى؛ وَ إِذَا جَعَلْنَا بَيْتَ لَجِ وَ الْبَيْتَ الْأَوَّلَ حَاشِيَتَيْنِ، كَانَ بَيْتُ يَزِ وَاسِطَةً لَهَا، وَ هِيَ الثَّانِيَّةُ؛ وَ إِذَا جَعَلْنَا بَيْتَ يَزِ وَ الْبَيْتَ الْأَوَّلَ حَاشِيَتَيْنِ، كَانَ بَيْتُ طِ وَاسِطَةً لَهَا، وَ هِيَ الثَّالِثَةُ؛ وَ إِذَا جَعَلْنَا بَيْتَ طِ وَ الْبَيْتَ الْأَوَّلَ حَاشِيَتَيْنِ، كَانَ بَيْتُ هِ وَاسِطَةً، وَ هِيَ الرَّابِعَةُ؛ وَ إِذَا جَعَلْنَا بَيْتَ هِ وَ الْبَيْتَ الْأَوَّلَ حَاشِيَتَيْنِ، كَانَ بَيْتُ وِ وَاسِطَةً، وَ هِيَ الْخَامِسَةُ؛ وَ إِذَا جَعَلْنَا بَيْتَ وِ وَ الْبَيْتَ الْأَوَّلَ حَاشِيَتَيْنِ، كَانَ بَيْتُ زِ وَاسِطَةً، وَ هِيَ السَّادِسَةُ، وَ فِيهِ اثْنَانِ.

§ 100 و إذا ضَرَبْنَا الاثْنَيْنِ في نفسهما، اجْتَمَعَ مضروب البيت الأول في بيت ج، لكن في الأول واحد؛ فما اجْتَمَعَ، إذَنْ، هو الواسطة الخامسة في بيت ج، و هي أربعة، نَضْرِبُهَا في مثلها، فيكون سِتَّةَ عَشَرَ، و هي الواسطة الرابعة في بيت هـ فنَضْرِبُهَا في مثلها، فيكون ٢٥٦، و هي الواسطة الثالثة في بيت ط؛ و اذا ضربناها في مثلها، اجْتَمَعَ ٦٥٥٣٦، و هي الواسطة الثانية في بيت يزا و اذا ضربناها في مثلها، اجتمع ٤٢٩٤٩٦٧٢٩٦، و هي الواسطة الأولى في بيت ح؛ فاذا ضربناها في مثلها، اجتمع ١٨٤٤٦٧٤٤٠٧٣٧٠٩٥٥١٦١٦ فاذا أَشَقْنَا منه واحداً، و هو الذي في البيت الأول، بَقِيَ جميع ما في بيوت العرصة - اعنى - العدد الذي مَثَّلْنَا به أوَّلًا.

§ 101 و لا يَضْبُطُ كَثْرَتُهُ، إِلَّا بِأَنْ يُقَسَّمْ على عَشْرَةِ آلاف، حتى يصير بِدْرًا؛ و يُقَسَّمُ البَدْرُ على ثمانية، لتَصِيرَ أَوْقَارًا؛ و يُقَسَّمُ عَدَدُ الأَوْقَارِ على عشرة آلاف، ليصير بِغَالِهَا قُطْعَانًا، كُلُّ قُطْعِيمٍ عَشْرَةُ آلاف؛ ثُمَّ يُقَسَّمُ القُطْعَانُ على أَلْف، لَتَرَعَى على شُطُوط أودِيَةِ، على شَطِّ كُلِّ واحدٍ منها أَلْفٌ بقل؛ ثُمَّ يُقَسَّمُ عَدَدُ الأودِيَةِ على عشرة آلاف، لِيَخْرُجَ مِنْ كُلِّ وادٍ منها عشرة آلاف جبل، فَعَلَى عِظَمِ المساحة في القسمة، يكون عدد تلك الجبالِ أَلْفَيْنِ و ثلاثمائة و خمسة أَلْفَيْنِ؛ و هي صفات يُضَيِّقُ عنها المعمورة، و الله اعلم و احكم.

§ 102 ثُمَّ نَقْصُلُ القول، في ذلك تفصيلاً، لَا يُسْتَفْنَى عن مثله؛ و نُؤَخِّرُ القول، في استخراج تاريخ آدم، و الطوفان، على قول اهل الكتاب، لأنَّها يَتَعَلَّقَانِ بسنى اليهود، و شهورهم؛ و لها من الالتواء و الاضطراب و صعوبة الإدراك، بالحساب ما قَدُنَا شَطْرًا مِنْهُ < 105 - 120 > فَلَأَجْلِ ذلك، لَا غَشْيَةَ عن تجريد العناية، و أفراد القول فيها، و الآن، نَبْدِئُ بتفصيل القول في التواريخ، و نَمَثِّلُ فيها على أَنَّ ما بين أوائلها، و يومنا المطلوب من الايمان، معلومة، و نُسَمِّيها «مُحْطَلَةً» < 200 >.

§ 103 فاذا أَرَدْنَا تاريخ الطوفان، على قول أبي مَعْشَرٍ، المستعمل في زيجته < 39 >، قَسَّنَا اِيَّامَهُ «المُحْطَلَةَ» على ثلاثمائة و خمسة و ستين يوماً، فَيَخْرُجُ بنون نائمة؛ و ما يَبْقَى من الايام، نجعلها شهوراً قَبِيضَةً < 97 - 99 > و قد يَبْقَى أوَّل شهر «توت» من هذا التاريخ للطوفان < 201 > مع اليوم الثامن عَشَرَ، مِنْ «بهن ماه» في تاريخ يزدجود، غير المكبوس.

§ 104 فَإِنْ أَرَدْنَا أَحَدَ تَارِيخِي مُخْتَصَرًا¹ <43>، وَفِيلَس² <44>، قَسَمْنَا الْإِيَّامَ «الْمَحْصَلَةَ» عَلَى ثَلَاثِمِائَةٍ وَخَمْسَةِ وَسْتِينَ، فَيَخْرُجُ سَنُونَ تَامَّةٌ، وَيَبْقَى إِيَّامٌ، يُقَسَّمُ لِكُلِّ شَهْرٍ حِصَّتُهُ مِنْهَا؛ وَتَبْتَدِئُ بِسَحَوْتِ، وَ قَدْ يُوَافِقُ أَوَّلُهُ، أَوَّلَ «دَى مَاه» مِنْ تَارِيخِ يَزْدَجَرْدَ، غَيْرِ الْمَكْبُوسِ <202>.

§ 105 وَ إِذَا أَرَدْنَا تَارِيخَ الْإِسْكَندَرِ³ <44>، قَسَمْنَا إِيَّامَهُ «الْمَحْصَلَةَ» <203> عَلَى ثَلَاثِمِائَةٍ وَخَمْسَةِ وَ سْتِينَ يَوْمًا وَ رُبْعِ يَوْمٍ، هُوَ أَنْ نُضْرِبَ تِلْكَ الْإِيَّامَ فِي أَرْبَعَةٍ، حَتَّى تَصِيرَ أَرْبَاعًا؛ وَ هـ نَقْسِمُ الْجَمْعَ عَلَى الْفِ وِ أَرْبَعَاتِهِ وَ أَحَدٍ وَ سْتِينَ، الَّتِي هِيَ أَرْبَاعُ سَنَةٍ، فَيَخْرُجُ سَنُونَ تَامَّةٌ؛ وَ مَا يَبْقَى أَرْبَاعٌ، نَقْسِمُ عَلَى أَرْبَعَةٍ، لِنَعُودِ إِيَّامًا، وَ نَطْرَحُ مِنْهَا لِكُلِّ شَهْرٍ عَدَدَ إِيَّامِهِ؛ وَ تَبْتَدِئُ مِنْ «تَشْرِينَ» الْأَوَّلِ، وَ مَا يَبْقَى، لَا يَبْقَى بِشَهْرٍ، فَهُوَ مَا مَضَى مِنْهُ، وَنَطْرَحُ لِمَا شَبَّاهُ «فِي السَّنَةِ الْكَبِيرَةِ، تِسْعَةً وَ عَشْرِينَ يَوْمًا، وَ فِي غَيْرِهَا، ثَمَانِيَةً وَ عَشْرِينَ يَوْمًا.

§ 106 وَ مَعْرِفَةُ الْكَبِيرَةِ، هُوَ أَنْ نَنْظُرَ إِلَى مَا بَقِيَ، مِنْ قِسْمَةِ الْأَرْبَاعِ عَلَى أَرْبَعَةٍ، فَإِنْ كَانَ بَقِيَ اثْنَانِ، فَالسَّنَةُ الْمُنْكَسِرَةُ كَبِيرَةٌ؛ وَإِنْ بَقِيَ أَقَلُّ لَوْ أَكْثَرُ، فَلَيْسَتْ بِكَبِيرَةٍ؛ وَهَذَا لِأَجْلِ أَنْ الْكَبِيرَةَ، قَدْ تَقَدَّمَتْ أَوَّلَ التَّارِيخِ بِسْتِينَ؛ وَ كَانَ اجْتَمَعَ مِنَ الْأَرْبَاعِ، فِي أَوَّلِ التَّارِيخِ رُبْعًا يَوْمٍ؛ وَ إِذَا بَقِيَ مَا يَنْقُذُ التَّارِيخَ رُبْعَانِ، كَمُلَّ مِنْهَا، إِذَا أُضِيفَا إِلَى ذَيْنِكَ الرَّبْعَيْنِ، يَوْمٌ تَامٌ، وَ الْحُجْرَةُ، فَكَانَتِ السَّنَةُ كَبِيرَةً.

§ 107 وَ إِنْ كَانَ عَمَلْنَا، فِي هَذَا التَّارِيخِ، عَلَى مَذْهَبِ الرُّومِ <48> أَلْقَيْنَا مِنْ جَمْلَةِ الْإِيَّامِ «الْمَحْصَلَةَ»، اثْنَيْنِ وَ تِسْعِينَ يَوْمًا، بِسَبَبِ تَفَاوُتِ أَوَّلِ السَّنَةِ، عِنْدَ الرُّومِ وَ السُّرْيَانِيِّينَ؛ وَ نَعْمَلُ مَا بَقِيَ عَمَلْنَا لِتَارِيخِهِ، عَلَى مَذْهَبِ السُّرْيَانِيِّينَ <204> وَ مَا بَقِيَ مِنَ الْأَرْبَاعِ، نَجْعَلُهَا إِيَّامًا؛ وَ نُلْقِي لِكُلِّ شَهْرٍ عَدَدَ إِيَّامِهِ، وَ تَبْتَدِئُ مِنْ «يَوَارِيوس» - أَعْنَى - «كَانُون» الْآخِرِ؛ وَ مَعْرِفَةُ الْكَبِيرَةِ، عَلَى مِثَالِ مَا تَقَدَّمَ.

§ 108 وَ إِنْ أَرَدْنَا تَارِيخَ أَغُسْطُس⁴ <47>، فَإِنَّا نَعْمَلُ إِيَّامَهُ الْمَحْصَلَةَ، عَمَلْنَا فِي تَارِيخِ

الْإِسْكَندَرِ <203>، حَتَّى يَخْرُجَ السَّنُونَ التَّامَّةُ، وَ يَبْقَى الْأَرْبَاعُ؛ فَنُصَيِّرُهَا إِيَّامًا، وَ نُلْقِي لِكُلِّ شَهْرٍ

1. Nebuchadnezzar II (605 - 562 B.C.) <43>.

2. Philip II Macedon (359 - 336 B.C.) <44>.

3. Alexander the Great (336 - 323 B.C.).

4. Augustus Octavianus (27 BC- 14 AD) <47>.

من شهور القبط، عَدَدَ أَيَّامِهِ؛ وَنَبْدَيْ مِنْ «توت»، فَإِنْ كَانَتِ السَّنَةُ كَيْسِيَّةً، أَتَقْبِنَا لَهَا بِوَعْمَنَا» - وَهُوَ الشَّهْرُ الصَّغِيرُ <99> - سِتَّةَ أَيَّامٍ؛ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ كَيْسِيَّةً، أَخَذْنَا لَهُ خَمْسَةَ أَيَّامٍ <205>. وَمَعْرِفَةُ السَّنَةِ الْكَيْسِيَّةِ، هُوَ أَنَّ لَا يَتَّبِقُ مِنَ الْأَرْبَاعِ شَيْءٌ، إِذَا حَتَرْنَا هَا أَيَّامًا، وَذَلِكَ لِأَنَّ الْكَيْسِيَّةَ، تَقْدَمَتْ أَوَّلَ التَّارِيخِ، وَلَيْسَ فِيهِ كَثِيرُ أَتْيَاسٍ، إِذْ هُوَ فِي آخِرِ السَّنَةِ؛ وَتَتَوَقَّعُ أَوَّلَ «توت» أَبَدًا، مَعَ الْيَوْمِ التَّاسِعِ وَالْعَشْرِينَ مِنْ «آب» السَّرْيَانِيِّ.

§ 109 وَاِمَّا تَارِيخُ أَنْطُونِيُسَ، فَإِنَّا مُحْصَلُ بَيْنِيهِ التَّامَّةَ، عَلَى مِثْلِ مَا تَقْدَمُ فِي تَارِيخِ أَغُسْطُسَ؛ وَتَقْسِيمُ الْبَاقِي عَلَى أَرْبَعَةٍ، وَنُفِيزُ مِمَّا خَرَجَ حِصَّةُ كُلِّ شَهْرٍ؛ وَنَبْدَيْ مِنْ «توت» وَتُلْقَى فِي السَّنَةِ الْكَيْسِيَّةِ لَهَا بِوَعْمَنَا سِتَّةَ أَيَّامٍ؛ وَمَعْرِفَةُ الْكَيْسِيَّةِ، أَنَّ يَتَّبِقُ مِنَ الْأَرْبَاعِ، رُبْعُ يَوْمٍ وَاحِدٍ.

§ 110 وَاِمَّا تَارِيخُ دَقْلَطِيَانُوسَ، فَتُفْعَلُ بِأَيَّامِهِ الْمُحْصَلَةُ - كَمَا عَمِلْنَا فِي تَارِيخِ أَغُسْطُسَ - وَغَيْرِهِ، حَتَّى يُخْرَجَ السَّنُونَ التَّامَّةُ، وَتُعَادَ أَرْبَاعُهَا صِبَاحًا؛ وَتَقْسِيمُ مِنَ الشُّهُورِ حِصَصَهَا، وَنَبْدَيْ مِنْ «يَنُورِيُوسَ» وَهُوَ كَانُونَ الْآخِرُ؛ فَإِنْ كَانَتِ السَّنَةُ كَيْسِيَّةً، أَتَقْبِنَا لَهَا بِوَعْمَنَا رِيُوسَ - وَهُوَ «شِبَاطُ» - تِسْعَةً وَعَشْرِينَ يَوْمًا، وَفِي غَيْرِهَا، ثَمَانِيَةً وَعَشْرِينَ يَوْمًا <206>. وَمَعْرِفَةُ الْكَيْسِيَّةِ، أَنَّ يَتَّبِقُ مِنَ الْأَرْبَاعِ رُبْعَانُ، كَمَا هُوَ فِي تَارِيخِ الْأَسْكَندَرِ.

§ 111 وَاِمَّا تَوَارِيخُ الْعَرَبِ، وَشُهُورِهِمْ وَأَيَّامُهُ النَّسِيءُ فِيهَا، وَتَرْتِيبُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ لَهَا <122, 62, 13> فَأَمَّا أَهْمِلُ، وَكَانُوا أُمِّيِّينَ، وَلَمْ يَمُوتُوا فِي تَحْلِيلِ الْآثَارِ، إِلَّا عَلَى الْحِفْظِ وَالْأَسْعَارِ، فَلَمَّا انْقَرَضَ مُسْتَعْمِلُوهَا، انْقَطَعَ ذِكْرُهَا؛ وَلَا سَبِيلَ إِلَى مَعْرِفَةِ مِثْلِ ذَلِكَ.

§ 112 وَاِمَّا تَارِيخُ الْهِجْرَةِ فِي الْإِسْلَامِ <207>، فَإِنَّا إِذَا ارْتَدَّاهُ قَسَمْنَا أَيَّامَهُ الْمُحْصَلَةَ، عَلَى سَنَةِ الْقَمَرِ الْوُشْطَى، وَهِيَ ثَلَاثُمِائَةٍ وَأَرْبَعَةٌ وَخَمْسُونَ يَوْمًا وَخُمُسٌ وَشُدُشُ، بِأَنَّ نَظَرِيهَا فِي ثَلَاثِينَ، وَهُوَ أَقَلُّ عَدَدٍ لَهُ خُمُسٌ وَشُدُشُ، وَتَقْسِيمُ الْجَمْعِ عَلَى عَشْرَةِ الْأَلْفِ وَسِتِّانَةٍ وَاحِدٍ وَثَلَاثِينَ، وَهُوَ مَضْرُوبُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَأَرْبَعَةٍ وَخَمْسِينَ فِي ثَلَاثِينَ، مُضَافًا إِلَى مَا اجْتَمَعَ أَخَذَ عَشَرَ، الَّتِي

1. Antoninus Pius (138 - 161 A.D.).

2. Diocletianus (284 - 305 A.D.).

هی مجموع خنسیها و سُدسیها، فاَ خَرَجَ، فسنون تائمه قریه؛ و ما بقی، فایتام مضروبۀ فی ثلاثین، فاذا قَسَمَناها علی ثلاثین، عاد القِسْمَ ایاماً، فتأخذ منها لشهر ثلاثین یوما، و لشهر تسعة و عشرين، و نبدأ من المَعْرَم؛ و ما بقی لا یتم شهر، فهو ما مضی من ذلك الشهر.

§ 113 و علی هذا یُعْمَلُ، فی استخراج التواریخ فی الزیمجات، فإن سُلِّکَ فیهِ طُرُقٌ مختلفه،

فهی راجعه الی مَعْنَى واحد، فاما علی رؤیة الهلال، فیکون أن یتوالی فیهِ شهران ناقصان و ثلاثه أشهر تامه، و یمکن أن تزيد سنۀ القمر علی المقدار المذكور، و تنقص منه بسبب اختلاف الحركة. § 114 و اما تاریخ یزدجرد، فانما تقسم الایام «المحصله» له، علی ثلاثه و خمسه و ستین، فاَ خَرَجَ، فسنون تائمه، و ما بقی، نُعطِی کلَّ شهر قِسْطَه المذكور؛ و نبتدی بـ«فروردين ماه»، فنقت من ذلك علی تاریخ مُلْکِک، المُستتمِلِ فی الزیمجات <208>.

§ 115 و إن أردنا تاریخ الجوس، نقضنا من تاریخ مُلْکِک یزدجرد عشرين سنه، فیتقی تاریخهم؛ لأنهم یؤرخون من سنه قتله، و انقطاع دولتهم، لا من سنه مُلْکِک <20، 21>.

§ 116 و اما تاریخ المُعْتَصِدِ بالله، فانما نعمل فیهِ عملنا فی تاریخ الإسکندر، و نُعطِی کلَّ شهر نصيبه علی مثال شهر الفرس؛ و نبتدی من «فروردين ماه» حتّی ننتهی الی «آذرماه»، فإن كانت السنه کبسه، و هو أن یتقی من الأرباع زعمان، کما هو فی تاریخ الاسکندر، ألقینا لِلْأَیَّامِ السَّهَ اللّوَّاحِ سَتهُ ایام، و إن لم تكن ألقینا لها خمسة ایام؛ و یوافق «الثیروز» فیهِ ابدأ، الیوم الحادی عشر من «حریران»، لِلْجَلَلِ الّتی قَدَمْنَا ذَکَرُها <52> بعون الله و توفيقه.

§ 117 و من الصواب، أن نذكر باباً، قد عدته الزیمجات؛ و لم یذكره احد، إلا ابو العباس الفضل بن حاتم الثیریزی فی تفسیره للمجلسی؛ و لقد یكثر وقوعه و یتعیر فیهِ عاملوه، و هو أن تُطالب باستخراج التواریخ یوقت، تكون معلوماته أنواعاً، لا یغنیها جنس واحد، کيوم عُرف موضعه من شهر رومی، او عربی او فارسی مجهول الاسم، و عُرف اسم شهر آخر، قد اتفق معه، و عُرف تاریخ، لیس ذلک الشهران منه، او الذی جهل اسمه فیهِ.

§ 118 مثال ذلك، أن یقال روز «هرمز» فی شهر «موز» سنه اِخْدی و تسعین و ثلاثه

للهمزة، فالطریق الی ذلك، أن نستخرج تاریخ الإسکندر، لِأَوَّلِ الْمَعْرَمِ سَتهُ اِحدی و تسعین و

١١٨
١٠٩
١٠٨

١٠

ثلاثمائة؛ فلا يَخْفَى علينا حينئذ، أوّل «مَمَوَز» مع أى شهر و أى يوم، يَخْفَى من شهور العرب؛ و
 نَسْتَخْرِجُ لِأَوَّلِ «مَمَوَز» تاريخ يزجرده، فيظهر مَوَقِعُ هَرَمَزِد من اِيّامه، و تصير التواريخ الثلاثة،
 بأنواعها و أجناسها معلومة. و اذا عُرِفَ مع ذلك اسم اليوم في الأسبوع، كان أعْزَنَ على ذَلكِ
 الحقّ، و أشهَلُ لإِصْحابه؛ و مثال ذلك يوم الجمعة عُشْرَةُ شهر رمضان سنة سبعين و ثلاثمائة
 ٥ ليزجرده؛ و الوجه فيه أن نَسْتَخْرِجَ تاريخ العرب، لتُزَوِّدَ هذا التاريخ، و تَحْصُبَ من ذلك عُزَّة شهر
 رمضان، و نَعْتَبِرَ رُؤُوسَ الشهور بأيّام الأسبوع، فيُتَضَيِّحُ المطلوب، و كذلك إن كان اليوم من
 الأسبوع، و كَمَيِّثَه من شهر ما معلوماً، مع تاريخ ما، و اسمُ الشهر مجهولاً، فإنه يُكَيِّنُ معرفته بمثل
 ما قُلْنَا.

§ 119 و المحيط بهذه الجملة، سَيَحْفَظُ على ما يُعطاه من هذا الفنّ، كيف ما كان السُّؤال؛
 ١٠ و لا يَخْفَى عليه شيء منها، إذا تَأَمَّلَهَا حَقّاً تَأَمَّلًا؛ و لو كانت المعلومات في كَتَبَاتِ أُخْدَادِها، مختلفة
 الجُمْلَتِ، متباينة الآحاد؛ و القُود - اعني - بذلك أن يُقال في اليوم خمسة و عشرون مثلاً، لكنّ الخمسة
 من شهر فارسي، و العشرون من شهر رومي، معلوم أحدهما أو مجهولان كلاهما، أو يُقال سنة
 خَمْسٍ و اربعين و ثلاثمائة، فيكون الخمسة من تاريخ رومي، و الاربعون من تاريخ عربي، و
 الثلاثمائة من تاريخ فارسي، فإن قُضِيَ التَّأَمُّلُ لذلك، يُبَيِّنُ عن المطلوب؛ و إن طال الحِساب في
 ١٥ استخراجِه، و الله الموقِّع للصواب.

ch.

[VII]

القول على الأدوار والتَّقَوَّفات،

و مواليد السنين و الشهور و كَيْفَيَاتِهَا و كَبَائِيسِهَا،

فى سنَى اليهود و سائر السنين.

§ 1 و إذ قد تَبَيَّنَ ما أَوْرَدْنَاهُ، مِن استخراج التواريخ بِعَظَمِهَا مِن بَعْضٍ؛ وَلَمْ يَتَّقِ مِنْهَا، إِلَّا تاريخ آدم - عليه السلام -، و تاريخ الطوفان، على قول أهل الكتاب، فقد يَلْزَمُنَا أَنْ نَبَيِّنَ الطريق إلى معرفتهما؛ وَ نَقْدَمَ لذلِكَ معرفة سِنَى اليهود، و شهورها، و أَدْوَارِهَا، و أوائلِ سنينهم؛ وَ نُثَبِّهَهَا معرفة أوائلِ سَنَى غَيْرِهِمْ ايضاً؛ وَ نُلْحِقَ بِهَا أَشْيَاءَ، تَكُونُ عَوْناً، عَلَى إدراكِ المَطْلَبِ بِالشَّهْوَةِ.

§ 2 فنقول أَنَّ تاريخ آدم - عليه السلام - هو الذى يَشْتَمِلُهُ اليهودُ، و تاريخ الإسكندرِ هو الذى يَفْعَلُ عَلَيْهِ النصارى؛ وَلَوْ كَانَ أَوَّلُ «تشرى» يوافقُ أَوَّلَ «تشرين» الأولِ، لكان تاريخُ آدمَ هو تاريخُ الإسكندرِ، يُرَادُ عَلَيْهِ ثَلَاثَةُ آلَافٍ و اربعمائة و ثمانٍ و اربعون سنة، و هى ما بين آدمَ و الاسكندرِ على قولِ اليهودِ؛ وَلَكِنْ «تشرى»^١ يَفْعُ اِبْدَأُ فِىهَا بَيْنَ اليومِ السَّابِعِ و العشرين مِن [«آب»

الى اليوم الرابع والعشرين من ا^١ «ايلول» على الامر الأوسط، فيكون تاريخ الاسكندر الناقص،
لوقت سنة تحويل اليهود، هو تاريخ آدم التام، اذا زيد عليه ما بينه وبين الاسكندر.

3 § و إنما صار أول «تشرى» يدور في تلك الايام، لأن «فصح» اليهود ابدأ، يدور من
اليوم الثامن عشر من «آذار» السرياني الى اليوم الخامس عشر من «نيسان»، على الامر الاوسط؛
و هو مدّة كوني الشمس في برج «الحمل»، فإن الاستقبال الكائن في هذه المدّة، يقتضي الأحوال
الموجبة للفصح؛ وهو أمر جرى على تقريب <209> لأنه لو كانت السنة الشمسية / ثلاثمائة و
خمس وستين يوماً و ربع يوم تام، لكانت السنة الشمسية^٢ / مطرودة مع إتمام سنة الروم؛ ولكن
كيف؟ وقد وجدنا هذا الكثر بالرصد، خمس ساعات و ستاً و أربعين دقيقة، و عشرين ثانية، و
ستاً و خمسين ثالثة؛ فيتقدّم بلوغ الشمس بالمسير الرصدي، موضعاً ما من فلك البروج، بلوغها
اليه بالمسير الذي عملوا^٣ عليه، في كلّ مائة و خمس وستين يوماً تاماً <209>؛ و لكننا نفعل
على ما هم عليه، و نصف الآن كيف استخراج أول سنتهم، و الطريق الى معرفة حالها، أهى
«بسيطة»، ام «عبور»؛ ثم هى ناقصة، ام معتدلة، ام تامة.

4 § و نقول اذا أردنا ذلك، زدنا على تاريخ الاسكندر، لأول «تشرين» الاول السرياني،
ثلاثة آلاف و اربمائة و ثمانية و اربعين، فيجتمع تاريخ آدم لأول «تشرى»^٥، الواقع في آخر «آب»
او «ايلول» اللذين قبل تشرين الاول، الذى أخذنا منه التاريخ، فإن أردنا أن نعرف السنة التى خرج
لنا التاريخ لأولها، أهى بسيطة ام عبور، أخذنا هذا التاريخ، فنقصنا منه سنتين <210، 114> و
قسنا ما بقي على تسعة عشر، فاخرج، فهى «محازير» صغرى صحيحة <113> و ما بقي
ندخله^٦ في دائرة «البيار»، في الطبقة الأولى منها؛ فنجد في الطبقة الثانية بجبال سنتها كسبتها، أهى
بسيطة ام عبور، و في الطبقة الثالثة موقع أولها من الشهر السرياني؛ و في الرابعة اسم ذلك الشهر؛ و
هذا شكل «دائرة البيار» <211>:

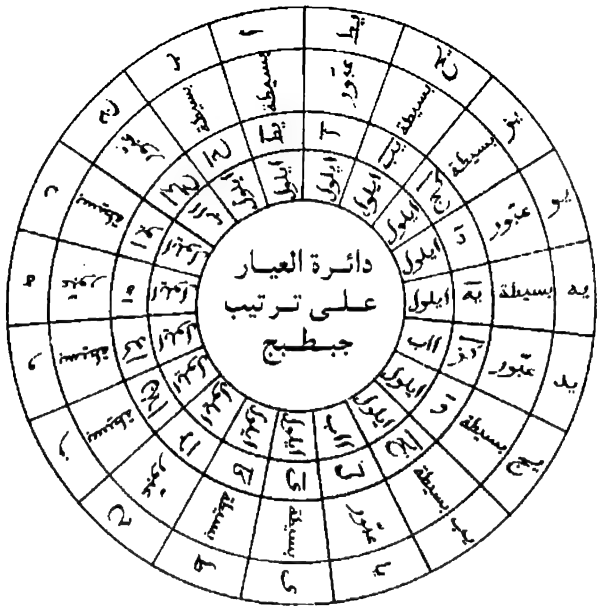
١. افزودة داد / طز. ٢. عس / توب: تشرين.

٣. جملة از «ثلاثمائة...» در داد / طز ساقط است.

٤. داد / طز: عماها.

٥. عس / توب: تسرين.

٦. داد: ما حال به، طز: ندخل به.



ولو لا ما ذكرناه من أن دَوْرَ التسعة عَشَرَ، غير راجع عند تمامه، الى ما بدأ منه من إتمام الأسبوع، لأنَّنا لمواقعها من الأسابيع، طبقةً خامسةً في «دائرة العيار»، غَيْرَ أنْ ذلك ليس بِمُتَّاتٍ.

- 5 § وإنْ أَرَدْنَا معرفةَ اليومِ الذي خَرَجَ لنا، من الطبقةِ الثالثةِ، أيُّ يومٍ هو من إتمام الأسبوع، ١٥
استخرجنا مَدْخَلَ «آب» او «إيلول» تلكِ السَّنةِ، أيُّها كان اليومُ منه، بالأعمالِ التي يَجِيءُ ذِكْرُها
فيما يُسْتَأْنَفُ؛ فاذا حَصَلَ ذلك، عُرِفَ منه المطلوبُ. وهذا الذي خَرَجَ لنا من امرِ «تشرى»، هو على
الامرِ الاوسطِ، من غيرِ تَغْيِيلٍ، قَرِيبًا وَقَعَ في الايامِ التي ذكرنا، أَنَّهُمْ لا يُجِيرُونَ فيها، فاحتجَّجَ له الى
تقديمِ يومٍ او تأخيرِهِ؛ فاذا قَضَيْنَا هذا التَّعْدِيلَ، احتجَّجْنَا أَنْ نَعْرِفَ أَوَّلَ اجْتِمَاعِ الشَّمْسِ و القمرِ

لرأس «تشرى». على مذهب أصحاب الأرصاء؛ فإن بين المذهبين خلافات. منها أن الشهر القمري، من الاجتماع الى الاجتماع، عندهم تسعة وعشرون يوماً واثنين عشرة ساعة و سبعمائة وثلاثة وتسعون خلقاً <111> يكون ذلك اربعاً و اربعين دقيقة و ثلاث نوايا و عشرين ثالثة / من ساعة، و هو عند المحدثين من اصحاب الارصاد، تسعة و عشرين يوماً، و اثنتي عشرة ساعة، و اربعاً و اربعين دقيقة، و ثانيتين، و سبعة عشرة ثالثة، و احدى و عشرين رابعة^١ / و اثنتي عشرة خامسة؛ يكون الفضل بينها، ثانية واحدة، و ثالثتين، و ثمانية و ثلاثين رابعة، و ثمانية و اربعين خامسة من ساعة.

§ 6 و منها: أن سنة الشمس عندهم بالتدقيق، ثلاثمائة و خمسة و ستون يوماً، و خمس ساعات، و ثلاثة آلاف و سبعمائة و أحد و تسعون جزءاً، من اربعة آلاف و مائة و اربعة أجزاء من ساعة؛ و قد وجدها المحدث من أصحاب الأرصاء، أقل من ذلك. و الثالث، أن الماضي من الليل و النهار الى وقت الاجتماع، يختلف عند علماء الهيئة، على اختلاف أطوال البلاد و عروضاها، و هؤلاء القوم، يحسبونها في جميع البلدان بحساب واحد، لا يعرف لأى بقعة يخرج^٢ الحساب، إلا أنه ينسب الى الوهم، أنه معمول لبيت المقدس، او حواليه؛ فإنها كانت تجمعهم. و منها، أن استعمالهم إياه، هو بالساعات الزمانية؛ و من المعلوم أن حساب الاجتماعات، غير جائز بهذه الساعات^٣، إلا في تمدد النهار. و منها، أنهم يفتلونها بالحركة الوسطى، دون المروية <212> فربما وقع «الفضح» لذلك، بعد مضي يومين من الاستقبال الحقيقي، بسبب التعاديل يوم^٤، و بسبب تأخيرهم إياه، عما لا يجوز فيه يوم^٥.

§ 7 فإذا أردنا «ميلاد» السنة، و هو اجتماع الثَّيْنِ لِأَوَّلِ «تشرى» <119> و قد جرت عادتهم على تسمية اجتماع كل شهر ميلاداً. و الاجتماع الكائن في أول كل «محزور» ميلاداً؛ <113> فإننا نأخذ سنَى آدم الثامنة -اعنى- الى نهاية السنة التي يتقدمها «تشرى» المقصود له، فتعملها محازير صغرى، و نُضربُ عَدها في يومين، و سِتُّ عَشْرَةَ ساعة، و خمسمائة و خمسة و

١. از «من ساعة...» در طرز به هاست آمده.

٢. داد / طرز: وقع

٣. طرز: من يوم

٤. من: يوماً.

٥. من: الساعة.

٦. من: يوماً.

تسمین حلقاً <213>. و هو باقی ایام الحزور الصغیر، إذا أُقْبِتْ أسابيع، و تحفظ ما اجتمع. ثم
ننظر الى ما بقى من السنين، مما لم يق بمحزور، فنعلم كم بساطها، و كم عبورها، على حساب
«هزيج»؛ و نضرب عدد البساط في اربعة ايام، و ثمان ساعة، و ثمانمائة و ستة و سبعين حلقاً
<214>؛ و نضرب عدد العبور في خمسة ايام، و احدى و عشرين ساعة، و خمسمائة و تسمية و
ثمانين حلقاً؛ و يجتمع ما اجتمع من الضربين الى ما حفظنا؛ و نزيد على ما حصل خمسة ايام، و اربع
عشرة ساعة ابدأ <215>، و هو بعد وقت الاجتماع، من أول ليلة الأحد، لأول سنة من سني
آدم. ثم نرفع كل ألف و ثمانين حلقاً، الى الساعات ساعة، و كل اربعة و عشرين ساعة، الى الايام
يوماً؛ و نطرح ما حصل من الايام أسابيع، و ما يبقى أقل من اشبوع، بعد من أول ليلة الأحد؛
فحيث ما انتهى الحساب، فهو وقت الاجتماع لأول «تسرى».

8 8 و قد حسبنا ذلك، لسنة من سني الإسكندر، تسهلاً للفعل و تخفيفاً للمؤنة. فن أراد
معرفة الاجتماع / لرأس «تشرين»، فليأخذ تاريخ الاسكندر بالسنة المكثرة، لرأس تشرين الاول
الذي بعد «تشرين ٢» / و ينقص منها اثنتي عشرة ساعة ابدأ، و هي بقية الحزور الاصغر بعد
الإسكندر، على حساب «جبطيج»؛ و يقسم الباقي على تسعة عشر، فما خرج فهو محازير صغرى؛
فلتعملها عظمى، إن وقت بها؛ و لنحفظ ما يبقى من السنين، فهي الماضية من الحزور على «جبطيج»؛
و يَدْخُلُ المحازير العظمى، إن كانت فيه، في جدولها المخصوص بها؛ و يأخذ ما يجد بمحازيلها، من
الايام و الساعات و الحلق؛ و يَدْخُلُ الصغرى، في جدولها المصنوع لها؛ و يأخذ ما يجد بمحازيلها، و يزيده
كل باب على بابه / و كذلك يَدْخُلُ السنين الماضية، من «الحزور» في جدول السنين المبسوطة؛ و
يزيد ما يجدها على ما زاد عليه، كل باب على بابه ٢ / ثم يجتمع ذلك، الى الأفضل الموضوع في أول
الجدول، و هو «ميلاد» السنة الثانية عشرة من تاريخ الإسكندر <216>. و نرفع كل ألف و
ثمانين حلقاً ساعة، و كل اربعة و عشرين ساعة يوماً؛ و نطرح الأيام أسابيع، فما بقى، فهو الماضي
من أول ليلة الأحد، الى وقت الاجتماع، على مذهبيهم. و إنما ابتدأنا فيه من أول الليلة، لأن مجموع
اليوم و الليلة عندهم، من وقت غروب الشمس؛ على ما ذكرناه في أول الكتاب.

٨
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠

٦. عبادت در داد / طز ذکر کشته و افتادگی دارد.

١. عس / توب: نشرین.

٦. عبادت از «کذلك...» در داد / طز ساقط است.

٣. داد / طز: سته.

§ 9 وهذا هو الجدول المحسوب، على ما أوزدناه من الحساب:

السنون المبسوطة	أيام	ساعات	حلق	العتور
ا	هـ	كا	٥٨٩	<217>
ب	ج	و	٣٨٥	
ج	٠	يه	١٨١	ع
د	و	يب	٧٧٠	
هـ	ج	كا	٥٦٦	ع
و	ب	يط	٧٥	
ز	٠	ج	٩٥١	
ح	د	يب	٧٤٧	ع
ط	ج	ي	٢٥٦	
ي	٠	يط	٥٢	
يا	هـ	ج	٩٢٨	ع
يب	د	ا	٤٣٧	
يج	ا	ي	٢٣٣	
يد	هـ	يط	٢٩	ع
يه	د	يو	٥١٨	
يو	ب	ا	٤١٤	ع
يز	٠	كب	١٠٠٣	
يج	هـ	ز	٧٩٩	
يط	ب	يو	٥٩٥	ع

§ 10 جدول حساب رأس السنة و ميلادها، على مذهب اليهود:

اعداد المعازير	سنو المعازير	ایام	ساعات	خلق
الصغرى	الصغرى			
الاصل الاول سنة	سنة للاسكندر	ب	يا	۸۶ > 218 <
على حساب	«جبطيج» ^۱			
ا	بط	ب	يو	۵۹۵
ب	لح	هـ	ط	۱۱۰
ج	نز	ا	ا	۷۰۵
د	عو	ج	ج	۲۲۰
هـ	صد	و	ی	۸۱۵
و	قيد	ب	ج	۳۳۰
ز	قلج	د	بط	۹۲۵
ح	قنب	۰	يب	۴۴۰
ط	قما	ج	د	۱۰۳۵
ی	قص	هـ	کا	۵۵۰
یا	رط	ا	يد	۶۵
يب	رکح	د	و	۶۶۰
ييج	رمز	و	کج	۱۷۵
يد	رسو	ب	یه	۷۷۰
یه	رفه	هـ	ح	۲۸۵
يو	شد	ا	۰	۸۸۰
يز	شکج	ج	يز	۳۹۵
يج	شعب	و	ط	۹۹۰
بط	شسا	ب	ب	۵۰۵

۱. این سطر در داد / طر ساقط است.

12 § وإن أخذ من المحاسين، أحب أن يعرف وقت الاجتماع، المحقق بالأرصاد، دون ما أوزده هؤلاء، فعليه بالجدول الذى قصدنا، لاستنباطه على حسب ما أدتأنا اليه. الأرصاد المصححة القريبة العهد بنا، على مثال الذى تقدم؛ وهو أننا نظرنا الى قول بطليموس، فى مقدار شهر القمر الأوسط، وقول خالد بن عبد الملك المزوروى، على ما قاسه بدمشق، وقول بنى موسى بن شاكر، وقول غيرهم؛ فوجدنا أولى الأحوال، بأن يؤخذ به، ويغفل عليه ما أوزده بنوموسى بن شاكر، لتبذهم اليهود فى إفراك الحق، وتفردهم فى عصرهم بالمهارة فى عمل الأرصاد والحديث بها، و مشاهدة العلماء منهم ذلك، وشهادتهم له بالصحة، ويغفل عنهم بأرصاد القدماء، وقرب عهدين به.

13 § فاستخرجنا الأصل على ما ذكره، وهو وقت الاجتماع لمطى اثنتى عشرة سنة من تاريخ الاسكندري؛ فكان عند مطى إحدى وعشرين ساعة، وعشرين دقيقة، وخمسين ثانية، و اربع عشرة ثالثة، وتسع وعشرين رابعة، من لذن نصف النهار، يوم الثلاثاء بمدينة السلام؛ و لأن ذلك نصف نهار بيت المقدس، يتأخر عن ذلك نصف نهار بغداد، الى جهة المغرب باربعة عشر زماناً <220> نقصنا حصتها، وهى ست وخمسون دقيقة من دقائق الساعات، من وقت ذلك الاجتماع، فبقى الأصل لبيت المقدس: عشرين ساعة واربعا وعشرين دقيقة، وخمسين ثانية، و اربع عشرة ثالثة، وتسعا وعشرين رابعة ماضية، من بعد نصف النهار به.

14 § و التامل على ذلك، ينقص من سنى الاسكندري الناقصة، اثنتى عشرة سنة أبداً، ويغفل الباقي محازير عظمتى و شفى؛ و يأخذ حصة كل واحد منها، و ما بقى من السنين، يُدخله فى السنين المبسطة؛ و يأخذ ما يجبالها، و يجمع ذلك، و يزيد، على الأصل، و يرتفع الساعات و كسورها، الى ما ارتفعت اليه؛ و يلقى الايام أسابيع، فابقى، فهو الماضى من نصف النهار يوم الأحد فى بيت المقدس، الى وقت الاجتماع لأول «تشرى».

15 § وهذا هو الجدول المبني على الأرصاد <221> الحديثة:

السنون المبسطة	ايام	ساعات	دقائق	نوائى	نوائث	روابع
ا	هـ	كا	لب	كط	مه	له
ب	ج	و	ك	نز	بيج	مط

ج / ع	٠	يه	ط	كد	مب	ج
د	و	يب	ما	ند	كز	لح
هـ / ع	ج	كا	ل	كا	نه	نب
و	ب	يط	ب	نا	ما	كز
ز	٠	ج	نا	يط	ط	ما
ح / ع	د	يب	لط	مو	لز	نه
ط	ج	ي	يب	يو	كج	ل
ي	٠	يط	٠	ج	نا	مد
يا / ع	هـ	ج	مط	يا	يط	لح
يب	د	ا	كا	ما	هـ	لج
يج	ا	ي	ي	ح	لج	مز
يد / ع	هـ	يج	نح	لو	ب	ا
يه	د	يو	لا	هـ	مز	لو
يو	ب	ا	لط	لج	يه	ن
يز	٠	كب	نب	ج	ا	هـ
يج	هـ	ز	م	ل	كط	لط
يط / ع	ب	يو	كج	نز	نز	نج

§ 16 جدول حساب ميلاد السنة على رأى المتجمين.

اعداد المحازير الصفرى	سنة المحازير الصفرى	ايام	ساعات	دقائق	ثوانى	ثوانت	روابع
الأصل	يب	ب	ك	كد	ج	يد	كط
ا	يط	ب	يو	كج	نز	نز	نج

ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	ید	یه	یو	یز	یح	یط	ک	کا	کب	کج	کد	که	
لح	نز	عو	صه	قید	قلج	قنب	قما	قص	رط	رکح	رمنز	رکه	نط	نکج	نشب	شسا	شف	شصط	تبع	تاز	تو	تمه	
ه	ا	ج	و	ب	د	۰	ج	ه	ا	د	و	ب	ه	۰	ج	و	ب	د	۰	ج	ه	ا	د
ح	ا	یز	ی	ب	بط	یا	د	کا	یح	ه	کب	ز	کج	یو	ح	ا	یز	ی	ب	بط	یا	د	
نز	کو	نه	کد	نج	کب	نا	ک	مط	یح	مز	یو	مه	ید	یح	یب	ما	ی	لط	ح	لز	و	له	د
نه	نج	نا	مط	مز	مه	یح	ما	لط	لز	له	لیج	لا	کط	کز	که	کج	کا	یط	یز	یه	یا	یا	ط
نه	نج	نا	مط	مز	مه	یح	م	لح	لو	لد	لب	ل	کح	کو	کا	کط	یز	یه	یا	یا	ط	ز	
مو	لط	لب	کد	یح	یا	د	نز	یح	لو	کط	کب	ید	ح	ا	ند	مز	م	لیج	کو	یط	یب	ه	

كو	تصد	و	ك	لج	ز	د	نح
كر	نيج	ب	يج	ب	هـ	ب	نا
كح	ثلب	هـ	هـ	لا	ج	ـ	مد

§ 17 المحازير العظمى.

اعدادها	سنوها	ايام	ساعات	دقائق	ثواني	ثوانث	روابع
ا	٥٣٥	هـ	هـ	لا	ج	ـ	مد
ب	١٠٦٤	ج	يا	ب	و	ا	كح
ج	١٥٩٦	ا	يو	لج	ط	ب	يب
د	٢١٢٨	و	كب	د	يب	ب	نو
هـ	٢٦٦٠	هـ	ج	له	يه	ج	م
و	٣١٩٢	ج	ط	و	يج	د	كد
ز	٣٧٢٤	ا	يد	لز	كا	هـ	ح
ح	٤٢٥٦	و	ك	ح	كد	هـ	نب
ط	٤٧٨٨	هـ	ا	لط	كر	و	لو
ي	٥٣٢٠	ج	ز	ي	ل	ز	ك
يا	٥٨٥٢	ا	يب	ما	لج	ح	د
يب	٦٣٨٤	و	يج	يب	لو	ح	مح
يج	٦٩١٦	د	كيج	ج	لط	ط	لب

§ 18 و إنما عَمِلْنَا الْبَقْدَ مِنْ عِنْدِ نِصْفِ النَّهَارِ، لِأَنَّ التَّعْدِيلَ لِلْمِيلَادِ بِهِ، أَشْهَلُ مِنَ الْعَمَلِ بِالْأَقَا؛ وَ سَاعَاتِ النَّهَارِ الْأَطْوَلِ نَعْرِضُ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ، أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَاعَةً وَ شَيْءٌ؛ فَلَا يَسْتَقِيمُ عَمَلُ الْيَهُودِ بِالسَّاعَاتِ الزَّمَانِيَّةِ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْاجْتِمَاعُ لِرَأْسِ «تَشْرِى»، وَاقِعاً مَعَ الْإِعْتِدَالِ الْخَرِيفِيِّ؛ وَ لَيْسَ يَنْفَعُ مَعَهُ أَيْدِئاً، بَلْ يَنْفَعُهُ، وَ يَتَأَخَّرُ عَنْهُ مَقْدَاراً كَثِيراً، كَمَا بَيَّنَّا فِيهَا نَقْدَمُ. فَإِذَا اسْتَخْرَجْنَا وَقْتُ

الاجتماع. بالحساب الذى أوردّه اليهود، او بالجدول الذى خلّصناه على رَأْيِهِمْ، تَرَقُّبْنَا مِنْ ذَلِكَ إِلَى عِلْمِ أَوَّلِ السَّنَةِ، وَمَعْرِفَةِ كَيْفِيَّتِهَا فِي التَّقْصَانِ وَالْإِعْتِدَالِ وَالْإِتْمَامِ. وَقَدْ تَقَدَّمَ لَنَا الْمَعْرِفَةُ بِهَا، أَهْىَ بِسِطَّةٍ أَمْ عِبُورٍ، فَتَنْظُرُ فِي جَدُولِ الْحُدُودِ، مَدَّةً مِنْ أَيَّامِ الْأُسْبُوعِ، يَتَضَعْنَ خُذَاهَا وَطَرَفَاهَا، الْوَقْتَ الَّذِي خَرَجَ لَنَا الْاجْتِمَاعُ فِيهِ، فِي جَانِبِ الْعِبُورِ، إِنْ كَانَتْ عِبُورًا، وَفِي جَانِبِ الْبَسَاطَةِ، إِنْ كَانَتْ بِسِطَّةً. فَإِذَا وَجَدْنَاهَا، أَلْقَيْنَا بِمُجْدَائِهَا أَوَّلَ السَّنَةِ مِنَ الْأُسْبُوعِ، وَكَيْفِيَّتِهَا. وَإِذَا عَلِمْنَا أَوَّلَ السَّنَةِ، وَكَيْفِيَّتِهَا، وَزَكَّيْنَا تِلْكَ الْكَيْفِيَّةَ مَعَ الْبَسَاطَةِ، أَوْ الْعِبُورِ، عَرَفْنَا مِنْ ذَلِكَ، مُصِيبَ أَوَّلِ السَّنَةِ الْمُقْبِلَةِ؛ وَهَذَا جَدُولُ الْحُدُودِ < 116, 119, 222 >.

§ 19جدول (1) الحدود (البساط):

اول ال سنة	كميات	اطراف الحدود المقسومة في الاسبوع في السنين البساط.
ب	ناقصة	من نصف نهار يوم السبت، الى مائتين و اربع حلق، من الساعة العاشرة من ليلة الاحد.
ب	تامة	من مائتين واربع حلق، من الساعة العاشرة من ليلة الاحد، الى خمسمائة و تسع و ثمانين حلقا، من الساعة الرابعة من نهار يوم الاثنين، ان كانت التي تتقدمها عبورا، و الى نصف نهار يوم الاثنين، ان كانت السنة المتقدمة بسيطة.
ج	معتدلة	من خمسمائة و تسع و ثمانين حلقا، من الساعة الرابعة من نهار يوم الاثنين، او من نصف نهاره، الى مائتين واربع حلق، من الساعة العاشرة من ليلة الثلاثاء.
هـ	معتدلة	من مائتين و اربع حلق، من الساعة العاشرة من ليلة الثلاثاء، الى مائتين و اربع حلق، من الساعة العاشرة من ليلة الخميس.
هـ	تامة	من مائتين و اربع حلق، من الساعة العاشرة من ليلة الخميس، الى نصف نهار يوم الخميس.
و	ناقصة	من نصف نهار يوم الخميس، الى مائتين و ثمانى حلق، من الساعة الاولى من ليلة الجمعة، ان كانت التي تتلوها بسيطة، و الى مائتين واربع حلق، من الساعة العاشرة من ليلة الجمعة، ان كانت التالية عبورا.
ز	تامة	من مائتين و ثمانى حلق، من الساعة الاولى من ليلة الجمعة، او من مائتين و اربع حلق، من الساعة العاشرة من ليلة الجمعة، الى نصف نهار يوم السبت.

§ 20 جدول (2) الحدود (العُيُون):

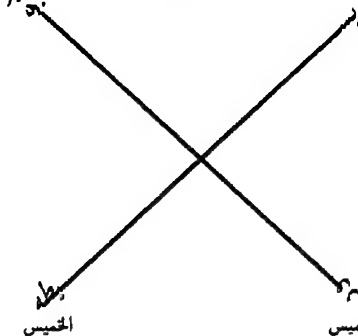
اول السنة كيفية	اطراف الحدود المقسومة في الاسبوع في السنين العيُون.
ب ناقصة	من نصف نهار يوم السبت، الى اربعائة واحد و تسعين حلقا، من الساعة التاسعة من نهار يوم الاحد.
ب تامة	من اربعائة واحد و تسعين حلقا، من الساعة التاسعة من نهار يوم الاحد، الى نصف نهار يوم الاثنين.
ج معتدلة	من نصف نهار يوم الاثنين، الى نصف نهار يوم الثلاثاء.
ه ناقصة	من نصف نهار يوم الثلاثاء، الى سبائة وخمس و تسعين حلقا، من الساعة الثانية عشرة من ليلة الاربعاء.
ه تامة	من سبائة وخمس و تسعين حلقا، من الساعة الثانية عشرة من ليلة الاربعاء، الى نصف نهار يوم الخميس.
و ناقصة	من نصف نهار يوم الخميس، الى اربعائة و أخذ و تسعين حلقا، من الساعة التاسعة من نهار يوم الجمعة.
ز تامة	من اربعائة و أخذ و تسعين حلقا، من الساعة التاسعة من نهار يوم الجمعة، الى نصف نهار يوم السبت.

§ 21 ومن هذه الأحوال و الكيفيات، ما يختص به السنة، اذا اتفق أولها في يوم من الأسبوع، لا يمكن غيره، و حالات لا تمكن فيها، واذا استظهر ذلك، كان عوناً على درك المطلوب؛ و هذه صورة ما ذكرناه على طريق التقسيم و التشجير:

السنة:

إثنا

١٦



لا يمكن أن تكون ناقصة

لا يمكن أن تكون معتدلة

الثلاثاء

السبت

معتدلة لا يمكن غيرها

الاثنين

لا يمكن أن تكون معتدلة

لا يمكن أن تكون معتدلة

٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠
٤١
٤٢
٤٣
٤٤
٤٥
٤٦
٤٧
٤٨
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
٥٤
٥٥
٥٦
٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٦٥
٦٦
٦٧
٦٨
٦٩
٧٠
٧١
٧٢
٧٣
٧٤
٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠

22 § ومن هذه الأحوال أيضاً، ما يمكن أن يتوالى في سنتين، ومنها ما لا يمكن أن يتوالى؛ وإذا أخضرناهما في طيلسان <194> أعان على الاستظهار، و سهّل الفحل؛ فلننظر إلى البين المشترك، لكيفيتي السنتين؛ فأنه قد يوجد إمكان توالي السنتين المتكثفتين بهما، وامتناعه؛ وهذا هو:

<223>

		ناقصة	الكيفيات
	معدلة	ممتنع ان تتوالى	ناقصة
تامة	ممتنع ان تتوالى	يمكن ان تتوالى	معدلة
ممكن ان تتوالى	ممكن ان تتوالى	ممكن ان تتوالى	تامة

23 § فأما امتناع توالى سنتين معتدلتين، فهو لمتنافر أواخرها وأوائلها، كما يُلَوِّحُه جدول التعليل^٢ في أواخر الكتاب <244>؛؛ وأما امتناع توالى سنتين ناقصتين، فلذلية التمامية في شهور «المزور» على النقصان؛ وذلك لأن المزور الصغير، يَشْتَمِلُ على ستة آلاف و تسعمائة و اربعين يوماً <225> يكون ذلك مائة و خمسة و عشرين شهراً تامة. و مائة و عشرة أشهر ناقصة؛ و هذه العلة تتوالى ثلاثة أشهر تامة بالرؤية، و لا يتوالى من النواقص أكثر من شهرين؛ و لا يكون تواليهما، إلا باختلاف حركات الثَّيَرين، و اختلاف غروب البروج.

٢. داد / طز: ممتنع. رش: <223>.

١. داد / طز: أخضرناهما، تز: خضرناهما.

٣. داد / طز: المعدل.

24 § و لو كان اجتماعاً رَأْسِيَّ محزورين كبيرين^١ متوالين، مُتَقِين^٢. لَأَنكُنَّا، لِاستخراج

كَيْفِيَّاتِ سَنَى اليهود، عَمَلُ جَدُولٍ مُشْتَمِلٍ عَلَى سَنَى محزور كبير، كَهَيْئَةِ «خَرَانِقُونَ» النَّصَارَى؛ وَ لَكِنْ مَوَالِيدُ الْحَازِرِ، لَا تَعُودُ إِلَى أَمَكِّيَّتِهَا مِنَ الْأُسْبُوعِ، إِلَّا فِي سِتِّانَةٍ وَ تِسْعَةٍ وَ ثَمَانِينَ أَلْفًا وَ أَرْبَعِينَ وَ اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ سَنَةً، وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْبَاقِيَّ مِنَ الْمَحْزُورِ الصَّغِيرِ، إِذَا أُلْقِيَتْ أُسَابِيحُ، هُوَ يَوْمَانِ، وَ سِتُّ

عَشْرَةَ سَاعَةٍ، وَ خَمْسَانَةٍ وَ خَمْسَةٍ وَ سَبْعُونَ^٣ حَلَقًا؛ وَ هِيَ لَا تَنْجَبِرُ إِلَّا فِي مُحَازِرِ، عِدَّتُهَا مَسَاوِيَةٌ ٥
لِحَلْقِ يَوْمِ بَلِيلَتِهِ، وَ هِيَ ٢٥٩٢٠، لِأَنَّ الْكُورَ لَا تَنْجَبِرُ، إِلَّا فِي التَّضَاعِيفِ الَّتِي عِدَّتُهَا مَسَاوِيَةٌ

لِجَمْلَةِ كُورِ الْوَاحِدِ مِنْ ذَلِكَ الْجَنْسِ؛ وَ لَكِنْ عَدَدُ حَلْقِ الْيَوْمِ بَلِيلَتِهِ، يُشَارِكُ حَلْقَ الْكُورِ الْبَاقِيَةِ

مِنَ الْمَحْزُورِ بِالْأَخَاسِ، فَإِذَنْ يَكُونُ الْحَبَارِهَا فِي مُحَازِرِ مَسَاوِيَةً لِحَقْسِ حَلْقِ الْيَوْمِ بَلِيلَتِهِ، وَ هِيَ

خَمْسَةُ آلَافٍ وَ مِائَةٍ وَ أَرْبَعَةٍ وَ ثَمَانُونَ، ثُمَّ لَا يَعُودُ إِلَى مَكَانِهِ مِنَ الْأُسْبُوعِ، إِلَّا فِي ضَيْفِ ذَلِكَ سَبْعِ

مَرَّاتٍ، وَ هُوَ سِتُّ وَ ثَلَاثُونَ أَلْفًا وَ مِائَتَانِ وَ ثَمَانُونَ؛ وَ ذَلِكَ مُحَازِرِ، يَكُونُ سِنُوهَا مَا تَقَدَّمَ ذَكَرَهُ. ١٠

25 § وَ أَمَّا الْاجْتِمَاعُ وَ الْاسْتِقْبَالُ بِالْإِطْلَاقِ، فَإِنَّهُ عَائِدٌ إِلَى مَكَانِهِ، فِي مِائَةٍ وَ أَحَدٍ وَ ثَمَانِينَ أَلْفًا

وَ أَرْبَعِينَ وَ أَرْبَعِينَ شَهْرًا؛ وَ ذَلِكَ هُوَ مُضْرُوبُ حَلْقِ الْيَوْمِ بَلِيلَتِهِ، فِي سَبْعَةٍ، وَ إِذْ لَمْ يُكُنْ ذَلِكَ،

لَمْ يُسْتَحْشَرْنَ الْخُرُوجُ عَنِ الْعَادَةِ فِي تَقْرِيبِ الْبَعِيدِ، وَ تَسْهِيلِ الْعَسِيرِ، وَ تَخْفِيفِ الثَّقِيلِ، عَنَّا أَوَائِلُ

السَّنِينَ، وَ كَيْفِيَّاتُهَا وَ مَوَاقِعُهَا مِنَ الشُّهُورِ السَّرْيَانِيَةِ، بِسَنَيْنِ لَا يَحْتَاجُ الْعَامِلُ إِلَى أَكْثَرِ مِنْهَا، فِي أَغْلَبِ

الْأَحْوَالِ. ١٥

26 § وَ أَوْدَعْنَا ذَلِكَ جَدَاوِلَ ثَلَاثَةٍ، الْأَوَّلُ مِنْهَا لِأَوَائِلِ السَّنِينَ، وَ هُوَ «جَدُولُ الْعَلَامَاتِ»، وَ

الثَّانِي «جَدُولُ الْكَيْفِيَّاتِ» لِكَيْفِيَّاتِ السَّنِينَ؛ فَعَلَامَةٌ «الْحَاءِ» فِيهِ، هُوَ التَّقْصَانُ، لِأَنَّهُمَا بَلَقَتْهُمَا

«حَسَارِينَ»؛ وَ عَلَامَةٌ «الْكَافُ» فِيهِ، الْإِعْتِدَالُ، لِأَنَّهُمَا يَدْعُونَهَا «كَسْدَرَانِ»؛ وَ عَلَامَةٌ «الْشَيْنُ» فِيهِ،

الْقَامُ، لِتَسْمِيَّتِهِمَا أَيَّامًا «سَلَامِيَّةً»؛ وَ الثَّلَاثُ «جَدُولُ الْكَالَاتِ»^٤ وَ الْكَيْفِيَّاتِ، فِيهِ مَوَاقِعُ أَوَّلِ السَّنَةِ

مِنَ «آبٍ» إِنْ كَانَ بِحُمْرَةٍ، أَوْ «أَيْلُولٍ»، إِنْ كَانَ بِسَوَادٍ، وَالْعَامِلُ بِهَا جَمِيعًا، بِأَخْذِ تَارِيخِ الْإِسْكَانْدَرِ ٢٠

لِللَّسَّةِ النَّاقِصَةِ، بِتَثْنِينَ الْآوَلِ التَّالِي^٥ تَنْشِيرِي، وَ يَدْخُلُ بِمَجْمُوعَتِهِ فِي الطُّوْلِ، وَ مَسِوْطَتِهِ فِي

الْعَرْضِ؛ فَيَجِدُ فِي الْبَيْتِ الْمَشْرُوكِ لَهَا، مَطْلُوبُهُ؛ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى.

١. عس / نوپ: كبرين.

٢. عس / نوپ: مفغان.

٣. عس / نوپ: الثاني.

٤. عس / نوپ: نسون.

٥. عس / نوپ: الثاني.

٦. عس / نوپ: الثاني.

§ 28

جدول کیفیات

سطر فهرس المجموعة سطر القول المجموعة	ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	یا	باب	بیج	ید	به	بو	بز	بح
قشہ	ک	ش	ک	ح	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ش
غشکد	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ک	ش	ح	ک	ک	ش
غشمنج	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غشسب	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غشفا	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غت	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غشط	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غطلح	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غتنز	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غتمو	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غتمه	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غغید	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غطاج	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غغتب	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غغما	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غغص	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غغط	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غغکخ	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غغمز	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غغسو	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غغفه	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غغده	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غغکخ	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غغوب	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غغسا	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غغذ	ش	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غغاصط	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش
غغصع	ح	ک	ش	ح	ک	ش	ش	ک	ح	ش	ک	ح	ک	ش	ح	ک	ح	ش

§ 29.....جدول الكميات

[illegible]

§ 30 و لو لم يَخْرُجْ لنا موقع رأس السنة، من «آب» او «ايلول» بالحقيقة، من جدول «الكِنَيَات»، بل تَقَرَّرْ عندنا يومه في الأسبوع، من جدول «العلامات»، و تَقَدَّمَتْ معرفتنا، بوقوعه في «آب» او «ايلول» من دائرة «العيار»، كما حَقَّقْ علينا ما نَحْتَاجُ اليه، من تقديمه في الشهر السرياني يوماً، او تأخيرهِ، إن عسى لم يَتَّفِقْ ذلك اليوم من الاسبوع فيه، حتَّى يَتَّفِقَ؛ لاسيَّما و الاعمالُ الثلاثة، محصَّلةٌ بالحقيقة في الجداول الثلاثة المتقدمة، فيما ذكرناه، يُتَوَصَّلُ الى معرفة تاريخ اليهود، و أول سنتهم و كَيْفِيَّتِها المركَّبة، و يُتَرَقَّى بِذلك الى معرفة أوائل شهورهم، و إنما بالقسمة لكل واحد منها حَظَّهُ، على ما تَوَجَّهَ الكيفيتان المنسويتان الى تلك السنة، و إنما بجدول رؤوس الشهور، و هو أن نَدْخُلَ بِرَأْسِ السنة في جدول علامة «تشرى»، إن كانت السنة بسيطة، ففى جدول البسائط، و إن كانت عتيوراً ففى جدول العتيور؛ و نَظْلَبُ بِبَالِقَةِ كَيْفِيَّةِ السنة، في التَّصَانِ و الاعتدال و التَّامِّ، فإذا وَجَدْنَاهَا، أَتَيْنَا حَيَاثَهَا رَأْسَ كُلِّ شَهْرٍ تَامٍّ، و رَأْسَ كُلِّ شَهْرٍ نَاقِصٍ؛ و ذلك أَنَّهُمْ يَحْتَمِلُونَ نَكْلُ شهر، يَتَقَدَّمُهُ شهر تَامٍّ، رَأْسَيْنِ <226> أَخَذَها اليوم الذى هو رَأْسُهُ بالحقيقة، و الآخر اليوم الذى قبله، و هو اليوم الثلاثون من الشهر التامِّ الماضى؛ و يَجِبُ أَنْ يُفْلَمَ هذا، فَإِنَّهُ من أَلْفَاظِهِمْ يَمَّا يَحْتَرِّجُ؛ و هذا جدول رؤوس الشهور في السنة:

§ 31 «البسيطة»

علامة	كيفية	مرمضان	كسارو	طيت	شفط	اذار	نيسان	ابر	سيون	تشر	اوب	ايلول
و	تامة	اب	ج د	هو	ز	اب	ج	ده	و	زا	ب	ج د
ز	ناقصة	اب	ج	د	هـ	وز	ا	ب ج	د	هو	ز	اب
ب	تامة	ج د	هو	زا	ب	ج د	هـ	وز	ا	ب ج	د	هو
ب	ناقصة	ج د	هـ	و	ز	اب	ج	ده	و	زا	ب	ج د
ج	معتدلة	ده	و	زا	ب	ج د	هـ	وز	ا	ب ج	د	هو
هـ	تامة	وز	اب	ج د	هـ	وز	ا	ب ج	د	هو	ز	اب
هـ	معتدلة	وز	ا	ب ج	د	هو	ز	اب	ج	ده	و	زا

§ 32 جدول «العبور»

علامة	كيفية	مرحزون	كايو	طليت	شفط	الاول	الثاني	ثمين	بر	سيون	تشر	اوب	ايلن
و	ثالثة	اب	ج د	هو	ز	اب	ج د	هـ	وز	ا	ب ج	د	هو
ز	نافصة	اب	ج	د	هـ	وز	اب	ج	ده	و	ز	ب	ج د
ب	ثالثة	ج د	هو	زا	ب	ج د	هو	ز	اب	ج	ده	و	زا
ب	نافصة	ج د	هـ	و	ز	اب	ج د	هـ	وز	ا	ب ج	د	هو
ج	معدلة	ده	و	زا	ب	ج د	هو	ز	اب	ج	ده	و	زا
هـ	ثالثة	وز	اب	ج د	هـ	وز	اب	ج	ده	و	زا	ب	ج د
هـ	نافصة	وز	ا	ب	ج	د	از	ا	ب ج	د	هو	و	اب

§ 33 و إنما دعاهم الى ذلك، على ما يُحْطَرُّ بهالي، أنَّهم جَعَلُوا الشهر التام، تسعة و عشرين يوما خالصة، و هي الصَّحاح في ما بين الاجتماع الى الاجتماع. فأما اليوم الثلاثون، فقد يَقَع فيه الكسور للاجتماع، فأضافوه الى الشهر التام، حتى تم به، و الى الناقص، حتى صار له رأسان؛ والله اعلم بقَرَضِهِم.

§ 34 فإن أُريدَ وقت الاجتماع لأوائل الشهور، او وقت الاستقبال في أنصافها، على رأي اليهود، أخذنا من جدول المواليد والأزيا عَشْرَات، إنْ أَرَدْنَا الاجتماع، فما بِإِزَاءِ «ميلاد» ذلك الشهر، و إنْ أَرَدْنَا الاستقبال، فما بِإِزَاءِ أَرْبَاعَ شَر ذلك الشهر، إنْ كانت السنة بسيطةً، فَبِنِ جدولها، و إنْ كانت عبورا، فَبِنِ جدولها، و تَرِيدُ ذلك على ميلاد «تشرى»، و هو الاجتماع لِزَاجِيسِه، و نَزَوِّعُ الكسور الى ما اِزْتَمَعَتْ، و نُلْقِي الأَيَّامَ أسابيع، فنَتَنَهَى الى المطلوب، و إنْ أَرَدْنَا، على رأي اصحاب الأَرْضَادِ، عَمِلْنَا هذا القَمَل، مِنِ جدول الاجتماعات و الامتلاآت، إنْ كانت السنة بسيطةً، فَبِنِ جدولها، و إنْ كانت عبورا، فَبِنِ جدولها، و اجتماع رأسِ «تشرى»، على زَاجِيسِه ايضا، فنَتَنَهَى الى ما أَرَدْنَا، مِنِ الاجتماع و الاستقبال، و هذه هي الجدول:

35 § جدول المواليد والاربا عشرات <227>

مواليد الشهور	السنة البسيطة			مواليد الشهور	السنة العتور		
	ايام	ساعات	حلق		ايام	ساعات	حلق
ميلاد تشرى	.	.	.	ميلاد تشرى	.	.	.
اربا عشره	۰	بح	۳۹۶ ونصف	اربا عشره	۰	بح	۳۹۶ ونصف
ميلاد مرحشوان	۱	يب	۷۹۳	ميلاد مرحشوان	۱	يب	۷۹۳
اربا عشره	ب	ز	۱۰۹ ونصف	اربا عشره	ب	ز	۱۰۹ ونصف
ميلاد كسلو	ج	ا	۵۰۶	ميلاد كسلو	ج	ا	۵۰۶
اربا عشره	ج	يط	۹۰۲ ونصف	اربا عشره	ج	يط	۹۰۲ ونصف
ميلاد طيبث	د	يد	۲۱۹	ميلاد طيبث	د	يد	۲۱۹
اربا عشره	هـ	ح	۶۱۵ ونصف	اربا عشره	هـ	ح	۶۱۵ ونصف
ميلاد شغط	و	ب	۱۰۱۲	ميلاد شغط	و	ب	۱۰۱۲
اربا عشره	و	كا	۳۲۸ ونصف	اربا عشره	و	كا	۳۲۸ ونصف
ميلاد اذار	.	يه	۷۲۵	ميلاد اذار الاول	.	يه	۷۲۵
اربا عشره	ا	ى	۴۱ ونصف	اربا عشره	ا	ى	۴۱ ونصف
ميلاد نيسن	ب	د	۴۳۸	ميلاد اذار الثانى	ب	د	۴۳۸
اربا عشره	ب	كب	۸۳۴ ونصف	اربا عشره	ب	كب	۸۳۴ ونصف
ميلاد اير	ج	يز	۱۵۱	ميلاد نيسن	ج	يز	۱۵۱
اربا عشره	د	يا	۵۴۷ ونصف	اربا عشره	و	.	۵۴۷ ونصف
ميلاد سيون	هـ	هـ	۹۴۴	ميلاد اير	هـ	هـ	۹۴۴
اربا عشره	و	.	۲۶۰ ونصف	اربا عشره	و	.	۲۶۰ ونصف
ميلاد تمز	و	بح	۶۵۷	ميلاد سيون	و	بح	۶۵۷
اربا عشره	.	يب	۱۰۵۲ ونصف	اربا عشره	.	يب	۱۰۵۲ ونصف
ميلاد اوب	ا	ز	۳۷۰	ميلاد تمز	ا	ز	۳۷۰
اربا عشره	ب	ا	۷۶۶ ونصف	اربا عشره	ب	ا	۷۶۶ ونصف
ميلاد ايلل	ب	ك	۸۳	ميلاد اوب	ب	ك	۸۳
اربا عشره	ج	يد	۴۷۹ ونصف	اربا عشره	ج	يد	۴۷۹ ونصف
				ميلاد ايلل	د	ح	۸۷۶
				اربا عشره	هـ	ج	۱۹۲ ونصف

(*) هـه «ونصف» هاهى سيون «حلى»، افزوده داد / طن است.

36 § جدول الاجتماعات والامتحانات <228>.

اجتماعات					السنة البسيطة					اجتماعات				
الشهور					الشهور					الشهور				
وامتلاآتھا					وامتلاآتھا					وامتلاآتھا				
الثاء	ساعات	دقائق	فون	ثولت	الثاء	ساعات	دقائق	فون	ثولت	الثاء	ساعات	دقائق	فون	ثولت
اجتماع تشري	٠	٠	٠	٠	اجتماع تشري	٠	٠	٠	٠	اجتماع تشري	٠	٠	٠	٠
امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠
اجتماع مرحفون	٠	٠	٠	٠	اجتماع مرحفون	٠	٠	٠	٠	اجتماع مرحفون	٠	٠	٠	٠
امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠
اجتماع كسبو	٠	٠	٠	٠	اجتماع كسبو	٠	٠	٠	٠	اجتماع كسبو	٠	٠	٠	٠
امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠
اجتماع طبييت	٠	٠	٠	٠	اجتماع طبييت	٠	٠	٠	٠	اجتماع طبييت	٠	٠	٠	٠
امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠
اجتماع شفت	٠	٠	٠	٠	اجتماع شفت	٠	٠	٠	٠	اجتماع شفت	٠	٠	٠	٠
امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠
اجتماع اذار	٠	٠	٠	٠	اجتماع اذار	٠	٠	٠	٠	اجتماع اذار	٠	٠	٠	٠
امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠
اجتماع نيسن	٠	٠	٠	٠	اجتماع نيسن	٠	٠	٠	٠	اجتماع نيسن	٠	٠	٠	٠
امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠
اجتماع اير	٠	٠	٠	٠	اجتماع اير	٠	٠	٠	٠	اجتماع اير	٠	٠	٠	٠
امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠
اجتماع سيون	٠	٠	٠	٠	اجتماع سيون	٠	٠	٠	٠	اجتماع سيون	٠	٠	٠	٠
امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠
اجتماع تشر	٠	٠	٠	٠	اجتماع تشر	٠	٠	٠	٠	اجتماع تشر	٠	٠	٠	٠
امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠
اجتماع اوب	٠	٠	٠	٠	اجتماع اوب	٠	٠	٠	٠	اجتماع اوب	٠	٠	٠	٠
امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠
اجتماع ابلل	٠	٠	٠	٠	اجتماع اوب	٠	٠	٠	٠	اجتماع ابلل	٠	٠	٠	٠
امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠
اجتماع ابلل	٠	٠	٠	٠	اجتماع ابلل	٠	٠	٠	٠	اجتماع ابلل	٠	٠	٠	٠
امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠	امتلاؤه	٠	٠	٠	٠

37 § وقد يُوَصَّلُ الى ما اردناه، من معرفة سنى اليهود، بأن نَحْسَبَ الاستقبال الذى، بعد الاعتدال الربيعى الواقع فى الحَدِّ الذى، يدور فيه «الفِصْحُ» بين طرفيه؛ وَ نَنْظُرَ أَيَّ يَوْمٍ يَقَعُ فِيهِ بَيْنَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فِيهِ، الى طُلُوعِهَا مِنَ الْغَدِ، فَإِنْ كَانَ فى الْإِيَّامِ الَّتِي يُجِيرُونَ فِيهَا «الفِصْحُ»، فهو هو؛ وَ إِنْ كَانَ فِيهَا لَا يُجِيرُونَهُ فِيهَا، وَ هِيَ الْإِيَّامُ الْمُنْسُوبَةُ الى الْكَوَاكِبِ الثَّلَاثَةِ الشَّغْلِيَّةِ، أُخْرِنَاهُ الى الْيَوْمِ الثَّانِي؛ وَ يُسَمَّى تَأْخِيرُ الْفِصْحِ بِلُغَتِهِمْ «الدَّجِيءُ»، وَ يُعْمَلُ مِثْلُ ذَلِكَ لِلْفِصْحِ الْمَقْدَمِ، حَتَّى تَقِفَ عَلَيْهِ، وَ تَزِيدُ عَلَى عِلَامَتِهِ اثْنَيْنِ <229> فَيَجْتَمِعُ أَوَّلُ «تَشْرِى» التَّوَسُّطِ لِلْفَصَحَيْنِ، وَ تَأْخُذُ مَا بَيْنَ الْفَصَحَيْنِ مِنَ الْإِيَّامِ؛ فَإِنْ كَانَتْ أَكْثَرُ مِنْ إِيَّامِ سَنَةِ الشَّمْسِ، فَالْسَّنَةُ الَّتِي فِيهَا «الفِصْحُ» الْآخِرُ عُبُورًا؛ وَ إِنْ كَانَتْ أَقَلَّ، فَلَيْسَتْ بِعُبُورٍ.

38 § وَ هَذَا الْبَابُ، يُمَكِّنُ مَعْرِفَةَ هَذِهِ الْكَيْفِيَّةِ الْأَوَّلَةِ، دُونَ التَّوَانِي؛ فَإِنَّ «الفِصْحَ» رُبَّمَا أُخْرِيَ، وَ الْوَاجِبُ عِنْدَ الْيَهُودِ تَقْدِيمُهُ أَوْ قُدَّمَ، وَ الْوَاجِبُ عِنْدَهُمْ تَأْخِيرُهُ؛ فَلِذَلِكَ لَا يَتَّبِعُونَ حَالَهَا فِي التَّقْصَانِ وَالْإِعْتِدَالِ وَالتَّمَامِ عَلَى الْحَقِيقَةِ، بَلْ رُبَّمَا وَقَعَ الْإِسْتِقْبَالُ قَرِيبًا مِنْ أَحَدِ طَرَفَيْ الْحَدِّ الَّذِي، يَدُورُ فِيهِ الْفِصْحُ، وَ خَالَفَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْ مَوْضِعَى التَّيَرَيْنِ بِالرَّؤْيَةِ مَوْضِعَهُ الْأَوْسَطِ، مُتَبَادِلَيْنِ فِي التَّعْدَمِ وَالتَّأْخُرِ، بِمَقْدَارِ مَجْمُوعِ تَعَادِيلِهَا الْكُلِّيَّةِ <230>؛ فَلَمْ يَضْلُحْ ذَلِكَ الْإِسْتِقْبَالُ لِلِاسْتِمَالِ، وَ أُخِذَ بِالَّذِي قَبْلَهُ أَوْ بَعْدَهُ، فَيَقَعُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ بَيْنَ حِسَابِ الْيَهُودِ؛ وَ هَذَا الْعَمَلُ خِلَافٌ، حَتَّى إِنْ السَّنَةُ رُبَّمَا كَانَتْ عُبُورًا عِنْدَ الْيَهُودِ؛ وَ يُنَظِّقُ هَذَا الْحِسَابُ، بِأَيَّامًا بَسِيطَةً أَوْ بِالْعَكْسِ.

39 § وَ كَذَلِكَ، يَقَعُ بَيْنَ الْيَهُودِ وَالتَّنَاصُرَى فِي الْعُبُورِ خِلَافٌ، كَمَا سَبَقَتْهُ فِي بَابِ صَوْمِهِمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ- وَ إِذَا وَقَعَ بَيْنَهُمْ خِلَافٌ، وَ رَضُوا بِحُكْمِنَا، نَظَرْنَا إِلَى اسْتِقْبَالِي فِصْحَتَيْهَا، فَالَّذِي يَقَعُ الْقَمَرُ فِيهِ، فِي أَوَاسِطِ «الشَّئْبَلَةِ» أَوْ أَوَاسِطِ «الْمَقَرَبِ»، أَوْ يَخْرُجُ فِيهِ الشَّمْسُ عَنْ بَرَجِ «الْحَمَلِ»، هُوَ الْمَرْدُولُ فِي الْقَوْلَيْنِ، وَ خِلَافُهُ هُوَ الْمَقْبُولُ؛ وَ لَا يَخْفَى عَلَى طَالِبِ الْحَقِّ، صَوَابُ الْأَمْرَيْنِ، إِذَا حُفِظَتِ الشَّرَاطُ الْمَذْكُورَةُ.

40 § وَلِلْيَهُودِ أَدْوَارٌ أُخَرُ، مِنْهَا دُورُ «يُوبِيلَ»، وَ هُوَ خَمْسُونَ سَنَةً؛ وَ دُورُ «الشَّابُوعِ»، وَ هُوَ سَبْعُ سَنِينَ، وَ أَوَّلُهَا تُسَمَّى سَنَى «الرَّوْجَعَةِ»؛ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ دُورَ الشَّابُوعِ، قَدْ قَالَ اللَّهُ -تَعَالَى- فِي الْبَيْتِ الثَّالِثِ مِنَ التَّوْرَةِ: إِذَا دَخَلْتَ أَرْضَ كَنْعَانَ، فَازْرَعُوا وَاحْصِدُوا، وَ انْطَفُوا كُرُومَكُمْ سِتَّ سَنِينَ؛ وَ

> طر / ١٨٠ <

> طر / ١٨١ <

کا	کا	ز	مو	د	ع	کا	ا	صو	مو	ه	فکا	کا	ب	فمو	مو	و	فما	کا	ج
کب	کب	ا	مز	مز	ع	کب	ب	مز	مز	و	کب	کب	ج	قز	مز	ز	فب	کب	د
کج	کج	ب	مع	مع	عج	کج	ج	مع	مع	ز	کج	کج	د	تمع	مع	ا	فج	کج	ه
کد	کد	ج	مط	مط	ز	ع	د	صط	صط	ا	کد	کد	ه	نط	مط	ب	فد	کد	و
که	که	د	ن	ن	ا	ع	ه	ن	ن	ب	که	که	و	فن	ن	چ	قه	که	ز
کر	کر	ا	را	ا	ه	کر	ب	رنا	ا	و	کو	کو	ج	نا	ا	ز	شکو	کو	د
کز	کز	ب	ر	ب	و	کر	ج	رنب	ب	ز	کر	کر	د	تب	ب	ا	شکر	کر	ه
کح	کح	ج	ر	ز	رک	کح	د	رنج	ج	ا	کح	کح	ه	شج	ج	ب	شکح	کح	و
کط	کط	د	د	ا	رکط	کط	ه	رند	د	ب	رعط	کط	و	شد	د	ج	شکط	کط	ز
کل	کل	ه	ه	ب	رل	ل	و	رنه	ه	ج	رف	ن	ز	نه	ه	د	شل	ل	ا
کا	و	و	رو	و	ج	رلا	لا	ز	رنو	و	د	رلا	لا	ا	غو	و	شلا	لا	ب
کب	ل	ز	رز	ز	د	رلب	ب	ا	رنز	ز	ه	رلب	ب	ب	نز	ز	شلب	ب	ج
کج	لج	ا	ح	ه	رلج	لج	ب	رنج	ح	و	رلج	لج	ج	شج	ح	ز	زلج	لج	د
کد	لد	ب	ط	و	رلد	لد	ج	رنط	ط	ز	رلد	لد	د	تط	ط	ا	شلد	لد	ه
که	له	ج	ی	ز	رله	له	د	رسی	ی	ا	رله	له	ه	شی	ی	ب	شله	له	و
کر	لو	د	ر	یا	رلو	لو	ه	رسا	یا	ب	رلو	لو	و	شا	یا	ج	شلو	لو	ز
کز	ار	ه	ب	ب	رنز	ز	و	رنب	ب	ج	رنز	ز	ز	تب	ب	د	شلز	ار	ا
کح	لح	و	ج	لج	لح	ز	رنج	ب	د	رنح	لح	ا	شج	بج	ه	شلح	لح	ب	
کط	لظ	ز	د	د	رلظ	لظ	ا	رسد	د	ه	رلظ	لظ	ب	شد	د	و	شلظ	لظ	ج
کم	م	ا	ه	ه	رم	م	ب	ومه	ه	و	رم	م	ج	شیه	یه	ز	شم	م	د
کا	ماب	ب	و	و	رما	ما	ج	رسو	و	ر	رما	ما	د	شبو	بو	ا	شما	ما	ه
کب	بج	ر	ز	ز	رمب	ب	د	رسز	ز	ا	رمب	ب	ه	شیز	یز	ب	شعب	ب	و
کج	مع	د	ا	مع	مع	ه	مع	مع	ب	مع	مع	و	شج	مع	ج	شمع	مع	ز	
کد	مد	ه	ب	ب	رمد	مد	و	رمدط	بظ	ج	رمد	مد	ز	شمدط	بظ	د	شمد	مد	ا

سا	و	رک	ک	ج	ریمه	مه	ز	رع	ک	د	رصه	مه	ا	شک	ک	ه	تسه	مه	ب	
صو	مو	ز	ری	کا	د	دمو	مو	ا	رعا	کا	ه	رصو	مو	ب	شکا	کا	و	تسو	مو	ج
ضر	مز	ا	رکب	کب	ه	رمز	مز	ب	رعب	کب	و	رصر	مز	ج	شکب	کب	ز	تسز	مز	د
صح	مع	ب	رکج	کج	و	رمع	مع	ج	رعج	کج	ز	رصع	مع	د	شکج	کج	ا	تصح	مع	ه
صط	مط	ج	رکد	کد	ز	رمط	مط	د	رعد	کد	ا	وصط	مط	ه	شکد	کد	ب	تصط	مط	و
رن	د	رکه	که	ا	رن	ن	ه	رعد	که	ب	ش	ن	و	شکه	که	ج	تن	ن	ز	

45 § و لهم سوى ما ذكرنا - أدوار، يستونها «التقوفات» <114> والتقوفة عندهم، أوّل كلّ ربع من أرباع السنة فتقوفة «نيسان»، هو الاعتدال الربيعي، وتقوفة «قموز»، هو الانقلاب الصيفي، وتقوفة «تشرى»، هو الاعتدال الخريفي، وتقوفة «طيبث»، هو الانقلاب الشتوي. و عندهم أنّ من «التقوفة»، الى التي تتلوها رُبع ايام السنة الشمسية، سواء؛ و هو احد و تسعون يوما، و سبع ساعات و نصف ساعة؛ و عليه يتّوا حُشباناتهم في استخراجها، فإن كَهَنَتُهُمْ نَهَوُ العوامَ، عن تناول طعام ساعة التقوفة؛ و زعموا أنّ ذلك مضر بالبدن، و ليس هذا إلا من الحياتل و السبّاك، التي تصبّوها لهم، حتى اصطادوهم بها؛ و سَخَرُوهم، حتّى صاروا لا يَصْدُرُون إلا عن رأيهم، و لا يَتَّبِعُون إلا بهيمتهم، دون استشارهم، كأنّهم أرباب من دون الله؛ و الله حسيبهم.

46 § وذكروا: أنّ الماء يَتَكَدَّرُ ساعة مواليد الشهور؛ و حَبْرَتِي [بعض] مَنْ يُنْسَبُ منهم الى علم و معرفة، أنّه عاينَ ذلك؛ و لئن صدّق، فَلْيَكُونَتْ على ما أدّث اليه الأُرساد، دون حسابهم؛ و لا يَتَكَدَّرُ ذلك، إذ هو ممكن. فقد رَعَمَ الطَّبِيعِيُّونَ، أنّ الفخاخ و الأدمغة و البيض، و اكثر الرطوبات، يَزْدَادُ بزيادة النور في القمر، و ينقص بنقصانه؛ و أنّ الشراب في الدنان و الأوعية، يَتَقَلَّبُ حتّى يَتَكَدَّرُ بِدُرْدِيَّةٍ؛ و أنّ الدَّمَّ بزيادته فيه، يَبْرُزُ من البدن إلى ظواهره، و يَثَوُرُ في نقصانه الى بواطنه. و خاصيّة حجر القمر، أعجب من ذلك كلّهُ، فإنّه - كما ذَكَرَ ارسطوطاليس - حَبِرٌ، عليه نقطة صفراء، تَزْدَادُ إذا اُزْدَادَ نور القمر، حتى تَتَبَسَّطَ على جميعه، إذا اِشْتَكَلَ القمر، ثُمَّ تَتَنَاقَصُ بنقصانه؛ و الحاكي موثوق بقوله، غير متّهم في الحكايات؛ فالأمر فيما قالوه، غير ممنوع.

47 § واما مدد ما بين التقوفات، عند محصلهم، فاتها كما عند بطليموس - أعنى - أن من تقوفة «تشرى»، الى تقوفة «طبيب»، ثمانية وثمانين يوماً وثماناً؛ ومنها الى تقوفة «نيسان»، تسعين يوماً وثماناً؛ ومنها الى تقوفة «تموز»، اربعة و تسعين يوماً ونصفاً؛ ومنها الى تقوفة «تشرى»، اثنتين و تسعين يوماً ونصفاً، فتكون الجملة ثلاثمائة وخمسة وستين يوماً و ربعا <232>. و لا يدققون في كميّة السنة، عند عمل التقوفات؛ وقد قفّعنا أنهم، اذا دققوا كانت سنة الشمس، ثلاثمائة وخمسة وستين يوماً، وخمس ساعات، وثلاثة آلاف وسبعائة واحداً، و تسعين جزءاً، من اربعة آلاف ومائة و اربعة اجزاء من ساعة.

48 § متى ما كانت، ايام أرباع السنة معلومة، فإن موضع أوج فلك الشمس <233>، يكون معلوماً؛ فاذا اردنا معرفة الاوج في زمان رصدهم، احتجنا الى تحصيل حركة الشمس الوسطى ليوم، فضررنا اجزاء اليوم الواحد ببليلته، و هي ٩٨٤٩٦؛ و يستونها دور الشمس في ثلاثمائة وستين، فقسرنا المجتمع من الغروب، على مقدار سنة الشمس، بعد التجنيس، و هي ٣٥٩٧٥٣٥١؛ و يستونه الاصل، فيخرج هذا العمل على ما ذكره، حركة الشمس الوسطى ليوم ببليلته: نطح يز ز مو^١ بالتقريب؛ وذلك، لأن نسبة اليوم الواحد، الى ايام سنة الشمس، كنسبة حصّة اليوم، من درج الفلك الى الدور كله.

49 § ثم لنذكر دائرة ايجد، لفلك الشمس الممثل بفلك البروج، على مركز ه^٢ وليكن نقطة ا، أول «الحمل»، و ب أول «السّرطان» و ج أول «الميزان» و د أول «الجدي»، ونخرج قطري ا ه ج ب ه د. وقد تقدّم من حكايتنا لقولهم: ان الشمس، تقطع ربع اب في زمان اعظم، ممّا تقطع فيه سائر الأرباع، يتوهم^٣ بين ذلك، ان مركز الفلك الخارج المركز في هذا الربع، وليكن نقطة ح، فتدبر عليها دائرة مماسة للفلك الممثل، لتكون شبيهة الفلك الخارج المركز، و هي دائرة صطفن، ونقطة التماس ط، و نصيل طح، ونجيز^٤ على مركز آ ح، قطر رح م ك، موازياً لقطر ا ه ج، و نصف قطر ط ح، موازياً لقطر ب ه د، ونخرج^٥ على استقامة الى س، فلان الشمس، تقطع بمسيرها الاوسط، نصف دائرة ايج، الذي هو مجموع الربع الصفي^٦، و الخريفي^٦ في مائة و سبعة و ثمانين يوماً، تكون قطعة صفن،

١. هن: «نط يز مو ح».

٢. داد / طز: فواجب.

٣. طز: نقطة.

٤. داد / طز: الربيعي و السيفي.

من الفلك الخارج المركز: قد يح نب مح يب؛ فاذا نَقَصْنَا منها. نصف دائرة رط فك، وهى مائة وثمانون درجة. بقى^۱ مجموع صر كن. وهو: دح نب مح يب. لكنهما متساويان لتوازى القطرين؛ فلاجل ذلك، يكون كل واحد من صر كن^۲ ط كو كا لو. و جيبه |خط| حس، يكون بالمقدار الذى به نصف قطر ح، درجة واحدة: • ب يه ل نز.

51) § ولأنها تُطْعَم رُبع اب، فى اربعة وتسعين يوما ونصف يوم، تكون قطعة صطف، من الفلك الخارج المركز: صج ح لدغ مد؛ ولأن صل، هو مجموع صر المعلوم و رل^۳ الذى هو ربع دائرة، فأتا إذا نقصنا صل، من صف، بقى: لف • نط ح يزح؛ وجيبه بذلك، المقدار: ۱۱۰ أنه له، وهو خط ح م المساوى لسه، ففى مثلث ح س ه القائم الزاوية، ضلعا ح س / س ه معلومان، والضلع الأطول مجهول، فنضرب كل واحد من ضلعي ح س / س ه فى مثله، ونجتمع مُربعَيهما، فيكون: ۱۸۷۷۰۴۶۶۶۷۴^۴ نواسم، ونأخذ جذرها، فيكون: • ب كح نظم، وهو بُعْدُ ما بين المركزين، المساوى لجيب التعديل الاعظم؛ فاذا قُوسناه فى جداول الجيوب، خَرَجَ قوسه: ب كمب يط يب يو، وهو التعديل الاعظم درجة واحدة؛ وذلك، لأن نسبة^۵ ه ح بالمقدار الذى به خط، درجة واحدة الى خط، فاذا اردنا معرفة خط ح ه بالمقدار الذى به، خط ه ح ط درجة واحدة، ضَرَبْنَا ح ط^۶ فى درجة واحدة؛ وقسمنا المجتمع على مجموع ح ط^۷، فَبَخْرُجَ ح ه بالمقدار الذى به طه، كنسبة ه ح بالمقدار الذى به، ه ط درجة واحدة الى مجموع ه ح، ودرجة واحدة - اعنى ح ط - فيصيرُ بذلك بُعْدُ ما بين المركزين، معلوم النسبة، الى كل واحد من قطري، الفلك المثلث والمخارج المركز.

51) § ثم نُخْرِجُ طع قائما على قطر اهج، فيكون مثلثا طع ه / ح س ه، متشابهان متناسبا الأضلاع؛ وقد تبين لمن نظر فى الهندسة، ان نسبة الضلع الى الضلع فى المثلث، كنسبة جيب الزاوية المقابلة الى ح س المعلوم، كنسبة جيب زاوية ح س ه القائمة، وهو ه ط الجيب كله، الى جيب زاوية سهج؛ وهو طع المطلوب.

۱. عس: فى. توب: س. (ا) و.ك.

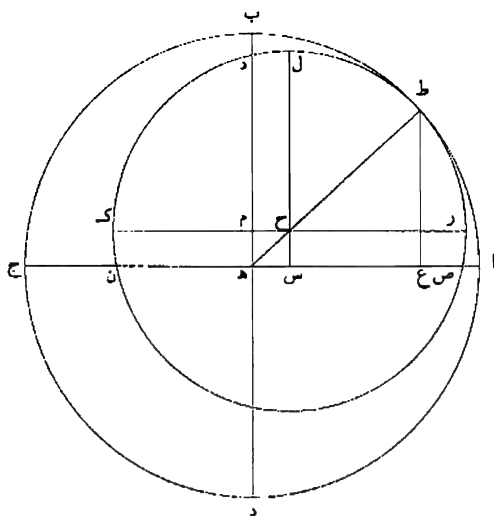
۲. طز: ب.

۳. طز: ح ه.

۴. د. د. / طز: نصف.

۵. طز: ۲۸۷۷۰۴۶۶۶۷۴.

۶. طز: هج، ازا انجا دو سطر در قطر مقنوش و مكرز اس.



52 § فنشتخرجه استخراج العدد المجهول، من الأعداد الاربعة المتناسبة، فنخرج * ند لد
يطح ل، وقوشه سه كوكط لب، و هو اط الذي هو بُعْدُ الأوج، عن الاعتدال الربيعي، وذلك، ما
اردنا ان نُبين. و هذه طريقة القدماء، في استخراج الاوج؛ و اما المُحَدِّثون، فانهم لما علموا، انّ
الوقوف على اوقات الانقلابين صعب جدًا، و ثبته المنع، آثروا في أرضادهم، لثَقُلِ ا ب ج د،
أوساط الأزباع - اعني - أنصاف البروج الثواب.

53 § و استخراج أستاذي ابي نصر منصور بن علي بن عراقي <234> مولى امير المؤمنين،
طريقة الاستخراج ما تقدّم ذكره، يحتاج فيها الى رصد ثلاث ثَقُلِ من فلك البروج، كيف اتفقت بعد
تحصيل مقدار سنة الشمس. و قد بيّنت^١ في كتاب الانشهاد باختلاف الارصاد، انّ فضل هذه
الطريقة، على ما أوردّه المحدثون، كفضل ما اوردوه على القدماء، واما أخوض في اشياء، خارجة

طريق

عن نظم الكتاب، ليتصرف الناظر فيه، بين حدائق الحكمة؛ فلا يملُ خاطره، ولا يتشأَم ناظره؛ و
ارجو ان يكون هذا المذر، مقبولا عنده.

54 § و نزجُع، فنقول إذا اراد اليهود، معرفة الأرباع، و هى التقوفات <235>، اخذوا سنى
آدم مع الناقصة، و طرحوها محازير شمسية؛ و ما بقى، لأخذوا لكل سنة، ثلاثين ساعة - اعنى - يوماً
و ربع يوم، و يُلْقُون ما اجتمع أسابيع، حتى يَبْقَى أَقل من سبعة، فيحْدُونها من أوّل ليلة الأربعاء، و
يزيدون عليها ثلاثة ايام، و يَدُونُ المجتمع من أوّل ليلة الأحد، فينتهون الى تقوفة «نيسان»، و هو
الاعتدال الربيعى فى السنة.

55 § و قد بيّنّا، فيما تقدّم، أبعاد ما بينها، على الرأى العامّ و المحصل كلّينها، فإذا عُرِفَ إحدى
التقوفات، عُرِفَ منها سائرُها. وإنّا ألّقوا العدد، من أوّل ليلة الاربعاء، لأنّ بعضهم زعمَ: أنّ الشمس
خُلِقَتْ يوم الاربعاء، السابع و العشرين من «ايلول»؛ و أنّ تقوفة «تشرى»، انْفَقَتْ فى آخر الساعة
الثالثة من يوم الاربعاء، الخامس من «تشرى»؛ و عندهم أنّ الشمس، تَقْطَعُ رُبْعَ الربيع و الصيف،
فى مائة و اثنين و ثمانين يوماً، و خمس عشرة ساعة، إذا لم يَدَقُّوا - كما ذكرنا - فإذا أَلْقَيْنَا ذلك
أسابيع، فَبَيَّنَتِ الايام، و بَقِيَتِ الساعات الخمس عشرة، فإذا رَجَعْنَا من وقت تقوفة «تشرى» الى
وراء، و عَدَدْنَا هذه الساعات، انْتَهَيْنَا الى أوّل الساعة الأولى من ليلة الاربعاء، و منه الابتداء فى
الحساب المذكور.

56 § و بعضهم زعم: أنّ الشمس خُلِقَتْ فى أوّل «الحمل»، فى هذا الوقت الذى منه، ابتدأ
الحساب للتقوفات؛ و أنّها اجْتَمَعَتْ مع القمر بعد الخلق، بتسع ساعات، و ستّائة و اثنين و اربعين
حلقاً لميلاد «نيسان»؛ و سنة الشمس، إذا لم يَدَقُّ فى كَمِّيَّتِها، ثلاثمائة و خمسة و ستون يوماً و ربع
يوم، فإذا طَوَّخناها اسابيع، بقى يوم و ربع يوم، و هى زيادة كلّ تقوفة، على نظيرتها فى السنة
التقوّمّة، لذلك، نأخذُها لكل سنة، من السنين البواقى، و إذا ابْتَدِئَ فى أوّل المحزور الشمسى، من
أوّل يوم او ليلة، عاد الحساب الى مثله، عند تمام المحزور.

57 § و قد حَسَبْنَا على هذا الحساب، تقوفات محزور شمسى؛ فَمَنْ أَخَذَ سنى آدم مع الناقصة،
و عَمِلَهَا محازير شمسية، و ألقاها، و أدخلَ الباقي فى سطر المحزور، حتى وَجَدَ ما يوافقُه، صادَفَ
قُبالاته بُعد تقوفة «نيسان»، عن أوّل ليلة الأحد فى تلك السنة الناقصة، و التقوفات الثلاث التالية لها
بعدها، و ربّ الساعة التى يكون فيها التقوفة؛ لِأَنَّهُمْ يَدْكُرُونَهَا عندها، و يُسَوِّئُونَهَا طوالع الساعات؛
فإن كانت الساعات، أَقل من اثنتى عشرة، فهى بالليل، و إن كانت أكثر، فهى بالنهار؛ فَلَمُنْقَضَ منها
اثنتا عشرة ساعة، و ما بقى، فهو الماضى من النهار.

58 § جدول التقوفات <236>.

بهر
نومرد
VII

سطر المحزور الشمس	شهور التقوفات الاربعة	ابعاد التقوفات من اول ليلة الاحد			ارباب الساعات التي يتفق فيها التقوفات
		ايام	ساعات	حلق	
الاول	نيسان	ج	•	•	شبي
	تموز	ج	ز	٥٤٠	شبي
	تشرى	ج	يه	•	صديق
	طيث	ج	كب	٥٤٠	صديق
الثانية	نيسان	د	و	•	ماذيم
	تموز	د	يج	٥٤٠	ماذيم
	تشرى	د	كا	•	حمو
	طيث	هـ	د	٥٤٠	حمو
الثالثة	نيسان	هـ	يب	•	نوغه
	تموز	هـ	يط	٥٤٠	نوغه
	تشرى	و	ج	•	كيخو حمو
	طيث	و	ى	٥٤٠	كيخو حمو
الرابعة	نيسان	و	يج	•	لقانه
	تموز	•	ا	٥٤٠	لقانه
	تشرى	•	ط	•	شبي
	طيث	•	يو	٥٤٠	شبي

(*) ترتب ارقام ابجدى ايام و ساعات در جدول طز طز هر سطر (محزور شمسی) با حسب جهاز سطر افقي هر يك بهم خورده اعقب لقاده) که ما بر طبق نسخه اساس به اصلاح آورديم.

الخامسة	نيسان	١	٠	٠	صديق
	تموز	١	ز	٥٤٠	صديق
	تشرى	١	يه	٠	ماذيم
	طبيث	١	كب	٥٤٠	ماذيم
السادسة	نيسان	ب	و	٠	حمو
	تموز	ب	يج	٥٤٠	حمو
	تشرى	ب	كا	٠	نوغه
	طبيث	ج	د	٥٤٠	نوغه
السابعة	نيسان	ج	يب	٠	كيخو حمو
	تموز	ج	يط	٥٤٠	كيخو حمو
	تشرى	د	ج	٠	لفانه
	طبيث	د	ى	٥٤٠	لفانه
الثامنة	نيسان	د	يج	٠	شبتى
	تموز	هـ	ا	٥٤٠	شبتى
	تشرى	هـ	ط	٠	صديق
	طبيث	و	يو	٥٤٠	صديق
التاسعة	نيسان	و	٠	٠	ماذيم
	تموز	و	ز	٥٤٠	ماذيم
	تشرى	و	يه	٠	حمو
	طبيث	و	كب	٥٤٠	حمو
العاشرة	نيسان	٠	و	٠	نوغه
	تموز	٠	يج	٥٤٠	نوغه
	تشرى	٠	كا	٠	كيخو حمو
	طبيث	١	د	٥٤٠	كيخو حمو

الحادي عشرة	نيسان	ا	ب	-	لفانه
	تموز	ا	بط	٥٤٠	لفانه
	تشرى	ب	ج	٠	شيشي
	طيبت	ب	ي	٥٤٠	شيشي
الثانية عشرة	نيسان	ب	ج	-	صيدق
	تموز	ج	ا	٥٤٠	صيدق
	تشرى	ج	ط	٠	ماذيم
	طيبت	ج	يو	٥٤٠	ماذيم
الثالثة عشرة	نيسان	د	٠	٠	حمو
	تموز	د	ز	٥٤٠	حمو
	تشرى	د	يد	٠	نوغه
	طيبت	د	كب	٥٤٠	نوغه
الرابعة عشرة	نيسان	هـ	و	-	كبخوحمو
	تموز	هـ	يج	٥٤٠	كبخوحمو
	تشرى	هـ	كا	٠	لفانه
	طيبت	و	د	٥٤٠	لفانه
الخامسة عشرة	نيسان	و	ب	٠	شيشي
	تموز	و	بط	٥٤٠	شيشي
	تشرى	٠	ج	٠	صيدق
	طيبت	٠	ي	٥٤٠	صيدق
السادسة عشرة	نيسان	٠	ج	٠	ماذيم
	تموز	ا	ا	٥٤٠	ماذيم
	تشرى	ا	ط	٠	حمو
	طيبت	ا	يو	٥٤٠	حمو

السابعة عشرة	نيسان	ب	-	•	نوغه
	تموز	ب	ز	٥٤٠	نوغه
	تشرى	ب	يه	•	كيخو حو
	طيبت	ب	كب	٥٤٠	كيخو حو
الثامنة عشرة	نيسان	ج	و	•	لغانه
	تموز	ج	يج	٥٤٠	لغانه
	تشرى	ج	كا	•	شبي
	طيبت	د	د	٥٤٠	شبي
التاسعة عشرة	نيسان	د	يب	•	صديق
	تموز	د	يط	٥٤٠	صديق
	تشرى	هـ	ج	•	ماذيم
	طيبت	هـ	ي	٥٤٠	ماذيم
العشرون	نيسان	هـ	يج	•	حو
	تموز	و	ا	٥٤٠	حو
	تشرى	و	ط	•	نوغه
	طيبت	و	يو	٥٤٠	نوغه
الحادية والعشرون	نيسان	•	•	•	كيخو حو
	تموز	•	ز	٥٤٠	كيخو حو
	تشرى	•	يه	•	لغانه
	طيبت	•	كب	٥٤٠	لغانه
الثانية والعشرون	نيسان	ا	و	•	شبي
	تموز	ا	يج	٥٤٠	شبي
	تشرى	ا	كا	•	صديق
	طيبت	ب	د	٥٤٠	صديق

الثالثة والعشرون	نيسان	ب	ب	ماذيم	٠
	تموز	ب	بط	ماذيم	٥٤٠
	تشرى	ج	ج	حمو	٠
	طيبت	ج	ى	حمو	٥٤٠
الرابعة والعشرون	نيسان	ج	ج	نوغه	٠
	تموز	د	ا	نوغه	٥٤٠
	تشرى	د	ط	كيخو حمو	٠
	طيبت	د	يو	كيخو حمو	٥٤٠
الخامسة والعشرون	نيسان	هـ	٠	لفانه	٠
	تموز	هـ	ز	لفانه	٥٤٠
	تشرى	هـ	يه	شيشي	٠
	طيبت	هـ	كب	شيشي	٥٤٠
السادسة والعشرون	نيسان	و	و	صيدق	٠
	تموز	و	بيج	صيدق	٥٤٠
	تشرى	و	كا	ماذيم	٠
	طيبت	٠	د	ماذيم	٥٤٠
السابعة والعشرون	نيسان	٠	بب	حمو	٠
	تموز	٠	بط	حمو	٥٤٠
	تشرى	ا	ج	نوغه	٠
	طيبت	ا	ى	نوغه	٥٤٠
الثامنة والعشرون	نيسان	ا	ج	كيخو حمو	٠
	تموز	ب	ا	كيخو حمو	٥٤٠
	تشرى	ب	ط	لفانه	٠
	طيبت	ب	يو	لفانه	٥٤٠

§ 59 فاما أسامي الكواكب، التي أثبتناها في جدول التقوفات، فهي بالعبرانية؛ لأن استعمالهم إياها كذلك، و كل أمّة من الأمم، اذا احتاجت الى ذكر الكواكب، فلا بدّ من أن تذكرها بلغتها؛ و هذا الجدول ينطبق بأسامي الكواكب باللغات المختلفة؛ و الناظر فيه، يخطّ بها ذكرناه من أسماها بالعبرانية، و غيرها من اللّسن؛ و هذا هو:

جدول الكواكب السبعة <237>.

بالرّميّة	زحل	المشتري	المرّج	الشمس	الزهره	عطارد	القمر
بالروميّة	قرونس	زاوس	الارس	ايلّوس	افروديطي	هرمس	سيلّيس
بالفارسيّة	كيوان	هرمزد	جهرام	مهر/خورشيد	ناهيد	تير	ماه
بالسريانيّة	كاون	بيل	نرغال	شمشا	كمياذ / استرابلتي / دكر ^٢	نفو	سهر ^١
بالعبرانيّة	شبث	صيدق	ماذيم	حوّ	نوغه	كيخومحو	لغانه
بالهنديّة	سنسجر برهسبي ^٣	منكل	ادته ^٤	شوك	بد	سوم	
بالخوارزميّة	ريمزد	ارثغر ^٥	اخير	ناهيج	جيري ^٦	ماه	

§ 60 و بين حقّ الترتيب^٧ الطبيعي، و إن لم يوجبه الموضع من الكتاب، و لم نختج اليه فيه أن نقفل للبروج، ما عرّفناه للكواكب من تخطيط جدول، نُضَمّت ما تفرّز لدينا، من أسامياها بصنوف اللّغات، فإنّ المحتاج الى ذلك في الكواكب، مضطر الى مثله في البروج؛ و هذا الجدول يشتمل على ذلك:

١. عس / قوب: سهوا. ٢. نب: بكياذ / اسراسي / دكو / دكر: رشن: <237>.

٣. اصل: برهسب / بهسبري. ٤. اصل: اديد(٦)، طز: اديد.

٥. داد / طز: اريغر، (ليكن) صحيح: ارثغر. ٦. اصل: جيري.

٧. داد / طز: اليبس.

61 § و نمود، فنقول أن الذي قَدَّمناه، من الحساب و الجدول، يُخْرِجُ موقع «التقوفة»

<239> من ايام الأسبوع؛ ولكن الذي، يُنتِجُه من موضعها في الشهر السرياني، بعيد عن الحقيقة، بمقدار غير محتمل. مثال ذلك: أننا إذا أَخَذْنَا تاريخ آدم، لأوّل «تشرى» الواقع ميلاده يوم الأحد، أول يوم من «ايلول» سنة الف و ثلاثمائة و احدى عشرة للإشكندر، كانت يَسْتَوُوا آدمَ الثامنة، اربعة آلاف و سبعمائة و تسما و خمسين سنة؛ و هي تكون ثمانية محازير كبار، و ستة و عشرين محزوراً صغيراً، و تسع سنين تامة مرتبة على حساب «بهزيجوح»^١، يكون منها ست سنين بسيطة، و ثلاث سنين عتورا؛ فإذا ضَرَبْنَا كُلَّ واحد من ذلك في أيامه، اجتمعَ من ذلك ألف الف و سبعمائة و ثمانية و ثلاثون ألفاً و مائتا يوم، و سبع ساعات، و مائتان و ثلاثه و خمسون حلقاً <240>، و هي ما بين ميلاد أوّل سنة من سنى آدم، و ميلاد سنتنا المذكورة.

62 § و قد قلنا: أن موضوعهم على أن تقوفة «تشرى» - اعنى - الاعتدال الحريقي، انقثت في أول تاريخ آدم، بعد ميلاد السنة بخمسة ايام، و ساعة واحدة؛ فإذا نقصناها عما حصل لنا، بقى ما بين تقوفة «تشرى» في اول التاريخ، و بين ميلاد سنتنا؛ فإذا قَسَمْنَاهَا على ثلاثمائة و خمسة و ستين يوماً و ربع يوم، خَرَجَ اربعة آلاف و سبعمائة و ثمان و خمسون سنة، و بقى ثلاثمائة و خمسة و ثلاثون يوماً و ثلاثة ارباع يوم؛ و الى أن يَتِمَّ السنة الشمسية، و يَحْتَدِلَ الليلُ و النهارُ، تسعة و عشرون يوماً، و احدى عشرة ساعة، و ثمانمائة و سبعة و عشرون حلقاً. فإذا زِدْنَا ذلك على ميلاد سنتنا، و هو يوم الأحد، بعد مَضَى سبع ساعات، و مائتين و ثلاثه و خمسين حلقاً، انْتَهَيْنَا الى تسع ساعات من ليلة الثلاثاء، أول يوم من تشرين الاول، فَيَتَأَخَّرُ عن الاعتدال الموجود بالرهبة، مقدار اربعة عشر يوماً؛ و هذا، و ما هو أَقَلُّ منه غير جائز، و إن كان عليه عَمَلُ القوم؛ و به يَبَيِّنُنا الجدول، على مذهبه.

63 § و إذا أَخَذْنَا هذه المدة، التي هي بين أول التقوئات و ميلاد سنتنا، و هي ألف الف و

سبعمائة و ثمانية و ثلاثون ألفاً و مائة و خمسة و تسعون يوماً، و ست ساعات، و مائتان و ثلاثة و خمسون حلقاً <241>، فضرَبْنَاهَا في هذا ١٩٨٤٩٦^٢ التي، هي أجزاء اليوم بالتدقيق عندهم، في سنة الشمس، اجتمعَ ١٧١٢٨٠٣٠٥^٣ و خُسِنَ جزءه؛ ثُمَّ قَسَمْنَاهَا <242>^٤ على

١. عس / توپ: — (بهاض)، ٢. عس / توپ: — (بهاض)، ٣. عس / توپ: — (بهاض).

٤. ١) انزياحاً ما آخر بند «١٩» (مطابق با عس)، ك ٩٨ - ب - ١٠٠ (الف) در طبع «دانشانو» (طز)، ص ١٩٦ - ١٩٧

[٣٥٩٧٥٣٥١] التي، هي اجزاء السنة الشمسية؛ مجسّسة من جنس اجزائها عندهم بالتدقيق، كما قلنا، خرج من القسمة اربعة آلاف و سبع مائة و ثمان و خمسون سنة. و بقي ثلاثمائة و خمسون يوماً، و إحدى و عشرون ساعة، و أربع مائة و ثلاثة و ستون جزءاً، من اربعة آلاف و مائة و اربعة اجزاء من ساعة؛ و الباقي الى تمام السنة و حلول التقوفة: اربعة عشر يوماً، و ثمانى ساعات، و أربع مائة و ستة عشر جزءاً، من خمس مائة و ثلاثة عشر جزءاً من ساعة. فاذا زدناها على ميلاد ستتنا، انتهينا الى ليلة الاثنين، السادس عشر من «أيلول»، و فيها تتفق التقوفة على هذا الحساب، عند مضي ست ساعات، و ثلاثة و عشرين جزءاً، من خمس مائة و ثلاثة عشر جزءاً من ساعة؛ و هو اقرب الى الصواب.

- 64 § و ان كان قد تقدّم^٢، ما آدانا اليه الرصد، يتوَمّن و نصف بالتقريب، و ليس تتفق هذه الحُسابات^٣ مع حساب اصحاب الارصاد، للخلاف بينهم في سنة الشمس، و موضع الاوج و حركته و بُد ما بين المركزين، و لو كان ما حَقّق بالارصاد، دائراً في احد المحاذير، الى ما ابتدأ به من الايام و كسورها، لأوردنا تحويل الارباع بالتحقيق، على مذهب اصحابنا؛ و لكن الامر، كما ذكرناه، فلا بُدّ من تقريب؛ و لذلك عملنا التقوفات لمجزور شمسي، مبنية على وقت الانقلاب الصيفي، الذي رصده الفاضل ابوسهل و يمين^٤ بن رستم الكوهي <243> في سنة الف و مائتين [و تسع] و تسعين للاسكندر، و قد وجده في آخر الساعة الاولى، من الليلة الى صبيحتها، يوم السبت السادس عشر من «تموز»؛ و أبعاد ما بينها، مأخوذة من رصد ابى حامد الصفاني <244> اذ كان افضلهم بعد ابى سهل؛ و الامر في ذلك، غير ثابت على الحقيقة، لجُرّنا نقصان الموجود، الى الربع التابع لأيام السنة الشمسية، غير انه على كل حال، يقع مدّة طويلة بالقرب من الحقيقة. قن أراد العمل به، فلْيَدْخَلْ فيه ما ادخله، في جدول التقوفات على رأى اليهود؛ فيجد الامر في الجدول، كما وجده هناك، مصححاً بالحقيقة لمدينة السلام؛ و أبعاد التقوفات فيه، مأخوذة من نصف نهار يوم الاحد، بالساعات المستوية؛ و هذا جدول الارباع:

١. در اصل: سد (بياض).

٢. اصل: بقدّم.

٣. طف: الحسابات.

٤. اصل: يحيى.

٥. امزودة طف بنا به «الغفلى» (تاريخ الحنابلة)، ص ٣٥٢ و ٣٥٣.

٦. طف: لجرها

§ 65[fol. 98 b - 99 a]..... جدول الأرباع ♦

سطر المحزور الشمسى	شهور التقوفا الأربعه	أبعاد التقوفا من نصف نهار يوم الأحد		اسامى الشهور السريانة التي تنق فيها التقوفا	سامسى من نصف نهار اول يوم منه يبتدد	
		ايام	ساعات		ايام	ساعات
الاولى	نيسان			آذار		
	تموز			حزيران		
	تشرى			ايلول		
	طيبت			كانون الاول		
الثانية	نيسان			آذار		
	تموز			حزيران		
	تشرى			ايلول		
	طيبت			كانون الاول		
الثالثة	نيسان			آذار		
	تموز			حزيران		
	تشرى			ايلول		
	طيبت			كانون الاول		
الرابعة	نيسان			آذار		
	تموز			حزيران		
	تشرى			ايلول		
	طيبت			كانون الاول		

(♦) طف از ۲۸ دور شمسی مضبوط در جدول اصل. فقط دور «الاولى» را بضبط آورد؛ زیرا ادوار دیگر عیناً تکرار مشابه است؛ فیه؛ اساسی جدول در ارقام «ایام» و «ساعات» (از «أبعاد التقوفا» و «نصف النهار بعداد») بوده است، که در اصل نیامده؛ ستونهای آنها در متن جعلی براض (ناتوانسته) است.

الخامسة	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرين		ايلول		
	طيبت		كانون الاول		
السادسة	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرين		ايلول		
	طيبت		كانون الاول		
السابعة	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرين		ايلول		
	طيبت		كانون الاول		
الثامنة	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرين		ايلول		
	طيبت		كانون الاول		
التاسعة	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرين		ايلول		
	طيبت		كانون الاول		
العاشره	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرين		ايلول		
	طيبت		كانون الاول		

الحادية عشر	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرى		ايلول		
	طيبت		كانون الاول		
الثانية عشر	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرى		ايلول		
	طيبت		كانون الاول		
الثالثة عشر	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرى		ايلول		
	طيبت		كانون الاول		
الرابعة عشر	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرى		ايلول		
	طيبت		كانون الاول		
الخامسة عشر	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرى		ايلول		
	طيبت		كانون الاول		
السادسة عشر	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرى		ايلول		
	طيبت		كانون الاول		

السابعة عشر	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرى		ايلول		
	طيبت		كانون الاول		
الثامنة عشر	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرى		ايلول		
	طيبت		كانون الاول		
التاسعة عشر	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرى		ايلول		
	طيبت		كانون الاول		
العشرون	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرى		ايلول		
	طيبت		كانون الاول		
الحادية والعشرون	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرى		ايلول		
	طيبت		كانون الاول		
الثانية والعشرون	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرى		ايلول		
	طيبت		كانون الاول		

الثالثة والعشرون	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرين		ايلول		
	طبيب		كانون الاول		
الرابعة والعشرون	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرين		ايلول		
	طبيب		كانون الاول		
الخامسة والعشرون	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرين	٩٥	ايلول		
	طبيب		كانون الاول		
السادسة والعشرون	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرين		ايلول		
	طبيب		كانون الاول		
السابعة والعشرون	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرين		ايلول		
	طبيب		كانون الاول		
الثامنة والعشرون	نيسان		آذار		
	تموز		حزيران		
	تشرين		ايلول		
	طبيب		كانون الاول		

66 § و قد وفيينا بما وعدنا، و لم يخالف بما ضمنّا، في شهور اليهود و سنتهم و ادوارهم، و معرفة اوائلها و احوالها؛ و اوضحنا معرفة تاريخ آدم، و به يوجد تاريخ الطوفان على رأى اليهود، اذا قُصّ منه الف و ستائة و ست و خمسون سنة تامة؛ فلنصرف العزيمة الى تتبع امثال هذه الاحوال، في سنى غيرهم من الامم و شهورهم <245> فنقول:

67 § اذا اردنا معرفة اوائل السنين من تاريخ الطوفان <201> على رأى ابي معشر، اخذنا سنى تاريخ التامة، و زدنا عليه خمسة ابداء؛ و القينا المجتمع اسابيع، فابقى، فهو علامة اول «توت» -سعى- يومه من الاسبوع، فان اردنا غيره من الشهور، زدنا على علامة اول السنة لكل شهر تامّ مَضَى قبل المطلوب، اثنين؛ و القينا المجتمع اسابيع، و ما بقى دونها، فهو علامة اول ذلك الشهر، و ان اردنا ذلك، في تاريخ بخت نصر و فيلنس <202> عملنا فيه العمل المتقدم بعينه، غير انّا نزيد على سنى بخت نصر <43> التامة، اربعة ابداء، و على سنى فيلنس <44> واحداً ابداء، فيخرج ما طلبناه.

68 § و ان اردنا معرفة ذلك، في تاريخ الاسكندر <203> على مذهب السريانيين <204> زدنا على عدد سنه التامة، مثل ربعها، و زدنا على ما اجتمع، اثنين و ربعاً ابداءً، فان تمّ من كسور الارباع يوم، ألحق بالايام؛ و لا نلتفت الى ما قُصِرَ عن يوم تامّ، و لا بأدنى شيء؛ ثم نلقى الصحاح اسابيع، فتبقى علامة «تشرى» الاول. فان اردنا غيره من الشهور، زدنا على علامة السنة لكل شهر تامّ مَضَى قبله، ثلاثة ايام، ان كان احداً و ثلاثين يوماً، أو اثنين و ثلاثين يوماً^١، ان كان ثلاثين [يوماً]؛ و القينا المجتمع اسابيع، فتبقى علامة ذلك الشهر، و ان انتهينا الى «شباط»، و لم تكن السنة كبيسة، لم نأخذ له شيئاً، و ان كانت كبيسة، اخذنا له واحداً.

69 § و معرفة السنة الكبيسة، أن نزيد على سنى الاسكندر التامة، اثنين ابداء؛ و نلقى ما اجتمع ارباع^٢، فان بقى معنا شيء، عملنا انها ليست بكبيسة، و ان فنيث كانت كبيسة. و ان كان عملنا على مذهب الروم <48> زدنا على سنى الاسكندر التامة، ثلاثة و ربعاً، و عملنا ما عملناه قبل، فتخرج علامة «ينوايوس»، و هو كانون الآخر؛ و نحتذى المثال الاول في سائر الاعمال، من اوائل الشهور و معرفة الكبائس، فننوّصل بسهولة الى المطلوب، و ان شئنا، اخذنا

١. طيف: «أو... و ثلاثين يوماً» را حذف کرده.

٢. در هامش اصل: اسابيع

سنی الاسکندر مع الناقصة، و عملناها محازیر شمسیة. و ما بقى، ندخله فی سطر العدد، من جدول اوائل شهور السریانیین، فنجد بحیاله اوائل الشهور کلها، و علامات الکبائس \diamond ؛ و هذا... هو:

70 §.....جدول اوائل الشهور بالسریانی و الرومی

سطر الحزور الشمسی	طیر یوس	نویس یوس	کانون لاول	کانون ثانئ	فبرار یوس	مارط یوس	اقلیر یوس	مائیوس	یونیوس	یونیوس	اگسطس	سپتمبر یوس	کبائس السنین
	تشرین لاول	تشرین ثانئ	کانون لاول	کانون ثانئ	شیباط	آذار	نيسان	ایار	حزیران	تموز	آب	ایلول	
ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	ک	د	هـ	ا
ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	ک	د	هـ	و	ب
ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	ک	د	هـ	و	ز	ج
د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	ک	د	هـ	و	ز	ح	د
هـ	و	ز	ح	ط	ی	ک	د	هـ	و	ز	ح	ط	هـ
و	ز	ح	ط	ی	ک	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	و
ز	ح	ط	ی	ک	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	ک	ز
ح	ط	ی	ک	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	ک	د	ح
ط	ی	ک	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	ک	د	هـ	ط
ی	ک	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	ک	د	هـ	و	ی
ک	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	ک	د	هـ	و	ز	ک
د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	ک	د	هـ	و	ز	ح	د
هـ	و	ز	ح	ط	ی	ک	د	هـ	و	ز	ح	ط	هـ
و	ز	ح	ط	ی	ک	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	و
ز	ح	ط	ی	ک	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	ک	ز
ح	ط	ی	ک	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	ک	د	ح
ط	ی	ک	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	ک	د	هـ	ط
ی	ک	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	ک	د	هـ	و	ی
ک	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	ک	د	هـ	و	ز	ک

على مذهب الروم. و معرفة الكبسة فيه، أن تزيد على سنه التامة، اثنين ابداء؛ و تلقى المجتمع اربعه، فإن فنيته، فهي كبسة، وإن بقى شيء، فليست بكبسة.

74 § و أنا تاريخ الهجرة <207>، فإن اردنا معرفة أوائل سنه <246> و شهرها بحساب التواريخ، أخذنا سنى الهجرة التامة، و وضعناها في ثلاثة مواضع، و ضربنا الأول في ثلاثمائة و اربعة و خمسين يوما، و الثانى في اثنين و عشرين دقيقة، و الثالث في ثمانية و واحدة، و زدنا على الدقائق اربعاً و ثلاثين دقيقة ابداء، ثم نرفع ما في المنازل، الى ما ارتفع؛ و نجبر الدقائق، إن كانت اكثر من خمسة عشر، و نطرحها، إن كانت أقل؛ فلا نغذها بها، فما اجتمع، فهو ما مضى من أول سنة الهجرة، الى أول تلك السنة أتماماً؛ فزيد عليها خمسة، و نطرحها أسابيع، فما بقى دون سبعة، فهو علامة المحرم <247>. فإن اردنا غيره من الشهور، أخذنا لما مضى قبل المطلوب، من الشهور التامة لشهر يومين، و لشهر يوما، و تزيد المجتمع على علامة المحرم، و تلقى المبلغ أسابيع، فيبقى علامة ذلك الشهر، بحساب التواريخ، المستخرج بالمسير الأوسط. فأما رؤنة الهلال، ففى تحقيقه من الطول و الصوبة، ما يحتاج معه الى أعمال صعبة، و جداول كثيرة، و يُكتفى منه، بما في زيج محمد بن جابر البشائر، و زيج حبش الحاسب <248>، فليقتضها إن احتاج اليها الطالب.

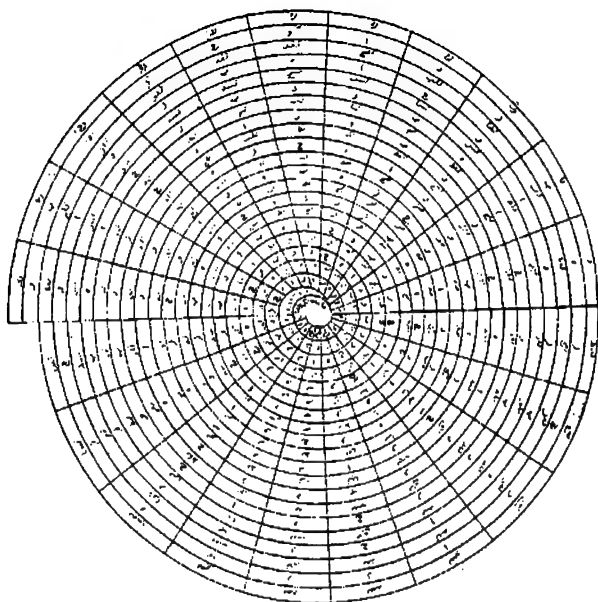
75 § و على ما ذكرناه، عملت الفرقة المدعية للمواطن، المستحلة لتشييع الآل، فأوردت حساباً، رعت أنه من أسرار النبوة، و هو هذا: اذا أردت أن تعلم أول رمضان، فخذ سنى الهجرة التامة، و اضربها في اربعة، و زد على ما اجتمع من الضرب، خمس سنى الهجرة و سدسها، فإن بقى من كلا القسمين كسر، فاجبر بالأيام يوماً، إن كان أخذها أو مجموعها، أكثر من نصف مخرج أحد الكسرين؛ ثم زد على ما اجتمع، اربعة، و اطرح ما بقى أسابيع، فما بقى دون سبعة، فهو علامة شهر رمضان؛ و هو مبنى على ما ذكرناه، فإن أيام كل سنة من سنى القمر، و هى ثلاثمائة و اربعة و خمسون يوماً، اذا أقيمت أسابيع، بقى اربعة، فإذا ضرب سنو الهجرة في اربعة، صار - كأنه طرح أيام كل سنة - أسابيع، و جميع يوافق ذلك؛ و اذا أخذ خمس سنى العرب و سدسها، صار - كأنه أخذ لكل واحد من السنين - خمس يوم و سدسه، فتاب أخذ خمس السنين و سدسها، عن ضربها في خمس يوم و سدسها، و قسمتها على مخرجها، فاذا ألقى الجميع أسابيع، و عد ما بقى من يوم الجمعة، الذى

هو اول الهجرة، انتهت الى علامة المحرم؛ و اذا زدنا عليه ستة، و عدّ المجتمع من يوم الأحد، آل الى معنى واحد. و إنما زاد هؤلاء أربعة، لأنه إن أخذ أخذ لشهر يومين، و لشهر يوماً، كان الذي يجتمع الى أول شهر رمضان، خمسة؛ و اذا زادها على علامة المحرم، انتهت الى علامة شهر رمضان؛ و قد كان زاد للمحرم ستة، فجُمع اليه الخمسة اللازمة الى شهر رمضان، فصار الجميع أخذ عشر، و أبق منها سبعة، فبقي أربعة، و هو ما يتفق من مجموع الزياتين.

76 § و إنما يتفق الحساب الملقى من يوم الجمعة، و الذي ذكرناه قبيل - اعنى - الملقى من يوم الخميس، بسبب انجبار اليوم، من الاربع و الثلاثين دقيقة، هناك حين لا يتجبر هاهنا من الكسور شئ. و الى هذا الحساب و أخواته، ذهب أصحاب الرؤى المستحدث في هذا المذهب، المعروفون بخوارزم بالـ «سغدادية» نسبة الى داعيهم - و هو شيخ يستوطن بغداداً؛ و وجدت بعض رؤساهم، أخذ الجدول المجرد، الذي وضعه حبش في زيجه، نصحيح التأريخ المستعمل في حساب الكواكب، فزاد على كل واحد مما فيه - و هي علامة المحرم - خمسة، للعلّة التي ذكرناها؛ و غير الصورة، فجعل الاستقامة في الجدول، تحديداً لؤيتاً كهنية الحية المتلوية، كما أداره بعض أهل طبرستان دائرة، يعود العدد فيها عند الاستقامة الى مبدئه؛ و اتفق أئمة القوم بوضع كتاب، طعن فيه على طالبى الهلال بالرؤية، و شبههم و غيرهم باستغناء اليهود و النصارى، عن طلب الهلال للصيام و أوائل الشهور، بما عندهم من الجدول، و اشتغال المسلمين بالمتشابه من الأحوال، و لو جاوز موضع الجدول المجرد من زيجه حبش، حتى انتهى الى أعمال اصحاب الهيئة في رؤية الهلال، و وقف على كيفياتها، و على حقائق ما عليه اليهود و النصارى، لعلم أن الذى ذهب اليه أهل الكتب، هي الشبهة بعينها.

77 § و عسى الواقف على ما قلنا، يتحقق ذلك على أن علماء الهيئة، يجتمعون على أن المقادير المفروضة، فى أواخر أعمال رؤية الهلال، هي أبعاد لم يؤقت عليها إلا بالتجربة؛ و للمناظر أحوال هندسية، يتفاوت لأجلها المحسوس بالبصر، فى العظم و الصغر؛ و فى الأحوال الفلكية، ما إذا تأملها متأمل منصف، لم ينشغل بتأ الحكم، على وجوب رؤية الهلال او امتناعها؛ و خاصة حين يتبع قريباً، من نهاية ذلك البعد المفروض؛ و هذا اللؤلؤ المنقول <249> بن الجدول المجرد:

شكل اللؤلؤ المنقول



78 § و على أن في الجدول المجرود، الذي أوزد الحكيم حبش في زيجه، المعروف بالمشترى، و نقل هذا الرجل المذكور، ما فيه الى هذا اللؤلؤ، بزيادة خمسة في مواضع، قد جبر حبش فيها، كسورها الى الصراح؛ و لم يحب ذلك فيه، و عمله مثله في جداول الأوساط، حتى لم يتأد ذلك الى

81 § وقد وجدت عند احمد بن محمد بن شهاب، و كان احد المعدودين من اصحاب الجزائر^١ وكبار الدعاة، جدولاً <251 / 2>، زعم ان العمل به، أن يؤخذ سنو الهجرة الثامنة، و يزاد عليها اربعة، و يطرح ما اجتمع ثمانية ثمانية، لما بقي اقل، يتدخل به في سطر العدد، و يأخذ ما يحiale من اى شهر، اراد هو اوله من الاسبوع؛ و هذا هو جدول اوائل الشهور العربية:

العدد	المحرم	صفر	ربيع الاول	ربيع الآخر	جمادى الاولى	جمادى الآخرة	رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذو القعدة	ذو الحجة
١	ج	هـ	و	ا	ب	د	هـ	ز	ا	ج	د	و
٢	ز	ب	ج	هـ	و	ا	ب	د	هـ	ز	ا	ج
٣	هـ	ز	ا	ج	د	و	ز	ب	ج	هـ	و	ا
٤	ب	د	هـ	ز	ا	ج	د	و	ز	ب	ج	هـ
٥	و	ا	ب	د	هـ	ز	ا	ج	د	و	ز	ب
٦	د	و	ز	ب	ج	هـ	و	ا	ب	د	هـ	ز
٧	ا	ج	د	و	ز	ب	ج	هـ	و	ا	ب	د
٨	و	ا	ب	د	هـ	ز	ا	ج	د	و	ز	ب

١٥ و هو -لغرضي- مستخرج من هذا الجدول المجرد ايضا؛ و لو تأمل متأمل، دور الثانية الذى، هو عُمل عليه في هذا الجدول، لوجد اوائل السنين فيها، راجعة الى يومها من الاسبوع، و يُنقص كسورها اربع دقائق، فلا يخالف هذا الجدول^٢ المجرد المصحح، الا دار دور الثانية، مراراً عند تطاول المدة، فحينئذ يضطرر ب اضطراراً فاحشاً.

82 § و ذكر هذا الداعي المؤثر: أن الجدول من عمل جعفر بن محمد الصادق -عليه السلام- - حين أعلم -رغم- بما كان الناس فيه، من الخلاف و الشك في هلال^٣ رمضان، فقال -رغم- و الذى بتت محمداً بالحق نبياً، ما فارق أمته حتى أفضى إلينا، ما كان و ما يكون الى آخر الدنيا؛ و اقل

١. داد / طز: الجزائر.

٢. داد / طز: ٢.

٣. من / توب: ٣.

٤. داد / طز: شهر.

ذلك، عِلْمُ الصَّوْمِ فِي كُلِّ سَنَةٍ، وَفِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْهَا؛ وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: مَا نَمَّ شَعْبَانُ قَطُّ، وَلَا نَقَصَ رَمَضَانُ مِنْ ثَلَاثِينَ يَوْمًا. وَلَقَدْ افْتَرَى هَذَا الظَّالِمُ، عَلَى ذَلِكَ السَّيِّدِ الْعَالِمِ، أَفْضَلَ الْأَشْرَافِ، وَأَعْلَمَ الْأَيْمَّةِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى ذِكْرِهِمْ -، حَيْثُ أَضَافَ إِلَيْهِ، شَيْئًا غَيْرَ جَائِزٍ فِي دِينِ جَدِّهِ؛ وَقَدْ قَامَ الْبَرَّهَانُ عَلَى صَحَّةِ ضِدِّهِ، وَكَانَ ذَلِكَ الْإِمَامُ الْوَرَعُ، أَبْعَدَ مِنْ أَنْ يَتَلَوَّتْ بِأَقَاوِيلِ أَشْيَالِ هَؤُلَاءِ، وَ يَتَذَنَّنَسَ بِأَيْتَانِهِمْ بَغْيًا إِلَيْهِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ -.

83 § وَلَمَعْرَفَةِ عِلَامَةِ الْحَرَمِ وَجِهَانِ، ذَكَرَهَا أَبُو جَعْفَرٍ الْخَازَنُ <252> فِي الْمُدْخَلِ الْكَبِيرِ إِلَى عِلْمِ النُّجُومِ، أَخَذَهَا أَنْ يُؤْخَذَ لِكُلِّ ثَلَاثِينَ سَنَةً تَامَةً، مَضَتْ مِنْ سَنَى الْهَجْرَةِ، خَمْسَةُ أَيَّامٍ؛ وَمَا يَبْقَى، أَقَلُّ مِنْ ثَلَاثِينَ، فَلِكُلِّ عَشْرِ سِنِينَ، يَوْمٌ وَ ثَلَاثَا يَوْمٍ - بِعَيْنِي - سِتُّ عَشْرَةَ سَاعَةً؛ وَمَا يَبْقَى، أَقَلُّ مِنْ عَشْرِ سِنِينَ <253>، فَلِكُلِّ خَمْسَةِ مِنْهَا، عَشْرُونَ سَاعَةً، وَلِكُلِّ سَنَةٍ وَاحِدَةٍ تَامَةٍ، أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ، وَ ثَمَانِي سَاعَاتٍ، وَأَرْبَعَةَ أَخْمَاسِ سَاعَةٍ؛ وَيُرَادُ عَلَى مَا اجْتَمَعَ خَمْسَةُ أَيَّامٍ، أَوْ يُنْقَصُ مِنْهُ يَوْمَانِ؛ وَ يُلْقَى الْمَحَاصِلُ أَسَابِيعَ، فَمَا بَقِيَ، فَهُوَ أَوَّلُ الْحَرَمِ، وَ هُوَ صَحِيحٌ مُطَرَّدٌ، عَلَى سَنَنِ الْأَعْمَالِ الْمَذْكُورَةِ، وَ انْدَى نَأْخُذُ مِنَ الْأَيَّامِ وَ كُسُورِهَا، لِإِعْدَادِ السِّنِينَ، إِنَّمَا هُوَ بَاقِي ذَلِكَ الْقَدْرِ، إِذَا جُمِلَ أَيَّامًا، وَ أُلْقِيَ أَسَابِيعَ؛ وَ ذَلِكَ ظَاهِرٌ فِي الْجَدُولِ الْمَصْنُوعِ، وَ يَزِيدُ عَلَى الْجَمْعِ، خَمْسَةٌ، لِتَصِيرَ مَبْدَأُهَا مِنْ يَوْمِ الْأَحَدِ، كَمَا قَدْ مَنَّا ذِكْرَهُ آتِفًا، وَ سَوَاءٌ زَادَ خَمْسَةً، أَوْ نَقَصَ بِاقِيَةِ السَّاعَةِ، إِذَا كَانَ الدَّوْرُ بِالْأَسَابِيعِ؛ وَ يَجِبُ أَنْ يُلْحَقَ بِهِ، فَإِنْ أُرِيدَ غَيْرُهُ مِنَ الشُّهُورِ، زِيدَ عَلَى أَصْلِ السَّنَةِ، لِكُلِّ شَهْرٍ فَرْدٌ فِي الْعَدَدِ، ١٥ يَوْمَانِ؛ وَ لِكُلِّ شَهْرٍ يُوَافِقُهُ زَوْجٌ فِي الْعَدَدِ ٢ يَوْمٌ وَاحِدٌ، وَ ثُلْثِي الْجَمْعِ أَسَابِيعَ، فَيَبْقَى أَوَّلُ ذَلِكَ الشَّهْرِ. 84 § وَ الثَّانِي <254> أَنْ يُؤْخَذَ نِصْفُ السِّنِينَ الثَّامَةِ، إِنْ كَانَتْ زَوْجًا، وَ إِنْ كَانَتْ فَرْدًا، تُقْصَرُ مِنْهَا وَاحِدَةٌ، وَ يُحْفَظُ لَهُ أَرْبَعَةُ أَيَّامٍ، وَ اثْنَتَانِ وَ عَشْرُونَ دَقِيقَةً؛ وَ أُخِذَ نِصْفُ مَا يَبْقَى مِنَ السِّنِينَ، فَوُضِعَ فِي مَكَانَيْنِ، وَ ضُرِبَ أَخَذُهَا فِي ثَلَاثَةِ، وَ قُسِمَ عَلَى أَرْبَعَةٍ ٣، فَيَخْرُجُ أَيَّامٌ؛ وَ ضُرِبَ الْآخَرُ فِي ثَمَانِيَةِ، وَ زِيدَ الْجَمْعُ عَلَى تِلْكَ الْأَيَّامِ، بِزِيَادَةِ خَمْسَةٍ؛ ثُمَّ تُقْصَرُ مِنَ الْجُمْلَةِ، بِمِثْلِ عَدَدِ نِصْفِ السِّنِينَ، ٢٥ دَقَائِقُ أَيَّامٍ، فَمَا بَقِيَ، أُضِيفَ إِلَيْهِ الْمَحْفُوظُ، إِنْ عَسَى كَانَتْ السَّنُونَ أَفْرَادًا، فَإِنْ كَانَ فِيهِ كَثَرٌ، أَكْثَرُ مِنْ ثَلَاثِينَ دَقِيقَةً، جُزِيَ أَوْ أَقَلُّ طَرَحَ؛ ثُمَّ أُلْقِيَ الْجَمْعُ أَسَابِيعَ، فَيَبْقَى عِلَامَةٌ ٤ الْحَرَمِ، وَ هُوَ صَحِيحٌ، وَ

٣. هن: في اربعة و قسم على ثلاثة.

٤. هن: / توب: المد.

٥. هن: / توب: المد.

٦. هن: اول.

٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥

مُتَّبِعٌ عَلَى الْأَحْوَالِ الْمَذْكُورَةِ، فَإِنَّ الْمَحْفُوظَ، هُوَ حِصَّةُ السَّنَةِ الْمُنْقُوصَةِ، مِنْ جَمْلَةِ السَّنِينَ، بَعْدَ إِنْقَاءِ أَثَامِهِ أَسَابِيعٍ؛ وَ إِذَا ضَرَبَ نِصْفَ السَّنِينَ الْبَاقِيَةِ فِي ثَمَانِيَةِ، فَكَأَنَّهُ ضَرَبَ جَمِيعَهَا فِي أَرْبَعَةٍ؛ وَ هِيَ الْأَثَامُ الصَّحَاحُ الثَّابِتَةُ، مِنْ سَنَةِ الْقَمَرِ، إِذَا أَلْقَيْنَا أَسَابِيعَ، وَ بَقِيَ عَلَيْهِ، أَنْ يَأْخُذَ خُمْسَ يَوْمٍ وَ سُذْسَهُ لِكُلِّ سَنَةٍ؛ وَ لِكِنْ كُلِّ عَدَدٍ ثَلَاثَةِ أَرْبَاعٍ نَصْفِهِ، تَزِيدُ عَلَى خُمْسٍ وَ سُذْسٍ كُلَّهُ، بِمَا نَسَبْتُهُ إِلَى الْوَاحِدِ، نِسْبَةً نِصْفِ ذَلِكَ الْعَدَدِ إِلَى سِتِّينَ، فَإِذَا ضَرَبَ نِصْفَ عَدَدِ السَّنِينَ فِي ثَلَاثَةِ، وَ قَسَمَهُ عَلَى أَرْبَعَةٍ، فَقَدْ أَخَذَ ثَلَاثَةَ أَرْبَاعِهِ، وَ هِيَ تَزِيدُ عَلَى خُمْسٍ وَ سُذْسٍ جَمِيعِ السَّنِينَ، بِقَدْرِ نِسْبَةِ نِصْفِ الْأَعْوَامِ إِلَى سِتِّينَ، فَإِذَا اخْتَسَبَ بِهَا أَجْزَاءً مِنْ سِتِّينَ -عَنِ- دَقَاتِقٍ، وَ نَقَصَهَا مِنَ الْجُمْلَةِ، كَانَ قَدْ حَصَلَ لَهُ خُمْسُ السَّنِينَ وَ سُذْسُهَا؛ وَ سَائِرُ الْأَعْمَالِ ظَاهِرَةُ الْأَطْرَادِ، عَلَى مَا تَقَدَّمَ ذَكَرَهُ.

85 § وَ أَمَّا تَارِيخُ يَزْدَجَرْدُ <208> فَإِنَّا إِذَا اردنا علامةً أَوَّلَ كُلِّ سَنَةٍ مِنْ سَنِيهِ <255> فَإِنَّا نَأْخُذُ عَدَدَ الثَّامَةِ مِنْهَا، وَ نَزِيدُ عَلَيْهَا ثَلَاثَةَ أَبْدَاءٍ، وَ نَلْقَى الْجَمْعَ أَسَابِيعَ، فَيَتَّبِعُ عِلْمُهُ «فِرُورْدِينَ مَاه»؛ فَإِنْ اردنا غَيْرَهُ مِنَ الشُّهُورِ، أَخَذْنَا لِمَا مَطَّيَ مِنَ الثَّامَةِ مِنْهَا، لِكُلِّ شَهْرٍ يَوْمَيْنِ إِلَّا «إِبَان مَاه»، فَإِنَّا لَا نَأْخُذُ لَهُ شَيْئًا، وَ نَزِيدُ الْجَمْعَ عَلَى عِلْمِهِ «فِرُورْدِينَ مَاه»، وَ نَلْقَى مِمَّا اجْتَمَعَ سَبْعَةً، إِنْ كَانَتْ فِيهِ، فَيَتَّبِعُ عِلْمُهُ ذَلِكَ الشَّهْرَ، وَ فِي تَارِيخِ الْجُحُوسِ <256> مِنْ مَقْتَلِ يَزْدَجَرْدُ، تَزِيدُ عَلَى السَّنِينَ الثَّامَةِ، خَمْسَةً أَبْدَاءً؛ وَ نَقْضُ فِي سَائِرِ ذَلِكَ الْعَمَلِ الْمُتَقَدِّمِ، إِنْ كُنَّا نَسْتَعْمَلُ فِيهِ شُهُورَ الْفَرَسِ، وَ إِنْ كُنَّا نَسْتَعْمَلُ شُهُورَ أَهْلِ الشَّقْدِ أَوْ خَوَارِزْمَ، زِدْنَا عَلَى السَّنِينَ الثَّامَةِ ثَلَاثَةَ أَبْدَاءٍ، وَ أَلْقَيْنَا الْجَمْعَ أَسَابِيعَ، فَيَتَّبِعُ عِلْمُهُ «نُوسَرْدَ» أَوْ «نَاوَسَارْجِي»، ثُمَّ تَزِيدُ لِكُلِّ شَهْرٍ مَطَّيَ، يَوْمَيْنِ عَلَى عِلْمِهِ «نُوسَرْدَ»، فَتَنْتَهِي إِلَى عِلْمِهِ الشَّهْرِ.

86 § وَ إِنْ اردنا مَعْرِفَةَ الْكَبِيسَةِ، الَّتِي كَانَ الْفَرَسُ [III/46] يَسْتَعْمَلُهَا قَبْلَ زَوَالِ مُلْكِهِمْ، أَخَذْنَا سَنَى الْفَرَسِ مِنْ زَوَالِ مُلْكِ يَزْدَجَرْدُ، وَ هُوَ تَارِيخُ الْجُحُوسِ، وَ زِدْنَا عَلَيْهَا سَبْعِينَ سَنَةً، لِلْوَطَةِ الْمَذْكُورَةِ فِي أَوَائِلِ الْكِتَابِ، وَ قَسَمْنَا مَا اجْتَمَعَ عَلَى مِائَةِ وَ عَشْرِينَ، فَا خَرَجَ، فَهُوَ عَدَدُ شُهُورِ الْكَبَانِسِ، مِنْ لَدُنْ وَقْتِ الْإِهْمَالِ؛ فَتَمَيِّزُ مِنْ جَمْلَةِ التَّارِيخِ، شُهُورًا عَلَى عَدَدِ الْكَبَانِسِ؛ وَ نَنْظُرُ، فَإِنْ نَقِدَ السُّنُونَ، وَ لَمْ يَتَّبِعْ مِنْهَا شَيْءٌ، فَالْسَّنَةُ كَبِيسَةٌ بِالتَّقْرِيبِ، لِاضْطِرَابِ التَّوَارِيخِ؛ وَ إِنْ بَقِيَ شَيْءٌ، لَمْ تَكُنْ كَبِيسَةً؛ ثُمَّ تَزِيدُ مَا خَرَجَ مِنْ شُهُورِ الْكَبَانِسِ، عَلَى أَوَّلِ سَنَتِنَا، وَ تَجْعَلُ «النُّيُورَ» حَيْثُ مَا يَنْتَهِي

٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥

بنا؛ فيكون موقعه، بحيث كان يقع في زمان الأكاسرة، وقد كان يتحقق حينئذٍ مع الانقلاب الصيفي المحسوب بزيجائهم.

87 § واما تاريخ المقتضيد <52> فإن معرفة علامة «فروردين ماه» فيه، أن نزيد على سنيه الثامنة زيتها، و على المجتمع اربعة و زتعا ابدأ، و نسطط الجميع أسابيع، فيتبقى علامة «فروردين ماه». فإذا وقفنا على علامة أول السنة، و اردناها لغيره من الشهور، زدنا عليها لكل شهر مضي ٥ قبله، يومين إلا «آبان ماه»، فإننا نأخذ له، في السنة الكبيرة يوماً واحداً، و نهيئه في سائرهما، و لانلتقي اليه، و تلقى المجتمع أسابيع، فيتبقى علامة ذلك الشهر. و معرفة الكبيرة فيه، أن يلقى سنوه الثامنة أربع، فإن لم يبق شيء، فالسنة كبيرة؛ و إن بقي فلا. و نطن. أن في هذا التطويل، كفاية؛ و الحمد لله، حق حمده.

ch.

[VIII]

القول على 'تواريخ المتنبئين

و أممهم المخدوعين

§ 1 و نقول على تأريخ المتنبئين: فقد خرج فيما بين ما أوردناه من الأنبياء و الملوك نفر من

المتنبئين، يقتصّر الكتاب عن تعدادهم و الإبانة عن أخبارهم؛ فمنهم من هلك غير متبع، و لم يبق إلا
الذكر بعده فقط؛ و منهم من اتبعه أمة، و بقيت نوايسه عندها، و هم مستعملون تاريخه؛ فمن
الواجب أن نذكر تواريخ المشهورين منهم، فإن في ذلك منفعة في علم أحوالهم أيضا. و أول
المذكورين منهم ثوذاسف، و قد ظهر عند مضي سنة من ملك طهمورث بارض الهند، و أتى
بالكتابة الفارسية، و دعا الى ملّة الصابئين، فأتبعه خلق كثير. و كانت الملوك البيشداذية و بعض
الكيانيّة، ممن كان يستوطن بلخ، يعظمون النيران و الكواكب و كليّات العناصر، و يقدّسونها الى
وقت ظهور زرادشت، عند مضي ثلاثين سنة من ملك بشتاسف.

١٥

§ 2 و بقايا اولئك الصابئة بحران <257> يُنسبون الى موضعهم، فيقال لهم الحرانيّة؛ و قد

قيل أنّها نسبة الى هاران بن ترح اخى ابراهيم -عليه السلام-، و أنّه كان من بين رؤسائهم. أو غلّهم
في الدين و أشدّهم تمسكا به. و حكى عنهم ابن سنكلا النصراني <258> في كتابه الذي قصد

فيه نقض مجلتهم، فحشا بالكذب والأباطيل. أَنَّهُمْ يَقُولُونَ: أَنَّ إِبْرَاهِيمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَمَّا خَرَجَ
عن مجلتهم؛ لَأَنَّهُ ظَهَرَ فِي قُلُوبِهِ بَرَصٌ. وَأَنَّ مَنْ كَانَ بِهِ ذَلِكَ، فَهُوَ نَجِسٌ لَا يَخَالُطُونَهُ، فَقَطَعَ قُلُوبُهُ
بِذَلِكَ السَّبَبِ - يَعْنِي - اخْتَنَنَ. وَدَخَلَ إِلَى بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الْأَصْنَامِ، فَسَمِعَ صَوْتًا مِنَ الصَّنَمِ يَقُولُ لَهُ:
يَا إِبْرَاهِيمُ! خَرَجْتَ مِنْ عِنْدِنَا بِعَيْبٍ وَاحِدٍ، وَجِئْنَا بِمُعَيَّنِينَ، أَخْرُجْ وَلَا تُعَاوِدِ الْجَبِيءَ الْبِنَا؛ فَحَمَلَهُ
الْفَيْضُ عَلَى أَنْ جَمَعَهَا جُذُودًا، وَخَرَجَ مِنْ مَجْلَتِهِمْ. ثُمَّ إِنَّهُ نَدِمَ بَعْدَ مَا فَعَلَهُ، وَارَادَ ذِيحِ ابْنَهُ لِكُوكِبِ
المشترى، عَلَى عَادَتِهِمْ فِي ذِيحِ أَوْلَادِهِمْ رَعَمَ، فَلَمَّا عَلِمَ كُوكِبُ الْمَشْتَرَى صِدْقَ تَوْبَتِهِ، فَذَاهَا بِكَيْشٍ.

3 §. وَكَذَلِكَ حَكَى عَبْدِ الْمَسِيحِ بْنِ إِسْحَاقَ الْكِنْدِيِّ النَّصْرَانِيُّ عَنْهُمْ، فِي جَوَابِهِ عَنْ كِتَابِ

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْهَاشِمِيِّ <259>: أَنَّهُمْ يُعْرِفُونَ بِذِيحِ النَّاسِ، وَلَكِنْ ذَلِكَ لَا يُكَيِّفُهُمُ الْيَوْمَ
جَهَنَّمَ، وَنَحْنُ لَا نَعْلَمُ مِنْهُمْ، إِلَّا أَنَّهُمْ أَتَانَسَ، يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ، وَيُزْهِوُونَ عَنِ الْقَبَائِحِ، وَيَصِفُونَهُ بِالسَّلْبِ،
لَا الْإِجْبَابِ؛ كَقَوْلِهِمْ: لَا يُجَبُّ وَلَا يُزَى وَلَا يُظْلَمُ وَلَا يُجَوُّ، وَيَسْتَوْنَهُ بِالْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى بِحَارَازَا، أَذْ

لَيْسَ عَنْدهُمْ صِفَةٌ بِالْحَقِيقَةِ؛ وَيُشْشُونَ التَّنْذِيرَ إِلَى الْفَلَكَ وَأَجْرَامِهِ، وَيَقُولُونَ بِحِيَاثِهَا وَطَلْعِهَا وَحَمَلِهَا
وَبَصَرِهَا، وَيُتَعَطَّوْنَ الْأَنْوَارَ، مِنْ آثَارِهِمُ الْقَبَّةُ الَّتِي فَوْقَ الْمَحْرَابِ، عِنْدَ الْمَقْصُورَةِ فِي جَامِعِ دِمَشْقَ،
وَكَانَ مُصَلَّاهُمْ أَيَّامَ كَانَ الْيُونَانِيُّونَ وَالرُّومُ عَلَى دِينِهِمْ؛ ثُمَّ صَارَتْ فِي أَيْدِي الْيَهُودِ، فَحَمَلُوهَا
كَنَمْسَتِهِمْ؛ ثُمَّ تَغَلَّبَ عَلَيْهَا النَّصَارَى، فَصَيَّرُوهَا بَيْعَةً، إِلَى أَنْ جَاءَ الْإِسْلَامُ، وَأَهْلُهُ فَاتَّخَذُوهَا مَسْجِدًا.

4 §. وَكَانَتْ لَهُمْ هِيَ أَيْكَلُ وَأَصْنَامُ، بِأَسْمَاءِ الْكُوكَبِ، مَعْلُومَةُ الْأَشْكَالِ؛ كَمَا ذَكَرَهَا أَبُو مَعِشَرٍ

الْبَلْخِيُّ فِي كِتَابِ بُيُوتِ الْعِبَادَاتِ، مَثَلُ: هَيْكَلُ بَعْلَبَيْكَ كَانَ لَصْنِ الشَّمْسِ، وَحِرَانُ فَاتَهَا مَنَسُوبَةً إِلَى
الْقَمَرِ، وَبَنَآؤُهَا عَلَى صُورَتِهِ كَالطَّلِيسَانِ <260>. وَبَقَرِيهَا قَرْيَةٌ تُسَمَّى «سَلَمْسِينَ»، وَاسْمُهَا

الْقَدِيمُ صَنْمُ «سِينَ»، أَيْ: صَنْمُ الْقَمَرِ؛ وَقَرْيَةٌ أُخْرَى تُسَمَّى «تَرَعُوزُ»، أَيْ: بَابُ الزُّهْرَةِ؛ وَيَذْكُرُونَ
أَنَّ الْكَبِيَّةَ وَأَصْنَامَهَا كَانَتْ لَهُمْ، وَعَبَدَتْهَا كَانُوا مِنْ مَجْلَتِهِمْ، وَأَنَّ «اللَّاتَ» كَانَ بِاسْمِ رُحْلٍ، وَ
«الْعُزَّى» بِاسْمِ الزُّهْرَةِ؛ وَلَهُمْ أَنْبِيَاءٌ كَثِيرَةٌ، أَكْثَرُهُمْ فَلَاسِفَةٌ يُونَانِيَّةٌ كَهَرْمَسِ الْمَصْرِيِّ وَغَاذِيُونُ وَ

وَالِيسُ وَفِيثَاغُورَسُ وَبَابَا <478> وَسَوَارُ جَدُّ أَفْلَاطُونِ مِنْ جِهَةِ أُمِّهِ، وَأَسْمَاءُهُمْ. وَمِنْهُمْ مَنْ
خَرَّمَ عَلَيْهِ السَّمَكَ، خَوْفًا أَنْ يَكُونَ رَعَادَةٌ وَالْقَرَاخُ، لِأَنَّهُ أَبْدَأَ بِحُمُومٍ؛ وَالثَّوْمُ، لِأَنَّهُ مُصَدَّرٌ بِحَرَقِ
لِلدَّمِ، أَوْ الْمَيِّتِ الَّذِي مِنْهُ قَوَامُ الْعَالَمِ؛ وَبِالْأَقْلَاءِ، فَإِنَّهُ يُغْلِظُ الذُّهْنَ وَيُقَيِّدُهُ، وَإِنَّهُ فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ، إِنَّمَا
نَبَتْ فِي جَمْعَةِ أَنْسَانٍ.

٥ § 5 و لهم صلوات ثلاث مكتوبات، أولها عند طلوع الشمس ثمانى ركعات، و الثانية قبل زوال الشمس عن وسط السماء خمس ركعات، و الثالثة عند غروب قرص الشمس خمس ركعات، و فى كل ركعة فى صلاتهم ثلاث سجّذات، و يتنفلون بصلاة فى الساعة الثانية من النهار، و أخرى فى التاسعة من النهار، و ثالثة فى الساعة الثالثة من الليل؛ و يُصَلُّون على طُهر و وضوء، و يتنفلون من الجنابة، و لا يَحْتَنُونَ، إذ لم يُؤْمَرُوا بذلك زعموا. و أكثر أحكامهم فى المناكح و الحدود، مثل أحكام المسلمين؛ و فى التَّجَنُّسِ عند مَسِّ الموق و أمثال ذلك، شبيهة بالتوراة. و لهم قرايين متعلّقة بالكواكب و أصنامها و هياكلها، و ذبائح يُؤَلِّها كَهَنَتُهُم و فاتتوهم؛ و يشتخرجون من ذلك علم ما عسى يكون^١ للمُعَرَّب، و جواب ما يُسأل عنه.

6 § 6 و قد يُسمّى هرمس بإذريس، الذى ذُكِرَ فى التوراة اخنوخ؛ و بعضهم زعم أن بُوداسف، هو هرمس. و قد قيل أن هؤلاء الحِروانيّة، ليسوا هم الصابئة بالحقيقة، بل هم المُسْتَوْن فى الكتب بالحُفَاء و الوثنيّة، فإن الصابئة، هم الذين تَخَلَّفُوا ببابل، من جملة الأسباط الناهضة فى أيام كورش و إيتام اِرخخشست - الى بيت المقدس، و مالوا الى شرائع الجوس؛ فصَبَّوْا الى دين يُحْتَضَر، فذهبوا مذهباً يمزجها من الجوسية و اليهودية، كالسامرة بالشَّام، و قد يُوجَد أَكْثَرُهُمْ بواسطِ و سواد العراق، بناحية جعفر و الجامدة و نهري الصِّلَّة <261>، مُتَّبِعِينَ الى انوش بن شيت، و مُخَالِفِينَ للحِروانيّة، عابثين مذهبهم، لا يوافقونهم إلّا فى أشياء قليلة، حتّى إنهم يَتَوَجَّهُونَ فى الصلوة الى جهة القطب الشمالى، و الحِروانيّة الى الجنوبى.

7 § 7 و زعم بعض اهل الكتاب: أنّه كان لمتوشاخ ابن غير ملك، تسمى صابئ، و أن الصابئة^٢ سُمُّوا به. و قد كان الناس - قبل ظهور الشرائع و خروج بوداسف - شَتِيَّين <262> سَكَّان الجانب الشرقى من الأرض؛ و كانوا عِبَدَةَ أوثان، و بقاياهم الآن بالهند و الصين و التفزغزو يُسَمِّعُهُمْ أَهْلُ خُرَّاسَانِ شَتَّان، و آثارهم و بهارات أصنامهم و فرخاراتهم <263> ٢٠ ظاهرة فى نفور خراسان المتصلة بالهند؛ و يقولون بقدم الدهر، و تناسخ الأرواح، و هُوَ الْفَلَك فى خلاء غير منام، و لذلك يَتَحَرَّكُ على استدارة، فإنَّ الشَّيْءَ الْمُدَوَّرَ - إِذَا أُزِيلَ - يَنْزَلُ مع دَوْران زعموا؛ و منهم من أَقَرَّ بِمُحْدُوثِ الْعَالَمِ، و زعم أن مدته ألف الف سنة، مقسومة باربعة أقسام؛ أولها

١ عس: سيكون، توب، سبب يكون.

٢ عس / توب: الصاباء.

اربعائة الف، و هو زمان الصّلاح والخير^١؛ والثاني ثلاثائة الف، و هو أقلّ خيراً من الاول؛ والثالث مائتا الف، و هو أقلّ خيراً من القسمين الاولين؛ والرابع مائة الف، و هو زمان الشرّ و الفساد، و نحن في هذا القسم الاخير منها؛ و ذكر في الكتب المؤلفة، بالقرب من سنة ثلاثائة للهجرة، أنّ الماضي من هذا القسم، اثنا عشر الف ومائتان وأربعون سنة. (fol. 107a)

٥ § 8 و منهم من اقترأ بأبوة آدم، و منهم من انكر؛ و نسب^٢ الى كلّ فرقة أباً على حدة، و قالوا: لو كان الاب واحداً في المبدأ، لتشابهت الاجسام والهيئات، و لا تحققت اللسنة و اللغات. و لا درى ائى استدلال هذا، فإنّ اختلاف الاجسام، في ألوانها و صورها و طبائنها و اخلاقها، ليس من اختلاف الانساب فقط، بل لاختلاف التّربّ و المياه و الاهوية و المساكن من الارض ايضاً؛ و اختلاف اللغات، انما هو لتيماز الناس فيزقاً، و تباعد بعضهم عن بعض، و احتياج كلّ واحد منهم الى مواضع - يعبرون بها عن صنوف ارادتهم - و امتداد الزمان عليهم، الى ان كثرت تلك العبارات، و حفظت و تركبت بتكرارها المواضع، فانظمت. و للشمنية و الهند في اخبار ائبّد الاول، و البّد الذي جاء بعده من ذهاب الثور في جهاته الخمس، و مشيه في الهواء مرتفعاً عن الارض قدر شبر، و عجائب اخباره، و كيفية نيل الرجل البوذسفية و البّذية - التي بها يتجو من الولادة و الموت - يعنون - التناسخ، ما يجهت لها السامع.

١٠ § 9 و اليونانيون زعموا: أنّ واضع التواميس و الشرائع هو زاوس^٣، الذي ينتهى اليه النسب؛ فن اقترأ منهم بحدوث العالم، زعم أنّه أبّ البشر؛ و من قال بقدّمه و انكر حدوثه، زعم ان الناس كلّها كثروا في الارض، فاجأهم طوفان، فأفناهم؛ ثم تلاه النشوء، فاجتدوا متحابين متآنين^٤، حتى يكثروا بالتناسل، فيبدو فيهم مع الكثرة التباغض و التحاسد و التنافس، حتى يكون سبباً للفتن و الحروب، و سائر الشرور و المكار: فيعود الطوفان، اذا بلغ الامر مبلغه و انتهاء. قالوا و زاوس - الذي نسبوا اليه - وضع السنين هو ابو البشر، بعد الطوفان الادنى المتقدم لهذا الدور؛ و في كتاب التواميس لافلاطون^٥، ما يشبه هذا و يطابقه.

١. (١) زابيجا نابت «21» (مطابق با هس، ك ١٠٧ و - ك ١١٠ را در منبع «زباخانوف» (طز، ص ٢٠٦ -) - مسافط

است. ٢. هس / توب، «او من اقترأ منهم بنو آدم نسب...» ضبط از طلف است.

٣. هس / توب، واس، ضبط از طلف: Zeus. ٤. اصل: متواسن.

٥. طلف: Gesetze, III, 1.

10 § ثم اتى زرادشت بن سفيدتومان الآذربيجاني <264> من نسل منوشجر الملك، و
اهل بيوتات «موقان» (fol. 107b) و اغنيائها و اشرافها؛ و ذلك عند مضى ثلاثين سنة من ملك
بشتاسف، في مدرعة مشقة الجاهلين عن اليقين و عن الشمال، مزتر يزترار من ليف مفدّم بقدام من
ليد، معه طرس بال، قد حمله بيده الى صدره؛ فيزعّم المجوس انه: نزل من السماء على سقف الايوان
ببلغ، عند انتصاف النهار، فتشقق له السقف؛ و انتبه بشتاسف من قيلولة، فدعاه الى المجوسية، و الى
إنهاء الايمان بالله و تسبيحه و تقديسه، و الكفر بعبادة الشيطان و طاعة الملوك، و اصلاح الطبيعة و
نكاح اقرب الأساب. فاما نكاح الأمهات، فقد سمعت الاصفهيد مرزيان بن رستم <265>،
يحكى انه لم يسن ذلك لهم، و انما اتى به حين^١ جمع له بشتاسف، نظراء اهل زمانه و علمائهم؛
فسألوه في خلال مسانلهم، عن انفراد عن^٢ الناس مع أمه، و خشى انقطاع نسله، و لم يجد سبيلاً
الى الظفر بالأنات غير أمه، فاجابهم بجواز وطني الأم له.

11 § و جاء (الزرداشت) بكتاب يسمونه *ايسنا*، و هو على لغة مخالفة للغات جميع الامم، بل
هو مبنى بنية مفردة بحروف زائدة العدد، على عدد حروف جميع اللغات، كيلا يختص بعلمه اهل
لسان دون لسان؛ و وضعه بين يدي بشتاسف، و قد حضر عطاء اهل مملكته؛ فاجتمع الخلق
منهم، و امر بإذابة النحاس، فاذهب و قال: اللهم إن كان هذا كتابك الذي ارسلتني به - الى هذا
الملك، فامنع مضرة النحاس عني؛ ثم امر بصيه عليه، فأفرغ على صدره و بطنه، فجرى فوقه؛ و
تجيب و تعلق بكل شعرة من شعوره، بندق مستديرة من نحاس. و سمعت ان تلك البنادق، كانت
محفوظة في خزانهم ايام ملكهم؛ فاجابه بشتاسف، و زعم ان ملائكة من عند الله جائته، فامرته ان
يؤمن بزرداشت، حين أبى قبول ما جاء به؛ و مكث بعد ذلك يدعو الى دينه سبعين سنة، و قيل بل
سبعة و اربعين.

12 § و قد زعم العبرانيون: ان زرادشت (fol. 108a) كان من تلامذة الياس النبي، و ذكر هو
في كتاب المواليد <2 / 264>: انه كان يقتبس العلم بحران، في صباه من البوس الحكيم. و
زعم الروم انه كان من الموصل، و لعلمهم اضافوا في هذا القول، حدود آذربيجان الى حدود الموصل؛

و زعمت اليونانية -و حكي- ذلك امونيوس¹ في كتابه الذى عمله في آراء الفلاسفة: انه كان
 قيثاغورس² تلميذان. يقال لاحدهما قلايوس³ و للآخر فيلكوس⁴ <266>؛ فأما قلايوس،
 فانه صار الى بلاد الهند، و تلعّذ له برخش -الذى| تُنسب اليه البراهمة- سبع سنين، و لقن عنه
 رأى فيثاغورس. فلما مات قلايوس احدث برخش آراءاً، زادها على مذهب فيثاغورس؛ و أما
 فيلكوس، فانه صار الى بابل، فلقنه وارطوش المعروف بزرادشت بن بورشاسب⁵ المشهور
 بسفيذتومان. و أخذ عنه المذهب. <267> فلما مات فيلكوس دخل زرادشت جبل سيلان، و
 مكث فيه سنين، حتى لُقّق كتابه، و احدث ما احدث؛ و الصحيح انه كان من آذربيجان، و لمّل هذا
 هو ما حكيناه عنه، انه ذكر في كتابه في المواليد: انه كان يختلف مع ابيه الى حرّان، و تلقّى اليوس
 الحكيم، فيستفيد منه.

١٥ 13 § و قد ذُكر في كتب التواريخ: أنّ في آخر ملك سابور ذى الاكتاف، ظهرت امّة مخالفة
 للمجوسية، فحاجّهم آذرباذ بن مارسفند من شعب دوسر بن منوشهر، و غلبهم؛ ثم اراهم آية،
 بأن امر بصبّ نحاس مذاب على صدره، فصبّ عليه، و جمده، و لم يضرّه؛ فحينئذ صير سابور
 اولاده مع اولاد زرادشت في المويذان مويذة <268>. و ليس يطلق علم ما في كتاب الابستا
 -الذى جاء به- الا لرجل منهم، يوثق بدينه، و تُحمد طريقته عند اصحاب دينهم، و لا يوسّع له في
 ذلك، الا بعد ان يُكتب له سجلّ، يحتجّ به في إطلاق ارباب الدين ذلك له. و كانت له نسخة في
 خزائن دارا بن دارا الملك، مكتوبة بالذهب في اثني عشر الف جلدٍ من جلود البقر؛ فأحرقه
 الاسكندر حين هدم بيوت النيران، و قتل الهرايذة <269>؛ و لذلك ضاع من حينئذ منه. قدّر
 (ib. 108b) ثلاثة أحماسه؛ فانه كان ثلاثين نسكا، و الباقي في ايديهم الآن، قدّر اثني عشر نسكا، و
 «نُسك» اسم قطعة من قطاعه، كما نسمّيها نحن للتران أسباعا.

1. Ammonius (Hermias) of Alexandria (6 th c.A.D.).

2. Pythagoras of Samos (c. 580 - 504 B.C.).

3. Glaucus of Chios / Samos (6 th c.B.C.).

4. Philolaus of Croton (5 th c.B.C.).

§ 14 و من اصحاب النجوم، من يستدل على بطلان نبوة زرادشت، و بعض من خرج بعده بأن قال: ان الخارج فيها زاد عرضه من البقاع على ثلاث و ثلاثين درجة، لا يكون محققاً أن ادعى النبوة، لعدم مسامحة الكواكب السيارة موضعه؛ لأن هذا العدد، هو مجموع الميل الاعظم الى عرض الزهرة، اذ هي اكثرها عرضاً؛ و هو استدلال ضعيف، و ان طابق الحق لم بعده. و كان لبشتاسف حينئذ وزير، يستي جاماسب، فآمن به و اتبعه؛ و له كتاب <270> ذكر فيه: ان الملك يعمود اليهم، عند مضى الف و خمس مائة سنة من لدن ظهور زرادشت. و قد انقضت هذه المدة، على قول محصلى التواريخ، عند تمام الف و مائتين و اثنتين و اربعين سنة من قيام الاسكندر، و لم يظهر فيه، الا ما سنذكره فيما بعد.

§ 15 و لكنها لم تنقض على قول المجوس، لاضطرابهم في مدة «ملوك الطوائف»، كما قدمنا ذكره، و يجب ان يكون تمام هذه المدة - على قولهم - عند تمام خمس مائة و ثلاثين سنة لزوال ملكهم، ومقتل يزدجرد ابن شهریار آخر ملوكهم؛ وكل واحد من الانبياء، رمز على ظهور من بعده. و قد ذكرنا طرفاً من رموز موسى و المسيح - عندهما السلام - و من بينهما من الانبياء، و ان تأويلها الحق، راجع الى نبينا محمد - عليه السلام - ثم تشبه بهم من تنبأ من الكذابين، فبعضهم وعد عوده، وبعضهم وعد ظهور من يقوى امره بعده؛ بل قل ما يوجد قوم الا ولهم تحريجات، يعللون بها انفسهم، و يتونها عود الدولة اليهم؛ كما يرجيه ايضا زهير بقولهم: انا وجدنا على باب مدينة ظفار مكتوباً: «لن ملك ظفار؟ لجثير الأخيار / لن ملك ظفار؟ لحبشة الأشرار / لن ملك ظفار؟ لفسارس الأحرار / لن ملك ظفار؟ لقريش التجار / لن ملك ظفار؟ لحمير يحار»^٢ - اى - يرجع اليهم.

§ 16 و قوم من المكابدين، لما لم تمكنهم الجاهرة بالاحقاد، و المكاشفة (fol. 109a) بالعناد^٣، اظهروا تصديق الانبياء «و اسروا حسوا في ارتفاع»، فعادوا من حيث والوا، و افسدوا حين اصلحوا، كأحمد بن الطيب السرخسى <190>؛ فكان اشهر اهل زمانه بالاحقاد، و آلف كتاباً في بيان التحسين في برج انتعاسها - و هو السرطان، و مثل قرانها في آخر الساعة الخامسة من يوم الاحد، ثلاث خلون من رمضان قبل الهجرة بسنة اشهر؛ و استشهد باندلائل الاحكامية

١. ظف: ابن خرداذبة، المسالك، ص ٢٢٥.

٢. ظف: —.

٣. ظف: —.

على ابتزازية الزهرة^١، بالدولة المنقولة الى العرب؛ وكانت بحسابه: في ثمانى عشرة درجة و سبع و
عشرين دقيقة من برج الحوت؛ والذي بقى لها الى آخر البرج، احدى عشرة درجة و ثلاث و
ثلاثون دقيقة، تكون جملتها - اذا حسبت - ستائة و ثلاثة و تسعين؛ فحكم بأن دولة الاسلام تكون
بقدر هذه الدقائق، سنين؛ واستشهد على ذلك من القرآن، بأن جميع الحروف المقطعة - التي في
مبادئ السور - مثل «الم» و «المص» و «الر» و امثالها، واسقط منها ما كان مكرراً فيها و حسب
الباقى بالمجمل، فكان ستائة و ثلاث و تسعين.

17 § فتحقق بذلك من يرجوا انتقال دولة العرب، و تبدل ملة الاسلام؛ و هجس في قلوب
ضعاف المسلمين، هواجس باطلة؛ و لم ينظروا حق نظراً، حتى يعرفوا أن ذلك أولاً عند النجمين
غير صحيح؛ و لو صح عندهم، لتركوا ارسادهم، و رجعوا الى رمز الانبياء، حتى يعرفوا منها
مواضع الكواكب، يدرجها و دقائقها؛ و على أن النبي - عليه السلام - لم يئذراً إلا بالساعة، و لم يخبر
الآنظهور دينه على الاديان كلها، و اتصال ملك العرب الى يوم القيامة، و اختتام الانبياء به. و لو
كان المقصود من تلك الحروف، هذا الحساب، لكان تكريرها ضرباً من اللغو، و لكان انشئ
- عليه السلام - احق بمعرفته و الحاجة به، حين جاءته احياء اليهود، و كيهنتهم مثل: كعب بن
الاشرف، و حنين بن اخطب، و ابى ياسر بن ابى الحقيق، و كنانة بن الربيع^٢، و رفاعة^٣ بن زيد بن
التابوت، و ابن سوريا^٤؛ فاستعملوه ما أنزل عليه، فتلا في الم^٥ فقالوا: «أئنا ملكك احدى و سبعون
سنة».

18 § فقال رسول الله: «انه قد انزل على مع هذا غيره، و عدد سائر المقطعات»، فقاموا من
عنده (fol. 119b) و قالوا: قد اشكل علينا امرك^٥، فما كان - عليه السلام - بمحذف الحروف
المكررة؛ و ليش شعرى متى صار السرخسى يستشهد بأى القرآن، و قد سبق له كتب و مقالات،
في كشف اسرار المؤمنين عنى بهم الانبياء، فاتخذهم فيه سخرى، و ذكرهم بما يجلبون عن مثله، و
لا يحقق المكر السيئ إلا بأهله. و لئن اعتل بعض ناصريه و الذابين عنه، بأنه عنى إتيان الساعة

١. طيف: تلك التفهيم (عربى)، بند ٤٩٥.

٢. طيف: وابن ياسر و ابن ابى الحقيق كنانة بن الربيع.

٣. طيف: +.

٤. عس / توب: صور ما.

٥. طيف: لك، ... يرد ابن هشام (٢/٢٥٩).

بعدها، لكان مدعياً ما يشهد القرآن بخلافه. قال الله تعالى: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا، فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا، قُلْ: إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي، لَا يُحِيطُ بِسُورَتِهَا، إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ، لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً، يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ خَفِيٌّ عَنْهَا، قُلْ: إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^١.

- 19 § فقال «عليه السلام»: «ما المسؤول بأعلم بما من السائل»^٢. فأي قطع لإطباع الباحثين عنها قطع، و أي نص باستتارها انصح و ابلغ؛ على أن عند المنجمين، لا تنقطع التدابير ببلوغها آخر الحوت، فقد كان ظهور الاسكندر على اهل فارس، عند بلوغ القسمة اول الحوت -الذي- هو حد الزهرة؛ على أن لكل برج الف سنة، و ظهر اردشير بن بابك عند انتقال القسمة، عن حد الزهرة الى حد المشتري -الذي- هو دليل العراق و المشرق. ثم كان ظهور العرب على الفرس، عند بلوغ القسمة شرف الزهرة -و هو الدرجة السابعة و العشرون من الحوت-، فبقى الملك فيهم، خالصاً ١٠ مدة تدبيرها فيما بقي من البرج؛ فلما انتقلت القسمة الى حد المشتري من برج الحمل، ظهر ابو مسلم مع «المسودة» من اهل خراسان.

20 § ثم لما انتقلت القسمة الى حد الزهرة، كان ذلك أول دولة الديلم، و تملك آل بويه، فلم تكن تنقطع التدابير ببلوغها آخر الحوت عندهم؛ على أن هذا الجاهل تصامت، حتى بلغ من قوله ما اراد، و قد قيل: «اذ لم تستحي فافضل ما شئت»^٣. و اعجب من جميع ذلك أنه، جعل الدقائق دالة على اعداد السنين؛ و عهدنا بالمنجمين -و هم يجعلون الدرج ادلة على ذلك دون الدقائق-، على اثنا و كسورها (fol. 110a) أين بلغت مقادير عرضية، قد استعملت باصطلاح و تواطؤ عليها. فإن اكتفى بتحسيس الصحاح مع كسورها، فما الفرق بينه و بين من يُزها الى ما دون الدقائق، من كسورها المتوالية التي تنظم العدد المدلول عليه، و تمده الى لا نهاية؟ او ما الفرق بينه و بين من يستعمل بحساب الحروف المقطعة، و لا يحذف مكزراتها، فيجتمع له ثلاث آلاف و اربع مائة و سبع و خمسون؟^٤ و نظن أنهم أن يلاحظونا فيما نورده من معني نجومى، لإشترائنا مهمهم في علمه؛ فإنّ ليس لاعتلال المُتعلَّل و تأويل المُتَأَوَّل، معنى بوجه من الوجوه.

١. حنف: نك «بخارى» (ابن / ٣٧).

٢. قرآن، ٧ / ١٨٦ - ١٨٧، ٧٩ / ٢٢ - ٢٣.

٣. طف: نك «بخارى» (ادب / ١٧٨).

٤. (ط) بايان افلاكي (ابن ٧) تا اينجا در طبع «راخانو» (طز، ص ٢٠٧).

21 § هذا الذى ذكرناه من أمر القسمة، يَشْهَدُ لِأَهْلِ مِصْرَ في أثر الحدود <271> فأنَّ

مُدَّةُ خُدَّ الزهرة في الحوت، اربعمئة سنة على قولهم، و مائتان و ستَّة و ستون سنة | سنة على قول بطليموس؛ و قد قَدَّمنا أنَّ المدَّة التي بين الاسكندر و اردشير، تُجاوِزُ الاربع مائة سنة، و اجتهدنا في تصحيح ذلك. و نعود الآن، فنقول أنَّ الفرس كانوا يَدِينُونَ بِمَا أُوزِدَ زرادشت من الميوسية،

٥ لَا يَفْتَرِقُونَ فيها و لَا يَخْتَلِفُونَ الى ارتفاع عيسى، و تَفَرَّقِي تلامذته في الْأَقْطَارِ لِلدَّعْوَةِ؛ وَ أَهْمُ لِمَا تَفَرَّقُوا فِي الْبِلَادِ، وَقَعَ بَعْضُهُمْ إِلَى بِلَادِ الْفَرَسِ، وَ كَانَ ابْنُ دِيصَانَ وَ مَرْقِيونَ يَحْسَبُ اسْتِجَابَ <272> وَ سَمِعَا كَلَامَ عِيسَى وَ اخَذَا مِنْهُ طَرَفًا، وَ مِمَّا سَمِعَا مِنْ جِهَةِ زَرَادَشْتِ طَرَفًا، وَ اسْتَنْبَطَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْ كَلَامِ الْقَوْلَيْنِ مَذْهَبًا، يَتَّبِعُنُ الْقَوْلَ بِقَدَمِ الْأَصْلَيْنِ؛ وَ أَخْرَجَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا انْجِيلًا، نَسَبَهُ إِلَى الْمَسِيحِ وَ كَذَّبَ مَا عَدَاهُ؛ وَ زَعَمَ ابْنُ دِيصَانَ: أَنَّ نُورَ اللَّهِ قَدْ حَلَّ قَلْبَهُ؛ وَ لَكِنْ الْخِلَافُ، لَمْ يَتَلَعَّ بِحَيْثُ يُخْرِجُهَا، وَ أَصْحَابُهَا مِنْ جَمَلَةِ النَّصَارَى، وَ لَمْ يَكُنْ انْجِيلَاهُمَا مُبَايِنَتَيْنِ، فِي جَمِيعِ الْأَسْبَابِ ١٥ لَانْجِيلِ النَّصَارَى، بَلْ زِيَادَاتُ وَ قِصَاصٌ وَقَعَ فِيهَا.

22 § ثُمَّ حَاءَ مِنْ بَعْدِهَا مَا فِي تَلْمِيزِ فَادِرُونَ <273> وَ كَانَ عَرَفَ مَذْهَبَ الْجُيُوسِ وَ

النصارى و التَّوَيْتِيَّةِ، فَتَبَيَّنَ وَ زَعَمَ فِي أَوَّلِ كِتَابِهِ الْمَوْسُومِ بِالْشَّيْبَرِقَانِ - وَ هُوَ الَّذِي أَقْبَهُ لَشَابُورَ بْنِ اردشير: أَنَّ الْحِكْمَةَ وَ الْأَعْمَالَ الْبِرَّ، لَمْ يَزَلْ رُسُلُ اللَّهِ تَأْتِي بِهَا فِي زَمَنٍ بَعْدَ زَمَنٍ، فَكَانَ مَجْمُعُهَا^٢ فِي بَعْضِ الْقُرُونِ عَلَى يَدَيِ الرُّسُولِ - الَّذِي هُوَ الْيُودُ إِلَى بِلَادِ الْهِنْدِ - وَ فِي بَعْضِهَا عَلَى يَدَيِ زَرَادَشْتِ إِلَى ١٥ أَرْضِ فَارَسَ، وَ فِي بَعْضِهَا عَلَى يَدَيِ عِيسَى إِلَى أَرْضِ الْمَغْرِبِ. ثُمَّ نَزَلَ هَذَا الْوَحْيُ، وَ جَاءَتْ هَذِهِ النُّبُوَّةُ فِي هَذَا الْقَرْنِ الْآخِرِ، عَلَى يَدَيِّ أَنَا مَا فِي رَسُولِ إِلَهٍ الْحَقِّ إِلَى أَرْضِ بَابِلَ. وَ ذَكَرَ فِي انْجِيلِهِ الَّذِي وَضَعَهُ عَلَى حُرُوفِ الْأَبْجَدِ الْاِثْنَيْنِ وَ الْعَشْرِينَ حُرُفًا - أَنَّهُ: «الْفَارَقْلِيطُ» الَّذِي يَشْرَبُ بِهِ الْمَسِيحُ، وَ أَنَّهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ. وَ أَخْبَرَ عَنْ كَوْنِ الْعَالَمِ وَ هَيْئَتِهِ، بِمَا يُضَادُّ نَتَائِجَ الْبَرَاهِينِ وَ الدَّلَالَاتِ؛ وَ دَعَا إِلَى مُلْكِ عَوَالِمِ النُّورِ وَ الْإِنْسَانِ الْقَدِيمِ وَ رُوحِ الْحَيَاةِ، وَ قَالَ بِقَدَمِ النُّورِ وَ الظُّلْمَةِ وَ أَرْزَيْتِهَا؛ وَ خَرَّمَ ذَبْحَ الْحَيَوَانِ وَ إِبِلَامَتِهِ، وَ إِبْدَاءَ النَّارِ وَ الْمَاءِ وَ النَّبَاتِ عَلَى أَيْلَافٍ وَجِدَ؛ وَ شَرَعَ نَوَامِيسَ يَفْقَرُضُهَا «الصَّادِقُونَ»، وَ هُمْ أَيْرَارُ الْمَانَوِيَّةِ وَ زَهَادِهِمْ، عَلَى أَنْفُسِهِمْ مِنْ إِبْذَارِ الْمَسْكَنَةِ، وَ قَبْلِ الْحَرَصِ وَ

١. طرز: هي التي.

٢. داد / طرز: دون.

٣. داد / طرز: مجيبها.

٤. عس / تور: الله.

الشهوة. ورفض الدنيا والزهد فيها. ومواصلة الصوم والتصدق بما أُنكَن. وتحريم افشاء شيء خلا قوت يوم واحد ولباس سنة. وترك الشفاد. وادامة التطواف في الدنيا للدعوة والإرشاد؛ ورسوماً آخر يفرشونها على الشَّاعين - أغني - أتباعهم والمستجيبين لهم. من المختلطين بالأسباب الدنيوية. من التصدق بمشتر الملك. وصوم شبع العمر. والاقتصار على امرأة واحدة. ومواساة الصديقين. وإزاحة عنهم.

23 § و يُحكى عنه أنه: حَلَّلَ قضاء الشهوة في الفلجان، إن احتاجت على الانسان؛ و يُستشهد^١ على ذلك، باختصاص كل واحد من المنائية، بخادم يخدمه أمره اجرد؛ غير أني لم أجِدْ، فيما وقَّفت عليه من كتبه، ذكراً لما يُشبه ذلك، بل سيرته تدل على خلاف ما حكى. وكانت ولادة ماني ببابل، في قرية تُدعى مردينو، من هر كوفي الأعلى <274> على ما حكاه في كتاب الشابورقان، في باب مجي الرسول في سنة خمسمائة وسبع وعشرين من سني منجمي بابل - يعني - ١٠ تاريخ الاسكندر. ولأربع سنين خلون من سني اذريان^٢ للملك، و جاء الوحي - وهو ابن ثلاث عشرة سنة - في سنة خمسمائة وتسعين وثلاثين من سني منجمي بابل. ولستين خلتما من سني اردشير ملك الملوك؛ وقد صعدنا من هذا الفضل غيا تقدم - مدة مُلك الأُسكائية وملوك الطوائف. واسم ماني عند النصاري - على ما ذكره يحيى بن النعمان النصرائي <275> في كتابه على الجوس - قوريقوس^٣ بن فتق؛ ولما ظهر، كثر مُصدقوه وأتباعه، وألف كتباً كثيرة: كإنجيله، ١٥ والشابورقان، وكنز الإحباب، و سحر الخبايزة، و سفر الأشيار^٤، ومقالات و رسائل^٥ كثيرة، زعم فيها: أنه بسط ما رمز به المسيح.

24 § ولم يزل أمره يزاد أيام اردشير، وابنه سابور، وهرمز ابنه، الى أن ملك بهرام بن هرمز، فطلبه، حتى وجده، وقال: إن هذا خرج داعياً الى تخريب العالم، فالواجب أن يُبذأ بتخريب نفسه، قبل أن يَتَبَيَّنَ له شيء من مراده؛ فالمشهور من حاله، أنه قُتِلَ، و سُلخ جلده وحشا، وتُتْنَأ. و عُلقه من باب مدينة جُنْدِيسابور، يُعرف الى زماننا هذا بباب ماني، وقُتِل خلقاً ممن استجاب له. و

١. عس / توب: استشهد. ٢. ط: اردوان (جهارم) اسكائي (ع ٢١٣ - ع ١٢٤ م).

٣. عس / توب: قوريقوس. ٤. ط: الاسفار. ٥. د: طز: -.

ع: د: سحر بابكان - ساساني (٢٢٢ - ٢٢٤ م).

قد حكى جبرئيل بن نوح النصارى، في جوابه عن رَدِّ يَزْدَانِيخْت <276> على النصارى: أنَّ لأحد تلامذة ماني كتابا، يُخْبِرُ فيه عن مَنِيَّه، و أَنَّهُ حُبِسَ بسبب قرابة للملك، كان زعم أنَّ به شيطانا، و وَعَدَ شفاء، فلم يَقْبِذْ عليه؛ فَبُيْعَتِ القيود في رِجْلَيْهِ، والجوامع في يديه، حتَّى مات في الحبس؛ فَنُصِبَ رأسه بباب السرداق، و طُرِحَتْ جُثَّتُهُ في المدرجة، تنكيلا و قميلا به.

25 § و بَقِيَ من مستجيبيه بقايا منسوبة اليه، مفترقة الذِّيار؛ لا يَكْادُ يَجْتَمِعُهُم موضع واحد في بلاد الإسلام، إِلَّا الفرقة التي يسوقند المعروفة بالصائسين. فاما خارج دار الاسلام، فَإِنَّ أَكْثَرَ الأتراك الشرقية، و أهل الصين و التُّبَّتِ و بعض الهند، على دينه و مذهبه؛ و هم في أمره على قولين: فرقة تقول أَنَّهُ لم يكن لماني معجزة، و تَحْكِي عنه أَنَّهُ أخبر بارتفاع الآيات، عند مُضِيِّ المسيح و أصحابه؛ و أُخْرَى تَزْعُمُ أَنَّهُ كان ذا آيات و معجزات، و أَنَّ سابور الملك آمَنَ به، حين رَفَعَهُ مع نفسه الى السماء، و وَقَفَا بينها و بين الارض في الهوَاء، و أراه بذلك الأعجوبة. قالوا: و إِنَّهُ كان يَضَعُدُ من بَيْنِ أصحابه الى السماء، فَيَتَكَلَّمُ فيها أَياما، ثُمَّ يَنْزِلُ اليهم. و سَمِعْتُ الاصهبذ مرزبان بن رستم <265> يَحْكِي أَنَّ سابور أَخْرَجَهُ عن مملكته، أَخْذًا بما سَنَّهُ لهم زرادشت، من نقي المُتَنَبِّين عن الارض؛ و سَرَطَ عليه أَنَّ لا يَزْجِع، ففاب الى الصين و الهند و التبت، و دعا هناك؛ ثُمَّ رَجِعَ، فحينئذ أَخَذَهُ بهرام، و قتلَه، لِأَنَّهُ تَقَضَّ الشرِطة، و أَباح الدَّم.

26 § و ظهر بعد هؤلاء، رجل يسمى مزدك بن بامدادان^١ <277> من اهل نسا، و كان موبدان موبذ - اي - قاضي القضاة، في أَيام قباد بن فيروز؛ فدعا الى الاثنين، و خالف زرادشت في كثير من مذهبه، و قال باشتراك الناس في الأموال و الحرم، فاثبته خُلُقٌ لا يُحْضَى. و آمَنَ قبادُ به، فزعم بعض الفرس: أَنَّهُ لم يَنْتَهَ إِلَّا اضطرارا، حين لم يَأْمَنَ كَثْرَةُ مُتَّبِعِيهِ على ملكه؛ و زعم بعضهم أَنَّ مژدك هذا، كان من الذُّهَّاء، و أَنَّهُ لما عَلِمَ أَنَّ قباد تُعْجِبُهُ امرأة - كانت تحت ابن عمِّه - احتال بابتداع هذا المذهب، و إظهاره؛ فسارع قبادُ الى قبوله، و أمرَه بالكَفِّ عن ذُبْحِ البهائم، حتَّى يَأْتِيَ عليها أَجَلُهَا؛ و قال لا يَكُنْ لكَ ما أَنتَ فيه، دون تَمَكُّنِي من أُمِّ انوشروان، حتَّى أَتَمَّتْ بها؛ فأجابته

١. داد / طز: همدانان، در عس / توب: تلامذاتان، هم خوانده شود.

الى ذلك. و أمر بدفعها اليه ^١؛ فأقام انوشروان وكلمه فيها وتضرع اليه. و قتل رجله بسببها حتى امتن عليه بتركها.

27 § فلما ملك انوشروان. كان اول شيء صنع. أن اخذ مزدك و من ظفر به من اصحابه؛ و جعلهم في حفائر و دفنهم. حتى ماتوا فيها منكسين. و قبضوا من جهة ادبارهم. و اكره سائر من اتبعه من العظماء و اهل البيوتات. على الرجوع عن رأيه. و قتل من لم يرجع؛ و كان يقول دائماً: «لست ألتفت الى شيء اليوم. الا و أجذ في أني نقت راتعة جوب مزدك. حين قتل رجله». و بقي من اتبعه بقیة. یسبون اليه بالزركية و بالخرمدينية. نسبة الى دينهم و مذهبهم؛ و سائر نادقة نسبة الى التفسير. لان «زند» هو التفسير عندهم. و «بايزند» (بازند) هو التأويل. و قد كان زعم مزدك انه: صاحب تفسير ابيستا و تأويله؛ و الى هذا الاسم. تُسبب المانوية على طريق الجواز الاستعارة (fol. 112a) و الباطنية في الاسلام. تنسبها لهم بهم. لأجل وصفهم اولهم و ثانیهم ۱۰ بصفات الباري - سبحانه - و لتشابه اسماهم في تأويل الظواهر.

28 § و لكل واحد من الاسامي - التي بها تُعرف الفرق - معان. منها استخرجت. و ان لم يُوقف على بعضها؛ و ذلك كاليهود. فقد قيل: انهم سَمُوا بذلك لقولهم: «أنا هُنا اليك» ^٢ - اي - اتبعنا هُناك. و صرفوا ذلك في اللغة؛ و قالوا ان قول الله تعالى: «كونوا هُدا» ^٣. دليل على انه من هاد - يهود. فهو هائد و هود؛ و ليس ذلك بشيء. انما هو نسبة الى يهوذا بن يعقوب - عليه السلام - ۱۵ لكون ملكهم في بيته. و قُلِبَت الذال غير معجمة. و كالنصاري. فقد قيل ايضا انه من النصير. على معنى قوله تعالى: «من انصارى الى الله. قال الحواريون نحن انصار الله» ^٤. و ليس ذلك بشيء. بل هو نسبة الى ناصرة - اعنى - الى القرية التي نزلها المسيح - عليه السلام - و كان يُسبب اليها. فيقال ايشوع النصاري (انصارى). و كالجوس. فقد قيل ايضا أنه من «النجاسة». كأنهم انجوس ^٥ فأبدلت النون ميماً. لتبادلها في الحروف. كالقيم و الفين و الايم و الاين.

١. (٤) ارايج يا بئد «٣» المطابق يا عس. ك ١١١ ب - ١١٢ ب؛ در طبع «راختو» (طبرستان ٢٠٩ ص) ساخط است

٢. قرآن: ٧ / ٢٥٥

٣. قرآن: ٢ / ١٢٩

٤. قرآن: ٣ / ١٥٥ / ٦١ / ١٤

٥. طف. ٤.

29 § وقد انكر هذا حمزة بن الحسن الاصفهاني. و زعم ان «المجوسى»، اسم معرب عن اسم سريانى - و هو «مكوشى»، لأن النبط كانوا يستون ملك الفرس مكوشى؛ ومعنى هذه اللفظة، انهم ياحنون عن امر ممالكهم، و «كاكوشى» بالسريانية الجاسوس <278>. و كالفرس سقوا بذلك، نسبة الى فارس بن يهوذا بن يعقوب، و قيل بل ذلك لغزوهم بلاد فارس. و كالسريانيين يسبون الى سورستان، و هو سواد العراق و بلاد الشام، و قيل انه بلد من خوزستان؛ و ليس ذلك بعيد، غير ان قول هرقل ملك الروم، حين هرب من انطاكية الى قسطنطينية، و التفت الى الشام و قال: «عليك السلام يا سورية»، سلام مودع، لا يترى انه يرجع اليها ابدًا، دليل على ان سورستان هى بلاد الشام <279>. و كالمبرانيين يسبون الى شطّ بحر، يقال له العبر؛ و كذلك جميع الاسماء التى اشتهرت بها الفرق المختلفة. و عند المزدكية، ان الزمان لا يحلو (fol. 112b) من نبي مبعوث، و ان الانبياء يعثون على التوالى.

30 § ثم نجم فى آخر سنة عشر للهجرة، مُسَيِّلَمَةُ (الكذاب) ابن حبيب باليمامة؛ و نبتا فى بنى حنيفة، و تكلم بمحاقات، زعم انه يوحى اليه بها. و كتب الى نبيتنا محمد - صلى الله عليه - كتابا هذه نسخة: «من مُسَيِّلَمَةُ رسول الله ﷺ الى محمد رسول الله، سلام عليك! أما بعد، فإني قد أُشْرِكْتُ فى الأمر معك، و إِن لنا نِصْفَ الأَرْضِ، و لُقْريش نصف الأرض، و لكن قريشا قوم يعتدون؟». و أُنْفَذَ مع رسولين، فقال لها رسول الله: ما تقولان؟ قالوا: تقول كما قال؛ فقال: لولا أن الرسول لا يُقْتَل، لَضَرَبْتُ عُنُقَكُمَا. ثم أجابه: «من محمّد رسول الله، الى مُسَيِّلَمَةُ الكذاب، سلام على من اتبع الهدى! أما بعد، فإن الأرض لله، يورثها من يشاء من عباده، و العاقبة للمتقين» <280>. فافتتن به اهل اليمامة، على ما حكى: بسبب إدخاله البيضة المنقوعة فى خلّ فى الرّجاجة، و توصيله أجنيحة الطيور يربش ملائم لها. بعد أن قصّها، و أمثال ذلك من التّويه و الخرافات.

31 § و تمسك به بنو حنيفة باليمامة، الى أن قتله خالد بن الوليد، سنة استخلفت أبوبكر الصديق؛ فزنى بأشعار، منها قول بعض بنى حنيفة: «هني عليك أبأهمامه / هني على زكى شهمامه، كم آية لك فيهم / كالشمس تطلع من غمامه». و كان بنو حنيفة قبل مسيلمّة، اتخذوا فى الجاهلية صنما من خبيس، فعبّده هرا؛ ثم أصابتهم مجاعة، فأكلوه، فقال رجل من بنى قميم: «أكلت زبيها حنيفة

١. (٥٦١) بابان الماداني الزبند (٢٧) ما اناجا در طبع «الخان» (طهر، ص ٢٠٩).

٢. عس / توب / سالم.

٣. عس / بعدون. نيب / بعدون.

من جو / ع قديم بها و من إغوازه >281<. و قال آخر: «أكلت حنيقة ربيها / زمن التفتهم و الجاعة». لم يحدروا من ربيهم / سوء القواقيب و الشباعة.

32 § تم خرج أنام أبي منيل - صاحب الدولة العباسية - رجل، يستمى بهافرید بن ماء فروزين >282< و ظهر برستاق خوفا من رساتيقي نيسابور، بقصة تدعى سراوند^۱؛ و كان من اهل رُوْدَن، غاب في بدء أمره الى الصين، سبع سنين؛ ثم رجع، و حمل من طرفها مع نفسه، قيصاً أخضر، يتبع مظلوماً قبضة الانسان دقة و نومة؛ و صعد الى ناووس ليلاً، ثم نزل منها بالقداء، و يصير به رجل حرات يكرب^۲ أرضاً له؛ فأخبره: أنه كان في السماء مدغاب عنهم، و أن الجنة و النار عرضتا عليه، و اوحى الله اليه، و ألبسه ذلك القميص، و أنزله الى الأرض في تلك الساعة؛ فصدقه الحوات، و أخبر الناس بأنه شاهده، و هو ينزل من السماء؛ فتبعه خلق كثير من الجوس، لما تنبأ و دعا. و خالف الجوس في أكثر الشرائع، و صدق زرادشت، و ادعى على اهل ۱۰ بحلته تحريف^۳ ما كان جاء به؛ و زعم أنه يوحى اليه في الشر، و فرض عليهم سبع صلوات: صلاة في توحيد الله، و صلاة في خلق السموات و الارض، و صلاة في خلق الحيوان و أرزاقها، و صلاة في الموت، و صلاة في البعث و الحساب، و صلاة في دخول أهل الجنة و النار، و ما أعبد لهم، و صلاة في تحميد اهل الجنة.

33 § و وضع لهم كتاباً بالفارسية، و امرهم بالسجود لعين الشمس على ركبة واحدة، ۱۵ و التوجه نحوها في الصلاة حيثما كانت؛ و إرسال الشعور و الجثم، و ترك الزمزمة عند الطعام، و ذبح الأنعام إلا ما هرم منها، و شرب الخمر و أكل الميتة؛ و نكاح الأمهات و البنات و الأخوات و بنات الأخ، و الاقتصاد في المهور على الاربعائة درهم؛ و امرهم بتعمير الطرقات، و إصلاح القناطر من سبع أموالهم، و كسب أعاليهم. فلما ورد أبو مسلم نيسابور، اجتمع اليه الموابد و الهرايدة، و أعلموا أنه: قد أفتد دين الإسلام و دينهم؛ فأنفذ اليه عياد الله بن شعبة >283< حتى أخذه في ۲۰ جبال بادغيس، و حمله اليه، فقتله، و من ظفر به من قومه؛ و بقي أتباعه المنسوبون اليه بالبهافریدیة، يدينون بما جاء به، و يحادون الزمزمة من الجوس عداوة شديدة؛ و يزعمون أن

۱. طز: سيراوند، نب: سزاوند. ۲. عس: بكرت، توپ: بحرث. ۳. داد / طز: ...

۲. داد / طز: ...

خادمه أخبرهم: أنه صعد إلى السماء على برذون سمند، وأنه سيتفرل إليهم كما صعد، ويتنعم من أعدائه.

34 § ظهر بعده هاشم بن حكيم، المعروف بالمتنّع <284> بمزور، بقزبة تُدعى كساره كيمرمزدان^١؛ وتبرقع بحمير أخضر لموره، وادعى الإلهية، وأنه تجسّد، إذ ليس لأحد أن ينظر إليه قبل التجسّد. وعبر نهر جيحون إلى نواحي كَش و سَف، وكاتب خاقان واشتنجده، واجتمع إليه «المُبَيضَة» والترك؛ فأباح لهم الأموال والفروج، وقتل من خالف؛ وشرع لهم جميع ما أتى به مؤدك، وقص مجوع «المهدي»؛ واشتول أربع عشرة سنة، حتى حوَصِر وتُتِل في سنة تسع وستين ومائة للهجرة، وكان أخرق نفسه، لما أُجى به ليلتلاشي جسده، فبيحقق أصحابه قونه فاخترق؛ ولم يثأر له ما أراد من التلاشي، بل وجد في الثور^٢، وقطع رأسه وأُنفذ إلى المهدي أمير المؤمنين، وهو يومئذ بهتلّب، وله شيمة بماوراء النهر، يدينون بدينه، مستخفين منتحلين في الظاهر للإسلام؛ وقد تزججت أهبازه من الفارسية إلى العربية، وهي مستقصاة في كتابي في: أخبار المُبَيضَة والقرامطة.

35 § ثم ظهر رجل مصوّف من أهل فارس، يُعرف بالحسين بن منصور الحلاج <285> فدعا إلى «المهدي» أولاً، وزعم أنه يخرج من الطائفتان -الذي بالديلم-، فأخذ وأذيل مدينة السلام مشتهراً، وخيس، فاختال حتى تغلّص من الشجن؛ وكان رجلاً مشمئزاً ومُصَنَّعاً، مازجاً^٣ نفسه بكل إنسان على حسب اعتقاده ومذهبه. ثم ادعى حلول روح القدس فيه، وتسمّى بالإله؛ وصارت له إلى أصحابه، رِقاع مُنَوَّنَة بهذه الألفاظ: «من المؤمن، هو الأزل الأول الباري، النور الساطع اللامع، والأصل الأصلي، وحُبّة الحنّج، وزب الأرباب، ومُشَي السحاب، ومشكاة النور، وزب الطور، المتصوّر في كل صورة إلى عبده فلان». وكان أصحابه، يفتحون كتبهم إليه: بسبحانك يا ذات الذات، ومُنْتَهَى غَايَةِ اللذات، يا عظيم يا كبير! أشهد أنك الباري القدير^٤ المُنِير، المتصوّر في كل زمان وأوان، وفي زماننا هذا في صورة الحسين بن منصور، عبثك ومُشَكِّيك ومُفَرِّك، والمستجير بك والمُنِيب إليك، الراجى رحمتك، يا علّام الغيوب! يقول كذا وكذا، وصنّف كتباً في دعواه، مثل كتاب نور الأصل، وكتاب جَمّ الأكبر، وكتاب جَمّ الأصغر، وأشباهها.

٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥

١. هس: وجه زبكر «كيمزدان»، داد: طز: كيمزدان، شابد: مواب: «كيموردان».

٢. اصل: عليه، داد: ليه.

٣. هس: توب: ملوّح.

٤. داد: طز: القديم

٥. هس: توب: القبور.

36 § فَعَثَرُ عَلَيْهِ الْمُتَنَابِرُ بِاللَّهِ، فِي سَنَةِ أَحَدَى وَ ثَلَاثِينَ لِلْهَجْرَةِ، وَ ضَرَبَهُ أَلْفَ سَوْطٍ، فَقَطَعَ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ، وَ ضَرَبَ عُنُقَهُ؛ ثُمَّ زَرَقَهُ بِالنَّقْطِ، حَتَّى اخْتَرَقَتْ جُثَّتُهُ، وَ رَمَى بِرَمَادِهِ إِلَى دَجَلَةٍ؛ وَ لَمْ يَتَكَلَّمْ بِحَرْفٍ فِيمَا قِيلَ بِهِ، وَ لَمْ يَنْطَلُبْ وَجْهَهُ، وَ لَمْ يُحَرِّكْ شَفَتَهُ. وَ يَتَبَيَّنُ بِقِيَّةٍ مِنْ أَتْبَاعِهِ، مَنْسُوبُونَ إِلَيْهِ، يَذْعَبُونَ إِلَى «الْمَهْدِيِّ»، وَ أَنَّهُ يُخْرِجُ بِالطَّلَاقِ - وَ هُوَ الَّذِي ذُكِرَ فِي كِتَابِ الْمَلَاخِمِ <286> أَنَّهُ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا، كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا؛ وَ ذُكِرَ فِي بَعْضِهَا: أَنَّهُ يَكُونُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَ فِي بَعْضِهَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، حَتَّى إِنَّ الْمُخْتَارَ بْنَ أَبِي عُبَيْدٍ الثَّقَفِيَّ <287> لَمَّا دَعَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ، اسْتَشْفَدَ بِالْخَبَرِ الْمَأْمُورِ، وَ زَعَمَ أَنَّهُ «الْمَهْدِيُّ» الْمَذْكُورُ؛ وَ إِلَى زَمَانِنَا هَذَا يَنْتَظِرُهُ بَعْضُ النَّاسِ، وَ يَقُولُونَ بِحَيَاتِهِ وَ كَوْنِهِ فِي جَبَلِ رَضْوَى <288>؛ وَ ذَلِكَ كَمَا يَنْتَظِرُ بَنُو أُمَيَّةَ، خُرُوجَ «السَّيْفَانِي» الْمَذْكُورِ فِي الْمَلَاخِمِ؛ وَ كَذَلِكَ ذُكِرَ فِيهَا، خُرُوجَ «الدَّجَالِ» الْمُضِلِّ مِنْ نَاحِيَةِ أَصْفَهَانَ، وَ حَكَمَ أَصْحَابُ النُّجُومِ بِخُرُوجِهِ مِنْ جَزِيرَةِ بَرْطَالِيلَ^١ عِنْدَ قِيَامِ أَرْبَعِينَ وَ سِتٍّ وَ سِتِّينَ سَنَةً لِيَزْدَجِرَ مِنْ شَهْرِيَّارَ.

37 § وَ فِي الْإِنْجِيلِ، ذُكِرَ الْعَلَامَاتُ الْمُنْدَرَةُ بِخُرُوجِهِ، وَ سُمِّيَ بَالْيُونَانِيَّةِ فِي كُتُبِ النَّصْرَانِيَّةِ أَنْطِيخْرِسْتُوسَ (Antichristos) كَمَا ذَكَرَ مَارْمَاذُورَسُ^٢ أَسْقُفَ الْمَصِيصَةِ، فِي تَفْسِيرِ الْإِنْجِيلِ. وَ قَدْ رَوَى أَصْحَابُ السَّيْرِ: أَنَّ عَمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، لَمَّا دَخَلَ الشَّامَ، تَلَقَّاهُ يَهُودُ دِمَشْقَ، فَقَالُوا: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا «فَارُوقُ»، أَنْتَ صَاحِبُ إِيْلِيَا (Aelia) وَ اللَّهُ لَا تَزُوجُ، حَتَّى تَفْتَنَعَهُ، وَ سَأَلَهُمْ عَنِ الدَّجَالِ، فَقَالُوا: يَكُونُ مِنْ سِبْطِ بَنِيَامِينَ، وَ أَنْتُمْ وَ اللَّهُ يَا مُفْتَسِرَ الْعَرَبِ، تَقُولُونَهُ عَلَى بَضْعَةِ عَشْرِ ذِرَاعًا مِنْ بَابِ لُدٍّ (قَرْيَةٍ فِي فِلَسْطِينَ)^٣. وَ بَعْدَ مَا ذَكَرْنَاهُ قَوِيَّ أَمْرَ الْقَرَامِطَةِ <290> وَ تَحَرُّكَ ابُوطَاهِرٍ سُلَيْمَانَ بْنَ أَبِي سَعِيدِ الْحَسَنِ بْنِ جِهْرَمَ الْجَنْتَابِيِّ، وَ وَافَى مَكَّةَ، فِي سَنَةِ ثَمَانٍ عَشْرَةٍ وَ ثَلَاثِينَ لِلْهَجْرَةِ، وَ قَتَلَ النَّاسَ فِي الطَّوْافِ قَتْلًا ذَرِيعًا، وَ طَرَحَ الْجَبِيحَ فِي بَابِ زُفَرَمَ، وَ نَهَبَ كِبْسُوءَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ، وَ اسْتَلَبَ ذَهَبَهُ، وَ قَلَعَ بَابَهُ وَ مِيزَانَهُ، وَ اخَذَ «الْحَبْرَةَ» الْأَسْوَدَ وَ كَثَّرَهُ، وَ عَلَّقَهُ بَعْدَ ذَلِكَ فِي مَسْجِدِ الْكَوْفَةِ وَ رَجَعَ إِلَى بَلَدِهِ.

١. داد / طبر؛ رطائل (قزويني؛ برطانييل).

٢. Mār 'Théodore of Mopsuestia (n. 392 A.D.).

٣. افزودة؛ حسن فقط.

41 § و قد كانت القرامطة، قبل ظهور هذا الغلام، يَتَّبِعُونَ بعض مذاهب اهل الباطن، و يَتَّبِعُونَ الى تَشْجِيع الآل -عليهم السلام-، و يواعدون ظهور المنتظر، في القران السابع في المثلثة النارية، حتى قال ابو طاهر سليمان بن الحسين في ذلك:

«أَعَزُّكُمْ مِنِّي رُجُوعِي الى هَجَرٍ قَمْعًا قَلِيلٍ سَوْفَ يَأْتِيكُمْ الخبر
إِذَا طَلَعَ السَّرِجُ مِنْ أَرْضِ بَابِلَ وَقَارَتَهُ النَّجْمَانِ فَالْحَذَرُ الْحَذَرُ
أَلَسْتُ أَنَا الْمَذْكُورُ فِي الْكِتَابِ كُلِّهَا السُّأُ اَنَا الْمَنُوعُ فِي سُورَةِ «الرُّمُر» <293>.
سَأَمْلِكُ أَهْلَ الْأَرْضِ شَرْقًا وَ مَغْرِبًا^۱ اِلَى قَسْرِ زَانِ الرُّومِ وَ التُّرْكِ وَ الْخَزَرِ
وَ أَغْمُرُ حَتَّى يَأْتِيَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ فَيَخْضَعُ آتَارِي وَ يَرْضَى بِمَا أُتْرَ
فَتُنَى جَنَّةُ الْفِرْدَوْسِ لَا شَكَّ مَرْيَمِي وَ غَيْرِي يُصَلِّي فِي الْجَمْعِ وَ فِي سَفَرِ.
وَ النِّجَانِ، هَا زَحَلُ وَ الْمُشْتَرَى^۲.

42 § ثم ظهر بعد هؤلاء، رجل يُعْرَفُ بِأَبْنِ الْأَعْرَاقِي^۳، وَ هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّلْمَقَانِي <294> فَادَّعَى حُلُولَ رُوحِ الْقُدُسِ فِيهِ، وَ وَضَعَ كِتَابًا سَمَّاهُ بِالْحَاسَةِ السَّادَةِ فِي رَفْضِ الشَّرَائِعِ^۴، وَ اِيْلَاجِ الْفَاضِلِ نَوْرِهِ فِي الْمَفْضُولِ بِالْفَجْوَ بِه؛ فَاتَّبَعَهُ اِنَاسٌ مِنْ أَغْيَارِ الْخَلْقِ، وَ اِبَاحَوْهُ حُرْمَتَهُمْ، وَ طَيَّبُوا اَنْفُسَهُمْ بِاِيْلَاجِهِ النُّورِ فِيهِمْ، وَ جَدُّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الرَّاضِي بِاللَّهِ فِي طَلْبِهِ، فِي سَنَةِ اِثْنَتَيْنِ وَ عَشْرِينَ وَ ثَلَاثَمِائَةٍ، حَتَّى ظَفَرَ بِهِ، وَ بِالْحُسَيْنِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ وَهْبٍ، وَ أَبِي عَوْنِ اِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ابْنِ أَبِي النُّجُمِ^۵، وَ كَانَا مِنْ وَجُوهِ الْعَزَاقَرِيَّةِ، وَ وَجَدَ كِتَابَهَا إِلَيْهِ، بِمَخَاطَبَتِهِ بِالرَّبِّ وَ الْمَوْلَى، وَ يَصِفُونَهُ بِالْقُدْرَةِ عَلَى مَا يَشَاءُ، وَ يَدْعُونَهُ لِأَنْفُسِهِمْ بِالرَّحْمَةِ وَ الْإِصْلَاحِ (fol.115b) وَ قَدْ سَمَّى الْحُسَيْنِ بِمَرْزُوقِ التَّلَاجِ، وَ اِبَاعَوْهُ بِبُشَيْرِي؛ وَ قَرَّوْا، فَاعْرِفُوا اِيَّاهَا وَ بَصَحْتُهَا.

43 § وَ ادَّعَى ابْنُ أَبِي الْعَزَاقِرِ، أَنَّهُ كَانَ يَنْهَاهُمْ عَنْ دَعَائِهِمْ اِيَّاهُ بِذَلِكَ، وَ كَلَّفَ الْحُسَيْنِ بْنِ الْقَاسِمِ التَّبَرُّؤَ مِنْهُ، وَ تَتَاوَلَهُ بِمَا يَصِفَرُ بِهِ قَدْرَهُ؛ فَوُجِدَ مُتَسَارِعًا اِلَى ذَلِكَ وَ صَفَقَهُ مَوَاتٍ، وَ اَمَرَ

۱. طز فارتع. ۲. عس: غريبها. ۳. جمعه از داد / طز ساقط است.

۴. طز: التَّوَارِيقِ.

۵. (۱) از اینجا ما بند «۵» از تکرار ۹ مطابق با عس، گ ۱۱۵ الف، ص ۱۷ تا گ ۱۱۷ الف، ص ۱۷ در طبع «نشان» (طز، ص ۱۱۷) ما ساقط است، و در نسخه بدل آمده «ظهر آن است که در نسخه اصل از این موضع افتاده شده، چرا که از لفظ «و قسم» تا آخر از احکام فرو بردن ما، باشد بهر شان ما بعد و بمقابل ربطی ندارد. و آنه اعلام (طز، ص ۱۱۷) ده.

۶. اصل: المنجم، ضبط از طز است.

ch.

[IX]

الْقَوْلُ عَلَى مَا فِي شَهْرِ الْفُرْسِ

— من الاعياد والايام المشهورة —

(fol. 116h)

§ 1 و اذ قد قدّمنا ما وجب تقديمه، من الاسباب اللاحقة بالشهور و السنين^١، فقد يجب ان نرجع الى ما كان وقع عليه نصّ السؤال، لنشفي غلّة السائل بتحصيل مطلوبه. و نبتدئ بذكر ما في شهور الفرس من الايام المعلومة، مُرضين عما ذكره كل واحد من اصحاب الزيجات <295>. ^د اذ لم يكن لهم بذلك كثير عناية، بل اكتفوا منها بالنقل عن نسخ فاسدة و منحولة اكثرها. و لكننا نورد منها ما افادناه السماع من قوم، لا نشك في اعتنائهم بها لصحة اعتقادهم ديانة لها <296>. و قد وجدنا كتاب زادويه^٢ بن شاهويه <89> و كتاب خرشيد بن زيار موبد اصفهان <297> و كتاب محمد بن هرام بن مطيار <298>. تشتمل من هذه المعاني على شيء فيه غنية، و ليس فيه اختلاف اختلال^٣؛ فنقلنا نحن ما فيها الى ما اثبتناه هاهنا، و ركبنا بعضها ببعض. ^{١٠} و جمعنا اكثر ما قيل فيها؛ و قلنا مستعينين بالله:

٢ طف: «زادويه» (ما «زاد» مهملة) يد ضبط «زود»؛ ريش: <89>.

١. ريش: فرگره «V» (5).

٣ طف: —.

2 § ان الفرس حين كانوا يكبسون سنهم، يعلمون الفصول الاربعة بشهورهم، لتقارب الامر بينها؛ فكان «فروردين ماه» اول الصيف، و«تيرماه» اول الخريف، و«مهر ماه» اول الشتاء، و«دى ماه» اول الربيع. و كان لهم فيها ايام، يستعملونها على حسب الفصول الاربعة؛ فلما اهل الكيس، اختلفت اوقاتها. فبن تلك الايام، ما موضوعه امور دنياوية، و منها ما موضوعه امور دينية. ٥

3 § فأما اندبناوية، فاعباد مكزّمة و ايام معظمة، وضع الملوك و الرؤساء فيها «آنين» بها، يتوصلون الى سرور النفس، و فرح الروح، مع اكتساب الجمدة و النشاء، و اختلاف المؤدة و الدعاء؛ و رسموا فيها للعوام رسوما، يشاركونهم بها في مثل ذلك من السرور، و يظهرون عقائدهم في طاعة الملوك و خدمتهم. و كان ذلك احد الاسباب، الموسعة ضنك العيش على الفقراء، و المسيقة آمال ذوى الرجاء، و المنقذة قريبي^١ الملكة من الورطة و البلاء. و ستوا في ذلك سنناً، يأخذها الخلف عن السلف، تبركاً و تيمناً و تفاؤلاً. ١٠

4 § و أما الدينية (fol. 117a) فوضعها^٢ اصحاب الشرائع، من مسنهم^٣ و فقهاءهم و المتدينين بدينهم؛ و المطلوب من استعمالها، هو مثل المطلوب الذى ذكرنا، لكنه في الآخرة، و نحن نذكر، ما في كل شهر من شهورهم، من كلا النوعين، و نبتدئ بأول شهورهم و هو:

5 § . فروردين ماه: و اول يوم منه «النوروز»، و هو اول يوم من السنة الجديدة، واسمّه بالفارسية يقتضى هذا المعنى. و كان يوافق، فيما مضى دخول الشمس برج السرطان، بزيجاتهم، اذا كبسوا السنين؛ ثم يتردد في الربيع، اذا تأخر، فيكون زمانه هو الذى تخومه السنة بأسرها - اعنى - انه من نزول القطر الى بدو ازهر، و من توريد الاشجار الى إدراك الثمار، و من هيج الحيوان الى تناسله، و من ابتداء النامى الى تكامله؛ و لذلك جعل دليلاً، على بدء العالم و خلقه. ١٥

6 § و قيل ان في هذا اليوم، أدار الله الافلاك بعد سكونها، و ستر الكواكب بعد وقوفها، و خلق الشمس، حتى صارت بها اجزاء المدة من السنين و الايام و الشهور و غيرها معلومة، بعد ان كانت خفية، و وقع اول العدد عليها. و فيه قالوا: خلق الله العالم السفلى، و ملك كيومرث به، فهو «جشنه» اى عيده. و قيل انه: اول الايام الستة، التى خلق الله فيها الخلق؛ و هو مع «المهرجان» ٢٠

٣. عمن: مأخوذ من: طف: الشبه.

٢. عس: / نوب: فون: موها.

١. طف: نرجي.

عینا الزمان، كما الشمس و القمر عینا الفلك. و سأل المأمون علی بن موسى الرضى عن النوروز، فقال: هو يوم عَظَّمَتْهُ الملائكة، لاهم فيه خُلُقُوا؛ و عَظَّمَتْهُ الانبياء، لان الشمس فيه خُلِقَتْ؛ و عَظَّمَتْهُ الملوك، لانه اول يوم من الزمان.

7 § و عن عبدالصمد بن على، يرفعه الى جدّه عبدالله بن عباس، انه اُهدى الى انبى عليه السلام - يوم النيروز، جام فضة فيه حلواء؛ فقال: ما هذا؟ قالوا: النوروز. قال: و ما هو؟ قالوا: عيدٌ عظيم للفرس؛ قال: نعم، هو اليوم الذى أحبب الله فيه العسكرة؛ قالوا: و ما العسكرة؟ قال: الذين خرجوا من ديارهم، و هو الوف حذر الموت؛ فقال لهم الله: موتوا، ثم أحياهم فى هذا اليوم. و ردّ عليهم ارواحهم؛ و امر الساء فطرت عليهم، فلذلك اتخذ الناس صب الماء فيه شنة. ثم اكل الحلواء^١، و قَسَمَ الجام بين أصحابه، و قال: لَيْتَ لنا كلَّ يوم «نوروز».

8 § و قال بعض الحشوية: أن سليمان بن داود - عليها السلام - لما افتقد خاتمه و ذهب عنه مُلْكُهُ، ثم رُدَّ اليه بعد اربعين يوما، عاد اليه بهاؤه؛ و أتته الملوك، و عَكَفَتْ عليه الطيور، فقالت الفرس «نوروز آمد» - اى: جاء اليوم الجديد، فُسِّمَ النيروز. و أَمَرَ سليمان الرّيح، فحَمَلَتْهُ و اسْتَبَقَلَهُ خُطُاف، فقال: ايها الملك إنَّ لى عُنْثاً فيه بَيِّضات، فاعْدِلْ لا تَحْطِطْها؛ فَعَدَلَ، و لما نزل، حَمَلَ الخُطُاف فى منقاره ماء، فَرَشَهُ بين يديه، و أهدى له رجل جرادة؛ فذلِكَ سبب رَش الماء، و الهدايا فى النوروز.

9 § و قالت علماء العجم: أن فيه ساعة، يَزْجَرُ فَلَكَ «قَيْرُون»^٢ (پرونى / فروين) <299> بالأرواح، لإنشاء الخلق؛ قالوا و أَسَمُدُ ساعاته، ساعات الشمس؛ و فى صبيحته يكون الفجر أدنى ما يُمكن، و يُتَبَرَّكُ بالنظر اليه؛ و هو يوم مختار، لأنّه مسمّى بـ«سهرمز»، و هو اسم الله - عزَّ و جلَّ - الخالق الصانع المُنشئ المَرِّىّ للدنيا و اهلها، الذى لا يَقْدِرُ الواصفون على وصف جزو من اجزاء نعيمه و إحسانه.

10 § و قال سعيد بن الفضل <300>: جيل دنا و هو بفارس، يُزى عليه كل ليلة نيروز، يُزَوُّو شَطَطَ و تَلَمَّعَ على صحو الهواء، و تَنَمِّيهِ على كل حال من الزمان. و أعجب من هذا نيران كلواذا، و إن كان القلب لا يَطْمَئِنُّ اليها دون مشاهدتها؛ فقد أَخْبَرَنى ابوالفرج الزنجاني الحاسب

١. (۱) بايان التتاذكى (ار بند ۱۲۷ و تركرد ۸) با اينجا در طبع «ذات الو» (طز، ص ۱۲۱۵).

۲. طز: نيروز <299>.

<90> أنه شاهد ذلك مع جماعة قَصَدُوا كلواذا <301>، سنة دخول عَصِدُ الدولة بغداد، و
أَنَّهُا نيران و شموع لا تُخْصَى كثرة، تَظْهَرُ في الجانب الغربي من دجلة بإزاء كلواذا، في الليلة التي
يكون في صبيحتها النوروز؛ قال: فَإِنَّ السُّلْطَانَ، وضع هناك رَصَدَهُ، لِيَتَحَسَّسُوا الحقيقة، كيلا يكون
ذلك من الجوس أَمْرًا مُؤْمَا؛ فَلَمْ يَقْبَعُوا إِلَّا على أَنَّهُمْ: كُلُّهَا قَرَّبُوا منها، تباعدت، وكلُّهَا تباعدوا، قَرَّبَتْ.
11 § فَقُلْتُ لأبي الفرج: إِنَّ يومَ النوروز، زائل عن مكانه، لإهمال الفرس كسبَتَهُمْ، فلم
لا يَتَأَخَّرُ عنه هذا الأَمْرُ؛ وإن لم يَجِبْ تَأَخُّرُ، فهل كان يَتَقَدَّمُ وقت استعمال الكيسة، فلم يَكُنْ عنده
جواب مُقْنِع. وقال اصحاب التَّيَرُفُجَات: مَنْ لَبِقَ يومَ النوروز قَبْلَ الكلام - إذا أُصْبِحَ، ثلاث لَفَاتٍ
عَسَلْ؛ وَ يَجْزُ ثَلَاثَ قِطَاعٍ مِنْ شَمْعٍ، كان ذلك شِفَاءً مِنَ الأَدْوَاءِ.

12 § وقد قال بعض علماء الفرس: أَنَّ السبب، في تسمية هذا اليوم بالنوروز، أَنَّ «العابثة»
ظَهَرَتْ أَيَّامَ طهمورث؛ فلما ملك جَمَّ شَيْئًا، جَدَّدَ الدين، فَسَمَّى ذلك الشَّيْءَ؛ و كان النوروز يومًا
جديدًا، و شَيْئًا عِيدًا، وإن كان قبله مُنَظَّمًا. وقد قيل في تسميته ايضا: أَنَّ جَمَّ شَيْئًا لما اتَّخَذَ العجلة،
ركبها في هذا اليوم، و حَمَلَتْهُ الجِنَّ و الشَّيَاطِينُ في الهواء، مِنْ دُيَاوَنْدِ إِلَى بَابِلَ في يوم واحد؛ فَاتَّخَذَهُ
الناس عيدًا، لما رَأَوْا فيه مِنَ الأعْجوبة، وَ تَرَجَّعُوا بِالْأَرْجوحَاتِ تَشْبُهًا بِهِ.

13 § و زعم بعضهم: أَنَّ جَمَّ كان طَوَافًا في البلاد، و أَنَّهُ لما أَرَادَ دخول آذَرَبِيجَانَ، جَلَسَ
على سرير من ذهب، و حَمَلَهُ الرُّجَالُ على أَعْنَاقِهِمْ؛ فَلَمَّا وَقَعَ عليه شَمَاعُ الشَّمْسِ، و رَأَاهُ النَّاسُ،
اشْتَفَطُوهُ، وَ فَرَّحُوا بِهِ، وَ عَظِدُوا ذَلِكَ اليومَ.

14 § و كان النوروز فيه، جرى الرُّسْمُ بِتَهَادِي النَّاسِ، فيما بينهم الشُّكْرُ؛ و السبب فيه - كما
حكى آذَرَبَاذَ مُؤَيَّدُ بَغدَادِ <55> - أَنَّ قَصَبَ الشُّكْرِ، إِنَّمَا ظَهَرَ في مملكة جَمَّ يومَ النوروز، ولم يكن
يُعْرَفُ قَبْلَ ذَلِكَ الوقت؛ و هو أَنَّهُ رَأَى قِصْبَةَ كَثِيرَةِ المَاءِ، قد نَجَّتْ شَيْئًا مِنْ عَصَارَتِهَا، فَذَاقَهَا، فَوَجَدَ
فِيهَا حَلَاوَةً لَذِيذَةً، فَأَمَرَ بِاسْتِخْرَاجِ مَائِهَا، وَ عَمِلَ مِنْهَا الشُّكْرُ؛ فَارْتَفَعَ في اليوم الخامس، وَ تَهَادَوْهُ
تَبَرُّكًا بِهِ، وَ كَذَلِكَ اسْتَعْمَلَ في المَهْرَجَانِ.

15 § و إِنَّمَا خَصَّصُوا وَقْتَ الانْتِقَالِ الصِّبْغِ، بِالْإِبْتِدَاءِ فِي السَّنَةِ <302> لِأَنَّ الانْتِقَالَينِ، أَوَّلَى
أَنْ يُوقَفَ عَلَيْهَا بِالْأَلَاةِ و الْبَيَانِ مِنَ الْعَتَدَالَيْنِ؛ وَ ذَلِكَ أَنَّ الانْتِقَالَينِ، هُمَا أَوَّلُ إِقْبَالِ الشَّمْسِ،
إِلَى أَخَذِ قُطْبِي الكُلِّ، وَ إِذْبَارِهَا عَنْهُ بَعِينَهُ؛ وَإِذَا رُصِدَ الظِّلُّ الْمُنْتَصِبُ فِي الانْتِقَالِ الصِّبْغِ، وَ الظِّلُّ

البسيط في الانقلاب الشتوي، في أي موضع، اتفق من الأرض، لم يخف على الراصد يوم الانقلاب؛ ولو كان من علم الهندسة والهيئة بأبعد البعد، لأن تفاضل الظل البسيط مع قلة اختلاف الميل، إذا كان الارتفاع كثيراً، فأما الاعتدالان، فإنه لا يوقف على يوميهما، إلا بعد تقدم المعرفة بعرض البلد، والميل الكلي؛ ثم لا يكون ذلك ظاهراً، إلا لمن تأمل الهيئة وشدا من علمها، وعرف آلات الرصد ونصيحها والعمل بها. فكان الانقلابان هذه الأسباب، أولى بالابتداء من الاعتدالين؛ وكان الصنفي منها، أقرب إلى سمت الزووس الشمالية، فأثروه على الشتوي وإيضاً، فلأنه وقت إدراك الغلات، فهو أصوب لافتتاح الحراج فيه من غيره. وكثير من العلماء وحكماء اليونانيين، أقاموا الطالع لوقت طلوع كلب «الجبار»؛ واشتقوا به السنة دون الاعتدال الربيعي، من أجل أن طلوعه، كان فيما مضى موافقاً لهذا الانقلاب، أو بالقرب منه.

16 § وقد زال هذا اليوم - أعني - النوروز عن وقته، حتى صار في زماننا يوافق دخول الشمس برج الحمل، وهو أول الربيع؛ فجزى الرشم للملك خراسان فيه، أن يخلعوا على أساويرهم، الخيلج الربيعية والصفية.

17 § والبوم السادس منه، وهو «روز خرداذ» النوروز الكبير <303>. وعند الفرس عيد عظيم الشأن. قيل أن فيه: فرغ الله من خلق الخلائق، لأنه آخر الأيام الستة المذكورة، وفيه خلق المشتري، وأستعد ساعاته ساعات المشتري. قالوا: وفيه وصل سهم زرادشت إلى مناجاة الله، وعرج كيمسرو إلى الهواء؛ وفيه تقسم السعادات لاهل الأرض. ولذلك يسمى العجم يوم الرجاء. وقال اصحاب الترنجات: من ذاق صبيحة هذا اليوم، قبل الكلام، السكر؛ وتذهن بالزيت، دفع عنه في عامة سنته أنواع البلايا.

18 § وقالوا: أنه يري في صبيحته على جبل يوشنج <304> شخص صامت بيده طاقة مزو، فيظلم ساعة، ثم يتيب، فلا يري إلى مثله من المحول. وذكر زاذريه في كتابه: أن السبب فيه، طلوع جم شيد^١ من ناحية الجثوي - وهو «الاناهتر» <305> - وذلك أن اللعين إبليس، كان أزال البركة، حتى صار الناس لا يقرقون^٢ عن الطعام والشراب؛ ومنع الريح عن أن تهب، فتيست الأشجار، وكادت الدنيا تبطل؛ فصار جم بأمر الله وإرشاده إلى ناحية الجنوبي، يقصد مشوى

إِنلِيسَ وَأَشْبَاعَهُ؛ وَبَقِيَ فِيهَا مَدَّةٌ، حَتَّى أُرْزَلَ ذَلِكَ، فَرَجَعَ النَّاسُ إِلَى الْإِعْتِدَالِ وَالْبَرَكَةِ وَالْخَضْبِ، وَتَخَلَّصُوا مِنَ الْبَلَاءِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ، رَجَعَ جَمُّ إِلَى الدُّنْيَا، وَطَلَعَ فِي هَذَا الْيَوْمِ كَالشَّمْسِ، سَطَعَ مِنْهُ التَّوَرُّ، لِأَنَّهُ كَانَ نَبْرًا مِثْلَهَا، وَتَغَجَّبَ النَّاسُ مِنْ طُلُوعِ شَمْسَيْنِ؛ وَاخْضَرَّ كُلُّ عَوْدٍ بِإِسْ، فَقَالَ النَّاسُ «زُورْ نَوْ» سَإِ-يَوْمَ جَدِيدٍ؛ وَزَرَعَ كُلُّ مِنْهُمْ الشَّعِيرَ فِي مِرْكَنِي، أَوْ غَيْرِهِ تَبَرُّكَأَ بِهِ؛ ثُمَّ بَقِيَ الرُّسْمُ، بِأَنْ يُزَرَعَ فِي هَذَا الْيَوْمِ حَوْلَى صَحْنِ دَوْرِ الْمُلُوكِ، سَبْعَةُ أَصْنَافٍ مِنَ الْغَلَّتِ عَلَى سَبْعِ أَسْطَوَانَاتِ ٥

<306> وَكَانَ يُغْتَبَرُ بِمَا يَنْثِيَتْ مِنْهَا، عَلَى غَلَّتِ السَّنَةِ وَقُوَّتِهَا وَزِدَائِهَا.

19 § وَفِيهِ نَادَى جَمٌّ شَيْذُ فَيَمَنْ خَضَرَ، وَكُتِبَ إِلَى مَنْ نَأَى؛ بِأَنْ يُخْرِجُوا النَوَاسِ الْعَتِيقَةَ، وَلا يَنْتُوا فِيهِ نَاوُوسَا حَدِيثًا؛ فَقَدْ سَارَ فِيهِمْ سِيرَةً، أَزْطَاحَهَا اللَّهُ؛ وَكَانَ مِنْ جَزَائِهِ إِثَابُهُ عَلَيْهَا، أَنْ جَنَّبَهُمُ الْأَسْقَامَ وَالْهَرَمَ وَالْحَسَدَ وَالْفَنَاءَ وَالْعُمُومَ وَالْمَصِيبَ؛ فَلَمْ يَمُتْ شَيْءٌ مِنَ الْحَيَوَانِ مَدَّةَ مُلْكِهِ، إِلَى أَنْ نَحَمَ بِيُورَاسَفَ ابْنَ أُخْتِهِ، فَقَتَلَهُ، وَتَقَلَّبَ عَلَى مَلِكِهِ، فَكَانَ الْعَدَدُ يَكْتُرُ، حَتَّى ضَاقَتْ بِهِمُ الْأَرْضُ، فَوَسَّطَهَا اللَّهُ ثَلَاثَةَ أَضْعَافٍ مَا كَانَتْ عَلَيْهِ؛ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَغْتَسِلُوا بِالْمَاءِ، لِيَتَطَهَّرُوا مِنَ الذُّنُوبِ، وَيَفْعَلُوا ذَلِكَ فِي كُلِّ سَنَةٍ، لِيَذْفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ آفَاتِ السَّنَةِ.

20 § وَزَعَمَ بَعْضُ النَّاسِ: أَنَّ جَمًّا كَانَ أَمَرَ بِجَفْرِ أَنْهَارٍ، وَأَنَّ الْمَاءَ أُخْرِجَ فِيهَا فِي هَذَا الْيَوْمِ؛ فَاسْتَبَشَرَ النَّاسُ بِالْخَضْبِ، وَاغْتَسَلُوا بِذَلِكَ الْمَاءِ الْمُرْسَلِ، فَتَبَرَّكَ الْخَلْفُ بِمَحَاكَاةِ السَّلَفِ؛ وَقَالَ بَعْضُ: أَنَّ الْمُرْسَلَ لِلْمِيَاهِ فِي الْأَنْهَارِ، هُوَ زَوْعٌ بَعْدَ تَخْرِيبِ أَفْرَاسِيَابِ عِمَارَاتِ أِيرَانِ شَهْرٍ. ١٥

21 § وَقِيلَ: بِلِ السَّبَبِ فِي الْإِغْتِسَالِ، هُوَ أَنَّ هَذَا الْيَوْمَ نَهْرُ ذَا، وَهُوَ مُلْكُ الْمَاءِ؛ وَالْمَاءُ يُنَاسِبُهُ، فَلِذَلِكَ صَارَ النَّاسُ يَقُومُونَ فِي هَذَا الْيَوْمِ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ، فَيَتَغَمَّدُونَ إِلَى مَاءِ الْقَيْيِ وَالحَيَاضِ؛ وَرَبَّمَا اسْتَقْبَلُوا الْمِيَاهَ الْجَارِيَةَ، فَيُغِيضُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ مِنْهَا، تَبَرُّكَأَ وَدَفْعًا لِلْآفَاتِ. وَفِيهِ يُزَرُّ النَّاسُ الْمَاءَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَسَبَبُهُ هُوَ سَبَبُ الْإِغْتِسَالِ؛ وَقِيلَ: بِلِ هُوَ احْتِسَابُ الْمَطَرِ عَنْ أِيرَانِ شَهْرٍ ٢٥ زَمَانًا طَوِيلًا، وَأَنَّ جَمًّا شَيْذًا، لَمَّا جَلَسَ مُتَشَرِّعًا بِمَا ذَكَرْنَا، مُطَرِّبُوا مَطَرًا غَزِيرًا؛ فَتَبَرَّكَأَ بِهِ، وَصَبَّهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، فَيَبْقِيَتْ سَنَةٌ فِيهِمْ؛ وَقِيلَ أَيْضًا: أَنَّ زَرْشَ الْمَاءِ، إِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ التَّطَهُّرِ، مِمَّا

اَكْتَسَبَتِ الْأَبْدَانُ مِنْ دَخَانِ النَّارِ. وَ انْتَرَقَى^١ بَها مِنْ أَدْناسِ الْإِيقَادِ؛ وَلَاقَتْهُ يَذْفَعُ عَنِ الْهَوَاءِ، فَسَادَهُ الْمَوْلَكُ لِلْأَوْبَةِ وَالْأَمْرَاضِ.

22 § و في هذا اليوم، أخرج جمُّ مقادير الأشياء، فَنَبَّهَتْ لِلْمُلُوكِ بَعْدَهُ، وَكَانُوا يُعِيدُونَ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ، مِنْ الْكَافِزِ وَالْمَجْلُودِ الَّتِي يُكْتَبُ بِهَا الرِّسَالُ إِلَى الْأَقْاقِ، وَ مَا وَجِبَ أَنْ يُخْتَمَ عَلَى آخِرِهِ، خَتَمٌ عَلَيْهِ، وَ كَانَ يُسَمَّى بِالْفَارَسِيَّةِ «اسْفِيدَار نَوِشْت».

23 § وَلَمَّا كَانَ بَعْدَ جَمِّ، جَعَلَتْ الْمُلُوكُ هَذَا الشَّهْرَ - أَعْنَى - «فَرُورْدِينَ مَاه» كُلَّهُ أَعْيَادًا، مَقْسُومَةً فِي أَسَدَاسِهِ: فَالْخَمْسَةُ الْأَوَّلَى لِلْمُلُوكِ، وَالثَّانِيَةُ لِلْأَشْرَافِ، وَالثَّالِثَةُ لِلْخَدَمِ الْمُلُوكِ، وَالرَّابِعَةُ لِحَوَاشِيهِمْ، وَالخَامِسَةُ لِلْعَامَّةِ، وَالسَّادِسَةُ لِلرَّعَاةِ. وَ قَدْ قِيلَ: أَنَّ الْوَاصِلَ بَيْنَ النَّوْرُوزَيْنِ، هُوَ هَرَمَزُ بِنِ سَابُورِ الْبَطَلِ <307> فَإِنَّهُ عَيَّنَّ جَمِيعَ الْأَيَّامِ - الَّتِي بَيْنَها؛ وَ زَقَعَ الْبَرَّانَ عَلَى الْمَوَاضِعِ الْعَالِيَةِ تَيْشُنًا بِها، وَتَصْفِيَةً لِلْجَوِّ بِإِحْرَاقِها مَا فِيهِ مِنْ غِلَظِ الشِّتَاءِ^٢، وَ تَرْقِيقِها الْعَفُونَاتِ الْمَوْلُودَةَ لِلْفَسَادِ وَتَبْدِيدِها.

24 § وَ كَانَ مِنْ «آئِينَ» الْإِكَّاسَةِ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ الْخَمْسَةِ، أَنْ يَبْذَأَ الْمَلِكُ يَوْمَ النَّيروزِ، فَيُعَلِّمَ النَّاسَ بِالْجُلُوسِ لَهُمْ وَ الْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ؛ وَ فِي أَيَّامِ الثَّانِي يُجْلِسُ لِمَنْ هُوَ أَرْفَعُ مَرْتَبَةً مِنْهُمْ الدِّهَاقِينَ وَ أَهْلَ الْبُيُوتَاتِ، وَ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ يُجْلِسُ لِأَسَاوِرَتِهِ وَ عِظْمَاءِ مَوَازِينَتِهِ، وَ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ لِأَهْلِ بَيْتِهِ وَ قَرَابَتِهِ وَ خَاصَّتِهِ، وَ فِي هَذَا الْيَوْمِ الْخَامِسِ: لَوْلَدِهِ وَ صَنَائِعِهِ؛ فَيَصِلُ إِلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ، مَا اسْتَحَقَّهُ مِنَ الرَّتَبَةِ وَ الْإِكْرَامِ، وَ يَسْتَوْفِي مَا اسْتَوْجَبَهُ مِنَ الْمَبْرَةِ وَ الْإِنْعَامِ؛ فَإِذَا كَانَ الْيَوْمُ السَّادِسُ: كَانَ قَدْ فَرَّغَ مِنْ قِضَاءِ حَقُوقِهِمْ، فَتَوَزَّرَ لِنَفْسِهِ، وَلَمْ يَصِلْ إِلَيْهِ إِلَّا أَهْلُ أَتْنِيهِ، وَ مَنْ يَصْلُحُ لِحُلُولَتِهِ؛ وَ أَمَرَ بِإِحْضَارِ مَا حَصَلَ مِنَ الْهَدَايَا، عَلَى مَرَاتِبِ الْمُهْدِينَ، فَيَتَأَمَّلُها وَ يُفَرِّقُ مِنْها مَا شَاءَ، وَ يُودِعُ الْخَزَائِنَ مَا شَاءَ.

25 § وَ الْيَوْمُ السَّابِعُ عَشَرَ، هُوَ «سَرُوش رُوز»، وَ سَرُوشُ^٣ أَوَّلُ مَنْ أَمَرَ فِيهِ بِالزُّمَرَةِ، وَ هُوَ الْإِيمَاءُ بِالْفَتْنَةِ لَا بِكَلَامِ مَفْهُومٍ؛ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ إِذَا صَلُّوا وَ سَبَّحُوا اللَّهَ وَ قَدَّسُوهُ، تَنَاولُوا الطَّعَامَ فِي وَسْطِ ذَلِكَ، فَلَا يُكَيِّمُهُمُ الْكَلَامُ وَسْطَ الصَّلَاةِ، فَيَتَهَمُّوهُمْ وَ يُبْخِرُونَ وَ لَا يَتَكَلَّمُونَ؛ وَ هَذَا عَلَى مَا أَخْبَرَنِي بِهِ آذَرْخُورَا الْمُهَنْدِسُ <91> وَ قَالَ غَيْرُهُ: بَلْ ذَلِكَ، لِتَلَا يَصِلُ بِخِزَارِ الْأَقْوَامِ إِلَى الْأَطْعَمَةِ. وَ هُوَ

١. توب: اصل.

٢. طز: اسفیدار نوشت.

٣. داد / طز: الانبیا.

٤. هن: —.

يوم مبارك في كل شهر، لأنَّ «سروش» اسم رقيب الليل من الملائكة؛ ويقال أنه جبرئيل. وهو أشدُّ الملائكة على الجبن والشحرة. وهو يطلع على الخلق بالليل ثلاثاً، فيفتح الجنَّ ويزجرُ الشجرة؛ ويضيء الليل لظنونه^١. فيبزو الجنَّ، وتغذب المياه، وتشفع الذئكة، وتلتهب شهوة التكاثر في الحيوان؛ ومن تلك المرات الثلاث، طلوع الفجر فيه: يمتز النبات، ويسمى الزهر. و يعضو الطير، ويترؤخ العليل، ويتنفس المكروب، ويأمن المسافر، ويطيّب الزمان، وتصدق الرؤيا، وتفرخ الملائكة والجن.

26 § و اليوم التاسع عشر، وهو «فروردين روز» عيد^٢، ويسمى «فروروز دكان»^٣، ذلك للموافقة بين اسمه واسم الشهر الذي هو فيه، وجرى لهم مثل ذلك في كل شهر.

27 § اردیبهشت ماه: اليوم الثالث منه، وهو «روز اردیبهشت» عيد، يسمى «اردیبهشتگان» لاتفاق الاسمين؛ ومعنى هذا الاسم: الصدق خير، وقيل بل هو: منتهى الخير؛ و «اردیبهشت» هو ملك النار والنور، وهما ثنائيه؛ وقد وكله الله بذلك، وبإزالة العلل والأمراض بالأدوية والأغذية، بإظهار الصدق من الكذب، والمحق من المبطل بالآتيان، التي ذكروا أنها بيته في الابدنا <308>، و اليوم السادس والعشرون منه، وهو «اشتاد روز» أول الكهنبار الثالث، وهو خمسة أيام آخرها آخر الشهر؛ وفيها خلق الله الارض. واسم الكهنبار «فيشبهيم كاه»؛ والكهنبارات ستة <88 / 309>، وكل واحد منها، خمسة أيام، واضعها زوادشت.

28 § خرداد ماه: اليوم السادس منه، وهو «روز خرداد» عيد، يسمى «خردادگان» لاتفاق الاسمين، ومعنى هذا الاسم: ثبات الخلق، وهرودا هو الملك الموكل بتربية الخلق والأشجار والنبات، وإزالة التباسات عن المياه. و اليوم السادس والعشرون منه | وهو «اشتاد روز» أول الكهنبار الرابع، وآخره آخر الشهر؛ وفيه خلق الله الأشجار والنبات، واسمه «اياترم كاه».

29 § تیر ماه: اليوم السادس منه، وهو «روز خرداد» عيد^٤، يسمى «جشن نیلوفر» <309> وهو مستحدث. و اليوم الثالث عشر منه، وهو «روز تیر» عيد، يسمى «التيركان» لاتفاق الاسمين؛ وله سببان: احدهما زعموا أن افراسياب، لما تغلب على ايران شهر، وحاصر

٢. داد / هز: فروردین ماه.

١. د رهاش عس الفرود: لعنه الله على هذه الليلة «ليلة العدر»

٣. اصل: فروردگار.

منوشجر بطبرستان، طَلَبَ منه أمراً؛ فَأَتَمَّ به عليه، على أَنْ يَزِدَّ اليه من ايران شهر، وَثِيَّةُ نُشَابَةِ
 فِي مِثْلِهَا؛ فَخَضَرَ مَلَكٌ مِنَ الْمَلَانِكَةِ اسْمُهُ اسفندارمذ، وَأَمَرَ بِأَنْ يَتَّخِذَ قَوْسًا وَنُشَابَةً عَلَى مِقْدَارِ مِثْلِهِ
 لِنَاصِنِهَا، عَلَى مَا يَبَيِّنُ فِي كِتَابِ الْإِسْتِ؛ وَأَخْضَرَ آرَشَ <310> وَكَانَ شَرِيفًا ذِيْنَا حِكْمًا، وَأَمَرَ
 بِأَخْذِ الْقَوْسِ وَزِمِي النُّشَابَةِ؛ فَقام وَتَعَرَّى وَقَالَ: أَيُّهَا الْمَلِكُ وَآيُمَا النَّاسِ، أَبْصِرُوا بَدَنِي، فَإِنِّي بَرِيءٌ
 مِنْ كُلِّ جِرَاحَةٍ وَعِلَّةٍ؛ وَإِنِّي مَوْقِنٌ بِأَنِّي إِذَا رَمَيْتُ بِهِذِهِ الْقَوْسَ وَالنَّهْمَ، تَقَطَّعَتْ قِطْعًا، وَتَلَفَتْ
 نَفْسِي، وَقد جَعَلْتُهَا فِدَاءً لَكُمْ، ثُمَّ تَجَرَّدَ، وَمَدَّ الْقَوْسَ بِمَا اعطاه الله مِنَ الْقُوَّةِ، فَرَمَى بِهَا وَتَقَطَّعَ
 قِطْعًا، وَأَمَرَ اللهَ الرَّيحَ حَتَّى اخْتَلَفَتِ النُّشَابَةُ مِنْ جَبَلِ الرُّويَانِ، وَبَلَغَ بِهَا أَقْصَى خِرَاسَانَ بَيْنَ فِرْعَانَةَ
 وَطَخِيرِستان؛ فَأَصَابَتْ أَصْلَ شَجَرَةٍ مِنْ شَجَرِ الْجَوْزِ كَبِيرَةٍ، لَمْ يَكُنْ لَهَا فِي الدُّنْيَا شَبِيهٌ مِنَ
 الْأَشْجَارِ كِبَرًا؛ وَيَقَالُ: أَنَّ مِنْ مَوَاضِعِ الرُّمِيَّةِ إِلَى مَوْقِعِ النُّشَابَةِ، أَلْفُ فَرَسِيخٍ؛ فَاصْطَلَحَا عَلَى تِلْكَ
 الرَّمِيَةِ، وَكَانَتْ فِي هَذَا الْيَوْمِ، فَأَتَّخَذَهُ النَّاسُ عِيدًا.

§ 31) وَقد كَانَ نَالَ مِنْوشَجَرَ، وَاهِلَ اِيْرَانِشَهْرِ الضُّرِّ فِي ذَلِكَ الْحِصَارِ، بِمِثْلِ لَمْ يَقْدِرُوا عَلَى
 طَحْنِ الْحِنْطَةِ، وَخَبَرَ الْخَبَرَ اسْتِبْطَاءً لِمُدَّتْهَا، حَتَّى طَحَنُوا الْحِنْطَةَ، وَانْفَوَاكِهِ الْفِجَّةِ الَّتِي لَمْ تُذْرِكْ، وَ
 أَكَلُوهَا، فَصَارَ طَبِخُ الْحِنْطَةِ وَالْفَوَاكِهِ فِي هَذَا الْيَوْمِ سَنَةً إِلَى زَمَانِنَا هَذَا. وَقد قِيلَ: أَنَّ يَوْمَ الرُّمِيَةِ،
 هُوَ هَذَا الْيَوْمِ، وَهُوَ «رُوز تِير»، وَأَنَّهُ «التَّيْرَكَانُ» الصَّغِيرُ؛ وَأَنَّ الْيَوْمَ الرَّابِعَ عَشَرَ، وَهُوَ «كُوشِ
 رُوز» هُوَ التَّيْرَكَانُ الْاَكْبَرُ؛ وَأَنَّ الْخَبَرَ فِيهِ، وَزَدَ بِمَوْقِعِ السَّهْمِ؛ وَفِي «رُوز تِير» تُكْسَرُ الْمَطَايِخُ وَ
 الْكَوَانِينِ، إِذْ فِيهِ تُخْلَصُ النَّاسُ مِنْ اِفْرَاسِيَابِ، وَتَضَى كُلُّ وَاحِدٍ إِلَى عَمَلِهِ.

§ 31) وَالسَّبَبُ الثَّانِي: أَنَّ «الدَّهْفُوزِيَّةَ» -الَّتِي- مَعْنَاهَا: حَفِظَ الدُّنْيَا وَحِرَاسَتَهَا وَالتَّأَثُّرُ فِيهَا،
 وَ«الدَّهْقَنَّةَ» -الَّتِي- مَعْنَاهَا: عِمَارَةُ الدُّنْيَا وَزِرَاعَتُهَا وَقِسْمَتُهَا، هِيَ تَوْأَمَانِ بَيْنَهُمَا، يَخْمَرُ الدُّنْيَا وَيُدُومُ
 قَوَامُهَا وَيَصْلُحُ فَسَادُهَا، وَالْكِتَابَةُ يَلْزُمُهَا مَقْتَرَنَتُهُمَا، فَأَمَّا «الدَّهْفُوزِيَّةَ»، فَقَدْ سَدَرَتْ عَنْ
 اَوْشَهَنجٍ؛ وَأَمَّا «الدَّهْقَنَةُ»، فَصَدَرَتْ عَنْ أَخِيهِ وَيَكْرَدُ؛ وَاسْمُ هَذَا الْيَوْمِ «تِير» -وَهُوَ عَطَارِدُ نَجْمِ
 الْكِتَابِ- وَفِيهِ نَوْءُ اَوْشَهَنجٍ بِاسْمِ أَخِيهِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ؛ وَقُسِمَتْ لَهُ الدَّهْقَنَةُ -وَهُيَ وَالْكِتَابَةُ شَيْءٌ-
 وَاحِدٌ -فَصِيرُوا هَذَا الْيَوْمَ عِيدًا إِجْلَالًا لَهُ وَإِعْظَامًا؛ وَفِيهِ أَوْعَزَ إِلَى أَهْلِ الدُّنْيَا، بِأَنْ يَتَزَكَّوْا بِزَيِّ
 الْكِتَابِ وَالدَّهْقَانِ، فَيَتَّقِيَ الْمُلُوكَ وَالدَّهَاقِنَةَ وَالْمُؤَابَذَةَ وَغَيْرَهُمْ، يَتَزَكَّوْنَ بِلِبَاسِ الْكِتَابِ إِلَى أَيَّامِ
 بَشْتِاسَفِ، إِجْلَالًا لِلْكِتَابَةِ وَإِعْظَامًا لِلدَّهْقَنَةِ.

32 § وفيه يُغْتَسَلُ الفرس، والسبب فيه: أَنَّ كَيْخُسرو، لما انصرف من حرب افراسياب، اجتاز في هذا اليوم بناحية ساوه، وصَدَّعَ الجَبَلُ المَطْلُ عليها، و نَزَلَ على عين ماء، منفرداً عن معسكره؛ فترأبى له الملكُ، ففزعَ وأُغْمِيَ عليه؛ و وافقَ ذلك وصولَ ويمن بن جودرز اليه، و قد أفاق، فزئ على وجهه من ذلك الماء، و أَشْنَدَه الى صخرة هناك؛ و قال له: ايها الملكُ «مانديش» ساي: لا تخف. و أمرَ ببناء قرية العين، و سَمَّاهَا مه انديش، فحُفَّتْ و جُوِلَ «انديش» <311> و جرى رسم الاغتسال بهذا الماء، و جميع مياه العيون تبركاً؛ و قد يَنْزُجُ اهل آمل الى بحر الخزر، فيَلْقَبُونَ في الماء، و يَتَلَهَّوْنَ و يَتَفَامِسُونَ يومهم هذا كله.

33 § مردادماه: اليوم السابع منه، و هو «روز مرداد» عيد، يسمَّى «مرداذكان» لاتفاق الاسمين، و معنى مرداد: دوام الخلق ابدًا من غير موت و لا فناء؛ و مرداد هو الملك الموكل بحفظ الدنيا، وإقامة الأغذية و الأدوية - التي اصلها النبات - المُرْبِية للجبوع و الضَّرُ و الأمراض.

34 § شهر يور ماه: اليوم الرابع منه، و هو «روز شهر يور» عيد، يسمَّى «شهر يور كان» لاتفاق الاسمين، و معناه: المني و المحبة؛ و شهر يور هو الملك الموكل بالجواهر السبعة، التي هي الذهب و اللُّصْفَةُ و غير ذلك من القلِّرات، مما به قوام الصناعات و الدنيا و اهلها، و ذكر زَادَوَيْه: أَنَّهُ يسمَّى «آذُرْجَشَن» <312>، و هو عيد التيران - التي - في دُورِ الناس؛ و كان ابتداء الشتاء، و فيه كانوا يُوقِدُونَ التيران العظيمة في بيوتهم؛ و يُكْتَبِرُونَ مِن عِبَادَةِ الله و تحميده، و يجتمعون على الأكل و الفَرَح؛ و يَزْعُمُونَ أَن ذلك لدفع البرد و اليُسْس الحادث في الشتاء، و أَن انتشار حرارتها، يَدْفَعُ غوائل الضَّرُ المُضَرِّ بالنبات في الدنيا، و كان سبيلهم في ذلك، سبيل مَنْ يمضي الى محاربة عدوّه بالجيش العظيم.

35 § و ذكر خورشيد الموبذ <297>: أَن «آذُرْجَشَن» هو اليوم الاول من هذا الشهر، و هو «روز هرمز»، و اليوم السادس عشر منه، و هو «روز مهر»، يسمي «خزان» الاول، و هو للخاصة؛ و ليس هو من ايام الفرس، و إِذْ كان يُسْتَقْتَلُ في شهرهم، فَإِنَّهُ من الأَيَّام الطَّاهِرَةِ، و المرسوم عندهم تَغْيِيرُ اهلواء و أول الشتاء، و في زماننا صَيَّرَهُ اهل خراسان أول الحريف، و هذا اليوم هو «روز مهر»، أول الكهنبار الخامس، و آخره «روز بهرام» منه، و فيه خلق الله البهائم، و اسمه «ميد ياريم كاه».

36 § مهرماه: اليوم الاول منه. و هو «هرمزد روز» مهر. و هو «خزان» الثاني. و هو للعلماء

على مثال ما تقدم ذكره. و اليوم السادس عشر | منه | و هو «روز مهر» عيد عظيم الشأن. و يُعرف
بالـ«المهرجان». و اسمه موافق لاسم الشهر. و تفسيره: «مَحَبَّةُ الرُّوح». و قد قيل: أَنَّ مهر هو اسم
الشمس. و أَنَّهَا ظَهَرَتْ فِي هَذَا الْيَوْمِ نَعْلَام. فُسِّمَتْ بِهَا؛ و الدليل على ذلك أَنَّ: مِنْ «آئِينَ» الْأَكْاسِرَةِ
فِي هَذَا الْيَوْمِ، التَّوْجُّ بِالتَّاجِ الَّذِي عَلَيْهِ صُورَةُ الشَّمْسِ، وَ عَجَلَتْهَا الدَّائِرَةُ عَلَيْهَا، وَ فِيهِ يَقُومُ
لِلْفَرْسِ سَوْقٌ.

37 § و زعموا أَنَّ تَخْصِيصَهُمْ إِثَاءً بِالْعَظِيمِ، بِسَبَبِ اسْتِشَارِ النَّاسِ لِمَا سَمِعُوا خُرُوجَ

افريدون، بعد أَنَّ وَتَبَ كَابِي عَلَى الضَّحَّاكِ بِيوراسف، وَ طَرَدَهُ. و دَعَا إِلَى افريدون؛ وَ كَابِي هُوَ الَّذِي
تَيَسَّنَّ مُلُوكُ الْفَرْسِ بِطَلَمِهِ وَ رَايَتِهِ، وَ كَانَتْ مِنْ جِلْدِ دُبٍّ وَ يُقَالُ أَسَدٌ، وَ سُمِّيَ «دَرْفَشْ كَابِيَان»، وَ
رُضِعَ بَعْدَهُ بِالْجَوْاهِرِ وَ الذَّهَبِ. قَالُوا: وَ فِيهِ نَزَلَتْ الْمَلَائِكَةُ لَعُونُ افريدون، وَ جَرَى الرَّسْمُ بِذَلِكَ فِي
دُورِ الْمُلُوكِ، أَنَّ يَقِفَ فِي صَحْنِ الدَّارِ رَجُلٌ شَجَاعٌ، وَ قَدْ إِسْفَارَ الصُّبْحُ، وَ يَقُولُ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا أَيُّهَا
الْمَلَائِكَةُ انْزِلُوا إِلَى الدُّنْيَا، وَ اقْتُمُوا الشَّيَاطِينَ وَ الْأَشْرَارَ، وَ اذْفَعُوهُمْ عَنِ الدُّنْيَا.

38 § قَالُوا: وَ فِيهِ دَحَا اللَّهُ الْأَرْضَ، وَ خَلَقَ الْأَجْسَادَ قَرَارًا لِلْأَرْوَاحِ؛ وَ فِي سَاعَةٍ مِنْهُ، يَنْفَسُ

فَذَلِكَ «افرنجوي» (= آفرينگان) <299> لَتَرْيَةِ الْأَجْسَادَ. قَالُوا: وَ فِيهِ كَسَا اللَّهُ الْقَمَرَ بِهَاوَاهُ، وَ
جَلَاهُ بِضَوْءِهِ، بعد أَنَّ كَانَ خَلَقَهُ كُرَّةً سَوْدَاءَ لَا ضَوْءَ لَهَا، وَ مِنْ أَجْلِهِ قِيلَ: أَنَّ الْقَمَرَ فِي «المهرجان»
يُوفِي عَلَى الشَّمْسِ، وَ أَسْفَدُ سَاعَاتِهِ سَاعَاتِ الْقَمَرِ. وَ قَالَ سَلْمَانُ الْفَارَسِيُّ <313>: كُنَّا عَلَى عَهْدِ
الْفَرْسِ، نَقُولُ أَنَّ اللَّهَ أَخْرَجَ زِينَةَ الْخَلْقِ لِعِبَادِهِ، مِنْ الْيَاقُوتِ فِي النُّورِوزِ، وَ مِنْ الزُّبَرْجَدِ فِي
المهرجان، فَفَضَّلَهَا عَلَى غَيْرِهَا مِنَ الْإِتَامِ، كَفَضَّلَ الْيَاقُوتَ وَ الزُّبَرْجَدَ عَلَى سَائِرِ الْجَوْاهِرِ.

39 § وَ قَالَ الْإِيرَانِي شَهْرِي <314>: أَخَذَ اللَّهُ مِثْقَالَ النُّورِ وَ الظُّلْمَةِ، يَوْمَ النُّورِوزِ وَ

المهرجان. وَ قَالَ سَعِيدُ بْنُ الْفَضْلِ <300>: يَقُولُ عَلَيْهِمُ الْفَرْسُ، أَنَّ قُلَّةَ جَبَلِ شَاهِينَ <315>
تَرَى طُولَ إِيَّامِ الصَّيْفِ سَوْدَاءَ أَبَدًا، وَ فِي صَبِيحَةِ «المهرجان» تَرَى بَيَاضًا، كَأَنَّ عَلَيْهَا ثَلْجًا. وَ ذَلِكَ
عَلَى صَخْرِ الْهَوَاءِ وَ تَغْيِيغِهِ، وَ عَلَى كُلِّ حَالٍ مِنَ الزَّمَانِ. وَ قَالَ الْكِتْرَوِيُّ <183>: سَمِعْتُ الْمُوَيْزَ
الْمَتَوَكِّلَ <55> يَقُولُ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْمَهْرَجَانِ، طَلَعَتِ الشَّمْسُ «بِهَامِينَ» <316> الْوَاسِطَ بَيْنَ

النور والظلمة، فيُغْنَى الأرواح في الأجساد، ولذُكَّ سَمَتَهُ الفرس «ميركان». وقال اصحاب التَّيْرِجَات: مَنْ طَمِعَ يَوْمَ المَهِرْجَانِ شَيْئاً مِنَ الرُّمَّانِ، وَ شَمَّ مَاءَ الوَزْدِ، دُفِعَ عَنْهُ آفَاتُ كَثِيرَةٍ.

40 § واما اصحاب التأويلات من الفرس، فقد استخرجوا الأمثال من هذه الايام وتأويلات، فجعلوا المهرجان دليلاً على القيامة، و آخر العالم، تتناهى النَّاسُ فيه الى غايته، و انقطاع مَوَادِّ النُّوْمِ عنه، و يتوقف الحيوان عن التناسل؛ كما جعلوا «النوروز» دليلاً لابتداء العالم، لكون أضداد هذه الحالات فيه؛ وقد فَصَّلَ المَهِرْجَانُ قَوْمٌ عَلَى النوروز، بمثل ما فَضَّلُوا الحَريفَ عَلَى الربيع، و مُتَوَلَّهِمُ فِي الاحتجاج لذلك، على جواب ارسطوطالس للاسكندر حين سَأَلَهُ عَنْهَا، فَقَالَ: إِنَّمَا الْمَلِكُ، فِي الربيع ابتداء نُشْوءِ الهَوَامِّ، وَ فِي الحَريفِ ابتداء ذَهَابِهَا، فَالحَريفُ مِنْ هذه الْجِهَةِ أَفْضَلُ. وَ كَانَ هَذَا الْيَوْمَ فِيمَا نَضَى، يُوَالِفُ أَوَّلَ الشَّتَاءِ، ثُمَّ تَقَدَّمَ عِنْدَ إِهْمَالِ الْكَنْبَسِ، فَجَرَى الرُّسْمُ لِلْمُلُوكِ خِرَاسَانٍ فِيهِ فِي زَمَانِنَا، أَنْ يُجْتَلُوا عَلَى الْأَسَاوِرَةِ كِسْوَةُ الحَريفِ وَ الشَّتَاءِ.

41 § و اليوم الحادى والعشرون منه | هو «رام روز»، هو المهرجان العظيم؛ و سببه: ظَفَرُ افريدون بالضحاك، و أَشْرُهُ إِثَاء، قالوا: وَ لَمَّا أَتَى بِهِ، وَ قُدِّمَ إِلَيْهِ، قَالَ الضَّحَّاكُ: لَا تَحْتَلِنِ بِجَدِّكَ؛ فَأَجَابَهُ افريدون منكراً لقوله: أَوْطَمِعْتَ فِي أَنْ تَكُونَ كَقَوْمِ لَجَمِ بْنِ وَجِيهَانَ فِي الْقَوْدِ؟ كَلَّا بَلْ أَكْتَلْتُ بِتَوْرٍ، كَانَ فِي دَارِ جَدِّي. ثُمَّ أَوْفَقَهُ، وَ حَبَسَهُ فِي جَبَلِ دَنْبَارَنْدِ فَتَخَلَّصَ النَّاسُ مِنْ شَرِّهِ، وَ عَيَّدُوهُ؛ وَ أَتَرَهُمُ افريدون بِشَدِّ الْكِسَاتِيَجِ <317>، فِي أَوْسَاطِهِمْ، وَ اسْتَعْمَالَ الرُّمُزَةِ، وَ الْكَفِّ عَنِ الْكَلَامِ عِنْدَ الطَّعَامِ، شُكْرًا لِلَّهِ بِمَا أَفَادَهُمْ مِنَ الْأَمْنِ فِي تَصَرُّفِهِمْ، وَ وَقْتُ أَكْلِهِمْ وَ شُرْبِهِمْ، بَعْدَ أَنْ كَانُوا خَائِفِينَ أَلْفَ سَنَةٍ؛ وَ بَقِيَ ذَلِكَ الْأَمْرُ، سُنَّةً فِيهِ وَ عَادَةً. وَ كُلَّ الْفَرَسِ، مُجْمَعُونَ عَلَى أَنْ: بِيُورَاسَفَ عَاشَ أَلْفَ سَنَةٍ، وَ إِنْ كَانَ قَالَ بَعْضُهُمْ أَيْضاً أَنَّهُ عَاشَ أَكْثَرَ؛ وَإِنَّمَا أَلْفَ سَنَةٍ، مَدَّةَ تَمَلُّكِهِ وَ تَغْلِيهِ؛ وَ قَدْ قِيلَ: أَنْ دَعَا الْفَرَسُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ، بِتَعْمِيرِ أَلْفِ سَنَةٍ -اعني- قَوْلُهُمْ: «هَزَارَ سَالِ بَزِي»، إِنَّمَا هُوَ مِنْ حَيْثُ ذَلَّ الْجَوَازُ لَدَيْهِمْ، مِنْ جِهَةٍ مَا شَاهَدُوهُ مِنَ الضَّحَّاكِ، وَ إِمْكَانِ ذَلِكَ عِنْدَهُمْ، وَ اللَّهِ أَعْلَمُ.

42 § وَ قَدْ أَمَرَ زَرَادُشْتُ: أَنْ يَكُونَ سَبِيلُ المَهِرْجَانِ وَ «رام روز» وَاحِداً فِي التَّعْظِيمِ، فَتَعَيَّدُوهُمَا مَعاً حَتَّى وَصَلَ بَيْنَهُمَا هَرَمُزُ بْنُ شَابُورِ الْبَطْلُ، وَ عَيَّدَ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْإِتِمَامِ؛ كَمَا فَصَّلَ فِي الْوَصْلِ بَيْنَ النُّورُوزَيْنِ؛ ثُمَّ جَعَلَ الْمُلُوكُ وَ أَهْلُ أَيْرَانَ شَهْرَ، مِنْ لَدُنِ المَهِرْجَانِ إِلَى قِيَامِ ثَلَاثِينَ يَوْماً، أَعْيَاداً بَيْنَ طَبَقَاتِ النَّاسِ، عَلَى مِثَالِ مَا تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ فِي النُّورُوزِ، وَ لِكُلِّ طَبَقَةٍ خَمْسَةُ أَيَّامٍ.

43 § آبان ماه: اليوم العاشر منه، وهو «روز آبان» عيد، یسمى «آبانگان» لاتفاق الاسمين؛

وفيه ملك زو بن طهماسف، وأمر بحرق الأنهار وعمارتهما؛ وفيه أنشئ الخبر بالاثاني السبعة، بأمر افریدون بیوراسف و تملك افریدون؛ وما أمر به الناس من تملك دوزهم وأهاليهم وأولادهم وتسميتهم بالكخذاه، ولم يكن قبل هذا اليوم هذا الاسم، فاعلق كل رجل باب داره، وسمى نفسه بالكخذاه^۱؛ رب الدار: وتأمّر على اهله ولده وملكه، وأمر ونهى فيها، بعد أن كانوا في أيام بيوراسف مهملين، ينشأ دوزهم الشياطين والمردة، فلا يقذرون على دفعهم عنها؛ وقد أزال الناصر الأطروش <318>، ذلك الرسم وأعاد اشترك المردة مع الناس في الكخذاهية.

44 § والخمسة الاواخر من هذا الشهر، أولها «روز اشتاذ» منه، یسمى الفروردجان

<299>؛ وفيه كانوا يضمنون الأطعمة في نواويس الموق، والأشربة على ظهور البيوت؛ ويزعمون أن أرواح موتاهم، تخرج في هذه الايام من موضع ثوابها وعقابها، فتأتيها، وتشتق قوتها، وتزيّف طموها؛ ويخدنون بيوتهم بالتراسن، لينشد الموق برائحته؛ وأن أرواح الأبرار، تليق بالاهل والولد والأقارب، وتباشر أمورهم، وإن كانوا لا يرونها.

45 § وقد اختلفوا فيها فيما بينهم، فزعم بعض أنها الخمسة الاواخر من «آبان ماه»؛ وزعم

الآخرون أنها «الاندركا» <92> وهى الخمسة اللواحق، التي بين آبان ماه و آذرماه

<93>؛ فلما كثّر الاختلاف فيهم، وتنازعوا فيها، أخذوا بجميعها تأكيداً للأمر، إلهو ركن من أركان دينهم، واحتياطاً حين لم يقصّل اليقين بينهم؛ فسموا الخمسة الأولى: «الفروردجان» الأولى، والأخرى «الفروردجان» الثانية، وهى افضل من الاولى. وأول هذه اللواحق الزائدة، هو أول الكهنبار السادس، وفيه خلق الله الناس، ويسمى «هشتمينيكاه».

46 § وقد قيل: أن سبب الفروردجان، أن قابيل لما قتل هابيل، اشتدّ جزع أتويه عليه،

دعوا الله أن يرزق روحه عليه، فردّها «روز اشتاذ» من آبان ماه، وأقامت فيه عشرة أيام، ففقد هابيل منتصباً ينظر الى أتويه، ولا يؤدّن له بالكلام، فجعل ابواه^۲ جميع ما كان في عصرهما من المأكّل والمشارب والطيب حوله؛ فتتمسكت العلماء والملوك بذلك، وجعلوها أعظم الاعياد، و

۱. از «اولو یکن...» تا اینجا در ده / هفت سافط است.

۲. من: سالیك.

۳. (۵۱) از اینجا تا بعد ۵۱ (مثنوی با عس) ک ۱۲۳ پ - ۱۲۴ را در هف سافط است.

زادوا فيها ثلاثة أيام، استظهاراً للعيد. فكانوا يتدثون «بروز ذي بدین»، و یضعون تيجانهم و یزلون عن سُرُرهم، و یلبسون البیاض. و یشدّون الکسایج. و یفرغون للظلمات و المصالح.

47 § آذرماء: فی الیوم الاول منه، و هو «روز هرمزد» رکوبُ الکوسج، و هی سُنَّةٌ جَرَتْ من رجلٍ کوسج مضحك، کان یرکب بفارس فی هذا الیوم^١ سو هو اشتداد البرد کان عندهم بعد إهمال الکیس - حماراً، فی اظهار من الثیاب و إهمال من اللباس، مشتهراً لنفسه؛ و قد تناول الأطلعة الحمازة، و الأكثرية المسخنة، و طلی جسده ببعض الأدهان النافیه لمضرة البرد. ثم یظهر للناس میزوجة، یتروّج بها؛ فكان الناس یتضحکون منه، و یرشون علیه الماء، و یرمونه بالجلید و التلج؛ فكان یصیب بذلك من مترفهم منفعة، فی توازئ ذلك عقبه؛ و یستعمل فی زماننا هذا بشیراز، و بعض مئذن فارس، علی ضریفة، یتضمن للسلطان بها <319>.

48 § و حکى لی ابوسعید احد بن محمد بن عبد الجلیل المهندس <320>، و کان شاحداً ذلك انّ الذی یتولّى بشیراز، حارس طویل اللّحیة کُتْها؛ و أنّه یحمل معه قمع المقرّة، و هی الطین الاحمر، یلطح بها ثیاب من لا یسمح له بتسبی، اذا استسحمه، و قد یُسّی ایضاً هذا الیوم: «أیسال و هار»، و کان یسمّیه الکیانیون من الملوك: «بهار جشن»؛ و هو اول یوم، ظهر فیه «جرشاجره»؛ و كانت ثعالب طیارة، علی عهد الکیانیین من الملوك، و بها كانت سعادة زمانهم و نضارة ایامهم. فبادت معهم، و انقرضت بانقراضهم، و من أجل ذلك، یتبرک فیه بالنظر الی الثعلب.

49 § و رُجماً یتعجّب السامع لذكر الثعالب الطیارة، و لیس بعجب؛ فقد أخبرنی من اثنی به، و هو ابوالقاسم علی بن احمد الطاهری: انّ والی أسبیحاب، أهدى فی سنة تسع و سبعین و ثلاثمائة، الی نوح بن منصور صاحب خراسان، فرساً له قرنان ظاهران، و ثعلباً له علی جَنْبیه أجنحة من ریش، اذا قُرِبَ منه الانسانُ نشرها، و اذا بُتِدَ سکنها، و الصقها بالجنب؛ و ذکر أنّه عایته، و هو فی قفص. و هذا الیوم^٢، هو اول یوم استخرج فیه جم شید، اللؤلؤ من البحر، و لم یکن یُعرف قبله.

١. در هانشی عس آمده است: «در سبب این امر کوشد که اول آذرماء، در آسمان، یک سوادت فلکی به شکل کوسه

برنشته بر سوار دیده می شود...» (١٢٣١ ب).

٢. افزوده عس: ان الیوم الاول، من آذرماء.

50 § و كان هذا اليوم، يقرب من دخول الشمس برج الحمل؛ فيُعْتَبَدُ الناس؛ و يفرحون فيه، و يجتلبون السرور، لإدبار الشتاء و زوال كُربِه، و إقبال الربيع و تَسَمُّ طيبه^١؛ و لأنَّ الزمان يكون فيه، كالميت اذ يَتَشَرُّ؛ و كانوا يَبْرُزُون الى الصحارى، و يتبركون بالنظر الى نباتها. و كان يُدْخَل في هذا اليوم، على الملوك قِبَلُ الغذاء، ثعلب؛ و بعده، هُذْهَد و فرخ و جَحْش حار، و ما يوجد من اوائل الثمار البارزة، من تَفَاح أوزادها.

51 § و قيل انه: اول يوم قضى الله فيه الخير و الشر، و زَكَّب البروج و قَسَمَهَا بين الكواكب؛ و ان افضل اوقاته و اشَدَّ ساعاته، ما كان الحَمَلُ فيه طالعاً؛ و يَبْرُكُون بساعة السحر، اصحاب النيرنجات، و يزعمون ان ما يُدْكَرُ فيها، هو موجود على كل حال؛ و يقولون من طَعِمَ صبيحة هذا اليوم، قبل الكلام، سرفجلاً، و شَمَّ أَرْجاً، شِعِدَ في عامه. و قال طاهر بن طاهر <321>: كانت العجم في قديم الايام، تشرب العسل في هذا اليوم، إن كان القمر في منزلة نارية، و تشرب الماء، إن كان في منزلة مائية، تبعاً له في حالات منازلها.

52 § و قال الايرانشهرى: حَيْثُ عِدَّةٌ من علماء الارمنية، يقولون اذا كانت صبيحة يوم الثعلب، يُزى على الجبل الاعظم، بين الارض انداخل و الارض الخارج، كبش أبيض لا يُزى من السنة، إلا في مثل هذا الوقت من هذا اليوم؛ فيَسْتَدِلُّ اهل ذلك الصُّقْع على يَمَن الزمان عليهم، إن هو نَقَا و على هُزاله، إن لم يَنْقُ. و كانت العجم، صبيحة يوم الثعلب، تَنَظُّمُ بالنظر الى السحاب؛ و تَسْتَدِلُّ بصفاته و كدورته و لطافته و كثافته، على سعادة الزمان و نحوسته و خصبه و جدوبته.

53 § و اليوم التاسع [منه] وهو «روز آذر» عيد، يسمي «آذر جَشَن» لاتفاق الاسمين؛ و فيه يُحْتَاج الى الاصطلاح بالنار، لأنه آخر شهور الشتاء كان بالبرد في آخر الفصل أَكَلَبَ؛ و القُرُ حينئذ اغلب، و هو عيد النار، و يسمي باسم الملك الموكل بجميع النيران. و قد أَمَرَ زرادشت: أن تُرَار في هذا اليوم بيوت النيران، و تُقَرَّبَ بها القرايين، و يُشَاوَر في امور العالم.

54 § دى ماه: و يسمي ايضا «خور ماه»، و اليوم الاول منه يسمي «خُرم روز»؛ و هو والشهر يُسَمَّيان باسم الله، يعنون «هرمزد» - اى: ملك حكيم، و «دادار» - اى: خالق، و كان الملك

١. در هاتس هس افزوده: «... و فيه نسي ان تترك آدماء...» في زمانها تكون اواخر الخريف، و دخول الشمس برج

الحمل... (١٢٢ ر). / داد / طر: نو داس.

فيه. يَنْزِلُ عن سرير المَلِك. و يَلْبَسُ الثيابَ البيض. و يجلس على القُرْشِ البيض في الصحراء. و يرفض الحِجْبَةَ و هِبَةَ المَلِك. و يَتَقَرَّعُ لِلنَّظَرِ في امور الدنيا واهلها؛ و من احتاج أن يَكْلَمَهُ في شيء. دَنَا مِنْهُ رَفِيعاً كان أم وضيعاً. و خاطبه غير ممنوع عن ذلك؛ و يجالِسُ الدهاقين و المزارعين. و يُؤَاكِلُهُمْ و يُشَارِبُهُمْ. و يقول: أنا اليوم كواحد منكم. و انا اخوكم؛ لأن قوام الدنيا بالعمارة - التي - تجرى على أيديكم. و قوام العمارة بالملك. و لا استغناء بأحدهما عن الآخر؛ و إذا كان كذلك، فنحن كاخوين متلازمين شيئاً. و ذلك صادرٌ عن اخوين متلازمين: اوشهنج و ريكرد. و قد يسمى هذا اليوم «نُوذُ روز» و يُعَيَّدُ لأنَّ بينه و بين النوروز تسعين يوماً.

55 § و اليوم الثامن، و الخامس عشر، و الثالث و العشرون أعياد. لاتفاق أساميها و اسم الشهر كما قلّمنا. و اليوم الحادى عشر، و هو «روز خور» أول الكهنبار الأول، و آخره اليوم الخامس عشر، و هو «روز دى بهر». و يسمى هذا الكهنبار «ميدوزرم كاه». و فيه خلق الله السماء. و اليوم الرابع عشر منه، و هو «روز كوش». يسمى «سير سور»؛ و فيه يُتناولُ الشومُ و الخمر، و يُطَيِّعُ النبات باللحوم - التي - يُتَخَرَّضُ بها من الشياطين. و السبب فيه، دَفَعُ أَذَاهُمْ حين غلبوا لقتل جم شيد، و كان الناس عززوا، و خلّفوا على أن لا يَتَزَيَّروا دَسْماً؛ و بقي ذلك سُتَّةً فيهم، و بها يَتَدَاوُونَ من العلل المنسوبة الى أرواح السوء. و اليوم الخامس عشر، و هو «روز دى بهر»، يسمى «بتيكان» <322> كان يُتَّخَذُ شخص من عجين او طين على هيئة انسان، و يُوضَعُ في مداخل الأبواب؛ و لم يكن يُسْتَقَمَلُ ذلك في دور الملوك، و ترك الآن لما فيه، من التشبه بالشرك والضلال.

56 § و ليلة اليوم السادس عشر، و هو «روز مهر»، يسمى «دى آفرينان ٢»، و يسمى «كاگيل ٣» <323> ايضاً؛ و سببها انفرق ٤ اهل ايران شهر، و تَخَلَّصُهم من بلاد الترك، و سببهم البقر - التي - سُبِّطَ منهم الى بيوتهم. و ايضاً، فإن أفريدون لما أزال بيوراسف، أطلق عن يفر افيان، التي كان اذلك اللعين ٥ حاصرها في بعض المواضع، و منَعَ افيان عنها، فرجعت الى داره. و

١. داه / طز: نُوذُكل.

٢. داه / طز: دازيرتان. كه ماكنون هم بدین صورت محرف و بدون توضیح مشتهر بود. اینكه «دى آفرينان» يعنى

وقت «دعاهاى» «ما» دى ١ = ادعية (إلهيه)، رنى: <299>

٣. داه / طز: كاگيل، رنى: <323>.

٤. هن: انصراف. ٥. داه / طز: كانت حين

كان اثنيان رجلا جليل القدر، رفيع الهيئة، منعماً على الفقراء، مُتَّقِداً لأحوال أهل الخلة، و متعاهداً لهم، جواداً على الخاوين^١. فلما أُطلق افریدون عن أمواله، عيّد الناس لما رَجَوْا من عطاياء و نواله. و في هذا اليوم، اتفق فطام افریدون، و هو أول يوم رَكِبَ فيه التَّوْرُ، في ليلته يَظْهَرُ النور الجوّارُ لَعَبَلَةِ القمر؛ و هو نور من ضوء، قرناه من ذهب و قوائمه من فضة، يَظْهَرُ ساعة، ثم يَغِيْبُ؛ و المَوْفَى لِرُوقته، مُحَابِ الدُّعَا^٢ في ساعة نظره اليه <324>؛

57 § و في هذه الليلة، يُرَى على الجبل الاعظم، زعموا خيال نور أبيض، يخور مرتين، إنْ أُخْصِبَ الزمان^٣ و مرةً إنْ أَجْذَبَ. ثم يغيب، فلا يرى الى مثلها من الحول؛ و يومها يوم، يُتَبَرِّكُ فيه بِشَرْبِ ألبان البقر. و قال اصحاب النيرنجيات: مَنْ طعم صبيحة هذا اليوم قبل الكلام ثقّاحاً، و شتمَ نرجساً، عاش سنة تلك بَخَيْرٍ و خُصْبٍ؛ و التدخّن في ليلة هذا اليوم بالسوسن، أمانٌ في العام من القحط و الفقر و البؤس و الضُرّ.

58 § قال البابلي <325>: و من العجم مَنْ يكره هذا اليوم، و يقول أنّه عيّد الجرن. و يوم سُروهم يموت جم حين قتله بيوراسب، و إستعلاء الشياطين، و قصدهم دُور الناس لإنزال البلاء بهم. و كان الناس يَحْزَنُونَ منهم، و كلوا بمراعاة الأبواب قوماً قوماً، يذكرون الله و يشنون على اربابها؛ و لم يناموا تلك الليلة، فصار فَرَحُ الابواب و الفنا عليها سُنَّةً لهم.

59 § و قال البابلي: ذكر علماء الفرس: انّ جم زاي «كاكيل» <323> كصورة انسان، جامع للكلوان بين أحسن الصُور، رَاكِبٌ نوراً، يركب من سبعة الجواهر [هي] ذهب و فضة و صُغُر و نحاس و حديد و رصاص و انك، كأحسن ما زى بين النيران و أهباء، واقفاً على بابه - و هو بأرض بابل -، بيده طاقة سوسن، و هو يَقْسِمُ من تركيب جواهر نوره أقساماً، بأسماء الناس و صفاتهم؛ فَيَبَيِّنُ بذلك، نقصان في جواهر النور. فقال له جم: مَنْ انت؟ يا حَسَنَ الوجه الجامع للكلوان! قال: جَدُّ^٤ العالم. قال له: فا هذا القول الذي تقوله بدءاً و عوداً؟ قال: أَقْسَطُ لِلنَّاسِ جُدُّوْهُمْ. قال: فليمن تقسط الذهب و الفضة؟ قال: لمن كان له ذهب و فضة، قال: ففي أيّ الأوقات تكثر الحِطَابُ في العالم؟ قال: اذا كان بُرْجُ السماء النور، وسطَ السماء، ثم غاب عنه.

١. طر: المراجعين، تب: الجاردين. ٢. داد / طر: الدعوى.

٣. <٥> (از اینجا تا بند ۶۷) مطابق با عس. ک. (۱۲۵ - ۱۲۷) در طف سافط است.

٤. التخذ: روزی، و بهر و بخت.

60 § و قد كنتُ على أن أحكى أقاويلَ الفرس، ما دُمتُ في شهرهم حكايةً فقط؛ لا أَمْرُجُ بها شيئاً من ذاتِ نفسى، لغلبةِ الكذبِ والمخالاتِ الركيكةِ على اخبارهم؛ ولكنَّ الإخلالَ بالفائدةِ في موضعها، تركُ للنصحيةِ. فاقول: إن لحظةَ الجذوِ البختِ الى العالمِ، يكونُ في أوقاتٍ، تُسْمَعُ بالظفرِ، و تُسَاعِدُ على نيلِ الأمانِ. فالدعواتُ فيها، إذا مرجوةٌ، و الدعا المستجابُ، متعلّقٌ بالقرمُزِ الصّحيحِ، و الاعتقادُ القوى، و التوكّلُ الصادقُ؛ كما قيل في الإنجيلِ للمحواريّين: «الحقُّ أقول لكم إنَّ ٥ يكن فيكم إيمانٌ فلا تشكُّوا و قلتم لهذا الجبلِ إنَّثقلَ، فَيَقعُ في البحرِ، كان ذلك؛ و كلّ ما سألتُم بالصلاة، و آتمتم، نلتُموه.» و لا يشكُّ في إنَّ فيه، و لِلْمُتَوَسِّطِينَ بيننا و بينه | ١٢٦ ر | من الملائكةِ و الأرواحِ الطاهرةِ المقدَّسةِ و الكواكبِ المسخرةِ عنايةً بالإصلاحِ ما امكن، و تَرُبُّصٌ لِإِلَاقَةِ الدعا.

61 § و مِن أعجبِ ما يدعو الى الايمانِ بذلك، ما ذكره البحريون، و راكبو الفُلُكِ مِنَ التِّجَارِ: ١٥ أَنَّهُمْ يَشْدُونُ ثُنَابَةً عَلَى الدَّقْلِ، وَ نَصَلَهَا إِلَى فَوْقِ؛ وَ إِذَا صَابَتْهُمْ الشَّدَّةُ، مِنْ عَوَاصِفِ الرِّيحِ، وَ الْأَمْطَارِ وَ الْأَمْوَاجِ، وَ أَسْلَمُوا لِلْهَلَاكِ، اخَذُوا فِي التَّضَرُّعِ وَ الدَّعَا، وَ ارْأَوْا إِقَاءَ مَا مَعَهُمْ مِنَ الْأَمْتَةِ، تَخْفِيفاً لِلْسَفِينَةِ، نَظَرُوا، فَرُبَّمَا رَأَوْا أَشْيَاءَ، كَالْكُوكَبِ الضَّخْمِ عَلَى طَرَفِ النَّصْلِ؛ فَإِذَا رَأَوْهُ، آمَنُوا الْفَرَقَ، وَ اسْتَبْشَرُوا، وَ إِنْ كَانَ الْبَحْرُ يَزْدَادُ غَطْمَطاً وَ هِيجَاناً؛ وَ رَبَّمَا رَأَوْهُ حِينَئِذٍ فِي اللَّيْلِ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ أَوْ أَرْبَعَ؛ وَ يَكُونُ ذَلِكَ فِي لَيَالِي الْقَمَرِ، أَكْثَرَ دُونَ الصُّحُورِ؛ وَ فِي مَوَاضِعٍ مِنَ الْبَحْرِ، دُونَ آخَرِ.

62 § وَ قَدْ شَهِدَ الْفَاضِلُ جَالِينُوسُ، وَ جُمْهُورٌ مِنَ الْمُتَفَحِّصِينَ لِذَلِكَ، وَ صَدَّقُوهُ؛ وَ إِذَا اسْتَعَيْنَ ٢٥ فِي الْأَدْعِيَةِ بِأَشْكَالِ الْكُوكَبِ، كَمَا يُسْتَعَانُ فِيهَا بِالْبُرُوزِ إِلَى الصَّحَارَى، وَ رَفَعَ الْأَصْوَاتِ وَ تَجَرَّدَ الْهَمُّ وَ الْفِكْرَةُ، كَانَ الْأَمْرُ زَائِداً فِي الْقُوَّةِ. وَ قَدْ كَانَ قَدْماً أَهْلُ يُونَانَ، إِذَا أَرَادُوا الدَّعَا، جَعَلُوا الْمُشْتَرَى فِي وَسْطِ السَّمَاءِ مَعَ الرَّأْسِ، وَ الزَّهْرَةَ فِي الطَّالِعِ؛ وَ بَعْضُهُمْ كَانَ يُجْعَلُ أَحَدُ السَّعْدِينَ فِي الطَّالِعِ، وَ الْآخَرُ فِي الرَّابِعِ، لِأَنَّهُ أَحَدُهُمَا دَلِيلُ الْإِبْتِدَاءِ وَ الْآخَرُ دَلِيلُ الْعَاقِبَةِ؛ وَ بَعْضُهُمْ كَانَ يُجْعَلُ أَحَدُهُمَا فِي التَّابِعِ، لِأَنَّهُ أَمْرٌ دِينِي، وَ الْآخَرُ فِي الرَّابِعِ، بَعْدَ أَنْ يُوَافَقَهُمَا، الْمَوْضِعُ مِنَ الْفُلْكِ وَ الشَّكْلُ مِنَ الشَّمْسِ وَ لَا يُعَادُ بِهِمَا التَّحْسَانُ وَ يَسْعَدُ بِهِمَا الْقَمَرُ سَعَادَةً مُقْبُولَةً؛ وَ يُجْعَلُ أَيْضاً لَهُ بِالْكُوكَبِ الَّذِي يَكُونُ الدَّعَا مِنْ جِنْسِهِ، أَيْضاً لَا مَحْمُوداً قَوِيّاً مُقْبُولاً.

63 § و ذكر يعقوب بن اسحاق الكندي في رسالة مقصورة على اوقات الدعا: ان القمر، او عطارد، متى ما قارنا كوكب «كف الحضيض»، و هو لِسنة الف و ثلاثمائة و عشرة من تاريخ الاسكندر في الحمل، في احدى و عشرين درجةً و نصف عُشر درجة، كان وقتاً للدعا، مَرَجُوا لِلاِجَابَةِ في امر البَدين و صلاحه؛ و انْ اشمس متى قارنته، كان وقتاً للدعا بالفنى و الشجاعة، و يُستجاب له في وسط عُمره؛ و انْ قارنه رُحل، و هو مسعود، سَقَد الداعي [١٢٦ پ] ٥ من وسط عمره الى آخره؛ و انْ كان منحوساً، اختف و ضَعَف و عَرَى؛ فانْ من الادعية، ما ينعكس على داعيه، فيصيب ضِد ما يهواه و يرجيه، كَأهل طبرستان حين اجدبوا ايام الحسن بن زيد العلوى <326>، فخرجوا يستسقون، فافروا عن دعائهم، الا و الحريق واضع في اطراف البلد؛ فقال ابوالمعر في ذلك:

١٠ «خرجوا يسألون صوب غمام فأجيئوا بصب من حريق
جاءهم ضد ما تمنّوه اذ جائت ست قلوب محشوة بفسوق».

64 § فإن قارنه المشتري، نُصّر الداعي على ظالمه؛ و انْ قارنته الزهرة، أُجيب دعوة الداعي في المال، و لكن يقلّ عُمره؛ و انْ قارنه المريج، كان الداعي في ذلك الوقت، ظالماً لمن يدعوا عليه، و حرّم الاجابة. و بهذه الباية، يُستعان في امر الغرائم و الرقى، و في عمل الطلقات؛ و ليس يمكن انْ نستغرقها في هذا الموضع.

65 § بهمن ماه: اليوم الثاني منه، و هو «روز بهمن» عيد، يسمى «بهمنجنه» لِاتفاق الاسمين <327>، و هو اسم الملك الموكل بالبهائم، أتى محتاج اليها للمهارة و التمتع في الحوائج؛ و اهل فارس يطبخون فيه قُدوراً، يجمعون فيها من كلّ حبّ و لحم؛ و يشربون فيه «بهمن» الابيض باللبن الشديد البياض، يذكرون انْ ذلك ينفع للحفظ؛ و لهذا اليوم، خاصية في لَقَطِ الأدوية في الجبال و الأدوية، و اتخاذ الادهان، و تبيّج البخور و الدُخن. و يزعمون انْ جاماسف وزير گشتاسف، كان يفعل ذلك، فيكون نفعها اكثر.

66 § و اليوم الخامس منه، و هو «روز اسفندارمذ»، يسمى «نوسده» اى: السدق الجديد؛ و يقال «برسده» اى: فوق السدق، لانه قبله بخمسة ايام، و هو من مآثر بيوراسف. و اليوم العاشر منه، و هو «روز آبان» عيد، يسمى «سده»، و ترجمته: المائة؛ و هو من مآثر اردشير بن

بابكان. واختلف في علته وسببها، فقيل: أنه عدد ما بين «إبان ماه» وبينه من الأيام، إذا نزع من بينها الخمسة الواحق <93>؛ وقيل: أنه عدد ما بينه وبين آخر السنة، إذا عدَّ النهار لكل يوم على جذوة، والليل على جذوة؛ وقيل: أنه تمَّ عدد المائة، من أولاد الأب الأول في هذا اليوم، يعنون كيومرث؛ فلنكوا عليهم واحداً منهم؛ وقيل: بل هو عيد أورشنج يشدد، لما ظفر بالتاج الظالم.

67 § و يقال: إن الشتاء يخرج فيه أسدها من جهتها إلى الدنيا؛ فلذلك يُوقد الناس ويخزؤون، ليدفعوا مضرتها؛ حتى صار من رسوم الملوك في ليلته <328> إيقاد النيران، و تأجيجها، وإرسال الوحوش فيها، و تطير الطيور في هبها، و الشرب والتلهي حولها. انتقم الله من كل مثل ذلك، بإيلاهم غيره من الحاسين غير المضرين. و قد كانت الفرس، بعد زوال الكس من شهورهم، يرجون انصرام البرد، و انقضاء في هذا الوقت؛ لأنهم كانوا يمدُّون أول الشتاء من خمسة أيام، تمضي من «إبان ماه»، فيكون آخره لعشرة أيام، تمضي من «بهمن ماه» و تسمى أهل الكرج <329> ليلة هذا اليوم «شب گزنه» - أي: الليلة العاضة، و ذلك لبردها.

68 § و قيل أن السبب، في رفع النيران في هذه الليلة، أن بيوراسف لما وظف على الناس كل يوم نقرتين، لطعم أذيقتهما حبيته، كان الموكل بذلك بعد أول تقدبه، يسمى ارمائيل؛ فكان هذا الموكل، يفتي أحد النقرتين، و يظفيه زادا، و يأمره أن يسكن الجبل الغربي من دنباوند، و يفتي لنفسه هنالك بنيانا؛ و يطعم الحيتين دماغ كيش، بموضع الأسير الخليل، يخلطه بدماغ الآخر المقتول. فلما ظفر افريدون بيوراسف، أمر بarmائيل، فأخذ ليعاقبه على قتله الناس، فأخبره خبر المعتقين، و صدقه عن ذلك، و سألته أن يخرج رسولا معه، ليؤيهم إياه، ففعل؛ و أمر ارمائيل المعتقين: أن يوقدوا النيران على سطوح دورهم، ليؤي عيذتهم؛ و كان ذلك في الليلة العاشرة من «بهمن ماه». فقال له الرسول: كم أهل بيت قد اعتقتهم! فجزاك الله خيرا؛ و انصرف، فأخبر افريدون بذلك، فسر به سرورا شديدا، و قصد دنباوند بنفسه، حتى عاين ذلك؛ ثم شرف ارمائيل، و أقطع دنباوند، و أجلسه على سرير من ذهب، و ساء «مصمغان».

69 § و قد قيل في حيتي بيوراسف: أنها كانتا بارزتين من منكبها، يتقدان بالأدغة؛ و قيل: بل كانتا سلختين، تتوجعان، و كان طليهما بالأدغة، يسكن عنها، فأما الحيتان، فشيء عجيب، و ممكن بعيد؛ فمن اللحم يتولد الدود، و فيه يصير القمل و حيوانات أخرى؛ و من الحيوانات،

ما لا يخرج بكاله من معدنه، كالذي يحكى أنه في بلاد الهند: يطلع من حيا أمه، ويرعى الحشيش، ويعود الى ما منه طلع؛ ولا يخرج إلا بعد أن يتقوى، ويتقوى من نفسه بسبق الأم في القدو، وإن عذت خلفه، ثم حينئذ يرب ويترب. قالوا: وذلك لأن لسان الأم، أحسن شيء، فنه يخاف، فإنها إن وجدته لحسته لحساً دائماً، حتى يمتاز لحمه عن عظمه، و من شعار الرؤوس المنتوفة بأصلها، ذلك الأبيض الذي يكون داخل اللحم، يتولد حيات إذا وقعت في الماء، أو في مواضع نديّة، في صميم الصفي، في مدة ثلاثة أسابيع أو أقل.

70 § ولا يمكن إكثار ذلك، إذ شوهه هذا، وغيره تولد الحيوانات من الاشياء الأخرى؛ فقد حكى ابو عمان الجاحظ: أنه رأى بعكراً <330> مدرة، قد صار نصفها بعض بدن جُرذ، و النصف مدرّة على حالها، لم يستحل بعد، واخبرني بجرجان جماعة، قد عاينوا مثل ذلك ايضاً بها. و حكى الجاهلي <331>: أن في بحر الهند عروق شجرة، تنبسط على ساحل البحر في الرّمل؛ فتتلف الورقة، ثم تتبكت من أصلها، وتصير يسوبا، و يطير، و كون العقارب من الثين و الباذروج، و الثحل من لحوم البقر، و الزناير من لحوم الخيل، معروف عند الطبيعيين. و قد شاهدنا نحن حيوانات كثيرة متناصلة، تولدت من النبات وغيره تولدوا واضعا، ثم تناسلت بعد ذلك.

71 § و اليوم الثاني و العشرون منه | و هو «باز روز»، يسمى بهذا الاسم؛ و يشتعمل فيه بقم و نواحها رسوم، تُفِي رسوم الأعياد، من شرب و هو؛ كما يفعل باصفهان أيام النوروز، من اقامة الشوق و التعميد؛ و يسمى ذلك باصفهان «كُزِين» (كُزِين)، ألا أن «باز روز» يوم واحد، و كُزِين (كُزِين) يكون أسبوعاً.

72 § و اليوم الثلاثون هو «روز انيران»، يسمى ذلك «آفرينكان» (= آفرينگان) باصفهان، و تفسيره: صب الماء؛ و السبب فيه: ان القطر احتبست، في زمن فيروز جد نوشيروان، و أُجذبت الناس بايرانشهر؛ فقرّله فيروز لهم المخرج تلك السنين، و فتح أبواب خزانته، و استدان من أموال بيوت النيران؛ و جاذ بها على اهل ايرانشهر، و تفقد الرعيّة، و تفقد الوالد أمر ولده، حتى لم يبق في تلك السنين، أخذ جوعاً. ثم سار فيروز الى بيت النار المعروفة بـ «آذر خورا» <332>، و هي بفارس؛ فصل و سجد و دعا الله، بإزالة ذلك عن اهل الدنيا؛ ثم ارتفع الى الكانون، فوجد السدنة و

الهرابذة وقوفا على رأسها، ولم يُسَلِّمُوا عليه تسليم الملوك، فَوَقَّعَ في نفسه منهم شئاً، فأَقْبَلَ على النار، وَاَدَّأى يديه وساعديه حوالى اللهب، و ضَمَّه الى صدره ثلاث مرّات، ضَمَّ الصديق صديقه عند المسألة، و بَلَغَ اللهب لحيته، و لم تَحْتَرِقْ؛ ثُمَّ قَالَ فيروز: يا إلهي - تَبَارَكَتْ أَسْمَاؤُكَ - إِنْ كَانَ احتباس المطر، مِنْ أَجْلِ و سوء سيرتي، فَيُبَيِّنْ لِي! حَتَّى أَخْلُقَ نَفْسِي؛ وَإِنْ كَانَ غَيْرُهُ، فَأَزِلْهُ، وَ يَبَيِّنْ لِي و لأَهْلِي الدنْيا ذلك، و جُذِّ عَلَيْهِم بِالْمَطَرِ.

73 § ثُمَّ نَزَلَ عَنِ الْكَانُونِ، وَ خَرَجَ مِنَ الْقَيْتَةِ، وَ جَلَسَ عَلَى «الزِينكا»^١ - هُوَ الْمُتَخَذُ مِنْ ذَهَبٍ، شَبِهُ السِّرِيرِ، أَصْغَرُ مِنْهُ؛ وَ كَانَ الرَّسْمُ أَنْ يَكُونَ فِي بَيْتِ نَارِ جَلِيلٍ (دَنْبِكا هُوَ مِنْ ذَهَبٍ) حَتَّى إِذَا دَخَلَ الْمَلِكُ إِلَيْهِ، جَلَسَ عَلَيْهِ؛ فَدَنَا مِنْهُ الشَّدَنَةُ وَ الْهَرَابِذَةُ، وَ سَلَّمُوا عَلَيْهِ، كَمَا يُسَلَّمُ عَلَى الْمُلُوكِ؛ فَقَالَ لَهُمْ: مَا أَغْلَظَ قُلُوبَكُمْ وَ أَجْفَاكُمْ وَ أَتَهَمْتُمْ! لِمَ لَمْ تُسَلِّمُوا عَلَيَّ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ؟ فَقَالُوا: لِأَنَّكَ كُنَّا وَقُوفًا عَلَى رَأْسِ مَلِكٍ، أَجَلُ مِنْكَ، وَ لَمْ يَجُزْ لَنَا أَنْ تُسَلِّمَ عَلَيْكَ، وَ نَحْنُ وَقُوفٌ عَلَى رَأْسِهِ؛ فَصَدَّقَهُمْ، وَ وَصَّلَهُمْ.

74 § ثُمَّ خَرَجَ عَنِ مَدِينَةِ آذَرْخُورَا، مُتَوَجِّهًا نَحْوَ مَدِينَةِ دَارَا، فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي فِيهِ - فِي هَذَا الْوَقْتِ - الرِّسْتَاقُ الْمَعْرُوفُ بِكَامْفِيرُوزٍ مِنْ فَارَسٍ، وَ كَانَ حَيْثُنَا صَحْرَاءٌ لَا عِبَارَةَ فِيهِ، ارْتَفَعَتْ سَحَابَةٌ، وَ اقْبَلَتْ بِأَمْطَارٍ، لَمْ يُنْهَدْ مِنْهَا غَرَارَةٌ، حَتَّى جَرَّتِ الْمِيَاءُ فِي السَّرَادِقِ وَ الْحَبَامِ؛ وَ أَتَقَرَّ فيروز، بِأَنْ دَعَوْتَهُ قَدْ أَجِيبَتْ، فَحَمِدَ اللَّهَ؛ وَ أَمَرَ بِأَنْ تُضَرَّبَ مِضَارِبُهُ، فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ؛ وَ تَصَدَّقَ، وَ جَادَ بِالْأَمْوَالِ؛ وَ اتَّخَذَ الْمَجَالِسَ، وَ فَرَّخَ، وَ لَمْ يَبْرَحْ مِنْهُ، حَتَّى أَنْشَأَ هَذَا الرِّسْتَاقَ الْجَلِيلَ؛ وَ سَمَّاهُ كَامْفِيرُوزَ، وَ «فِيرُوزَ» اسْمُهُ، وَ «كَامَ» هُوَ الْإِرَادَةُ سَائِي: أَنَّهُ بَلَغَ إِرَادَتَهُ، وَ كَانَ كُلُّ إِنْسَانٍ مِنَ السُّرُورِ - الَّذِي لَحِقَهُ مِنْ ذَلِكَ - صَبَّ عَلَى صَاحِبِهِ الْمَاءَ؛ فَجَرَى هَذَا الرَّسْمُ فِي إِيْرَانْشَهْرٍ، مِنْذُ ذَلِكَ الْوَقْتِ؛ وَ فِي كُلِّ بَلَدٍ، يَتَعَمَّدُونَ بِهَذَا الْعِيدِ، فِي الْيَوْمِ الَّذِي يُطِيرُ وَافِيهِ، وَ يُطِيرُ أَهْلُ أَصْفَهَانَ فِي هَذَا الْيَوْمِ.

75 § اسْتَفْتَدَارْمُذَمَاد: الْيَوْمَ الْخَامِسُ مِنْهُ، وَ هُوَ «رُوزِ اسْتَفْتَدَارْمُذ» عِيدٌ، لِاتِّفَاقِ الْأَسْمَاءِ، وَ مَعْنَاهُ: الْعَقْلُ وَ الْحِلْمُ؛ وَ اسْتَفْتَدَارْمُذُ هُوَ الْمَلِكُ الْمُوَكَّلُ بِالْأَرْضِ، وَ الْمُوَكَّلُ بِالْمَرْأَةِ الصَّالِحَةِ الصَّغِيغَةِ.

لَعَلَّنَا تَتَكَلَّمُ عَلَى الْعِزَّاتِ وَالتَّيْرِغَاتِ وَالتَّلَّشَاتِ فِي كِتَابِ الْعِجَابِ الطَّبِيعِيَّةِ وَالْغَرَائِبِ الصَّنَاعِيَّةِ،
بِمَا يُفَرِّسُ^١ بِهِ الْيَقِينَ فِي قُلُوبِ الْعَارِفِينَ، وَيُزِيلُ^٢ الشُّبُهَةَ عَنْ أَقْنَدَةِ الْمُرْتَادِينَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ فِي الْأَجَلِ،
وَأَزَالَ الْهَوَادِثَ الْجِسْدَانِيَّةَ^٣ النَّفْسَانِيَّةَ بِحُجَّتِهِ، إِنَّهُ قَدِيرٌ عَلَيْهِ.

79 § و اليوم الحادى عشر منه | و هو «روز خور» أوّل الكهنبار الشافى، و آخره «روز

ديمهر» و يسمّى: «ميدوشم كاه»، و فيه خلق الله الماء، و اليوم السادس عشر، هو «روز مهر»
يسمّى: «مشك باده». اليوم التاسع عشر، و هو «روز فروردين» يسمّى: نوروز الأنهار و المياه
المجارية، يطرّحون فيها الطيّب و الماؤز و غير ذلك.

80 § و ليس للمجوس صوم يَنْتَهُ، و مَنْ صام فقد أَيْمَنَ، و كَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ جَمَاعَةٍ مِنَ الْمَسَاكِينِ، و

لَهُمْ فِي أَيَّامِ الشُّهُورِ الْمَذْكُورَةِ أَسْوَاقٌ، و لَكُنْهَا تَخْتَلِفُ بِاخْتِلَافِ الْبِلَادِ، فَذَلِكَ لَا تُضْبَطُ كَالسَّابِكَةِ^٥
١٥ من المسائل. لَا يُمْكِنُ حَصَرُهَا.

81 § و تُعْضِدُ الدَّوْلَةُ فِيهَا يَوْمَانِ، يَسْمَى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا: «جشن كرد فنا خُشُرُو»، و

أَخَذَهَا «روز سروش» مِنْ فَرَوَرْدِينَ مَاءً، وَهُوَ وَصُولُ الْمِيَاهِ الْمُسْتَنْبِطَةِ مِنْ أَرْبَعَةِ فَرَاسِخٍ، إِلَى
الْمَدِينَةِ الَّتِي ابْتَنَاهَا دُونُ قِصَّةِ شِيرَازُ بِفَرَاسِخٍ، وَ سَمَّاهَا «كرد فناخسره» <335>، وَ الْآخَرُ
«روز هرمز» مِنْ آبَانَ مَاءً، وَهُوَ يَوْمُ الْإِبْتِدَاءِ فِي إِبْتِنَاءِ تِلْكَ الْمَدِينَةِ، وَ ذَلِكَ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ
١٥ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ لِيَزْدَجَرْدِ (-: ٣٥٠ ق / ٩٦٦ م) وَ فِي كُلِّهَا يَقُومُ سَوْقٌ سَبْعَةَ أَيَّامٍ، وَاجْتِمَاعٌ عَلَى اللَّهِو
الشُّرْبِ.

82 § و لِلْفَرَسِ فِي أَيَّامِ السَّنَةِ كُلِّهَا، أَيَّامٌ مَحْتَارَةٌ مَسْعُودَةٌ، وَ أَيَّامٌ مَنْعُوسَةٌ مَكْرُوهَةٌ، وَ أَيَّامٌ

أُخَرٌ، هِيَ بِاسْمِهَا الْعَامُّ لَهَا فِي كُلِّ شَهْرٍ، عِيدٌ لَطِيقٌ دُونُ طَبَقَةٍ، وَ لَهُمْ أَحْكَامٌ عَلَى رُؤْيَا الْحَيَّةِ فِي أَيَّامِ
الشَّهْرِ، وَ نَحْنُ نَجْمَعُ ذَلِكَ فِي هَذَا الْمَجْدُولِ وَهُوَ:

٣ داد / طز: ...

٢ طز: نريان.

١. طز: فرس.

٥ مس / توب: السياد، داد / طز: انبيائه.

٤. داد / طز: مسك ناز.

٦ توب: دمشق.

٨٣ § جدول الاختيارات

اسماء ايام	الشهور	اسماء ايام و رؤيتها في ايام الشهر
١	هرمزد	قبل نصف النهار سلطان
٢	بهمن	بسم الله وسط نحس وسط
٣	اردیبهشت	وسط سعد سعد سعد وسط وسط سعد موت او ذهاب شيء من اهل البيت منفعة وموتة من اهل بلده ذكر وسعيده
٤	شهریور	وسط سعد سعد وسط سعد وسط سعد
٥	اسفندارمذ	وسط سعد وسط سعد وسط سعد وسط نحس
٦	خرداد	وسط سعد سعد وسط سعد وسط سعد سفر فيه منفعة كثيرة
٧	مرداد	وسط سعد وسط سعد وسط سعد علة ومرض
٨	دیباذر	وسط نحس
٩	آذر	نحس وسط سعد وسط سعد نحس مثل اشميه
١٠	آبان	وسط نحس وسط نحس تزويج ونكاح
١١	خور	وسط نحس وسط نحس مال بلا تعب
١٢	ماه	قبل نصف النهار جيد ويعدده زدي
١٣	تير	سعد وسط نحس وسط سعد زيادة في المال
١٤	جوش	وسط سعد وسط سعد وسط سعد زرق وحده من ذوات الاربع
١٥	ديمهر	وسط نحس وسط سعد وسط سعد علة تبهمها صفة
١٦	مهر	وسط سعد وسط سعد وسط سعد مال شيء لم يملك قبل
١٧	سرّوش	وسط سعد وسط سعد وسط سعد سفر ورجوع منه

86 § و أما الاستقبال: ففيه زعموا ولوع الغيلان و السحرة بالارواح الكذبة، فيكثر لذلك الصرع؛ وفيه تمدد البعار و تزيد المياه، و تصرع إناث الورشان، و الماء الذي يستقر فيه في الرحم، يكون منه الولد زائد الخلقة، والشعر الذي يطلع فيه قوى العود؛ و الفرس المغروس فيه، مدود الثمر كثير المفونات، لا سيما إذا كان فيه كسوف، و قال الكندي: إنما كره الامتلاء، لأن ضوء القمر فيه منفرا^٢ من نور الشمس - الذي هو دليل الأرواح، و من أجله يخاف على الأرواح، مفارقتها للأجساد.



ch.

[X]

القول على ما في شهور السغد

— من الأعياد —

§ 1 و إنما اهل السغد، فكانت شهورهم ايضاً مقسومة على أرباع السنة؛ و كان أوّل

«نوسرد» من شهور السغد، وأوّل الصيف؛ ولم يكن بينهم و بين الفرس — في اوائل السنين و بعض

الشهور — اختلاف، سوى موضع الايام الخمسة اللواحق < 93 >، كما قدّمنا بيانه^١؛ و أمّا فعلوا

ذلك، لأنهم عظموا الملوك، فلم يساووا انفسهم بهم في افعالهم؛ و أنثروا رجوع جم الملك مُنْجَح

الحاجة، لا ابتداء رأس السنة، كما أنثروا الملوك نهوضه له.

§ 2 و قد زعم بعض الناس: انّ السبب في الاختلاف بين رأسي السنتين، هو تفاوت ما

وُجِدَ من الأرصاد؛ و ذلك انّ الفرس الأوّل، كانوا يفتلون على انّ سنة الشمس، ثلاثانة و خمسة و

ستون يوماً، و اكثر من ريع يوم بجزء من ستين جزءاً من ساعة؛ و يتعاهدون جبر تلك الزيادة،

على ريع يوم اليه. فلما ظهر زرادشت، و جاء بالمجوسية؛ و انتقل الملوك من بلخ الى فارس و بابل،

و اعتنوا بامور دينهم، جددوا الارصاد؛ فوجدوا الانقلاب الصيفي، يتقدم أول السنة التالية^١ للكئس بخمسة ايام؛ فتركوا حسابهم الاول، وعملوه على ما اذلهم اليه الرصد؛ و بقي اهل ماوراء النهر على ما كانوا عليه^٢، و اهلوا تلك الزيادة -التي كانوا يرعون احوالها-، فاختلفت اوائل سنتهم لذلك.

٥ § 3 و بعضهم زعم: ان ابتداء سنة الفرس، و ابتداء سنة اهل السفد، كان واحدا الى وقت ظهور زرادشت؛ فلما اخذ الفرس بعده، ينقلون الخمسة الايام الى آخر كل شهر من شهور الكبيسة -كما ذكرنا فيما تقدم-، تركها اهل السفد في مواضعها، و لم ينقلوها، فبقيت لهم في آخر شهور سنتهم؛ و لاولئك بعد اهل الكبيسة في آخر آبان ماه، و الله اعلم^٣؛ و لاهل السفد في شهورهم <95> أعياد كثيرة، و ايام معلومة معظمة، على مثال ما للفرس، و الذي بلغنا منهم هي هذه:

١٠ § 4 نوسرد. اليوم الاول منه، نوروزهم، و هو «النوروز» الكبير؛ و اليوم الثامن و العشرون منه، عيد لمجوس بخارا، يسمى «رامش آغام» <336>، يجتمعون فيه، في بيت نار بقرية رانش؛ و هذه الآغامات، أعز الاعياد لهم في كل قرية عند كل رئيس، يجتمعون اليه في الأكل و الشرب، و ذلك لهم على نوب.

١٥ § 5 جرجن: لم يتصل بنا فيه شيء. نيسنج: اليوم الثاني عشر منه «ماخيرج»^٤ الاول <337>. بساكنج: اليوم السابع من «يكنج»^٥ آغام» <338>، و هو عيد لهم ببيكند، يجتمعون هناك؛ و اليوم الثاني عشر «ماخيرج» الثاني؛ و اليوم الخامس عشر «غفس»^٦ خواره»، يأكلون فيه الحميمير، بعد تركهم الطعام و الشراب، و ما سقته النار، إلا الثمار و الثبات. اشتاخذنا^٧: اليوم الثاني عشر منه «فانه»^٨ خواره»، و يقال: «نامي»^٩ خواره»، و هو شرب العصير الجيد الصرف؛ و اليوم السادس و العشرون «كدم»^{١٠} خواره». مؤيخذنا: اليوم السادس^{١١} منه، عيد «كشمين»، و فيه قيام

١. داد / طز: الثالثة. ٢. رشي: ف ١٥١٧، بندهاي ٦ - ٩.

٣. رشي: ف ١٥١٧، بندهاي ٨ - ١٠. ٤. فب. باخريج / فاخريج.

٥. فب. يكنج / يكنج. ٦. داد / طز: عصف.

٧. بيشتر: الساخذنا: الك: ص ٥٣ و ١٧٦. ٨. طز: به.

٩. طز: يامي. ١٠. داد / طز: كرم.

١١. داد / طز: الثالث.

سوق بقرية كمجكت؛ و في اليوم الخامس عشر منه، تقومُ سوق بالطواويس <339>. و يجتمع بها التجار من الآفاق، و يقيمونها سبعة ايام.

§ 6 ففكان: أول يوم منه، يسمى «نيم سرده»، و معناه: نصف السنة؛ و اليوم الثاني منه عيد، يسمونه «مرغند^١ خواره»، يجتمعون في بيوت نيرانهم؛ و يأكلون شيئاً، يتخذونه من دقيق الجاؤزس و الشمن و الشكر؛ و بعضهم يجعل «نيم سرده»، قبل هذا بخمسة ايام، و هو أول «مهر ماه» ليكون على رأى الفرس. ان يكون نصف السنة - اذ مضى من رأسها - سنة شهر و يومان و نصف، و اليوم التاسع منه «يسنس^٢ اغام»؛ و اليوم الخامس و العشرون منه، أول «كرم (كدم) خواره».

§ 7 آباء: اليوم التاسع منه، آخر «كرم خواره»^٣. فوغ: لم يتصل بنا فيه شيء. مسافوخ: لهم فيه عيد، من اليوم الخامس منه، الى اليوم الخامس عشر؛ ثم يقوم للمسلمين سوق بالشرغ <340>، سبعة ايام. و يمدح: اليوم الرابع و العشرون منه «باز ازكام»^٤.

§ 8 خشوم: في آخر هذا الشهر، يتيكى اهل السغد على موتاهم القدماء، و يتوحدون عليهم، و يقطعون وجوههم؛ و يضعون لهم الاطعمة و الاشربة، فيقتل الفرس في «الفروردجان» <299>؛ و ذلك لان الخمسة الايام - التي - المسترقة لاهل السغد، انما هي في آخر هذا الشهر، كما تقدم ذكره (١ §). و لم قيام اسواق في القرى، في الايام التي اسامياها في كل شهر واحدة، تستعمل في رساتيق بخارا و السغد.

١ طر: من (١٩٠).

٢ هس / توب سده: كذا. داد: سانس. طر: سانس. تب: سانس.

٣ ٥٥٩ / طر: ٥٥٨.

٤ ييشتر: كدم خواره.

ch.

[XI]

الْقَوْلُ عَلَى مَا لِأَهْلِ خَوَارِزْمِ

— فِي شَهْرِهِمْ مِنْ مِثْلِ ذَلِكَ —

- § 1 و اهل خوارزم، موافقون لاهل السغد في اوائل السنين^١ و الشهور <96>، و مخالفون للفرس فيها؛ و العلّة في ذلك، هي بعينها ما وُصِفَ لاهل السغد؛ و رسومهم فيها، كانت شبيهةً برسومهم؛ و اوّل الصيف عندهم، كان اوّل «ناوسارچی». و لهم اعياد فيها، كانوا يعظمونها قبل الاسلام؛ و يزعمون انّ المعبود -جلّ و عزّ- اَنزَهم بتعظيمها، و يستعملون اَيّاماً أُخَرَ، مأخوذة من آثار متقدّمين؛ و الآن لم يبق من مجوسهم، الا بقية، لم تَخلُ في دينها؛ و اقتضت بمعرفة ظواهره، دون التفحّص عن حقائقه و معانيه، حتّى إنّها استعملت الاعياد، بمعرفة الأبعاد، دون مواضعها المنسوبة الى الشهور. فاما اَيّامهم^٢ التي ليست متعلّقة بأمر دينهم، فهي هذه:
- § 2 ناوسارچی: اوّل يوم منه، عيد رأس السنة، و هو اليوم الجديد كما ذكرناه (§ 1). اردوشت: لم يذكروا فيه شيئاً. هروداذ: اوّل يوم منه، يسمّى «ارغاسوان»^٣، و كان هذا اليوم قبل

الاسلام وقت اشتداد الحر؛ ولذلك قيل: أنه في الاصل «اريجهاس جوهان»، و ترجمته: سيخرج من اللباس ساي: أنه وقت التقرى والتكشف. فاما في زماننا هذا، فقد وافق وقت زرع السنيم، و ما يُنذر معه، فَوَقَّتْ به.

3 § جيري: اليوم الخامس عشر منه، يسمى «اجفار» <341>. و تفسيره: الوقود و اللهيب؛ و كان فيا مضى أول وقت، يُحتاج فيه الى الاصطلاء بالنار، لتفريق الهواء في الحريف؛ و في زماننا يوافق وسط الصيف، و يُعَدُّ منه سبعون يوما، ثم يُنْذَرُ في زرع الحنطة الحريفية. ههنا لم يذكروا فيه شيئا.

4 § اخريوري: أول يوم منه، يسمى «فغيره»، و يقال أنه في الأصل «فغديه» <342>. اي: مخرج الشاه؛ اذ كان ملوك خوارزم في مثل هذا الوقت، يخرجون لانتشاع الحر و إقبال البرد؛ فيشتون خارج الكن. دافعين الاتراك الغزاة عن نفورهم، و حامين اطراف محالكم عنهم.

5 § اومري: أول يوم منه «ازدا كند خوار» <343>. و تفسيره: يوم أكل الخبز المشحم؛ و كانوا ينجحرون فيه من البرد، و يجتمعون على أكل الخبز المشحم، حوالى الكوانين المؤقدة. و اليوم الثالث عشر، عيد «جيري روج» <344>. و هم في التعظيم له، بمنزلة الفرس للمهركان. و كذلك اليوم الحادى و العشرون عيد، يسمى «رام روج». باناخن: لم يذكروا في هذا الشهر شيئا. ادر (اذر): و كذلك، لم يذكروا في هذا الشهر ايضا.

6 § رمؤد: اليوم الخامس عشر، يسمى «نيمخب»، و يقال أنه: «مينج اخيب» <345>. فصُحِف تخفيفا لكثرة ما يجرى على اللسان، و تكون ترجمته: ليللة «مينه»؛ فزعم بعضهم ان «مينه»، كانت احدى بنات ملوكهم او عظماهم؛ و أنها خرجت من قصرها سكرانة في لباس من حرير، و الأوان ربيع، فوقعت خارج القصر، و غلبتها عينها، فنامت، و ضربها برد الليل، فانت؛ و تعجب الناس من إهلاك البرودة إنسانا، في مثل ذلك الوقت من فصل الربيع؛ فصبروه كالتاريخ، لشيء عجيب خارج عن العادة، كانن في غير وقته.

§ 7 وقد تقدّم هذا اليوم (- ریزد) ذلك الوقت، الى زماننا هذا، فجملته العاشرة منتصف الشتاء؛ وفيه وحواليه، يستعمل أهل خوارزم البُخُورَ وَالدُّخْنَ، وإبراز روائح الأطعمة -التي- وضوعها لدفع غوائل الجنِّ والأرواح السوء؛ وهو امر واجب، من طريق الحُرْمِ والاحتياط، اذا أُضِيفَ اليه شيء من الاسباب النفسانية -اعنى- العزائم والرُّقَى والأدعية، التي اقر بها افاضل الحكماء، وجوزوها لما شاهدوا تأثيراتها، كجاليينوس وأمثاله. وإن قلوا؛ وكذلك اذا استُتِيبَ فيها بشيء من امور الكواكب، كالاوقات المستعذّة، والاختيارات بالاشكال المذكورة لذلك؛ والحزم يُوجِبُ أَنْ لَا تُلْتَفَتَ، الى من لا يَحْتَجُّونَ لإبطال ذلك والتكذيب به، إِلَّا بالسُّخْرِيةِ وَالضُّحْكِ وَتَى^١ الاُشْدَاقِ.

§ 8 فقد أقرّ بالجنِّ والشیاطین، جُلُّ الفلاسفة والعلماء، كارسطوطاليس في وصفه إياهم، بالهوائية والنارية، وتسميته لهم بالأناس؛ وكمثل يحيى النحوی <346> في إقراره بها، وكثيره في وصفه لها؛ أنهم خبائث الأنفس المترددة، بعد انفصالها من أجسادها الممنوعة عن وصولها، الى ما هي منه بدمها معرفة الحقيقة، واستعمال الحيرورة؛ ولا أَظُنُّ مَانِي في كفيه، إِلَّا مُشِيرًا الى مثل ذلك، وإن كانت إشاراتهِ بِالْفَظِ وعبارة ركیكة. اخمن^٢؛ لم يذكروا في هذا الشهر شيئاً.

§ 9 اسپنداريجی: اليوم الرابع منه، يسمى «خیز» <347>، و ترجمته: القيام؛ و اليوم العاشر منه، عيد لهم يسمى «وخشنكام»؛ وخشن هو اسم الملك الموكل بالماء. وخاصة بنهر جیحون. و اليوم العشرون منه، يسمى «اینجه»، وتفسيره: الأحيیصة.

§ 10 و لم بعد ذلك اعياد، یحتاجون اليها في احوال دينهم؛ و هي ستّة اعياد <348>، اما الاول: فيستی «بیخجارید»^٣، و هو اليوم الخامس عشر من «ناوسارجی»، و يعرفه عاشتهم بدناوسارجكانيك، إضافةً اليه، اذ هو فيه. و اما الثاني: فيستی «میت سخن رید»، و هو اليوم الاول من «چیری»، و يدعى ايضا «جاوردمينيك»^٤ -ای: القرعى <349>، و يقال له ايضا

١. هن: — // و هو من.

٢. تورپ: بیخجارید. داد: بیخجاری رید، طرز: بیخجاری رید، لب: بیخجاری / سنججاری.

٣. داد: / طرز: المادی. ٤. هن: جاورد مشنگ، طز: جاورد مینیک (- زمین خشک خاوارا).

«اجفارمينيك»، إضافة إلى «اجفاره»، لأنه قبله بخمسة عشر يوما. و أما الثالث: فيسمى «مزيان ريد»، وهو اليوم الخامس عشر من «هداد»، ويدعى أيضا «انجمرذكانيك^١». و أما الرابع: فيسمى «ميث زرمي ريد»، وهو اليوم الخامس عشر من «اومري»، ويدعى أيضا «چيروچكانيك^٢». و أما الخامس: وهو أول يوم من «ريزد»، و يعرف بـ«كجذرزكانيك^٣». و أما السادس: فيسمى «ارثمي^٤ ريد»، و يعرف بـ«سارثميردكانيك^٥»، وهو اليوم الأول من «انخن». و هم يفعلون في الخمسة الاواخر من «اسبندارجمي»، و الخمسة الواحق التي تتلوها، ما يفعله اهل فارس في أيام «الفرورجان»، من وضع الاغذية في النواويس لإرواح الموتى <299>.

11 § و قد كانوا يستعملون منازل القمر. و يستنيطون منها الأحكام؛ و لها بلغتهم أسام، تحفظوها؛ و الفرض من كان يستعملها، و يُحسِنُ كَيْفِيَّةَ النظر فيها، و الاستدلال عليها. و من الدليل الواضح على ذلك: انَّ المنجم، يُدْعَى باللغة الخوارزمية «أخرونيك»، و تفسيره: الناظر إلى منازل القمر، لأن «اختر» <350> المنزل من منازل.

12 § و كانوا يسمون هذه المنازل، على البروج الاثني عشر؛ و يستقون البروج، بأسماء مفردة بلغتهم؛ و هم أعرف بها كانوا من العرب <351> يَدُّكُ^٦ على ذلك، موافقة تسميتهم لها للاسماء - التي سبأها متولَّى تصويرها، و مخالفة ذلك في العرب، و تصوَّروهم إياها بغير صُوَرها، حتَّى إنَّهم عدَّوا «المجوزاء» في جملة البروج، مكان «التوأمين»، و المجوزاء هو صورة «المجسَّار»، و قد يسمي اهل خوارزم هذا البرج «اذويجكريك» <352>، و تفسيره: ذو الصنمين، و هو يقتضى معنى التوأمين. و كذلك صَوَّرَ العرب «الأسد» من عدَّة صُور، فاستولى في الطول على ثلاثة أبراج، و شىء سبَّو ما له في العرض؛ و ذلك إنَّهم جعلوا رأسَي التَّوأمين «ذراعاه» المبسوطة، و «اللطخة» التي في صدره السرطان أنْفَه - اعنى - «الثَّمرَة»، و صدر «العُذراء» - اعنى - «العواء» و رِكْبَتِه، و يد

١. توب: الحمر دكانيك، تب: انجمر دكانيك.

٢. د: كجذر بكانيك، ط: كجذر بكانيك.

٣. د: ط: ارنمين دكانيك. ٤. عس / توب: آخر، داد / تب: اخير.

٥. من: بذلك.

٦. د: ط: ضرر و جكانك.

٧. د: ط: ارنمين.

العدراء - اعنى - «السَّهَّاءُ الْأَعْوَالُ» احدى ساقیه. و «الرامح» ساقه الأخرى؛ وأنبسطت صورة الاسد على رأیهم، على برج السرطان و الأسد و العدراء و بعض المیزان، و على عدَّة صُور من الشالیة و الجنویة، و هو بالحقیقة غیر ما ذهبوا الیه.

§ 13 و كذلك، لو تأملت أسامیهم للكواكب الثابتة، لعلمت أنهم (العرب) كانوا من علم البروج و الصور بمنزل؛ وإن كان ابو محمد عبدالله بن شلیل بن قتیبة الجبلی ^۱ <353> یؤاه، و ۵ یطول فی جمیع کتبہ، و خاصَّة فی کتابه فی: تفضیل العرب علی العجم، و یزعم ان العرب، اعلم الأمم بالكواكب و مطالعها و مساقطها؛ و لا أدری أجهل أم تجاهل، ما علیه الزارعون و الأكثرُ فی کلِّ موضع و بقعة، من علم ابتداء الأعمال و غیرها، و معرفة الاوقات علی مثل ذلك؛ فإن من كان السماء سقفه، و لم یکنه غیرها، و دام علیه طلوع الكواكب و غروبها علی نظام واحد، علّق مبادئ أسبابه، و معرفة الأوقات بها.

§ 14 بل كان للعرب، ما لم یكن لغيرهم، و هو تخلید ما عرفوه، او حدسوه حقاً - كان او باطلاً، هذا كان او ذمّاً - بالاسعار و الأرجوزة و الأنجاء؛ و كانوا یوارثونها، فتبقى عندهم و بعدهم. و لو تأملتُها من كتب الأنواء، و خاصَّة كتابه ^۲ الذی <354> وسمَّه بعلم مناظر النجوم؛ و مما أوَّزنا بعضه فی آخر الكتاب، لعلمتُ أنهم، لم یختصوا من ذلك، باكثر مما اختص به فلاحو كلُّ بقعة؛ و لكن الرجل، مفرط فیما یخوض فیہ، و غیر خال عن الأخلاق الجبلیة، فی الاستبداد بالرای؛ ۱۵ و كلامه فی هذا الكتاب المذكور، یدلُّ علی إحن و ترات بینہ و بین الفرس؛ اذ لم یرض بتفضیل العرب علیهم، حتّی جعلوهم أرذل الامم، و أحسّها و أنذلّها؛ و وصفهم بالكفر و معاندة الاسلام، باكثر مما وصف الله به الاعراب فی سورة التوبة ^۳ <355>، و نسب الیهم من القبائح، ما لو تفكّر قليلاً، و تذكّر اوائل من فضّل علیهم، لكذب نفسه فی اكثر ما قاله، فی الفریقین تفرطاً و تعدّياً ^۴.

§ 15 و هذه اسماء منازل القمر، بلغة اهل السغد و اهل خوارزم <356>، و سنصیف فیما ۲۰ بعد صوّزها المرتبة، عند ذكرنا طلوعها و سقوطها، فی شكل هذا الجدول:

۱. داد / طز: ۳. داد / طز: ۳.

۲. عس / نوپ: عمل.

۳. داد / طز: ۳. داد / طز: ۳.

۴. عس / نوپ: مفرطاً و متعدّياً.

۵. قرآن، ۲ / ۹۸.

✓
✓
✓

اسماء منازل	اسماؤها	اسماؤها بلغة	اسماء منازل	اسماؤها	اسماؤها بلغة
القمر بلغة العرب	بلغة السند	اهل خوارزم	القمر بلغة العرب	بلغة السند	اهل خوارزم
١ الثريا	پروی	پروی	١٥ الإكليل	غنوند	اغنوند
٢ الذبران	نابرو	نابرو ^١	١٦ القَلْب	بشوند	بشوند
٣ المَقْصَة	موازنه ^٢	اخماه	١٧ الشُّوْلَة	من سدوس	ذارينه ^٣
٤ المَقْصَة	رشنوند	خوما ^٤	١٨ النُّعَام	بسم	سرذیو
٥ الذَّرَاع	غنف	غوئف	١٩ التَّيْلَة	وژرتک	موخشیک
٦ النُّفْرَة	غنب	جیری ^٥	٢٠ سَعْدُ الذَّابِیح	وتند	خچمن
٧ الطَّرْف	خمشیش	خمشلش	٢١ سَعْدُ بُلْع	بوغ	بوغ ^٦
٨ المَجْتَبَة	مغ	اجیر	٢٢ سعد السعود	شدمشیر	سدمشیج
٩ الزُّنْبُرَة	وذه	امغ	٢٣ سعد الاحبیه	مشوتت ^٧	مشوند
١٠ الصَّرْفَة	ویذو	ویذیو	٢٤ الفَرْغُ المَقْدَم	فرشت بات	فرخشتیت
١١ القَوَاء	فمششت	افسست	٢٥ الفَرْغُ المُوَخَّر	برفرشت	ویر
١٢ السَّمَک	شغان	اخشنفرن	٢٦ بَطْنُ الحَوْت	ریوند	زداذ
١٣ القَفَر	سرو	شوشک	٢٧ الشَّرْطَان	بشیش	ریوند
١٤ الزُّبَانِیَان	فسرو	سرافسریو	٢٨ البَحْلَین	برو	فرغند

۲. نویسنده: دکتر سید علی حسینی

ع. داد / ط: م (العل انصواب).

ch.

[XII]

الْقَوْلُ عَلَى مَذْهَبِ خَوَارِزْمِ شَاه

— فِي أَعْيَادِ أَهْلِ خَوَارِزْمِ —

طبرستان

§ 1 وقد اتَّفَقَ ابوسعيد احمد بن محمد بن عراقي خوارزم شاه < 357 >، أَنَّهُ الْمُعْتَصِدُ بِاللَّهِ < 52 >، فِي كَيْسِ شَهْرِ أَهْلِ خَوَارِزْمِ؛ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا أَتَشَطَّ مِنْ عِقَالِهِ، وَ حُلَّ مِنْ رِبَاطِهِ بِيخَارًا، وَ رَجَعَ إِلَى دَارِ مَلِكِهِ، سَأَلَ مَنْ كَانَ بِحَضْرَتِهِ، بَيْنَ الْحُسَابِ عَنْ يَوْمِ «اجْفَار»، فَذَلُّوهُ عَلَيْهِ؛ وَ سَأَلَ عَنْ مَوْضِعِهِ مِنْ «قَمُوز»، فَأَشَارُوا إِلَيْهِ، فَحَفِظَ ذَلِكَ؛ وَ ذَكَرَهُ بِمِثْلِهِ بَعْدَ سَبْعِ سَنِينَ، وَ أَتَكَرَّرَ ذَلِكَ الْحُسَابُ؛ وَ لَمْ يَكُنْ خَوَارِزْمِ شَاه، قَدْ وَقَفَ عَلَى الْكِبَائِسِ وَ أَحْوَالِهَا، فَامَرَ بِإِحْضَارِ الْخَرَجِيسِيِّ وَ الْحَمْدِيحِيِّ < 358 > وَ غَيْرِهِمَا، مِنَ الْمُنْجَمِينَ فِي ذَلِكَ الْعَصْرِ، وَ سَأَلَهُمْ حَقِيقَةَ الْحَالِ فِي ذَلِكَ؛ فَتَرَحُّوهُمَا لَهُ مُفْضَلَةً، وَ أَخْبَرُوهُ بِأَفَاعِيلِ الْفَرَسِ وَ أَهْلِ خَوَارِزْمِ بِالسَّنِينَ.

§ 2 فقال: ذاك أمر قد قَسَدَ وَ نُسِيَ، وَ الْعَامَّةُ تَعْتَمِدُ عَلَى هَذِهِ الْإِتْيَامِ، وَ يَجِدُونَ بِهَا مَرَكَزَ الْفُصُولِ الْأَرْبَعَةِ ظَنًّا مِنْهُمْ، أَنَّهَا تَثْبُتُ وَ لَا تَتَغَيَّرُ؛ وَ أَنَّ «اجْفَار» هُوَ وَسْطُ الصَّيْفِ، وَ «نِيْمَخَب» وَسْطُ الشِّتَاءِ؛ وَ يَسْتَعْمِلُونَ أَبْعَادًا عَنْهَا مَفْرُوضَةً، لِأَوْقَاتِ الزَّرْعَةِ وَ الْفَلَاحَةِ؛ وَ لَا يُنْفِطِنُ لِمِثْلِ هَذَا،

الآ في سنين كثيرة؛ وذلك مما دعاهم أيضا الى الاختلاف، في أخذ الأبعاد عنها، حتى يَزعمُ بعضهم: أن وقت بذر الحنطة، عند مضي ستين يوما من «اجفار»، وبعضهم يقول باكثر، وبعضهم باقل؛ والصواب ان نَحْتال لإثباتها، على حال واحدة، و اوقات غير مختلفة من السنة، كيلا تختلف الأحايين لها، فاخبروه بأن لا حيلة في ذلك، أبلغ من وضع مبادئ الشهور الخوارزمية، في ايام مفروضة من شهور الروم والسرانيين؛ كما فعل المعتضد، فتكيس بكباشهم، ففعلوا ذلك في سنة الف و مائتين و سبعين لاسكندر.

3 § وَأَتَّفَقُوا عَلَى أَنْ يَكُونَ: أَوَّل «ناوسارجي»، اليوم الثالث من نيسان السرياني <359>، حتى يكون وقوع «اجفار»، في النصف من «تموز» ابدأ؛ و عَمِلُوا عليها اوقات الفلاحة، كقطع العنب للتريب، فان وقته من اربعين يوما، يمضي من «اجفار» الى خمسين يوما؛ و كَتَفَه للتعليق واجتناء الكُثْرَى، فان وقته من خمسة و خمسين الى خمسة و ستين؛ و كذلك جميع اوقات الزراعة، و الإقحاح و الفرس و الوصل و غير ذلك، فاذا كانت السنة عند الروم كبيسة، كانت الايام اللواحق بعد «اسبندارجي» ستة ايام؛ و لو اشتغل لهذا من فِطلي خوارزم شاه تاريخ، لألحقناه بسائر ما تقدم ذكره.

4 § و اما شهور القبط، غير المكبوسة؛ فانه -وإن كان لهم فيها أمثال- ما لغيرهم من الأمم، فلم يتصل بنا خبر من ذلك؛ و كذلك في المكبوسة -التي تستعمل في زماننا- لم تتناة الأخبار بما يستعمل فيها، سوى ما يُذكر من أنّ «نوروز» القبط، هو أول يوم من شهر «توت»؛ و أنّ النيل، ينفّس ماؤه، و يبتدئ بالزيادة في اليوم السادس عشر <360> من شهر «بوونه»؛ و قيل في العشرين منه، و يؤشك أن يستعمل ما يستعمله الروم و السريانيون، لتوسط مَضَرٍ فيما بين هؤلاء، و لاتفاقهم في السنين اللهم، إلا أن يختصوا بأشياء دونهم، كاختصاص مشكهم -اعنى- مصرَ باحوال، لا يُشارِكُه فيها مسكن آخر، من احوال المياه و الأهوية و الأمطار و غيرها.

5 § و الذي يستعمله الروم و السريانيون من ذلك، صنفان^١؛ فيصير نوع منها: لأسباب معاش، و تصرّف في الدنيا، و احوال حادثة في الاهوية و غيرها، كما ذكرناه؛ و نوع منها: لأسباب دينهم النصرانية و نحن نصف من كلا النوعين، ما وصلنا اليه و اتصل بنا، في موضعه ان شاء الله.

١. عن / بوب، يقين.

١. هن: اليوم العشرين، ضبط از طرست <360>.

ch.

[XIII]

القول على ما في شهور الروم

— من الايام المعلومة عندهم —

— و عند غيرهم —

1 § لما كانت سنة الروم، موافقة لسنة الشمس، ثابتة مع فصولها الطبيعية، دائرة معها

بالتوازي، غير زائلة عن محاذة أجزائها، إلا بالمقدار الذي يُدخِلُ بها، قبل أن يُظَهَرَ لِلْجِسِّ، و يُجَبَّرَ ٥
اليها^١ بالكس، فَيَكِدَ الروم و السريانيون، و مَنْ تَابَعَهُمْ احوالهم، الدائرة مع السنة على نُوبِ بها، و
احوال الايام — أَلَّتِي — استخرجوها بتجاربهم، على طول المدة، و هِيَ أَلَّتِي تَسْمَى «الأنواء» و
«البوارح».

2 § و قد اختلف القدماء في سببها، فَتَسَبَّهَا بعضهم الى طلوع انكواكب الثوابت و اختلافاتها؛

و العرب من هذا الصنف، قال قائلهم: «أولئك معشري كينات نعش / خوالف لا ثواء مع النجوم» - ١٠
اي: لا خير عندهم، كما أنه لا «نوءة» في طلوع كواكب «بنات نعش» و سقوطها، و نَسَبَهَا بعضهم

١. هن. + «فيل بن يثتلم / يعظم» (٢).

٢. داد / طوز: البروج.

الى طلوع المنازل وسقوطها، ونسبها بعضهم الى الاتيام أنفسهم، بأنها خاصية فيها، مطبوعة على الامر الاوسط؛ ثم يزيّد فيها سائر الاسباب، ويتقصّ منها، كما أنّ طبيعة فصل الصيف، الحرّ، و طبيعة فصل الشتاء، البرد؛ ثم يتناقص ذلك مراراً، ويتزيّد أخرى، وذكر الفاضل جالينوس: أنّ الحكم بين هؤلاء الفرق، إنّما هو بالتجربة والامتحان؛ وأنّ امتحان هذا الخلاف، لا يمكن الا في دهور طويلة، لخناء حركة الثوابت، وقلة الاختلاف في طلوعها، واختفائها في السير في الزمان.

3 § فتعجب منه سنان بن ثابت بن قزوة <361> وقال في كتابه الذي ألفه للمعتمد

في الأنواء: لا أدرى كيف ذهب هذا على جالينوس، مع قوّته في امر حساب النجوم؟ فإنّ طلوع

الكواكب واختفائها، يختلف في البلدان اختلافا عظيماً، كما سنبهّل «يطلع بقداد، خمس عشرين

من ايلول، و يطلع بواسط قبل ذلك بيومين، وبالبحرة قبل واسط. قالوا: والأنواء، لا تختلف

باختلاف البلدان، بل تحفظ أيتاماً بينها و ذلك دليل على أنّه، ليس للنجوم في هذا مدخل، و لا

لطلوعها واختفائها. ثم كذب نفسه بعد ذلك، فإن كان الأوّل ما قاله من سقوط امر طلوع

الكواكب وغروبها في التأثيرات بفنون شرائط، لا بإطلاق و ذلك أنّه قال: و اكثر ما يصحّ من

أنواء العرب بالعجاز، و ما قرّب منه، و أنواء القبط بمصر و سواحل البحر، و أنواء بظلميس

ببلاد الروم و الجبال التي تليها، فتى قصد المجرّب موضعاً واحداً من هذه المواضع، كان ما ذكره

جالينوس من تعدّد امر التجربة لها، في التقليل من الزمان قائماً.

4 § و صرح قوله في ذلك، و كان جالينوس يدكّر ما يصحّ عنده صحة برهانية، و يشتدّه، و

يفرض سماً أطاف به الشبهة، و حكى سنان عن والده ثابت بن قزوة <104>: أنّه رصد احوالها

بالعراق نحو ثلاثين سنة، ليحصل أصولاً يقيسها بالأنواء في سائر البلدان، فأذركته المنية قبل أن

يتمّ غرضه. و أيّ القولين من نسبتها الى ايتام السنة، او نسبتها الى طلوع المنازل و غيوبتها، كان

الصواب؟ فإنّ الثالث، ساقط؛ وللمستصاّب من الآخرين شرائط، يتعلّق بها صحة الأنواء؛ و هي

تقديم المعرفة بحال السنة و الرّبع و الشهر، في بيوستها و رطوبتها و خلفها و إيجابها، من الدلائل

التي ملّكت بها، كتب النجوم المؤلفة في أحداث الجو. فإنّ التّوء، اذا طابق تلك الدلالات، صدق و

ظَهَرَ بِتَامِهِ؛ وَإِنْ ضَاغَهَا، اخْتَلَفَ، وَالْأَمْرُ فَيَا بَيْنَهَا عَلَى حَسَبِ ذَلِكَ. وَأَوْصَى سَنَانُ بْنُ ثَابِتٍ، أَنَّ يُعْتَبَرَ اتِّفَاقُ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ عَلَى «النَّوْءِ» <362>؛ فَإِنَّهُمْ إِذَا اتَّفَقُوا عَلَيْهِ، قَسَوِيٌّ وَظَهَرِيٌّ، وَإِلَّا فَيَا الْمَكْسَ.

§ 5 وسأذكر في هذا الباب، جوامع ما ذكره سنان في كتاب «الأنواء»؛ وما في شهر الروم، من اوقات الاسباب الدنياوية. واما طلوع المنازل وسقوطها، فسيجي ذكرها في بابها، المخصوص بها في آخر الكتاب؛ فإنَّ المتجمين، لما وجدوها على امر واحد مرتب، في هذه الشهور منتظم، وضعوها على إتمامها لتألف ولا تختلف، والله الموفق والمعين.

§ 6 تشرين الأول (October): في اليوم الأول منه، يُرْجَى مطر على قول اوقطيمن¹ و فيلفس²، وَيَكْذَرُ الهواء على قول القبط³ و قاللبس⁴. وفي اليوم الثاني: هواء متكدّر شات على قول قاللبس و القبط و اوقطيمن، ومطر على قول اودكسس⁵ ومطر ددرس⁶؛ ولم يذكروا في الثالث شيئا. وفي الرابع: مطر و ريج منتقلة على قول اودكسس، وهواء شات عند القبط. وفي الخامس: هواء شات على قول ذيموقريطس⁷، وهو أول وقت الزراعة. وفي السادس: ريج شالته عند القبط. وفي السابع: جنوبية عند ابرخس⁸؛ ولم يذكروا في الثامن شيئا، وذكر سنان ان فيه الهواء الشاق. § 7 وفي التاسع: نوء على قول اودكسس، و ريج صبا عند ابرخس، و ذبور عند القبط؛ و

ليس في العاشر شيء مذكور. وفي الحادي عشر: نوء عند اودكسس ودوسيئاوس⁹. وفي الثاني عشر: مطر عند القبط. وفي الثالث عشر: ريج مضطربة و نوء و رعد و مطر عند قاللبس، و ريج شال او جنوب عند اودكسس و دوسيئاوس، و شهد له سنان بأنه كثيرا ما يصدق؛ وفي هذا

١. روش: ف (57)، بند ٩٤، <128> (أب).

1. Function of Athens (ca. 432 B.C.).

2. Philippus of Opus (c. 350 B.C.).

3. Egyptians.

4. Callippus of Cyzicos (ca. 330 B.C.).

5. Eudoxus of Cnidus (c.408 - 355 B.C.).

6. Metrodorus of Chios (4th cent. B.C.).

7. Democritus of Abdera (c.460 B.C.).

8. Hipparchus of Nicaea (d. ca. 125 B.C.).

9. Dositheus of Pelusium (fl. ca. 230 B.C.).

اليوم، لا بُدَّ مِنْ أَنْ يَتَحَرَّكَ أمواج البحر. و في الرابع عشر: نوء و ربح شمال عند اودكسس. و في الخامس عشر: تَقْيَرُ الرياح عند اودكسس؛ وليس في السادس عشر شيء مذكور. في السابع عشر: مطر و نوء عند دوسيثاوس، و ربح دبور او جنوب عند القبط؛ وليس في الثامن عشر شيء مذكور.

8 § و في التاسع عشر: عند دوسيثاوس مطر و نوء، و عند القبط ربح دبور او جنوب؛ و

ليس في العشرين، و لا في الحادى و العشرين، قول لهم مذكور. و في الثانى و العشرين: رياح

مضطربة مختلفة عند القبط، و في هذا اليوم يَبْدَأُ الهواء يَبْزُدُ، و يَنْقَطِعُ زمان شرب الدَّواء و النَّصْد،

الآ عن حاجة؛ فَإِنَّ الاختيارات لِأَمثال هذه الاسباب، تكون اذا قُصِدَ بها، حفظ الصحة على

البدن؛ فاما اذا اضطرَّ اليها، فلا على المضطرَّ ان يَتَرَتَّبَ لها ليلا او نهارا او حرًا او بردا و سمدا او

نحسا، بل يُبادِرُ اليها قبل أَنْ يَسْتَحْكِمَ الامر، فَيَتَذَرَّ تَلافيه و يَصْطَبَّ تداركه. و في اليوم الثالث و

العشرين: نوء عند اودكسس، و ربح شمال او جنوب عند قاسر.^١

9 § و في الرابع و العشرين: نوء عند قالليس و القبط. و في الخامس و العشرين: نوء عند

مطروذورس، و اختلاط في الهواء عند قالليس و اوقطين؛ و ليس لهم في السادس و العشرين

قول. و في السابع و العشرين: هواء شات عند القبط. و الثامن و العشرين: مُهْمَلٌ من اقاويلهم، و

فيه يُسْتَحَبُّ دخول الحمام و اكل الحرييف، و يُكْرَهُ المالح و الحامض. و في التاسع و العشرين: يَزْدُ او

جَلِيدٌ على قول ذيوقريطس، و ربح جنوب متابع عند ابرخس، و نوء و هواء شات عند القبط. و

في اليوم الثلاثين: ربح عظيمة عند اوقطين و فيلفس، و فيه تَنْقَطِعُ الحِدَّةُ و الرَّخْم و الخطاطيف الى

الغور، و يَسْتَحْكِمُ الثَّلَی. و في الحادى و الثلاثين: رياح عواصف عند قالليس و اوقطين، و ربح و

هواء شات عند مطروذورس و قاسر، و ربح جنوب عند القبط.

10 § تشرين الآخر (November): في اليوم الاول منه، رياح غير محترجة على قول

اودكسس وقانون^٢، و في الثانى: هواء غير ممتزج فيه، شمال و جنوب باردة. و في الثالث: تَهْبُّ ربح

جنوب على قول بطليموس^٣، و دبور على قول القبط، و شمال او جنوب عند اودكسس، و مطر

1. Caesar / Gaius Julius (100 – 44 B.C.).

2. Canon of Samos (3rd. c. B.C.).

3. Ptolemaeus Claudius of Alexandria (ab. 121 – 151 A.D.).

عند اوقطيمن و فيلفس و ابرخس. و في الرابع: نوء عند اوقطيمن. و مطر عند فيلفس. و في الخامس: هواء شات و مطر عند القبط. و في السادس: جنوب او دبور عند القبط. و هواء شات عند دوسيشاوس. و شهد سنان بالصدق في التجربة.

11 § و في اليوم السابع: مطر مع زويعه عند ماطن^١. و ربح باردة عند ابرخس؛ و هذا اليوم هو اَوَّل اوقات المطر. و هو حين يَنْزِلُ الشمسى الدرجة الحادية و العشرين من القرب؛ و المنجمون يَتَّيمون الطالع لهذا الوقت، و يَسْتَنْبِطون منه الدلالة على كثرة أمطار السنة و قِلَّتِها، و اعتمادهم فيها على حال الزُّهرة في شروقها و غروبها. و أَظُنُّ أَنَّ هذا امرٌ يَخْتَصُّ به هواء العراق و الشام دون غيرها، فكثيراً ما تَطَرُّ السَّاءُ عندنا بخوارزم قبل ذلك. و حكى ابوالقاسم عُبَيْدُ الله بن خرداذبه <85> في كتابه في المسالك و الممالك: أَنَّ مَطَرَ الحجاز و اليمن في حزيران و تموز و آب و بعض ايلول. و قد مكثت بهرجان شهر الصيف، فما مَضَتْ منها عشرة اَيَّام متواليه، تَضَخَّ السَّاءُ فيها، و تَفَشَّعَ السَّعَابُ، و يَتَّقِطُخُ المطر، و هو يلد مطير.

12 § فقد حُكِيَ: أَنَّ بعض الخلفاء و أَطْلَه المامون، مكث به اربعين يوماً، لم يَطْلُغَ فيها المطر. فقال: أَخْرِجُونَا من هذه الارض اليؤالة الرشاشة. و كُلُّهَا كانت البقعة أَقرب الى طبرستان، كانت أَزْطَبَ هَوَاءً و اغزر مطراً، يَلْغُ من رطوبة جبال طبرستان انه: يَذُقُّ الثوم في قلاها. فَنَجَىءُ المطر؛ و قد عُلِّلَ هذا الباب، النائب الأمل^٢ <19> صاحب كتاب المَزَّة، بأنَّ قال: إِنَّ هَوَاءَها رطب متكايف ببخارات راکدة، فاذا انتشرت رائحة الثوم في خلاها، حَلَلَّتْ بِجِدَّتِها و عَصَرَتْ تَكَائِفَ الهوَاء، فلذلك يَفْقَهُ المطر. و هَبَّ أَنَّ هذه عِلَّةٌ، ما يَظْهَرُ من ذُقِّ الثوم؛ فما السبب في العين المعروفة في جبال فرغانة، أَنَّهُ إِذَا طَرَحَ فيها شىء نجس، مَطَرٌ.

13 § و في الذَّكَّان، المعروف بِذَّكَّان سُلْهَان بن داوود، في المغارة المعروفة بِإِصْبَهَبْذَان <363>، في جبل طاق^٣ بطبرستان، فَإِنَّهُ إِذَا أُطِغَ بِشَىء من الأَكْذَار و الأَلْبَان، تَقَيَّمت السَّمَاءُ و مَطَرَتْ، حَتَّى تَطْهَرَهُ. و في الجبل الذى بارض الترك، فَإِنَّهُ إِذَا اجْتَنَزَّ عليه الغنم، شُدَّتْ أَرْجُلُها بالصوف، لئلا تَضْطَلَّ حِجَارَتِهِ، فَيَتَغَيَّبَ المطر الغزير؛ و قد يَحْمِلُ منها الاتراك، فَيَغْتَالُون بها في دفع

1. Melon of Athens (ca 432 B.C.)

١. عس / توب: فالربى.

مضرة العدو، إذا أحيط بهم؛ فينسب من لا يعرف ذلك، الى السحر منهم <364>. ويُسبِّه امر

الحوض المعروف بالطاهر في أسفل جبل بمصر، بلزق كنيسة؛ ويسيل اليه من عين في اصل الجبل، ماء عذب طيب الرائحة؛ اذا مسه جُثِبَ او حائضٌ، نَبَنَ، حتى يُغرغَ ما فيه، ويُنطفئ، فيعود طيب الرائحة.

§ 14 و ايضاً الجبل الذى بين هَراة و سِجستان، وسط رمل مَنعُج عن الطريق قليلا، اذا أُلقي

العدرة او البول، سُمِع منه دوى بَيِّن وصوت شديد. وهذه خاصيات مطبوعة في الموجودات، ينتهى ٥

اسبابها الى الجواهر البسيطة، واول التائيف والخلق؛ و ما كان كذلك، لم يُمكن الوصول الى علمه. و

من البقاع، ما هى على خلاف جبال طبرستان، كفساط مصر و ما يُصاقيه؛ فإنها لا تُنظر، و اذا

مُطِرَتْ، قَسَدَ هوائها، و دَبِيَّ و أَضَرَّ ذلك بالحَيوان و النبات؛ و الأمر في امثال ذلك، متعلق بطبيعة

الموضع. و محلّه من الجبال و البحار و مكانه من الارض، في الارتفاع و الانخفاض، و مقدار

عرضه في الشمال و الجنوب. ١٥

§ 15 و في اليوم الثامن: مطر و هواء شات على قول اوقطين، و هواء شات و زوايع عند

مطروذورس، و ريج جنوب أو «اوروس» (Euros) و هى بين الجنوب و الصبا عند اوقطين،

و الصبا عند القبط؛ و ليس في التاسع حالة لهم مذكورة. و في العاشر: هواء شات و زوايع عند

اوقطين و فيلفس، و ريج شمال او جنوب باردة و مطر عند ابرخس. و في الحادى عشر: نوء عند

قالبس و قونون و مطروذورس، و سَهَدَ لهم سِنانٌ بالصحة في التجربة. ١٥

§ 16 و في الثانى عشر: هواء شاتٍ عند اودكسس و ذوسيثاوس. و في الثالث عشر: نوء

عند اودكسس. و هواء شات في البرّ و البحر عند ذيوقريطس؛ و فيه تَرْقَى السُّفُنُ من حيث أدركها

هذا اليوم، و يُنلق البحر الى فارس و الى الاسكندرية، لأنّ للبحر إلتاماً معلومة، يَنْفَطِطُ فيها، و

يَكْدُرُ هوائه، و تشتدّ أمواجه، و تَكْثُرُ ظلمته، فلا يُستطاع لذلك سلوكه. و يُذَكَّرُ أَنَّهُ يَقَعُ في قمره

ريج، يُنتِجُ ذلك؛ و يُسْتَدَلُّ عليه بنوع من السمك، يَظْهَرُ، فيكون طفوه في أعالي البحر و وجه الماء،

إنذاراً بتحرك تلك الريج في قمره. ٢٥

§ 17 قالوا: و ربّما يَمْدُدُهُ يوم، و لكل واحد من البحرَين في بحره، علامة لذلك؛ فقد قيل:

أَنْ يَبْغُرَ الصَّيْنُ يُسْتَدَلُّ عليه، و يَثْرُبُ هيجان البحر بارتفاع الشباك من ذاتها، من قمر البحر الى

وجه الماء، و يُشْتَدَلْ على سكونه بإفراخ طائر، يَبِيضُ و يُفْرِخُ في مجتمع القَدَى و الحَتَب في البحر، و لا يَصِيرُ الى الارض، و لا يَقَعُ عليها؛ و وقت يَبُوضُهُ في سكون البحر، لا في غيره. و فيه زعموا: **إِنْ قُطِعَ الحَتَبُ، لم يَتَشَوَّضْ، و لم يَقَعْ فيه الأَرْضَةُ، و لعل ذلك خاصية في كيفية مزاج الهواء، في ذلك اليوم دون غيره.**

18 § و في اليوم الرابع عشر: هواء شات عند قاسر، و ربح جنوب او «اورس»، و هي ۵
النُّجَبَاءُ عند القبط؛ و ليس في الخامس عشر شيء مذكور، و في السادس عشر: هواء شات على قول قاسر. و في السابع عشر: مطر عند اودكسس، و هواء شاتٍ عند قاسر، و شال بالليل و النهار عند القبط؛ و ليس في الثامن عشر امر مُدَوَّنٌ. و في التاسع عشر: هواء شات صعب عند اودكسس. و في العشرين: ربح شمال عند اودكسس، و هواء شات شديد عند القبط. و قد قيل: **أَنَّ في هذا اليوم، يَمُتُّكَ كُلُّ دَابَّةٍ لا عَظَمَ لها، و هذا مختلف باختلاف المواضع. فقد كُنْتُ أَتَأَدَّى ۱۰**
بالبُؤُوض، و هو ممَّا لا عَظَمَ له بهرجان، و الشمس في برج الجدى. و في الحادى و العشرين: هواء شات و مطر عند اوقطيمن و ذوسيثاوس.

19 § و في الثانى و العشرين: هواء شات جداً عند اودكسس؛ و فيه يُمْنَى عن شُرْبِ الماء البارد بالليل، خوفاً من الماء الاصفر. و في الثالث و العشرين: مطر عند قالليس، و هواء شات عند اودكسس و قونون، و ربح جنوب مُتَّحِلٍ عند ابرخس و القبط؛ و هو عيد لقط الزَّيْتُون، و فيه ۱۵
يُفَضَّرُ زيت الإِثْفَاق، و في الرابع و العشرين: رَشٌّ عند القبط؛ و ليس في الخامس و العشرين، و لا السادس و العشرين أمر مُثَبَّتٌ. و في السابع و العشرين: اضطراب في البرِّ و البحر في أكثر الامور عند ذهوقريطس، و نوء عند ذوسيثاوس، و ربح جنوب و مطر عند القبط؛ و ليس في الثامن و العشرين امر مذكور عندهم؛ و قيل بأنَّ أمواج البحر فيه، تَشْتَدُّ و يَبْقُلُ صيده. و في التاسع و العشرين: هواء شات عند اودكسس و قونون، و ربح دبور او جنوب و مطر عند القبط؛ و ليس في ۲۰
الثلاثين حال منقول، عن المذكورين و لا عن غيرهم.

20 § كانون الاول (December): في اليوم الاول، هواء شات على قول قالليس و اوقطيمن و اودكسس و قاسر؛ و فيه تقوم سوق بدمشق، و يُغْرَسُ قَصَبُ البان. و في اليوم الثانى:

رياح غير ممتزجة عند اوقطيمن و فيلفس، و هواء شات صعب عند مطروذورس، و في الثالث:
هواء شات عند قونون و قاسر، و عند القبط رثش. و في اليوم الرابع: هواء شات عند اوقطيمن و
اودكسس و قاسر، و عند القبط رثش^۱. و في اليوم الخامس: هواء شات عند ديموقريطس و
دوسيثاوس و القبط، و شهذ سنان بمثل ذلك. و في السادس: هواء شات عند اودكسس و
دوسيثاوس، و ريج جنوب عند القبط. و في السابع: مطر عند اودكسس^۲، و شمال عاصف عند
ابرخس؛ و ليس في الثامن شيء مذكور. و في التاسع: هواء شات و مطر عند قاللبس و اوقطيمن و
اودكسس. و في العاشر: هواء شات صعب عند قاللبس و اوقطيمن و مطروذورس، و رعد و برق
و رياح و مطر عند ديموقريطس.

21 § و في الحادي عشر: جنوب و نوء عند قاللبس، و هواء شات عند اودكسس و القبط،
و يشهد سنان بذلك مجرباً؛ و فيه لا تكثره المواظبة على الجرياع، و لا أذكرى كيف ذلك، فان الباه في
الغريف و اوائل الشتاء و في ازمة الزباء، غير محمود، بل ضار جداً، هاد للبدن هذاً؛ و ان كانت
شروطه، تتعلّق باسباب أخر كثيرة، من الشن و الزمان و المكان و العادة و المزاج و الغذاء و
الامتلاء و الخواء و الشهوة و المستهدف و غير ذلك. و في اليوم الثاني عشر: هواء شات عند
القبط، و في الثالث عشر: جنوب عاصف او شمال عند ابرخس. و في الرابع عشر: هواء شات عند
اودكسس، و مطر مع رياح عند القبط. و في الخامس عشر: شمال باردة او جنوب و مطر عند
القبط. و في السادس عشر: هواء شات عند قاسر.

22 § و في السابع عشر: لم يذكر منهم شيء؛ و فيه ينهى عن تناول لحوم البقر و الأترج و
الباذروج، و شرب الماء بعد التوم، و عن طلي الثورة، و الحجامه، إلا من احتاج به الدم، و ذلك
لبرودة الوقت و رطوبته؛ و يستحسن هذا اليوم «الميلاد» الاكبر، يعنون الانقلاب الشتوي؛ و يقولون
أن فيه، يخرج النور من حد النقصان الى حد الزيادة؛ و يأخذ الإنس في الشؤ و النماء، و الجن في
الذبول و الفناء. و قال كعب الأحبار: أنه ردت فيه الشمس على يوشع بن نون، ثلاث ساعات
زمانية في يوم سحابي؛ و مثل ذلك في ردها، يحكيه بئله الشيعة في امير المؤمنين على بن

۱. از «في اليوم الرابع...» تا اینجا در داد / طز - ساقط است.

۲. از «و دوسيثاوس...» تا اینجا در داد / طز - ساقط است.

ابن طالب - عليه السلام^۱ - : و لئن كان لهذا اصل، فقد توهّم من قد استطال مدة الشدة - التي - خلّت به، و اشتبّه أنكشافها عنه، كعلی بن الجهم <365>، و قد خرج في غزوة الروم و أُشجِن، فأُسْهِرَتْه ليلته، فقال: «أسأل بالصبح سبل / ام زيد في الليل ليل». ثم لما يأتيه الفرج، لم يخل عن أوهام أباطيل، او تمويهات أضاليل؛ و يقع كثيرا مثله في أيام الصوم، اذا تغيّمت اواخرها، و أظلمت، حتّى يفطر الناس؛ ثمّ يكتشف الغيوم، او يتجلّى بعضها، و الشمس فوق الارض غير غارية^۲.

23 § و قال اصحاب التّرجمات: أنّ من عيافة هذا اليوم، القيام من الرّقاد على الجنب الأيمن، و التبخر في صبيحته باللبان قبل الكلام؛ و يُستحبّ استقبال المشرق مع طلوع الشمس، استنى عشرة خطوة متواليه. و ذكر يحيى بن عليّ الكاتب النصارى الأتباري <366>: أنّ مشرق الشمس عند الانقلاب الشتوي، هو المشرق الصحيح، و طلوعها من وسط الفردوس؛ و في هذا اليوم، يؤسّس الحكماء المذابح. و كان اعتقاد هذا الرجل في الفردوس، أنّه في النواحي الجنوبية؛ ولم يكن له، علم باختلاف السموت. ثمّ موضوع دينه، يُكذّب قوله، و هو أنّهم أُمِرُوا بالتوجه في الصلاة نحو المشرق؛ و ذكر لهم أنّ الشمس، تطلّع في الفردوس، فلم يتوجهوا من المشارق، الا الى مشرق الاعتدال، و به قوّموا الهياكل.

24 § و ليس هذا بأعجب، ممّا قاله في الشمس، فأنّه زعم: أنّ الدّرج التي فيها ترتفع و تنحط، هي ثلاثمائة و ستون درجة، على ايام السنة. فأما الخمسة التي هي تمام السنة، فإنّ الشمس فيها لا ترتفع و لا تنحط؛ و هي يومان و نصف من «حزيران»، و يومان و نصف من كانون الاول. و شبهه هبّس في قلب ابن القّاس الآملی <101>، فقال في كتابه في دلائل النبوة: أنّ للشمس مائة و سبعة و سبعين مطعا و مغرباً، ظلّاً منه أنّ سنة الشمس، هي ثلاثمائة و اربعة و خمسون يوما. و من تكلف ما لا يحسن، افتضح فيه؛ و هذه الهوسات، مضافة الى ما تقدّم، من تحليل الخمسة الزائدة في سنة الشمس، و السّنة^۳ الناقصة في سنة القمر.

۱. عس: رضي الله عنه.

۲. عس / توپ: غايية.

۳. عس / توپ: السنة.

25 § وليس في الثامن عشر، حالة مذكورة. وفي التاسع عشر: ربح جنوب عند اودكسس و
 دوسيثاوس و القبط. وفي العشرين: هواء شات عند اودكسس. وفي الحادي والعشرين: نوء عند
 القبط. والثاني والعشرون: خال عن الاقاول. والثالث والعشرون: خال كذلك. وفي الرابع و
 العشرين: هواء شات عند قاسر و القبط، و نوء و مطر عند ابرخس و ماطن. وفي الخامس و
 العشرين: هواء شات عند قالليس و ماطن و قونون و القبط. وفي السادس والعشرين نوء عند
 اودكسس. و هواء شات^١ متوسط عند ذيموقريطس^٢ و ليس في السابع والعشرين شيء مذكور. و
 في الثامن والعشرين: هواء شات عند دوسيثاوس. وفي التاسع والعشرين: نوء عند قالليس و
 اوقطيم و ذيموقريطس؛ وفيه يُنهى عن شرب الماء البارد، بعد النوم؛ ويقولون أن الجين^٣ بقي في
 الماء، فيغلب على طبيعته الباردة و التلغم؛ و هو تحذير للموا، بما هم عنه أهيب و أخوف، و ذلك
 لبرودة الهواء و رطوبته. وفي اليوم الثلاثين: هواء شات في البحر عند القبط. وفي الحادي و
 الثلاثين: هواء شات عند اوقطيم.

26 § كانون الآخر (January): لم يُذكر في الاول من يناير، شيء لأصحاب الانواء. وفي
 الثاني: نوء عند دوسيثاوس؛ و ذكر قوم: أنه إن قُطِع فيه خشب، لم يحف سريعا. وفي الثالث: هواء
 مختلف عند القبط. وفي الرابع: نوء عند القبط، و ربح جنوب عند ذيموقريطس، يشهد لها بالصحة
 سنان. و لم يُذكر في الخامس، و لا في السادس شيئا. و قيل: أن في السادس ساعة، تنفد^٤ فيها
 جميع^٥ مياه الارض المالحة.

27 § و الأعراض الموجودة في المياه، دون السذوبة؛ و إنما هي على حسب الأماكن، من
 الارض التي تنحصر فيها، إن كانت راكدة أو التي تجري عليها، إن كانت جارية؛ و هي لازمة لها
 غير متغيرة، إلا على مراتب الاستحالات من التدرج بالوسائط؛ فلا وجه لما ذكروه، من كون المياه
 عذبة في تلك الساعة؛ و التجربة المتوالية في أناء^٦ الزمان، ستظهر للمُجرب كذب ذلك؛ و لو عُدَّتْ،
 ليثبت مدة ما على ذلك، بل لو طُرِح في الآبار المالحة المياه، في تلك الساعة و في غيرها، أُرطال من
 الشمع المصق^٧ المقيب^٨، فتس^٩ أن يتغص ملوحتها. فقد ذكر ذلك اصحاب التجارب، حتى إنهم قالوا:

١. عس: يعرف.

٢. عس: عند قالليس. ٣. ما ينبغي در داد / طز سافط اسم.

٤. عس / نوب: التنب.

٥. عس / نوب: الآب.

٦. داد / طز: +.

إِنْ عُمِلَتْ آتِيَةٌ رَقِيقَةً مِنْ شَمْعٍ، وَ أُلْقِيَتْ فِي مَاءِ الْبَحْرِ، بِحَيْثُ يَنْتَقِي قَهْهَا بَارِزاً، لَا يَتَلَوُّهُ الْمَاءُ، فَإِنَّ مَا يَزْشَعُ فِيهَا يَكُونُ عَذْباً؛ أَوْ لَوْ كَانَ تَمْرُجُ الْمَاءِ الْمَالِحَةِ، مَا يَغْلِبُهَا مِنْ مَاءٍ عَذْبٍ، لَتَحَقَّقَ قَوْلُهُمْ؛ وَ ذَلِكَ كَيْخَيْرَةٍ «تَبَيَّنَ»، فَقَدْ يَغْدُبُ مَاؤُهَا فِي الْحَرِيفِ وَ الشَّتَاءِ، لَكثْرَةِ مَزَاجِ التَّيْلِ بِهَا، وَ يَكْتَلِعُ فِي غَيْرِهَا، لِقَلَّةِ ذَلِكَ بِهَا.

- 28 § و في اليوم السابع: هواء شات عند اودكسس و ابرخس. و في اليوم الثامن: ريج جنوب ٥
عند قاليبس و اوقطيمين و فيلنس و مطروذورس، و عند القبط جنوب و دبور، و في البحر هواء شات. و في التاسع: جنوب شديدة و مطر عند اودكسس و القبط، و زعم اصحاب الطلنشات أَنَّهُ: إِنْ شَوَّرَ عَنَبٍ عَلَى مَائِدَةٍ، فَيَا بَيْنَ الْيَوْمِ التَّاسِعِ مِنْهُ إِلَى السَّادِسِ عَشَرَ، وَ صَيَّرَ فِي الْكَوْمِ كَالْقُرْبَانِ عِنْدَ مَتَيْبِ السُّلْحَفَةِ، وَ هُوَ «النَّشْرُ الْوَاقِعُ»، سَلِمَتْ الْفَخَّازُ مِنْ كُلِّ آفَةٍ. وَ فِي الْعَاشِرِ: ريج جنوب شديدة، و نوء عند قاسر و القبط. و في الحادى عشر: ريج جنوب عند اودكسس و ذوسيثاوس، و ١٥
عند ابرخس رباح غير مخرجة^١.

٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧

- 29 § و لم يذكر في الثانى عشر شىء. و في الثالث عشر: هواء شات عند ابرخس، و تَهَبُ ٨
شمال او جنوب عند بطلميوس. و الرابع عشر: خال عن ذكر شىء فيه. و في الخامس عشر: ريج ٩
صبأ عند ابرخس. و لم يذكروا في السادس عشر شيئاً. و في السابع عشر: ريج شديدة عند قاسر. و ١٠
في الثامن عشر: هواء شات عند اوقطيمين و فيلنس، و عند مطروذورس اختلاف الهواء. و في ١١
التاسع عشر: هواء شات عند اودكسس، و عند القبط لختناق في الهواء. و في العشرين: صحو عند ١٢
اوقطيمين و ذيقريطس. و شمال عند ابرخس، و هواء شات و مطر عند القبط. و في الحادى و ١٣
العشرين: هواء شات عند اودكسس. و في الثانى و العشرين: نوء عند ابرخس، و مطر عند القبط. ١٤
30 § و لم يذكروا في الثالث و العشرين عنهم شيئاً، و قيل: أَنَّ فِيهِ تَرْفَعُ الثَّوْرَةُ وَ الْحِجَامَةُ، إِلَّا ١٥
يَنْزِلُ لَا بُدَّ لَهُ مِنْهَا. و في الرابع و العشرين: صحو عند قاليبس و اوقطيمين، و هواء شات متوسط ٢٥
عند ذيقريطس؛ و قيل فيه: مَا قَبِلَ فِي أَمْسِهِ مِنْ أَمْرِ النُّورَةِ وَ الْحِجَامَةِ. و في الخامس و العشرين: ٢٥
ريج صبا عند ابرخس. و في السادس و العشرين: مطر عند اودكسس و مطروذورس، و هواء

١ حاشية نوبس نسخة من در هاشم المزود: «و في الحادى عشر: صحو عند اودكسس الى القبط في سنة ٨٧٩ هـ.» ١٦

شات عند دوسيثاوس. و في السابع والعشرين: شتاء شديد عند القبط. و في الثامن والعشرين: تَهْبُ ريج جنوب، و يكون نوء عند بطلميوس؛ و ليس في التاسع والعشرين منها ذكر. و في الثلاثين: ريج جنوب عند ابرخس. و الحادى والثلاثون: خال عن ذكر شيء فيه.

31 § شباط (February): و هو شهر الكبس. و الذى يَقَعُ لى فى تخصيصهم ايام، بالنقصان الذى صار له ثمانية و عشرين يوما، و لم يُجْمَلْ تسعة و عشرين. او ثلاثين او احدا و ثلاثين، أنه - و الله اعلم - لو صُيِّرَ تسعة و عشرين يوما، ثُمَّ كُيِّسَ، لَبَلَغَ ثلاثين يوما، و لا خُتَلَطَ^١ بسائر الشهور فى السنة الكبيسة. و كذلك لو كان ثلاثين، لَمَا تَغَيَّرَ عنها سواء كانت السنة كبيسة او لم تكن... و كذا الحال لو كان احدا و ثلاثين يوما، من اشتباهه بالشهور فى سائر السنين؛ فللهذه العلة جُعِلَ ثمانية و عشرين يوما، ليكون متميِّزاً من بين الشهور، فى سنَى الكبس و غيرها.

32 § و لهذا السبب، وَجَبَ فى شهورهم، توالى شهرين زائدين على الثلاثين، و ذلك لأنهم عَمَدُوا فى أوّل الامر، فقسّموا الشهور ثلاثين ثلاثين، و أَقَرَّزُوا من شباط يومين، فَخَصَلْ لَدَيْهِمْ سبعة ايام فاضلة؛ و اِخْتِيجَ الى تفريقها بين احد عشر شهراً، لسقوط «شباط» من بينها؛ فلم يكن ان يُجْمَلْ الشهور - أَلَّتْى أَعْدادها ثلاثون - تامة، وَسَاطَ فِىْ بَيْنِ الزائدة العدد عليها، لَقُصُورِها عنها؛ و اضْطُرَّ حينئذ الى توالى الزائدة، و نَتَمَّ ما ذُكِّرُوا فى إلحاقها بأحقّ المواضع بها، حتى صارت جملة ايام الرُّبْعِ الربيعى و الصَّيْفِ، أكثر من جملة ايام الربيع الخريفى و الشّتَوِى، كما نَطَقَتْ به الأرصاد القديمة و الحديثة.

33 § و ايضاً فقد صارت شهورهم، متكافئة النظائر فى أغلب الاحوال - اعنى - أن مجموع ايام كل شهر و ايام سابقة^٢، يكون احدا و ستين يوما مساوية بالتقريب، لمسير الشمس بالوسط من حركاتها برجين. فأما «آب» و «شباط»، فمجموعهما تسعة^٣ و خمسون يوما، و لم يكن غيره، لما يَبْشَأُ فى «شباط»، فلأنه لو جُعِلَ «آب» أَزِيدَ مِنْ احد و ثلاثين يوما، لَتَغَيَّرَ من جملة الشهور، فَتَوَهَّمْ فيه حال الكبس خُصُّ به. و اما «قُتُوز» و «كانون» الآخر، فإن مجموع ايامها، اثنان و ستون يوما؛ و ذلك ضرورة ايضاً، لزيادة عدد الشهور الزائدة على الشهور التامة؛ و أَيْتَمَّ جُعِلَ^٥ اليوم الفاضل فى

٣. داد / طز: سابه.

٢. داد: هم، طز: هو.

١. عس / توب: لاجل ذلك.

٥. عس / توب: جماعه.

٢. عس / توب: سبعة.

المدد، آل إلى مثل ذلك، وَأَمَّا أَضْيَفَ الكَيْسِ إلى «شباط»، دون غيره من الشهور، لأنَّ «آذار»
الاول هو شهر كبس اليهود في العبور، يَتَّعُ فيه وحواليه.

§ 34 و في هذا اليوم الاول، من هذا الشهر: مطر على قول اودكسس، وفيه يَنْكَبِرُ البرد قليلا، و في الثاني: دبور او جنوب، و يَنْشَقُ فَمَا بَيْنَ ذَلِكَ بَرْدٌ عِنْدَ الْقَيْطِ. و قال سنان كثيرا ما يَطْدُقُ. و في الثالث: صحو، و رَجَا هَيْتُ دُبُور ۵ عند ذوسياوس. و عند القبط هواء شات صعب و مطر و رياح غير ممتزجة؛ و لم يذكروا في اليوم الخامس شيئا، و قيل ان فيه تَهِيحُ الرياح الاربع. و في السادس: مطر عند قاسر، و رياح عند القبط، و يَنْتَدِي هُوبُ الدُّبُورِ عِنْدَ ذِمُوقْرِطُسَ. و في السابع: اول هُوبُ الدُّبُورِ، و رَجَا كَانَ شَاتِيَا عِنْدَ اودكسس و القبط؛ وفيه تَنْشَقُ «الجمرة» الاولى، الَّتِي تَسْمَى الصَّغْرَى.

§ 35 و في الثامن: وقت هُوبُ الدُّبُورِ عِنْدَ قَالْلِسِ و مطروذورس و ابرخس، و مطر عند اودكسس و القبط، و شَهْدَ سِنَانٍ لَهُ مِنْ تَجَارِيهِ. و التاسع و العاشر: خاليان عن ذكر شيء فيها^١. و في الحادي عشر: هواء شات عند قَالْلِسِ و مطروذورس، و رِيح دُبُورِ عِنْدَ اودكسس و القبط. و في الثاني عشر: شمال و صبا عند ابرخس. و صبا وحده عند القبط؛ و لم يذكروا في الثالث عشر، و لا في الرابع عشر، شيئا من هذه الحالات؛ و سقوط «الجمرة» الثانية و تَسْمَى الوَسْطَى، يَكُونُ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ عَشَرَ، كَمَا قَالَ الْأَوَّلُ:

«إِذَا مَا مَضَى «الميلاد» و «الْمَدْعُ» بعده
و خمس و سِتَّ مِنْ «شباط» و أربع
و ذاك سَقُوطُ الْجَمْرَتَيْنِ و إِنْمَا بَقَاءُ الَّذِي يَبْقَى لِيَالٍ قَلِيلَةٍ.

§ 36 و في الخامس عشر: هواء شات عند اوقطيمن و فيلفس و ذوسياوس، و رياح متقلبة عند القبط، و رِيح جنوب عند ابرخس. و في هذا اليوم برودة عند العرب، فيها تُفِيحَتُ «الجمرة»؛ و يقول الأعاجم: أَذْخَلَ الصَّيْفُ يَدَهُ فِي الْمَاءِ؛ وَفِيهِ يَجْرِي الْمَاءُ فِي الْعُودِ، مِنْ أَسْفَلِ الشَّجَرِ إِلَى أَعَالِيهَا. و تَنْتَفِئُ الضَّفَادِعُ. و في السادس عشر: اختلاف في الرياح و أمطار عند القبط؛ و قيل: ان فيه يَنْشَقُّ

١ افزودة حاشية توبس «ص» في اليوم السادس «وقت حوم التصاري»، و هي الأيام العاشر «بحويل الشمس من الدلو إلى الحوت. في سنة ٨٧٩ ق» (١٩١ ر).

٢ عس / توب. الرياح.

جوف الارض، و تخرُج الكُأَةُ بالشَّام، فها ذَرَبٌ من أصل الرُّبْتون. فهو سَمٌ قاتل زعموا. و يُوشِكُ أن يكون ذلك حقاً؛ فإنَّ الكُأَةَ و الفُطْرَ غير محمود الاستكثار منه، و المتوكِّدُ من ذلك، فعلاجه مذكور في اكثر كتّابات الطب؛ في إثبات السُّعوم منها؛ و ليس في اليوم السابع عشر أثر مذكور.

37 § و في الثامن عشر: دبور و يَنْقُطُ برد او مطر عند القبط. و في التاسع عشر: شبال باردة

عند ابرخس. و في العشرين: رياح عند القبط. و الحادى و العشرون: خال عن ذكر شيء فيه؛ و

فيه تَنْقُطُ «الجمرة» الثالثة -التي- تُسَمَّى الكبرى، و بين وقوع كلِّ جمرتين منها اسبوع تام، و سُمِّيَتْ «جماراً». لأنَّها اِتمام موسومة بخروج الدُّفَأِ من بطن الارض الى ظاهره، على رأي من يَعتقد ذلك. فاما من يَرى خلافه، فين استبدال الهواءِ حرّاً ببرده، من جهة جُزْمِ الشمس، اذ جرهما هو السبب الاول للحَرِّ، و اقتراب عمود شعاعاته؛ و المسألة في حرارة جوِّ الأسراب، و مياه الآبار في

الشتاء و برودتها في الصيف، تَتَلَقَّى بهذا. ١٥

38 § و بين ابى بكر محمد بن زكرياء الرازى، و ابى بكر حُسَيْنُ الثَّغَرِ <367> مسائل،

و جوابات و مطالبات و مناقضات، تُفَعِّعُ و تُوقِفُ الطالب على الحق. و قد كانت العرب، تستعملها في شهورها. حتَّى اختلفت -كما ذكرنا- و تعاوشت أوقاتهم، فصرُفَتْ حينئذ الى شهور الروم -التي-

هى ثابتة غير زائلة؛ و قيل: أنَّ في الاولى منها، يَدْفَأُ الاقليم الاول و الثانى، و يَدْفَأُ في الثانية

الاقليم الثالث و الرابع، و يدْفَأُ في الثالثة بقيّة الاقاليم؛ و قيل ايضا: أنَّه يَزْتَمِعُ من الارض، بُحَارَات

في الجمرات، تُجْعَى الارض في الاولى منها، و الماء في الثانية، و الاشجار في الثالثة؛ و قيل: أنَّها اِتمام

موسومة لطولوع منازل، او مواضع منها مخصوصة. و ذكر غيرهم من اصحاب الدقائق: أنَّها

بُحْرانات البرودة في فصل الشتاء، و لما هو معلوم من تفاوت اوائل الحَرِّ و البرد في اَبْجَاعِ المختلفة،

عَمِلَ هذه الجِياز، بعضُ المتصنِّفين المتكلفين من القدماء بخوارزم؛ فكان وقوع الاولى منها، في

اليوم الحادى و العشرين من «شباط»، و الثانية بعد الاولى بأسبوع، و الثالثة بعد الثانية باسبوعين. ٢٥

39 § و في اليوم الثانى و العشرين: يَبْتَدِئُ رِيحُ نَكْبَاءٍ باردة، و يَظْهَرُ الخَطاطيف على قول

اوقطيم و ابرخس. و في الثالث و العشرين: تَهْبُّ رِيحٌ، و تَظْهَرُ الخَطاطيف على قول قالليس و

فيلس و القبط، و مطر عند ظهور الخَطاطيف، و رِيحُ نَكْبَاءٍ اربعة اِيام عند اودكسس و قونون. و

في الرابع والعشرين: شال باردة و دبور عند ابرخس، و نكبأ مع رياح أخر عند القبط، و هي الايام المختلفة لهواء عند ذيوقريطس. و في الخامس والعشرين: هواء شات عند قاسر و ذوسيثاوس. و لم يُذكر في اليوم السادس والعشرين و لا السابع والعشرين شيء منقول منهم. و في الثامن والعشرين: شال او جنوب باردة عند ابرخس.

40 § وفي هذا الشهر: إيام العجوز، وأولها اليوم السادس والعشرون منه، وهى سبعة متوالية؛ فإذا كانت السنة كبيسة، كان أربعة إيام منها فى «شباط»، وثلاثة من «آذار»، وإذا لم تكن كبيسة، فثلاثة من «شباط» وأربعة من «آذار»، ولها عند العرب أسام: فأولها «الصن» - وهو شدة البرد، والثانى «الصنبر» - وهو الذى يترك الأشياء كالصنبرة، وهى ما غلظت وخشخت، وقد يكون النون زيادة، كما قالوا فى جمع «البلصومي» بثلثي: والثالث أخوهن «الزبر»، لأنه وبز آثار هذه الإيام - أى - قصها، والرابع «الآمر» يأمر الناس بالخذل منه، والخامس «المؤتمز» - أى: أنه يأتمز بأذى الناس، والسادس «المعلل» - يعنون به: أنه علل الناس بشيء من تخفيفه، والسابع «مطفي الجمر» - وهو أشدها، كان فيه يطفي الجمر، ويقال له أيضا «مكنى القدر» - يعنون من شدة ريحه الباردة؛ وقد نظم هذه الأسماء، أحد الشعراء، فقال: «كُسيح الشتاء بسبعة غُبر / إيام شهلتن من الشهر؛ فإذا انقضت إيام شهلتن / بالصن والصنبر والزبر؛ وبأمر وأخيه مؤتمز / ومعلل ومطفي الجمر؛ فهناك ولي البرد منسلخاً / وأنتك وامة^١ من البحر».

41 § وقد يسمى السادس: شهبان، والسابع: يلحان؛ وهذه الايام، لا تكاد تخلو من برد و رياح وكدورة وتلوي في الهواء؛ بل البرد، يشتد فيها في الاكثر لانصرافه، وبه سميت الصرفة، لأن سقوطها قريب منها. ولا يتعجبن متعجب، من قوة البرد عند آخره، واحتياجه عند انصرافه؛ فإن ذلك للحر مثله، كما ستذكر؛ ويوجد امثاله في الطبيعات المعتادة، كالسراج؛ فإنه اذا قرئ من الانطفاء العارض لها، من فناء مادة الدهن، توقد؛ واشتد ضوءها دفعات متواليات، تشبه بالاختلاج؛ والاعلال، وخاصة من يقى منهم، بدق او ببل او بطن او امثال ذلك، فانهم يتوون بالقرب من موتهم قوة، ويروجهم من لا يكون له معرفة بهذه الاحوال عندها، ويتأش منهم من يترها.

42 § ورايتُ ليعقوب بن اسحاق الكندي، مقالةً في علّة هذا الحادث في هذه الايام؛ وجملة ما اعتلّ به، هو بلوغ الشمس تربيع أوجها، وهو موضع التغير؛ وتأثير الشمس في الهواء، أكثر من غيره، فيجِبُ أَنْ يَتَنَاسَبَ التَّغْيِيرُ الْعَارِضُ لَهَا فِي فَلَكِهَا، وَالتَّغْيِيرُ الْحَادِثُ فِي الْهَوَاءِ لَهَا، وَأَنَّ ذَلِكَ التَّأثيرَ، نَاطِقٌ فِي أَكْثَرِ الْأَحْوَالِ، مَدَّةَ كَوْنِ الْقَمَرِ فِي الرَّبِيعِ الْحَذِي - أَتَّفَقَ فِيهِ أَوَّلُهُ، أَوِ الرَّبِيعِ بَيْنَ الشَّمْسِ الْحَذِي - أَتَّفَقَ فِيهِ. وَسَمِعْتُ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَلِيٍّ الْحَاسِبَ يَبْخَارُ <368>: لَمَّا وَقَفَ عَلَى رِسَالَةِ الْكَنْدِيِّ هَذِهِ، سَيَّرَ تِلْكَ الْإَيَّامَ، وَتَقَلَّهَا عَلَى حَسَبِ مَا اقْتَضَتْ حَرَكَةُ الْأَوْجِ؛ فَسُمِّيَتْ إَيَّامُ «عَجُوز» عَبْدَ اللَّهِ قَلَمٌ؛ وَأَنَّهُ مَا كَادَ يُخْطِئُ فِيهَا، وَفِي التَّأثيرِ الْقَوِي يُظْهِرُهُ.

43 § وَأَمَّا سُمِّيَتْ هَذِهِ الْإَيَّامُ، بِإَيَّامِ «الْعَجُوز»، عَلَى مَا حَكَاهُ الْقَدَمَاءُ؛ لِأَنَّهَا هِيَ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: «سَبْعَ لَيَالٍ، وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا»؛ وَأَنَّ «عَادًا هَلَكُوا بِرَبْعِهَا الضَّرَضُ»^١، وَ أَعَاصِيرُهَا وَأَهْوَالُهَا؛ فَبَيَّنْتُ مِنْ جَمْلَتِهِمْ عَجُوزَ، تَزْيِيمَ وَ تَوَحُّعَ عَلَيْهِمْ، وَأَخْبَارُهَا مَشْهُورَةٌ. قَالُوا: فَلِذَلِكَ سُمِّيَتْ إَيَّامُ الْعَجُوزِ، وَذَكَرُوا أَنَّ الرِّيحَ الَّتِي أَهْلَكْتَهُمْ، كَانَتْ دُبُورًا. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -: «نُصِرْتُ بِالصَّبَا» - يَعْنِي: يَوْمَ الْخَنْدَقِ، وَ أَهْلِكْتُ عَادًا بِالْذُبُورِ، وَقَالَ الشَّاعِرُ: «أَهْلَكْتُ الذُّبُورَ رِجَالًا^٢ عَادٍ / فَبَادُوا كَالْجُنُودِ مُطَرَّحِينَ». وَقَالُوا: أَنَّ الْإَيَّامَ التَّحْسِنَاتِ، الْمَذْكُورَةَ فِي الْفَرْدَانِ (٤١ / ١٥)، كُلَّ أَرْبَعٍ، تُؤَافِقُ مِنَ الشَّهْرِ يَوْمًا، مُوَافِقًا لِأَرْبَعَةٍ، كَارِيعٌ خُلُونِ أَوْ بَقِيْنِ؛ وَأَرْبَعٌ عَشْرَةَ خَلَّتْ أَوْ بَقِيَتْ، وَأَرْبَعٌ وَعَشْرِينَ خَلَّتْ أَوْ بَقِيَتْ. وَزَعَمَ بَعْضُ: أَنَّ ذَلِكَ لِأَنَّ عَجُوزًا رَأَتْ الْحَرَّ، فَطَرَحَتْ الْجَنَشَ عَنْهَا، فَاتَتْ فِي بَرْدِ هَذِهِ الْإَيَّامِ. وَزَعَمَ بَعْضُ الْعَرَبِ: أَنَّ إَيَّامَ الْعَجُوزِ، سُمِّيَتْ بِهَذَا الْاسْمِ، لِأَنَّهَا عَجَزُ الشَّتَاءِ أَيْ آخِرُهُ <369>.

44 § وَقَدْ يُوحَدُ لِلْإَيَّامِ الْخَمْسَةِ الْمُشْتَرَكَةِ، الَّتِي بَيْنَ «أَيَّانِ مَاءٍ» وَ «آذَرِ مَاءٍ» أَسْمَاءٌ عِنْدَ الْعَرَبِ، كَاسْمَى إَيَّامِ الْعَجُوزِ، فَالْأَوَّلُ: «الْهَنْبَرُ»، وَ الثَّانِي: «الْهَنْزِيرُ»، وَمَعْنَاهُمَا الْأَذَى بِالْبَرْدِ، وَ الثَّالِثُ: «قَالَِبُ الْفَهْرِ» سَمَى: مِنْ شِدَّةِ الرِّيحِ، وَ الرَّابِعُ: «حَالِقُ الظُّفْرِ» - يَعْنُونَ: أَنَّ الرِّيحَ تَشْتَدُّ، حَتَّى تَحْلِقُ الظُّفْرَ مِثْلًا، وَ الْخَامِسُ «مُتَدَخِرُ النَّفْرِ» - يَعْنُونَ: فِي الصَّحَارَى، حَتَّى يَتَلَقَّ الْمَنَازِلَ مِنْ شِدَّةِ الرِّيحِ، قَالَ الْقَاتِلُ يَنْظُمُهَا: «أَوَّلُهَا الْهَنْزِيرُ يَوْمَ فَارُطٍ / وَ بَنَدُهُ الْهَنْزِيرُ يَأْتِي خَاطِبًا؛ يَخْطِبُهُ حَتَّى يَجِيءَ

١. عس / توپ: —. ٢. عس: عبدالله فلم، توپ: — (بياض، داد: فلم، دش: <368>).

٣. عس / توپ: كان. ٤. و.آن، ٦٩ / ٦٧. ٥. داد / طز: حبال.

٦. داد / طز: ١.

القاسط / و قالِبَ الفهر يُسمَى حقاً؛ و حالق الظفر المبین الحلقا / یَقْلِبُ بالبرد الصَّخُور فلما؛ و بعدها آخرهن الخامس / مدرج البهر العضوض اللاحس / و ما له فیها یُسمَى سادس.

45 § آذار (March): أما فی الیوم الاول، فلم یَذْکُرْ فیہ اصحاب الانواء شیئا. و قد قبل: أن فیہ، یَخْرُجُ الجَراد و الدَّیْب؛ و أن حَرَّ السَّاء، یَلْتَمِی فیہ مع حَرِّ الارض؛ و هذا من قول القائل، مبالغة فی اللفظ، و العبارة عن ابتداء الحر، و قُوته و انتشاره و یَهْیُو الهوَاءَ لقیوله؛ فإن حَرَّ السَّاء، ۵ لیس إلا شعاع الشمس النبعث، من جرمها الی الارض، او الجسم الحار المماس، لباطن فلك القمر، و هو المسمی نارا. فاما شعاع الشمس، فقد قبل فیہ اقاویل كثيرة؛ فین قائل: أنه أجزاء ناریة، متشابهة لذات الشمس. یَخْرُجُ من جرمها؛ و ین قائل: أن الهوَاء، یَحْتَدِمُ بمحاذاة الشمس، كاحتدامه بمحاذاة النار إیاء، و ذلك عند من قال: أن الشمس حارة ناریة؛ و ین قائل: أن الهوَاء، یَحْتَدِمُ بسرعة سلوك الشعاع فیہ، حتّی كأنه بلا زمان، و ذلك عند من قال: بخروج طبیعة الشمس، عن ۱۰ طبائع الأنشطةات الاربعة.

46 § و اِخْتَلَفَ ایضاً فی حركة الشعاع، فبعض قال: انها بلا زمان، اذ لیس بحسم؛ و بعض قال: انها بزمان سریع، لكنّه لیس شیء أَسْرَعُ منها، فیه حَسَّ السَّرعَة به، كما أن حركة القرع الصوّقُ فی الهوَاء، كانت أَهْلَ من حركة الشعاع، فقیس الیه، و عُرفَ به زمانه <370>. و قد ۱۵ قیل: فی سبب الحرارة الموجودة مع شعاع الشمس، أنه احتداد زوايا انعكاسه، و لیس ذلك كذلك، بل هو موجود معه. و اما الجسم المماس لباطن الفلك، و هو النار؛ فزعموا أنه: أَصْلُ طبیعی كالارض و الماء و الهوَاء، و أن شَكْلَهُ کرّی؛ و عندنا أنه: احتدام الهوَاء باحتكاك الفلك إیاء، و تشجیجُه، و مما شته له مع سرعة الحركة؛ و أن شكله، شبه جسم متولّد، من إدارة الشكل الهلالي ۲۰ علی وثره؛ و ذلك مُطَّرد علی ما یُذْهَبُ الیه، ین أنه لیس، و لا واحد من الاجسام الموجودة، کائن فی موضعه الطبیعی، و أن کَوْنُ جمیعها - حیث وُجِدَتْ - أمّا هو بالقسْرِ، و القسْر لا یُمْکِنُ أن ینكون أَرْلَیاً <371>.

47 § و قد ذکرْتُ ذلك فی موضع آخر، أَلِیقَ به من هذا الكتاب؛ و خاصّة فیما جرى بینی و بین الفقی الفاضل، ابی علی الحسین بن عبد الله بن سینا، من المذاكرات فی ذلك الباب <372>، و کَلا الحرّین، مُکافی الوصول الی الارض، فی الأزمنة الاربعة. و أمّا حَرَّ الارض، فإما أن ینكون ما

يَتَمَكِّسُ من شعاعات الشمس. من سطحها؛ وإِذَا أَنْ يَكُونَ بِخَارِطِهَا - أَلْتَى - يُبَيِّرُهَا الْحَرُّ الْمُسْتَكْرُ في باطنها. على مذهب قوم. أو الطارئ عليها. من خارج. على مذهب آخرين؛ فَإِنَّ حَرَكَةَ الْبَخَارِ في الهواء. تكسبه حرارة؛ فَأَمَّا حَرَارَةُ النَّارِ. فَأَتْنَهَا لَا تَقْرُبُ وَلَا تَبْعُدُ؛ لِأَنَّ الْقَلْبَ لَا يَزِيدُ سُرْعَةً وَلَا يَخْلُتُ. وَأَمَّا الشَّعَاعَاتُ الْمُنْعَكِسَةُ. فَأَتْنَهَا غَيْرُ مَنْسُوبَةٍ إِلَى الْأَرْضِ؛ وَإِنَّا الْبَخَارَاتُ. فَلَهَا حُدٌّ. تَنْتَهِي إِلَيْهِ وَلَا تَتَجَاوَزُهُ. وَمَا أَظُنُّ الْقَاتِلَ إِلَّا مُعْتَقِدًا: أَنَّ فِي الْأَرْضِ حَرًّا مُحْتَقِنًا. يُخْرِجُ مِنْ بَاطِنِ الْأَرْضِ إِلَى ظَاهِرِهَا. وَقَدْ اخْتَصَى الْهَوَاءُ بِشُعَاعَاتِ الشَّمْسِ. فَيَلْتَقِيَانِ هَذَا وَجْهًا. إِنْ كَانَ وَ لَا بَدْ.

48 § وفي اليوم الثاني: شال باردة عند أبرخس، وجنوب وسقوط يرد عند القبط. واليوم الثالث: خال عن ذكر شيء. وفي الرابع: شال باردة عند أوقطيمن، وشهد له سنان بأنه كثيرًا ما يَصْدُقُ. وفي الخامس: هواء شات عند القبط. وهو ابتداء الرياح الحطاطية عند قاسر، وهبوبها عشرة أيام. وفي السادس: اضطراب في الهواء عند القبط. وهو ابتداء رياح «اوريسا» (Euros) الباردة، تسعة أيام عند ذيوقريطس. وليس في السابع شيء منقول منهم، وذكر فيه اختلاف الرياح العواصف. وفي الثامن: نوء وشال باردة عند أوقطيمن وفيلس ومطرودورس. وفيه يظهر الحطاط والجدأة عند أودكس، وفيه عيد بحيرة الإسكندرية. وفي التاسع: شال عند أوقطيمن ومطرودورس، وجنوب شديدة عند أبرخس، ورش عند القبط، وظهور الجدأة فيه عند دوسيثاوس. واليوم العاشر: خال عن ذكر شيء فيه.

49 § وفي الحادي عشر: لم يذكر القدماء: أنه يكون فيه تغير واضح. وقال سنان أنه كثيرًا ما يكون فيه هواء شات. وفي الثاني عشر: شال معتدلة عند قالليس، وذكر أن فيه يَسْلُخُ آثار الشتاء، ويؤمَرُ بالحجامة. وفي الثالث عشر: يَبْتَدِئُ «اوريسا» بالهبوب، ويظهر الجدأة عند أوقطيمن وفيلس، وعند القبط رياح. وفي الرابع عشر: شال باردة عند أوقطيمن وأبرخس، وديور أو جنوب عند القبط، ويبتدئ «اوريسا» بالهبوب عند أوديساوس <373>. وفي الخامس عشر: شال باردة عند أوقطيمن والقبط. وفي السادس عشر: شال عند قالليس، وشهد

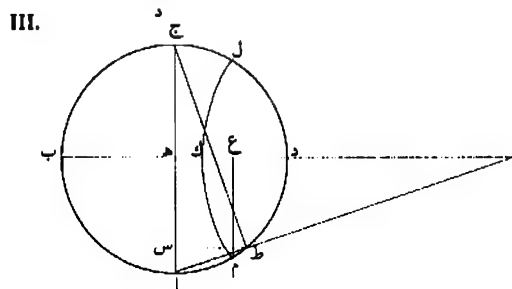
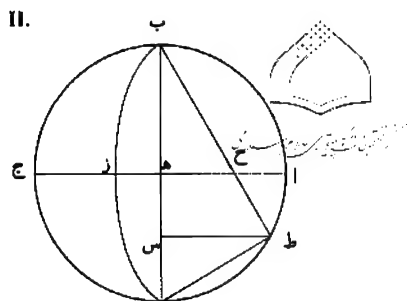
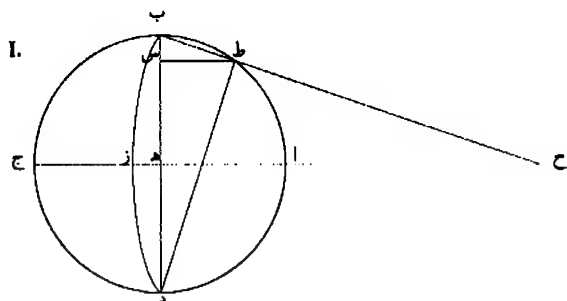
الأنبار
الباقية

﴿١﴾. أتجه از حواشی فارسی و عربی (ناخوانا) حسب زاده «اليوم الحادي عشر» (١١٠٠ / آذار / مارس) برمی آید، این که «نوروز» سال ۹۰۱ هـ. ق اول ربیع بوده است؛ و اما تقطه اعتدال ربیعی در سال ۸۷۹ دو ساعت و ۲۹ دقیقه گذشته از شب سیمه ۲۳ ماه سوال بوده، که ابتدای دور هفاد ساله عطارد در آن واقع شده و همان اول فروردین ماه از سال «جلائ» بوده، لیکن در واقع (چنان که برونی هم اشاره نموده) تقطه اعتدال ربیعی همانا اول «دیماه» قدیم فلذا اول «فروردین» تقطه انقلاب صغری بوده است، (عس، ص ۱۲۴ ز).

له سنان من تجاربه. وليس في السابع عشر شيء مذكور عنهم؛ وقيل أن فيه، يطيّب ركوب البحر؛ وتفتح الحيات أغنيتها. لأنها أيتام البرودة. كما وجدتها بخوارزم. تجتمع في بطن الأرض. وتلتوي بعضها على بعض التواء. يكون أكثرها بارزة. وتَصِيرُ كالكَوْرة. وتَمُكُّثُ على ذلك إتمام الشتاء نائمة. إلى هذا الوقت؛ وفيه من السنة الكبيرة.

- 50 § وفي الثامن عشر: في غيرها استواء الليل مع النهار، ويسمى الاستواء الأول. وهو أول يوم من ربيع العجم. وخريف الصين - كما ذكر؛ وليس من ذلك شيء؛ فإن تبادل^١ الربيع والخريف، أو الشتاء والصيف في وقت واحد، لا يمكن إلا في بلاد شمالية وجنوبية عن خط الاستواء. وبلاد الصين مع قلة عروضها، ليست جنوبية عنه، بل شمالية في أقصى العمران من جهة المشرق؛ وليس يُفَرَّقُ ما وراء معدل النهار إلى الجنوب، فإن خط الاستواء من الأرض محترق غير مسكون، وتنفط^٢ العارات دونه، من جهة الربع المسكون بمسيرة أيتام؛ ويغلط ماء البحار فيه، لشدة تبخير الشمس لطائف أجزائه، وتَصِيرُ بحيث يبتلى عنه السمك والحيوانات؛ ولم يتصل بنا، ولا ياحد من المفتين بذلك، أنه سلك، أو تجاوز متجاوز إلى الجنوب.
- 51 § وقد اغترأ بعض الناس، بلفظة معدل النهار خط الاستواء؛ وظنوا أن الهواء فيه، يمتد - كما أن النهار والليل فيه - يستويان؛ فصير^٣ أصلاً لافتعالاته، ووصفه بصفات الجنة، ونسبه إلى العارة بشكان كالملائكة. وأما ما وراءه، فقد قال بعض الناس: أنه غير مسكون، لأن الشمس إذا بلغت الحضيض من فلكها الخارج المركز، كانت بالتقريب في غاية الميل الجنوبي؛ فأخرق^٤ ما يسامته في المواضع، وليكن كان ذلك كذلك؛ فلا شك أن الموضع^٥ الذي عرضه خمسة وستون درجة في الجنوب، يكون على طبيعة وسط الاقليم الأول في الشمال، ومن لدنه إلى ما يسامت القطب، يمكن فيه العارة، ولا يجوز أن يوجيها؛ لأن الأسباب المانعة عنها، ليست الحر والبرد المفرطين فقط، وذلك أنها معدومان في الربع الثاني من رُبْعَي الشمال؛ ثم ليس هو بمعمور أيضاً، على أن أوج الفلك الخارج المركز، وحضيضه، واقتراب الشمس من الأرض، وتباعدها عنها، قد أوجبه اختلاف الحركة لا غير.

52 § وقد استخرج لها أبو جعفر الخازن <252>، هيئة، عن الفلك الخارج المركز وفلك التدوير، يساوي فيه أبعاد الشمس عن الأرض، مع اختلاف الحركة؛ فتصير لذلك ناحيتي الشمال و



الجنوب، متکافئین فی الحرّ و البرد. و يوم الاستواء، اذا حَسَبَهُ الهند بزیجهم الذي يقولون جهلاً
- انه الأزلّی القديم - و سائر الزیجات مستفادة منه، يكون نوروزهم عيداً عظيماً لهم، يَسْجُدُونَ في
أول ساعة منه للشمس، و يَدْعُونَ للأرواح بالسعادة و القبطة، و في نصفه يَسْجُدُونَ لها، و يَدْعُونَ
للمعاد و الآخرة. و في آخر النهار، يسجدون لها فيدعون للاجساد بالسّلامة و الصّحة، و فيه
يَتَهَادَوْنَ كُلٌّ عِلى نَفْس و حيوان أنيس، و يقولون اِنَّ ما يَهْبُ فيه من الرياح، فهي روحانيات
عظيمة النفع؛ و يتلاحظ اهل الجنة و النار بعضهم بعضاً، تلاحظ مودة؛ و يتَوَارَنُ النور و الظلمة، و
في ساعته، تُوقَدُ الثيران في الأماكن الطاهرة.

§ 53 و من عيافته، القيام من الرقاد، مُستلقياً على الظهر؛ و شجر الخلاف، و التَّدخُّن بعوده
قبل الكلام، فانه أمان لصاحبه من الأوجاع؛ و قيل اَنَّ العقيم من الرجال، اذا نَظَرَ الى «الشَّها» في
ليلة هذا اليوم، ثم ضاَجَعَ أهله، وُلِدَ له. و زعم محمد بن مِطيار <298>: اَنَّ في ساعة زواله،
يكون ظلُّ كُلِّ شيء نصفه؛ و هذا أمر جزئيٌّ غير كُلِّي، فانه لا يكون الا في البلدان التي عروضها
بالقریب سبعة و عشرون جزءاً. و في هذا اليوم، يُخافُ التماسح بنواحي مصر؛ و التماسح، يقال انه
الصَّبُّ الماتِي اذا عَظُمَ، و هو حيوان ضارٌّ، خُصَّ به النيل، كما خُصَّ بالإسْقَاقُور، دون سائر الأنهار؛
و يقال اِنَّ كان لجبال قُسطاطٍ مصر طلسم معمول لها، فكان لا يَسْتَطِيعُ الإضرارُ حوله، بل اذا
كان بَلَغَ حدوده، انْقَلَبَ و اشتَلَقَ على ظهره، يَغِيثُ به الصبيان، لما اَنَّ مجاوزَ نهاية المدينة، ثم يعود،
فيستوى و يَذْهَبُ بما يَظْفَرُ به الى الماء، و اَنَّ ذلك الطلسم كُيِّرَ، فبَطَلَ فعله.

§ 54 و في اليوم الثامن عشر: هواء شات و رياح باردة عند ديموقريطس و القبط. و في
التاسع عشر: شمال على قول ابرخس، و رياح و برد بالقداة عند القبط. و في العشرين: شمال عند
قاسر. و في الحادي و العشرين: شمال عند اودكسس، و لم يُذكر في الثاني و العشرين شيئ. و في
الثالث و العشرين: شمال عند قاسر، و مطر عند ابرخس. و في الرابع و العشرين: مطر و رش عند
قالبس و اوقطيم و فيلفس، و نوء عند ابرخس، و رعد و نوء عند القبط؛ و فيه يُسْتَحَبُّ تطهير
الولدان بالختان، و قيل اَنَّ فيه يَهْبُ الرياح اللواقع. و في الخامس و العشرين: شمال على قول
اودكسس، و نوء على قول ماطن و قونون و القبط. و في السادس و العشرين: مطر او دَمَق عند

قالليس، و ريج عند القبط. و في السابع و العشرين: مطر على قول قالليس و اودكسس و ماطن. و في باقي الشهر، لم يذكروا شيئاً، و زعم سنان: أن اليوم الثلاثين منه، كثيراً ما يأتي بنبوء.

§ 55 نيسان (April): في اليوم الاول منه، مطر على قول قالليس و اوقطيمن و مطروذورس؛ و ليس في الثاني ذكر شيء. و في الثالث: ريج عند اودكسس و مطر عند القبط و قونون. و في الرابع: دبور او جنوب و يَنْزِلُ بَرْدٌ، و قال سنان كثيراً ما يَصْدُقُ. و في الخامس: جنوب و رياح مختلفة تستدير عند ابرخس. و في السادس: نوء عند ابرخس و ذوسيثاوس، و شهيد له سنان بالنصحة؛ و ليس في السابع ذكر شيء. و في الثامن: مطر عند اودكسس و جنوب عند القبط. و في التاسع: مطر عند ابرخس، و رياح غير ممترجة عند القبط. و في العاشر: رياح غير ممترجة عند اوقطيمن و فيلفس، و مطر عند ابرخس و القبط، و صدق سنان المطر من تجاربه. و في الحادي عشر: دبور و رش عند اودكسس؛ و ليس في الثاني عشر ذكر شيء. و في الثالث عشر: مطر عند قاسر و ذوسيثاوس.

§ 56 و في الرابع عشر: جنوب و مطر و رعد و رش عند القبط، و قال سنان كثيراً ما يَصْدُقُ. و في الخامس عشر: مطر و برد عند اوقطيمن و اودكسس، و رياح غير ممترجة عند القبط. و في السادس عشر: دبور عند اوقطيمن و فيلفس، و يَنْزِلُ برد عند مطروذورس. و في السابع عشر: دبور و مطر عند اودكسس و قاسر، و يَنْزِلُ برد عند قونون و القبط. و في الثامن عشر: رياح و رش عند القبط. و التاسع عشر: خال عن ذكر شيء. و في العشرين: ريج إما جنوب او غيرها، يكون الهواء غير ممترج عند بظلميوس. و في الحادي و العشرين: جنوب باردة عند ابرخس، و زعم سنان أنه يَصْدُقُ كثيراً، و فيه يَيْسِدُ الماء بالزيادة. و في الثاني و العشرين: مطر عند اودكسس، و هواء شات عند قاسر و القبط؛ و فيه يَنْقُطُ على الشَّقْنِ في البحار.

§ 57 و في الثالث و العشرين: جنوب و مطر عند القبط؛ و فيه يقوم سوق بدير أيوب، و قال ابو يحيى بن كناسة <374>: يَنْبِئُ النُّرْبَا اربعين يوماً تحت شعاع الشمس؛ و قيام هذا السوق، إنما عَمِلَ على طلوعه، فَيُطْلِعُهُ اهل الشام، قبل أن يَطْلُعَ بخمسة عشر يوماً، استعجالاً لقيام شوؤنهم؛ و قيامهم سبعة ايام، ثم يَغْدُون منه سبعين يوماً الى سوق بُطْرَى؛ و بقيام هذه

(١) نیز در هامش عس آمد: «فی العاشر، عبد الصغری؛ و فی الحادی عشر تحولت الشمس من العمل إلى النور فی سنة ١٢٥١» (١٧٨).

الأسواق، على الثوب في مواضع محدودة، تَفَقَّتْ تجارات اهل نواحيها، وَ تَمَتَّ أموالهم^١؛ و عاد له خير على الناس، يَتَمُّ الشَّراءُ و الباعة. و في الرابع و العشرين: رَما نَزَلَ برد على قول قاليلس و مطروذورس، و نوه عند ذيوقريطس، و جنوب او بالقرب منها و مطر عند القبط، و فيه يَمُدُّ الفُرات. و في الخامس و العشرين: رَشَّ و مطر عند اودكسس و القبط. و في السادس و العشرين: مطر و ربما نزل برد على قول قاليلس و اوقطيمن، و نوه و دبور عند القبط. و في السابع و العشرين: ندى و بَلَلٌ عند قاسر، و رياح عند القبط. و في الثامن و العشرين: ربح عند القبط، و مطر عند اودكسس، و سنان شَهَدَ له بالمطر من تجاربه؛ و فيه زعموا تَهَبُ جنوب، فَتَشْتَدُّ الأودِيَّةُ و الأنهار <375>.

58 § و ليس أمر المدَّ، جارياً في جميع الأودية و الأنهار، على حالة واحدة؛ بل يَخْتَلِفُ فيها اختلافاً كثيراً، كَجَنَحُون، فَإِنَّهُ يَمُتُّ حين يَمَلُّ المياه بِدَجَلَةٍ و الفرات و غيرها، و ذلك أَنَّ ما كان عَجْرَجَه من الأودية في مواضع أبرد، كان ماؤه في الصيف أَزْيَدَ، و في الشتاء انقَصَ؛ و العلة في ذلك، أَنَّ أكثر مياهه الاصلية، مجتمعة من عيون؛ و أَمَّا يَقَعُ الزيادة و النقصان فيها، من جهة وقوع الأنداء في الجبال - أَلْتى - يَخْرُجُ منها، او تَمُرُّ عليها، فَتَصُبُّ سُبُوحُها اليها؛ و لا يَخْفَى أَنَّ وقوع الأودية في الشتاء و اوائل الربيع، أكثر منها في غيره من الاوقات؛ و هي تَجْمُدُ في هذه الأحايين بتلك المواضع، لَوُغُوها الى الشمال، و اشتداد البرودة فيها؛ فاذا اِسْتَدَمَّ الهواء، ذابت الثلوج حينئذ، فامتدَّ جيحون. 59 § و أَمَّا ماء دَجَلَةٍ و الفرات، فمخارجهما من مواضع أَقْلُ وُغُولاً في الشمال؛ فلذلك، يكون مدودهما في الشتاء و الربيع، بسبب سَيْلان الواقع من الأنداء اليها في وقت نزولها، و انحلال ما عسى كان جامداً منها في اوائل الربيع. و اما النيل، فَهِنَّدُ حين يَنْقُصُ دجلة و الفرات، و ذلك أَنَّ منبعه من جبل القمر - كما قيل - و رَأَى أَشوانَ، مدينة الحَبَشَةِ في نواحي الجنوب، إِنَّمَا من مُدَدِلِ النهار و إِنَّمَا من ورائه، و ذلك مشكوك فيه، لَأَنَّ حواليه غير مسكون - كما ذكرنا ذلك - فإِما تَقْدَمُ؛ و من الظاهر، أَنَّ جهود الرطوبات هناك، معدوم البتَّة؛ فَإِنْ كانت مدود النيل، من جهة الأنداء الواقعة، فَإِنَّها لا تَلْبَثُ بعد نزولها، او تَحْرِيْ و تَسِيلُ اليه؛ و إِنْ كانت من جهة العيون، فإِياها تكون في الشتاء أَغْزَرَ؛ فلذلك يَمُدُّ النيلُ في الصيف، لَأَنَّ الشمس إذا قَوَّيَتْ مَنا و مِن مسامتة^٢ رُؤوسنا، يَمُدُّ عن المواضع - أَلْتى - منها يَخْرُجُ النيل، فكان لذلك شتآؤها.

فعله الطبيعي. إلا مشاركة القسري الصناعي، وهو الهواء؛ وذلك كثيرا ما عُمِلَ في الانهار - التي تَوَسَّطُهَا جِبَالٌ - لم يكن قَطْمُهَا.

62 § و مثاله، الآلة التي تسمى سارقة الماء؛ فإذ كان مَلَأْتُهَا ماءً، و وضعت كلا طرفيها في آيَتَيْنِ، سطح ما فيها من الماء، سطح واحد. فإذ أُلْذِي فِيهَا مِنَ الْمَاءِ، يَقِفُ ولو دهرًا، لا ينصبُ إلى إحدى الآيتين، لأنها ليست بأُولَى مِنَ الْآخَرَى، و لا يمكن أَنْ يَتَكَافَأَ الانصباب إلى الآيتين كليهما، لأنَّ الآلة تَحْمِلُهَا حِينْتِذْ؛ و الحلاء، إمَّا غير موجود - كما عليه بعض الفلاسفة <376> و إمَّا موجود، مُسَكِّ لَلْأَجْسَامِ - كما عليه بعضهم. فإذا كان ممتنع الوجود، لم يَوْجَدْ، و إذا كان ممسكا للأجسام، أَشْتَكَّ الْمَاءِ، و لم يَثْرُكْ تَيْسِيلٌ، إِلَّا بَعْدَ أَنْ يُيَادِلَهُ جِسْمٌ آخَرٌ؛ ثُمَّ إِذَا صُبَّ أَحَدُ طَرَفَيْهَا فِي مَوْضِعٍ أَسْفَلَ قَلِيلًا، سَالِ إِلَيْهِ مَا فِي الْآتِيَةِ؛ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا سَقَلَ، حَارَ اقْرَبَ إِلَى الْمَرْكَزِ، فَسَالَ إِلَيْهِ، ثُمَّ اتَّصَلَ السَّيْلَانُ بِتَجَادُوبِ أَجْزَاءِ الْمَاءِ، وَ اتَّصَلَا إِلَى أَنْ يَنْقُصَ مَا فِي الْآتِيَةِ الْمَجْدُوبِ مَاؤُهَا، أَوْ يُوَازِيَ سَطْحَ مَاءِ الْمَسِيلِ إِلَيْهَا، سَطْحَ الْمَاءِ الْمَجْدُوبِ، فَتَقُولُ الْمَسْأَلَةُ إِلَى الْحَالَةِ الْأُولَى.

63 § و على هذا المثال، عُمِلَ فِي الْجِبَالِ، بَلَى قَدْ يَضَعُ الْمَاءُ فِي الْقَوَارَاتِ مِنَ الْآبَارِ، بَعْدَ أَنْ يَوْجَدْ فِيهَا مِيَاهَ فَوَارَةٍ؛ فَإِنَّ مِنْ مِيَاهِ الْآبَارِ، مَا يَجْتَمِعُ بِالرَّضْحِ مِنَ الْجَوَانِبِ، فَذَلِكَ لَا يَضَعُ، وَ يَكُونُ مَاتَّخِذًا مِنَ الْمِيَاهِ الْقَرِيبَةِ إِلَيْهَا؛ وَ سَطُوحَ مَا يَجْتَمِعُ مِنْهَا، مُوَازِيَةً لِنُتْقِ الْمِيَاهِ - الَّتِي - هِيَ مَادَّتُهَا، وَ مِنْهَا مَا يَقْوَرُ فِي الْقَمَرِ، فَذَلِكَ هُوَ الْمَرْجُوُّ الْمُمْكِنُ، أَنْ يَقْوَرُ إِلَى الْأَرْضِ، وَ يَجْرِيَ عَلَى وَجْهِهَا؛ وَ أَكْثَرُ مَا يَوْجَدْ هَذَا، فِي الْأَرْضِينَ الْقَرِيبَةِ مِنْ جِبَالٍ، بِحَيْثُ لَا يَتَوَسَّطُهَا بَحِيرَاتٌ، وَ لَا أَنْهَارٌ مِيَاهَ عَمِيقَةٍ؛ فَإِذَا كَانَ مَاتَّخِذًا مِنْ خَزَانَةِ أَعْلَى مِنْ سَطْحِ الْأَرْضِ، صَعِدَ الْمَاءُ بِالْقَوَارِنِ إِذَا حُصِرَ، وَ إِنْ كَانَتْ خَزَانَتُهُ أَسْفَلَ، لَمْ يَتِمَّ ارْتِفَاعُهُ إِلَيْهَا، وَ لَمْ يَنْبَغِ؛ وَ رَبَّمَا كَانَتْ الْخَزَانَةُ أَعْلَى بِالْأُفُقِ أَذْوَاعٍ فِي جِبَالٍ، فَيُمْكِنُ أَنْ يَضَعُ إِلَى الْقِلَاعِ وَ رُؤُوسِ الْمَنَارَاتِ مَتَلًا، وَ قَدْ سَمِعْتُ أَنَّ بِالْيَمَنِ، رَبَّمَا حَفَرُوا فَبَلَعُوا صَخْرَةً، يَفْرَفُونَ أَنْ تَحْتَهَا مَاءٌ، فَيَنْقَرُونَهَا نَقْرَةً، يَفْرَفُونَ بِتَصَوُّطِهَا مَقْدَارَ الْمَاءِ؛ ثُمَّ يَسْتَقْبِلُونَهَا ثَقْبَةً صَغِيرَةً، وَ يَزْوِئُونَهَا فَإِنَّ كَانَتْ سَلِيمَةً، فَزَوَّوْهَا إِلَى حَيْثُ فَارَتْ؛ وَ إِذَا خَافَوْهَا، عَجَّلُوا إِلْحَاسَهَا بِالْجَيْصِ وَ الْكِلْسِ، وَ كَثَبَ الْمَوْضِعَ عَوْدًا عَلَى بَدءِ؛ فَإِنَّ مِنْهَا، رَبَّمَا يُخْشَى شَبَهُ سَيْلِ الْعَرَمِ.

64 § فاما الماء الذى على راس الجبل بين أبرشهر و طوس، و هو بحيرة، استدارتها فرسخ، و تسمى: «سبز رود»؛ فلا يشك أن مادتها، إما من خزانة أغلى منها، و لو بُدِّت عنها، و السيلان إليها يسير بقدر ما يكافئ تشف الشمس، و تبخيرها منها، فلذلك يبقى على حاله راكداً، و إما من خزانة موازية لها، فلا يزداد عليها، و إما أن في خارجها، سبب شبيهة بآدى يستعمل في مياه «الدخ» <377> و السراج الخادم نفسه، و هو أنه يؤخذ جزء الماء او دية الدهن، و تثلج في عدة مواضع من شفتها فلها لطافا، و تثقب ثقبه ضيقة أسفل من فيها، بالقدر الذى يتفرج أن يبق الماء، في الآنية او الدهن في السراج على مثله، و يثقل و يثكس الجزء في الطشت و الدية في السراج؛ فان الماء و الدهن يخرج بالثقل، حتى يغلو الثقبه فقط؛ ثم اذا فني منه ما تكاد الثقبه أن تظهر، خرج منه ما يحفظها، فيبقى لذلك على حالة واحدة.

65 § و مثل هذه البحيرة، عين ماء عذب في بلاد كماله <378> في جبل يسمى: «منكور»، مقداره كثر من كبير، قد اشتوى سطح مائه مع حافيه؛ فربما يشرب منه عسكري، و لا ينقص إصبعا، و عند هذه العين صخرة عليها أثر رجل انسان، و اثر كئيد بأصابعها و ركبته، كان ساجدا هناك، و أثر قدم صبي و حوافر حمار؛ و يسجد لها الأتراك الفريضة، اذا زأوها، و مثلها بحيرة بجبال الباميان، مقدار ميل في ميل على قلة الجبل، و ماء القرية التى على سفحه منها، ينحدِر من ثقبه صغيرة، بقدر ما يستعملونه، و لا يمكنهم زيادة تفجير منها. و ربما كان الفوران في ارض سهلة، قد اخذت في خزانة عالية، و قد علا الفوران ما منعه عن فعله، فاذا زال العائق، فار كالقرية التى بين بخارا و القرية الحديثة <379> كما ذكر الجيهاني <331>، و فيها تل، قد قطعه طلاب الكنوز و الدفان؛ فاشتغلهم مياه، لم يقدروا على مراجعتها، و جرت دائما الى هذه الغاية.

66 § و إن كنت تغيب، ففجب من موضع يسمى: «فيلوان» بقرب المهرجان <380>، كصفحة محفورة في الجبل، يوشح من شفتها ماء دائما؛ و اذا بؤد الهواء، جمد عليه بالطول سائلا؛ و سمعت اهل المهرجان يزعمون: انهم كثيرا ما ضربوه بالمعاول، فيس موضع الضرب، و لم يزد الماء، و القياس يوجب ان يبقى على حاله، إن لم يزد. بل أعجب من هذا، ما حكى الجيهاني في كتاب المسالك و المسالك: من امر الأسطواناتين اللتين في الجامع بقران، و لا يذرى جوهرهما

ما هو؛ فزعم أنها ترويضان ماء، كل يوم جمعة قبل طلوع الشمس؛ و موضع العجب من كونه يوم الجمعة، فلو قيل يوماً من الأسبوع مطلقاً، يُحْتَمَلُ على بلوغ القمر، موضعاً من الشمس مفروضاً، أو ما يُشَبِّه ذلك؛ ولكن يوم الجمعة مشترطة، لا يُحْتَمَلُ ذلك. وقد قيل: أَنَّ مَلِكَ الروم، أَتَفَذَ لاتباعها، وقال: اذا اتفق المسلمون بشتمها، خير من أن يكون حيران في المسجد؛ فكثرة اهل القبروان ذلك، وقالوا: لا تُحَرِّجُهَا من بيت الله الى بيت الشيطان.

67 § وأمر الأسطوانة المتحركة - التي بالاسكندرية - اعجب من هذا، فإنها تميل الى ناحية من نواحيها، و يُوضَعُ تحتها شيء اذا مالت فاذا اشتوت - لم يكن اخراجه؛ و اذا كان رُحاجاً، سُمِعَ تَكَشُّرُهُ وَ تَفَرُّقُهُ، و هو لا شك شيء معمول مصنوع؛ و ان موضعه يبدل على ذلك، و نمود الى ما كنا فيه، فنقول: و في اليوم التاسع والعشرين من هذا الشهر: هواء شات عند قاسر، و رياح او نداوة و مطر عند القبط. و في اليوم الثلاثين: نوء عند القبط. و رياح و أنداء و بَلَل و رَش عند قالليس و اوقطيمن.

68 § آيار (May): في اليوم الاول: رَش عند القبط؛ و لم يذكر في الثاني شيء. و في الثالث: ريج و رَش و ندى و بَلَل و رعد عند القبط. و في الرابع: مطر عند اودكسس، و رَش عند القبط. و في الخامس: مطر عند ذوسيثاوس، و قال سنان كثيراً ما يصدق، و يأتي بِنُومٍ قوٍ. و في السادس: رياح عند القبط؛ و يوقته بعض الناس بآخر اوقات المطر، و هو حين تقطع الشمس، من برج الثور عشرين درجة؛ والأمر فيه - كما ذكرنا - في اول أوقاتها، في برج العقرب. و في السابع: رياح عند القبط، و قال سنان كثيراً ما يصدق، و خاصة إن أُخِيلَ الَّذِي قَبْلَهُ، و في الثامن: أمطار عند اودكسس و ذوسيثاوس، و دبور عند القبط. و في التاسع: مطر عند القبط.

69 § و في العاشر: نوء و ريج عند قالليس و اوقطيمن. و مطر عند القبط. و في الحادي عشر: نوء عند ذوسيثاوس، و شهد له سنان بالصدق. و في الثاني عشر: نوء عند اودكسس و مطر و ذورس و ابرخس، و مطر عند قاسر، و دبور عند القبط؛ و قيل بأنه يُؤْمَنُ فيه، و فيما بعده

١. ١٥١ د / طر: بالفيروان.

٢. ١٥١ د / طر: به كونه برسيبد در افروده: «و مطر عند اودكسس و ريج و نوء فيه».

٣. ١٥١ د هـ س عن افروده: «و في الثاني عشر تحولت الشمس من الثور الى الجوزاء في سنة ١٢٤٨ ب».

على الثمار من الجليد، وَيجِبُ أَنْ يَحْتَصَّ هذا بموضع دون موضع، فلا يمكن أن يكون مطلقاً. و في الثالث عشر: مطر عند اودكسس، و شمال و نوء عند القبط. و في الرابع عشر: نوء عند قالليس و اودكسس و القبط. و في الخامس عشر: مطر عند قاسر. و في السادس عشر: نوء عند قاسر، و جنوب عند ذوسيثاوس؛ و قيل بأن فيه، يَبْدُو أَوَّلُ السَّهْمِ^١. و في السابع عشر: جنوب او صبا و مطر عند ابرخس و القبط. و في الثامن عشر: نوء عند اودكسس، و مطر و رعد عند القبط.

70 § و في التاسع عشر: نوء^٢ و رش عند ابرخس و القبط؛ و لم يذكر في العشرين شيء. و في الحادي و العشرين: نوء عند قاسر، و جنوب عند ذوسيثاوس، و دبور عند القبط؛ و ليس في الثاني و العشرين و لا الثالث و العشرين شيء مذكور. و في الرابع و العشرين: نوء عند قالليس و اوقطيمن و فيلفس، و رباح عند القبط. و في الخامس و العشرين: نوء عند اوقطيمن و فيلفس و ابرخس، و في السادس و العشرين: نوء عند قالليس و اوقطيمن، و شمال باردة عند القبط. و في السابع و العشرين: ندى و بلل عند قالليس و اوقطيمن، و نوء عند القبط. و في الثامن و العشرين: مطر عند مطروذورس و القبط. و في التاسع و العشرين: جنوب او دبور عند ابرخس. و في الثلاثين: جنوب عند قاسر؛ و ليس في الحادي و الثلاثين شيء مذكور.

71 § حزيران (June): في اليوم الاول، ندى و بلل عند اودكسس و ذوسيثاوس، و دبور عند القبط. و في الثاني: دبور عند القبط. و في الثالث: ربح و رش عند القبط، و مطر عند ديوقريطس. و رعد عند قاسر، و قال سنان كثيرا ما يصدق؛ و ليس في السادس و لا السابع و لا في الثامن شيء منقول عنهم. و في التاسع: دبور و رعد عند القبط؛ و لم يذكروا في العاشر و لا في الحادي عشر و لا الثاني عشر شيئاً.

72 § فأما الحادي عشر: فهو «نوروز» الخليفة، يُقْتَلُ فيه ببغداد من رَشِّ الماء، و حَشُو التُّرَابِ، و اللَّعَبُ ما هو مشهور. و اما الثاني عشر: فقد ذكر سنان أنه كثيرا ما يكون فيه تَغَيُّرٌ. و في الثالث عشر: دبور و رش عند القبط؛ و ليس في الرابع عشر شيء مذكور. و في الخامس عشر: رش عند القبط. و لم يذكروا في السادس عشر شيئاً؛ و قيل: ان فيه تَغَوُّرُ المياه، و يَبْدُو النِّيلُ. و ذلك لما قَدَّمْنَا من اختلاف متابعها، و سائر أسبابها الكائنة على طرفي تقيض.

١. عس / توب: «السهام». ٢. از ارجحاً ما «الحادي و العشرين» در عس / توب ساقط است.

73 § و فيه (ـ السادس عشر) في السنة البسيطة^١، و في السابع عشر في غيرها، الامتلاء
الاکبر الذي يُعْطَى العرب و المعجم، فَتُسَمَّى: «مِرْیُو» و معناه: امتلاء الشمس، و هو الانقلاب
الصبي^٢، و فيه يُغْلِبُ النور على الظلمة، و يَقَعُ ضوء الشمس في الآبار، على ما ذكر محمد بن
مطيَّار؛ و ذلك غير كائن إلّا في البلدان -آلئ- عروضا مثل الميل الاعظم، فَتُاسِطُها الشمس. و
فيه، زعمت «المِرْیَانِيَّةُ» <381>: تَنْقُشُ الشمس في وسط السماء، فَيَتَعَارَفُ الارواح لذلك في
الحَرِّ الكَلِّ. و فيه يُبَيِّنُ بالنظر الى القطب، و يُؤَكِّدُ الرُّمَانُ على الرِّقِّ؛ و ذكروا عن ابقراط أنّه قال:
مَنْ اكل رُمَانَهُ فيه على الرِّقِّ، أَضَاءَ كَيَانَهُ و صفا كيموسه اربعين صباحاً؛ و حَكَّوْا عن حَنَّةِ الهندی
<382> أنّه قال لكسرى أَبْرَوِيَر: النوم في ظِلِّ الرَّمَان، يَشْفِي من الداء الدَّوِيُّ، و صاحبه معصوم
من الجن. و من عیافة هذا اليوم، القیام من الرُّقَاد في صبیحته على الجنب الایسر، و التبَخُّرُ
بالزعفران قبل الكلام.

74 § و في السابع عشر من هذا الشهر: نوء عند ذوسیثاوس، و حَزَّ عند القبط. و في الثامن
عشر: دبور و حَزَّ عند القبط. و في التاسع عشر: مطر عند القبط. و في العشرين: دبور و مطر و
رعد عند القبط. و الحادی و العشرون: خال عن ذکر شيء فيه، و في الثاني و العشرين: نوء عند
ذیموقریطس. و في الثالث و العشرين: جنوب او دبور عند ابرخس؛ و لم یذكروا في الرابع و
العشرين شيئا؛ و قيل فيه: أنّه یَسْدِئُ السَّامُ في الهبوب احداً و خمسين يوماً؛ و یَذُّ نهر جَنِّحون، و
رُبَّما أَخَذَ في الاضرار بالشطوط و ساكنیها^٣.

١. هن: الكیسه.

٢. داد / طز: میرن؛ و اما «میر یرو» همان تلفظ كلمه بهلوی «میر بری» (= میر بودخی خورشید / امتلاء الشمس) است.
٣. هم چنین از حواشی راجع به این ماه برمی آید، که انقلاب صفی در سال ۸۷۹ هـ. ق در شب سردهم بود؛ و چنان که
پیشتر هم گذشت در تقویم قدیم، یکم فروردین ماه نقطه انقلاب تابستانی، یکم تیرماه اول یابیز، یکم مهرماه اول
زمنان، و یکم دیماه اول بهار بوده، ظاهراً روز «الحادی عشر» از حز بران «نوروز» است، و بسى از یک هفته «السابع
عشر» نوروز اکبر بوده است (عس، ک ۱۴۹ ر.ا).

٤. عس / توپ: الحوانیه، داد / طز: الحیوانیه.

٥. از یک باده داشت حاشیه‌ای ناخوانا چنین برمی آید، که گویا صبح روز «العاشر» این ماه (در سال ۹۷۰ / ۹۷۱ / ۹۷۲)
توفان و رعد و برق شدیدی در قسطنطنیه رخ داد؛ مساعفای که مرکنید کنسۀ آنجا وارد شد، آن را ویران کرد و
سنگهای بنای آن به خانه‌های اطراف افتاد، که ۸ م سبب ویرانی آنها گردید. (عس، ک ۱۵۰ ر.ا).

75 § وفي الخامس والعشرين: دبور وحرّ عند القبط. وفي السادس والعشرين: نوء عند ذيوقريطس والقبط؛ ولم يذكروا في السابع والعشرين شيئا. وفي الثامن والعشرين: نوء عند اودكسس. وعند ذيوقريطس دبور وجنوب ومطر. ثم يَئْتَدِي الشّال سبعة ايام. والتاسع والعشرون: خال عن ذكر شى فيه؛ وقيل أنّ اصحاب الثّحارب، يَنْظُرُونَ فيه الى الثّدى، فَإِنْ كَثُرَ مَدَّ النّيل، وَإِنْ قَلَّ، لم يَمُدَّ، وكانت سنة جَذْبَةٍ. وفي الثلاثين: رياح عند القبط، والهواء غير ممزج؛ ولم يذكروا في الحادى والثلاثين شيئا.

76 § تموز (July): لم يَذكر المذكورون في اليوم الأول ولا الثاني شيئاً. وفي الثالث: جنوب وحرّ عند قاسر والقبط. وفي الرابع: ريج عند القبط، وربما كان مطر في بلدهم. وفي الخامس: جنوب عند قالبس ومطروذورس وبرخس، وديور ورعد عند القبط. وفي السادس: جنوب عند قالبس ومطروذورس، وديور ورعد عند القبط. وفي السابع: نوء عند بطليموس، وذكر سنان أنّ الهوآ كثيراً ما يَتغير. وفي الثامن: ندى وبلل على ما ذكره ماطن في بلده. وفي التاسع: ندى عند ارقطمين وفيلس، وريج ديور وما يليها عند القبط. وفي العاشر: هوآ زديء عند القبط؛ وفيه تقوم سوق بُضري خمسة وعشرين يوماً، وكانت تُقام في أيام بني أمية ثلاثين يوماً إلى اربعين يوماً؛ وليس في الحادي عشر شيء مذكور عنهم. وفي الثاني عشر: ديور عند مطروذورس، ورياح عند القبط. وفي الثالث عشر: رياح غير ممترجة عند برخس، وذكر سنان أنّه كثيراً ما يكون للهوآ فيه تغيّر. وفي الرابع عشر: ريج شديدة عند قاسر، وابتداء هبوب الشمال عند برخس. وحرّ عند القبط؛ وليس في الخامس عشر شيء مذكور عنهم. وفي السادس عشر: ربما كان مطر في البلدان المطيرة عند بطليموس، ويكون مطر وزوايع عند ذيوقريطس، وريج شديدة عند القبط. وفي السابع عشر: ندى وحرّ عند دوسيثاوس والقبط.

77 § وفي الثامن عشر: ابتداء هبوب الرياح الموسمية عند أبرخس، وهو أول أيام «البحور»، بإطباق من^١ من ذكرها من أهل البحر والفلاحين، ومن جرى لهم التجارب؛ وذلك

أنها سبعة أيام متوالية، آخرها الرابع والعشرون من الشهر؛ ويستدلون بكل يوم منها. على شهر من شهور الخريف والشتاء وبعض الربيع، من تغيرات؛ ويكون أكثر ظهورها، في العسبات و الأسفار؛ وزعموا أنها للسنّة، كأيام البحران في الأمراض الحادة، فيها يظهر دلائلها والبشارة والانتذار، في العواقب من حوادث احوالها. واسم «البحار» والبحران، مشتق في اللغة اليونانية و السريانية، من حكم الحكماء. وقيل: أن البحران، مشتق من البحر؛ لأن بحران المريض، شبيه بالبحر العارض في البحر، المسمى مدأ و جزراً، وهو قريب؛ لأن النملة في كليهما، حركات القمر وأدواره و أشكاله؛ إما في دورة الكل كالمد، يوجد أوله عند بلوغ القمر، شرقه و غربه من الأفق؛ و كالجزر يوجد أوله عند بلوغه، فلك نصف النهار و الليل؛ وإما في دورة له في الفلك، إما من نقطة إليها بعينه - وإما من الشمس إليها، فقد توجد المدود في النصف الأول من الشهر القمري أقوى، و في الثاني اضعف؛ وكذلك يوجد للشمس في ذلك، فعل. والعجب مما يحكى عن بحر المغرب: أنه يمك ١٠ من ناحية الاندلس، عند كل مغيب للشمس، فيشقى زهاء خمسة فراسخ، لو ست في قدر ساعة، ثم يجزؤ، و لا يخالف ذلك الوقت.

78 § قالوا: فإن كان عشاء اليوم الثامن عشر، غيم في الآفاق، فأتى ببرد أو مطر^٢ في رأس تشرين الأول؛ وإن كان مثل ذلك في نصف الليل، كان البرد و المطر في نصف الشهر؛ وإن كان في وجه الصبح، كان في آخر الشهر، وكذلك الامر في الايام، إلا أن التغير فيها بالليل أظهر؛ و حيث تراه من الجوانب الاربع، كان ذلك فيه. و لى الايام، محسوبة بعد ايامها - كما ذكرنا في أول الكتاب^٣ <2>، و لأجله ظن من يقدم الليالى على الايام، أن ليلة اليوم الثامن عشر، هى لتاسع عشر، فجعل أول «البواخير» من اليوم التاسع عشر، و آخرها اليوم الخامس والعشرين؛ فالיום الأول من هذه الايام السبعة، دليل على تشرين الأول، و الثانى على الثانى، و الثالث على كانون الأول، و كذلك الى أن يكون السابع، دليلاً على نيسان. و قد ذكر اصحاب التجارب: أنه اذا تقدّم ٢٠ قبل ذلك، فتمد الى لوح و زرع عليه من كل زرع و نبات، حتى اذا كانت الليلة الخامسة و

٢. داد / طز: فانك ترى بردا و مطرا.

١. داد / طز: .

٢. زتن: ف (١٧)، بند ١، <2>.

العشرون من تموز، و هي آخرها، وُضِعَ اللوح بإزاء طلوع الكواكب و غروبها، بحيث لا يحول بينه وبين السماء شيء، فإن كل ما يَرَكُو. في تلك السنة من الزروع، يُصْبِحُ أَضْفَرًا؛ و ما لا يَصْلُحُ ريعه منها، يَبْقَى أَخْضَرًا، و كذلك كان النبط، يَفْعَلُ ذَلِكَ.

79 § و قد أكثر اصحاب التجارب من الاحتمالات، لتقدمة المعرفة بأحوال السنة من هذه الايام، حتى جرجوا^٢ الى جنس العزائم و الرُقَى؛ فزعم بعضهم أنه: اذا عُمِدَ الى أوراق اثنتي عشرة من شجر الزيتون، و كُتِبَ على كل ورقة، اسم شهر من شهور السريانيين، ثم وُضِعَتْ في هذه الليلة المذكورة في موضع يَدِيٍّ، فما خَفَّ منها تلك الليلة - لم يكن للشهر الذي كُتِبَ عليها - مطر. و زعم بعضهم: أن فيها (- الباحور) يُوقَفُ على كثرة أمطار السنة، و قِلَّتْها بأن يُنْظَرُ موضع مُشْتَوٍ، ليس حوله شيء، يَتَمَعَّ عن وصول الندى و الريح و الطَّلُّ اليه. ثم يُؤْخَذُ قدر ذراعين من ثوب كَتَان، فيوزَنُ و يُحْفَظُ مقدار وزنه، ثم يُسْتَضَى على ذلك الموضع، و يُتْرَكُ فيه من أول الليل الى اربع ساعات منه، فاذا تَمَّتْ، وُزِنَ ثانية، فما زاد فيه، فكل رنة متقال، يَزِيدُهُ الوزن الثاني على الاول، هو يوم مطير في الشهر المنسوب الى ذلك اليوم، كما قَدَمْتُ ذكره.

80 § و هذه الايام - اعني - ايام البواكير، هي مرسومة بطلوع كلب «الجبَّار»، و هو «الشعري» اليمانية «العبور»؛ و قد نَهَى بقراط في كتاب الفصول: عن تناوُلِ الأدوية الحارَّة و المسهلة، و عن الغَصْدِ حوالى طلوعها في زمانه، بشرين يوما متقدمة، و عشرين آخر متأخرة؛ لأن ذلك زمان اشتداد القَيْظِ، و انتهاء الحرِّ منتهاه؛ و الصيف نفسه، مُشْحَنٌ مُحْكَلٌ مخرج للرطوبات. و ما نهى عنه بقراط في إقلاها، فاذا جاء الحريف ببرده و يُشْبِيه، لم يُؤْمَنَ فيه انطفاء الحرارة الغريزية. و قد ظن قوم، بمن لم تكن لهم دُرَّة بالعلوم الطبيعية، و لا بصبر بالاحوال السلوية: أن التأثير المذكور، منسوب الى جرم هذا الكوكب، و بطلوعه مع انتقاله؛ و حتى أوهوا فيه و قالوا: أنه لِعِظَم جرمه، يَشْحَنُ الهواء، فتحتاج الى أن تُشِيرَ، و تُعَرَفَ موضعه، و تُحَقَّقَ عليه وقت طلوعه، كما قال ابو نؤاس <383>: «مَضَى أَيْلُول و اِزْتَمَعَ الحرور / و أَخْبَثَ نازها الشعري العبور».

81 § فرعم يحيى بن على الكاتب النصارى <366> لأجل ذلك: أن أول البواحر، اليوم

الثنى والعشرون من «تموز»، إشارة إلى أنها نُقِلَتْ بانتقال الكوكب، وهو اعنى «الشعرى»، دائرة طول السنة في مدار واحد، مواز لمعدل النهار؛ وإنما أراد بمطراط بذلك الوقت، صميم الصيف، و اشتداد الحر، يَؤْزِب الشمس من سَمَتِ الرُّؤوس، مع ابتدائها في الانحدار في الفلك الخارج المركز. عن الأوج؛ وكان ذلك في زمانه، موافقا لطلوع الشعرى؛ فأُطْلِق القول به علماً منه، إن حقيقة الحال، لا تُحَقَّق على من اُزْتاحض بالعلوم؛ فلو أن كوكب «الشعرى» تَحَرَّكَ، حتَّى يَلْغُ رأس الجدى أو الحُتْلِي، لما اِنْتَقَلَ معها الزمان المُنْتَهَى فيه، عن تناول الأدوية. و ذكر سنان في كتاب الأ، واء: أن للرعاة خاصة، سبعة أيام معدودة من أول «تموز»، تجري بجري أيام «الباحور» في الاستدلال بها، على احوال شهر شهر من شهور الشتاء، و تُعرَف ببواحر الرعاة؛ و يَتَقَّ فيها احوال الهواء، مياينة لما قبلها و بعدها؛ و لَطُغَ مِنْ غِيَم، لا تكاد تَحُلُو منه كلها أو بعضها.

82 § و في التاسع عشر: دبور او حر عند القبط، وفيه تَشْتَدُّ كلاب البحر يَكْثُرُ ضررها. و في العشرين: دبور او ما يُشْبِهُه عند القبط، و ذكر اصحاب التجارب أن فيه يَكْثُرُ الرَّمَدُ. و في الحادى والعشرين: هُبُّ الرياح الحولية عند قالليس و اوقطيمن و مطروذورس. و في اثنان و العشرين: هواء زِدَى عند اوقطيمن، و ابتدا الحر عند ايرخس، و دبور و حر عند القبط.

83 § و في الثالث والعشرين: هواء شات في البحر و رياح عند فيلس و مطروذورس، و ابتدا الرياح الحولية عند القبط. وفيه، اِبْتَدَأَ ابو جعفر المنصورُ ببناء مدينة السلام، و هى اَلَّتِي تَسْمَى «مدينة المنصور»، في الجانب اْغَرْبِيّ من دجلة ببغداد؛ و ذلك في سنة الف و اربع و سبعين للاسكندر. و اصحاب احكام النجوم، يَحْتَاجُونَ إلى معرفة امثال هذا الوقت و التاريخ، لمعرفة التحاويل و الانتهاءات و الأدوار و اَنْشِيْرَات من لدنه، حتَّى يَنْتَبِطُونَ الحكم لأهلها. و كان نَوَاجِثُ <384> تَوَلَّى اختيار الوقت، و اِنْتَقَتْ هَيْئَةُ الْفَلَكَ - اَلَّتِي - يَنْشَكُلُ بها، و مواقع الكواكب - اَلَّتِي - يَحْتَوِي عليها، على مثل هذه الصّورة:

86 § وفي الثامن والعشرين: لم يذكر شيء. وفي التاسع والعشرين: ابتداء الرياح الحولية عند ذوسيثاوس، وحرّ عند القبط؛ وفيه ثلثون «سوق بصرى» شهرا، وثلثون سوق بسلامة^١ <385> اسبوعين. وفي الثلاثين: تهبّ الرياح الحولية عند اودكسس، وديور وحرّ عند القبط. وفي الحادي والثلاثين: جنوب عند قاسر.

87 § اب (August): في اليوم الأول، حرّ عند ابرخس؛ ولم يذكر في اليوم الثاني شيء. وفي الثالث: ربّما سَقَطَ ندى عند اودكسس و دوسيثاوس. وفيه نوء عند قاسر. وفي الرابع: حرّ شديد عند اودكسس. وفي الخامس: حرّ و ركود الهواء واختناقه. ثم تَهَبُّ رياح عند دوسيثاوس و القبط؛ وفيه تَقْوَمُ سوق بأذرعَات خمسة عشر يوما. وكذلك بالأردنّ و نواحي فلسطين؛ و لم يذكر في السادس و لا في السابع شيء. وفي الثامن: يَرْكُذُ الهواءُ و يَحْتَنِي عِنْدَ قَالْبِيس، و ريج و حرّ شديد عند القبط. و ذكر سنان أنّ الهواء فيه كثيرا ما يَتَغَيَّرُ. وفي التاسع: حرّ و هواء راكد عند اوقطيمين و قاسر. و عند القبط جنوب وكدورة في الهواء. و في العاشر: حرّ و هواء راكد عند اودكسس و مطر ذورس و دوسيثاوس. و نوء عند ذيوقريطس. و هو وقت اشتداد الحرّ جدًّا.

§ 88 و في الحادى عشر: يَسْكُنُ هبوب الرياح الشمالية عند قالليس و ارقطمين و فيلنس، و
ريح صعبة جداً عند اودكسس. و تَهْبُ رياح مختلفة معاً عند ابرخس. و رعد عند القبط، و زعم
سنان انه لا يُخْطِئُ في التغير. و قال ما اَعْلَمُ اَنَّهُ: صَحَّ لى و لِمَنْ عَنِ بتجربة التغيرات، دلالة يوم مثل
هذا، فانه لا يكاد يُعَدَّدُ فيه، تغيرُ الهواء الى الطيبة. و هو اَوَّلُ يوم يَبْدُو فيه هواء العراق اَنْ يَطِيبَ؛
فربما كان واضحا، و ربما كان يسيرا، فاما اَنْ يَخْلُوَ منه، فلا يكاد يَقَعُ. قال: و من القدماء، مَنْ جعله
ابتداءً الهواء الخريفى، و منهم مَنْ جعل ذلك فى اليوم -الذى- بعده. قال: و كان والدى^٢ ثابت يقول:
انه متى لم يَقَعْ ما وضعناه فى هذا اليوم فى السنة النادرة، فليس يكاد اَنْ يَقَعْ فى الثانى عشر و لا
الثالث عشر. و لكنْ فى النصف من «أب»؛ و متى وَقَعَ فى الحادى عشر، فلا بُدَّ لِلنَّصْفِ مِنْ اَنْ
يَبْتَدِئَ فيه، فَضْلُ طَيِّبَةِ الْهَوَاءِ. و ان قُلْ.

89 § وفي الثاني عشر: حمٌّ عند أوقطينم و القبط. و في الثالث عشر: نوء و هواء راكد عند قاسر. و قال سنان ربما كان للهواء فيه تنمّر في الشّدّ. و ليس في الرابع عشر. و لا في الخامس

۱. هن: سامه / سپامه، خپه از طراست <385>.

٢. داد / هژ: —.

عشر ذكر شيء. و في السادس عشر: نوء عند قاسر. و في السابع عشر: نوء عند اودكسس. و الثامن عشر: خال عن ذكر شيء، و قيل بأن فيه يَنْقَطِعُ السَّامُ. و في التاسع عشر: نوء و مطر و ريح عند ذيوقريطس. و دبور عند القبط. و في العشرين: نوء عند دوسيثاوس، و حرّ و كدورة في الهوآء عند القبط، و لم يُذَكَّرْ في الحادى و العشرين شيء. و في اثنافى و العشرين: دبور و رعد عند اودكسس، و نوء و هواء زديء عند قاسر و القبط. و في الثالث و العشرين: دبور عند القبط. و في الرابع و العشرين: نوء عند اودكسس و مطر و ذورس، و يُقَرَّرُ فيه الحرّ قليلا، و ذلك حين تَنْقَطِعُ الشمس من برج السنبلة ستّ درج. و في الخامس و العشرين: نوء عند اودكسس، و جنوب عند ابرخس، و حرّ عند القبط.

§ 90 و في السادس و العشرين: رياح تَشْتَدُّ عند ابرخس، و بينه و بين اول ايام العُجُوز، نصف سنة سواء؛ وفيه يَكْرُ الحرّ لاصرافه، كما يَكْرُ القُرّ هناك عند انصرافه؛ و هى سبعة ايام آخرها اول ايلول، و تُسَمَّى العرب «وَقْدَةُ» سُهَيْل؛ و هى رياح طلوع الجبهة، لكن «سهيل» يَطْلُعُ قريبا منه؛ فَيُظَلِّبُ ذكره على ذكرها، و يكون الهواء في هذه الايام، اَحْمَرُ مِمَّا قَبْلُهَا و بعدها، ثم تَحْلِبُ الليالى عقب ذلك، و هو اَثَرُ متعارف عند العامة، لا يكاد يُخْفِى. قال محمد بن عبد الملك الزيات: «بَرَدُ الماء و طال اَنْبَل و اَلْتَدُّ الشَّرَاب / و مَضَى عنك خَزِيرَان و تَمَوَّزُ و آب»

§ 91 و في السابع و العشرين: نوء عند فيلقس. و في الثامن و العشرين: دبور عند القبط. و في التاسع و العشرين: امطار و رعد، و تَشْكُنُ الرياح الحوليّة عند اودكسس و ابرخس. و في الثلاثين: نوء عند ابرخس. و في الحادى و الثلاثين: تَشْكُنُ الرياح الحوليّة عند بظلميوس، و فيه عند اودكسس رياح مُنْتَقِلَةٌ، و عند قاسر رياح و مطر و رعد، و عند ابرخس ريح القُبا.

§ 92 ايلول (September): في اليوم الاول منه، نوء و سكون الرياح الحوليّة عند قالبلس، و فيه تقوم سوق بَشَنَيج. و في الثانى: كدورة في الهواء عند مطر و ذورس، و ذكر قانون أن الرياح الحوليّة تَنْقَضِي فيه. و في الثالث: ريح و رعد و كدورة في الهواء عند اودكسس، و يَبْلُ و ندى عند ابرخس، و ضباب و حرّ و مطر و رعد عند القبط، و فيه يُبَدِّئُ بإيقاد الثيران في الأرضين الباردة. و في الرابع: كدورة في الهواء و اختلاف عند قالبلس و اوقطين و فيلقس و مطر و ذورس، و مطر و رعد و ريح مُنْتَقِلَةٌ عند اودكسس. و في الخامس: رياح مُنْتَقِلَةٌ و امطار و تَشْكُنُ الرياح الحوليّة

عند قاسر، و أطار و هواء شات في البحر و ربح جنوب عند القبط؛ وفيه يَصْرَمُ القبط، و يَجِيء زمان القَصْدِ و شُرْبُ الدَّوَاءِ الى اربعين يوما. و في السادس: دبور عند القبط. و في السابع: كدورة في الهواء عند فيلنفس، و نوء عند ذوسيثاوس. و في الثامن: دبور و نوء عند القبط؛ و ليس في التاسع شيء مذكور. و في العاشر: الهواء غير ممتزج عند ذوسيثاوس. و في الحادي عشر: تَسْكُنُ الرياح الشمالية عند قاسر. و في الثاني عشر: جنوب عند اودكسس. و في الثالث عشر: نوء عند قالليس و قونون. و في الرابع عشر: تسكن الرياح الشمالية عند اودكسس، و نوء عند ذموقريطس، و مطروذورس، و لا يَظْهَرُ الحُطَّافُ بعد هذا الوقت. و في الخامس عشر: بلل و ندى عند ذوسيثاوس، و امطار و نوء عند القبط.

§ 93 و في السادس عشر: كدورة في الهواء و مطر في البحر عند ابرخس؛ وفيه و في السنة الكبيسة^١ و في غيرها، يكون الاستواء الثاني؛ و هو اَوَّلُ يوم من خريف العجم، و ربيع الصين زعموا؛ و قد يَبْثُ استِحالة ذلك، قالوا: بما يَهْبُ فيه من الرياح، فهو نفساني، و تُنْظَرُ الى السحاب الذي يَرْتَفِعُ فيه، يَهْرُلُ الجَسَدُ، و يُضَيُّ الرُّوحُ؛ و أَظُنُّ اَنْ ذلك، لاستشعار الخوف من البرد، و إِدْبَارِ الطَّيْبَةِ. و من عيافته، القيام من الرُّقَادِ ساجدا، و التدخُّنُ قبل الكلام بالطَّرْفَاءِ؛ و قيل: اَنْ العاقر العقيم، اذا تَنَظَّرَتْ فيه الى «الشَّهَاءِ»، ثُمَّ نَكِحَتْ، حَبِلَتْ؛ و قالوا: اَنْ في ليلته، تَعْدُبُ مياه البحار، و قد تَقَدَّمَ امتناع ذلك. و هذا الاستواء الثاني يزيج «السند هند» عيد عظيم للهند، يَنْزِلُ «المهرجان» للفرس، يَنْهَازُونَ فيه كُلَّ مال جليل و جوهر رفيع؛ و يَجْتَمِعُونَ في الهياكل و بيوت العبادات الى نصف النهار، ثُمَّ يَخْرُجُونَ الى مَنَازِلِهِمْ، و يَجْتَمِعُونَ في مجالسهم، و يَخْضَعُونَ للزمان، و يَتَوَاضَعُونَ لله عَزَّ و جَلَّ.

§ 94 و في السابع عشر: امطار في البحر و كدورة في الهواء عند مطروذورس. و في الثامن عشر: دبور ثُمَّ صبا عند القبط. و في التاسع عشر: بلل و ندى عند اودكسس، و دبور و رَشٌّ و مطر عند القبط. و في العشرين: مطر عند قالليس و مطروذورس، و رَشٌّ و رياح و دبور عند القبط^٢؛ و فيه يَزْجَعُ الماء من أعالي الشجر الى عروقها؛ و لم يذكروا في الثاني و العشرين شيئا. و

١. طر: البسطة و في السابع عشر

٢. بنك سطر از «ومى المسر بن...» نا اينجا در داد / طر ساقط اسه.

في الثالث والعشرين: مطر عند اودكسس، و دبور او جنوب عند ابرخس. ولم يُتَقَلَّ عنهم في الرابع والعشرين شيء، وفيه تقوم سوق «ثعالبه» <386>، و زعم اصحاب التجارب أن فيه: يُنظَرُ فأى ربح يَبْتَثُ على هبوبها الى الليل او الى الزوال، فانها تكون اذوم رباح السنة. و سموا هذا اليوم بانقلاب الرياح؛ وفيه يجيء الغربان البق في اكثر البلدان، و في الخامس والعشرين: نوء عند اودكسس و القبط. و في السادس والعشرين: نوء عند اوقطيمن، و مطر و رباح عند ديموقريطس. و في السابع والعشرين: نوء عند اوقطيمن و فيلفس و قونون. و في الثامن والعشرين: نوء عند ابرخس^١. و في التاسع والعشرين: نوء عند اوقطيمن و اودكسس، و دبور او جنوب عند ابرخس. و لم يذكر احد العلماء، في اليوم الثلاثين شيئاً، لا في الهواء و لا في غيره.

§ 95 فهذه هي الايام المستعملة، في شهور الروم؛ وقد رَكَّبْنَا^٢ فيها جميع ما ذكره سنان في كتاب «الانوار»، فهذه كانت جوامعه؛ و لم يُبْخَلْ بشيء، ممَّا اتَّصَلَ بنا فيها؛ و انما نُسَمِّيها باسماء السريانيين^٣، لتعارُف الناس بها، و لان ذلك راجع الى معنى واحد؛ فَلَنَذْكُرُ الآن، ما يَشْتَمِلُهُ اليهود في شهورهم، باذن الله - عزَّ وجلَّ.

١. دو سطر از «السادس والعشرين...» تا اینجا در داد / طز ساقط است.

٢. حس / توب: كتب ٣. هن: الشوائب. ضبط از طز است.

ch.

[XIV]

الْقَوْلُ عَلَى مَا يَسْتَعْمَلُهُ الْيَهُودُ

— فِي شُهُورِهِمْ^١ <387> —

§ 1 فنقول: إذ قد بان لنا كيف السبيل، إلى معرفة رأس سنتهم^٢ وكيفيتها؛ وقرعنا من
تحصيل ذلك بالحسابات و الجداول، و ترتيب شهورهم برؤوسها و أعداد أيامها^٣؛ فقد وجب
ضرورة، أن نُبينَ أعيادهم و أيامهم المشهورة؛ فإنَّ مع المعرفة بها، تُعين العلة التي لأجلها، لا يجوز
أن يكون رأس السنة، في أيام مفروضة، فَلَنُبَيِّنَ بِأَوَّلِ شهورهم:

§ 2 تشرى (Tishri): هو ثلاثون يوما، وله رأس واحد، و لا يكون أوله — كما قدّمنا — يوم
أحد و لا اربعاء و لا جمعة؛ و إذا وقع الحساب في أحدها، أهمل؛ و جعل أوله اليوم الذي يليه، إن
صلح، أو اليوم الذي يتقدمه، إن كان التالي لا يصلح بالشرائط المشروطة، في جدول الحدود المثبت
فجاء تقدّمه، و هذا من فعلهم يسمى «الدَّحْيُ» <388>.

١ ر.ش: ف (٧) (٥)، بند ٢٤، <1106>.

٢ ر.ش: ف (٧) (٥)، بند ٣٥ و ٣٦، <115>.

٣ ر.ش: فركرد (VII) (٧) كه سراسر در سالها و ماههای يهود با جدولهای گاهشمایی است. و عیقات مربوط به آنها:

§ 3 و أول يوم منه: عيد راس السنة، يُنْفَخ فيه بالثبوت والسواقر - وهى قرون الكباش -؛
و يُبْطَلُ فيه العمل، كما يبطل فى الثبوت؛ وفيه زعموا: قَرَّبَ ابراهيم ابنه اسحاق -عليهما السلام-.
فَقَدَّى بالكبش والذبيح، عند اهل الكتاب اسحاق، وفى القرآن نَصٌّ على أنه اسماعيل، وذلك فى
سورة «الصافات» (٢٧ / ١٠١ - ١٠٩) و رُوِيَ عن النبي -عليه السلام- أنه قال: «أَنَا ابْنُ
الذَّبِيحَتَيْنِ» -يعنى: عيد الله بن عبد المطلب واسماعيل؛ و يتشعب الكلام فى هذه المسألة، والله اعلم.

§ 4 وفى اليوم الثالث: صوم «جدليا» <389>، وهو ابن أخيقام^١ -خليفة بَحْتْ نَصْر-
على بيت المقدس، و قُتِلَ فى هذا اليوم مع ابنه و ثمانين نفراً فى بئر، طُثِّتْ^٢ عليهم؛ فَاغْتَمَ بنو
اسرائيل، و صاموا يوم مقتله. وفى اليوم الخامس: صوم «عقيبا» (Akibha)، و سببه: أنه أكره
على عبادة الصنم، فأُتِيَ، فأُلْقِيَ^٣ فى صندوق، حتى مات جوعاً، و حوله اصحابه عشرون نفراً
محبوسين، وفى اليوم السابع: صوم «العذاب»، و ذلك أن دارود لما عَدَّ بنى اسرائيل، أُعْجِبَ بِعَدَّتِهِمْ،
و تَحَيَّرَ أولئك بكثرتهم؛ فَغَضِبَ الله عليهم، و أرسل ناثان (Nāthān) النبي الى دارود و جماعة
الشعوب، يُنْذِرُهُم بالسيف و التعط و موت الفجاءة؛ و ظَهَرَ إِنْذَارُهُ، فَخَافُوا و صَامُوا هذا اليوم^٤.

§ 5 وفيه: قَتَلَ بنو اسرائيل بعضهم بعضاً، بسبب عبادتهم العجل، و عندهم أن هارون هو
الَّذِى عَمِلَهُ، و كذلك ذُكِرَ فى السراة^٥؛ و حَدَّثَنِى <390> يعقوب بن موسى التفسيرى^٦ اليهودى
بجرجان: أن موسى -عليه السلام- لما أراد الخروج مع بنى اسرائيل عن مصر، و كان يوسف النبي
-عليه السلام- اوصاهم أن يَخْرُجُوا فى تابوتهم معهم، و كان مدفوناً فى قعر النيل، و ماؤُهُ يَجْرَى
فوقه، فلم يُمْكِنْ موسى إخراجَه، فأخذ كاغذة و قطع منها شيئاً كههيئة السَّمَكَةِ، و قرأ عليها، و نَفَثَ
و كتب و طرحها فى النيل، و مكث هوناً يَنْتَقِظُهُ، و لم يَتَبَيَّنْ له أثر، فأخذ كاغذة اخرى، و قطع منها
صورة عجل، و كتب عليها و قرأ و نفث، و أراد أن يُلْقِيَهَا فى الماء، كما فعل أولاً، إذا التابوت قد
ظهر، فطَرَحَ ما كان فى يده من صورة العجل، فأخذها بعض من حَظَرَ، فلما كان وقت غيبته الى
الجبل لمناجاة الرب، و حَضَرَ بنو اسرائيل بطول مقامه فيه، و لازموا هارون و طالبوه بان يُقِيمَ لها

١. عس / طز: كدليا... أخيقام (Gedaliah the Son of Ahikam) <389>

٢. داد: جمعت، طز: أجمعت. ٣. داد / طز: مجلس. ٤. رض: سموتيل (دوم)، ٢٤ / ١ - ٢٤.

٥. شرح: ٣٢ / ١ - ٥. ٦. عس: التفسيرى، طز: الفرنسى.

ثانياً عن موسى، لا شَكَّ هنالك أُعْيِثَ عليه الحَيْثُ، وقال: أَتَتَوْنِي بِمَجْمِيعِ جِلِّي نَسَائِكُمْ، وَكَانَ ذَلِكَ مِنْهُ تَأْخِيرًا لِعَلِمِهِ، أَنَّ النِّسَاءَ لَا يَتَجَبَّلْنَ الْمَسَاحَةَ بِحُلِيِّهِنَّ، فَحَسَى أَنْ يَزْجِجَ مُوسَى قَبْلَ ذَلِكَ، وَاتَّفَقَ ائْتَنَ أَعْطَيْنَهَا أَعْجَلُ مَا أُمْكِنَ، وَأَخْضَرُوا هَارُونَ، فَأَذَابَهَا وَسَبَّكَهَا، فَمَا كَانَتْ إِلَّا كَسَاتِرِ السِّبَائِكِ، وَاعَادَ ذَلِكَ تَعْلِيلًا، وَرَجَاءً لِرَجُوعِ مُوسَى وَالْوُقُوفِ عَلَى خَبْرِهِ؛ وَكَانَ مَعَهُ صُورَةُ ذَلِكَ الْعَجَلِ حَاضِرًا، فَقَالَ فِي نَفْسِهِ: إِنَّهُ كَانَ ظَهَرَ مِنْ صُورَةِ السَّمَكَةِ آيَةٌ عَجِيبَةٌ، فَانْظُرْ مَاذَا يَكُونُ مِنْ صُورَةِ الْعَجَلِ، فَأَخَذَهَا وَطَرَحَهَا فِي الذَّهَبِ الْمَذَابِ، فَلَمَّا فَرَزَغَ وَصَبَّ، تَشَكَّلَ مِنْهُ عَجَلٌ لَهُ خَوَارٌ، فَافْتَقَنَ النَّاسُ حَسَنَةً، وَمَا كَانَ هَارُونَ تَعَمَّدَهُ.

§ 6 وفي اليوم العاشر منه: صوم «الكَيُّور» و يدعى العاشوراء وهو انصوم المفروض بين سائر الصيام، فإنها نوافل؛ ويُصام هذا «الكَيُّور» من قبل غروب الشمس من اليوم التاسع بنصف ساعة، إلى ما بعد غروبها في اليوم العاشر بنصف ساعة، تمام خمس وعشرين ساعة؛ وكذلك سائر الصيام النوافل، تُصَامُ عَلَى مِثْلِ ذَلِكَ، وَلا جِلَّةَ لَا يُمْكِنُ أَنْ يَتَوَالَى عِنْدَهُمْ يَوْمًا صَوْمًا؛ فَإِنَّ سَاعَةَ بَيْنَهَا تَشْتَرِكُ، وَيُعَدُّمُ الْإِفْطَارُ. وَزَعَمَ يَعْقُوبُ التَّفْسِيرِيُّ: أَنَّ ذَلِكَ مَخْصُوصٌ بِهَذَا الْيَوْمِ؛ فَمَا سَائِرُ انْصِيَامٍ، فَإِنَّهُ يَجُوزُ أَنْ يُصَامَ، عَلَى مِثْلِ مَا عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ. وَفِي هَذَا الْيَوْمِ: كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ، وَصَوَّمَهُ كَفَّارَةً، لِكُلِّ ذَنْبٍ عَلَى وَجْهِ الْفَلْطِ؛ وَنَجَّبَ عَلَى مَنْ لَمْ يُصَلِّهِ مِنَ الْيَهُودِ، ائْتَلَّ عِنْدَهُمْ؛ وَفِيهِ يُصَلِّيُ خَمْسَ صَلَوَاتٍ، وَتُشْجَدُ فِيهَا، وَلَيْسَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ الْأَعْيَادِ.

§ 7 واليوم الخامس عشر: عيد «المِظَالِ»، وَإِيَّامُهُ سَبْعَةٌ مُتَوَالِيَةٌ، فِيهَا يَسْتَظِلُّونَ بِأَغْصَانِ الْخَلَّافِ وَالتَّقْصِبِ، وَغَيْرِهَا فِي صَحُونِ دُورِهِمْ؛ وَذَلِكَ فَرِيضَةٌ عَلَى الْمُقِيمِ، دُونَ الْمَسَافِرِ؛ وَيَسْتَظِلُّ فِيهَا الْأَعْمَالُ، لِأَنَّ اللَّهَ -تَعَالَى- يَقُولُ فِي السَّفَرِ الثَّالِثِ مِنَ النُّزُورَةِ: وَفِي خَمْسَةِ عَشَرَ مِنَ الشَّهْرِ السَّابِعِ عِيدَ الْمِظَالِ، فَلَا تَعْمَلُوا سَبْعَةَ أَيَّامٍ، وَحُجُّوا قُدَّامَ اللَّهِ حَجًّا <391>، وَاجْلِسُوا فِي الْمِظَالِ بَيْتِ آلِ إِسْرَائِيلَ كُلُّكُمْ سَبْعَةَ أَيَّامٍ، لَتَعْلَمَنَّ أَخْقَابُكُمْ: أَنِّي أَجْلَسْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْمِظَالِ، إِذْ أَخْرَجْتُهُمْ مِنْ مِصْرَ، وَتَسْتَعْمَلُهُ جَمَاعَةُ الْيَهُودِ. وَذَكَرَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْوَزَائِي <392> فِي كِتَابِ الْمَقَالَاتِ: أَنَّ السَّامِرَةَ لَا تُعِيدُهُ، وَآخِرُ يَوْمٍ مِنْ عِيدِ الْمِظَالِ، وَهُوَ الْيَوْمُ السَّابِعُ مِنْهُ.

§ 8 والحادى والعشرون من الشهر، يسمى «عربا»؛ وفيه: وَقَفَ الغمام على رؤوس بني اسرائيل فى التيه؛ وفيه: عبد الجمع <393>. لَأَنَّ الْيَهُودَ تَجْتَمِعُ فى «هارهرا» من بيت المقدس، حاجين، ويطوفون بأورون الذى فى كنائسهم، تِسْعَةُ المِئْثَرِ. واليوم الثانى والعشرون: عيد «التبريك» <394> وهو استحكال الاعباد، وَيَطْلُفُ فيه الاعمال، ويزعمون أَنَّ النوراة فيه، اُسْتُخِمْ نزولها و سُلِّمَتْ الى اَنْبِيَّائِهِمْ، لَتَوْضَعَ فى الصلوات، وهى الكنائس؛ وفيه يُفْرِشُونَ النوراة، و يَتَرَكُّونَ بها، و يَتَقَاءَلُونَ بنشرها و قرأتها.

§ 9 مرحشوان (Marheshwân): له رأسان ابدأ، و عدد أيامه ثلاثون في السنة الثامنة، وتسعة وعشرون في المعتدلة والناقصة، وليس فيه عيد. وفي السادس منه: صوم «صيديقيا»، و سببه: انْ بختَصَر قتل اولاد صيديقيا، و هو بين أيديهم فيصْنِر، و يَجْلُدُ، و لم يَبْكِي، و لم يُظْهِر الجُرْع، فَنَبِثَتْ عيناه؛ فَاغْتَمَّ بنو اسرائيل، فصاموا. و منهم مَنْ يَخَالِفُ، فيَجْمَعُهُ يوم الاثنين الذي يقع بين ثمان تَحُلُوْ منه، و بين الثالث عشر <395>، و هو مما لَا يُشْبِه، طريقة لائقة بمذاهب اليهود، بل هي بأقاويل النصارى أشبه؛ و المعتمد عند الجمهور في صيامهم، ما ظَهَرَ موقعه من الشهر دون الاسبوع.

10 § كسلو (Kislew): له رأس واحد في السنة الثامنة، وعدد أيامه ثلاثون يوماً في السنة المعتدلة والثانية^{٢٠}، وتسعة وعشرون في الناقصة. وفي اليوم الثامن صوم، سببه: إحراق يهوياقيم^{٢١} القراطيس، المسماة «قِنُوث»، ونفسيره: النياح (Lamentation)، وكان فيها وَعِيدُ اللَّهِ، وجاء بها إرميا النبي (٣٦ / ١ - ٩ - ٢٧ - ٣٢) في وصف حال بني إسرائيل في مُقْتَلِ الزَّمان، وما يُصِيبُهُمْ من المكاره؛ وأُنْقِذَهَا إِلَيْهِ عَنِّي يَدَى بُوْرُوخ بن نيريون (Baruch b. Neriah) <396>. فرمى بها يهوياقيم إلى النار، فَضُوعِفَتْ عَلَيْهِمُ النِّبَاحَةُ^{٢٢}، ومنهم من يُخَالَفُ، فَيَجْعَلُهُ يوم الخميس، الواقع بين التاسع من الشهر، والخامس عشر منه <397>.

۶. داد و ستد: مبادلات

1. Zedekiah / Sédécias (Mattaniah) the son of Josiah (598 – 587 B.C.)

11/1/77, 11/2/77, 11/3/77, 11/4/77, 11/5/77, 11/6/77, 11/7/77, 11/8/77, 11/9/77, 11/10/77, 11/11/77, 11/12/77, 11/13/77, 11/14/77, 11/15/77, 11/16/77, 11/17/77, 11/18/77, 11/19/77, 11/20/77, 11/21/77, 11/22/77, 11/23/77, 11/24/77, 11/25/77, 11/26/77, 11/27/77, 11/28/77, 11/29/77, 11/30/77, 12/1/77, 12/2/77, 12/3/77, 12/4/77, 12/5/77, 12/6/77, 12/7/77, 12/8/77, 12/9/77, 12/10/77, 12/11/77, 12/12/77, 12/13/77, 12/14/77, 12/15/77, 12/16/77, 12/17/77, 12/18/77, 12/19/77, 12/20/77, 12/21/77, 12/22/77, 12/23/77, 12/24/77, 12/25/77, 12/26/77, 12/27/77, 12/28/77, 12/29/77, 12/30/77, 1/1/78, 1/2/78, 1/3/78, 1/4/78, 1/5/78, 1/6/78, 1/7/78, 1/8/78, 1/9/78, 1/10/78, 1/11/78, 1/12/78, 1/13/78, 1/14/78, 1/15/78, 1/16/78, 1/17/78, 1/18/78, 1/19/78, 1/20/78, 1/21/78, 1/22/78, 1/23/78, 1/24/78, 1/25/78, 1/26/78, 1/27/78, 1/28/78, 1/29/78, 1/30/78, 2/1/78, 2/2/78, 2/3/78, 2/4/78, 2/5/78, 2/6/78, 2/7/78, 2/8/78, 2/9/78, 2/10/78, 2/11/78, 2/12/78, 2/13/78, 2/14/78, 2/15/78, 2/16/78, 2/17/78, 2/18/78, 2/19/78, 2/20/78, 2/21/78, 2/22/78, 2/23/78, 2/24/78, 2/25/78, 2/26/78, 2/27/78, 2/28/78, 2/29/78, 2/30/78, 3/1/78, 3/2/78, 3/3/78, 3/4/78, 3/5/78, 3/6/78, 3/7/78, 3/8/78, 3/9/78, 3/10/78, 3/11/78, 3/12/78, 3/13/78, 3/14/78, 3/15/78, 3/16/78, 3/17/78, 3/18/78, 3/19/78, 3/20/78, 3/21/78, 3/22/78, 3/23/78, 3/24/78, 3/25/78, 3/26/78, 3/27/78, 3/28/78, 3/29/78, 3/30/78, 3/31/78, 4/1/78, 4/2/78, 4/3/78, 4/4/78, 4/5/78, 4/6/78, 4/7/78, 4/8/78, 4/9/78, 4/10/78, 4/11/78, 4/12/78, 4/13/78, 4/14/78, 4/15/78, 4/16/78, 4/17/78, 4/18/78, 4/19/78, 4/20/78, 4/21/78, 4/22/78, 4/23/78, 4/24/78, 4/25/78, 4/26/78, 4/27/78, 4/28/78, 4/29/78, 4/30/78, 5/1/78, 5/2/78, 5/3/78, 5/4/78, 5/5/78, 5/6/78, 5/7/78, 5/8/78, 5/9/78, 5/10/78, 5/11/78, 5/12/78, 5/13/78, 5/14/78, 5/15/78, 5/16/78, 5/17/78, 5/18/78, 5/19/78, 5/20/78, 5/21/78, 5/22/78, 5/23/78, 5/24/78, 5/25/78, 5/26/78, 5/27/78, 5/28/78, 5/29/78, 5/30/78, 5/31/78, 6/1/78, 6/2/78, 6/3/78, 6/4/78, 6/5/78, 6/6/78, 6/7/78, 6/8/78, 6/9/78, 6/10/78, 6/11/78, 6/12/78, 6/13/78, 6/14/78, 6/15/78, 6/16/78, 6/17/78, 6/18/78, 6/19/78, 6/20/78, 6/21/78, 6/22/78, 6/23/78, 6/24/78, 6/25/78, 6/26/78, 6/27/78, 6/28/78, 6/29/78, 6/30/78, 7/1/78, 7/2/78, 7/3/78, 7/4/78, 7/5/78, 7/6/78, 7/7/78, 7/8/78, 7/9/78, 7/10/78, 7/11/78, 7/12/78, 7/13/78, 7/14/78, 7/15/78, 7/16/78, 7/17/78, 7/18/78, 7/19/78, 7/20/78, 7/21/78, 7/22/78, 7/23/78, 7/24/78, 7/25/78, 7/26/78, 7/27/78, 7/28/78, 7/29/78, 7/30/78, 7/31/78, 8/1/78, 8/2/78, 8/3/78, 8/4/78, 8/5/78, 8/6/78, 8/7/78, 8/8/78, 8/9/78, 8/10/78, 8/11/78, 8/12/78, 8/13/78, 8/14/78, 8/15/78, 8/16/78, 8/17/78, 8/18/78, 8/19/78, 8/20/78, 8/21/78, 8/22/78, 8/23/78, 8/24/78, 8/25/78, 8/26/78, 8/27/78, 8/28/78, 8/29/78, 8/30/78, 8/31/78, 9/1/78, 9/2/78, 9/3/78, 9/4/78, 9/5/78, 9/6/78, 9/7/78, 9/8/78, 9/9/78, 9/10/78, 9/11/78, 9/12/78, 9/13/78, 9/14/78, 9/15/78, 9/16/78, 9/17/78, 9/18/78, 9/19/78, 9/20/78, 9/21/78, 9/22/78, 9/23/78, 9/24/78, 9/25/78, 9/26/78, 9/27/78, 9/28/78, 9/29/78, 9/30/78, 10/1/78, 10/2/78, 10/3/78, 10/4/78, 10/5/78, 10/6/78, 10/7/78, 10/8/78, 10/9/78, 10/10/78, 10/11/78, 10/12/78, 10/13/78, 10/14/78, 10/15/78, 10/16/78, 10/17/78, 10/18/78, 10/19/78, 10/20/78, 10/21/78, 10/22/78, 10/23/78, 10/24/78, 10/25/78, 10/26/78, 10/27/78, 10/28/78, 10/29/78, 10/30/78, 10/31/78, 11/1/78, 11/2/78, 11/3/78, 11/4/78, 11/5/78, 11/6/78, 11/7/78, 11/8/78, 11/9/78, 11/10/78, 11/11/78, 11/12/78, 11/13/78, 11/14/78, 11/15/78, 11/16/78, 11/17/78, 11/18/78, 11/19/78, 11/20/78, 11/21/78, 11/22/78, 11/23/78, 11/24/78, 11/25/78, 11/26/78, 11/27/78, 11/28/78, 11/29/78, 11/30/78, 12/1/78, 12/2/78, 12/3/78, 12/4/78, 12/5/78, 12/6/78, 12/7/78, 12/8/78, 12/9/78, 12/10/78, 12/11/78, 12/12/78, 12/13/78, 12/14/78, 12/15/78, 12/16/78, 12/17/78, 12/18/78, 12/19/78, 12/20/78, 12/21/78, 12/22/78, 12/23/78, 12/24/78, 12/25/78, 12/26/78, 12/27/78, 12/28/78, 12/29/78, 12/30/78, 12/31/78, 1/1/79, 1/2/79, 1/3/79, 1/4/79, 1/5/79, 1/6/79, 1/7/79, 1/8/79, 1/9/79, 1/10/79, 1/11/79, 1/12/79, 1/13/79, 1/14/79, 1/15/79, 1/16/79, 1/17/79, 1/18/79, 1/19/79, 1/20/79, 1/21/79, 1/22/79, 1/23/79, 1/24/79, 1/25/79, 1/26/79, 1/27/79,

داد و دهن: امانت دادن و گرفتن

2. Jehoiakim / Jojakim / Yehoyakim (Yoyakim) the son of Josiah (609 - 598 B.C.)

٢ ط. م. ١٥

§ 11 ليلة الخامس والعشرين، أول عيد «المُتَكَبِّة» (Purification).

وهو ثمانية أيام، يُشْرِجُونَ فِي اللَّيْلَةِ الْأُولَى، بِاسْمِ كُلِّ مَنْ فِي الدَّارِ، سَرَجًا وَاحِدًا عَلَى الْبَابِ فِي الدَّهْلِيزِ، وَفِي الثَّانِيَةِ سَرَجَيْنِ، وَفِي الثَّلَاثَةِ ثَلَاثَةِ، إِلَى أَنْ يَكُونَ فِي الثَّامِنَةِ ثَمَانِيَةً^١، يُرِيدُونَ بِذَلِكَ أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ الشُّكْرَ فِيهِ يَوْمًا فَيَوْمًا، بِتَنْظِيفِ بَيْتِ الْمَقْدُسِ وَتَقْدِيسِهِ؛ وَذَلِكَ أَنَّ إِخْشَاطِينَوس^٢ الْمَلِكَ الْيُونَانِيِّينَ <398>، غَلَبَ عَلَيْهِمْ وَقَهَرَهُمْ سَبْتَهُ، وَكَانَ يُفَرِّغُ النِّسَاءَ، قَبْلَ الْهِدَاءِ إِلَى أَرْوَاجِهِنَّ فِي سِرْدَابٍ، أُخْرِجَ مِنْهُ حَبْلَيْنِ إِلَى خَارِجٍ، عَلَيْهَا جُلُجْلَانٌ مَعْلَقَانِ؛ فَإِنْ احتاجَ إِلَى امْرَأَةٍ، حَرَّكَ الْأَيْمَنَ؛ فَتَدَخَّلَ عَلَيْهِ، فَإِذَا فَرَّغَ مِنْهَا، حَرَّكَ الْأَيْسَرَ، فَخَلَّ سَبِيلَهَا؛ وَكَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ، لَهُ ثَمَانِيَةُ بَنِينَ وَابْنَةٌ وَاحِدَةٌ، قَدْ حَطَبَهَا إِسْرَائِيلُ؛ فَلَمَّا اسْتَهْدَاهَا، قَالَ لَهُ ابْوَهَا: أَتَمُوتُنِي؟ فَأَتَى بَيْنَ أُمْتَرَيْنِ، إِنْ تُقْلِيهَا إِلَيَّ، أَتَرَّعَهَا هَذَا الْمَلْعُونُ، فَلَا تَحِلُّ لَكَ بَعْدَ ذَلِكَ، فَإِنْ امْتَنَعْتَ عَلَيْهِ، أَهْلَكُنِي. ثُمَّ عَمِيَ وَلَدُهُ بِذَلِكَ، فَانْتَظَرُوا وَانْقَرَأُوا وَانْتَرَى اصْفَرَّهِمْ، فَلَبِسَ ثِيَابَ النِّسَاءِ، وَخَبَأَ خَنْجَرًا تَحْتَ ثِيَابِهِ، وَآتَى بَابَ الْمَلِكِ، مُشْتَبِهًا بِالزَّوَانِي؛ فَلَمَّا حَرَّكَ الْحَبْلَ الْأَيْمَنَ، أُدْخِلَ عَلَيْهِ، فَحِينَ خَلَا بِهِ، قَتَلَهُ، وَاجْتَرَأَ رَأْسَهُ، وَحَرَّكَ الْحَبْلَ الْأَيْسَرَ، فَأَخْرَجَ، وَنَصَبَ رَأْسَهُ؛ فَتَبِعَهُ بَنُو إِسْرَائِيلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ، وَبَعْدَهُ عَلَى عَدَدِ إِخْوَةِ ذَلِكَ الْفَتَى.

§ 12 طيِّبِث (Tebeth): لَهُ رَأْسٌ وَاحِدٌ فِي السَّنَةِ الْبَاقِصَةِ، وَرَأْسَانِ فِي الثَّامِنَةِ وَالْمَعْتَدَةِ، وَ

عَدَدُ أَيَّامِهِ تِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ يَوْمًا. وَالْيَوْمُ الْخَامِسُ مِنْهُ، هُوَ أَوَّلُ ظَهْوَرِ الظُّلُمَةِ؛ وَذَلِكَ أَنَّ تِلْمِذَا^٣ <399> مَلِكَ الرُّومِ، طَالِبُهُمْ بِالْبُورَةِ، وَأَكْرَهُمْ عَلَى نَقْلِهَا إِلَى الْيُونَانِيَّةِ، وَحَمَلَهَا إِلَى خَزَائِنَتِهِ، فَرَزَعُوا أَنَّهَا الْمَعْرُوفَةُ بِتُورَةِ «السَّبْعِينَ»؛ وَأَطْلَقَتِ الدُّنْيَا لِذَلِكَ، ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ بِلِيَالِيهَا. وَفِي الثَّامِنِ صَوْمٍ، وَهُوَ آخِرُ الْأَيَّامِ الثَّلَاثَةِ الْمُظْلِمَةِ، لِذَا السَّبَبِ الْمَذْكُورِ. وَفِي التَّاسِعِ صَوْمٌ، أُبْرِزُوا بِهِ، وَلَا يُفَرِّغُ سَبِيهِ. وَفِي الْيَوْمِ الْعَاشِرِ مِنْهُ، صَوْمٌ، وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي وَرَدَ فِيهِ بِخَنْتَصَرٍ، وَحَاصِرُ بَيْتِ الْمَقْدُسِ.

١. أى: إلى أن يكون عدد السرج معانيه في الليلة الثامنة (فر / ٤٧٧).

٢. Antiochus V Epiphanes (164 - 161 B.C.) <398>.

٣. Antiochus IV Philopator (175 - 171 B.C.).

٤. طر: فرخ.

§ 13 شَقَط (Shebhât): له رأس واحد، وهو ثلاثون يوماً، وصومه هو اليوم الخامس

منه <400>، سببه: موت الصديقين في أيام يوشع بن نون؛ ومنهم من يجعله يوم الاثنين، الذي يقع بين العاشر والخامس عشر منه. وفي اليوم الثالث والعشرين: صوم «الفتنة» (Rebellion).

و السبب فيه: أن سبط بنيامين طَفَّؤا وبغوا، و عَمِلُوا غَمَلًا قوم لوط؛ واجتاز عليهم، رجل مع امراته وجاريته إلى بيت المقدس، للخبز، فأضافه رجل من أهل بلده؛ فلما جئ الليل، أخذ أهل

القرية باب الدار، يطلبون الضيف للفاحشة، ففرض عليهم صاحب الدار ابنته، فقالوا: لا حاجة لنا فيها؛ ثم أعطاهم جارية الضيف، فوطئوها كل الليلة، و قَضَتْ نَحْبَهَا عند ابتلاج الصبح؛ فقطعتها

صاحبها إربا إربا، على عدد الأسباط، و أنْفَذَ إلى كل سبط منهم، واحدا من أعضائها، لِيَضِطَّهُمْ بذلك؛ فاجتمعوا وحاربوا ذلك السبط، فلم يَفُوتُوا بهم؛ ثم صاموا لله هذا اليوم، و تَضَرَّعُوا إليه، حتى

تَضَرَّعَ عَلَيْهِمْ، و قُتِلَ من سبط بنيامين ثمان^١ و اربعون ألفاً، و من سائر الأسباط تسعون^٢ ألفاً.

§ 14 اذَّار الأول (Adhâr I): وهو شهر الكيس في السنة «العَيُور»، و يُقَدَّمُ في البسائط، فلا يكون فيها معدوداً، و له رأسان، و عدد أيامه ثلاثون، و ليس فيه صوم و لا عيد.

§ 15 اذَّار الثاني (Adhâr II): وهو الأصل، و يُطْلَقُ في البسائط، و لا يُضَافُ إلى سَمِيهِ ذَكَر، بأن يُقَدَّمُ^١ الأول؛ و له رأسان، و عدد أيامه تسعة وعشرون، و في اليوم السابع صوم، و هو

اليوم <401> الذي مات فيه موسى بن عمران، و انقطع المنُّ و السَّلَوى بموته. و في اليوم التاسع صوم، فَرَضَهُ بنو إسرائيل على أنفسهم، حين وقعت المنازعة بين أهل بيت شَمَّا و بين أهل بيت

هَلَال، و قُتِلَ منهم ثمانية و عشرون ألف رجل؛ و منهم من يجعل صومه يوم الاثنين، الواقع بين العاشر والخامس عشر، من هذا الشهر.

§ 16 و اليوم الثالث عشر، صوم الپُورِى (Pürim)، و معناه: المَسَاهَةُ (Lot - casting) و السبب فيه: أن هامانَ (Hāmān) كان من ضعفاء الناس، فارتحل إلى تُشَتَّرَ، لِيَتَلَبَّ به عملاً، و عَرَضَ له في الطريق، ما رأت به عن البلوغ إلى المقصد، في اليوم الذي يُنْقَلَدُ فيه الأعمال؛ فغاثته

ذلك، و أُعْثِثَ عليه الحيل؛ فجلس عند التواويس، يأخذ من كل ميت ثلاثة دراهم و ثلثاً؛ إلى أن

١. هس: أعضائها.

٢. داد / طز: —.

٣. داد / طز: سبوت.

٤. اذَّار «السابع...» در داد / طز: ساقط است <401>.

٥. طز: شبهة ذكرنا في مقدم.

ماتت ابنة أخشورش الملك، و جىء بها، فطلب من حاملها شيئاً؛ ولم يُنط، ولم يُخلَّ سبيلهم، حتى أُعطيَ ما كان يريد؛ فلم يزُضْ به، وجعل يزيده، و يزدون إلى أن بلغ مالاً عظيماً؛ وأُعلِمَ الملكُ بذلك، فأمر بإطلاق مطلوبة؛ ثم احضره بعد سبع. و سأله عن قَلْدَه ذلك العمل، فلم يَزِدْ على أن قال مجيئاً له، و من نهاني عنه، إلى أن كَرَّزَ الملكُ قوله، فقال هامان: إِنْ كُنْتُ مِنْهَا الْآنَ عنها، فقد أَسْكَنْتُ و أَتَزَلَّشْتُ، و هبَّتْ لك بطيبة النفس، كذا و كذا بكرة من الدنانير. و تعجب ٥ الملك، من مقدار المال الَّذي ذكر، إذ لم يكن له مع الأمر و النَّهْي، و الحُلُّ و العقد مثله، و قال: حقيق لِيَنْ جمع هذا من إمارة الموق، أن يُسْتَوَزَّرَ و يُسْتَشَارَ؛ فناط الأمور كُلُّها به، و أَمَرَ اهل المملكة بطاعته.

17 § و كان هامان عدوًّا لليهود، فسأل اصحاب القَالِ و الطَّيْرَه، عن أَشْأَمَ وقتٍ لبني اسرائيل؛ فقالوا: في «أذار» مات صاحبهم موسى، و أَشْأَمَ يوم فيه الرابع عشر و الخامس عشر. ١٥ فكتب إلى الآفاق بالقبض، على اليهود في ذلك اليوم، و قَتَلِهِمْ؛ و كان اهل المملكة، يَسْجُدُونَ له و يُكْفَرُونَ بين يديه، سوى مُرتَحَا (Mordecai) الاسرائيليّ اخي استر (Esther) امرأة الملك؛ فَعَقَّدَ عليه هامان، و أَضْمَرَ له الشَّرَّ في ذلك اليوم، و فُطِنَتْ امرأةُ الملك له، فأضافته مع وزير هامان ثلاثة أَيَّام؛ فَلَمَّا كان الرابع، سألها الملكُ أَنْ تَرْفَعَ حوائجها، فاشتوهته نفسها، و أخاها من القتل؛ فقال: و مَنْ الَّذي اجترأ عليك؟ فأشارت إلى هامان، فقام الملكُ ضجراً من مجلسه، و أهْوَى ١٥ هامان إلى المرأة يَسْجُدُ لها، و يُهَيِّلُ رأسها و هي تَدْفَعُهُ، فَتَخَيَّلَ إلى الملك أنه يَرَاوِدُهَا عن نفسها، فالتفت و قال: أَوْقَدْ بلغ من جرأتك أَنْ طَمِعْتَ فيها؟ فأمرَ بقتله، و سأله استيرُ أَنْ يَضْلِيَه على الحشبة التي كان هيئاًها لأخيها، ففعل به؛ و كتب إلى الآفاق بقتل اصحاب هامان، فَقَتَلُوا في اليوم الَّذي اراد قَتْلُ اليهود فيه، و هو اليوم الرابع عشر؛ ففعلهُ الْفَرْحُ بقتل هامان، و يسمي عيد «المجلة» (Leher) و يسمي أيضاً «هامان سور»؛ فَلَاتَهُمْ يَعمَلُونَ فيها تماثيل يضربونها، ثم يَحْرِقُونَهَا ٢٥ تشبيهاً بإحراقهم هامان، و كذلك الخامس عشر مثله.

§ 18 نيسن (Nisân): له رأس واحد. و عدد أيامه ثلاثون يوما؛ فالיום الأول منه. صوم موت ناداب (Nadab) و ابيهوا (Abihu) ابني هارون، بسبب إدخالهم نارا غريبة في قبة الله^١. و اليوم العاشر: صوم موت مَرْيَم بنت عمران^٢. و غُزُور الماء الَّذِي جُعِلَ كرامة لها^٣. كما انقطع المُنُّ و السَّلْوَى بموت موسى بن عمران^٤؛ و منهم مَنْ يَحْتَلُهُ يوم الاثنين، الواقع بين الخامس و العاشر منه.

§ 19 و اليوم الخامس عشر منه. عيد «الفِضْح» (Passover)، و قد آتينا من ذكره ما يُغْنِي عن الإعادة^٥. و هو أوَّل إِيَّام «الفطير» الَّذِي لَا يَجُوزُ فِيهَا أَكْلُ الخَمِيرِ^٦. و ذَلِكَ أَنَّ الله تعالى، أمرهم في السفر الثالث من التوراة^٧ بذلك، فقال: في خمسة عشر من هذا الشهر عيد الفطير لله، فَكُلُوا سبعة إِيَّام فطيرا، و لَا تَمَسُّوْا فِيهِ؛ و انقضاء هذه الإِيَّام، من غروب الشمس من اليوم الحادى و العشرين؛ و فيه أَغْرَقَ الله فرعون، و يُسَمَّى «المكس»^٨ <402>. و في اليوم السادس و العشرين، صوم وفاة يوشع بن نون.

§ 20 إير (Iyâr): له رأسان، و عدد أيامه تسعة و عشرون. و اليوم العاشر: صوم «التايوت» (Ark)، و هو اليوم الَّذِي أُخِذَ فِيهِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، و قُتِلَ مِنْهُمْ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ^١؛ و كَانَ عَالِي الكاهن يَكُونُ أَمْرَهُمْ، فَانْشَقَّتْ مَرَاتِهِ، و خَرَّ مِنْ سِرْبِهِ مِيتًا، لَمَّا سَمِعَ الْخَبَرَ^٢؛ و مِنْهُمْ مَنْ يَحْتَلُهُ يوم الخميس، الواقع بين السادس و الحادى عشر. و اليوم الثامن و العشرون ايضا صوم، و فيه مات اشعويل النبي <403>.

§ 21 سيون (Siwan): له رأس واحد. و عدد أيامه ثلاثون؛ و اليوم السادس منه. عيد «الْمُتَّصِرَةِ» (Congregation)، و هو عيد عظيم، و حَجَّ مِنْ حِجُوجِ بَنِي إِسْرَائِيلَ <404>؛ و فِيهِ حَضَرَ مَشَاجِخَ بَنِي إِسْرَائِيلَ طُور سِينَا، فَسَمِعُوا قَوْلَ اللهِ -تعالى- مَعَ مُوسَى مِنَ الْجَبَلِ، بِالْأَمْرِ وَ النِّهْيِ وَ الْوَعْدِ وَ الْوَعْدِ؛ و أَمَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا فِيهِ عِيدًا، شَكَرًا لِه عَمَلِ سَلَامَتِهِمْ فِي أَرْضِهِمْ، وَ غُلَّاتِهِمْ

١. لاويين ١٠ / ١ - ٢. ٢. اعداد ١٠ / ٢٠ - ١ / ٢ و ٩ - ١٢.

٣. خروج ١٦ / ٢٣ - ٣٦، تثنية ٢٤ / ٥ - ٩.

٤. خروج ١٢ / ١٢ - ١١.

٥. خروج ١٢ / ١٧ - ٢١، <402>.

٦. من: ثلاثون نفرا، ضبط بنو السامرة، (القرن ١٤٣٢).

٧. اعداد ١١ / ٢ - ٣، و ١٠ - ١١.

٨. رن: همن فرکرد (١٢٤)، بند ٧.

من الصواعق والبرد والرياح^١. وقال تعالى - في السفر الثاني من التثنية^٢: وَحُجُّوا إِلَى ثَلَاثِ مَرَّاتٍ فِي كُلِّ سَنَةٍ، الْأَوَّلُ: فِي حِينِ «الْفَطِير»، وَالثَّانِي: حِينَ تَزَلَّتِ الثَّرَاةُ - وَهُوَ حَجُّ «الْعَنْصَرَةِ» -، وَالثَّالِثُ: فِي آخِرِ السَّنَةِ، حِينَ تُدْخِلُونَ بِمَارِكُمْ مِنَ الْمَزَارِعِ، وَيَكُونُ حِجَابُكُمْ^٣ <405>. وَذَكَرَكُمْ اللَّهُ فِي بَيْتٍ مَقْدَسَةٍ^٤. وَفِي هَذَا الْيَوْمِ، يُؤْتَى بِالْبَاكُورِ مِنَ الْغَلَّاتِ، فَيَقْرَأُونَ عَلَيْهَا، وَيَذْعُونَ لَهَا بِالْبَرَكَةِ؛ وَبِأَوَّلِ أَيَّامِ «الْفَطِير» إِلَى «الْعَنْصَرَةِ» خَمْسُونَ يَوْمًا، وَهِيَ الْأَسَابِيعُ الْمُعْظَمَةُ، الَّتِي فُرِضَ عَلَيْهِمْ فِيهَا الْفَرَائِضُ، وَكُمِّلَ دِينُهُمْ. وَتَأَذُّبُوا بِآدَابِ اللَّهِ. وَصُومُ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ، الَّذِي يَقَعُ بَيْنَ التَّاسِعِ وَالرَّابِعِ عَشَرَ.

22 § وَالْيَوْمُ الثَّالِثُ وَالْعَشْرُونَ: صُومُ، ذَكَرُوا أَنَّهُ الْيَوْمَ الَّذِي، فُرِضَ فِيهِ عَلَى الْأَسْبَاطِ الْعَشْرَةِ يَورِيعَامُ بْنُ نَبُط^١، عِبَادَةٌ عَجَلِينَ مَعْمُولِينَ مِنْ ذَهَبٍ، فَعَبِدُوهُمْ؛ وَتَلَكَهُمْ أَوْلَادُهُ، زُهَاءَ مَائَتَيْنِ وَخَمْسِينَ سَنَةً^٥. حَتَّى غَزَاهُمْ سَلْمَانُ الْأَعَشْرُ^٦ مَلِكُ الْهَوِصِلِ، وَسَبَاهُمْ؛ فَحَمِئْتُذَاتُ أَخَذُوا مَعَ سَائِرِ الْأَسْبَاطِ. وَذَلِكَ^٧ فِي أَيَّامِ حَزَقِيَّا^٨؛ وَهَذَا الْمَذْكُورُ (يَورِيعَامُ) كَانَ مِنْ عِبِيدِ سَلْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، فَزَبَّ مِنْهُ، وَتَلَكَهُ بَنُو إِسْرَائِيلَ عَلَيْهِمْ، فَتَنَّهُمْ عَنْ حَجِّ بَيْتِ الْمَقْدِسِ بِعِبَادَةِ هَذَيْنِ الْعِجْلَيْنِ، عَلِمَا مِنْهُ أَنَّهُمْ إِذَا دَخَلُوا بَيْتَ الْمَقْدِسِ، بَدَأَ لَهُمْ فِيمَا صَنَعُوا مِنْ تَمْلِيكِهِ، وَغَرَفُوا حَقِيقَةَ حَالِهِ، فَخَلَّسُوهُ أَوْ قَتَلُوهُ^٩. وَفِي الْيَوْمِ الْخَامِسِ وَالْعَشْرِينَ، صُومُ قَتْلِ شَمْعُونِ (Simon) وَاشْمُوِيلِ (Samuel) وَحَنِينَا (Hananya). وَفِي السَّابِعِ وَالْعَشْرِينَ صُومُ، سَبِيهِ نُونُ أَخَذَ مُلُوكَ الرُّومِ، أَكْزَرَةَ رَبَّنَا حَنِينَا بْنِ تَرْدِيُونِ^{١٠} (Rabbâ Hananyâ b. Teradhyon) <406> عَلَى عِبَادَةِ الصَّنَمِ، فَلَمْ يَقْتُلْ؛ فَلْتَفَّ

١. خروج: ١٩ / ١٦ - ٢٥ / ٢٥.

٢. خروج: ١٢ / ١٦ - ١٩ / ٢٣ - ١٦ / ١٨ - ٣٣ / ١٨ - ٢٥.

٣. هن: «حجايكم، لعل هذا الصواب» <405>.

٤. خروج: ٢٩ / ٢٢ - ٣٠ / ٤٠ - ١٧ / ٢٧.

1. Jeroboam / Yerobeam the son of Nebat (931 - 910 B.C.).

٥. ملوك (١)، ١١ / ٢٦ - ٤٠ / ١٢ - ٢٦ / ٣٣.

2. Shalmaneser V (Ululajju) the Assyrian (726 - 722 B.C.).

٦. توراتية (٢)، ٣١ / ٢ - ١١ / ٢٠ - ٢١ / ٣٢.

3. Hezekiah (Hizqia) the son of Achaz (726/716 - 698/687 B.C.).

٨. هن: «نابون / بدير برن» <406>.

٩. ملوك (١)، ١٤ / ١ - ٢٠ / ١٥ - ٢٥ / ٣٠.

عليه التوراة، وأحرقه؛ وحَبَسَ رَتَا عَقِيْبَا (Rabbâ 'Akiba) ونَهَى العوامَ عن اتِّباعه، واجتهد في إبطال السَّبْت.

§ 23 تَمَز (Tammuz): له رأسان، وعدد أيامه تسعة وعشرون، وليس فيه عيد؛ وصومه اليوم السابع عشر منه، وفيه: كَسَرَ موسى الأكواح؛ وفيه: ابتداء حِصْنِ بيت المقدس في الانهدام >407< أيام محاصرة بَحْتَصَرَ أَيَّامه؛ وفيه: اتَّخَذَ صَمُ بَيْت المقدس، وُضِعَ في المحراب جرأة على الله، و طُفِئاً، وفيه أُحْرِقَت التوراة، وفيه بَطَلَت القرايين.

§ 24 أوب (Abh): له رأس واحد، وعدد أيامه ثلاثون؛ وصومه اليوم الأول منه، وهو الذي مات فيه هارون بن عمران، و رُفِعَ النِّقام الذي جُيِّلَ كرامة له. وفي اليوم التاسع صوم، وفيه أُخْبِرُوا في التيه بأنهم غير داخلين بَيْت المقدس، فاغتموا؛ وفيه فُتِحَ بَيْت المقدس، ودخله بَحْتَصَرُوا، و خُرَّتْ به الحريق؛ وفيه خُرِبَ البيت خرابه الثاني، و خُرَّتْ أرضه. وفي اليوم الخامس عشر، صوم زوال النار عن البيت، وهو خروج بَحْتَصَرَ عنه، و رفع الحريق عن خزانته و هياكله^١. وفي اليوم الثامن عشر منه صوم، سببه: انطفاء سراج الهيكل ببيت المقدس، في أيام ايون^٢ (Yonai) النبي >408<، وكان ذلك علامة لقَضَبِ الله عليهم.

§ 25 إبلل (Elul): له رأسان، وعدد أيامه تسعة وعشرون، وليس فيه عيد. وفي اليوم السابع منه، صوم الجواسيس >409<، وهو اليوم الذي رَجَعَ فيه الطلائع إلى موسى، وأخبروه خبر الجبارين؛ فاغتم بنو إسرائيل، وكَذَّبهم يوشع بن نون، فأنبت لذلك؛ ومنهم من يَهْمَلُ صوم هذا الشهر. يوم الاثنين أو الخميس الذي يَلِي رَأْس السنة التالية، بأقل من سبعة أيام.

§ 26 وأما لم يَجِيزُوا أَنْ يكون >116< أوّل «تشرى» ادو، و «الكتور» ا ج، و «البورى» -اعنى: «هامان سور» ب د ز، و «الفصح» ب د ز، و «العَصْرَة» ج ه ز، >410< لانهم ارادوا أَنْ لا يَجِيزَهُمْ، يوم عمل في «سبت»؛ فَيَفْجِرُوا عنه، إِذْ لا يَجُولُ لهم العمل في «السبت»؛ فقد قال الله

١. مارك (٢)، ٢٤ - ١٠ - ١٧ / رميا، ٣٤ - ١ / ٢ - ٣٦ / ٢٩ - ٥٢ - ٣ / ١٥ - ٢٨ - ٣٤.

٢. هن، نبوس / اخون / ابنون، طز: اخوز / احاز (توا) >408<، ٣ / داد / طز: ١.

٣. عزيرين، ١٦ - ٢٣ - ٣٥ - ٢٠ / ١٠ - ٢٣ / ١٩ - ١٠ / ٢ - ٣ / ١٠ - ١٢ / ٥ - ١١٥.

- تعالى - في السفر الثاني: «مَنْ عَمِلَ فِي السَّبْتِ، فَلْيُقْتَلْ»^١؛ وفي السفر الرابع: «أَنْتَ وَجَدَ فِي الْبَرَّةِ، رَجُلٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، يَفْعَلُ يَوْمَ السَّبْتِ، وَيَلْتَقِطُ الْحَصْبَ؛ فَجَاؤُوا بِهِ إِلَى مُوسَى وَهَارُونَ، فَحَبَسَاهُ؛ وَقَالَ اللَّهُ -تعالى- لِمُوسَى: اقْتُلَاهُ، فَزَجَّهُ بِالْحِجَارَةِ، حَتَّى مَاتَ»^٢. وَلَا أَنْ يَمُوتَ عَلَيْهِمْ يَوْمَ سَبْتٍ، وَيَوْمَ تُبْطَلُ فِيهِ الْأَعْمَالُ.

27 § أما يوم الأحد، فأنما لم يُجَوِّزُوا أَنْ يَكُونَ رَأْسُ السَّنَةِ، لِأَنَّ اللَّهَ -تعالى- قَالَ فِي السَّفَرِ ٥ الثالث: «وَفِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الشَّهْرِ السَّابِعِ، لَكُمْ رَاحَةٌ؛ وَذَكَرَ «الْقُرْيَةَ» <411> فَلَا تَعْمَلُوا فِيهِ، وَفَرَّهُوا الْقَرَابِينَ»^٣. فَإِذَا كَانَ تَالِيًا لِلْسَّبْتِ، تَوَالَى عَلَى الْيَهُودِيِّ يَوْمًا فَرَاغًا، وَاخْتَلَفَتْ أَسْبَابُ مَعَاشِهِ؛ وَأَدْنَتْهُ إِلَى مَا يَضَعُ عَلَيْهِ تَدَارُكُهُ وَتَلَافِيهِ؛ وَيَقَعُ حِينَئِذٍ «عَرَابًا» يَوْمَ السَّبْتِ، فَيُبْطَلُ الصَّدَقَةُ، وَمَا رُسِمَ فِيهِ مِنَ الْأَعْمَالِ، وَلا جِلْ ذَلِكَ، لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ «الْكَبُورُ» يَوْمَ الثَّلَاثَا، وَلا «الْفَصْحُ» الْمُتَقَدِّمُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَ«التَّنَصُّرَةُ» (Azereth) الْمُتَقَدِّمَةُ يَوْمَ السَّبْتِ؛ فَإِنْ مَجِبَ هَذِهِ، أَنْ يَكُونَ رَأْسُ ١٠ «تَشْرِى» يَوْمَ الْأَحَدِ.

28 § وَأَنَّمَا لَمْ يُجَوِّزُوا أَنْ يَكُونَ، رَأْسُ السَّنَةِ أَيْضًا يَوْمَ الْارْبَعَاءِ، لِأَنَّ اللَّهَ -تعالى- قَالَ فِي السَّفَرِ الثالث: «وَفِي عَشْرِ مِنَ الشَّهْرِ السَّابِعِ، تَكُونُ الْمَغْفِرَةُ، فَلَا تَعْمَلُوا فِيهِ أَذْنَى شَيْءٍ، مِنْ عِشَاءِ تِسْعٍ مِنَ الشَّهْرِ إِلَى الْعِشَاءِ»^٤؛ فَتَكُونُ الْأَعْمَالُ مَحْطَّةً يَوْمَ «الْكَبُورِ»، وَتَبْطُلُ السَّبْتُ مَعْطَلًا كَذَلِكَ؛ وَلا جِلْ لَا يَجُوزُ أَنْ يَقَعَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَالْفَصْحُ الْمُتَقَدِّمُ، يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ، وَالتَّنَصُّرَةُ الْمُتَقَدِّمَةُ، يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ. وَأَنَّمَا ١٥ لَمْ يُجَوِّزُوا وَقُوعَ رَأْسِ السَّنَةِ، يَوْمَ الْجُمُعَةِ؛ لِأَنَّهُ يَمُوتُ مَعَ السَّبْتِ، وَيَكُونُ الْكَبُورُ يَوْمَ الْأَحَدِ، مَتَوَالِيًا مَعَ السَّبْتِ، وَعَيْدُ التَّبَرُّكِ، يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَيَتَوَالَى مَعَ السَّبْتِ، وَقَدْ شُرْطُ إِزَالَةِ ذَلِكَ؛ وَلا جِلْ هَذَا، لَا يَجُوزُ الْكَبُورُ، يَوْمَ الْأَحَدِ، وَالْفَصْحُ الْمُتَقَدِّمُ، يَوْمَ الْارْبَعَاءِ، وَالتَّنَصُّرَةُ الْمُتَقَدِّمَةُ، يَوْمَ الْخَمِيسِ؛ لِأَنَّ ذَلِكَ، يُخَوِّجُ إِلَى أَنْ يَكُونَ رَأْسُ السَّنَةِ، يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَيَلْزَمُ مِنْهُ مَا ذَكَرْنَاهُ.

29 § فَلِذَلِكَ اجْتَهَدُوا فِي تَأْلِيفِ الْحِسَابِ، عَلَى أَنْ لَا يَتَّبِقَ يَوْمًا فَرَاغًا مَتَوَالِيَيْنِ؛ وَلِكَيْلَا يَكُونَ يَوْمَ «عَرَابًا» يَوْمَ السَّبْتِ، لِأَنَّهُ يَوْمٌ يَحْتَاجُونَ فِيهِ إِلَى التَّنَصُّقِ، وَالطَّوَّافِ عَلَى الْمَنْبَرِ الْمُسَمَّى «أُورُون»؛ وَيَقَالُ لَهُ «الْكِلَوَاذ»، وَلِتَلَّا يَتَّبِقَ «الْبُورِي»، يَوْمَ السَّبْتِ أَيْضًا؛ فَيُخْرِجُوا عَنْ إِخْرَاقِ

هامان فيه. و الفرح به؛ و حتى لا يَنْقُصَ «العنصرة». يوم السبت. فلا يُكَيِّمُهُم إيثان الزروع و الجبىء بالباكور. و غير ذلك مما هو مفروض عليهم.

30 § و حكى ابوعيسى الوراق <392> في كتاب المقالات. عن نوع من اليهود يقال لهم:

العاريه^١. اَهم يَزْعُمُونَ أَنَّ الاعياد. لا تُصْبِحُ إِلَّا بِأَنْ يَكُونَ الْقَمَرُ فِي لَيْلَةِ الْارْبَعَاء. وَ هِيَ الَّتِي تَتَلَوُ

نهار يوم الثلاثاء عند غروب الشمس. يَطْلُعُ بَدْرًا. وَ يَكُونُ فِي أَرْضِ بَنِي إِسْرَآئِيلَ. فَذَلِكَ رَأْسُ ٥

السنة. وَ مِنْهُ تُعَدُّ الْآيَامُ وَ الشهور. وَ عَلَيْهِ تَدْوَرُّ الْاَعْيَادُ. لِأَنَّ اللَّهَ -تَعَالَى- خَلَقَ النَّوْرَيْنِ الْعَظِيمَيْنِ

فِي يَوْمِ الْارْبَعَاءِ؛ كَأَنَّهُمْ لَا يُجِيزُونَ النَّصْحَ إِلَّا يَوْمَ الْارْبَعَاءِ. وَ لَا يُؤْجِبُونَ شَرِائِطَهُ وَ سُتَّتَهُ. إِلَّا عَلَى

مَنْ خَلَّ أَرْضَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ؛ وَ ذَلِكَ خِلَافَ مَا عَلَيْهِ جُمْهُورُهُمْ. وَ ضِدًّا مَا نَطَقَ بِهِ التَّوْرَةُ. وَ أَمَّا

العنانية <120> فَاتَّهَاتَخَ أَوَائِلَ الشهور. مِنْ رُؤْيَةِ الْهَلَالِ بِالْبَيَانِ؛ وَ يَشْتَخِرُونَ «الْمَبُورَ» بِمَا

ذَكَرْنَاهُ مِنْ تَقْدِمَةِ الْمَعْرِفَةِ^٢. فَلَا يُبَالُونَ بِهَذِهِ الْاَعْيَادِ. كَيْفَ انْقَضَتْ مِنَ الْأَسْبُوعِ. إِلَّا فِي السَّبُوتِ؛ ١٥

فَأَنَّهُمْ يُؤَخِّرُونَهَا إِلَى يَوْمِ الْاِحْدِ. الَّذِي يَتْلُوهُ وَ يَسْتَوْنَ هَذَا التَّأخير «دَحِيَا». وَ لَا يَتَنَاوَلُونَ يَوْمَ

السَّبُوتِ عَمَلًا بَتَّةً. حَتَّى الْخَتَانِ لِلْمَوْلُودِينَ فِي السَّبُوتِ؛ فَأَنَّهُمْ يُؤَخِّرُونَهُ إِلَى الْيَوْمِ الْتَّالِي. خِلَافَ مَا

تَعْمَلُ عَلَيْهِ الرُّبَانِيَّةُ فِي ذَلِكَ.

31 § وَ يَتَعَلَّقُ بِطَلَانِ الْعَمَلِ فِي السَّبُوتِ. أَشْيَاءٌ يُتَعَجَّبُ مِنْهَا. فَأَوَّلُهَا مَا حَكَى اللَّهُ -تَعَالَى- فِي

الْقُرْآنِ: ﴿إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيَاتُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَنْسَبُونَ لَا تَأْتِيهِمْ﴾ (٧ / ١٦٣). وَ مَا ١٥

حَكَى الْجَنَاحِيُّ فِي كِتَابِ الْمَسَالِكِ وَ السَّمَالِكِ: أَنَّ فِي شَرْقِ مَدِينَةِ الطَّبْرِيقَةِ. مَدِينَةَ بِلِيْنَسَ. وَ مِنْهَا

مَنْبَعُ الْأُرْدُنِّ. وَ عَلَيْهِ أَرْجِيَّةٌ. تَقِفُ يَوْمَ السَّبُوتِ. وَ لَا تَطْحَنُ لِنُضُوبِ مَا نَهَا. حَتَّى يَنْقَضِيَ يَوْمُ السَّبُوتِ.

وَ لَا أَحَدٌ هَذَا فِي الطَّبِيعَاتِ مَأْخُذًا. لِأَنَّ مَدَارَهُ عَلَى اسَابِيعِ الْآيَامِ؛ فَأَمَّا مَا كَانَ عَلَى السَّنِينَ. فَيَتَعَلَّقُ

مِنْ الشَّمْسِ وَ شَعَاعِهِ. وَ مَا كَانَ عَلَى الشهور. فَمِنْ الْقَمَرِ وَ ضِيَائِهِ؛ كَمَا كَانَ الْمَذْبَحُ الْمَرْقُ لِلْقَرَابِينِ. فِي

يَوْمٍ مَعْلُومٍ وَاحِدٍ مِنَ السَّنَةِ بِيَلَادِ يُونَانَ. مَعْمُولًا بِشَعَاعِ الشَّمْسِ الْمُنْعَكَةِ. الْمَجْتَمِعَةِ فِي مَوْضِعٍ مِنْ ٢٥

الْمَذْبَحِ. وَ أَمْثَالُ ذَلِكَ. وَ ذَكَرَ ابُو عَيْسَى الْوَرَّاقُ فِي كِتَابِ الْمَقَالَاتِ: أَنَّ الْأَنْطَانِيَّةَ مِنَ الْيَهُودِ. تَدْفَعُ جَمِيعَ

الْاَعْيَادِ. وَ تَزْعُمُ أَنَّهُ لَا يُوقَفُ عَلَيْهَا. إِلَّا مِنْ جِهَةِ نَيْ. وَ يُتِمَّسَكُ بِالسَّبُوتِ وَ حُدِّهِ.

٨
٧
٦
٥
٤
٣
٢
١

- 32 § هذا الجدول - هو جدول التعليل - يُفصِّح بما قَدَّمْتُ ذِكْرَه من امر الاعياد. و يبيِّن كيفية استحالة أوّل السنة، في الايام المذكورة - اعنى - يوم الشمس، و يومئ كوكبيها؛ فالخمرة فيه. دليل على الاستحالة، و السواد دليل على الجواز؛ فكلّما اتَّفَق ما بجياله من الاعياد المرسومة^١، على رؤوس الجدول، اسود من أوّله الى آخره، فهو جائز؛ و كلّما اختلف ما بجياله من الاعياد، بمخمرة او اخمر، كلّه فغير جائز^٢؛ و قد رَسَمْنَا الوجوب و الإمكان و الامتناع فيها، بإزائها؛ فالوجوب و الامتناع، ممّا لا يحتاجان الى تفسير، و امّا الإمكان، فهو أنّ يكون رأس السنة في ايام، تُصْلَحُ أنّ يكون فيها؛ ثمّ يَحْتَلِطُ الاعياد فيها بمخمرة، فلا تُصْلَحُ في البساط، و تُصْلَحُ في مثل تلك الكيفية في غيرها؛ و بالعكس و منه يَظْهَرُ بالعيان، لمَ صارَ بعض الكيفيات مع بعضها يتوالى، و مع الاخرى لا يتوالى، كما قَدَّمْنَا، و ذلك أنّه: إن كان رأس السنة التالية لتلك الكيفية، ممّا لا يجوز لأن يكون رأساً للكيفية الاخرى، فممكن أن يتوالى، و إلّا فممتنع إلّا في التوافق، فإن امتناع تواليها من جهة اخرى، و قد تقدّم ذكر ذلك؛ و هذا جدول التعليل:

١. هس / توب. نلاعياد الموسومة.

٢. هس / توب. فهو جائز.

§ 33

جدول التعليل (I).

<412>

10	9	8	7	6	5	4	3	2	1
أول السنة التالية أ من تشري	العنصره و من حيون	الفتح يه من فسن	البوري يد من اذار	غراباكا من تشري	الكتودي من تشري	أول تشري المعبر عايه	الأقسام	الكيفيات الثانية	الكيفيات الأول
٤*	٣*	٢*	٧*	٧*	٢*	اح	ممتنع	ح	ط
٥	د	ج	ا	ا	د	ب	واجب	ح	
٦*	٥*	٤*	٢*	ب	هـ	ج	ممتنع	ح	
ز	و	هـ	ج	ج	٦*	٤*	ممتنع	ح	
اح	٧*	٦*	٤*	د	ز	هـ	ممكن	ح	
ب	ا	ز	هـ	هـ	اح	و	ممتنع	ح	
ج	ب	ا	و	و	ب	ز	واجب	ح	
هـ	د	ج	ا	٧*	٣*	اح	ممتنع	ك	
٦*	٥*	٤*	٢*	ا	د	ب	ممتنع	ك	
ز	و	هـ	ج	ب	هـ	ج	واجب	ك	
اح	٧*	٦*	٤*	ج	٦*	٤*	ممتنع	ك	
ب	ا	ز	هـ	د	ز	هـ	ممكن	ك	
ج	ب	ا	و	هـ	اح	٦*	ممتنع	ك	
٤*	٢*	٢*	٧*	و	ب	ز	ممتنع	ك	
٦*	٥*	٤*	٢*	٧*	٢*	اح	ممتنع	ش	
ز	و	هـ	ج	ا	د	ب	واجب	ش	
اح	٧*	٦*	٤*	ب	هـ	ج	ممكن	ش	
ب	ا	ز	هـ	ج	٦*	٤*	ممتنع	ش	
ج	ب	ا	و	د	ز	هـ	واجب	ش	
٤*	٢*	٢*	٧*	هـ	اح	٦*	ممتنع	ش	
هـ	د	ج	ا	و	ب	ز	واجب	ش	

§ 34

جدول التعلیل (II)

<412>

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10
الکيفيات الاول	الکيفيات الثانية	الاقسام	اول تشري المعتبر عليه	الكبرى من تشري	عرايا من تشري	اليودي يد من اذار	القصص من تسن	العنصره و من سبون	اول السنة الثانية من تشري
	ح	ممنوع	اح	۳*	۷*	۲*	۴*	۵*	۶*
	ح	واجب	ب	د	ا	ج	هـ	و	ز
	ح	ممنوع	ج	هـ	ب	د	۶*	۷*	اح
	ح	ممنوع	۴*	۶*	ج	هـ	ز	ا	ب
	ح	ممكن	هـ	۷*	د	و	ا	ب	ج
	ح	ممنوع	۶*	اح	هـ	۷*	۲*	۳*	۴*
	ح	واجب	ز	ب	و	ا	ج	د	هـ
	كا	ممنوع	اح	۳*	۷*	ج	هـ	و	ز
	كا	ممنوع	ب	د	ا	د	۴*	۶*	اح
	كا	واجب	ج	هـ	ب	هـ	ز	ا	ب
	كا	ممنوع	۴*	۶*	ج	و	ا	ب	ج
	كا	ممكن	هـ	ز	د	۷*	۲*	۳*	۴*
	كا	ممنوع	۶*	اح	هـ	ا	ج	د	هـ
	كا	ممنوع	ز	ب	و	۲*	۴*	۵*	۶*
	ش	ممنوع	اح	۳*	۷*	د	۶*	۷*	اح
	ش	واجب	ب	د	ا	هـ	ز	ا	ب
	ش	ممكن	ج	هـ	ب	و	ا	ب	ج
	ش	ممنوع	۴*	۶*	ج	۷*	۲*	۳*	۴*
	ش	واجب	هـ	ز	د	ا	ج	د	هـ
	ش	ممنوع	۶*	اح	هـ	۲*	۴*	۵*	۶*
	ش	واجب	ز	ب	و	ج	هـ	و	ز

ch.

[XV]

الْقَوْلُ عَلَى مَا يَسْتَعْمَلُهُ النَّصَارَى — الملكانية في الشهور السريانية —

§ 1 و النصارى مفترقون لِرِزْقاً، فالاولى منهم: «الملكانية» (Melkites) و هم الروم (Greeks) و أمّا سُمُّوا بذلك (Royalists) لأنَّ مَلِكَ الروم على قولهم، و ليس بالروم سواهم؛ و الثانية: «النسطورية» (Nestorites) منسوبون الى نسطورس^١، المُنْظَرُ لرأيهم في سنة سبعمائة و ثيف و عشرين للاسكندر؛ و الثالثة: «اليعقوبية» (Jacobites) و هذه معاظم فِرَقَهم؛ و فيما بينهم في الاصول أَلْتى — هي الاقانيم و اللاهوتية و الناسوتية و الاتحاد — اختلافات، يُبَايِنُون لها؛ و منهم فرقة تُسَمَّى «الاريوسية» (Arianism) و رأيهم في المسيح، لقرب الى ما عليه اهل الاسلام، و ابعد مما يقول به كافة النصارى. و فِرَقٌ أُخَرُ كثيرة، و ليس هذا موضع ذِكْر ذلك؛ و كتب المقالات و الآراء والذيانات، و الرُؤى على هؤلاء الفرق، استغرقت ذلك، و تَبَيَّنَتْ زواياها و كوامنها. و الملكانية و النسطورية اكثرهم عدداً، لأنَّ الروم و حواليا، كُلُّها ملكانية، و من بالشام و العراق و خراسان، اكثرهم نسطوريون^٢. فاما «اليماقية»، فاکثرهم القبط، و من حوالى مصر.

1. Nestorius the Syrian (ab. 428 — 439 A.D.).

٢. من: نسطورية

§ 2 و لهم إقام، يستعملونها في شهور السريانيّين، يستفون في بعضها، و يختلفون في الأخرى؛ أمّا الاتفاق، فن جهة اشتهارها، قبل حدوث التباين في المذاهب؛ و أمّا الاختلاف، فلإختصاص المذهب و البقعة بذلك دون الآخر؛ وإيام أخر، مضافة الى صومهم الأكبر، و الاسابيع المنسوبة الى مشاهير الايام، و فيها اتفاق و اختلاف كما في الاولى^١. و هنا ذاكر، ما عليه الملكانيّة، من استعماله في شهور السريانيّين بخوارزم؛ فانه قلما توجد أتم النصارى و اليهود و المجوس، تتفق في استعمال الاعياد و الايام في البلاد المختلفة، إلا في الاعياد العظمى المشهورة، و تختلف في غيرها على أعين الاحوال؛ ثم أردفها ذكر صومهم و ما يُضاف اليه، من الايام المتفق عليها؛ ثم أذكر بعده، ما عليه النسطورية من الاعياد و الذكارين، ان شاء الله. <413>.

§ 3 تشرين الأول (October): في اليوم الاول منه، ذكران حينما^١ الاسقف الشهيد، تلميذ بولس (St. Paul)؛ و من رسومهم في هذه الذكارين، أنهم يذكرون صاحبه، و يذعون له، و يُشنون عليه، و يتضرعون الى الله باسمه، و يُسمون كل مولود - يُولد فيه و بعده - الى الذكران الآخر باسمه، و ربما قسم الذكارين بعضهم على بعض، فيقولون: فلان صاحب ذكران فلان، فاذا كان الذكران اجتمعوا عنده، فاضافهم و أطعمهم. و في اليوم الثاني، ذكران حيرث (Arethas) الشجرانيّ الشهيد مع الشهداء. و في اليوم الثالث، ذكران مارية (Mary) الراهبة التي ليسّ ثياب الرجال، و ترهبّت و أخفّت أنوثتها على الزهبان؛ ثم رُميت بالزناء مع امرأة، فاحتملت الأذى؛ و لم تُظهر الأنوثة حتّى ماتت، و عُرفت حالها و برأئها من الزنا، حين ارادوا غسلها، فتبيّن لهم بُضئها. و في اليوم الرابع، ذكران ديونسيوس^٢ الاسقف المنجم، تلميذ بولس (St. Paul).

§ 4 و هذه النسب، هي مراتب دينيّة؛ و ذلك لأنهم في دينهم، على تسع مراتب <414>، فصاحب المرتبة الاولى: «فسلطا» (Psaltis // Cantor)، و الثانية: «فارويا» (Qāroyā // Reader)، و الثالثة: «هيوقديانا» (Hypodiaconus)، و الرابعة: «مشمشانان».

١. رضى: ف ١٥٧، ب ٢٦. ٢. رضى: ف ١٥٧، ب ٢٢.

1. Ananias of Damascus (dc. 50 - 60 A.D.)

2. Dionysius the Areopagite (cent. 1 A.D.).

(Diaconus =) و هو الشَّاسُ، و الخامسة: «قشيشا» (Presbyter) و هو القسّ، و السادسة: «يسقوفا» (Bishop) و هو الاسقف، و يكون من تحت يد «المطران»، و السابعة: «مطرابوليا» (Metropolita) و هو من تحت يد «الجاثليق»، و مقام مطران خراسان للملكائيتية يخرّو، و الثامنة: «قاثوليقا» (Catholicus) و هو الجاثليق^۱، و مقام جاثليق الملكائيتية من بلاد الاسلام، بمدينة السلام (بغداد) و هو من تحت يد «بطريق» انطاكية؛ فاما جاثليق النسطورية، فيكون من ۵ عند الخليفة اميرالمؤمنين - على رضى من جمهورهم له، و التاسعة: «باطريارخا» (Patriarch) و هو البطريق، و هذه المرتبة للملكائيتية فقط. و البطارقة في الدين، اربعة ابداء، كلّها مات احدهم، أُقيم بدله آخر، باتفاق من الباقين و الجاثليقة و غيرهم من اصحاب المناصب؛ و احد البطارقة، يُقيم بالقسطنطينية، و الثانى برومية، و الثالث بالاسكندرية، و الرابع بانطاكية؛ و يسمون هذه البلدان: «كراسي» (Thronoi)، و ليس فوق «البطريق» مرتبة، و لا دون «فسلطا»، بل ربّما عدوا المراتب، ۱۰ الى عند الشَّاس، و لم يقدّموا ما دونه من اصحاب الألحان و خَدَم المذابح، في اصحاب المراتب؛ و لكل واحد من هذه المراتب، حدود و رسوم و احوال، ليس هذا موضع شرحها.

§ 5 و حكى ابوالحسنين احمد بن الحسين الأهوازي الكاتب <415> في كتاب معارف الروم، ما عاينه بالقسطنطينية و بلاد الروم، من المراتب الدينية و السياسية؛ فذكر: أن أوّل الدينية «البطريرخس» (Patriarch) و هو ناسفد الأمر في الملّك، ثم «خرنخس» (Xrnsxs) ۱۵ <416>، و هو صاحب الدير الاعظم، ثم «يسقس» (Episkopos // bishop) و هو الاسقف، ثم «مترابليتس» (Metropolit) و هو الحاكم، ثم «غومس» (Hgoumenos) و هو صاحب دير معظّم عندهم، ثم «كلوجرس» (Kalogeros) و هو قريب المرتبة منه، ثم «باباس» (Papaz) و هو القسّ، ثم «الدياقن» (Diakonos) و هو الشَّاس، و الاعتماد في ذلك على ما ذكرنا - أولاً: فإن ابا الحسين خلط باهل المراتب المرسومة قوماً، و إن عظموا، فليسوا من ۲۰ اصحابها؛ و ربّما كانوا من احديها، و ليس تلك الصفة منها.

۱. «مقام مطران»؛ فالجاثليق: در عس / توپ محافظ است.

§ 6 واما المراتب الدنياوية السياسية، فاولها: «بسيلوس» (Basileus) وهو قيصر ملك الروم، ثم «اللغثيط» (Lsgothètes) وهو وزيره والمترجم عن كل لغة، وبعده «بركومنس» (Parakoinomenos) حاجب الحجاب، ثم «الدمستق» (Domestikos) صاحب الجيش، ثم «اكسيوطس» (Aksiois) وهو ثقة الملك في الجيش، ونظير الدمستق لا يتفرل احدها لصاحبه، ثم «أوخن يترخن» (Arxntixn) وهو الذي البطارقة تحت يده، ثم «البطريقس» (Patrikios) وهو البطريق؛ والبطارقة في الجيش شبه عظماء القواد، لا^١ - كما ذكرناهم - في المراتب الدينية، ومن خاف اشتباة الاسمين، سمي الديني «بطرك»؛ ثم «الرهاطر» (Rsgātor) وهو عارض الجيش و مطلق الأطباع، ثم مرتبة «اصراذغوس» (Strātegos) وهو نصف بطريق، ثم «برتس بشارس» (Protospatharios) وهو ثقة الملك في عسكر البطريق، واليه يرجع البطريق فيما فكله، ثم «مغللاوتيس» (Maglabites) صاحب مفرعة الملك (Praefectus Lictorum)، ثم «اكيرخس» (Exarchos) صاحب ألف رجل، ثم «قطنطارس» (Ekatontārios)، صاحب مائة رجل، ثم «بنتقطنارس» (Pentekontārios) صاحب خمسين رجلا، ثم «تسرقطنارس» (Tessarakontārios) صاحب اربعين، ثم «ترينطارس» (Trōntārios) صاحب ثلاثين، ثم «ليقسطنارس» (Likositārios) صاحب عشرين، ثم «ديقرخس» (Dekarchos) صاحب عشرة رجال.

§ 7 و نعود فنقول: أن في اليوم الخامس من هذا الشهر، ذكران «اصحاب الكهف» بمدينة إفسس؛ وهم المذكورون في القرآن (س ١٨) وقد وجّه المتحتم مع رسوله الى ملك الروم، من شاهد موضحهم ولسمهم بيده؛ والخبر معروف، وإن كان اللامس - وهو محمد بن موسى بن شاكر <417> - يُشَكِّك في أنهم هم ام اموات آخر، وأمر مُكْوَه. وحكى علي بن يحيى السنجم <60>: أنه لما قتل من غزاته، دخل ذلك الموضع، وهو جبل صغير، فطُر أسفله أقل من ألف ذراع، وله سرب في وجه الارض، يَدْخُلُ قَيْمُرٌ في خسف من الارض، مقدار ثلاثمائة خطوة، فيُغْرَجُك الى رواق في الجبل، على أساطين منقورة، وفيه عدة بيوت <418>. وذكر يحيى أنه رأى هنالك ثلاثة عشر رجلا، وفيهم غلام أمرد، عليهم جياب صوف وأكسية صوف، وخفاف ونعال، وتناول شعرات في جهة احداهم، ومدّها فما تبّعها منها شيء؛ والزيادة على السبعة عند

المسلمين، و الثمانية عند النصارى، ربّما كانت بين رهبانة ماتوا هناك؛ فإن أجساد الرهبانة - خاصة - تبقى طويلا، لأنهم يعدّون انفسهم، حتّى تفتّى رطوباتهم، و لا يَبْقَى بين عظامهم، و جلودهم واسطة إلا قليلا، فيطعمون حُمُودَ السراج، اذا انظفت مادّةهُ، و ربّما يَبْقَوْنَ مُكْتَبِينَ على عَصِيهِمْ أَحْقَاباً، و ذلك امر مشاهد في دياراتهم؛ و مكثّ هؤلاء الفتية المذكورون في الكهف، عند النصارى ثلاثمائة و اثنتين و سبعين سنة، و عندنا ثلاثمائة سنين شمسية، كما ذكر الله - تعالى - في القرآن، في السورة المخصوصة بقصّتهم (١٨ / ٢٤) و اما زيادة التسع سنين، فهي ما يُلْحَقُهَا، اذا حُوِّلَتْ قَرِيَةً - و ذلك بالتحقيق - تسع سنين و خمسة و سبعون يوما، و سبْعُ عشرة ساعة و اربعة اِخماس ساعة؛ و اما على ما كانوا يعملون عليه في ذلك الزمان، فهو أن الثلاثمائة سنة هي: خمسة عشر محزورا صغرى <113> و خمس عشرة سنة من المحزور السادس عشر، و حِفْظُهَا من شهور الكبس مائة و عشرة أشهر، على أَى الترتيبات عُيِّلَ في بواقي السنين، يكون ذلك تسع سنين و شهرين؛ و امثال هذا من الكسور، تُلْفَى عند الحكاية.

§ 8 و في اليوم السابع، ذكران سرجيس (Sergius) و بَكُوس (Bacchus) الشهيدين، و في العاشر، ذكران زكريّا (Zachariah) النبي، و هو بشارة الملائكة إياه بابنه يحيى^١، على ما دُكِرَ في القرآن^١، و فُصِّلَ في الانجيل^٢، و في الحادى عشر، ذكران قبريانوس (Cyprianus) الاسقف الشهيد، و في الرابع عشر، ذكران اغريغورس النُوسى (Gregory of Nyssa) الاسقف، و في السابع عشر، ذكران قوزما (Cosmas) و دامياني (Damianus) الطبييين الشهيدين، و في الثامن عشر، ذكران لوقا (Lucas) صاحب الانجيل الثالث، و في الثالث و العشرين، ذكران انسطاسيا (Anastasia) الشهيدة، و في السادس و العشرين، ذكران وَضِعَ رَأْسَ يَحْيَى بن زكريّا في القبر. § 9 تشرين الآخر (Novamver): في اليوم الأوّل منه، ذكران قرونوتس^٣ (Cornutus) الشهيد <419>، و في الحادى عشر، ذكران مينا (Menas) الشهيد، و في الخامس عشر، ذكران سمونا (Samonas) و غُريّا (Gurias) و حبيب (Abibos) الشهداء، و في السادس عشر،

1. John / Jean (Yohanan) the Baptist (cen. I A.D.).

٢. مرق. ١ / ٥ - ٨.

٣. آل عمران: (٣) ٣٣ - ٣٥ / مريم: (٥٩٩) ٥ - ١٢.

٤. عس / توب: يوبوس.

أول الصوم لميلاد (عيسى بن مريم)^١ المسيح، وهو أربعون يوماً متوالية تُصام قبله. وفي السابع عشر، ذكران اغريغورس (Gregorius) صاحب الاعاجيب المعجزة (Thaumaturgos)، وفي الثامن عشر، ذكران ارمانوس (Romanus) الشهيد. وفي العشرين، ذكران اسحاق (Isaac) وتلميذه ابراهيم (Abraham) الشهيدين. وفي الخامس والعشرين، ذكران بطرس (Petrus) الاسقف بالاسكندرية. وفي السابع والعشرين، ذكران يعقوب (Jacob) المقطوع إزبا اربا. وفي الثلاثين، ذكران اندريوس (Andreas) الشهيد، و ذكران اندريوس السليح.

10 § كانون الأول (December): في اليوم الأول منه، ذكران يعقوب (Jacob) الاسقف الأول بايليا (Aelia). وفي اليوم الثالث، ذكران يوانيس الأب (Johannes the Father) مؤلف رسوم النصرانية <420>؛ و «الأمومة» عندهم، غاية التعظيم في الخطاب، لأن أصولهم مبنية على ذلك؛ و رسوم دينهم ليست مشروعة، وأما استخرجها أثمتهم المعظمون، على قوانين أوائل^١ المسيح والسليعين، وهذا المذكور منهم. وفي اليوم الرابع، ذكران بربارا (Barbara) و يولياني (Juliana) الشهيدين. وفي الخامس، ذكران سابا (Sābā) رئيس الدير ببيت المقدس. وفي السادس، ذكران نيقولاوس (Nicolaus) البطريق بانطاكية. وفي الثالث عشر، ذكران الشهداء الخمسة. وفي السابع عشر، ذكران مودسطوا (Modestus) البطريق بايليا <421>. وفي الثامن عشر، ذكران سيسين (Sisin) الجاثليق الخراساني <422>. وفي العشرين، ذكران اغناطيوس (Ignatius) البطريق الثالث بانطاكية. وفي الثامن والعشرين، ذكران يوسف الرامثاني (Joseph of Arimathia) البولوطاني <423> الذي دفن جسد المسيح في قبر - كان هبأه لنفسه - على ما ذكر في اواخر الانجيل الاربعة؛ و زعم المأمون بن احمد السلمى الهروي <424> أنه: رآه في كنيسة القيامة^٢ ببيت المقدس في قبّة، وهو قبر منقور في صخرة، مسنّم مطلي^٣ بالذهب؛ وله خبر عجيب، نذكره في باب صومهم؛ و يقال أنه: لا يُجوزُ الملك لاحد في الروم، حتّى يزور ذلك القبر.

11 § وفي اليوم الثالث والعشرين، ذكران جيلاسيوس (Gelasius) الشهيد. وفي الليلة التي يتقدّمها الخامس والعشرون من هذا الشهر، وهو ليلته - على مذهب الروم - عيد «يلدا»

٣. عس / نوب: الضامة.

٢. داد / طنز: اقاويل.

١. الغزود داد / طنز.

(Nativity) و هو ميلاد المسيح، وكانت وقتئذ ليلة الخميس؛ فاکثر الناس يذهبون الى ان هذا الخميس، كان الخامس والعشرين، وليس كذلك، انما هو السادس والعشرون؛ ومن شاء أن يُجَرَّبَ ذلك بالطرق المتقدمة لتلك السنة، فليَقُلْ، فانَّ اَوَّلَ كانون الاول، اتفق فيها يوم الاحد. و في السادس والعشرين، ذكران داوود النبي^۱، و يعقوب الاسقف بايليا، و في السابع والعشرين، ذكران اصطفانوس (Stephanus) رئيس الشمامسة. و في الثامن والعشرين، ذكران قتل هيرودس^۵ الملك^۲، صبيان بلد الخليل (Bethlehem) و أطفالهم، متفقاً للمسيح، و قاصداً لقتله في الجملة، كما ذكروا في اَوَّلِ الانجيل. و في التاسع والعشرين، ذكران انطونيوس (Antonius) الشهيد، زعموا انه ابو روح <425> ابن عم هارون الرشيد؛ وانه تنصّر بعد الاسلام، فضلبه هارون؛ و له عندهم قصة طويلة عجيبة ما سنعناها، و لا قرأناها او مثلها في كتب الاخبار و التواريخ؛ على أن النصارى، قوم سماعون مُصدّقون لمثل ذلك، و خاصة ما تعلّق بدياناتهم^۱، غير ناظرين من جميع الجهات، في تصحيح الاخبار و تحقيق الآثار.

§ 12 كانون الآخر (January): في اليوم الاول منه، ذكران باسيليوس (Basilus) و هو ايضا عيد «القلنداس» (Calendas) و تفسير فالندس: «خيراً كان»؛ و فيه يجتمع صبيان النصارى، و يطوفون في بيوتهم، و يخترجون من دار الى اخرى. و يقولون: «قالندس قالندس» بصوت عال و لحن، فيطعمون في كلّ دار، و يُسقون أقداحا من الشراب؛ فبعض يزعم: أن ذلك لانه رأس السنة عند الروم، و هو تمام الاسبوع من ولادة مريم (Mary)؛ و يزعم بعض: أن اريوس³، لما ظهر رأيه، و تابعه من تابعه، استولى على بيعة من بيعهم، فخاصمه أهلها فيها ثم تراضوا؛ و اصطلموا على أن ينلقوا بابها ثلاثة ايام، ثم يجيئوه معا و يقرأوا عليه بالتوب، فن افتتح له الباب، فهو مستحقها؛ ففعلوا ذلك، و لم يفتّح لاريوس، و انفتح لهم زعموا؛ فلذلك يُقَلَّ صيائهم ما يُقتلون، تشبيها بالبشارة التي بُشّروا بها في ذلك الوقت. و في اليوم الثاني، ذكران سيلبيستروس (Silvester) المطران، الذي تنصّر اهل قسطنطينية على يده.

1. David (Dadai / Yedida) the king of Juda (1010 - 970 - B.C.).

2. Herodes (Antipas) the king of Juda (4 - 39 A.D.).

۳. عيس / توب: ادبانه.

3. Arius the Presbyter (ab. 256 - 336 A.D) Founder of Arianism.

§ 13 و في الخامس، صوم عيد «الدخ» (Epiphany). و في السادس دحما. و هو عيد «الدخ» نفسه. و يوم المعمودية الذي، صَبَّغ فيه يحيى بن زكريا المسيح، و غَمَسَه في ماء المعمودية بنهر الأردن، عند بلوغ ثلاثين سنة من عمره، و اتَّصل به روح القدس، شبه حمامة نَزَلَتْ من السماء، على ما ذُكِرَ في الانجيل^١. و كذلك يفعلون باولادهم، اذا أُنِيَ لِلطَّغْل منهم ثلاث سنين او اربع؛ فإِنْ اساقفتهم و قسوسهم، يَمْلَأُون إِبْجَانَه مَاءً، و يقرأون عليه، ثم يَغْمِسُونَه فيه؛ فاذا فعلوا ذلك به، فقد نَصَرُوهُ، و هو قول نبينا عليه السلام: «كُلُّ مولودٍ يُؤَلَّدُ على الفطرة، حتى إِنْ أبويه كَيْهَوْدَانِيَه او يَنْصَرَانَه او يَنْجُسَانَه» <426>. و ذكر ابو الحسن الأهوائي في كتاب معارف البر: صفة المنتصر، و هو أَنَّهُ: يقرأ عليه سبعة إيام في البيعة، غدوًا و عشيا؛ فاذا كان السابع، عُرِجَ و دُهِنَ جسده كله بالزيت، ثم صُبَّ الماء المُسَخَّن في أنية رخام، منصوبة في وسط البيعة، و يُنْقَطُ القش على وجه الماء بالزيت خمس نُقَطٍ، على مثال الصليب اربعا و واحدة وسطها؛ ثم يُسَالُ و يُحْطُّ رجلاه، جميعا فوق النقطة الوسطى، و يُجْلَس في الماء، و يأخذ القش من احد جوانبه يملء كُفَّهُ مَاءً، فيصُبُّه على رأسه، ثم من جانب الى أن يأتي على الموانب الاربعة، على مثال الصليب؛ و يَنْتَحِي القش عنه، و يَجِيءُ من مُرِيد، أَنْ يأخذه من الماء، و هو الذي أَجْلَسَه فيه؛ فيقبِله القش، و جميع من في البيعة يقرأون، ثم يُخْرَج من الماء، و يُوشَّع بإزار، و يُخْلَع حملا، لئلا تَقْسَ رِجْلُهُ الارض؛ و يصيح اهل البيعة كُلُّهم سبع مرات: «كريا ليسن» ساي: «يا رَبِّ ارحمنا^٢»، و يُلبَس ثيابه، و هو محمول؛ ثم يُحْطُّ عنه، و يَلْزَمُ البيعة او يتردَّد اليها سبعة إيام؛ فاذا كان اليوم السابع، عَسَلَه القش بلا زيت، و لا في تلك الآتية الاولى.

§ 14 و في اليوم الحادى عشر من هذا الشهر، ذكران ثاوذسيوس (Theodosius) الراهب المعذب نفسه و المُتَقَلِّها^٣ بالحدديد، و في اثالث عشر، تمام عيد «الدخ» (Epiphany) و قَتْلُ الصُّلَحَاءِ القُدِّيسين بطور سينا. و في اليوم الخامس عشر، ذكران بطرس (Petrus) بطريق دمشق، و في السابع عشر، ذكران انطونيوس (Antonius) أوّل الرهبنة و رئيسهم. و في العشرين، ذكران اوشيميوس (Euthymius) الراهب المعلم. و في الحادى و العشرين، ذكران مكسيموس (Maximus) الراهب الفريد. و في الثانى و العشرين، ذكران قوزما (Cosmas) الذى اسْتَبْطِط

١. منى، ١٦ / ٣، مرياس، ١٠ / ١، نرقا، ٢٢ / ٣، يوحنا، ١ / ١، ٣٢.

٢. در هامس عن افزوده، «به معنای استغفرانه».

٣. جشن است، در اصل

قوانين النصارى و نواميسهم. و فى الخامس و العشرين، ذكران بوليقارفوس (Polycarpus) الاسقف الشهيد المحرق بالنار. و فى السابع و العشرين، ذكران يونانيس (Johannes) الملقب بـ«الذهب» (Chrysostomus) و يونانيس (Ioannes) لفظة رومية لاسم يوحنا (John). و فى الحادى و الثلاثين، ذكران يونانيس و قورس الشهيدين.

٥ § 15 شباط (February): فى اليوم الاول، ذكران افريم (Ephraem) المعلم. و فى الثانى، عيد «الشمع» (Wax Feast) و هو إتيان مريم هيكل بيت المقدس مع عيسى (Jesus) و قد مضى من ميلاده اربعون يوماً، و هذا عيد لليقونية، عندهم عيد عظيم؛ و يقال أن فى هذا اليوم، تُدْخِلُ اليهود اولادهم الكنائس، و يُقْرَئُونَهُمْ مِنَ التَّوْرَةِ؛ و لَئِنْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ، فَانَّهُ فى «شباط» دون شباط، إذ اليهود لا تشتمل الشهور السريانية، و من هذا اليوم الى مُضَيِّ ثمانية ايام من «اذار»، يكون وقت أول صومهم، و سنذكرهم إن شاء الله؛ و اذا كانوا صائمين، لم يَشْتَمِلُوا مِنَ الذِّكْرَانِ الَّتِي نَذْكُرُهَا، إِلَّا مَا وَقَعَ مِنْهَا يَوْمَ السَّبْتِ، فَانَّهُمْ يَشْتَمِلُونَهُ فَقَط. و فى اليوم الثالث، ذكران بلاسوس (Blasius) الشهيد، و هو - يُقَالُ - قَتَلَهُ الْجُيُوشُ <427>. و فى الخامس، ذكران سيس (Sis) الجاثليق، أول من أَوْزَعَتِ النَصْرَانِيَّةُ إِلَى خِرَاسَانَ. و فى الرابع و العشرين، ذكران وجود رأس المعمدان، و هو يحيى بن زكريا.

١٥ § 16 آذار (March): فى اليوم التاسع منه، ذكران الشهداء الاربعين، المعذبين بالنار و البرد و الجليد. و فى اليوم الحادى عشر، ذكران سوفرنىوس (Sophronius) البطريق ببيت المقدس. و فى الخامس و العشرين، عيد «الشُّبَّار» (Annuntiatio Sanctissimae Deiprae) و هو دخول جبرئيل - عليه السلام - على مريم، مُنْشِئاً بِالْمَسِيحِ؛ و منه الى الميلاد، تسعة اشهر و خمسة ايام و شئ؛ و هو مكث طبيعى، لاستقرار المولود فى بطن الأم؛ و عيسى، و إنْ عَدِمَ أَبْوَةُ الْإِنْسِ، و أُيِّدَ بِرُوحِ الْقُدُسِ، فَلَمْ يَخْلُ فى العالم عن الثَّقَلَبِ، فى موجب الطبيعة؛ فالاولى يمكنه فى البطن، أنْ يكون طبيعياً ايضاً.

٢٥ § 17 و موضع القمر، المُؤَوَّمُ لنصف نهار هذا اليوم ببيت المقدس، و هو يوم الاثنين الخامس و العشرون من «اذار» سنة ثلاث و ثلاثمائة للاسكندر، فى قريب من خمسة أسداس الدرجة الاولى من برج «الثور»؛ فَنَجِبُ عَلَى مَنْ يَذْهَبُ فى التَّوَارَاتِ، مذهب هرمس المصرى، أنْ يكون

طالع المسيح، آخر «الحمل» و أول النور؛ ولكن هذه البروج، تَطْلُعُ وقت الميلاد نهاراً، لأن موضع الشمس المقوم لنصف نهار، يوم الخميس الذي يلي ليلة الميلاد بيت المقدس، هو بالتقريب في درجتين و ثلث من الجدي؛ وهذا المكث المذكور، يَنْتَجِعُهُ على مذهبهم، كل مولود وُلِدَ ليلة الميلاد؛ و القمر تحت الارض، يَتَمَكَّدُ عن درجة الطالع بقریب من عُشْرِ الدَّوَر؛ فاذا عَلِمْنَا ذلك، من موضع القمر في يوم «السَّيَّار» (Annunciation) كان الطالع، قريبا من اربعة أخماس برج «الموت»؛ و اذا قَوَّضْنَا القمر في اليوم الخامس و العشرين من كانون الاول، للوقت الذي يَتَمَكَّدُ عن الطالع الى تحت الارض بقدر عُشْرِ الدَّوَر، كان الطالع، ثُلَاثِي بُرْج «الحمل» بالتقريب، و كلا الامرین شَنِعَان، حيث يَظْهَرُ أصحاب الميلاد بلیل؛ و نتيجة أَعْمَالِنَا نهار، و هذا احد الاعتبارات المَظْهَرَة لِطِلَانِ التَّوَدَّات، و سَنُفَرِّدُ للقول على أجناس «التَّوَدَّار» و أنواعه تَتَابِ <428> يَسْتَفْرَقُهَا، و لَا يَخْفَى الْحَقُّ فِيهَا إِنَّ نَسَمًا لَهِ فِي الْاَجَلِ - وَ كَشَفَ بِرَحْمَتِهِ، بَقَايَا الْأَوْصَابِ و الْعِلَلِ.

18 § نيسان (April): في اليوم الاول، ذكران مريم الاغبطية (Mary the Egyptian) الصائفة اربعين يوما متوالية، لم تكن تُفْطِرُ فيها؛ و الرُّسْمُ فيه، أَنْ يُسْتَعْمَلَ أَوَّلُ جُمُعَةٍ، تَلُوَ الْفَطْرَ؛ و لَا يَتَقَنَّ أَنْ يَكُونَ فِي أَوَّلِ نَيْسَان، لِانْتِرَاطِ الْجُمُعَةِ فِيهِ، إِلَّا فِي كُلِّ «مَحْزُور» شَمْسِيٍّ أَرْبَعِ مَرَّاتٍ؛ و هو في السنة الرابعة و العاشرة و الخامسة عشر و الحادية و العشرين، اذا عُدَّتِ الْمَجازِير، مِنْ أَوَّلِ تَارِيخِ الْأَسْكَندَرِ بِالسَّنَةِ النَّاقِصَةِ. و في اليوم الخامس عشر، ذكران الشهداء المائة و الخمسين، و في الحادى و العشرين، ذكران «السَّنُودَسَات» السَّنَّةِ، و معنى «سَنُودَس» (Synod) هو: اجْتِمَاعُ عُلَمَائِهِمْ مِنَ الْقُسُوسِ و الْأَسَاقِفَةِ و غَيْرِهِمْ، مِنْ أَصْحَابِ الْمَرَاتِبِ الْمَذْكُورَةِ، لِدُعَاءٍ عَلَى شَأْنِ حَادِثٍ، و سَبَبٍ شَبِهَ الْمَبَاهِلَةَ، أَوْ نَظَرَ فِي شَيْءٍ مَهُمٍّ، مِنْ أَمْرِ الْأَدْيَانِ؛ و لَا يَتَقَنَّ هَذَا، إِلَّا فِي أَزْمَنَةٍ؛ و اذا اتَّفَقَ، حُفِظَ تَارِيخُهُ؛ و رُبَّمَا اسْتَعْمِلَ، تَهْرُكًا و تَعَبُّدًا.

19 § و أول «السَّنَادَس» السَّنَّةِ، هو اجْتِمَاعُ ثَلَاثِمِائَةٍ و ثَمَانِيَةِ عَشَرَ اسْقِفًا، بِمَدِينَةِ نَيْقِيَّةِ (325 a.d.) عَلَى يَدَيِ قُسْطَنْطِينَ الْمَلِكِ^١، بِسَبَبِ أَرْيُوسِ الْخَائِفِ لَهُمْ، فِي الْأَقَانِيمِ و تَحْلِيدِهِمْ،

١. كلمة «لِطِلَان» افزودة داد / طر س.

٢. هن. احد.

ماكانوا أجمعوا عليه. من القول في أقنومي الاب والابن؛ واتحاقهم على أن يُفَعَّلَ الفطر. في الاحد الذي بعد قيامة المسيح. بعد أن قال بعضهم: تَمَثَّلَهُ في اربعة عشر من شهر «فِصْح» اليهود. و السنودس الثاني، هو اجتماع مائة وخمسين اسقفا بقسطنطينية (381 a.d.) على يدى ثدوس¹ بن ارقادس (Arcadius) الملك الكبير، بسبب الملُقب بِمَدَوِّ الروح (Pneumatomachos) لخالفته الجماعة في صفة روح القدس. و تخليدهم القول في هذا الاقنوم الثالث. و السنودس الثالث، اجتماع مائتي اسقف بمدينة إقيس (431 a.d.) على يدى ثدوس الملك الصغير² بسبب نسطورس بطرك القسطنطينية، و صاحب النصارى النسطورية. حيث خالفهم في اقنوم الابن. و السنودس الرابع، اجتماع ستائة و ثلاثين بمدينة الخلقدونية (451 a.d.) على يدى مرقيان الملك³، بسبب اوطيخيوس⁴ (Eutyches) لقوله: أَنْ جَسَدَ الرَّبِّ اِيشوع (Jesus) من طبيعتين. قبل التَّأَخُّدِ (Énosis). ثم بعده طبيعة واحدة. و السنودس الخامس (553 a.d.) على يدى اسطبنان⁴، لَنَحْرِ صاحب المَصِيصَةِ (Mopsuestia) و الرُّها (Edessa) و غيرهم، من المخالفين في اصولهم. و السنودس السادس بالقسطنطينية (680 a.d.) على يدى قسطنطين المؤمن⁵، و كانوا مائة و تسعة و ثمانين اسقفا، بسبب قورس (Cyrus) و سيمون الساحر (Simon Magus).

§ 20 وفي الثالث والعشرين، ذكران مار جيورجس (Mār - Georgios) الشهيد، وهو

١٥ جرجيس المقتول مراراً بألوان المذاب. وفي الرابع والعشرين، ذكران ماركوس (Marcus) صاحب الإنجيل الثاني. وفي الخامس والعشرين، ذكران إيليا (Elias) الجاثليق بخراسان. وفي السابع والعشرين، ذكران خريستوفوروس (Christophorus). وفي الثلاثين، ذكران شمعون بن صباي (Simeon b.) الجاثليق، المقتول بخوزستان مع مَنْ كان معه من النصارى.

1. Theodosius (I) the Elder (379 - 395 A.D.).

2. Theodosius (II) the Junior (408 - 450 A.D)

3. Marcellinus Emperor (450 - 457 A.D.)

الحمد لله رب العالمين

4. Justinian (I) Emperor (527 - 568 A.D).

5. Constantine (IV) the Beaver (668-685 A.D.).

§ 21 إيتار (May): في اليوم الأول، ذكران ارميا النبي^١. وفي الثاني، ذكران اشاناسيوس (Athanasius) البطريق. وفي الرابع، عيد الورد - و هو على الزئيم القديم -؛ وكذلك يُسْتَعْمَلُ بخوارزم، ويَجَاءُ فيه بالورد الجُورِي <429> الى البيع؛ والسبب فيه، أَنَّ مريم اُنْحَفَتْ فيه ايليشيع (Elizabeth) والدة يحيى بالباكورة من انورد. وفي السادس، ذكران ايتوب (Job/Tyob) النبي. وفي السابع، عيد ظهور الصليب على السماء (Apparition) وقد ذكر مُحْصِلُوهم أَنَّهُ: ظهر في زمان قسطنطين المظفَّر^٢، شبه صليب من نار او نور على السماء، فقيل للملك قسطنطين: «اجْعَلْ هذه العلامة رايتك، فسْتَقْلِبُ بذلك الملوك الذين اخْتَوَشَوْك»، فَقَعَلَ و غلب، و تَنَصَّرَ لذلك؛ و اُنْفَذَ والدته هيلاني (Helena) الى بيت المقدس، لَطَلَبَ خشبة الصليب، فوجَدَتْها مع صليبي البصَّيْنِ المصلوبين مع المسيح بزعيمهم، فاشتبهتْهُمُ اُنْزَها عليهم، ولم يَتَذَكَّرُوا اليها، دون أَنَّ وُضِعَتْ كُلُّ واحدة منها على مِيتٍ، فَلَمَّا مَشَتْهُ خَشْبَةُ صليب عيسى، عاَشَ، فَقَلِمَتْ اُنْها هي.

§ 22 و من غير المحصلين منهم، مَنْ أَشَارَ الى الصليب الَّذِي، في صورة الدُّلْفَيْنِ الَّذِي يُسَمِّيهِ العرب: «الْقَمُود»، و هي اربعة كواكب عند «النَّشْر» الواقع، وقوعها شبيه بزوايا المِثْنِ؛ و ذُكِرَ أَنَّهُ ظَهَرَ في ذلك الوقت، قبالة الموضع الَّذِي صُلِبَ فيه المسيح، و اعجب منهم حيث لا يتدبرون، حتى يَتَرَفَّوا أَنَّ في العالم اُمَمًا، من شأنهم رصد الكواكب و امتحان اسبابها، منذ اُحْقَاب و دهور، يَتَوَارَثُونَ فيما بينهم خلف عن سلف: أَنَّ كواكب الدُّلْفَيْنِ من الثواب - الَّتِي جدها اُسْلَانُهُمُ المَعْتَنُونَ بِأَمْرها - على هذه الهيئة، بل كثيرًا ما يَنْتَحِلُ هذه الفرقة من النصاري، في تعظيم أَمْرِ الصليب بصنوف التوقيعات و الهوس؛ كاستدلالهم بما أَمَرَ الله بنى اسرائيل، مِنْ عَمَلِ حَيَّيْنِ مِنْ عُحَّاس، و تعليقها من خشبة منصوبة لدفع اَذَى الحَيَّاتِ، لَمَّا كَثُرَتْ عَنْدهم في التَّيْه؛ فيقولون: أَنَّهُ بشارة على الصليب، و ذكر له.

§ 23 و قالوا: أَنَّ آية موسى، كانت عصاه، و العصا خطَّ مستطيل، فَلَمَّا جَاءَ المسيح، طَرَحَ عصاه عليه. فَحَدَّثَ مِنْهَا صليب؛ و قد كَمَلَتْ شريعة موسى بِمَجِيءِ المسيح، و

1. Jeremias (Yirmeyah) the Prophet (ca 600 B.C.).

2. Constantine (I) the Great & Victorious (306 - 337 A.D.).

الكامل لا يَقْبَلُ الزيادة ولا النقصان؛ والدليل على ذلك، أَنَّهُ لو أُتِيَ عصا ثلاثة، على الصليب من أي جهة، كان صار منه حرف «لا»، أي: لا زيادة ولا نقصان <430>؛ وليس هذا إلاً أمراً كمثل ما يَتَهَوَّسُ به الفرقة من المسلمين، المشتغلة بالتأويلات من تشبيه اسم «مُحَمَّد» بصورة الإنسان؛ و قولهم: أَنَّ «الميم» نظير رأسه، و «الحاء» نظير بدنه، و «الميم» الثاني نظير بطنه، و «الدال» نظير رجله؛ و أَظُنُّ هؤلاء جاهلين بالتساوير، في تسويتهم بين مقدار الرأس والبطن، و كَثَمَةِ الأَعْضَاءِ الناتجة من جملة البدن، و نسيانهم ما به قوام الأُنْشُل؛ و لَعَلَّهُمْ قَصَدُوا الإِنَاءَ، دون الذِّكْرَان. و ليت شعري ماذا يقولون في الاسامي المشابهة، صُوِّرَها لصورة «مُحَمَّد»، بنقصان حرف او زيادة آخر، كحميد و مجيد وغيرهما، مما لو شُبِّهَ بعضها بمثل تشبيههم، لَخَرَجَ الامر الى المزاح و السخرية.

24 § و أَعْجَبْتُ من هذا، استشهاد تلك الفرقة من النصارى في امر الصليب، و تصحيحه بمود «الفاوانيا» <431> أَدَّى يُوَجِّدُ في سطح قطعه، اذا قُطِعَ شبه الصليب المخطوط؛ و حتَّى رَزَعَمَ بعضهم: أَنَّهُ ظَهَرَ فِيهِ مِن حَيْثُذ، و انْتَفَعَ بِهِ في التعليق بالمصروع، كما له الدلالة على قيامه الموتى؛ أَفَلَا يَنْظُرُونَ في كتب الطَّبِّ، و لا يسمعون من أقاويل مَنْ يُحْكِي عنهم الفاضل جالينوس، في كتبه من المتقدمين زمان المسيح، ذَكَرَ هذا العود؟ و المستدلُّ بآثار النفس و الطبيعة في المطبوعات، على صنوف ما يَنْتَفِذُهُ من الآراء، و إِن تَصَادَتْ سَبِيحُ أدلَّةٍ منها تَطَائِيثُ دعواه، و مثاله يُشَابِهُ مراده، و مغزاه غير أَنَّهُ لا يَقْبَلُ إلا بَعْلَةً، تَجَمُّعُ بَيْنَ المَقْيَسِ و المَقْيَسِ بِهِ، و الدليل و المدلول عليه. فَإِنَّ الأَثَانِينَ في الأَضْدَادِ موجودة، و التَّوَالِيثُ في كثير من أوراق الثَّبات و حبوبها موجود؛ و كذلك الترابيع في حركات الكواكب و أيام البُحْرانات، و التَخاميس في أَقَاعِ الزُّهَرِ و أوراق أكثر أوردتها و عروقتها، و التساديس في الدوائر مطبوع و في كُورِ التُّخْلِ و أجزاء الثلوج موجود؛ و كذلك جميع الأعداد، يُوَجِّدُ في المطبوعات من آثار النفس و الطبيعة، و خاصة من الزُّهَرِ و الأورداد؛ فَإِنَّ أَوْرَاقَ كل وردة منها و أقماعها و عروقتها، تُخْتَصُّ بعدد في كل جنس على حدة، فلو اسْتَشْهَدَ كُلُّ مُعْتَقِدٍ، لإِعتقاده بجنس منها، أَمَكَّنَهُ لو قُبِلَ عنه.

25 § و كذلك يُوَجِّدُ في المعادن، أشياء طبيعية عجيبة؛ فَاتَّهَ يُحْكِي: أَنَّ في مقصورة المسجد بيت المقدس، كتابة خلقة في حجر و هي: «مُحَمَّد رسول الله - صَلَّى الله عليه و سَلَّمَ»، و في ظهر

القبلة أيضا حجر ابيض، فيه كتابة خلقه: «بسم الله الرحمن الرحيم، محمد رسول الله، نصره حمزة». فاما القصص التي عليها اسم امير المؤمنين، فهي كثيرة، لان صورة اسم «علي» توجد في عروق الجبل كثيرا؛ ومن هذا الجنس، ما يُقْتَل و يُؤْء؛ كاحد دعاة الشيعة، كان استخبرني شيئا ينتفع به، فاستخرجت له من كتاب التلويح للكندي، نسخة دواء مُرْكَب من اشياء حادة، يُقَطَّر و يُكْتَب بِمَائِهَا على العقيق، و يُذَقُّ من النار؛ فتبيّن الكتابة فيها بيضاء، فكان يُكْتَب «محمد و علي» و غير ذلك، من غير أن يتنوّق في الكتابة او يُحْسِنَهَا؛ و يدّعي أنها طبيعية، قد جُيِلَتْ من موضع كذا، فكان يأخذ من الشيعة أموالاً.

§ 26 بلى في خاصيات الزهر شيء، هو موضع التعجب؛ و هو أن عدد أوراقها، التي تحوّر أطرافها دائرة عند افتتاحها، جار في اغلب الامر على قضايا الهندسة، و موافق في اكثر الاحوال للأوتار، التي وُجِدَتْ بالأصول الهندسية، دون التقطوع المفروطة؛ فلا تكاد تُعْرَز هذه من الزهر^١ يكون عدد أوراقها سبعة او تسعة، لامتناع عملها بالأصول الهندسية في الدائرة متساوية الأضلاع، بل يكون ثلاثة و اربعة و خمسة و ستة و ثمانية و عشرة^٢؛ و هذا امره اكثر الوجود، و ممكن أن يوجد في الأحايين، جنس للسبعة و التسعة، او يوجد في خلال الأنواع المذكورة، عدة كذلك؛ و إن كانت الطبيعة، تحفظ الأجناس و الانواع، على ما هي عليه؛ فإنك لو عدت حبات رثانة، ما وجدت في كلّ شبي رُمانة من رمان شجرتها، بل حباتها على مثل عدد المعدادة، و كذلك سائر الأشياء؛ فربما وقع في أفعالها، التي شعرت عليها غلط، ليشدّل به على أن: الصانع المدبّر غيرها، تعالى عما يصفه الظالمون علواً كبيراً.

§ 27 و نرجع، فنقول: أن في اليوم الثامن من هذا الشهر، ذكران يوحنا (John) صاحب الانجيل الرابع و ذكران اوسنيوس (Arsenius) الراهب. و في اليوم التاسع، ذكران اشعيا النبي^٣، و ذكره داود يوشع (Dādisho) في ترجمته للانجيل <432> «شعيا»، و الله اعلم. و في العاشر، ذكران ديونيسيوس (Dionysius) الاسقف. و في الثاني عشر، ذكران افيثانيوس

٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠
٤١
٤٢
٤٣
٤٤
٤٥
٤٦
٤٧
٤٨
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
٥٤
٥٥
٥٦
٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٦٥
٦٦
٦٧
٦٨
٦٩
٧٠
٧١
٧٢
٧٣
٧٤
٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠

١. داد / طن: نجد زهرة من الازهار.

٢. داد / طن: «من رمان شجرتها وجدت غيرها من».

٣. داد / طن: امر اكثرى.

(Epiphanius) رئيس الاساقفة. و فى الثالث عشر، ذكران يوليانس (Julianus) الشهيد. و فى الخامس عشر، عيد الورد على الرّسم المستحدث، و ذلك لمرّة وجوده فى اليوم الرابع، و عليه يُقْمَلُ بخراسان دون الاول. و فى السادس عشر، ذكران زكريّا النّبي. و فى العشرين، ذكران قريقوس (Cyriacus) الراهب <433>. و فى الثانى و العشرين، ذكران قسطنطينوس المظفر، و هوالول من نزل بوزنطيا (Byzantium) و بنى عليها سورا، و سُمّيَتْ قسطنطينيّة (Constantinople) ٥ باسمه، و نزلها الملوك بعده. و فى الرابع و العشرين، ذكران شمعون (Simeon) الراهب، الذى عَمِلَ اعجوبة كثيرة.

§ 28 حزيران (June): فى اليوم الاول عيد «السّنايل»، و هو أنّهم يَحْمِثُونَ بالسّنايل من زرع الحنطة، فيَقْرَأُونَ عليها، و يدعون بالبركة فيها، و فيه ذكران يحيى بن زكريّا، يَتَوَسَّلُونَ بذكره الى الله، فى امر الحنطة: و يقيمون هذا اليوم، مقام «العصرة» (Asceth) لليهود. و فى الثالث، ذكران ١٥ إسراق يُحْتَنَصِرُ الصّبيانَ و هم: عزريا (Azaryā) و حنينا (Hananyā) و ميشايل (Michael) و فى هذا اليوم ايضا إحداث الهيكل. و فى اليوم الخامس، ذكران اثاناسيوس (Athanasius) البطريرق. و فى الثامن، ذكران قهورلوس (Cyrillus) البطريرق، الَّذِى اخرج نسطورس - صاحب النسطوريّة - من البيعة^١ و نفاها عنها. و فى الثامن عشر، ذكران مَتَّى (Matthew) و مارقوس و لوقا (Luke) و يوحنا، و هم اصحاب الاناجيل الاربعة. و فى الثامن عشر، ذكران ليونطوس ١٥ (Leontius) الشهيد. و فى الحادى و العشرين، ذكران برشيا (Berekyiā) القسّ <466> الذى ورد مَرَّوًى بالنصرانيّة، بعد المسيح بزهاء مائتى سنة. و فى الثانى و العشرين، ذكران جبرئيل (Gabriel) و ميكائيل (Michael) رؤساء الملائكة، يَتَقَرَّبُونَ الى الله بذكرهم، و يَسْتَصْرِفُونَهُ أَدْنَى الْهَرَجِ عن الخلائق. و فى الخامس و العشرين، ذكران مَوْلِدِ يحيى بن زكريّا، و من البشارة به الى ميلاده مائتان و ثمانية و خمسون يوما، و هى ثمانية اشهر و نصف و عشر شهر. و فى السادس و ٢٥ العشرين، ذكران قمبرونيا (Febronia) الشّهيدة المعبّدة. و فى التاسع و العشرين، ذكران موت بولس (St. Paul) المعلم المظّهر للنصرانيّة. و فى الثلاثين، ذكران بطرس (Peter) و هو شمعون الصّفا (Simeon Kephas) رئيس السّليحين و هو الحواريون.

29 § تموز (July): في اليوم الاول، ذكران السليحين الاثني عشر تلامذة المسيح. وفي الثالث، ذكران توما (Thomas) السليح الذي لم يؤمن بالمسيح، لما عاد بعد صلبه حتى مش أضلاع جنبه، فوجد فيها أثر طعن اليهود إياه. وهو الذي تنصّر سن بالهند على يده. وفي الخامس، ذكران دوميطيوس (Domitius) الشهيد، <434>. وفي السابع، ذكران بروقويوس (Procopius) الشهيد. وفي الثامن، ذكران مارتا (Martha) والدة شمعون ذي الأعاجيب (Thaumaturgus). وفي التاسع، ذكران إحراق مختنصر الصبيان الثلاثة، ويؤمنون أنهم لو لم يذكروهم، لأضربهم خنق تموز». وفي العاشر، ذكران الشهداء الخمسة والاربعين. وفي الحادي عشر، ذكران فوقا (Phocas) الشهيدة. وفي الثالث عشر، ذكران ثوثايل (Thuthael) الشهيد. وفي الرابع عشر، ذكران يوحنا (John) المروزي الحديث، المعذب المقتول في زماننا. وفي الخامس عشر، ذكران قوريقوس (Cyriceus) وأمه يوليطة (Julitta) وقد زعموا أنه حاج ملكاً من الملوك. وهو ابن ثلاث سنين - مجتج فاطمة؛ فتنصر على يده، أربعة عشر الف نفس. وفي اليوم العشرين، عيد «العنب»، وهو مجتجهم بالباكور منه، للدعاء بالبركة والثماء وكثرة الزرع والزكاء. وفي الحادي والعشرين، ذكران يفتوطيوس (Paphnutius) الشهيد. وفي السادس والعشرين، ذكران فنتيليمون (Panteleimon) الطبيب الشهيد. وفي السابع والعشرين، ذكران شمعون الراهب صاحب العباد (Stylites). وفي الثلاثين، ذكران تلامذة المسيح، وهم اثنان و سبعون نفرا.

30 § آب (August): في اليوم الاول منه، صوم مرض مريم والدة المسيح، وهو خمسة عشر يوماً، آخرها يوم وفاتها؛ وفي اليوم الاول ايضاً، ذكران شموئي مقبايا (Solomonisthe Makkabean) وقد قتل المجوس، سبعة اولاد لها، وقلوبهم بالمقالى. وفي الخامس، ذكران موسى بن عمران - عليه السلام. وفي السادس، عيد «طور تابور»، وله خبر مذكور في الانجيل: «وهو أن موسى بن عمران. وايليا (Elias) الذي هو لباس المختنيات^٢، ظهر للمسيح بطور تابور؛ وكان مع المسيح ثلاثة من اصحابه، وهم: شمعون ويعقوب ويوحنا؛ وكانوا

١. يعنى: اواخر سدة جهادهم (ه.ق. ١).

٢. داد / طر: البشيرين.

٣. داد / طر: خارج (١٥).

ثانين، فلما انتهبوا من نومهم، وعانوا ذلك، فزعوا؛ وقالوا: ربنا - يعنون - المسيح، يأذن في عمل ثلاث بظلمات. لك واحدة والأخريان لموسى والياس؛ فلم يتيم ذلك من قولهم، حتى أظلمت ثلاث سحابات مشرفة عليهم، ودخل موسى والياس الغمام ومضيا، وموسى كان ميتا قبل ذلك بدهر - والياس حي، و إلى الساعة كذلك ذكروا، ولكنه مختلف عن الناس، مستتر عن أبصارهم^١. وفي السابع، ذكران إلياس الحتي - الذي ذكرناه. وفي الثامن، ذكران اليسع (Elisha) النبي تلميذ الياس. وفي التاسع، ذكران ربولا (Rabula) الاسقف. وفي العاشر، ذكران ماما (Mamas) الشهيد. وفي الخامس عشر، عيد وفاة مريم؛ وبين اسم الذكران والعيد فرق، فإن «العيد» أجل مرتبة، والذكران أدون^٢. وفي السادس عشر، ذكران اشعيا و ارميا و زكريا و حزقيال الانبياء. وفي السابع عشر، ذكران سيلاقوس (Seleucus) و خطيبته اسطراطانيق (Stratonice) الشهيدين. وفي العشرين، ذكران اشمويل^٣ النبي. وفي الحادي والعشرين، ذكران لوقيوس (Lucius) الشهيد. وفي السادس والعشرين، ذكران سابا (Saba) الراهب الشيخ الهرم.

31 § وفي التاسع والعشرين، ذكران مقتل يحيى (John Baptist) وقطع راسه؛ وذكر المأمون بن احمد السلمى الهروي <424> أنه رأى بيت المقدس صابرا من الحجارة، بباب يقال له: «باب العمود»، وقد جُمعت مثل التلال والجبال؛ فقالوا: أنها كانت تطرح على دم يحيى بن زكريا. وكان الدم يفلوها وهو يفل <435> حتى قتل بختنصر من قتل، وحسب دماهم عليه. ١٥ فسكن حينئذ؛ وليس من هذا في الانجيل شيء، ولا أذكر ما أقول فيه، فإن بختنصر ورد بيت المقدس، قبل قتل يحيى بقریب من اربع مائة وخمس و اربعين سنة؛ وكان الخراب الثاني، على يدى اسبسيانوس و ططوس ملكى الروم^٤. كأن ساكنى بيت المقدس، يُسمون كل من ضرب له: «بختنصر»، على أنى سمعت بعض اصحاب التواريخ <436> يقول أن هذا المذكور هو: جودرز^٥ بن سابور بن افقورشا <437> احد ملوك الاشكانية. وفي الثلاثين، ذكران الانبياء كلهم.

١. مرقس. ٩ / ٧ - ١٢.

1. Samuel (Shemuel) the Prophet (ab. 1010 - 1010 B.C.).

2. Vespasian (67 - 73 A.D.) - Titus (67 - 81 A.D.).

3. Gutarzes (H) Geopathros (44 - 51 A.D.).

32 § أيلول (September): في اليوم الأول، عيد «أكليل» السنة؛ وفيه يُصلُّون ويذْعون بحتم السنة، وافتتاح الأخرى الجديدة، لأنَّ اختتام السنة، يكون بهذا الشهر. وفي الثالث، ذكران الشهداء السبعة المقتولين بنيسابور. وفي الثامن، ذكران ميلاد مريم والدة المسيح. وفي التاسع، ذكران حَنَّةَ (Hanna) والدة مريم ويواقيم (Joyakim) والذها. وفي الثالث عشر، عيد محدث الهيكل بالصلاة، وهو تجديد البيع. وفي الرابع عشر، عيد وجود قسطنطين الملك وهيلاني والدة الصليب، وانتزاعها إثمًا من أيدي اليهود، وكان مدفونًا ببيت المقدس، وقد مرَّ له ذكر^١. وفي الخامس عشر، ذكران السنوذسات الستة. وفي السادس عشر، ذكران أوفيميا (Euphemia) الشهيدة. وفي العشرين، ذكران أوسطاثيوس (Eustathius) وزوجته والدة الشهيد. وفي الثالث والعشرين، ذكران أويطليوس (Vitellius) الشهيد. وفي الرابع والعشرين، ذكران تيغلا (Thecla) الشهيدة المحرقة بالنار، وفيه عيد كنيسة «القمامة» <438> التي بإيليا. وفي الخامس والعشرين، ذكران سابينيوس (Sabinianus) وبولس (Paulus) الشهيدان وطاطيس (Tattâ) <439> الشهيدة. وفي الثامن والعشرين، ذكران خاريطونوس (Chariton) الراهب. وفي التاسع والعشرين، ذكران اغريغوريوس (Gregorius) الأسقف، الذي نَصَرَ اهل ارمينية.

33 § فهذا ما علمناه، من ذكاريين «الملكائبة» واعيادهم وفيها ما لا يُخالفهم «النسطورية» فيه؛ وسنذكر ما لهم بالانفراد، بعد أن نَجْعَلَ ذكر الصوم واسطة بين المذهبين، فإنه مشترك لهم وفيها بينهم.

ch.

[XVI]

الْقَوْلُ عَلَى صَوْمِ النَّصَارَى

و ما وقع اتفاق كلهم عليه من الاعياد

— الموصولة و الايام المترددة معه <440>.

<ط/٣٥٧>

§ 1 قد تقدّم لنا، من ذكر لوازم «فصح» اليهود، و شرائطه و كيفية استخراجهم و علل ذلك، ما يزيد على الكفاية، و يتلخّص اقصى الغاية؛ و صوم النصارى من توابعه، و المتصل اسبابه باسبابه. و نحن ذاكرون من احواله، ما يُشبهُ الفَرَضَ المقصود في أعماله، يعون الله و حُسن إفضاله، فنقول: أنَّ صوم النصارى ثمانية و أربعون يوما، أوّلها ابدأ يوم الاثنين، و فطرهم يوم الاحد، التاسع و الاربعون من أوّل صومهم، يستونه «السعائين» (Hosanna / Palm Sunday) و من الشرائط الّتي اشترطوها، وقوع الفصح بين السعائين و «الفطر»، الّذى هو الاسبوع الاخير من اسابيع الصوم، لا يتقدّم السعائين و لا يتأخّر عن اليوم الاخير من الصوم. و قد ذكرنا الحدود الّتي فيها، يدور فصح اليهود — فها تقدّم؛ و لكنّ النصارى، لم توافّقهم فيها، و لا في أوائل الجياجل، و «المجيعل» هو: الدّور

معرَّب من السريانية. لأنَّه «غيفل» و معناه و معنَى «المحزور» واحد؛ لكنَّ اللاتي أنْ تذكُر: عند اهل كُلِّ طبقة، ما هم عليه من المواضعات، فهم يسقون المحزور الكبير «اينديقوتيا» <441>، غير أنَّه يَنقُل في التكرار عند الذكر، قلنسَمَه الجبجل الكبير.

2 § و إنما وقع هذا الاختلاف، لأنَّ عند اليهود أنْ أوَّل سنة من تاريخ الاسكندر

<442> هي العاشرة من المحزور، و ليس عند النصارى ذلك كذلك، بل هي الثالثة عشر؛ و ذلك

أنَّهم، لما اخذوا ما بين آدم و الاسكندر، و هو عند بعضهم خمسة آلاف و تسع سنين^١، و عند

الآخرين خمسة آلاف و ثلاثة^٢، و غمانون <443>، و على الاخير يَمُنُّ الجبُّ منهم، و هو

المشهور ايضا عند المحصلين؛ قال خالد بن يزيد بن معاوية بن ابي سفيان <444> و كان أوَّل

فلاسفة الاسلام، و حتَّى قيل: أنْ عِلِمه من الذى استخرجه دنياال من غار الكنز، و هو الذى

أودَّعَه آدمُ ابوالبشر ما عِلِم: «و فى تمام القُشَر من أعوام / الى ثلاثٍ معها تمام؛ معانيه^٣ معدودة قد

جُمِعَتْ / الى ألوفٍ شَدَسَتْ و نَطَطَتْ^٤؛ أظهرَ دينَ رَبِّه الإسلاما / فالثَّامُ بالهجرة و استقاما». و ذلك

أنَّ الهجرة، كانت فى سنة ثلاث و ثلاثين و تسعمائة للاسكندر؛ فاذا ألْقِيَ ذلك، بما ذُكِر من تاريخ

العالم، و هو سِتَّة آلاف و مائة و ثلاث عشرة، بَقِيَ خمسة آلاف و مائة و ثمانون؛ ثُمَّ أَلْقَوْا تلك

السنين جبال صغرى، بَقِيَ اثنا عشر، و هي السنون الماضية، من أوَّل «الجبجل» الى أوَّل التاريخ.

3 § فَرَتَّبُوا «الْعَبْرَ» (Enneadecatris) فيها، على حساب «هزرجوح»

(Ordo Intercalations // 2,5,7,10,13,16,18.) لأنَّه الترتيب انقائم بذاته، المستغنى عن

نقصان شىء من التواريخ <445>؛ و جعلوا الفصح فى أوَّل سنة من الجبجل، فى خمسة و

عشرين يوما من «اذار»، لأنَّ فصح السنة ألْقِيَ فيها صُلِبَ المسيح، يُوجِبُ ذلك؛ و رَكَّبُوا عليه

فصوح سائر السنين، فكان غاية تقدُّمِه اليوم الحادى و العشرين من «اذار»، و غاية تأخُّره اليوم

الثامن عشر من «نيسان»، يكون ذلك ثمانية و عشرين يوما (Terminus Paschalis) فصار

غاية تقدُّمِ الفصح، متأخراً عن الاعتدال الربيعى، الذى شهَدَ له العيان بمقدار يومين، استظهارا و

احتراسا عَمَّا فى اثنان السابِغ من قوانين «السليحين» (Apostolorum) و هو أيُّما أسقف أو

قس أو شماس، عَمِلَ عيد الفصح قبل استواء الليل و النهار مع اليهود، فنَظَّطَ عن درجته.

١. توب: معاته، داد / طنز: و مانه.

٢. داد / طنز: مانه.

٣. طنز: و سئون.

٤. عس / توب: ططحت.

§ 4 و لو كان فطر النصارى، هو الفصح بعينه، او يَتَّبَعُهُ عنه بعدا مفروضا غير متغير، لَتَرَدُّدُ معه او موازيا له، في مثلها من الایام؛ ولكنه لما كان غير متقدم للفصح، صار غاية تقدمه متأخرا عن غاية تقدم الفصح بيوم واحد، وهو اليوم الثاني والعشرون من «اذار»؛ وأما غاية تأخره فتأخر عن غاية تأخر الفصح بأسبوع، لأنه اذا اتفق يوم واحد، كان الفطر في الاحد الذي يتلو، فيتأخر عنه اسبوعا، فاذا كان الفصح في غاية تأخره، كان الفطر ايضا في غاية تأخره في اليوم الخامس والعشرون من «نيسان»؛ فلذلك صارت الایام التي يتردد فيها فطرهم، خمسة وثلاثين يوما، واول الصوم، لاجل ذلك متردد بموازاة مع الفطر، في مثلها من الایام، اولها اليوم الثاني من «شباط»، و آخرها اليوم الثامن من «اذار»؛ فيصير اعظم البعدين بين اول الصوم والفصح، تسعة و اربعين يوما، واصفره اثنين و اربعين يوما.

§ 5 و بين استقبال الفصح، واجتماع «اذار» في السنة البسيطة، او اجتماع «اذار» الثاني في السنة العتورا، اربعة واربعون يوما و شئع ساعات و عَشْرُ ساعة <446>، فصار هذا الاجتماع، يتخلل ابدا فيما بين اول البعد الاصفر و اول البعد الاعظم؛ ويقع قريبا من اول الصوم، واعتُمد على الاعتبار به؛ وهو أن يُنْطَرَّ الى الاجتماع الكائن في «شباط»، ويَصْغُحُّ في اقرب الاثنان اليه من جهته - اعنى - قبله و بعده؛ فإن كان في حَذِّ الصوم، الذي هو الثاني من شباط الى الثامن من «اذار»، فهو اول الصوم؛ وإن قَصُرَ عنه، فوقع خارجا عن الحد، أهمل الاجتماع، وقِيلَ بالذي يتلو ما فَعِلَ بالمتقدم، فثبوتُ بذلك على اول الصوم.

§ 6 و الفصح - كما يَبَيَّنُ - يترجع الى الحادى والعشرين من اذار، وهو غاية تقدمه؛ فاذا اتفق الاستقبال فيه، و كان يوم السبت <447> كانت اُسْنَةُ بسيطة، و كان الاجتماع المُنْتَبَرُ بعد ما مضى اربعة ايام من شباط؛ والاثنين الذي يَتَقَدِّمُه، اقرب اليه، و مع ذلك هو اول حَذِّ الصوم، إن لم تكن السنة كبيسة^١، فيكون اوله، و إن كانت كبيسة^٢، فهو الثاني^٣ من شباط، وهو في حَذِّ الصوم، فيكون اوله ايضا، و غاية ما يتأخر الفصح، أن يكون في اليوم الثامن عشر من نيسان، فاذا اتفق الاستقبال فيه، و كان يوم الاحد، كانت السنة عتورا، و كان الاجتماع المُنْتَبَرُ عليه <448> و هو اجتماع «اذار» الثاني، يقع في اليوم الخامس من اذار السرياني (و الثامن منه الاثنين)^٤ الذي

١ طرو: بسيطة.

٢ طرو: بسيطة.

٣ هن: اذات.

٤ امرو: طرو.

يتلوه اقرب اليه؛ لأنَّ أوَّل اذار السريانيّ، يكون يوم الاثنين؛ فيصير أوَّل الصوم، اليوم الثامن من اذار الّذي، هو آخر خدّ الصوم.

§ 7 و لو رَجَعْنَا الى اجتماع اذار الأوَّل، وجدناه يَتَقَعُ في أيّوم الخامس من شباط في السنة الكبيسة، و أوَّل شباط يَتَقَعُ يوم الاحد؛ فيكون الاثنين المتقدّم، اقرب اليه، و هو أوَّل خدّ الصوم، فيُضْلَحُ أن يكون أوّله، لو كان يُوجَدُ فيه سائر الشرائط؛ و هو أنّا اذا جعلناه أوَّل الصوم، وقع الفطر قبل الفصح بمقدار شهر؛ و ذلك يَسْتَحِيلُ على حسب ما أُصْلُوا، و ايضا فلو لم تكن السنة كبيسة، لكان الاجتماع يَتَقَعُ في اليوم الرابع من شباط، فالمتقدّم من الاثنين، أَقْرَبُ اليه هو أوَّل شباط؛ و قد خَرَجَ عن الحدّ، فيَجِبُ أن نُهِمِلَه، و نَرْجِعَ الى الاجتماع الّذي يتلوه.

§ 8 و قد كان اصحاب المسيح - عليه السلام - يحتاجون الى تقديم المرفة بفصح اليهود، ليستنيطوا منه أوَّل الصوم؛ فكانوا يَسْتَفْتُونَ اليهود فيه، و يَسْتَلُونَهُمْ عنه، و هم للعداوة بينهم و بينهم، كانوا يُخْبِرُونَهُمْ بخلاف الحقيقة، لِيُضِلُّوَهُمْ؛ و مع ذلك لم تكن توارى عنهم متفكة الى أن تَجَرَّدَ لحسابه، كثير من حُسابهم؛ فَحَسَبُوهُ على أدوار مختلفة و أعمال متنوعة، و الّذي أَجْمَعُوا على استعماله، هو الجدول الّذي يَسْتَوْنَهُ «خُرَانِيْقُون» (Chronikon) <449>؛ و زعموا أن اوسيبس (Eusebius) اسقف قيسارية، حَسَبَهُ مع ثلاثمائة و ثمانية عشر نفرا، من الاساقفة في «السنودس» الأوَّل (Nicæa / 325 a.d.).

١٠

٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥

جدول.....§ 9

خرانیقون النصاری <450>.

[illegible]

§ 10 (fol. 170a1) ١ و العمل به، ان تؤخذ سنو الاسكندر الناقصة، و توضع في مكانين، و يقسم احدهما على ثمانية وعشرين، و يُطرح ما خرج من القسم، و ما بق فهو لجيجل الشمس؛ و يُزاد على الموضع الآخر اثنا عشر، و يُطرح المجتمع تسعة عشر تسعة عشر، و الذي بق فهو لجيجل القمر. فيدخل كل واحد منها في جدولهِ، فيوجد اول الصوم في البيت المشترك لهما، عند ملتقى الاصبعين؛ فإن كان بسواد، فهو في «شباط»؛ و إن كان بجمرة، فهو في «آذار». و هذا الجدول المسمى «خرانقون»، معمول على الجيجل الكبير، لبا ذكرناه من عود الفصح فيه، الى يومه من الاسبوع، و موضعه من الشهر السرياني. و حال الصوم، مشترك به - كما تبين -؛ و منهم من اكنفى بالجيجل الصغير، فأخذ سنو الاسكندر الناقصة، و زاد عليها اثني عشر، و ألقى المجتمع تسعة عشر تسعة عشر، و ادخل ما بق في سطر العدد، من جدول الصوم الاوسط، و اخذ ما بحماله في جدولهِ، و هو الماضي من اول شباط اليه؛ ثم استخرج اول شباط في تلك السنة، و علامته من الاسبوع، فان كان يوافق الصوم الاوسط يوم اثنين، فهو الصوم المعدل، و هذا هو الجدول:

§ 11جدول الصوم الاوسط

سنو الجيجل القمر	يوم الفصح عامي مذهب النصارى	شهور الفصح عامي مذهب النصارى	الصوم الاوسط	رأس تسرى التالي للفصح عامي مقدسى نصيح النصارى
ا	كه	آذار	و	د
ب ع	يج	نيسان	كد	كج
ج	ب	نيسان	يد	يب
د	كب	آذار	ج	ا
هـ	ى	نيسان	كب	ك
و	ل	آذار	يا	ط
ز ع	يج	نيسان	ل	كح
ح	ز	نيسان	يط	يز

ط	کز	آذار	ح	و
ی ع	یه	نیان	کز	که
یا	د	نیسان	یو	ید
یب	کد	آذار	ه	ج
یج ع	یب	نیسان	کد	کب
ید	ا	نیسان	یج	با
یه	کا	آذار	ب	لا
یوع	ط	نیسان	کا	بط
یز	کط	آذار	ی	ح
یج ع	یز	نیسان	کط	کز
یط	و	نیسان	یج م	یو

§ 12 (fol. 170 b) و هذا معمول على ان الفصح، هو آخر يوم من الصوم. و توليد الصوم الاوسط بالحساب، أن تؤخذ سنو الاسكندر الناقصة، و يزداد عليها اثنا عشر، و يسقط المجتمع تسعة عشر تسعة عشر، و يضرب ما بقى في تسعة عشر، و يزداد على المبلغ سبعة عشر، ثم يلقى ثلاثين ثلاثين، فما بقى أقل من ثلاثين، فهو الصوم الاوسط.

§ 13 و قد بينّا فيما مرّ، أن الفطر لا يتقدّم الفصح و لا يطابقه، بل يتأخّر عنه ابدًا؛ فيجب من ذلك، أن يتأخّر الصوم المعدل، عن الصوم الاوسط ابدًا، سواء وافقه يوم اثنين او لم يوافقه؛ و لأن هذا التأخّر، لا يجاوز اسبوعا، فانه لا يتوسط بين الصوم الاوسط و الصوم المعدل، يوم اثنين غيرها؛ و بهذا يتفق مع خرائيقون (Chronikon) فإن أهل هذا الشرط، و عمل على ما قالوه، فرجما اختلافًا باسبوع، كالذى يقع في سنة الف و ثلاثمائة و احدى عشرة للاسكندر؛ فإن خرائيقون ينطق بأن اول الصوم، يقع فيها في اليوم الثانى عشر من شباط، و الصوم الاوسط في هذا الجدول، هو الخامس من شباط، و يتفق يوم الاثنين؛ فإن أهل تفاوت ما بين الجدولين باسبوع، و إن أخر اسبوعاً تطابقا.

§ 14 و حسابات اليهود، في الاجتماعات والاستقبالات، تشهد على خرائيقون ولا تشهد له؛ وذلك أن في هذه السنة، الممثل تأريخها، يقع اربا عشر نيسان، ليلة السبت الثالث والعشرين من آذار السرياني، على احدى عشرة ساعة و مائتين، واحد عشر حلقاً <111>، فالفصح يوم السبت، ويقع قبل «الشعائين» (Palm Sunday) بيوم؛ وذلك غير جائز، لأن من شرائطه، أن يقع في الاسبوع الاخير من اسابيع الصوم. و ايضا فإن هذه السنة بسيطة، واجتماع آذار اليهود، يكون ليلة الخميس الثامن |من| شباط، عند مضي أربع ساعات و مائة «حلق» و حلقين منها؛ و الاثنين المتقدم، اقرب اليه، لأن منتصف ما بين الاثنين، هو اول يوم الخميس، و هذا الاثنين هو الخامس من شباط، و ليس بخارج عن حد الصوم، و هو اونه؛ والمرسوم في خرائيقون، الاثنين التالي له، و هو الثاني عشر من شباط.

§ 15 و أما الحسابات بالاصول المرصودة، فانها ربما شهدت لهذا، و ربما شهدت لغيره بالصواب. ان تؤخذ العلة و اشرائط فهم، و يصحح بما يصح في زماننا من حركات الكواكب؛ فقد زالت موضوعاتهم عن مواضعها، و خاصة ما لليهود؛ فانهم يدققون في الحساب (fol. 171a) فيظهر الخلل عند التدقيق اكثر. و أما النصارى، فليس بهم حاجة الى ذلك التدقيق، لاكتفائهم في امر الفصح بما ذكرناه. و استغنائهم، عن امر الاجتماعات و الاستقبالات؛ و بل ربما وجد لهم جداول لذلك، معمولة على ان الشهر القمري، تسعة وعشرون يوما و نصف فقط؛ و ابتدأوها من اول اجتماع مفروض، في جيجل صغير.

§ 16 و لما اظهرنا المحجة، لمن كان يدعى من اليهود فصحا و مطرا، و يرى من نفسه عن التقليد هونا، و اتونا لهم المحجة الى تحقيق الفصح، بالحركات الموجودة في زماننا - و هو أن يجعل يوم استقبال في برج الحمل، محصل اصلا؛ و تجعل ايام كون الشمس في برج الحمل للدوران حدا، ثم يركب على ذلك الاستقبال تركيبا، لا يخرج عن طرقي الحد، حتى لا يتقدم الفصح يوم الاعتدال الربيعي، و لا يمثل القمر الا في برج الاعتدال - كص على عقبيه، و هدم ما بنى بيديه؛ و زعم أن المعتبر في علم الاستقبال الموجب للفصح، أن يطلع القمر قبل غروب الشمس، و يغرب بعيد طلوعها. و إلى مثل هذا، يلتجئ الخصوم عند انقطاعهم، و انسداد ابواب الحجج عليهم؛ فيتعلقون بالمحالات، التي يكذبها العيان؛ فما كذا - نطق به التنزيل الحكيم: ﴿وَجَعَلُوا بَيْنَهَا وَاسْتَيْقَنَتَهَا

انفسهم ظُلماً و علواً^١. و الذى ذكر هؤلاء المنقطعون، غير متعلق بشرائط الفصح، التى بحسبها بُنى حسابها؛ فإنَّ طلوع القمر قبل غروب الشمس و غروبه بعد طلوعها، متولد من اسباب آخر، احدها: كون الاستقبال فى نصف الليل، و الثانى: طول الليل، و الثالث: سرعة القمر فى حركة المرتبة^٢. والرابع: غول البلدان فى الشمال، و الخامس: كثرة عرض القمر فى وجهة عرض البلد.

- 17 § و من هذه الاسباب الخمسة، تكون لقطرانات؛ و هى فى غاياتها و ازدواجات، و هى متفاوتة الوقوع من مبادنها و نهاياتها. و اذا كان الامر كذلك، لم يحتج فى وجود هذه الاحوال، التى ذكروها الى المدة - التى - يتردد منها الفصح؛ و لكنّها توجد فى كلّ وقت، بل الشتاء، أولى بها من الربيع. (fol. 171b) فاذا مثل المحتج بذلك، كما قيل: «مررت من القطر كى لا أُنْبِلُ / فأبصرت نفسى لدى المُقْبِ». فأين اصحاب الجدول المجرد، الذين واجهوا المسلمين، و عيروهم بحسابات اهل الكتاب، و حتى يروا اجتماعهم، على مخالفة ما اتسوه و اشترطوه؛ و ظنهم انهم على شيء، و يعلموا أن الذى عليه المسلمون، هو الحقّ البقین دون ما عدها؛ و الثالث على اختلاف السنين و الاعوام، و لكنهم ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ (يأبى الله الا ان) يتمَّ نوره و لو كره الكافرون^٣.

- 18 § و يوجد للنصارى، جدول فى معرفة الصوم، موافق لخرائقون، غير أنه احسن وضعاً، و اغرب تركيباً، و اظرف عملاً؛ والعمل به، أن تُجعل سنو الاسكندر، مع السنة الناقصة جياجل شمسية، و يُحفظ ما يبقی، ثم يُزاد على سنیه مع الناقصة^٤ اثنا عشر؛ و يُجعل جياجل قرية، و يحفظ الباقي، و يُدخل ما بقى فى الجياجل الشمسية، فى سطر جيغل الشمس؛ و يؤخذ ما بجياله من اصل السنة، و يحفظ، ثم يدخل ما فى الجياجل القمرية، فى سطر جيغل القمر؛ و يُؤخذ ممّا بجياله من الاسطر السبعة، من اولها بيوتاً بالعرض بعدد، ما حُفظ من اصل السنة؛ ثم تجرى الاصبع الى اسفل الجدول، حتى تنتهى الى الف مكتوب بالخُمْرة، و يُنظر ما بجياله من صوم الكنيسة، إن كانت السنة كنيسة أو صوم المستوية، ان كانت غير كنيسة؛ و يوجد بإزائه ايضا مواقع اعياد من شهورها، و سنذكرها مفصلة. و هذا هو الجدول:

١. چنین است در اصل و توب شاید درست «المرنه» باشد.

٢. حُف: —.

٣. قرآن، ٢٧ / ٨٤.

٤. قرآن، ٦١ / ٨.

یز	ز	یط	نیسان	و	ز	ا	ب	ج	د	ه	و	یز	یح	و	یه	که
یح	ا	ج	نیسان	ز	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	یح	یط	ز	یو	کو
یط	ج	ب			ب	ج	د	ه	و	ز	ا	یط	ک	ح	یز	کز
ک	د	یو	نیسان	ط	ج	د	ه	و	ز	ا	ب	ک	کا	ط	یح	کح
کا	ه	ه	نیسان	ی	د	ه	و	ز	ا	ب	ج	ک	کب	ی	یط	کط
کب	و				ه	و	ز	ا	ب	ج	د	کب	کج	یا	ک	ل
کج	ا	یح	نان	ب	و	ز	ا	ب	ج	د	ه	کج	کد	یب	کا	لا
کد	ب	ب	نیسان	یح	ز	ا	ب	ج	د	ه	و	کد	که	یح	کب	هم
که	ج				ا	ب	ج	د	ه	و	ز	که	کو	ید	کج	ب
کو	د	ی	نیسان	یه	ب	ج	د	ه	و	ز	ا	کو	کز	یه	کد	ج
کز	و	ب			ج	د	ه	و	ز	ا	ب	کز	کح	یو	که	د
کح	ز	یح	نیسان	یز	د	ه	و	ز	ا	ب	ج	کح	کط	یز	کو	ه
		ز	نیسان	یح	ه	و	ز	ا	ب	ج	د		ا	آذار	یح	کز
					و	ز	ا	ب	ج	د	ه	ب	ب	یط	کح	ز
					ز	ا	ب	ج	د	ه	و	ج	ج	ک	کط	ح
					ا	ب	ج	د	ه	و	ز	د	د	کا	ل	ط
					ب	ج	د	ه	و	ز	ا	ه	ه	کب	لا	ی
					ج	د	ه	و	ز	ا	ب	و	و	کج	جزیران	یا
					د	ه	و	ز	ا	ب	ج	ز	ز	کد	ب	یب
					و	ز	ا	ب	ج	د	ه	ح	ح	که	ج	یح

۱. در اصل در ردیف «کب» (۲۲۱) آمده.

۲. در اصل ساقط است.

20 § مثال ذلك سنة «غشى» (= ١٣١٠) لئلا سكندر^١؛ الباقى لجيجل الشمس كب. و لجيجل القمر يا. و أصل السنة و؛ فنظرنا ما بجيال يا. فى سطر جيجل القمر من الاسطر السبعة. و عددنا من اولها ستة. و هو مثل عدد اصل السنة. و صاغنا^٢ الى ج. ثم اجرينا الاصبع الى اسفل الجدول. حتى انتهينا الى الف «احمر». و اخذنا ما بجماله من صوم السنة المستوية؛ لأن السنة. ليست بكبيسة. فكان الصوم فى ك من شباط؛ و كذلك يخرج من خرائيقون المتقدم (Fol. 172h) و اذا عُدَّ فى هذا الجدول. فى الاسطر السبعة. مثل عدد اصل السنة. و انتهى الى الف «احمر»؛ فانه إن انحط^٣ العامل الى اسفل الجدول - كما ذكرنا - وافق خرائيقون؛ وإن لم يحفظ. و اخذ ما يقابله. وافق ما ذكرنا فى الصوم الاوسط. و تقدم مقتضى خرائيقون باسبوع.

21 § و قد اوهم ابوجعفر محمد بن الحسين الخازن <252> فى تفاوت ما بين رأسى ادوار التسعة عشر. عند اليهود و النصرى؛ فظنَّ أن سنى التاريخ عند النصرى. تزيد ثلاث سنين على ما عند اليهود؛ فاستخرج رأس السنة. لأول تاريخ الاسكندر. من قبل يوم خروج بنى اسرائيل من مصر؛ لأن العلماء اتفقوا. على انه يوم الخميس؛ فلم يخرج له رأس السنة يوم الاثنين. الا بعد زيادة ثلاث سنين^٤. و نيس الامر كذلك. فإن لأجل اختلاف ما بين الفريقين فى تاريخ آدم؛ و كان ذلك يصح لابي جعفر. لو كان خروج بنى اسرائيل من مصر معلوما فى شهور السريانيين؛ و لو كان ذلك معلوما. لكنى كثيرا من متون^٥. ما تكلفه من الامثلة.

22 § ثم اورد فى معرفة الصوم الاوسط. طريقا غريبا من اختراعه <254> و هو أن ينظر الى اليوم الخامس من كانون الآخر. و هو صوم عيد «الدغ» (Épiphanie) - أى؛ يوم. هو من شهور العرب. و ينقص ما مضى من الشهر القمري اليه. من احدى و ثلاثين. و يعدّ ما بقى من اول «شباط». فحيث نقد. فان يوم الاثنين الادنى اليه. مما يتلوه هو اول الصوم. و ليس هذا الطريق. كالذى تقدّم ذكره؛ فإنّ من شأن الصوم الاوسط. أن يتقدّم الصوم المعدل ابدًا. و لا يتأخّر عنه؛ و قد يتقدم اول الصوم المعدل. فى بعض الاحوال للذى يخرج بهذا العمل. و اذا تقدّم مرة. و تأخّر

٢. عس / توب؛ صاعنا. طغف؛ جاب؛ بنا.

١. عس / توب؛ تانين.

١. در اصل «عسو» (٦٦: ٩١).

٢. اصل: انحط. طغف: انحطى (٩).

٣. طغف: برزول.

اخرى. اشتبه على العامل امره، وغرب لأجله عن الحقيقة. و لو قال: «يؤخذ اقرب الاثنين اليه، من كلاجهته، بعد أن يكون في حدّ الصوم»، لكان الى الصواب اقرب، لأن الخارج له، هو بعد الاجتماع للمعتبر عليه، من اول شباط.

23 § و وجدت في بعض المتفرقات^١، انه ينظر الى انيوس العشرين، من اشهر العربي التالي،

لشهر العربي الذي يقع فيه، عيد «الدغ» - هو هو السادس من كانون الآخر - فإن كان يوم الاثنين، فهو اول الصوم [وإلا] فالاثنين يتلوه. وهذا عمل، لا يصح على هذه المؤامرة، ويعد عن الصواب من جهات منها، أن «الدغ» اذا اتفق في اول الشهر العربي، الى اليوم الثالث منه، وقع اجتماع الشهر التالي له في اوائل شباط؛ وصح الاعتبار به، فصلح في كثير (fol. 173a) من الاوقات، أن يقع الصوم حواليه؛ وذلك في اوائل الشهر التالي للدغ، دون اليوم العشرين منه و ما تلاه؛ ومنها انه، لو امكن وقوع الاجتماع، من الشهر العربي في اليوم السادس والعشرين، و كان الصوم ابداً يتقدم الاجتماع و لا يتأخر عنه، كما يتقدمه؛ فإن ذكر اليوم العشرين، لا معنى له البتة، بل غاية ما يتقدم الصوم، الاجتماع المطلوب، اذا اتفق يوم الخميس، أن يقع في اليوم الخامس والعشرين من الشهر العربي.

24 § و اذا اصلحت هذه المؤامرة، صحت، و ان طالبت بعد الطول، لانتظام العمل اقساماً

كثيرة، وهو أن يقال: ينظر الى الدغ في أي يوم، يقع من الشهر العربي؛ فإن وقع فيه من اوله الى اليوم الثالث منه، نظر الى اليوم التاسع والعشرين منه؛ فإن كان يوم الاثنين، و بين الدغ و بينه سبعة و عشرون يوماً و ما فوقه، فهو اول الصوم؛ و ان لم يكن يوم الاثنين، فهو الذي يتلوه من الاثنين؛ و إن وقع الدغ من اليوم الثالث من الشهر العربي، الى الثالث والعشرين منه، فليطرح ذلك اشهر؛ و ينظر في الشهر الذي يتلوه، الى اليوم الخامس والعشرين منه؛ فإن اتفق يوم الاثنين، فهو اول الصوم، و إلا فالذي يتلوه من الاثنين؛ و إن يقع من الثامن والعشرين الى آخره، ترك ذلك الشهر، و نظر في الذي يتلوه على ما ذكرنا، غير أنه يجب أن يعتبر باليوم السادس والعشرين، حتى يوقف على اول الصوم.

25 § و ذكر محمد بن عبدالعزيز الهاشمي <451>. في زيجته^١ -الذي سبأه- انكامل، عملاً لمعرفة صوم النصارى؛ وهو أن ينظر الى الاجتماع المتفق في شباط، ما وقع من الايام، فيما علاماتها بجد - و هي للقر و مزيج و عطارد؛ فصومهم هو يوم الاثنين -الذي- مضى قبل^٢ الاجتماع؛ وإن وقع في الايام -الثي- علاماتها اهوز، و هي للشمس و المشتري و الزهرة و زحل، فهو يوم الاثنين -الذي- يأتي بعد الاجتماع. فهو عمل صحيح. و مينا على ما قدمناه ذكره؛ لكنه يحتاج معه الى تفصيل الحال، و استثناء في بعض الايام؛ و هو أن الاجتماع المذكور، اذا وقع في يوم الاثنين، فهو اول الصوم نفسه، و اذا وقع في يوم الثلاثاء و الاربعاء و الخميس، فإن الصوم هو يوم الاثنين المتقدم، لأنه اقرب اليه كما قدمنا؛ و اذا وقع في يوم الجمعة و السبت و الاحد، فهو يوم الاثنين الذي يتلو الاجتماع، لأنه اقرب اليه من المتقدم، هذا كله على شريطة، أن يكون الاثنين المشار اليه، واقعاً في حد الصوم؛ فأما اذا تقدّم الاثنين حد الصوم -اعني- كان قبل اليوم الثاني من شباط، أهمل ذلك الاجتماع (i). 173h) و صرف الفحص المذكور، الى الاجتماع التالي الواقع في اواخر شباط، او اوائل آذار.

26 § و في زيج يوسف بن الفضل اليهودي الخيبري <452> جدول لاستخراج صوم النصارى، و هو قطعة من خرائيقون اوسيبس (Euschiu) و مؤامرتة، زعم أن يُزاد على سني الاسكندر الناقصة، اثنا عشر، و يلقى المجتمع تسعة عشر تسعة عشر، فما بقي يدخل في سطر جيجل القمر، و هو الطول؛ و تدخل علامة اول السنة، و هو تشرين الاول في العرض؛ و تجري الاصبعان، فحيث اتقيا فثم اول الصوم، إن كان بسواد، فمن شباط، وإن كان بحمرة، فمن آذار؛ و إن كانت السنة كبيسة، و وُجد اول الصوم بالحمرة، تُرك و زيد على علامة السنة واحد، و عُمِل عليه العمل الاول. و قد سبها مع صحة العمل، أن يوفي الأقسام حقها؛ و هو أنه، اذا كانت السنة كبيسة، و وُجد اول الصوم بالسواد، فهو هو لا يحتاج الى تغيير شيء من العمل؛ و إن وجد بالحمرة، و زيد على علامة السنة واحد، و عُمِل به العمل، فوُجد اول الصوم في المرة الثانية بالحمرة ايضاً، فهو هو؛ و إن وُجد بالسواد، فليُزاد على اول الصوم واحد، فيحصل المطلوب، موافقاً لما يخرج من خرائيقون، و هذا هو ذلك الجدول:

١٧٧١ (١٦) مكرر

٢. توب: مثل.

١. توب: نازيحه

§ 27

جدول «یوسف بن الفضل الیهودی» (۱)

لاستخراج صوم النصارى و هو بعض خرائقون (۴).

جبل الفهر	العرض	ا	ب	ج	د	هـ	و	ز
ا		یب	یا	ی	ط	ح	ز	و
ب		کو	که	ج	ب	ا	کح	کز
ج		بط	بج	یز	یو	یه	ید	ک
د		هـ	د	ج	ط	ح	ز	و
هـ		کو	که	کد	کج	کب	کح	کز
و		یب	یا	یز	یو	یه	ید	بج
ز		هه	ده	ج	ب	ا	زه	و
ح		یط	که	کد	کج	کب	کا	ک
ط		یب	یا	ی	ط	ح	ید	بج
ی		هه	ده	ج	ب	ا	کح	کز
یا		یط	بج	یز	یو	یه	کا	ک
یب		هـ	یا	ی	ط	ح	ز	و
بج		کو	که	کد	ب	ا	کح	کز
ید		بط	بج	یز	یو	یه	ید	بج
یه		هـ	د	ج	ب	ح	ز	و
یو		کو	که	کد	کج	کب	کا	کز
یز		یب	یا	ی	یو	یه	ید	بج
بج		هه	ده	ج	ب	ا	زه	و
یط		یط ^۲	بج	کد	کج	کب	کا	ک

(۴) صحیح طف ۱ در اصل کج، ۲ در اصل کز، ۳ در اصل ید.

§ 29 (fol. 174b) وقد بيّنا أن خرائيقون، هو محسوب على الفصح الذى استخرجوه؛ فلو حسب الصوم الاوسط على ما يقتضيه فصح اليهود، لكان اول حدوده اليوم التاسع والعشرين من كانون الآخر؛ ولوقعت^١ سائر اسبابه والصوم المعدل، على خلاف ما وقعت للنصارى. وقد استخرجنا ذلك على مذهب اليهود، ليرى الناظر فى هذا الكتاب عياناً لو جئناه له، فلا يتشوف اليه وآخر تأمل، خرج عن حد الصوم اسبوعاً، لكيلا يقشعر عنه قلوب من لم يتعوده. ولأجل ذلك، يقع الفصح للصوم المؤخر فى الاسبوع السادس، لا الاخير؛ والعمل به، أن تؤخذ سنة الاسكندر الناقصة، وتوضع فى مكانين، وي طرح احدها ثمانية وعشرين، فما بقى [فهو] لدور الشمس؛ وينقص من الموضع الآخر، اثنا عشر ابداء، ويلقى تسعة عشر تسعة عشر، وما بقى فهو لدور القمر؛ ويدخل كل واحد من البقيتين فى جدول، فيوجد فى البيت المشترك، اول الصوم على مقتضى فصح اليهود؛ ويوجد بحيال بقية دور القمر، فوفاً علامة رأس سنة اليهود، الواقع فى السنة المتقدمة؛ فإن كانت بسواد، فهو فى «ايلول»، وإن كانت بمحرة، فى «آب»؛ ومعه موقع فصح اليهود، من شهرى «آذار» و«نيسان»، وفوقه الصوم الاوسط؛ وإن كان بسواد، فى «شباط»، وإن كان بمحرة، فهو فى آخر كانون الآخر، وهذا آخر خرائيقون المذكور^٢.

§ 30) وفيما ذكرناه، من امر صوم النصارى وعلل استخراجهم، كفاية؛ والسبب فى كونها فى هذا الموضع، هو أنهم يعتقدون أن البعث والقيامة، يكون فى مثل اليوم الذى، قام فيه المسيح من قبره؛ فارادوا أن يستقبلوه صائمين، وربما يهوس^٣ بعضهم فقال: ان الطوفان كان فى مثل ذلك الوقت، فيخافونه؛ ويريدون ان يكونوا صائمين، إن عسى ما جاءهم مثله. فقد صام المسيح، فى برية الاردن، بعد الصيغة فى نهره اربعين يوماً، على ما ذكر فى الانجيل^٤. فبن اول الصوم الى يوم الجمعة الاربعين منه، فظائر تلك الايام، وفى يوم السبت الحادى والاربعين، اقام الميت الذى فى القبر بطور زيتا، قريباً من بيت المقدس؛ وفى يوم الاحد الذى هو الثانى، والاربعين وهو الشعانين (السعائين) الكبير، رحل من التنية الى بيت المقدس، راكب جحيش لهم، فاقبل فيه من ركوب الحمار، فاستقبله الرجال والنساء والصبيان، بأيديهم ورق الزيتون (fol. 175a) وقرأوا بين يديه التوراة والزبور،

١. اصل: لو وقعت.

٢. هامش عس: «موضع خرائيقون...» (الصفحة المتقدمة «٥»).

٣. لوقا، ٢٤ / ١ - ٢.

٤. طيف، در ماهيون.

الى أن دخل بيت المقدس. و يوم الاثنين و يوم الاربعاء. كان محتفياً عن اليهود. و في يوم الخميس. فصح المسيح؛ و فيه يستعملون «المورون» (muron). و هو دهن المطيب؛ و ذلك أن بيتاً جاءت فيه طبيب. يقوم ثلاثمائة دينار، و فيضته على رأس المسيح. تبجيلاً له و تعظيماً.

31 § و في الاناجيل الاربعة: أن المسيح بعث في هذا اليوم. و هو يوم الخميس. بعض تلامذته الى بيت المقدس. و بعث له رجلاً يستقبله. مع جرة فخار. يحملها على كتفه؛ و أمره أن يوعز اليه باتخاذ طعام له. و لاتباعه ليفصح عنده؛ فهياً الرجل المأمور. ما يفصح عليه اليهود. من الفطير و غيره. و أتاه المسيح ليلاً. فأفصح عنده مع التلامذة في الغرفة. و غسل ارجلهم اكراماً لهم - و كذلك يفعله القسيسون بأصحابهم في هذه الليلة -. و قال لهم: «اعلموا أن احدكم سيسلمني في هذه الليلة و يكفرني». ثم انصرف من تلك الغرفة. و صعد طور زيتا؛ و ذهب يهودا اسخريوطا (Judas Iscariot) - و كان احد التلامذة -. فسعى به الى الكهنة و عطاء اليهود. فانشأ منهم ثلاثين يوماً؛ و ذم عليه. فأخذوه و ضربوه. و وضعوا عليه اكليلاً من شوك. و شتموه و انالوه من كل مكروه. و عذبوه تلك الليلة الى ان اصبحوا. فصلبوه على ثلاث ساعات من يوم الجمعة. على قول متى (٢٧ / ٣١) و ماركوس (١٥ / ٢٦) و لوقا (٢٣ / ٣٣)؛ فأما يوحنا (١٩ / ١٧). فإنه زعم. انه صلب على ست ساعات من النهار. و هي جمعة الصليوت (crucifixion). و صلب معه لثان. على جبل صهيون الذي يقال له «الجمجمة». و يُدعى بالعبرانية «كُلْكُث» (Golgotha). و مات على ما قالوا: في الساعة التاسعة.^١

32 § و استوهبه يوسف الرامثاني (Joseph of Arimathia) و يقال له «البسولطاني» <423> من قائدهم فيلاطس (Pontius Pilate) فوهبه اياه. و دفنه يوسف في قبر. كان هتيأ لنفسه.^٢ و ليلة السبت اتالي لجمعة الصليوت. إشارة الموق بقدم المسيح. و يوم هذا السبت بالعشي. هو عيد القيامة؛ و هو أنهم يزعمون أن المسيح. مكث في القبر يوماً و ليلتين. ثم قام من قبره صبيحة اليوم الثالث. و هو يوم الاحد الذي هو «الفطر». و يحكى لسبب القيامة حكاية. يهت لها

١. متى: ٢٦ / ١٧ - ماركوس: ١٤ / ١٢ - لوقا: ٢٢ / ٧ - يوحنا: ١٩ / ١٧ (نحو جسد مرقس).

٢. متى: ٢٧ / ٣١ - ماركوس: ١٥ / ٢٦.

٣. لوقا: ٢٣ / ٥٦ - يوحنا: ١٩ / ١٧ - يوحنا: ١٩ / ١٧.

صاحب العلم الطبيعى، بل لا يوجد مقراً بها؛ ولولا اطباق الخنوص على الاخبار عنه، ذاكرين مشاهدته وتخليد الفضلاء (fol. 175b) من العلماء وغيرهم اياه، في كتبهم لما يسكن القلب اليه.

33 § وقد عرفته من الكتب، واخذته ساعاً عن الفرج بن صالح البغدادى <453> ان في وسط كنيسة «القيامة» <438> ببيت المقدس، قبر المسيح منقور في صخرة واحدة مطيقة، وعليه قبة تشرف عليه اخرى عظيمة، وحوالى الصخر دار «برمات» (٢) يُشرف منه المسلمون والنصارى، ومن حضر الى موضع القبر في هذا اليوم، متضرعين الى الله - تعالى - وداعين اياه، من نصف النهار الى آخره. ويحى مؤذن الجامع، والامام و امير البلد، فيعقدون عند القبر، ويجيتون بقناديل يضعونها عليه و هو معلق؛ وقد اطفأت النصارى سُرُجهم وقناديلهم قبل ذلك، و يمكنون الى أن يروا ناراً صافية بيضاء، قد اشعلت قنديلا، فنها سُرُج القناديل في الجامع و البيع، ثم يكتب الى حضرة الخلفاء، بوقت نزول النار، و يستدلون بسرعة نزولها، و قربه من نصف النهار على خصب السنة، و يتأخروا الى العشاء و بعده على جديها.

34 § و حكى هذا الخبر: أن بعض السلاطين، وضع في موضع الفتيلة نحاساً، كيلا يتفقد، فيفسد ذلك، فانها اذا نزلت، اتفد النحاس. ونزول هذه النار، في يوم متردد ومدة ثا، موضع العجب. فأما حدوثها، من غير مادة ظاهرة لها، فأعجب منه. | او اعجب منه | ما لا شك فيه، لو جردت شرائط صحة الخبر فيه، من امر الكنيسة التي في بعض قرى مصر؛ و قد شاهدها الموثوق بقوله، المأخوذ برأيهم المأمون، من جهتهم التوبة عليهم؛ و منهم، فزعوا أن فيها سردابا، ينزل اليه بنيف و عشرين مرقاة؛ و فيه سرير، تحته رجل و صبي مشدودان في نطح، و فوقه تور رخام، في جوفه باطية زجاج، داخلها فتيلة نحاسية، في جوفها فتيلة كتان تتوقد؛ فيصب فيها زيت، فلا يلبث أن تقتل الباطية الزجاج زيتاً، و يفيض الى التور الرخام، فينفق ذلك على الكنيسة^١.

35 § و ذكر الجيهانى <331> انه: صار اليه من وثق به، و رفع الباطية عن التور، و افرغ الزيت عن الباطية و التور جميعا، و اطفأ النار، و اسادها جميعاً الا الزيت [فانه] صب زيتا من عنده؛ و ابدله فتيلة اخرى، و لئسها، فما لبث ان فاض الزيت الى الباطية الزجاجية، ثم فاض الى التور الرخام، من غير مادة ظاهرة و لا عنصر. و ذكر انه: اذا اخرج الميت من تحت السرير

(fol. 176a) انطفأت النار، ولم يفيض الزيت. و ذَكَرَ عن اهل تلك القرية: أن المرأة المستوهة في نفسها حبلاً، تحمل ذلك الصبي الميت، وتضعه في حجرها، فيتحرك ولدها في البطن، إن كان للحبل حقيقة أو تباؤس، إن لم تحش بحركة.

36 § و يوم الجمعة، الخامس من الفطر، هو ذكران الشهداء؛ وهو قوم من النصارى، دعاهم بعض الملوك^١ الى الخروج عن دينهم؛ فخرجوا هاربين ليلاً، وماتوا عن آخرهم، وتُسَمَّى هذه الجمعة <454> ايضاً «السعانيين» الصغير (Small Hosanna) و أول احد بعد الفطر، يسمى الاحد الحديث <455> وفيه: لبس المسيح اليباض، وقد يجعلونه مبدءاً للأعمال، و تاريخاً للشروط و القبالات؛ لأنه بمنزلة أول الآحاد. إذ الاحد المتقدم له، مختصٌ باسم أشهر؛ وهو الفطر و الآحاد، كلها معظمة عند النصارى، لاتفاق السعانيين و القيامة فيها؛ كما أن السبت، معظمة عند اليهود، لما ذكر في التوراة: أن الله - تعالى - قد استراح فيه، بعد الفراغ من الخلق^٢. وقد حكى عن بعض علماء الاسلام: أن تعظيم الجمعة، هو لفراغ الباري عن خلق العالم، و نفخه الروح في آدم؛ و عند المتجملين، أن تعظيم الايام في الملل، إنما هو لاستيلاء أصحابها من الكواكب، على موائد أنبيائها، و أدلة القرائن الدالة على ظهورهم.

37 § و بعد الفطر بارعين يوماً، عيد «الشَّلَاقَا» (Ascension) و يتفق ابدأ يوم الخميس؛ و فيه تُسَلِّقُ المسيح، مُصْعِداً الى السماء من طور زيتا؛ و أمر التلاميذ بلزوم الغرفة - التي - كان أفصح فيها بيت المقدس، الى أن يَتِمَّتْ لهم «الفارقليط» (Paraclete) و هو روح القدس. و بعد «الشَّلَاقَا» بعشرة ايام، و هو ابدأ يوم الاحد (Whitsun Day) عيد «الينطيقسطيني» (Pentecoste) و هو يوم نزول «الفارقليط» و تَجَلَّى المسيح لتلاميذه، و هم السليحون. ثم اختلفت ألسنتهم، فتفهموا، و مضت كل فرقة الى موضع اللغة - التي - ألهمتها و تكلمت بها. و في عشاء هذا اليوم، يشجذ النصارى الى الارض، اذ لا يسجدون من لدن الفطر، بل يصلون؛ و هم قيام لنص على ذلك، و في جميع ايام الآحاد، ينطقُ به آخر قوانين «السندوس» الأول <456>.

١. (♦) بايان افنادكي (الزبند «all») تا ايتجا در طبع «زاحالو» (طز، س ٨ - ٣).

٢. داد / طز: ٥٠.

٣. تكوين. ٢ / ١ - ٣، مخرج. ١٦ / ٢٣ - ٢٥.

٤. هن: الهمها و تكأم.

38 § و أول صوم السليحين، و هم الحواريون عند النصارى «الملكائيتة»، هو يوم الأرساء

بعد «الفنطقسطى» (Whitsunday) بمشرة إيام، و فطره ابدأ يوم الاحد، بعد ستة و اربعين يوما

من أوله. و اليوم الثالث، من إيام هذا الصوم، و هو يوم الجمعة، يسمى جمعة الذهب <457>

وذلك لأن الحواريين، مروا فيها على رجل مقعد ببيت المقدس، يسأل الناس شيئا، فناداهم الله

بالتصدق عليه، فقالوا له: ما معنا ذهب و لا فضة، و لكن قم و احمل سريرك، و امض لأمرنا فهذا ه

جل ما تقدر عليه لك، فقام معافى، و حمل سريرته و مضى لشأنه. و أكثر هذه الاعياد، قد رُسمت في

جدول الصوم، الذى يُتمل فيه بالسبعة الأسطر <458> فاذا استخرج منه الصوم، وقِفَ عليها

ايضا دفعة، ان شاء الله.

ch.

[XVII]

الْقَوْلُ عَلَىٰ أَعْيَادِ النَّصَارَى

— النسطورية و ذكاريْنهم و صيامهم — <459>

طبر/٢٠٩<

§ 1 أن نسطورس^١ المنسوب إليه هذه الفِرقة، خالَفَ «الملكائِيَّة»، و أظهر قولاً في الاصول، أَوْجَبَ المبائنةَ بينهم وبينه؛ و ذلك ممَّا يَحْتُ على النظر، و التفحص و التفریع و القياس، استعداداً لمخالفة الخصوم و مجادلتهِم، و خروجاً عن التقليد لهم. و قد فعل نسطورس ذلك، و شرَّعَ لَمَن اتَّبَعه، ما خالف فيه الملكائِيَّة، من جهة نظره و تتبُّعه. و أنا ذاكر ما بلفظي، من اعيادهم و سائر اِيامهم، فاقول: أن النسطوريَّة وافقت الملكائِيَّة، في بعض الايَّام المشهورة، و خالفتها في بعضها. فاما التي خالفها فيها، فتقسم قسمين، منها ما تركته اصلاً، و منها ما لم تتركه؛ و لكنَّها استعملته في وقت آخر، و على غير وجهه عند الملكائِيَّة. و اما التي وافقتها فيها، فقد قيَّدت بها اِياماً، لم تستعملها الملكائِيَّة (و من اِيامهم قسم رابع، و هو الذي لم تستعمله الملكائِيَّة)^٢ و لم يَقَيِّد بها نستعمل.

١٠

1. Nestorius the Syrian (ab. 428 - 439 A.D.).

٢. جملة مبان ذو كسانك افزودة داد / طبر. و ابرهس / توپ كاهند؛ امت.

§ 2 فامّا النَّي وافقت فيها الملكائيتة. فالميلاد (Christmas) و الدُّفْع (Epiphany) و

عيد الشُّعْخ (Wax) و أوّل الصوم (Fasting) و السمانين الكبير (Great Hosanna) و «سَنَلْ
أَزْجَل» المحوارين. و فصح (Passover) المسيح و جمعة الصَّلْبُونِ (Crucifixion) و القيامة
(Resurrection) و الفطر (Fast - breaking) و «الاحد الحديث» و السَّلَا (Ascension)

٥ و البنطيقسطى (Whitsunday) و صوم مارت مريم (Lady Mary) و بعض ما ذكر في ذكارين

الملكائيتة. و امّا الَّذي وافقتها فيه. و خالفها في وقته و استعماله. فكـ«سَاعَلْنَا» (Ingressus) و هو
انتقالهم. من صحون الهياكل الى سقوفها؛ و لَمَّا عُمِلَ ذَلِكَ. على رجوع بنى اسرائيل الى بيت المقدس.

و يسمى «قدس عتا» (Sanctification) و هو أوّل احد في تشرين الآخر. إِنْ كَانَ أوْلَهُ يوم

الاربعاء. و ما بعده الى يوم الاحد. و إِنْ كَانَ يوم الاثنين. او يوم الثلاثاء. فَانَّهْ آخر احد في تشرين

١٥ الأوّل. و عياره على ما حِفِغْتُ يوحنا المَلْفَان (John the Teacher) يَدُكُزْ: أَنَّهُ يوم الاحد. الواقع

بين اليوم الثلاثين. من تشرين الأوّل الى اليوم الخامس من تشرين الآخر؛ و كـ«السَّبَّار»

(Annuntiation) و هو بشارة مريم بحمل المسيح. فَانَّهْ أوّل احد في كانون الأوّل. إِنْ كَانَ أوْلَهُ فيما

بين الجمعة و الاحد. او آخر احد في تشرين الآخر. إِنْ كَانَ بين الاثنين و الخميس؛ و على كُلِّ

حال. فهو خامس الآحاد من أحد «سَاعَلْنَا».

§ 3 و قد كان أوّل كانون الأوّل. من سنة الميلاد. يوم الاحد. فيبينه و بين الميلاد. خمسة و

عشرون يوما؛ و هم يقولون: كما أَنَّ المسيح مخالف للناس. من جهة التولد بالناسل؛ فكذلك مكته

جنينا على خلاف العادة. بل قد يجوز ان تقع البشارة. وقت الاستقرار في البطن. و يجوز أَن تقع

قبله و بعده. و حُكِيَ أَنَّ «السَّبَّار» عند اليعقوبية. هو العاشر من «نيسن» العبراني. و قد وافق هذا

اليوم. في السنة المتقدمة لسنة الميلاد. اليوم السادس عشر من «اذار» السرياني. و كصوم مارت

٢٥ مريم. فَانَّهْ يوم الاثنين. الَّذي يتلو يوم «السَّبَّار». و فطره يوم الميلاد. و مَقْتَلُ يَحْيَى المعمدان عند

النسطورية. في اليوم الرابع و العشرين من «آب». و ذكران شمعون بن صباى اى ابن الصَّبَّاغ في

السابع من «آب»؛ و عيد الصَّلِيب. فَانَّهْ عندهم اليوم الثالث عشر من ايلول؛ و ذلك أَنَّ هيلاني.

استخرجته في هذا اليوم، ثم أظهرته للناس في اليوم الرابع عشر، فاجتمع الناس عليه؛ فهؤلاء أخذوا يوم استخراجه، وأولئك أخذوا بيوم اظهارها إياها.

§ 4 واما التي لم تستعملها الملكاتية، ولا قيّد بما تستعمله؛ فمثل ذكران يوحنا الكشكراني <460> فإنه في أول يوم من تشرين الاول، و ذكران مار فثيون <460> في الخامس والعشرين منه؛ وعيد «ذير يوحنا» في اليوم السادس من كانون الأول؛ وعيد كنيسة مريم بيت المقدس، في اليوم السابع من كانون الآخر؛ و ذكران مار فوثيا <461> في الخامس والعشرين من حزيران؛ وأول عيد «التجلى» (Revelation) وهو آخر ظهور المسيح للناس، في السادس من «آب». وفيه عيد «دير الناس»، وآخر عيد التجلى السادس عشر من «آب»، وعيد مرمارى في اليوم الثاني عشر من «آب»؛ و ذكران كرسين (Crispinus) و كرماس (Crispianus) في اليوم الثالث من ايلول.

§ 5 واما التي قيدتها بأيام الاسابيع، من غير أن يكون بينهم فيها اشتراك او وصلة؛ فمثل ذكران قوطا <462> الراهب - وهو مار سرجس - فإنه في اليوم السابع من تشرين الاول، إن كان أوله يوم الاحد، وإن لم يكن أخر إلى الاحد - الذي - يتلو السابع؛ ومثل ذكران اشموني <463> فإنه في الاحد الذي يتلوه، على مذهب نصارى بغداد؛ وكعيد «ذير ابي خالد»، فإنه في الجمعة الاولى من تشرين الثاني؛ وعيد دير القادسية، في الجمعة الثالثة من هذا الشهر؛ وعيد «دير الكحال» في الجمعة الرابعة منه؛ و ذكران برسفا <464> فإنه آخر احد في ايلول؛ وكعيد دير الثعالب، فإنه آخر سبت في ايلول، إلا أن يكون أول تشرين الاول من السنة الآتية، يوم الاحد، فيأخر العيد اليه ويخرج من ايلول؛ فتتمري تلك السنة، ويتكرر في الآتية مرتين في اولها و آخرها.

§ 6 واما التي قيدتها بأيام المشتركة فيما بينهم، فقد تنقسم ثلاثة اقسام، الاول منها: ما

وُجِّل بالصوم الكبير او بفطره، و الثاني ما وُجِّل بالميلاد (Christmas) و الثالث ما وصل بالدغ (Epiphany). فالتى وُجِّلَت بالصوم الكبير، إما بأوله أو بآخره، فكم - جمعة احادر <465>، و هو الثاني عشر من أول الصوم، و كمالفاروقة و تفسيرها: النجاة، و هو يوم الخميس الرابع والعشرون من أول الصوم. و ذكران مار ترسيا <466>، و ذكران مار

٢. هن: احد، ضبط از طز است.

١. طز: بدون تلو و لا، ضبط كرد.

قرياقوس (Cyriacus) الطفل الذي قُتِلَ، ولم يرجع عن النصرانية، فأنه يوم الجمعة العشرون من
 الفطر؛ و ذكران سُورين (Surin) و دوران (Durān) الارمنين <467> المقتولين على يد
 شابور الملك^١، فأنه يوم الاحد التاسع والعشرون من الفطر. و صوم السليحين، فإنَّ أوَّله عند
 النسطورية، ابداً يوم الاثنين بعد الفطر الكبير بسبعة اسابيع؛ و يتلو يوم البنطيقمطي
 ٥ (Whitsunday) و ايام هذا الصوم، ستَّة و اربعون يوماً، و يكون فطره يوم الجمعة ابداً، و ذكران
 مر عبداً (Mar Abdā) تلميذ مر ماري، فأنه يوم الخميس الرابع عشر من فطر السليحين، و
 فطرهم هذا موصول بالفطر الكبير؛ و كذكران مر ماري (Mar Mārī) فأنه يوم الجمعة الخامس
 عشر من فطر السليحين؛ و كصوم «ايليا»، فإنَّ أوَّله يوم الاثنين بعد احد وعشرين اسبوعاً من
 الفطر الكبير، و ايامه ثمانية و اربعون يوماً، و فطره يوم الاحد؛ و كصوم مر موسى (Mar Moses)
 فانه يوم الاثنين الذي بعد فطر «ايليا»، و هو سبعة اسابيع^٢، و فطره يوم الاحد.

١٠ § 7 و كصوم «نينوى» (Ninive) فأنه يوم الاثنين الذي قبل أوَّل الصوم الكبير باثنين و
 عشرين يوماً، و هو ثلاثة ايام، و ذكروا أنَّ قوم يونس (Iona) لما أَظْلَهُمُ العذاب؛ ثُمَّ كَشَفَهُ اللهُ
 عنهم و أُبْنُوا، صاموا هذه الثلاثة ايام. و اما ليلة «الماشوش» (the Spy) و هي ليلة الجمعة، زعم
 الذاكرون لها: أنَّهم يَظْلُبُون فيها المسيح؛ فقد اختلفوا فيها، فبعضهم قال: أنَّها ليلة الجمعة التاسعة
 عشر من صوم «ايليا»، و بعضهم قال: أنَّها الجمعة التي صُلِبَ فيها المسيح، و هي الصَّلْبُوت
 ١٥ (Crucifixion) و بعضهم قال: أنَّها جمعة «الشهداء» (Martyrs) و هي بعد الصَّلْبُوت باسبوع؛
 و الترجيح للقول الأوَّل، بين الثلاثة الاقوال. و اذا عُرِفَ أوَّل الصوم، في السنة المقصودة، و أُذْخِلَ
 في جدول صوم المستوية، إنَّ كانت السنة مستوية (= بسيطه) <468> او في جدول صوم
 الكيسية، إنَّ كانت كيسية، وُجِدَ بجملته في جدول الاعياد الموصولة بالصوم، ما يُفْهَدُ مما ذكرنا، و
 ٢٠ صوم «نينوى» انْتَقَدَمَ له، و هذا هو الجدول:

١. شاپور (دوم) ساسانی ۲۰۹-۱۷۹ م.

٢. عبارات از «و فطره...» تا اینجا در داد / طرز ساقط است.

§ 8

جدول الاعیاد

— الموصلة بالصوم الكبير <469>

ب	پ	و	ه	و	د	ب	و	ه	و	ب	و	ب	و	ب	پ	ب
صوم المستویة	صوم الکسبة	حصة لخادو	نهاره	مارتسا و مار فرانوس	ذکران سورین و ذکران الککاتة	سوم الطین عند الککاتة	جسته قنص	ذکران مرعدها	ذکران مرعاری	سوم الطین	کله لخادو	صوم موسی	صوم المنظم	سوم الکسبة	صوم الکسبة	صوم الکسبة
نباط	نباط	نباط	نباط	نباط	نباط	نباط	نباط	نباط	نباط	نباط	نباط	نباط	نباط	نباط	نباط	نباط
ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ب	پ	و	ه	و	د	ب
ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ
د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	ب
ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	ب	ب
و	ز	ح	ط	ی	ک	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	و	ه	و
ز	ح	ط	ی	ک	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	و	ه	و	د
ح	ط	ی	ک	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	و	ه	و	د	ب
ط	ی	ک	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ
ی	ک	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	ب
ک	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	ب	ب
ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	و	ه	و
پ	و	ه	و	د	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	و	ه	و	د
و	ه	و	د	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	و	ه	و	د	ب
ه	و	د	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ
و	د	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	ب
د	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	ب	ب
ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	و	ه	و	د	ب	پ	و	ه	و
پ	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب

<طر/۲۱۲-۲۱۳>

هذا الصوم مع صوم «نينوى» <473>؛ و ذلك اذا اتفق الصوم الكبير في أول حذّه، فيكون الاثنين الذى يتلو الدغ، هو صوم العذارى، ومنه الى الصوم الكبير، اثنان و عشرون يوما؛ فيكون ايضا أول صوم «نينوى»، كل واحد منها ثلاثة ايام.

§ 11 فيتخذون ذكران مار يوحنا (Mâr Johannes) فأنه في يوم الجمعة آتى تتلو الدغ، و ذكران بولس و بطرس، يوم الجمعة اثنانية، و هى التى تتلو ذكران يوحنا؛ و بولس (Paulus) كان يهوديا، فرغموا أن المسيح، أظهر آيته في إغماء عينه، ثم فتحها، فآمن به، ثم أرسله الى الشعوب، ليتبعوهم؛ و بطرس (Petrus) هو شمعون الصفا (Simeon Kephas)، و ذكران اصحاب الانجيل الاربعة، في الجمعة الثالثة، و ذكران اسطفانوس (Stephanus) الشهيد في الجمعة الرابعة، و بعضهم يجعله يوم الخميس قبلها يوم، و ذكران الآباء السريانيين (Syrian Fathers) في الجمعة الخامسة، و ذكران ابائنا (Greek Fathers) في الجمعة السادسة، و هو ذكران اليونانيين ذيوذوريوس (Diodorus) و ثيودوريوس (Theodorus) و نسطورس (Nestorius) الاساقفة، و ذكران «مرايا» (Mâr Abhâ) الجاثليق في الجمعة السابعة، و ذكران أولد آدم، و هو ذكر من مات من ولد آدم، الى ذلك الوقت في الجمعة الثامنة؛ فإن لم يكن في الجمعات فضل، و أظهر الصوم الكبير، ليطلبوا ذكران الآباء السريانيين، و جعلوا مكانه ذكران مر آبا الجاثليق، ثم ساقوها على النظم الاول، و في الصوم الكبير، يؤقنون الجمع، و يكون لهم فيه، يوم جمعة بالعيشاء «قدّاش» لى: تعظيم.

§ 12 و قد عملنا للايام، الموصولة بالميلاد و الدغ و ايام الاسابيع، جدولاً، يتضمن مواقعها من شهور السريانيين؛ فن اراد العمل به، اخذ سنن الاسكندر مع المنكسرة، و جعلها «جياجل» شمسية، و ما بقى أدخله في سطر العدد، من جدول اعياد النصارى النسطورية؛ فيجد كل واحد منها بحيله، إن كان بحجرة، ففي الشهر الموقّع بالحجرة على راس الجدول، و إن كان بالسواد، ففي الشهر المكتوب بالسواد على راسه، و فوق ذلك، يومه من الاسبوع الذى يقع فيه دائما، و لو كنّا غلبنا ما للنصارى اليعقوبية، لامتثلنا في رأيهم، ما غلبنا في رأى غيرهم، إلا أنّا لم نقرّ بمن يتخذ مذهبهم، او يتفرّف موضوعاتهم؛ و هذا هو الجدول الذى، حسبنا، للأعياد في الجيجل الشمسى:

§ 13

جدولی

اعیاد النصاری النسطورية <474>

[illegible]

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

ch.

[XVIII]

القول على اعياد المجوس الأقدمين

و صيام الصابئين و اعيادهم <475>.

ظهور <475>

1 § أما المجوس <278> الاقدمون <476>، فهم الذين كانوا قبل ظهور زرادشت <264> و لا يوجد منهم صرّف ساذج، لا يدين بما جاء به زرادشت، بل هم من قومه ايضا، او من الشمس^١ <477>، و لكنهم يذكرون اشياء قديمة، و يُضيفونها الى دينهم؛ و تلك الاشياء مأخوذة من نواميس الشمس^٢، و قدماء الحرائث^٣ <150>. و اما الصابئون، فقد قدمنا ان هذا الاسم، يقع على من هم بالحقيقة، اصحاب هذا الاسم و هم المتخلفون^٤ من أشري بابل، الذين نقلهم يختصّر من بيت المقدس اليها؛ فانهم لما تصرفوا في الارض، و اعتادوا بقعة بابل، استقلوا العودة الى الشام؛ فأثروا المقام ببابل، و لم يكونوا من دينهم بمكان معتمد، فسمعوا أقاويل المجوس، و صبّوا الى بعضها، فامتزجت مذاهبهم من المجوسية و اليهودية، كحال المنقولين من بابل الى الشام - اعني - المعروفين بالسامرة.

١. عس / توب: الشمس / الشمس (= بودسم / بوداسان / بودائي كرى).

٢. في الاصل: «الشمسية» ايضاً (= اليهودية؛ فهو الصواب <477> ٣. هن: المختلون.

§ 2 و يوجد اكثر هذه الطبقة، بسواد العراق؛ و هم الصابئون <257> بالحقيقة. و هم متفوتون غير مجتمعين، و لا كائنين في بلدان مخصوصة بهم دون غيرهم؛ و مع ذلك، غير متفقين على رأى واحد^١. كأنهم لا يُسندونها الى ركن ثابت في الدين، من وحي او إلهام او ما يُشبهها. و يَتمون الى انوش بن شيت بن آدم. و قد يَقَعُ الاسم على الحرانتيّة، الَّذِينَ هم بقايا اهل الدين القديم المغربي، الثابتون عليه^٢ بعد تَظْهِرِ الروم اليونانيّين؛ و يُنسبون الى اغاديمون و هرمس و واليس و «باباآ» و سوار <478>. و يَدَيُّون بنوتهم، و نبوة أمثالهم من الحكماء؛ و هذا الاسم، أشهر بهم من غيرهم. و إن كانوا تَسْتَوُّوا به، في الدولة العبّاسيّة في سنة ثمان وعشرين و مائتين، لَعُدُّوا في جملة مَنْ يؤخذ منه، و يُوعَى نه الذمّة؛ و كانوا قبلها، يسمّون الحنفاء و الوثنيّة و الحرانتيّة.

§ 3 و قد يسمّون الشهور، بالاسماء السريانيّة؛ و يَسلُكون فيها، شبه^٣ طريقة اليهود، بل اليهود هم المتشبهون بهم، إذ هم أقدم بالاضافة اليهم أوّل؛ و يُلحقون باسمى الشهور، لفظة الهلال، فيقولون: هلال تشرين الاول. و هلال تشرين الآخر؛ و رأس سنتهم، هو هلال كانون الآخر. و لكنهم يَبتَدئون في العدد، بهلال تشرين الاول؛ و مبدأ اليوم عندهم من طلوع الشمس، خلاف ما عليه العاملون بشهور الأهلّة؛ و مبدأ الشهر الهلالي^٤ عندهم، هو اليوم الثاني من الاجتماع، فتي كان الاجتماع قبل طلوع الشمس، و لو بدقيقة؛ فإنّ مبدأ الشهر، اليوم اَدى يليه؛ و إن كان مع طلوع الشمس أو بعد طلوعها، كان مبدأ الشهر، اليوم الثاني من الاجتماع؛ و اذا اجتمع لهم في ثلاث سنين شهر و ايام، زادوا في شهورهم بعقب هلال «شباط» شهرا، و سَمَّوه هلال «اذار» الاول.

§ 4 و قد أودعَ مُحَمَّدُ بن عبدالعزيز الهاشمي <451> زيجته المعروف بالتكامل، نبذاً من اعيادهم على وجه الإخبار، دون التفحص عن أوائل أحوالها، و تفصيل اسبابها، فتَقَلَّبَتْ الى هذا الباب، و أَصْنَفَتْ اليها ما سَمِعَتْه من جهة غيره، و تصرَّفَتْ في ظواهرها بالحسبانات، على وجه الاستقراء، إذ لم يكن لى من القوة فيها، مثل ما كان لى في غيرها، و الله المعين:

١. داد / طز: حال واحدة.

٢. نپ / طز: البائنن / لباينون عنه.

٣. نپ: بما، طز: مايا.

٤. داد / طز: سبيل.

٥. داد / طز: ١.

5 § هلال تشرين الاول (October): في اليوم السادس منه، عيد «دير الزهبانية»^١ <479>. وفي السابع، مبدأ تعظيم العيد. وفي الثالث عشر، عيد «فودي» الهى. وفي الرابع عشر، عيد «الهى» فودي. وفي الخامس عشر، عيد الأقسام (Sortium).

6 § هلال تشرين الآخر (November): في اليوم الأول، «اليخت» (Fatum) الكبير. وفي اليوم الثانى، مار شلاما. وفي الخامس، عيد «دامو ملح» لخلق الرأس، وفي التاسع، عيد «برشا» صنم الزهرة. وفي السابع عشر، عيد «توشا» وفيه الخروج الى بطنان. وفي الثامن عشر، عيد «سروج»، وهو يوم تجديد الثياب؛ وذكر ابو الفرج الزنجاني <90>: ان الرابع من هذا الشهر، أول عيد «المظان»، والثامن عشر من أول الشهر آخره.

7 § هلال كانون الأول (December): في السابع، عيد خطاب بنيان صنم الزهرة. وفي العاشر، عيد عزس^٢ الاصنام للمزج. وفي العشرين، عيد الجبن^٣. وفي الحادى والعشرين، أول الصوم الأول، وفطره يوم الاجتماع الذى يتلوه، ويحرم فيه اللحم؛ والإقطار في انصيام عندهم، بالصدقة والمؤاساة. وفي الثامن والعشرين، عيد دعوة الجبن^٤. وفي التاسع والعشرين، عيد البخوت^٥ (Fata) للجبن. وفي الثلاثين، عيد المشاورة؛ وذكر ابو الفرج الزنجاني: ان الرابع والعشرين منه، عيد الميلاد (Nativity).

8 § هلال كانون الآخر (January): كل ما كان في هذا الشهر، من دعوة وصوم وعيد، فللجبن^٦. وفي اليوم الأول منه، عيد رأس السنة كالقنداس (Calendas) للروم. وفي الرابع، عيد «دير الجبل» وعيد «بلى» (Balti) يعنى الزهرة. وفي اليوم الثامن، صوم سبعة ايام، فطره الخامس عشر. وفي الثانى عشر، دعوة «دحشوا»^٧. وفي اليوم العشرين، يصلى بقل^٨ حزان. وفي الخامس والعشرين، عيد صنم تركيا^٩ (Atargatis) وفي السادس والعشرين، عيد عزس السنة.

١. نب: الذهبية، طز: الذهبية <479>.

٢. داد / طز: عس، غرس، توب، غرس.

٣. عس: الجحوت، توب: الجحوت، نب: الجحوت، طز: الجحوت.

٤. طز: سان، كه: يا حاشا، دالى: بر ان (الى بابا) زخاوى به معناه روز نماز بران «يعلى» (= دعاء) حزان كرفله است.

٥. (نز) / (Ata) ٦. توب، الزما.

§ 9 هلال شباط (February): في اليوم التاسع، أول الصوم الأصغر، وهو سبعة أيام، و
فطره السادس عشر من الشهر، ولا يُدَوَّقون فيه دسماً، ولا شيئاً من الأعناب^١ و المتخذ منها. و
في العاشر، عيد بيت المروس للشمس. و في الثاني والعشرين، عيد نبطش^٢ للشمس. و في الرابع و
العشرين، عيد شيخ الوقار يعنون زحل. و في الخامس والعشرون، عيد عرس علمانا.

§ 10 هلال آذار (March): في اليوم الأول، صوم «أي»^٣، وهو ثلاثة أيام، وفطره الرابع
من الشهر. و في اليوم السابع، عيد هرمس عطارد. و في الثامن منه <480> أول الصوم الأكبر، و
يُحْرَمُ فيه اللحم فقط، و معياره أنهم يتوحدون فيه يوماً، يكون الشمس فيه في برج الحوت، إلى أن
يكون بعد أحد و ثلاثين يوماً و (الشمس) في برج الحمل، و القمر في برج السرطان، بمثل أجزاء
الشمس، فيكون الأول، أول صومهم، و الآخر فطرهم؛ و ربّما كان هذا الصوم، تسعة و عشرين
يوماً، إذا كان هلال آذار ناقصاً عن ثلاثين. و في اليوم العاشر، فطام العتبان.

§ 11 هلال نيسان (April): في اليوم الثاني، عيد «دميس»، و في الثالث، عيد الكُخْلِي
(Stibium)، و في الرابع، تعظيم الفناء (Ploutos). و في الخامس، عيد بلتان^٤ صنم الزهرة. و في
السادس، عيد «سماروخي»^٥ للقمر؛ و فيه عيد دير كاذاي، و الفطر الكبير، يتَّعَمُّ في أغلب الأحوال في
اليوم الثامن منه؛ و فيه عيد يسني^٦ الأرواح. و في التاسع، عيد أرياح^٧ الساعات. و في الخامس
عشر، عيد لسرار الشمال^٨. و في العشرين، عيد الجمع لدير كاذاي. و في اثنان و العشرين، عيد دير
سيني <481>.

§ 12 هلال أيار (May): في اليوم الثاني، عيد «سلوغا» رئيس الشياطين. و في الثالث، عيد
بيت بنداى. و في الرابع عيد التُّدُّور. و في السادس عيد «اميصلح»، و هو عيد المعمودية أيضاً، و
في السابع، عيد «ضحضال» صنم القمر. و في الحادى عشر، عيد «ضحضاك» و «جروشيا». و في
الثاني عشر، عيد «جرشيا». و في الثالث عشر، عيد «برخوشيا». و في الخامس عشر، عيد

١. داد / طز: الاعباد (أ). ٢. طز: منطس. ٣. شاید كد همان «تذال» بابلی باشد.

٤. طز: بلان. ٥. توپ: سماروچی، طز: سماروخی.

٦. عس / توپ: نسى. نب: بنشى. طز: منسى (خط «يسنى» از ساست).

٧. نب: ارياح، طز: ارياب. ٨. داد / طز: السماك.

«بروخروشيا». و في السابع عشر، عيد باب التين^١. و في العشرين، عيد التمام لـ«مضعضاك». و هو صنم أعمى؛ و فيه عيد «ترعوز».

§ 13 هلال حزيران (June): في السابع، ذكران «تموزا»، فيه نوح و بكاء. و في الرابع والعشرين، عيد «الكرموس» <482>. و هو عيد التبريك ايضا. و في السابع والعشرين، عيد بيت القصاب.

§ 14 هلال تمّوز (July): في اليوم الخامس عشر، عيد الفتية. و في السابع عشر، عيد غُرس دقائن (Elements). و في الثامن عشر، عيد دقائن. و في التاسع عشر، عيد دقائن ايضا.

§ 15 هلال آب (August): في اليوم الثالث، عيد «ديلفتان» <483> صنم الزهرة. و قد يكون السابع ايضا ديلفتان. و في الرابع والعشرين، عيد الاغتسال في حَمَّةٍ سَروج. و في السادس والعشرين، عيد ايضا. و في الثامن والعشرين، عيد «كفرميسا». و في اليوم الثلاثين، آخر الاغتسال من حَمَّةٍ سَروج.

§ 16 هلال ايلول (September): في الثالث عشر، عيد «عميد^٢ دورنا» (Column of Houses) للنساء إفتار. و في الرابع عشر، صوم «دفلنا». و في الرابع والعشرين، عيد رؤوس مخرج الاهلة. و في الخامس والعشرين^٣ عيد التمتع في ثَلُ حَزَّان.

§ 17 و في كلّ شهر من شهورهم، صوم اَيام مفروضة. واجب على كهنتهم؛ و أَظَنَّهُ اربعة عشر يوما من كلّ شهر، او الرابع عشر، و لا أَتَحَقَّقُ ذَلِكَ. و حكى بعض الواصفين لمذاهبهم: أنّ اليوم السابع عشر من كلّ شهر، عيد لهم، و علَّته ابتداء الطوفان في مثله من شهر الهلال. و أنّ اَيام الاعتدالين و الانقلابين، اعياد لهم ايضا؛ و الشتوى من الانقلابين، هو مولد السنة. فهذا ما ذكره الهاشمي وغيره، جمعناها كما هي ناسخين لها - على هيئة أرقامها فقط؛ و اذا تَبَيَّنَّا لنا سماعها من اصحابها. و تميّز ما للصابئين والحرانتيين و المجوس الأقدمين بعضها من بعض، سَلَكْنَا فيها طريقتنا المملوكة في غيرها، ان شاء الله.

§ 18 و لأنّ صومهم الكبير، يَقَعُ في التربع الاول، من هلال «اذار» و الشمس و القمر في بُزْجَيْنِ دَوْنِ جسدین، و فطره في التربع الاول من هلال «نيسان» و الثيران. معا في برجین

١. عس / توب: السن.

٢. طز: +

٣. عبارات سان دو كمانك افزودة داد / طز است.

منقلبين مفروضين <484>. يُوجِبُ ذلك أَنْ تُدَوَّرَ شهورهم في سنة الشمس، دور شهور اليهود؛ وذلك على الأمر الأوسط، و يَتَعَلَّقُ سبب كُلِّ واحد منها بالآخر، فَإِنَّ شرط الفصح، أَنْ يَتَقَابَلَ التَّيْرَانِ في برجى الاعتدالين، أَوَّلُ تقابل، فَقَدْ يُكَيَّنُ أَنْ يَتَقَابَلَ، وَ كَذَلِكَ مَرَّتَيْنِ، وَ شرط فطرهم ما ذكرناه؛ فاذن التَّربيع المتقدم للفصح، هو فطرهم، وَ الاجتماع الأقرب الى الاعتدال الخريفي، هو رأس سنتهم، وَ ليس يُخْرَجُ عن ايلول.

§ 19 وَ اِذَا حَسَبْنَا ذَلِكَ، لِدَوْرٍ مِنْ اِدْوَارِ الثَّعْثَةِ عَشْرِ، خَصَلَتْ ذَلِكَ بِالْأَمْرِ الْجَمِيلِ؛ فَاتَّهَمَ يُعَدُّونَ ذَلِكَ بِوَقْتِ الْجَمْعِ - كَمَا ذَكَرْنَا -، وَ أَعْمَالُ الْيَهُودِ وَ انْتِصَارَى فِي اسْتِخْرَاجِ انْفِصَح، مَبْنِيَّةٌ عَلَى الْحَرَكَاتِ - الَّتِي - ظَهَرَتْ لَنَا تَأَخُّرُهَا عَنِ الْحَقِيقَةِ، وَ خَاصَّةً فِي الشَّمْسِ؛ وَ اِذَا اعْتَبِرَتْ اِلِسْتِقْبَالَاتُ بِالْحَرَكَاتِ، اِلِسْتِخْرَاجَةُ مِنَ الْأَرْصَادِ اِلِسْتَحْدَثَةِ، وَجِدَ بَعْضُهَا يَتَقَدَّمُ اَوَائِلَ اِلِحْدِ اِلْمَحْدُودِ، لِلْفَصْحِ فِي كِلَا الرَّأْيَيْنِ؛ وَ هُمْ يَتَرَكُونَهُ، وَ لَا يَتَغَيَّرُونَ بِهِ، وَ هُوَ الْحَقُّ بَعِينُهُ؛ وَ وَجِدَ بَعْضُهَا يَتَرُوبُّ مِنْ اَوَاخِرِ اِلْحَدِ اِلْمَحْدُودِ، وَ بِأَخْذُونَ بِهِ، وَ يَتَضَمَّدُونَ عَلَيْهِ، وَ هُوَ الْبَاطِلُ بَعِينُهُ، وَ اِلْحَقُّ قَدْ تَقَدَّمَ شَهْرًا.

§ 20 وَ لَمَّا كَانَ غَرَضُنَا فِيهَا تَقَدَّمَ، إِظْهَارُ اِلْحَقَائِقِ، وَ اِلْوَسَاطَةِ بَيْنَ اِلْفَرِيقَيْنِ، وَ إِصْلَاحُ ذَاتِ بَيْنِهِمْ، عَمِلْنَا أَعْمَالَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ اِلْفَرِيقَيْنِ، عَلَى رَأْيِهِمْ وَ رَأَى غَيْرِهِمْ، لِظَهَرَتْ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ، مَا لَهُ عَلَيْهِ؛ وَ أَرْبَابُهُ مِنْ اِنْفِصَحِ الْأَخْذِ بِقَوْلِهِ، وَ اِلْوَكُونِ اِلِى رَأْيِهِ اِلِى أَنْ يَظْهَرَ لَهُ اِلْحَقُّ، لِخُرُوجِ اِلْفَرِيقَانِ عَنْ قُلُوبِهِمْ، إِهْمَامُنَا بِالْمِيلِ اِلِى اِلْحَدِهَا، وَ اِلْمَدَاهَنَةِ لَهُ؛ وَ لَا يَنْبَغُ قَلْبُهُ عَنْ خِلَافَتِنَا عَلَيْهِ، اِذَا تَصَفَّحْنَا اِلْقَوَانِينَ اِلْمَذْكُورَةَ؛ فَاتَّهَمْنَا اِذَا قُرِئَتْ عَلَى حَالِهَا، لَمْ تَحُلْ عَنْ تَشَاوِيشِ وَ تَحَالِيطِ، قَدْ أَنْبَأَنَا عَنْ اِكْثَرِهَا.

§ 21 فَاذن، اِذَا جَعَلْنَا أَوَّلَ حُدُودِ اِلْفَصْحِ، اِلْيَوْمِ اِلْسَادِسِ عَشْرِ مِنْ «اِذَار»، وَ جَعَلْنَا يَوْمَ اِسْتِقْبَالِ، يَتَّعُ بِالْحَقِيقَةِ فِي بَرَجِى اِلْعَتْدَالَيْنِ، وَ رَكَّبْنَا عَلَيْهِ فُصُوحَ الدَّوْرِ، عَلَى أَنْ لَا يَتَقَدَّمَ وَاحِدٌ مِنْهَا ذَلِكَ اِلْحَدَ اِلْمَحْدُودِ؛ وَ لَمْ يَتَّعْ فَصْحٌ فِيهَا، إِلَّا وَ اِلتَّيْرَانِ فِيهِ مُتَقَابِلَانِ، عَلَى مَا شَرِطُ؛ وَ يَكُونُ آخِرَ حُدُودِهِ، اِلْيَوْمِ اِلثَّلَاثِ عَشْرِ مِنْ نَيْسَانَ، وَ اِلشَّمْسُ - وَ إِنْ كَانَتْ بَعْدَهَا - فِي بَرَجِ اِلْحَمَلِ اِبْضًا، وَ لَا يَتَقَابَلُهَا اِلْقَمَرُ حِينَئِذٍ، إِلَّا وَ قَدْ قَابَلَهَا فِيهِ مَرَّةً قَبْلَهُ؛ ثُمَّ نَسْتَخْرِجُ مِنْ هَذِهِ اِلْفُصُوحِ اِلْمُصْحَاحَةَ، فَطَرِ الصَّابِئَيْنِ، وَ مِنْهُ رَأْسُ سَنَتِهِمْ، وَ هُوَ اِلْجَمْعُ لَهْلَالِ تَشْرِينِ اِلْأَوَّلِ.

§ 22 وَ قَدْ فَعَلْنَا ذَلِكَ، وَ رَكَّبْنَا فِي جَدَاوِلِ؛ فَاذَا اخَذَ أَخَذَ سَنَى اِلْاِسْكَندَرِ، مَعَ اِلْسَنَةِ اِلنَاقِصَةِ لِرَأْسِ تَشْرِينِ اِلْأَوَّلِ، اِلَّذِى يَتَلَوُّ اِلْجَمْعُ رَأْسُ سَنَتِهِمْ، وَ زَادَ عَلَيْهَا سِتَّةَ عَشْرِ، اَوْ تَقْصُ مِنْهَا ثَلَاثَةً.

ch.

[XIX]

الْقَوْلُ عَلَى مَا كَانَتِ الْعَرَبُ

تَسْتَعْمَلُهُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ

§ 1 قد تقدّم من قولنا: أَنَّ شهور العرب اثنا عشر^١، وَ أَنَّهُمْ كَانُوا يَكْبِسُونَهَا، فَتَدُورُ مَعَ سَنَةِ الشَّمْسِ، عَلَى مَنَاجٍ وَاحِدَةٍ؛ وَ أَنَّ لِأَسَامِيهَا مَعَانِي، دَعَّيْنَاهُ إِلَى التَّوَاطُّؤِ، لِاجْتِهَادِهَا عَلَيْهِ بِمَعْضَاهَا كَانَتْ تُدَلُّ عَلَى أَوْقَاتِهَا مِنَ السَّنَةِ، وَ بِمَعْضَاهَا عَلَى فَعْلِهِمْ فِيهَا. وَ ذَكَرْنَا زَائِيَّ بَعْضِ اللَّفْظِيِّينَ وَ رُؤَاةِ أَخْبَارِ الْعَرَبِ فِيهَا^٢، وَ سَنَذَكُرُ رَأْيَا آخَرَ مِنْ آرَائِهِمْ فِيهَا:

§ 2 فَالْمَحْرُومُ، سَمِيَ بِهَذَا الْأَسْمِ، لِأَنَّهُ مِنْ شُهُورِهِمْ أَرْبَعَةٌ، حُرُمٌ وَاحِدٌ أَفْرَدٌ، وَ هُوَ رَجَبٌ؛ ثَلَاثَةٌ سَرَدٌ، وَ هِيَ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمَحْرُومُ، كَانُوا يَحْرِمُونَ فِيهَا الْقِتَالَ؛ وَ سَمِيَ صَفَرٌ^٣ صَفْرًا، لِوَبَاءِ كَانِ يَفْتَرِسُهُمْ، فَيَمْرُضُونَ، وَ تَصْفَرُّ الْوَأْنَهُمْ. ثُمَّ رِبِيعُ الْأَوَّلِ وَ رِبِيعُ الْآخِرِ، وَ كَانَا يُنَاقِبَانِ فِي الْفَصْلِ الْمُسَمًّى خَرِيفًا، وَ تَسْمِيَةُ الْعَرَبِ رِبِيعًا. ثُمَّ جُمَادَى الْأُولَى وَ جُمَادَى الْآخِرَةَ، حِينَ جَاءَتِ السَّهَبَاتُ، وَ وَقَعَ الْجَلِيدُ وَ الضَّرْبُ، وَ جَمَدُ الْمَاءِ، وَ هُوَ لِفَصْلِ الشِّتَاءِ. ثُمَّ سَمِيَ رَجَبٌ رَجَبًا، لِأَنَّهُ قَبِيلٌ فِيهِ: اِرْجَبُوا، أَيْ «كَفُّوا عَنِ الْقِتَالِ وَ الْغَارَاتِ»، لِأَنَّهُ شَهْرٌ حَرَامٌ، وَ قَبِيلٌ: بَلْ لَاسْتِعْجَالِهِمْ قَبِيلَهُ، كَانُوا يَخَافُونَهُ، يُقَالُ: رَجِبْتُُ الشَّيْءَ، أَيْ «خَفِئْتُه». ثُمَّ شَعْبَانُ، لِانْتِشَابِ الْقِبَائِلِ فِيهِ، إِلَى الْمَنَاهِلِ وَ طَلَبِ

الغارات. ثم رمضان، حين بدأ الحرُّ وأرُمضت الأرض. وكانوا يعظّمونه في الجاهلية. ثم شَوَّال، لأنّه قيل فيه: شَوُّوا، أى «ارتحلوا»، وقيل: بل سَمِيَ بذلك، لأنّ الإبل كانت تُشَوَّلُ فيه. في ذلك الوقت، أذناها من شهوة الضَّرَاب، ولذلك كَرِهَتْ العرب فيه التزويج. ثم ذو القعدة، لما قيل فيه: ائْعُدُوا وكَفُّوا عن القتال. ثم ذو الحِجَّة، لأنّه الشهر الَّذى كانوا يُحِبُّون فيه.

٥ 3 § فكانت الشهور، مقسومة على فصول الأربعة؛ وكانوا يبتدئون منها بالحريف، ويستونه الربيع، ثم الشتاء، ثم الربيع، ويستونه «صيفا» وسأه بعضهم: الربيع الثانى، ثم الصيف، ويستونه «القيظ»، غير أنّ تسميتهم إياها عليها، تركت وأُهْمِلت، فلم تُحْفَظْ. ولم يُوقَفْ من تحديد الأربعة، إلّا على أنّ أوّل الربيع، وهو الحريف؛ وكان عندهم ثلاث يمضين من إيلول، و أوّل الشتاء ثلاث يمضين من كانون الأوّل، و أوّل الصيف، وهو الربيع لحمس يمضين من اذار، و أوّل ائقيظ، وهو الصيف لاربع يمضين من حزيران؛ وعُرف ذلك منهم، بقسمة منازل القمر فى الطلوع والسقوط عليها.

١٥ 4 § و مبادئ هذه الفصول الأربعة، مما قد اختلف فيه اختلافاً كثيراً؛ فذكر بطليموس فى كتاب المدخل إلى الصناعة الكُربة: أنّ اليونانيين، جعلوها من حلول الشمس، نُقَطَ الاعتدالين و الانقلابين. و حكى عن الكلدانيين: أنّهم جعلوا مبادئها من بعد الاعتدالين و الانقلابين، ثمانية أجزاء؛ وأُخِيبَ أنّ ذلك، لتأخّر حساباتهم فى الزيجات المنسوبة إليهم، علماً أنّهم استعانوا اليونانيين و زيجاتهم؛ وأنّه أمّا فرض هذا المقدار، ثمانى درج لاجل أنّهم، كانوا يزوّن هذا التفاوت، من جهة حركة الفلك مقيلاً و مدبراً؛ وغايتها ثمانى درج، والله اعلم بمغزاهم. و بيان هذه الحركة، فى زيج الحفائج لآبى جعفر الخازن <252> و كتاب حركات الشمس لابراهيم بن سنان <486>، على الوجه الأوّل و الاخلاق فى الإمكان.

٢٥ 5 § و أمّا الروم و السريانيون، فقد قدّموها على النُقَط الاربع بنصف برج، فصارت مبادئها من لدن حلول الشمس، أنصاف البروج المتقدمة لها، و لذلك سُمِّيَتْ ذوات الأجساد. و حكى سنان <361> عن القبط و عن ابرخس فيها قولين، يقرّب كلاهما من تقديمها برجا تاماً، على النُقَط الاربع. و غلاة الطبيعيين، قدّموها برجا و نصفاً، و المفرطون منهم فى التباعد عن الحقيقة، صيّروا مبادئها من حيث تميل الشمس عن معدّل النهار، قدر نصف ميلها الكلى؛ فخرجوا بذلك عن

تعارف الناس، و يُعَدُّوا عن المعاني - التي - وُضِعَ لها اسامي الارباع؛ و هذه الآراء محصورة باختلافها، في هذا الجدول:

٨ 6 جدول الفصول

على اختلاف الآراء

الروم و السيرانيون	اليونانيون	الكلدانيون	العرب على ما ذكر عنهم في	الفبط على ما حكى عنهم	ابرخس على ما حكى سنان	غلاء الطبيعيين	السفرطون من الطبيعيين
بطليموس	بطليموس	بطليموس	كسب الانواء	سنان بن ثابت	بن ثابت عنه	العايزين عن الحقيقة	في التباعد
فصول	سوقها من الشهر	سوقها من الشهر	سوقها من الشهر	سوقها من الشهر	سوقها من الشهر	سوقها من الشهر	سوقها من الشهر
الربيع	١ آذار	١ آذار	١ آذار	١ آذار	١ آذار	١ آذار	كانون الآخر
الصيف	١ حزيران	١ حزيران	١ حزيران	١ حزيران	١ حزيران	١ حزيران	١ نيسان
الخريف	١ أيلول	١ أيلول	١ أيلول	١ أيلول	١ أيلول	١ أيلول	١ أيلول
الشتاء	١ كانون	١ كانون	١ كانون	١ كانون	١ كانون	١ كانون	١ كانون

٨ 7 وقد كان يقوم للعرب، في اوقات من شهورهم المُتَّسَّاة معلومة، أسواق في مواضع مخصوصة؛ فيها ما ذكره ابو جعفر محمد بن حبيب البغدادي < 487 > في كتاب المُخْتَر قال: كان يقوم سوق دُومَة الجندل، أوّل يوم من ربيع الأوّل الى النصف، وكانت مباحة العرب فيها، إلقاء الحجارة، و هو أن يجتمع القوم على الشَّلعة، فن أعجبه، ألقي حجرا فرميا اجتمع نفر في الشَّلعة الواحدة، فذا الى الرجل منهم الحجر، فقد وَجِبَ البيع. ثم سوق المُشَقَّر، كانت تقوم من أوّل يوم من جادى الآخرة، وكان يبيعهم فيها الملامسة، و هو الايماء و المهمة، مخافة الخلف و الكذب. ثم صُغار، تقوم سوقها لعشر يمين من رجب، فتقوم خمسة ايام. ثم دَبَا، سوقها آخر يوم من رجب، و كان يبيعهم فيها المساومة. ثم الشَّقَر، و كانت سوقها تقوم للنصف من شعبان، و يبيعهم فيها إلقاء الحجارة.

§ 8 ثم عَدَنُ، تقوم سوقها أول يوم من شهر رمضان، إلى عشرة أيام منه. ثم صنعَاء، تقوم سوقها في النصف من شهر رمضان إلى آخره. ثم الراية و عكاظ، فالراية <488> بمحضر موت، و عكاظ بأعلى نجد قريب من عَرَفات، وكانت تقومان في يوم واحد، وهو النصف من ذي القعدة؛ وكانت عكاظ من أعظم أسواق العرب، وكانت قريش تنزلها، وهوازن و غطفان و أشلم و عَقِيل و المضطلي و الأحابيش، و طوائف من أفناء الناس؛ وكان يقوم سوقها في النصف من ذي القعدة ٥ إلى آخر الشهر، فإذا أهل الهلال لذى الحبيبة، أتوا ذا الجأز، وهو قريب من عكاظ، فتقوم سوقها إلى يوم التروية، ثم يصدرون إلى مِني. ثم تقوم سوق نَطَاة بخيبر، و سوق حَجَر باليمامة، أول المحرم إلى العاشر من الشهر؛ و تركت أكثر هذه الرسوم، حين جاء الله بالاسلام.

ch.

[XX]

الْقَوْلُ عَلَى مَا يَسْتَعْمَلُهُ الْمُسْلِمُونَ

فِي شَهْوَر الْعَرَبِ <489>.

§ 1 وَاَمَّا الْمُسْلِمُونَ، فَقَدْ اسْتَعْمَلُوا شَهْوَر الْعَرَبِ غَيْرَ مَنْسَأَةٍ، لِمَا قَدَّمْنَا الْإِخْبَارَ عَنْهُ وَعَنْ سَبِيهِ (44، V) وَحَرَّمُوا الْأَرْبَعَةَ الْحَرَمَ مِنْهَا، لِمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ، فَلَا تَطْلُمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ ﴾^١ وَسَمَّوْا سُؤَالَ وَذَا الْقَعْدَةِ وَالْقَشَرَ الْأَوَّلَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، شَهْوَر الْحِجَّةِ؛ وَهِيَ الَّتِي قَالَ اللَّهُ فِيهَا: ﴿ الْحِجَّةُ، أَشْهُرُ مَعْلُومَاتٍ، فَمَنْ قَوَّضَ فِيهِنَّ الْحِجَّةَ، فَلَا رَقَتَ وَلَا قُسُوقَ، وَلَا جِدَالَ فِي الْحِجَّةِ ﴾^٢ وَأَمَّا سَمِيَتْ أَشْهُرُ الْحِجَّةِ، لِأَنَّ قَبْلَهَا لَا يَجُوزُ أَنْ يُحْرَمَ الْحَاجُّ؛ وَلِأَصْحَابِ الْمَذَاهِبِ مِنَ الْفُقَهَاءِ، خِلَافَاتٍ فِيمَا بَيْنَهُمْ فِيهَا، دَاخِلَةٌ فِي بَابِ الْفَقْهِ، يَطُولُ بَذْكُرُهَا الْكِتَابُ؛ وَتَجَمَّعَتْ أَشْهُرُا جَبْرًا، لِلْكَسْرِ الَّذِي هُوَ ثَلَاثُ شَهْوَر.

§ 2 وَاَمَّا شَهْوَر الْعَهْدِ، الَّتِي قَالَ اللَّهُ فِيهَا: ﴿ فَيُصِيبُهَا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةٌ أَشْهُرٍ ﴾^٣؛ فَهِيَ مِنْ لَدُنْ يَوْمِ الْأَضْحَى، إِلَى عَشْرِ مِنْ رَبِيعِ الْأَوَّلِ^٤، لِأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَرَأَ عَلَيْهِمْ هَذِهِ السُّورَةَ (- التَّوْبَةِ) يَوْمَ النَّحْرِ بِالْمَوْسَمِ، وَهَلِمَ فِيهَا أَيَّامَ مَعْظَمَةٍ، وَهِيَ هَذِهِ:

3 § شهر المحرم: اليوم الاول منه معظم. لانه غرة الحول و مفتتح السنة. و اليوم التاسع منه. يسمى «تاسوعاء» على مثال «عاشوراء». و هو يوم يصلى فيه الزهاد من الشيعة. و اليوم العاشر منه. يسمى «عاشوراء». و هو يوم مشهور الفضل. و روى عن النبي -عليه السلام- انه قال: «انها الناس! سارعوا الى الخيرات في هذا اليوم. فانه يوم عظيم مبارك. قد بارك الله فيه على آدم». و كانوا يعظمون هذا اليوم. الى ان اتفق فيه: قتل الحسين بن علي بن ابي طالب بالطغف. مع اهل بيت رسول الله. من آل ابي طالب -عليهم السلام- اجمعين^١. و قيل به و بهم. ما لم يُقتل في جميع الأمم بأشرار الخلق. من القتل بالعطش و السيف و الإحراق بالنار. و صلب الرووس. و إجراء الخيول على الاجساد المؤزبة^٢. و هتك الستر بسني النساء و الأطفال. و حمله من مشهرين على الجبال^٣. فثأعوا به. فاما بنو أمية. فقد لبسوا فيه ما تجدد^٤. و تزئوا. و اكتحلوا. و عيّدوا. و أقاموا الولائم و الضيافات. و طعموا الحلاوى و الطيبات؛ و جرى الرسم في «العامة». على ذلك ايام ملكهم. و بقي فيهم بعد زواله عنهم.

4 § و اما الشيعة. فاتهم يوحون. و يكون أسفا لقتل سيد الشهداء فيه؛ و يظهرون ذلك بمدينة السلام. و امثالها من المدن و البلاد؛ و يزورون فيه القربة المسودة بكر بلا. و لذلك كره فيه فعل «العامة». من تجديد الآواني و الأثاث. و لما جاء نعيه الى المدينة. خرجت ابنة عقيب بن ابي طالب. و هي تقول:

«ماذا تقولون إن قال النبي لكم: ماذا فعلتم؟ و انتم آخر الأمم. بعترني و بأهلي عند مقتدي. نطف أسارى و نصف ضرجوا بدم. ما كان هذا جزائي. إذ نصحت لكم أن تحلفوني بشيء في ذوى رجيى.» <490>.

5 § و في هذا اليوم. قتل ابراهيم بن الأشتر ناصر آل رسول. و يقال: ان الله تاب فيه على آدم. و استوث سفيته نوح على الجودي؛ و فيه ولد عيسى. و نحى^٥ موسى. و ابراهيم. و يزده النار

١. عبارت از «بالطف...» در نسخه داد (= طز / ٣٢٩) تا اینجا عمداً ساقط است. زیرا که کاتب نسخه «شعی» بوده و فقط به عبارت دعائی شنبانه «رضی الله عنهما» بسند کرده. ضمناً از همین عبارت ساقطه و پس از آن هم «تشیع» مؤلف. کتاب (ابوریحان) کاملاً هویداست.

٢. باز کاتب شعی داد (= طز) عبارت «الز» «المؤزبه...» تا اینجا ساقط کرده است.

٣. عس / نوب: الجدة. ٤. عس: بحی و.

عليه. و رُذَّ على يعقوب بَصْرُهُ. و أُخْرِجَ يوسف من الحبِّ. و أُعْطِيَ سليمان ملكه. و رُفِعَ العذاب عن قوم يونس. و كُثِفَ الضَّرُّ عن أيوب. و أُجِيبَ دعاء زكريَّا حتى وُهِبَ له يحيى؛ و قيل بأنَّ يوم الرِّزَّة. الَّذِي هُوَ مَوْعِدُ سَحَرَةِ فرعون. هُوَ يَوْمُ عاشوراء وقت الزوال. و وقوع هذه الاتِّفاقات فيه. و إِنْ كَانَ مَكْنَاهُ فَأَنَّهُ مُسْتَدَنَّ إِلَى مَنْ لَا يَزْجَعُ إِلَى تَحْصِيلِ بَيْنِ عَدَائِي الْعَوَامِّ أَوْ مُسَالْمَةِ أَهْلِ الْكِتَابِ. و قد قيل: إِنَّ «عاشوراء» هُوَ عِبْرَانِيٌّ مُعَرَّبٌ. يَعْنِي: «عاشور». و هُوَ الْعَاشِرُ مِنْ «تَشْرِى» الْيَهُودِ، الَّذِي صَوْمُهُ صَوْمُ «الْكَبِيرِ»؛ وَ أَنَّهُ اعْتُبِرَ فِي شَهْرِ الْعَرَبِ، فَجُعِلَ فِي الْيَوْمِ الْعَاشِرِ مِنْ أَوَّلِ شَهْرِهِمْ، كَمَا هُوَ فِي الْيَوْمِ الْعَاشِرِ مِنْ أَوَّلِ شَهْرِ الْيَهُودِ.

٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥

6 § و قد فُرِضَ صَوْمُهُ فِي أَوَّلِ سَنَةِ الْهِجْرَةِ؛ ثُمَّ نَسَخَهُ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ الْآتِي بَعْدَهُ، وَ رَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ، رَأَى الْيَهُودَ يَصُومُونَ عَاشُورَاءَ؛ فَسَأَلَهُمْ عَنْهُ، فَاجْتَبَاهُ: أَنَّهُ الْيَوْمُ الَّذِي أَغْرَقَ اللَّهُ فِيهِ فِرْعَوْنَ وَ آلَهُ، وَ نَجَّى مُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ؛ فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: «نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ مُوسَى مِنْهُمْ». فَصَامَ، وَ أَمَرَ أَصْحَابَهُ بِصَوْمِهِ، فَلَمَّا فُرِضَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ، فَلَمْ يَأْمُرْهُمْ بِصَوْمِ عَاشُورَاءَ، وَ لَمْ يَنْهَهُمْ. وَ هَذِهِ الرِّوَايَةُ، غَيْرُ صَحِيحَةٍ، لِأَنَّ الْإِمْتِحَانَ يَشْهَدُ عَلَيْهَا؛ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ أَوَّلَ الْحَرَمِ، كَانَ سَنَةُ الْهِجْرَةِ، يَوْمَ الْجُمُعَةِ السَّادِسَ عَشَرَ مِنْ «قَوْز» سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ وَ تِسْعِينَ لِلْأَسْكَندَرِ؛ فَإِذَا حَسَبْنَا أَوَّلَ سَنَةِ الْيَهُودِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ، كَانَ يَوْمُ الْوَاحِدِ الثَّانِي عَشَرَ مِنْ «أَيْلُول»، وَ يُوَافِقُهُ أَيُّومُ التَّاسِعِ وَ الْعِشْرُونَ مِنْ صَفَرٍ؛ وَ يَكُونُ صَوْمُ الْعَاشُورِ، يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ التَّاسِعِ مِنْ شَهْرِ رَجَبِ الْأَوَّلِ، وَ قَدْ كَانَتْ هِجْرَةُ النَّبِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي النِّصْفِ الْأَوَّلِ مِنْ رَجَبِ الْأَوَّلِ. وَ سُئِلَ عَنْ صَوْمِ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ، فَقَالَ: «ذَاكَ يَوْمٌ وُلِدْتُ فِيهِ، وَ بُيِّتْتُ فِيهِ، وَ أُنْزِلُ عَلَى فِيهِ، وَ هَاجَرْتُ فِيهِ».

7 § ثُمَّ اخْتَلِفَ فِي أَيِّ الْاِثْنَيْنِ، كَانَتْ الْهِجْرَةُ؛ فَزَعَمَ بَعْضُهُمْ: أَنَّهَا فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنْ رَجَبِ الْأَوَّلِ، وَ زَعَمَ بَعْضُهُمْ: أَنَّهَا فِي الْيَوْمِ الثَّامِنِ مِنْهُ، وَ زَعَمَ آخَرُونَ: أَنَّهَا فِي الْيَوْمِ الثَّانِي عَشَرَ مِنْهُ؛ وَ الْمُتَّفَقُ عَلَيْهِ، أَنَّهَا فِي الثَّامِنِ، وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الثَّانِي وَ لَا الثَّانِي عَشَرَ، لِأَنَّهَا لَيْسَا بِيَوْمَيْنِ، مِنْ أَجْلِ أَنَّ أَوَّلَ رَجَبِ الْأَوَّلِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ، كَانَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ؛ فَيَكُونُ - عَلَى مَا ذَكَرْنَا - قَدُومُ النَّبِيِّ الْمَدِينَةِ، قَبْلَ الْعَاشُورِ يَوْمَ وَاحِدٍ، وَ لَيْسَ يَتَّفَقُ وَقُوعُهُ فِي الْحَرَمِ، إِلَّا قَبْلَ تِلْكَ السَّنَةِ بِبَعْضِ سَنِينَ، أَوْ بَعْدَهَا بِبَعْضِ عَشْرِينَ سَنَةً، فَكَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَقَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صَامَ عَاشُورَاءَ، لِاتِّفَاقِهِ مَعَ الْعَاشُورِ فِي

٢٠

تلك السنة. إلا بعد أن يُنْقَل من أوّل شهور اليهود، الى أوّل شهور العرب، نقلاً لاتفاق معه؛ ولذلك في السنة الثانية من الهجرة، كان العاشور يوم السبت من ايلول، و التاسع من ربيع الاول (١)؛ فاذكروه من اتفاقها حينئذ، محال على كلّ حال.

§ 8 واما قولهم: أَنَّ الله أَغْرَق فرعون فيه، فقد نطقت التوراة بخلافه؛ وقد كان غَرَقُهُ في اليوم الحادى والعشرين من «نيسن»، وهو اليوم السابع من إيام الفطير؛ وكان أوّل فصيح اليهود، بعد قدوم النبی المدينة، يوم الثلاثاء، الثانى والعشرين من «اذار» سنة ثلاث و ثلاثين و تسعمائة للاسكندر، و وافقه اليوم السابع عشر من شهر رمضان؛ و ایوم الذى اغرق الله فيه فرعون، كان اليوم الثالث والعشرين من شهر رمضان، فاذن نيس لما رَوَوْهُ وجه البتّة. و في ایوم السادس عشر، جُعِلَت القبله جهة بيت المقدس. و في السابع عشر، قُدوم اصحاب الفيل مكة.

§ 9 شهر صفر: في اليوم الاول، أُذْخِلَ رأس الحسين -عليه السلام- مدينة دمشق، فوضعه يزيد -لعنه الله- بين يديه، و نَقَرَ ثنایاه بَقِيْب كان في يده، و هو يقول:

«لَسْتُ مِنْ خُنُوفٍ، إِنْ لَمْ أَنْتَبِهْ مِنْ بَنَى أَحْمَدَ، مَا كَانَ قَتَلَ
لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَيْدَرٍ، شَهَدُوا جَرَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَفَعِ الْأَسْلُ
فَأَهْلُوا، وَ اسْتَهْلُوا فَسَرَحاً ثُمَّ قَالُوا: يَا يَزِيدُ لَا تَقُلْ
قَدْ قَتَلْنَا الْقُرْنَ مِنْ أَشْيَاخِهِمْ وَ عَذَلْنَا بَيْدَرَ، فَاعْتَدَلْ» <491>.

§ 10 و قد قُتِلَ فيه الامام زيد بن على، و صُلِبَ على شاطئ الفرات، ثم أُخْرِقَ و دُرَّ رماده في الماء. و في السادس عشر، بَدَأَ المرض برسول الله -صلی الله علیه-، فاعتلّ علته أَلْتَى قُبُصَ فيها. و في العشرين، رُدَّ رأس الحسين الى مجشمة^٢، حتّى دُفِنَ مع جُثَّتِهِ؛ و فيه زيارة الاربعين، و هم حَزَمُهُ بعد انصرافهم من الشام <492>. و في الثالث والعشرين، ترك المامون بن الرشيد أُنْبُسَ الحُفْرَةَ، بعد أن لَبِسَهَا خمسة اشهر و نصفاً، و عاد الى السواد الذى هو شعار العباسية، لما احتاجت عليه <493>^٣. و في الرابع والعشرين (fol. 186b) خرج النبي -عليه السلام- من مكة

١. كاتب سني نسخ داه (طبرستان) اسم «يزيد» و جملة «لعلّ خدا براو» و نیز حذف کرده است.

٢. داه / طبرستان: جنته.

٣. (٢٠) از اسناد تاریند «20» (مطبوع با حسن، ک. ١٨٦ ب. ١٨٨) در دایم «زبانان» (هفر، ص ٢٢١) حافظ است.

مهاجرًا. ودخل الغار مع ابي بكر الصديق -رضي الله عنه- مخفيا من الكفار؛ وقد وضعها الله في قوله: ﴿إِنَّا تَضَوَّرُوهُ، فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ، إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ: لَا تَحْزَنْ. إِنَّا اللَّهُ مَعَآ، فَانْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ﴾.

§ 11 ربيع الاول: في يوم الاول -وكان يوم الاثنين- قبض رسول الله -عليه السلام- بطالع

- الاسد، وهو الثامن | من | اصل مولده، على ما ذكر محمد بن جابر البتاني <248> في كتاب الكسوفات. وذكر السلامي <494> في كتاب التاريخ: انه قبض حين زاغت الشمس. وفي ليلة اليوم الثالث -وكان الاربعاء- دفن -عليه السلام- في بيت عائشة. وفي اليوم الثامن، قدم -عليه السلام- المدينة. ونزل بظاهرها (fol. 187a) صبيحة يوم الاثنين، بطالع السنبلة -كما ذكره- محمد بن جابر البتاني؛ وبات بقباها، ثم دخلها من غد، وهو يوم الثلاثاء التاسع من ربيع الاول. وفي العاشر، تزويجه بخديجة. وفي الثاني عشر -وكان يوم الاثنين-، ولد رسول الله -صلى الله عليه- وليس يعرف من مولده، الا أنه ولد ليلة الاثنين في ربيع الاول؛ فأما اليوم من الشهر، فختلف فيه، كما اختلف في مبعثه. قد ذكر ابومعشر <39> في كتاب الاسرار، حاكياً عن محمد بن موسى الخوارزمي <417> انه قَوِّم الكواكب لتلك الليلة، فلم يجد طالعا يستحق المولود به في النبوة، الا الوجه الاول من الميزان وقت السحر؛ وهذا الوقت، يقتضى كون الشمس في اواخر المغرب.

١٥

§ 12 و ذكر ماشاء الله <495> انه: وُلِد يوم الاثنين، روز «خور» من ماه «ذى»، سنة احدى و اربعين من ملك انوشروان^٢، في اول الساعة السابعة، و الشمس في كبد السماء؛ فيجب من ذلك، ان يكون الطالع السرطان. ولا ادرى، كيف حكى ماشاء الله هذه الحكاية، مع إطباق اصحاب الاخبار، على اتفاق الولادة بالليل. و ذكر محمد بن جابر البتاني في كتاب الكسوفات: انه وُلِد ليلة الاثنين، العشرين من «نيسان» سنة اثنتين و ثمانين و ثمان مائة للاسكندر؛ و أن الدلائل المأخوذة من كمية عمره، توجب أن يكون الطالع عشرين درجة من الجدى، لا يصح غيره؛ لأنه اذا غيّر، لم توافق تسيراته مقدار عمره. و سأصِف كيف ذكر ذلك في كتاب، قد اُخْرُث في عمله في «الفوذارات» <428>، و سَمَّيْتُهُ بِالْإِرشَادِ إِلَى تَصْحِيحِ الْمَبَادِئِ. و ذكر السلامي في كتاب

٢٥

٨ هـ: ١٠٦٧

التاريخ: انه وُلد ليلة يوم الاثنين، الثاني عشر من رمضان عام الفيل، مع طلوع الفجر. فأما اختلافات في مولده، فمحتملة، لعدم مَنْ كان يضبط أمثال ذلك و يحفظه.

13 § وقد ذكر حمزة الاصفهاني في كتاب تواريخ كبار الامم^١: انه قيل في ميلاده، انه ليلة اليوم

الثاني من ربيع الاول، وقيل الثامن، وقيل الثالث عشر؛ ولم يختلفوا في انه يوم الاثنين، وانه في نصف الاول من الشهر؛ وقالوا: ان ذلك في سنة اربعين من ملك انوشروان، وقيل احدى و اربعين،

وقيل ثلاث و اربعين، ولكن العجب، من اختلافهم في الهجرة، فقد قيل فيها ما قد مر ذكره.

(Ibid. 187b) و أعجب منه، اختلافهم في وفاته، فقد قيل انها كانت يوم الاثنين، الثاني من ربيع

الاول، وقيل الثاني عشر قُبض، و هو ابن ستين سنة، وقيل اثنتين و ستين، وقيل ثلاث و ستين،

وقيل خمس و ستين. ولستُ املك أن هذه الاختلافات، قد تعددت للتخيير و ايراد الشبهة، ملأت

الاختيار بما لا ينتج، ألا الكفر الصراح، تعالى الله و رسوله و اصحابه عنها؛ و هو حسب مَنْ

عائده، و كفر بنعمه. و في اليوم الثالث عشر من هذا الشهر، وَتَبَ المختار بن ابي عبيد^٢ الثقفي، على

قَتْلَة الحسين بالكوفة، للانتقام منهم و في الرابع عشر، موت يزيد بن معاوية - لعنه الله.

14 § ربيع الآخر: في اليوم الثالث منه، رمى الحجاج بن يوسف، بيت الله الكعبة بالنار، حين

حاصر عبدالله بن الزبير، و هو يشند: «أَمَا تَرَوْنَ سَاطِعاً غُبَاهُ / و الله فيما يزعمون جَاهُهُ»؛

فاحترق، و انهدم جداراتها. و في الرابع عشر، تقرير فرض صلاة للمقيم و المسافرين.

15 § جمادى الاولى: في اليوم الثامن منه، مولد امير المؤمنين على بن ابي طالب

- عليه السلام. و في الخامس عشر، حرب الجمل التي اكلت فيها الهرة اولادها.

16 § جمادى الآخرة: في اليوم الثالث، قُبِضَت فاطمة ازهراء؛ و في العشرين، وُلدت؛ و قبل

وفاتها، لم يباع على بن ابي طالب، و لا احد من بني هاشم، ابابكر. و في الثامن، وفاة ابي بكر

الصدیق - رضی الله عنه. و في الخامس عشر، هدم ابن الزبير الكعبة بيده.

17 § شهر رجب: يقال ان دخول نوح السفينة، كان لفترته. و في يوم الاول، فتح اليرموك. و

في الرابع، التقى امير المؤمنين و معاوية بصفين. و يقال في السابع، قُتِن داورد النبي. و في السادس و

العشرين - و كان يوم الاثنين - مبعث النبي - عليه السلام - و ذكر السلامي: انه بعث يوم الاثنين.

١. نسخة مشرك المخطوطات في التاريخ، طبع في باريس، ص ٩٤ بعد / حجاب برويه، ص ١٢١ و بعد.

٢. عس / توب: عبدالله.

العاشر من ربيع الاول. و ليلة اليوم السابع والعشرين. أسرى برسول الله، من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى.

§ 18 شهر شعبان: فى اليوم الثالث، وُلد الحسين بن على بن أبى طالب. و فى الخامس، وُلد

الحسن بن على، على ما ذكر السلامى. و الثالث عشر، مع الرابع عشر و الخامس عشر، تسمى الايام البيض. و ليلة الخامس عشر معظمة، تسمى ليلة الصلوة و ليلة البراءة؛ و يزعم الصوام^٥، أن فيها يدفع الى الملك الموكل بقبض الارواح، اسماء الانفس التى قضى عليها الموت، فى تلك السنة. (fol. 188a) و فى اليوم الخامس عشر قبل العصر، صُرفت القبلة من جهة بيت المقدس، الى جهة الكعبة، بعد ان توجه فى الصلاة، نحوه ثمانية عشر شهراً، حتى نزل: ﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ، قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾^١؛ و امرهم أن يجعلوا الكعبة و مقام ابراهيم، قبلة، حيث ما كانوا؛ فصارت الكعبة، قبلة للمسلمين «و لكلّ» واحد من الامم، ﴿وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّئُهَا﴾^٢. فأما اليهود، فما امرهم موسى بالتوجه الى جهة دون جهة؛ و كانوا كما قال الله تعالى: ﴿فَأَيُّهَا شُوِّكُوا، فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾^٣. و مكثوا على ذلك الى زمان داوود - عليه السلام، فامرهم داوود بالتوجه الى بيت المقدس، فهو قبلتهم من حينئذ.

§ 19 و أما النصارى، فقبلتهم مشرق الاعتدال، لما أروا به من التوجه الى الجنة، و دُلّوا

عليها بطلوع الشمس منها. و أما السامرة، فقبلتهم جبل البريك. و أما المجوس، فقبلتهم الشمس، و يصلّون اليها عند الطلوع و الغروب، و عند نصف النهار | يصلّون ايضا الى النار و الماء، و جميع الخلائق، و يستحقون لله نحوها^٤. و اما الخرائطة، فتوجههم الى القطب الجنوبي، و الصابئة الى قطب الشمال، و اظنّ أنّ المناطقة، يتوجهون الى هذا القطب ايضا، لانه عندهم وسط قبة السماء، و ارفع موضع فيها؛ و لكننى وجدت صاحب كتاب البناء^٥، و هو من مجملتهم و الدعاة اليهم، يعيب اهل الأديان الثلاثة <496> بالتوجه الى سمت دون آخر، فى جملة ما يكثّر عليهم؛ و كانه يشير الى استثناء المصلّى لله، عن التوجه الى قبلة.

١. قرآن، ٢ / ١٢٤.

٢. قرآن، ٢ / ١٤٣.

٣. قرآن، ٢ / ١٠٩.

٤. (٥) بايان افنادكى (الزبد ١٠) ما استجبا در طبع «دراخانوا» (طبر، ص ٤٢٢).

٥. عس / توب: الباء، داد / طرد: الباء، اكنان مبنى كنه مفعول ابور، بان بروسى (مركانه همانا محمد بن زكرياى و نوى فاسادى، «در باب و از حمله صاحب» (در باب، بورد، باشد) <496>.

20 § شهر رمضان: و هو شهر الصوم المفروض. و في اليوم السادس منه، وَكَّذَ الحسين بن عليٍّ -عليه السلام- على ما ذكر غيرُ السَّلاميّ. و في السابع، نَبَسَ المأمونُ الحُضْرَةَ. و في العاشر، وفاة خَدِجَجَةَ. و في السابع عشر، ضرب للممّون عبدالرحمان بن مُثَلِّمٍ المُراديّ، عليٌّ بن أبي طالب -عليه السلام- على هامته فذَمَّمَهُ. و في صبيحة السابع عشر، وقعةٌ بِذُرٍّ؛ و يقال: بل كانت في اليوم التاسع عشر؛ و ذلك غير صحيح؛ لَأَنَّ الأخبارَ، قد تواترت أنّها كانت يوم اثنين، في السنة الثانية من الهجرة؛ فإذا حَسَبْنَاها أوَّلَ رمضان، وجدناه يوم السبت؛ والاثنيُّ المطلوب، يَتَقَعُ في السابع عشر.

21 § و في التاسع عشر، قُتِحَ مَكَّةُ، و لم يُعَيَّم رسول الله الحجّ؛ لَأَنَّ شهور العرب، كانت زائلة بسبب النّسيء، و تَرْتَبِصُ حَتَّى عادت إلى مكانها؛ ثُمَّ حَجَّ حَبَّةُ الْوُدَاعِ، و حَزَمَ النّسيء. و في اليوم الحادى والعشرين، قُبِضَ أمير المؤمنين عليٌّ بن أبي طالب -عليه السلام-؛ و فيه اتفق وفاة عليٍّ الرُّضَا ابن موسى الكاظم ابن جعفر الصادق ابن محمد الباقر بن عليٍّ الشَّجَادَ زَيْن العابدين ابن الحسين سيّد الشهداء ابن أمير المؤمنين عليٍّ بن أبي طالب -عليه السلام-؛ و قيل: إنّ وفاته في الثالث والعشرين (من ذى القعدة، و ذكر السَّلاميّ أَنَّ في اليوم الثّاني والعشرين) ^١ وُلِدَ أمير المؤمنين عليٌّ بن أبي طالب -عليه السلام-، و في الخامس والعشرين، أظهر أبو مُسْلِمٍ عبدالرحمان بن مُسْلِمٍ، الدُّعْوَةَ العباسيّة.

22 § و في السادس والعشرين، خرج البرُّقُوعِيُّ بالبصرة ^٢؛ و ذُكِرَ أَنَّهُ عليٌّ بن محمد بن احمد بن عيسى بن زيد بن عليٍّ بن الحسين بن عليٍّ بن أبي طالب؛ و قيل: أَنَّهُ كان عليٌّ بن محمد بن عبدالرحيم بن عبدالقَّيس. و حُكِيَ أَنَّ الحسن بن زيد صاحب طبرستان <497> كَتَبَ اليه حين ظهر بالبصرة، يَسْأَلُهُ عَنْ نَسَبِهِ، لِيَعْرِفَ لَهُ حَقَّهُ؛ فاجابه: «لَيْتَيْتُكَ مِنْ أُمْرِي، مَا عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ، وَ السَّلام». و ما أُؤَيِّزُ هذا الجواب. و أَشْكُهُ؛ و اشبهه بجواب وُقَيِّ الدولة أبي احمد خَلَفِ بن احمد صاحب سجستان <498> حين كَتَبَ اليه نوحُ بن منصور صاحب خراسان، بالوعيد و صنوف التهديد؛ فاجابه ^٣: «يَانُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا، فَاكْثَرْتَ جِدَالَكَ، فَاتِّبَا بِمَا نَعِدُكَ، إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» ^٤.

١. عبارات ميان دو گمانك از عس / توب ساقط است.

٢. در هامش عس، افزوده، «المعروف بصاحب الزنج، في سنة خمس وخمسين و مائتين» (١٨٩١ هـ). برش: <497>.

٣. حاشیه نویسنده نسخه عس هم دو فقره از ابن کونه، پاسخ کوبی ها، یکی از طاهر ذوالنبرین و دیگری از عمید الدولة در قهقهه، بناسیری به نقل آورده است (ک ١٨٩١ هـ).

٤. قرآن، ١١ / ٣٤.

23 § وليلة السابع والعشرين، تسمى «ليلة القدر» التى قال الله - تعالى - فيها: «أَنَّا هُوَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»^١، وهو اتفاق من العوام، لأنَّها مجهولة، وقيل: اطلَّبوها ليلة السابع عشر، وليلة التاسع عشر؛ فإنَّ بينها وقعة بذوٍ وفتح مكة، ونزل الملائكة ليداداً مُتَوَّيِّمين. وعسى أن يكون هذا صحيحاً، فإنَّ الله - تعالى - يقول: «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ، سَلَامٌ»^٢. ويقال أن: فى اليوم الأوَّل من شهر رمضان، نزلت صُحف إبراهيم؛ وفى السادس، نزلت التوراة على موسى؛ وفى الثانى عشر، نزل الزَّبُورُ على داود؛ وفى الثامن عشر، نزل الإنجيل على عيسى؛ وفى الرابع والعشرين، نزل الفرقان على محمد - عليه السلام -.

24 § فاما القرآن^٣، فقد قال الله تعالى: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِى أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ». فترتَّب يقيناً أن نزوله، كان فيه، ثم استشهد قومٌ بقوله: «وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ، يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ»^٤؛ على أن نزل القرآن، كان فى اليوم السابع عشر، لانتفاء الجمعَيْن فيه بِذوٍ. والله اعلم. فاما التوراة، فقد قدَّمنا أنَّ نزولها فى اليوم السادس من «سيون»، وهو عيد «العنصرة»؛ فإن كان رمضان، اتَّفَق حينئذ مع هذا الشهر، فالأمر - كما قيل - وليس الى معرفة ذلك، سبيلٌ لحفَاء السنة - التى - فيها نُزِّلَتِ التوراة، ولو كانت معلومة، لامتحقنا بالحساب. فاما ما ذُكِرَ فى امر الانجيل، فقول من لم يتعرف كيفيته، وظلَّته ووضَّعته، واما نزول سائر الكتب، فجهول اصلاً، لا يُمكن الوصول اليه.

25 § شهر شوال: أوَّل يوم منه، عيد الفِطر، ويسمى يوم الرِّخمة؛ وفيه اصطفى الله جبرئيل للموْطى، وأوحى الى النَّخْل، فألهمها صنعة القتل، وزعموا أن فيه: خلق الله الجنة، ولم يتركوا قوهم مع ما فيه، ولم يزلُّهم، حتَّى ألحقوا به التشبيه الفظيع، من قولهم أن فيه: غرس «شجرة طوى» بيده؛ ولم يؤثروا ذلك، بل اعتقدوه جهلاً، كما هو. وفى اليوم الثانى، من هذا الشهر صوم، تطوَّع سنَّة ايام متوالية. وفى الرابع، شُباهة النَّبى - عليه السلام - مع نصارى نَجْران؛ وإخراجه الحسن و الحسين، مقام أبنائه^٥، وفاطمة مقام نساءه، وعلى بن ابى طالب قرينته^٦ الى نفسه، إيتاراً بما امره الله

١. هن: الفرقان.

٢. قرآن، ٩٧ / ٤ - ٥.

٣. قرآن، ٩٧ / ١ - ٣.

٤. داد / طز: لم يذكره. تز: ابن ضبط را زاخانو مغاوط دانسته (P.446).

٥. داد / طز: فرَّده.

٦. عس / توب: التبيانه.

به، في آية المباهلة <499>. و في السابع عشر، غزوة أُحُد؛ و يقال إنها، كانت للنصف منه، و فيها قُتِلَ حمزة، و فُجِعَ رسول الله به. و في التاسع عشر، وفاة إبي طالب. و في الثاني والعشرين، زعموا التقم يونس الحوت.

26 § ذو القعدة: في الخامس، نزول الكعبة و الرحمة من السماء على آدم؛ و فيه رفع إبراهيم و اسماعيل القواعد من البيت. و في الرابع عشر، زعموا: خَرَجَ يونس من بطن الحوت؛ و مقتضى هذا القول، ان يكون مكثُ يونس في بطنه اثنين و عشرين يوما؛ و هذا عند النصارى ثلاثة أيام، كما ذكر في الانجيل^١. و في التاسع والعشرين، زعموا: بُنِيت «شجرة اليفطين» على يونس^٢.

27 § ذو الحجة: في اليوم الاول، زَوَّجَ رسول الله ابنته فاطمة من ابن عمه علي بن ابي طالب. و القُتِرَ الاول من هذا الشهر، يسمّى المعلومات، و الحرم ايضا؛ و يقال: إنها هي التي أُنْمِيَ الله الوعد بها مع موسى. و هو قوله: ﴿وَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً﴾، و هي ليالى ذى القعدة، ﴿وَاقْتَنَاهَا بِقَشْرِ﴾^٣. و هي الحرم.

28 § و اليوم الثامن منه، يسمّى «التَّزْوِيَّة»؛ لأنَّ سقاية الحاج بالمسجد الحرام، كانت تَمَلَأُ في المباهلة و الاسلام؛ و يُسَقَّى الحجاج منه، حتّى يَزَوُّون؛ و قيل: بل لأنهم كانوا يَحْمِلُونَ الماء، من مكة على الروايا، و هي الجمال سَالَتْ - يُسَقَّى عليها الماء؛ و قيل بأن فيه: فَجَّرَ الله لاسماعيل عَيْنَ زَمْزَمَ، فَشَرِبَ منها، حتّى زَوَّى؛ و قيل بان فيه: تَجَلَّى الرب للجليل، كما ذكر في قصّة موسى.

29 § و اليوم التاسع، يسمّى «عَرَفَةَ»، و هو يوم الحج الأكبر بِعَرَفَات؛ و يسمّى بذلك لتعارف الناس فيه، وقت مجتمعهم لقضاء المناسك؛ و قيل: بل سمى لتعارف آدم و حواء بعد هبوطهما من الجنة، في موضع مجتمع الناس فيه، و هو عرفات؛ و فيه اصطفى الله إبراهيم خليلا، و يسمّى ايضا يوم «العفو»، و اليوم العاشر، يسمّى يوم الأضْحَى و يوم «النُّفَر»، لنحر القرابين و الهدى فيه، و هو آخر ايام الحج، و فيه فُدِيَ الذبيح بالكبش؛ و قيل: أنَّ فيه خُلِقَ الصُّرَاط، للحساب و القضاء.

30 § و اليوم الحادى عشر، يوم «الْفَر»؛ لأنَّ الناس يستقرون فيه بمكّي. و اليوم الثاني عشر، يوم «النُّفَر»، لأنَّ الناس يَنْفِرُونَ فيه متعجلين. و ايام التشريق، هي اليوم الحادى عشر و الثاني

١. رضى: فرائد، ٣٧ / ١٣٩ - ١٢٧.

٢. منى، ١٢ / ٣٩ - ٣٦.

٣. فرائد، ٧ / ٣٨.

عشر و الثالث عشر؛ و سميت بذلك. لأن لحوم الأضاحي تُشرَّق فيها؛ و يقال سميت بذلك من قولهم: «أُشرِّقُ بُيْرَ» <500> كَيْفَا يُغَيَّرُ؛ و قال ابن الأعرابي <501>: «سميت بذلك. لأن الهدي لا يُنَحَّرُ، حتى تُشرَّق الشمس؛ و هي التي قال الله فيها: ﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ﴾^١، و يُكَبَّرُ عقبها و قبلها، عقب كل صلاة. و للفقهاء فيما بينهم، اختلافات في أوائل صلوات التكبيرات، و أواخرها و حدودها، متعلقة بصناعتهم.

٥

31 § و في السابع عشر، قُتِلَ عثمان بن عفان. و اليوم الثامن عشر، يسمى «غدير» حُمٌ، و هو اسم مرحلة، نزل بها النبي -عليه السلام- عند منصرفه من حجة الوداع؛ و جمع القتب و الرِّحال، و علاها أخذاً بعضد علي بن أبي طالب، و قال: «أيُّها الناس! السَّ أَوْلى بِكُمْ من أنفسكم؟»، قالوا: «بلى»، قال: «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلَيْ مَوْلَاهُ؛ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، و عَادِ مَنْ عَادَاهُ، و انصُرْ مَنْ نصره، و اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، و أَدِرْ الْحَقَّ مَعَهُ، حَتَّى دَارَ»^٢ و يُزَوَّى أَنَّهُ: رفع رأسه نحو السماء، و قال: «اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ ثَلَاثًا...»^٣.

١٥

٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥

32 § و في الرابع و العشرين، تَصَدَّقَ أمير المؤمنين بخاتمه، و هو راكم. و في الخامس و العشرين، قُتِلَ عمر بن الخطاب؛ و فيه: نُزِلَت سورة «هَلْ أُنِىَّ»، و في السادس و العشرين، نزل الاستغفار على داود. و في السابع و العشرين، وَفَعُلَ «الْحَفَرَةُ» <502>، و هي التي قتل فيها بنو أمية، أهل المدينة؛ و انتهت أموالهم، و هُتِكَتْ شُتُور المهاجرين و الأنصار، و قُضِيَتْ نِسَائُهُمْ؛ فَلَمَنَّ اللَّهُ مَنْ لَقَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ الْمُحَدِّثِينَ فِي الْمَدِينَةِ؛ و جعلنا غير راضين بالفساد، في ارض الله؛ إِنَّهُ خَيْرٌ مَوْفَّقٌ و مُعِينٌ، و له الحمد بلا نهاية.

١٥

ch.

[XXI]

الْقَوْلُ عَلَى مَنَازِلِ الْقَمَرِ

و طُلُوعِهَا وَ سُقُوطِهَا وَ صُورِهَا

§ 1 وقد آنَ انْ نُحْيِيَمَ القول، فقد المِجْزَا الوعد مِن علم، ما سَتَلْنَا عنه على قدر الوُشْع، و ما أُوتِينَا من العلم بذلك، «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»^١، و لم يبق مِن استغراق هذا الفن، إلا معرفة طلوع منازل القمر، في إِيَّام السنة الشمسية؛ فإنه امرٌ يُستعمل لما فيه، من عموم المنفعة به، في تقديم المعرفة بالاحوال الطبيعية، الَّتِي لا تَخْلُو من الانتقال فيها، و الترددُ بِتردِّدها؛ فلنُصرف القول، الى ذكر جوامع ذلك و عيونه، و نُضيف اليها نِتْغاً من امثالها، ملتبطة من الكتب المؤلفة، في هذا المعنى ككتاب: الكلثومي < 503 >، و كتاب ابراهيم بن السريِّ الزَّجَاج < 504 >، و ابى يحيى بن كُنَاسة < 374 >، و ابى حنيفة الدينوري في الأَسْواء، < 354 >، و كتاب ابى محمد المجبلى < 353 >، في علم مناظر النجوم، و كتاب ابى الحسين الصوفي في الكواكب الثابتة < 505 >، و ١٠ غيرها من الكتب.

§ 2 و تقول ان الهند، قسمت الفلك على عدة منازل القمر، التي هي عندهم سبعة وعشرون منزلاً؛ فانقسم بمثل عدتها، و اصاب كل منزلة ثلاث عشرة درجة و ربعاً بالتقريب؛ واستنبطوا الأحكام، بحلول الكواكب في رباطاتها، و هي المعروفة «بالجفور» <17> المفروضة لكل حال و حاجة على حدة؛ و حكايتها تخرج الى التطويل في القول، بما لا يُشفي الفرض، و هي موجودة في كتب الاحكام معروفة بها.

§ 3 و اما العرب، فقد قسموها بثمانية وعشرين قسماً، فاصاب كل منزل اثنتي عشرة درجة و خمسة أسداس بالتقريب، و وقع في كل برج منزلتان و ثلث، قال القائل: «عُدَّتْها لمن اراد عُدَّها / عشرون نجماً و ثمان بعدها؛ تكون في البرج من المنازل / منزلتان بعد ثلث كامل؛ لها حساب و لها أنواء / يدورُها الصَّيْفُ و الشتاء». و استعملوا منها، غير ما استعمله الهند، اذ كان مقصودهم منها، معرفة احوال الهواء في الازمنة، و حوادث الجنوُ الثابتة في فصول السنة. و كانوا قومُ أميين، لم يُمكنهم معرفتها الا بشيء يُعَايَنُ، فعلموا عليها بالكواكب الثابتة، التي اتفقت فيها؛ و جعلوا طلوعها في المشرق بالقدارة، بعد طلوع الفجر، علماً لحول الشمس بعضها، اذ كانت اعنى - الكواكب غير زائلة عنها، الا بعد مضي قرون و احقاب، و لم يكونوا ممن يتنبأ لمثل ذلك.

§ 4 ثم قرضوا اشعاراً و انشئوا أسجاعاً، و دونوا فيها التأثير الطبيعي المتناوب، الموافق لطلوع كل واحدة منها، على ما وجدوه بالتجربة و الامتحان، لتسهيل حفظها على الأميين؛ و يشتملون بها في احوالهم، مثل قول احدهم: «اذا ما قارن القمر الثريا / لثلاثة فقد ذهب الشتاء»؛ و ذلك لان موضع الثريا، من عشر درج من برج الثور، الى خمس عشرة درجة منه بالتقريب؛ و اذا قارنه القمر ليلة الثالث، كان البعد بين الشمس و بينه، اربعين درجة بالتقريب؛ فيكون الشمس في اوائل الحمل، و نقول الآخر: «اذا ما البذر تم مع الثريا / اناك البرد أوله الشتاء»؛ و ذلك لان القمر، اذا قارن الثريا في الاستقبال، كانت الشمس في النصف من العقرب، و تلك الايام اوائل البرد.

§ 5 و نقول الآخر: «اذا ما قارن الدبران يوماً / لاربع عشرة قمر السماء؛ تزدجف الشتاء بكل ارض / فوارس مؤذيات باحتدام؛ و خلق في السماء البدر حتى / يقلص ظل أعمدة الخيام؛ و ذلك في انتصاف الليل شطراً / و يصفو الجنو من كدير القيام». لان الشمس، تكون حينئذ في العقرب

مع قلبه؛ و ذلك أوان البرد و الشُّبَرَات. و يكون ميل درجة القمر الى الشمال؛ و ربّما كان له من العرض، من فَلَكَ البروج، الى جهة الميل، ما يُسَامِئُ به رؤوس الاعراب، فتَلَاثَى اطلال الاشخاص، وقت بلوغه وَسَطُ السماء، و ذلك مثل نصف الليل، و كقول قاتلهم: «اذا ما هلال الشهر أوّل ليلة / بدا لعيون الناس بين الثعائم؛ أَنتَك رِيّاح القُرّ من كلّ وَجْهه / و طاب قُبَيْل الصُّبْح كور الصائم».

6 § لَأَنَّ الشَّمْسَ، تَكُونُ فِي أَوَّلِ الْقَوْسِ حِينَئِذٍ، وَ كَقَوْلِ الْآخَرِ: «و قد بَرَزَ اللَّيْلُ الْقَامُ بِأَهْلِهِ / وَ أَصْبَحَتِ الْعَوَاءُ لِلشَّمْسِ مِزْلًا». لَأَنَّ كَوَاكِبَ الْعَوَاءِ، هِيَ حَوَالِي الْاِعْتِدَالِ الْخَرِيفِيِّ، كَمَا سَيُلَوِّحُ الْجَدُولُ الْمَخْصُوصُ بِهَا؛ وَ لَوْ ذَهَبْتُ إِلَى إِيرَادِ هَذِهِ الْاَيَّاتِ، وَ مَا قِيلَ فِي طُلُوعِ كُلِّ مِزْلَةٍ مِنَ الْأَسْبَاجِ، لاحتججتُ إلى شرح معانيها، و تفسير غرائب ما فيها من اللغة؛ و ذلك امر، قد كُفِّنَاهُ مِنْ ذِكْرَانَا. بَيْنَ أَصْحَابِ كِتَابِ الْاَنْوَاءِ، وَ لَمَّا نَسَبَ الْعَرَبُ التَّائِيْرَاتِ، إِلَى طُلُوعِ الْكَوَاكِبِ وَ سَقُوطِهَا، مِنْ جَهْلِ الْعُلُومِ الطَّبِيعِيَّةِ، أَنَّ التَّائِيْرَاتِ مُتَعَلِّقَةٌ بِأَجْرَامِ الْكَوَاكِبِ وَ طُلُوعِهَا، لَا بِقَاعِ الْفَلَكَ وَ حُلُولِ الشَّمْسِ فِيهَا؛ فَاعْتَقَدُوا شَيْئًا مَا ذِكْرَانَا فِي الشِّعْرِ الْبَاهِيَةِ، عِنْدَ نَهْيِ بَقَرَاطٍ عَنَّا نَهَى، عِنْدَ إِثْمَانِ طُلُوعِهَا فِي زَمَانِهِ.

7 § وَ إِنَّ هَذَا الْفَصْلَ، لِيَذْكُرَنِي حَالًا فِيهَا، مُصَدِّقًا لِقَوْلِ أَحْمَدَ بْنِ فَارَسٍ <506>: «قَدْ قَالَ فِيمَا مَضَى حَكِيمٌ: / مَا الْمَرْءُ إِلَّا بِأَصْغَرِيهِ؛ فَقُلْتُ قَوْلَ امْرِءٍ لَيْبٍ: / مَا الْمَرْءُ إِلَّا بِدَرْهَنِيهِ؛ مَنْ لَمْ يَكُنْ مِثْلَهُ دَرْهَمًا / لَمْ تَلْتَفِتْ عِزُّهُ إِلَيْهِ؛ وَ كَانَ مِنْ ذَلِكَ حَقِيرًا / يَبُولُ سِنُونُوهَ عَلَيْهِ».

8 § وَ ذَلِكَ، أَنِّي إِثْمَانُ مَفَارِقَتِي «الْمُحْضَرَّةَ» الْعَالِيَةَ، وَ جِرْمَانِي سَعَادَةَ «الْمُحْدَمَةَ» الشَّرِيفَةَ، شَاهَدْتُ بِالرَّيِّ <507> أَحَدَ الْمَعْدُودِينَ فِي الْعُلَمَاءِ بِصَنَاعَةِ النُّجُومِ؛ وَ قَدْ اسْتَعْمَلَ مَقَارِنَاتِ الْقَمَرِ لِلْكَوَاكِبِ الْمُنَسُوبَةِ إِلَى الْمَنَازِلِ، وَ جَعَلَ يَحْصُلُهَا لِيَسْتَخْرِجَ الْأَحْكَامَ، مِنْ رِبَاطَاتِهَا وَ جُغُورِهَا؛ وَ يَسْتَبِطُ تَقْدِمَةَ الْمَعْرِفَةِ، بِأَخْذَاتِ الْجَوِّ مِنْهَا. فَاعْلَمْتُ أَنَّ الصَّوَابَ، فِي خِلَافِ مَا يَعْمَلُهُ؛ وَ أَنَّ الطَّبِيعَةَ الْمُنَسُوبَةَ إِلَى الْمِزْلَةِ الْأَوَّلَى وَ خَوَاصِّهَا، وَ مَا وَصَفَ الْهِنْدُ مِنْ ارْتِبَاطِهَا مَعَ الْآخَرَى، لَيْسَ بِزَائِلٍ عَنِ أَوَائِلِ بَرَجِ الْحَمَلِ بِزَوَالِ كَوَكِبِهَا، كَمَا لَمْ تَنْتَقِلْ أَحْكَامُ بَرَجِ الْحَمَلِ بِانْتِقَالِ صَوْرَتِهِ عَنْهُ. فَشَمَخَ الْمَذْكُورُ بِأَنَّهُ، مُسْتَحْفَأٌ بِي؛ وَ كَانَ أَذَوْنَ مَتَى مُرْتَبَةً، فِي جَمِيعِ مَا عَلِمْتُهُ؛ وَ كَذَبَ قَوْلِي وَجْهِي.

واستطال على، لما كان بيننا من تفاضل البقي والفقر، الذي يستحيل معه المناقب، مثالب، وتصير
المفاخر، معايب؛ فإني كنت في ذلك الوقت، ممتحناً من جميع الجهات، تحتل الحال، ثم صدقني بعد
ذلك، لما زالت المحن بعض الزوال.

§ 9 و ليس يخفى أنه، لو كان المعول في معرفة التأثيرات، على طلوع اجرام هذه الكواكب
بالرؤية، لاختلفت الازمنة بانتقالها، وتفاوت ذلك في الاقاليم، واحتيج الى ما يحتاج اليه، في
معرفة ظهور الكواكب المتحررة، واختلافها من ضروب الاعمال المتبعة؛ ولكن معنى طلوع المنازل،
ان الشمس اذا حلت احدها، سترتها، والتي قبلها؛ و طلعت الثالثة منها، على تكس البروج، بين
طلوعى الفجر والشمس، في الوقت الذي وصفه ابن الرقاع <508> في شعره: و اُبْصَرَ الناظر
«الشري» مَبْيُتَةً / لما دنا من صلاة الصبح تَصَرَّفَ: في حرة لا يضيض^٢ الصبح أغرفها / فقد علا
اللئلي عنها فهو مُنْكَسَف: لا يتأاس الليل منها حين تَبَيَّعَهُ / ولا النهار بها الليل يَتَقَرَّفُ».

§ 10 و قد سَمَوْا طلوع المنزلة: «نوءاً» ها لى: نهوضها <362> و سَمَوْا تاثير الطلوع
«بارحاً»، و تاثير السقوط «نوءاً»؛ و من طلوع كل واحدة منها، الى طلوع التي تليها، ثلاثة عشر
يوماً، سوى «الحبّة»؛ فان بين طلوعها، و التي تليها، اربعة عشر يوماً، و قال القائل: «و الدهر
فاعلم كُله ارباع / لكل ربع واحد^٢ أسباع؛ فكل سبع لطلوع كوكب / و نوء نجم ساقط في
المغرب؛ و من طلوع كل نجم يَطْلُعُ / الى طلوع ما يليه اربع؛ من الليالي ثم تسع تنبئ...».

§ 11 ثم اختلفوا فيها، فرغم بعضهم: ان كل تاثير، يكون بعد طلوع منزلة، الى طلوع التي
تتلوها، فهو منسوب اليها؛ و زعم الآخرون: أن لطلوع كل واحدة منها، وسقوطها، مقدار من
الزمان، يُنسَب اليها ما يكون فيه؛ فاذا انقضت تلك المدة، لم يُنسَب اليها ما يكون بعدها؛ و بالقول
الاخير، أخذ الجمهور، و اختلفوا في مقادير تلك الازمنة، و ستيفها باختلافها، و اذا حُقِقَ التأثير،
فلم يَظْهَر منه شيء في تلك الازمنة. قيل: حَوَى النجم او حَوَتْ المنزلة، يعنى: مَضَتْ مَدَّة نوءه، و
لم يكن فيه مطر، او حَرَّ او برد او ريح.

§ 12 و لهم في جهات الرياح، و مهائبا و اعدادها، اختلافات. فبعضهم يزعم: ان جهات
الرياح ست، كما حكى ابن كُناسة، عن ابي محمود جعفر بن سَعيد بن سَمَرَةَ بن جُنْدُبِ القَزَارِي

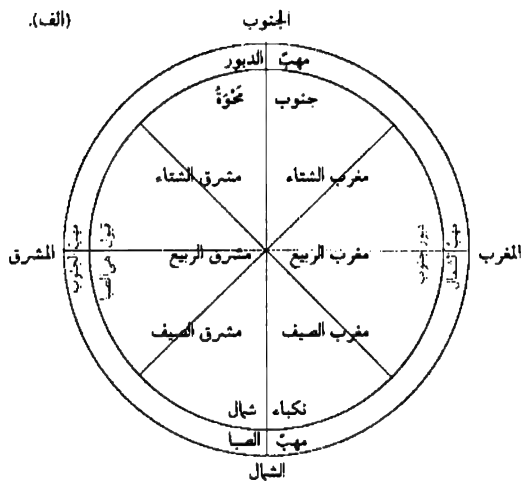
٨٠٥/٥٠٥

١٠

١٥

٢٠

<509>؛ و اکثرهم يقولون أنّها ربيع، كما حكى عن خالد بن صفوان <510>؛ و على هذا أكثر الأمم؛ وإن كانت المهابتُ تختلفُ عندهم، وكلا الرأيين للعرب، بمجموعان في هاتين الدائرتين؛ فالرأى الأول في داخلها، و الرأى الثانى فى خارجها بأسمائها، و جهات مهابتها، و هذا شكل الدائرة^١؛



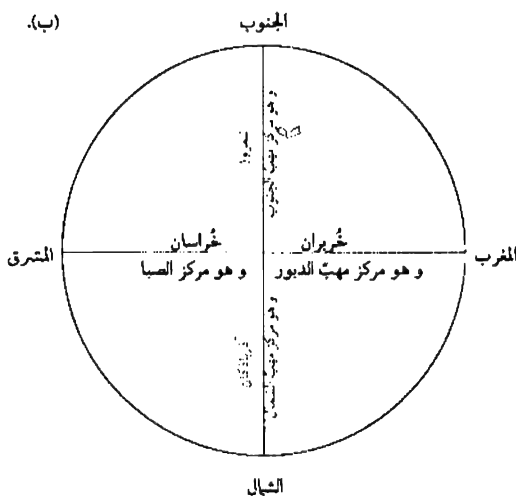
13 § وقد ذَكَرَ في الرأى الأول، المَحْوَةُ عند مَهَبِ الجنوب، و المعروف أنّ المَحْوَةَ، هى الشمال، لأنّها تمحو السحاب، فارغة بعد أن تسوقها الجنوب، مملئة. و ذكر في هذا الرأى ايضا للنُّكْبَاءُ، مَهَباً واحدا على حدة؛ و المعروف أنّ النكباء، هى كُلُّ رِيح يكون مَهَبُها، بين مَهَبَي رِيحَيْنِ من الرِّياح ١٥ الاربعة المذكورة. و قد ذكرها ذو الرِّمَّة، و ذكر النكباء معها على هذه الصفة:

«أَهَاظِيْبُ أُنُوَاءِ وَ هَيِفَانِ جَرَوْتَا عَلَى الدَّارِ أَغْرَافَ الْجِبَالِ الْأَعَاظِرِ

١. دائرة طُرْ در جایجای «دُبُور» و «صَبُور» اشتباه دارد.

و ثلاثة تَهْوِي من الشَّام حَرْجَف
و رابعة من مطلع الشمس أَجْفَلت
لَهَا سَنَنٌ فوق الحَصَى بالأعاصير
عليها بدقَمَاء المِيعَا فسَرَّاقِر
تَحْسَبُهَا النُّكَب السَّوَابِي فَأَكْثَرَتْ
حين اللُّفَاح القَارِبَات المَواشِر.

§ 14 و المَيْفَان، الجنوب و الدبور؛ و أَلَى تَهْوِي من الشَّام، الشَّال؛ و أَلَى تَجْبِيء من مطلع الشمس، الصبا. و مَهَابُّ الرِّيح، عند الفرس <511> كما هي عند اليونانيين، و جميع الطَّبِيعِيَّين؛ و مراكزها منسوبة إلى الجهات الأربعة، و هي في هذه الدائرة:



§ 15 ثمَّ ما كان الرِّيح بين مركزَي مَهَبِّين، نسب إلى اقرب مركزَي مَهَبِّ؛ و منهم من يَنْسُبُهُ

إلى مطلع الشمس و مغربها في المنقَلَبِين، و يسمِّيهِ باسم يوناني. و لمعرفة وقت تأثير طلوع المنازل و سقوطها، عمل حسن؛ و هو أَنْ يُؤَخَّذَ من أوَّل ايلول، إلى اليوم الَّذِي تُرَادُّ معرفة حاله، و يُلْقَى

ثلاثة عشر (ثلاثة عشر)^١ فان لم يَبْقَ شيء، نُظِرَ؛ فان كان القمر، في مقابلة الشمس او احد تربيعيه، فانه يكون مطر. ان كان زمان مطر، او تَغَيَّرَ في الهواء بريح او حر او برد؛ و ذلك انه، اذا لم يَبْقَ شيء، كان في ذلك الوقت طلوع منزلة، و سقوط رقيبها. و في أول يوم من ايلول: «بارح» الصَّرفة، و «نوء» سعد الأخبية، فيُتَدُّ من لدنه؛ و انما خُصَّ بالابتداء في هذا العمل، لانه في أول يوم من الشهر - هو أول فصل الخريف - فاذا اجتمع مع ذلك، كون القمر في مواضع تأسيساته^٢ ٥
<512>. قَوِيَ الامر، و ظَهَرَ التأثير.

16 § قال ابو مَعْشَرٍ: قد جُرِّئنا ذلك، في سنة تسع و سبعين و مائتين، في استقبال شوال، بأن اخذنا من أول ايلول، الى يوم الاستقبال، فكان مائة و ثلاثين يوما، أَلْقَيْنَاهَا ثلاثة عشر ثلاثة عشر، فلم يَبْقَ شيء، و كان طالع الاستقبال «الدنوء»، فجاء المطر في ذلك اليوم؛ و لما صار القمر في التربيع الايمن، جاء المطر في ذلك اليوم ايضا. قال: و جُرِّئناه في السنة أَلْقَى تَلَو، ما ذكرنا بان اخذنا ١٥ من أول ايلول، الى يوم الخميس الثالث عشر من كانون الأول، و أَلْقَيْنَاهَا ثلاثة عشر ثلاثة عشر، فلم يبق شيء، و كان بين النِّعَرَيْنِ نصف برج؛ و كان القمر، قد انصرف عن تسديس المَرَجِ، و اتصل بالزُّهْرَةِ من المقارنة، فجاء المطر في ذلك الوقت بعينه. فهذه شهادة من ابى معشر، على وقوع الصواب في هذا العمل؛ و اذا استمعين فيه برباطات الهند و جفورهم، قَرَّبَ الْأُمُرَ مِنَ الْإِصَابَةِ.

17 § و قد قالوا: انْ أَعْلَمَ العرب بمناظر النجوم، بنو مارية بن^٢ كلب، و بنو مَوْءَة ابن هُثَّام ١٥ من^٤ شيان <513>. و ابتداء العرب في نجوم الأَخْذِ، و هى المنازل بالثَّرَطَيْنِ، إذ هما في زمانهم كائنان في اوائل برج الحمل؛ و ابتداء غيرهم - من العجم - بالترتيا. و لا أَدْرِي أَعْمِلُوا ذَلِكَ مِنْ أَجْلِ أَنْ: «الترتيا» أَظْهَرَ لِلْعَيْنِ و اَسْهَلَ إِدْرَاكًا، مِنْ غَيْرِ تَأْتَلِ و تَفْخَصُ كَثِيرٍ مِنْ غَيْرِهَا، ام عَمَلُوهُ - بِمَا وَجَدْتُهُ فِي بَعْضِ كُتُبِ هِرْمَسَ - أَنَّ الْإِعْتِدَالَ الرَّبِيعِيَّ، هُوَ التَّرْتِيَا؛ وَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ، مَقُولًا قَبْلَ الْإِسْكَندَرِ بِمِقْدَارِ ثَلَاثَةِ آلَافِ سَنَةٍ أَوْ أَكْثَرَ <514>. و الله أَعْلَمُ بِمُغْزَاهُمْ؛ وَلَكِنَّا نَعْمَلُ ٢٥ عَلَى مَا عَلَيْهِ الْعَرَبُ، فَنُتَبِّدِي بِمَا ابْتَدَأُوا بِهِ وَ هُوَ:

١. هـس / توب: فاسفاه (١) <512>.

٢. داد / طز: بن.

٣. داد / طز: ١.

٤. داد / طز: بن.

18 § (١). الشَّرَطَانِ: وهما العلامتان. وسمي بذلك - كما سُمي أصحاب السلاطين شُرطاً - اذ عَلَّمُوا انفسهم بالسواد او غيره؛ وفيه كوكبان من صورة الحمل. وربما أُضيف اليها ثالث - هو بقرهما - فتسمى الأشرط. وبين الشرطين. مقدار ذراعين في رأى العين. اذا صارا في وسط السماء. واحدهما شمالى والآخر جنوبى. وكلُّ ما يُذكر من مقادير الابعاد. بين الكواكب في رأى العين. فهو لتوسُّطها السماء. لا غير ذلك. من اجل ان هذه المقادير. تَنظَّمُ عند الاتِّفاق. لاشتداد انعطاف الشعاع. في البخار المائى المحيط بالارض. كما دُكِرَ في كتب المناظر الهندسية. وايضا فإنَّ في البُعد بين الكوكبين. الأخذ من الشمال الى الجنوب. وربما صار عند مصيرها الى الأفق. أخذاً من المشرق الى المغرب. او على احدى دوائر الارتفاع بالتقريب؛ وذلك لميل الأرض. عن الاتِّصاف الموجود في مُتَعَدِّلِ النهار. وتسمى الاشرط ايضا «النَّطْح». لأن الشرطين هما على اصل قرنى الحمل. واحكام هذه المنزلة. لازمة للوجه الاول من برج الحمل. غير متعلقة بالكواكب - التى - تُسمى بها؛ فقد انتقلت في زماننا عنه. الى الوجه الثانى منه.

19 § تم (٢) الطَّيْنُ: وهو ثلاثة كواكب. على آخر بطن الحمل. على هيئة مثلث متساوى الاضلاع؛ وهو تصغير «بطن». لانهم صغروه بالاضافة. الى بطن الموت.

20 § تم (٣) الثُّرَيَّا: وهى ستة كواكب مجتمعة. اشبه شئاً بعنقود من العنب؛ وقد زعم العرب: انها آية الحمل. وليس كذلك؛ فانها على سنام «الثور». وهو تصغير «ثُرْوَى». واصله من «الثَّروَة». وهو الاجتماع وكثرة العدة. و زعم بعضهم: انها سميت بذلك. لأن المطر الذى يُمْطَرُ بنوءها. تكون منه الثَّروَة - وهو الفنى. وتسمى ايضا «النَّجْم»؛ والذى ذكر بطليموس من كواكبها. هى اربعة كواكب. اذ لم يكن رصد غيرها. لتضائق ما بينها في منظر الأبصار؛ وإيام استرار هذه المنزلة. تحت الشعاع. وهى اربعون يوماً عند العرب. أزدأ الايام. وأوئى اوقات السنة. قال الأندلسى: ما طَلَعَتِ الثُّرَيَّا ولا نَاضَتْ. إلا بعاة؛ وحتى قال بعض متطبِّيهم: اضْمَنُوا لى ما بين مغيب الثُّرَيَّا الى طلوعها. واضْمَنُوا لكم سائر السنة. و روى عن النبي - عليه السلام - أنه قال: اذا طلع النجم. ارتفعت العاةة من الارض. و فى رواية اخرى: رُفِعت العاةة. من كل بلدة.

21 § تم (٤) الدُّبْرَانُ: وهو كوكب احمر نير. ويسمى «دبراناً» لأنه استدبر الثُّرَيَّا؛ وهو على عين «الثور» الجنوبية. ويسمى ايضا «الفريق». وهو الجمل العظيم. لانهم يسمون الكواكب التى

حولہ: «القلاص»، ویستى ايضا تابع «النجم» و تاليه. لآنه يتبع «الثريا» في الطلوع و الغروب، و یستى ايضا «المُخَدَج».

22 § تم (۵) المُنْعَةُ: و هی ثلاثة كواكب ضفار متقاربة، كانها اُشار الإِهام و السَّيَّابَة و الوسطى، اذا نُكِبَتْ بها على الارض، و هی مقبوضة؛ و تُسمَّى بذلك، تشبيهاً بدائرة تكون على جنب الفرس، عند متصل الرُّجُل، يقال فرس مهتوق، و سَهاها بعضهم «التَّحائى»؛ و قد جعلها بطلميوس كوكبا واحداً سحابياً، و سَمَّاهُ «السَّحَابَى» - الَّذى - على راس الجبار، و هو الجوزاء.

23 § تم (۶) المُنْعَةُ: و هی كوكبان زاهران في المَجَرَّة، بين الجوزاء و راس الثَّوَامَيْنِ، بينهما قيد سوط؛ و يقال لاحدهما «الرُّزُّ»، و للاخر المَيْسَان، و هما على قدم الثَّوَامِ التالى. قال الزجاج: المُنْعَةُ، من هنت الشيء، اذا عَطَفْتَهُ و ثَبَّتْتَهُ بعضه على بعض، فكان كُلُّ واحدٍ منهما، يُعْطَفُ على صاحبه. و قبل: بل ذلك بقياس ثالث اليها، متخلف عن وسطها، يُصَيِّرُهما كالمُنْقُ المنحنى. و زعمت العرب: انَّ المُنْعَةَ مع ستَّة كواكب أُخَر، هن قوس «الجوزاء»، الَّتى تُزْمى بها الاسد.

24 § تم (۷) الذُّرَاع: و هی كوكبان بينهما مقدار ذراع، و احدهما «الشعرى» المُتَّصِلُ بِهَيْ: الرَّمضاء - و هى الشَّامِيَّة. و هذه الذُّرَاع، هى ذراع الاسد المبسوطة عند العرب، و المقبوضة الَّتى - هى احد كوكبيها الشعرى الثَّوَر - و هى اليمانية. فاما المبسوطة عند المنجمين، فهى راس الثَّوَامَيْنِ، و المقبوضة هى من كواكب الكلب المتقدِّم؛ و فِيا بينهم فيها، خلافاً كثيرة. و فى تسميتها بما سَمَّوها به، احاديث و اخبار خرافات؛ و طلوع المُتَّصِلِ، لسنة الف و ثلاثمائة للاسكندر، لثَمَر تغلُّو من «تَمُوز»؛ و التَّيُور - الَّتى هى اليمانية، ثلاث و عشرين ليلةً منه.

25 § تم (۸) الثُّرُزُ: و هى الموضع الَّذى، بين فم الاسد و منخرينه؛ و تُدْعَى هذه المنزلَة ايضا بِمَدَالِئِهَا، و هى كوكبان بينهما لطخة سحابية، و كُلُّها من صورة السُّرطان.

26 § تم (۹) الطُّرْفُ: و يعنون عين الاسد، و هما كوكبان متقاربان، احدهما من صورة الاسد، و الثانى من الكواكب الخارجة عن صورة السُّرطان؛ و قُدِّمَتْها كواكب، يقال لها الأَشْفار - هِىَ «اشفار» الاسد.

27 § تم (۱۰) المَجْهَةُ: جبهة الاسد، و هى اربعة كواكب، بين كُلِّ كوكبين منها قيد سوط، معترضة من الشمال الى الجنوب، على تمويج لا على استقامة؛ و هى على موضع «الْمُرْف» من

الاسد، عند المنجمين؛ ويستون الجنوبي منها، قلب الاسد المكي، و يطلع بطلوع سهيل بالحجاز؛ وهو الرابع والاربعون، من كواكب الشئنة على مجدافها، و عرضه خمسة و سبعون درجة في الجنوب؛ فلا يكون له من الاق كثر ارتفاع، فلذلك يرى مضطربا، في رأى العين. ويقال: ان بصرة البعير^١، اذا وقع عليه، مات؛ كما يقال: ان بجيزة رامين <515> في حدود سرنديب، حيوانا لا يعيش من يراه، بعد رؤيته اياه اربعين يوما. وليس من اتصال الروحانيات و تأثيرها، بأعجب من تأثير السمكة المعروفة بـ«الرعادة»؛ فان يد صاندها تغدّر، و هي في الشبكة^٢ ما دامت حية؛ و حتى قيل: ان احدا، لو أخذ قصبة، و وضع طرفها عليها - و هي حية - و امسك الآخر، خدّث يده، و سقطت القصبة منها. او كالدود، الذى برشتاق رغدا^٣، من رساتيق جزجان الشرقية؛ فان بعض أراضيم دودا صفارا، اذا وطئها من تحيل ماء، فسَد ذلك الماء و تنّ، و ان لم يطأها، سليم، و كان طيب الرائحة عذب الطعم، و كنوت من غصه الثيز، اذا بانث عليه فأرة و شدة، طليهن و حرصهن عليه، من أى جهة، مكنهن الوصول اليه.

28 § تم (١١) زيرة الاسد ساي: كاهله و مغرز عنقه؛ و قال الزجاج: هي موضع الشعر الذى على اكفاه، لانه يزير عند الغضب. و قال الناب^٤ الأمل^٥ <19>: ان الزيرة هي القطعة من الحديد، يشبه بها كيف الاسد؛ و هي كوكبان بينهما قيد سوط، و يستيان الحزتين من الحزوت، و هو الثقب؛ فكان كل واحد منها، ينفذ الى جوف الاسد، و هما على الفخذ من صورة الاسد بالحقيقة، و احدهما على مغرز الذنب، و بطلوعها يرى «سهيل» بالعراق.

29 § تم (١٢) الصرقة: و هي كوكب ازهر، عنده كواكب «طس»، تسمى قنب الاسد، و الصرقة على طرف ذنبه؛ و سميت بهذا الاسم، لانصراف الحر عند طلوعه، و البرد عند سقوطه. 30 § تم (١٣) القواء: و هو خمسة كواكب، على خط معق الطرف، و لذلك سمي بهذا الاسم. يقال: عوتئ الشيء، اذا عطفه. قال الزجاج: لا أغرف احدا غيرى، فمره على هذا؛ و إن من قال بأنها هي كلاب، تنتج الاسد و تغوى، غلط، و هي صدر العذراء و جناحها.

١. داد / طز: رعد.

٢. نوب: السمكة.

٣. داد / طز: الدن.

٤. عس / نوب: اللاب.

35 § أنم (١٨). القلب: قلب «العقرب» - و هي كوكبة في البروج الإثني عشر، السابع منها هو المتقدم للنير الأحمر، يسمى: «القلب»؛ و هو المنزل الثامن عشر، من منازل القمر؛ و أن قلب العقرب هو الكوكب الأحمر، وراء الإكليل بين كوكبين - يقال لها «النياط»؛ فأول النتائج بالبادية، مع طلوع قلب العقرب و طلوع النسر الواقع، و هما معاً يطلعا في البرد؛ و ذلك ليست و عشرين ليلة تخلو من تشرين الآخر، و يسقطان ليست و عشرين ليلة تخلو من «آبار»؛ و هما يُسميان «الهزارين / الهزارين» أيضاً، يطلع القلب بتجد قبل النسر بثلاث يوماً. قيل: قلب العقرب قريب الدبران، و هما منحوسان؛ و قال الأسود بن يعفر: «وُلِدْتُ بِحَادَى النَجْمِ يَتَلَوُ قَرِينَهُ / و بِالْقَلْبِ قَلْبُ الْعَقْرِبِ الْمُتَوَقَّد»^١.

36 § تم (١٩) الشؤلة: و هي إبرة العقرب و يَنْبَرُّهَا، و سَمَّيْتُ بِذَلِكَ لِأَنَّهَا مُشَالَةٌ إِبْدَا سَإِى: مرفوعة؛ و هي كوكبان ازهران متقاربان، في طرف ذنب العقرب.

37 § تم (٢٠) الثعائم: و هي ثمانية كواكب، أربعة منها في الجفوة على تربع، و هي الثعائم الوارد، لأنها وردت النهر - و هي الجفوة؛ و أربعة خارجها على تربع أيضاً، و هي الثعائم الصادر، لصدورها عن النهر. و قال الزجاج: هي الثعائم بضم الثون، و هي الحشبات التي تكون على رأس البئر، و يَتَلَقَّى فِيهَا الْبَكْرُ وَ الدَّلَآءُ، فَشَبَّهَتْ بِهَا، كَأَنَّ مِنْهَا أَرْبَعَةَ كَذَا، و أَرْبَعَةَ كَذَا؛ و الثعائم الوارد، هو على قوس الرامى و سهمه، و الصادر على كنفه و صدره.

38 § تم (٢١) اليلدة: و هي رقعة من السماء فقر، لا كواكب فيها، و هي على جنب صورة الفرس، من صورة الرامى. و قال الزجاج: شُبِّهَتْ بِالْفُرْجَةِ، أَلَّتْى تَكُونُ بَيْنَ الْحَاجِبَيْنِ (إذا لم يكونا مقرونين؛ و يقال رجل أبلد، إذا كان غير مقترن ما بين الحاجبين)^٢.

39 § تم (٢٢) سغد الذابح: و هو كوكبان، أحدهما شمالي و الآخر جنوبي، و بينهما قَدْرُ ذِرَاعٍ؛ و عند الشمالي منها كوكب صغير، هو شأته التي يَذْبَحُهَا، و هما على قرن الجدى.

40 § تم (٢٣) سغد بلع: و هو كوكبان، بينهما ثالث خفي، حتى كأن أحدهما ابتلعه، فَنَزَلَ مِنْ الْحَلْقِ إِلَى الصُّدْرِ؛ و يقال: بل سُمِّيَ بِذَلِكَ، لِأَنَّهُ بِمَنْزِلَةِ مَنْ يَلْعَهُ، فَاحْذِ ضَوْءَهُ وَ سَتَرَهُ. و حكى أبو يحيى

٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠
٤١
٤٢
٤٣
٤٤
٤٥
٤٦
٤٧
٤٨
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
٥٤
٥٥
٥٦
٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٦٥
٦٦
٦٧
٦٨
٦٩
٧٠
٧١
٧٢
٧٣
٧٤
٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠

١ - ٩. شرح منزل ١٨ قمر (القلب) از قلم مؤلف - ابو و حنان بيروني - افندي، در هجيك از نسخدهاى الأخبار مذکور نباشد، فلذا ما فقرة ساقط را از حسان مأخذ بيروني در افزوده. [كتاب الانواء (ديبوى)، ص ١٠ - ١١، ٣٨، ٧٠ / صدر الكتاب (صوفي)، ص ٢٧ و ٢٨٠]. (١٠٠).

٢. میان دو کمانک افزوده داد / طراست.

بن كُناسة^١ <374>: أنه سَمِيَ بذلك، لأنه طلع في الوقت -الَّذِي- قيل فيه: يا أرض ائلمي ماءك؛ وهو استخراج ريكك جداً، وهذه الكواكب، هي على يد ساكب الماء اليسرى، وهو الدُّلُو.

41 § تم (٢٤) سَعْدُ الشُّوَد: وهو ثلاثة كواكب، احدها أَوْرُ من الباقيتين؛ و سَمِيَ بذلك لاستبشارهم^٢ بطلوعه و تَمُتُّهم به، لأنَّ طلوعه يكون عند إديار البرد، و انقطاع الشتاء، و ابتداء تواتر الأمطار؛ ومن هذه الكواكب، اثنان على منكب ساكب الماء الايسر، والثالث على ذنب الجدى. ٥

42 § تم (٢٥) سَعْدُ الْأَخْيَبة: وهو اربعة كواكب، ثلاثة منها على هيئة مثلث حاد الزوايا، و واحد في وسطه على مثال مركز الدائرة المحيطة به، وهو «السعد» و أَلَّتِي حواليه أَخْيَبَةُ؛ و يقال: بل سَمِيَ بذلك، لأنه اذا طلع، خرج من الهواء ما كان محتبئاً، و هي على يد ساكب الماء اليمنى.

43 § تم (٢٦) الْفَرْعُ الْأَوَّلُ: و يسمَّى الْفَرْقَةُ الْعُلْيَا، و نَاهِزِي الدلو المقدمين؛ و هما كوكبان ازهران، متفرقان على متن الفرس الاعظم و متشبيهه. ١٠

44 § تم (٢٧) الْفَرْعُ الثَّانِي: و يسمَّى العرقوة السفلى، و نَاهِزِي الدلو المؤخرين؛ و هما على هيئة العليا، و الدلو عند العرب، هو هذه الكواكب الاربعة.

45 § تم (٢٨) يَطْنُ الْحوت: و يسمَّى قلب الحوت ايضا، و هو كوكب نُبْر في احد شَيْئِي بطن سمكة، سَمِيَ «الرَّشَاء»، غير السمكتين اللَّتَيْنِ هما من صَوَرِ البروج؛ و هذه الكواكب، هي فوق الميزان^٣ من المرأة المسلسلة -الَّتِي لم تَرَّ بعلا. ١٥

46 § وقد اختصرنا ما قدَّمنا، و اضفنا اليه غيره من احوالها؛ و وضعناها في جدول «احوال» المنازل، على اختلاف المذاهب و الاقوال^٤ <516>، و رسمنا طلوع كواكب المنازل فيها، لسنة الف و ثلاثمائة للاسكندر، على الامر الاوسط الَّذِي ذكره؛ و وضعناها، في جدول احوال «كواكب» المنازل، و الناظر فيها، يَشْتَفِي بما هو مَوْقِع، على رأس كُلِّ جدول منها، عن تقديم مؤامرة لها، و الجدولان هما هذان:

١. هس / توب: كُناسة. ٢. طن: استبعاد.

٣. بيروني اشتباه كره، به جای «الميزان» یا بستی هم «الحوت» (= سمكة) گفته شود. [پ. ا.]

٤. اما جدول «تطبیقی» منازل قمر، که ما بر اساس داده های بیرونی (الألأار: الفانوار، التفهیم، الهندا) و دیگر کتب انواء و نجوم ترتیب داده ایم، متضمن اسامی آنها به زبانهای گوناگون ملت های باستان، با ذکر فصلهای طوارخ و بُرجهای فصول آنها می باشد؛ رن: <516>.

§. 48

جدول

احوال کواکب المنازل

سماء منازل القمر	کئیہ کواکبہا الذہ و ثلاثمائة للاسکندر	طلوعہا فی شہور السردینین لسنہ الذہ و ثلاثمائة للاسکندر	و فی کم الذہ و ثلاثمائة للاسکندر	سمولہا فی شہور السردینین لسنہ الذہ و ثلاثمائة للاسکندر	و فی کہ الذہ و ثلاثمائة للاسکندر	مراتب صور کواکبہا عند المنجمن	مراتب صور کواکبہا عند العرب
لشطان	ب	نيسان	کب	تشرين الاول	کب	قرنا الحمل	قرنا الحمل
الطین	ج		د		د	الیه الحمل	الیه الحمل
الترقا	و	ايار	ج	تشرين الآخر	ج	الذہ الحمل	الذہ الحمل
لقدیرن	ا		لا		ل	عن الثور	عن الثور
الہشہ	ج	حزیرن	ج	کانون الاول	ج	رأس الجوزاء	رأس الجوزاء
الہشہ	ب		کو		کو	فوس الجوزاء	فوس الجوزاء
ذراع	و		ط	کانون الآخر	ج	ذراع الاسد المبسوط	ذراع الاسد المبسوط
للترة	ج	تشرور	کب		کا	اسرطان	انف الاسد
الطرف	ب		د		تا	رقبة الاسد	عین الاسد
الجبهة	د	اب	ج	شیاط	بو	عرف الاسد و قلبہ	جبهة الاسد
الزیرة	ب	آب	لا		ا	مفرز ذنب الاسد	کاهل الاسد
الصرہ	ا	الحول	ج	لذکر	ید	ذنب الاسد	ذنب الاسد
الذواء	د		کو		کز	صدر الذراء	ورک الاسد
الصحاف	ا		ط		ط	ید الذراء	ساقی الاسد
التغر	ج	تشرين الاول	کب		کب	ذیل الذراء	منقر الطرف
قریاتی	ب		د		د	کفۃ میزان	زبانیہ الطرف
الاکل	ج	تشرين الآخر	ب	ايار	ج	جبهة الطرف	رأس الطرف
القلب	ا		ل		لا	قلب الطرف	قلب الطرف
قشورۃ	ب	کانون الاول	ج	حزیرن	ج	شیر الطرف	شیر الطرف
التعالم	ج		کو		کو	فوس الریس	نعام
البلدة	و	کانون الآخر	ج	تشرور	ط	بدن الریس	بقعة ظرۃ
سعد الذلیح	ب		کا		کب	قرن البیدی	لا فی صورة
سعد بلح	ب		ج	آب	د	ید ساکب لواء السری	لا فی صورة
سعد سمود	ج	شیاط	بو		ب	منکب ساکب الماء الآخر	لا فی صورة
سعد الاشیة	و		ا		لا	ذراع ساکب الماء لیسری	لا فی صورة
الفرع السطیم	ب	لذکر	ید	الحول	ج	منکب الفرس و یمنہ	عرقۃ الدلو العلی
الفرع المنظر	ب		کز		کو	جناح الفرس و سرہ	عرقۃ الدلو السلی
طنی المود	ا	نيسان	ط	تشرين الاول	ط	جنب، الفرة المستسلک	طنی المود

§ 49 و لأن هذه الكواكب الثابتة، التي تُنسب إليها المنازل -و تسمى بها- هي متحركة، حركة واحدة بطيئة؛ فيجب إذا سارت درجة واحدة، وذلك في كل ستّ و ستين سنة شمسية، أن يُزاد على كل يوم من أيام طلوعها و سقوطها، يوم واحد، فمن أراد أن يَحَقِّق ذلك؛ و قد اثبتنا مواضع كواكب منازل القمر، لسنة الف و ثلاثمائة ثلاثين، على ما سَمَّاهَا به اصحاب الهيئة، باطوالها و عروضها و مقاديرها من الاعظام الستة، فَنُصَيِّغُ مواضعها لزمانه بالتسيير -الذي ذكرناه- و هو في كل ستّ و ستين سنة، درجة واحدة؛ ثمَّ يعمل في اختفائها في الشعاع، و ظهورها منه على ما ذُكِر في الريجات.

§ 50 و قام عليه البرهان، في كتاب المجسطي؛ فإنَّ تشريقها و تغريبها، يختلف بسبب عروض البلاد، و مقادير اجرامها من الاعظام الستة، و تباعدها عن فلك البروج؛ و في عمل ذلك، إذا عَرَضَ له عرض كثير عن فلك البروج، ما يُصْجَبُ منه كمثل الحال في الزهرة، إذا قارنت الشمس في برج السمكة، فإنَّ مدَّة اختفائها تحت اشعاع، يكون مدَّة يوم او يومين بالتقريب، و إذا قارنتها في برج العذراء، اختلفت مقدار ستَّة عشر يوما بالتقريب؛ و عطارد، يُزَي في برج العقرب بالقدوات، مقبلا الى الشمس، و بينها اربعة اخماس برج، و مُذْبَرَأ عنها و لا يرى فيه بالقيسيات (و يرى في برج الثور، على خلاف ذلك -اعنى- مقبلا الى الشمس و مدبرا عنها، يرى فيه بالقيسيات) فلا يرى بالقدوات؛ و برهان ذلك كلُّه مشروطٌ، في كتاب المجسطي، الآن نذكر جدول مواضع كواكب المنازل:

٥

١٠

١٥

§. 51

جدول

مواضع كواكب المنازل

اسماء منازل القمر	مواضع كواكبها من الصور الثماني و الاربعين	الطول			العرض		وجه	وجه الشمس في الصور
		بروج	درج	دقائق	درج	دقائق		
ا	المقدم من الاثنين الذين فرنا الحمل الثاني منهما	۰	بج	ز	ك	شمال	ج	
ب	الذي على منشأ الاله من الحمل المتقدم من الثلاثة التي في الاله	۰	بط	ح	ك	شمال	ج	
ز	الذي على الفخذ المؤخرة من الحمل	۱	ب	نج	د	ن	عشق	هـ
ح	الطرف الشمالي من الضلع المقدم من الثريا في النور	۱	هـ	كج	م	شمال	د	
ما	الطرف الاميل الى الجنوب من الضلع المتقدم منها	۱	ا	بج	ي	شمال	هـ	
كط	الطرف الثاني من الثريا و هو اخيق موضع فيها	۱	بج	مع	د	ل	شمال	هـ
ل	الغارج الصغير من ناحية الشمال من الثريا	۱	يد	ج	م	شمال	هـ	
لا	لم يذكرهما بطليموس و لا من تقدمه	۱	يد	بج	ج	ك	شمال	هـ
لب	ولا من تاخر عنه	۱	يد	بج	هـ	شمال	د	
ا	الذي على عين الثور الجنوبية	۱	كد	بج	هـ	ي	جنوب	ا
بد	السحابي الذي على راس الجبار و هو الجوزاء و قد اقام بطليموس وسط الثناب مقام كوكب واحد	ب	ج	لج	بج	ن	جنوب	سحاب
ا	الذي على القدم اليسرى من الثورم التالي	ب	كج	لج	ز	ل	شمال	ج
بز	الذي على القدم اليمنى من الثورم التالي	ب	كو	بج	ي	ل	شمال	د
بج	الذي على راس الثورم المتقدم	ج	د	نج	ط	م	شمال	ب
ب	الذي على راس الثورم التالي	ج	ح	بج	و	هـ	شمال	ب
ا	الوسط من الانتساب السحابي الذي في صدر السرطان	ج	كا	نج	و	ك	شمال	سحاب
د	الشمالي من الاثنين التاليين من ذي الاربعة الانتلاع	ج	كا	نج	ب	م	شمال	د
هـ	اميل هذين الى ناحية الجنوب	ج	كب	نج	ي	ي	شمال	د

(۴). جدول بر اساس تصحيحات زاخانو (طفر، ص ۳۵۳ - ۳۵۴) طبع می شود.

طفر/زاخانو

طفر/زاخانو

ب	د	ج	بج	هـ	م	جنوب	د
ب	د	ب	بج	ز	ل	شمال	د
هـ	ن	با	بج	با	٠	شمال	ج
و	د	بج	بج	ح	ل	شمال	ب
ز	د	بج	بج	د	ل	شمال	ج
ح	د	بد	ج	٠	ى	شمال	ا
ك	د	كه	بج	بج	م	شمال	ب
كب	د	كز	بج	ط	م	شمال	ج
كز		و	ج	با	ن	شمال	ا
هـ	هـ	ى	لج	٠	ى	شمال	ج
و	هـ	بط	بج	ا	ى	شمال	ج
ز	هـ	كد	بج	ب	ن	شمال	ج
بج	هـ	كج	بج	به	ى	شمال	ج
يد	هـ	ح	بج	ب	٠	جنوب	ا
كب	هـ	بج	بج	ز	ل	شمال	د
كج	هـ	بج	بج	ب	م	شمال	د
كه	هـ	كا	لج	٠	ل	شمال	د
ا	و	كط	لج	٠	ل	شمال	ج
ج	و	ج	بج	ح	ن	شمال	ج
ا	ز	بز	بج	ا	ك	شمال	ج
ب	ز	بز	بج	ا	ك	جنوب	ج
ج	ز	بز	بج	هـ	٠	جنوب	ج
ح	ز	كه	بج	د	٠	جنوب	ب
ك	ز	ط	بج	ك	ك	جنوب	ج
كا	ز	لج	بج	ل	ك	جنوب	ج
ا	ح	يو	بج	و	ك	جنوب	ج
ب	ح	بط	بج	و	ل	جنوب	ج
ج	ح	بط	لج	ى	ن	جنوب	ج
كه	ح	بج	بج	بج	٠	جنوب	ج
و	ح	كج	بج	ج	ى	جنوب	ج
ز	ح	كد	لج	ج	ن	جنوب	د

التالى لطف الزباني الجنوبي من الاربعه الخارجيه من السرطان

الذى على موضع الخد من سورة الاسد

الشمالى من الثلاثة التى فى الرقبه من سورة الاسد

النابح وهو الوسط من الثلاثة

الجنوبى منها

الذى على القلب ويقال له التليكن

التالى من الاثنين اللذين على البطن من الاسد

اصل الاثنين اللذين فى العرققتن الى الشمال

الذى على طرف الذنب من الاسد

الذى على طرف الجناح الايسر من العذراء

التالى له

التالى لهذا

الشمالى من الثلاثة فى الجناح الايمن وهو المهدم للمعطاف

الذى على كف العذراء اليسرى

الوسط من الثلاثة التى على ذيل العذراء

الجنوبى منها

الذى على القدم اليسرى الجنوبية من العذراء

احده الاثنين اللذين على طرف الزباني الجنوبي وهو على الكتفه الجنوبية

احده الاثنين اللذين على طرف الزباني الشمالى وهو على الكتفه الشمالى

الشمالى من الثلاثة النثرة التى فى جبهه القرب

الوسط منها

اصل الثلاثة الجنوبية

قارب القرب

التالى من الاثنين اللذين فى حمة القرب

المستقدم منهما

الذى على فصل السهم من سورة الرامي

الذى فى مبيض اليد اليسرى منه

الذى فى الجانب الجنوبي من الفوس

الذى على الكعب المستقدم الايمن

الذى على الشكب الاسر من الرامي

المستقدم لهذا وهو على السهم

الذي على الكنف و هو الوسط من الثلاثة التي على الظهر	كا	ح	كط	بج	د	ل	جنوب	د
الذي تحت الابط من هذه الثلاثة	كب	ح	كز	نج	و	مه	جنوب	د
بقعة ليست فيها كواكب و هي جنوبية بالقرب من الكواكب								
الحادى عشر و الثانى عشر من ممورة الرامى								
السمالى من الثلاثة التى فى القرن الثانى من صورة الجدى	ا	ط	بج	نج	ز	ك	شمال	ج
الجنوبى منها	ج	ط	بج	نج	هـ	و	شمال	ج
الوسط من الثلاثة التى على يد س ك ب الماء اليسرى	ز	ى	كز	مج	ح	و	شمال	هـ
المقدم منها	ح	ى	كو	بج	ح	م	شمال	د
الذى فى العنكب الايسر من ساكب الماء	د	ى	ح	ج	ح	ن	شمال	ج
الذى تحته فى الظهر و كأنه دون الابط	هـ	ى	ح	نج	و	يه	شمال	هـ
الذى على طرف ذنب الجدى	كح	ى	ى	بج	د	ك	شمال	هـ
الذى فى الذراع اليمنى من ساكب الماء	ط	ى	كا	ج	ح	مه	شمال	ج
السمالى من الثلاثة التى فى الكنف اليمنى منه	ى	ى	كج	بج	ى	مه	شمال	د
المقدم من الاثنين الباقين	يا	ى	كج	لج	ط	و	شمال	د
الجنوبى التالى منها	بب	ى	كد	نج	ح	ل	شمال	د
الذى على العنكب الايمن من القوس و منشأ قائمته	ج	با	بج	مج	لا	و	شمال	ب
الذى على متن القوس بين الكنفين	د	با	ح	بج	بط	م	شمال	ب
الذى على سرّة القوس و هو مشترك لها و لراس اندروميذا	ا	يا	كط	كج	كو	و	شمال	ب
الذى على المتن و طرف الجناح	ب	با	كج	مج	بب	ل	شمال	ب
الجنوبى من الثلاثة التى فوق المنزر من اندروميذا	بب	با	به	كج	كو	ك	شمال	ب

طراز ۵۱

طراز ۵۲

52 § و القمر. اذا قارن الكوكب. او الكواكب سالتى - تُعرف بها المنزلة. و تُنسب اليها. قالوا قد كالج القمر مكالحمة. و كَرهوه؛ و اذا اسرع فى سيره. مجاوزاً لمنزلة او أُبطأ عنها. حتى راوه فى الفرجة بين المنزلتين. قالوا قد عَدَل القمر. عن المنزلة عدولا. و استحووا ذلك. و من هذه الفُرَج. ما حُصِّتْ باسم على جذّة. كالفرجة بين الثريا و الدبران؛ فانها تسمى «الضيقّة». و يستحسنونها و يتشأمون بها. و انما سميت «ضيقّة» لسرعة غروبها. فانّ بين درجة غروب الثريا. و درجة غروب الدبران. ستّ درج فى فلك البروج. و سبع درجات بالتقريب فى معدّل النهار؛ و قد ظنّ بعض مؤلفى كتب الانواء؛ انّ الضيقّة. هي الحادى و العشرون (و الثانى و العشرون) من كواكب الثور. اللذان تسحبهما العرب «كلبى» الدبران. و ليس ذلك كذلك.

۲۵

53 § و رُبَمَا قَصَرَ عَنْ الْهِنَةِ، فَزَلَّ بِالتَّحَايِي - وَهُوَ الرَّابِعُ عَشْرُ وَالْخَامِسُ عَشْرُ وَالسَّادِسُ عَشْرُ مِنْ كَوَاكِبِ التَّوَّائِينَ؛ وَقَالَ قَوْمٌ: أَنَّ التَّحَايِي، هِيَ الْهِنَةُ، وَقَالَ آخَرُونَ: أَنَّهَا غَيْرُهَا وَغَيْرُ تَيْلَكْ. وَرُبَمَا قَصَرَ عَنِ السَّيَّاحِ، فَزَلَّ بِعَرْشِهِ الَّذِي يُسَمِّيهِ بَعْضُ الْعَرَبِ «عَجْزَ» الْإِسْدِ - وَهُوَ الثَّالِثُ وَالرَّابِعُ وَالْخَامِسُ وَالسَّابِعُ مِنْ كَوَاكِبِ الْفُرَّابِ. وَرُبَمَا قَصَرَ عَنِ مَحَاذَةِ الشُّوْلَةِ، فَحَاذَى بِبَعْضِ خِرَزَاتِ ذَنْبِ الْعُقْرَبِ - وَهِيَ الْفَقْرَاتُ. وَرُبَمَا قَصَرَ عَنِ الْبَلَدَةِ، فَزَلَّ بِالْقَلَادَةِ وَتَسَمَّى «الْأَذْجِي» - ٥ وَهِيَ التَّاسِعُ وَالْعَاشِرُ وَالْحَادِي عَشْرُ وَالثَّانِي عَشْرُ وَالثَّالِثُ عَشْرُ وَالرَّابِعُ عَشْرُ مِنْ كَوَاكِبِ الرَّامِي؛ وَظَنَّ بَعْضُ النَّاسِ: أَنَّهَا هِيَ الْقَوْسُ، وَأَمَّا هِيَ رَأْسُ الرَّامِي وَذَوَابِتُهَا. وَرُبَمَا قَصَرَ عَنِ سَعْدِ السَّعُودِ، فَزَلَّ بِسَعْدِ نَاشِرَةِ - وَهُوَ الثَّالِثُ وَالْعِشْرُونَ وَالرَّابِعُ وَالْعِشْرُونَ مِنْ كَوَاكِبِ الْجَدَى. وَرُبَمَا قَصَرَ عَنِ الْفَرَاغِ الثَّانِي، فَزَلَّ بِالْكَرْبِ - يَعْنُونَ - بِمَجْمَعِ الْمُزَوَّقَتَيْنِ مِنَ الدَّلْوِ، حَيْثُ يُشَدُّ الْحَبْلُ - ١٥ - وَهُوَ الْخَامِسُ وَالسَّابِعُ مِنْ كَوَاكِبِ الْفَرَسِ الْإِعْظَمِ، أَوْ نَزَلَ بِلَدَةِ التَّعْلَبِ، وَهِيَ بَقْعَةٌ بَيْنَ الْفَرَاغِ الثَّانِي وَالسَّمَكَةِ، فَارِغَةٌ لَا كَوَكِبَ بِهَا.

54 § وَقَدْ ظَنَّ بَعْضُ أَصْحَابِ كِتَابِ الْأَنْوَاءِ: أَنَّ «الْإِنْيَسِينَ» - وَهِيَ الْأَوَّلُ وَالثَّانِي مِنَ كَوَاكِبِ الْمَثَلَتِ، هُمَا فِيمَا بَيْنَ بَطْنِ الْحَوْتِ وَالشَّرْطِينِ، حَيْثُ رَأَاهُمَا يَفْرِيَانِ بَعْدَ الشَّرْطِينِ؛ فَرَعَمَ أَنَّ الْقَمَرَ، رُبَمَا قَصَرَ عَنِ الشَّرْطِينِ، فَزَلَّ بِالْإِنْيَسِينَ؛ وَذَلِكَ بَاطِلٌ، لِأَنَّ الْإِنْيَسِينَ أَكْثَرُ دَرَجًا، فِي بَرَجِ الْحَمَلِ مِنَ الشَّرْطِينِ؛ وَلَكِنْ تَأَخَّرَ غُرُوبُهَا، هُوَ بِسَبَبِ عَرْضِهَا فِي الشِّمَالِ، وَ مِنْ شَأْنِ مَا هُوَ أَمِيلٌ إِلَى الشِّمَالِ مِنَ الْكَوَاكِبِ، أَنَّ يُطْلَعُ قَبْلَ طُلُوعِ مَا مِيلُهُ أَقْلَ، فَيَفْرُبُ بَعْدَ غُرُوبِهِ، وَ فِي الْجَنُوبِ بِعَكْسِ ذَلِكَ.

ch.

[XXII]

[القَوْلُ فِي تَسْطِيحِ الْأَكْر¹]

(و تصوير الكواكب) <518>.

ط ٥١٨

§ 1 وقد جرى في هذا الكتاب، على عادة، لا يَكْرَهُهَا المستفيد المسترشد في هذا الفن، من توفية كل باب؛ حفظه ما أمكن، وترك الإحالة على كتاب، ألا بعد إنباع الإشارة إلى ذلك الباب¹. و من حقه، أن أودعه فصلاً، في كيفية تصوير² منازل القمر، و سائر صُور الكواكب، على البسائط المستوية؛ لأنّ الانسان، اذا كان عارفاً باختلاف الطوالع، في الاوقات المختلفة، تصوّر أوضاع فلك البروج، و كفاء ما تقدّم من الإشارات، يُعرف كواكب المنازل عياناً، و أمكنه الإيحاء اليها، و لكن ليس كل محتاج اليها. يعرف أوضاع فلك البروج، و في تصويرها و تصوير سائر الكواكب، التي تحوزها الصُور الثماني و الاربعون، منافع كثيرة. تتمّ جميع اهل المراتب في العلم، و يمثلها تصوّر البلاد و المدن و غيرها، ممّا على الارض في بسيط مستوي. و لم أجد لاحد قولاً في ذلك فأخويه، و لكنني اذكر فيه، ما يحفظُ بيالي، فليتنوّر الناظر.

١. من فرکرد که در اصل دنباله فرجامین فرکرد (۲۸) کتاب (د القول علی منازل القمر) است، ولی ربط موضوعی با آن ندارد، ما تحت عنوان مرپور همدجون فرکرد XXII (۳۲) فرد ساخته، هم (دیراستار)؛ <518> و <520>.

٢. عس / نوپ: الكواكب (۱). ۳. داد / طز: تصوّر.

§ 2 و اقول: انّ تسطيح ما في الأكر، من الدوائر العظام و الصغار و النقط، ممكن اذا جُمِلَ احد قطبَيْها رأساً لمخروطات، تمرّ بسائطها عليها، و تقاطع سطحاً مفروضاً؛ فإنّ الفصول المشتركة، بين ذلك السطح و بين بسائط تلك المخروطات، إنّ جازت على دوائر او المخطوط، ان جازت على نقط، هي تسطيحها في ذلك السطح المستوي. و هذا هو عمل الاضطراب، فانّ في الشالي، جُمِلَ القطب الجنوبي رأس المخروطات، و في الجنوبي، جُمِلَ القطب الشالي رأس المخروطات؛ و السطح المقصود، احد الموازية لسطح معدّل النهار، فتشكّلت دوائر و خطوطاً مستقيمة.

§ 3 و قد نقل ابو حامد الصفّاني <244> راس المخروطات عن القطبين، و جعله داخل الكرة او خارجها، على استقامة المحور، فتشكّلت خطوطاً مستقيمة، و دوائر و قطعوا نواقص، و مكافيات و زوائد، كيف ارادها، و لم يُسبَق الى هذا التسطيح العجيب؛ و منه نوع، سمّيته «الأسطواني»، و لم يتصلّ بي، أنّ احدا من اصحاب هذه الصناعة، ذكره قبل، و هو أنّ يجوّز على ما في الكرة، من الدوائر و النقط، خطوط و سطوح موازية للمحور، فيتشكّل في سطح معدّل النهار، خطوط مستقيمة، و دوائر و قطع ناقصة فقط. و كتابي في استيعاب الوجود الممكنة في ضئعة الاضطراب <519>، يشتمل على جميع ذلك.

§ 4 و لكنّها لا تشكّل في السطح، كما هي في الكرة؛ فانّ الأبعاد المتساوية في الكرة، تختلف في السطح اختلافا عظيماً، و خاصّة اذا قُرِبَ بعضها من قطب، و قرب البعض من الآخر؛ و ليس الفرض في الاضطراب، تشكيلها موافقة للجبان، و لكن ليدور بعضها مع سكون البعض، و توافق نتائجها ما في الفلك، باختلاف الاوقات. و الفرض في تصوير الكواكب و البلاد، أنّ تقع موافقة لما عليه في السماء، فلنحتلّ له بعد ان يُعْلَم، أنّ المخطوط المستقيمة، لا تناسب المستديرة، و لا السطوح الكرية، تشابه المستوية المعتدلة.

§ 5 و لا بدّ من تعريب، يُدْخِلُها، فاحد الطُرق - التي - تُؤدّيها الى ذلك، هو عمل الاضطراب المسطح^١، و ذلك بأن نخطّ دائرة^٢، كيف اتفقت؛ و كلّما عظمّت، كان اجود؛ و تُرَبُّها

١. داد / طرز: السطح.

٢. داد / طرز: مباحاله. تب: مباحاله؛ و اخانو اين كلمه را غلط دانسته. در جمله احتمال فساد داد. صورت صواب را جنين نمود است: «في السماء و الارض». فخاله الناظر له بعد ان. (ص ٣٥٨).

٣. هس / توپ: تعطف

٤. داد / طرز: المبطّح (آه هه. بدان معناه).

بقطرين متقاطعين، على زوايا قائمة؛ وتقسيم أحد أنصاف ذلك القطرين، بتسعين جزءاً أقسمة مستوية؛ ونجعل مركز الدائرة مركزاً، وندير بقدر كل واحد من الأقسام التسعين دائرة، فتوازي تلك الدوائر، ويتباعد بعضها من بعض بقدر متساوياً؛ وتقسيم محيط المحيطة بها بأقسام الدور، ونصل بين كل جزء منها، وبين المركز بخطوط مستقيمة. فإذا فعلنا ذلك، توهمنا محيط تلك الدائرة الأولى، فلك البروج، ومركزها أحد قطبيها، وعلمنا على فلك البروج نقطة، نجعلها أول برج الحمل، وحصلنا مواضع الكواكب، من كتاب المجسطي، أو زيج محمد بن جابر البتاني <248>، أو كتاب الكواكب الثابتة لابي الحسين الصوفي <505>؛ وسيرناها بمسيرها، الى الوقت المفروض.

§ 6 ثم أخذنا كوكبا، من الكواكب - التي - في النصف - الذي - هيأنا له تلك الدائرة، وغدنا من تلك النقطة المفروضة، من جهة اليمين الى جهة اليسار، مثل بقدره من أول الحمل، فيكون المنتهى درجة ذلك الكوكب في الطول، ونمد منها على استقامة الخط الممتد الى المركز، مثل عدد عرضه من الدوائر التسعين؛ فيكون المنتهى، موضع جرم الكوكب؛ فينقط هناك نقطة صفراء أو بيضاء، على قدر الكوكب وعظمه، من الأقدار الستة. وكذلك، نفعل بكل كوكب، مما عرضها في جهة واحدة، ما فعلنا بهذا، حتى نفرغ عما في تلك الجهة؛ ونعيد مثل ذلك، بما في الجهة الاخرى، حتى نحصل كواكب الفلك كلها في دائرتين؛ وتكونها بلازورد، تتلألأ من بينها الكواكب، ونصوّر على كواكب كل صورة، شبه الصورة الموصوفة لها، بعد أن يقع كواكبها منها، في المواضع المذكورة لها، فيحصل المطلوب.

§ 7 ولكتنا نكرهه من اجل أن: الصور التي على فلك البروج، لا يمكن فيه إقام تصويرها، بل يقع بعض اعضائها في هذا النصف، والباقي في ذلك، ولو أدير على دائرة فلك البروج، خارجها تسعون دائرة متوازية متباعدة، بمثل التباعد الأول، على مثل ما يفعل في الاصطربلاب المسطح^١، فخرج الامر على النظام خروجاً ظاهراً، ولاختلفت^٢ مواقعها في الصورة، وفي السماء اختلافاً كثيراً. وذلك ان أبعاد الكواكب المتساوية في المنظر، كلها توغلت في الجنوب، وقعت في الصورة، اذا

١
٢
٣
٤
٥
٦
٧

١. داد / طرز: المبطع

٢. جز: لبيد

٣. حس: توب. طراز

٤. طرز: لان الخلف

كان مركزها، هو قطب الشمال، اعظم و اوسع، حتى تَخْرُجَ الى اعظم غير محتمل، و على مثله طريقة من اراد أن يُصَوِّرَها، في سطح دائرة مازة على قطبي فلك البروج، في مساقط أحجارها عليه، على شبهة السطح الاسطوانى، فانها عند المحيط، قَصِيْقٌ، و حوالى المركز تَسْبِغُ.

8 § فلنَحْتَلِ له حيلة اخرى، نُزِيلُ عنها بعض ما قد كَرِهْنَاهُ، في التمثل المتقدم، و نُدِير دائرة، و نُزَيِّعُها، و نَكْتُبُ على نُقْطِ أرباعها، اسماء الجهات؛ و نُخْرِجُ الحَطَائِنَ المُرْتَمِئِينَ لها، في جهاتها على استقامتها، الى ما اِنتَدَتْ اليه غير محدودة؛ و نُقْسِمُ كُلَّ واحد من أنصاف الأقطار، بستعين جزءاً، اربعة مستوية، و دَوَّرَ الدوائر بثلاثمائة و ستين جزءاً؛ ثُمَّ نَطْلُبُ على حَظِّ المشرق و المغرب، مراكز دوائر، نَمُرُّ كُلَّ واحدة منها على جزء من اجزاء القطر، و على كُلِّ واحد من نُقْطِ الشمال و الجنوب؛ فاذا حَصَلَتْ، و اَدْرَجْنَا عليها ما يَقَعُ من تلك الدوائر، داخل تلك الدائرة، حَصَلْ مائة و ثمانون قوساً، نُقْسِمُ القطر بأقسام متساوية، و تتقاطِعُ عند كُلِّ واحدة، من نقطتي الشمال و الجنوب، و هي دوائر الطول.

9 § ثُمَّ نَعُودُ الى الحَظِّ الخارج، من نقطة الشمال على استقامة القطر، فنَطْلُبُ عليه مركز دائرة، نَجُورُ على بعد جزء واحد عن كُلِّ واحد، من نقطتي المشرق و المغرب في المحيط، و عن المركز في القطر؛ ثُمَّ على بُعْدِ جُزْأَيْنِ و ثلاثه، حتى تَبْقَى التسعون دائرة، و تَمْلَأُ في النصف الجنوبي مثل ذلك، على الحَظِّ الخارج، من نقطته على استقامة القطر، فنَحْصُلُ لنا دوائر العرض، و هي مائة و ثمانون دائرة، نُقْسِمُ كُلَّ واحدة من دوائر الطول، بمائة و ثمانين قسماً، ثُمَّ نَقْرَضُ نقطة المغرب، أوَّلَ الحمل، و حَظَّ المشرق و المغرب بنقطة البروج؛ و نَعُدُّ من أوَّلَ الحمل، مثل بُعْدِ الكوكب المفروض عنه، فَيَنْتَهِي الى درجته، ثُمَّ نَعُدُّ مثل عرضه، في جهته على دائرة طوله، فَيَنْتَهِي الى موضع الكوكب؛ و نَقْلُ صورة اخرى مثلها، نَقْرَضُ فيها نقطة المغرب أوَّلَ الميزان، فَتَقَعُ الكواكب كُلُّها في كلتا صورتين، و تَمَثَّلُ في تصوير الصُّوَرِ عليها، ما قَدَّمْنَا ذكره.

10 § و إِنِ ارَدْنَا تشكيل البلاد، هَيَّأْنَا صورة على مثال ما قَدَّمْنَا، و عَدَدْنَا فيها من نقطة المغرب، مثل طول البلد المفروض؛ ثُمَّ على دائرة الطول الذى يَنْتَهِي اليه، مقدار عَرْضِهِ في جهته، فَيَنْتَهِي الى موضعه؛ و كذلك تَمَلُّ بِغَيْرِهِ، فهذا هو الطريق الصَّاعِمُ لذلك، و من الناس، من يَمِيلُ

الى الحُسابات، و يحصلها في جداول، و يؤثرها على الاعمال الصناعية، فلذلك يجب علينا ان نرشد الى معرفة أنصاف أقطار دوائر الطول والعرض، و مقدار بعد مراكزها عن مركز الدائرة، ليتم بذلك ما قصدناه؛ فندير دائرة ابجد على مركز هـ و تربتها بقطري ا هـ ج ب هـ، وليكن نقطة ا، المغرب، و نقطة ب، الجنوب و نقطة ج، المشرق و نقطة د، الشمال؛ وليكن أنصاف الاقطار، مقسومة بتسعين جزءاً، و الدور مقسوماً بثلاثمائة و ستين جزءاً.

د

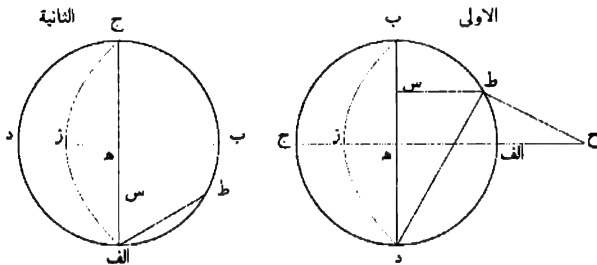
§ 11 و نريد للمثال، أن نعلم نصف قطر دائرة بزد، التي هي احدى دوائر الطول، و بُعْدَ مركزها، وليكن ح، عن مركز هـ فن البين ان هـ ز معلوم، اذ هو مفروض بالاجزاء التي بها نصف قطره هـ ج، تسعون جزءاً، و كل واحد من به، تسعون. و ضرب هـ ز المعلوم في مجموع هـ ح ح ز المجهول - اعنى - القطر المطلوب، منقوصاً منه ب هـ مثل ضرب هـ ب في ب د اعنى مربع احدهما، فنضرب هـ ب في نفسه، و نقسم ما اجتمع - و هو ثمانية آلاف و مائة - على هـ ز المعلوم، فيخرج مجموع هـ ح ح ز، و نزيد عليه هـ ز، و نأخذ نصف المجتمع، فيكون ذلك زح هو نصف قطر الدائرة التي منها بزد. و اذا علم ذلك، و فُتح البركار بمثله، و كانت نقطة ز معلومة، وُضع احدى رجلي البركار على ز، و الاخرى حيث بلغ من خط هـ ا المخرج بلا نهاية، فتنتهي الى مركز الدائرة الذي هو ح؛ و اشتغني بذلك عن معرفة ما بين المركزين، و ان لم يكن فيه بُعْد، فليكن ز هـ المعلوم، مما خرج لنا من نصف القطر، و ما بقى فهو بُعْد ما بين المركزين، فهذا وجهه بالحساب.

١٥

§ 12 و من احتاج الى استخراج بُعْد المجاز - اعنى - النقطة من محيط الدائرة - التي - ينتهي اليها الخط الواصل بين نقطتي ب ح، و هي قوس اط، فإننا نصل لذلك بح، يقطع المحيط على ط، و نُخرج عمود طس على بد، و نصل طد؛ فلان مثلث ب هـ ج، معلوم الأضلاع بالاجزاء - التي - بها نصف قطر الدائرة، تسعون جزءاً؛ فان تحويل كل ضلع منه، الى المقدار الذي به نصف قطر الدائرة (ستون) أن نظربه في ستين، و نقيمه على تسعين، فيتحول الى المقدار الستيني و مثلثات بهج بطد بسط متشابهة؛ فنضرب ح هـ في بد، و نقسم المجتمع على ح ب، فيخرج دط، ثم نضرب دط في ح هـ و نقسم المجتمع على ح ب، فيخرج طس؛ فاذا قوسناه في جدول الجيوب، و القينا قوسه من تسعين، بقى اط.

٨
١٢
١٣
١٤
١٥

§ 13 و ان اردنا بُعْدَ الجَازَ بطريقٍ أَسهل، فقد نُحَوِّلُ مِثْلَ بَهِجِ المَعلومِ الاضلاع، الى المَقدارِ الَّذِي به نصف قطر دائرة اِجبد، سَتونَ جزءاً، فَإِنَّ زاوية ط د ب في الصورة الاولى، و زاوية ط ب د في الصورة الثانية، هِي الَّتِي تُؤَوِّزُ مَاقَامَ بُعْدِ الجَازِ؛ و اذا اردنا تحويل كُلِّ ضلع، من هذا المثلث الى المَقدارِ الَّذِي به ضلع بَهِجِ سَتونَ جزءاً، ضَرَبْنَاهُ في سَتينَ، و قَسَمْنَاهُ المِبلَغَ على بَهِجِ بالمَقدارِ الَّذِي به نصف قطر الدائرة سَتونَ، فيُخْرِجُ المَطلوبَ. ثُمَّ اذا حَصَلَ لَنَا، ضلع ح ه بِذَلِكَ المَقدارِ، قَوَّسْنَاهُ في جَدولِ الجيوب، فيُخْرِجُ قَوْسَ د ط؛ فَبِأَيِّ الطَّرِيقِ شِئْنَا عَمِلْنَا، فَإِنَّ المَقْصودَ مِنْهَا واحد، و النَتائِجُ مُتطابِقة مُتَّفَقَةٌ (هذا شكل الدائرتين):

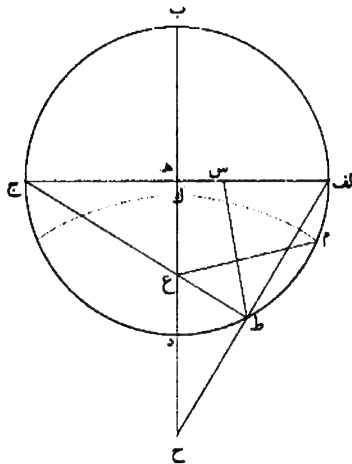


§ 14 و تُعِيدُ الصورةُ لِنَعْرِفَ بِهَا مَا تَقَدَّمَ ذَكَرَهُ، في دوائر العُرُوض؛ وَلَيْكُنِ الدَّائِرَةُ الَّتِي نَزِيدُ مَعْرِفَةَ نِصْفِ قَطَرِهَا، هِي الَّتِي مِنْهَا مِثْلُ، و كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْ أَمْ ه ك ح ل، تَكُونُ مُتَّفَقَةً فِي المِقدَرِ؛ وَنُخْرِجُ عُمُودَ مَع، و هُوَ جِيبُ دَمِ المَعلومِ، و ه ع هُوَ جِيبُ أَمْ المَعلومِ، فَيُنْقَضُ ه ع مِقدَارَ ه ك، بِعَدِّ أَنْ نُحَوِّلَهُ مِنْ أَجْزَاءِ التَّسْعِينَ إِلَى السَّتِينَ، فَبَقِيَ ك ع، فَيُقَسَّمُ عَلَيْهِ مَرَّتَيْنِ مَع، و نَزِيدُ عَلَى مَا خَرَجَ ك ع، وَنَأْخُذُ نِصْفَ المِبلَغِ، فَيَكُونُ لَح، و هُوَ نِصْفُ قَطَرِ الدَّائِرَةِ الَّتِي مِنْهَا مِثْلُ، بِالْأَجْزَاءِ الَّتِي مِنْهَا نِصْفُ قَطَرِ دَائِرَةِ اِجبد، سَتونَ جزءاً، و إِنْ اردنا بُعْدَ الجَازِ، وَصَلْنَا ح، يَنْقَطِعُ مَحِيطُ الدَّائِرَةِ عَلَى ط، وَ وَصَلْنَا ط، وَ انْزَلْنَا عُمُودَ ط سَ عَلَى أ ج، فَلَا نَزِمِثْلُ أ ه عِ مَعلومِ الاضلاع، مِثْلَتَانِ أَطْعَ (و) اِطْعَ تَشَابِهَانِ.

١٥ (١) (٢) (٣) (٤) (٥) (٦) (٧) (٨) (٩) (١٠) (١١) (١٢) (١٣) (١٤) (١٥) (١٦) (١٧) (١٨) (١٩) (٢٠) (٢١) (٢٢) (٢٣) (٢٤) (٢٥) (٢٦) (٢٧) (٢٨) (٢٩) (٣٠) (٣١) (٣٢) (٣٣) (٣٤) (٣٥) (٣٦) (٣٧) (٣٨) (٣٩) (٤٠) (٤١) (٤٢) (٤٣) (٤٤) (٤٥) (٤٦) (٤٧) (٤٨) (٤٩) (٥٠) (٥١) (٥٢) (٥٣) (٥٤) (٥٥) (٥٦) (٥٧) (٥٨) (٥٩) (٦٠) (٦١) (٦٢) (٦٣) (٦٤) (٦٥) (٦٦) (٦٧) (٦٨) (٦٩) (٧٠) (٧١) (٧٢) (٧٣) (٧٤) (٧٥) (٧٦) (٧٧) (٧٨) (٧٩) (٨٠) (٨١) (٨٢) (٨٣) (٨٤) (٨٥) (٨٦) (٨٧) (٨٨) (٨٩) (٩٠) (٩١) (٩٢) (٩٣) (٩٤) (٩٥) (٩٦) (٩٧) (٩٨) (٩٩) (١٠٠) (١٠١) (١٠٢) (١٠٣) (١٠٤) (١٠٥) (١٠٦) (١٠٧) (١٠٨) (١٠٩) (١١٠) (١١١) (١١٢) (١١٣) (١١٤) (١١٥) (١١٦) (١١٧) (١١٨) (١١٩) (١٢٠) (١٢١) (١٢٢) (١٢٣) (١٢٤) (١٢٥) (١٢٦) (١٢٧) (١٢٨) (١٢٩) (١٣٠) (١٣١) (١٣٢) (١٣٣) (١٣٤) (١٣٥) (١٣٦) (١٣٧) (١٣٨) (١٣٩) (١٤٠) (١٤١) (١٤٢) (١٤٣) (١٤٤) (١٤٥) (١٤٦) (١٤٧) (١٤٨) (١٤٩) (١٥٠) (١٥١) (١٥٢) (١٥٣) (١٥٤) (١٥٥) (١٥٦) (١٥٧) (١٥٨) (١٥٩) (١٦٠) (١٦١) (١٦٢) (١٦٣) (١٦٤) (١٦٥) (١٦٦) (١٦٧) (١٦٨) (١٦٩) (١٧٠) (١٧١) (١٧٢) (١٧٣) (١٧٤) (١٧٥) (١٧٦) (١٧٧) (١٧٨) (١٧٩) (١٨٠) (١٨١) (١٨٢) (١٨٣) (١٨٤) (١٨٥) (١٨٦) (١٨٧) (١٨٨) (١٨٩) (١٩٠) (١٩١) (١٩٢) (١٩٣) (١٩٤) (١٩٥) (١٩٦) (١٩٧) (١٩٨) (١٩٩) (٢٠٠) (٢٠١) (٢٠٢) (٢٠٣) (٢٠٤) (٢٠٥) (٢٠٦) (٢٠٧) (٢٠٨) (٢٠٩) (٢١٠) (٢١١) (٢١٢) (٢١٣) (٢١٤) (٢١٥) (٢١٦) (٢١٧) (٢١٨) (٢١٩) (٢٢٠) (٢٢١) (٢٢٢) (٢٢٣) (٢٢٤) (٢٢٥) (٢٢٦) (٢٢٧) (٢٢٨) (٢٢٩) (٢٣٠) (٢٣١) (٢٣٢) (٢٣٣) (٢٣٤) (٢٣٥) (٢٣٦) (٢٣٧) (٢٣٨) (٢٣٩) (٢٤٠) (٢٤١) (٢٤٢) (٢٤٣) (٢٤٤) (٢٤٥) (٢٤٦) (٢٤٧) (٢٤٨) (٢٤٩) (٢٥٠) (٢٥١) (٢٥٢) (٢٥٣) (٢٥٤) (٢٥٥) (٢٥٦) (٢٥٧) (٢٥٨) (٢٥٩) (٢٦٠) (٢٦١) (٢٦٢) (٢٦٣) (٢٦٤) (٢٦٥) (٢٦٦) (٢٦٧) (٢٦٨) (٢٦٩) (٢٧٠) (٢٧١) (٢٧٢) (٢٧٣) (٢٧٤) (٢٧٥) (٢٧٦) (٢٧٧) (٢٧٨) (٢٧٩) (٢٨٠) (٢٨١) (٢٨٢) (٢٨٣) (٢٨٤) (٢٨٥) (٢٨٦) (٢٨٧) (٢٨٨) (٢٨٩) (٢٩٠) (٢٩١) (٢٩٢) (٢٩٣) (٢٩٤) (٢٩٥) (٢٩٦) (٢٩٧) (٢٩٨) (٢٩٩) (٣٠٠) (٣٠١) (٣٠٢) (٣٠٣) (٣٠٤) (٣٠٥) (٣٠٦) (٣٠٧) (٣٠٨) (٣٠٩) (٣١٠) (٣١١) (٣١٢) (٣١٣) (٣١٤) (٣١٥) (٣١٦) (٣١٧) (٣١٨) (٣١٩) (٣٢٠) (٣٢١) (٣٢٢) (٣٢٣) (٣٢٤) (٣٢٥) (٣٢٦) (٣٢٧) (٣٢٨) (٣٢٩) (٣٣٠) (٣٣١) (٣٣٢) (٣٣٣) (٣٣٤) (٣٣٥) (٣٣٦) (٣٣٧) (٣٣٨) (٣٣٩) (٣٤٠) (٣٤١) (٣٤٢) (٣٤٣) (٣٤٤) (٣٤٥) (٣٤٦) (٣٤٧) (٣٤٨) (٣٤٩) (٣٥٠) (٣٥١) (٣٥٢) (٣٥٣) (٣٥٤) (٣٥٥) (٣٥٦) (٣٥٧) (٣٥٨) (٣٥٩) (٣٦٠) (٣٦١) (٣٦٢) (٣٦٣) (٣٦٤) (٣٦٥) (٣٦٦) (٣٦٧) (٣٦٨) (٣٦٩) (٣٧٠) (٣٧١) (٣٧٢) (٣٧٣) (٣٧٤) (٣٧٥) (٣٧٦) (٣٧٧) (٣٧٨) (٣٧٩) (٣٨٠) (٣٨١) (٣٨٢) (٣٨٣) (٣٨٤) (٣٨٥) (٣٨٦) (٣٨٧) (٣٨٨) (٣٨٩) (٣٩٠) (٣٩١) (٣٩٢) (٣٩٣) (٣٩٤) (٣٩٥) (٣٩٦) (٣٩٧) (٣٩٨) (٣٩٩) (٤٠٠) (٤٠١) (٤٠٢) (٤٠٣) (٤٠٤) (٤٠٥) (٤٠٦) (٤٠٧) (٤٠٨) (٤٠٩) (٤١٠) (٤١١) (٤١٢) (٤١٣) (٤١٤) (٤١٥) (٤١٦) (٤١٧) (٤١٨) (٤١٩) (٤٢٠) (٤٢١) (٤٢٢) (٤٢٣) (٤٢٤) (٤٢٥) (٤٢٦) (٤٢٧) (٤٢٨) (٤٢٩) (٤٣٠) (٤٣١) (٤٣٢) (٤٣٣) (٤٣٤) (٤٣٥) (٤٣٦) (٤٣٧) (٤٣٨) (٤٣٩) (٤٤٠) (٤٤١) (٤٤٢) (٤٤٣) (٤٤٤) (٤٤٥) (٤٤٦) (٤٤٧) (٤٤٨) (٤٤٩) (٤٥٠) (٤٥١) (٤٥٢) (٤٥٣) (٤٥٤) (٤٥٥) (٤٥٦) (٤٥٧) (٤٥٨) (٤٥٩) (٤٦٠) (٤٦١) (٤٦٢) (٤٦٣) (٤٦٤) (٤٦٥) (٤٦٦) (٤٦٧) (٤٦٨) (٤٦٩) (٤٧٠) (٤٧١) (٤٧٢) (٤٧٣) (٤٧٤) (٤٧٥) (٤٧٦) (٤٧٧) (٤٧٨) (٤٧٩) (٤٨٠) (٤٨١) (٤٨٢) (٤٨٣) (٤٨٤) (٤٨٥) (٤٨٦) (٤٨٧) (٤٨٨) (٤٨٩) (٤٩٠) (٤٩١) (٤٩٢) (٤٩٣) (٤٩٤) (٤٩٥) (٤٩٦) (٤٩٧) (٤٩٨) (٤٩٩) (٥٠٠) (٥٠١) (٥٠٢) (٥٠٣) (٥٠٤) (٥٠٥) (٥٠٦) (٥٠٧) (٥٠٨) (٥٠٩) (٥١٠) (٥١١) (٥١٢) (٥١٣) (٥١٤) (٥١٥) (٥١٦) (٥١٧) (٥١٨) (٥١٩) (٥٢٠) (٥٢١) (٥٢٢) (٥٢٣) (٥٢٤) (٥٢٥) (٥٢٦) (٥٢٧) (٥٢٨) (٥٢٩) (٥٣٠) (٥٣١) (٥٣٢) (٥٣٣) (٥٣٤) (٥٣٥) (٥٣٦) (٥٣٧) (٥٣٨) (٥٣٩) (٥٤٠) (٥٤١) (٥٤٢) (٥٤٣) (٥٤٤) (٥٤٥) (٥٤٦) (٥٤٧) (٥٤٨) (٥٤٩) (٥٥٠) (٥٥١) (٥٥٢) (٥٥٣) (٥٥٤) (٥٥٥) (٥٥٦) (٥٥٧) (٥٥٨) (٥٥٩) (٥٦٠) (٥٦١) (٥٦٢) (٥٦٣) (٥٦٤) (٥٦٥) (٥٦٦) (٥٦٧) (٥٦٨) (٥٦٩) (٥٧٠) (٥٧١) (٥٧٢) (٥٧٣) (٥٧٤) (٥٧٥) (٥٧٦) (٥٧٧) (٥٧٨) (٥٧٩) (٥٨٠) (٥٨١) (٥٨٢) (٥٨٣) (٥٨٤) (٥٨٥) (٥٨٦) (٥٨٧) (٥٨٨) (٥٨٩) (٥٩٠) (٥٩١) (٥٩٢) (٥٩٣) (٥٩٤) (٥٩٥) (٥٩٦) (٥٩٧) (٥٩٨) (٥٩٩) (٦٠٠) (٦٠١) (٦٠٢) (٦٠٣) (٦٠٤) (٦٠٥) (٦٠٦) (٦٠٧) (٦٠٨) (٦٠٩) (٦١٠) (٦١١) (٦١٢) (٦١٣) (٦١٤) (٦١٥) (٦١٦) (٦١٧) (٦١٨) (٦١٩) (٦٢٠) (٦٢١) (٦٢٢) (٦٢٣) (٦٢٤) (٦٢٥) (٦٢٦) (٦٢٧) (٦٢٨) (٦٢٩) (٦٣٠) (٦٣١) (٦٣٢) (٦٣٣) (٦٣٤) (٦٣٥) (٦٣٦) (٦٣٧) (٦٣٨) (٦٣٩) (٦٤٠) (٦٤١) (٦٤٢) (٦٤٣) (٦٤٤) (٦٤٥) (٦٤٦) (٦٤٧) (٦٤٨) (٦٤٩) (٦٥٠) (٦٥١) (٦٥٢) (٦٥٣) (٦٥٤) (٦٥٥) (٦٥٦) (٦٥٧) (٦٥٨) (٦٥٩) (٦٦٠) (٦٦١) (٦٦٢) (٦٦٣) (٦٦٤) (٦٦٥) (٦٦٦) (٦٦٧) (٦٦٨) (٦٦٩) (٦٧٠) (٦٧١) (٦٧٢) (٦٧٣) (٦٧٤) (٦٧٥) (٦٧٦) (٦٧٧) (٦٧٨) (٦٧٩) (٦٨٠) (٦٨١) (٦٨٢) (٦٨٣) (٦٨٤) (٦٨٥) (٦٨٦) (٦٨٧) (٦٨٨) (٦٨٩) (٦٩٠) (٦٩١) (٦٩٢) (٦٩٣) (٦٩٤) (٦٩٥) (٦٩٦) (٦٩٧) (٦٩٨) (٦٩٩) (٧٠٠) (٧٠١) (٧٠٢) (٧٠٣) (٧٠٤) (٧٠٥) (٧٠٦) (٧٠٧) (٧٠٨) (٧٠٩) (٧١٠) (٧١١) (٧١٢) (٧١٣) (٧١٤) (٧١٥) (٧١٦) (٧١٧) (٧١٨) (٧١٩) (٧٢٠) (٧٢١) (٧٢٢) (٧٢٣) (٧٢٤) (٧٢٥) (٧٢٦) (٧٢٧) (٧٢٨) (٧٢٩) (٧٣٠) (٧٣١) (٧٣٢) (٧٣٣) (٧٣٤) (٧٣٥) (٧٣٦) (٧٣٧) (٧٣٨) (٧٣٩) (٧٤٠) (٧٤١) (٧٤٢) (٧٤٣) (٧٤٤) (٧٤٥) (٧٤٦) (٧٤٧) (٧٤٨) (٧٤٩) (٧٥٠) (٧٥١) (٧٥٢) (٧٥٣) (٧٥٤) (٧٥٥) (٧٥٦) (٧٥٧) (٧٥٨) (٧٥٩) (٧٦٠) (٧٦١) (٧٦٢) (٧٦٣) (٧٦٤) (٧٦٥) (٧٦٦) (٧٦٧) (٧٦٨) (٧٦٩) (٧٧٠) (٧٧١) (٧٧٢) (٧٧٣) (٧٧٤) (٧٧٥) (٧٧٦) (٧٧٧) (٧٧٨) (٧٧٩) (٧٨٠) (٧٨١) (٧٨٢) (٧٨٣) (٧٨٤) (٧٨٥) (٧٨٦) (٧٨٧) (٧٨٨) (٧٨٩) (٧٩٠) (٧٩١) (٧٩٢) (٧٩٣) (٧٩٤) (٧٩٥) (٧٩٦) (٧٩٧) (٧٩٨) (٧٩٩) (٨٠٠) (٨٠١) (٨٠٢) (٨٠٣) (٨٠٤) (٨٠٥) (٨٠٦) (٨٠٧) (٨٠٨) (٨٠٩) (٨١٠) (٨١١) (٨١٢) (٨١٣) (٨١٤) (٨١٥) (٨١٦) (٨١٧) (٨١٨) (٨١٩) (٨٢٠) (٨٢١) (٨٢٢) (٨٢٣) (٨٢٤) (٨٢٥) (٨٢٦) (٨٢٧) (٨٢٨) (٨٢٩) (٨٣٠) (٨٣١) (٨٣٢) (٨٣٣) (٨٣٤) (٨٣٥) (٨٣٦) (٨٣٧) (٨٣٨) (٨٣٩) (٨٤٠) (٨٤١) (٨٤٢) (٨٤٣) (٨٤٤) (٨٤٥) (٨٤٦) (٨٤٧) (٨٤٨) (٨٤٩) (٨٥٠) (٨٥١) (٨٥٢) (٨٥٣) (٨٥٤) (٨٥٥) (٨٥٦) (٨٥٧) (٨٥٨) (٨٥٩) (٨٦٠) (٨٦١) (٨٦٢) (٨٦٣) (٨٦٤) (٨٦٥) (٨٦٦) (٨٦٧) (٨٦٨) (٨٦٩) (٨٧٠) (٨٧١) (٨٧٢) (٨٧٣) (٨٧٤) (٨٧٥) (٨٧٦) (٨٧٧) (٨٧٨) (٨٧٩) (٨٨٠) (٨٨١) (٨٨٢) (٨٨٣) (٨٨٤) (٨٨٥) (٨٨٦) (٨٨٧) (٨٨٨) (٨٨٩) (٨٩٠) (٨٩١) (٨٩٢) (٨٩٣) (٨٩٤) (٨٩٥) (٨٩٦) (٨٩٧) (٨٩٨) (٨٩٩) (٩٠٠) (٩٠١) (٩٠٢) (٩٠٣) (٩٠٤) (٩٠٥) (٩٠٦) (٩٠٧) (٩٠٨) (٩٠٩) (٩١٠) (٩١١) (٩١٢) (٩١٣) (٩١٤) (٩١٥) (٩١٦) (٩١٧) (٩١٨) (٩١٩) (٩٢٠) (٩٢١) (٩٢٢) (٩٢٣) (٩٢٤) (٩٢٥) (٩٢٦) (٩٢٧) (٩٢٨) (٩٢٩) (٩٣٠) (٩٣١) (٩٣٢) (٩٣٣) (٩٣٤) (٩٣٥) (٩٣٦) (٩٣٧) (٩٣٨) (٩٣٩) (٩٤٠) (٩٤١) (٩٤٢) (٩٤٣) (٩٤٤) (٩٤٥) (٩٤٦) (٩٤٧) (٩٤٨) (٩٤٩) (٩٥٠) (٩٥١) (٩٥٢) (٩٥٣) (٩٥٤) (٩٥٥) (٩٥٦) (٩٥٧) (٩٥٨) (٩٥٩) (٩٦٠) (٩٦١) (٩٦٢) (٩٦٣) (٩٦٤) (٩٦٥) (٩٦٦) (٩٦٧) (٩٦٨) (٩٦٩) (٩٧٠) (٩٧١) (٩٧٢) (٩٧٣) (٩٧٤) (٩٧٥) (٩٧٦) (٩٧٧) (٩٧٨) (٩٧٩) (٩٨٠) (٩٨١) (٩٨٢) (٩٨٣) (٩٨٤) (٩٨٥) (٩٨٦) (٩٨٧) (٩٨٨) (٩٨٩) (٩٩٠) (٩٩١) (٩٩٢) (٩٩٣) (٩٩٤) (٩٩٥) (٩٩٦) (٩٩٧) (٩٩٨) (٩٩٩) (١٠٠٠) (١٠٠١) (١٠٠٢) (١٠٠٣) (١٠٠٤) (١٠٠٥) (١٠٠٦) (١٠٠٧) (١٠٠٨) (١٠٠٩) (١٠١٠) (١٠١١) (١٠١٢) (١٠١٣) (١٠١٤) (١٠١٥) (١٠١٦) (١٠١٧) (١٠١٨) (١٠١٩) (١٠٢٠) (١٠٢١) (١٠٢٢) (١٠٢٣) (١٠٢٤) (١٠٢٥) (١٠٢٦) (١٠٢٧) (١٠٢٨) (١٠٢٩) (١٠٣٠) (١٠٣١) (١٠٣٢) (١٠٣٣) (١٠٣٤) (١٠٣٥) (١٠٣٦) (١٠٣٧) (١٠٣٨) (١٠٣٩) (١٠٤٠) (١٠٤١) (١٠٤٢) (١٠٤٣) (١٠٤٤) (١٠٤٥) (١٠٤٦) (١٠٤٧) (١٠٤٨) (١٠٤٩) (١٠٥٠) (١٠٥١) (١٠٥٢) (١٠٥٣) (١٠٥٤) (١٠٥٥) (١٠٥٦) (١٠٥٧) (١٠٥٨) (١٠٥٩) (١٠٦٠) (١٠٦١) (١٠٦٢) (١٠٦٣) (١٠٦٤) (١٠٦٥) (١٠٦٦) (١٠٦٧) (١٠٦٨) (١٠٦٩) (١٠٧٠) (١٠٧١) (١٠٧٢) (١٠٧٣) (١٠٧٤) (١٠٧٥) (١٠٧٦) (١٠٧٧) (١٠٧٨) (١٠٧٩) (١٠٨٠) (١٠٨١) (١٠٨٢) (١٠٨٣) (١٠٨٤) (١٠٨٥) (١٠٨٦) (١٠٨٧) (١٠٨٨) (١٠٨٩) (١٠٩٠) (١٠٩١) (١٠٩٢) (١٠٩٣) (١٠٩٤) (١٠٩٥) (١٠٩٦) (١٠٩٧) (١٠٩٨) (١٠٩٩) (١١٠٠) (١١٠١) (١١٠٢) (١١٠٣) (١١٠٤) (١١٠٥) (١١٠٦) (١١٠٧) (١١٠٨) (١١٠٩) (١١١٠) (١١١١) (١١١٢) (١١١٣) (١١١٤) (١١١٥) (١١١٦) (١١١٧) (١١١٨) (١١١٩) (١١٢٠) (١١٢١) (١١٢٢) (١١٢٣) (١١٢٤) (١١٢٥) (١١٢٦) (١١٢٧) (١١٢٨) (١١٢٩) (١١٣٠) (١١٣١) (١١٣٢) (١١٣٣) (١١٣٤) (١١٣٥) (١١٣٦) (١١٣٧) (١١٣٨) (١١٣٩) (١١٤٠) (١١٤١) (١١٤٢) (١١٤٣) (١١٤٤) (١١٤٥) (١١٤٦) (١١٤٧) (١١٤٨) (١١٤٩) (١١٥٠) (١١٥١) (١١٥٢) (١١٥٣) (١١٥٤) (١١٥٥) (١١٥٦) (١١٥٧) (١١٥٨) (١١٥٩) (١١٦٠) (١١٦١) (١١٦٢) (١١٦٣) (١١٦٤) (١١٦٥) (١١٦٦) (١١٦٧) (١١٦٨) (١١٦٩) (١١٧٠) (١١٧١) (١١٧٢) (١١٧٣) (١١٧٤) (١١٧٥) (١١٧٦) (١١٧٧) (١١٧٨) (١١٧٩) (١١٨٠) (١١٨١) (١١٨٢) (١١٨٣) (١١٨٤) (١١٨٥) (١١٨٦) (١١٨٧) (١١٨٨) (١١٨٩) (١١٩٠) (١١٩١) (١١٩٢) (١١٩٣) (١١٩٤) (١١٩٥) (١١٩٦) (١١٩٧) (١١٩٨) (١١٩٩) (١٢٠٠) (١٢٠١) (١٢٠٢) (١٢٠٣) (١٢٠٤) (١٢٠٥) (١٢٠٦) (١٢٠٧) (١٢٠٨) (١٢٠٩) (١٢١٠) (١٢١١) (١٢١٢) (١٢١٣) (١٢١٤) (١٢١٥) (١٢١٦) (١٢١٧) (١٢١٨) (١٢١٩) (١٢٢٠) (١٢٢١) (١٢٢٢) (١٢٢٣) (١٢٢٤) (١٢٢٥) (١٢٢٦) (١٢٢٧) (١٢٢٨) (١٢٢٩) (١٢٣٠) (١٢٣١) (١٢٣٢) (١٢٣٣) (١٢٣٤) (١٢٣٥) (١٢٣٦) (١٢٣٧) (١٢٣٨) (١٢٣٩) (١٢٤٠) (١٢٤١) (١٢٤٢) (١٢٤٣) (١٢٤٤) (١٢٤٥) (١٢٤٦) (١٢٤٧) (١٢٤٨) (١٢٤٩) (١٢٥٠) (١٢٥١) (١٢٥٢) (١٢٥٣) (١٢٥٤) (١٢٥٥) (١٢٥٦) (١٢٥٧) (١٢٥٨) (١٢٥٩) (١٢٦٠) (١٢٦١) (١٢٦٢) (١٢٦٣) (١٢٦٤) (١٢٦٥) (١٢٦٦) (١٢٦٧) (١٢٦٨) (١٢٦٩) (١٢٧٠) (١٢٧١) (١٢٧٢) (١٢٧٣) (١٢٧٤) (١٢٧٥) (١٢٧٦) (١٢٧٧) (١٢٧٨) (١٢٧٩) (١٢٨٠) (١٢٨١) (١٢٨٢) (١٢٨٣) (١٢٨٤) (١٢٨٥) (١٢٨٦) (١٢٨٧) (١٢٨٨) (١٢٨٩) (١٢٩٠) (١٢٩١) (١٢٩٢) (١٢٩٣) (١٢٩٤) (١٢٩٥) (١٢٩٦) (١٢٩٧) (١٢٩٨) (١٢٩٩) (١٣٠٠) (١٣٠١) (١٣٠٢) (١٣٠٣) (١٣٠٤) (١٣٠٥) (١٣٠٦) (١٣٠٧) (١٣٠٨) (١٣٠٩) (١٣١٠) (١٣١١) (١٣١٢) (١٣١٣) (١٣١٤) (١٣١٥) (١٣١٦) (١٣١٧) (١٣١٨) (١٣١٩) (١٣٢٠) (١٣٢١) (١٣٢٢) (١٣٢٣) (١٣٢٤) (١٣٢٥) (١٣٢٦) (١٣٢٧) (١٣٢٨) (١٣٢٩) (١٣٣٠) (١٣٣١) (١٣٣٢) (١٣٣٣) (١٣٣٤) (١٣٣٥) (١٣٣٦) (١٣٣٧) (١٣

فاذا ضربنا ح في ا ح^۱، وقسمنا المجتمع على ا ح، خرج ط ب، واذا ضربنا هذا الخارج من القسمة في ه ح، وقسمنا ما اجتمع على ا ح، خرج س ج، و جذر مضروب ه في اس هو طس، و هو جيب قوس المجاز، وكذلك اذا حولنا ا ط، الى المقدار الذي به، ا ح مائة و عشرون.

15 § ثم قوسناه، في جداول الاوتار التامة، خرج قوس ا ط، و هو بعد المجاز؛ و الحال في جهة ج. كالحال في جهة ا، و في جهة ب كما في جهة د مثلاً، بمثل لا يخافه بوجه من الوجوه. و هذا ه آخر ما بسطت القول فيه <520> (هذا شكل الدائرة):



۱. عبارت از «فلان...» تا اینجا در دهه / طر ساقط است.



16 § و قد تمَّ إنجاءُ الموعود، و الوفاء بالمضمون، و استيفاء الأقسام - آتَى - اشتمل عليها
سؤالُ السائلين، على قدر ما أُوتيت من الاستطاعة؛ فكلُّ امرئٍ «يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (الآية) و
قيمةُ كلِّ منهم ما يَحْسَن. و اظنَّ أنَّ فيا صحَّته من الاصول، كفايةً لتلقيح العقول؛ و هدايةً الى
تهذيب النَّظَر، في اوائل احوال البشر؛ و جلاءً للشكوك، في تواريخ الانبياء و الملوك؛ و ارشاداً
للدُّيَّارى من اليهود و النصارى، فيا هم عليه.

17 § و الناظرُ فيه، لا يخلو من أن يكون مثلي، فيَحْتَدِنِي و يشكر فعلی، فيا سعيثُ فيه، او
يكون لمرتبتة، مزيةً على مرتبتي؛ فيَتَفَضَّلُ باصلاح الحَقْل، و يَغْذُرُ فيا عساة، وقع من الزُّلْ. فاما
الثالث، فقد كُفِّتْ لانتقاده، للاستفادة او معاداته، ما عَجَزَ عنه. و كيف اكَثَرْتُ لمعاداة، معادٍ، او
أَتَخَوَّفُ مناواة، مناوٍ؛ و شعاري أينا كنْتُ؛ دولة مولانا الامير، السيد الاجل المنصور، ولى النعم،
شمس المعالى <1> - اَدَامَ اللهُ قَدْرَتَهُ -؛ و بَرَكَّتْهَا المنيع اعتصامى و اعتادى، و بمشايعتها سرّاً و
علناً قَوَى و اعتضدى؛ و بنورها الساطع اُعتداني، و الى ميامينها الزاهرة اعتصارى و ارتجائى.
عزفى الله و كافَّةُ المسلمين، كُنَّةُ الشكر لأَيَّاديه، بتأدية مواجب الطاعة المفروضة، و إِذْمَانُ الدعاء
له، بِقَوْلٍ مجازاته عنهم، بِمَنِّهِ و كرمه.

18 § و لَتُنْجِمَ آخر الكتاب، بالحمد لله الَّذِى نَصَرَ و هَدَى، و أوضح سبيلَ الرشد من الضلَى،
لِيَهْدِيكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْتِهِ، و يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْتِهِ؛ و الصلاةُ على المبعوث، الى خير امةٍ دائماً ابداً، و
على آله الطاهرين. ❖

(❖). عس: نُشِخَ مِنْهُ «القمي بن السجيني بن ابي نجاع الحسنى»، فى شهر... رمضان سنة ثلاث و ستمائة هجرية
(٦٠٣ هـ)، طالعته و اسدفت منه داعياً... و هذا خطأ... «صفى بن على بن احمد بن حمزة»، فى شهر سنة اربعين و
ستمائة هجرية (٦٤٠ هـ)، داد: نَجَزَ مِنْ تَمَاجِيعِ الْفَقِيرِ إِلَى اللَّهِ الْفَقِيرِ «ابن الكَتَبِ»... فى سنة ٧٠٧ هجرية، فالحمد لله...
(الفتح). قوب: حسينا الله... و كان الاصل الذى نقل هذا منه، عللاً مرثف (كه بر ورق اول نسخه، تاريخ نماليك، به سال
٨١٣ ضبط شده است).

[به انعام رسيد تصحيح علمى - انتقادي كتاب]

[الآثار الباقية ابو ريحان بيروني، روز پنجشنبه ١٢ سيند ارذماه]

[١٣٧٨ هجرى خورشيدى: همدان - كوى شكره (ويراستار).]

تعليقات کتاب

<1 - 520> notes

تأليف

زاخائو - اذكائي

(Sāchau - Azkāei)

دیباجه (۱)

۱- (ص ۳). امیر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری (۳۶۶-۳۸۸-۴۰۳ ه. ق.) پادشاه طبرستان و گرگان، که ابوریحان بیرونی به احتمال قوی کتاب *الأثار الباقیه* را به سال ۳۹۱ ق. / ۱۰۰۰ م. هنگامی که در دربار او در «گرگان» می‌زیسته - به اسم او تألیف و تقدیم نموده است <زاخانو>. اجمالاً آن که در پی کشمکش‌های رقابت آمیز دو خاندان خوارزمشاهی «آل عراق، کائی و آل مأسونه گرگانجی، و بر افتادن امارت «شاهیه» افریقی (عراق) در خوارزم (۳۸۶ ه. ق.) و با کشته شدن آخرین فرمانروای آن خاندان، امیر ابو عبدالله محمد بن احمد خوارزمشاه شهید (ح ۳۶۶ - ۳۸۶ ق.) که پایتخت ایشان شهر «کاث» به تصرف خوارزمشاه مأمونی درآمد، بیرونی چنان که خود گوید مطالعات عمیقی اثر متوقف شد و کار رصد میل اعظم در جنوب خوارزم به محاق تعطیل افتاد، ناگزیر در جایی پناه جست و ظاهراً یکی دو سال در آن حوالی متواری بود؛ سپس امان خواست و روی به خراسان آورد (ح ۳۸۷ ق.) و از آنجا هم به «ری» کوچید و یک چند با حائی پریشان در ری بسر برد (۳۸۸ ق.). آنگاه چون به عللی موفق نشد به دربار امیر مجدالدوله ابوطالب دیلمی بویی (۳۸۷ - ۴۲۱ ق.) پیوندد <507>، از آن دیار رهسپار طبرستان شد. چندی در نزد فرمانروای شروینی آنجا گذراند، و کتاب *مقالید علم الهیته* را به نام اسپهبد مرزبان بن رستم (- مؤلف مرزبان نامه طبری) نوشت <265> و هم به توسط او به دربار شمس المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری (۳۸۸ - ۴۰۳ ق.) در گرگان پیوست. بازگشت بیرونی از گرگان به خوارزم علی‌الظاهر در سال ۳۹۴ ق. / ۱۰۰۳ م بوده، که دیگر به دربار امیر ابو الحسن علی بن مأمون خوارزمشاه (۳۸۷ - ح ۴۰۰ ق.) در جرجانیه می‌پیوندد، پس در جمع علمای ریاضی و طبیعی

و حکمایی چون ابن سینا، هموند فرهنگستان پر آوازه مأمونی می شود^۱، اما قابوس زیاری که بیرونی کتاب الأنار خود را به نام او نوشته، درباره‌ش مرکزی از برای فعالیت‌های علمی و ادبی بود، چنان که کسانی چون ابن سینا و ابن هندوی طبیب و ابرمنصور ثعالبی و جز اینان هم یک چند در درباره او زیسته‌اند. شمس‌المعالی خود نیز از ادیبان برجسته و شاعری ماهر در روزگار خود بود، چنان که همگان او را ستوده‌اند الا این که پادشاهی سختگیر و سنگدل برشمار آمده است. بیرونی که در نزد وی پایگاهی والا بیافت، چندان که قابوس خواست تا او را سمت وزارت بخشد، هم به سبب قساوت‌های شاهانه آن امیر ادیب، از این امر سرباز زد و جز خدمت علمی نپذیرفت؛ از اینرو در پی اقتدار خاندان «مأمون» خوارزمشاه، یگراست به مین خود بازگشت و بعدها بدان خوی وخیم وی اشاره کرد: «و شمس‌المعالی کان یرنأ خدمتی / علی نفرة مبنی و قد کان قاسیاء (= شمس‌المعالی خدمتم را به سبب بیزاری از من / رد می‌کرد، به راستی که او چه سنگدل می‌بود). سرانجام قابوس جان خود را بر سر همان سختگیری و خشونت گذاشت، در سال ۴۰۳ق/ ۱۰۱۲م گرفتار حصیان سرداران خود شد که هم به قتل آمد^۲. >اذکائی».

فرگرد یکم (I).

2- (ص ۷). «اليوم بليتاه» (= شبانروز) که باید گفت در مورد این کلمه با وضع نامناسبی مواجه هستیم، زیرا «یوم» (= روز) کلاً شامل روز و شب می‌شود؛ من در ادای معنای بعید آن با کلمه یونانی «Nychthemeron» (= شبانروز) خطری کرده‌ام و بدین جهت از خواننده پژوهش می‌خواهم >زخاخانو<.

3- (ص ۸). «زیج شهریاران / الشاه، کلمه «قانون» (Canon) که من ترجمه واژه [پهلوی] «زیج» (زیگ) نهاده‌ام، به معنای ماتیکان (Collection) یا دستنامه جداول گوناگون نجومی است،

۱. ابوریحان بیرونی (پ. اذکائی)، ص ۱۹-۱۸ / خاندان شاهیه خوارزم (همو)، فصلنامه ایران شناسی، ش ۱۰ / پاییز ۱۳۷۷، ص ۱۶۲، ۱۷۴ / ش ۱۱ / زمستان ۱۳۷۷، ص ۱۱۷ و ۱۱۹.

۲. زندگینامه بیرونی (دکتر علی‌النسائی)، ترجمه پرویز اذکائی، تهران، ۱۳۵۲، ص ۳۱-۳۰ / احوال و آثار ابوریحان بیرونی (دکتر ذبیح‌الله صفاء)، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۹-۳۶.

که همواره انبوهی از آخرین اکتشافات ستاره‌شناسی مشرق‌زمین بوده است. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ این «زیج» (قانون‌ها) ما به اثر عالی «آ.آسدیو» (A.A.Sédillot) به عنوان «درآمدی بر زیگواره‌های ستاره‌شناختی اولوغ بیگ» ارجاع می‌دهیم.^۱ اما «زیج شهریاران‌الشاه» بر من شناخته نباشد، تنها می‌دانیم که «زیج شهریار» و «زیج‌الشاه» هر دو یکی است و بسا همین «قانون» مورد بحث باشد. آن یکی اصل فارسی (پهلوی) دارد، و چنان که حمزه اصفهانی و ابن ندیم گویند، التمیمی آن را به عربی ترجمه کرده است؛ و این یکی (- زیج‌الشاه) را ریاضی‌دان و منجم مشهور حبش (احمد بن عبدالله) مروی، با چند زیگ دیگر تألیف کرده، وی در اواخر سدهٔ دوم و اوایل سدهٔ سوم (ه. ق) در بغداد می‌زیسته است (رش: الفهرست، ص ۲۷۵ / کتاب «سدیو» پیشگفته، ص ۱۰) <زاخانوَ>. گزارش ما دربارهٔ «زیج شهریار» ایران مبتنی بر شرح جامع و کامل مبسوطی است که پیشتر نوشته‌ایم^۲، اینک با تلخیص تمام و با حذف اسانید و ارجاعات آن اجمالاً به نقل می‌آوریم: در پهلوی «زیگ شترو - اباران» (شهریاران) که ابرو معشر بلخی (سدهٔ ۳ق) یاد کرده، گوید آن را منجمان دورهٔ شاهان نخستین ایران از مجموع زیجهای کهن ایرانیان برآوردند که «شاه زیجها» (زیج‌الشاه) نامیدند. بیرونی گوید که حکم بهرهٔ خورشید و ناهید در آن حسب اصول بطلمیوس است، نیز در تعدیل شمس هیچ چیز جز قضیهٔ «زیج‌الشاه» باینستگفتاورد نیست؛ هم چنین در تعدیل جیب اعظم و هم در موضوع «فودارات»، ضمن شرح هزاردها و دژهای ایرانی افزوده است که منجمان ایران در بیست و پنجمین سال پادشاهی کسری انوشروان انجمن کردند (۵۵۶ م) و بر ویرایش «زیج شهریار» معروف به «شاه» همدستان شدند. نالینو گوید که تألیف زیج شهریاران در زمان یزدگرد سوم ساسانی (۶۳۲ - ۶۵۱ م) بوده، لیکن بایستی مقصود وی تحریر یا تهذیبی از آن بر اساس تاریخ و سالنامه یزدگردی باشد؛ بسا که اصل زیج شهریار در عهد شاپور یکم ساسانی (شاید به سال ۲۶۳ م) تدوین شده، از آنرو که حسب روایت «دیتکرد» و اخبار (مورخان) در گردآوری متون اوستایی و کتب علمی و طب و نجومی اقدام کرد. حسب اشارات منجمان قدیم زیج‌الشاه بر نگرهٔ ادوار هزارات ایرانی در عهد شاهان کلدانی (بابلی) ایرانزمین شالوده یافته، بیرونی هم در کتاب «افروالمقال» خود از جمله در موضوع مبادی طولی (زمانی) نجومی گوید که نفاوت اساسی و اختلاف بین زیج «سند هند»

1. *Prolegomènes des Tables Astronomiques d'Oloug - Beg*, Paris, 1847, I, viii ff.

۲. فهرست مائیل‌النهرست، جلد یکم، ۱۳۷۵، ص ۱۵۹ - ۱۶۳ و ۳۵۰.

(سده هجری) هندی و زیج شاه / شهریار ایرانی در این است که اولی مؤسس بر مکان و کویولو (یعنی مبدأ نیمروزانی «قبة الارض» شهر اوژین در مانوای هندوستان) می باشد، اما مبدأ طولی یا نیمروزانی (= نصف النهار) در زیج شهریاران ایرانی همانا شهر بابل است. باری، چنان که ابن ندیم گوید ابوالحسن علی بن زیاد تمیمی (سده ۲ق) زیج شهریار / زیج الشاه را از بهلولی به عربی ترجمه کرد، که بی درنگ آن کتاب قوانین (Canon) نجومی ایران منبع اصلی اطلاعات متجمعان دوره اسلامی گردید، روش های آن در میان مسلمانان انتشار یافت که هم زیج های دیگر بر اساس آن تألیف شد؛ تقریباً تمام متجمعان بزرگ و ناماور دوران اسلامی بر «زیج شهریار» استناد یا اعتماد کرده اند. به قول نالینو آن زیج که در «علم هیئت حقیقی» بوده از جمله حبش حاسب مروی (پیشگفته) یکی از سه زیج خود را برگزیده و روش آن همانا «زیج الشاه» نامید. یکی از عجایب انتشار روش ایرانی در «اندلس» استفاده از همان برای استخراج طول های سیارات است. کتابهای زرقالی و ابن عزرا گواه بر این امر باشد، هم چنین البتانی و الفرغانی و جز اینان از آن بهره برده اند. متأسفانه آن زیج بزرگ زمان ساسانی که اصول علم و نتایج اُرصاد و حسابهای نجوم را حاوی بوده، و مانند «زیج بطلمیوس» در مغرب زمین همانا این زیج ایرانی در مشرق آوازه داشته، از دستبرد روزگار بر جای نمانده و از میان رفته است. <اذکائی>.

4- (ص ۸). «اختلافها عند الکسوفات...» (الخ) و من نمی توانم معلوم کنم که منظور مؤلف از ارتباط بین کسوفات و تفاوت طول ایام در عبارت مزبور چیست <زاخلو>.

5- (ص ۹). «الآن بعض علماء الفقه فی الاسلام...» (الخ) که باید گفت این بحث بیشتر برای متکلمان اسلامی جالب توجه است تا برای ما؛ چه مدت شرعی روزه از طلوع فجر است تا غروب شمس، اما برخی از متدینان این روز «صرمی» را با روز «نجومی» اشتباه کرده اند. <زاخلو>.

6- (ص ۱۰). «کماکان محظوراً علی المسلمین...» (الخ) و این عبارت راجع است به رسمی که در میان مسلمانان پیش از نزول آیه ۱۸۳/۲ وجود داشت. ما بر حسب تفاسیر زمخشری و بیضاوی می دانیم که مدت روزه طی تمام شبانروز (الیوم بلیله) امتداد می یافت، مگر از هنگام مغرب تا نماز پسین (= العشاء) یعنی حدود نیمه شب، یا تا وقتی که آدمی به خواب افتد، که طی این مدت خوردن و نوشیدن و نزدیکی با زنان روا بود. یک دفعه عمر بن خطاب، پس از خواندن نماز پسین، با یکی از زنان خود نزدیکی کرده بود؛ این سنت شکنی وی را به توبه واداشت، که آمد. و در نزد پیامبر تائب گشت؛ از اینرو پیامبر آن رسم کهن را

منسوخ کرد، آیت مزبور را هم در این مسئله بیان نمود، که روا می‌دارد که مردمان بخوردند و بیاشامند و با زنان نزدیکی کنند، نه تنها از غروب آفتاب تا دیگر نماز پسین، بل حتی تا طلوع فجر هم که تقریباً سراسر شب می‌باشد. برای احادیث راجع به این موضوع، نک: «بخاری» (طبع کرل)، یکم، ۴۷۷ و ۴۷۸. <زاخانو>.

7- (ص ۱۰). والخبر المأثور فی... (الخ) که به درستی روشن نیست مؤلف چه حدیثی را می‌گوید: استاد کرل (L. Krehl) لطفاً توجه مرا به حدیث معطوف داشت، که چند بار در «جامع احادیث» (صحیح) بخاری (طبع کرل، ۱/۱۴۹، ۵۰/۲ و ...) آمده، طی آن پیامبر، یهودان و مسیحیان و مسلمانان را با کارگران برسانجیده: این که یهودان از طلوع آفتاب تا ظهر کار می‌کنند و یک قیراط مزد می‌ستانند، مسیحیان از ظهر تا هنگام نماز عصر کار می‌کنند و یک قیراط می‌گیرند، مسلمانان از نماز عصر تا مغرب کار می‌کنند و دو قیراط بدست می‌آورند؛ پس مسلمانها دو برابر مزد یهودان دریافت می‌دارند، در حالی که آنان فقط نیمه وقت کار می‌کنند. مگر با استناد مؤلف به چنین حدیثی باشد (فضائل السابقین الی الجامع یوم الجمعة) که مسلمانان را از یهودان و مسیحیان متمایز می‌سازد. در هر حال، حسب نظر مؤلف کتاب این حدیث ثابت می‌کند که پیامبر «روز» را خواه بلند یا کوتاه، نماگر دوازده پاره برابر - یعنی - به اصطلاح «گاه بهران» (brui kairikai) دانسته است. <زاخانو>.

8- (ص ۱۱). «صلاة النهار غجماء... الأولى (منها)»... (الخ) که باید گفت دو نماز شب (صلاة المغرب و صلاة العشاء) آشکاره (- جهریتان) است، یعنی نمازگزار آنها را با آوای بلند می‌خواند؛ و نمازهای روز (صلاة الظهر و صلاة العصر) نهانه (= سریتان) است، یعنی نمازگزار آنها را نه با آوای بلند، که به نجوا می‌خواند؛ چنان که لب‌ها می‌جنبند، اما آوایی برنمی‌آید؛ از اینرو آنها را خاموشان (= المعجماون) هم گویند - یعنی دو خموش یا گنگ، همین ناموازه از حدیث منقول توسط مؤلف فراجسته است. این ترتیب نماز صبح را در برنمی‌گیرد، اما به موجب حدیث دانسته می‌آید که، می‌توان آن را با آوای بلند خواند. در کتاب «الموطأ» مالک بن انس (که همراه با تفسیر الزرقانی در بلاق چاپ شده، ج ۱/۱۰۰) القرافصة بن عُمیر العنقی روایت کند که مکّرّر شنیده است، عمر بن خطاب سورة «یوسف» را در نماز صبح قرائت می‌کرد. مؤلف می‌خواهد ثابت کند که «نماز صبح» نماز روز نیست، چه آن که در پگاه سپیده دم خوانده می‌شود - یعنی پیش از آغاز روز؛ و بر طبق حدیث نبوی هم نماز روز خموشانه (گنگ) است، حال آن که نماز صبح چنین نبوده باشد. اما نخستین نماز (- الأولى منها) از نمازهای پنجگانه شرعی «شبانروز» که عبارتند از: نماز «مغرب» یا

نخستین نماز عشاء، نماز «عشاء» یا دیگر نماز عشاء، نماز صبح (این سه نماز «شب» است)، نماز ظهر، نماز عصر، (این دو نماز «روز» است) و بحث مؤلف در این است که، نماز صبح جزو نمازهای روز نباشد؛ زیرا نماز ظهر را «نخستین» گویند، یعنی نخستین از دو نماز روز است؛ چه نماز عصر را «میان» گویند، یعنی میانگاه نخستین نماز روز و نخستین نماز شب باشد. اگر نماز صبح وابسته به نمازهای روز بود، نماز عصر نباید دقیقاً «میان» آن سان که ما بیان کردیم باشد؛ چون در این مورد نماز ظهر هم بدان گونه که نماز عصر، باید در میانگاه نخستین نماز روز و نخستین نماز شب باشد. <زاخائو>.

فرگرد دوم (II)

9- (ص ۱۳). «السند هند» (Sindhind) یک، دستنامه ستاره شناختی هندی بنیاد است، که نخست بار الفزاری (ح ۸۱۵۴ ق) آن را ویراست؛ سپس دوم بار هم مین نامدار بیرونی، محمد بن موسی خوارزمی بدان پرداخت. بیرونی خود کتابی (-گزارشی؟) بر «سند هند» نوشته، با عنوان جوامع الموجود لخواطر الهند فی حساب التنجیم، من در باب متن موضوع به «الفهرست ابن ندیم» (طبع فلوگل، ص ۲۷۴ ح) ارجاع می دهد، اما در باره واژه «سند هند» که گمان می رود همانا «سید هانت» (Siddhānta) سانسکریت باشد، یابستی در نظر داشت که بیرونی این کلمه را به صورت صحیحتر «سدهانت» در عنوان کتاب خود «ترجمه مافی براهم سدهانت» (Brāhmi Siddhānta) بین طرق الحساب» نوشته است <زاخائو>. کتاب «السند هند» مضاف و منسوب به «براهم»، در واقع معرب کلمه سانسکریت «براهمنشپهتید هانت» (Brāhmasphuṭasiddhānta) است، که ریاضی دان و منجم مشهور هندی «برهنگوپتا» (Brahmagupta) آن را به سال ۶۲۸ م برای شاه «ویاگهرا موکها» تألیف کرده بود، تا در زمان خلیفه منصور عباسی (۱۳۶ - ۱۵۸ هـ ق) محمد بن ابراهیم فزاری آن را از تقریر مردی هندی به عربی برگرداند، هم برپایه آن خود زیجی ساخت که میان دانشمندان آوازه یافت. اما معنای کلمه «سدهانت» در سانسکریت همانا معرفت و علم و طریقه علمی است، که از برای هر کتاب مخصوص به هیئت و محاسبه حرکات ستارگان مصطلح شده؛ از اینرو کلمه «براهمنشپهتید هانت» بر روی هم به معنای کتاب هیئت صحیح منسوب به «براهم» است، که مؤلفان عربی نویسی با حذف و تحریف چند جزء از کلمه اختصاراً به

تعریب «السندهند» گفته‌اند.^۱ اما «سیدهانثا» (براهماگوپتا) بخش نجومی آن گویا به عنوان «زیگ هندوک» به پهلوی ترجمه شده بود، زیرا ترجمه عربی «سندهند» را توسط فزاری (سده ۲ق) برگردان از پهلوی می‌دانند، که در مدرسه جندیشاپور خوزستان معمول بوده، البته ترجمه سریانی آن هم وجود داشته است.^۲ <اذکائی>.

۱۰- (ص ۱۴). «ثاون» (Theon) اسکندرانی (ن ۲ س ۴ م) که بیرونی از او یاد کرده، گفتاوردی بازگرد به مدخل کتاب «جدولهای آماده» (Kanones Procheiroi) اوست، آنجا که از سال یولیانی متداول در اسکندریه، سال مصری ۳۶۵ روزه؛ و دوره ۱۴۶۰ ساله «نیشتری» (Sothis) (یعنی دوره «شعرا یمانی» سخن می‌گوید.^۳ در باره دوره «نیشتری» (= شعرائی) به کتاب «سائمه شناسی مصریان» لپسیوس (R. Lepsius) رجوع شود.^۴ <زاخلانو>.

۱۱- (ص ۱۵). درباره سال ایرانیان، به رساله مختصر «گوشمید» (A.V. Glutschmid) رجوع شود <زاخلانو>. البته پس از آن تا این زمان، باید گفت که دانشمندان ایرانشناس غربی و شرقی، رسالات مفصل و متنوع درباره «سال» ایرانی و نظام سائمه‌شناسی (Chronology) عرفی و دینی ایرانیان نوشته‌اند؛^۵ اما مرجع مشهور از جمله مطالعات در این خصوص، کتاب دانشمند فقید ایرانی سیدحسن تقی‌زاده به عنوان «گاه‌شماری در ایران قدیم»^۶، نیز رسالات وی هم در این باب جزو آثار کلاسیک محسوب می‌شود؛^۷ ولی جدیدترین مطالعه

۱. رش: علم الفلك (کرل الفونسو نئبو)، روم، ۱۹۱۱، ص ۱۶۸، ۱۶۹. تاریخ نجوم اسلامی (سالبو)، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۴۹، ص ۲۰۹، ۱۸۸.

۲. فهرست مقابل الفهرست (پ اذکائی)، ج ۱، ص ۱۵۸.

3. *Commentaire de Théon d'Alexandrie sur les Tables manuelles astronomiques de Ptolémée* (M. L'Abbé Halma), Paris, 1822, P.30.

4. *Chronologie der Aegypter*, Berlin, 1849, P. 165 ff.

5. *Sitzungsberichte der Kgl. Sächsischen Gesellschaft der Wissenschaften*, 1862 (1 July).

6. et: *A Bibliography of Pre-Islamic Persia* (ed. J. D. Pearson), London, Mansell, 1975, PP. 141-143.

۷. مقالات تقی‌زاده، جلد دهم «گاه‌شماری در ایران قدیم»، تجدید چاپ از روی چاپ ۱۳۱۶ شمسی به انضمام اضافات به خط مؤلف، طبع ایرج افشار، تهران، انتشارات شکوفان، ۱۳۵۷.

۸. بیست مقاله تقی‌زاده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱.

علمی و انتقادی همانا کتاب «تاریخ تاریخ در ایران» تألیف دکتر رضا عبداللہی است^۱، همچنین می‌توان پژوهش‌های استاد احمد بیرشک را در باب «گاہشناسی» ایران یاد کرد^۲.
 <اذکائی>.

۱۲- (ص ۱۵). «و اما العبرانیون و الیہود و جمیع بنی اسرائیل...» (الخ) که توضیح مقصود مؤلف در بیان تفاوت‌های میان این سه کلمه دشوار است، چه به لحاظ ماهیة آنها یکی است؛ شاید که مراد از «عبرانیان» یهودان باستان، سامریان و دیگر اقوام خویشاوند باشد. غرض از «یہودان» به ویژه مردم یکتاپرست است، و «ہمۃ بنی اسرائیل» کلاً فرقه‌های یہودی، رتانیان، عنانیان (قزاقی) و دیگران باشند، همانند این بیان در جای دیگر ہم (P. 62, 1. 16, 17) به میان آمده است. <زخائو>.

۱۳- (ص ۱۶). «و کذلک کانت العرب...» (الخ) که حسب نظر بیرونی در توصیف سالمۃ شناسی اعراب قدیم، می‌توان به کتاب «زندگی و آموزہ محمد» تألیف اشپرنگر (Sprenger) و جز آن رجوع کرد^۳. <زخائو>.

۱۴- (ص ۱۶). «القلامس» (م: قلمس) که تبارشناسی آن تیرہ را باز گفته، اما با برخی تفاوت‌ها که در «سیرۃ النبی» ابن ہشام (طبع ووستفالد) بشرح آمده است (ج ۱، ص ۲۹ و ۳۰) <زخائو>. اصمعی (م ۲۱۳ق) در کتاب منحول «نہایۃ الارب» در ذکر سلطنت «تبع» ابن منکیر، گوید «قلمس» لقب امیۃ بن عوف بود که برقبیلۃ «معدہ» شہ شد؛ و در ذکر سلطنت قلمس گوید که وی «کنانہ» و «مضر» را گرد ہم آورد، عامل «تبع» مذکور را از تہامہ و حجاز بیرون کرد. او ہر سالہ حج می‌گزارد و در حرم خطبہ می‌خواند، سیصد سال عمر کرد (۴) و از سوی اسکندر ہم بر عرب پیشوایی یافت، وی تا زمان شاپور ذوالاکتاف (ساسانی) ہم بزست...^۴ <اذکائی>.

۱. تاریخ تاریخ در ایران. تہران. مؤسسۃ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶.

۲. تہانمۃ تطبیقی سہ ہزار سالہ. تہران. شرکت انتشارات علمی و فرہنگی، ۱۳۶۸. پژوهشی در بارۃ کتب ہشتاد و نہ ترجمہ ایدہ ساسان (تأسیس آن بر اسرار امروز، و خدمت آن بہ علم، تہران، ہمایش تطویر شناسان، ۱۳۷۶).

3. Leben und Lehre des Muhammad, III, P. 530 ff./ Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft, tom. xxi. P. 134; tom. xxi. P. 552.

۴. نجارب الامم فی احبار ملوک العرب والمعجم، تصحیح دکتر رضا انزلی نژاد (و) دکتر حبیبی کلاشری، دانشگاه ہمدان، ۱۳۷۳، ص ۲۰۲، ۲۰۵ و ۲۰۶.

۱۵- (ص ۱۶). «تقییم» در شعر ابونما که همان «القلمسا» پیشگفته به وصف آمده، من تصوّر نمی‌کنم که ضرورت شعری سبب تحریف در کلمه باشد؛ اصولاً هم وزن شعر مختل شده، هم این که نادرستی در متن رخ داده است. <زاخانوَ>.

۱۶- (ص ۱۷). «آدماسه» (Adhimāsa) که سان کیسه را گویند، نظر به بنای دوگانه فعل «ستی» بسا این کلمه هندی هم به گونه «بذماسه» بوده باشد؛ ولی مرشح این که آن را «بآذماسه» (-) به «آذماسه» خواند، هر چند که «آذماسه» بایستی به معنای «ماه کیسه» مطمح نظر شود، نه «سال کیسه» که مؤلف بشرح آورده؛ در این باب به کتاب «تذکره درباره هند» تألیف رینو (Reinoud) رجوع شود^۱ <زاخانوَ>. باید افزود که بیرونی خود هم در کتاب الهند (ص ۲۱۲) و هم در التفهیم (ص ۲۲۶) وجه صواب لفظ و معنای کلمه را چنین بیان کرده است: «و هندوان، هم چنین؛ و آن ماه کجا این شمار تمام شود، دوباره کنند؛ و آن سال را عام ایشان «ملماسه» خوانند، و معنی اش «ماه انداخته» بود نه بکار؛ و «مل» آن فنیل باشد پیچیده، که میان دو کف بماند، چون یکی بود دیگر مالیده آید؛ و «ماس» ماه بود، پس این چنان بود که «ماه انداخته» نه بکار؛ و اما به لغت فصیح ایشان «آدماسه» است نه «ملماسه». آنگاه در شرح این فقره، استاد فقید جلال‌الدین همایی، پس از نقل فقره کتاب مالهند افزود که: «کلمه ملماسه (Malamāsa) را که استاد تحفیل فرموده...، اما «آدماسه» (Adhimāsa) آن هم مرکب از دو کلمه «آذ» (= افزونی) و «ماس» (= ماه) پس بر روی هم به معنای «ماه افزونی» (کیسه) است. کیسه را هندوان و ایرانیان قدیم بسیار محترم و پاکیزه می‌شمردند، از اینرو خواص هندوان لفظ «ملماسه» (- ماه شوخگین و چرکین) را در مورد این ماه نمی‌گفتند»^۲ <اذکائی>.

۱۷- (ص ۱۷). «جُفور» (م: جُفر) که در منازل قمر کاربرد، فرهنگهای دم‌دست معنای کلمه «جُفر» (ج: جُفور) را بیان نمی‌کنند؛ این یک اصطلاح خاص در نظام هندی اخترشناسی است، که به گفته ابن ندیم: «عطار دین محمد یک کتاب در باب الجفرالهندی نوشته (الفهرست/ ۲۷۸) و مفهوم آن مرتبط با منازل قمر است، که شاید همان «بهر»ها (Subdivisions) باشد، اما این ترجمه من یکسره ظنی است. این کلمه در چهار موضع دیگر از کتاب (طرز/ ۳۳۶، ۱۴...) آمده، این که هندیان احکام نجوم خود را از امر دخول کواکب در «رباطات» (- لنگرگاه‌ها) یا منزل‌های قمر استخراج می‌کنند؛ و این «رباطات» را «جُفور» خوانند، که هر یک از آنها تصوّر

۱. Mémoire sur l'Inde. P. 352.

۲. التوسیم لأوائل صناعة التسمیم. طبع جلال‌الدین همایی. تهران، ۱۳۱۸. ص ۲۲۶-۲۲۷.

می‌رود راجع به موضوع یا واقعه و یژه‌ای (زندگی، مرگ، مسافرت، پیروزی، شکست، و جز اینها) باشد. شمار آنها بایستی بسیار بزرگ باشد، زیرا که مؤلف گوید از برشماردن آنها روی برمی‌ناید، چه تطویل در این باب هم از موضوع کتاب بیرون رود. مؤلف (طرز / ۳۳۸، ۱۴) هم در این موضوع از «باطات» و «جفوره» مرادف با هم سخن می‌گوید (نیز: ۷/۳۴۱) و یک جا (ص ۳۴۷) هر دو کلمه در بالا نوشت ستون پنجم به نحو مضاف هم نوشته آمده؛ اما این موضع از نسخه خطی کتاب بدخوان است، که من مطمئن نیستم ضبط متن درست باشد. چنان‌که از مطلب و موضوع برمی‌آید، اصل کلمه هندی است که ای بسا، هم از آن سرچشمه فراجسته باشد. <زاخائو>.

18- (ص ۱۷)، «فَاعْرَضْتَ عَمَّا لَمْ أَسْتَيْقِنَهُ...» (الخ) که همان روی برگاشتن مؤلف از اخبار راجع به منازل قمر در نزد هندوان، به سبب ناموثق بودن و بی‌یقینی نسبت به آنهاست؛ ولیکن بیست و اند سال بعد که خود به آن دیار افتاد، مطالعات وسیع و عمیق همه جانبه و منحصصانه در باب علوم و معارف هندوان نمود؛ از جمله فصل ۱۹ (بط) کتاب الهند را در باره کواکب و بروج و منازل قمر، فصل ۵۶ (نو) را ویژه منازل قمر، و فصل ۸۰ (ف) را در بیان اصول احکام نجوم در نزد ایشان مفرد ساخت^۱؛ ولی طی فصول مزبور هیچ ذکری از اصطلاح «جفوره» به میان نیامده، الا این که بایستی هم به قول زاخائو همان «بهر»‌های بروج و منازل بوده باشد. <اذکائی>.

19- (ص ۱۷)، ابو محمد النائب الأملی که هم می‌تواند اهل «أمل» طبرستان، یا اهل «أمل» (آمو) بر جیحون بوده باشد؛ وی مؤلف کتاب النّرة است که چهار بار از آن یاد شده (طرز / ۱۳، ۴۳، ۲۴۵، ...) هویت او در دیگر منابع بر من معلوم نشد. <زاخائو>. باید افزود که اسم اشهر وی «النائب» در نسخه بدل، به صورت «النائب» و در نسخ اقدم عس / قوپ: «الثابت» به ضبط آمده است. <اذکائی>.

فرگرد سوم (III)

20- (ص ۲۰). درباره تواریخ ملل عالم، برای آسانفهم کردن مطالب آتی، شاید بهتر باشد که ما ترتیب مباحث مؤلف را بیان کنیم: الف. آراء ایرانیان راجع به مبدأ خلقت (ف ۳ / ب ۳)

۱. تحقیق مالهند، جاب حیدرآباد الدکن. ۱۳۷۷/ق ۱۹۵۸م، ص ۱۷۰-۱۷۹، ۴۱۱-۴۱۹، ۴۲۹ و ۵۴۵-۵۱۵.

<21>، ب. آراء یهودان درباره همین موضوع (ب ۵) <22>، ج. آراء مسیحیان (ب ۷ و ۱۱) <27>، د. رد نظریه یهود (ب ۸ و ۹)، ه. رد نظریه مسیحی و تنبیه راجع به محمد (ب ۱۲ و ۱۳)، و. درباره تورات یهودان و مسیحیان و سامریان (ب ۱۶) <30>، ز. در اختلاف اناجیل (ب ۲۰)، ح. در باره اناجیل فرقه‌ای (ب ۲۲) <زاخائو>.

21- (ص ۲۰). برای تاریخ ایرانیان و زردشتیان، حسب روایات مربوطه، رجوع شود به فصل ۳۴ کتاب «بوندهشن» پهلوی، ویرایش «ف. یوستی» (۱۸۶۸) <زاخائو>. «بند هشن» (فرنیغ دادگی)، گزارش مهرداد بهار (تهران، توس، ۱۳۶۹) بخشهای هفتم (درباره زیج گیهان) و دهم (درباره سال دینی) و بیست و دوم (درباره سالشمار دوازده هزار سال) ولی بهتر آن که هم به کتاب «اساطیر ایران» (پژوهشی در اساطیر ایران) تألیف دکتر مهرداد بهار (چاپ یکم) تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۲ (و چاپهای دیگر) رجوع شود. باید افزود که دکتر چراغعلی اعظمی سنگسری در گفتار بلندی به عنوان «آثار الباقیه و متون پهلوی»، یک مطالعه تطبیقی بین نقول ابوریحان از «قرس و مجرس» با متون پهلوی موجود در باب همان مطالب و موضوعات نموده است؛ از جمله درباره همین فرگرد (۳) و اعتقاد ایرانیان و زردشتیان درباره عمر جهان... (الخ) که در جای خود اشاره خواهد رفت. <اذکائی>.

22- (ص ۲۱). «وللیهود مع النصاری... الخلاف...» (الخ) که گزینه این شرح از مقریزی را، «س. دوساسی» (S. de Sacy) در «منتخبات کهن عربی» چاپ کرده است. <زاخائو>.

23- (ص ۲۱). «حساب الجمل» که مؤلف با تفهیم از نگره ارقام ابجدی حسب الفبای عربی، آنها را موافق با ترتیب الفبای عبری سامان داده است <زاخائو>. پیرونی سه بهر از باب دوم کتاب التفهیم (در شمار) به شرح این حساب ویژه ساخته، این که «شمارها به حرف تازی چگونه نویسنند... (و در ترتیب عدد به حروف جمل گوید) از یراک این ترتیب آشکاره تر بود، میان اهل کتاب پیش از عرب...» (الخ) و این که «هیچ خلاف کردند اندر آن...» (الخ) و این که «چگونه ترکیب باید کردن...» (الخ) و این که «این حرفها بجز در شمار بکار برند یا نی...»^۳ (الخ) و توضیح مفیدی که فقید استاد همایی در این باب افزوده است. <اذکائی>.

۱. نامواره دکتر محمود افشار، ج ۶، تهران / ۱۳۷۰، ص ۳۶۸۵، ۳۶۱۲.

2. *Chrestomathie Arabe*, tom. I, P. 284

۳. التفهیم، طبع استاد همایی، ص ۵۵۵۲.

24- (ص ۲۱). الراعی (و) ابو عیسی الاصفهانی، که از این دو مسیحای دروغین، این دومی معروف است؛ از برای احوال وی به «تاریخ یهود» گرائس (H. Graetz) رجوع شود.^۱ اما یکمی (- الراعی) هیچ مسیحای دروغی در تاریخ یهودی بدین نام شناخته نباشد؛ ولی گرائس (ص ۱۶۲) از کسی گزارش می دهد که «سرنه» (Serene) نام دارد، قدیم ترین خبر عبرانی راجع به وی چنین است: «آنچه در باره شیاد (رافضی) پرسیدی، که در منفای ما برآمده است، و نامش «IRV'E» است...» (الخ). خواه این نام با «الراعی» عربی مرتبط باشد، خواه خواندار «RWE» به صورت «YTCV» (رعو) تحویل شود، دانشوران تاریخ یهود در این امر محتارند. یک سالنامه پسین لاتینی متقن، او را «سرنوس» (Serenus) نام برده است (کتاب گرائس، ص ۴۳۴ بعد) و الجویوی یک پیامبر دروغی «راعی» نیز در طبریه یاد کرده است.^۲ «زخاثو» ما گمان می کنیم که اسم «الراعی» در ضبط بیرونی احتمالاً «الداعی» بوده باشد، و این همان لقب ابو عیسی اصفهانی مدعی مسیحیت بوده است؛ چنان که شهرستانی در شرح فرقه عیسویه (عیساویه) گوید: «ابو عیسی اسحاق بن یعقوب اصفهانی، که گویند اسم وی «عوفید الوهیم» یعنی: نیایشگر خداست؛ وی در زمان خلیفه منصور عباسی (۱۵۸-۱۳۶ هـ. ق) و ابتدای دعوت او در زمان آخرین ملوک اموی مروان حمار بود، جماعت بسیاری از یهودان پیروی او کردند. ابو عیسی پنداشت که «نبی» و هم او رسول «مسیح» منتظر است، می گفت که یکی از پنج پیامبر مسیح موعود خداوند، پس از رهایش بنی اسرائیل از دست ستمگران است، او خود را «داعی» می پنداشت که هم مسیح است و امر دعوت را بزرگ می داشت. گویند که ابو عیسی در جنگ با یاران منصور خلیفه در ری، خود و یارانش کشته شدند...»^۳ جالب ترین تعالیم ابو عیسی این بود که، اسلام و مسیحیت را برای غیر یهود معتبر می دانست؛ فرقه «عیساویه» منسوب به نام وی، تا زمان بیرونی هم (سده ۱۰ م) پیروان داشت؛ نحلّه یوزغانیه منسوب به «یوزغان» (به نام یهودا) که شهرستانی گوید «وی از یهودان همدان بوده، حسب قول پینس (S. Pines) شاگرد ابو عیسی اصفهانی بوده است؛ ضمناً فرقه عیساییه به عنوان «عُثْهْدیه» (عُثْهْدل) و نیز به اسم «اصفهانیه» معروف باشد^۴ «اذکائی».

1. Geschichte der Juden, 2nd. ed, tom. V. PP. 167, 438.

2. Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft, II. P. 490.

3. الملک و النحل. طبع بدران. قاهره. ج ۱. ص ۱۹۶، ۱۹۷.

4. The Encyclopedia of Islam. New edition, v. IV, P. 96. / جروه ۸، طهران، ۱۳۹۶.

25- (ص ۲۱). عبارت عبری را مؤلف بسیار شبیه به تلفظ کنونی یهودان گلیزیا (Galizia) توانویسی کرده، متن عربی بین کلمات «MHS» و «BLVS» نشانه‌های «و هائیک» دارد؛ و آخرین کلمه «HHVA» به صورت «هاهویم» نوشته شده، که من نمی‌توانم برای این دو وجه بذل شرحی بدهم <زاخلانو>.

26- (ص ۲۱). «منذ الوقت الذي...» (الخ) که ترجمه عربی این عبارت خیلی صحیح نیست، و بعد هم که نامفهوم است؛ چه آن شباهت معنی با ترجمه سریانی تورات (پشتا) می‌برد، که بدین عبارت بیان شده است: «WWEN ABNA DN'EBR QORBAN TTNWB» «TNFWTA LHBZA» (-) و از زمانی که قربانی گذرانده می‌شود؛ پلیدی به تباهی فرگشت می‌یابد) که مطابق با قرائت متن عربی است، هر چند واقفم که عبارت به لحاظ صرف و نحو عربی بد است؛ در باره کلمه «یضمیر» (ص ۱۵/س ۲۰) باید و بصیر» خوانده شود. <زاخلانو>.

27- (ص ۲۲). «اورشلیم» (Jerusalem) که مؤلف از آن تنبی دانیال یک تاریخ غلط به دست می‌دهد؛ چه این امر در نخستین سال داریوش (یکم) هخامنشی رخ داد (دانیال، ۱/۹) نه چند سال پس از پادشاهی کوروش (بزرگ) و این تاریخ (سال سوم پادشاهی کوروش) که مؤلف از دانیال (۱/۱۰ و ۴) گرفته، شاید که در متن (ص ۱۶/س ۱۱) کلمه «ثلاث» از میان کلمات «مضی» و «سنین» افتاده باشد <زاخلانو>.

28- (ص ۲۵). «المُتَنِّي» (بُفَر پنجم تورات) بایستی «المُتَنِّي» خوانده شود (- یعنی «تثنيه» مشهور) و سطر بعد (ص ۱۹/س ۱۳) به جای «من فیه» بایستی «فی فیه» خوانده شود <زاخلانو>.

29- (ص ۲۶). «جنود من الطاهرين... مسؤمین...» (الخ) که این عبارت اصل قرآنی دارد، آیت ۱۲۱ سوره سوم (آل عمران) در آن حلّ و درج شده؛ بدین معنا که سپاهیان نشانه‌های ویژه با خود دارند (چنان که مثلاً علامت صلیب با جنگجویان صلیبی) که هم این معنا در حدیثی آمده است (رش: تفسیر البضاوی، سوره ۱۲۱/۳ قاموس عربی لین: تسوّم). <زاخلانو>.

30- (ص ۲۶). «لَمَّا غَزَا بَخْتَنَصْرُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ...» (الخ) که منبع نهایی این خبر، نظر به اصل روایت در باب تورات «هفتادی»، نامه اریسطئاس (Aristeas) و در نزد «تورات» پِروهان معروف است، اینکه عموماً آن را جزو «دینوخته» (Apochryphal) های دروغین دانند. <زاخلانو>، رش: <437, 202, 187, 43>.

31- (ص ۲۷). «آلامساسیه»، این اسم از تعبیر «آلامساس» (= نزدیک مشو / عدم تماس) در قرآن (۹۷/۲۰) گرفته شده است^۱؛ و آن با اسم یونانی فرقه رافضی «Athiganoï» (= نزدیکی نکردگان) اینهمانی می‌یابد^۲. «زاخلانو»^۳. آنرور جفری (A. Jeffery) گوید تعبیر «اللامساسه» (= تماس نداشتگی) که بیرونی در مورد متن سومی از تورات یاد نموده، هم مستند به آیت قرآنی مزبور است (۹۷/۲۰) که منبع بسیاری از تصورات اسلامی راجع به سامریان می‌باشد^۴. «زاخلانو».

32- (ص ۲۷). «آئنیوس» (Athenaeus) که در متن عربی آمده، نباید مقصود همان شخص معروف باشد؛ من ترجیح می‌دهم که این اسم «آئنیوس» (Anianus) خوانده شود، یک راهب نویسنده مصری هم‌روزگار با پانودوروس که به عنوان وقایع‌نگار معروف شده، ابلیاس نصیبی در وقایع متفرقه از وی نقل کرده است «زاخلانو».

33- (ص ۲۸). «بن‌البازیار (سده ۵۳ ق.) محمد بن عبدالله بن عمر، که شاعر حبش بن عبدالله مروزی حاسب (ح ۲۱۸ ق.) بوده، از دانشوران پیشگام در صناعت نجوم که از جمله تألیفات اوست: کتاب الجوارح (= در فن بازاری)، کتاب الالهویه (در ۱۹ مقاله)، کتاب الزیج، کتاب الموالید، و کتاب القرائات (و تحویل سنی العالم) و این ندیم افزوده است که، ابو معشر بلخی (م ۷۷۲ ق.) کتاب القرائات را برای او نوشته است^۵. «زاخلانو» اذکائی».

34- (ص ۲۸). بیرونی زنجیره تباری عیسی مسیح را به صورت - اصطلاحاً - «مشتر» نقل کرده، حال آن که در انجیل متی (۱/۱-۱۷) به صورت - اصطلاحاً - «میسوط» آمده، که اینک هم بدین گونه نموده می‌آید: ابراهیم (Abraham) - اسحاق (Isaac) - یعقوب (Jacob) - یهودا (Judas) - فارص (Phares) - حصرون (Esrom) - آرام (Aram) - عینادب (Aminadah) - نعلسون (Naasson) - شلمون (Salmon) - بو عز (Booz) - عوید (Obed) - یسا (Jesse) - داوود (David) - سلیمان (Solomon) - زحبعام (Roboam) - آبیا (Abia) - آسا (Asa) - یهو شافاط (Josaphat) - یورام (Joram) - عزیا (Ozias) - یوثام (Joatham) - آحاز (Achaz) - عزقیا (Ezekias) - منسی (Manasses) -

1. *Chrestomathie Arabe* (S. de Sacy). v.I, PP. 339, 342, 344.

2. *Lexicon infimae Graecitatis* (Du Cange) and *Etymologium Magnum* (ed. Gaisford).

3. *Al-Biruni Commemoration Volume*, Calcutta, 1951, P. 153.

۴ الفهرست، چاپ تهران، ص ۳۳۴، ۳۳۶ و ۳۷۷ تاریخ الادب العربی (بروکلمان)، ج ۴، ص ۲۰۵.

آمون (Amon) ← یوشیا (Josias) ← یکنیا (Jechonias) ← سالتیئیل (Salathiel) ←
 زروبابل (Zorobabel) ← ابیود (Abiud) ← ایلیاقیم (Eliakim) ← عازور (Azor) ←
 صادوق (Sadoc) ← باکین (Achim) ← ایلیهود (Eliud) ← ایلعازر (Eleazar) ← متان
 (Matthan) ← یعقوب (Jacob) ← یوسف (Joseph) ← مریم (Mary) ← عیسی (Jesus)
 مسیح. (۱۷) پس تمام طبقات (۴۲ حلقه) از ابراهیم - تا - داوود/۱۴: از داوود - تا -
 یوشیا/۱۴. و از یوشیا - تا - عیسی/۱۴ طبقه (حلقه) است.^۱ <اذکائی>.

35- (ص ۲۸). اما زنجیرهٔ تباری عیسی مسیح که در انجیل لوقا (۲۳/۳ - ۳۸) آمده، هم به
 صورت «مشجره» است که بیرونی نقل نموده: عیسی (Jesus) پسر یوسف (Joseph) بن
 هالی (Heli) بن متات (Matthat) بن لای (Levi) بن ملکی (Melchi) بن ینا (Janna) بن
 یوسف (Joseph) بن متاتیا (Mattathias) بن آموس (Amos) بن ناحوم (Naum) بن
 خسلی (Esi) بن نجی (Nagge) بن مات (Maath) بن متاتیا (Mattathias) بن سمعی
 (Semci) بن یوسف (Joseph) بن یهودا (Juda) بن یوحنا (Joanna) بن ریسا (Rhesa) بن
 زروبابل (Zorobabel) بن سالتیئیل (Salathiel) بن نیری (Neri) بن ملکی (Melchi) بن
 ادی (Addi) بن قوسام (Cosam) بن ایلمودام (Elmodam) بن عیر (Er) بن یوسی (Jose)
 بن ایلعازر (Eliezer) بن یوریم (Jorim) بن متات (Matthat) بن لای (Levi) بن
 شمعون (Simcon) بن یهودا (Juda) بن یوسف (Joseph) بن یونان (Jonan) بن ایلیاقیم
 (Eliakim) بن ملیا (Melea) بن مینان (Menan) بن متاتا (Mattatha) بن ناتان
 (Nathan) بن داوود (David) بن یسی (Jesse) بن عوید (Obed) بن بوغز (Booz) بن
 شلمون (Salmon) بن نحشون (Naasson) بن عمیناداب (Aminadab) بن آرام (Aram)
 بن حصرون (Esrom) بن فارص (Phares) بن یهودا (Juda) بن یعقوب (Jacob) بن
 اسحاق (Issac) بن ابراهیم (Abraham) بن تارح (Thara) بن ناحور (Nachor) بن سروج
 (Saruch) بن زغر (Ragau) بن فالج (Phalec) بن عابر (Heber) بن صالح (Sala) بن
 قینان (Cainan) بن ارفکساد (Arphaxad) بن سام (Semi) بن نوح (Noc) بن لامک
 (Lamech) بن متوشالچ (Mathusala) بن خنوخ (Enoch) بن یارد (Jared) بن مهلائیل
 (Maleleel) بن قینان (Cainan) بن انوش (Enos) بن شیت (Seth) بن آدم (Adam)
 ابن‌الله.^۲ <اذکائی>.

۱. عهد جدید: لندن، ۴-۱۹، ص ۷۷۱. A. The New Testament, Oxford.

2. The New Testament, PP. 824-25, ۹۳، عهد جدید، ص

36- (ص ۳۰). «طهمورث لما اتصل...» (الخ) که منبع نهایی این خبر کتاب «اختلاف الزیجات» ابو معشر بلخی است، چنان که ابن ندیم (الفهرست / ۲۴۰) و حمزه اصفهانی (کتاب منی / ۱۹۷) گویند؛ و اما کلمه «علوم» در متن خبر به معنای کتابهای علمی است، چنان که در الفهرست آمده است که وی فرمان داد کتابهای علمی بسیاری (= «لوماً کثیراً») از گنجخانه‌هایش بدان جای انتقال یابد «زآخائو». آنچه زآخائو از کتاب الفهرست گفتاورده نموده، روایت «دیگر» است (در فنّ یکم از مقاله هشتم) در اخبار فلاسفه طبیعی و منطقی؛ ولیکن روایت اول منبع نهایی‌اش کتاب «نهمطان» (= ناسوعات) ابوسهل نوبختی دانشمند بزرگ ایرانی (سده ۳ق) بوده است؛ ابن ندیم آن را همچون سرگذشت واره‌ای از کتاب و علم در ایران نقل کرده، که مضمّن شرح تسخیر دژ نبشت‌های ایران توسط اسکندر مقدونی، تصرف کتب و انتقال علوم ایرانی به یونانی، سوزاندن مابقی آنها (که پیشتر هم در کتاب «دینکرد» پهلوی و متون دیگر یاد شده) و جز اینها هم می‌باشد.^۱ «اذکائی».

37- (ص ۳۰). «کیومرث لم یکن هو الانسان الاول، بل کان کامر بن یافث...» (الخ) که همین روایت را ابن اثیر نقل کرده (الکامل، طبع تورنبرگ، ج ۱، ص ۳۴) «زآخائو». داستان «کیومرث» انسان نخستین ایرانی (ابو البشر) و پیوند او با مبادی عالم، بسیار مفصل است که اجمالاً در تعلیقه «166» اشاراتی بدان می‌رود؛ ولی به دلایل اسطوره‌شناسی و فقه‌اللغة اسامی که جای ذکر آنها نیست - ریشه لغوی «کیومرث» و «کامر» در اصل یکی است، هر دو اسم هم وجهی از نامزد (Ethnonym) قوم یاستانی «کیمری» (Cimmerian) باشد، که نخستین بار در کتاب «آودیه» هومر یاد شده‌اند. هرودوت آنان را ساکنان اولیه روسیه جنوبی دانسته (که ظهورشان در تاریخ از سده ۸ ق.م. می‌باشد) و هم آنان با «سکا» ها همبر بوده‌اند، که از این قوم تعبیر به «یافث» گردیده و بر رویهم قبایل اولیه آریایی بوده باشند. «اذکائی».

38- (ص ۳۰). «امیم بن لاود...» (الخ) که بر حسب یک تبارشناسی توراتی (تکوین، ۲۲/۱۰) «لود» (لش) همبر با «سام و عیلام و اشور و ارفکشاد و آرام» (در عربی «لاود») چنان که ابن اثیر گوید: «پدر یاروسیان، گروگانان، طسم و املک بوده است» (الکامل، ۵۶/۱)، عربی نویسان در اسم عبری (AMIS) (-امانی) ساکنان اصلی کشور «موآب» با مفرد آن، و با اسم کسی - یعنی - همان «امیم بن لود» (مزبور) اشتباه کرده‌اند. «زآخائو».

۱. رضی (الفهرست (ابن ندیم)، کتاب نهران، ص ۲۹۹، ۳۰۱، الفهرست مآلی الفهرست (اذکائی)، ص ۱۳۶، ۱۳۸.

39- (ص ۳۱). ابو معشر جعفر بن محمد بلخی (م ۲۷۲ هـ.ق) که بزرگترین نماینده دانش نجوم ایران در دوران اسلامی بود، در بغداد با الکندی فیلسوف همستاری و با دیگر دانشمندان همگفتاری داشت؛ بیش از صد سال بزیست و تألیفات بسیار در باره نجوم و احکام آن برجای نهاد^۱، از جمله آنها کتاب المدخل، کتاب زیج الهزارات، کتاب الموالید، کتاب هیئت الفلك، کتاب تحاویل سنی العالم، کتاب القرائات، کتاب السهمین (و أعمار الملوك و الدول) و کتاب الالف، که خلاصه همین اثر وجود دارد و استاد پینگری (D. Pingree) آن را چاپ کرده است (۱۹۶۸). ابو معشر بلخی هم از سده‌های میانه در اروپا به اسم «Alhumbaser» آوازه یافته، و بسیاری از کتابهایش به لاتین ترجمه شده است؛ ولی نظر به مشرب کاملاً علمی و «غیر احکامی» ابوریحان بیرونی، مؤلف ما برای آثار احکام نجومی ابو معشر اعتبار علمی قائل نبوده است. (رش: ۱۳۳). «زخاخوانو - اذکائی».

40- (ص ۳۱). «ادوار الکواکب» که در این باب به کتاب «گزارش تاریخی بنیاد و پیشرفت ستاره‌شناسی» تألیف نارین (J. Narrien) رجوع شود^۲ «زخاخوانو». امروزه ما حسب نظرگاه شرقی می‌توانیم به اهم آثار در این خصوص ارجاع دهیم:

The Birth of Astronomy (B.L. Van der Waerden), Leyden-Newyork, 1974 (PP. 10-37, 102-110, 306-)^۳

علم الفلك، تاریخه عند العرب [ذی: المسلمین] فی القرون الوسطی (کرلو نلینو)، روما، ۱۹۱۱م (ص ۱۵۱-۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۵-۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۸-۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴). «اذکائی».

41- (ص ۳۱). «ایام الارجهه» و «ایام الارکنده»، که بنا به گزارش «رینو» همانا صورت صحیح کلمه اول «اریبته» (Aryabhata) و کلمه دوم «اهرگنه» (Aharagana) در سانسکریت می‌باشد^۴. بیرونی خود یک ویرایش نوین از «روزهای ارکنده» کرده (- تهذیب زیج الارکنده) و آن را با

۱. الفهرست، ج ۲، تهران، ص ۲۳۵، ۲۳۶.

2. *Historical Account of the Origin and Progress of Astronomy*, London, 1833, P. 112.

۳. پیدایش دانش نجوم، تألیف: یارنل. ل. واندردوردن، ترجمه: همایون صنعتی زاده، تهران، مؤسسه مطابعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ (ص ۱۷، ۵۱، ۱۲۴، ۱۵۷، ۲۴۱). (۲۴۱).

۴. تاریخ نجوم اسلامی (کرنوالتونسو) تألیف: ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۲۹ (ص ۱۹۰-۱۹۴، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۷ و ۲۳۰).

5. *Mémoire sur l'Inde* (Remond), P. 322.

کلمات واضح به عربی مصطلح فرانموده^۱؛ چون که ترجمه موجود نامفهوم بوده، کاملاً هم از اصل سانسکریت پیروی کرده است (رجوع شود به مقدمه من بر الأنار، ص ۳۳۳). <زآخانو>.

42- (ص ۳۱). السرخسی (و) البوزجانی: (۱) محمد بن اسحاق بن اسناد بندان سرخسی (س ۳۳) که زآخانو گوید از این دانشمند شناختی ندارم (تر / ۳۷۶) ولی در کتاب الهند بیرونی - که پس از آن خود او طبع و ترجمه کرد - سه بار اسم «سرخسی» ذکر شده است^۲. حاصل مطلب - چنان که - نالینو گوید: سرخسی از دانشمندان سده های سوم و چهارم (ه. ق) که عالم بر مجسطی بطلیموس و رصد های جدید بوده، یکی از کسانی است که به تصحیح «سند هند» پرداخته است^۳. (۲) ابوالوفاء محمد بن محمد بوزجانی (۳۲۸-۳۸۸ ه. ق) از مشاهیر ریاضی دانان بزرگ ایران و جهان، در «بوژگان» از نواحی نیشابور (- تربت جام) برآمد، بیست ساله بود (۳۴۸ ه. ق) که به بغداد کوچید و تا پایان عمر در آنجا زیست. مرابطات عالمانه و بسیار صمیمانه ابو الوفاء بوژگانی بین ابونصر عراق و ابوریحان بیرونی در نزد اهل علم مشهور است؛ از زمان «سدیو» فرانسوی (ج ۱۸۴۷ م) رسالات علمی متعدد در احوال و آثار ریاضی وی نوشته آمده، که آخرین آنها در ایران «بوزجانی نامه» تألیف ابوالقاسم قربانی (و) محمد علی شیخان (نهران / ۱۳۷۱) می باشد. <اذگانی>.

43- (ص ۳۳) «تاریخ بُخْتَنْصَرُ الاول، وهو بالفارسیة بُخْت نرسی...» (الخ) که در عبری «نبوکد نصر» (Nebukadnezar) و در عربی «نبوخذنصار» خوانده شود <زآخانو>. اما این بُخْتَنْصَر «اول» که بیرونی می گوید، مطابق با تاریخ واقعی بابل همانا «نبوخذنصر» (Nebuchadnezar) دوم (II) کلدی بابلی (۶۰۴/۶۰۵ - ۵۶۲ ق. م) است، که به موجب روایات توراتی یهودان او شهرهای شام و فلسطین را تسخیر نمود (سال ۵۹۷ ق. م) و هم بیت المقدس را پس از یک سال و نیم محاصره گشود (سال ۵۸۶ ق. م) و معبد آنجا را خراب کرد و یهودان را به اسارت برد^۴. بیرونی در این کتاب مکرر به «بختنصر» در مواضع مختلف اشاره کرده، اول و اهم آنها موضوع «مبداء تاریخ» (Etia) بختنصری است، یعنی سال خرابی

۱. رشن: کتابنامه بیرونی (ب ادگانی)، نهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۵۲، ص ۲۹.

۲. تحقیق مالهند (جاب هند)، ص ۳۵۲، ۳۵۳ و ۳۵۵ // 18، 16، 15، PP. V.II. (tr. Sachau), *India*

۳. علم الفلك، ص ۱۷۵-۱۷۶ و ۱۷۸ // تاریخ نجوم اسلامی (ترجمه آرام)، ص ۲۱۹ و ۲۲۲

4. *Ancient Mesopotamia* (Oppenheim), P.4014 *The Greatness That was Babylon* (Saggs).

بیت المقدس که ما طی دو تعلیقه <187> و <202> (تاریخ نبونصری) به ایضاح آن خواهیم پرداخت؛ و در ثانی این موضوع که ویرانگر بیت المقدس - البته - در تاریخی نامعلوم، اسماً «بختنصر» (چه هم به قول بیرونی ساکنان بیت المقدس هر آدم ویرانگری را «بختنصر» نامند) حسب روایت یکی از شاهان اشکانی به نام گودرز بن شاپور، بوده، که هم در تعلیقه <437> بدین موضوع رسیدگی خواهیم کرد. اما این که بیرونی گوید «بختنصر» اول (مراد فاتح بیت المقدس) را به فارسی «بخت نرسی» گویند، ناچار در همین جا باید به ایضاح این فقره پرداخت. پیداست که تلفظ عربی «بختنصر/بخت النصر» با اسم فارسی «بخت نرسی» همخوانی یافته، و گونه بنیان لغوی این دو وجه اصلاً مختلف است؛ چه اسم بابلی «نبوخذنصر» مرکب از نامخدای «نبو» (= خدای حکمت) + «خذنصر» (نگاهبانی تاج شاهی) از عالی ترین القاب سلطنتی بابل بوده است. اما اسم ایرانی «بخت نرسی/بوخت نرسیه» (= رستگار به ایزد «نریوسنگ») از قضا اسم پسر «گودرز» اشکانی، یعنی همان که به قول طبری (در ذکر خبر لهراسپ و پسرش بشتاسب و جنگ «بخت نصر» با بنی اسرائیل و تخریب بیت المقدس): «بخترشه» (بخت نرسه) نام فارسی «بخت نصر» است، که پنداشته اند همان مرد ایرانی از فرزندان «گودرز» است که روزگاری دراز بزیست (بیش از سیصد سال) و او در خدمت لهراسپ شاه پدر بشتاسب بود، که هم وی او را به شام و بیت المقدس فرستاد که یهود را از آنجا کوچاند؛... بعدها «بخترشه» (بخت نرسه) در زمان بهمن بن بشتاسف بر بابل پادشاهی یافت و هم مأمور تسخیر شام و بیت المقدس شد...^۱ واقع آنکه تواریخ و مورخان قدیم بین «بختنصر» بابلی (به تعبیر بیرونی) «اون» (سده ششم ق.م) فاتح بیت المقدس، با «بخت نرسه» اشکانی (از تیره گودرزبان پارتی) که می توان او را بختنصر «ثانی» نامید (سده یکم میلادی) فاتح بیت المقدس، هم در اسم و هم در زمان تاریخی آندو یکسره خلط کرده اند، وقایع هر دو را به یکدیگر انساب و تحویل نموده اند؛ و از قضا این دو واقعه مشابه اما مجزا و بعید از هم، نظر به تخریب بیت المقدس و اسارت یهود، هر دو از مبادی تاریخگذاری و گاهشناسی هم شده است. باری، مورخ محقق کبیر «سعودی» بغدادی میان این دو واقعه تفاوت نهاده، در خصوص دومی گوید که: «نرسی بن نیدر» پس از برادرش گودرز بن نیدر بن شاپور اشکانی بوده، که گویند در زمان او ططوس بن اسفنیاتوس پادشاه روم - چهل سال پس از عروج مسیح - به «ایلای» (اورشلیم) آمد و آنجا را ویران کرد و مردم را

۱. تاریخ الرسل والملو،ک، طبع دخیبه. حلقه یکم (ج ۲)، ص ۶۴۵-۶۵۱.

کشت و به ناسارت گرفت.^۱ ولی حمزه اصفهانی در تضاعیف کتاب خود این دو قصبه را کماکان با هم قاطی و 'ینهمانی کرده، از جمله گوید که من در کتاب راویان چنین خواندم که نخستین بار بیت المقدس به دست بخت النصر پسر «رهام» ویران شد؛ و هم گویند که بخت النصر بن ویو (گیو) بن گودرز به فرمان لهراسپ شاه (بلخی) شهر اورشلیم را ویران کرد؛ سپس تخریب بیت المقدس به دست ططوس پسر اسفسیانوس پادشاه روم چهل سال پس از عروج عیسی (ع) وقوع یافت.^۲ منشأ خبر حمزه اصفهانی - چنان که ما فهمیده ایم - کتابهای پهلوی است، چه دانشنامه «دینکرد» پهلوی (کتاب ۵/ بند ۲) به نقل از موبد آذر فرویغ بن فرخزاد آورده است که: «بخته نرسیه» (Bokhtenarsiya) سرداری از قبیله «سلم» بود، که لهراسپ شاد او را از ایرانشهر به «اروم موکاداس» فرستاد، از بهر ترویج دین زردشتی در میان پیروان آیین جمشیدی....» (الخ) و پشتون سنجانا در هاشم افزوده است که «بخته نرسیه» جنگاور ایرانی، همانا «رهام» گودرز است که هم به فرمان لهراسپ روی به اورشلیم آورد....، عریبا او را «بخت النصر» خوانده اند.^۳ همچنین در کتاب «مینیوی خرد» پهلوی (۶۷/ ۶۴/ ۲۶) آمده است که: «از کی لهراسپ این سود بود، که (از جمله) اورشلیم جهودان را کند و جهودان را آشفته و پراکنده کرد؛ و مراد همان است که بخت النصر اسپهبد به دستور وی بیت المقدس را خراب کرد.^۴ به طور کلی، انتساب اسم «بختار شاه» (بخته نرسیه) به «بخت نصر» (نبوکد نصر) فاتح اورشلیم، بسا هم از عهد ساسانی و از طریق روایات متداول بابائی و یهودی فرا آمده است.^۵ <اذکائی>.

44- (ص ۳۴). «فیلفس والد الاسکندر» (- تاریخ) که مؤلف اشتباه کرده، چه این که باید بگوید «فیلیپ برادر اسکندر»؛ و منبع این قول نظر به مبدأ تاریخ «فیلیپوس ازیدائوس» / Philippus Arrhidaneus (۳۲۳ - ۳۱۹ ق.م) همانا کتاب «جدولهای آماده» تألیف «نئون اسکندرانی» (ویرایش «هالما»، ص ۲۶) است.^۶ <زاخلانو>، رش: <10> و <47>.

۱. مروج الذهب، طبع شارل بلا، بیروت، ج ۱، ص ۲۷۷.

۲. سنی ملوک الارض و الانبیاء، جاب بیروت، ص ۷۸ و ۷۹ تاریخ پیامبران و شاهان. (ترجمه دکتر دهه‌ار)، ص ۹۰ و ۹۱.

3. The Dinkard (ed. & tr. D. P. Sanjama), v.IX, PP. 611-12, 621.

۴. مینیوی خرد، ترجمه احمد نضلی، تهران: توس، ۱۳۶۲، ص ۲۶.

5. The Cambridge History of Iran, vol 3 (1), ed. by E. Yarshater, P. 466.

6. a) Handbuch der Mathematischen und Technischen Chronologie (L. Ideler), v.II, P. 630.

45- (ص ۳۵). «حبیب بن بهریز، مطران الموصل» که به عنوان یکی از دانشمندان مترجم کتابهای یونانی به عربی، در زمان خلیفه مأمون عباسی (۹۸۸-۹۲۱۸ ه.ق) معروف است. <زاخانو>. ابن بهریز (ابو سعید عبد یسوع حبیب بن بهریز) حزنائی موصلی (۱۸۴-۲۴۶ ه.ق) مسیحی نسطوری که از جمله کتاب المرقس (یعقوبی) فی الایمان را رد نوشته، کتابهای چندی در منطق و فلسفه ترجمه و تفسیر کرده^۱؛ از جمله قاطیغوریاس (= مقولات) و کتاب المیاره (ارسطو) و رساله حدود المنطق را برای خلیفه مأمون ساخته، که نسخ آن وجود دارد و استاد محمد تقی دانشپژوه آن را طبع کرده (المنطق لابن المقفع / حدود المنطق لابن بهریز، تهران، انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۷، ص ۹۵-۱۲۶) و اما کتاب الحساب (سریانی) که وی آن را برای امیر طاهر بن حسین خراسانی ذوالیمین (م ۲۰۶ق) به عربی ترجمه کرده؛ این کتاب را تقریر نیکوماخوس به تحریر ربیع بن یحیی اسقف والویراه (رکموندرس؟) دانسته‌اند، که کندی فیلسوف آن را تصحیح کرده و اکنون نسخه آن وجود دارد^۲. <اذکائی>.

46- (ص ۳۵). «احمد بن سهل... کامکار ساسانی تبار، دهگان ناحیت مرو بود که نقش بزرگی در تاریخ عصر خویش ایفا کرد؛ وی سروری چند تن از امیران خاندان سامانی خراسان را داشت، ابن اثیر (الکامل، ۸/۸۶) وقایع مربوط به او را گزارش کرده است^۳ <زاخانو>. منبع ابن اثیر در این خصوص با گردبیزی مشترک، و آن «تاریخ خراسان» سلامی بوده است^۴؛ احمد بن سهل کامکار دهگان پس از آن که شورش حسین بن علی مروزی (صلوگ) اسماعیلی را سرکوب کرد (۳۰۶ ه.ق) خود بر امیر السیعد نصر بن احمد سامانی بشورید، که گرفتار آمد و در بخارا به زندان افتاد و هم در آن بند بمرود (ذیحجه ۳۰۷)، گویند که بر دست آن نبیره یزدگرد شهریار آگاه‌های یزدگرد رفت و «فتحهای نیک» برآمد، پدرش «سهل بن هاشم» علم نجوم نیک بدانشی و برادران وی نیز دبیران و منجمان دربار آل سامان بودند^۵. احمد بن سهل مروزی به احتمال قوی همان است که «آزاد سرو» حکیم فردوسی پیش او بوده، نیز همو مربی و مخدوم ابوزید بلخی است^۶. <اذکائی>.

۱. الفهرست، چاپ تهران، ص ۲۶، ۳۰۴ و ۳۰۹. ۲. فهرست ماقبل الفهرست (اب. اذکائی)، ص ۲۵۱.

3. Histoire des Samanides (M. Dehémery), Paris, 1845, P.134.

۴. ترکستان‌نامه (مارنولد)، ترجمه کزیم کناورز، ج ۱، ص ۱۳ و ۵۱۶.

۵. تاریخ گردبیزی، طبع عبدالرحمن حبیبی، تهران، ۱۳۶۳، ص ۳۳۴، ۳۳۲.

۶. مادداشت‌های قزوینی، طبع ایرج افشار، ج ۱، ص ۳۰۸.

47- (ص ۳۵). «هو (اغسطس) الذى...» (الخ) که دربارهٔ مبدأ تاریخ اگوستی به همان «جدولهای آماده» تئون اسکندرانی (ویرایش «هالما»، ص ۳۰) رجوع باید کرد^۱ «زاخائو». بیرونی خود گوید که مبدأ گاهشناسی اغسطسی با گاهش ۲۸۲ سال از تاریخ اسکندری دانسته می‌آید، بر حسب شهر قبطی (که به شرح بازگفته) و این که همواره یکم ماه «توت» مصری در این تاریخ، مطابق است با روز ۲۹ ماه «آب» سریانی؛ و اگر مراد تاریخ اگوستوس از تاریخ «فیلس» باشد، از عدد سالهای تاریخ آن / ۳۰ سال می‌کاهیم و مابقی را جملگی به روزها بسط می‌دهیم؛ آنگاه آن را در ۴ ضرب می‌کنیم و بر حاصل آن ۲ می‌افزاییم و مجموع را بر ۱۴۶۱ تقسیم می‌کنیم، پس سالشمار نام اگوستوس بدست می‌آید و مابقی را بر ۴ تقسیم می‌کنیم که روزها بر حسب هر ماه سی روز بدست می‌آید^۲. باید گفت که گاهشماری «اگوستی» در واقع همان تقویم «یولیانی» (Julian) قیصری است (با ۳۶۵ روز و ۱۲ ماه، هر چهار سال کبیسه / ۳۶۶ روز) که بر اساس تقویم مصری سامان یافت و رسمی شد (۴۶ ق.م) و آنچه اگوستوس انجام داد، تنها این بود که ماه ششم را به نام خود کرد و یک روز از ماه دوازدهم کاست و بر آن افزود^۳. «اذکائی».

48- (ص ۳۵). «صَحَّح بطليموس...» (الخ) که منبع این خبر همانا کتاب «Mathematike Syntaxis» (= مجسطی) بطلمیوس فلرذی می‌باشد (کتاب ۷، فصل ۴). «زاخائو».

49- (ص ۳۶). «المسائل» (و الموالد و القوانات) که راجع است به «احکام نجوم» (Judicial Astrology) و کتابهای تنجیمی پاسخ‌های مسائل احکامی را هم با روشهای بازبایی آنها دربر دارند «زاخائو». باید گفت در هاشم نسخهٔ عس اصطلاح «البزیدجات» به ضبط آمده، که مفرد کلمه «بزیدج» همانا معرب از واژهٔ پهلوی «وژیدگ / گزیده» می‌باشد، هم به معنای «گزیده‌ها / مختارات» (Anthologium) که عنوان کتاب احکام نجومی منسوب به حکیم بزرگمهر بختگان ایرانی است؛ وی آن را در تفسیر کتاب «المسائل» (= الموالد) و تیوس والنس (V. Valens) رومی نوشته، که به عنوان «البزیدج الرومی» اشتهار یافته و همانا که «گزیده‌ها» (مختارات) در احکام نجوم می‌باشد و تحریری از کتاب وجود دارد^۴. «اذکائی».

1. *Handbuch der Mathematischen und technischen Chronologie* (Ideler), I, 153ff.

۲. القانن المسمودی، جناب حیدرآباد الدکن، ۱۳۷۳ ق / ۱۹۵۲ م، ج ۱، ص ۱۳۵.

۳. رضی: *دائرة المعارف فارسی* (مطابح)، ج ۱، ص ۶۵۹، ۶۵۸.

۴. *علم الفلك* (تالین)، ص ۱۹۰، ۱۹۶ / *تاریخ نجوم اسلامی* (ترجمه آرام)، ص ۲۳۹، ۲۲۳.

50- (ص ۳۶). میمون بن مهران الرقی (۳۷-۱۱۷ هـ. ق) که ایرانی تبار و از موالی کوفیان بود، پیشهٔ جامه و کتان فروشی داشت؛ سپس که آزاد شد در «الرقه» (از شهرهای «جزیره» فوات) وطن گزید، خلیفه عمر بن عبدالعزیز اموی او را قاضی فقیه و عامل خراج بر «جزیره» گمارد، نیز ادب آموز فرزندش گزید و در لشکرکشی به قبرس (۱۰۸ هـ. ق) سردستگی داشت.^۱
 <زاخانو- اذکائی>.

51- (ص ۳۶). الشعبی، ابو عمرو عامر بن شراحیل حمیری کوفی (۲۷-۱۰۵ هـ. ق) روایتگر یادمند، که از تابعان بوده و از ابن عباس و علی بن ابی طالب روایت کرده است.^۲ <زاخانو- اذکائی>.

52- (ص ۳۸). المعتضد بالله (خلیفه / ۲۷۹-۲۸۹ هـ. ق) که تقویم جاری را اصلاح کرد، در سال ۲۸۲ هـ. ق) به همهٔ شهرها فرمان نوشت افتتاح خراج را از «نوروز ایرانی» که پس رفته بود، در روز یازدهم «حزیرانه سربانی ثابت کنند (رش: ف ۷/ب ۸۷) و آن را «نوروز معتضدی» نامید.^۳ <زاخانو- اذکائی>.

53- (ص ۳۸). ابوبکر الصولی، محمد بن یحیی بن عبدالله بن العباس الشطرنجی (م ۳۳۵ هـ. ق) از ادیبان بزرگ و شطرنج‌باز ناماور در روزگار خود، که ندیم چند خلیفه بوده (الراضی، المکنفی، المقتدر) و در کتاب الاوراق هم اخبار عباسیان و اشعار ایشان فراموده؛ نیز از تألیفات او «ادب الکاتب (چاپی)، اخبار القرامطه، اخبار ابراهیم ابن المهدی (خطی)، کتاب الوزراء، اخبار الحلاج (خطی)، اخبار ابی تمام (و شرح دیوانه) و جز اینهاست.^۴ <زاخانو- اذکائی>.

54- (ص ۳۸). عبيدالله بن یحیی بن خاقان، ابوالحسن (۲۰۹-۲۶۳ هـ. ق) وزیر، از متقدمان در عصر عباسی که خلیفگان المتوکل و المعتمد او را به وزرات برداشتند، مردی خردمند و دوراندیش بود.^۵ <زاخانو- اذکائی>.

55- (ص ۳۸). «الموبد» که مؤلف یک بار دیگر به عنوان «الموبد المتوکل» دربارهٔ جشن مهرگان از وی گفتاورد نموده (ف ۹/ب ۳۹) همانا موبدان موبد ایران (ابوجعفر زرداشت (محمّد) بن آذرخوره فارسی (ن ۱ س ۳) در زمان خلیفه «متوکل» عباسی (۲۳۲-۲۴۷ هـ. ق) است، که هم ابن فقیه همدانی در باب آتشکدهٔ کهن دهکدهٔ مزدجان (فردجان) قم از وی گفتاورد

۱. المعارف (ابن فقیه)، طبع و دستنقد، ص ۲۲۸، الاعلام (زرکنی)، جاب ۸، ص ۷، ص ۳۴۲.

۲. اقیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۲۷-۲۲۹، المعارف (ابن فقیه)، ص ۲۲۹.

۳. رش: الکامل فی التاریخ (ابن اثیر)، بیروت ۱۹۶۵، ج ۷، ص ۴۶۹.

۴. المهرست، ص ۱۶۷، اقیات الاعیان: رش ۱۶۵۹، الاعلام (زرکنی)، ج ۷، ص ۱۳۶.

۵. الکامل (ابن اثیر)، سال ۲۳۶، الاعلام (زرکنی)، ج ۲، ص ۱۹۸.

نموده^۱، هم حمزه اصفهانی در شرح دبیره‌ها و زبانهای ایرانی از او یاد و نقل کرده است.^۲ بیرونی ضمن شرح اعیان ایرانیان (فرگده) در آیین نوروزی (بند ۱۴) از یک «آزباد موبد بغداد» هم یاد کرده (طز/ ۲۱۶، ص ۱۰) که نبایستی با «موبد متوکلی» مزبور یکی بوده باشد؛ بلکه وی احتمالاً موبد آزباد امیدان / ادورباد پسر امید از بزرگترین مفسرین اوستا، هم گردآورنده کتاب مشهور پهلوی «دینکرد» می‌باشد (سده ۴ ه.ق). چون که بیرونی با عبارت «حکی» از وی گفتاورد نموده، دکتر اعظمی سنگسری گمان برده است که بیرونی با او - گویا - در «زی» یا «گرگان» (ح ۳۸۹/۳۸۸ ه) دیدار کرده^۳، لیکن ما چنین امری را به سبب بُعد عهد محتمل نمی‌دانیم.^۴ <اذکائی>.

56- (ص ۳۸). خالد بن عبدالله القسری (۶۶-۱۲۶ ه.ق) که خلیفه هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ ه.ق) او را در سال ۱۰۵ حکمران عراق گماشت، مدت ۱۵ سال (تا ۱۲۰ ه.ق) این مقام را داشت؛ وی یمانی تبار و از اهل دمشق بود، که از سال ۸۹ والی مکه شد، او را امیر العراقین (کوفه و بصره) هم گفته‌اند؛ متهم به «زندقه» می‌بود و جانشین وی حجاج بن یوسف، او را در حیره گرفت و پس از شکنجه کشت.^۵ <زاخائو- اذکائی>.

57- (ص ۳۸). «برمک» (خاندان برمکیان) مظلون به پیوند نهانی با دین زردشت (- مجوسیت) بوده‌اند.^۶ <زاخائو>.

58- (ص ۳۸). ابراهیم بن العباس الصولی، ابواسحاق (۱۷۶-۲۴۳ ه.ق) که عموی پدر همان ابوبکر صولی (پیشگفته / ش 53) شاعری ماهر و مشهور، کاتب عراق و از بلند پایگان دستگاه خلافت (معتصم، واثق، متوکل) و دیوانسالار «سامراء» بود. خاندان «صولی» فرهیخته ادب پیشه شیوا سخن که چندان آوازه یافته‌اند، همانا از یک خاندان امارت پیشه در «گرگان» ایران برآمده‌اند، چنان که بیرونی (ف ۶/ ب ۳۸) لقب امیران «دهستان» (گرگان) را صول یاد کرده است؛ ابراهیم صولی افزون بر «دیوان شعر» دارای تألیفات دیگر از جمله: «دیوان رسائل، کتاب الدوله (کبیر) و کتاب الطبیخ» هم بوده است.^۷ <زاخائو- اذکائی>.

۱. تاریخ نگاران ایران (پ اذکائی)، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۰۱.

۲. التنبیه علی حادوث التعمیه، طبع محمد اسعد طلاس، دمشق، ۱۹۶۸م، ص ۲۲.

۳. نامواره دکتر محمود افشار، ج ۶ (۱۳۷۰)، ص ۳۶۰.

۴. رش تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام (دکتر احمد نفیسی)، ص ۱۳۰.

۵. المعارف (ان فنیبه)، ص ۲۰۳، الاعلام (زرکلی)، ج ۲، ص ۲۹۷.

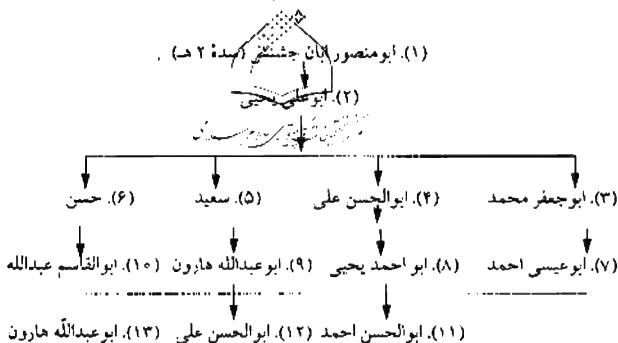
۶. رش الفهرست، طبع فلرکل، ص ۳۳۸، ص ۱۴.

۷. رش دیوان الاعیان (ان حکنان)، ش ۱۰، الاعلام (زرکلی)، ج ۱، ص ۴۵.

59- (ص ۳۹). شعر البحتری که چند بیتی به نقل آمده، از چکامه بلندی است در دیوان وی، که نسختی از آن در کتابخانه پادشاهی «وین» وجود دارد (رض: فهرست فلوگل، ۱/ ۲۳۶).
<زاخائو>.

60- (ص ۳۹). علی بن یحیی المنجم (م ۲۷۵ هـ. ق) که یکی از افراد خاندان ایرانی تبار «آل منجم» (سده ۳ و ۴) بود، همگی دانشمندان و ادیبان برجسته که نیازشان به یزدگرد ساسانی می‌رسید <زاخائو>. مؤلف در مواضع متعدد از کتاب به چند تن از ایشان ارجاع نموده، که نظر به همنامی هاگاه به گونه‌ای در آمیختگی پدید آمده؛ اینک با ارائه شجره نسب «آل منجم» (بنا به الفهرست ابن ندیم و دیگر مراجع) درباره هر یک از ایشان اشارتی کوتاه می‌رود:

شجره آل منجم ایرانی



(۱). ابو منصور ابان جشنش (سده ۲ هـ) ابن ورید بن کاد بن مهابنداد جشنش بن فروخ داد بن اشتاد (زبار) بن مهر جشنش بن یزدگرد، که از اهل طبرستان بوده است.

(۲). ابو علی یحیی بن ابو منصور (م ۲۳۰ هـ. ق) که اسم پهلوی او «یزدست فیروزانه» بود، پس چون بر دست خلیفه مأمون عباسی از مذهب زردشتی به اسلام گروید، اسمش را او به «یحیی بن منصور» ترجمه و تعریب کرد؛ وی در رصد سال ۲۱۵/ ۲۱۶ دمشق هنبازش

نمود، و همو صاحب «الزیج الممتحن» مأمونی مشهور است.

(۳). ابوجعفر محمد بن یحیی «مجرده» (سده ۳) ندیم خلیفه معتضد (۲۷۹-۲۸۹ ق) که بسیار نیکو سخن و با فرهنگ بود، از جمله آثار وی کتاب اخبار الشعراء و کتاب جامع المنطق که آن را از زیگوارها ساخته بود، گویند که تفسیر آن راهمه کس نمی توانست.

(۴). ابوالحسن علی بن یحیی (۲۰۱-۲۷۵ هـ. ق) که ندیم خلیفه متوکل (۲۳۲-۲۴۷ ق) بود، با وزیر فتح بن خاقان پیوند یافت و برای او گنجینه حکمت ساخت؛ از جمله آثار وی کتاب الشعر والشعراء، کتاب اخبار اسحاق بن ابراهیم و جز اینهاست؛ باید گفت که حنین بن اسحاق عبادی «فهرست کتب جالینوس»، و کتاب «عدد المقائیس» را هم برای او ترجمه کرده است.

(۵) و (۶). از «سعید» و «حسن» ایناء ابوعلی یحیی (۲) هیچ خبری در دست نیست.

(۷). ابوعیسی احمد بن علی (سده ۳ هـ. ق) که هم از دانشوران آل منجم، و از جمله آثار او کتاب «تاریخ سنی العالم» است؛ ابوسلیمان منطقی (صوان الحکمه، بندهای ۱۳-۱۷) خبر رسیدن دفترهای فلسفی را به دربار شاپور (یکم) ساسانی (سده ۳ م) هم از کتاب تاریخ وی نقل کرده است.^۱

(۸). ابواحمد یحیی بن علی (۲۴۱-۳۰۰ هـ. ق) که هم ندیم خلیفگان زمان خود بود، هم متکلم معتزلی مذهب که مجالس بحث و مناظره بسیار داشت، از جمله ابوالقاسم کعبی بلخی رئیس معتزله بغداد و دیگران در آنها حاضر می شدند؛ و از جمله آثار وی کتاب الباهر (در اخبار شاعران) که فرزندش ابوالحسن احمد بن یحیی آن را به اتمام رساند.

(۹). ابوعبدالله هارون بن علی (م ۲۸۸ هـ. ق) که در جوانی مرد، از جمله آثار وی کتاب البارع (گزیده اشعار محدثان) و کتاب اخبار الشعراء که به پایان نبرد.

(۱۰). ابوالقاسم عبدالله بن علی، که هیچ خبری از وی در دست نیست.

(۱۱). ابوالحسن احمد بن یحیی (۸) بن علی (۴) بن یحیی (ن ۱ س ۴) که فقیه متکلم بر مذهب ابوجعفر طبری، بوده است؛ وی بجز از تمیم کتاب الباهر پدرش (ش ۸) تاریخ خاندان خودش (آل منجم) و تبارگان ایرانی شان را نوشته بوده، نیز کتاب الاجماع (در فقه) به آیین طبری، کتاب المدخل (هم در یاری مذهب طبری)، کتاب الاوقات، کتاب اثبات النبوه و کتاب التوحید والرد علی المشبهه؛ این ندیم فقراتی از اخبار معتزلیان هم به روایت او گزاردده است.

۱. رض: فهرست ماقبل الفهرست اب. ادکانی، ص ۲۴۲.

(۱۲). ابوالحسن علی بن هارون (۹) بن علی (۴) بن یحیی (۲۷۷-۳۵۲ ه. ق) که ابن ندیم او را دیده و از او شنیدار داشته، گوید ادیبی شاعر و متکلم دانشوری بود که با خلیفگان همنشین داشت؛ از جمله آثار او کتاب *دشهر رمضان*، (برای الراضی) و کتاب *النوروز و المهرجان*، کتاب *نسب*، *خاندان*، کتاب *معارضه با افغانی* (ابوالفرج) و جز اینهاست.

(۱۳). ابو عبد الله هارون بن علی (۱۲) بن هارون (۹) بن عنی (۴) بن یحیی (۳۷۶-۴۰۲ ه. ق) که همچون یزدان و نیاکان خود ادیبی شاعر و نیکو سخن بود، هم چنین به روزگار دیلمیان در بغداد همچون نیای خود، یکی از دانشمندان عارف به احکام نجوم و آلات رصد بشمار می‌رفت، از جمله کتابهای او «*مختار فی الاغانی*» یاد شده است. <اذکائی>.

61- (ص ۴۰). در باب این روایات اساطیری، رجوع شود به: *مروج الذهب* مسعودی (طبع باریبه دومنار، ج ۴، ص ۴۶)، *الکامل ابن اثیر* (طبع تورنبرگ، ج ۲، ص ۳۰) و کتاب *ددین اعراب* ماقبل اسلام^۱ تألیف ول. کرل (L. Krehl). <زاخانو>.

62- (ص ۴۱). «الایام» (للعرب) که داستان روزهای جنگ تازیان باستان در نزد تاریخدانان عرب بسیار معروف است، اینک برای اطلاعات تفصیلی من به تاریخ (الکامل) ابن اثیر ارجاع می‌دهم، که تقریباً نیمی از مجلد اول آن (ص ۳۲۰ بعد) وقف این موضوع شده است؛ نیز رجوع شود به کتاب *المعارف ابن قتیبه* (ص ۲۹۳) و کتاب *امثال العرب* (طبع فریتاگ، ج ۳، ص ۵۵۳ بعد). تلفظ *کلمة القضاء* (ص ۳۴/س ۱۵) مورد تردید است؛ چه باقوت حموی آن را «القضاء» جایی در دیار بنو کلاب یاد کرده، که یک بار در آنجا جنگی رخ داده است (معجم البلدان، ۸۰۴/۳) فلذا شاید قرائت «یوم القضاء» مرجح باشد. <زاخانو>.

63- (ص ۴۱). «یوم الفجار» که پیامبر در این جنگ شرکت کرد^۲. <زاخانو>.

64- (ص ۴۱). «مع ذلك حصلناها فی جد اول...» (الخ) که عبارت در اینجا موهم به «بیاض» (جای خالی) از برای جد اول سنوات تاریخی است، چنان که هم از دستنوشته‌ها برمی‌آید. موافق با مؤلف اثر وی شامل جدولهای ملوک عربستان جنوبی و «الحیره» هم می‌شود، ولی چنین جدولهایی در نسخ خطی بدیده نمی‌آید. جای ویژه آنها بایستی بین جدول ساسانیان و خلیفگان (پس از ص ۱۲۸) بوده باشد، اما جدول خلفا هم فراموش شده است. عقیده من این است که مؤلف مشکل از آنچه حمزه اصفهانی آورده اطلاع نداشته (نک: ترجمه گونوالد،

1. Die Religion der Vorislamischen Araber, Leipzig, 1868, P. 83.

2. cf: Das Leben und die Lehre des Muhammad (A. Sprenger), v.1, PP. 351, 423.

ص ۷۳ و ۹۶) و دستنوشته کتابخانه دانشگاه لیدن هم مدد قابل ملاحظه‌ای برای تصحیح کتاب حمزه فرایش می‌کند. اما نسخه‌های دیگر نباشتی پیش از وثوق و وضوح متن بکار آید. <زاخائو>.

65- (ص ۴۱). «خوارزم» که بیرونی درباره مین باستانی‌اش گزارش سودمندی بدست داده، اینک من به رساله خود با عنوان «درباره تاریخ و سالمه‌شناسی خوارزم» ارجاع می‌دهم.^۱ <زاخائو>. من نیز بر هیچ مقدمه‌ای به رساله خودم با عنوان «خاندان شاهیه خوارزم» ارجاع می‌دهم.^۲ که در پنج باب است: ۱- سابقه مطالعات، ۲- سرزمین خوارزم، ۳- آل افریغ (عراق) با یک پتر پیوست به عنوان «ابونصر عراق» (استاد مانوی مسلک ابوریحان)، ۴- آل مأمون (گرگانج)، ۵- آل فریغون (جوزجان) با یک پتر پیوست به عنوان «ابن فریغون» (که مؤلف حدود العالم بوده است). رساله ما نظر به ابواب موضوعی (مزبور) در باره جغرافیا و تاریخ خوارزم. بسا که جامع مطالب مورد نظر پژوهندگان خواهد بود؛ ولی تعلیقات دیگر هم در باره برخی مباحث، عمدتاً واژه‌شناسی و زبان‌شناسی خوارزمی خواهد آمد؛ چنان‌که تعلیقه شماره <66> در وجه تسمیه «افریغ» و دیگر ملوک «شاهیه» است، شماره <67> یکسره درباره آل عراق (افریغ) و آنگاه تعلیقه <96> درباره نامه‌های ماه‌های خوارزمی. و شماره‌های <336> تا <340> زاجع به شهر سفدی است. تعلیقات <341>، <343>، <344>، <345>، <346>، <350>، <352>، <356> هم درباره نامه‌های ایام و شهر اعیاد خوارزم است. <اذکائی>.

66- (ص ۴۲). «افریغ» (= ملک‌الشاهیه) که درباره ابن اسم من در رساله خود گمان به بند ۳۴، از فردگرد یکم (۱) و نداد برده‌ام^۳ <زاخائو>. اینجانب باید بگویم که اولاً فردگرد یکم و نداد، بند ۳۴، ندارد (ابن فردگرد را بیش از ۲۱ بند نباشد) و اگر مقصود زاخائو - شاید - بندهای ۳ و ۴ بوده، مراد سرزمین ایران‌ویج باشد، که همان جا را با «خوارزم» اینهمانی کرده‌اند؛ این نگره در جای خود درست است، ولی ربطی به «افریغ» شاه خوارزم نمی‌یابد؛ ثانیاً اگر چنان‌که ما خوانده و می‌دانیم، زاخائو در رساله خود صورت «افریغ» را مبنای تحلیل

1. *Sitzungsberichte der Kais. Akademie der Wissenschaften in Wien* (Philosophisch-historische Classe), 1873, P. 471 II.

۲ فصلنامه ایران‌شناسان نامه انجمن ایران‌شناسان کشورهای مشرق‌المنافع و قفقاز، ش ۱۰/ پاییز ۱۳۷۷
[بخش یکم] ص ۱۳۶-۱۸۱، ش ۱۱/ زمستان ۱۳۷۷ [بخش دوم] ص ۱۱۲-۱۴۸.

3. *Zeitschrift der Deutschen Morgen-Ländischen Gesellschaft*, XXVIII, P. 450.

لغوی کلمه در وجه «آپ + ریخ» (= آب‌ریز / ریزنده آب ؟) مفروض دانسته. یک چنین فقه‌اللغة عامیانه‌ای از چنان دانشمند زبان‌شناس بزرگی جداً بعید می‌نماید.^۱ در هر حال، ما مقتضای تعلیقه حاضر بهری از رساله پیشگفته خود (= تاریخ شاهیه خوارزم) هم در باره «افریخ» (عراق) به نقل می‌آوریم: خوارزمشاهان «افریخی» دوران پیش از اسلام یا ملوک «شاهیه» را بعدها در دوران اسلامی، حتی پس از یوافتادن دودمان آنها، حسب اسم «عراق» که نام یکی از ایشان بود - «آل عراق» هم گفته‌اند و این مشهورتر است. اما باید گفت که اسم شخصی «عراق» هیچ ربطی مطلقاً به نامجای «عراق» عرب (= میان‌رودان) یا «عراق» عجم (= سرزمین جبال) ندارد؛ اگر چه ممکن است اصل لغوی هر دو یکی بوده باشد، چه «عراق» صورت ملفوظ و معرب طبیعی کلمه فارسی کهن «ایراگ»، مرکب از جزء اسمی «ایر» (= آریا/ایری - هم در کلمات «ایرج» و «ایران») با بساوند مشهور نسبت و انصاف «اگ» بر روی هم به معنی «آریایی/ایرانی» و ظاهراً هم مرادف لفظی «ایرج» است. ظن غالب آن که صورت فارسی «ایراگ/ایرگ» اگر تحلیل لغوی «افریخ/ایریگ» در وجه «آپ» «ایریگ/ایرگ» مطمح نظر شود، بسا که خود صورت فرگشته از همان نام سردودمان ایشان «افریخ» بوده است. در هر حال، مدلول کلمه «افریخ» (= ایرانی تبار) ناظر به میهن بومگاهی «اشیر»-ها (آریاییان) یا «ایرانویج»-اوستایی که گذشت همان سرزمین «خوارزم» را گفته‌اند، مناسبتی نام بین مفهوم و مصداق داشته است. ابوریحان در بیان مبدأ تاریخ خوارزمیان گوید آن را از آغاز آبادانی آنجا می‌دانند، که ۷۸۰ سال پیش از اسکندر بوده (= / ۱۰۹۰ ق.م)؛ آنگاه پس از آن، درآمدن سیاوش بن کیکاووس را به آنجا و پادشاهی کیخسرو و خاندان او را در آنجا مأخذ نهاده، که سرانجام کار به پادشاهی ترکان رسیده؛ و این امر ۹۲ سال پس از آبادانی آنجا بوده است (= / ۱۰۰۰ ق.م). آنگاه خاندان «شاهیه» در آنجا از تبار کیخسرو، در تاریخ به نحو ثابت از ایرانیان پیروی کردند، تا آن که «افریخ» - که یکی از ایشان (= شاهیه) بود - درگذشت (= هَلْک) پس از او پسرش شاه شد و کاخ خود را در سال ۶۱۶ پس از اسکندر (= ۳۰۵ م) بر پشت «فیر» ساخت، که بدو و فرزندانش تاریخگذاری کردند^۲. بدین‌سان، آغاز دودمان خوارزمشاهیه مربوط به ادوار افسانه‌ای می‌شود، افریقیان از تبار «سیاوشان» نیمه افسانه‌ای بودند. هر چند که مبدأ تاریخ خوارزمیان مبتنی بر یک واقعیت تقویمی است. اینک وجوه

۱. گنهار ب. ادکانی، (در) ایران شناخت، ش ۱۰، ص ۱۴۱.

۲. انانادیا، منبع راجاتر، ص ۳۵ / منبع حاضر ص

تسمیه شاهان آن دودمان را - که بیرونی نام برده (ف III/ب 51) اجمالاً بیان می‌کنیم:

۱- افریغ (Afrigh) همان اپیریگ/اپیراگ = آب + ایر + آگ، به معنای «از تبار آریایی» (آریا نژاد/آریا تبار) چنان که گذشت از تبار «کیخسرو» سیاوشان افسانه‌ای، ظاهراً خیلی قبل از سال ۳۰۵ م به پادشاهی رسیده: نخستین ملوک «شاهیه» خوارزم (نیمه ۲ سده ۳ م) که گوید مردم او را بدشگون می‌دانند، چنان که ایرانیان یزدگرد بزهکار (= ائیم) را شوم می‌شمارند.

۲- بغذه (Baghadhch) وجهی از «بغ + ذت/داده» (= خداداد) که دومین «شاه» خوارزم و پسر «افریغ» بود، کاخ «فیر» را (در شهر «کاث») به سال ۶۱۶ «سکندری» ۳۰۵ میلادی ساخت.

۳- سخسک (Saxa-ssak) وجهی از «سخ/ساخ» + «سک/سگاه» که به معنای «شاه سکایی» یا «سکان شاه» باشد.

۴- اسکجموک (askaj + mukha/aska + Jamuk) یکم، یا به معنای «سکایی چهار» و یا «اشکانی تبار» که در هر دو صورت به مفهوم کلی «آریای سکایی» است.

۵- ازکاجوار (Askatsvar) یکم، هم به معنای «از تبار اشکانی» (اشکان نژاد) باشد.

۶- سخر (Saxar) یکم، وجهی از «خستره» (= خسرو/شهر/شاه) و هم به معنای «خسرو» و «شهریار» که لقب شاهان خوارزم بوده است.

۷- شاوش (Šawuš) همان «سیاوش» (نام سردودمان «شاهیه» خوارزم) باشد.

۸- خامکری (Xämkrī) شاید که جزء اول آن «خان» معبر از «شاه» باشد.

۹- بوزکار (Büzkar) که جزء اول «بزه» (= گناه و جرم) و همان «بزهکار» (= ائیم) لقب یزدگرد (یکم) ساسانی (۳۹۹-۴۲۰ م) که به معنای زندیق و بددین و معبر از مانوی مذهب باشد.

۱۰- ارتموخ (Arthamux) که به معنای «راستی‌نما/قدسی سیم» است، حین ظهور اسلام و حدود تاریخ ۶۱۰ م بوده باشد.

۱۱- سخر (Saxar) دوم که هم به معنای (ش ۶) خسرو/شهریار است.

۱۲- شیر (Širi) هم از ماده «خستره» اوستایی (= پادشاهی) که از القاب شاهان و رانرود بوده است.

۱۳- ازکاجوار (Askatsvar) دوم که هم به معنای (ش ۵) و نخستین تازش عرب‌ها به خوارزم در زمان او رخ داده است (۶۱ ق / ۶۸۱ م).

۱۴- اسکجموک (Askadjamuk) دوم که هم به معنای (ش ۴) و در زمان او خوارزم را قبیله بنی مسلم باهلی (م ۹۹۶) سردار امویان گشود (سال ۹۱) و در پی شورش مردم آنجا را ویران کرد و آثار فرهنگی خوارزمیان را نابود ساخت.

۱۵- شاورشفرن (Šawušfarn) از همان نام شاه «شاورش» (ش ۷) با «فر/فرن» (= سیاوش شکوه) که با همدستی سفدیان در برابر عربها پایداری کرد.

۱۶- پرکسیاته (Pr-xš/kšayatha) وجهی از «پورخشایشه» (= پسرشاهی/شاهزاده) که معادل با اصطلاح خاص «ویسپوهره» (= ملک الطائفه) بوده باشد، در زمان او انقلاب ضد اموی ایرانیان به رهبری ابومسلم خراسانی رخ داد (ح ۱۳۰ ه. ق) و او آخرین اسم ایرانی-فارسی را در زنجیره فرمانروایان «شاهیه» خوارزم داراست.

۱۷- عبدالله بن «پرکسیاته» که نخستین شاه خوارزم با اسم اسلامی، گویا در زمان ولایت عهدی «مأمون» عباسی (۱۷۰-۲۱۸ ه. ق) بوده است.

۱۸- منصور بن عبدالله (ن ۱ س ۳ ق) که برآیش خاندانهای ایرانی «سامانی» بخارا و «صفاری» سیستان در زمان او رخ داده است.

(*) شرح اجمالی امرا و ملوک افریخی (شاهیه) خوارزم، به عنوان «آل عراق» ذیلاً در تعلیقه <67> خواهد آمد. <اذکائی>.

67- (ص ۲۲)، «عراق» اسم نوزدهمین «شاه» افریخی خوارزم که در تعلیقه پیشین گذشت (66) در دوران اسلامی ملوک «شاهیه» آنجا را حسب این اسم «آل عراق» هم گفته‌اند؛ و نیز تأکید بر آن رفت که اسم شخصی «عراق» مطلقاً ربطی به نامجای مشهور ندارد، بلکه هر دو صورت ملفوظ و معرب طبیعی کلمه فارسی کهن «ایراگ» (- آریایی/ایرانی) و ظاهراً هم مرادف لفظی «ایرج» (ایران) است؛ صورت فارسی «افریغ» (اپریگ) هم در مفهوم لغوی «عراق» بوده باشد. اما آخرین حلقه‌های «شاهیه» سلسله آل عراق پنج امیر نامبردار است، که هم بنا به گزارش بیرونی و تواریخ قدیم اجمالاً بدانها اشارات می‌رود:

۱۹- عراق بن منصور (ن ۲ س ۳ ق) که معاصر با امیر اسماعیل (یکم) سامانی (۲۷۹-۲۹۵ ه. ق) پادشاه مشهور بوده، آیین‌های فرمرداری و فرهنگ کهن ایرانی هم در زمان ایشان به مرحله نوزایی و شکفتگی رسید.

۲۰- محمد بن عراق (ن ۱ س ۴ ق) که در زمان نصر بن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱ ق) از او یاد شده است.

۲۱- ابوسعید احمد بن محمد (ح ۳۴۱ - ۳۶۶ ق) که با همدستی چند تن از منجمان خوارزم به تقلید از سال خراجی معتضدی، ترتیب گاهشماری خوارزمی را تغییر داد (۳۴۷ ق) <357>.

۲۲- ابو عبدالله محمد بن احمد (خوارزمشاه) شهید (ح ۳۶۶ - ۳۸۶ ه. ق) آخرین فرمانروای «شاهیه» افریخی (آل عراق) کائی خوارزم، که مغلوب مأمون بن محمد (- م ۳۸۷ ق) امیر

«گرگانج» (جرجانید) شد و به قتل آمد (۳۸۶ق/۹۹۷م) و امیران مأمونی گرگانج متصرفات خوارزمشاهیة «افریغی» کات را مسحّر ساختند، لقب «خوارزمشاه» هم به غالبان رسید و کشمکش‌های بی‌پایان هم پایان یافت.

۲۳- ابونصر عراق (ح ۳۵۰ - ۴۰۸ هـ. ق) نواده خوارزمشاه (ش ۱۹) از بزرگترین دانشمندان ریاضی ایران، استاد و مربی ابوریحان بیرونی که طین تعلیقہ علیحدہ <234> بشرح خواهد آمد. <اذکائی>.

فرگرد چهارم (IV)

68- (ص ۲۴). «الاسکندر.. اليونانی...» (الخ) که باید گفت تمام اطلاعات مؤلفان شرقی راجع به اسکندر مقدونی، همانا اسکندرنامہ «کالیستنس» (Callisthenes) دروغین است (ویرایش «مولر» پاریس، ۱۸۴۶). این کتاب نسبت به شرق و غرب یکسان و با همان لافیدی رفتار می‌کند، و چنین نماید که ترجمه‌های شرقی تفاوت زیادی با نسخه‌های مختلف یونانی کتاب ندارد. عبارت «... قول الاسکندر لدارا، حين ادرکه ... الخ» (طرز/۳۷، ص ۱۴) در اصل یونانی نیامده، ولی چیزی شبیه به آن وجود دارد (کتاب ۲، فصل ۲۰/ص ۷۷). قاتل داریوش یک نام ساسانی «نئوچشنس ابن آذریخت» دارد (طرز/۳۷، ص ۵) و حال آن که در اصل دو تن قاتل با نامهای «بسسوس» (Bessus) و «ارتبازانس» (Artabazanes) هستند (۲/۳۰). آن «بختنصر» (طرز/۳۷، ص ۴) که در این داستان آمده، در جای دیگر هم یاد شده است (نک: مروج الذهب مسعودی، ج ۲، ص ۲۴۷/تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۱۶). این که اسکندر در اصل پسر داریوش بود، هم به روایت شاهنامه فردوسی و هم طبری (۱/۵۱۲) و ابن اثیر (۱/۱۹۹) می‌باشد. برای آگاهی بیشتر، رجوع شود به کتاب «افسانه اسکندر نزد مشرقیان»^۱ تألیف اشپگل (Fr. Spiegel) <زخاخوان>. در این خصوص ما نیز به مناسبت ناگزیر از برخی استدراکات درباره ترجمه و تحریر اسکندرنامه‌های (کالیستنس) سُرَبانی و عربی و فارسی، و نیز

1 - Die Alexander Sage bei den Orientalen, Leipzig, 1851.

«درازنامه»های ایرانی پیوسته بدان شده‌ایم^۱؛ اما پس از کتاب «اشپیگل» (سده ۱۹) که زاخائو یاد کرده، اینک ما می‌توانیم آثار علمی - تحقیقی جدیدی در این خصوص فراشناسیم، که یکی همانا کتاب کرامند «اسکندر و آسیای ها» (آلمانی) تألیف فرانز آنتهایم (Franz Altheim)^۲ و دیگر کتاب «اسکندر سده‌های میانه» (انگلیسی) تألیف جورج کاری (George Cary)^۳ که جامع‌ترین تحقیق در باب منشأ «اسکندرنامه»های قرون وسطایی است. اما این که ابوریحان بیرونی در خصوص اسکندر مقدونی، چه منابعی زیر دست داشته؛ گذشته از ترجمه‌ها و تحریرهای سُربانی و عربی تواریخ اسکندر، همانا به منابع مستقل و مخصوص «یونانی» در این مورد و سایر مسائل یونانی رجوع کرده؛ همین قضیه که زاخائو حسب یک اجتهاد نادرست، یونانی دانی بیرونی را زمانی محل تردید ساخته بود، اینک ثابت شده است که علامه بیرونی هم از عنفوان جوانی با زبان یونانی آشنایی داشته، از متون آن زبان به راحتی و بی‌واسطه استفاده و گفتاورد نموده است؛ چه از جمله دانشمند ایتالیایی لوی دلآویدا (G. Levi Della Vida) گفتاری دارد با عنوان «اسکندر مقدونی، کو تیس اودرسیو و بیرونی»، حاصل تحقیق (و تطبیق) وی این است که بیرونی کتاب اخلاق «پلوتارک» (به یونانی) و دیگر تواریخ «یونانی» راجع به اسکندر را زیر دست داشته است^۴. «اذکائی».

۶۹- (ص ۴۵). «ابن عبدالرزاق الطوسی، من افعال نسب له فی الشاهنامه... (الخ) که ابن اثیر کسی را بدین نام در تاریخ امارت رکن‌الدوله بویه‌ای، طی حوادث سال ۳۴۹ یاد کرده است (الکامل، ۳۹۶/۸) <زخائو> که در تعلیق دیگر بر ذکر اسم وی: «کتاب شاهنامه المعمول لابی منصور ابن عبدالرزاق» (ط/۱۱۶، ص ۲۰) اظهار داشته است: «این نام در دیگر منابع بر من شناخته نباشد» (ت/۴۱۲، ص ۲۰۱) <زخائو>. اکنون این نام پس از قرن و ربعی در نزد اهل تحقیق و ادب بسیار معروف است، چه پیوند این نام با حماسه کبیر ملکی ایران (شاهنامه) مساعی محققان دانشمندان برجسته‌ای را از ایوانشناسان بنام ایرانی و اروپایی - که ذکر اسامی سامی ایشان در این اشارت کوتاه میسر نیست - در شناخت حال و امر وی

۱. تاریخنگاران ایران، تهران، موقوفات دکتر افشارپوردی، ۱۳۷۳، ص ۲۷۴-۲۷۹.

2. *Alexander und Asien* (Geschichte eines Geistigen erbes). Tübingen, Max Niemeyer, 1953.

3. *The Medieval Alexander*, Cambridge University, 1956.

4. *Arabic and Islamic Studies in honor of Hamilton A. R. Gibb*, Leiden, Brill, 1965, pp. 409-415.

موجب شده است. باری، سپهبد ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی (م/۳۵۱ق/۹۶۲م) حسب توصیف حکیم فردوسی، همان «پهلوان بود دهقان نژاد/دلیر و بزرگ و خردمند و زاد؛ پژوهنده روزگار نخست/گذشته سخنها همه باز جست» (الخ) که بانی «شاهنامه» منشور (به نثر) معروف به «شاهنامه ابومنصوری» هم در زادگاهش «طوس» شد؛ وی که پیوسته حکومت آنجا را داشت، طی وقایع سیاسی خراسان نخست بار در سال ۳۳۵/۳۳۴ق از وی یاد شده است؛ این که در شورش ابوعلی احمد بن محمد (محتاج) جفانی سپهسالار خراسان (۳۲۴ق) بر ضد امیر نوح بن نصر سامانی (۳۳۱-۳۴۳. ق) بدو پیوست، هم بدین کار سپهسالار خراسان شد؛ ولی سال بعد (۳۳۶) از سپاه سامانی شکست یافت، پس روی به «ری» آورد و به نزد امیر رکن الدولة دیلمی (۳۲۸-۳۶۶. ق) مقام ساخت؛ آنگاه همراه با امیر به آذربایجان رفت و در انتظام امور آنجا وی را یاری کرد، پس حکمرانی آن ایالت را یافت (۳۳۷) اما سال بعد به «ری» بازگشت و از امیر نوح بن نصر سامانی پوزش و بخشایش خواست، که پذیرفته شد و به میهن خود باز آمد (۳۳۹) و همچنان از بلند پایگان دولت سامانی بشمار می‌رفت (۳۴۲) تا آن که در سال ۳۴۶ بنیاد تألیف «شاهنامه» را (به نثر) نهاد، چنان که باز حکیم فردوسی فرماید: «یکی نامه بُد از گه باستان/ فراوان بدو اندرون داستان؛ پراکنده در دست هر موبدی/ازو بهره‌ای برده هر بخردی...؛ ز هر کشوری موبدی سالخورد/بیاورد و این نامه را گرد کرد...؛ چو بشنید از ایشان سپهبد سخن/ یکی نامور نامه افگند بن؛ چنین یادگاری شد اندر جهان/ بر او آفرین از کهان و مهان...» (الخ). سپهبد ابومنصور طوسی در سال ۳۴۹ مقام سپهسالاری خراسان یافت، اما چون گرایش باطنی (اسماعیلی) داشت و به علل سیاسی دیگر (تردد میان دو حریف سامانی و دیلمی) دشمنانش دیدار او را با رکن الدولة دیلمی در گرگان بهانه ساخته (هم بر اثر چرخش‌های ضد اسماعیلی دربار آل سامان) و به قصد «پاکسازی خانه» پادشاه از قرمطیان^۱ اول سپهسالاری خراسان به ناصرالدوله ابوالحسن سیمجور (۳۷۷م) دادند، بعد شهر طوس را حصار گرفتند؛ سرانجام سپهبد ابومنصور با حال نزار و بیمار در پایان یک روز نبرد از اسب بیفتاد، سرش را از تن جدا کردند و خزانه‌اش برداشتند؛ و سپس هر که را از قرمطیان می‌یافتند بکشند (ذیحجه ۳۵۰/۳۵۱ق) تا چنان شد که در همه خراسان و ماوراءالنهر یکی باطنی نمائد (نظام الملک طوسی) و البته قصه هلاکت ابومنصور عبدالرزاق طوسی به زهر، روایتی دیگر و ست است که در این وجیزه نمی‌گنجد. اما آنچه در شرح حال سیاسی سپهبد ابومنصور طوسی، ناچار هم در اینجا باید گفت این است که تاکنون هیچیک از محققان دانشمند

«شاهنامه پژوه» ابداً «شارنی به گرایش «باطنی» (اسماعیلی) وی نکرده‌اند؛ چنان که شادروان علامه قزوینی در رساله «مقدمه قدیم شاهنامه»^۱، شادروان علامه مینورسکی هم در گفتار «دیباچه دیرین شاهنامه»^۲، شادروان دکتر ذبیح‌الله صفا در شرح «شاهنامه ابومنصوری»^۳ و استاد دکتر جلال خالقی مطلق در شرح حال «ابومنصور عبدالرزاق»^۴، اصلاً بی اطلاع مانده‌اند که هم‌شهری سیاستمدار وی خواجه نظام الملک طوسی، چه فقرات مغتم و اخبار گرانبهایی در این خصوص (فرمطی گری و احوال سیاسی او) بدست داده است؟^۵ و لذا این موضوع برای نخستین بار است (در کمال حیرت و ناباوری) توسط راقم این سطور، آنهم در تعلیقات آثار باقیه بیرونی به نحوی اکتشافی بیان می‌شود؛ در ضمن این قضیه هم نظر به گرایش‌های سیاسی امراء و ملوک زمان (نیمه یکم سده چهارم ه. ق) کاملاً تأیید می‌شود.^۶ اما این که بیرونی به جعل نسب از برای ابومنصور بن عبدالرزاق طوسی در «شاهنامه» نموده، تبار خود را پشت اندر پشت تا منوچهر (الآنار / ۳۸) و بالاتر از آن تا «جمشید» رسانده، عین عبارت هم در مقدمه قدیم شاهنامه (ابومنصوری) از این قرار است که پس از «سپاس و آفرین خدای» گوید آغاز کار شاهنامه از گرد آورده ابومنصور المعمری (به) دستور امیر ابومنصور عبدالرزاق... (که) مردی بود با فر و خویش کام بود، و با هنر و بزرگ منش بود اندر کامروایی، و با دستگاهی تمام از پادشاهی و ساز مهتران و اندیشه بلند داشت، و نوادی بزرگ داشت به گوهر و از نخم اسپهبدان ایران بود... (و) سال بر سیصد و چهل و شش از هجرت... (بود) که این نامه را به نثر فرمود تا جمع کنند... (نسب او) محمد بن عبدالرزاق بن عبدالله بن فرخ... (تا) فرخ زاد بن بهرام که بگاه خسرو پرویز اسپهبد بود، پسر فرخ بوزرجمهر که دستور نوشیروان بود... (تا) بیژن پسر گویو پسر گودرز... (که) بگاه کیخسرو سالار بود... (تا) منوچهر از نبیره ایرج پسر افریدون پسر آبتین از فرزندان جمشید بود...^۷ <اذکائی>.

۱. بیست مقاله فردوسی (مؤرّه کامل)، تهران، ۱۳۳۲، ج ۲، ص ۹۰۵.

2. *IRANICA* (twenty articles), Tehran University, 1964, PP. 260-273.

۳. حماسه‌سرایی در ایران، تهران، ۱۳۳۳، ص ۸۷-۹۹.

۴. دانشنامه ایران و اسلام، طهران، جزوه ۸، سال ۱۳۵۷، ص ۱۱۱۰-۱۱۱۱.

۵. سیرالملوک (سیاست‌نامه)، طبع هیوبرت دارک، تهران، ۱۳۴۰، ص ۲۸۲-۲۷۹.

۶. ریش: کتاب حکیم رازی (ب اذکائی)، فصل یکم (- زمینه تاریخی)، بخش یکم (- عصر رازی)، بهر «الف» تا

۷. بیست مقاله فردوسی، ص ۳۶-۳۳، ۷۱ و ۷۳-۷۸.

71- (ص ۲۵). «شاهنامه» که اجماع محققان بر آن است مطلق این اسم پیش از «شاهنامه» حکیم فردوسی، همانا «شاهنامه» (به نثر) ابومنصوری است که پیشتر (69) ذکر آن رفت؛ اصل «شاهنامه» (منظوم) فردوسی نیز همان «شاهنامه» (منثور) ابومنصوری است، حکیم فردوسی آن را مأخذ گرفته و از آن به عنوان نامه خسروان یا «دفتر» یاد کرده است. «ما» مثلاً، شاهنامه‌های فارسی چه بوده است؟ همین خود عنوان گفتارهای پیاپی معروف دانشمند فقید سید حسن تقی‌زاده است، که با الهام از آثار شرقشناسان آلمان در باب حماسه ملی ایران (بالاخص نشودور نولدکه) در ماهنامه کاکوه (منتشره در برلین، دوره جدید، ش ۱/ مسلسل ۳۶، از غرة جمادی دوم ۱۳۳۸ هـ. ق/ ۲۲ ژانویه ۱۹۲۰ بیعد) نوشت، پس از آن یک جا در مجموعه «هزاره فردوسی» (۱۳۲۲ هـ. ش) و در کتاب «فردوسی و شاهنامه» (به کوشش حبیب یغمایی، ۱۳۴۹ ش) هم باز چاپ شد. حاصل تحقیق وی آن که اصل «شاهنامه»‌های فارسی و «سیر الملوك»‌های عربی، همانا «خوتای نامک» (خدای نامه) پهلوی ساسانی است، که در ترجمه عربی غالباً «سیر الملوك» (ملوك الفرس) نام یافته، و در فارسی «شاهنامه» نام گرفته؛ زیرا «خدای نامه» یعنی «کتاب» «خداوندان» به مفهوم «پادشاهان» بوده، در دوره اسلامی برای احتراز از لفظ «خدای» (در «خوتاگ‌نامه»‌های پهلوی) آنها را «شاه» نامه گفتند. اما «خدای نامه» که یک تاریخ عمومی رسمی در زمان ساسانیان بوده، ترجمه و تحریر و تهذیب‌های متعددی در عربی و فارسی پیدا کرده؛ چنان که حمزه اصفهانی گفته است: «بهرام بن مردان شاه (موبد ولایت شاپور از بلاد فارس) گوید که بیست و اند نسخه از کتاب خدای نامه بدست آوردم، سنوات تاریخی پادشاهان ایران را از زمان کیومرث (ابوالبشر) تا پایان روزگار آنان و زوان حکومت ایشان به دست نازیان اصلاح کردم، پس با مقایسه و تلفیق نسخه‌ها کتاب تاریخ ملوک بنی ساسان را چنان که باید ترتیب دادم^۱». نولدکه معتقد است که این اختلافات در نسخه‌های عربی «خداینامه»‌ها، هم به دوره ساسانی و به اصول پهلوی آنها باز می‌گردد^۲. اینک شمار «سیر الملوك الفرس»‌های شناخته شده (عربی نبشته تا سده چهارم) در نزد ما حدود بیست عنوان می‌باشد. که طی تعلیق <168> راجع به تواریخ قدیم ایران یاد خواهد شد؛ اما چیزی که در اینجا (شرح «الشاهنامه») بایسته ذکر است، تحریرهای فارسی «خداینامه» (سیر الملوك) یعنی «شاهنامه»‌هاست، که آنچه تا

۱. تاریخ سنی ملوک الارض، بیروت، ص ۱۴ و ۲۶. تاریخ پیامبران و شاهان (ترجمه شعار)، ص ۷ و ۱۹.

۲. تاریخ ایرانیان و عربها، ترجمه دکتر عباس زریاب ندوی، ص ۲۵-۳۱.

زمان بیرونی پدید آمده علی التحقیق چهار دفتر است - دو تا منظوم و دو تا مثنوی - که سه دفتر از آنها را بیرونی زیر دست داشته است:

(۱). شاهنامه (منظوم) مسعودی مروزی (ن ۲ س ۳ ق) قدیم‌ترین شاعری که داستان ملی و تاریخ ایرانیان را از کیومرث تا یزدجرد آخری به نظم آورده (فرب به سال ۵۳۰۰ ق) و گویند دفتری مختصر و مصور بوده است.^۱

(۲). شاهنامه (مثنوی) مؤیدی، تألیف ابوالمؤید بلخی (ن ۲ س ۳ ق) شاعر و نویسنده نامدار دوره سامانیان، که کتابی بزرگ بوده و گمان برده‌اند بایستی در آغاز سده چهارم نوشته شده باشد.

(۳). شاهنامه (منظوم) بلخی، تدوین ابوعلی محمد بن احمد بلخی شاعر (ن ۱ س ۴ ق) که تنها ابوریحان بیرونی و فقط یک بار، آن هم در جزو مؤلفان «سیرالملوک» ها از وی یاد کرده، گوید که ابوعلی بلخی در شاهنامه این حکایت انسان نخستین را به گونه‌ای دیگر جز آنچه ما یاد کردیم آورده، پس از آن که ادعا کرده است اخبار آن را از روی کتاب سیرالملوک عبدالله بن المقفع و مال محمد بن جهم برمکی و مال هشام بن فاسم و مال بهرام بن مردانشاه موند شهر «شاپور» و مال بهرام بن مهران اصفهانی تصحیح کرده و بعد آن را با آنچه بهرام هروی زردشتی نوشته مقابله کرده است. (عس/ ۵۳ // طز/ ۹۹). دو نظر راجع به ابوعلی بلخی و شاهنامه‌اش وجود دارد: یکی این که وی مدون همان شاهنامه ابومنصوری است (ش ۲) که این نظر اصلاً بی‌اساس باشد و طرفداری ندارد؛ دوم این که ابوعلی بلخی و شاهنامه‌اش، همان ابوالمؤید بلخی شاعر (ش ۲) بوده باشد، که ما خود طرفدار این نظر هستیم و در این خصوص طی تعلیف < ۱۶۷ > سخن خواهیم گفت؛ اما این که این شاهنامه را «منظومه» یاد کردیم، از باب مجاز و قرینه باشد و الا اعتباری ندارد.

(۴). شاهنامه (مثنوی) ابومنصوری، که در سال ۵۳۴۶ ق. ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی (م ۳۵۱ ق) بنیاد آن گذاشت و پیشتر (ش ۶۹) شرح آن گذشت. < اذکائی >.

۷۱- (ص ۴۵)، ابواسحاق ابراهیم بن هلال الصابی الحزازی (۳۱۳ - ۵۳۸۴ ق) رئیس دیوان امیر عزالدوله بختیار بویه‌ای دیلمی (۳۵۶-۵۳۶۷ ق) بود، ادیبی شیوا سخن در نظم و نشر که از جمله کتاب‌های الناجی را در تاریخ دولت دیانمه نوشت، طی آن تبار ایشان را به بهرام (۵) گور ساسانی (۴۲۰-۴۳۸ م) در پیوست. (رش: الفهرست ابن ندیم، ۱۳۴/وفیات الاعیان ابن

۱ فردوسی و شاهنامه (نقی زاده)، ص ۱۶۳ و ۱۶۸ / حماسه‌سرایی در ایران (دکتر صفای)، ص ۱۶۳-۱۶۴.

خلکان، ش ۱۴، حبیب‌السمیر میرخواند...) و در باب تبارشناسی بریان، رجوع شود به: المعارف ابن قتیبه، ص ۳۶؛ الکامل ابن اثیر، ۸/۱۹۷؛ تاریخ طبرستان مرعشی (طبع ذرن، ص ۱۰۱) و کتاب «زبگواره‌های تبارشناسی»^۱ و وستنفلد > (F. Wustenfled) «زاخان»؛ لیکن صابی کتاب الحاجی را به اسم (لقب «تاج‌المسءله») شاهنشاه ابوشجاع فناخسرو عضدالدوله بن رکن‌الدوله دیلمی (۳۳۸-۳۷۲ هـ.ق) نوشته، که بجز آن «دیوان رسائل» او هم باقی است، دیوان الشعر، اخبار اهل، و کتاب الهوات النادره هم که چاپ شده است.^۲ > «اذکائی».

72- (ص ۴۵). ابو محمد الحسن بن علی ابن نانا، که به عنوان مؤلف تاریخ امیران بویه‌ای یاد شده، اسم وی در مظان مراجع بدیده نیامد و بر ما شناخته نشد. > «زاخان»- اذکائی <

73- (ص ۴۵). «لاهو» و «لیاهیج» که این دو نام پدر و پسر، در زنجیره تباری دیلمیان بر من شناخته نباشد؛ شاید آن دو به نحوی با کلمه «لاهیجان» مرتبط باشند، که نامجای یکی از دو تختگاه گیلان است؛ رجوع شود به: تاریخ طبرستان مرعشی (طبع ذرن، مقدمه، ص ۱۱، ن ۱) > «زاخان» <.

74- (ص ۴۶). اسفار بن شیرویه (دیلمی) که در زمان خلافت «مقتدر» عباسی (۲۹۵-۳۲۰ هـ.ق) حزب هلویان کوشید با جنگ بر ضد سپاهیان امرای سامانی خراسان و دستگاه خلافت، ایالات جنوب دریای خزر- یعنی طبرستان و دیلمان و گیلان و گرگان را تحت تصرف درآورد؛ پس نخستین علوی حسن بن علی معروف به الناصر الاطروش در این امر توفیق یافت (ح ۳۰۲ هـ) ولی کوشش سرداران امرای علوی با نامهای لیلان بن نعمان، ماکان بن کاکلی و اسفار بن شیرویه توفیق آمیزتر بود؛ چه اسفار حزب هلویان را ترک گفت (۳۱۵ هـ.ق) و بر طبرستان مستولی شد و حکمرانی مستقل اعلام کرد. اما اسفار چندی پس از آن ناکام درگذشت، که گویند سرداران وی و در رأس ایشان مرداویج زیاری، او را به سبب ظلم و تعدی و منع مذهبی نسبت به مردم کشتند (۳۱۶ هـ.ق). آنگاه مرداویج که خود بر طبرستان و گرگان فرمانروا شد، کوشید قلمرو خویش را در ایالات و نواحی مجاور گسترش دهد. وی بنیانگذار سلسله زیاری است، که طی یکصد و پنجاه سال بر آن ایالات قدرت فائقه داشت.

۱ Genealogische Tabellen, T. 10 & Register, P 152.

۲ شاهنشاهی عضدالدوله (علی‌اصغر فضی)، تهران، ۱۳۲۷. ص ۲۲، ۲۷، ۵۲، ۵۴، ۱۶۱، ۱۶۴/الاعلام

(زرکابی، ج ۱، ص ۷۸)

او حزب علویان را رها کرد و شعار سیاه عباسیان را برگرفت، اما نسبت به خلیفه - که او را حاکم مشروح بر ولایات مسخر به شمشیرش می دانست سخت رویی می کرد. (رش: تاریخ خلفا، ویل، ج ۲، ص ۶۱۳-۶۲۱) و گزارشی هم درباره وی در تاریخ طبرستان مرعشی (طبع دُرُن، ۱۸۵۰، ص ۱۷۱ - ۲۰۱ و ۳۲۲) وجود دارد. مرداویج گیلی از یوم «گیلان» بود، که نام پدرش را «زبارة» نوشته اند (من نمی دانم کدام درست است) و اما در متن (طرز/ ۳۹/ س ۶) بین دو کلمه «وله» و «غیر» انگار یک جای خالی (- بیاض) است که من نمی دانم چه باید باشد؛ و همین بیاض خود دلیل است بر آن که کلمات آتی معنای محصلی ندارد، چه درست روشن نیست «ابن وردنشاء» که مرداویج را به رها ساختن مردم از رستم اسفار واداشته - چه کسی بوده است؟ «زراخانو» سبب ابهامات موجود در متن که زراخانو یاد کرده، و به نظر ما عمدی است، جز با امعان نظر در موضوع بحث که «جعل نسب» یا «ساخته تباری» ملوک است دانسته نمی آید؛ چه بیرونی که کتابش را به نام مخدوم خود امیر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری نوشته، در اینجا حُسن ادب و خدمت را طی سیاق کلام نمی تواند او را هم «بی اصل و نسب» و «ساخته تبار» فرا نماید؛ فلذا به عمدی مصلحت آمیز گوید که هیچ کس از وابستگان (موالی) آن پادشاه «شرف قدیم اصیل» او را که از هر دو سوی است (- اصیل الطرفین، یعنی هم از طرف پدر و هم از طرف مادرش «زاده» است) منکر نیست، اگرچه تبار او به اصول «سیادت» پیایی نگه داشته نباشد(!) و اما یکی از دو طرف اصیل همانا «وردنشاء» است که «سیادت» وی در کوهستان طبرستان بر کسی پوشیده نیست، (چه) او غیر از امیر شهید مرداویج (فرزند دیگرش) را «ابن وردنشاء» گویند(؟) که وی را در مورد اسفار رای زد... (الخ). «وردنشاء گیلی نیای مرداویج و پدر «زیار» بوده است، که دو پسر دیگر او «کاکای» و «فیروزان» در تواریخ مشهوراند؛ فلذا گمان ما بر آن است که بین دو کلمه «وله» و «غیر» بایستی کلمه «ابری» (یا «کاکای» و یا «فیروزان»؟) باشد، که گویا یکی از این دو منتهر به «ابن وردنشاء» بوده است. <اذکائی>.

75- (ص ۴۶). اسپهبد رستم شروینی دانی شمس المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری، نیز ابن اثیر او را یاد کرده (الکامل، ۵۰۶/۸) و فرزند او اسپهبد مرویان بن رستم «جیل جیلان» باشد، که هم بیرونی یکی از کتابهایش را بدو «هداء» نموده است <265>. تاریخ نیاکان اسپهبد رستم را ظهیرالدین مرعشی نوشته (تاریخ طبرستان، طبع دُرُن، ص ۲۰۱-۲۱۰، ۲۷۰ و ۳۲۲) که خاندان «داوندی» هم نامیده شود. «زراخانو».

- 76- (ص ۴۶). اسماعیل سامانی که حمین تبارنامه آل سامان را نیز ابن اثیر (الکامل، ۱۹۲/۷) و ابن حوقل (صورة الارض، ص ۳۴۴-۳۴۵) فراموده‌اند. <زخائو>.
- 77- (ص ۴۶). شاهان شروان، که به گفته قزوینی «شروان» را نخست خسرو انوشروان آبادان کرد، شاهان آن ولایت را «اخیستان» می‌گفتند (آثارالبلاذ/ ۴۰۳) و گویند که انوشروان نخستین امیر و فرمانروای شروان را یکی از خویشان خاندان خود گماشت.^۱ مسعودی (مروج، ۴/۲) شروانشاه زمان خودش را از تبار بهرام گور یاد کرده است <زخائو>. یوستی (F. Justi) زنجیره تباری شروانشاهان و خاندان دربندی راه هم از آغاز کار ایشان تا عهد صفویه فراموده است.^۲ <اذکائی>.
- 78- (ص ۲۷). عیبداه (المهدی) که دولت سلالة فاطمیه را در قیروان و مصر بنیاد کرد (سال ۲۹۶ هـ. ق)، وی خود را از تبار علی بن ابی طالب وانمود می‌کرد. رش: الکامل ابن اثیر، ۲۷/۸؛ المعارف ابن قتیبه ۵۷؛ تاریخ خلفاء ویل (Weil)، ۵۸۸/۲. اما امیر فاطمی که در زمان مؤلف ما حکومت می‌کرد، ابوعلی ابن نزار (ص ۲/۴۰) خلیفه مسر بود (۳۸۶-۴۱۱ هـ. ق) که بیشتر به عنوان «الحاکم» اشتهار داشت. (رش: الکامل، ۸۳/۹، ۸۴ و ۲۲۱). <زخائو>.
- 79- (ص ۴۷). «یافت بن سوخون» که من «نایل بدین فرض هشتم میان این دو اسم در شجره یک سقط واقع شده، چه «یافت بن نوح» اصلاً آخر شجره اول است، و این که شجره دوم با «اسکندر بن برکه» (الخ) آغاز می‌شود. این نظر با فقره مشابه آن در مروج الذهب مسعودی (۲۴۸/۲) تأیید می‌شود (رش: افسانه اسکندر اشپیگل، ص ۶۰). ولی باید بگویم شجره مزبور که بیرونی فراموده، مسعودی (مروج، ۲/۲۹۳ و ۲۹۴) و ابن اثیر (الکامل، ۱/۲۰۰) نیز آن را بدست داده‌اند؛ فلذا اگر چنان که من حدس می‌زنم سقطی رخ داده، همانا خطی قدیمتر است که بعدها مسعودی و بیرونی و ابن اثیر آن را تکرار کرده‌اند. برخی از نامهای شجره مزبور به صورتهای مشکوک باشد: (۲) مضربو، شاید که مصریم، نک: الکامل، ۱/۲۰۰؛ (۶) لیطی، که بخوانید: لسطی؛ (۱۵) الاصفر، که تحریفی از «SFV» (تکرین، ۱۱/۳۶ و ۱۵) است.^۳ <زخائو>.

1. c4: Versuch einer Geschichte der Shirwānshūh (B. Dorn). PP. 12, 25.

2. Iranisches Namenbuch. Marburg. 1895, PP. 303, 456.

3. c1: Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft (alt. Asachi). XV, 143.

80- (ص ۴۷). «هذا القرنين هو المنذر...» (الخ) که یکی نمودن ذوالقرنین با المنذرین امرء القیس را هم حمزه اصفهانی یاد کرده، نک: ترجمه (آلمانی) گونوالد، ص ۸۲ | ترجمه (فارسی) شعار، ص ۱۰۷ | <زاخانوَ>.

81- (ص ۴۷). «عبدالله بن هلال المشعبد» که دربارهٔ این شعبده‌باز مشهور، می‌توان به کتاب الفهرست ابن ندیم (ص ۳۱۰) رجوع کرد <زاخانوَ>. گویا نسب وی عبدالله بن هلال بن وصیف (کوفی) بوده باشد، که «هلال» (پدرش) نوعی مشرّوح از تسخیر جن را در اسلام باب کرده؛ و از جمله تألیفات وی: کتاب الروح المتلاشیه، کتاب تفسیر مآقالتہ الشیاطین لسلیمان بن داوود (ع) و جز اینهاست.^۱ <اذکائی>.

82- (ص ۴۷). در باب این فرض که اصل ذوالقرنین عربستان جنوبی باشد، بنگرید: مروج الذهب مسعودی (۲/ ۲۴۴ و ۲۴۹) و کتاب حمزه اصفهانی (ترجمه، ص ۱۰۰) و کتاب «داستان عربستان جنوبی» فون کریمر (A. V. Kremer)، ص ۷۰-۷۵. <زاخانوَ>.

83- (ص ۴۷). «صُبَّیح...» (الخ) که این اسم در «سیرة النبی» ابن هشام نیز آمده (۱/ ۴۸۶) و چنین نماید که مصفّر از «صبح» باشد (الاشتقاق ابن دُرَید، ص ۴۱) همان طور که «ثَغْم» اسم تصغیر «انغم» است (همان، ۸۵). اسم دیگر از همین ماده «صبح» باشد (کتاب حمزه، ص ۱۳۲) و تَلَقُّظ اسم «الحَمَّال» نامعلوم است. برای هُجَی اسم «ثَغْم» هم (نک: الاشتقاق ابن دُرَید، ص ۸۴). <زاخانوَ>.

84- (ص ۴۸). قریب به این قول را هم حمزه اصفهانی آورده است (ترجمه گونوالد، ص ۱۰۰). <زاخانوَ>.

85- (ص ۴۸). ابن خردادبه (ح ۲۴۰-۲۶۰ق) که صاحب برید مادستان (- جبال) ایران بود، کتاب جغرافیای خود را حدود نیمگاه سده سوم نوشت، که باریبه دومنار آن را طبع و ترجمه کرده است (Journal Asiatique, 1865). <زاخانوَ>. ابوالقاسم عبدالله بن عبدالله/احمد ابن خردادبه (ح ۲۱۱/۲۰۵ - ح ۲۷۲/۳۰۰ هـ) (ق) یکی از جغرافی دانان بزرگ ایرانی، که نیای او زردشتی بود و پدرش در بخشی از طبرستان حکومت داشت؛ خود وی هم که صاحب برید ایالت جبال بود، سپس ریاست دستگاه برید خلافت عباسی را یافت. او همانند دیگر اصحاب دیوان گرایش‌های میهن دوستانه (- شعربی) داشت، چندان که مسعودی و ابن ندیم

۱. رشن: الفهرست، جاب تهران، ص ۳۷۱ / و

در این خصوص داد سخن داده‌اند، که هم نشانگر دانش و بینش ژرف ایشان نسبت به تاریخ و فرهنگ ایران باستان است؛ چنان که این خرداویه کتاب «جمهرة انساب الفرس» و نیز کتاب «التاریخ» را نوشت، که سخت مورد تمجید و تقدیر مسعودی شده و آن را همچون کتاب «المسالك و الممالك» وی گزانتها شمرده است. اما همین کتاب (- المسالك) او که بر تمام آثار پس از آن نافذ گشته، علامه دخویه آن را طبع و ترجمه کرده (لیدن، ۱۸۸۹؛ تازه چاپ، بریل/۱۹۶۷) و اینک از اهم مراجع جغرافیای قدیم و «راهنامه هاست»^۱. <اذکائی>.

۸۶- (ص ۴۸). «سواره» (مردف با «بلغاره» که باید گفت مؤلفان بیزانسی از این قوم با اسم «سابیروی» (Sahiroi) یاد کرده‌اند. <زاخانو>.

فرگرد پنجم (۷)

۸۷- (ص ۵۲). ابوسعید سجزی (احمد بن محمد بن عبد الجلیل سجستانی) که در دیگر منابع بر من شناخته نباشد <زاخانو>. ابوسعید سگزی مهندس (۴۱۴ ق) که هم روزگار ابوریحان بیرونی بوده، یکی از بزرگترین ریاضی دانان و منتجمان سده چهارم (ه. ق) می باشد، که اکنون چندین کتاب و رساله او در دست است (از جمله): رسالة فی قسمة الزاویه (که در سال ۳۵۸ نوشته)، کتاب «تحصیل القوانین الهندسیه»، که برای امیر عضدالدوله دیلمی (۳۳۸-۳۷۲ ه. ق) نوشته، الجامع الشاهی (که هم برای عضدالدوله نوشته)، کتاب ترکیب الافلاک (که هم برای آن امیر نوشته)، رساله «فی تحصیل الایقاع...» (که در سال ۳۸۹ نوشته)، کتاب الاسعار (در مباحث نجومی)، المدخل فی علم احکام النجوم، القوانین لاستنباط الاحکام، کتاب «زادداشت» فی صور درجات الفلک (جزء دوم از کتابهای پنجگانه منسوب به زردشت) و جز اینها؟ و اما «رسالة فی الاسطرلاب» (فی عمل الاسطرلاب) که همانا راجع به اسطرلاب «زورقی» ابداعی اوست، اهمیت مطلب در این است که به قول ابوریحان بیرونی، اساس کار آن (متقصدن نظریة انقلابی مشهور) بر این است که زمین «متحرک» باشد و فلک با همه آنچه در آن است ثابت باشد؛ یعنی نفی نگره بطلمیوسی «زمین مرکزی» و طرح فرضیه کوپرنیکی

۱. رش: تاریخ نگاران ایران (پ. اذکائی)، ص ۸۱۸ و ۱۵۳.

۲. رش: تاریخ الادب العربی (بروکلمان)، ج ۱، ص ۱۸۴-۱۸۹. الاعلام (ذکرلی)، ج ۱، ص ۲۱۳-۲۱۴.

«مکانیک سماوی» (خورشید مرکزی) که بیرونی خود این نگره «حرکت زمین» را طی کتاب «الاستیباب» (فی معرفة الاسطرلاب) در شرح اسطرلاب «زورقی» ابوسعید سجزی پیشگزارده است.^۱ در جزو آثار موجود بیرونی رساله‌ای است به عنوان «کتاب ابی‌ریحان الی ابی سعید» (= نامه ابوریحان به ابوسعید سجزی) که در باب دو فقیهه مثلثات کروی از استاد بیرونی «ابونصر عراق» است، احتمال می‌رود همین نامه بیرونی پاسخی باشد در موضوع کتابی که استادش به نام او کرده است.^۲ «اذکائی».

۸۸- (ص ۵۲). «ایام اندرگاه» (پنجه) که همین نامه‌ای فارسی را مسعودی یاد کرده (مروج، ۴۱۵-۴۱۶) و همین‌ها اسامی عربی هم دارند (طز/۲۵۶، ۳-۵) «زخاخوانو». بیرونی خود در شرح پنج روز «پروردگان» (فروردجان/فروردین) گوید که پنج روز پسین اندر «آبانماه» (چون از پس آن پنج روز افزونی بوده است) آنک «اندرگاه» خوانند (و آخرشان) آخر «دزدیده» (و) نامه‌ای پنج روز دزدیده: «أهنود، اشتود، اسپنتمد، وهوخشتر، وهشتواشت» است.^۳ اصطلاح فارسی «اندرگاه» که به عربی «اندرجاهات» یا «فنجی» (پنجی) گفته‌اند، همان «پنج روز دزدیده» (= خمسة مسترقه/مسروقه) یا اضافی آخر سال باشد (Epagomenae) که همیشه در آخر سال «وهیژکی/بهیژکی» (= سال ثابت یا مکبوس یا مذهبی) واقع می‌شد؛ و در سال طبعی (آوستانی) قدیم همان گاهنبار «هَمْشَیْتْ مِثْدِی» بود، که در کتابهای دینی زردشتی آن را روزهای «گات‌ها» نامند.^۴ اسامی ایام «پنجه/پنجه‌وه/اندرگاه» که مأخوذ از عناوین پنج فصل دگانه (= گاه‌های) زردشت است، هم در اصل از این قرار می‌باشد: (۱) اهنودگاه/أهنو / وینی / Ahunavaiti (= سرورگزین)، ۲- اشتودگاه/أوشث / ویتی / Uštavaiti (= سلامتی و عافیت)، ۳- سپنتمدگاه/سپنتمینو/ Spentā-Mainyū (= بخرد مقدس)، ۴- وهوخشترگاه/ وهوخشتره / Vahuxšathra (= شهریاری نیک)، ۵- وهیشتواشتگاه/ وهیشتواشتی / Vahištōišti (= خواسته‌بیین) نام دارند.^۵ در کتاب بوندهشن ایرانی (۲۴/۲) هم پنج روز درنگ در آفرینش را «پنج روز گاهنبار» توفته/دوزیتک (= دزدیده) «هَمْشَیْتْ مِثْدِی» (Hamaspātmaidim) خوانده - یعنی - حرکت همه سپاه که به گیتی پیدا

۱. رش: کتاب ابوریحان بیرونی (پ. اذکائی)، تهران، ۱۳۷۴، ص ۸۱، ۲۲۹. تاریخ نجوم اسلامی (نالیو)، ص ۳۱۲، ۳۱۴.

۳. التفهیم، طبع همایی، ص ۲۳۴ و ۲۵۶.

۴. گاهشماری در ایران قدیم (نقی‌زاده)، ص ۱۸. ایلست مقاله (همو)، ص ۱۰۶، ۳۹۷ و ۴۰۳.

۵. خرد: اوستا، گزارش پروداوود، بهمنی ۱۳۱۰، ص ۲۱۱.

شد، زیرا فیروزهر مردمان به «همسپاهی» رفتند؛ و نام آن پنج روز که تروفته است، و پنج‌گاه گاهانی است که، پنجه نیکو خوانند، به صورت دینی: اهنونیدگاه (Ahnawedgāh)، اوشتنویدگاه (Ušlawedgāh)، اسپندومدگاه (Spandōmēdgāh)، وهوشهرگاه (Wahušahrīgāh)، وهیشنویشثگاه (Wahištōišīgāh) است.^۱ پنجه دزدیده (اندرگاه) را امروزه به کردی «تارپنجه»، و در نور مازندران «پیشک»، و زردشتیان هم «پنجه‌وه» خوانند. اما این که بیرونی گفته است (طز/ ۲۵۶) همین «پنجه دزدیده» میان آبان ماه و آذر ماه که نامهای پارسی دارند، تازیان آن را همچون «ایام المعجوزه» (۳ روزهای پیرزن) دانند و بدین نامهاست: «الهنیر، الهنیز، قالب الفهر، حالق الظفر، مدحرج البعر» که در اشعارشان هم آمده است.^۲

<اذکائی>.

۸۹- (ص ۵۳). زادویه بن شاهویه اصفهانی (- کتاب علّة اعیاد الفرس) که در الفهرست ابن ندیم (ص ۲۴۵) به عنوان یکی از مترجمان فارسی (پهلوی) به عربی یاد شده، مؤلف چند جای دیگر از وی یاد و نقل کرده است (طز/ ۴۲، ۴۳، ۲۱۷، ۱۱۲، ۲۲۱، ۱۸؛ فوک/ ۸۳) <زاخلان>.

وجه صحیح اسم وی «زادویه/دادویه» است، که در نپ به صورت «رادویه» هم آمده؛ و جز اینها در مقدمه شاهنامه ابومنصوری (ص ۳۹) <69> به گونه «زادوی بن شاهوی»، ترجمه تاریخ طبری (به تصحیف)، در مجمل التواریخ ابن شادی (ص ۲) و حمزة اصفهانی (تاریخ سنی/ ۱۲) کتاب «سیرملوک الفرس» را هم <168> از ترجمه او می‌داند.^۳ <اذکائی>.

۹۰- (ص ۵۳). ابوالفرج زنجانی، که زاخلان در تعلیقه خود با اسقاط اسم وی «ابراهیم»، گوید ابوالفرج احمدبن خلف الزنجانی در کتاب الفهرست (ص ۲۸۴) یک «احمدبن خلف» در جزو صانعان آلات رصد و نجوم یاد شده است (تو/ ۳۸۳) که باید گفت این اسم هیچ ربطی به شخص مزبور ندارد. آنچه از اشارات خود بیرونی صریحاً برمی‌آید (طز/ ۴۴، ۱۱۶، ۲۱۵، ۲۳۰) ابوالفرج ابراهیم بن احمدبن خلف زنجانی «حاسب» (ن ۲ ص ۴) در سال ورود عبدالدوله دیلمی (۳۳۸-۳۷۲ هـ) به بغداد (۳۶۴ هـ) خود شاهد آتش «کلواذ» بوده است. بیرونی در گزارش جداول ملوک و تواریخ ایران باستان، یکسره بر کتاب التاریخ

۱. بندهشن، گزارش مهرداد بهار، تهران، ۱۳۶۹، ص ۲۲؛ گفتار «اعظمی - شگسری» (در) نامواره دکتر محمود اقتدار، ج ۶، ص ۳۶۳.

۲. الفهرست، ص ۲۶۲-۲۶۳؛ الآثار، ۲۵۶؛ شاهشماری (نقی زاده)، ص ۱۸.

۳. یادداشت‌های مزبور، طبع ایرج افشار، تهران، ج ۵، ۱۳۳۹، ص ۲۷.

ابوالفرج زنجانی استناد نموده؛ به علاوه چند خبر شنیداری هم از وی نقل کرده، شخصاً با وی دیدار و گفتگو داشته است؛ گمان ما به احتمال قریب به یقین بر این است که، دیدار بیرونی با زنجانی در شهر «ری» هم به سال ۸۳۸۸. ق بوده، لذا درگذشت او در اواخر سده چهارم دور از واقع نباشد. <اذکائی>.

۹۱- (ص ۵۳). ابوالحسن آذر خور (بن) یزدان جشنش المهندس (ن ۲ س ۴ ق) که در دیگر منابع بر من شناخته نباشد <زاخائو>، اما توان گفت که وی نیز همروژگار بیرونی بوده، از او نیز شنیدار داشته و گفتاورد نموده است؛ و گمان ما باز بدان می‌رود که این دو در گرگان دیدار داشته‌اند (ح ۳۹۰ ق) <اذکائی>.

۹۲- (ص ۵۳). کراحت ایشان از زیادت در شمار ایام سال (- اندرگاه) از اینروست که به قول مسعودی بر اثر آن ترتب ایام سعد و نحس ثابت بهم می‌خورد (مروج، ۴۱۶/۳) <زاخائو>.

۹۳- (ص ۵۴). کلمات بین سطور ۵- ۲۷ با ماقبل آنها هیچ تناسب ندارد، چنان که موهم است پس از «آذرماه» یک فصلی واقع شده، هر چند نسخه‌های خطی حاکی از آن نباشند؛ عبارتی که در سطرها ۳ و ۴ آغاز شده، تا سطر ۲۸ پیعد هم ادامه یافته است. <زاخائو>. رش: ف IX (۹)، ب (که هم راجع به خمسة لواحق است).

۹۴- (ص ۵۴). یزدجرد هزاری (ن ۱ س ۵ م) که باقوت حموی هم از او یاد و نقل کرده است (معجم البلدان، ۹۷۰/۴) <زاخائو>. باقوت می‌گوید «هزار» دینی است در فارس از کوره اصطخر، که دستور یزدگرد هزاری بدانجا منسوب است، همو آخرین کسی است که عمل کبیسه سانیای ایرانیان را، در روزگار یزدگرد (یکم) بزهکار (۳۹۹-۴۲۰ م) ابن شاپور ساسانی انجام داد؛ رش: گاه‌شماری تقی‌زاده (ص ۲۳ و ۳۴). <اذکائی>.

۹۵- (ص ۵۵). نام ماههای سغدی که بازمانده ناچیزی از گویش دیرین و از یاد رفته ایرانی است، از حیث واژه‌شناسی نگرش پذیر است؛ اینک من وجود دیگر آنها را از کتاب القانون المسمودی بیرونی حسب نسخه «الیوت» (در موزة بریتانیا، موزخ ربیع یکم، ۵۷۰ در بغداد) و نسخه «برلین» (در کتابخانه پادشاهی، ش ۸/۲۷۵) ارائه می‌کنم: (۱) نوسرد/ نوسرد/ ذوسرد، (۲) حرحن/ حوجن/ خرچن، (۳) نسن/ نس/ نیسن، (۴) سباک/ پساک/ بساک، (۵) اشناخندا/ اشناخندا/ اشتاخیدا، (۶) مرنخندا/ مریخندا، (۷) نعنکان/ نغکان/ فعکان، (۸) بانج/ بانج/ آیانج، (۹) فوغ/ فوغ/ تیغ، (۱۰) مسافوغ/ مسافوغ/ مسانوغ، (۱۱)

ریمد / ریمذ / دیمذ، (۱۲) حسوم / خشوص / خشوم^۱، هر کس که خواهان توضیح درباره این نامه‌است، هم می‌تواند به نسخه خطی کتاب التفهیم مؤلف رجوع کند (کتابخانه بادلان) که قدیمتر از القانون است^۲. البته در این کتاب بیرونی ماههای ارمنیان را یاد نکرده، اما من آنها را در یک نسخه خطی کتاب التفهیم (در بادلان، ص ۱۶۵) چنین یافتیم: «ناسفری، هوری، سهمی، دری، کاغوس،/ کاغوتس، اراتس، مهیکن، اریک، زجانی (!)، ماریری، مارکاس / مارکاتس، هروتس» <زاخاٹو>. اکنون درباره نامهای ماههای سفدی (پیشگفته) ما به بررسی واژه‌شناسی می‌پردازیم، مرجع ما فرهنگ سفدی تألیف بانوی دانشمند زبان‌شناس ایرانی، دکتر بدروالزمان قریب (تهران، فرهنگان، ۱۳۷۴) است، که رادهای ارجاعی تنها به شمارهای ترتیبی واژه‌ها در فرهنگ مزبور می‌باشد؛ ولی تحلیل لغوی و معانی کلمات یکسره از راقم این مسطور است و خود مسؤول آنها هستم، فهی هذه: (۱) نو سَرْد / همان نوروز و فروردین ماه. (۲) خُرجن / xwrjnyç / xur-Žanič (خورجن) ماه دوم سال (4442/ 10750) که مرکب از دو جزء: وخن، (= آفتاب) + جن / گن / گان // gana / xānā (161/ 4063) اسم مکان، بردویم «خورگان» (= خانه آفتاب / خانه فر) که به مفهوم «ماه ویژه خورشید» باشد^۳. (۳) نِسن / نِسان / Nisan/ nisan (6296) ماه سوم سال (6297) که اسم این ماه دخیل از سریانی است. (۴) پساک / پساک / psak/ psāk (اوسناو). - Pasākiç // پهلوی) (Pasākiç - تاج / افسر) ماه چهارم سال (1303 / 7436) که همخوان با «اپسرد / epsard» (سفدی) جشنواره سال نو (1304) از آنرو که در عهد باستان جشن سال نو

۱. القانون المسعودی، چاپ حیدرآباد اندکن، ۱۳۷۳/ ۱۹۵۴م. ج ۱، ص ۶۱. (مناسفانه باید گفت که نه تنها کتاب القانون بیرونی، بلکه تمام کتابهای کرماند و گرنمایه‌ای که به اشراف دائرةالمعارف العثمانیه در حیدرآباد دکن هندوستان طبع و تصحیح شده، هیچک با اسالیب و قواعد «تصحیح» علمی و انتقادی مطابقت ندارد؛ مناسفانه حملگی «تعلیظ» کرده‌اند - یعنی - صور و وجوه صحیح کلمات را که به اجتهاد و تصحیح برمی‌گردد در منون نیآورده‌اند، اما کدام «مجدد» این همه تعلیظات فاحشه در آن آثار گرانسنگ و بس مهم و اساسی علم و معرفت بشری، جبری بیست جر غلام آبنهانه بیسوادی و کردنی و جهالت «غلام» به اصطلاح عثمانی هند، <اذکائی>.

۲. التفهیم، طبع استاد جلال همایی، ص ۲۳۷ و ۲۴۶.

۳. باید گفت: «خورگن / خورژن» به سورت «خورژنه» همانا اسم کوهک مشرق همدان نیز باشد، به مفهوم جایی که نخست آفتاب بر آنجا می‌ناید / می‌زند / می‌آید، یا هم «خورگاه» (= «مشرق» باشد؛ چنان که فخرالدین اسعد گفته: «خوراسان / احرارسان آن بردکزی حور آمد. > (الح).

«بر سر» انقلاب صیفی (- تیرماه) برگزار می‌شد. (۵) *ašnāxantič* / (1765, 9305) *esnāxandīc* ماه پنجم سال، که مرکب از دو جزء: «*šnax/šnākh/ šnāk*» - یعنی: «کوچک و خرد» (4-9302+) «*xzānanc* / خندا» // پاییزه (10878) که بر روی هم به معنای «پاییز کوچک» است. (۶) *mazēxandēč* / (5679) ماه ششم سال، که مرکب از دو جزء: «*mazēč*» (- بزرگ) + «*xzānanc* / خندا» // پاییزه (10878) که بر روی هم به معنای «پاییز بزرگ» است. (۷) *Bagakānč* (= خدایگان) ماه هفتم سال / مهرگان (2572- 2573) که «*feg* / یغ» (خدا) معتبر از «میشره» (مهر) است. (۸) *Āpānč/ Apānč* / آبانج (آبان) ماه هشتم سال (195- 198) که هم به نام «آپام نبات» (- ایزد آبها) است. (۹) *ābānč* / (2900-901) به معنای «رستگاری» در مفهوم معادشناسی یا به گونهٔ *fowx*، به معنای «بخت / فوخ / قدسی» (4030) ولی شاید هم وجهی از «*feg* / یغ» (*bagh/ phagh*) که در این صورت هم به معنای «خدا» اما شاید «خدای زمان» (زروان / دهر) باشد. (۱۰) *mshwgyč/ mis- bugēč* / مسافوخ (5489) ماه دهم سال، که مرکب از دو جزء: «*masy/ māse*» به معنای «پیر / کبیره» (33- 5230) مرادف با «*maha/ mazyah/ maha*» به معنای «بزرگ / کبیره» (5680-82) است، بر روی هم به معنای «بخت بزرگ / خدای پیر» (- زروان) که هم در مفهوم لقب الهی «دی» (دادار / آفریدگار) زروان اکران می‌یابند. (۱۱) *rimadha / rimadha* (aremazda) ماه یازدهم سال. که مصحف از «اورمزد / اهورامزدا» (*urmazda*) است؛ ما ضبط دکتر قریب را به تبع از مراجع خود بر قرأت کلمه به صورت «*Źimēč? Zymdā?*» (11538, 4611) قبول نداریم و درست هم نیست، چه در نسخه بدلهای الآثار () هم وجه «*rimazd*» آمده؛ فلذا دگر گشته از «نورمزد / هرمزد» *xwrmzt/ wrmzt* نامخدای اهورامزدا (و) نام اختر «مشتی» (5-10754, 10165, 771) صواب نماید. (۱۲) *axšumēč* / (2097, 10662, 741) «*xšwmyc*» ماه دوازدهم سال سفدی، که مرکب از دو جزء: «*xšw* / خشو» (- شاه / شاهی) + «*myc* / مه» (= ماه) و بر روی هم به معنای «ماه شاهی / شاه ماه» (= الشهر الملکی) است. >اذکاتی <.

۹۶- (ص ۵۶). نام ماههای خوارزمی... (الخ) که با تأسف باید گفت جدول اسامی خوارزمی در کتاب القانون و کتاب التفهیم وجود ندارد. صورت «اشمن» (ص ۴۷، م ۱۱) در اسم

کاپادوکی «osman» باقی مانده است؛ رش: کتاب «در باب اسامی واحد شهر ملای قدیم»^۱ تألیف بنفی (و) اشترون (Benfey & Stern). اسم «دذوه» (نام روزهای ۶ و ۱۵ و ۲۳) هم بهمانند «ذی» فارسی است، که در وجه «دذواتو» (Dadhva) ایزیاپی می‌شود (همان اثر «بنفی و اشترون»، ۱۰۹ و ۱۱۰) و اسم سفدی همخوان با آن «دست» نوشته آید، که شاید مقلوب «دس» معادل با «دترشو» (Dathusho) باشد، وجه نسبی «دذواتو» که شبیه به «Dathovsa» کاپادوکی است (همان، ۷۹). خواننده به آسانی پیوندهای میان اسامی ایلام شهر سفدی و خوارزمی را با نامهای پارسی آنها در می‌یابد، دشواری بیشتر در مورد برخی از نامهای ماهیست. «زاخائو» ما هم با تأسف باید بگوییم در کتاب «پارهای از فرهنگ خوارزمی» (گردآوری والتر هنینگ) که «دی. ان. مکنزی» (D.N. Mackenzie) به اصطلاح ویراسته^۲ که ای کاش این کار را نمی‌کرد - نه تنها اسامی شهر و ایام خوارزمی را نیاورده، بلکه از آنچه هم شادروان هنینگ فراچین و واژه‌شناسی کرده بود، همه نامها و بسیاری واژه‌های دیگر را انداخته است؛ این شخص عالم‌نما که عین همین بلا را نیز بر سر فرهنگ - به اصطلاح «مختصر» پهلوی آورده، اصولاً کارش همین پخته‌خواری بر سر خوانهای آمادۀ دیگران، محروم کردن مردم از آنها و محذوف ساختن ضرورات و حاجات‌شان است؛ در این رشته زبانهای ایرانی چنان هم باد در آستین انداخته و بعضی‌ها خیال می‌کنند که «دار بلندی است» و «اولهنگش خیلی آب می‌برد»، اما از یک زن ایرانی هم کمتر است که یک تنه و مردانه «فرهنگ سفدی» جامع کبیر را چنان جمع کرده (چه مردی بود کز زنی کم بود!) که یک کلمه بر آن مزید نتوان کرد. باری، ما خود نامهای خوارزمی را که بیرونی در فصل یازدهم (XI) یاد کرده بدین شرح به ضبط می‌آوریم: (۱) ناوسارچی، (۲) اردوشت، (۳) هروداد، (۴) چیری، (۵) همذاد، (۶) اخشیری، (۷) اویری، (۸) یاناخن، (۹) ادو، (۱۰) ریمود، (۱۱) آخمن، (۱۲) اسبندارمچی. هم چنین، آنچه ما خود از خواندار و ویرایش استاد فقید والتر هنینگ، در اسامی ایلام شهر خوارزمی دیده‌ایم، فهرست‌وار به همان ترتیب (ف / ب ۱۲) ارائه می‌کنیم: خرمز، خومن، ارداخوشت، خشیور، سبندارم، اردد، مردد، دشت، آش، آبخ، میر/خویر، ماخ، تیش، غش،

1. *Ueber die Monatsnamen einiger alter Völker*, Berlin, 1836, PP. 110-113

2. *A fragment of a Khwarezmian Dictionary* (by the late W. B. Henning), London, 1971.

3. *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, 1971.

دشت، میش، سرش، رشن، فروزد، وخشن، رام، واد، ذین، اردخ، اشتاد، سمن، زموختن، منسبند، نغرن، اردخوشت^۱. هم از جمله تصحیحات هنینگ همان صورت «ژیمده» است - که گذشت - تصحیف «ریمزده» به تخفیف از «اورمزد/اهورامزدا» باشد، که هم تأیید می‌کند در اسم ماه پس از «دی» قائل بودند او فرزند «زروان» است^۲. در خصوص گاهشماری خوارزمی و منازل قمر البته طی تعلیقات 336 بعد و خصوصاً 348 باز سخن خواهیم گفت، اما در باره زبان خوارزمی و بقایای آن بجز از گفتارهای مرحوم هنینگ، در زبان فارسی می‌توان به گفتار شادروان اسناد محیط طباطبائی^۳، ولی کارشناسانه‌تر به گفتار خانم «زهرا زرشناس»^۴ رجوع کرد. >اذکائی<.

97- (ص ۵۷). «الایام الثلاثین...» (الخ) که دانسته نیست مصریان هر یک از روزهای ماه را به نامی ویژه می‌خوانده‌اند. >زاخلانو<.

98- (ص ۵۸). در باب اسماء شهر مصری، وجوه و معانی آنها رجوع شود به کتاب «سالمه شناسی مصریان» (آلمانی) تألیف «لپسیوس» Lepsius R. / (ص ۱۳۴ - ۱۴۲). >زاخلانو<.

99- (ص ۵۸). «الشهر الصغیر» (ابوغنما) که اسم قطبی برای اصطلاح «Epagomenae» (-) خمسة زائده/پنج ذزیده) «پ ابوت ن کویجی» (P abot n Kouji) به معنای «ماه کوچک» باشد؛ رش: «سالمه شناسی مصریان» لپسیوس (ص ۱۴۵) و درباره نامهای پنجروزه «ابوغنما» هم بدان رجوع شود (ص ۱۴۶ و ۱۴۷). >زاخلانو<.

100- (ص ۵۸). «النقط» که ظاهراً بایستی این کلمه را «النُقْط» خواند، چون واژه قطبی از برای سال کبیسه «EPOKTE» می‌باشد؛ چنان که آقای اشترن (L. Stern) لطفاً به من اطلاع دادند، و مؤلف هم در این مورد با ترجمه کلمه «Eignum» اشتباه کرده است. >زاخلانو<.

101- (ص ۵۸). ابوالعباس اُمّی (ابن القاض) احمد بن ابی احمد طبری بغدادی (م ۳۳۵ ق) شیخ «شافعی» در طبرستان که در بغداد ساکن شد و در طرسوس بمرد؛ تألیفات او «ادب القاضی»، «المواقیت»، «المفتاح» (در فقه) و همان «دلائل القبله» است. (رش: کشف الظنون. ۳/۲۳۶؛ الاعلام زرکلی، ۱/۹۰) >زاخلانو - اذکائی<. اما ماههایی که وی مستعمل مغربیان بشرح

1. W. B. Henning Selected Papers (I). ACTA IRANICA, 14. Brill, 1977. PP. 636-37.

2. ibid. (II), PP. 649, 651

۳. حورشید سوادان (مجموعه مقالات)، تدوین محمود امامی، تهران، ۱۳۷۱، ص ۷۹۶-۸۰.

۴. نامه فرهنگستان، سال ۲، شماره ۵/مکم (بهار ۱۳۷۵)، ص ۴۵۳-۴۵.

آورده، گونه‌های کنونی آنها در نزد ما مشکل بازگردد به منابع لاتین (اسپانیایی کهن؟) بوده باشد؛ من گمان می‌برم که مراد وی از اهالی مغرب، بسا هم ساکنان اسپانیا (اندلس) بوده است. <زاخانو>.

102- (ص ۵۹). کتاب مأخذ المواقیت، این کتاب بر من شناخته نباشد <زاخانو>. و من گمان می‌برم همان «المواقیت» ابو العباس آملی (101) باشد. <اذکائی>.

103- (ص ۵۹). «مائة و ثمانية عشر...» (الخ) که چون ۲۴ ساعت = ۸۶۴۰ ثانیه بر ۷۲۹ تقسیم شود، حاصل $\frac{578}{729}$ ۱۱۸ خواهد بود <زاخانو>.

104- (ص ۶۰). ثابت بن قُرَّة (حوّانی) ابو الحسن ثابت بن قُرَّة بن مروان صابی (۲۲۱-۵۲۸ ق.) ریاضی‌دان نامدار، عالم نجوم و طب و فلسفه، که بر موارث علمی بابلی و سریانی و یونانی احاطه یافت؛ وی برکشیده خاندان ایرانی عالم «بنوموسی» بود، که او را به بغداد فراخواندند و آثار علمی‌اش در آنجا پدید آمد؛ رش: زندگینامه علمی دانشمندان اسلامی (تهران، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۳۳۱-۳۴۵). اولاد ثابت نیز چون خود وی از دانشمندان ناماور شدند، برای فرزندش «سنان» تعلیقه شماره <361>، و برای نواده‌هایش یکی «ثابت» تعلیقه شماره <138> و دیگر «ابراهیم» تعلیقه شماره <486> دیده شود؛ اما در باره «بنوموسی» و به ویژه محمد بن موسی شاکر (م ۲۵۹ ق) به تعلیقه شماره <417> رجوع شود. <زاخانو> اذکائی <.

105- (ص ۶۱). و لما العبرانیون و جمیع... الیهود... (الخ) که کلمه «عبرانی» اسمی عالمانه و تنها در نزد دانشمندان معروف است، منظور از آن مردم باستانی‌اند که به زبان عبری سخن می‌گفتند و در شام تحت شرایع موسوی می‌زیستند. «یهود» یک اسم هاء به معنای تیره‌ها و آبناء همان قومی است که دیری در شام نزیستند، بل کسانی‌اند که هنوز تحت شرایع موسوی می‌زیستند. <زاخانو>.

106- (ص ۶۱). أسماء شهود یهود در آشوری نیز آمده، رش. «فرهنگ آشوری» نوریس (E. Norris)، ص ۵۰؛ و اما بخشی از همین فصل را سیلوستر دوساسی (S. Desacy) در «منتخبات کهن عبری» (۸۸/۱) برگرفته از مقریزی ویراسته است. <زاخانو>.

107- (ص ۶۱). «أذكروا اليوم... الشجر» که این گفتاورد از سفر خروج (۳/۱۳ - ۴) و سفر تثنیه (۱/۱۶) است، و جمله «فی الشهر الذی بنصر فیہ الشجر» برگردان عبارت عبری «BEIDS» 11ABIB است. ماه «آیب» (Ahib) همواره بر حسب سنن تفسیری یهود و مسیحی هم، با «نیسان» (Nisān) اینهمانی یافته، اما من دلیلی از برای آن نمی‌بینم. <زاخانو>.

108- (ص ۶۱). «و آثار الثانی هو شهر الکبس» که باید گفت این نظر را فرائیان داشته‌اند، حسب قول ایلیا بن مرسة: «HIV M'BRIZ AV TV ADR ŠBI»، در کتاب «مبحث سال عرفی یهودی» سلدن/Selden (فصل ۵، ص ۱۶۶). <زاخانو>.

109- (ص ۶۲). «خمسة ادوار...» (الخ) در باب ابداع، دَوْر هشتی (Octaeteris) از طرف کلتوستراتوس (Cleostratos) تندوسی (حدود/۵۰۰ ق.م)، رش: «دستنامه حسابات و فنون سالانه‌شناسی»^۱ تألیف ایدلر (Ideler). دور ۱۹ ساله همانا دور «متون» (Meton) است، که حدود سال ۴۳۲ ق.م ابداع کرد، نک: کتاب «ایدلر» پیشگفته (۱/۲۹۷-). دور ۷۶ ساله همانا اصلاح دور منونی است از کالیپوس (Callippus) کیزیپکوسی (حدود/۳۳۰ ق.م)، نک: همان (۱/۲۹۹ و ۳۴۴). دور ۹۵ ساله (= ۱۹×۵) را کیریپلوس برای محاسبه «ایستر» (Easter) بکار برده است (همان ۲۵۹/). دور ۵۳۲ سانه (= ۱۹×۲۸) را راهب مصری انیانوس (Anianus) ابداع کرد، نک: همان، ص ۲۷۷ و ۴۵۱. <زاخانو>.

110- (ص ۶۲). «و الرابع دور...» (الخ) که اظهار مؤلف راجع به چهارمین دور ۹۵ ساله اشتباه است، بایستی که ۱،۱۷۵ ماه را به جای ۱،۱۷۶ ماه خواند؛ چه ماه اقترانی یا یک ماه قمری // ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۷۹۳ حلق؛ و ۱،۱۷۶ ماه قمری // ۳۴،۷۲۷ روز و ۲۳ ساعت و ۵۲۸ حلق = (مساوی) ۹۰،۱۴۹،۲۰۸ حلق، که اگر این مبلغ به حسب طول سال خورشیدی - یعنی - بر ۳۶۵ روز و $\frac{99}{1080}$ ساعت تقسیم شود، حاصل ۹،۴۶۷،۱۹۰ حلق باشد، که ما به حساب ۹۵ (ساله) می‌گیریم، باقی ۲۹ روز و ۱۳ ساعت و ۴۳۸ حلق - یعنی - جمع یک ماه قمری/۷۲۵ حلق - یا - یک ماه قمری بس زیادی است. حال اگر ۱،۱۷۵ ماه قمری به حساب گرفته آید، باقی ۷۲۵ حلق شود، و این نتیجه صحیح است؛ زیرا که آن پنج بار باقی دور ۱۹ ساله از همان دوری است، که پنج بار ضرب شده است: ۹۵ سال = ۱۹×۵، و ۱،۱۷۵ ماه قمری = ۲۳۵×۵، و ۳۵ ماه کیبسه - ۷×۵، و ۷۲۵ حلق = ۱۴۵×۵؛ الباقی مبین اختلاف بین حرکات خورشید و ماه در پایان دور است. <زاخانو>.

111- (ص ۶۲). «خلق» (أجزاء ساعت) که من آن را مطابق با ضبط عربی نوشتم، در عبری H.L.Q. که در کتاب «قانون مسعودی» غالباً «حلق» نوشته شده (ج ۱، ص ۱۸۱ بعد)، بهر خردتر زمان «رجع ارجع» (RG'IS) است، یک «رجع» = (مساوی) ۷۶ حلق باشد، و من هیچ نشانی از آن در کتابهای بیرونی نیافتم. من برای تسهیل امر کسانی که می‌خواهند

محاسبات مزبور را نیازمند، تطبیقی بین «خلق»ها و دیگر مقادیر زمان عرضه می‌کنم:

(الف). ۱۰۸۰ خلق، ۱ دقیقه، ۱۸ خلق، ۱ ثانیه، $\frac{3}{10}$ خلق، ۱ ثلثه، $\frac{1}{200}$ خلق، ۱ رابعه، $\frac{1}{12000}$ خلق، ۱ خامسه، $\frac{1}{720000}$ خلق. (ب). ۱ خلق = $\frac{1}{1080}$ ساعت، ۱ خلق = $\frac{1}{12000}$ دقیقه، ۱ خلق = $\frac{1}{720000}$ ثانیه، ۱ خلق = $\frac{1}{120000}$ رابعه، ۱ خلق = $\frac{1}{7200000}$ خامسه. (ج). ۱۰۸۰ خلق = ۱ ساعت، ۱ خلق = $\frac{1}{1080}$ ساعت، ۱ راجع = $\frac{1}{82080}$ ساعت. گاهشناسی یهودی در واقع دو نوع سال دارد، یکی سال یولیانی (به حساب رتآن ساموئل) و دیگر سال علمی منتج از تحقیقات «ایرخوس» (Hipparchus) که شاملوده محاسبات رتآن غذای بار غنباست. سالی که بیرونی یاد می‌کند، عبارت از ۳۶۵ روز و $\frac{3791}{4104}$ ساعت، همان سال رتآن عذی برابر با ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۹۹۷ خلق و ۴۸ راجع است؛ در این باب رجوع شود به کتاب «در باب حساب و تاریخ تقویم یهودیان»^۱ تألیف لازاروس بنداوید (L. Bendauid). راجع به منشأ این سال نمی‌توان تردیدی کرد، سالمه‌شناسان یهود آن را با تقسیم ۱۹ به ۱۹ «تسع عشریات» (Enneadecateris) متونی یافته‌اند؛ که عبارت است از ۲۳۵ ماه اترانی اترخسی (= ۶،۹۳۹ روز و ۱۶ ساعت و ۵۹۵ خلق) و این چیز زیادی در تقدیر جماسبات مشروح نظر به اختلاف میان منجمان یونان باستان و رتآن‌های یهودی - بانی تقویم یهود - نخواهد بود. عناصر تطبیق حرکات دوری شمس و قمر دو مقدار است: یکی طول ماه اترانی و دیگر طول سال شمسی؛ آنگاه که متون و کالیپوس دوره‌های شان را بنا کردند، این دو مقدار هنوز در مرتبه عالی دقت قطعی نشده بود، پس اختلافات ادوار ایشان از اینجاست. قرن‌ها بعد دانش اترخس این دو مقدار را چنان صورت قطعی بخشید، که نجوم جدید پس اندک در تصحیح آن کوشید؛ تطبیقات بین حرکات دوری خور و ماه، همانا با درجه عالی‌تری از وقت اجرا شد. بدین‌سان، سالمه‌شناسان یهودی ثبات بهتری از متون و کالیپوس یافتند، و محاسبات مزبور ثابت می‌کند که آنان از این امتیاز منتفع شدند. <زخاخوانو>.

۱۱۲- (ص ۶۲). حساب «ثمانیات» (Octaeteris) و «تسع عشریات» (Enneadecateris): الف.

هشتگانه، که یونانیان باستان سال خورشیدی را $\frac{1}{4}$ ۳۶۵ روز (یعنی بلندتر) و ماه اترانی را $\frac{1}{4}$ ۲۹ روز (یعنی کوتاهتر) حساب می‌کردند. یهودان سال خورشیدی را ۳۶۵ روز و $\frac{3791}{4104}$ ساعت، و ماه اترانی را ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۷۸۳ خلق حساب می‌کردند. ۹۹ ماه قمری

1. Zur Berechnung und Geschichte des Jüdischen Kalenders. Berlin, 1817, P. 32.

هشتگانی - هر يك ماه ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۷۸۳ حلق - برابر با ۲۹۲۳ روز و ۱۲ ساعت و ۷۴۷ حلق باشد، كه همین مساوی ۷۵،۷۷۷،۸۶۷ حلق است. اگر این عدد بر طول مدت سال خورشیدی - یعنی - ۳۶۵ روز و $\frac{53791}{4104}$ (= ۹،۴۶۷،۱۹۰ حلق) تقسیم شود، حاصل ۸ سال و باقی ۱۷ روز و ۱۲ ساعت و ۳۸۷ حلق می‌باشد. این همان تفاوت میان ادوار خورشیدی و ماه در پایان نخستین «هشتانه» است، یعنی ماه به پایان دور ۹۹ خود رسیده، آنگاه كه خورشید هنوز طی يك روز و ۱۳ ساعت و ۳۸۷ حلق حرکت دارد، تا به پایان هشتمین گردش خود برسد. بر طبق محاسبات یونانیان باستان، این اختلاف کمتر از $\frac{1}{4}$ روز بود؛ رش: کتاب (پیشگفته) ایدلر (۲۹۴/۱) - و چنان كه مؤلف ما گوید / ۳۸۷ حلق با دفت ریاضی، مطابق با $\frac{11}{120}$ ساعت نیست (طرز/ ۵۵، س ۵-۶) و در اینجا يك اختلاف به عبارت $\frac{1}{120}$ ساعت وجود دارد، زیرا $\frac{337}{1080}$ ساعت (= $\frac{48}{120}$ ساعت، در حالی كه $\frac{11}{30}$ ساعت (-) $\frac{44}{120}$ ساعت باشد. ب: نوزده گانه، كشف كرد كه ۲۳۵ ماه افرانی تقریباً مطابق با ۱۹ سال خورشیدی است، پس در بنای دور ۱۹ ساله خود سال خورشیدی را به عبارت $\frac{3}{19}$ روز حساب كرد، یعنی $\frac{1}{19}$ روز بلندتر از آنچه در هشتانه‌ها حساب شده بود (اشتهای كه بعدها كالپوس كوشید آن را جبران كند). درستتر محاسبه مزبور يهودی با مقادیر ابرخی بود كه: هر يك از ۲۳۵ ماه قمری برابر با ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۷۹۳ حلق است، كه عدد حاصل ۶،۹۳۹ روز و $\frac{893}{1060}$ ساعت، مساوی با ۱۷۹،۸۷۶،۷۵۵ حلق می‌باشد. اگر این عدد حلق‌ها بر طول سال خورشیدی ۳۶۵ روز و $\frac{53791}{4104}$ (= ۹،۴۶۷،۱۹۰ حلق) تقسیم شود، حاصل ۱۹ سال و باقی تنها ۱۴۵ حلق خواهد بود. بر طبق این محاسبه، تفاوت میان ادوار خور و ماه در پایان نخستین «نوزده گانه» بیش از ۱۴۵ حلق یا $\frac{19}{516}$ ساعت نباشد - یعنی - كمی بیشتر از $\frac{1}{7}$ ساعت یا $\frac{1}{165}$ روز؛ در حالی كه مطابق با كالپوس این اختلاف بزرگتر - یعنی - $\frac{19}{76}$ روز (-) $\frac{1}{4}$ روز بود. این اصلاح نوزده‌خانه متونی يهودان را به بسط دور ۷۶ ساله كالپوسی قادر ساخت، كه چهار بار نوزده‌خانه را با حذف «يك» روز بنا كرد؛ حساب يهودی درستتر از كالپوس است، كه سال خورشیدی را چنین بلند محسوب داشت <زاخائو>.

113- (ص ۶۳). «المحزوره» (ج: محازی) كه درباره معنای كلمه «MHZWR» به يك فصل مشتمل از كتاب «SFR IJ'IBVR» ابراهام بارخیه (A. Barchiyah) ویرایش «فیلیپووسکی / H. Filipowski» (لندن، ۱۸۵۱)، كتاب ۲، فصل ۴ (BFIRRŠ CHS H'MHZWR) رجوع شود. در آغاز این شرح (طرز/ ۵۵، س ۸) يك افتادگی بنظر می‌رسد، چه نه همان چیزی است كه مؤلف يك امر فنی خارجی را (مانند «محزوره») بدون توضیح قبلی معنای آن معرفی كند

(و این چنان موردی نیست) <زاخائو>. البته بیرونی جای دیگر این اصطلاح فتی را توضیح داده. اینک ما برای جبران سقط احتمالی مزبور در این موضع، هم به شرح موجز و بلیغ وی (باب هفتم قانون مسعودی) درباره دو اصطلاح «عبور» و «محزور» روی می آوریم، که در باب سالهای یهود و ماهها و جشن های ایشان، حساب آنها و تاریخ های سه گانه نسبت به یکدیگر، گوید که سال یهود اگر «بسیطه» باشد، ماههای آن دوازده تااست، و اگر «کبیسه» باشد که ماههای آن سیزده تااست - و اسم این در نزد ایشان «عبور» است. نظام «عبور» که خلال سالهای بسیطه در ۱۹ سال به حال خود باز گردد، همانا «محزور» نام دارد؛ و این ماه زیادی در سال «عبور» سی روز است، جای آن میان ماههای پنجم و ششم باشد، چندان که به صورت ماه ششم درآید، و آن به نام «آذر» نشان یابد، و هم به آذر «یکم» از بهر جمع آمدن «دو» آذر در جزو ماههای سیزده گانه شناخته آید. ترتیب عبور را در سال «محزور» کلمتی است که بدان یاری جویند، و آن «بهزیجوج» است - یعنی - سال دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و شانزدهم و هیجدهم که در «محزور»، عبورها کبیسه و در دیگر آنها بسیطه اند.^۱

<اذکائی>.

۱۱۴ - (ص ۶۳). اختلاف «ترتیب عبور» هم به سبب و حساب اختلاف آغاز «سنی عالم» (- تاریخ آدم) یهود است، چه جهان در زمان اعتدال ربیعی - یعنی - در «توقف» نیسان آفریده شد؛ اما سال در حساب گاهشناسان یهودی اول اعتدال ربیعی آغاز نمی شود، بلکه از اعتدال خریفی - یعنی - «توقف» تشری آغاز نماید. اینک مسأله آغاز نخستین سال «تاریخ عالم»، هم از اینرو جوابهای مختلف داشته است؛ بعضی از اعتدال ربیعی مقدم بر خلقت عالم، دیگران از اعتدال ربیعی مؤخر بر آفرینش جهان آغاز کنند. برخی هم سال را از میانگاه زمان آفرینش نخستین حساب کنند؛ برخی دیگر سال پسین را به عنوان «نخستین» سال «نخستین» نوزدهانه برشمارند؛ رجوع شود به همان کتاب *المعبر* (Sefer-ṣ-Ehur) ابراهیم برخیا (۷/۳، ص ۹۶) و برحسب این اختلاف هم، ترتیب سالهای کبیسه طی نوزدهانه ها مختلف ضبط شده است. «ترتیب عبور» جبیطیج (GBTBG) که سنّه (تأمه) ثانی خلقت را، همچون نخستین سال از نخستین نوزدهانه به حساب می گیرد، هم در تقدیر «تشوبها» (مدعای) ربان «های جاثون بن شریه» هم روزگار مؤلف ما - بیرونی - آمده است؛ بنگرید همان کتاب ابراهیم برخیا (ص ۹۷، س ۳۶). ترتیب عبوره جوهادزط (GVHADZT) را، که از زمان ابن میمون و هم به

طریق وی قاعده شرعی شده، بیرونی یاد نکرده است. ترتیب‌های سه‌گانه «عبوره که مؤلف در شکل دایره یکجا نموده، مبنی براین اصل‌اند که: از هفت فاصله بین هر دو سال کیسه، پنج فاصله هر دو سال‌اند، و دو فاصله هر یک سال است. <زاختاو>.

115- (ص ۶۵). «دور الشمس...» (الخ) که باید گفت «دور خورشیدی» (MIZVR LIMI)

۲۸ ساله عبارت است از سالهای یولیانی ۳۶۵ $\frac{1}{4}$ روز؛ که هم در پایان این دور زمان به همان «روز» هفته باز می‌گردد؛ رش: همان «دستنامه» ایدلر (۷۲/۱) <زاختاو> و به تعلیقه <232> رجوع شود. لیکن باید افزود یک دور خورشیدی ۴۹ ساله نیز در میان جماعتی از یهودان (- قومران) معمول بوده، که هم مؤسس برحساب هفتگانی است (۴۹ = ۷×۷) و بیرونی خود از این دور شمسی در فرگرد هفتم (در باب آدوار و تقوفا سنی یهود/بند ۴۰) به عنوان دور ۵۰ ساله «یوبیل» (Yobel) یاد کرده است (طز/۱۷۶) <231>. اما تسمیه دور مزبور به «یوبیل/جوبیلی» (Jubilee) از آنروست که در تورات آمده است خداوند خطاب به موسی گفت: «و برای خود هفت سبت سالها بشمار - یعنی - هفت در هفت سال، و مدت هفت سبت سالها برای تو چهل و نه سال خواهد بود» (لاویان، ۲۵/۸) و یکی از کتابهای افزون‌نوشته (آپوکریفای) توراتی. همانا کتاب «جوبیلی‌ها» ست (هفتگانی) که هم بنابر حساب مزبور، هر هفت سال خورشیدی ۳۶۴۰ روزه یک دور گونی (- تکوین) به عنوان «تکوین صغیر» نامیده شود، که در واقع تکرار مضمون سفر تکوین (باب یکم) تا سفر خروج (باب ۱۲) مرتبط با داستان موسی و خروج بنی‌اسرائیل از مصر است. اما آدوار سال خورشیدی ۳۶۴۰ روزه یوبیلی/جوبیلی به مبدأ تاریخ «طوفان» باشد، که یهودان بدین مبدأ از دیگر نظام‌های سالمه‌شناسی جدا می‌شوند؛ چه این قانون و عمل بدان هم به سبب پرهیز از هر چیز غیرواضح و بی‌ثباتی است، چنان که مضامین کتاب «جوبیلی‌ها» همچون یک رساله اصولی آمر بدان می‌باشد. اما کتاب «یوبیل» (به تعبیر بیرونی) از جمله بازیافته‌های جماعت «قومران» یهود (- آستاندمشق) است، که حسب همسنجی نسخه‌های خطی عبری آن با کتاب «انوخ» (مؤلف به سال ۱۷۰ ق.م) تاریخ تألیف آن را بین ۱۴۰/۵۰ تا ۵۰/۰ بر رویهم حدود سال ۱۰۰ ق.م تحدید نموده‌اند^۱. جالب توجه آن که بیرونی در زمان خود این کتاب را زیر دست داشته، اما زاختاو - که هنوز نسخه‌های آن کشف نشده بود - از این اثر یکسره بی‌اطلاع مانده است. <اذکائی>.

1. The Old Testament (O. Eissfeldt), Oxford, 1965, PP. 606-608.

۱۱۶- (ص ۶۵). این قاعده را «دحیوٲ» (Dchyyôth) گویند که بشرح می‌آید، و از پنج دحیوٲ گاه‌شناسی یهود، IHADV - IH - ADV - BTVTHQPT - GTRD، که قواعد معین ترتب تاریخ - یعنی - «نوروز» اند و از یک روز هفته به دیگر روز انتقال یابد، مؤلف ما فقط نخستین آنها - یعنی - «ARV» یا قاعده‌ای را یاد کرده، که نوروز (روز اول سال) هرگز یکشنبه یا چهارشنبه یا جمعه نتواند بود. از عبارت «و آن الفصح الذی هو مثل اول نیشان... الخ»، من چنین دریافتم که «فصح» یعنی روز ۱۵ نیشان، و یکم نیشان همواره در همان روز هفته می‌افتد. قاعدهٔ «ADV» با قاعدهٔ «BDV» مرتبط باشد، این که «فصح» هرگز به روز دوشنبه، چهارشنبه یا جمعه نخواهد افتاد از این قرار: فصح بایستی ۱۶۳مین روز از پایان سال باشد، تقسیم ۱۶۳ بر ۷ باقی آن ۲ شود. اگر نوروز «یکشنبه» افتد، روز پسین سال پیشین «شنبه» است، و ۱۶۳مین روز از پایان سال «جمعه» باشد؛ اگر نوروز «چهارشنبه» افتد، ۱۶۳مین روز از پایان سال «دوشنبه» باشد؛ اگر نوروز «جمعه» افتد، ۱۶۳مین روز از پایان سال «چهارشنبه» باشد؛ رن: «تاریخ و نظام گاه‌شناسی یهودان»^۱ تألیف «لویسن» (Lewisoñ) و در باب تطبیق بین چهار روز <222> که «تواند» نوروز باشد (موسوم به ADB:II Š'RIS) رجوع به همان کتاب ابراهیم یرخیا (۲ / ف ۹) شود. <زاخانو>.

۱۱۷- (ص ۶۷). در باب حساب «رؤیة الهلال» (QSTH HRAIH) یعنی این که بهری از گردش ماه بین قران و لحظهٔ مرئی شدن آن در مکان باشد، رجوع کنید به کتاب «پیشگفته» «مبحث سال عرفی یهودی» میلدن (فصل ۱۳) و کتاب «پیشگفته» «در باب حساب و تاریخ تقویم یهودان» بنداوید (بند ۳۶) و مفهوم حرکت ماه در عبری «MHL'D AM'AY» خوانده شود، حرکت «حقیقی» هم (MHL'D AMTY) گفته آید؛ رجوع کنید به کتاب «QDV\$ HHD\$» ابن میمون (ف ۱/۶؛ ف ۱۵/۱۱). <زاخانو>.

۱۱۸- (ص ۶۷). «فروح» (Puruah) یک اسم توراتی، از جمله پدر «یهوشافاطه وکیل سلیمان در قبیلهٔ «یساکاره» (ملوک یکم، ۱۷/۴) است. <زاخانو - اذکائی>.

۱۱۹- (ص ۶۷). «المیلادیه» (فرقه) که چون ماه را با لحظهٔ اقتران آغاز کنند، در این خصوص با رننایان به خلاف باشند؛ چه آغاز ماه (- یعنی آغاز ماه نخستین یا نوروز) را «نه فقط» منوط به اقتران، بل به دیگر شرایط معین هم کنند - یعنی - وضع «WIL» (کتاب لازاروس بنداوید، بند ۳۶). رننایان در هر چیزی نسبت به همانندسازی تقویم خود - برحسب تعین نجومی قران -

به گاهنامه باستانی ترکوشیدند که مبنی بر رصد «ماه نو» بوده است. شوارتز (A. Schwarz) بدین تمایل محافظه کارانه نسبت به اصلاح تقویم یهود، در کتاب «تقویم یهودی» (ص ۵۹-۶۱) اشاره کرده است؛ نیز رجوع شود به همان «سفر عبوره ابراهیم برخیا» (ص ۶۸، س ۶؛ ص ۶۹، س ۲۱) «زخائو».

120- (ص ۶۷). «هئان» (رأس الجالوت) که بانی انشعاب بزرگ در دنیای یهود شده، وی در نیمه دوم سده هشتم (م) در فلسطین می زیست. برای شرح حال وی به «تاریخ یهودان» (آلمانی) تألیف «گراثس» (ج ۵، ص ۱۷۴) و برای اصلاح «عائانه» در تقویم (ص ۴۵۴) رجوع شود. شجرة «عئان/عئان» مورد بحث فراوان شده است، نک: همان کتاب گراثس (ص ۴۱۷ و ۴۱۸) و کتاب معارف فرانیان^۱ (تریگلاندی J. Triglandii). «زخائو» فرقه «قرائیم» که در نیمه ۲ سده ۸ (م) در میانرودان (بابل) برآمد، با تفسیر تلمودی تورات سخت مخالف بود؛ مؤسس آن «عئان بن داووده» (که فرقه به اسم او «عائانه/عئانه» هم نامیده می شود) در عهد خلیفه منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هـ. ق) چون خود را رئیس مذهبی یهودان (- رأس الجالوت) می دانست، سرانجام به زندان افتاد (۱۵۰ ق / ۷۶۷ م) و در آنجا با امام «ابوحنیفه» واضح مذهب حنفی آشنا شد. تحت تأثیر افکار ابوحنیفه چون از زندان رهایی یافت. خود فرقه «عائانه/عئانه» را پایه گذاری کرد. سپس با برآمدن «بنیامین» نهاوندی (ح ۸۳۰ / ۲۱۵ ق) که بادی عهد جدیدی در نهضت عائانه شد، اصول اعتقادی آن فرقه حسب روشهای او «قرائیم» نام یافت.^۲ «اذکائی».

121- (ص ۷۰). «الصاحب ابوالقاسم اسماعیل بن عباد طالقانی» (۳۲۶-۳۸۵ هـ. ق) وزیر نامدار فرمانروایان بویه ای، مؤیدالدوله دیلمی (۳۶۶-۳۷۳ هـ. ق) و فخرالدوله دیلمی (۳۶۶-۳۸۷ هـ. ق) که ادیب باارز و بزرگی هم بوده، دیوان و رسائل و اشعار و آثار ادبی دیگر نیز داشته است؛ رش: شرح احوال و آثار صاحب بن عباد، تألیف احمد بهمنیار، دانشگاه تهران، ۱۳۴۴. «زخائو - اذکائی».

122- (ص ۷۱). «حجّة الوداع» (Farewell Pilgrimage) که اشرینگر در کتاب (سابق الذکر) «زندگی و آموزه محمد» (۵۱۵/۳) به شرح آورده، درباره تحریم «نسی» (Intercalation) از طرف پیامبر (ص ۵۳۴ بیعد) «زخائو».

1. Notitia Karneorum, Hamburg, 1714, P. 46.

۲. دائرةالمعارف فارسی (مصادیق)، ج ۲، ص ۴۰۲۱.

۱۲۳- (ص ۷۲). ابن ذرید آزدی (م ۳۲۱ هـ. ق) لغوی مشهور از مکتب بصری در بغداد، صاحب «جمهر اللغة» که درباره وی به کتاب «علمای نحو عربی» (آلمانی) تألیف «فلوگل» (G. Flugel) رجوع شود (ص ۱۰۱). <زاخانو>.

۱۲۴- (ص ۷۲). ابوسهل عیسی بن یحیی مسیحی گرگانی (م ۴۰۳ ق/ ۱۰۱۲ م) پزشک دانشمند همروزگار ابوریحان بیرونی، که با وی در دربار خوارزمشاهان گرگانجی - ابوالحسن علی بن مأمون (۳۸۷-ح/ ۴۰۰ ق) و ابوالعباس مأمون بن مأمون (۴۰۰-۴۰۷ ق) می زیست؛ سال وفات او معلوم نیست، احتمالاً بین سالهای ۴۰۰-۴۰۳ هـ. ق درگذشته باشد؛ بنگرید: «تاریخ پزشکان و طبیبان اسلامی» (آلمانی) تألیف ووستفند (F. Wüstenfeld)، ص ۵۹/ش ۱۱۸ <زاخانو>. ابوسهل مسیحی در عین حال از رایشان سیاسی خوارزمشاهان می بود، و چون سلطان محمود غزنوی (۳۸۸-۴۲۱ هـ. ق) دانشمندان مقیم آن دربار را - که گمان بر الحاد و قریظ ایشان برده بود - به غزنه فراخواند، ابوالعلی بن سینا (۳۷۰-۴۲۸ هـ. ق) و ابوسهل مسیحی گریختند و از بیابان خوارزم روی به گرگان آوردند، که ابوسهل هم در آن بیابان درگذشت (۴۰۳ هـ. ق) و ابن سینا جان بدر برد. ابوسهل مسیحی از استادان پزشکی ابن سینا و هم بیرونی بشمار آمده، که البته حق استادی وی بر ابوریحان بسی بیشتر می نماید؛ چه حسب دریافت ما بیرونی آشنایی بیشین خود را در زبان سریانی، به ویژه آگاهی های دقیق اهل بیتی براخبار و احوال و اعیاد مسیحیان، شناخت منابع تاریخ و تقویم ایشان را بایستی مرهون اسناد ابوسهل مسیحی و دانش او بوده باشد. به علاوه، ابوسهل مسیحی ۱۲ رساله و کتاب حکمی و طبی و ریاضی خویش را بزرگوارانه هم به نام ابوریحان بیرونی ساخته، که از این فرار است: ۱- مبادی الهندسه (= بنیادهای ریاضی)، ۲- رسوم الحركات فی الاشياء ذوات الوضع (= قوانین حرکت در اشياء مکانگیر)، ۳- سکون الارض او حرکتها (= سکون یا حرکت زمین)، ۴- التوسط بین ارسطو طاليس و جالينوس فی المحرک الاول (= میانجیگری بین ارسطو و جالینوس در مورد محرک نخستین)، ۵- دلالة اللفظ علی المعنی (= دلالت لفظ برمعنا/Semantics)، ۶- سبب تیرد ایام المعجوز (= سبب سرمای روزهای پیرزن <369>)، ۷- علّة التریبة التي تستعمل فی احکام النجوم (= انگیزه تربیت/Amélioration؟ که در احکام نجوم بکار می رود)، ۸- آداب صحبة الملوك (= آیین های همنشینی با شاهان)، ۹- قوانین الصناعة (- قوانین صنعت کیمیا؟)، ۱۰- دستور الخط (= دستور رسم هندسی؟)، ۱۱- الغزلیات الشمسية (= طلوع غات خورشیدی)، ۱۲- الرسالة النرجسية (= نرگس نامه) که علت

تسمیه‌اش دانسته نیست.^۱ جز اینها آثار دیگری از ابوسهل مسیحی یاد کرده‌اند که اینک نسخی از آنها موجود است: (۱) *الکتاب المائنة فی الصناعة الطبیة* (یک دانشنامه پزشکی در صد رساله) که حدود سال ۵۴۰۰ ه. ق تحریر شده، به عنوان «کتاب المسیحی فی اصول الطب» نیز معروف است؛ (۲) *الطّب الکلی*، (۳) *اظهار حکمة الله تعالی فی خلق الانسان* (درباره منافع و وظائف اعضای بدن انسان) و *خُرده رسالات وی*؛ (۴) *اصناف العلوم الحکمیة*، (۵) *ارکان العالم*، (۶) *مبادیء الموجودات الطبیعیة*، (۷) *تلخیص کتاب السماء و العالم لارسطوطالیس*.^۲ مراجع بیشتر در شرح حال ابوسهل مسیحی می‌توان کتابهای دکتر ذبیح‌الله صفا^۳، سیریل الگود^۴ و مافرد اونمان^۵ را یاد کرد. <اذکائی>.

125- (ص ۷۳). جعفر الصادق (امام ابوعبدالله جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب) یکی از امامان دوازده‌گانه شیعه، که در سال ۵۸۰ ه. ق زاده شد و به سال ۱۴۶ درگذشت [صح/ ۸۳- ۱۲۸ ه. ق]. در باره مذهب «جعفری» که منسوب به اوست، رش: الملل و النحل شهرستانی (طبع کورتز، ص ۱۲۴) و نیز همان کتاب (پیشگفته) تاریخ پزشکان و طبعیان مسلمان و وستفالد (ش ۲۴) <زاخان>.

126- (ص ۷۳). «صومو...» (الخ) که این حدیث در «صحیح بخاری (طبع «کرل»، ۴۷۲/۱) آمده، دیگر احادیث هم در این باب (ص ۷۸ و ۴۷۶ پیوسته) یاد شده؛ رش: المؤطا مالک بن انس، چاپ بولاق، ج ۲ (فصل ۸۴) <زاخان>.

127- (ص ۷۶). همین خبر را نیز ابن اثیر گزارده (الکامل، ۳/۶) و متعاقب آن که محمد بن سلیمان عباسی عامل کوفه ابن ابی‌العرجا را کشت، از مقام خود برکنار شد (سال ۱۵۳ یا ۱۵۵) و داستان حاکی است که جعل احادیث هم در آن زمان در سراسر دنیای اسلام رایج بوده، ابن ابی‌العرجا را هم ابن‌الندیم یاد کرده است (الفهرست، ۳۳۸) <زاخان>.

128- (ص ۷۷). هجول الشهوره یا زیگواره ماههای افروم و ملل قدیم عالم را، ما برحسب سنخ و جنس آنها در چهار بخش «الف، ب، ج، د» تنظیم مجدد کرده‌ایم (بندهای ۶۵-۶۸) و باید

۱. فارنامه بیرونی (پ. اذکائی)، تهران، ۱۳۵۲، ص ۶۳-۶۴.

۲. تاریخ‌الادب العربی (بروکلمان)، ج ۴، ص ۲۹۴-۲۹۵.

۳. جشن‌نامه ابن‌سینا، ج ۱، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۳۱، ص ۱۴-۱۵ و ۲۷. تاریخ علوم عقلی، چاپ ۲، دانشگاه تهران، ۱۳۳۶، ص ۲۸۷/۱ احوال و آثار ابوریحان بیرونی، تهران، ۱۳۵۲، ص ۳۸-۳۹.

۴. تاریخ پزشکی ایران، نوحه دکتر باقر عرفانی، تهران، ۱۳۵۶، ص ۲۱۴ و ۲۱۶-۲۱۷.

5. Die Medizin im Islam (M. Ullmann), Leiden, 1970, P. 151.

گفت که ستون‌های «اهل قبا» و «اهل بخارتک» (بند) تنها در نسخه داد (طرز/ ۶۹) باشد و در نسخه‌های عس/ توپ وجود ندارد؛ هم چنین ستون «الترک» (بند) که باز در داد/ طرز (ص ۷۱) وجود دارد، ما عنوان آن را به «الترکمان» بدل کردیم <اذکائی>، اینک یادداشت‌های زاخانو را مربوط به هر یک می‌آوریم:

(۱). «قبا» (ستون ۱) دومین شهر بزرگ فرغانه که چندان دور از «شاش» نباشد، ابن حوقل آنجا را وصف نموده (صورة الارض/ ۳۹۴) و نیز یاقوت (معجم البلدان، ۲۲/۴) و اما کلمه «بخارتک» (بخارتک) من در اینجا قادر به توضیح آن نیستم، شاید که این اسم ربطی به «بخاره» (= معبد بودائی) داشته باشد.

(۲). نامهای (ستون ۱) در میان ترکان مشرقی (کاشغر و یارکند) معمول است^۱، اما نامهای (ستون ۸) نامرتب است؛ چنان که: ماه بزرگ، ماه کوچک، نخستین ماه، دومین ماه، ششمین ماه، پنجمین ماه، هشتمین ماه، نهمین ماه، دهمین ماه، چهارمین ماه، سومین ماه، هفتمین ماه، دهمین ماه، همان کتاب «شاه» (ص ۷۵) و هر دو ستون به ویژه از حیث ارائه باستانی‌ترین نمونه زبان ترکی مغتنم است.

(۳). «اوکتومبریوس» (ستون ۵) شاید که بهتر باشد آن را «اوکتمبریوس» (Octembrius) خواند، همخوان با «اوکتمبر» (Octembre) که معمولاً همبر یا «اکتبر» (Octobre) می‌آید^۲. <زاخلانو>.

(#). برای نام ماههای ملل قدیم مزبور رجوع شود: ۱. ارنابی (ف/ ۵ ب/ ۲) گاهشماری شی راده (ص ۱۹۶-۲۰۰)، ۲. سیستانی (ف/ ۵ ب/ ۳) گاهشماری (ص ۱۹۶)، ۳. سفدی (ف/ ۵ ب/ ۱۱) <۹۵>، ۴. خوارزمی (ف/ ۵ ب/ ۱۲) <۹۶>، ۵. مصری (ف/ ۵ ب/ ۱۹) <۹۸>، ۶. رومی (ف/ ۵ ب/ ۲۰ و ۲۱) که همه جا مراد از «اوکتومبریوس» چنان که گذشت همان «Octembrius» باشد. ۷. یهودی (ف/ ۵ ب/ ۲۶)، ۸. سریانی (ف/ ۵ ب/ ۴۴)، ۹. عربی (ف/ ۵ ب/ ۴۴ و ۵۸). <اذکائی>.

1. *A sketch of the Turki Language as Spoken in Eastern Turkistan* (R. B. Shaw), Lahore, 1875, P. 77. *Époque Célébraire* (J. Grave), London, 1650, P. 5.
2. *Lexique Roman en Dictionnaire de la Langue des Troubadours* (Reynaud), tom VI, P. 300.

فرگرد ششم (VI)

129- (ص ۸۳). ۲۱۰ ساله از برای مدت توقف یهودان در مصر بدین طریق حاصل شده است: مدت بین زایش ابراهیم و موسی / ۴۲۰ سال، موسی / ۸۰ ساله بود که مصر را ترک گفت، مدت بین زایش ابراهیم و «خروج» از مصر / ۵۰۰ سال؛ باز هم: ابراهیم / ۱۰۰ ساله بود که اسحاق زاده شد، اسحاق / ۶۰ ساله بود که یعقوب زاده شد، یعقوب / ۱۳۰ ساله بود که وارد مصر شد، مدت بین زایش ابراهیم و وارد شدن یعقوب به مصر / ۲۹۰ سال؛ و اینک تفاوت بین دو عدد (۵۰۰-۲۹۰) = ۲۱۰ سال، مبین طول مدتی است که یهودان در مصر اقامت کردند <زاخائو>.

130- (ص ۸۴). «سیدر عولام» (Seder 'Olām). یعنی «ترتیب / نظم / سنی عالم» (= رایشن جهان / Ordo Mundi) که یک کتاب معروف عبری در باب «سال‌شناسی» (Chronology) تاریخ یهود است، آن را تا ۲۲ سال پس از ویرانی «معبد» (اورشلیم) به دست امپراطور روم «تیتوس» / Titus (۶۷-۸۱ م) پیش می‌برد. آنچه بیرونی بدان ارجاع می‌دهد: «SIDR 'ULM RBA» است، نه: «SDR 'ULM ZUTA»؛ رش: «سال‌های عبری بزرگ و کوچک»^۱، ویرایش مایر (Joh. Meyer) ولیکن من ناگزیر از اظهار این مطلب هستم که برخی از ارقام منقول بیرونی به استناد این کتاب، در متن طبع «مایر» یا پیدا نمی‌شود و یا موافق با آن نباشد. <زاخائو>. باید افزود که «سدر عولم ربا» (Seder Olam) (Rabbi Yosi که بیرونی بدان ارجاع می‌دهد، از «رببی یوسی بن حلفنه» (Rabbi Yosi ben Halaftha) مؤلف در سده دوم میلادی است؛ ولی «سدر عولم زوت» (Seder Olam Zuta) که یک متن کوچک و متعم آن یکی است، احتمالاً در سده هشتم (م) نوشته آمده است.^۲ <اذکائی>.

131- (ص ۸۴). جدول‌های (بند ۷ و ۸) دارای چندین اشتباه فاحش در ستون «الجمله» (= جمع) است، چنان که سه رقم پسین در «جمله» سال‌های سدر عولام باید / ۴۶۰، ۵۰۰، ۵۰۳ (ص ۷۶) و در همان ستون (ص ۷۸) یازده رقم پسین در «جمله» باید / ۷۸۱، ۸۱۰، ۸۶۵، ۸۶۷، ۸۹۸، ۹۰۹، ۹۲۰، ۹۹۰، ۱۰۸۰، ۱۰۵۶۳، ۲۱۶۳ باشد. <زاخائو>.

1. *Chronicon Hebraeorum Majus et Minus*, Amstelodami, 1699.

2. *The New Encyclopaedia of Britannica*, v.IX, p. 22.

132- (ص ۸۷). «الحشویه (و) الدهریه»، اولی یک فرقه بدعتگذار از فلاسفه اسلامی است، که قائل به تأویل در وحی الهی و اهل تجسیم نسبت به خدا باشند؛ رش: کشف اصطلاحات الفنون تهانوی (ج ۱، ص ۳۹۶-۷) و فرقه دوم منسوب به «دهر» اند، که تقریباً منطبق با «زروان اکران» (زمان بی‌کران) اوستایی باشد؛ دهریّه یک مکتب الحادی از فلاسفه است، قائل بدین که «دهره» (زمان) قدیم/ ازلّی است، و سبب هر چیزی را هم به «دهره» نسبت دهند؛ رش: همان (ج ۱، ص ۴۸۰) <زاخائو>.

133- (ص ۸۷). که مؤلف از این پس به ابو معشر بلخی <39> مؤلف کتابهای «الموالمید» و «السهمین» می‌تازد (بندهای ۱۰-۲۰). موضوع بحث «عطبات الکواکب» (= بخشش‌های اختران: کدخداه و هیلاج) است، رش: «تاریخ ستاره‌شناسی باستانی» دلامبر/ Delambre (ج ۲، ص ۵۴۶) که مسأله طول عمر آدمی مطرح می‌باشد؛ این که اگر در لحظه ولادت وی کواکب چنان مواضع را داشته و در چنین اوضاع نسبت به هم بوده باشند ناظر به مطلوبترین حال است. برای توضیح مفصل اصطلاحات احکام نجومی مزبور، من به «کشف اصطلاحات الفنون» تهانوی (کلکته / ۱۸۶۲) ارجاع می‌دهم. <زاخائو> من به «باب پنجم در احکام نجوم» کتاب التفهیم خود بیرونی (طبع همایی) ارجاع می‌دهم (ص ۳۱۶-) که هر چند خود «کمترین اعتقاد» بدان نداشته، هم در این باب اغلب به کتابهای ابو معشر استناد نموده است. اینک در مورد دو اصطلاح «هیلاج» و کدخداه (طرز، ۱/۷۹) اجمالاً گوید: «وقت برآمدن و زادن که او را مولد خوانند...، اندر وقت مولد هیلاج دانسته آید و کدخداه...؛ هیلاج (به فارسی) زن مرد/ کدبانو (Mater familias) را گویند، و کدخداه مرد او (Pater familias) که «ربّ البیت» (رایی) است - یعنی - کوکبی که بر موضع هیلاج مستولی باشد و هیلاج از پنج جای جویند...؛ و هیلاج دلیل عمر است و کدخدا دلیل کمیت عمر بُود... و همیشه درجه طالع تسیر کنند...، که چون عمر از جای هیلاج بود... بدان حدّ که آنجای رسد به پارسی «جان بختان/بخشان» (= قاسم‌الروح) خوانند...؛ (و اما) طالع (Horoscope/ Radices) آن بُود که اندر وقت به افق مشرق آمده باشد از منطقه البروج (Ecliptic) آن برج را «طالع» و درجه (اش) را درجه طالع خوانند؛ و چون منطقه البروج را به دوازده بخشش ناهموار قسمت کرده، آغازشان از درجه طالع بود سوی توالی بروج (Figures) آن را خانه (House) ها خوانند؛ و آن «خانه» (= بیت) که آغازشان از افق آید به مشرق و مغرب، یا از فلک نصف‌النهار (Meridian) زیر زمین و زیرش (آنها را) وتد (Cardo) نام کنند - یعنی - میخها؛ و اوتاد (Cardines) [چهار است]؛ نخستین را وتد طالع

(Cardo Horoscopi) - خانه یکم (Primus)، دوم را وتد الارض (Cardo Terrae) - خانه چهارم (Quartus)، سوم را وتد غارب (Cardo Occasus) - خانه هفتم (Septimus)، چهارم را وتد السماء (Cardo Coeli) - خانه دهم (Decimus) خوانند...؛ (و چون) «وتد» وسط السماء خانه دهم بود، اگر درجه او به برج دهم افتد (از برج طالع) وتد «قائم» گویند؛ و اگر درجه او اندر برج یازدهم افتد (از برج طالع) وتد «مایل» گویند...؛ (و اینکه) خانه آفتاب «آسند» است، بالست (Altitude) آن ۱۹ درجه و حمل باشد؛ آنگاه هر سالی را «طالع» او بیرون آرند، چون آفتاب بدان دقیقه باز رسد کجا به «اصل» مولد بودست...؛ پس این است اصلها؛ کلی که بحاصل باید کردن، هر تحویل سال عالم را و ارباعش (Quarters) و بهر اجتماع و استقبال... (الخ).^۱ آنگاه زاخائو به جهات اوتاد اربعه هم به وقت «مولد» اشاره کرده (که البته در تضاعیف التفهیم به تفصیل آمده است) این که: (۱) وتد طالع نمودگر طلوع در مشرق حین ولادت است، (۲) وتد الارض نمودگر (نیمکره نامریی) زیر زمین است، (۳) وتد غارب نمودگر غروب در مغرب حین ولادت است، (۴) وتد السماء نمودگر (نیمکره مرئی) زبرزمین است؛ سپس در تفسیر این عبارت «فی وتد و ربع مذکر موافق» (طرز/ ۱۷۹) گوید که من از «ربع» (Quarter) بهری از چهار «مثلثه» [عنصری] در صورت‌های بروجی می‌فهمم - یعنی - مثلثات آبی، خاکی، آتشی و هوایی که یا مذکر و یا مؤنث باشند [درک بسیار درستی است]، رش: «بنیاد اخترشناسی و اخترخوانی باستان» او هلمان/ M. Uhlemann (ص ۶۶ و ۶۷). اما اصطلاح «موافق» (Concordant) راجع است به هر دو موضع از دایره البروج، که در فاصله مساوی از دو نقطه اعتدالین قرار گرفته‌اند؛ چنان که با یکدیگر صورتهای فلکی موسوم به تسدیس، یا تثلیث و یا مقابله را شکل می‌دهند؛ رش: «کشاف اصطلاحات الفنون» تهانوی (۲/ ۱۳۹۲) که این معنا را در اصطلاح «تناظر» بیان کرده (و این معنا صحیحتر است) <اذکائی>.

134 - (ص ۸۸)، «ویسقط النحسان...» (الخ) که کلمه «سقط» متضاد با «نظر» است، و باید گفت که پنج «منظر» وجود دارد: (۱) تسدیس - یعنی - بُعد سیارات از یکدیگر / ۶۰ درجه باشد، (۲) تربیع - یعنی - بُعد میان آنها / ۹۰ درجه باشد، (۳) تثلیث - یعنی - بُعد میان آنها / ۱۲۰ درجه باشد، (۴) مقابله - یعنی - بُعد میان آنها / ۱۸۰ درجه باشد، (۵) استقبال - یعنی - مقابله خور و ماه، هر نسبت دیگری میان دو سیاره «سقوطه» (= برافتادن) خوانده شود <زخائو>.

135- (ص ۸۸). «الرأس» (Caput) مراد نقطه (عقدۀ) شمالی جوزهر (Draconi) و «جوزهر» دو نقطه‌ای باشد که دو دایره از افلاک بر آن دو (عقدۀ) تقاطع نمایند (چنان که مثلاً عقدتین قمر نقاط تقاطع مدار ماه با دائرة البروج باشد) و نقطه (عقدۀ) جنوبی جوزهر را «ذنب» (= دم) گویند. گروهی از منجمان رأس و ذنب را طبع دهند و گویند که رأس گرم است و سعد و دلیل بر فزونی به همه چیزها، و ذنب سرد و نحس و دلیل بر کمی از همه چیزها...» (التفهیم؛ ص ۱۲۲ و ۳۵۸) «اذکائی»؛ و هر گرفتگی خور یا ماه را هم «نحس» دانستند، رشن: کتاب (پیشگفته) دلامر (۲/ ۲۲۶) «زاخانو».

136- (ص ۸۸). «۲۱۵» که عناصر این مبلغ درست روشن نباشد؛ چه اگر خورشید ۱۲۰ و ۳۰ سال دهد، ماه و ماهید و هر مزد هم ۲۵ و ۸ و ۱۲ سال، مبلغ حاصل ۱۹۵ سال می‌باشد؛ از اینرو در تسبیر اختر خوانان این ۲۰ سال محذوف اظهار نمی‌شود. مشکل که آنها به مثابه عطیۀ زحل یا مریخ مطمح نظر قرار گیرند، چون این دو اختر نحس‌اند و بسا که هم از تأثیر عطارد باشد، می‌توان حدس زد که جایی در متن سقطی رخ داده است. «زاخانو».

137- (ص ۸۸). «قران اوسطه زحل و مشتری/ ۲۴۰ سال، قران «اصغر»/ ۲۰ سال و قران «اکبر»/ ۹۶۰ سال است، رشن: گفتار «لث» (O.kith) به عنوان «الکندی و احکام نجوم»^۱. «زاخانو».

138- (ص ۸۹). «شیر مردی» دیلمی (ح ۳۷۵ ق) که در طز (و نسخ آن) به صورت «سُرمَن رأی» ضبط شده (۹) از رجال معاصر با ابن ندیم که به نفی او از بغداد اشاره کرده (الفهرست/ ۲۴۱) و ابن شادی معدانی او را جزو ندیمان امیر عضدالدوله دیلمی (۳۳۸-۳۷۲ هـ ق) یاد نموده است (معجم التواریخ/ ۳۹۵) و چنان که هم از خبر بیرونی برمی‌آید، ذکر او در کتاب «التواریخ» ثابت بن سنان بن ثابت بن قزّه صابی حرانی (م ۳۶۵ ق/ ۹۷۶ م) رفته بوده است؛ و این «ثابت» که فرزند «سنان بن ثابت» <361> و نواده «ثابت بن قزّه» <104> دانشمندان نامدار حرّانی است، نیز پزشکی دانشمند و ریاضی بود که در زمان امیرمعدالدوله بویه‌ای دیلمی (۳۲۰-۳۵۶ هـ ق) در بغداد می‌زیست؛ کتاب «التاریخ» خود را از وقایع سال ۲۹۵ تا سال وفات خودش (۳۶۵ هـ ق) به تألیف آورد (الوفیات ابن خلدکان، ۱/ ۲۷۹؛ الاعلام زرکلی، ۲/ ۹۸). «اذکائی».

1. (in) *Mongolische Forschungen*, Leipzig, 1875, P. 268.

- ۱۳۹- (ص ۸۹). «توزون» امیر الامراء بغداد بود (۳۳۱-۳۳۴ ق) در زمان خلیفه المستقی (۳۲۹-۳۳۳ ق) که که چشمان وی را درآورد، توزون ترکی تبار و فرمانده سربازان ترکی بود که حفاظت بغداد و بخشهای دیگر از میانرودان مرکزی داشتند. <زاخائو>.
- ۱۴۱- (ص ۸۹). «عزالدوله بن معزالدوله» امرای دیلمی آل بویه فرمانروای عراق و خوزستان، چنان که معزالدوله احمد بن بویه دیلمی (۳۲۰-۳۵۶ ق) به سال ۳۳۴ ق/ ۹۴۵ م بغداد را تسخیر و خلیفه را مقهور نمود، پس خود رتبه امیرالامرائی و پادشاهی یافت؛ جانشین و فرزندش امیر ابو منصور عزالدوله بختیار (۳۵۶-۳۶۷ ق) مغلوب امیر عضدالدوله دیلمی شد (۳۶۴) که سرانجام هم به فرمان او به قتل رسید (۳۶۷ ق) <اذکائی>.
- ۱۴۱- (ص ۸۹). ناصرالدوله ابو محمد حسن بن عبدالله حمدانی تغلبی (۳۱۷-۳۵۸ ق) فرمانروای «موصل» از تیره بنی حمدان تغلبی (حمدانیان عراق و شام) که به دست عقیلیان و دیلمیان برافتادند. <زاخائو-اذکائی>.
- ۱۴۲- (ص ۹۰). صاحب، همان ابوالقاسم اسماعیل بن عباد طالقانی (۳۲۶-۳۸۵ ق) وزیر نامدار آل بویه است <۱۲۱> که زمان چیرگی ایشان بر گرگان و اقامت وی در آنجا بین سالهای ۳۷۲ (بعد) تا ۳۸۸ بوده است. <زاخائو>.
- ۱۴۳- (ص ۹۰). ابوسعید شادان (سد۳ ق) که از دیگر منابع بر ما شناخته نشد، یاقوت حموی (معجم البلدان، ۲۰۴/۱) و حاجی خلیفه (کشف الظنون، ۱۰۲/۴) از یک «شادان» نامی یاد کرده‌اند. <زاخائو-اذکائی>.
- ۱۴۴- (ص ۹۱). «الرجوع فی بیت... (الخ) که بر طبق «کشاف اصطلاحات الفنون» تهنائی (۵۶۸/۱): «حرکت رجعی / رجوعی (retrograde motion) غیر از حرکت کواکب متحیره (- سیارات) به خلاف توالی بروج می‌باشد». دائرة البروج که بر دوازده بهر برابر تقسیم شده و هر بهر را «خانه» بیت» خوانند، خانه‌های ۱۲، ۲، ۶ و ۸ را خانه‌های سقوط (Domus Cadontes) گویند. <زاخائو>.
- ۱۴۵- (ص ۹۱). ابوعصمة (صاحب الصفار) که مردی بدین نام سردار خلیفه الهادی (۱۶۹-۱۷۰ ق) بود، سپس هارون الرشید او را به سال ۱۷۰ ق. بکشت (الکامل ابن اثیر، ۷۴/۶) ولی لقب «صاحب الصفاره» را من نتوانم توضیح دهم. <زاخائو>. باید گفت «ابوعصمة» مزبور که زاخائو یاد کرده، نام وی «حماد بن سالم» بوده، هم از امرای دستگاه خلافت از زمان المهدی (۱۵۸-۱۶۹ ق) که طبری همو و پسرش (عصمة بن حماد) را یاد کرده است (حلقه ۳، ص ۶۰۲، ۷۹۴، ۷۹۸، ۸۱۷، ۹۳۷) ولی «ابوعصمة» صاحب الصفار که

بیرونی یاد کرده، چنان که از مفاد خبر برمی آید، هم به روایت ابوسعید شاذن (پیشگفته) <143> معاصر با ابومعشر بلخی منجم (م ۲۷۲هـ) <39> بوده؛ از اینرو گمان ما بر آن می رود که شاید ابوعصمه مزبور «صاحب» (= ملازم) عمرو بن لیث صفاری (۲۶۵-۲۸۷هـ. ق) بوده باشد. <اذکائی>.

146- (ص ۹۲). «جامالابده» (Jamālābadhra) شهری در هندوستان، که برمن شناخته نباشد، این کلمه را به چند گونه می توان خواند <زاخائو>. ما نیز در کتاب ماللهند بیرونی چنین نامجایی نیافتیم، الا در مظان احتمال وجه قریب بدان «جالندهر» (Jālandhar) در ترجمه انگلیسی زاخائو بدیده می آید، که ایالت شمال غربی هند (بین کانوج و کشمیر) و تختگاه آن شهر «دهمالا» (Dahmāla) یاد شده است (India, I, 205). <اذکائی>.

147- (ص ۹۲). ابوعبدالله حسین بن ابراهیم (بن حسن بن خورشید) طبری ناتلی (م ح/ ۴۰۰هـ. ق) که اهل شهر «ناتل» در طبرستان بود، او را اغلب آموزگار ابوعلی ابن سینا می دانند، که در بخارا می زیست و سپس به دربار امیر مأمون بن محمد خوارزمشاه (... - م ۳۸۷ق) پیوست؛ رجوع شود به مقدمه من بر الآثار (ص XXXIV) <زاخائو>. ابوعلی ابن سینا (۳۷۰-۴۲۸ق) خود در رساله سرگذشت گفته است ابوعبدالله ناتلی که ادعای فلسفه می کرد، به بخارا آمد و پدرم او را جهت تعلیم من به سرایمان آورد؛ من کتاب ایساغوجی را بر او خواندم و نیز هندسه و جز اینها، که سپس وی روی به «گرگانج» تختگاه آل مأمون آورد. ظهیرالدین بیهقی دو رساله حکمی از ابوعبدالله ناتلی یاد کرده: (۱) فی الوجود و شرح اسماء، (۲) فی علم الاکسیر؛ بیرونی هم گفتار «کتابه العمر الطبیعی» را از او یاد کرده، اما آنچه اینک از او باقی است همانا ترجمه ویراسته کتاب «الحشائش» دیسقوریدس است (نسخه لیدن / ۱۳۰۱؛ موزه بریتانیا / ۷۸۵، ۲؛ باناوا / ۲۲۷، ۳؛ بانکپور / ۹۱۰، ۲) که آن را به سال ۳۸۰ق / ۹۹۹م برای امیر ابوعلی سیمجوری (۳۷۷-۳۸۷ق) نوشته است^۱. بدین سان، نهایت عمر ابوعبدالله ناتلی را می توان، احتمالاً اواخر سده چهارم (حدود / ۴۰۰ق) معین کرد. <اذکائی>.

148- (ص ۹۳). «اصحاب انظله» (و) یوم الظله که این کلمات ناظر است به داستان «شقیب» پیامبر در قرآن مجید (- سورة الشعراء) از شهر «مذین»، این که قوم وی «اصحاب الایکه» (-) یعنی جنگل نشینان نزدیک بدانجا) نامیده شده (۲۶ / ۱۷۶-) و هم او قول خود را به توحید و

قسطاس مستقیم دعوت می‌کرد (۱۷۸-) ولی آنان نپذیرفتند و از دستورهای وی سرباز زدند؛ پس خداوند عذاب «الظَّله» (= سایان/ آبر و میغ داغ) برایشان نازل کرد (۱۸۸-) که از هُرم گرمای آن هلاک شدند و از اینرو «يوم الظَّله» (۱۸۹/۲۶) نام یافت؛ رش: تفسیر مجمع‌البیان طبرسی (ذیل آیت مزبور) و داستان‌های تفسیر ابوالفتح (عسکر حقوقی)، ۱۵۹/۳؛ و تفسیر الجلالین (ص ۴۹۶). <اذکائی>.

149- (ص ۹۳). «بعض الكتب» که بیرونی در تواریخ شاهان «آثوره» (آشور) موصل (نینوا) و شاهان «قبط» (مصر) و ملوک بطالسه (اسکندرانی) بدان باز خورده، هر چند که اسم مؤلف آن را یاد نمی‌کند؛ همانا بایستی «تاریخ سنواتی» *Chronicon* «اوسیبوس» (Eusebius) بوده باشد، که اینک «شوتنه» (A.Schoene) جمع و تدوین کرده‌است: *Eusebii Chroniconum Libri duo*, Berolini, 1866 & 1875 (vol. I, P. 63, & vol. II, P. 11 ff.). <زخاخوان> باید گفت که این مسأله بعضی کتب «یا تاریخ اوسیبوس از حیث معرفت شناسی تاریخی ابوریحان بیرونی حائز اهمیت فرا عادی و اصلاً یک مطلب مفتاحی است؛ چه اولاً تاریخ بابل (Babyloniaka) را که کاهن یونانی تبار «بروسوس» / Berossus، بیتینیایی (ح ۲۹۰ ق.م) بر اساس سالتامه‌های کهن معبد «بعل» بابل، حدود سال ۲۸۰ ق.م در عهد آنتیوخوس (یکم) سوتر (۲۸۱-۲۶۱ ق.م) و در سه کتاب: (۱) در تاریخ طوفان، (۲) در تاریخ نبوناصری (۷۴۷ ق.م) <202> و (۳) در وفات اسکندر مقدونی نوشته بود برجای نمانده؛ ثانیاً (و اما) اوسیبوس (Eusebius) قیصری «پامفیلی» فنیقی (۲۶۰-۳۴۰ م) دانشمند مسیحی فلسطینی که در سال ۳۱۵ به مقام اسقفی شهر قیصریه نائل شد، بزرگترین اثر وی «تاریخ کلیسا» (ده کتاب) که تا سال ۳۱۴ را شامل می‌شود؛ اما تاریخ سنواتی (*Chronica*) وی که بنیان معرفت ما را در باب تاریخ یونان و روم تشکیل می‌دهد، همانا منضمّن منتخبات متون - اینک مفقود - از تواریخ پیشین، شامل قوم نگاشته‌های باستانی از خلقت عالم تا سال ۳۲۵ م باشد، که هم بخش «جداول تواریخ سنواتی» (*Chronological Canon*) آن زیگوارهای اسامی فرمانروایان و رویدادهای برجسته را از سال ۱۷۰ ق.م در بر دارد؛ هم در این بخش‌هاست که اوسیبوس قیصری «تاریخ بابل» بروسوس بابلی را - که اینک مفقود است - در تواریخ کلد و آشور مأخذ گرفته و بهری از آن برای ما بضبط آورده است؛ ولیکن (ثالثاً) از متن اصلی یونانی تواریخ اوسیبوس جز پاره‌هایی برجای نمانده، اما ترجمه ارمنی

کتابهای وی و روایت لاتینی هیرونیموس (Hieronymus) از آنها باقی است.^۱ البته اسکندر منطی «جامع الاطراف/ A. Polyhistor» کاریابی (۱۰۵ - ح ۶۰ ق.م) هم در اثر خود بخشی از کتاب «تاریخ بابل» بروسوس برگرفته، که گویند اوسیبوس نسخه بدی از اثر وی زیر دست داشته است؛ و به هر تقدیر اکنون تاریخ اوسیبوس (در ترجمه‌های آن) براساس طبع «ژاکوبی» (Jacoby) مرجع استفاده در تواریخ و جداول ملوک بابل و آشور و روم می‌باشد.^۲ اینک گوییم که علامه زاخاؤ (تز/ xii) و به تبع وی در عهد اخیر دکتر احسان یارشاطر همدانی، معتقدند که ابوریحان بیرونی یک ترجمه سریانی از تاریخ «اوسیبوس» زیر دست داشته است؛ چنان که مأخذ وی در فهرست «شاهان بابلی و مادی» <158> مشترک با منبع «تاریخ مختصر الدول» ابن العبری (م ۶۸۵ ق) کتاب «مختبناؤث زبهنی» (= تاریخ ستوانی) تدوین میخائیل اکبر بوده است، که این وقایعنامه سریانی خود مبتنی بر تاریخ «اوسیبوس» (در ترجمه «ارمنی» آن) و همانا مأخذ از کتاب مشهور «تاریخ بابل» بروسوس کاهن (مؤلف به سال ۲۹۰ ق.م) می‌باشد.^۳ لیکن ما با این عقیده موافق نیستیم، بل اعتقاد ما علی‌التحقیق این است که بیرونی متن یونانی تاریخ «اوسیبوس» را زیر دست داشته است؛ و چنین نماید که عقیده دانشمندان مذکور مبتنی بر این «حکم» استنباطی باشد، که بیرونی یونانی نمی‌دانسته است «زاخاؤ» ولی همان طور که ما پیشتر طی تعلیق <68> درباره تواریخ اسکندر خاطر نشان کردیم که - حتی حسب تحقیق دیگر دانشمندان اروپایی - وی از متون یونانی بهره برده است، در خصوص فهرست شاهان بابلی و آشوری و مادی و کیانی (هخامنشی) و رومی، هم چنین تواریخ کلیسایی اعم از وقایع سنین و اعمال شهداء و اعیاد و ایام ایشان، افزون بر کتب سریانی از متون یونانی هم یکسره برگرفته است. عقیده ما علی‌التحقیق این است که بیرونی چنان که هم از مقدمه کتاب البصیده (ص ۱۵) برمی‌آید، با زبان یونانی در اوّل جوانی - حتی - زودتر از زبان سریانی آشنا شده است.^۴ هم چنین ما نشانه‌های تردید بین شک و یقین در تعلیقات زاخاؤ نسبت به «حکم» قبلی‌اش ملاحظه می‌کنیم، علاوه براین

1. cf. *The Oxford Classical Dictionary*, 1940/1957, pp. 135, 351; *Dictionary of Classical Antiquities* (O. Seyffert), New York, 13th. ed., 1967, pp. 96, 231.
2. *A Political history of Post-Kassite Babylonia* (J. A. Brinkman), Roma, 1968, pp. 34-35.
3. *The Commemoration Volume of Biruni*, pp. 50-51; *Biruni Symposium* (ed. F. Yarshater), pp. 53-55.

۴. رش: کتاب ابوریحان بیرونی (مب. اذکائی)، ص ۲۱۶-۲۱۷.

خود بیرونی در مورد تواریخ مذکوره (در القانون هم / ۱۴۷) به «بابلی - یونانی» بودن متون آنها اشاره نموده؛ حقیقت آن که این قضیه حیرت دانشمندان اروپایی را برانگیخته (مانند آرتور جفری و جز او) ولی حیرت‌انگیزتر همین که ما اعلام می‌کنیم بیرونی اجزائی از همان تاریخ اوسیبوس را (به یونانی) زبردست داشته، که بعدها بر اثر دستبرد روزگار از میان رفته و اینک گمشده اعلام گشته است. خلاصه آن که به تحقیق، بیرونی بر منابعی دسترسی داشته - خواه در تاریخ ایران و روم یا یهود و نصاری - که امروزه در دست نیست، فلذا اخبار وی درباره مبادی تواریخ و ادوار قدیم بس مفتم است. بلی، آنچه برخی از مورخان متنبع دوران اسلامی، مانند هشام الکلبی، البعقوبی، الدینوری، الطبری، المسعودی، حمزه اصفهانی و مانند ایشان در باب تواریخ مذکوره برنوشته‌اند، به احتمال قوی هم از ترجمه‌ها و تحریرهای آنها به سریانی و عربی بوده؛ ولی مال بیرونی نظر به تدقیق در اسماء و تطبیق در اعلام، و هم به دلایل و قرائن دیگر که شطری اشارت رفت، مبتنی بر متون یونانی آنهاست که در این خصوص هم ظاهراً متفرد می‌باشد. <اذکائی>.

150- (ص ۹۴). «کرها دیار» (کذا) و اگر قرائت ما صحیح باشد، این گونه ترکیب اضافی در عربی متعارف نیست؛ چه بیرونی در این موضع گویی از متن یونانی برگردان لفظ به لفظ کرده، که همین خود تأییدی است بر نقل مستقیم از آن زبان (دانسته است که صورت صواب در عربی «دیارکرها» باشد). و همانا که «کرها» در تداول یونانی «K/Xurrai» و در لاتینی (رومی) «Carrhae» (کرها) تلفظ اسم شهر «حران» «Harran» آشوری است. حران که «حران» هم گفته‌اند در میانرودان شمالی (کنون در جنوب شرقی ترکیه آسیایی) بین رأس عین و اورفا (Urfa) در دیار بکر، که تا شهر «آمد» (Amid) تختگاه آن دیار دو روز راه است^۱. در متون میخی هیتیایی به صورت «خزانو» (= راه) و در کتیبه شاه «زیمری - لیم» ماری (۱۷۷۷-۱۷۴۶ ق.م) گفته می‌شود وی پیمانی با قبیله «بنیامین» همجوار خود منعقد کرد، که طی آن از معبد «سین» (= ماه) حران یاد شده است^۲. «خزان/Kharan» آشوری (= راه) که شهر نشین «سین» (= ماه) نامیده می‌شد، هم مرکز تجاری مهم (بر بالای «نینوا» به راه کرکمش پیوسته با جاده صور و دمشق) و هم یکی از شهرهای شاهی بشمار می‌رفت

1. *Südanmenen und die Tigrisquellen* (Markwart), Wien, 1930, PP. 244, 251, 253, 257.

2. *Ancient Mesopotamia* (Leo Oppenheim), Chicago, 1964, P. 395/A Locust's Leg... (art. H. Lewy), P. 140.

(جایگاه کنونی آن بر رود بالیخ/۸۵ کیلومتری تل حلف) که آشوریان آنجا را گشودند تا به طرف غرب رخنه کنند؛ در نیمگاه سده هشتم (ق.م) کتیبه‌ای از «بل - حران - بل - اصور» (Bel-harran) یکی از بزرگان دربار نیگلات پیلسر (سوم) حاکی است که شهری هم بدین نام بنا کرده است.^۱ باری، «کرها» (حران) را بعضی به صورت «کرخ» هم نوشته‌اند، وقایع تاریخی مشهوری هم در آنجا گزارش شده است؛ از جمله این که در زمان اشکانیان سپاه پارتی به فرماندهی سورنا، هم در بالیک میان «کرها» (Carrhae) و ایخنه در برابر سپاه روم به فرماندهی کراسوس صف‌آرایی کرد. دیون کاسیوس (Dion Cassius) مورخ رومی (ح ۱۵۵-۲۳۵م) در کتاب «تحقیق تاریخی در باب آثار باقیه» (ق ۵/۶۸) نیز کشته شدن کاراکالای رومی را به سال ۲۱۷م در میان راه ادسا (الرها) به «کرها» (حران) یاد کرده است. شاپور یکم ساسانی هم که میانشوران را تسخیر کرد، در پی جنگ مشهور با امپراتور والرین به سال ۲۵۹/۲۶۰م، شهرهای «کرهس» (حران) و «ادسا» (رها) را به متصرفات خود منضم ساخت؛ اسناد هنینگ در کتیبه بزرگ شاپور صورت پهلوی «هران» را مقرون با تلفظ یونانی آن (Carrhae) فرا نموده است.^۲ اما در تورات یهودان (تکوین ۱/۱، ۲۶-۲۸ و ۳۱) «هران/Haran» (در متن عبری) و «آران/Arran، حران/Charran» (در متن یونانی) شهر پدری ابراهیم یاد شده است؛^۳ چنان که در تضاعیف عهد عتیق آمده (تکوین، ۱۱/۱۰-۳۲، ۱۲/۲۰) در زمان «نمرود» بابلی <154> آنگاه که «هاران» (Haran) پسر «تارح» (Terah) در جوانی مرد، وی همراه با دیگر پسران خود «ابراهیم» و «ناحور» (Nahor) و دخترش «سارا» (Sarai) شهر «اور» (Urr) کلدی را ترک گفته و به «حران» کوچ کردند. پس «تارح/تارح» در حران بمرد و ابراهیم در سن هفتاد و پنج سالگی، همراه با «سارا» و «لوط» و با همهٔ احشام و خزائن خویش، روی به کنعان آوردند که آنجا میراث وی به حساب آمده است. اما «ناحور» برادرش در حران باقی ماند، که هم گویند ذکر «هاران» ظاهراً اشارتی به اینهمانی او با ناحور پادشاه حران است؛ چه روایت زایش «هاران» خود راجع به اقامت خاندان ابراهیم (-تارح) در آنجاست، هر چند که این اسمها (هاران و حران) به لحاظ ریشه‌شناسی یکی نیستند، بل

1. *A Political history of Post Kassite Babylonia* (Brinkman), 1968, P. 218/ *Hebrew Myths* (Grayes), P. 133.

2. *Les Villes de l'Etat Iranien* (Pignolevskaja), Paris, Mouton, 1963, PP. 57, 78, 126/ *W. B. Henning Selected Papers* (I), ACFTA IRANICA, 14, Leiden, 1977, P. 603.

3. *Dictionnaire des Noms Propres de la Bible* (Odelain), Paris, 1978, PP. 162-163.

چنان که گذشت او پیشتر در «اور» بمرد. در هر حال، اجتماع مختلط هیتی و متیانی را در حرّان، مربوط به دوره استیلای هیکسوسها بر مصر (طبق سده‌های ۱۸-۱۷ ق.م) می‌دانند؛ و آنگاه در باره «اسحاق» پسر ابراهیم گفته‌اند که او بایستی در حرّان با دختر عمویش ناحور یا با دختر پادشاه آنجا ازدواج کند؛ به هر تقدیر حرّان که اسم دیگر آن «فدان آرام» (Padan-Aram) یاد شده، هر از گاه انجمن تیره‌های دوازده گانه فرزندان ناحور برشمار آمده است.^۱ ما چنین دریافته‌ایم که هم از دیرباز در منون یونانی، میان نامجای حرّان (Carrhae) با نام شهر «کال» (Calah) مذکور در تورات (تکوین/ ۱۰، ۱۱ و ۱۲) که گوید آنجا را «نمرود» (Nimrod) <154> همبر یا «نینوی» بساخت، شاید نظر به قرب مکان و مغزج یا بُعد عهد و زمان به نوعی آمیختگی و اینهمانی رخ داده است؛ چه شهر «کلخو» (Kulhu) (Calah) یکی از دو پایتخت آشوری، قدیم‌ترین ذکر آن در زمان «نوکولتی نینورتا» (Tukulti-Ninurta) (-نمرود) فاتح بابل به سال ۱۲۲۵ ق.م باشد، که گویند گروهی کاسیایی (حدود ۳۵۰ زن و مرد) در «کاله/کلخو» (Calah/Kulhu) تحت حکم مقامات محلی بودند، آنان تا اوایل سده هشتم (ق.م) در آنجا خدمات مختلفی انجام می‌دادند.^۲ آنگاه آشور نصیرپال دوم (۸۸۳-۸۵۸ ق.م) که در «نینوا» قصری برپا کرد و معبد «ایشتار» را بازسازی، کلخو/کال را هم در سال ۸۷۹ (ق.م) بازسازی کرد، آنجا را به پایتختی برگزید که هفتاد هزار نفر در آنجا نشیمن گرفتند؛ پسرش شلمانصر سوم (۸۵۸-۸۲۴ ق.م) نیز دنبال کار پدر را گرفت، کال را رسماً تختگاه آشور ساخت که آن را «نمرود نوین» گفتند؛ و آنجا که به مسافت یک روز راه در جنوب «نینوا» نزدیک به پیوندگاه دجله و زاب علیاست، همان «تل» نمروده کنونی باشد که آثار و بقایای برجها و قصور کهن در آنجا هویدا است.^۳ باری، درباره شهر «سین» (خدای ماه) - یعنی - حرّان (کرهه) و رونق آن در زمان نابونید بابلی (۵۵۵-۵۳۹ ق.م) و این که چگونه ماندگاه مغان ایران <264> و دانشمندان یونان شد، سپس داستان ماندانیان <257> و صابنان <457> آنجا و علمای مشهور برآمده از آن شهر در دوران اسلامی و جز اینها - که اینک جای ذکر آنها نباشد - علاوه بر تعلیقات مزبور <476، 477>

1. *Hebrew Myths*, 'The Book of Genesis' (R. Grayes & R. Patai), London, Cassell, 1964, PP. 130, 133, 139, 140, 143, 145, 182, 184, 186.

2. Brinkman (in) *Reallexikon der Assyriologie* ..., vol. V (1980), PP. 470, 471.

3. *The Circumex that was Babylon* (H. Saggs), London, 1962, PP. 84, 97, 180, 479, 481.

4. Olmstead (in) *American Journal of Semitic Languages* ..., no. XXXVI (1919-1920), P. 133.

می‌توان به بهر «ج» (حزاتی- صابی) از بخش ۵ (کیش‌های ایرانی) فصل سوم (معرفت شناسی) کتاب حکیم رازی (پ، اذکائی) رجوع کرد. <اذکائی>.

151- (ص ۹۴). «نینوس» (بانی «نینوا» و همسرش «اشمعموم» (بانی «سامرا») که اولاً نامکس «ننوس» (Ninus) و نامجای «نینوا» (Nineveh) آشوری هر دو با پسوند انتصاف (Uš/wc/wa-) منسوب‌اند به «نین» (Nin) سومری، که وجه مخفف از «اینانا» (Inanna) (الهه ماه) و «ناننا» (Nanna) (اله ماه) سومری، چنان‌که «سین» (Sin) سامی در میان اکدیای خدای «ماه» بوده است. در عین حال که «سین» (= قمر/ ماه) اسم ذات است، چنین نماید که «نین» (= قمر/ ماه) اسم معنا باشد؛ یعنی «خدای ماه» که از باب اطلاق خاص بر عام نیز به مفهوم مجرّد «خداوند» آمده است، چنان‌که در ترکیب اسامی مثلاً «نینازو» (Nin+azu)، «نین» به مفهوم «ایزد» و «آزو» (= پزشک) بر روی هم به معنای «ایزد پزشکی» باشد.^۱ ناننا/ نین (= خدای ماه) سومری و معبد آن در «اور» (Uṛ) هم‌تای «سین» (= خدای ماه) آشوری که معبد آن در «حزاز» بوده، همانا با آن «نین لیل» (Ninlil) باشد که سایه او «انلیل» (Enlil) مشهور نه‌ای در سیمای زنی‌ه‌اش (= اینانا) با «ایشتار» (Ištar) همانندی پیدا کرده، «نینورساگ» (= الهه مادر) هم از آن ریشه و همانا «نینورتا» (Ninurta) (= نمرود) فرمانروای خدایان (= خدای جنگ) به عنوان نخست زاده «انلیل» «آواز بزرگ» یافته است.^۲ نینوس (Ninos) بدین سان وجهی از اسم «نینوی» (Nineveh) همانا مبتنی امپراتوری «آشور» باستان است؛ نامجای نینوا بازگردد به عهد نارام سین (یکم) اکدی (۲۲۹۱-۲۲۵۵ ق.م) و پیوسته با پرستش «ایشتار» باشد، که در دوره فرهنگی عمارنه حتی در مصر مشهور بود؛ و از زمان شمش‌ای (یکم) آشوری (۱۸۱۴-۱۷۸۲ ق.م) نامخدای «انا» (Ana)، «ایشتار» (Ištar)، «اینا» (= صورت «نینوا»، Ninu - Wu) درآمد؛ چه اسم سواری «نینوا» هم از برای «ایشتار» در الاهیات اکادی با «ایشتار» سامی یکی باشد؛ و در گویش میتانی هم بمانند متون لاگاش، این اسم به صورت شهر «نینا» (Nina) یاد شده است. بیشتر گذشت <150> که آشور نصیر پال (دوم) آشوری (۸۸۳-۸۵۸ ق.م) در نینوا کاخی بساخت و معبد «ایشتار» را

1. *Ancient Mesopotamia* (Oppenheim), p. 195. / *The Creatness that was Babylon* (Saggs), pp.

57, 330, 460/AA. ص ۵۷، ۳۳۰، ۴۶۰/AA. ترجمه هوشنگ مهدوی،

2. *The Greatness that was Babylon* (Saggs), pp. 55, 57, 133, 273, 330. / *Ancient Mesopotamia*

(Oppenheim), p.195. / *Mesopotamian Elements...* (Wilengren), p. 21.

بازسازی کرد، آنگاه سناخریب (۷۰۴ - ۶۸۱ ق.م) حدود سال ۶۸۱ نینوا را بازسازی کرد؛ اکنون تپه باستانی در «کوبو نجک» نزدیک موصل (عراق) و قبر «نبی یونس» همانا آثار باقیه از نینوی قدیم است، که در سال ۶۱۲ ق.م سپاهیان «ماد» پس از براندازی امپراتوری تجاوزپیشه آشور، آنجا را ویران کردند و خاکش را به توبه کشیدند و ثروت آن را به هگمتانه (همدان) منتقل نمودند. اما داستان «یونس نبی» که همانا وجهی از اسم «نینوس» (نینوا) می باشد، در روایات یهودی و مسیحی به عنوان «یونس بن متی» بسیار معروف است، این که گویند پس از سلیمان بر اهل «نینوی» (که همان موصل است) مبعوث شد، ولیکن او را دروغ دانستند و از آنجا بیرونش کردند و حکایت بلعیدن ماهی او را مشهور است.^۱ پیشتر گفته شد که «نینوس» شاه به گونه نمادین میت دولت «آشور» است، چنان که افلاطون «پیدایی دولت آشور را به دست نینوس» یاد کرده^۲ و نیز اتفاق مورخان قدیم بر این است که نینوس همان «نمرود» باشد، خنسب این که گذشت اسم «نینورنا» (نمرود) نظر به اینهمانی شان <154> رهنمون بدین است که خود «نمرود» (نینوس / نینورتا) هم به وجه دیگر میت «آشور» باشد. اما اصل و منشأ این خبر و نظر مورخان قدیم - از افلاطون تا بیرونی - همانا کتاب «کتزیاس» / Ktesias «کتیوسی پزشک نامدار اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴ - ۳۵۸ ق.م) است، که تاریخ آشور و ایران باستان را حسب روایات منقول در آن زمان نوشته؛ از جمله «نینوس پادشاه آشور و زنش «سمیرامیس» / Semiramis را همعصر با زردشت پادشاه بلخ یاد کرده، که به سرزمین ماد لشکرکشی می کنند و سراسر ایران و کشورهای آسیا را می گشایند. قصد کتزیاس از نقل چنان روایت سامی (آشوری) دگرسازی شخصیت تاریخی پادشاه ناماور ماد «هووخشتره» فاتح نینوی و ساقط کننده دولت آشور، آن هم در قالب بدلی «زردشت» پادشاه بلخ است؛ در این خصوص بهترین جستار جامع و محققانه، همانا از آن شادروان استاد پوردنوود است، که هم بایستی بدان رجوع کرد.^۳ و اما (ثانیاً) همسر نینوس «اشمعرم» (Sem'iram) که بانای «سامراء» (Samarra) بود، همان شهبانوی پرآوازه «سمیرامیس» (Semiramis) ولی در حقیقت همانا ایزد بانوی ناماور عهد

1. *Ancient Mesopotamia* (Oppenheim) . P . 402 . / *SEMIRAMIS* (W . Filders) , Wien . 1971, PP. 13 . 23 . 28 . 29 .

۲. مجموعه آثار افلاطون، ترجمه محمد حسن لطفی، کتاب قوانین (۶۸۵)، ص ۲۱۰۸.

۳. بسا (جزوی از نامه اوستا)، ج ۱، تهران، ابن سینا، ۱۳۲۰، ص ۸۱ - ۹۱.

باستان است. که اصل اسم این الهه «شوملیا / شیملیا» (Šumaliya / Siimaliya) بانوی شکوهمند کوهها فراز نشسته بر سرچشمه آنها در بستان اقوام «کاسی / کاشو» باشد. داستان «شومریا / سمیرم» الهه کوهستان زاگروس بسیار مفصل است، گویند که نام وی از کلمه غیر سامی «هیمانیا» فراجسته (که اسم کوهستان مشهور هندوستان باشد) و نامجاهای بسیاری گذشته از نام زنان بر اسم آن الهه کوهها و آنها نهاده آمده است؛ مانند: سمیرم، شمیرن، سیمیریا، شیبارو، سمیرا، شیرین (در قصر شیرین)، سامره (سرّمن رأی) که بیرونی یاد کرده؛ و جز اینها که باید افزود نام شهبانو «هُمای» و بل ایزد بانوی «هومابه» نیز از نام «شوملیا / سومریا / هومایا» فرا آمده است، هم چنین با الهه «نانایه» (نَنه) و «ایشتاره» (استر) بابلی و ایزد بانوی آبان ایرانی «ناهیته» (ناهید) اینهمانی یافته است.^۱ البته شخصیت حقیقی و تاریخی سمیرامیس / سمیرامید / شمیرام همان ملکه «سمورامات» / Samurāmat آشوری است (سده ۹ ق.م) که تنها در زمان پادشاهی پدرش «داد نیاری سوم» / Adad - nirari III (۸۱۰ - ۷۸۳ ق.م) سپاهیان آشور هشت بار به سرزمینهای مانتایی و مادان تاخت و تاز کردند. همان که تمام تجاوزات چند صد ساله آشوری به سرزمین مادها، در ذهن ایشان با نام و سیمای افسانه‌ای سمیرامیس و همسرش «نینوس» پیوند خورده، بسا که بر حسب روایات ایرانی در افسانه «ضحاک» تازی، و البته در روایات سامی به نام «نمرود» بابلی تجسم یافته است.^۲ <اذکائی>.

152- (ص ۹۷). «مولد ارغو» (که همزمان با برآشفستگی زبانها در بابل بود، ۲۳ سال پس از آن نمرود بن کرش پادشاهی یافت) و ضبط بیرونی از این اسم مطابق با تلفظ یونانی آن «راگنو / راغو» (Ragau) است؛ و حسب روایت تورات (تکوین، ۱۱ / ۱۸ - ۲۱؛ تواریخ ۱ / ۲۵) «رعو» (Ru'u) از خاندانهای پس از طوفان، فرزند فلوج (Pelec) و پدر «سروج» (Sérug) و نیای ابراهیم بود.^۳ طبری نیز این اسم را به صورت «ارغوا» (با غین معجمه) فرزند «فالغ بن عابر بن شالخ» یاد کرده، که هم در زمان پدرش «فالغ» (قاسم) زبانها در بابل آشفته شد؛ مولد فالغ / ۱۴۰ سال پس از طوفان بود که / ۲۳۹ سال عمر کرد، فرزندش «ارغوا» هم / ۲۳۹ سال

1. SEMIRAMIS (W. Eilers), Wien, 1971, PP. 25, 29 - 69.

۲. رش: نگارنده، باستان (در: همدان نامه (پد. اذکائی)، ص ..

3. Dictionnaire des Noms propres de la Bible (Odehau), P. 318.

عمر کرد و همو جدّ اعلای ابراهیم بود.^۱ مسعودی نیز «ارغو» را (با عین مهمله) به همان نسب یاد کرده که / ۲۰۰ سال عمر کرد (در تکرین: ۴۳۳ سال) و مولد «نمرود» الجبار در زمان او بود.^۲ اما بیرونی در جدول ملوک کلدانی (در القانون) تنها «فالغ» (فالغ / فلوج) و بی‌فاصله «نمرود» الجبار را یاد کرده است.^۳ باید گفت تبارشناسی‌های تورانی در این موضع - که نام کسان درواقع نامزندهای اقوام است - همچنان پیچیده و آشفته و یهودی زده است، چندان از برای برداشت‌های تاریخ‌شناسانه قابل استناد و اعتماد نباشد؛ چه بسا اگر به فرض اسم «ارغو» را در صورت یونانی‌اش «ارگشو» با جزء اول اسم پادشاه آشوری «اریک دن ایلو / Ariz - denilu» (۱۳۱۹ - ۱۳۰۸ ق.م) مطابق بدانیم، عصر جدیدی با وی آغاز شده است که مغرون یا پیروزی‌های بسیار بر اقوام مجاور، از جمله تسخیر شهرهای مرزی با عیلام و مناطق «گوتی» نشین، فتح شهر «خلخی» (Halhi) و به ویژه غلبه بر قوم بدوی «آرامی» و «سوتی» که حاکی از پیشروی در سمت شمال غرب (فوات علیا) و مهم‌تر همانا این که نخستین سالنامه‌های منظم هم از عهد وی باب شده، فرزندش اداد نبراری یکم (۱۳۰۷ - ۱۲۷۵ ق.م) نیز دامنه نفوذ و اقتدار آشور را با غلبه بر «نازی مروناش» کاسی وسعت بخشید.^۴ لیکن «ارغو» مزبور نمی‌تواند همین شاه «اریک» باشد و هم نیست، ما حسب روش منطقی تحقیق آن را مطرح کردیم تا نفی‌اش کنیم؛ به نظر ما تنها پادشاه بابلی یا میان‌رودانی با ملاحظه جمیع جوانب، که «مولد» او مبدأ تاریخی و تحولات اساسی شده باشد، همانا «سارگون / Sargon» یکم مشهور به اکدی (۲۳۷۱ - ۲۳۱۶ ق.م) است، که نظر به بُعد عهد و زمان بعید آثار و مآثر وی به ضبط یهود در اسم «ارغو / ارگو» تجسم و تبلور یافته؛ مؤید امر آن که فرزند «ارغو» را سروج / ساروگ / سروج نوشته‌اند، بسا که اختلاط اسامی پدر با پسر هم در ضبط آنها دخیل باشد، هر چند که در مورد اسم «سارگن» آشوری (۷۲۱ - ۷۰۵ ق.م) به درستی سرجون / سرگون نوشته‌اند، در خصوص سارگون (شاروکین) اکدی اما تحولات اسطوره‌شناختی دخیل بوده است. به هر تقدیر، افسانه‌های بسیاری درباره «سارگون» اکدی (قدیم) بانی امپراتوری بابلی وجود داشته، از جمله همانا در مورد جشن «سال نو» خصوصاً

۱. تاریخ الرسل والملوک، طبع دخویه، ج ۱، ص ۲۱۷، ۲۲۴ و ۲۵۲.

۲. سروج الذهب، طبع شارل بلا، ج ۱، ص ۴۷. ۳. القانون المسعودی، چاپ هند، ج ۱، ص ۱۵۰ - ۱۵۱.

4. Ohnsted (in) American Journal of Semitic Languages, no. XXXVI (1919 - 20), p. 132.

- 133. / Oppenheim, 148, 167. / Saggs, 84.

همان که بیرونی گوید: «مولد» (زایش) و برآیش وی مبدأ تاریخ در میانرودان شده است.^۱
 <اذکائی>.

۱۵۳- (ص ۹۸). «جدول ملوک بابل» (بند ۲۵) که جانشینان «نمرود» اند، مسعودی نیز به دست داده است (مروج، ۱/ ۹۶ - ۱۰۰) و عین همین جدول در القانوف خود بیرونی (چاپ هند، ۱/ ۱۵۱) هم وجود دارد:

شاهان کلدانی که پس از طوفان در بابل برآمدند

نمرود جبار پسر کوش بن حام بن نوح، <154>	۵۹	۲۹۵۱	بر سر خود تاج نهاد، همو نخستین پادشاه پس از طوفان بود، که چهل سال در بنای «برج» پایید.
فترت پس از برآشتن زبانها، و فرو ریختن «برج». <152>	۲۳	۲۹۹۴	گفته‌اند که نمرود در زیر هرم هلاک شد، و گروهی گویند که او پس از برآشتنگی زبانها، به سرزمین موصل کوچ کرد.
قمسروس. <155>	۸۵	۳۰۷۹	«سبا» مردان تازی را هلاک کرد، پس خواهرش زنان ایشان را پادشاهی نمود، در جنگها با ایشان به عدل و سیاست رفتار کرد.
سمیروس <156>	۷۲	۳۱۵۱	وی پیمانها و وزنه‌ها را پدید آورد، در روزگار او هنر پیکر سازی باب شد، چندان که در زمان وی بت‌ها پرستیده شدند.
کسیروس (Kassite)	۴۲	۳۱۹۳	_____
آزفا (Arrapha)	۱۸	۳۲۱۱	_____
فترت	۷	۳۲۱۸	_____

دنباله جدول همانا زیگواره شاهان «آشور» (آشور) موصل (بند ۲۳) و تختگاه آنجا «نینوا» باشد: (۱) بابوس (Beios) - ۶۲ سال // ۳۲۸۰ که بر مشرق پادشاهی کرد، دژ و باروها و معبدها ساخت، در روزگار وی ابراهیم زاده شد. (۲) انبرسوس (ENbrasos) - ۵۲ سال //

1. *Ancient Mesopotamia* (Oppenheim), pp. 98, 101, ..., 403.

۳۳۳۲ / که شهر نینوا و رجه را ساخت، در آخر ایام او ملکردیق کنعانی اورشلیم را بنا کرد.

(۳) سمیرم زن نینوس (Semiram & Ninus). ۴۲ سال // ۳۳۷۴ / که سامرا و بابل را بنا کرد، بتخانه ۷۰ ساله «قینان» را ساخت... (الخ) <زاخانو - اذکائی>. اما اینک افزودن یادداشت‌های چندی بر جدولهای مزبور (در القانون) که با عین آنها (در الآثار) اختلاف جزئی دارد بایسته است: الف) نمرود، چنان که در تعلیقه ذیل <۱۵۴> بیاید، همان «نینورنام» است و «کوش» نیز همانا قوم مشهور «کاشو / کاسی» باشد. ب) قمرسوس، چنان که در تعلیقه <۱۵۵> بیاید، مراد همانا ملت «عیلام» باستان است. ج) سمیروس / صامیرس، چنان که در تعلیقه <۱۵۶> بیاید، اگرچه نام همخوان با الهه «سمیروم» <۱۵۱> است، مراد همانا قوم مشهور «سومر» باستانی است. د) کسیروس / Kassite، همان قوم «کاسی» <۱۵۴> ولی گویا هم وجهی از نام نخستین شاهان کاسیایی بابل «کشیتلیاش / Kashtiliash» یکم (۱۶۸۱ - ۱۶۶۰ ق.م) باشد. ه) آرفا / Arrapha، ایالت متعلق به آشور (از حدود سده ۱۲ ق.م) که تیگلات پیلسر سوم (۷۴۴ - ۷۲۷ ق.م) پس از سرکوبی قبایل آرامی، شهرهای چندی (لهریتو، هلیمو، پیلوتو) و قبیله «بوودو» را تحت حکم فرمانروای آشوری «ارافه» قرار داد (سال ۷۳۰ ق.م)^۱ و اینک نامجای مزبور مبین سلاله قومی - حکومی «آرامی» است. ژفه همان شهر مشهور سُرانی «ادسا» (الرها) و اورفه کنونی (در ترکیه) می‌باشد. اما دنباله جدول (بند ۲۳) فهرست شاهان آشور (موصِل و نینوی) که تمام آنچه در القانون (۱ / ۱۵۱ - ۱۵۴) آمده، ویرایشانه و همسنجانه در هامش متن الآثار (ص) آوردیم؛ چنین نماید که اختلافات مزبور راجع به اصل یونانی (منقول عنه) بوده باشد، چه همان طور که گذشت ظاهراً بیرونی فهرست «اوسیوس» را در الآثار زیر دست داشته <۱۴۹> اما در القانون تصریح کرده است (ص ۱۴۷) که فهرست «بطلمیوس» را مأخذ گرفته (گوید که ما نیز چون درباره شاهان بابل در تاریخهای یونانی و بطلمیوس نظر کردیم، و آنها را با اقوال مسیحیان «متون سُرانی» بر سنجیدیم، دیدیم که با آنچه بهود در این خصوص معرفت یافته‌اند در اسامی منوک و غیره تفاوت دارد) از جمله در مورد: (۱) بالوس / Belus (طرز / ۸۵) که درواقع نام شاه بسست، بل نامخداست؛ و بل مطلق در زبان بابلی همان «بیل» (= خداوند) است، که در اینجا مراد (حسب فهرست «اوپنهایم») ظاهراً «بلو» / Belu «چهاردهمین شاه بی تاریخ آشور (حدود اواسط هزاره سوم ق.م) باشد؛ ولی در القانون

«بایوس» (Béios) که شاید مراد «ایبی سون / Ibbi - Sucn» (۲۰۲۹ - ۲۰۰۶ ق.م) یکی از نخستین شاهان سلاله سوم «اوره» (Ur) اکدی بوده باشد - که البته در فهرست شاهان آشوری چنین نامی نیامده است. (۲) انبرسوس (Enbrasos) که در الآثار «نینوس» همان بانی شهر «نینوا» آمده < 151 > گمان می‌رود که (حسب فهرست «اوپنهایم») مراد «نارام سین / Naram - Sin» سی و هفتمین شاه بی تاریخ آشور (حدود اوایل سده ۱۹ ق.م) بوده باشد. (۳) سمیرم (Semiram) زن «نینوس» (Ninus) < 151 > بی گمان مراد همان ملکه «سامورامات / Samurāmat» مشهور آشوری مادر «آداد نیراری / Adad - nirari» سوم (۸۱۰ - ۷۸۳ ق.م) باشد... (الخ). مابقی اسامی در فهرست‌های مبتنی بر تواریخ «بروسوس» و «اوسیوس» و «بطلمیوس» که در دست است، چنان که گذشت کمابیش با هم اختلاف دارند، اینک نقل و تطبیق آنها در اینجا پیش از این مقدور نباشد. < اذکائی >.

154- (ص ۹۸). «نمرود بن گوش (Nimrod - h . Kuš) که نخست «گوش» را شرح دهیم، و آن همانا تلفظ عبری قدیم و یونانی متأخر نامزد «کاشو / کاشی / کاسی» (Kaššu / Kassite / Cussai) است (= نیلگون / آسمانی / خدای آسمان) از اقوام اولیه هند و اروپایی (Asianic) ماقبل آریایی قفقازی (زبان) که احتمالاً با ساکتان «عیلام» باستان قرابت داشتند؛ نخستین بار در کتیبه پادشاه پیشداد عیلامی (سده ۲۴ ق.م) از کشور ایشان در شمال خوزستان با نام «کاشن» (Kashshen) یاد شده، حاکی از آن که کاسیان نام خود را به سرزمینی داده‌اند که مدتها پیش از آن تاریخ - یعنی - از آغاز هزاره سوم (ق.م) در آنجا زندگی می‌کردند. سرزمین اصلی کاسیان در نجد ایران جبال زاگروس، شامل لرستان کنونی (جنوباً) تا حدود زرتیره رود (جغتو) کردستان و زنجان (شمالاً) و دشتهای همدان و قزوین تا حدود کاشان (شرقاً) که به گونه آرمنده یا کوچنده، غالباً نیمه کوچ نشین در آن منطقه می‌زیستند (از ماد تا پارس) و چون اصطلاح «کاسی» مفهوم نژادی وسیعتری از تسمیه قوم واحد داشته، اقوام زاگروسی دیگر مانند لولوبی و گوتی و کوسی و کاسبی را هم شامل می‌شده است. آوازه جهانی کاسیان بیشتر از آنروست که طی هزاره دوم (سده ۱۸ تا ۱۲ ق.م) بر میائوردان و سرزمین بابل سلطه و حکومت یافتند، حتی بر کشور عیلام نیز چیره گشتند (سده ۱۶ ق.م) تا آن که در ترکیب و اختلاط با قبایل آریایی مهاجر به ایرانزمین - مادان و ماننایی و پارسان - (از اوایل هزاره یکم ق.م) بالمره تحلیل رفتند.^۱ آثار تمدن و فرهنگی بسیاری از ملت «کاسی»

یا اقوام ماقبل «مادی» در منطقه مزبور، میانرودان و سوریه شمالی / جنوب ترکیه برجای مانده، نامجاهای مختلف «بیت کاسی» (= «باکسیا» در عراق)، «قرقیسیا» (= «کارکاسیه» در سوریه) و «قرقیسین» (در ناحیت همدان و قزوین) بالاخص خود نامشهر، کاشان، کهن در ایران، برخی یا بیش از لایه‌ها و یا همه نپه‌های باستانی مشهور باقی از هزاره‌های خالی (پنجم تا یکم ق.م) مانند «سیلک، گیان، گودین» و جز اینها به طور کلی تمام جنگ‌افزارها و اشیاء مفرغی پرآوازه نُرستان (از هزاره ۲ و ۱ ق.م) مربوط به قبایل کوهی - دشتی «کاسی» (کوش) می‌باشد.^۱ اما «نمرود» اسمی است که برای گروهی از شاهان بابل و آشور باستان علم شده، و آن خود وجهی است از نامخدای «نینورتا» / «Ninurta»، (خدای شکار) که بر اثر همخوانی حروف غته (n و m) با قلب موضعی میانه به صورت «Nimrud» (نمرود) درآمده؛ و چون در مفهوم معناشناخت مرادف با «مروتاش» «Maruttāš» نامخدای کاسیایی است، به وجه دیگر آن را مخفف از اسم «نزی مروتاش» «Nazi - maruttāš» یکی از پادشاهان کاسی بابل دانسته‌اند، اصولاً نظر به اینهمانی «نیمروت» (نمرود) با «مروتاش» (ماروت) این دو را از یک ریشه لغوی یاد کرده‌اند.^۲ لیکن نظر ما مبنی بر جزء مشترک «rutā» (= شکار / جنگ) سومری / «rātā» (= گوزن / شکار) کاسی، در نامخدهای همان «نینورتا» // «مروتا» است؛^۳ چه همان طرز که پیشتر در شرح «نینوس» <151> گذشت، جزء اول «نین» «Nin» در این کلمات به مفهوم کلی و مجرد «خداوند» باشد؛ از اینرو «نینورتا» معبر از خدای جنگ و شکار، همین خود نیز معنای کلمه «نمرود» است. بدین سان، نینورتا - (نمرود) به مثابت اینزد جنگاوری و شکار، در دوره آشوری میانه اهمیت خاصی داشته است؛ وی همانند «نرگال» «Nergal» خدای رزم و نخجیر اکدی بود، که هم پرسش او به عنوان «آیین نمرود» به ویژه در شهر «کالح» / «کله» «Calah» <150> استمرار داشت، یعنی همان شهر تختگاه پیشین آشور (یکی از دو پایتخت آنجا) که امروزه هم «نمرود» خوانند؛ و چنان که گذشت قدیم‌ترین ذکر آن شهر در زمان «توکولتی نینورتا» / «Tukulti

and Studies for Kassite history (ed) . Chicago . 1976 .

۱. نقل از دستنوشته کتاب رزم ابن بطوطه (پ. ادکاتی) به عنوان «کاسیان» (تاریخ ایران از آغاز تا هخامنشی).

2. *Hebrew Myths* . the Book of Genesis (R . Graves & R . Patai) . London , 1964 . PP . 125, 127 - 128 .

3. cf : *Die Sprache der Kassiten* (K . Balkan) , New Haven . 1978 . P . 111 .

Ninurta» (نمرود) فاتح بابل به سال ۱۲۲۵ (ق.م) باشد.^۱ البته باز چنان که گذشت بسیاری از شاهان بابلی و آشوری اسم «نینورتا» بر خود داشته‌اند، که برخی‌شان کارهای نمایان همانند طی دوران فرمانروایی‌شان کرده‌اند؛ ولی پادشاه مقتدر و مشهور در میانرودان همان «توکولتی نینورتا» یکم آشوری (۱۲۴۴ - ۱۲۰۸ ق.م) می‌باشد - که معنای اسم وی «توکولتی» (= توکل نموده / متوکل بر) نینورتا (شبیبه به لقب خلیفه المتوکل علی‌الله عباسی) است - و همو کسی است که بر آخرین پادشاه کاسی «کشد-تیلیاشو» پنجم (- «کسیروس» بیرونی) غلبه کرد، تندیس مردوک را از بابل به سرزمین خود آورد و عنوان «شاه بابل» بر خود نهاد. به علاوه القاب پادشاه «دریابار» (- خلیج فارس) و «تیلمون» (- بحرین) و «منوخ» (- مکران و بلوچستان) و جز اینها را نیز بیافت، ولی بیشتر هم به عنوان «فاتح بابل» یاد شده است؛ شرح شکست پادشاه کاسی بابل را از وی حماسه آشوری «توکولتی نینورتا» حسب روایت مذهبی داده، آداد نیراری سوم آشوری (پسر ملکه «سمیرامیس» معروف) خود را از تبار او دانسته است.^۲ چنین است اینهمانی تاریخی «نمرود» انجبار پسر «کوش» و پدر «نینوس»، که اسم او را به تحریف «نیرود / نیرون» هم گفته‌اند، چنان که اسم اصلی‌اش «نینورتا» را نیز به غلط «انورتا / نینیب» نوشته‌اند؛^۳ لقب «انجبار» نمرود را گویند که ایرانیان به صورت فلکی «جبار» (Orion) داده‌اند، طبری ایرانی هم گویند که «نمرود» جبار همانا خود «ضحاک» نازی است.^۴ «ذاکائی».

۱۵۵- (ص ۹۸). «قمسروس» (Kamsirus) که زخاخوان حتی در ترجمه انگلیسی صورت اصلی آن و فمئوس، را ضبط کرده (تو / ۱۰۰) و یعقوبی در جزو پادشاهان بابل «قوس-میس» با ۶۹ سال برنوشته (۱ / ۱۰۱) و مسعودی «قنبیروس / فیومئوس / فرمئوس» را با ۱۲۰ سال، که پس از آن «سمیروس / سوسوس / سوسیوس» (۷۰ سال) و سپس «کسرونس / کورش / کورس» را نوشته است (سروج، ۱ / ۲۵۵). از این تبدلات جزء اول «قد / قن / فم» در ترکیب با جزء ثانی «سرو / سور / روس» همان صورتهای «قمسرو / قنسور / فرموس» خواهد بود، که ما حسب ضبط القانون (۱ / ۱۵۱) صورت «قمسروس» را صواب دانستیم؛ چه اگر صورتهای

1. *The Greatness ... (Saggs)* , P . 336 / *Reallexikon ...* , V (ur - Brinkman) . P . 470 .

2. *Materials and Studies for Kassite history* (Brinkman) , Chicago , 1976 , PP . 313 , 314 , 315 , 316 .

3. *Hebrew Myths* (Graves) , PP . 127 , 128 . / *The Greatness* (Saggs) , P . 336 .

۴ تاریخ ایرانسل و المملوک، طبع درجیه، ۸ / ۲۵۲.

ضبط یعقوبی و مسعودی برگردان از متون سریانی باشد، صورت ضبط بیرونی در *الفانون* همانا از متن یونانی بطلیموس است. اما صورت محتمل یونانی «Kamsirus» خواه به ضبط بروسوس یا اوسیبوس، که در جزو نامزندها یا فهرست نامشاهای باستانی متعارف نیست (چنین اسمی دیده نمی‌شود) به عقیده ما نظر به قرائن معین در جدول اقوام بابلمینی که بیرونی به دست داده، بایستی این اسم معبر از «عیلام» بوده باشد که نه با تلفظ عین کلمه، بل به عبارت دیگر «قمسروس» ترجمه نامزند «عیلام/ایلام» (NIM) است؛ چه سومریها و اکدی‌ها «ایلامیان» را با علامت «NIM» می‌نوشتند که با مفهوم «سرزمین بلند» ارتباط داشت؛^۱ البته صورت اصلی کلمه «هل تمتی Hal - tamti» (ایلام) به معنای «زمین خداوند» است، چه «هل» (= سرزمین) و «تمت» (= سرور / خداوند) بوده باشد؛ اما برای سومریان ساکن میانرودان «ایلام» واقعی در «بلندی» قرار داشته، نه در دشت سوزیان (خوزستان) - یعنی - در کوههای پشت آنجا که کُستان باشد.^۲ شادروان استاد جورج کامرون در این خصوص می‌فرماید که روایت‌های کهن بابلی (از هزاره ۴ تا نیمه هزاره ۳ ق.م) حاکی است که ایلامیان، از کوههایی که در آن زندگی می‌کردند به بابل تاختن آورده‌اند؛ جنگهای کوه‌نشینان شکست‌آور ایلام و بابلیان، در کتیبه‌های پادشاهان میانرودان بازتاب یافته است.^۳ دکتر مجیدزاده هم گوید اگر ایلامیها سرزمین خود را «فلتامی» می‌نوشتند (= سرزمین خدا) این کلمه‌ای درست بود، زیرا که سرزمین ایلامیها نه تنها هامون شوش را (با رودهای کرخه، دز، کارون) دربر می‌گرفت، بلکه مناطق کوهستانی و بلندیهای شمال و شمالشرق دشت شوشیان را نیز شامل می‌شد؛ و این پیوند هامون و کوهستان که برای هزاران سال دوام داشت، از عوامل مؤثر در تاریخ ایلام بود که پس از استیلای مادها و پارسها (ح / ۶۰۰ ق.م) از میان رفت.^۴ <اذکائی>.

۱۵۶- (ص ۹۸). «صامیرس» (Samirus) که بی‌تردید مراد «شومره» (Šumer) باستان است، نخستین قوم شناخته شده در میانرودان از اعصار ماقبل تاریخی، بانی تمدن بشری که منشأ آنها کوههای پیرامون میانرودان بوده، نوادی غیر سامی داشتند و زبان آنها نیز غیر اکادی باشد.

۱. تاریخ و تمدن ایلام (یوسف مجیدزاده). تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰، ص ۵ (س ۱).

۲. دنیای کهنشاه عیلام (والتر هینس)، ترجمه فیروزنیا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۲۵ - ۲۶.

3. *History of Early Iran* (G. Cameron), Chicago, 1936, PP. 23, 24.

۴. تاریخ و تمدن ایلام، همان، ص ۵.

نگره‌ای دیگر منشأ سومری را به فرهنگ دیرین درهٔ سند یا جنوب بلوچستان مربوط می‌داند، که این فرهنگ با تمدن دراویدی‌های هندوی ماقبل آریایی (هراپه) اینهمانی می‌یابد؛ نگرهٔ پیوند قومی میان سومریان و هراپیان به ویژه از ایشو جلب توجه می‌کند، که مناسبات زبانشناسی میان گویش‌های سومری و دراویدی مشهود است. شواهد دیگر دربارهٔ بُنمایه‌های مشترک فرهنگی و روابط تجاری بین سرزمین‌های دو قوم مزبور طی هزارهٔ سوم (ق.م.) وجود دارد، که نمودهای دیگر از فرهنگ هندی در «اور» سومری و «شوش» ایلام مؤید این نظر است؛ هجرت دراویدیان از طرف مشرق به میانرودان جنوبی نظر به منشأ مشترک با سومریان، بایستی از طریق غیر بحری - یعنی - هم از دره‌های کوهستانی صورت پذیرفته باشد.^۱ اما این که نامزد «شومر / سومر» (Su - mar) با نامخدای «شوملیا / هوملیا» (Šu / Hu - malia) که همان «سومریا / سمیرم» باشد <151> و با نامخدا - نامجای «شوشین» (Šu - Šin) «شوش» و جوه لغوی مشترک دارند، اینک به دلایلی که جای ذکر آنها نیست (چه مستلزم رسالهٔ مفرد مستقبل است که در جای دیگر بدان خواهیم پرداخت) ولی هم به موجب قرائن و امارات (پیشگفته) در باب بُنمایه‌های مشترک فرهنگی اقوام هندی و ایلامی و کاسی و سومری، ما بدین نگره رسیده‌ایم که جزو «Šu - ۰» در دوران باستان مبین مفهوم کلّی و عام «اله / الهه» (ایزد) در میان اقوام مزبور بوده؛ چنان که در نامزد «شومر» (= «شو» (خدا) + «مر» (= انسان) و بر روی هم به معنای «آدمهای خدا» (= عباد الله) باشد، «شوملیا / سمیرا» چنان که گذشت <151> به معنای «ایزد کوهستان» (= الهه الجبل) و در نامخدای «کاشو» (Kuš - Šu) (= کاش + شو) به مفهوم خدای آسمان، سرانجام «شوشین» ایلامی به معنای «ایزد مار» (= الهه الحیّه) که هم «حیّه حور» و همانا خود به مفهوم «حوا» (= اُمّ البشر) و مادر حیات باشد. <اذکائی>،

157- (ص ۹۸)، «ارفخشاط» (Arpakhshadh) که بنا به تورات یهودان (تکوین، ۲ / ۱۰ - ۱۳،

۱۰ / ۲۲ و ۲۴؛ تواریخ یکم، ۱ / ۱۷ و ۱۸ و ۲۴) پسر «سام» و پدر «شالچ» بود و در ایام وی زمین منقسم شد؛ احتمالاً قوم «هوری» از په (Arrapah) بر مشرق دجله در ناحیت کرکوک (که نیای «عیسی» مسیح برشمار آمده) و «ارفخشده» نیز شاه مادان بانی اکباتان بود، که اسم وی یادآور «فراوردرس» خشتی (۶۷۴ - ۶۵۳ ق.م) بنیادگذار پادشاهی مادان می‌باشد،

1. Ancient Mesopotamia (Oppenheim) . PP . 49 - 51 . / The Greatness That was Babylon (Saggs) .

کسی که سرانجام (یودیت، ۱/ ۱ - ۱۳، ۵ و ۱۵) مغلوب «نبوخذ نصر» بابلی شد.^۱ اما روایت ایرانی «ارفشاده» (Araxšad) مذکور را نیای «جمشید» پیشدادی می‌داند: «جم بن ویونجهان بن شالح بن ارفخشذ بن سام بن نوح» که ساروی همدان را ساخت.^۲ اینهمانی نامشناخت «ارفشاده» مادی در متون مختلف از این قوار است: «ارپوخائیس / Arpoxais» (هرودوت ۴ / ۵ - ۶) نام تبار سکائی (هندو ایرانی)، «اریکو / Arbaku» ('کدی - آشوری)، «اربکس / Harpago / Arbakes» (یونانی)، «Xšāyathiya - Arpa» یا «ارپگه / Arpagha» (مادی - فارسی)، «دارخه / Arxa» (ارمنی)، «هرکه / Huraku» (ایلامی)، «ارباق / Arbau» (عربی) و «اربکشاد / Arpaksad» (انگلیسی). او که نام تبار ایرانی کهن داشته است،^۳ در تورات همبر با نامزد «مادای» (Madai) و جدّ اعلای ابراهیم یاد شده <34>، <35>، بیرونی گوید (طرز / ۸۷ و ۱۱۰) همو - ارباق - را همان «دهاک / Dahūk» (ضخاک) ایرانی دانسته‌اند.^۴ بر طبق رویدادنامه سریانی «کرخ بیت سلوک» (کرکوک) مبتنی بر منابع بابلی، اربکس (Arhaces) پادشاه مادای در سال پانزدهم پادشاهی سارگون (دوم) آشوری (۷۲۱ - ۷۰۵ ق.م) - یعنی - در سال ۷۰۶ ق.م) بر ضدّ سلطه آشوریان قیام کرد، شورش او شهرهای همدان و حلوان را هم فراگرفت، وی تا «گرمای» (کرکوک) پیش تاخت؛ سرانجام در پیکار با آشوریان در «کیلکیه» آسیای صغیر کشته شد.^۵ متن جنگنامه خود سارگون فهرست ایالات ویران شده غرب ایران را طی لشکرکشی سال ۷۱۳ / ۷۱۴ ق.م به دست می‌دهد، که متضمن اسامی ۴۵ نفر از سران قبایل ماد و از جمله «آرباکو / Arbaku» می‌باشد، البته آخرین لشکرکشی سارگون هم به سال ۷۰۶ ق.م) بوده است.^۶ کنزیاس طبیب مورخ (ح / ۴۰۰ ق.م) که روایت سامی - آشوری او درباره ملکه، سمیرامیس، گذشت <151>، داستان شورش اربکس / Arhaces مادی را هم به عنوان بنیانگذار دولت ماد که ۲۸ سال سلطنت کرد، حسب روایت دیودور سیسیلی (کتاب ۲، بند ۲۳) بیعد چنین آورده است که وی با

۱. Dictionnaire des Noms Propres de la Bible (Odekin) . P . 41.

۲. مجمل التواریخ (ابن شادی). ص ۵۲۱ / معجم البلدان (یاقوت). ج ۱، ص ۸۸۳.

۳. نمونه‌های نخستین انسان و ... (کریستن سن)، ترجمه دکتر احمد نفیسی، ۱۳۶۳، ص ۱۷۰.

۴. مجموعه مقالات (ممن)، ج ۱، ص ۶۱ / 20 . P . brisches Namenbuch (Justi).

5. Les Villes de l'Etat Iranien (N . Pigulevskaja) . Paris . 1963 . PP . 39 . 40 . 46.

6. History of Early Iran (G. Cameron) . P.154. ۶۶۷ و ۲۷۸ . TVV . تاریخ ماد (دیاکونوف)، ص

همدستی «Bélésis» بابلی طی سه جنگ و سرانجام با پشتیبانی بنفیان (باکتری‌ها) دولت آشور را برانداخت، نینو^۱ را فتح کرد و تمام ثروت‌های آنجا را به همدان آورد، پس با انقراض آشور مادان بر آسیا سیدت یافتند.^۲ اما محققان به خوبی دریافته‌اند که کتزیاس اسامی شهریان‌های مادستان و میانرودان هم‌عصر خود را، جانشین «هووخشتره» (۶۲۴ - ۵۸۵ ق.م) و «نابوپلاसार» (۶۲۵ - ۶۰۵ ق.م) به عنوان شاهان ماد و بابل در براندازی آشور کرده است.^۳ در هر حال، «اریکس» کتزیاس - «آرباکوه» سارگون - «ارفخشد» یودیت - و «ارباق» بیرونی، همانا «هارپاگ» / Harpagos / Arpag «مادی است که هرودوت (۴۹۰ - ۴۲۵ ق.م) یاد کرده؛ خاندان بزرگ و ناماوری که تمام این اسمها و جوهی از نام سردودمان آن می‌باشد، سرزمین دهمخداپی یا کرده‌خداپی آنان در مادستان «بیت کاری» (کاریگان / کارن‌ها) مرکز آن دهلز «کارکاشی» همدان بوده است. پساکارهای اعضای خاندان هارپاگ که به طور ناهمزمان و به یکدیگر نسبت یافته، ولی مشهورترین آنان در جریده تاریخ همان صدر اعظم آخرین پادشاه ماد «آستیگ» (۵۸۴ - ۵۴۹ ق.م) می‌باشد، که چون به علل سیاسی از پادشاه سگارتی تبار (زاکرونی) رنجیدگی یافت، وهیری توطئه بزرگان ماد را در براندازی سلالة دیاکویی (دهاکی / ضحاک) و برافرازی درفش پادشاهی هخامنش پارسى بر عهده گرفت.^۴ هر چند گفته‌اند که اسم «Harpag» اشتقاق هندو اروپایی ندارد، یا اسم «Arpahšād» متضمن واقعیت تاریخی نباشد، اما به عقیده ما چنان که فقید پروفور «بیلی» جزء اول «ar =» را در هندی باستان به معنای «صنع» (= آفریده) یاد کرده،^۵ و جزء ثانی «Paga / haga» (بخ / یگ = خدا) که در اسامی ایرانی عهدکاسی مطرد است،^۶ بر روی هم «Arhak / Harpaga» به معنای «خداآفرین / خداداد» باشد؛ ولی استاد «ستزمرنی» گوید که نظر بیلی راجع به حل مسئله «ar =» (در «آربا») به معنای خلق و ایجاد (heget) گواهی ندارد، بلکه بایستی «ar =» را به معنای تملک و تعلق (Possess) گرفت؛ چه آن که در زبان هیتی «har =» (K) هم به معنای واجد بودن و داشتن (hold / have) باشد، چنان که «ar =» به مفهوم

1. Justi, (in) *Grundriss der Iranischen Philologie*, band II, PP. 406 - 407, 409. / *History of Early Iran* (Cameron), PP. 176, 216. /

ایران باستان (پرنیا)، ج ۱، ص ۴۰۹، ۴۱۲. / تاریخ ماد (دیاکونوف)، ص ۳۱، ۳۲، ۳۵.

۲. ممرنه‌های نخستین انسان (کریستی سن)، ص ۸۷۰. / تاریخ ماد (دیاکونوف)، ص ۳۱ و ۷۷۹.

۳. رضی: همدان باستان (پ. ادکاتی) در همدان نامه (بهر)، ۲.

4. *Zoroastrian Problems*, P. XX - XXI.

5. *History of Early Iran* (Cameron), P. 154.

شخص واجد و مالک و متصرف و خود - «ari» هم به معنای ضیاع و عقار است.^۱ به هر تقدیر، در صورت اخیر معنای اسم «هارپاگ / اریکه»، لابد «متعلق به خدا» (= مال الله) خواهد بود؛ و اما اسم مرکب «ارفخشد / ارفکشاده» (Arpak / x + Shād) باید دانست که جزء «شاده» (Šad) در آرامی به معنای کوهستان است، از اینرو گویند که «آپخه / Arrapkha» مضاف بدان یا کوهستان پیرامون «کرکوک» کنونی (منسوب بدو) اینهمانی می‌یابد.^۲

<اذکائی>.

۱۵۸- (ص ۹۸). «جدول ملوک کلدانی» که هم به گفته خود مؤلف از زیگوارۀ بطلیمیوس قلودی (ح ۱۲۱ - ۱۵۱ م) است، بنگردد: «تاریخ بطلیمیوس» (*Chronologie de Ptolemée*) از پدر «هالما» (L'abbé Halma)، پاریس، ۱۸۱۹، بخش دوم، ص ۳ و ۴. / جورجیس سینکلوس، (Georgius Syncellus)، ویرایش دیندورف، بُن، ۱۸۳۹، ص ۳۹۰ به بعد.

<زاخانو>. ما پیشتر یاد کردیم بیرونی در گزارش شاهان بابل و آشور و روم، تاریخ اوسیپوس قیصری (۲۶۰ - ۳۴۰ م) را زیر دست داشته <149> که مأخذ وی در نواریخ کلد و آشور همانا «تاریخ بابل» بروسوس کاهن (ح ۲۹۰ ق.م) بوده است؛ البته علاوه بر آن همین تاریخ بطلیمیوس اسکندرانی هم باشد که به سریانی و عربی هم ترجمه شده، اما بیرونی به تصریح خود (القانون / ۱۴۷) متن یونانی اش را زیر دست داشته است. اینک ما گزارشی درباره همین تاریخ بطلیمیوس و چگونگی تدوین آن، براساس تحقیق «برینکمن» (J. A. Brinkman) اجمالاً به دست می‌دهیم: «کلودیوس بطلیمیوس / Claudius Ptolemaeus» (برآیش ۱۲۷ - ۱۴۱ م) که فهرست وی از شاهان بابل و آشور در «زیگ شاهان» (*Canon ton Basileon*) مبنی بر روایتی از «تاریخ سنواتی بابل / Babylonian Chronicle» (طی دوره بین ۷۴۷ تا ۶۶۸ ق.م) یعنی از عهد «نبوناصر / Nabu - nassar» بابلی (۷۴۷ - ۷۳۴ ق.م) می‌باشد، ترتیب سنواتی و مدت پادشاهی آنان را تا زمان «آنتونیوس پیوس / Antoninus Pius» (۱۳۸ - ۱۶۱ م) یاد کرده است. اما همان طور که «نویگه باوئر» مطرح نموده،^۳ از حیث فتنی بی‌مسئلت که فهرست مزبور را «زیگ بطلیمیوسی» (Ptolemaic Canon) بخوانیم؛ چون اگرچه بی‌گمان اصولاً یک «سالشمار شاهان»

1. *AC TA IRANICA* , 16 , P . 139.

2. *Hebrew Myth* (Graves & Patai) , P . 132.

3. cf : A Locust's Leg (Studies in honour of S . H . Taqizadeh) . London , 1962 , PP . 209 -- 210.

(Basileon Chronographia) در زیگواره‌های کاربردی (Handy Tables) بطلمیوسی می‌باشد، اما هیچ روایتی مسبوط از زیگ شاهانه مقدم بر زیگواره‌های امپراتور هراکلیوس، (۶۱۰ - ۶۴۱ م) نیست. بسا که روایت‌های پسین تر همانستی بنیادی با زیگ نوین (گمشده) بطلمیوس داشته باشد، اما هیچ زینین واقعی وجود ندارد که فهرست مزبور دستخوش برخی تبدلات طی سالها نشده باشد. علی‌رغم نادرستی‌های آن ما طرح سنتی «زیگ» بطلمیوسی را همچون نشانه‌گفتاورد نگه می‌داریم، چون که به هر حال یک متن متأخر مقبولی بشمار آمده است. ما از زیگواره‌های پسین تر مانند آنچه الیاس نصیبی (Elias of Nisibis) به سُرِیانی، یا آنچه ابوریحان بیرونی از آن به عربی فرا نموده‌اند صرف‌نظر کردیم. این سالشمارها کلاً برگردان‌های پسین از فراداد «زیگ» بطلمیوسی است، در آنها اسامی بابلی غالباً چنان تحریف شده که کمتر سودی از آنها به دست می‌آید. «زیگ» بطلمیوسی که اهمیت و امانت آن معروف است، صحت و دقت تاریخی‌های آن با آغازش از عهد «نبوناصر» نشانگر آن باشد که به نحو مناسبی با بهترین متون میخی قابل قیاس است؛ زیرا برای دوره تحت مطالعه ما همین زیگ، کلاً در مجموع به وجه غالب با تاریخنامه بابلی تطابق دارد؛ و سندی معتبر و موثق به نظر می‌رسد، که اختلافات آن تنها در چند مورد می‌باشد (برینکمن متعرض آنها شده) و توان گفت که بطلمیوس تاریخ سنواتی خود را، دستکم به واسطه از تاریخنامه بابلی گرفته است. اینک درباره فرهنگ نامها و بنیاد فهرست شاهان (به یونانی) بنگرید به ویرایش‌های زیگ بطلمیوسی:

- Wachsmuth, *Einleitung in des Studium der alten Geschichte*, Leipzig, 1895 (PP. 304 - 306).

- Schmidike, *Der Aufbau der Babylonischen Chronologie*, (PP. 98 - 99).
Joh. Bainbridge, *procli Sphaera; Ptolemaei de Hypothesibus Planetarum ... cui accessit ejusdem Ptolemaei Canon Regnorum*, London, 1620 (PP. 47 - 51)^۱

و اما آنچه ابوریحان بیرونی از زیگ بطلمیوسی به نقل آورده، نیم یکم از فهرست ملوک

1. (♦) *A Political History of Post-Kassite Babylonia* (Brinkman), Roma, 1968, PP. 22, 35, (40 - 41), 60, 323, / *Materials and Studies For Kassite history* (id), Chicago, 1976, PP. 428, 436.

کلدانی در جدول (بند ۲۶) شاهان بابل نو / کلدی اند (طرز / ۸۸) که ذکرشان در جدول «ملوک بابل و ملوک مادای» در زیگ بیرونی (القانون المسعودی / ۱۵۴ - ۱۵۵) نیامده است؛ پس ما اسامی ملوک مزبور را - که واجنوبسی آنها را به لاتین از تز (۱۰۱) در متن فرا نموده‌ایم - اینک بر طبق فهرست‌های «اوپنهایم»^۱ و «ساگس»^۲ از باب تطبیق و تمیم فایده بدست می‌دهیم، یعنی از «بختنصر» اول (که صواب همانا «نبوناصر» است <202>) تا «داریوش» مادای <159>، و مابقی - یعنی - نیم دوم از فهرست ملوک کلدانی در جدول (بند ۲۶) را که شاهان پارسی / هخامنشی فرمانروای بابل / کلداند (طرز / ۸۹) در تعلیفه <176> خواهیم نمود:

Nabu-nasir (747-734 B.C.)	۱ نوخذ ناصر (نبوناصر)
Nabu-nadin-Zeri (733-731 B.C.)	۲ ندیوث (نبوندین ضری)
U/Mukin-Zeri (731-729 B.C.)	۳ کنزینعون (اوکین ضری)
Ululajju/Sbalmaneser V (726-722 B.C.)	۴ ایلوعیر (اولولایو)
Merodach-Baladan II (721-710 B.C.)	۵ مردوقبف (مردوخ بلدان)
Sargon II (709-705 B.C.)	۶ اریقینو (سارگون)
(Not King, the First).	- اسیسلطیوس (= بی‌شاه)
Bel-ibni (702-700 B.C.)	۷ بنوس / بیل بیس (بل ایینی)
Assur-nadin-Sumi (699-694 B.C.)	۸ اوفراندیرا (اشورندین شوم)
Nergal-Urezi (693 B.C.)	۹ ارقتبیل (نرگل اوشزیب)
Mušeziš-Marduk (692-689 B.C.)	۱۰ مسلموردقس (موشزیب مردوک)
(Not King, the Second).	- اسیسلطیوس (= بی‌شاه)
Esarhaddon (680-669 B.C.)	۱۱ اردیوینو (اسرهدون)
Šamaš-Sum-ukin (668-648 B.C.)	۱۲ سیدوکی (شمش شوموکی)
Kandalanu (647-627 B.C.)	۱۳ قینلدن (کیندلانو)
Nabopolassar (626-605 B.C.)	۱۴ نوخذ ناصر / فلسرور (نبوپولاصر)
Nebuchadnezzar II (604-562 B.C.)	۱۵ بوخید نبصر / بختنصر (نبوکد نصر)

۱۶	بلطشاصر (بلشراصور)	Bel-shar-usur/Belshazzar (560- ... B.C.)
#	داریوش المادی (یکم)	Darius the Median (556-... B.C.). <159>

<اذکائی>

159- (ص ۱۰۰). «داریوش مادی» (یکم) که هم به گونه دارا الماهی / المادی (طرز / ۱۱۱) در «زیگ» بطلمیوس جزو ملوک «مادی» جبال (= کوهستان زاگروس) چنان که گذشت، پس از «بلطشصر / بالتازار» بابلی آمده است؛ ولی اصل اشتها وی آن که در تورات یهودان (کتاب دانیال، ۱ / ۶ - ۲۹، ۱ / ۹، ۱ / ۱۱، ۱) در داستان رؤیای دانیال یاد شده، یک جا هم وی را داریوش بن اخشویرش - گویا مراد داریوش دوم هخامنشی (۴۲۴ - ۴۰۵ ق.م) فرا می‌شناسد، اما به گفته اولدالین (مؤلف فرهنگ تورات) هنوز هویت «داریوش مادی» در نزد تاریخدانان ناشناخته است.^۱ باید گفت که تحقیق در این خصوص از طرف علمای اروپا، شرق شناسان و آباء کنایس و کلیسا هم از سده هفدهم (م) آغاز شد؛ چنان که حسب استقصای ما قریب به بیست تن مانند: شولته (۱۶۶۳)، کاتمر (۱۸۱۵)، بوزانت (۱۸۶۰)، واتسن (۱۸۸۵)، هالوی (۱۸۹۴)، دمور (۱۸۹۴ و ۱۸۹۶)، فلاور (۱۹۰۰)، هورنر (۱۹۰۱)، مماین (۱۹۰۸)، اوشینکلوس (۱۹۰۹)، دیولافوآ (۱۹۱۹)، رابینسون (۱۹۲۲)، ویلسن (۱۹۲۲)، الفرنیک (۱۹۲۸)، رولی (۱۹۳۵)، دکتر معین (۱۹۵۷) و دکتر یارشاطر (۱۹۷۶) در شناخت اینهمانی داریوش مادی کوشیده و پژوهیده‌اند.^۲ البته هر یک از دانشمندان مذکور اینهمانی داریوش مادی را با یکی از شاهان مادی یا هخامنشی پیشنهاد کرده، چنان که شادروان دکتر محمد معین او را همان داریوش (یکم) هخامنشی (۵۲۲ - ۴۸۶ ق.م) برشناخته؛^۳ ولیکن سرانجام دکتر احسان یارشاطر همدانی با تحقیق مدقّقانه تاریخی همانستی او را به درستی با پادشاه بزرگ مادی «هوخستره، کیاکسار (۶۲۴ - ۵۸۵ ق.م) فاتح «نینوا» و برانداخته دولت تجاوزپیشه آشور اثبات کرده است.^۴ این نکته را هم باید افزود در کتاب الریج الصابی تألیف ابو عبدالله البتانی الحرّانی (۲۴۴ - ۳۱۷ ه. ق) که متضمن عین

1. Dictionnaire des noms propres de la Bible, 1978, P. 103.

۲. ر.ش. کتابشناسی همدان (ب اذکائی)، ۱۳۷۳، شماره‌های: ۴۷۳، ۴۳۹، ۴۳۰، ۴۰۳، ۴۰۲، ۲۱۸، ۱۶۴، ۵۴۲، ۶۳۰، ۶۵۶، ۸۰۸، ۸۲۳، ۸۹۹، ۹۱۶، ۹۲۴، ۹۴۸.

۳. مجموعه مقالات (معین) ج ۲، ص ۷۵.

4. Bironi Symposium, Columbu University, 1976, P. 56.

جدول ملوک کلدانی (پیشگفته) <158> هم به اخذ از «المجسطی» بطلمیوس می‌باشد (شادروان استاد نالینو در تصحیح آن یکسره بر همین جدول بیرونی در الآثار اتکا، نموده) به جای «داریوش المادی» همانا «داریوس الآدری» به ضبط آمده، که این فقره «- داریوش آدری» نیز از حیث شناخت اینهمانی پادشاه مزبور بسیار مهم و قابل ملاحظه است. <اذکائی>.

160- (ص ۱۰۱). جدول ملوک مصر، که از خاندان بیستم - یعنی «مانتھو» (Manetho) آغاز می‌شود، رش: «کتاب دوم تاریخ اوسیوس» (ج ۱، ص ۱۴۵؛ ج ۲، ص ۶۲) <زاخائو>؛ ما در واجنویسی لاتین اسامی و تاریخگذاری‌ها بر کتاب «تاریخ مصر قدیم» تألیف دکتر احمد بهمنش، دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۱۳۳۶، ۲۲۳ - ۲۳۰) و کتاب *Chronology of World History* (G. Freeman - Grenville), London, 1975, استناد کرده‌ایم. <اذکائی>.

161- (ص ۱۰۴). جدول ملوک بطالسه، که هم مبتنی بر زیج بطلمیوس است: تاریخ بطلمیوس هالم (بخش ۲، ص ۴) <زاخائو>. همین جدول با شروح بیشتری در القانون المسعودی (۱ / ۱۵۶ - ۱۵۸) و نیز به اختصار در الزیج العصابی (ص ۲۲۹) هم از بطلمیوس نقل شده است. <اذکائی>.

162- (ص ۱۰۶). جدول ملوک روم، که باید گفت منبع اخیر جدول قیصره روم ظاهراً «تاریخ اوسیوس» باشد؛ نیز بنگرد: سنی ملوک الارض حمزة اصفهانی، باب ۲، فصل ۲، (چاپ بیروت، ص ۶۰ - ۶۱ / ترجمه فارسی، ص ۶۶) و باید افزود عدد آخر سال «قارس» اشتباهاً ۳۰۳ آمده که صحیح ۳۱۳ می‌باشد <زاخائو>. مسعودی باب ۲۸ «مروج الذهب» (طبع شارل پلا، ج ۲، ص ۳۲ - ۴۰) را به ذکر روم و ملوک و تاریخ سنی ایشان مفرد ساخته، که ظاهراً مأخذ وی «کتاب النصرانی الملکبه» (به سریانی) بوده است. فهرست ملوک روم در الزیج العصابی (ص ۲۲۹ - ۲۳۰) صرف اسامی آنها و هم مبتنی بر زیج بطلمیوس می‌باشد. <اذکائی>.

163- (ص ۱۰۸). جدول ملوک نصرانی (بیزانس) که چنین نماید بخشی از جدول امپراتوران بیزانطی (روم شرقی) مأخوذ از کتاب «سنی» حمزة اصفهانی باشد (عربی، ۶۲ - ۶۳ / فارسی، ۶۸ - ۶۹) و عدد ۵۲۸ سالها در آخر ستون بایستی «۵۲۶» بوده باشد. <زاخائو>. باید افزود که هیچ کس به اندازه ابوریحان بیرونی از آثار دانشمند برجسته ایرانی و ایران‌شناس

مورخ و پژوهشگر سده چهارم (ه.ق) گفتاورد ننموده، بیرونی نظر به مرام شعوبی‌گري فرهنگی و تاریخی‌پژوهی آدوار باستانی ایران زمین گرایش‌ها و نگرش‌های مشترک با حمزه اصفهانی داشته است.^۱ بیرونی از کتاب «تاریخ سنی ملوک الارض» حمزه اصفهانی، با عنوان «تواریخ کبار الأمم (من مضي منهم و من غبر علی حالة أخرى) یاد و نقل کرده (طز / ۱۰۵) که به نظر ما همین عنوان درست است <اذکائی>.

۱۶۱- (ص ۱۱۱). «وکیع القاضی» که حمزه اصفهانی فصل پنجم (از باب دوم) تاریخ سنی خود را درباره تواریخ روم، از کتاب وی (- قاضی وکیع) نقل کرده و قاضی وکیع هم تواریخ روم را از کتابی تألیف یکی از پادشاهان روم برگرفته، که آن را یکی از مترجمان (از یونانی) به عربی ترجمه کرده بوده است.^۲ این قاضی وکیع گویا همان باشد که در دهه یکم سده چهارم هجری می‌زیسته (الفهرست / ۱۱۲) و در مورد سنوات مضبوط در جدول باید گفت که ابهام کلی وجود دارد، بیرونی در تصحیح آنها هیچ کوششی نکرده است. <زاخانو>. اما این تعلیقه زاخانو سه یادداشت توضیحی می‌طلبد: یکم، قاضی وکیع همانا ابوبکر محمد بن خلف بن حیان بن صدقه ضبی اهوازی (م ۳۰۶ ق / ۹۱۸ م) محقق مورخ که از جمله تألیفات او: «اخبار القضاة / طبقات القضاة» (۳ مجلد چاپ شده)، کتاب الشریف (همچون المعارف ابن قتیبه)، کتاب الانواء، کتاب النواحي (در اخبار شهرها و راهها)، کتاب غرر الاخبار (الغرر اخبار!) و در بغداد در گذشته است.^۳ دوم، آن پادشاه روم که تألیف تاریخی نموده (و قاضی وکیع از ترجمه عربی آن نقل کرده) حسب گفتاورد حمزه اصفهانی از آن که آخرین پادشاه روم را «قسططین بن لیون» یاد کرده، بدین که وی در سال ۳۰۱ ه.ق // ۹۱۳ م به پادشاهی رسیده (تاریخ سنی، ص ۷۰ / ترجمه فارسی، ص ۷۶) تنها می‌تواند همان امپراتور «کنستانتین (هفتم) پورفیروگنیتوس / Constantine (VII) Porphyrogenitus (۹۱۳ - ۹۵۷ م) باشد، که یک دایرة المعارف تاریخی البته مبتنی بر تواریخ پیشین خود تألیف کرد. به ویژه آنچه مطمح نظر تواند بود همانا «برویدادنامه» (Chronicle) جهانی جورجیوس واهب است، که آن را در زمان «میخائیل» سوم (۸۴۲ - ۸۶۷ م) و هم تا سال ۸۴۲ به تحریر آورد.^۴ چیزی که

۱. رش: کتاب ابوریحان بیرونی (پ. اذکائی)، ص ۱۹۶.

۲. تاریخ سنی ملوک الارض بیروت، ص ۶۳ و ۶۸ «تاریخ پیامبران» شاهان، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۶، ص ۶۹ و ۷۲.

۳. الفهرست (اس ندیم)، چاپ تهران، ص ۱۲۷. / الاعلام (زرکلی)، ج ۶، ص ۱۱۲ - ۱۱۵.

4. History of The Byzantine State (G. Ostrogorsky), tr. by J. Hussey, Oxford, 1968, pp. / 147.

مایهٔ شگفتی است سرعت انتقال اطلاعات و انتشار کتب (چنان که از مفاد خبر مزبور برمی آید) در آوان عصر رنسانس اسلامی است. (و اما) سوم، حمزه اصفهانی پیش از آن در جزو مآخذ تاریخی خود، هم در بیان تاریخ امپراتوران روم شرقی (قسطنطنیه) گوید که این شرح مرا از مردی معلوم شد - دبیر و کتابخوان، که فواش امیر احمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف عجلی کرجی اصفهانی (۲۶۵ - م ۲۸۰ ق) بود؛ او را به اسیری آورده بودند و او را پسری بودش سخت عظیم دانا و منجم، که او را در لشکر سلطان «یم» / نمره گفتندی؛ پس هر چه پدرش از کتابها و خویش خواندی او تفسیر همی کرد. این تاریخ ها را به املا ی پدرش از روی کتاب های رومی برای من ترجمه کرده.^۱ سپس حمزه در پایان گزارش خود می افزاید که میان آنچه من در فصل سوم آوردم با نقل قاضی وکیع خلاف بسیار است، من آنچه را که خود از آن رومی شنیده ام سزاوار اعتماد بیشتر از نقل قاضی می دانم که بسا در ترجمه آن رعایت امانت نشده باشد (سنی / ۷۰) >اذکائی<.

165- (ص ۱۱۴). «واما الفرس» که این بهر دربارهٔ تاریخ ایران از بیرونی - یک شباهت تام با مال حمزه اصفهانی دارد؛ رش: «تاریخ سنی» (متن، ص ۱۳ - ۵۷ / ترجمه، ص ۵ - ۶۱) و برای توضیح کلمه «گیومرث» (طنز / ۹۹، س ۱ - ۲، ۷ و ۲۲) نک: «سنی» (ص ۱۴، ۱۵ و ۵۶) >زاخانو<؛ رش: تعلیقه >37<. اما در اینجا پیش از شرح «گیومرث» >166< باید افزود که استاد کریستن سن مآخذ قول حمزه اصفهانی را در نقل از «خداینامه» راجع به افسانه «گیومرث و مشی و مشیانه» (به استناد تفسیر پهلوی اوستا) کتاب «دامادات نسک» (مفقود) اوستایی یاد کرده که صورت خلاصه آن در یوندهشن بزرگ ایرانی آمده است (نخستین انسان / ۱۰۰ - ۱۰۱ و ۲۷۴) >اذکائی<.

166- (ص ۱۱۴). «گیومرث» که به عنوان نخستین انسان، هم از دیرباز افسانه او در نزد ایرانیان زبانزد بوده است؛ در کتاب اوستای پسین (یشت ۱۳، بندهای ۸۶ - ۸۷ و ۱۴۵) از «گیه مرتن» مقدس همچون نخستین کسی یاد شده، که از اندیشه و دستورهای اهورامزدا پیروی کرد؛ همو کسی است که اهورامزدا خاندان کشورهای آریایی، و نژاد کشورهای آریایی را همه از او

==

211.

۱ تاریخ سنی ملوک الارض، ص ۶۳ (ترجمه فارسی)، ص ۶۹ / مجمل التواریخ و التعمس (ابن شادی)، ص ۱۳۵ / فرهنگ زبان گمنام (ب. اذکائی)، ص ۸۹.

آفرید. فروهر / فروشی گیومرث در «یسن‌ها ستوده شده. هم بدان گونه روان «گاو» یکتا آفریده، نمونه نخستین جانوران - هم آفرین یا نمونه نخستین انسان - که نطفه انواع حیوان را در خود دارد. چهارده نسک اوستایی که متضمن «نژادنامه» بشری بوده، درباره آفرینش «گیومرث» نمونه نخستین انسان، چگونگی نخستین جفت، مشی و مشیان، که فرزندان از آنها پدید آمد؛ و این که چگونه به کشور «خونیرس» (= پشته ایران) درآمدند، یا در شش کشور دیگر پیرامون آنجا تقسیم شدند سخن گفته است. موضوع «تعوق» زروان (= دهر) و پیدایی گیومرث از آن، که بیرونی متعرض شده (و بعد هم ریشخند گرفته) در ورشت مانسر نسک آمده، و بنکرد (کتاب ۹، فصل ۳۲، بندهای ۹ - ۱۰) گزینه‌ای از آن حکایت به دست داده است. بسیاری از دانشمندان معتقدند که کلمه «عرق» را با بستی «خواب» خوانند، چه در متون دیگر گیومرث بر اثر «خواب» ایزدی در وجود آمد. در تفسیر پهلوی یسن نوزدهم (بند ۳) اصطلاح «انسان مقدس» (= مرد اهل) و تعبیر «انسان دوپاه» (بند ۱۹) و «اندیشنده مقدس» یا «نخستین کسی که اندیشه نیک از او برخاست» (بند ۵۳) یکسره ناظر به گیومرث است، و در تفسیر یسن / ۳۰ (بند ۴) گوید که چون آن دو مینوی «نیک» (اهورایی) و «بد» (اهرمینی) برای نخستین بار به هم رسیدند، همانا «زندگی» و «مرگ» پدید آمد - یعنی - در وجود «گیومرث» (= زبای میرا) پدیدار شد، حسب تفسیر بیرونی «حق ناطق میت» که مسئول است، اما در میان آثار پهلوی مفصل‌ترین روایت درباره آغاز جهان انسانی، همانا فصل اول «یوندهشن» (= بنیاد آفرینش) می‌باشد؛^۱ ولی اینک ما به جای نقل مجمل از آن کتاب، ترجیح می‌دهیم که از رساله زروانی «علمای اسلام» (و برایش پرویز اذکائی) چند بندی (۹ - ۱۹) در این خصوص به نقل آوریم: «پس زمان (- زروان) آتش را و آب را بیافرید، چون آنها را به هم رسانید «اورمزد» موجود آمد... پس اورمزد روشن و پاک و خوشبوی و نیکوکردار بود، و بر همه نیکویی‌ها توانا بود؛ پس چون فروشیب‌تر نگرید... «اهرم» را دید سیاه و بلید و گنده و بدکردار... و اورمزد چون آن خصم را دید، اندیشید که: «مرا این خصم از میان بر باید گرفت»؛ و اندیشه کرد که به چند وجه افزار تواند او را گرفت، همه باندیشید، پس آغاز آفرینش کرد. اورمزد هر چه کرد به یاری زمان کرد... زمان درنگ خدای با اورمزد پدید آمد،

۱. نسخه‌های تفسیر انسان و تحسین شهریار (در تاریخ افسانه‌ای ایران) آرمور کریستن سن، ترجمه احمد نطفی - زاله آمل زگار، ج ۱، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳، ص ۱۳ - ۸۸ / یوندهشن، گزارش میراث بهار، ص ۲۰ - ۷۱

که بر اندازه دوازده هزار سال باشد، سپهر و مینو و نقاش (صور) در وی پیوسته کرد؛ و این دوازده بُرج که در سپهر بسته است، هر یک هزار سال ترتیب (تدبیر) کنند، و چون بر اندازه سه هزار سال کار روحانی (آفرینش مینوی) ساخته آمد، حَمَل و نُور و جوزا ترتیب کننده بودند. هر یک هزار سال به برجی. پس اهرمن به یاری زمان روی به بالا نهاد، تا با اورمزد جنگ کند؛ لشکری دید ساخته وصف کشیده، پس با دوزخ دوارید؛ از راستی که در اورمزد دید، سه هزار سال نیارست جنبیدن، تا این سه هزار سال کار گیتی (آفرینش مادی) ساخته شد، ترتیب گیتی (= جهان مادی) به سرطان و آند و سنبله رسید. اما سخنی چند در این معنی یاد کنیم... بعد از ۷۵ روز (که آب پدید آمد) نبات های بزرگ و خورد پیدا کرد؛ و بعد از سی روز «گاوه» و «گیومرث» پیدا آمد، بعد از هشتاد روز آدم و حوا (مشیه و مشیانه) پدید آمد، به هفتاد و پنج روز تمام شد؛ چون ترتیب به سرطان رسیده بود، آدم و حوا (= مشیه و مشیانه) پدید آمده بود. پس چون این سه هزار سال - که یاد کرده آمد - بگذشت، مردم و جهان و دیگر آفرینش ها - که یاد کرده آمد - موجود شد؛ دیگر باره اهرمن دروند بجنبید و زمان او را برآورد، تا آسمان را و کوه را و زمین را سوراخ کرد، در گیتی دوارید؛ و هر چه در گیتی بود، از بدی و پلیدی خویش آلوده کرد... و اهرمن هزار درد تن بر گیومرث نهاد، تا گذشته شد؛ و از او چند چیزها در وجود آمد، و از گاو هم چندها و حیوانات موجود شده.^۱ در کتابهای دیگر پهلوی و «زند»های (تفاسیر) اوستایی نیز، داستان آفرینش جهان و پیدایی نخستین انسان به تفصیل یا اجمال آمده است؛^۲ و شادروان استاد کریستن سن دانمارکی ایرانشناس بزرگ (۱۸۷۵ - ۱۹۴۵) که هم در این خصوص اساساً یک کتاب مستقل^۳ مفصل در دو مجلد نوشته، تمام روایات مربوط به «گیومرث» را در جلد یکم از کتاب آورده، که منضمّن تحلیل موضوعی و مطالعه تطبیقی آنها با اساطیر ملل عالم هم باشد؛ و از جمله می فرماید «تاریخ افسانه ای ایران، آن گونه که در دوره ساسانی تحوّل یافته بود، در فصل کوتاهی راجع به تاریخ دوران اولیه ایران، در کتاب «سدر ربا / Sidrū Rābhā» (شاهنامه) ماندایی منعکس شده است. آنگاه در بهر اغول نخستین و نخستین نمونه انسان»، از جمله

۱. ماهنامه چبستا، سال ۸، ش ۱۷۳۱۳ آذرماه ۱۳۶۹، ص ۳۴۷ - ۳۴۹. / میراث اسلامی ایران، دفتر چهارم

()، قم / مرعشی، ص ۵۸۹ - ۵۹۲

۲. برای تطبیق فقرات الآثار در متون پهلوی به مثاله (سابق الذكر) دکتر جراحعلی اعظمی سنگسری رجوع شود:

نامواره دکتر محمود افشار بزدی، ج ۶، ص ۳۶۱۲ - ۳۶۲۵

موضوع «پسر انسان» مسیحی در اعتقادات یهودیان، نمونه اولیه بشری حسب کارکردهای «سوشیالی» زردشتی (= مسیح / مهدی)، اندیشه «یمیر» (گیو مرث) اسطوری در میان ملل اسکاندیناوی، به ویژه بُنمایه جفت نخستین آدم و حوا (= مشیه و مشیانه) در نزد اقوام سامی، منشأ گیاهی (آب + خاک) حیات زیندگان و جانوران در عالم، نظریه عالمین اکبر و اصغر (که در نگره بقراطی آمده) و جز اینها را یکسره مبتنی بر همین افسانه ایرانی یا مأخوذ و متأثر از آن پژوهیده است؛ و هم در بهر «اسطوره» تکوین جهان و پیدایش انسان به تأویل زردشتی، از جمله گوید که گیو مرث بر یک مفهوم مجزّد شخصیت یافته‌ای دلالت دارد، که معنی آن «زندگی میرا» و «زندگی انسانی» است. به نظر می‌رسد که تمایل به شخصیت دادن به مفاهیم مجزّد در دوره نوآوری زردشت تحول یافته، درست است که مفهوم می چون «رته / rta» (نظم قانونی و مقدس) در دوره هندو ایرانی نقشی داشته است، اما احتمالاً آن زمان این مفهوم یک «خدای مستقل» تصوّر نمی‌شده است.^۱ <اذکائی>، رثی: تعلیقه <37>.

۱۶۷- (ص ۱۱۴). ابوعلی محمد بن احمد بلخی شاعر (ن ۱ س ۴) که تنها ابوریحان بیرونی و فقط یک بار (همانجا) یاد کرده، از دیگر منابع بر من شناخته نشد و حاجی خلیفه هم (کشف القنون، ۱۳/۴) او را از بیرونی یاد کرده است <زاخائو>. همان طور که طیّ تعلیقه <70> در شرح «شاهنامه» ها گذشت (۳) بیرونی وی را جزو مؤلفان «سیرالملوک» ها <168> یاد کرده است؛ و اینک پس از یکصد و بیست سال تحقیق در باب مؤلفان تاریخ داستانی ایران، چنین نماید که اشتباه لفظی بیرونی یا سهو قلمی کاتبان نخستین الآثار الباقیه در گنیت وی: «ابوعلی» به جای «ابوالمؤید بلخی»، باعث این همه مباحثات و قلمفرسایی‌های بیهوده علمای متتبع روزگار شده است؛ فلذا ما به سهم خود در یک کلمه با کلام فصل اعلام می‌کنیم که شاعر نویسنده «شاهنامه» (منثور) موسوم به «ابوعلی محمد بن احمد بلخی» وجود خارجی و حقیقی نداشته، بل همانا همو «ابوالمؤید بلخی» (ن ۲ س ۳ ق) شاعر و نویسنده نامدار دوره سامانیان و مؤلف «شاهنامه» (منثور) مؤیدی است؛ و ما به نیابت از ابوریحان بیرونی یا سُناخ کتاب الآثار الباقیه از همه دانشمندان و محققان معاصر که این همه به زحمت افتاده‌اند جداً عذرخواهی می‌کنم و طلب عفو و مغفرت می‌نمایم. اما فرض و نظرهایی که تاکنون درباره هویت این «ابوعلی» کذایی بلخی مطرح شده، با اشاره و اجمال از این قرار است که بارون ویکتور روزن «شاهنامه» معروف (نثر) ابومنصوری، را <69> و <70>

۱. نمونه‌های نخستین انسان ... ترجمه دکتر احمد نغمینی و دکتر زائده آموزگار، ج ۱، ص ۴۱، ۴۴-۵۲ و ۵۵

(۴) همین شاهنامه «ابوعلی» بلخی گمان برده، که سید حسن تنی زاده هم اول این فرض را تأیید نموده است.^۱ آنگاه بدیع الزمان فروزانفر این نظریه را رد کرده، که دکتر ذبیح الله صفا هم از او متابعت نموده است.^۲ اما ولادیمیر بارنولد با قبول فرض روزن افزوده است که «ابوعلی محمد بن احمد بلخی» بسا همان «ابومنصور محمد بن احمد دقیقی» طوسی (ح ۳۲۰ - ح ۳۷۰ ق.) سراینده «گشتاسپنامه» (در هزار بیت) از شاهنامه فردوسی بوده باشد، که این فرض ضعیف هم از طرف ملک الشعراء بهار رد شده است؛ و به تبع او دکتر جلال خالقی مطلق که گفتار مبسوط «ابوعلی بلخی» را نوشته، هم با رد تمام فرضیات مزبور و تحقیق در ماهیت امر، نظریه بهار و تنی زاده را در اینهمانی «ابوعلی» بلخی با «ابوالمؤید» بلخی پذیرفته است.^۳ <اذکائی>.

168- (ص ۱۱۴)، «سیرالملوک» (= خدای نامه) که در تعلیقه راجع به «شاهنامه گذشت <70> «خونای نامک» پهلوی ساسانی یک تاریخ عمومی رسمی بوده، گویند که این کتاب در زمان خسرو انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹ م) تألیف شده؛^۴ آنگاه گزارش وقایع تا عهد خسرو پرویز (۵۹۰ - ۶۲۸ م) هم بدان درمی پیوندد، تا آن که در زمان یزدگرد (سوم) ساسانی (۶۳۲ - ۶۵۱ م) دهقان «دانشور» آن را - بین سالهای ۶۳۳ و ۶۳۷ م - تکمیل و تدوین مجدد می کند؛ متنها شرح وقایع را هم تا فرجام کار یزدگرد (- ۶۵۱ م) موبدان زردشتی - «آذرباده» و «رامین» - بدان می افزایند، که همین امر موجب اختلاف بین روایات ایرانی و عربی در این مورد باشد.^۵ پس آنگاه دانشمند ایرانی نامدار ابومحمد روزبه ابن دادویه شیرازی مانوی، معروف به «ابن مفضل» (۱۰۳ / ۱۰۶ - ۱۳۹ / ۱۴۲ ق) «خدای نامک» دهقان دانشور را همبر با «آیین نامک» ساسانی حدود سال ۱۳۳ ق / ۷۵۰ م از پهلوی به عربی ترجمه کرد، که تحت عنوان کتاب

۱. ماهنامه کاوه، دوره جدید (سال دوم)، ش ۳ (۲۹)، ص ۱۱ - ۱۲.

۲. حماسه سرایی در ایران، تهران، ۱۳۳۳، ص ۹۸ - ۹۹.

۳. دانشنامه ایران و اسلام، جزوه ۸، تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۰۷۳ - ۱۰۷۷.

۴. شاپور شهبازی در گفتاری به عنوان «خداینامه در متن یونانی»، جنس می پژوهد آن خداینامه که در عهد خسرو انوشیروان تدوین شده بود، آگانیاس رومی (۵۳۲ - ۵۸۰ م) با دستگیری سرگیوس ارمنی مترجم بحث تاریخ ساسانیان آن را به یونانی ترجمه کرد و در تاریخ خود (کتاب دوم) گسجاند که اینک وجود دارد | سخنواره (حافظی)، تهران، ۱۳۷۶، ص ۵۷۹ - ۵۸۶ |.

۵. فرهنگ ایرانی پیش از اسلام (دکتر محمد محمدی)، ج ۳، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۵۳ / تاریخچه مکتب مردک (اوتاکر کلیما)، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد. تهران ۱۳۷۱، ص ۶۱ و ۷۰.

السير اشتهاار یافت و در ترویج تاریخنگاری عربی بس مؤثر و نمونه کار شد. کلیما گوید که ترجمه «سیرالفرس / العجم» ابن مقفع برای دانش تاریخنگاری اقوام تحت سلطه اسلامی واجد اهمیت انقلابی بود، چه برای نخستین بار در سخنانندگان زمان با تاریخ کشوری دارای تمدن کهن و تشکیلات منظم آشنا شدند؛ مهتر آن که انحصار تاریخنگاری «درباری» برای همیشه از میان رفت، تاریخنویسی همگانی به سبک «هرودوت» یونانی آغاز شکوفایی نهاد.^۱ اما متن پهلوی «خدای نامه» در تحریرهای پازندی آن سرانجام به فارسی نو (دوی) وانوشت شد، که صورت نهایی آن همانا «شاهنامه» (منتشر) ابومنصور است <69> و <70> (۴) و چنان که از مقدمه قدیم «شاهنامه» فردوسی برمی آید، امیر ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی (م ۳۵۱ ق) دستور خویش ابومنصور «معمری» را فرمان داد، تا خداوندان کتب و دهقانان و فرزنانگان از شهرها بیامندند؛ پس هم ایشان: «شاج» خراسانی هروی، «بزدانده» شاپور سیستانی، «ماهوی» خورشید بهرامان نیشابوری و «شادان» برزین طوسی، کارنامه‌های شاهان فراز آوردند تا یزدگرد شهریار (آخر ملوک عجم) اندر ماه محرم سن ۳۴۶ هـ. ق؛ پس آن را نام «شاهنامه» نهادند تا خداوندان دانش اندر آن نگاه کنند...^۲ اما «خدای نامه» عربی باید گفت که تا اواسط سده چهارم، ترجمه و تحریر و تهذیب‌های متعددی پیدا کرد؛ چنان که از حمزه اصفهانی به نقل آوردیم که بیست و اند نسخه از خدای نامه وجود داشته.^۳ علامه نولدکه اختلافات در آنها را مربوط به اصول پهلوی آنها در دوره ساسانی دانسته است.^۴ هم در زمان نولدکه یارون و یکتور روزن ایرانشناس روسی (۱۸۴۹ - ۱۹۰۸ م) طی رساله‌ای با عنوان «در باب ترجمه‌های عربی خداینامه» (سن پترزبورگ / ۱۸۸۵) هشت «سیر ملوک العجم / الفرس» (سیرالملوک) عربی مهم استقصا کرده، که همان کتابی است که حمزه اصفهانی گوید در اخبار ایرانیان به دست آورد.^۵ از آن پس بر حسب تحقیق دانشمندان و شاهنامه پژوهان، شماری دیگر بر تحریرهای «سیر / اخبارالفرس» افزوده شد؛ و اینک برای آن که ما فهرست خود را در این خصوص ارائه کنیم، شایان ذکر

۱. نابججه مکتب مردک، همان، ص ۶۱ / تحقیقاتی درباره ساسانیان (کنشامین ابوسراسف)، ترجمه کاظم کاظم زاده، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱، ص ۴۹.
۲. بیست مقاله مزبونی، ج ۲، چاپ ۲ (آبانما، ۱۳۳۲)، ص ۳۴ - ۳۶.
۳. تاریخ سنی ملوک الارض، ص ۱۴ و ۲۶ // تاریخ پیامبران و شاهان (ترجمه دکتر شعاری)، ص ۷ و ۱۹.
۴. تاریخ ایرانیان و عربها، ترجمه دکتر زرباب خوبی، ص ۲۰ - ۲۱.
۵. تحقیقاتی درباره ساسانیان (ابوسراسف)، ترجمه کاظم زاده، ص ۱۲۴ و ۱۷۹ / انوار، (نفی زاده)، ص ۱۱ (۲۶)، ص ۱۱ / تاریخ سنی (حمزه)، ص ۱۴.

است که شادروان علامه قزوینی در حواشی مقدمه قدیم شاهنامه، یک جدول تطبیقی از «سیرالملوک»ها ترتیب داده (۸ کتاب + ۲ تحریر = ۱۰ کتاب) که ما بر این پایه ذیلاً متعرض اسامی ناقلان و محزوران آنها و آنچه خود به تحقیق یافته‌ایم - می‌شویم:

۱). ابو محمد روزبه ابن دادویه (ابن مقفع) شیرازی (۱۰۳ / ۱۰۶ - ۱۳۹ / ۱۴۲ ق) مترجم مشهور «خدای‌نامه» (پهلوی) ساسانی به عربی با عنوان «سیر ملوک العجم» (سیرالفرس) و «آیین نامک» و جز اینها که گذشت.

۲). عمر خسروی (کسری) راوی (ن ۲ س ۲ ق) که مسعودی گوید وی از پژوهندگان اخبار ایرانیان بود، چندان به ایرانشناسی و اخبار شاهان ایشان آگاهی داشت، که به «عمر خسروی» آوازه یافت و ابو عبیده اخباری (ش ۳) کتاب «اخبارالفرس» را از وی روایت کرده، من طبقات اربعة ملوک ایران را از تقریر او به روایت ابو عبیده بشرح می‌آورد.^۱ هویت «عمر کسری» را ما با مترجم و منجم مشهور، «عمر بن فرخان طبری» (م - ح / ۲۰۰ هـ ق) منطبق می‌دانیم.^(*)

۱. مروج الذهب، طبع شارل بلا (بیروت / ۱۹۶۵)، ج ۱، ص ۳۶۴، ۲۶۵، ۲۷۶ و ۳۲۱.
 (*). ما می‌خواهیم بدین سؤال مقرر که «این عمر کسری کیست؟» پاسخ متنی دهیم؛ ولی متأسفانه مطابق با حوصله مختار مبتنی بر اختصار در این تعلیقات، هرگز مجال سط مفال و تفصیل در این مسأله - که خود مستلزم مقدمات تحلیلی مبسوط است - نداریم؛ لذا هم به اشارت و احمال بدین مهم می‌پردازیم که در نتیجه شاید چند مسأله تاریخی - ادبی قدیمی نیز راه حلی بیابند. اول آن که هم در مقدمه شاهنامه ابومنصوری، و هم در مقدمه تاریخ بلعمی (- ترجمه تاریخ طبری) عبارتی منشوش و مبهم وجود دارد؛ که شادروانان نفی‌زاده و قزوینی و بهار در قرائت و تصحیح آن سخت کوشیده‌اند، ولی ره بجایی نرسده‌اند و آن عبارت را با «نسخه بدنه» به حال خود رها کرده‌اند؛ اینک، ما فقط عبارت ما نحن فیه را با تصحیح قبایسی خود بدین گونه و انویسی می‌کنیم: «ایدون گویند (که) دادوی فرخان (از) موبدان مورد پردگردد شهریار و از رامین که بنده پردگردد شهریار بود آگاهی دهد هم چنین» (مقدمه / ۵۵ - ۵۶، بلعمی / ۶ / ۷). آنگاه شادروان علامه قزوینی دوهاش فرموده است: «اذاکر این شخص (- فرخان) در کتاب حمزه و کتاب بیرونی اصلاً نیست، در الفهرست ضمن نقله الفرس (۳ مترجمان پهلوی) اسم «عمر بن الفرخانه» هست، ولی بسیار مستبعد است که همین شخص ما نحن فیه باشد... (الخ)» (ایست مقاله، ۲ / ۵۶) و ما گوییم اتفاقاً بسیار مستغرب است «علامه - به قول معروف - درست به هدف زده» و می‌افزاییم که در تصحیح عبارت مزبور تقریباً هیچ کاری نکرده‌ایم، آن حرف «از» (بین ایتالین) را که «حرف کلیدی» است هم از نسخه بدل آورده‌ایم، آن «که» (بین ایتالین) را هم اگر حذف کنیم اشکالی نیافتد، کلمه «دادوی» را هم باز از نسخه بدلها آورده‌ایم؛ حالا هر کس عبارت را مرور کند با ما موافق خواهد شد که: «دادوی فرخان هم چنین از موبدان موبد...» و از رامین آگاهی دهد...» و این «دادوی فرخان» که علامه قزوینی همانستی او را با «عمر بن فرخان» مترجم پهلوی نرودید امیز دانسته، به نظر ما «به ظن متاخر» به یقین «هم خود اوست و او همانا «عمر کسری»

۳. ابو عبیده معمر بن منتهی تیمی (ولادت بصری ایرانی تبار (فارسی) شعبی اخباری (۱۱۰ هـ - ۲۰۹ هـ ق) که گذشت کتاب «اخبار الفرس» را به روایت از «عمر کسری» (ش ۲) یعنی دانشمند منجم ایرانی «عمر فرخان» طبری (م / ۲۰۰ هـ) نوشته است.
۴. ابو عبد الرحمن هیشم بن عدی کوفی طائی (ح ۱۳۰ - ۲۰۷ ق) روایتگر و تاریخنگار که از جمله کتاب «اخبار الفرس» را نوشته، کتاب «التاریخ علی السنین» او را نخستین اثر در

باشد که فقط مسعودی یاد کرده است؛ و هم چنان که رسم بوده چون ایرانیان قبول اسلام می کردند، یک اسم عربی بر آنان نهاده می آمد یا خود برمی نهادند، که ظاهراً «دادوی» به اسم «عمر» تبدل یافته، اما اسم پدر «فرخان» که قابل تعویض نباشد. باری، این ندیم «عمر بن فرخان» را در تردید با همان «هشت» تن مترجم (فارسی) مزبور و درست به همان ترتیب که حسره اصفهانی و ابوعلی یلمسی و مؤلفان شاهنامه (ابو منصور) آخر از همه یاد کرده (الفهرست / ۳۰۵) و در مورد او افزوده است که ما او را «عمر بن فرخان» را جزو مؤلفان (هم) یاد خواهیم کرد. پس او در جزو مؤلفان همانا «ابو حصص عمر بن فرخان طبری» است، که المجسطی بطلمیوس و کتاب الاربعه او را شرح و تحریر نموده هم چنین تمام کتبهای «دورنیوس» را گزارش کرده. و از جمله مؤلفات اوست کتاب المعاصن و کتاب اتفاق الفلاسفه (و اختلاف ایشان درباره خطوط کواکب) که پیداست مشرب حکمی و نجومی داشته، پسوش هم ابویکر محمد بن عمر طبری یکی از منجمان دانشور و صاحب آثار بسیار است (الفهرست / ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۲۲ - ۳۳۳). جمال الدین فضل بن هاشم مطالب را آورده و افزوده است که ابو حصص عمر بن فرخان طبری یکی از رؤسای مترجمان و از محققان علم نجوم و احکام آن، ابو معشر بن خنی گوید که حکیم عالمی بود پیوسته با یحیی بن خالد برمکی و گویند که فضل بن سهل و ابو مأمون او را از شهرش (- طبرستان) خواست، پس کتبهای زیادی برای او ترجمه کرد، هم در باب فلسفه و نجوم آناری پدید آورد (تاریخ الحکماء، طبع لیپرت، ص ۹۸، ۱۸۲، ۲۶۱ و ۲۶۲) نابلس «عمر فرخان» را از منجمان عهد خلیفه منصور دانسته، که در سال ۱۲۵ ق / ۷۶۲ م طرح شهر بغداد را ریختند (تاریخ نجوم اسلامی / ۱۸۲ و ۲۶۹) و بروکلمان آثار نجومی موجود «عمر فرخان» را برشمرده، هم گویند وی از نزدیکان مأمون و یحیی برمکی بود، که بایستی حدود سال ۲۰۰ ق / ۸۱۵ م درگذشته باشد (تاریخ الادب / ۴ / ۱۹۸ - ۱۹۹) و جورج سارتون هم او را ایرانی تبار و از مردم طبرستان یاد کرده، که آثار متعددی از فارسی به عربی ترجمه نموده و در سال ۲۰۰ ق / ۸۱۵ م درگذشته است (مقدمه / ۶۵۸). اما این که ابو عبیده ایرانی اخباری و شعبی قهار از وی به عنوان «عمر کسری» چنان اخبار الفرس متین و دقیق و منسجم گزارده، که مسعودی عالم مؤرخ محقق کسی فقط بدان اعتماد و استناد نموده؛ قطعاً بایستی یک «اروی» معمولی بوده باشد که صرف آگاهی از اخبار خسروان ایران به «کسری» معروف شده، بل هم بایستی عالم مترجم (پهلوی دان) و تاریخشناسی چون «عمر فرخان» طبری بوده باشد، که گذشت این ندیم به وضوح او را جزو همین هفت «هشت تن» (نقله الفرس) «۳۱ نالان اخبار ایران» در فهرست حاضر برشمرده است.

تاریخنگاری سنواتی (کرونولوژیک) دانسته‌اند.^۱

۵. عبدالملک بن قریب باهلی اصمعی (م ۲۱۳ هـ. ق.) که کتاب دغل «نهاية الارب في اخبار الفرس و العرب» بدو نسبت یافته، گویند که تحریری عمدی از کتاب «الاخبار الطوال ابو حنیفه دینوری است؛ و اساساً یک اثر ترکیبی و بل تلفیقی از سیر ملوک العجم ابن مقفع (ش ۱) با روایات «شعبی» کوفی (۲۷ - ۱۰۵ ق.) می‌باشد؛ متن عربی آن در ایران (ویرایش استاد دانش پژوه) و ترجمه فارسی آن (سده ۸ ق.) هم به عنوان «محول» «نجارب الامم» (ویرایش رضا الزابی نژاد) چاپ شده است.

۶. ابوجعفر محمد بن جهم برمکی (ح ۱۵۰ - ح ۲۲۵ ق.) ایرانی نبار ایرانشناس و دانشمند حکیم منجم که پس از خلافت یابی «مأمون» عباسی (۱۹۸ - ۲۱۸ ق.) به حکومت دینور و همدان گمارده شد، از مترجمان پهلوی به عربی (در خدمت برمکیان) و صاحب آثار که کتاب «سیر ملوک الفرس» را (از خزانه مأمون) به عربی ترجمه کرد.^۲

۷. زادویه بن شاهویه اصفهانی (نیمگاه سده ۳ هـ) از مترجمان پهلوی و مؤلفان ایرانی که «سیر ملوک الفرس» را به عربی ترجمه کرده، به علاوه بیرونی از کتاب «علة اعياد الفرس» تألیف وی مکتور یاد و نقل نموده است <89>.

۸. محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی، که تقی‌زاده گوید اگر بتوان او را نواده «مطیار» نامی از بزرگان اصفهان فرض کرد، که حین استیلای عرب و فراو یزدگرد (سال ۳۱ هـ. ق.) در اصفهان سر بلند کرده و بر ضد عربها قیام نموده، در این صورت ممکن است زندگی او را حدود نواایل تا اواسط سده دوم (هـ) تحدید کرد، به هر حال کتاب «سیر ملوک الفرس» را ترجمه یا تألیف کرده بود.^۳ <298>.

۹. هشام بن قاسم اصفهانی (ن ۲ س ۳ ق.) که به گفته حمزه اصفهانی «تاریخ ملوک بنی ساسان» را ترجمه یا تدوین کرده بود.^۴

۱۰. موسی بن عیسی خسروی (کسروی) کاتب (نیمگاه سده ۳ هـ) از ایرانشناسان و نویسندگان بنام که مؤرخان قدیم اکثر از او یاد و نقل کرده‌اند؛ چنان که حمزه اصفهانی هم از قول و آرد

۱. تاریخنگاران ایران (پ. اذکائی)، ۱۳۷۳، ص ۷۶، ۷۹ و ۱۲۶.

۲. عبیدون الاحبار (ابن قتیبه)، قاهره: ج ۲، ص ۳۲ و ۶۱ و ۲۰۴: ج ۳، ص ۱۳۸: ج ۴، ص ۳۴ و ۳۶ / یادداشت‌های قزوینی، ج ۷، ص ۵۷ - ۵۹. / کاوه (نقی زاده)، دوره جدید، ش ۱۱، ص ۱۱.

۳. ماهنامه کاوه، دوره جدید، ش ۱۱ (ربیع ۱ / ۱۳۳۹ ق.)، ص ۱۱.

۴. تاریخ سنی ملوک الارض، ص ۱۲ / الآثار الباقیه، ص ۹۹.

کتاب «خدای نامه» چون از فارسی (پهلوی) به عربی ترجمه شد، موسوم به «تاریخ ملوک
الفرس» گردید (سنی / ۲۰) و او خود «سیر الملوک» (- تاریخ ساسانیان) خویش را حدود
سال ۲۵۳ هـ.ق نوشته؛ چه حسب اشاره ابن فقیه همدانی و حمزه اصفهانی و ابوریحان
بیرونی همو راوی اقوال موبد «زردشت بن آذرخورد» متوکلی < ۵۵ > بوده، که هم در زمان
خلیفه «متوکل» عباسی (۲۳۲ - ۲۴۷ هـ) می زیسته است.^۱ از جمله تألیفات کسروی یکی هم
کتاب «نیروز و مهرجان» بوده،^۲ که جاحظ و بیرونی از آن نقل کرده اند و ابن ندیم آن را با
عنوان «الأعیاد و النواریز» منسوب به ابوالحسین علی بن مهدی الکسروی دانسته است.^۳
دیگر از نوشته های کسروی تحریر عربی «سندبادنامه» ظاهراً ترجمه از پهلوی (پازندی) به
عربی باشد، که سپس در تحریر و ترجمه یونانی آن از وی به عنوان «موسیس پرسیس» (=
موسای پارسی) یاد شده است.^۴ اثری دیگر که ما یافته ایم رساله «الخنین الی الأوطان» (=
شوق روزی به میهن) هم از موسی بن عیسی کسروی (الفهرست / ۱۴۲) که نسخه ای از آن در
کتابخانه «ایا صوفیه» (ش ۲۰۵۲) وجود دارد.^۵

۱۱). بهرام بن مردان شاه موبد ولایت «شاپور» فارسی، که حمزه گوید بیست و اند نسخه از کتاب
«خدای نامه» بدست آورد و اصلاح کرد و بعد «تاریخ ملوک بنی ساسان» خود را تدوین
نمود. بیش از این دیگر چیزی از او دانسته نیست، تقی زاده اسم پدرش «مردانشاه» را همتام
با پسر زادن قزوین پیری کسکری (کشته ۸۲ هـ.ق) کاتب حجاج بن یوسف ثقفی یاد کرده،
نقلاً هم می افزاید که ترتیب تواریخ او بکلی مصنوعی بوده است (کاوه، ۱۱ / ۱۱). ما با این
دو فرض محتمل موافق نیستیم، چه اولی ابدأ ربطی ندارد و دومی هم بی اساس است.

۱۲). بهرام بن مهران اصفهانی، که بیرونی یک کتاب «سیر الملوک» هم از او یاد کرده (طز / ۹۹) و
هم بدین نام در تاریخ بلعمی (ترجمه تاریخ طبری) و در مقدمه قدیم شاهنامه (ابومنصوری)
از «نامه» بهرام بن مهران اصفهانی یاد شده، که شادروانان قزوینی و بهار او را همان «محمد بن

۱. نذ. یخنگاران ایران (ب. اذکائی)، ص ۱۶ و ۱۰۱ / تازه (نقی زاده)، ش ۱۱ (۲۶)، ص ۱۲.

۲. تاریخ طبرستان (ابن اسفندیار)، طبع عباس خیال، ص ۸۳.

۳. الفهرست، تهران، ص ۱۴۲. / تازه (نقی زاده)، ش ۱۱، ص ۱۲.

۴. رض: گفتار «خدای نامه» (کوبسته) در اوج نامه ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۷، ج ۱، (ترجمه دکتر احمد

تفضلی)، ص ۴۸۳. ۵. تاریخ نگاران ایران (ب. اذکائی)، ص ۹۱.

۶. تاریخ سنی ملوک الارض، بیروت، ص ۱۴ و ۲۶.

بهرام بن مطیّار اصفهانی» (ش ۸) دانسته‌اند.^۱ باید گفت که بیرونی خود سه جا از کتاب «محمّد بن بهرام بن مطیّار» به نحو متمایز از «بهرام بن مهران» یاد و نقل کرده است (رشن: تعلیق <298>) ولی با این حال، چون یک «نامه» پادشاهان پارس، «سیر الملوک» دیگر بدون اسم مؤلف در مراجع ما مذکور افتاده، ما جهت تنمیه فهرست حاضر وجود مستقل «بهرام بن مهران» اصفهانی را حمل بر صحت نموده که هم مؤلف «نامه» مزبور بوده باشد.

۱۳. بهرام هروی زردشتی (مجوسی) که هم بیرونی یاد کرده (طرز / ۹۹) صاحب اثری بدین عنوان بوده، هم به درستی ابوالمؤید بلخی «شاهنامه» (نثر) خود را با آن مقابله نموده است. ۱۴. موبد موبدان آذرباد موغان (ح / ۲۰۰ هـ. ق.) که در شرح «عمر کسری» (ش ۲) یا همان ابو حفص عمر بن فوخان طبری (م - ح / ۲۰۰ هـ. ق.) گذشت که وی ظاهراً تاریخ «یزدگرد شهریار» را از او روایت کرده، که هم به عبارت دیگر، «تاریخ ساسانیان» بوده است. شادروان تقی‌زاده با ضبط وجوه مختلف اسم وی در مراجع، افزوده است که شاید وی همان «آذرباد موبد بغداد» باشد، یعنی همان که بیرونی مطالبی از او نقل کرده (طرز / ۲۱۶، ۱۰) و به قول یوستی در حدود سال / ۲۰۰ هـ. ق. می‌زیسته است.^۲

۱۵. اسحاق بن یزید (ن ۱ س ۲ ق؟) که این ندیم در جزو مترجمان فارسی، گوید وی از جمله کتاب «سیره الفرس» معروف به «خدای‌نامه» را به عربی ترجمه کرده (الفهرست / ۳۰۵) و ما گمان می‌بریم که این همان کتاب «صُور ملوک بنی ساسان» حسب اشاره حمزة اصفهانی باشد (سنی / ۴۴ - ۲۶) که مسعودی خود آن را به سال ۳۰۳ هـ. ق. در اصطخر فارس به نزدیکی از وپسپهران نژاده ایرانی، در جزو کتاب بزرگی شامل دانشهای بسیار و اخبار شاهان ایران و بنیان‌ها و سیاست‌هاشان دیده است؛ و می‌افزید که آن را از خزائن شاهان ایران به سال ۱۱۳ هـ. ق. برای خلیفه هشام بن عبدالملک بن مروان اموی از فارسی به عربی ترجمه کردند، و این کتاب به لحاظ احتوای آن بر صورت‌های شاهان ساسانی از دیگر «خدای‌نامه‌ها» متمایز بود.^۳

۱۶. داوود ابن الجراح (ن ۱ س ۳ ق) حسنی قناتی ایرانی تبار بغدادی، کاتب دیوان خلیفه «المستعین» عباسی (۲۴۸ - ۲۵۲ هـ. ق.) که سرودمان وزیران دانشمند و دیوان سالاران بزرگ

۱. بیست مقاله فزونی، ج ۲، ص ۵۲ و ۶۰ / تاریخ بلعمی، طبع گنابادی، ص ۵.

۲. ماهنامه «کاور»، ش ۱۱ (۲۶)، تیرماه، ۱۳۹۰، ص ۱۲.

۳. النسیبه و الإشراف، طبع دخویه، لندن، ۱۹۹۴، ص ۱۰۶.

«آل جزّاح» مشهور، پدر ابو عبدالله محمد بن داوود ابن الجزّاح وزیر «المعتز» (۲۵۰ هـ. ق.) و نیای وزیر ابو الحسن علی بن عیسی بن داوود ابن الجراح (۲۴۴ - ۳۳۴ هـ. ق.) بود؛ آل جزّاح ایرانی نا چند پشت همگی ادیبان و دبیران بزرگ، صاحب آثار برجسته و حامی دانشمندان روزگار خود بودند؛^۱ و اما داوود ابن الجزّاح چنان که مسعودی گوید کتاب «التاریخ» او بیشتر جامع اخبار ایرانیان و جز ایشان باشد.^۲

۱۷). ابن خردادبه (ح ۲۰۵ / ۲۱۱ - ح ۲۷۲ / ۳۰۰ هـ. ق.) که شرح وی گذشت <85> کتاب بزرگ «التاریخ» او به قول مسعودی (۱ / ۱۴) جامع همه کتب در احتوای بر اخبار ملل و ملوک ایرانی (به ویژه) و جز آنان هم به مانند المسالك و الممالك و جز آن، در نفاست تألیف و براعت تصنیف با روشی نمونه وار که وی پیشوای دیگران در این فن بشمار رود.^۳

۱۸). ابوحنیفه احمد بن داوود بن وُثَیْد دینوری (ح ۲۱۰ - ۲۸۲ هـ. ق.) ایرانی تبار و از نوایج روزگار، دانشمند تاریخدان ستاره شناس و ادیب لغوی گیاه شناس، که هم شهری سنی عزیزده اش ابن قتیبة دینوری <353> کتاب های او را انتحال کرده است <354>. محققان تاریخ ایران باستان جملگی به تبع از استاد نوئذکه آلمانی، اتفاق نظر دارند که «خدای نامه» (ترجمه ابن مقفع) در کتاب «الاخبار الطوال» ابوحنیفه دینوری احتوا یافته است. کتابی تقریباً منحصر به فرد که تواریخ و مفاخر ملای ایران در آن به وجهی کامل جمع آمده است.

۱۹). ابو عبدالله محمد بن عمران مرزبانی اخباری (۲۹۷ - ۳۸۴ هـ. ق.) ادیب خراسانی و عرب شناس، مؤلف اخبار شاعران و جز اینها بسیاری که مهم به لحاظ ماکتاب الاوائل (درباره اخبار ایرانیان پیشین و معتزلیان پسین) در هزار برگ بوده است.^۴

۲۰). ابومنصور حسین بن محمد مرغی غورستانی (ح ۳۵۰ - ۴۲۰ هـ. ق.) که کتاب مشهور «عُزْر السیر» موجود وی (طبع زونبرگ / ۱۹۰۰ پاریس) حاوی سیر ملوک ایران باستان نظر به مآخذ اخبار با «شاهنامه» فردوسی مشترک است.

۳). البته آثار باقی مورخان بزرگی مانند: یعقوبی، طبری، مسعودی، بلعمی، حمزه اصفهانی و ابوریحان بیرونی را هم - که اخبار «سیر الملوک» (= خدای نامه) ایرانی طی کتابهای ایشان

۱. الفهرست (ابن ندیم)، ص ۱۲۲ - ۱۲۳، / الاعلام (زرکلی)، ج ۴، ص ۳۱۷.

۲. مروج الذهب، طبع شارل بلما، ج ۱، ص ۱۲.

۳. تاریخ نگاران ایران (پ. اذکائی)، ص ۸۰ - ۸۱ و ۱۵۳.

۴. الفهرست (ابن ندیم)، ص ۱۶۸ / معجم الادباء (یاقوت)، ج ۱۸، ص ۲۷۰.

احتوا یافته - در این فهرست می‌گنجد؛ ولی بیست اثر مزبور که به علل فتنی ذکر آنها حسب ترتیب زمانی ممکن نشد، اینک به ترتیب تاریخی نویسندگان آنها نمود می‌آید: ۱ - (ش ۱۵)، ۲ - (ش ۱)، ۳ - (ش ۲)، ۴ - (ش ۱۴)، ۵ - (ش ۳)، ۶ - (ش ۴)، ۷ - (ش ۵)، ۸ - (ش ۶)، ۹ - (ش ۱۶)، ۱۰ - (ش ۷)، ۱۱ - (ش ۸)، ۱۲ - (ش ۱۰)، ۱۳ - (ش ۱۷)، ۱۴ - (ش ۱۸)، ۱۵ - (ش ۹)، ۱۶ - (ش ۱۱)، ۱۷ - (ش ۱۲)، ۱۸ - (ش ۱۳)، ۱۹ - (ش ۱۹)، ۲۰ - (ش ۲۰). <اذکائی>.

169- (ص ۱۱۵). «خزوره» (پسر اهریمن) که نسخه‌های خطی چنین (Khzura) ضبط کرده‌اند، اما من حدس می‌زنم «خوره» باشد، کلمه‌ای که بسا با «خوره» (Khrura) اوستا یکی است؛^۱ و نیز مسعودی «هوریا» را در فصلی بعید یاد کرده، آنجا که اهریمن (اهریمون) و پسرش «هوریا» را در جزو شاهان سریانی برمی‌شمرد (مروج، ۲ / ۸۸) <زاخانو>. اما باید گفت حدس زاخانو که اسم مزبور «خوره» (= خونین) اوستایی باشد صواب نیست؛ اسناد کریستن سن گوید شکل کلمه «خزوره» ناشی از قرائت غلط حرف «الف» پهلوی است (که برابر با «ه/خ» هم باشد) و لذا شکل واقعی کلمه بایستی «ارزور / ارزوره» (Arzūr) باشد، که از این دیو در اوستا ذکری به میان نیامده است؛ اما در رساله پهلوی «ماه فروردین روز خرداد» (بند ۱۹) از دیو «ارزور» به عنوان فرزند اهریمن یاد شده، که حسب روایت کتاب «مینوی خرد» پهلوی (۲۶ / ۱۵) به دست گیومرث کشته شد.^۲ در «وندیداد» (۳ / ۷ و ۱۹ / ۴۵) و «یوندهشن» (۱۲ / ۸) و «روایات پهلوی» (ص ۱۶۲) از کوهی به نام «ارزوره» (arozura) یاد شده، که دروازه دوزخ باشد و دیوان در آن رفت و آمد کنند و در چکاد آن گرد هم آیند؛ و ای بسا که این همان کوه مذکور در «زامیاد یشت» اوستایی (۱۹ / ۲) باشد، که در جهت «روم» (مغرب) قرار دارد و داستان گیومرث با آن احتمالاً افسانه‌ای تعلیلی برده است.^۳ تعلیل اسطوری این داستان به عقیده ما بنیاد نامزدشناسی در اسم «گیومرث» دارد <37> و پیوند آن با نامجای «ارزوره» (که به یک روایت کشور مغرب «روم» از هفت کشور باشد) اشارت مسعودی دو سطر بعد از «هوریا» (پسر اهریمون) به اسم ملک «ازوره» (أسور)

1. cf.: *Handbuch der Zendsprache* (Justi), P. 92.

۲. مسوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، ص ۲۲ و ۱۱۵-۱۱۶.

۳. نمونه‌های نامزدشناسی در اوستا (ترجمه احمد تفضلی - ژاله أسورگزار)، ص ۶۸ - ۸۰، ۱۱۲ و ۱۳۴.

از شاهان^۱ سوریانی (هیتی) خود بسا توجیه تاریخی هم بیاید که اکنون ما نمی توانیم بدان
 بپردازیم، تنها گوییم که در اسامی «هوریاه» / «ارزو» / «خوزور» / «زور» و «گومرث» ما نامزندهای
 اقوام مشهور باستانی «هوری» و «آشوره» (هیتی) و «کیمری» را ملاحظه می کنیم. <اذکائی>.
 ۱۷۱- (ص ۱۱۵). که مؤلف، گوید ایرانیان را دربارهٔ عمرهای شاهان و کارهای پراوآزه ایشان،
 چیزها و سخنهایی است که دل از شنیدن آنها می رمد و گوش از آنها بیزاری می جوید و خرد
 آنها را نپذیرد؛ ولی مقصود ما از این رهگذر همانا دست یابی بر تاریخهاست نه انتقاد از
 اخبار... (طرز / ۱۰۰) و بیرونی باز در جای دیگر از اخبار ایرانیان (در موضع بیان دعا و
 استجابات آن) انتقاد کرده، که دروغ و امور محال یکسره بر آنها غالب است (ف ۹ / ب ۶۰).
 بیرونی بعدها در شرح اقوال و اعمال خرافی هندوان نیز اظهار نفرت و اشمئزاز کرده، پس
 تقریباً همین سخنان را باز گفته است که قصد ما انتقاد نیست و با غیر عفلانی بودن آنها کاری
 نداریم (ماللهند / ص ۵). اما حرف ما این است که بیرونی چرا در اظهار نفرت خود نسبت به
 خرافات ملل^۲ بعضی قائل شده، تنها ایرانیان و هندیان را آماج ترهای بیزاری و دلرمیدگی
 خویش ساخته است؛ و چرا از خرافات عربها و یهودان و نصاری (هم در شرح اساطیر و
 اقوال و اعمال جاهلی و مذهبی آنها) بیزاری نجسته و انزجار خویش بیان و عیان نکرده
 است؟ آیا رسم محقق عالم انتقادی «کبیره» ایران زمین در سراسر اعصار بشری، مبنی بر
 «خودی» ستیزی و «بیگانه» نوازی - یهود و عرب دوستی - بوده باشد؟ اگر چیزهای «خردناپذیر»
 در متون و مقوله «نقل»، اسباب بیزاری و نفرت اصحاب «عقل» و «علم» مثل مؤلف بی مثال
 ما باشد، پس چرا پدیدهٔ صرفاً علمی (ریاضی) و «عقل» شناخت (نجومی) لوازم الحركتین
 (= جنبش های خور و ماه) را برای سلطان شئی غزنوی مبنی بر آیات قرآنی توجیه
 «نقلانی» نموده است؟^۳ مگر آیا قرآن مجید کتاب مستند، علمی، فیزیکی و مکانیک سماوی
 است؟ و آیا مگر آن نیز مانند کتاب اوستا زردشتی جزو متون و از مقوله «نقل» نباشد؟ اگر
 روایات مربوط به «کیومرث» ابوالبشر و «مشی» و «مشینه» ایرانی در اوستای زردشتی، چنان
 که دیدیم به نزد ابوریحان بیرونی نفرت انگیز است که گوش از شنیدن آنها می رمد، چرا همین
 نوع روایات و قصص مربوط به هبوط آدم و حوا و غیرها در تورات یهودان برای مناسم

۱. مروج الذهب، طبع شارل بلا، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲. معجم الأدباء (یاقوت)، ج ۱۷، ص ۸۸۵. / آثارنامه بیرونی (ب. اذکائی)، ص ۶۶ / ابوریحان بیرونی
 (همه)، ص ۱۱۰.

مبارک آن جناب کراحت بار نیست؟ بیرونی (عالم محقق انتقادی کبیر و حید نوع بشر) که عارف و عامی از تیغ تیز «نقد و طنز» او جان بدر نبرده‌اند، اینک اگر هفت جان هم داشته باشد از همین نقد متین موضوعی و مسکنت من (به عنوان شاگرد مکتبی او) یک جان سالم بدر نخواهد برد؛ من ابوریحان حبیب علمی و معشوق تحمیقی و استاد عزیزم را فقط به سبب همین یک فقره «تبعیض» غیر محققانه و آن یک فقره جسارت غیر عالمانه نسبت به حکیم محمد زکریای رازی - که می‌دانم صرفاً از روی «دین شرح کردن» های زیادی و «تقیه» وار غیر ضروری بوده - معفو نخواهم دانست > اذکافی <.

۱۷۱- (ص ۱۱۵). جدول‌های مشابهی در باب القاب شاهان و امیرن به زبان‌های گوناگون، از طرف مؤلفان چندی ارائه شده است؛ فی المثل بنگرید به «المسالک و المعالک» این خرداده (متن عربی، ص / ترجمه فارسی، ص ۱۵ - ۱۶ - ۳۲). لقب «تدن» (ردیف ۲۱) را بایستی «نودون» خواند، که با شرح «Toudounoi» (نشانگاه سرزمین «ترکان») سنجیده می‌آید.^۱ در باب «صول» (ردیف ۲۶) بنگرید تعلیفه < 58 > (شرح ابوبکر صولی) و درباره لقب «قباره» (ردیف ۲۸) چنان که دوستان دانشمند «لرچ» پترزبورگی و «توماشک» گرانسی حدس می‌زنند، بایستی تصحیف کلمه «قنازه» (Knaz / Knaez) و تعریب از «کنیاز» بوده باشد، فواجسته از لقب شاهان «توتونیک» که من آن را هم برای امرای قدیم «اسلاوی» (صقالبه) فرامی‌انهم. دیگر عنوان «بخارا خداه» (ردیف ۳۷) که استاد لرچ آن را بر روی سکه‌های شهریان «بخارا» تحت حکومت ساسانی، و بعد هم در عهد خلیفه «المهدی» دیده است، سکه‌های مزبور که به یک خط سامی نوشته آمده، بی‌گمان همان «بخارا خدات» (خداه / خدای) خوانده شود، شماری از آنها در مجموعه موزه سلطنتی برلین وجود دارد. > زاخانو <. درباره القاب ملوک جهان باستان، جدول بیرونی شماری بیشینه از عناوین ماقبل اسلامی، به ویژه دوران ساسانی را در بر دارد، که بیشتر هم در سده‌های نخستین اسلامی معمول بوده است. این موضوع که به لحاظ تاریخ سیاسی و اداری ممالک و ایالات حائز اهمیت می‌باشد، ما به مراجع چندی در این خصوص اشاره می‌کنیم که بر آنها آگاهی یافته‌ایم؛ چنان که استاد کریستن سن فهرست توصیفی بعضی از القاب مزبور را، طی دوره ساسانی تحت عنوان «تشکیلات ایالات» بشرح آورده است.^۲ آنگاه ریچارد فرای طی دو گفتار یکی «یادداشت‌ها

۱. cf : *Etymologicum Magnum* (ed. Gaistford) . P . 763

۲. ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ ۳، تهران، ۱۳۲۵، ص ۱۵۷ - ۱۶۱

دربارهٔ دین و دولت ساسانی» و دیگر «برخی عناوین قدیم ایرانی» را در کتیبه‌های شاهان ساسانی فرا نموده است؛^۱ ولی استفصای شادروان استاد سعید نفیسی هم از آن دوره، به نظر ما جامع‌ترین فهرست است که تاکنون دیده‌ایم.^۲ اما از نویسندگان دورهٔ اسلامی علاوه بر ابن خردادبه (در المسالك) که یاد شد، ابن فقیه همدانی نیز القاب ملوک خراسان و ماوراءالنهر را ظاهراً هم از ابن خردادبه پرنوشته است (البلدان، نسخهٔ خطی، «مشهد»، گ ۱۷۶) و مؤرخ کبیر مسعودی بغدادی هم در بهری به عنوان «مراتب ملوک عالم» شماری بیشینه از آنها یاد کرده (مروج، ۱ / ۱۸۹ - ۱۹۷، ۲۴۴ و ۳۲۴) به ویژه شعری (۶ بیت) به نقل آورده که اصل آنها را ما از «عصابهٔ جرجانی» یافته‌ایم؛ «الدار داران: ایوان و غمدان... / قد رتب الناس جمّاً فی مراتبهم / فمرزبان و بطریق و طرخان؛ فالفرس کسری، و فی الروم القباصر / و نجش النجاشی و الاتواک خاقان...»^۳. جاحظ بصری نیز در جایی القاب ملوک عالم را یاد کرده، که راغب اصفهانی از وی آنها را به نقل آورده است.^۴ برتولد اشپولر در تاریخ ایران پس از اسلام خود، فهرستی از القاب امرا و ملوک رایج به دست داده،^۵ دکتر جلال خالقی مطلق هم ضمن گفتاری دربارهٔ کتابشناسی تاریخ اداری ایران، از جمله به القاب شاهان در دورهٔ اسلامی اشارت کرده است.^۶ برخی از القاب مزبور در جدول بیرونی را زاخاثر - چنان که گذشت - اصلاح کرده، باید بگوییم که برخی را نیز من به اصلاح آورده‌ام؛ مانند: «جیغویه» (ش ۶)، شاد (ش ۱۵)، کنار (ش ۲۳) و الفیلان (ش ۲۵). «اذکائی».

۱۷۲- (ص ۱۱۸). اشعار مزبور در موضوع «تقسیم جهان» ایرانی را نیز مسعودی (مروج، ۲، ۱۱۶ / طبع پلا، ۱ / ۲۶۵) و ابن خردادبه (المسالك، ... / ۱۵) نقل کرده‌اند «زاخاثر».

۱۷۳- (ص ۱۱۸). شاهان پیشدادی ایران که دربارهٔ تبارشناسی و خویشاوندی آنها از هوشنگ تا فریدون، رجوع شود به «بوندهشن» (فصل ۳۲) و دربارهٔ تاریخ پیشدادیان و کیانیان به همان (فصل ۳۴) «زاخاثر». چراغعلی اعظمی سنگسری جدول بیرونی از شاهان پیشدادی ایران را با داده‌های بوندهشن بزرگ (ص ۱۹۶ - ۱۹۷) سنجیده است؛^۷ ولی تحقیق اساسی و

۱. *Opera Minora*, Shiraz, 1976, pp. 24 - 46, 91 - 98.

۲. تاریخ اجتماعی ایران (ج ۱). دانشگاه تهران، ۱۳۴۲، ص ۳۳ - ۳۸.

۳. مروج الذهب، طبع شارل بلا، ج ۱، ص ۱۹۰.

۴. محاضرات الادباء، بیروت، ج ۱، ص ۱۵۷ - ۱۵۸.

۵. تاریخ ایران (دو قرون نخستین اسلامی)، ج ۲، تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۲۹ - ۱۵۶.

۶. فصلنامهٔ آینده، سال ۱۹، ش ۴ - ۶ (تابستان ۱۳۷۲)، ص ۳۱۰.

۷. نامنویس دکتر محمود افشار یزدی، ج ۶، ص ۳۶۵۳ - ۳۶۵۴.

جامع در این خصوص خواه دوران میان «گیومرث تا هوشنگ» (بهر نخستین جدول بیرونی) یا دوران «هوشنگ تا فریدون» (بهر پیشدادیان دادگر) هم از استاد کریستن سن دانمارکی می‌باشد که واقعاً ناکنون در این رشته وحید متفرد است.^۱ البته فردیناند یوستی (F. Justi) هم پیشتر شجرهٔ انساب اساطیری ایران را افزون بر شرح هر یک، در صدر مشجرات پایانی «نامنامهٔ ایرانی» (Iranisches Namenbuch) بدست داده است (ص ۳۹۰ - ۳۹۱) و اما مسعودی که باب ۲۱ کتاب خود را به ذکر «شاهان نخستین ایران» از گیومرث تا فریدون ویژه ساخته،^۲ منابع وی همان اخبار القریس ابو عبیده اخباری <168> (۳) به روایت از «عمر کسری» (۲) می‌باشد. <اذکائی>.

174- (ص ۱۲۱). شاهان کیانی ایران، که دربارهٔ تبارگان «کری کواده» (کی قباد) و اسامی آنها، رجوع شود به گفتار «نولدکه» (Th. Nöldeke) با عنوان «کیانیان در اوستا»^۳ <زاخانو>. لیکن باز در این خصوص تحقیق جامع و مبسوط هم از استاد کریستن سن است، که یک کتاب مفرد مستقل هم به عنوان «کیانیان» نوشته است (ترجمهٔ فارسی دکتر ذبیح‌الله صفاء، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶) و البته پیشتر فردیناند یوستی تبارگان خاندان کیانی (نوذری) را فراموده (I. N. , P. 395) و آنچه مسعودی در این باب آورده ظاهراً مبتنی بر ترجمه‌های ابن المقفع <168> (۱) است (مروج، ۱ / ۲۶۶ - ۲۷۴) و اعظمی سنگسری هم جدول «کیانیان» بیرونی را با فقرات مربوط در بوندهشتن (ص ۱۹۹ -) سنجیده است (همان / ۳۶۵۶ - ۵۷) <اذکائی>.

175- (ص ۱۲۴). «یافول» (-افریدون) که هم در جدول ملوک فارس (بند 47) او را پیش از «بغلات فلاصر» یاد کرده (بنا به قول اهل مغرب) و همین خود بررسی اینهمانی «فریدون» ایرانی را در جملهٔ ملوک بابلی - آشوری الزام می‌کند؛ اولاً «یافول» (Yāfūl) به وجهی دیگر «جافول» (Jafūl) که بدین صورت «طلقاً اسمی نه در فهرست شاهان بابلی پروسوس، نه در زیگ بظلمیوس و نه در فهرست شاهان آشور آمده (مأخذ بیرونی بر ما دانسته نیست) احتمالاً صورت سریانی یا مغرب «گاوپور» (Gaopour) فارسی است، که قلب اضافه

1. Les Types du Premier homme et de Premier roi, 1 Partie, Stockholm, 1917, P. 107 II, II

// نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار (در تاریخ افسانه‌ای ایران)، ترجمهٔ 1934, Leide, Partie.

احمد تفضلی - زاله آموزگار، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳، (ج ۱)، ص ۱۳۱ - و (ج ۲).

۲. مروج الذهب، طبع شارل بلا، ج ۱، ص ۲۶۲ - ۲۶۵.

3. Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft, tom. XXXII, P. 570.

ترکیبی «پورگاو» پهلوی یا «پوروگنو» (PouruGao) اوستایی، نامزد یا اسم تومی (قبیله) «فریدون» داستانی، همانا به معنای «دارنده گاو بسیار» می باشد که در شاهنامه به صورت «پرمایه / پرمایون» آمده؛ صحت صورت مزبور خود با وجه «فول» و «فولی» (- پوری / Pouru) که هم بیرونی در القانون (۱ / ۱۵۴) همانسته «فربدون» یاد کرده تأیید می شود؛^۱ ثانیاً «یا فول» همان فولی (Pulu) یا «فول» (القانون / ۱۵۴) که هم در جزو اساسی ملوک بابل و آشور معهود نیست، چنین نماید که اسمی دخیل و خارجی است؛ و اگر همان «افربدون» جبلی (مادی) بوده، احتمالاً معرب همان «پورو» (Pouru) با همان توجه در مورد «یا فول» باشد. فریدریخ دلبرتش (F. Delitzsch) در باب فهرست «بروسوس» که ۴۵ شاه بابلی را از عهد سومریان تا «فول» (Phul) نهمین شاه عرب (۷۳۴ ق.م) دربر دارد، گوید که مراد از شاهان عرب (کلدانی) همانا شاه کاسیان باشد، حتی وی عیلامیان و مادان را هم تحت عنوان «کلدانی» (عرب) یاد می کند.^۲ اما «فول / پولو / پورو» (Phul / Pulu / Pouru) که هم در فهرست بروسوس به صورت «فولوس / Phulos» و در زیگ بطلیموس (به یونانی) «پورو / Porou» آمده، در تورات یهودان (تواریخ یکم، ۵/۲۶؛ ملوک دوم، ۱۵ / ۱۹) هم عنوان غیر رسمی (دیوانی) و اسم خارجی (مستعار) تغلات فلاصر (سوم) آشوری (۷۴۴ - ۷۲۷ ق.م) یاده شده، که همین عنوان رسمی و سلطنتی در اصل ملفوظ اسم «توکولتی - اپیل - اشره» / Tukuliti - apil - Ešarra (= متوکل بر پسر «اشره» سی و هفتمین پادشاه بابل (دومین شاه از سلاله نهم) بشمار می رود.^۳ بیرونی در جدول مزبور (بند ۴۷) همین تغلات فلاصر (سوم) را که همان «فول / یا فول» است (- فریدون؟) دو پادشاه جداگانه برنوشته که هر یک ۳۵ سال پادشاهی کرده است؛ مابقی اسامی ملوک مزبور در جدول، با فهرست شاهان آشوری مطابق است <اذکائی>.

176- (ص ۱۲۴). همین جدول در کتاب دیگر بیرونی «القانون المسمودی» (چاپ هند، ۱ / ۱۵۴ - ۱۵۶) تحت عنوان «ملوک بابل و مادای و فرس» آمده <زاخائو> که نیم یکم از فهرست مزبور در جدول (بند 26) شاهان بابلی نو / کلدانی (طنز / ۸۸) طی تعلیقه <158> تا

۱. رش: حماسه سراسبی در ایران (دکتر ذبیح اللہ صفنا)، ص ۴۶۵ - ۴۶۷.

2. Die Sprache der Kussuer ... , Leipzig , 1884 , P . 11.

3. Ancient Mesopotamia (Oppenheim) , P . 340 . / Die Sprache ... (Delitzsch) . P . 63 . / Dictionnaire ... Bible (Odelain) , PP . 305 . , 369 . 463 . / A Political history ... (Brinkman) . PP . 62 , 240 - 242.

«داریوش مادی» به شرح و توضیح گذشت، مابقی یا نیم دوم از فهرست مزبور در جدول (بند ۴۷) به عنوان «ملوک کیاره ایران (طرز / ۱۱۱) هم برحسب قول اهل مغرب (- زیگ بطلمیوس) که شاهان پارسی / هخامنشی فرمانروای بابل / کلدانهاند (ص ۵۲) اینک از «داریوش مادی» < ۱۵۹ > بشرح می‌آید. اما پیشتر باید گفت که از زمان «هرتل» آلمانی با کتاب «هخامنشیان و کیانیان» (لایپزیگ / ۱۹۲۴) نظر به یکسان بودن نام «ویشتاسپ» (= گشتاسپ) پادشاه حامی زردشت با «ویشتاسپ» پدر داریوش (یکم) هخامنشی، تنی چند از دانشمندان ایرانشناس بر این نگره رفته‌اند که شاهان داستانی «کیان» همان شاهان تاریخی «هخامنشی» اند؛ و چنان که پیشتر گذشت استاد کریستن سن کتاب «کیانیان» را بیشتر در قبال این نظریه نوشته (۱۹۳۱) که هم در فصل مقدماتی آن به طرح مسائل مربوطه و بحث در باب موضوع پرداخته است (ص ۱-۱۰). اما یکی از مراجع بحث در این خصوص همین فقره فهرست بیرونی (در الآثار) درباره شاهان هخامنشی است، که تاکنون مباحث چندی را از طرف ایرانشناسان خارجی و داخلی موجب شده است؛ در اینجا ما فقط به ذکر اسامی ایشان حسب ترتیب زمانی مبادرت می‌کنیم:

۱. گفتار دانشمند پارسی «انکلساریا» (B. T. Anklesuria) به عنوان «نامهای هخامنشیان در کتاب بیرونی»^۱
۲. گفتار دانشمند ایرانی «دکتر محمد معین» (۱۲۹۳ - ۱۳۵۰ ش) به عنوان «شاهان کیانی و هخامنشی در آثار الباقیه» (۱۳۲۴ ش) که جامع‌ترین تحقیق متضمن جدولهای تطبیق با شرح هر یک از شاهان در فهرست بیرونی است،^۲ اما استاد فقید متعزض این نکته نشده است که منابع بیرونی در این خصوص چه بوده است.
۳. گفتار آذرتاش آذرنوش به عنوان «تاریخ و فرهنگ کهن ایران در الآثار الباقیه» (۱۳۵۲ ش) که دو بهر «تاریخ ایران» به شرح جدولهای بیرونی مبتنی بر گزارشهای اهل مغرب، حمزه اصفهانی، ابوالفرج رنجانی، شاهنامه ابومنصوری و جز اینهاست.^۳
۴. گفتار دکتر احسان یارشاطر به عنوان «فهرست شاهان هخامنشی در کتابهای بیرونی و ابن العبري»^۴ که تحقیق جامع متعز و متضمن این نکته است «تاریخ واقعی ایران ماقبل

1. (in) All - India Oriental Conference, XII, Banares, 1943 - 44, (1), PP. 692 - 702.

۲. مجموعه مقالات (معین)، ج ۲، تهران، ۱۳۶۷، ص ۵۷-۸۷.

۳. بررسی‌هایی درباره ابوریحان بیرونی، تهران، شورای عالی فرهنگ، هنر، ۱۳۵۲، ص ۱۶۴-۲۲۱.

4. The Commemoration Volume (Biruni International Congress), Tehran, 1976, PP. 45 - 62.

5. Biruni Symposium, Columbia University, 1976, PP. 49 - 65.

ساسانی، بکلی از نظر موزخان اسلامی دور مانده؛ ایشان جز بر تاریخ ساسانیان بیشتر آگاهی نیافته‌اند، درباره دارا - و - اسکندر هم گزارشهای صرفاً خیالی پرداخته‌اند؛ اما فقط بیرونی است که با تمایز آشکار نسبت به دیگر موزخان اسلامی، همانا پادشاهی مادان را تحت عنوان «مملکه الجلیه» (= کوهستان / مادستان) یاد کرده، فهرست «شاهان بابلی و مادی» را فراموده؛ آنگاه اسامی شاهان داستانی (کیانی) ایران را، با سلاطین آشوری و بابلی و هخامنشی انطباق داده است؛ فلذا چنین نماید که مأخذ وی حسب اشاره خود او، در این خصوص «بابلی - یونانی» بوده که البته به سُرِیانی نقل شده است.^۱ ما پیشتر مأخذ یونانی - سُرِیانی زیر دست بیرونی را، در گزارش تواریخ ملوک بابل و آشور و ایران و روم شناسانده‌ایم (تعلیقات: <149, 158, 160, 161, 162>) و اینک دنباله زیگواره شاهان ایران باستان (کیانی - هخامنشی) یا نیم دوم از فهرست «ملوک کبار» (بندهای 26 و 47) را هم بدان نظم از «داریوش مادی» که همانا «هوخشتره» کیاکسار است <159> فرامی‌نماییم:

۱۷	داریوش مادی // هوخشتره (۶۲۴ - ۵۸۵ ق.م).	۱۷
۹	کودوش (کیخسرو) هخامنشی (۵۵۹ - ۵۲۹ ق.م).	۱۸
۸	قمبوزس / کمبوجیه (۵۲۹ - ۵۲۲ ق.م).	۱۹
۳۶	داریوش (یکم) لهروئب (۵۲۲ - ۴۸۶ ق.م).	۲۰
۲۰	اخشویروش / خشایارشا (۴۸۶ - ۴۶۵ ق.م).	۲۱
۴۱	اردشیر (یکم) درازدست (۴۶۵ - ۴۲۵ ق.م).	۲۲
—	خسرو (دوم) خشایارشا (۴۲۵ - ۴۲۴ ق.م).	۲۳
۹	سغدیانوس / سوگدینانوس (۴۲۴ ق.م).	۲۴
۱۸	داریوش (دوم) نوتوس (۴۲۴ - ۴۰۵ ق.م).	۲۵
۴۰	اردشیر (دوم) ممنون (۴۰۵ - ۳۵۹ ق.م).	۲۶
۲۷	اردشیر (سوم) اوخوس (۳۵۹ - ۳۳۸ ق.م).	۲۷
۴	ارسس بن اوخوس (۳۳۸ - ۳۳۶ ق.م).	۲۸
۶	داریوش (سوم) کودومانوس (۳۳۶ - ۳۳۱ ق.م).	۲۹

<اذکائی>

177- (ص ۱۲۸). سعید بن محمد الذهلی، که شاید همان مجادل یا امام بخاری (م ۲۵۶ ه. ق.) بوده باشد، نک: کشف الظنون حاجی خلیفه (۳ / ۱۷۲) <زخائو>.

178- (ص ۱۲۸). «بلاد ماه، هی الجبال» که باید گفت «ماه» همان «ماد» باستان، یا سرزمین جبال / جبل پسین در اصطلاح جغرافیایی باشد <زخائو>. باید گفت که نخست بار ایرانشناس آلمانی اوئنهاوزن، طی گفتاری به عنوان «پژنوه / پهلوی - ماه / ماد» (سال ۱۸۷۶) یکی بودگی کلمات و تبدل «پرتوی» به «پهلوی» و «ماده» به «ماه» را ثابت کرد؛^۱ آنگاه نولدکه همین موضوع را تأیید نمود و افزود که سپس اسم «پهلوی / فهلوی» بر سرزمین ماد (مادستان // بلاد فله) اطلاق شده است؛^۲ چنان که بلاد فله (پهلوی) - یعنی «بلاد ماه» دوران ماقبل اسلامی، همان بلاد «جبال» (= کوهستان) دوره اسلامی باشد. سرزمین «ماده» بزرگ با وجه فرگشتی کلمه «ماد / مات / ماه»، ظاهراً از سده یکم میلادی در پی ظهور طوایف «پارتی» (اشکانی) در آنجا، هم به نام ایشان «پرتو / پلتو / پلنو / پهلو / فهلو» خوانده شد؛ ولی اطلاق اصطلاح «جبال» بر آنجا (که مراد کوهستان «زاگروس» مرکزی است) گویا به تأسی از جغرافیایان عهد باستان - هم از دوره آشوری و نوبابی - به ویژه متأثر از یونانیان - پس از نازش اسکندر - بوده باشد؛^۳ این که بیرونی «ملوک مادای» (= شاهان ماد) را در «مملکه جبلیه» (= بلاد جبال / کوهستان) حسب قول «اهل مغرب» یاد کرده (القاوت، ۱ / ۱۵۲ - ۱۵۶) خود گواه بر این امر است. در هر حال، سرزمین «ماه» بزرگ (= مادستان) اعصار قدیم، بلاد «فهلوی» دوران ماقبل اسلامی (= مادکوست) در عهد اسلامی به عنوان «جبال» (= کوهستان) و سپس «عراق عجم» که اواخر امر در محدوده خاص اما بسیار کوچکی «استان همدان» نامیده شد. <اذکائی>.

179- (ص ۱۲۸). «ملوک الطوائف (هم) الذین ملکوا العراق و بلاد ماه و هی الجبال...» (الخ) که باید ابواز تأسف نمایم از این که نتوانستیم اصل اصطلاح «ملوک طوائف» (= شاهکها) را پیدا کنیم. طبری (تاریخ، ۱ / ۵۲۳ -)، مسعودی (مروج، ۲ / ۱۳۶)، حمزه اصفهانی (سنی / ۳۰) و ابن اثیر (الکامل، ۱ / ۲۰۸ - ۲۱۰، ۲۷۱ و ۲۷۲) آن را یاد کرده‌اند، هم این که تبار

1. Monatsberichten der Berlin Akademie der Wissenschaften, 1876, P. 727 f.

2. Aufsätze zur Persischen Geschichte, Graz, 1974, P. 156.

۳. رش: گفتار رافع ابن سفور به عنوان «تاریخچه فهلوی» (در: سخنواره (دکتر خاننری)، تهران، توس.

«اشک» به پسر «سیاوش» می‌رسد، اسمی که نمی‌دانم چگونه تهجی می‌شود؛ و یک پسر دیگر سیاوش را هم طبری «افرو» و ابن اثیر «فیروز» نوشته‌اند. برای تبار «اشک» بنگرید به «تاریخ طبرستان» ظهیرالدین مرعشی، طبع دُرُن (ص ۱۵۲) و برای تاریخ اشکانیان به «تاریخ ایران»^۱ آلفرد گوتشمید (A. Gutschmid)، کتاب «پارتیان»^۲ اشتنایدرویرت (H. Schneiderwirth) و کتاب «مجموع التواریخ و القصص» (ص ۵۹) «زاخلانو» اما اصطلاح «ملوک الطوائف» که زاخلانو اصل آن در نیافته، همانا ترجمه عربی کلمه پهلوی «کنک» / کرده خوانایان. (Katak / Kardag - Xwatāyān) باشد؛ چنان که «کده» / کنک اوستایی / پهلوی (= ده / خانه) و «کنک خوتای» / کدخدای (= ربّ البیت) و اسم مرکب «کدیور» هم به معنای «دهسالار» / زمیندار» (فتودال) از همین ماده است؛ آنگاه «کنک» / کرده خدایی (Kadag - Xwadāyih) در مفهوم نظام «شاهکان» (Petty Kings System) همانا حکومت‌های محلی و مشابه با «فتودالیسم» اروپایی باشد که وابسته به «شاهنشاه» (امپراتور) بودند. بحث در باب این اصطلاح بسیار فنی و مهمّ تاریخ اجتماعی عهد باستان، از حوصله این اشارت گذرا بیرون و ذکر مراجع هم متعذّر است؛ ولی در متون پهلوی گویا نخست بار در «کارنامگ اردشیر بابکان» (بند ۴۱، ...) بکار آمده است، این که پس از مرگ اسکندر رومی در ابوانشهر / ۲۴۰ «کنک خدای» (ملک) بود، که اردشیر با آنها کارزار کرد و ایشان را از میان برداشت و ابوانشهر را به یک خدایی (پادشاهی) باز آورد. همین معنا نیز در بوندهشن بزرگ (ص ۲۱۵) آمده است، که اردشیر بابکان همان «کرده» - خدایان (= ملوک طوائف) را کشت، شاهی را از نو آراست و دین مزدیسنان را رواج بخشید.^۳ جالب توجه است که بدانیم یکی از تألیفات هشام کلیب اخباری معروف، همانا کتاب ملوک الطوائف بوده است.^۴ چنین نماید که کلمه «طایفه» عربی به لحاظ معناشناسی چیزی پیش از مفهوم «کنک» / کرده» پهلوی دربر دارد، و آن به نظر ما معادل لغوی کلمه اوستایی «ویسه» (Vis) به معنای «تیره» (Chān) که هم مرادف با «کنک» / کده» (قریه) و «ویکو» (Wik) هندو ایرانی (= خانه / بیت) باشد؛ بر روی هم «ویسه» به معنای «تیره» و تبار» (آل / بیت) یا عشیره

1. (in) Z. D. M. G. , tom. XV. , P. 664 - tom. XVIII. , P. 680

ترجمه فارسی کیکاووس جهانگیری، تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶. ص ۱۲۵ به بعد.

2. Die Parthia. , Heftigenstadt. , ۱۸۷۴.

۳. کتیه‌حسن (فریخ دادگی)، گزارش «میرده» مناره تهران، تونس، ۱۳۶۹. ص «۱۶».

۴. الفهرست (ابن ندیم)، چاپ تهران، ص ۸-۹.

پدرشاهی که افراد آن نسب از یک نژاد مشترک دارند، در اوستای پسین به صورت «ویسان» همچون واحد اقتصادی جامعه که هم به «خاندان» فردالی تعبیر شده، رئیس آن را «ویسانی» (ویسبد) می‌گفتند و در آرامی (که) «بیت» مصطلح بوده و «باریت» (= ابن الطائفه) معادل با «ویسپوهر» فارسی است. بدین سان، ویسپوهر / واسپور مرکب از «ویس» (= طایفه / بیت) + «پوهر / پور» (= پسر) در اوستا «ویسو پوثره» (= ابن الطائفه / اهل البیت) همان «باریت» بابلی و «ماریتا» آرامی (= خانه پسر) به مفهوم «از خاندان شاهی، از تبار شاه» فلذا به معنای «شاهزاده» (Prince) هم باشد؛ طبقه نجای طراز اول عهد ساسانی «ویسپوهران / واسپوران» همان اشراف و اعیان «ملوک طوایف» عصر اشکانی بودند، چنان که هفت خاندان زمیندار ممتاز و مشهور از قدیم در رأس آنها قرار داشتند؛ همانا اصحاب املاک و اقطاعات وسیع و متفرق بودند که در تواریخ دوران اسلامی از ایشان به عنوان «اهل البیوتات» تعبیر شده است. دانشمندان برجسته‌ای درباره «ویسپوهران» ایران تنبّعات دقیق و عمیق کرده‌اند، که هم به مانند تحقیق در مفهوم تاریخی «ملوک الطوائف» (= کرده خدایان) شرح و توضیح بیش از این در اینجا امکان ندارد.^۱ اما این که «ملوک طوایف» اشکانی به قول بیرونی بر عراق و مادستان جبال چیره گشتند، چنان که در تعلیقه پیشین <176> اشاره رفت؛ از آنرو که چون طوایف «پارتی» (= پهلوی) اشکانی خراسان در حدود سده سوم (ق.م) از مادی خویش در سرزمین «پارت» (پرتوه) به جنبش آمدند، و بآلّمّه تیه‌هایی از ایشان به طرف مغرب کوچیدند و در مسیر پیشروی آنها «ماندگاه‌ها» (= منازل پارتی) پدید آمد؛ اساساً پهلوانان اشکانی به موازات تازش‌های خود به طرف مغرب، و هر جا که سپاهیان سلوکی را از پیش می‌راندند، یک ماندگاه یا قرارگاه نظامی عشایری دایر می‌کردند، درست به مانند رُحلات پیایی سکایی با اقوام بیابانی آسیای میانه (ترک و غز و ترکمان و مغول) در هزاره بعدی که موج‌وار به طرف غرب سرریز شدند. پس از شهر صدره‌روازه (= دامغان) پایتخت بعدی پهلوانان در مغرب آنجا، شهر باستانی «هگمتانه» (همدان) در سرزمین ماد بود؛ پایتخت پسینی پارتیان شهر تیسفون در میان‌رودان (= عراق) تقریباً آخر خطی است که در مسیر آن به قول ایزیدور خاراکسی ده‌ها «منازل» پارتی پدید آمد. خلاصه آن که، طوایف پهلوانی یا کوچیدن به سوی غرب و جنوب، بر حسب نظام زمینداری در اقطاعات تملیکی

۱ رشن رسالّة «تاریخ‌شناسی در ایران» (پ. اذکانی)، فصلنامه ایران شناخت، ش ۱۵ / زمستان ۱۳۷۸، ص.

خود آر میدند، و البته در جاهایی که نشمین گزیدند کمابیش نامشان بر آنها نهاده آمد؛ و هم از اینرو سرزمین «ماده بزرگ» (جبال) گویا از سده یکم میلادی اسم دیگری نیز پیدا کرد (بلاذ پهلویان) و هم بدین سبب است که موژخان قدیم مانند مسعودی «ملوک جبال» را همان ملوک طوایف (= شاهکان / کرده خدایان) اشکانی، چنان که بیرونی «بلاد ماه / ماد» یا مملکت جیان را مملکت ایشان یاد کرده‌اند.^۱ اما توضیح این که زاخائو به نقل آورده تبار «اشک» به پسر سیاوش می‌رسد، اگر قول بیرونی را در بیان مبدأ خوارزمیان (ف ۳ / ب ۵۰) به نظر آوریم، که گوید ایشان از زمان درآمدن «سیاوش بن کیکاوس» به آنجا و پادشاهی «کیخسرو» و خاندان وی در آنجا تاریخگذاری کنند (طو / ۳۵) و چنان که در شرح ملک الشاهیه «آفریغ» (= آریاتبار / آریایی) گذشت <66> آن خاندان خود را از تبار کیخسرو سیاوشان دانسته‌اند، هم بدان گونه که از ریشه‌شناسی نامهای شاهان ایشان (سرخسک، اسکجموک، ازکاجوار) برمی‌آید که بکسر به معنای «سکایی تبار / اشکانی نژاد» است؛ و این که تیره‌های خوارزمی و الائی و اشکانی (پارتی) بالجمله از اقوام «سکایی» آریایی بوده‌اند، اصولاً خود اسم «اشک / ارشک» (Ašk / Arask) حسب تحلیل لغوی دقیق و صحیح «ارشاک» (aš <ā> + s <ā> k) همانا به معنای «سکای آریایی» یا «آریای سکایی» است.^۲ <اذکائی>.

۱۸۰- (ص ۱۳۱). «ملادان» که افزودن بر آن یک نام «میلاد» پارتی هم در «مجمل التواریخ» (طبع بهار، ص ۹۱ و ۳۸۶) آمده، شاید که ربطی بین «ملاد / میلاد» و لقب «بلاد» فیروز بن بهرام (بند ۱۱ ص ۱۱) بوده باشد. «زاخائو» باید گفت که اصلاً «میلاد / میلاد» وجهی است ملفوظ از «مهرداد / میرادات»، و اما لقب «بلاد» مزبور گویا در اصل «بلاد» بوده باشد <اذکائی>.

۱۸۱- (ص ۱۳۴). «شاپورگان» مانی که درباره این اثر آگاهی بس اندک است، رجوع شود به کتاب «مانی، آموزه و نوشته‌هایش»^۳ فلوگل (G. Flugel) «زاخائو». همین آگاهی اندک که بیرونی از «شاپورگان» مانی (۲۱۷ - ۲۷۷ م) به دست داده، مبدأ تاریخگذاری و سالمه‌شناسی

۱. من: گفتار «تاریخچه پهلوی» (ب. اذکائی)، سخنواره (دکتر خاخری)، ص ۷۲ - ۷۳.

۲. رش گفتار «تاریخ شاهان خوارزم» (ب. اذکائی) در فصلنامه «ایران‌شناسی»، ص ۱۰ / پاییز ۱۳۷۷.

۱۲۷ و ۱۵۳.

«ساسانیان» را روشن کرده است؛ چه در این کتاب که مانی آموزه‌های خود را به پارسی میانه (پهلوی) برای شاپور (یکم) ساسانی (۲۴۲ - ۲۷۳ م) خلاصه کرده، از جمله - چنان که بیرونی نقل نموده - می‌گوید ۱۳ سالگی‌اش مطابق با سال ۵۳۹ بابلی - که دو سال از پادشاهی اردشیر شاهنشاه گذشته بود -، نیز ولادت او سال ۵۲۷ بابلی بوده که مبدأ آن «نیسان» سال ۳۱۱ ق.م می‌باشد (فلذا جلوس اردشیر بابکان سال ۲۲۶ / ۲۲۷ م می‌شود). در این خصوص به گفتار سید حسن تقی‌زاده با عنوان «در باب گاه‌شماری ساسانیان» (بیست مقاله، ص ۴۱ - ۴۸)، «گاه‌شماری در ایران قدیم» (ص ۲۱۴ و ۲۱۹) و نیز «بیست مقاله» (ص ۴۳ و ۲۳۸) رجوع شود. <اذکائی>.

182- (ص ۱۳۵). «طالع السنه» که حساب تنجیمی آن معروف به «تسییر» (Directio) و از این قرار است: $\frac{3}{4} \times 37,925 = 28,471 \frac{3}{4}$ ، که اگر حاصل مزبور به ۳۶۰ درجه تقسیم شود، الباقی $\frac{3}{4}$ ۱۵۲ درجه خواهد بود؛ و اما $\frac{1}{4}$ ۹۳ درجه بدان معناست که نهاد دور شمسی مذکور باشد، پیش از این در حساب جزئیات من ولرد نیست، از اینرو صحت متن را پایندان نمی‌شوم <زاخائو>.

183- (ص ۱۳۵). موسی بن عیسی کسروی (نیمگاه سده ۳ ه.ق) که حمزه اصفهانی از وی درباره مدت زمان بین تاریخ اسکندر و تاریخ یزدگرد گفتاورد نموده (تاریخ سنی / ۲۰ و ۲۵) در «الفهرست» این ندیم (ص ۱۴۲ و ۳۰۵) هم یاد شده است. <زاخائو>. بیرونی یک بار دیگر از وی در موضع نقل از موبد متوگلی یاد کرده (طرز / ۲۲۳) و ما پیشتر شرح تقریباً جامع درباره او طی تعلیفه راجع به «سیر الملوك» ها <168> (ش ۱۰) داده‌ایم. <اذکائی>.

184- (ص ۱۳۶). اردشیر بن بابک (۲۲۴ - ۲۴۰ م) که تبار خود را به «بهمن بن اسفندیار» رسانده، در این خصوص به «تاریخ طبرستان» مرعشی (طبع تَرَن، ص ۱۴۶ و ۱۵۱) رجوع شود <زاخائو>. باید گفت که این «تبار» ساسانی هم ساختگی است، حتی بود بیرونی که خود نخستین تاریخ‌نگار انتقادی است - که مسأله «جعل نسب شریف» برای سلاله‌های پادشاهی و فرمانروایی را مطرح کرده -، چنان که (ف ۴ / ب ۳ و ۴) موضوع دگرسازی تبار و انتساب ابو منصور عبدالرزاق طوسی به «منوچهر» دامنانی <69> و امرای آل بویه ديلمی را به «بهرام» گور ساسانی فاش کرده (طرز / ۳۷ - ۳۸) در این خصوص نیز نقد و نظری بایسته می‌نمود. پیشتر باید دانست که مراد از «بهمن بن اسفندیار» داستانی (مذهبی) همانا «اردشیر بن (خشایارشا) پسر» داریوش، بزرگ هخامنشی است، منشأ نسب مزبور هم در متن پهلوی یکی «کارنامگ» خود اردشیر بابکان (منبع اصلی «خداپنامه» ساسانی و سپهر

«سیرالملوک» های عربی) و دیگر «بوندهشن» بزرگ ایرانی است که چنین گوید: «اردشیر بابکان که او را مادر دخت بابک است، پدر ساسان پسر به آفرید پسر زیر پسر ساسان پسر اردشیر است - که بهمن فرزند اسفندیار خوانده شد».^۱ اول آن که در نظر هر تبارشناس ساده‌ای (با آن که بیرونی خود فهرست ملوک بن اسکندر تا اردوان را از ۱۳ تا ۲۰ تن بدست داده) زنجیرهٔ تباری اردشیر ساسانی تا اردشیر هخامنشی نهایتاً ۷ یا ۸ تن (حلقه) کافی است تا آن را مفعل و «مصنوع» یا هم جعلی بداند؛ در حالی که حسب تاریخ واقعی بین سلانهٔ هخامنشی و خاندان ساسانی دستکم (۳۳۰ ق.م - ۲۲۰ م) / ۵۵۰ سال فاصلهٔ زمانی وجود دارد، که حسب هر نسل / ۳۰ سال معمول همانا ۱۸ حلقهٔ نسب لازم به حساب می‌آید (برای جفایان نسب مزبور این مثل مصداق می‌یابد که دروغگو کم حافظه می‌شود). البته همین زنجیرهٔ تباری (دروغین) ساسانی را مورخان بزرگ برنوشته‌اند، مانند: دینوری، طبری، مسعودی، بلعمی، بیرونی و فردوسی، به جز حمزهٔ اصفهانی که لابد آن را باور نکرده و با رسم وی بر آن نبوده است. آنگاه چهل سال پیش ج. موریسون (اکسفر) در هزارهٔ مسعودی گفتار کوتاهی به عنوان «تبارشناسی ساسانی در کتاب مسعودی» ارائه کرد، که پس از نقل فقرات مربوط از مورخان مذکور یک جدول تطبیقی هم از آنها مبتنی اختلافات جزئی فراموشده است.^۲ اما تاریخ‌نگاران دورهٔ ساسانی در عصر حاضر و در رأس آنان عثمیه نولدکه، همین «نسب نامه» را در پیوند با پادشاهان افسانه‌ای کهن (خاندان «کیان» مذکور در اوستا) از برای «تأیید قانونی بودن سلطنت اردشیر» دانسته، می‌افزاید که تطبیق نام بهمن با نام «اردشیر» دوازدهمین سال دخیل و تصرف عالمانه [عامدان] است.^۳ کریستن سن افسانهٔ «کارنامه» اردشیر بابکان را، همانندسازی با داستان کوروش کبیر هخامنشی دانسته؛^۴ ولادیمیر لوکوتین غرض از «افسانه» مزبور را در تبار هخامنشی اردشیر ساسانی، بیان «خواست ایزدان» هم به توجیه قانونی بودن پادشاهی ایشان یاد کرده است.^۵ سرانجام استاد ریچارد فرای که هم به مانند لوکوتین بر منابع کتیبه‌ای و سکوک ساسانی اشراق کامل دارد،

۱. بندهشن (فرنیغ دادگی)، گزارش مهرداد بهار، ص ۱۵۱

2. al - Mas'udi Millenary Commemoration Volume , Calcutta , Aligarh university , 1960 , PP.

42 - 44.

۳. تاریخ ایرانیان و عربها (در زمان ساسانیان)، ترجمهٔ دکتر زریاب خوبی، ص ۵۲ و ۵۴.

۴. ایران در زمان ساسانیان، ترجمهٔ رشید یاسمی، چاپ ۲، ص ۱۱۶.

۵. تمدن ایران ساسانی، ترجمهٔ عزت‌الله رفیعی، تهران انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۴۰.

همچون جامع آراء پیشگفته روایات برآیش اردشیر بابکان را در سه مقوله «رسمی، مردمی، خارجی» رده بندی نموده؛ می گوید که مردم گزارش های «رسمی» (کتابه های شاهي) درباره ساسانیان را نمی پذیرفتند، و چون مسأله دایر باشد بر آنچه «امر واقع» است و آنچه «اعتقاد» مردمی است، بایستی که حسب باورهای دیرین و ریشه دوار ایشان سخن گفت؛ از اینرو روایت «کارنامگ» اردشیر که گویی داستان «فریدون» اسطوری را بازگو می کند، همانند داستان کهن «کوروش» هخامنشی و همان با حکایت نخستین پادشاه اشکانی است که بیش از آنها با افسانه آمیخته است. ساسانیان پس از آن که به مثابت «جانشینان هخامنشیان» بر اورنگ شاهنشاهی ایران نشستند، بایستی نیاکان و تبار خودشان را نیز به پادشاهان بزرگ کهن پیوندند؛ پراکنش این اندیشه در میان مردم جز با افسانه «کارنامگ» اردشیر راهی دیگر نداشت، این که «ساسان» شبان پاک شاه از بازماندگان هخامنشیان بود، اما این «راز» پنهان می داشت تا بر اثر خوابی دریافت که پسر ساسان روزی فرمانروای جهان خواهد شد. بدین سان قصه گویان روایت کارنامگ اردشیر را با معاوی «رازآمیز» فرهمندی (= فرقه ایزدی) پادشاهی همساز کردند، وگرنه در نویکنندهای «رسمی» چنین چیزی نیامده و «شاپور» اردشیر (حسب کتیبه نش) هیچ گونه آگاهی از این که پدر بزرگش «ساسان» سایه ای از «هخامنش» بوده (نیای شاهان هخامنشی) نداشته است.^۱ «اذکائی».

۱۸۵- (ص ۱۳۶). «جدول ملوک ساسانی» که مطابق است با «تاریخ» میرخواند، ترجمه «دوساسی» (S. de Sacy) در «تذکره ادوار قدیم ایران»^۲ و اینک بعضی اصلاحات در باب القاب ملوک مزبور: ۱) به جای «برده» (ش ۲) خوانده شود «تیرده» (تیرداد) لقب شاپور یکم، ۲) کلمه «ساهد» (ش ۵) را میرخواند «نیکوکار» نوشته، ۳) به جای «شاه دوست» (ش ۱۵) میرخواند «سپاه دوست» آورده، ۴) «کرمان سایه» را (ش ۱۷) میرخواند «گران مایه» نوشته، ۵) «توک زاده» را (ش ۲۲) حسب مجمل التواریخ (ص) بخوانید «نول زاده». هم اینجا باید بیفزاییم که نسخه های خطی در برابر نام «اردشیر بن بابک» این عبارت را نوشته اند: «ویلقب بالجامع لجمعه ملک الفرس و فی زمانه وضع النرد» من نتوانستم معنای کلمه آخر را دریابم (منظور زاختو کلمه محوئف «النرد» بوده که همانا «النرد» بازی مشهور باشد) و هم در

1. Opera Minora (R. Boye) , 1976 . PP. 121 - 125

میراث باستانی ایران (فرای). ترجمه مسعود رجب نیا. ۱۳۶۸. ص ۳۳۱ - ۳۳۳.

۲. تاریخ روضه الفسا (میرخواند). تهران. انتشارات «مرکزی». حیات. جلد یکم. ۱۳۳۸. ص ۷۴۱ - ۸۰۷.

یادداشت برابر اسم شاپور بن اردشیر «استخرجت» را من به «استخرج» قرائت کردم چون کلمه «العود» مذکر است. اما لقب «شهریاز» که «حرمان» ضبط شده، شاید «خُرمَان» و یا نصیف «خوشان» باشد که هم «فَرخان» خوانده شود. «زَراخانو» اینک آنچه ما می افزاییم زیگواره شاهان ساسانی برحسب تحقیقات جدید است، اولاً جدول تاریخ ستوانی ملوک مزبور در «تاریخ ایران کمبریج»^۱ ثانیاً جدول شجرهٔ انساب ایشان در «تمدن ایران ساسانی»^۲ تألیف ولادیمیر لوکونین (که یکسره براساس سکه‌های ایشان است) و ثالثاً جدول تصحیحات تَفّی‌زاده در سنوات سلطنت هفت شاه نخستین ساسانی (که در انتقاد به طرح والتر هنینگ) ترتیب داده است:^۳

زیگواره شاهان ساسانی

ردیف	نام فارسی	نام پهلوی	نام پدر	سالهای شاهی (م)	برخی افزوده‌ها
۱	ساسان (خدای)	ساسان (خواتو)	—	—	در گذشته (ج) ۱۷۵ م
۲	بابک، (هزاربند)	بابک	ساسان	۲۰۸ - ۲۲۵	شاه استخر
۳	اردشیر (یکم)	رنخشتر	بابک	۲۲۴ - ۲۴۲	شاهشاه ایران
۴	شاپور (یکم)	شاپورو هلی	اردشیر (یکم)	۲۴۲ - ۲۷۳	شاپور الجسود
۵	هرمزد (یکم) اردشیر	اوهرمزد	شاپور (یکم)	۲۷۳ - ۲۷۴	شاه ارمنستان
۶	بهرام (یکم)	ولهلن	شاپور (یکم)	۲۷۴ - ۲۷۷	کرمان شاه
۷	بهرام (دوم)	ولهلن	بهرام (یکم)	۲۷۷ - ۲۹۳	سکستان شاه
۸	بهرام (سوم)	ولهلن	بهرام (دوم)	۲۹۳ (۵۰۲)	مکان شاه
۹	نرسی	نوسمهی	شاپور (یکم)	۲۹۳ - ۳۰۲	ارمنستان شاه
۱۰	هرمزد (دوم)	اوهرمزد	نرسی	۳۰۲ - ۳۰۹	کوشان شاه
۱۱	شاپور (دوم)	شاپورهر	هرمزد (دوم)	۳۰۹ - ۳۱۹	سیکستان شاه
۱۲	اردشیر (دوم)	رتخشتر	شاپورهر	۳۱۹ - ۳۸۳	کوشان شاه
۱۳	شاپور (سوم)	شاپورهر	شاپور (دوم)	۳۸۳ - ۳۸۸	سکستان شاه
۱۴	بهرام (چهارم)	ولهلن	شاپور (دوم)	۳۸۸ - ۳۹۹	کوشان شاه

1. The Cambridge History of Iran, Vol. 3 (1), ed. Yarshater, P. 178.

۲. ترجمهٔ عنایت الله رضا، تهران، چاپ ۲، نشرات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۳۲۵ - ۳۲۷.

۳. بیست مقاله، تهران، ۱۳۲۱، ص ۵۵۳ - ۵۵۵.

۱۵	یزدگرد (یکم)	یزدکرت	شاپور (سوم)	۲۲۱ - ۳۹۹	شاهنشاه
۱۶	بهرام (پنجم) غور	زنهن	یزدگرد (یکم)	۲۳۹ - ۴۲۱	شاهنشاه
۱۷	یزدگرد (دوم)	یزدکرت	بهرام (پنجم)	۴۵۷ - ۴۳۹	شاهنشاه
۱۸	هرمزد (سوم)	اوهرمزد	یزدگرد (دوم)	۴۵۷ - ۴۵۹	کوشان شاه
۱۹	پیروز	پیروچ	یزدگرد (دوم)	۴۵۹ - ۴۸۴	کوشان شاه
۲۰	بلاش	ولهنش	پیروز	۴۸۲ - ۴۸۸	شاهنشاه
۲۱	کواد (یکم) بار یکم	کوات	پیروز	۴۸۸ - ۴۹۶	شاهنشاه
۲۲	زاماسب	زاماسب	پیروز	۴۹۶ - ۴۹۸	شاهنشاه
۲۳	کواد (یکم) بار دوم	کوات	پیروز	۴۹۸ - ۵۳۱	شاهنشاه
۲۴	خسرو (یکم) انوشیروان	هوسلوب	کواد / قباد	۵۳۱ - ۵۷۹	شاهنشاه
۲۵	هرمزد (چهارم)	اوهرمزد	خسرو انوشیروان	۵۷۹ - ۵۹۰	شاهنشاه
۲۶	خسرو (دوم) ابرویر	هوسلوب	هرمزد (چهارم)	۵۹۱ - ۶۲۸	شاهنشاه
۲۷	کواد (دوم) شیرویه	کوات	خسرو (دوم)	۶۲۸ (۶ ماه)	شاهنشاه
۲۸	اردشیر (سوم)	رنهشتر	کواد (دوم)	۶۲۸ - ۶۲۹	شاهنشاه
۲۹	شهروداز	خستودرج	=	۶۲۹ (چند ماه)	غالب بر روم و عاصب
۳۰	بوران دخت	بولن دخت	خسرو (دوم)	۶۲۹ - ۶۳۰	بریشدگی
۳۱	آزرمی دخت	ازلمی دخت	خسرو (دوم)	۶۳۰ - ۶۳۱	بریشدگی
۳۲	یزدگرد (سوم) شهریار	یزدکرت	شهریار (سوم)	۶۳۲ - ۶۵۱	آخرین شاه

۱- اذکائی >

186- (ص ۱۳۷). «حائط طُرُ بجران...» (الخ) که گوید فیروز بن یزدگرد ساسانی (۴۵۹ - ۴۸۴ م) به ساختن دیواری سنگ چین در گرگان از دامنه کوه تا چهار فرسنگ درون دریای خزر آغاز کرد، تا آن که میان آنجا و ناحیت «صول» ترکی حائل باشد، و طول آن بیست و چهار فرسنگ است که بنای آن را خسرو انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹ م) به اتمام رساند (عس / ۶ پ). پیشتر درباره «صول» مذکور در جدول القاب (ف ۶ / ب ۳۸) نموده شد که آن لقب ملوک «دهستان» است (ش ۲۶) < 171 > و نسبت ابریکر «صولی» هم بدان باشد < 58 >؛ اینک درباره «دیوار» میان ناحیت صول (دهستان) و گرگان که همان «دیوار تیشه» باشد، ناگزیر توضیح مختصر در باب این نامجاها بایسته به نظر می رسد. نخست باید دانست که «دهستان» (ترکمن صحرای کنونی یا دشت گرگان) برنام قوم «داه» نهاده آمده (دهستان) که هم در

تواریخ یونانی قدیم به عنوان قوم «داسه» و هم در اوستا به عنوان کشور «داهی» یاد شده؛ در اصل تیره‌ای از اقوام سکایی «تورانی» بوده‌اند که بعدها در شاهنامه فردوسی از ایشان به عنوان تیره‌ها و شهرهای «سگسار» و «گرگسار» تعبیر گردیده، مراد همانا سرزمین‌های «گرگان» و «گلستان» بوده باشد.^۱ باری، «صول» معرب نامزد «چول» (در پهلوی) و «چور» است، که تلفظ یونانی آن «تصور» (Tzur) و در زبان خوزی «تضول» (Tizul) باشد؛^۲ به گفته بارتولد بی‌گمان اسم خاص ترکی است از جمله قبایل اویغوری، که در چینی به آنها «چئویو» می‌گفتند و به معنای «صحرائی و بیابانی» باشد.^۳ «چول»‌های اویغوری که هم از قبایل «هون» (خیونی) و هفتالبان (هیاطله) خوزی و کیداری بودند و در ناحیت سفیدیان می‌زیستند و کیش مانوی داشتند، خود بر اثر فشار اقوام تبتی و ترکان شرقی هم از سده چهارم میلادی به طرف مغرب رانده شدند، که سرانجام بر ایالت «دهستان» گرگان (سرزمین قوم «داهه» عهد هخامنشی) و جنوب آن تا شاهراه خراسان - مادستان سرریز کردند.^۴ چنین نماید که تیره‌های «صولی» هونی و خوزی در کوچ از مبادی خود، هم از سمت شرقی دریای «خزر» و هم از سمت غربی آن به مرزهای ایرانزمین درآمدند؛ چه شاهان ساسانی که در کوهستان «قفقاز» هم با آنها مواجه شدند، استحكامات در بند «صول» داغستان را در برابر آنها ساختند، همان طور که استحكامات در بند «همیشه» گرگان را حائل آنها در سوی شرقی خزر بنا کردند (فعلاً بحث در باب صولان قفقازی از موضوع تعلیق حاضر بیرون است). آنچه مسلم است صولان خیونی (هون) در نیمه دوم سده پنجم میلادی در شمال گرگان آرمیده بودند، خاقان «چول» در بلخان واقع در مشرق خلیج «کراسنودسک» دریای خزر اقامت

۱. «گرگان» نامجای موسوم به نامبار «گرگ» که نونم قبیله‌ای اقوام بدوی بوده. مانند «بنودنه» عربها که به معنای میره «گرگان» باشد و یا «بنو کلب» یعنی سگ‌زادگان و سگساراز نازی، بن Wolfram و Dogson‌های ژرمنی و ساکسونی و جز اینها؛ ظاهراً نامجای «گرگسار» در تداول فروز و اعصار (بر طبق قواعد خن‌شناسی) به صورت «گلستان» درآمده، که همواره بخشی از ایالت «گرگان» بشمار می‌رفته. اینک در سه سانی است که در تقسیمات کنونی خود به استان «گلستان» (گرگساران / گرگستان) تبدیل شده است. البته در این که اکنون آنها را در عالم هفت و طبیعت سرزمین «کله» و «گلزار» بدانیم اسدا تردیدی نباشد، ولی در این هم تردیدی نیست که باورهای ما بسا در نام‌شناسی علمی و تاریخی با واقع امور تطبیق نکند. (پ ۱۶۰).

1. *The History of the Jewish Khazars* (D. M. Dunlop), Princeton U., 1954, PP. 165, 252.

۲. دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۵، ص ۴۰.

3. *The Cambridge History of Iran*, Vol. 3, P. 767.

داشت؛ یزدگرد (دوم) ساسانی (۴۳۹ - ۴۵۷ م) هجوم ایشان را دفع کرد، اما خسرو (یکم) انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹ م) آنان را چنان سرکوب نمود که تنها هشتاد تن از ایشان باقی ماند، همین باقی را هم به شهر «شاه رام پیروز» انتقال داد و مکلف به خدمت سربازی کرد.^۱ طبری اسم این شهر را «روشن پیروز» نوشته، که پیروز بن یزدگرد بن بهرام گور (۴۵۹ - ۴۸۴ م) آن را پس از چند بار جنگ و آشتی با قوم هیتال (هفتالیان) در «صول» بساخت؛ آنگاه با پادشاه ایشان «اخشنواز» قرار نهاد که آنجا مرز میان آنها بوده باشد، بعدها خسرو انوشیروان دستور داد که هم در آنجا دژ و باروهای بسیار از سنگ‌های تراشیده در گرگان بساختند؛ تولدکه می‌افزاید «صول» (Tsour) مزبور واقع در گوشه جنوب شرقی دریای خزر، که ابن خردادبه پادشاه آنجا را «صول» نامیده، همان است که در متون سریانی به گونه «طشل» (تصول) از وی یاد شده است.^۲ هم چنین، طبری از دهقان «دهستان» صول در جنگ عرب‌ها با ترکان (به سال ۹۸ ه. ق.) یاد کرده، گوید اگرچه امیر گرگان «مرزبان» آنجا بشمار می‌رفت، لیکن قدرت واقعی از آن «الصول الکبیر» رئیس ترکان می‌بود.^۳ ابوالفرج اصفهانی در «الاغانی» یاد کرده است برادران «صول» و «فیروز» ترکی که شهرگشایی کردند و با عرب‌ها جنگیدند، از همان قبیله برکنار رود «گرگان» بودند که زبان فارسی را اتخاذ نمودند و به دین ایرانی درآمدند.^۴ شادروان دکنر زویاب خوبی که گفتاری به عنوان «نام یکی از هفت خاندان بزرگ دوره پارتی و ساسانی» نوشته، اسم آن خاندان را حسب اشارت بیرونی به «ناهد» لقب ملوک جرجان (ف ۶ / ب ۳۸، ش ۲۷) پس از «صول» (لقب ملوک دهستان) همانا «نهایده» صولی گرگان باز یافته که مطابق با «نهد / ناهاپت» ارمنی با تلفظ رومی «نابدس» می‌باشد. آنگاه نظر به اختلاف القاب «صول» دهستان و «نهد» گرگان، می‌گوید که این دو ایالت در زمان پارتیان و اوایل ساسانیان یک ناحیت بشمار می‌رفته، لیکن در اواخر ساسانیان و اوایل اسلام دیگر چنین نبوده است؛ چه استحکامات بنا شده در برابر تهاجمات ترکان - چنان که گذشت - هم از زمان خسرو انوشیروان باشد، که وقتی یزید بن مهلب به جنگ گرگان و طبرستان بیامد، ناگاه دیواری از آجر در برابر خود بیافت که همان استحکامات باشد. خلاصه آن که دهقان یا امیر ترکان

۱. ایران در زمان ساسانیان (کریستن سن)، ترجمه رشید یاسمی، ص ۳۱۰ و ۳۹۲.

۲. تاریخ ایران‌های و عرب‌ها (در زمان ساسانیان)، ترجمه دکنر زویاب خوبی، ص ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۳۰ و ۲۵۴.

۳. تاریخ الرسل و الملوك، طبع دخریه (لندن)، جلد ۲، ص ۱۳۲۰.

۴. دایرة المعارف الاسلامیة، ج ۵، ص ۴۳ / ج ۶، ص ۲۳۱.

دهستان «صول» نام داشت، اما امیر یا مرزبان گرگان «اناهید / نهید» خوانده می‌شد؛ پس از فتح عربها گرگان و دهستان را بود که دیگر، امرای آنجا را یکسر «نهید» صول یا «نهاید» صولیه نامیدند.^۱ اما دیوار «چول» (که به گفته بوندشن از فرزندان افراسیاب بود) یا همان مستحکمه «تمیشه» گرگان، که هم به شرح فوق در رساله پهلوی شهرستانهای ایران (بند ۱۹) از آن یاد شده؛^۲ نظر به آن که حکیم فردوسی «تمیشه» را نشنگاه فریدون دانسته (از آمل گذر سوی «تمیشه» کرد / «نشست» اندر آن نامور پیشه کرد) ابن اسفندیار (سده ۷ هـ) آثار باقی «دربند تمیشه» خواه «خندق کشیده از کوه تا دریا» و یا اطلال سرای‌ها و گنبد‌های «بانصران» را یکسر از ساخته‌های فریدون فروخ دانسته، می‌افزاید که «تمیشه» همیشه مرزبان نشین بوده است.^۳ نامجای «تمیشه» را ظاهراً بطلمیوس (سده یکم میلادی) ضبط نموده، چه خوارزمی به صورت «طمیس» قرب بحر جرجان یاد کرده؛^۴ بلاذری در فتوح شهرها و دیگر مورخان و جغرافیایان هم، سرانجام یا قوت حموی گوید که طمیس / طمیه شهری از هامون طبرستان، در مرز خراسان و گرگان تا شهر «ساری» ۱۶ فرسنگ است؛ بر آن جای «درب» بزرگی است (- دربند) که از کوه تا دل دریا کشیده شده و با آجر و گچ ساخته آمده، گویند انوشروان آن را بنا کرد تا حائل باشد میان ترکان که بر طبرستان تازش می‌آوردند؛ امیر کوفه سعید بن العاصی آن را در سال ۳۰ فتح کرد، شهر طمیس پرجمعیت است و مسجد و منبر دارند، ایرانیان آنجا را «تمیشه» گویند و تنی چند از محدثان بدانجا منسوبند.^۵ امروزه بقایای «تمیشه» را در جنوب جاده ساری - گرگان (حدود نیم کیلومتری غرب سرکلاته) «خرابشهر» گویند، که دیوار بلند آنجا در عرف محلی همچون سد اسکندر به عنوان «قلل» یا «لان» (= مار سرخ) معروف است؛ در ضمن «بانصران» (بانصران) نزدیک بدان را ظاهراً بقایای قرارگاه کوسانیان (هفتالیه) دانسته‌اند، هم بنای ابو جعفر محمد بن وندربن باوندی در غرب رادکان (به تاریخ ۴۰۷ و ۴۱۱) و کنیه مزاول شهریار بن عباس شهریار در لاجیم (موزخ ۴۱۳ هـ ق.) جزو آثار آنجاست؛ دو باستان‌شناس معروف «بیوار» و «فهر واری» در خرابشهر کاوش کرده‌اند (۱۹۶۴ م) و گزارش

۱. بزم تبرید (شصت مقاله) زریاب، تهران، غنی، ۱۳۶۸، ص ۵۷ و ۵۸.

۲. نوشته‌های براننده (صادق هدایت)، ص ۲۱۹ / ماهنامه چستا، سال ۲، ش ۵، ص ۶۰۰ / شهرهای ایران (کیانی)، ص ۳۴۰ (ترجمه دکتر نفیسی).

۳. تاریخ طبرستان، طبع عباس اقبال آشتیانی، ص ۵۸ و ۲۰۸.

۴. صورة الارض، طبع مزبک، ص ۲۷.

۵. معجم البلدان، طبع ووستنفلد (لا:زیگ)، ج ۳، ص ۵۲۷.

ایشان با عنوان «دیوارهای تمیشه» هم چنین حاکی از وجود سرمایه‌های شیشه‌ای دوره سلجوقی و تیموری در آنجاست، یعنی صنعت «چینی» سازی که البته فن‌آوری آن با نوع «چینی» اصل تفاوت دارد.^۱ <اذکائی>.

187- (ص ۱۴۸). اسپسیانوس (Espasianus) ملفوظ اسم امپراتور روم «وسپازیان / Vespasian» (۶۹-۷۹ م) است، که پسرش «تیتوس / Titus» (۶۹-۸۱ م) یهودیه را برزی او فتح کرد (سال ۷۱) و اورشلیم به دو بخش یهودی - مسیحی شد (۷۳) و سپازیان فرزندش «تیتوس» را در پادشاهی هنباز نمود.^۲ چنان که در تعلیقه راجع به «بختنصر» گذشت <43> مسعودی و حمزه اصفهانی نیز آورده‌اند که در زمان «نوسی بن نیدر» اشکانی، ططوس بن اسفسیانوس پادشاه روم چهل سال پس از عروج مسیح به اورشلیم آمد و آنجا را ویران کرد.^۳ <اذکائی>.

188- (ص ۱۴۹). «ابوناویرک... الخ» (۳ بیت) که این شعر را مسعودی نیز نقل کرده (مروج، ۱ / ۲۸۱) و افزوده است گروهی از ایرانیان پندارند «ویرک» یعنی همان «اسحاق» تبارش به ایرج بن افریدون، می‌رسد؛ و نیز اشعاری (۴ بیت) از اسحاق بن سوید العدوی نقل نموده بدین مطلع: «إذا افتخرت قحطان يوماً بسؤدد / أنتي فخرنا أعلى عليها وأسودا؛ ملكناهم بدءاً باسحاق جذناً / وصاروا لنا عوناً على الدهر اعبدا...» (الخ) و اما جالب توجه چکامه بلند و شورانگیز جریر خطفی تیمی است (دیوان، ص ۲۴۲ - ۲۴۳) که طی آن بر قحطان نازش می‌کند که ایرانیان و رومیان از فرزندان «اسحاق» اند، مسعودی ۸ بیت از آن را (بیت‌های ۲۷ - ۳۹) بدین مطلع نقل نموده است: «و أبناء اسحاق اللبوث إذا ارتدوا / حمائل موتٍ لابسین السنور! إذا افتخروا عدواً الصهبه منهم / وكسرى وعدوا الهرمزان و فیصرا...».^۴ <اذکائی>.

189- (ص ۱۵۵). «و تبش رب الخورتق... الخ» (۳ بیت) از قصیده عدی بن زید عبادی به مطلع «أرواح مودع ام بکور / لك فانظر لائی حال تصیر...» است که ابن قتیبه دینوری در بهر «سوزش دشمنان» طی کتاب الإخوان نقل کرده است.^۵ <اذکائی>.

1. *IRAN* (J. B. I. P. S.), vol. IV (1966), PP. 35 - 50; vol. XI (1973), PP. 180 - 182.

2. Dictionnaire des Noms ... la Bible (Odehain), PP. 475 - 476.

۳. مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۷۷ / تاریخ سنی، بیروت، ص ۷۹.

۴. التنبیه و الإنشاف، طبع دخیمة، لندن، ۱۸۹۲، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ / مروج الذهب، طبع شارل پلا، بیروت،

۱۹۶۵، ج ۱، ص ۲۸۰ و ۲۸۱.

۵. هیون الاخبار، طبع احمد زکی، القاهرة، دارالکتب المعصره، ۱۳۴۸ ق / ۱۹۳۰ م، ج ۳، ص ۱۱۵.

۱۹۰- (ص ۱۷۱). احمد بن طیب سرخسی (م ۲۸۶ ق / ۸۹۹م) که شاگرد ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی فیلسوف (م - ح / ۲۶۰ هـ ق) و ندیم خلیفه المعتضد (۲۷۹ - ۲۸۹ هـ ق) بود و در سال ۲۸۶ کشته شد؛ بنگرید کتاب الفهرست ابن ندیم (ص ۲۶۱ و ۳۰۰) و کتاب «تاریخ پزشکان و طبیعی دانان اسلامی» فردیناند ووستنفلد (ش ۸) «زاخائو». ابوالعباس احمد بن محمد بن مروان بن طیب سرخسی معروف به ابن الفرائفی، حکیمی عالم ریاضی و طبیعی که پیرونی او را از ملحدان نامدار شمرده، از زمره کسانی که در آشکار پیامبران را تصدیق و در نهان تکذیب کنند؛ و از کتاب او «فی قران النحسین» یاد و نقل کرده (طرز / ۱۳۲، طف / ۳۴) و نیز به کتابهای «پیامبر ستیزی» او اشاره نموده (طف / ۳۵) و این که پیشگویی زوال اسلام از اوست (همانجا). ابن ندیم و قفطی تألیفات حکیم سرخسی را یاد کرده‌اند، بروکلمان گوید که از آنها چیزی به ما نرسیده؛ ولیکن گویا کتاب «ادب النفس» او در کتابخانه اسکندریه (مواظ ۴) باقی باشد، در ضمن کتاب المسالک و الممالک وی از جمله اولین تألیفات جغرافیای عملی است.^۱ باید گفت که دانشمند اسلام شناس نامدار استاد فرانتر روزنتال (F. Rosenthal) یک رساله مفرد درباره ابن الطیب السرخسی نوشته است:

Ahmad b. al - Tayyib as - Sarāḥsī, New Haven, 1943 (American Oriental Series, XXVI). <اذکائی>.

۱۹۱- (ص ۱۷۱). کنکه هندی (منتخب) در زمان هارون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳ هـ ق) رجوع کنید به الفهرست ابن ندیم (ص ۲۷۰) «زاخائو». باید گفت که در باب احتمال همامیزی در اسم «کنکه» (Kanakah) و «منکه» (Manikyā) ما جای دیگر به تفصیل بحث کرده‌ایم که می‌توان بدان رجوع کرد.^۲ <اذکائی>.

۱۹۲- (ص ۱۷۱). جدول ملقبان مزبور شامل تعدادی از امیران و دولتمردان و سرداران نامدار است: (ش ۱) وزیر خلیفه المعتضد بود که در سال ۲۹۱ درگذشت، نک: «تاریخ خلفاء و یل (Weil)، ج ۳، ص ۵۱۴ و ۵۳۹؛ ولی پسرش عمیدالدوله بر من شناخته نباشد. (ش ۳ - ۵) امرای خاندان حمدانی سوریه (موصل) باشند. (ش ۶ - ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۷ - ۲۱ و ۲۳) امرای خاندان بویه‌ای‌اند، بنگرید تبارنامه ایشان در «تاریخ سلطان در خاندان، بویه» (ولکن F. Wilken)، ص ۱۲؛ و «تاریخ» ترکی منجم باشی، ج ۲، ص ۴۸۲، ۴۸۸، ۴۹۵ و ۵۰۱ (ش

۱. تاریخ الادب العربی، ج ۲، القاهرة: ۱۹۷۵، ص ۱۳۶ - ۱۳۷ / (الاسلام (زرکلی)، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲. پزشکی در ایران باستان (فهرست مابول الفهرست، بحث ۱۲، مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۸، ص ۴۱۶-۴۱۸.

۱۲ و ۱۵) امرای خاندان «بنوزیاده» جرجان‌اند. (ش ۱۶) بر من شناخته نباشد. (ش ۲۲، ۲۸، ۲۹) بانیان خاندان مشهور غزنوی‌اند. (ش ۲۴، ۲۷، ۳۲) مربوط به خاندان «سیمجوری» فرمانروای خراسان در عهد سامانیان، رش: «تاریخ سامانیان» دفرمری (Defremery)، صفحات ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۸۸، ۲۰۱ و ۲۰۳. (ش ۲۵) ابوالعباس تاش حکمران نیشابور در زمان سامانیان بود که به سال ۳۷۹ ه. ق. درگذشت، نک: دفرمری / ۱۶۸. (ش ۲۶) ابوالحسن الفائق سردار آخرین امرای سامانی بود که پیش از سال ۳۸۹ تأیید شد، نک: دفرمری / ۱۹۶. (ش ۳۱) ابوالفوارس بکتوزون فرمانروای خراسان و وزیر امرای سامانی بود که ظاهراً پیش از ۳۸۹ درگذشت. (ش ۳۳) ابو منصور الب (ارسلان البالوی وزیر آخرین امیر سامانی منصور بود که هنوز در زمان تألیف الآثار الباقیه حیات داشته، نک: دفرمری / ۲۰۲. <زاخائو>.

۱۹۳- (ص ۱۷۳). بُغراخان (شهاب الدوله) ابو موسی هارون بن سلیمان (کاشغری) امیر بغراخان «ثانی» (م ۳۸۳ ه. ق.) از ملوک آل افراسیاب (ایلک خانیه) ترکستان، که بلاد ماوراءالنهر را فتح کرد (سال ۳۷۲ ه. ق.) و بر «بخارا» چیره گشت؛ رش: «تاریخ خلفاء» و بیل (ج ۳، پیوست ۱) و «معجم الانساب» زامبار (ص ۳۱۲). <زاخائو - اذکائی>.

۱۹۴- (ص ۱۷۴). «طیلسان مضئف» که چند جا مؤلف اصطلاح «طیلسان» را بکار برده (طرز / ۱۳۷، ۲/۱۵۹، ۵/۲۰۵، ۱۷/۲۰۵) و نوع «مضئف» <197> آن (= دولای / دوچندان) عبارت است از یک سطح مربع مستطیل که با قطر مورّب به دو قسمت مساوی بخش شده است. «طیلسان» اسم نوعی لباس (-ردای قاضیان و جامه کشیشان) است، رش: «فرهنگ جامه‌های مسلمانان» دزی (Dozy)، ص ۲۷۸؛ و ذیل همین کلمه در «قاموس عربی» لین (Lane) <زاخائو>.

۱۹۵- (ص ۱۷۴). «ستین ستین» (ستینی) که نام یونانی این نظام (Hexekosta) (= شستگانی) است، بنگرید: «تاریخ نجوم قدیم» دلامبر (ج ۲، ص ۵۷۷ و ۶۰۸) در ذیل «Hexécostades» که هم فصلی در باب نظام شستگانی حساب بنا به «Logistike» «Astronomike» برکّام (Barlaam) دارد (ج ۱، ص ۳۲۰). <زاخائو>.

۱۹۶- (ص ۱۷۴). عدد «بیوت شطرنج» (۱۸۴۴۶۷۴۴۰۷۳۷۰۹۵۵۱۶۱۵) که همان داستان کهن مسأله تضاعیف خانه‌های شطرنج است، یعنی محاسبه مجموع جمله‌های یک تصاعد هندسی که جمله اول آن یک و قدر نسبت آن ۲ و تعداد جمله‌های آن ۶۴ باشد؛ و دستور کلی (حروفی) محاسبه مجموع جملات $|Sn = \frac{a(q^n - 1)}{q - 1}|$ | صورت رقومی (عددی) آن $| = 1 - 2^{64} |$ است که حاصل همانا عدد مذکور (بیرونی) می‌باشد. دستور حروفی و

رقومی بیرونی در حلّ مسأله مزبور البته هم به روش قدیم، برحسب دو اصل (قضیه) صورت بُرهانی یافته (- قضایای تصاعد هندسی) که در کتاب الارقام خود وی بشرح آمده بوده است؛ و در ضمن مرفوع عدد مزبور را نیز در دستگاه شمار شستگانی فرانموده است، بنگرید: «بیرونی نامه» ابوالقاسم قربانی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ (ص ۲۳۴ - ۲۴۶) <اذکائی>.

۱۹۷- (ص ۱۷۶). جدول «طلسان» مضعّف که مشابه با آن را نیز دلامبر از فواصل بین ادوار مبادی تواریخ، مستند بر «زیچ حاکمی» ابن یونس مصری (م / ۴۰۰ هـ.ق) به دست داده است، رض: «تاریخ نجوم قرون وسطی» (ص ۹۶). اما در متن جدول بیرونی برخی خطاها را من اصلاح کرده‌ام: در یادداشت a و c حسب «جسطدای» (PI.) عدد صواب «۱۰۱,۴۹۳۳» است. برابر شمار شستگانی «۵۴,۷,۴۳,۴» در همه نسخه‌ها نادرست است، چه عدد غلط «۱۰۱,۹۲۷۴» را من عوض شمار شستگانی «۱۰۱,۴۹,۳۳» ضبط کرده‌ام که «۳۳,۵۵,۴۱۴» می‌باشد. در یادداشت d, c, b حسب نسخه‌ها عدد «۱۲۳,۸۵۲۳» غلط است، چه با اضافه اعداد اساسی حاصل «۱۲۳,۸۵۱۶» می‌شود؛ و در تطبیق نیز «جبه حج با» بایستی به «واه حج باز» تغییر کند. شمارهای شستگانی نیز از اعداد غلط بحاصل آمده، چه «۲,۴۴,۵» (نه ۴۳) ۳ مبین رقم «۱۲۳,۸۵۲۳» می‌باشد؛ در حالی که بایستی «۵۶,۱,۴۴,۵» خوانده شود، که مبین عدد «۱۲۳,۸۵۱۶» می‌باشد، در یادداشت k هم عوض «مدب نوه» باید «مددا نوه» خوانده شود. <زاخانوَ>. اما جدول «طلسان» مضعّف، بیرونی که کاملترین و - حتی الامکان - دقیق‌ترین نوع آن نه تنها در جهان اسلام، بل در سراسر جهان تواند بود؛ ما به عنوان «زیگواره» روزهای میان ادوار تاریخگذاری‌ها، ذیل برگردان آن را به فارسی (با ارقام معمول هندی) به دست می‌دهیم، که البته لازم به چند توضیح و تبصره است از این قرار: «ولاً» دو ستون طرفین جدول را درافزودیم که بدانها (یکم) اسامی مبادی تواریخ (تاریخگذاری‌ها / گاهشماری‌ها) به طریق متمایز و بارز نموده شده، و (دوم) حساب‌های «سَینِی» (= شستگانی) و «ابجدی» (= جُمَل) به طور مجزّاء و منفک نمایش یافته است؛ ثانیاً شمارهای شستگانی (سَینِی) را که در اصل به طریق حروفی (حساب جُمَل) مضبوط است، من برحسب معادلهای رقومی آنها که زاخانوَ در ترجمه انگلیسی جدول به دست داده (تذ / ۱۳۳) هم به «رقام هندی معمول در فارسی نقل کرده‌ام؛ ثالثاً استاد بیرونی همین «طلسان» را - اما «غیر مضعّف» (یعنی بدون ارقام سَینِی و ابجدی) در کتاب التفهیم خود فرانموده (ص ۲۴۱) که البته فاقد سه ستون «تاریخ طوفان»، «تاریخ فیلیس»، «تاریخ معتضدی» است - یعنی -

تنها هفت ستون (- تاریخگذاری) و خود از این جدول طلیسانی به «منبری» تعبیر نموده؛ در بهر «از تاریخ به تاریخ چند است» گوید که آنچه میان هر دو تاریخ است، اگر آن را به سال و ماه گوییم عام نباشد، زیرا که سالها و ماهها یک گونه نیند؛ و اگر به روزها گوییم عام باشد، که روزها به همه سالها و ماهها یکی است؛ و اندرین جدول که به کردار «منبری» است نهادیم روزها را، آنچه از هر تاریخ است تا به دیگر تاریخ بدن خانه که میانگی باشد، هر دو تاریخ را چون از یکی به درازاگیری و از دیگر به پهنای تا هر دو انگشت به یکجا آیند؛ و آن را به غایت درستی کردیم و سخت سودمند است این... (الخ)» (ص ۲۳۹). آنگاه استاد جلال‌الدین همایی در تصحیح جدول مزبور گوید که به واسطه غلطکاری رونویسان آن به غایت نادرستی به دست ما افتاده است...، اصلاح ارقام آن اگرچه زحمت بسیار داشت اما از روی محاسبه و مراجعه به کتب استخراج میسر شد... (ص ۲۳۹ - ۲۴۰). استاد همایی قاعده امتحان سخت ارقام روزهای بین دو تاریخ را به دست داده، محاسبه تواریخ مزبور را به مبدأ تاریخ «جلالی» (ملکشاهی) نیز تا روز جمعه دهم رمضان ۴۷۱ هـ. ق. افزوده است. متأسفانه باید گفت که استاد همایی یکسره از «طلیسان مضعّف» در الآثار (طز / ۱۳۷) ظاهراً صرف «غفلت» بی اطلاع مانده، چه در غیر این صورت قطعاً در تصحیح ارقام جدول التفهیم (ص ۲۴۱) بدان مراجعه می‌کرد و می‌کوشید. به هر تقدیر، ما ارقام جدول مزبور را که از صافی تحقیق و تصحیح استاد همایی گذشته، طی جدول «طلیسان مضعّف» حاضر در مواضع مربوط (خانه‌های) خود، میان دو کمانک (-) زیر ارقام منقول از اصل نهاده‌ایم (از باب تطبیق و تمهیم فایده) و حاجت به تذکار نیست که اختلاف در تعداد ایام بین تواریخ دو جدول (الآثار و التفهیم) گاه تا چه حدّ فاحش است. سبب امر در اختلافات مزبور همانا اشدّیاء بیرونی در مبدأ «تاریخ اسکندر» می‌باشد <203> که در حقیقت «تاریخ سلوکی» (جانشین اسکندر) است و ۱۹/۱۸ سال (از اول پادشاهی اسکندر) و یا دستکم ۱۲ سال (از سال وفات اسکندر) به حساب روزشمار با آن تفاوت می‌کند. بیرونی خود که بعدها به اشتباه خویش پی برد، از جمله هم در کتاب التفهیم گفت که «تاریخ اهل کتاب تاریخ یونانیان است، از اول آن سال که سولوقس (- سلوکوس نیکاتور / ۳۱۲ ق.م.) به ملک انطاکیه بنشست، هر چند که این تاریخ به اسکندر معروف شده است» (ص ۲۳۷) و لذا ارقام جدول طلیسانی در کتاب التفهیم (که ما میان دو کمانک نهاده‌ایم) واقعی‌تر و صحیح‌تر است، اگر بایستی ارقام «طلیسان مضعّف» در الآثار تصحیح شود و یا ماهیت امر «تاریخ اسکندری» دانسته آید، سزااست که هم به یادداشت ما تعلیقه <203> رجوع شود. <اذکائی>.

زنگاره روزهای بیان آوار تاریخگذاریها
(طیّان مضبوط)

[illegible]

۱۹۸- (ص ۱۷۷). «تضعیف شطرنج» (رش: <196>) که من این بهر از کتاب را جداگانه تصحیح و توضیح کرده‌ام.^۱ اینک به لحاظ ترجمه انگلیسی این بهر بایستی در توجیه کاربرد واژه «کیش» (check) عرض کنم که: اگر تعبیری مشترک از برای منفعه یا تخته چهارگوش شطرنج بکار برده‌ام - یعنی «نطع» (Square) - ترجمه من بسی مبهم شده است، چون بایستی در یک جمله مکتوب از «نطع» (در مفهوم ریاضی آن) و «نطع» (- صفحه مربع شطرنج) سخن بگویم. «نطع» مربع (در معنای ریاضی) شمار «مرتفع» نطع (در معنای صفحه) را بر نمی‌تابد، از اینرو برای اجتناب از ابهام موجود اینجانب کلمه «کیش» (Check) را به معنای مشترک «تخته» شطرنجی (Square) گرفته‌ام؛ چون «کیش» ظاهراً اصطلاح مرادف قریب، هم به معنای صفحه مربعی (- شطرنجی) در نوعی از لباس اسکاتلندی یا پارچه (چارخانه) پیچازی باشد. <زاخان>.

۱۹۹- (ص ۱۷۷). کتاب «الارقام» (ابوریحان) که مؤلف به صیغه غائب از آن یاد و نقل می‌کند، گویی عبارت منقول را بعدها کسی چون کاتب یا جز او در توضیح مطلب افزوده؛ ولی غیر متعارف هم نباشد اگر مؤلف خود بدین گونه از اثر خویش یاد کند. اما عنوان اصلی کتاب «تذکره فی الحساب و القد بأرقام السند و الهند» (= تذکره‌ای درباره حساب و شمارش با رقمهای سند و هند) که همین فقره نقل از آن را در حساب تضعیف شطرنج (طر / ۱۳۸ - ۱۳۹) استاد زاخان چنان که گذشت <198> در مجله انجمن شرقشناسان آلمان (ج ۲۹، ص ۱۴۸ - ۱۵۶) شرح و توضیح نموده است.^۲ اما گزارش فارسی درباره آن از ریاضی‌دان ایرانی ابوالقاسم قربانی است، که هم پیشتر گذشت (تعلیقه <196>) بیرونی مسأله تضعیف بیوت شطرنج را با ذکر دو مقدمه حل کرده است: بکم، تضاعیف زوج انزوج (- یعنی ۲ⁿ) که قضیه تصاعد هندسی محدود با اختیار عدد وسط باشد، چنان که حاصل ضرب دو جمله نسبت بدان مساوی با حاصل ضرب جمله‌های اول و آخر تصاعد است. دوم، قضیه تصاعد هندسی نامحدود است که جمله اول آن واحد باشد و جمله‌ای که فاصله‌اش از جمله مفروضی مساوی با فاصله این جمله از جمله اول باشد مساوی با مربع جمله مفروض است (۱ - ۲ⁿ = S_n). نیز گذشت که بیرونی از این دو مقدمه (قضیه) دو اصل در حساب تضاعیف شطرنج برآورده، که با اندک تفاوتی حاصل آن دو یکی و بدین صورت

1. (m) Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft, tom XXIX, PP 148 - 156.

۲. کتابخانه بیرونی (ب)، اذکائی، تهران، ۱۳۵۲، ص ۴۷.

است:

$$\begin{aligned} K = 64 & \quad K = 63 \\ \sum 2^{K-1} = \sum 2^K & = 18,446,744,073,709,551,615 \\ K = 1 & \quad K = 0 \end{aligned}$$

البته می توان قاعده مزبور را برای تصاعدهای نامحدود (پیش از ۶۴ جمله) نیز تعمیم داد.^۱
>اذکائی<.

200- (ص ۱۷۸). «یوم مطلوب» از ادوار مختلف تاریخگذاری بنا بر زیج ابن یونس مصری را دالامبر قاعده نموده، بنگرید: «تاریخ نجوم قرون وسطی» (ص ۹۶) و قواعد «الباطنی» (؟) برای مقایسه تواریخ بین یکدیگر (ص ۴۱) <زاخائو>. گویا مراد زاخائو از الباطنی (کذا) بسا که «البثانی» (ابو عبد الله محمد بن سنان حرّانی) باشد، که قواعد مزبور در کتاب او «الزیج الصابی» (طبع نائیتو، روم / ۱۸۹۹) از جمله در باب ۲۷ (صفحات ۶۱ - ۶۳) بیان شده است >اذکائی<.

201- (ص ۱۷۸). «تاریخ طوفان» (که ابومعشر در زیج خود بکار آورده) روز دوری مبدأ آن «جمعه» بوده است، بنگرید: «دستنامه ساله‌شناسی ریاضی و فنی» آیدلر (Idler) پیشگفته (ج ۲، ص ۶۲۷) <زاخائو>.

202- (ص ۱۷۹). «تاریخ بختنصر» (و) «فیلس» (نبوناصری) که روز دوری مبدأ «نبوناصری» چهارشنبه و مال «فیلیبی» <44> یکشنبه بوده است، بنگرید: همان کتاب آیدلر (ج ۲، ص ۶۲۷ و ۶۲۸). تطابق میان یکم «توت» مصری و یکم «دیمه» ایرانی را هم الفرغانی بیان کرده، رش: «مبادی نجوم» ترجمه لاتینی «جوامع علم النجوم»، طبع یاکوبی گولبوس، ۱۶۰۹ (ص ۵) <زاخائو>. اما چنان که در تعبیه <43> به تفصیل گذشت، بیرونی نیز مانند دیگر مؤرخان مبدأ «تاریخ بختنصری» را، همان سال خرابی بیت المقدس (لورشلم) دانسته، که مراد همانا «نبوخذنصر» (دوم) کلدی بابلی (۶۰۵ - ۵۶۲ ق.م) است؛ همان که به موجب روایات توراتی یهودان در سال ۵۹۷ (ق.م) شهرهای شام و فلسطین را تسخیر نمود، بیت المقدس را هم پس از محاصره در سال ۵۸۶ (ق.م) بگشود. حمزه اصفهانی مبدأ «تاریخ قبطنی» (مصری) را نیز حسب مجسطی بطلمیوس، همان سال یاد کرده که «بخت النصر» بر زمین مغرب دست یافت (تاریخ سنّی، ج ۶ / ۷۴ // ف / ۸۵). لیکن آنچه بطلمیوس در

۱. بیرونی نامه (۱. قربانی)، تهران، ۱۳۵۳، ص ۲۲۱ - ۲۲۶.

مجسطی و زیگ شاهان خود آورده، همانا مبتنی بر «تاریخ بابل» بروسوس کلدانی و الکساندر جامع الاطراف است، که هم مؤسس به مبدأ تاریخ «نبوناصری» (Nabonassar) است نه «بخت النصری» (نبوخذنصری) و چنین نماید که اسم «نبوناصر» در ترجمه‌های عربی کتابهای بطلمیوس، گویا به سبب همسانی و همخوانی آن با «نبوخذنصر» (بختنصر) و یوانگر اورشلیم دچار خلط و لبس و اینهمانی شده است. به هر تقدیر، یادداشت کنونی ما نخستین ایضاح انتقادی خطای مزبور در نزد مؤرخان اسلامی و یهودان پسین و جز ایشان می‌باشد؛ چه درواقع رویدادنامه بابلی (بروسوس) و زیگ شاهان (بطلمیوس) هر دو حسابات خود را با آغازش از پادشاهی «نبوناصر» / Nabonassar (۷۴۷ - ۷۳۴ ق.م) سی و سومین پادشاه بابل، از نیمروز ۲۶ فوریه ۷۴۷ ق.م بنا نهاده‌اند که حسابات اعمال شاهان قبل از خودش را گرد هم آورده، و با آنها چنان حساب شاهان کلدانی را رسیدگی کرد که با خودش آغاز شود؛ فلذا جلوس وی بر تخت آغاز یک مبدأ جدید تاریخی در بابل بود، که رصدهای نجومی قابل حصول از آن دوره نیز مؤید بر تأسیس آن می‌باشد. رصدهای نجومی دسترس بطلمیوس نیز از همان زمان (سال ۷۴۷ ق.م) آغاز می‌شود، که تدقیق در همزمانی‌های وقایع بابلی و آشوری و عیلامی نیز مؤید آن باشد.^۱ از اینرو سزااست که مبدأ تاریخ «بختنصری» را حسب زیگ یا مجسطی بطلمیوس در جدول منجمان و مؤرخان اسلامی، هم به درستی «نبوناصری» (از سال ۷۴۷ ق.م) نامید و یا اصلاح و محاسبه کرد. <اذکائی>.

203- (ص ۱۷۹). «تاریخ اسکندری» که روز دوری مبدأ آن دوشنبه بوده است، رش: کتاب الفرغانی (ص ۶) و کتاب آیدلر (۲ / ۶۲۸) <زاخائو>. لیکن «تاریخ اسکندری» در نزد بیرونی مسأله کم‌اهمیتی نیست که بتوان از آن به سادگی گذشت، چه اشتهای بیرونی در سال مبدأیی این گاهشماری (هم در این کتاب) طی عصر حاضر بنیاد نگره‌های نادرست در میان شرق شناسان و ایران شناسان شده است. اما خود بیرونی تقریباً بیست سال پس از تألیف کتاب الآثار به اشتهای خود در این خصوص پی برد، پس رساله «الاعتذار عما سبق لی فی تاریخ الاسکندر» (= پوزش از آنچه پیشتر در تاریخ اسکندر آورده‌ام) را نوشت، که راجع است به آنچه در جدول «طلیسان مضغف» (طز / ۱۳۷) <197> در محاسبات تواریخ

1. Cf : A Political history of Post - Kassite Babylonia (J. A. Brintman) , PP . 35 , 227 . / Materials and Studies for Kassite history (id) , PP . 428 , 436.

«بختنصر» <202> تا «یزدجرد» <208> مندرج است.^۱ هم چنین بیرونی در کتاب القانون گزارش در سنی از چیتی گاهشماری اسکندری به دست داده، ضمن ارائه حساب تطبیقی تاریخهای یزدگردی و هجری با آن گوید: «در تاریخ اسکندر گمان همگان بر آن است که از اول پادشاهی اسکندر برشمار آمده (مانند تاریخ یزدگرد که از ابتدای جلوس او به حساب می‌آید) و نیز یافته‌اند که بطلمیوس برخی رصدهای خود را با سال وفات اسکندر تاریخ نهاده، اما این تاریخ مقدم بر آن چیزی است که گمان برده‌اند اول پادشاهی اوست (چه در واقع آن تاریخ فیلسف <44> برادر اسکندر می‌باشد نه پدرش) و اینک باید گفت که «تاریخ اسکندر» نسبت به تاریخ هجرت در زیجها (و تاریخ یزدگرد) در حقیقت همانا «تاریخ سلوکی» (جانشین اسکندر) است، که گروهی و از جمله ابرو عبد الله بستانی (زیج الصابی) در این باب خلط کرده و از حقیقت بدور افتاده‌اند.^۲ هم چنین، ارقام روزشمار بین تواریخ «بختنصر» <202> تا «یزدجرد» <208> نسبت به «تاریخ اسکندر» که بیرونی در کتاب التفهیم به دست داده، چون پس از تگاهی بر اشتباه قبلی اش در این خصوص بوده است، طاهرأ و افعی تو و صحیح تر از ارقام مندرج در «طبلسان مضعّف» کتاب الانثار می‌باشد <197>؛ چنان که باز خود گوید: «تاریخ اهل کتاب، تاریخ یونانیان است، از اول آن سال که سولوقس (سلوکوس نیکاتور) به ملک انتاکیه بر تخت بنشست، هر چند که این تاریخ به اسکندر معروف شده است» (التفهیم / ۲۳۷). دانسته است که سلوکوس نیکاتور (۳۱۲ - ۲۸۱ ق.م) که تاریخ «اسکندری» (سلوکی) به اسم او معروف شده، حدود ۱۲ سال پس از وفات اسکندر مقدونی (پادشاهی ۳۳۶ - وفات ۳۲۳ ق.م) در انتاکیه به تخت نشست، (۳۱۲ ق.م) و بطلمیوس که یک جا مبدأ تاریخ رومی را ۴۲۵ سال «بختنصری» قرار داده، مطابق با سال وفات اسکندر (۳۲۳ ق.م) و جای دیگر سال ۴۳۶ بختنصری را مطابق با اول پادشاهی سلوکوس (۳۱۲ ق.م) فراتموده است.^۳ باری، هیچ کس به مانند شادروان سید حسن تقی‌زاده در ماهیت تاریخ «اسکندری» (سلوکی) تحقیق نکرده، لذا ما مجملی از مفصل آنچه وی در این خصوص طعن گفتار بلند «مبدأ تاریخها و گاهشماری‌های گوناگون مورد استعمال در ممالک اسلامی» نوشته، محض ایضاح و مزید فایده در تعلیق حاضر می‌آوریم که از جمله گوید: «این تاریخ معروف سلوکی که ملل مختلف آن را بکار برده‌اند، اسامی

۱. کارنامه بیرونی (ب. اذقانی)، ص. ۴۱ - ۴۲. ۲. القانون المسموعی، چاپ هند، ج ۱، ص ۱۴۸ - ۱۳۰.

۳. التفهیم، مآدانشب اسناد عباسی در هامش (ص ۲۳۷).

گونگون به آن داده‌اند از قبیل: «سالهای مملکت / سلطنت / دولت یونانیان، مبدأ تاریخ هلنیان، مبدأ تاریخ معاهدات، مبدأ تاریخ رب (= سنبل)، مبدأ تاریخ کلدانیان (بطلمیوس)، مبدأ تاریخ منجمان بابلی (مانی)، مبدأ تاریخ سریانی / سوری - مقدونی (یونانیها)، مبدأ تاریخ مقدونیان (سریانی‌ها)، مبدأ تاریخ یونانیان (عربیها)، تاریخ ذوالقرنین (مسلمانها) و مبدأ تاریخ سلوکوس (مسیحیان) و همان تاریخ است که بابلیان از سده سوم (ق.م) در الواح نجومی بکار می‌بردند، قدیم‌ترین سند از کاربرد آن به تاریخ ۲۳ اسکندری (= آغاز سال ۲۸۹ ق.م) می‌باشد. یهودیان این تاریخ را بکار می‌بردند و در بعضی از نقاط آسیا رواج داشته، اما دیرینه‌ترین کاربرد آن بر روی سکه‌های شاهان سلوکی (از سال ۲۰۱ ق.م) و شاهان اشکانی (از سال ۱۸۸ ق.م) و فرمانروایان یونانی بلخ (از سال ۱۶۵ ق.م) است. آنگاه استعمال تاریخ سلوکی در کلیساهای مسیحی سوریه هم باب شد (پس از میلاد) و تقریباً تنها طریقه گاهشماری ایشان از اوایل سده چهارم (میلادی) بشمار می‌رفت. چنین نماید که آغاز این تاریخ با مرگ اسکندر (چهارم) آگوس - که بیرونی هم یاد کرده - بستگی داشت، واقعه‌ای که به احتمال زیاد در سال ۳۱۱ ق.م رخ داده است؛ فلذا آغاز این تاریخ در نزد مقدونیان روز اول ماه «دیوس» در پائیز سال ۳۱۲ ق.م) بوده، اما برای منجمان بابلی آغاز آن در نخستین روز ماه نیشان (اول سال) بابلی مطابق با ۲ آوریل سال ۳۱۱ ق.م) قرار داشته است. مسیحیان رومی (غربی) تاریخ سلوکی را از اکتوبر (ژوئانی) سال ۳۱۲ ق.م) آغاز می‌کردند، اما مسیحیان ایرانی (شرقی) به پیروی از منجمان بابلی تاریخ سلوکی را از بهار (ایرانی) سال ۳۱۱ ق.م) حساب می‌نمودند؛ نامیدن «تاریخ اسکندری» در نزد ملل تابعه امپراتوری روم منشأ «سوری - یونانی» متأخر دارد، اما در امپراتوری ساسانی اصلاً چنین تسمیه‌ای معمول نبوده و همانا «تاریخ بابلی» نام داشته است. اگر برآیش «اسکندر» (و میرش دارا) همچون مبدأ تاریخ با مسأله تاریخ سنتی «زردشتی» (که ولادت این ۲۵۸ سال پیش از آن بوده) ارتباط یافته، باید گفت که این امر ربطی به تاریخ «سلوکی» (اسکندری) ندارد و ارقام مغشوش مذکور در این خصوص از اختراعات عمدی ساسانی‌هاست. با این حال، مورخان مسلمان که تاریخ «اسکندر» را پذیرفته‌اند - چنان‌که گذشت - حسب اسم وی خواه از گاه جلوس یا از زمان فتوح او دچار اشتباه شده‌اند، هم بدان سان که بیرونی در اثر دوره جوانی‌اش کتاب الآثار (ص ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۷ و ۲۱۳) همه ارقام تواریخ راجع به کلمه «اسکندر» (یعنی مبدأ تاریخ اسکندری) را به اشتباه بر قلم آورده؛ اما بعدها که با تتبع در متون یونانی به اشتباه خود پی برده و آن را به درستی همین «تاریخ سلوکی» نامیده، استخراجات

رقومی و عددی را هم در کتاب القانون (و التضمیم) اصلاح نموده و رساله «اعتذار» را هم در این خصوص نوشته است. اما پس از انتشار کتاب «الآثار» بیرونی (طبع زاخائو / ۱۸۷۸) که مبدأ «تاریخ اسکندری» (سلوکی) مذکور در آن معبر از آغاز پادشاهی «اسکندر» مقدونی در ایران است، نیز ارقام راجع به تاریخ «زردشت» پیامبر و تاریخ «اردشیر» ساسانی و تاریخ «یزدگرد» سوم و تاریخ «هجرت» نبوی و جز اینها بر آن مبناست، مستشرقان اروپایی را هم در اتکا، بدان و اتخاذ سند از آنها ناچار به اتباع و تقلید کشاند، چندان که تقریباً تمام محاسبات تاریخشناسی‌های ایشان براساس همان یک «اشتباه» بیرونی صورت پذیرفته، غافل از آن که وی بعدها خود از آن مبدأ تاریخ اشتباهی اعراض نموده و عذرخواهی کرده، در کتاب القانون خود هم (که در آن زمان چاپ نشده بود) به رفع و اصلاح آن پرداخته است.^۱

<اذکائی>.

204- (ص ۱۷۹). سربانیان (- تاریخ) که سال آنها در یکم اکتوبر آغاز شود، سال یونانی در یکم ژانویه آغاز شود، فاصله میان این دو «نوروز» ۹۲ روز است <زاخائو>.

205- (ص ۱۸۰). روز دوری تاریخ «اگوستی» <47> پنجشنبه است، رش: کتاب آیدلو (ج ۲، ص ۶۲۸) <زاخائو>. چنان که گذشت (تعلیق 47) گاهشماری اگوستی در واقع همان تقویم «یولیانی» (Julian) قیصری است، که براساس تقویم مصری ۳۶۵ روزه سامان یافت و رسمی شد؛ بدین سان که هر یک از روزهای مصری زمان سنج مقاصد گاهشناخت بشمار می‌رفت، اما همتای نوین آن «روزهای یولیانی» (روز = ۰ = ۴۷۱۲ یکم ژانویه) را برای مقاصد تاریخی حساب می‌کند؛ چنان که اگر «سال یولیانی» با ۳۶۶ روز به عدد چهار تقسیم‌پذیر باشد، در غیر این صورت سال همان «۳۶۵» روز است.^۲ <اذکائی>.

206- (ص ۱۸۰). دور دوری تاریخ «دیوکلتیان» چهارشنبه است، نک: کتاب آیدلو (ج ۲، ص ۶۲۸) <زاخائو>. بیرونی باب چهارم از مقاله دوم القانون را وقف بر «تاریخشناسی» ما کرده، که از جمله در تاریخشناسی اغسطس (اگوستی) و دوقلطیانوس (دیوکلتیان) گوید که اگر این یکی را بخواهیم، باید از شمار آن یکی ۳۰۸ کم کنیم. اما سبب پیدایی این تاریخ آن بود که مصریان سالهای اگوستی را بسیار بکار می‌بردند، پس دوقلطیانوس از روم بیامد و ایشان را

۱. بیست مقاله (نظری داده)، ص ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۶۰، ۴۶۲ و ۴۹۸ / گاهشماری در ایران قدیم (همو)، ص ۲۹.

۲ و ۳ / تاریخ تاریخ در ایران (دکتر رضا عبداللّهی)، ص ۱۶۹، ۱۷۸.

2. Neugebauer (in) *A Locust's Leg*, 1962, P. 209.

قهر کرده که آنان هم بر ضد او بشوریدند؛ اهمیت تاریخ وی در کاربست نمونه‌های زاپچه‌هایی بود که در کتاب «الزیدج» (= گزیده‌های) رومی، بر حسب ماههای قبطی و سالهای رومی (مانند زیج طموخارس) به ضبط آمده بود.^۱ نقی‌زاده گوید که مبدأ تاریخ دیوقلفیانی (Diocletian) تاریخ الشهداء و یا تاریخ الأقباط، با آغاز آن از ۲۹ اوت سال ۲۸۴ مسیحی است؛ این تاریخ در مصر و مخصوصاً در کتب‌های عربی که توسط مسیحیان معتد به طبیعت واحد مسیح نوشته شده (مونیفیزیت‌ها) رواج داشته است.^۲ نوینگه باوئر (Neugebauer) هم گوید که قبول عام تاریخ‌هایی مثل تاریخ دیوکلتیان یا بعداً تاریخ جهانی بیزانطیان، گاهشماری را امری سهل و زیج‌های سلطنتی را چیزی زائد نمود.^۳ <اذکائی>.

207- (ص ۱۸۰). تاریخ «هجرت» در اسلام (هجری قمری) که روز دوری آن پنجشنبه است، نک: کتاب آیدلر (ج ۲، ص ۶۲۹) <زاخائو>. در تعلیقات فصول پیشین از جمله دربارهٔ سالمه‌شناسی تازیان باستان <۱۳> و تاریخگذاری از «ایام العرب» <62> و نیز تحریم «نسیئ» (کیسه) <122> سخن گفته شد؛ مبدأ تاریخ هجری چنان که معروف و متداول است و نیازی به توضیح ندارد، با سال و ماه قمری و بدون کیسه باشد که حدود هفده سال پس از هجرت پیامبر اسلام، از مکه به مدینه (ماه سپتامبر سال ۶۲۲ میلادی / مطابق با ماه ربیع الاول عربی) پذیرفته شد. مبدأ این تاریخ واقعاً روز «هجرت» پیامبر نیست، بلکه روز اول سال عربی - یعنی - اول ماه محرمی است که هجرت در آن سال رخ داده (۱۵ یا ۱۶ ژوئیه ۶۲۲ میلادی) و چنان که هم گذشت، تقویم قدیمی عربی با تقویم اسلامی کاملاً تفاوت داشت؛ تقویم کهن عربستان جنوبی امروزه از روی نوشته‌های بر جای مانده تا حدی شناخته شده، هر ماه در آن گاهشماری اسم مخصوص به خود دارد؛ و در عربستان شمالی نام ماه‌های کنونی عربی و دیگر نامها هر دو بکار می‌رفته، ولی «سال» به احتمال قوی نوعی از سال «شمسی - قمری» بوده، که حساب کیسه آن را به صورت خاص نگاه می‌داشتند، بسا که این حساب از گاهشماری یهود اقتباس شده بود؛ و به هر حال برای قاعدهٔ اوائل «محرم»‌ها در سالهای هجری به تعلیقات <246 - 248 و 253 - 254> رجوع شود. <اذکائی>.

208- (ص ۱۸۱). «تاریخ یزدگردی» که روز دوری آن سه‌شنبه است، بنگرید: کتاب الفرغانی (ص ۶) و کتاب آیدلر (ج ۲، ص ۶۲۹) <زاخائو>. بیرونی خود با اشارتی کوتاه دربارهٔ تاریخ

۱. القانون المسعودی، ج ۱، ص ۱۳۵ و ۱۴۱. ۲. بک مقاله، ص ۲۲۵.

3. (m) A Locust's Leg (Studies in honour of S. U. Taqizadeh) London, 1962, P. 210

یزدگردی در کتاب التضمیم که «از آن سال گرفتند که یزدگرد بن شهریار بن خسرو پرویز (۶۳۲- ۶۵۱ م) به ملک بنشست، و او آخرین ملکی بوده است از خسروان؛ و سالها او بی کیسه و بی بنیزک دارند، و بیشترین گیرگان و مغان تاریخ از هلاک شدن یزدگرد دارند، و آن از پس اول ملک وی است بیست سال، (ص ۲۳۸) به شرح و جزئی آن در القانون پرداخته، گوید که تاریخ یزدگردی بر سالهای ایرانی و کیسه ناگرفته، کاربرد آن از دیگر گاهشماری‌ها آسانتر است، همانند با آن تاریخ بختنصری در «مسطی» و تاریخ فیلیپس در «زیج» مأمونی می‌باشد. برای بسط روزهای تاریخ یزدگردی بایستی سنة نامه را در ۳۶۵ ضرب کرد، حاصل را با روزهای ماههای تمام (۳۰ روزه و آبانماه ۳۵ روزه) جمع کرد. مفاد قول بیرونی (همسان با قول «فرغانی» که ذیلاً نقل می‌شود) در شناخت دو تاریخ بختنصر و فیلیپس نسبت به تاریخ یزدگرد، این است که فاصله آن با اولی ۱۳۹۹ (نسخه بدل «سبع و سبعین» یا «تسع و سبعین» یعنی ۱۳۷۷/۹) سال و سه ماه می‌باشد، و با دومی ۹۷۵ (نظر به بدل «سبعین» یعنی ۹۵۵) سال و سه ماه است (ص ۸۶، ۱۱۱، ۱۲، ۱۳۳ - ۳۴). دانشمند محقق میرزا آلمانی «نویگه باور» فقید در گفتار خود به عنوان «سالها در زیگهای شاهی» (به افتخار تقی زاده) پس از شرح تاریخهای پیشگفته، در باب ایام بین تواریخ گوید یک استثناء وجود دارد؛ و آن تاریخ هجرت و تاریخ یزدگرد است که باز سالهای آن به مصری - یعنی - ایرانی حساب شود. مورد مشابه در کتاب الفرغانی (پیشگفته) به دیده می‌آید، که آن را جان اسپانی (در سال ۱۱۷۳ م) و جرارد کرمونی (حدود ۱۱۷۵ م) به لاتین ترجمه کرده‌اند. در فصل یکم (بند ۱۸) آمده است که فاصله بین مبدأ تاریخ نبوخذنصر (بختنصری) و مبدأ یزدگردی / ۱۳۷۹ سال فارسی و ۳ ماه است، و فاصله بین تاریخ فیلیپ اسکندری و تاریخ یزدگردی ۹۵۵ سال و ۳ ماه است، و فاصله بین تاریخ اسکندری و تاریخ یزدگردی ۹۴۲ سال و ۲۵۹ روز است. (انتهی). دو قول نخستین درواقع از برای سالهای ایرانی درست است، اما فاصله بین التاریخین اسکندر (۱ اکتبر ۳۱۱ ق.م) تا یزدگرد به سالهای یولیانی حساب شده است.^۱ اینک اگر چه درباره مبدأ تاریخ یزدگردی دانشمند ایرانی سید حسن تقی‌زاده هم در جستار «مبدأ تاریخها و گاهشماری‌ها» گزارش بایسته داده است،^۲ تحقیق اخیر دوست تاریخشناس ما دکتر رضا عبداللّهی جامع مطالب و شامل فوائد دیگر است، که در این خصوص ما همچنان به اجمال و اختصار از آن گفتار می‌نماییم، این که گاهشماری مزبور را در دوره اسلامی به نامهای «تاریخ پادشاهی یزدگرد، تاریخ یزدگرد، یزدجردیه، یزدگردی، تاریخ

1. A Loebist's Leg., London, 1962, PP. 211 - 212.

۲. گاهشماری در ایران قدیم، ص ۲۳۷ - ۲۴۱ / بیست مقاله (نئی زاده)، ص ۱۸۰ - ۱۸۲ - ۲۳۲

پارسی، تاریخ فرس قدیم، تاریخ شهریار و تاریخ ایرانی» نامیده‌اند. نخستین روز مبدأ گاهشماری یزدگردی، نخستین نوروز (یکم فروردین خراجی) پس از پادشاهی یافتن یزدگرد (سوم) ساسانی (۶۳۲ - ۶۵۱ م) مطابق با روز سه شنبه ۱۶ ذوئین سال ۶۳۲ مسیحی، برابر با ۲۲ ربیع الاول سال ۱۱ هجری قمری بوده است؛ تطبیقات مزبور نسبت به تاریخ مسیحی و هجری - قمری درباره نخستین روز مبدأ یزدگردی، غالباً هم از طرف مؤرخان و منجمان متقدم محاسبه و صورت پذیرفته است. نیز موقعیت نخستین روز مبدأ گاهشماری یزدگردی نسبت به ۹ مبداء شناخته شده دیگر، هم از طرف منجمان و مؤرخان ایرانی با تعیین سال (انواع مختلف) و ماه و روز و ساعت، در غالب موارد هم با شمارش تعداد «روز» مشخص شده است. میادی نُه‌گانه مزبور همانهاست که بیرونی در «طیلسان مضغف» <197> به جدول نهاده، پس از آن هم به شرح موجز چونی و چندی آنها پرداخته (تعلیقات - 201) که عبارتند از: «طوفان، بختنصر، فیلیپ، اسکندر، آگوستوس، دیوقلیطان، هجرت، یزدگرد و معتضده که اختلاف ارقام (منجمان) راجع به نخستین روز» مبدأ گاهشماری یزدگردی نیست؛ زیرا در آنچه مربوط به «آثاره بیرونی می‌شود» (یکم فروردین / ۱۵ ژوئیه ۶۲۲ م) از جمله باز یحیی بیگ (۱۶ ذوئین ۶۳۲ م // ۲۲ ع ۱ / ۱۱ ه.ق) اختلاف بین «تاریخین تنها یک روز (۳۶۲۳ - ۳۶۲۴) می‌باشد. تردیدی نیست که نخستین روز مبدأ یزدگردی به شیوه معمول ساسانیان، نخستین نوروز پس از به سلطنت رسیدن یزدگرد بوده، که به عنوان مبدأ رسمی گاهشماری مورد استفاده شده است. ایرانیان تا سالها پس از مرگ وی با همان مبدأ سلطنت یزدگرد گاهشماری می‌کردند، زردشتیان که پس از تسلط عرب در ایران نیز همچنان بر آیین نیاکان خود می‌یوئند، مبدأ یزدگردی را تا به امروز برای گاهشماری همان‌گونه بکار می‌برند؛ و این همان گاهشماری «خراجی» است که در دوره پسین ساسانیان نیز رسماً رواج داشته، طول سال در آن / ۳۶۵ روز با ۱۲ ماه سی روزه و پنج روز اندرگاه (- پنجه دزدیده) و این خسته مسترقه در پایان آبان ماه بود، که هم از سال ۴۶۱ میلادی در گاهشماری خراجی بدان می‌افزودند. اجرای کیسه یک ماهه در هر یکصد و بیست سال که طی دوره ساسانیان در گاهشماری و هیزکی (بهیزک) معمول بود، در دوره اسلامی هیچگاه اجرا نشد که در نتیجه نوروز و ماههای سال به سبب عدم محاسبه کسر مازاد بر ۳۶۵ روز نسبت به فصول سیر قهقریایی یافت.^۱ اینک برای قاعده اوائل یا علامت سالهای یزدگردی. به تعلیق <255> و مبدأ تاریخ مجوس <256> رجوع شود. <اذکائی>.

۱. تاریخ تاریخ در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۲۶۵ - ۲۶۹

فرگرد هفتم (VII).

209- (ص ۱۸۴). حساب «فصح» طنی دو سه سطر یک بیان «ناقص» است، که من نمی توانم آن را به طور «کامل» بازیابی کنم؛ چنین نماید که مؤلف طول سالهای یهود و مسیحی و نجومی را بیان می کند، و گویی یک ناسازگاری میان نجوم یهودی و نجوم علمی را فراهمی نماید. هم سال ۳۶۵ روز و ۶ ساعت ربی ساموئل (سال یولیانی) و هم سال ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۹۹۷ حلق و ۴۸ رجع ربی عدی بس طولانی است؛ بنگرید «تقویم یهودی» دکتر شوارتز (A. Schwarz)، ص ۶۵ و ۱۲۰. من نظریه عبارت متن (طرز، ۱۴۲ / س ۲) فعلاً نمی توانم بگویم که ۱۶۵ روز به چه معناست. <زاخانو>.

210- (ص ۱۸۴). «ستین» (کاهیدن از تاریخ...) و تفریق دو سال در این حساب، به موجب «نظم عبورات» (= ترتیب کبایس) بابلی، GBTBG «جبطیج» است، که مؤلف در این موضوع بکار می آورد (رشد: تعلیق <114>) <زاخانو>.

211- (ص ۱۸۴). «دائرة العیار» (Assaying Circle) مبنی بر این فرض است که نوزده گانه ها (Enneadecateris) مطابق با ۱۹ سال خورشیدی است (حال آن که اختلاف بین آنها ۱۴۵ حلقیم است <111 - 112>) و این که سال قمری متوسط ۳۵۴ روز با سال (خورشیدی) و ۳۸۴ روز در سال کبیسه مشترک باشد؛ اگر اولی حسب سال یولیانی سنجیده شود، با ۱۱ روز بسی کوتاه و با ۱۹ روز دومی بسی بلند است. در مرتعات سال سیزدهم از دایره، بخوانید «ایلول ۷» به عوض «ایلول ۶» (هم چنین در متن) و هیچ توجهی به عبور سالهای یولیانی نشده است. <زاخانو>.

212- (ص ۱۸۶). «حرکت... مرثیه» (ظاهری) که مقصود مؤلف حرکت مشهود در هر زمان با رصد نجومی، نه همان تعدیل یا تصحیح مورد استعمال است. <زاخانو>.

213- (ص ۱۸۷). «۲ روز و ۱۶ ساعت و ۵۹۵ حلق» که این فاصله زمانی، «شاخص» به اصطلاح «نوزده گانه» <112> است. <زاخانو>.

214- (ص ۱۸۷). «۴ روز و ۸ ساعت و ۸۷۶ حلق»، که شاخص سال بسیطه، و «۵ روز و ۲۱ ساعت و ۵۸۹ حلق» شاخص سال کبیسه (- عبور) است؛ رشد: در باب تاریخ و حساب تقویم یهودیان،^۱ تألیف لازاروس بنداوید / L. Bendavid (بند ۳۲) <زاخانو>.

1. Zur Geschichte und Berechnung des Jüdischen Kalenders, Berlin, 1817, § 32.

- 215- (ص ۱۸۷). ۵ روز و ۱۴ ساعت، که اینها «مولد» خلقت (V'ID) یعنی ساعت ۸ صبح جمعه است، بنگرید: «تقویم یهودان» دکتر شوارتز (ص ۵۰، ی ۲) «زاخائو».
- 216- (ص ۱۸۷). «سال ۱۲ تاریخ اسکندریه» که نوزده گانه نوین مبدأ «آدم» یهودی روز ۱۸۲ بدان آغاز می شود. بسیس (Basis) یا «میلاد» سال ۱۲ تاریخ اسکندر (= ۳۴۶۰ سال آدم) در جدولهای تمام نسخه های خطی حذف شده، اما یافتن آن به مدد جدولهای صفحات (طرز / ۱۴۸ - ۱۵۰) آسان است، و / ۳۴۶۰ سال عبارتست از: (الف) ۶ دور بزرگ... (=) ۳ روز، ۲۰ ساعت و ۶۰۰ حلق؛ (ب) ۱۴ دور کوچک... (=) ۲ روز، ۱۵ ساعت و ۷۷۰ حلق؛ (ج) ۲ سال تک... (=) ۳ روز، ۶ ساعت و ۳۸۵ حلق؛ جمع اینها: ۹ روز و ۱۸ ساعت و ۶۷۵ حلق. بنابراین، میلاد ۱۲مین سال اسکندری ۲ روز، ۱۸ ساعت و ۶۷۵ حلق می باشد (بنگرید به حساب نجومی این میلاد، جدول بند 16). «زاخائو».
- 217- (ص ۱۸۸). ۱ - ۵ - ۵۸۹، که شمار روزها و ساعات و حلاقیم را خواننده می تواند همواره با افزودن سال بسیطه ۴ روز و ۸ ساعت و ۸۷۶ حلق برای سال کبیسه ۵ روز و ۲۱ ساعت و ۵۸۹ حلق واری کند، و با کاهش ۷ هم به سان افزایش روزها که آن سوی همین شمار می رود. «زاخائو».
- 218- (ص ۱۸۹). «الاصل الاول سنة ست للاسکندر على حساب جبیطح» که شمار روزها و حلاقیم این جدول را خواننده می تواند همواره با افزودن شاخص «نوزده گان» (= ۲ روز، ۱۶ ساعت و ۵۹۵ حلق) و کاهش ۷ هم به سان افزایش روزها که پیش از ۷ می دهد واری کند. «زاخائو».
- 219- (ص ۱۹۰). «المحازیر العظمی» (= دوره های بزرگ) که شاخصه آن «۵ روز، ۷ ساعت و ۴۶۰ حلق» است، می توان آن را با ضرب شاخصه «نوزده گان» (= ۲ روز، ۱۶ ساعت و ۵۹۵ حلق) در ۲۸ و تقسیم حاصل بر ۷ و اخذ باقی بدست آورد. «زاخائو».
- 220- (ص ۱۹۱). ۱۴۰ زمان، که باید دانست یک «زمان» برابر با «۴ دقیقه است. «زاخائو».
- 221- (ص ۱۹۱). جدول «المحازیر الصغری» (= دوره های کوچک) که این آقدار در آن بکار رفته است: (الف) شاخصه نوزده گانی: ۲ روز، ۱۶ ساعت، ۲۸ دقیقه، ۵۷ ثانیه، ۵۷ ثلثه و ۵۳ رابعه، که طول نوزده گان مطابق با حساب بنو موسی بن شاکر: ۶۹۳۹ روز، ۱۶ ساعت، ۲۸ دقیقه، ۵۷ ثانیه، ۵۷ ثلثه و ۵۳ رابعه، حاصل تقسیم آن بر شمار ماههای قمری نوزده گانی - یعنی «۲۳۵»، طول ماه افترانی حسب برآورد بنو موسی بن شاکر چنین می شود: ۲۹ روز، ۱۲ ساعت، ۲۴ دقیقه، ۲ ثانیه، ۱۷ ثلثه، ۲۱ رابعه و ۱۰ خامسه (رئش: طز / ۱۴۵، س ۲۵/بند 5)

که همین مقدار یاد شده، با این تفاوت که شمار خامسه‌ها ۱۲۰۰ نموده آمده، نک: تعلیقه <228>. (ب) شاخصه سال بسیطه: ۴ روز، ۸ ساعت، ۴۸ دقیقه ۲۷ ثانیه، ۲۸ ثالثه و ۱۴ رابعه است. (ج) شاخصه سال کبیسه: ۵ روز، ۲۱ ساعت، ۳۲ دقیقه، ۲۹ ثانیه، ۴۵ ثالثه و ۳۵ رابعه است. (د) شاخصه دور بزرگ: ۵ روز، ۵ ساعت، ۳۱ دقیقه، ۳ ثانیه، ۰ ثالثه و ۴۴ رابعه است. <زائخائو>.

222- (ص ۱۹۵). جدول «الحدود» که طرّ آن میلاد یک سال پس با چهار «دحیوث» <116> مواجه شود - یعنی «BTVTHQPT»، و «ADV - IH' ADV - GTRD» به کتاب «در باب حساب و تاریخ گاهشناسی یهود» لازار بنداوید (بندهای ۳۵ - ۳۹) و در باب روابط بین «نوروز» و شاخصه یا خصلت سال (بندهای ۴۶ - ۴۸) <زائخائو>.

223- (ص ۱۹۸). جدول «طیلسان» <194> که هم پمانند نسخه‌های خطی کتاب در آن اشتباهی رخ داده، که این «ش» و «ک» می‌تواند دنبال یکدیگر بیایند (طرز / ۱۶۰ / تز، 154) چنان که جدول «قییعت» به وضوح حاکی است [باید گفت که جدول «قییعت» استخراج زائخائو فقط در ترجمه انگلیسی کتاب بین صفحات 150 و 151 افزوده شده] لذا بایستی در متن (طرز / ۱۵۹) مطابق با آن به جای «ممتنع آن تتوالی» خوانده شود «ممکن آن تتوالی»، هم روزهای سه‌گانه در جدول مزبور بدین شش حالت است: ح + ح (و) ک + ک (در پی هم نیابند)، ش + ش (و) ح + ح (و) ش (و) ش + ک (در پی هم آیند). <زائخائو>.

224- (ص ۱۹۸). جدول «تعلیل» (Argumentationis) که در متن (طرز / ۱۶۰ / س ۱) گویا نادرست به عنوان «تعديل» (Equation) یاد شده، رش: فرگرد ۱۴ / بند آخر (- تعلیقه 412). <اذکائی>.

225- (ص ۱۹۸). «۶,۹۴۰ روز» که شماره گرد شده (round) است، زیرا درواقع نوزده‌گانه تنها «۶۹۳۹ روز، ۱۶ ساعت و ۵۹۵ حلق» دارد. دربارهٔ بیشترینگی سنوات «تامه» بر سنوات «ساقصه» در نوزده‌گان، رش: «تاریخ و نظام گاهشناسی یهودی»^۱ تألیف «لوئیسن» (Lewisohn) که هر ۱۲۵ ماه / ۳۰ روز، و هر ۱۱۰ ماه / ۲۹ روز همین شمار ۶,۹۴۰ روز حاصل می‌کند.

(*) جدولهای «علامات» (بند 27) و «کیفیات» (بند 28) و «دکمیات» (بند 29) متن کتاب (طرز / ۱۶۲ - ۱۶۷) که من آنها را یک بند کرده‌ام (تز / 154) یک اشتباه تقدیری در نخستین خانهٔ آن

وجود دارد، چنان که نسخه‌های خطی ۲۰ ایلول را عوض ۱۹ ایلول ضبط کرده‌اند (طرز / ۱۶۶ و ۱۶۷). دکتر «شرام» (Schramm) وینی از راه لطف این مسئله را برای من با احتساب تاریخ مطلوب به موجب قاعده «گائوس» (Gauss) ثابت کرد، که «نوروز» یهودی ۴۷۵۴ مبدأ آدم همانا، ۱۹ ایلول ۱۳۰۴ مبدأ اسکندر می‌باشد؛ ولی حسب بیرونی در تطبیق با سال یونانی «۱۳۰۵» (نه / ۱۳۰۴) اسکندری است، این اختلاف چنین ایضاح می‌شود که: سال ۴۷۵۴ یهودی با «۱۳۰۵» اسکندری همبر یا همان می‌افتد با یک اختلاف؛ این که نوروز (یا یکم تشری) تاریخ ۴۷۵۴ مبدأ آدم همانا ۱۹ ایلول ۱۳۰۴ مبدأ اسکندر بوده، چنان که نوروز یهودی (یکم تشری) ۱۱ روزه زودتر از نوروز یونانی (یا یکم تشرین اول) افتاده است. بنابراین، سخن درست این که آغاز (= یکم ۱۱ روز) سال ۴۷۵۴ یهودی در سال ۱۳۰۴ یونانی می‌افتد، اما تمام باقی سال مطابق ۱۳۰۵ اسکندری می‌باشد. چنین است ظاهراً سبب این که مؤلف در جدول مزبور، سال ۴۷۵۴ یهودی را با سال ۱۳۰۵ یونانی برمی‌سنجد. سال نو یهودی همیشه بر سال نو یونانی، تنها با چند روز پیشی می‌گیرد، نک: «دایرة عبارت» (ص) و جدول مزبور نماگر سالهای «۱۳۰۵ - ۱۸۱۸» اسکندری - یعنی ۵۳۲ سال یا یک دور بزرگ یونانی ۲۸ «محازیر صفری» (= دور کوچک) است. «ترتیب عبور» (کیسه) در هر دور کوچک «GBTBG» (جبطج) - یعنی سالهای ۵، ۸، ۱۱، ۱۴، ۱۶، ۱۹ دور کیسه‌اند؛ امری قابل ملاحظه است که در هر ۲۴۷ سال (= ۱۳ دور کوچک) تقریباً - نه دقیقاً - همین «قیبث» باز می‌گردد، که خواننده آن را - اگر سالهای ۱۳۰۵ بعد را با ۱۵۵۲ و ۱۷۷۹ بعد برسنجد - تصدیق خواهد کرد. درباره این موضوع به همان کتاب (پیشگفته) «در باب حساب و تاریخ گاه‌شناسی یهودان» لازاروس بن‌داوید (بند ۴۵) رجوع شود. <زاختانو>.

226- (ص ۲۰۳). «وَأَسْبَن...» (= دو آغاز) ماه یهودی یا دو «وَش» - هُدش»، در این خصوص به همان کتاب لازار بن‌داوید (بند ۱۱) رجوع شود؛ و من در جدولهای آتی اول حقیقی ماه را با ارقام عربی، و اول موهومی ماه - یعنی - روز یکم ماه «نَام» پیشین را به ارقام لاتینی ضبط کرده‌ام (تز / 155 - 156) <زاختانو>.

227- (ص ۲۰۵). «جدول الموالید...» (= میلادها) که محاسبات متکی بر نظریه‌ای است، حاکی از این که میان میلاد «ماه» و تالی آن یک فاصله ۲۹ روز (و) ۱۲ ساعت و ۷۹۳ حلق وجود دارد، نیمه آن (دو هفته) ۱۴ روز (و) ۱۸ ساعت و $\frac{1}{4}$ ۳۹۶ حلق است. شاخصه ماه «۱» روز، ۱۲ ساعت، ۷۹۳ حلق باشد - یعنی - میلاد ماه با «۱» روز، ۱۲ ساعت، ۷۹۳ حلق» در هفته

- پسین تراز میلاد آن ماه پیشین می افتد، شاخصه دو هفته همانا ۰ روز، ۱۸ ساعت، $\frac{1}{4}$ ۳۹۲ حلق است، که جدول مزبور شامل اضافات این دو قدر می باشد. <زخائو>.
- 228- (ص ۲۰۶). «جدول اجتماعات...» که واری آن برخی مشکلات ببار آورد، چنان که در ستون «روابع» کسور آنها در همه دستنوشته های متن حذف شده، حال آن که در محاسبات از آنها چشم پوشی نشده است. این جدول نشان می دهد که بیرونی فاصله میان دو اجتماع متوالی را (پس از بنو موسی بن شاکر) در ۲۹۰ روز، ۱۲ ساعت، ۴۴ دقیقه، ۲ ثانیه، ۱۷ ثلثه، ۲۱ رابعه و ۱۲ خامسه، حساب کرده، که نیمه آن ۱۴۰ روز، ۱۸ ساعت، ۲۲ دقیقه، ۱ ثانیه، ۸ ثلثه، ۴۰ رابعه و ۳۶ خامسه است، یا ۱۴۰ روز، ۱۸ ساعت، ۲۲ دقیقه، ۱ ثانیه، ۸ ثلثه و $\frac{5}{6}$ ۴۰ رابعه، که با این مقدار (رشن: حدس من در خصوص ۱۴۳ تری، ۲۸ و یادداشت <221>) حسب شاخصه ماه اقترانی «۱ روز، ۱۲ ساعت، ۴۲ دقیقه، ۲ ثانیه، ۱۷ ثلثه، ۲۱ رابعه و ۱۲ خامسه» است - یعنی - آغاز ماه چنین در هفته پسین تراز آن ماه پیشین می افتد، که نیمه این شاخصه «۰ روز، ۱۸ ساعت، ۲۲ دقیقه، ۱ ثانیه، ۸ ثلثه و $\frac{5}{6}$ ۴۰ رابعه» است، جدول مزبور شامل اضافات این دو قدر می باشد. <زخائو>.
- 229- (ص ۲۰۷). «علامت الثین...» (- دجی) و دلیل حساب آنی این است که «فصح» همیشه در ۱۶۳مین روز از پایان سال می افتد، و تقسیم ۱۶۳ هم بر ۷ باقی آن ۲ می شود پس اگر ۲ به روز هفته «فصح» سال افزوده گردد، روز هفته ای که در دینوروز سال آتی می افتد بحاصل آید. <زخائو>.
- 230- (ص ۲۰۷). «مجموع تعادیلها...» (- مواضع تیرین) راجع است به نابرابری های مختلف در گردش های خور و ماه، که مقصود همانا تغییر حرکت «حقیقی» آنها در حرکت «معدل» باشد. <زخائو>.
- 231- (ص ۲۰۸). «... ثلاثائة و خمسين...» (۳۵۰) که این شمار حاصلضرب ۷۴ سال دور سابوع در ۲۵۰ سال دور یوبیل (Jubilee) است، چنان که طوق تعبیه <115> در بیان دور خورشیدی ۴۹ (۵۰) ساله گذشت، این دور مؤسس بر حساب هفتگانی ($7 \times 7 = 49$) می باشد؛ پس از این دور ۳۵۰ (ساله) سالهای تک هر دو دور مطلوب، باز به همان ترتیب معهود برمی گردد. <زخائو - اذکائی>.
- 232- (ص ۲۱۲). «۳۶۵ و $\frac{1}{4}$ روز» (سال خورشیدی) <115> - یعنی سال یولیانی که سال دربی ساموئل و خوانند، در حالی که سال ۳۶۵ روز (و) $\frac{3791}{4104}$ ۵ ساعت، دومین نوع از دو قسم سال خورشیدی است که در گاهشناسی یهودی می آید، و همین سال ربی هدی بارههبا

خوانده شود. <III>. آنگاه با تبدیل این فاصله زمانی به مقادیر یهودی، حاصل ۳۶۵ روز، ۵ ساعت، ۹۹۷ حلق، ۴۸ جمع می شود؛ و این طول سال خورشیدی با تقسیم بر ۱۹ «نوزده گانی» مینوی (۶۹۳۹ روز، ۱۶ ساعت، ۵۹۵ حلق) پدید آید، که ۲۳۵ ماه اقترانی ابرخسی (هیپارخوس) را شامل می گردد، همان که گاهشنانسان یهودی آن را برگرفته اند؛ بنگرید: «گاهنامه یهودی» دکتر شوارتز (ص ۶۵ ببعده). <زاخائو>.

233- (ص ۲۱۲). «اوج فلک شمس» که برای آزمایش نجومی شرح آتی (نا صفحه ۱۸۵) من خواننده را به جستار خودم (ادوارد زاخائو) و دکتر یان هولتشک (J. Holetschek) با عنوان «محاسبه فاصله موضع اوج خورشیدی توسط بیرونی» حواله می دهم.^۱ <زاخائو>. باید گفت نتایج رصد خورشیدی بیرونی به سال ۳۹۹ / ۴۰۰ ق / ۳۷۸ یزدگردی، که ضمن آن نظریه بطلمیوسی ثبات اوج خورشیدی را رد کرده، حرکت آن را نخست یک درجه در هر ۶۶ سال محاسبه نموده، که سپس آن را در $\frac{1}{3}$ سال پرآورد کرده؛^۲ و همین اساس نظر منجمان پس از او قرار گرفته، قویاً توجه علمای هیئت معاصر را به خود جلب نموده؛^۳ چنان که پس از زاخائو و همکارش نیز دانشمندان در باب رصد و تقریر ریاضی وی از اوج خورشیدی، پژوهش ها کرده اند که ما تنها به سه گفتار برجسته در این خصوص اشاره می کنیم: ۱) گفتار «ای. اس. کندی» (E. S. Kennedy) و احمد مروءه به عنوان «نگره بیرونی در باب تعدیل خورشیدی»^۴ که اساس مطالعه رساله استخراج الاوتار، بیرونی است، تقریر طریق وی در محاسبه طول واقعی شمس با شرح سوابق امر می باشد. ۲) گفتار مانیاس شرآم (M. Schramm) و ویلی هارتنر (W. Hartner) به عنوان «بیرونی و نگره اوج خورشیدی: یک آزمون نوجویانه در علم اسلامی»^۵ که از جمله نظریات ابرخس و بطلمیوس را در این خصوص بررسی نموده، با اشاره به تغییرات منجمان در آنها خود نگره ای مبتکرانه بیان

1. (in) *Sitzungsberichte der Kaiserlichen Akademie der Wissenschaften in Wien*, Phil.-Hist. Classe, 1876 (Feb.), P. 19 ff.

2. *القانون المسمود*، ج ۲، ص ۶۷۶-۸۷ / *تراث الانسانیة*. ج ۲ / گفتار امام ابراهیم احمد، ص ۴۱۷ / *al-Qānūn al-Mas'ūdī...* (ar. S. H. Barani), P. XI, III. / *The Scholar and the Saint*, New York University, 1975 (ar. A. Heinen), P. 60.

3. رش. کتاب *امور یحیای بیرونی* (ب. اذکائی)، ص ۷۹

4. *Journal of Near Eastern Studies*, 1958, 17, PP. 112-121.

5. (in) *Scientific Change*, 1963, PP. 206-218.

داشته است. ۳) گفتار جواد همدانی زاده (J. Hamadanizadeh) به عنوان «بیرونی دربارهٔ ارتفاع خودشید و سایه‌ها»^۱ که حسب قضایای مثلثات در این خصوص به تبیین ریاضی پرداخته است. «اذکائی».

234- (ص ۲۱۴). ابونصر منصور عراق (استاد بیرونی) ریاضی دان و منجم که در خوارزم و غزنه می‌زیست، ظاهراً هم در «غزنه» طی زنج اول سدهٔ پنجم (ه.ق) درگذشت، به مقدمهٔ من بر الآثار (ص XXXIII) رجوع شود «زخائو» که باید گفت اظهار اخیر زخائو درست نیست، ابونصر عراق هرگز به «غزنین» نرفت و نرسید. اما چنان که در شرح آل «افریغ» ملک الشاهیه <66> و در شرح آل «عراق» خوارزمشاهیهٔ افریغی گذشت <67> (۲۳) که مایک رسالهٔ مفرد و مفصل به عنوان «خاندان شاهیهٔ خوارزم» نوشته‌ایم،^۲ طی آن بهری جدگانه به عنوان «ابونصر عراق» (ح ۳۵۰ - ۴۰۸ ه.ق) در شرح کامل و جامع احوال و آثار وی ویژه ساخته‌ایم، اجمالاً خلاصهٔ آن مشروح این که امیر ابونصر منصور بن علی بن عراق جمعی از خاندان «شاهیهٔ افریغی» (عراق) خوارزم <65> یکی از بزرگترین علمای ریاضی و نجوم ایران می‌باشد (سدهٔ ۴ ق) که خود شاگرد دانشمند نامدار «ابوالوفاء» بوزگانی (۳۲۸ - ۳۸۸ ه.ق) بود. پیشرفت و گسترش علم «مثلثات» در جهان مرهون این دو دانشمند بزرگ است، به ویژه ابونصر عراق با براهین معروف در قضایای هندسی خصوصاً با کشف «شکل مُغنی» سهم بسیار مهم در تکامل ریاضیات داشت، آنگاه میراث علمی ایشان به ابوریحان بیرونی رسید که آنها را مستقلاً در محاسبات نجومی بکار برد. بیرونی بارها به مراتب تعلّم خویش به نزد ابونصر منصور اشارت کرده، گوید که وی استاد من بود و نهال وجود مرا پرورد. آن شاهزادهٔ دانشمند هم از باب تحبیب و تشویق شاگردش، بزرگمشنانه ۱۴ کتاب و رسالهٔ علمی (ریاضی - نجوم) خود را به نام بیرونی کرده، که از جملهٔ آنهاست همان «براهین در امتحان سمس» <233> و باقی کتب و رسالات وی که بر روی هم ۴۰ عنوان اثر می‌شود، از آن جمله حلّ شبهات «اصول» اقلیدس و اصلاح «کرویات» منلاطوس بسیار مورد توجه دانشمندان شده، نیز کتاب «المجسطی الشاهی» (-زیج خوارزمشاهی) به تأسی از بطلمیوس که متأسفانه بر جای نمانده است. در باب آثار علمی شناخته شدهٔ ابونصر عراق دانشمندان

1. Arya - Mehr University Publications Bureau - Tehran - 1979 (No. 1).

2. فصلنامهٔ ایران شناخته، ش ۱۰ / پاییز ۱۳۷۷ (۶)، ص ۱۳۶ - ۱۸۱، ش ۱۱ / زمستان ۱۳۷۷ (۴)، ص ۱۱۲.

اروپایی تحقیق کرده‌اند، اشتها وی غالباً به سبب همان قضایای مثلثات کروی است. چنین نماید که ابونصر عراق هم در موطن خویش شهر «کاث» (تختگاه خوارزمشاهان) پس از برافتادن دولت ایشان سمت امارت داشته، آنگاه نظر به اعتقادات زندیقانه «مانوی» (چنان که بر مذهب «جعدی» مانوی بوده) چون سلطان محمود غزنوی در سال ۴۰۸ ق / ۱۰۱۷ م به خوارزم لشکر کشید و «کاث» را هم به تصرف آورد، چنان که تاج‌الدین شُبکی گوید او را به اتهام «سو» اعتقاد بر دروازه آنجا حلق آویز کرد.^۱ <اذکائی>.

235- (ص ۲۱۵). «تقوفات» (= ارباع) که از حیث سالمه شناسی نه ستاره‌شناسی نقاط سال بشمارند، حساب آنها مبنی بر سالهای یولیانی ربی ساموئل است، که مبنای آن حساب بدین شرح می‌باشد: (۱) سال مشتمل بر چهار رُبْع است که هر یک ۹۱ روز، ۷ ساعت و ۵۴۰ حلقه باشد، تقسیم این مقدار بر ۷ خود ۷ ساعت و ۵۴۰ حلقه یا $\frac{1}{4}$ ساعت باقی دارد. (۲) شاخص «تقوفا» (Tukūfā) که $\frac{1}{4}$ ساعت است، همان مقدار اقبال (= پیشروش) هر نقطه سال طی هفته باشد، مقدار این پیشروش برای تمامی سال «۳۰ ساعت یا $\frac{1}{4}$ روز است. (۳) اگر ۳۰ ساعت در ۲۸ ضرب و حاصل بر ۲۴ تقسیم شود، هیچ باقیمانده ندارد که بدان معناست: پس از یک دور ۲۸ ساله، نقاط سال باز به همان زمان در طی هفته می‌افتد. (۴) مسأله این است: از کی با این حساب، تقوای تشری یا نisan آغاز شود؟ مؤلف تقوای تشری را در ۵ تشری، ساعت ۹ صبح روز چهارشنبه ثابت می‌کند - یعنی ۴ روز و ۱۵ ساعت پس از میلاد تشری؛ فلذا با کاهش مقدار پیشروش هفتگی دو تقوفا (= ۱۵ ساعت) مؤلف نخستین ساعت شب چهارشنبه (یا حسب روش ما ساعت ۶ عصر سه شنبه) را به مثابت زمان تقوای نisan می‌یابد، که هم ۴ روز و ۵ ساعت پس از میلاد نisan است. (۵) در «جدول تقوفات» (طرز / ۱۸۷ - ۱۹۱) <236>، مؤلف آغاز حسابش را سر ظهر (چهارشنبه) یعنی ۴ روز و ۱۸ ساعت، به جای غروب (سه شنبه) یا ۴ روز و ۷ ساعت فرض نموده است؛ در این باب، بنگرید همان کتاب «تقویم بهودان» دکتر شوارتز (ص ۶۵ - ۶۹). <زاختانو>.

236- (ص ۲۱۶). «جدول تقوفات» که اسامی سیارات فرانموده مؤلف طی آن در عبری پسین معروف است، به واقع از برای تاریخ «تهجی» زبان عبری جالب توجه باشد؛ و من یادآور می‌شوم که هجی «حمو» (HMMI) و «کیخو حمو» (KWKHB HMMH) یکی از

بقایای تهجی یهودان «جیلیقه» (Galicia) اسپانیاست. <زاخانو>.

237- (ص ۲۲۱). «جدول کواکب سبعة» که درباره نامهای شرقی اختران، خواننده را به کتاب «صایبان و صایبگری» خولسون (Chwolson) حواله می‌دهم (ج ۲، ص ۱۵۶ - ۱۷۵). در ستون نامهای ستاره زهره دو اسم دیگر آمده، که در ردیف سریانی «استرابلتی دکو / دکره» است، شاید که تحریف «بیدوک» بوده باشد. <زاخانو>. ما قصد کرده بودیم که واجنوشت لاتینی نام‌های «آباختران» (= سیارات) را بر طبق جدول مزبور در ترجمه انگلیسی زاخانو (تو / ۱۷۲) بدست دهیم، ولی اینک با انصراف از این کار تنها به توضیح چند اسم سریانی و خوارزمی حسب اجتهاد خود بسنده می‌کنیم: «کیوان» فارسی و «کاوان» سریانی از اصل بابلی «کاوانه» فرا آمده، «بیل» سریانی وجهی از تلفظ «بعل» بابلی است، «استرابلتی» سریانی اولاً «استر» (Siat) وجهی فرگشته از «ایشثار» الهه بابلی است، که همان «ناهیده» فارسی و «زهره» عربی باشد؛ ثانیاً به معنای «ستاره» که در اضافه با «بلتی / بیلتی» (= ستاره ناهید) و این که زاخانو صورت بدل آن را «بیدوک» یاد کرده، به درستی «بیدوخت / بدخت» (بغ / بی + دخت) فارسی کهن هم به مفهوم «دختر خدا» یا ایزدبانو (= الهه) و مراد «اناهیتا / ناهیده» - «ایشثار» است. اما «ریمزد» خوارزمی وجهی ملفوظ از «اورمزد» (هرمزد) اوستایی است، «اریغز» بایستی - چنان که در جای دیگر آمده - «اریغن» باشد، که همانا وجهی فرگشته از «ورثرغن» (ورهران / وهرام / بهرام) اوستایی است، «اخیر» هم صورتی از «اخور» (= خور / خورشید) است، «چیری» تلفظ خوارزمی «تیشتری» (- شعرای یمانی) اوستایی است که از دیوباز با اسم «تیر» مادی (- ستاره عطارد) به گونه‌ای درآمیخته است. <اذکائی>.

238- (ص ۲۲۲). «جدول بروج» که بیرونی نامهای آنها را به هفت زبان فراموده، ما نامهای آنها را به علاوه در سه زبان دیگر (بابلی، پهلوی، انگلیسی) به جدول درافزودیم؛ بدین سان که در زیگواره «بیکرهای سپهری بروج» اولاً اسامی بابلی آنها را از متون اصلی معتبر استخراج کردیم، چه دانسته است خاستگاه تصورات فلکی به ویژه صورتهای دوازده گانه بروجی همانا بابل باستان بوده، که اینک با مقدم داشتن امر اسامی مزبور را هم به آوانوشت فرنگی آوردیم؛ ثانیاً نامهای یونانی و سریانی و عبرانی آنها را که زاخانو در ترجمه انگلیسی (تو / ۱۷۳) هم به عین خط‌های خودشان و انوشته، ما آنها را نیز به آوانوشت فرنگی (لاتین) حرف‌فردان کردیم؛ هم چنین اسامی سانسکریت (هندی) که زاخانو واجنویسی کرده، نامهای پهلوی و خوارزمی را ما خود به دقت آوانویسی نمودیم؛ ثالثاً در مورد اسامی بروج فلکی به خوارزمی که هیچ نسخه بدل دیگری وجود ندارد، در تصحیح جزئی اما لازم بعضی

پیکرهای سیه‌ری بروج

لاتینی	خوارزمی	پهلوی	هندی	عبرانی	سریانی	یونانی	بابلی	آلته	شماره برجها
Aries	Wran/Warag	Mēk/Varrak	Mēshu	Tih	Amra	Krios	Hunga	خمن / گئیس	۱
Taurus	Ghaw	Gaw	Vpsha	Sir	Tura	Taurus	Gu/Anna	ثور	۲
Gemini	Adw-Putkrie	Dōpatkar	Mithuan	Tamis	Tama	Didumoi	Mak Tab-Ba-Gal Gal	جوزا / توامان	۳
Cancer	Xarçang	Karçang	Karbalā	Srin	Srta	Karkinos	Nan Gar / Mus	سرطان	۴
Leo	Šrghw/Sargh	Sir	Sinha	Ari	Aria	Levo	Ur/Gula	آسند	۵
Virgini	Pwyl/Purie	Xušak	Kanyā	Bulh	Sibta/Bulta	Parthenos	AkSin	سنبله / غذاء	۶
Librae	Trazek	Trazuk	Tulā	Mvzmim	Masta	Zugos	Zibnitu	میزان	۷
Scorpio	Drmeçk(Delmak)	Gazdum	Vřscika	Eqrh	Eqrha	Skorpūs	Gir Tab	عقرب	۸
Sagittari	Zwne/Dron	Kumar	Dhanu	Qar	Ostā/Ima-Rha	Iexentes	PaBilSag	قوس / رامی	۹
Capricorn	Tharnie	Nahazisān	Makara	Gdi	Gdia	Algokeros	SamarMāā	جدی	۱۰
Aquarius	Dulē	Nahik	Kumbha	Dli	Dola	Ydexteos	Gula	ذئو	۱۱
Pisces	Kyb-Kup	Māhik	Mina	Dg	Nuna	Enhuers	Sim/Mah/Anunatu	حوت / سنکه	۱۲

چون فرهنگ کذابی مکتزی یکسره فاقد آنهاست (پیشتر گفته ایم که این لغت نامه بی فایده است) ناچار به فرهنگ سغدی خانم دکتر قریب رجوع کرده ایم؛ جز یک مورد (ش ۱۰) مابقی وجوه لغوی یا ترکیب آنها دستکم برای خود ما به وضوح پیوسته است. گمان می رود جدول تطبیقی حاضر علاوه بر فواید موضوعی (ستارده شناسی) منضمین فواید لغوی (زیان شناسی) و معنائشناسی هم باشد. <اذکائی>.

239- (ص ۲۲۳). «موقع توفه...» (نقد آن) که مؤلف نقطه سال را برحسب «تقوٰت» ربی ساموئل نشان می دهد (یعنی مطابق با سال یولیانی) و آن به هیچ روی با واقعیت موافق نباشد - یعنی - با نقطه سال چنان که رصد نجومی مشخص می کند؛ از طرف دیگر تقوٰت حساب شده در نظام ربی عذی هم تا حدی به واقعیت نزدیک می شود، گواه بر آن برآوردی می باشد که از مرحله پرت و کار ناقصی است. چنان که مؤلف، اظهار می دارد. (طرز/ ۱۹۴، س) نخستین تقوٰت تشری ۵ روز و ۱ ساعت پس از میلاد سال می باشد، حال آن که جای دیگر (ص ۱۸۵، س) گفته است «۴ روز و ۱۵ ساعت» پس از همان میلاد آفند، من که نمی توانم سبب چنین تبعادی را بیان کنم <زخائو>.

240- (ص ۲۲۳). «۱،۷۳۸،۲۰۰ روز (و) ۷ ساعت (و) ۲۵۳ حلق» که اجزاء این مجموع عبارت است از: ۸ دور بزرگ (= ۱،۵۴۴،۴۹۰ روز و ۱۱ ساعت و ۴۴۰ حلق) + «۲۶ دور کوچک» (= ۱۸۰،۴۳۱ روز و ۲۲ ساعت و ۳۵۰ حلق) + «۹ سال یا ۱۱۱ ماه» (= ۳،۲۷۷ روز و ۲۱ ساعت و ۵۴۳ حلق) که چون تقوٰت تشری (۵ روز و ۱ ساعت) از آن کم شود، الباقی ۱،۷۳۸،۱۹۵ روز (و) ۶ ساعت (و) ۲۵۳ حلق فاصله زمانی تقوٰت تشری نخستین سال از تاریخ آدم با میلاد سال ۱۳۱۱ اسکندری باشد، که چون بر $\frac{1}{4}$ ۳۶۴ روز تقسیم شود همانا ۴،۷۵۸ سال یولیانی بحاصل آید، الباقی $\frac{3}{4}$ ۳۳۵ روز (و) ۲۵۳ حلق که از یک سال ۲۹ روز (و) ۱۱ ساعت (و) ۸۲۷ حلق کم دارد. اینک ۷ ساعت و ۲۵۳ حلق یکشنبه (روز مبدأ) خود روز ۰ و ۱۹ ساعت و ۲۵۳ حلق است، که چون بر ۲۹ روز (و) ۱۱ ساعت (و) ۸۲۷ حلق مزبور اضافه شود، حاصل ۳۰ روز (و) ۷ ساعت باشد، که اگر آن را از آغاز یکشنبه (یعنی از غروب قبل) حساب کنیم، روز یکم ایلول تا ساعت ۷ شب سه شنبه می رسد که یکم تشری اول است. در متن (طرز / ۱۹۴، س ۱۵) «الی تسع ساعات» را بخوانید «الی سبع ساعات» (یعنی ۷ به جای ۹) <زخائو>.

241- (ص ۲۲۳). «۱،۷۳۸،۱۹۵ روز (و) ۶ ساعت (و) ۲۵۳ حلق» که چون سال ربی عذی شامل ۳۶۵ روز و $\frac{3791}{4104}$ ۵ ساعت است، از این نوع کسر (- یعنی ۴۱۰۴ مین جزء از یک ساعت)

یک روز شامل ۹۸,۴۹۶ جزء می‌شود؛ اینک اگر عدد مزبور را بدین اجزاء تبدیل کنیم: ۱,۷۳۸,۱۹۵ روز (= ۱۷۱,۲۰۵,۲۵۲,۷۲۰ جزء) و ۶ ساعت (= ۲۴,۶۲۴ جزء) و «۲۵۳ حلقه» (= $\frac{3}{5}$ ۹۶۱ جزء) حاصل جمع « $\frac{3}{5}$ ۱۷۱,۲۰۵,۲۸۰,۳۰۵ جزء» می‌شود، که از اینجا آشکار می‌گردد در شمار $\frac{3}{5}$ ۱۷۱,۲۸۰,۳۰۵ (طرز / ۱۹۴، س ۲۰۵) میلیون ساقط شده است. حال اگر این مقدار از ۴۱۰۴ مین جزء یک ساعت بر ۳۵,۹۷۵,۳۵۱ تقسیم شود (که سال خورشیدی ربی عذی بدین نوع از اجزاء تحویل یافته) خارج قسمت ۴,۷۵۸ سال و باقیمانده ۳۵۰ روز و $\frac{۴۵۳}{۴۱۰۴}$ ۲۱ ساعت خواهد بود، که اگر این باقی با مال حساب قبلی (-) یعنی ۳۳۵ روز و ۱۸ ساعت و ۲۵۳ حلقه) سنجیده آید، اختلاف ۱۵ روز و $\frac{۲۱۰}{۴۱۰۴}$ ۳ ساعت می‌شود، یعنی آن که برحسب ربی عذی تفاوت تشری سال ۱۳۱۱، اسکندری ۱۵ روز و $\frac{۲۱۰}{۴۱۰۴}$ ۳ ساعت زودتر از مال ربی ساموئل می‌افتد. این اختلاف حاکی است که نظام ربی عذی با واقعیت نجومی نسبتاً نزدیک است، زیرا که اعتدال خریفی ۱۵ روز و $\frac{۲۱۰}{۴۱۰۴}$ ۳ ساعت زودتر از مال ربی ساموئل باشد، اعتدال نجومی - چنان که مؤلف خود گوید (طرز /) ۱۴ روز زودتر رخ می‌دهد. <زخاثو>.

242- (ص ۲۲۳). «قسمتها...» (الخ) که از اینجا بیعد بخشی از متن (طرز / ۱۹۴، س ۲۱) - ساقط است [یعنی از اواسط بند ۶۳ تا آخر بند ۶۷ در طبع حاضر] و آن در اصل مشتمل بر قواعدی از برای یافتن روزهای هفته باشد، که سالهای مبادی تاریخیهای «طوفان، نبوناصر، و فیلیپوس» در آنها آغاز می‌شود، آنچه از این پاره افتاده مربوط به تاریخ اسکندری است تنها بخش پایانی آن وجود دارد. اما جدول (بند ۷۱) در باب لوایل شهرور سریانی و رومی (طرز / ۱۹۵) شامل یک دور ۲۸ ساله یولیانی است، که سالهای تک پس از آن در همان روزهای هفته آغاز می‌شود. سبب آن که آغاز تشرین یکم در نخستین سال این دور، بر روی ۲ ثابت شده - یعنی - روز دوشنبه، این است که دوشنبه روز دوری این مبدأ تاریخ می‌باشد؛ رشن: «دستنامه» (پیشگفت: ایدلر ج ۲ ص ۶۲۸) <زخاثو>.

243- (ص ۲۲۴). ابوسهل ویجن (بیژن) بن رستم گوهی (ن ۲ س ۴ ه) از دانشمندان ایرانی طبرستان، که در شیراز به سال ۳۹۵ ق / ۹۷۰ م در رصدهای انقلاب صیفی و شتوی شرکت داشت؛ آن رصدها به دستور امیر عضدالدوله دیلمی (۳۳۸ - ۳۷۲ ه. ق) و به سرپرستی ابوالحسن عبدالرحمان صوفی <505> با حضور ابو سعید سجری <87> و دیگر دانشمندان صورت پذیرفت. آنگاه امیر شرفالدوله بویی (۳۷۲ - ۳۷۹ ه. ق) او را برای امر رصد کواکب سبعة در بغداد فراخواند (رجب ۳۷۹ ق / ژوئن ۹۸۸ م) که هم به ریاست او،

دانشمندانی چون ابوالوفاء بزرگانی <42> و ابوحامد صاغانی <244> و جز اینان در این کار (همچون رصد «ممنحن» عصر مأمون) هباز شدند. حکیم عمر خیام ابوسهل کوهی را ریاضی‌دانی برجسته و «هندسی» مشرب یاد کرده، چنان که آثار باقی مانده از وی به طور عمده هم در باب حلّ مسائل هندسی است، که با روش جبری به معادلات بالاتر از درجه دوم تحویل می‌گردد. از جمله ۲۳ عنوان اثر موجود از ابوسهل کوهی در ریاضی (هندسه) و نجوم، می‌توان چند رساله درباره کتاب «اصول» اقلیدس، زیادات بر آن در شکلها و معطیات، اضافات بر کتاب ازشمیدس در کره و استوانه، رساله درباره عمل ضلع «مربع» منساوی الاضلاع در دایره، رساله درباره تثلیث زاویه، رساله در استخراج مساحت «مجسم مکافی» (سه‌میگون) و رساله در «پرگار» تمام و عمل بدان، که گویند نخستین بار پرگار مخروطی را وصف نموده است. ابونصر عراق <234> استاد ابوریحان بیرونی درباره رساله «اسطرلاب» ابوسهل کوهی، روش ترمیم پرگاری بر سطوح کروی (دوائر سموت) اظهار نظر نموده، برای کارهای او آرج و ارزش والا قائل شده است. بیرونی هم خود در باب ستارگان دنباله‌دار و بالدار، گفتاری (در ۱۵ برگ) به عنوان «جستار سخن ابوسهل کوهی درباره ستارگان شهابی» داشته است.^۱ <اذکائی>.

244- (ص ۲۲۴). ابوحامد احمد بن محمد صفانی (م ۳۷۹ هـ / ۹۹۰ م) مبتکر مشهور آلات نجومی در بغداد، بنگرید مقدمه کتاب «درآمدی بر زیگواره‌های ستاره‌شناختی أُلُوغ بَیگ»^۲ تألیف سدیر (A. Sédillot) <زاخانو>. ابوحامد صفانی (چغانی، از ناحیت چغانیان در شمال «جیحون» ماوراءالنهر) مهندس عالم به هشت و نجوم، معروف به «اسطرلابی» که در صنعت ابزار رصدی استاد بود؛ چنان که پیشتر گذشت در این امر با ابوسهل کوهی <243> در بغداد هنبازش نمود، بیرونی هم از اوصاف و هم از ابزارهای وی یاد کرده (ض ۲۵۷) و بروکلیمان سه عنوان اثر وی را برشمرده: کتاب فی التسطیح التام، رساله فیما تکنون علی سطح الاسطرلاب من خطوط الساعات، کتاب فی کیفیة الكرة علی سطح الاسطرلاب که وجود دارد.^۳ <اذکائی>.

۱. رش: زندگینامه علمی دانشمندان اسلامی (ویرایش معصومی، ص ۱۹۶ - ۲۰۰. / تاریخ الادب العربی

(بروکلمان)، ج ۴، ص ۲۱۹ - ۲۲۲ / کارنامه بیرونی (اذکائی)، ص ۴۳

2. *Prolegomenes des tables astronomiques d'Olugh Beg*, Paris, 1847, P. 56, n. 1.

۳. تاریخ الادب العربی، ج ۴، ص ۲۲۴ / الاعلام (زرکلی)، ج ۱، ص ۲۹۰.

245- (ص ۲۳۰). قواعد مشابهی برای استخراج اوایل سنوات تواریخ مختلف نیز در کتاب (پیشگفتن) «تاریخ نجوم قرون وسطاء» دلامیر (ص ۲۱) نموده شده، ایام دوری هر یک از تواریخ مزبور را نیز دلامیر به دست داده است (ص ۹۶) «زاخائو».

246- (ص ۲۳۳). معرفت اوایل سنوات هجری <207> یا فاعده استخراج علامت «محرم» هر سال بسیار پیچیده است (رش: تعلیقات <249, 253, 254>) و مؤلف اصلی را که قاعده بر آن بنا شده توضیح نمی‌دهد؛ اکثر مردم پنجشنبه و دیگران جمعه را به مثابت روز دوری مبدأ هجری گیرند، سال قمری این تاریخ به طور کلی در $\frac{11}{3}$ روز (= ۳۵۴ روز و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه) محسوب باشد، ولی در واقع سال متوسط قمری بلندتر است؛ آیدلر آن را در ۳۵۴ روز و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۳۶ ثانیه حساب کرده، که مؤلف ما ظاهراً ۳۵۴ روز (و) ۲۲ دقیقه (و) ۱ ثانیه را مساوی با ۳۵۴ روز و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴ ثانیه حساب می‌کند (باید یادآوری کرد که در رقم قبلی «دقایق» اجزاء ششم روز، «ثوانی» اجزاء ششم جزء ششم روزاند، حال آن که در رقم بعدی دقایق اجزاء ششم ساعت، ثوانی اجزاء ششم جزء ششم ساعت‌اند.) مؤلف توضیح نمی‌دهد که چرا ۳۴ به دقایق می‌افزاید، افزودن ۵ روز و ۳۴ دقیقه مثل آن است که ۶ روز اضافه شود؛ در این مورد بایستی فرض کرد که جمعه (۶) روز دوری مبدأ است، و افزودن ۶ روز به یکشنبه برمی‌گردد - یعنی - آغاز هفته‌ی که «هجرت» در آن رخ داده است (نک: طو / ۱۹۶، س بعد / ۱۹۸، س). هم چنین مؤلف همه دقایق بالای ۱۵ را یک ساعت حساب می‌کند، در حالی که بر طبق معمول همگان بایستی از دقایق زیر ۳۰ چشم‌پوشی کرد، و آن بالای ۳۰ را همچون یک ساعت به حساب آورد. پیچیدگی‌های این قاعده راز ریاضی ایشان را بر من فاش نکرد، چنین نماید که مؤلف قصد دارد با یک شیوه و شگردی، نادرستی سال بسطه $(\frac{11}{3} \times 354)$ (رویه) را که زیادی کوتاه است رفع و رجوع کند. «زاخائو».

247- (ص ۲۳۳). «علامت محرم» که یاد شد مقدار روزهای دو ماه ۵۹ روز است، و اگر به ۷ تقسیم شود الباقی ۳ روز باشد - یعنی - روزی که ماه در آن آغاز نماید، ظرف دو ماه تا سه روز طی هفته پیش می‌رود. «زاخائو».

248- (ص ۲۳۳). «زیج» البتانی و «زیج» الحاسب: (۱) ابو عبدالله محمد بن جابر بنانی صابی حرانی رقی (ح ۲۴۴ - ۳۱۷ هـ) که در اروپا به عنوان «Albatenus» مشهور است؛ یکی از بزرگترین متجلمان اسلامی که از صابیان «حران» بوده اما در «الرقعه» می‌زیسته، رصد‌های معروف خود را در آن شهر انجام داده (که نسبت «رقی» وی از آنجاست). از آثار موجود

ابو عبدالله بتانی «اصلاح المجسطی» (بطلمیوس)، تنقیح «المغالات الاربع» (بطلمیوس) و اما مشهور همانا «الزيج الصابي» است (تألیف ۲۸۹ هـ.ق) که تألیف آن را طبع کرده (روم / ۱۸۹۹ م) منضم به تألیف علمی و شاهکار خویش «البتانی» در دو مجلد (میلان / ۱۹۰۳، ۱۹۰۷) و دیگر کتاب «دلائل القرائات و الکسوفات» (نسخه کتابخانه «اسماعیل سائبه آنکاره، ش ۱/ ۱۹۹۱) که فقط ابوریحان بیرونی از آن یاد و نقل کرده است (طف / ۹۶، ۹۷). باید افزود که بیرونی ضمن استناد به «زيج» بتانی و نقل از آن، چنین نماید که نسبت بدان نظر انتقادی هم داشته است؛ چنان که پیشتر در تعلیقه «تاریخ اسکندری» (سلوکی) <203> گذشت، گوید که گروهی از جمله ابو عبدالله بتانی در این خصوص خلط مبحث کرده و از حقیقت بدور افتاده‌اند (القانون / ۱۳۰) و گویی هم از این نظر بوده باشد که رساله «جلاء الاذهان فی زيج البتانی» (= روشن کردن اذهان در مورد زيج بتانی) را نوشته است.^۱ (۲) حبش حاسب، احمد بن عبدالله مروزی (ح ۱۸۵ - ح ۲۵۵ هـ.ق) دانشمند بزرگ ریاضی و نجوم که گویند برآیش وی در زمان خلیفه مأمون بوده، تحریر «زيج مستحق» مأمونی (مبنی بر کتاب بطلمیوس و رسدهای خود) بدو منسوب است؛ هم چنین الزيج المأمونی و الزيج الدمشقی که این دو بر مبنای تاریخ هجری تدوین شده بود، اما «زيج الشاه» (زيج کوچک) که کو تاهترین زيجهای سه گانه اوست و لینک و جود دارد (برلین / ۵۷۵۰؛ بنی جامع / ۷۸۴) به پیروی از فزاری و خوارزمی در آن بر کتاب «السند هند» (که خود تحریری جدید از آن داشته) با کار بست نگره «ثاوان» اسکندرانی استناد نموده است. دیگر از آثار موجود حبش حاسب: کتاب «فی معرفة الكرة والعمل بها» و کتاب «العمل بذات الحلق» (بطلمیوس) است، اما جز اینها رساله «الرخائم و المقائیس»، کتاب «عمل السطوح المبسوطة» و «در باره فواصل کواکب» که برنمانده است. اهمیت حاسب مروزی در تاریخ علم از جمله کارهایش در باب «مثلثات» (مبنی بر «سیدهاثنه هندی») و نجوم کروی (به ویژه محاسبه میل و ارتفاع خورشیدی)، «تعدیل الشمس» (با تدوین زیگواره‌های حرکت میانگین خورشید)، و نگره «ماه» (تعدیل القمر که برای حرکت‌های آن نیز جدولها تنظیم نموده) و دیگر «نظریه سیارات» که طول نجومی آنها را نیز حساب کرده و حرکت‌هایشان هم به جدول نهاده است.^۲ ابوریحان بیرونی و استادش ابونصر عراق برای کارهای حبش حاسب ارزش فراوان قائل بوده‌اند، چنان که اولاً ابونصر عراق <234> رساله «براهین اعمال حبش بجدول التقویم» (= دلایل

۱. روشن زندگینامه علمی دانشمندان اسلامی (ویرایش معصومی)، ص ۲۵۷ - ۲۷۷. / تاریخ الادب العربی

(بروکلند)، ج ۴، ص ۲۱۳ - ۲۱۴. / الزيج الصابي، طبع بایینو، ۱۸۹۹

۲. تاریخ الادب العربی (بروکلند)، ج ۴، ص ۲۰۳. / زندگینامه علمی دانشمندان اسلامی، ص ۳۶۵ - ۳۹۶.

کارهای «حبش» در زیگواره گاهشناسی) و دیگر رساله «البرهان علی عمل حبش فی مطالع السمیت فی زیجه» (= دلیل بر کار حبش حاسب در مورد پدیدگاه‌های سمت در زیجش) را نوشته که وجود دارند و به چاپ هم رسیده؛ ثانیاً خود بیرونی کتاب «تکمیل زیج حبش بالمثل و تهذیب اعماله من الزلزل» (= تکمیل زیج حبش با بیان علتها و پیروستن کارهای او از لغزشها) و دیگر گفتار «التحلیل و التقطیع للتعدیل» (= تعدیل الشمس) را در پاسخ شخصی که در جدولهای تعدیل خورشید، شک کرده و از شیوه تحلیل «حبش» در مورد آنها ره بجایی نبرده، نوشته بوده است که این دو اثر بر جای نمانده است.^۱ <اذکائی>.

249- (ص ۲۳۴). «جدول مجرّده (لولب) که از ابداعات ریاضی دان حبش حاسب (به قول بیرونی «حکیم حبش» <248>) است، علامات «محرم» را برای ۲۱۰ سال نشان می‌دهد؛ ولی در بعضی قطیع هر جا که عدد ۵ را به شمار روزها افزوده، بدین طریق آن را به جدولی نشانگر علامات «رمضان» برای دور ۲۱۰ ساله بدل نموده، یک چنین زیگواره‌ای را خود بیرونی به دست داده است. اما عنوان جدول که من «زاخاثر» فرموده‌ام، بایستی به صورت «زیگواره نمودار روزهای هفته در ماههای رمضان سالهای تک آغازگر دور ۲۱۰ ساله» تصحیح شود، که هم مطابق با آن فرازنویسی ستون «ب» باید تغییر کند. برای نظام کیبسه‌ای گاهشناسی قمری من خواننده را به کتاب (پیشگفته) آیدلر (ج ۲، ص ۴۷۹، تبعده) حواله می‌دهم، چنان که سال قمری به قدر ۳۵۲ روز حساب شود، بایستی ۱۱ روز (نظر به طول نجومی آن) طی ۳۰ سال مکبوس گردد. پس از دور ۳۰ ساله روز نخستین سال (نوروز) به همان روزهای هفته نمی‌افتد، بل یک «۵ روزه باقی مانده می‌آورد. اگر این دور هفت بار تکرار شود، هیچ باقیمانده‌ای نخواهد داشت - یعنی - پس از دور ۲۱۰ ساله، نوروز (روز سر سال) باز به همان روز هفته می‌افتد، هم از اینروست که جدول مزبور برای یک دوره ۲۱۰ ساله درست شده است (طرز / ۱۹۸). اینک، ما فهرست «ترتیب کدائس» را مطابق با جدول حبش حاسب بدست می‌دهیم («ک» نشانه کیبسه است):

دور ۳۰ ساله	بهر کیبسه‌ها (روز)	دور ۳۰ ساله	بهر کیبسه‌ها (روز)	دور ۳۰ ساله	بهر کیبسه‌ها (روز)	دور ۳۰ ساله	بهر کیبسه‌ها (روز)
۱	ک	۱۱	د	۲۱	ی	۲۱	ک
۲	ی	۱۲	ی	۲۲	د	۲۲	ی
۳		۱۳	ک	۲۳	ی	۲۳	د

^۱ کارنامه بیرونی (ب. اذکائی)، ص ۲۸، ۳۰، ۵۹ و ۶۱.

۴	ک	$\frac{۱۲}{۳۰}$	۱۴		$\frac{۴}{۳۰}$	۲۴	ک	$\frac{۲۴}{۳۰}$
۵		$\frac{۲۵}{۳۰}$	۱۵		$\frac{۱۵}{۳۰}$	۲۵		$\frac{۵}{۳۰}$
۶		$\frac{۶}{۳۰}$	۱۶	ک	$\frac{۲۶}{۳۰}$	۲۶		$\frac{۱۶}{۳۰}$
۷		$\frac{۱۷}{۳۰}$	۱۷		$\frac{۷}{۳۰}$	۲۷	ک	$\frac{۲۷}{۳۰}$
۸	ک	$\frac{۲۸}{۳۰}$	۱۸		$\frac{۱۸}{۳۰}$	۲۸		$\frac{۸}{۳۰}$
۹		$\frac{۹}{۳۰}$	۱۹	ک	$\frac{۲۹}{۳۰}$	۲۹		$\frac{۱۹}{۳۰}$
۱۰		$\frac{۳۰}{۳۰}$	۲۰		$\frac{۱۰}{۳۰}$	۳۰	ک	$\frac{۳۰}{۳۰}$

موافق با حبش حساب سالهای دور ۳۰ ساله کیبسه عبارتند از ۵، ۸، ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۱۹، ۲۱، ۲۴، ۲۷، ۳۰، در حالی که مطابق با «ترتیب کبابس» عام سالهای کیبسه عبارت از: ۲۰، ۵، ۷، ۱۰، ۱۳، ۱۶/۱۵، ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۹ است. اصل حبش حساب معلوم است، وی «بهرهای کیبسه» را بر سراسر روز مکبوس می‌گیرد، آنگاه که بهر مزبور بیشتر از $\frac{۲۵}{۳۰}$ یا $\frac{۲}{۳}$ تمام روز برآمده است.^{۳۳} حبش روز جمعه را به ثابت روز دوری بکار داشته، زیرا ۱۷ (د // ۴) یعنی علامت رمضان منهای ۵ (جمعه) VI (و // ۶) را به ثابت علامت محرم بدست می‌دهد. در متن الأنار (شکل لولبی صفحه ۱۹۸) چهار اشتباه وجود دارد: (۱) در نخستین خانه‌اش «د» (علامت نخستین رمضان) ساقط است. (۲) علامت رمضان (د) برای سال «۹» ساقط است. (۳) علامت سال «۲۵» را به جای «و» بخوانید «د». (۴) علامت سال «۱۳۱» را به جای «و» بخوانید «د»، والسلام <زاخائو>. اما باید افزود که زاخائو در ترجمه انگلیسی متن کتاب (طز / ۱۹۸) جدول لولبی (= پیچشی) مزبور را به صورت جدول قائم درآورده، که ستون‌های «A» (الف) عددهای نمودار «سال»‌ها (۱ - ۲۱۰) به ارقام معمول (هندی) و ستون‌های «B» (ب) عددهای نمودگار روزهای هفته (یکشنبه تا شنبه) به ارقام رومی است. اینک که ما نقل این جدول را نیز، نظر به فواید آن برای اهل فن و گاهشناسان سودمند و بایسته می‌دانیم، به جای ارقام رومی (مانند: I, II, III, IV, V, VI, VII) اعداد حرفی فارسی (مانند: «یک» // یکشنبه... «دش» // جمعه و «هفت» // شنبه) را بکار می‌بریم <اذکائی>:

۳۳. باید بگویم که ارقام روبرونوشته کسرها در سراسر تعلیقات انگلیسی زاخائو (در نسخهای که روبر دست ماست) به قدری ناخواناست، که اگر در نقل آنها اشتباهی رخ داده باشد هم اینجا از خواننده بدرستی می‌خواهم <اذکائی>.

الف	ب	الف	ب	الف	ب	الف	ب	الف	ب	الف	ب	الف	ب
۱	چهار	۳۱	دو	۶۱	هفت	۹۱	پنج	۱۲۱	سه	۱۵۱	یک	۱۸۱	شش
۲	یک	۳۲	نش	۶۲	چهار	۹۲	دو	۱۲۲	هفت	۱۵۲	پنج	۱۸۲	سه
۳	نش	۳۳	چهار	۶۳	دو	۹۳	هفت	۱۲۳	پنج	۱۵۳	سه	۱۸۳	یک
۴	سه	۳۴	یک	۶۴	نش	۹۴	چهار	۱۲۴	دو	۱۵۴	هفت	۱۸۴	پنج
۵	هفت	۳۵	پنج	۶۵	سه	۹۵	یک	۱۲۵	شش	۱۵۵	چهار	۱۸۵	دو
۶	پنج	۳۶	سه	۶۶	یک	۹۶	شش	۱۲۶	چهار	۱۵۶	دو	۱۸۶	هفت
۷	دو	۳۷	هفت	۶۷	پنج	۹۷	سه	۱۲۷	یک	۱۵۷	شش	۱۸۷	چهار
۸	شش	۳۸	چهار	۶۸	دو	۹۸	هفت	۱۲۸	پنج	۱۵۸	سه	۱۸۸	یک
۹	چهار	۳۹	دو	۶۹	هفت	۹۹	پنج	۱۲۹	سه	۱۵۹	یک	۱۸۹	شش
۱۰	یک	۴۰	شش	۷۰	چهار	۱۰۰	دو	۱۳۰	هفت	۱۶۰	پنج	۱۹۰	سه
۱۱	پنج	۴۱	سه	۷۱	یک	۱۰۱	شش	۱۳۱	چهار	۱۶۱	دو	۱۹۱	هفت
۱۲	سه	۴۲	یک	۷۲	نش	۱۰۲	چهار	۱۳۲	دو	۱۶۲	هفت	۱۹۲	پنج
۱۳	هفت	۴۳	پنج	۷۳	سه	۱۰۳	یک	۱۳۳	شش	۱۶۳	چهار	۱۹۳	دو
۱۴	پنج	۴۴	سه	۷۴	یک	۱۰۴	شش	۱۳۴	چهار	۱۶۴	دو	۱۹۴	هفت
۱۵	دو	۴۵	هفت	۷۵	پنج	۱۰۵	سه	۱۳۵	یک	۱۶۵	شش	۱۹۵	چهار
۱۶	شش	۴۶	چهار	۷۶	دو	۱۰۶	هفت	۱۳۶	پنج	۱۶۶	سه	۱۹۶	یک
۱۷	چهار	۴۷	دو	۷۷	هفت	۱۰۷	پنج	۱۳۷	سه	۱۶۷	یک	۱۹۷	شش
۱۸	یک	۴۸	شش	۷۸	چهار	۱۰۸	دو	۱۳۸	هفت	۱۶۸	پنج	۱۹۸	سه
۱۹	پنج	۴۹	سه	۷۹	یک	۱۰۹	شش	۱۳۹	چهار	۱۶۹	دو	۱۹۹	هفت
۲۰	سه	۵۰	یک	۸۰	نش	۱۱۰	چهار	۱۴۰	دو	۱۷۰	هفت	۲۰۰	پنج
۲۱	هفت	۵۱	پنج	۸۱	سه	۱۱۱	یک	۱۴۱	شش	۱۷۱	چهار	۲۰۱	دو
۲۲	پنج	۵۲	سه	۸۲	یک	۱۱۲	شش	۱۴۲	چهار	۱۷۲	دو	۲۰۲	هفت
۲۳	دو	۵۳	هفت	۸۳	پنج	۱۱۳	سه	۱۴۳	یک	۱۷۳	شش	۲۰۳	چهار
۲۴	شش	۵۴	چهار	۸۴	دو	۱۱۴	هفت	۱۴۴	پنج	۱۷۴	سه	۲۰۴	یک
۲۵	چهار	۵۵	دو	۸۵	هفت	۱۱۵	پنج	۱۴۵	سه	۱۷۵	یک	۲۰۵	شش
۲۶	یک	۵۶	شش	۸۶	چهار	۱۱۶	دو	۱۴۶	هفت	۱۷۶	پنج	۲۰۶	سه
۲۷	پنج	۵۷	سه	۸۷	یک	۱۱۷	شش	۱۴۷	چهار	۱۷۷	دو	۲۰۷	هفت
۲۸	سه	۵۸	یک	۸۸	شش	۱۱۸	چهار	۱۴۸	دو	۱۷۸	هفت	۲۰۸	پنج
۲۹	هفت	۵۹	پنج	۸۹	سه	۱۱۹	یک	۱۴۹	شش	۱۷۹	چهار	۲۰۹	دو
۳۰	چهار	۶۰	دو	۹۰	هفت	۱۲۰	پنج	۱۵۰	سه	۱۸۰	یک	۲۱۰	شش

250- (ص ۲۳۶). «جدول أوساط...» (الخ) که کلمه «وسط» (= میانه) جمع آن «أوساط» به

معنای «صحیح» (= درست) یا حرکت «میانگین» هر جرم فلکی است <زاخاثو>.

251.1- (ص ۲۳۶). جدول «مصنّح» (علامت محزّم) که مؤلف آن را محتوی بر شاخصه‌های

سالهای تک دور ۲۱۰ ساله نموده است، یعنی باقیمانده‌های تقسیم رقم روزهای سالها بر ۷

می‌باشد؛ افزایش ۵ روز و ۳۴ دقیقه نشان می‌دهد که، جدول وجمعه را به مثابت روز دوری

به حساب گرفته است. باید در نظر داشت که این ترتیب «علامت محزّم» را برای هر سال

نشان می‌دهد، بایستی در «جدول مصنّح» علامت سال قبل را یافت؛ یعنی برای «علامت

محزّم» سال ۱۰۰ (ه.ق) باید علامت سال ۹۹ را در نظر گرفت، بدین سان که ۵ روز و ۱۸

دقیقه + ۵ روز و ۳۴ دقیقه می‌شود «۱۰ روز و ۵۲ دقیقه» که با منهای ۷ روز می‌شود

«۳ روز و ۵۲ دقیقه، یعنی «چهار» یا روز چهارشنبه. مؤلف توضیح نمی‌دهد که از چه

نظام کیسه‌گیری پیروی می‌کند. <زاخاثو>.

251.2- (ص ۲۳۸). «جدول شهر» (بند ۸۱) که همین جدول و همان عبارت در کتاب «عجائب

المخلوقات» قزوینی، طبع ووستفالد (ص ۷۴) دیده می‌شود. دور هشتگانه (= شمانیه)

سائهای قمری مؤسس بر تقویم ترکی است، بنگرید کتاب آیدلر (ج ۲، ص ۵۶۴) و منوط

است به رصدی که اوایل دوره‌های پیاپی هشت سال نزدیک به همان زمان معین در هفته

می‌افتد، اما یک تفاوت چهار دقیقه‌ای وجود دارد - یعنی - آغاز یک دور هشتگانه با چهار

دقیقه تأخیر از آن قبلی می‌باشد. اگر اوایل «هشتگانه» یکم به مدد جدول مصنّح <251/1>

حساب شود، علامت محزّم چنین به دست می‌آید: ۱ - ۳ (= $6 + 2 \frac{11}{30}$)، ۲ - ۷ (= $1 \frac{22}{30}$)

۳ - ۵ (= $6 + 6 \frac{2}{30}$)، ۴ - ۲ (= $6 + 3 \frac{14}{30}$)، ۵ - ۶ (= $6 + 2 \frac{25}{30}$)، ۶ - ۴

۴ (= $6 + 5 \frac{6}{30}$)، ۷ - ۱ (= $6 + 2 \frac{17}{30}$)، ۸ - ۶ (= $6 + 6 \frac{23}{30}$)، ۹ - ۳ (= $6 + 6 \frac{29}{30}$)، ۱۰ - ۰

مؤلف در ترتیب خود، عدد ۴ را به تمامی سائهای مبدأ هجری افزوده؛ باید گفت که نخستین

علامت محزّم جدول متعلق به سال دوم هجرت است (در سطر ۷ زیر ۸ را به جای زیر ۷

بخوانید). اما احمد بن محمد بن شهاب که بیرونی یاد کرده، بر من از دیگر منابع شناخته

نباشد؛ ابن ندیم یک ریاضی‌دان به نام «احمد بن محمد» معاصر با «محمد بن موسی» (م

۲۵۹ ه.ق) یاد نموده است (الفهرست / ۲۸۲) <زاخاثو>، زاخاثو توجه نکرده که این

«احمد بن محمد بن شهاب» (طز / ۲۰۱، س ۱) ریاضی‌دان نبوده، بل چنان که بیرونی

تصریح کرده همانا از «اصحاب الجزائر» (= رنسان جزیره‌ها - یعنی - منطقه‌های

اسماعیلیه) و از «داعیان بزرگ» اسماعیلی بوده است. که خود یک جدول شهر هشتگانی

استخراج نموده و آن را به امام جعفر صادق (ع) نسبت داده است؛ و اگر کلمه «عنده» را ظرف مکان نه «عید» تعلق بگیریم، گویی مؤلف با او معاصر بوده که جدول را «در نزد» او دیده؛ در هر حال بی‌گمان یک داعی (شیعی) اسماعیلی بوده باشد، که ما نیز هرچه در مظان ذکر اسم وی جستجو کردیم چیزی از هویت او بر ما روشن نشد. <اذکائی>.

252- (ص ۲۳۹). ابوجعفر خازن (- کتاب المدخل...) ابوجعفر محمد بن حسین خازن خراسانی ایرانی تبار (ح ۲۸۰ - ح ۳۵۵ ق) که در منابع قدیم و جدید از حیث زمان حیات وی (سال ولادت یا وفات) و حتی در اینهمانی او با «خازنی» (ابوالفتح عبدالرحمان) اشتباه و التباس رخ داده که ذکر آنها در اینجا فایده‌ای ندارد، تحدید زمان زندگی وی به حدود ۲۸۰ - ۳۵۵ هـ حسب قرائن معین از ماست. اما ابوجعفر خازن از دانشمندان ریاضی و هیئت و نجوم همعصر یا حکیم شهیر ابوزید بلخی (۲۳۶ - ۳۲۲ هـ ق) بود، که وی به قول جمال‌الدین فسطی صورتهای کتاب «السماء و العالم» ارسطر را برزی او (- ابوجعفر) گزارش نموده است (ح ۳۰۸ ق) و این همان کتاب جغرافیای «صور الاقالیم» منسوب به ابوزید بلخی است.^۱ ابوجعفر خازن در رصدگری‌های ابوالفضل ابن‌العمید (م ۳۵۹ هـ) وزیر مشهور امیر رکن‌الدوله دیلمی (۳۲۶ - ۳۶۶ هـ ق) همکاری نمود، در حلّ مسائل «ارشمیدس» (تحویل آنها به معادله درجه ۳) کوشید، و بر کتاب دهم «اقلیدس» شرحی نوشت که اینک وجود دارد. اما درباره مسائل علم نجوم که اولاً برای اندازه‌گیری اوج خورشید (در رصدهای ابن‌العمید) کتاب «الآلات الرصدیه» را نوشت، ثانیاً کتاب «زیج الصفائح» (از برای اسطرلاب) را تألیف کرد که بسیار مشهور و اینک دو فصل از آن موجود است؛ در این کتاب حرکات تقاربی و تباعدی افلاک را هم گزارش کرده، که ابوریحان بیرونی - و نصیرالدین طوسی هم - از آن گفتاورد نموده‌اند (طر / ۲۵۸ و ۳۲۶). به علاوه، استاد بیرونی ابونصر عراق در انتقاد و اصلاح آن کتاب، رساله «تصحیح ما وقع لابی جعفر الخازن من السهو فی زیج الصفائح» (= تصحیح سهوهایی که ابوجعفر خازن را در زیج «صفائح» رخ داده) را نوشته، که همین رساله وجود دارد و جزو «رسائل ابی نصر الی البیرونی» هم چاپ شده است (کارنامه / ۵۹). دیگر از تألیفات ابوجعفر خازن، «المسائل العدویه» (در حساب) و کتاب «المدخل الکبیر فی علم النجوم» بوده، که بیرونی هم در این موضع تعلیق از آن گفتاورد نموده است.^۲ <اذکائی>.

۱. تاریخ الحکماء، مطبع لهریت، لایپزیک، ۱۹۰۳، ص ۲۰.

۲. رش: دائرة المعارف الاسلامیه، قاهره، ج ۸، ص ۱۸۶ - ۱۸۸ (صفحات و بعدمان). / تاریخ الادب العربی

(بروکلمان)، ج ۴، ص ۱۸۲.

253- (ص ۲۳۹). ۳۰ سال ... ۱۰ سال ... ۵ سال ... ۱ سال ... که این شاخصه‌های نموده مؤلف را، می‌توان بر وفق «جدول مصحح» اگر به نظام شستگانی تحویل شود چنین دریافت: شاخص ۳۰ سال = ۵ روز (= ۵ روز و ۰ دقیقه)، شاخص ۱۰ سال = ۱ روز و ۱۶ ساعت (= ۱ روز و ۲۰ دقیقه)، شاخص ۵ سال = ۰ روز و ۲۰ ساعت (= ۰ روز و ۵۰ دقیقه) و شاخص ۱ سال = ۴ روز و $\frac{4}{5}$ ساعت (= ۴ روز و ۲۲ دقیقه) که باقی این قاعده لازم به توضیح نباشد. <زاخائو>.

254- (ص ۲۳۹). «والثانی...» (قاعده دوم) ابوجعفر خازن هم بمانند قاعده اول بر صواب، اما به نحوی غیر ضروری پس پیچیده است. شاخص سال قمری $\frac{11}{30}$ ۴ روز می‌باشد، سهل است که هر شماری از سالها را در ۴ ضرب کرد (یا نصف شمار را در ۸) ولی برای ضرب $\frac{11}{30}$ ابوجعفر خازن در صدد روش ساده‌ای برآمده است. $\frac{11}{30}$ عددی تقریباً برابر $\frac{3}{8}$ آن باشد - یعنی - $\frac{3}{8}$ عددی $\frac{1}{120}$ بیشتر از $\frac{11}{30}$ آن یا $\frac{1}{60}$ نصف آن است، چنان‌که: عدد $\frac{3}{8} = ۶۰ \div ۲۲ \frac{1}{2}$ و $\frac{11}{30} = ۶۰ \div ۲۲$ پس تفاوت بین هر دو عدد $\frac{1}{4}$ یعنی $\frac{1}{120}$ عدد ۶۰ (یا $\frac{1}{60}$ عدد ۳۰) است. بنابراین، اگر عدد سالها در $\frac{3}{8}$ ضرب (یعنی نیم آن عدد در ۳ ضرب و حاصل بر ۴ تقسیم) شود، بایستی از حاصل $\frac{11}{120}$ عدد (یا $\frac{1}{60}$ نیم آن) را تفریق کرد، بدین سان $\frac{11}{30}$ همان عدد سالها بدست می‌آید؛ چنان‌که مثلاً سال ۸۹۰ ق، که شمار سالهای تا آنه ۸۹ خود عددی فرد است، ۱ سال کم می‌کنیم و شاخصه آن (۴ روز و ۲۲ دقیقه) را می‌نویسیم؛ نصف باقیمانده (۸۸) = ۴۴ بدین عمل: (الف) $۸ \times ۴۴ = ۳۵۲$ روز، (ب) $۳ \times ۴۴ = ۱۳۲ \div ۴ = ۳۳$ روز؛ اینک ۳۵۲ روز + ۳۳ روز + ۶ روز (که ما این ۶ روز را حسب آن که جمعه روز دوری است بر طبق جداول ووستنفلد اضافه می‌کنیم، در حالی که موافق با ابوجعفر خازن ۵ روز - یعنی - پنجشنبه مأخذ روز دوری است) مجموع ۳۹۱ روز می‌شود، که از آن ۰ روز و ۴۴ دقیقه کم می‌کنیم ($\frac{1}{60}$ از مبلغ نصف عدد) و حاصل ۳۹۰ روز و ۱۶ دقیقه که چون با ۴ روز و ۲۲ دقیقه (شاخصه یک سال) جمع شود، حاصل ۳۹۴ روز و ۳۸ دقیقه می‌باشد (این ۳۸ دقیقه خود یک روز به حساب می‌آید) و لذا ۳۹۵ روز که چون بر ۷ (روز هفته) تقسیم شود، الباقی آن ۳ (= C / ج) یعنی سال ۹۰ هجری قمری روز سه شنبه آغاز گردد؛ رش: جداول گاهشناسی (ووستنفلد) <زاخائو>.

255- (ص ۲۴۰). «تاریخ یزدجوده» (علامت اول سال) که روز دوری آن سه شنبه است (نک: تعلیقه <208>) همان قاعده بیرونی مطهر باشد، بنگرید: «تاریخ نجوم قرون وسطی» دلامبر (ص ۴۱). <زاخائو>.

256- (ص ۲۴۰). «تاریخ مجوس» (از مقتل یزدجرد) که در این خصوص به رساله من «تاریخ و تقویم خوارزم» رجوع شود.^۱ «زاخانو» اما قاعده این گاهشماری را که بیرونی خود فراموش کرده، در کتاب القانون نیز راجع به آن گوید: «برای شناخت تاریخ مجوس (که از سال هلاک یزدجرد می باشد) همواره بایستی ۲۰ سال از تاریخ یزدجرد کم کرد، آنچه باقی می ماند همان تاریخ «مجوس» ایرانشهر و خراسان (از جمله ساکنان غربی نهر بلخ) می باشد؛ ولی حسب روش مجوسان ماوراءالنهر بایستی ۲۰ سال و ۵ روز کم کرد (و این تاریخ مجوس «اسفندیاریه» باشد) که آغاز سال آنها از نوروز بزرگ ۵ روز پس از نوروز شاهان است» (ص ۱۳۶ و ۱۴۲). بدین سان، تاریخ یزدگردی با آغاز از نخستین سال پادشاهی او (سه شنبه ۱۶ ژوئن ۶۳۲ م / ۲۲ ربیع یکم ۱۱ هـ) و تاریخ مجوس ایرانشهر با کاهش ۲۰ سال از آن - یعنی - سال درگذشت او (۱۱ ژوئن سال ۶۵۲ م / ۲۷ شوال سال ۳۱ هـ) دانسته می آید، که مبدأ آن / ۷۳۰۰ روز پس از مبدأ یزدگردی (= ۳۶۵ × ۲۰) می باشد. گاهشماری مجوس با سال ناقصه و آغاز از اعتدال ربیعی، همانا تقویم «مغان» (مجوس) ماد باستان بوده است؛ پس از اسلام با «تاریخ» مزبور در مادستان و طبرستان رواج کامل داشت، که به احتمال قوی همان تاریخ «طبری» مذکور بر سکه های اسپهبدان آن سامان بوده باشد؛ بسا که مردم در سده های نخستین هجری بیش از هر تاریخ دیگری با آن آشنایی داشته اند، اما به مرور زمان تاریخ «یزدگردی» رجحان پیدا کرده <208> و خود زردشتیان (مجوس) آن را تصدیق نموده، که تا این زمان هم با آن گاهشماری می کنند. مع هذا، بر حسب اخبار و اسناد دانسته می آید که تاریخ مجوس، هم در اصلاح تقویم «متوکل» عباسی و هم در تاریخ کتابت متون پهلوی، غالباً با عبارت «بیست سال پس از یزدگرد» بکار می رفته؛ چنین نماید که اسم حقیقی آن «تاریخ یارسیک» یا «فارسیه» بوده (- یعنی تاریخ «پارسیان» که مراد زردشتیان، دوره اسلامی باشد) و این تاریخ تا سده های ۱۶ و ۱۷ میلادی در میان زردشتیان ایران و هند تداول داشته است.^۲ <اذکائی>.

1. Sitzungsberichte der Kais. Wien. Akad. der Wiss. (Phil. - hist. Classe), 1873, tom. 93, P. 485.

۲ رض: بیست مقاله نفی زاده، ص ۱۸۲، ۱۸۹، ۳۴۳، ۳۴۲ و ۴۳۸. / تاریخ تاریخ ایران (دکتر رضا عبداللهمی)، ص ۲۵۱، ۲۷۱، ۲۷۶.

فرگرد هشتم (VIII).

257- (ص ۲۳۴). «صائبه حزنه» که پیشتر در تعلیقه <150> گذشت، دیار «یکراه» (Carrha) تلفظ یونانی اسم شهر «حزنه» (Harran) آشوری است، که «حزنه» هم گفته‌اند و بقایای آن امروز در میانرودان شمالی نزدیک به شهر «اورفه» (Urfa) ترکیه باشد. حزن، چنان که بیرونی هم اشاره کرده (طو / ۲۰۵، س ۱۷) شهر «سین» (خدای ماه) بود، که پس از برافتادن دولت آشور به دست مادان و فتح نینوا (سال ۶۱۲ ق.م) یکی از ماندگاه‌های مغان ایران شد <264> که سپس تحت استیلای پارسان قرار گرفت. حزن به سبب موقع تجاری - مذهبی بودن هم از دیرباز، که لابد اقوام باستانی عابر و غایر در آنجا قرارگاه داشته‌اند؛ افزون بر تیره‌های مادی و سکائی و مغائی (ایرانی) گروه‌های بزرگی از یونانیان نیز، پس از تازش اسکندر مقدونی به ابرازمین در آنجا مستقر شدند، که هم آن ناحیه از جزیره عراق به نام «مقدونیه» شهرت یافت؛ خدایان حزنائی به تدریج نامهای یونانی پیدا کردند، حزن یکی از برخوردهای فرهنگ ایرانی (- شرق) یا یونانی (- غرب) بر مبانی بابلی - کلدانی - آشوری کهن (میانرودانی) شد. جماعات یهودی فلسطین (از دیرباز) و مسیحیان سریانی (نوکیش) هم، در آن منتقای ملل و مذاهب شرقی کارپایه تأثیر و تأثیری پیدا کردند. به گفته ویدنگرن اختر - ایزدان بابلی در عهد پسین جزو الاهیات حزنائی گزارش شده، در شهرهای همجوار آنجا مثل «اداسا» (رها) هم بنا به متون سریانی، گرده‌های بابلی در اعتقادات غنوصیه تدریجاً شکل مشخص به خود گرفت.^۱ اما درباره آمیزش آیین‌های به اصطلاح صابثان حزنائی و یونانی، بر زمینه موازیت کلدانی و مجوسی گزارش مسعودی رساست؛ این که مذاهب فلسفی فیثاغورس و طالس و افلاطون و ارسطو (چیزی که به اسم «نوافلاطونی» شهرت یافته) و کیش مسیحیان سریانی را در حزن، هم با اشاره و استناد به کتاب حکیم محمد بن زکریای رازی بیان کرده است. مسعودی «صائبه» حزنائی را اصحاب هیاکل (موسوم بر جواهر عقلی و فلکی) یاد نموده، که هم در زمان وی (سال ۳۳۶ ه. ق) در شهر حرن «مغلیشه» (در دروازه «رقه») همان معبد «آذر» (ط: زروان) پدر ابراهیم خلیل وجود دارد، اسرار مذهبی ایشان را قاضی ابن عیشون حزنائی در چکامه بلندی به نظم آورده است. گوید طایفه حزنائی و صائبه که مشهور به «فلاسفه» اند، هر چند که از حیوان ولی خود را به فیلسوفان یونانی منتسب

1. *Muni and Manichaeism* (Wiedengren) . P . 10.

دانند؛ خصوصاً به افلاطون که من خود شعارهای او را به سریانی بر دروازه آنجا دیده‌ام. افزون بر آن از ارسطو و دیگر فلاسفه باستان هم آثاری مشاهده می‌شود، که باز حکیم محمد بن زکریای رازی طیب مذاهب^۱ ایشان را در کتابی شرح داده، صابثان همانا از کیماریون (ط: کیمریان) بوده باشند <37> که داستان آنها مفصل است.^۱ گزارش بیرونی درباره انتشار دین زردشتی و داستان حرّانیان و صابیّان، هر چند که امروزه تفسیر و توجیّهات علمی دیگری درباره برخی از مواد خبری آن می‌توان نمود؛ اجمالاً راجع است به این که «زردشت» سفیدتومان (سپتمان) آذربایجانی، هم از تبار «منوچهر» شاه ایرانی بسا که از «درسته» حرّانیان یا «نیمه» حرّانی بوده است <264> بالآخر «مجوسان اقدم» (= مغان ماد پیش از زردشت) یا به اصطلاح «پوریو تکیشان» (= آموزگاران نخستین کیش) هم از «پیشینیان» حرّانی بوده‌اند <476> که ایشان مذهب «شمسیه» (= مهرپرستی) داشته‌اند <477>. اما صابثان همانا بقایای اسیران بابل بوده‌اند <475> که بختنصر آنان را از بیت المقدس به آنجا کوچانده بود؛ چه صابثه از جمله اسباط (یهود) اند که پس از بازگشت قوم به بیت المقدس در زمان کوروش و اردشیر (هخامنشی) آنان در بابل ماندگار شدند و به آیین مغان (زردشتی) گرویدند؛ پس از اینرو «صابثه» نام گرفتند که از دین بختنصر برگشتند (- صباوا) و مذهب آنان آمیخته‌ای از مجوسی‌گری و یهودی‌گری است، همچون «سامره» که از بابل به شام نقل مکان نمودند؛ و اینان با حرّانیان مخالف باشند و مذاهب آنان را طعن کنند، پس صابثان حقیقی همین بقایای اسیران بابلی‌اند (که از دین خود «صبی» کردند و برگشتند) و حرّانیان «صابثی» حقیقی نباشند که بر دین قدیم خود ماندند و «حنفی» نام گرفتند (طرز / ۲۰۴ - ۲۰۷ و ۳۱۸ / طف / ۷۵ و ۷۶). درباره «ماندانیان» (نصوریان پیرو «یحیی» معمدان) که هم ایشان را با صابثان «مفتسله» می‌انرودان جنوبی (- دشت میشان) یکی دانسته‌اند، ما تحقیق مفصل کرده‌ایم و این نظر را کاملاً به اثبات رسانده‌ایم که: آنان بقایای همان مجوسان اقدم یا مغان باستانی ایران (مادستان و آذربایجان) بوده‌اند، گویا همان «کیمریان» مشهور عهد باستان (حسب اشاره مسعودی) و هم بسا یک نبره ایرانی مغان «ماندایی» (= مانایی - مادی) و شاید هم از جماعات قدیمی یهودان «مزدایی» مآب ایران، که در اوایل عهد پارتی به حرّان و میسان کوچیدند، هم آنان که جنبش‌های مذهبی غنوصی و مانوی را پدید آوردند؛ برای این مسائل و موضوعات و تفصیل داستان حرّانیان و صابثان، می‌توان به بهر، ج ۲ (حرّانی -

۱. النبیة الاشراف، طبع دخریه، ص ۱۶۰ - ۱۶۳، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹۱ - ۳۹۴.

صابئی) از بخش ۵ (کیش‌های ایرانی) فصل سوم (معرفت‌شناسی) کتاب حکیم رازی (پ. اذکائی) رجوع کرد <اذکائی>.

25۸- (ص ۲۴۳). ابن سنکلا نصرانی (پسر سینکلوس؟) از دیگر منابع بر من شناخته نباشد، <زخائو>؛ ولی به نظر ما وی همان «گئورگیوس سینکلوس / Georgius Synecellus» (ح ۷۷۵ - ۸۰۰ م) مؤلف «وقایع‌نامه» (*Chronographia*) به یونانی است، که در دو مجلد (طبع «برن» و «دیندورف») چاپ شده؛ و از جمله طی آن آمده است که «زردشت» پیامبر ایرانی، یکی از فرمانروایان مادی بر بابل بوده است.^۱ <اذکائی>.

259- (ص ۲۴۴). عبدالله بن اسماعیل الهاشمی (هم) بر من ناشناخته است، اما عبدالملک الکندی گویا اسم همان فیلسوف مشهور باشد، که ابن ندیم از وی نیز به عنوان مرجعی درباره صابئان نقل کرده (الفهرست / ۳۱۸) و نیز بنگرید کتاب «صابئان و صابیگری» خولسون (ج ۲، ص ۳ و ۵۶). <زخائو>.

260- (ص ۲۴۴). «طیلسان» (*Tailusan*) که در تعلیقه <194> گذشت، اسم نوعی لباس (ر. دای قاضیان و جامه کشیشان) است؛ و طیلسان «مضعف» هم در تعلیقه <197> به شرح آمده است.

261- (ص ۲۴۵). «الجامده» (واسط و سواد) عراق، یک روستایی در ناحیه «واسط»، بین این شهر و «بصره» بوده است (معجم البلدان، ۲ / ۱۰). «نهر الصله» را هم یاقوت در «واسط» یاد کرده است (همان، ۴ / ۸۴۱). ناحیه «جعفر» را من نمی‌دانم، ولی «الجعفر» دژی در مجاورت سامرا بود، که خلیفه المنوکل آن را بساخت (همان، ۲ / ۸۶). <زخائو>.

262- (ص ۲۴۵). «بوداسف» (شمئیان) که ابن ندیم تحت عنوان مذاهب «سمئیه» (= بودایی) شرحی درباره آنها داده است (الفهرست، طبع فلوگل، ص ۳۴۵ / چاپ تهران، ص ۴۰۸) <زخائو>. بودیسم (*Budhism*) که بیرونی معمولاً آن را «شمئیه» می‌خواند (الهند / ۱۰) در اسامی یونانی به صورتهای «*Šarmanai*»، «*Šarmanai*»، «*Šarmanai*» (شرمئی) و در لاتین «*Samanci*» (سمئی) آمده، که ملفوظ کلمه سانسکریت «*Śramana*» یا وجه پالی «*Samana*» می‌باشد. بیرونی گوید که پیش از زمان «زردشت» همه مردم خراسان و پارس و عراق تا موصل «شمئی» بودند (الهند / ۱۰) ولیکن امروز آیین شمئی دین بخش معین از

1. *Zoroaster (the Prophet of Ancient Iran)*, by A. V. W. Jackson, New York, 1898 / 1928. PP. 154, 190, 252.

چین و هند و قبایل ترک است (طز / ۲۰۶). آرتور جفری گوید که دانش و شناخت بیرونی در این خصوص دست دوم است، او می‌داند که کیش «برهمنی» از دین «شمنی» نفرت دارد، چه آن که اینان بُت‌پرست (-بودا // بُت) بودند که هنوز هم هستند (طز / ۲۰۶) و بر روی هم بیرونی با آثار بودایی آشنایی نداشته است.^۱ باید افزود که گرایش بیرونی نسبت به فلسفه عرفانی هندی، کمابیش به حکمت برهمنایی (بهاگوادگیتا) باشد، که اساس نگره‌هایش همان کتابهای سانکهی (سامخیه) و پاتنجلی (یوگایی) و همانهاست که بیرونی خود از سانسکریت به عربی ترجمه کرده است؛ چنین نماید که وی با فلسفه بودایی یا «شمنیه» میانه‌ای نداشته (گویی از آن بدش می‌آمده) است. مؤید این نظر همانا اعتقاد توحیدی خود اوست، که می‌پنداشته است تمام مردمان در آغاز بر یکسان پاک و متقی بوده، یک خدای متعال را می‌پرستیده‌اند؛ ولی هوئی و هوس‌های تاریک اجتماع، با گذشت زمان، سبب پیدایش اختلاف در دین با اعتقادات فلسفی و سیاسی و بت‌پرستی شده است.^۲

<اذکائی>.

263- (ص ۲۴۵). «بهار» که همان کلمه سانسکریت «وهار» است، اما اصل کلمه «فرخاره» را نمی‌دانم، ظاهراً مؤلف به آثار «بودائی» دره کابل می‌اندیشد. <زاخلانو>.

264.1- (ص ۲۴۷). «زرادشت ... آذربایجانی، همان پیامبر نامدار ایرانی، فرزند سفیدتومان» (سپینمان) که گوید از تبار «منوچهره شاه و از ویسپهران «موقانه» (مغان) در سال سی‌ام پادشاهی گشتاسف (بلخی) پیامد و به مجوسیت دعوت کرد. عبرانیان گمان برده‌اند که زرادشت از شاگردان «الیاس» نبی بوده است، خود او در کتاب الموالید (264/۲) یاد کند که در کودکی علم را در حوآن از «الیوس» حکیم فرا گرفته است. بیرونی در جای دیگر (ف ۳ / ب ۳۲) زرادشت را «نیم» (نصف) یا از «رسته» (صنف) حرانیان یاد کرده است، و نیز گوید که رومیان پندارتند که وی از موصل بوده، شاید از آنرو که آنجا جزو آذربایجان باشد؛ هم چنین گویند که شاگردان فیثاغورس <266> مذهب زرادشت بن بورشاسب سفیدتومان (سپینمان) را در بابل از وی برگرفتند؛ سپس او به کوه سبلان آمد و در آنجا ماندگار شد، اما درست آن که وی هم از آذربایجان بوده؛ چه خود در کتاب الموالید (264/۲) یاد کند که با پدرش به حوآن رفت و آمد داشته، الیوس حکیم را در آنجا دیدار نموده و از وی مستفیض

1. al - Biruni Commemoration Volume , Calcutta , 1951 , PP 147 - 148.

۲. کتاب ابوریحان بیرونی (پ. اذکائی)، ص ۲۰۳.

شده است (طف / 75). باید گفت که زمان و مکان «زردشت» پیامبر ایرانی، هم از دیرباز محل اختلاف آراء و عقاید مؤلفان قدیم شده است؛ چنان که ویلیامز جکسن می‌گوید یک دسته از منابع او را اهل مغرب ایران (ماد یا فارس) دانسته‌اند، حتی گشورگیوس سینکلوس (این سنکلا) <258> او را یکی از شاهان «ماد» شمرده که بر بابل فرمانروایی کرده است. مؤلفان ایرانی که زادگاه وی را در غرب ایران (ماد) دانسته‌اند، افزوده‌اند که مادرش اهل شهر «ری» بوده است. حقیقت آن که چون کیش زردشت یک «دین جهانی» یا جهان وطنی و همه جایی است، تدریجاً که از طرف مشرق (خاستگاه خود) به طرف مغرب انتشار یافته (از «بلخ» تا «ری» و ماد و آذربایجان) خاستگاه کیش و زادگاه پیامبرش هم در نزد مردمان با آن حرکت می‌کند؛ چندان که مؤلفان ازمنه مختلفه بومگاه آن پیامبر ایرانی را در امکانه مختلفه از جمله آذربایجان یاد کرده‌اند، رومیان حتی او را از مردم آناتولی گفته‌اند و یهودیان از مردم فلسطین شمرده‌اند که خادم «ارمیه» نبی بوده است (؟). از طرف دیگر، نظر به تاریخگذاری‌های گوناگون درباره آن پیامبر ایرانی، بعضی از مؤلفان قدیم تصور بر وجود چند «زردشت» نموده‌اند، که البته چنین تصوّراتی قابل تصدیق نباشد «تاریخ فقط یک زردشت می‌شناسد»^۱ ریچارد فرای برخلاف این نظر گوید: «از شواهد چنین برمی‌آید که زردشت یک تن نبوده و در یک زمان نزیسته است، بلکه اطلاعات صریح درباره این پیامبر و زمان او، بیشتر دال بر غیبت است تا حضورش در یک دوران معین».^۲ البته درباره زمان و زادگاه زردشت دهها کتاب و صدها رساله و گفتار محققانه تاکنون پدید آمده، اجماع علماء بر این است که وی قطعاً از سرزمین‌های شرقی ایرانزمین (حدود فرغانه تا بلخ، یا سغدستان و به ویژه خوارزم، که همان «ایرانویج» باشد) برآمده، هم آنجاها نیز رسالت خود آشکار نموده و هم آنجا درگذشته است؛ و از جمله آثار در این خصوص اخیراً کتاب «اسطوره زندگی زردشت» تألیف استاد فقید دکتر احمد تفضلی با همکاری دکتر ژاله آموزگار (تهران، ۱۳۷۲) در پاسخ بدین مسأله که زادگاه او را از جمله با آذربایجان یکی شمرده‌اند، گوید احتمالاً چنین عقیده‌ای از زمانی پیدا شده است که دین زردشتی به غرب ایران و در جامعه مغان راه یافت، سپس در دوره ساسانی از اهمیت خاصی برخوردار شد، به گونه‌ای که همه مکانهای شرقی را با مکانهایی در غرب ایران مطابقت دادند (ص ۲۱). بدین سان، زردشتی شدن «مغان» مغرب ایرانزمین، چنان تأویل

1. Zoroaster (the prophet of ancient Iran) . 1928 . PP . 17 , 170 , 186 - 187 , 190 , 198 و 252.

۲. میراث باستانی ایران (ترجمه مسعود رجب‌نیا)، ص ۴۵.

شده که گویی زردشت خود از این سرزمین برخاسته؛ درواقع حسب قول فیلسوف هرمیپوس (ح ۲۰۰ ق.م) که دربارهٔ مغان ایران و نوشته‌های زردشتی مطالعات دقیق نموده، چنان که «پلینی» (تاریخ طبیعی، ۱/۲) گوید: «زردشت و مغان نامهای همپیوسته‌اند».^۱ اما قضیه «حزانی» یا نیمه حزانی بودن زردشت سپستان پیامبر ایرانی، که ابوریحان بیرونی از کتاب *الموالید* (منحول) منسوب به زردشت کلذانی نقل کرده، داستانی پیچیده و بس دواز است که هم بایستی کوچیدن «مغان» ماد و آذریایجان را... چنان که قبلاً بدان اشاره رفت <257> - و ایجاد قرارگاه‌ها و ماندگاه‌های زردشتی و مغانی در آنجا سبب پیدایی اسطورهٔ زردشت «حزانی» دانست، هم بر این قیاس پیدایش اسطورهٔ زردشت «کلذانی» (بابلی) توجیه تاریخی می‌یابد. باری، هیلدگارد لوی گفتار سودمند و روشنگری دارد به عنوان «نکات تطبیقی بین زردشتی‌گری و مادیپرستی حزان» که از جمله حاکی است دانشمندان هم از دیرباز پیوند تنگاتنگی میان آیین «زردشت» و نحله‌های صابیان حزان ملاحظه می‌کردند؛ چنان که فوقاً گذشت ابوریحان آن پیامبر ایرانی را «نیم حزانی» یاد کرده (و «نیم صابی») که هم کتاب ستاره‌شناسی خود را بر آیین آنان نوشته است. اما اصول مشترک این دو مذهب در چیست و کدام است؟ در یک کلمه اصل همانا: «دوگانه»‌گرایی در مذهب حزانی است: مبدأ «خیر» (اورمزد) همان سین (خدای ماء) می‌بود، مبدأ «شر» (اهریمن) همانا ترگال (خدای مرگ) که در وجود الههٔ «حزانیته» (مادر خدایان) مظهر نفوس سبعة اهریمنی تصور می‌شد... (الخ) و موارد تطبیقی دیگر بین عناصر کیش زردشتی و اصول مذهب حزانی که بشرح آمده است.^۲

<اذکاتی>.

264.2- (ص ۲۴۷). کتاب *الموالید* (= میلادها / زایچه‌ها / *nativities*) زردشت، که بیرونی در آموزهٔ حزانی وی بدان استناد کرده، باید گفت که از جمله کتابهای منحول (آپوکریفی) بر ساخته به اسم اوست؛ و از این دست کتابهای منسوب بدو، عناوین چندی راجع به علوم غریبه و احکام نجوم در متون کلاسیک (به روایت یونانیان) یاد شده؛ جکسن می‌گوید که هر چند آنها ویژگی دانشمندی دارند، چنین نماید برخی از آنها تلخیص و تجزیهٔ متن‌هایی است که ما آنها را «نشک» (= دفتر)‌های زردشتی می‌دانیم؛ و به هر حال تمام قرائن و امارات حاکی

1. *Zoroaster ...* (W. Jackson) , P . 8.

2. *A Locus's Leg* (Studies in honour of S. H. Taqizadeh) , London , 1962 , PP , 142 , 147 , 152 , 155 - 157.

از جلالت قدری است، که زردشت در عهد باستان بدان نائل گشته است. اما آن کتابها عبارتند از: (۱) پری فرسوس (دربارهٔ فحاحات) [بایستی «دربارهٔ طبیعت» باشد]، (۲) پری لیطون تیمیون (= دربارهٔ احجار کریمه)، (۳) مگیکا لوگیا تون آپوتوی زورواسترو ماگون (= برخی کلمات زردشت مغان) که همانا تنبؤات (= پیشگویی‌ها) و ملاحم کلدانی است، (۴) بیلیوی اپوکروفوی زورواسترو (= کتابهای مشکوک زردشت) و سرانجام مقصود ما (۵) استروسکوپیکا زورواسترو (= اختربینی زردشت) که اساس همین کتاب «الموالیده» (= زایچه‌ها / horoscopes) مورد بحث بوده باشد.^۱ هم اینجا بایستی دو نکتهٔ مهم (با توجه به آنچه پیشتر دربارهٔ «مغان» ماد ایران گذشت) راجع به زردشت به عنوان «ساحر» و «منجم» افزود: یکم، چون کلمهٔ «مغ» (Magi) اصولاً از نظر سمانتیک به معنای «جادو» (جادوگر) است <278>، پس در اینهمانی تاریخی «زردشت» با مغان غرب ایران - چنان که گذشت - طبعاً صفت یا نسبت صنفی (مغ) هم به مفهوم «ساحر» آمده است. دوم، چنان که از وظایف «مغ» (= ساحر) شناخت احکام نجوم (= اختربینی / ستاره‌خوانی / تنجیم) است، از قضا تلفظ جزء دوم اسم «زردشت» / زرتوشتره در زبان یونانی (Zoro - astro) «استروی» به معنای «ستاره» (اختر) باشد، که بر روی هم این اسم را خنب قول «دینون» (Deinon) أصحاب افلاطون به یونانی «ستاره‌پرست» (= اهل تنجیم) ترجمه و تفسیر کرده‌اند.^۲ اما مهمترین اصل در احکام نجوم (= اخترخوانی / زایچه‌بینی) همانا موضوع «منطقه البروج» (= کمربند پیکره‌های سپهری دوازده گانه / دائرة البروج) است، که منجمان بابلی در اواخر سدهٔ هشتم (ق.م) هر برج فلکی را به ۳۰ درجه تقسیم نمودند ($30 \times 12 = 360$ درجه) و این امر طی سدهٔ ششم (ق.م) در زمان داریوش (یکم) هخامنشی رسماً صورت تثبیت یافت؛ بلافاصله مغان بابلی مأتب ماد (= مغان «ایران» کلدانی) بروج اثنی عشر مزبور را به اسم «دوازدهان هر مزده» (Dodecateries) به مثابت خانه‌های سپهری که ستارهٔ «اورمزده» (= مشتری) بدانها درآید، در اخترنامه‌ها یا گاهنامهٔ اختری (Parapegma) خود بکار آوردند که یکی از آنها منسوب به «زردشت» است، هم از آن زمان یک چنین «زایچه‌نامه»‌های مغانی از ایران به یونان رسید که دانشمندان آن سامان نیز بدانها پرداختند. و اندر بردن می‌افزاید که بنیان نظری احکام نجوم (Astrology) همانا «اندیشهٔ دینی» است (چه گمان می‌کردند

1. Zoroaster ... (Jackson) , PP . 8 , 259.

2. History of the Persian Empire (A. Olmstead) , 1948 . P . 478.

ستارگان که نمودگار خدایان‌اند در سرنوشت آدمیان مؤثر باشند) و اساساً آیین «زروانی» مغان ایران که دین زردشتی را پذیرفت و در خود فرگشت داد، نظر به احکام سعد و نحس کواکب برحسب اتصالات آنها به بروج فلکی همانا خود «اخترکشی» (Asterareligion) است. باری، پاره‌های اختربینی «زردشت» از جمله در رساله‌های یونانی «درباره طبیعت»، «گئوپونیکا» کاسیانوس باسوس و جز اینها (بین سالهای ۳۵۰ تا ۲۵۰ ق.م) و بعدها نیز در «گزیده» (بزیدج) وتیوس والنس، «تاریخ طبیعی» پلینی رومی و جز اینها آمده است، که مفاد و مضمون آنها نیز در برخی از «یشت»‌های اختر - ایزدی اوستا (مانند: تیر یشت، بهرام یشت، و...) دیده می‌شود. خلاصه آن که احکامیان یا اصحاب تنجیم (= ستاره‌شناسان و اخترگویان) سراسر اعصار، همان «مغان» کلدانی و زردشتی ایران بودند که ذکر آنها در تواریخ یونان و روم بسی مشهور است.^۱ این مغان به اصطلاح کلدانی همانا پرستانان ایرانی کوچیده به «بابل» در عهد هخامنشی (از سده ۶ ق.م) بودند، که وظایف اداری و دولتی شاهنشاهی دربار «پارسی» را هم بر عهده داشتند؛ اقامتگاه آنان در آن دیار نزدیک «نیپوره» موسوم به «خوصتی شلو مگو شو» (= مغان / شهرک مغان) بود، یعنی نشیمنگاه مجوسان که جهت اجتناب از تماس با «دیوپرستان» بابلی مانندگاه جداگانه‌ای بشمار می‌رفت.^۲ اما کتاب پیشگفته «الموالید» (زایچه‌های ستاره‌شناختی) منسوب به زردشت، که اکنون نسخی از آن وجود دارد؛ و گویا نخست بار «داشنگمان» (V. Stegemann) آن را با عنوان «دفتر اخترخوانی زردشت» به تحریر عربی ابوالحسن علی ابن ابی‌الرجال المغربی (ح ۴۳۲ ق) شناساند و طبع کرد (Orientalia, 1937, 6/317 - 336) پایدز و کومون قسمت عمده آن را در کتاب «مغان یونانی مآب» خود چاپ کرده‌اند.^۳ هم چنین در جزو نسخ خطی دکتر داوود چلبی (موصل) مجموعه‌ای است که رساله اول «بواقیت المواقیت» از زرادشت حکیم شاگرد «بلیناس» یونانی باشد، گوید که این اثر مستخرج از کتاب «السر المکتوم» امام فخر رازی است.^۴ کتاب «سر علم» (نجوم) زرادشت از گفتار «مهان کرد بن مهرزیار» (مرزبان) به روایت فارسی سعید بن خراسان خرّه (ترجمان) از برای سپهبد «سنباده» که اینک شش

1. The birth of Astronomy (B. Van der Waerden), Leyden, 1974, PP. 128 - 130, 162, 177 - 181, 203, 287 - 291, 298.

2. The Cambridge History of Iran, Vol. 2, P. 579.

3. Les Mages Hellénisés, Paris, vol. II, 1938, 243 - 246.

* مجله مهرداد، محفل طاب، قاهره، ج ۱۳، ص ۳۰.

نسخه از آن شناخته آمده است.^۱ هم چنین از جمله «نمودار»های زایچه‌شناسی (م. موالید) نسخه عربی کتاب «القرانات» از زرادشت حکیم (مانند کتاب «احکام القرانات» جاماسب حکیم) وجود دارد (پاریس / ۲۴۸۷) که جملگی مجعول‌اند، بنیان آنها چنان که گذشت «یونانی - سریانی» (هرمسی) باشد که بسا اصل پهلوی آنها هم برگردان از متن سریانی (یونانی) حواریان بوده است. به هر تقدیر، کتاب نجومی منسوب به «زردشت» (موالید / قونان / سوزدرجات) ناسده‌های پسین هم دستنامه اخترشناسان بوده، حتی ملّا مظفر گنابادی (ن ۱ ص ۱۱ هـ) در کتاب «تنبیها» خود از آن گفتاورد نموده است.^۲ استاد نالینو هم گوید که نقل گفته‌های «زردشت» در احکام نجوم، دلیل ضروری بر آن نباشد که کتابهای قدیمی فارسی در این فرق، حتماً منسوب به او وجود می‌داشته است؛ چه هرگز معقول نیست که خود زردشتیان چنین کتابهای مجعولی، این گونه به پیغمبر و صاحب شریعت خود نسبت داده باشند. حدس من آن است که اعتقادات منتسب به «زردشت»، در کتاب‌های احکامی عربی قدیم، بسا که از مصنفات یونانی و سریانی استخراج شده است.^۳ <اذکائی>.

۲۶۵- (ص ۲۴۷). اسپهبد مرزبان بن رستم (جیل جیلان) از شهریاران باوندی «فریم» طبرستان، که بیرونی تبار خاندانی ایشان را (طرز / ۳۹) در ذکر نام پدرش اسپهبد رستم شروینی (۳۵۳- ۳۷۰ هـ. ق.) <75> دانی امیر شمس‌المعالی قابوس زیاری <۱> یاد کرده؛ اسپهبد مرزبان بن رستم (ح ۳۷۵- ح ۴۰۰ ق.) که گویا بر بخشی از گیلان هم فرمانروایی یافته بود، در امر سیاست با پسر عمه‌اش «قابوس» و شمشگیر (۳۶۶- ۴۰۳ هـ. ق.) راد سازش و همپاری پیش گرفت؛ وی از دانایان و ادیبان روزگار خود بود که دانشمندان محضر او را مفتنم می‌شمردند. آوازه نام وی همانا به سبب تألیف کتاب «مرزبان نامه» به زبان طبری است، که در اوایل سده هفتم (هـ. ق.) سعد وراوینی آن را به نثر فارسی متکلفانه تحریر کرده، دیگر آن که سپهبد مرزبان دیوان اشعاری هم به زبان طبری با نام «نیکی نامه» داشته است. چنان که در تعلیقه <۱> (شرح «قابوس» زیاری) گذشت، بیرونی پس از برافتادن خاندان «شاهیه» افریقی (عراق) در خوارزم (۳۸۶ هـ. ق.) ناگزیر روی به خراسان و ری آورد (۳۸۷ هـ) که یک چند با

۱. جاویدان خرد (مسکوبه)، مقدمه (استاد دانش بزره)، ص ۱۰.

۲. گاهنماری در ایران قدیم (تقی راده)، ص ۳۱، ۳۱۴، ۳۱۵ / بیست مقاله (همرا)، ص ۸، ۳۲، ۵۶۷.

۵۶۸

۳. تاریخ نجوم اسلامی. ترجمه احمد آرام، ص ۲۳۶- ۲۳۷.

حالی پریشان در آنجا بسر برد؛ پس چون به سبب اشتغالات پادشاهی سیده خاتون صادر مجدالدوله دپلمی (۳۸۷ - ۴۲۱ ه. ق.) نتوانست به دربار «ری» بپیوندد <507> از آن جا ظاهراً به دعوت اسپهبد مرزبان بن رستم شروینی رهسپار طبرستان شد، که یک چند هم در نزد وی بزیست (۳۸۸ ه.) تا آن که هم به توسط او به دربار قابوس زیاری در گرگان راه یافت. بیرونی به پاس توجهات و محبت‌های اسپهبد (جین جیلان فذشو ارگرو شاه) امیر ابوالعباس مرزبان بن رستم بن شروین (باوندی) کتاب «مقالید علم الهیته» (آنچه در پهنه کره رخ می‌دهد) را به نام و برای او نوشت (در ۱۵۵ برگ) که وجود دارد و چاپ هم شده است؛^۱ به علاوه، بیرونی چند جا شنیدارهای خویش را از سپهبد مرزبان یاد کرده، چنان که در اخبار «مانی» و فقره‌ای در باب زناشویی «خوانه داسی» زردشتی و جز اینها گفتاورد نموده است (طرز / ۲۰۹، طف / ۷۵). باید افزود که دختر اسپهبد مرزبان، زن اسکندر بن قابوس، مادر ابوالمعالی کیکاووس مؤلف «قابوسنامه» بوده است. <اذکائی>.

266- (ص ۲۴۸). لغیثاغورس تلمیذان... (= شاگردان فیثاغورس) چنان که آمونیوس در کتاب «آراء فلاسفه» یاد کرده... (الخ). قصد ما از این تعلیقه ابضاح یک مطلب بکلی عوضی است این که، چنان که در تعلیقه آتی <267> هم بیاید، داستان مشهور شاگردی فیثاغورس در نزد «زردشت» (- یعنی «مغان» ایران) و اخذ مذهب مغان، در روایت آمونیوس دروغین عکس قضیه واقع شده. یعنی «زردشت» شاگرد «فیثاغورس» و انمودگشته و بر مذهب او رفته است) و ابوریحان بیرونی محقق کبیر هم این «مزیفه» احمقانه را (به قول خودش) باور کرده و بی هیچ نقد و نظری آورده است. ما بی آن که در صدد اثبات شاگردی فیثاغورس به نزد زردشت (- مغان) باشیم که از مشهورات تاریخ است، تنها شاگردهای فیثاغورس را یاد می‌کنیم؛ مؤلف محقق ما از «گافی» که کرده خجالت بکشد. اما پیشتر سزااست که هم درباره «فیثاغورس و ایران»، صحیح‌ترین و واقعی‌ترین روایات را هم از یک مؤلف اسلامی آنهم دوست سال پس از بیرونی - یعنی - ابن ابی اُضیبعه گفتاورد نماییم، که منجمله به نقل از مقاله اول کتاب «اخبار الفلاسفه و قصصهم» فرفوربوس صوری گوید: «فیثاغورس در زمان کوروش بود - که سی سال پادشاهی کرد - و پس از او پسرش کمبوجیه پادشاه شد، که

۱ کتاب مقالید علم الهیته (للبیرونی)، تحقیق و ترجمة (مترسبه) مادی نیریز دی بارت، دمشق، المعهد

تقصرتی، ۱۹۸۵ // *Kitāb maqālid' ilm al-Hay'a (la trigonométrie sphérique chez les Arabes //*

de l'Est...), ed. et tra. Par Marie - Thérèse De barnot, Damas, 1985.

فیثاغورس در حیات بود؛ پس وی به بابل آمد و با سران «کلدانی» ها پیوند یافت، در نزد «زرباطا» درس گرفت، پس وی چنان که دوستان را می‌سزد بدو بیش بخشید.^۱ اما، «آمونئوس» (Ammonius) مذکور در دوران کلاسیک دو تن بیش نبوده باشد: یکی «آمونئوس» حمال (Saccus) اسکندرانی (سده ۳ م) که مسیحی زده بود، لیکن به مذهب قدیم یونان بازگشت و گویند «فلوطین» (سده ۳ م) فیلسوف نوافلاطونی نزد وی تعلّم نمود؛ شاگردان وی جملگی از نوافلاطونیان بودند ولی او هیچ چیز نوشت، ترجیح داد فلسفه‌اش مکتوم بماند که البته شاگردان بهی از آن چیزهای رازآمیز را منتشر کردند. دوم «آمونئوس» پسر هرمیاس اسکندرانی (سده ۶ م) شارح آثار ارسطو و «فرفوریوس» صوری، که شاگرد پروکولوس (برقلس) دهری و استاد داماسکیوس و یوحنای نحوی بود.^۲ گمان ما بر آن است که مراد بیرونی از «آمونئوس» صاحب کتاب «آراء الفلاسفه» (پیشگفته) همین یک بوده باشد، لیکن در مراجع و مظان شرح حال وی چنین کتابی اصلاً از تألیفات وی یاد نشده؛ ظن غائب آن که «آمونئوس» مزبور مرجع بیرونی شخصی مجعول، آنچه را هم که روایت کرده (نظر به پرت و پلاگویی‌ها) منحول باشد. اما شاگردان فیثاغورس (۵۸۰ - ۵۰۴ ق.م) دو تن نامیده به موجب تطبیق اسامی آنها در معجم رجال عتیق، همانا یکی پیش از وی و دیگری پس از او بوده‌اند، اصولاً چنان که متعارف است مراد پیروان مکتبی او باشند. یکم، گلابوکوس (قلایوس؟) خویوسی (یا) ساموسی / Claucus of Chios (حدود ۶۱۷ تا ۵۶۰ ق.م) که در زمان «آلیاتس» پادشاه نیدی می‌زیسته، صنعتگر یونانی و مخترع صنعت لجم‌کاری است (ربطی به فیثاغورس هم ندارد). دیگری، فیلولائوس (فیلکوس؟) کروتونی / Philolaus of Croton (سده ۵ ق.م) یک فیثاغوری مذهب معاصر یا «سقراط» حکیم (۴۷۰ - ۳۹۹ ق.م) که او را نخستین جامع آثار مکتب «فیثاغورس» دانسته‌اند، بعضی آراء طبیعی و نجومی هم موافق با آن مکتب از وی نقل کرده‌اند،^۳ والسلام. چنین نماید که داستان شاگردهای کذایی فیثاغورس به روایت «آمونئوس» دروغین که بیرونی نقل کرده: قلایوس به هند رفت و برهمنان آنجا را به مذهب فیثاغوری درآورد، فیلکوس هم به بابل آمد و «زردشت» پیامبر

۱. سون الانباء، فی طبقات الاطباء، بیروت، ۱۹۶۵، ص ۶۴ و ۶۵.

2. The Oxford Classical Dictionary, 1957, P. 44, 1

مقدمه بر تاریخ علم (جورج سارتون)، ترجمه صدری افشار، ج ۱، ص ۳۶۶ و ۴۸۲ - ۸۳.

3. The Oxford (ibid) , 388 , 682 . / ۱۸۴ و ۱۷۵ ، همان، ۱۲۵ و ۱۸۴ .

ایرانی را (که خودش صاحب مذهب بود) به همان مذهب کذا گرفتارش کرد (۱؟) حکایت «خسن و خُسن هر سه دختران مغاویه بودند» است. من نمی دانم بیرونی محقق نابغه و نقاد باریک بین چرا بعضی وقتها چنین می لغزد، چه این قدر نفهمیده که به فرض صحت قضیه «زردشت» اخذ مذهب فیثاغورس را در بابن، منطقی و متعارف هم آن بوده باشد که زردشت بار سفر بسته و به ساموس ایتالیا رفته باشد و از محضر فیثاغورس «مستفیض» گشته و هم به مذهب او درآمده باشد، نه برعکس؛ چه عکس قضیه عقلاً هم صحیح نیست، از اینرو جز یک مشت آراجیف بلاطائل منقول نباشد، که بیرونی هم آنها را تلقی به قبول کرده است. <اذکائی>.

267- (ص ۲۴۸). «مذهب فیثاغورس» که وارطوش معروف به «زردشت» آن را برگرفت ... (الخ)، عین همین تزهات را <266> که بیرونی نقل کرده، شیخ ابوحاتم رازی داعی بزرگ اسماعیلی (ح ۲۵۵ - ۳۲۲ ه. ق.) مناظر معروف با حکیم محمد بن زکریای رازی (۲۵۱ - ۳۱۳ ه. ق.) هم در کتاب مناقضه خود با وی چنین آورده است: «موزنوش» (؟) که شاگرد فیثاغورس (بثاغورس) انطاکی (؟) بود، قائل به دو بُن آفریننده شد - یعنی - نور و ظلمت؛ آنگاه «مجوس» (مغان) این قول را از او گرفتند، زیرا که وی به کشور ایران آمد؛ پس «وارطوس» که پس از زردشت جای او گرفت، آن قول را گرفت و با آیینی که مجوس - بر رسوم پیامبران بودند - درآمیخت، و دین ایشان را تباه کرد... (الخ) و بُن گفتار مجوس در اعتقاد به ضدین از این جهت است... (؟) و «فلانوس» نیز که شاگرد فیثاغورس بود، به هند رفت و دعوی نمود که فیثاغورس (بثاغورس) به هوا برآمد، دنیای طبیعت و عالم نفس و جهان عقل را مشاهده کرد... (الخ). برهمنان (برخمس ؟) هندی این قول را از او گرفتند و مردم را بدان فراخواندند، آن را هم چنان که «وارطوس» (؟) با پیروان زردشت کرد، به آیین های پیامبران درآمیخت و بدعت های بسیار نهاد، دینهای هند را پراکنده کرد... (الخ) و بنیاد این بدعتها همانا در مقالات «فلانوس» (؟) یکی از شاگردان فیثاغورس بود.^۱ تنها می توان گفت که بدبختا ملّت های ایران و هند که به حرف های یک «موزنوش» (؟) و «فلانوش» (؟) بثاغورسی، دین و ایمان قدیم و قویم خود را یکباره و بی هیچگونه ایستادگی از دست دادند و به ورطه ضلالت افتادند (؟!). بیچاره و وامانده و گول و نادان و «هالو» و «نبو» مغان غرزانة ایران و برهمنان اندیشمند هندوستان که به حرف یک تازه واردی مثل

۱. اعلام النبوة، طبع العاصی - اعرانی. تهران، انجمن فلسفه، ۱۳۵۶، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

گوسفندهای سر براه به چالۀ عقاید بشارغوری درغلتیدند (۹۱). این یادهای ابلهانه را اگر ابو حاتم اسماعیلی گفته، از روی جهل و بیسوادی و حماقت جبلّی و غرض و مرض است و معفو باشد، ولی یک چنین مزخرفاتی از ابوریحان بیرونی مطلقاً قابل اغماض نباشد؛ ماکه واقعاً هنوز از حیرت خود در باب این فقره نقل او بیرون نیامده ایم. <اذکائی>.

26۸- (ص ۲۴۸). آذرباد بن مارسفند... (موبدان موبد...) از نامورترین دبیران زردشتی آذرباد مَهْر / ماراسپندان گیلانی (۲۹۰ - ۳۷۱ م) در زمان شاپور (دوم) ساسانی (۳۰۹ - ۳۷۹ م) مجلّد دین مزدیسنا و از مدوّنان و مفسّران اوستا، جامع کتاب «خرده اوستا» (در ادعیه و اذکار) که حسب روایات زردشتی وی پس از تدوین اوستا، برای اثبات صحّت متن «سوگند» یاد کرد (این که روی گذاشته بر سینۀ او ریختند و آسیبی ندید) و بدین طریق اختلافات دینی از میان برداشت. سخنان پندآمیز (- اندرزه‌های) آذرباد مَهْر اسپندان چهار دفتر است: (۱) پندنامه، خطاب به پسرش «زردشت» که از نسخه‌ی اصل پهلوی آن بهری حدود / ۱۷۳۰ کلمه بر جای مانده است. (۲) واژه‌ای چند، از آذرباد مهراسپندان که وصایای او هنگام وفات نزدیک به / ۱۲۷۰ کلمه باشد. (۳) یادگاریه، یا اندرزه‌های (پسینیان) و «تیت» (= توبه) نامه، خفیفّت روزها و جز اینها؛ ولی یکی از اندرزه‌های موبد آذرباد، همان قانون طلایی اخلاق در سراسر اعصار بشری است: «آنچه برای خود نپسندی بر دیگری روا مدار». (۴) اندرزننامه کهنه کوچکی که به خواست یکی از شاگردان ۲۱ پند همگانی تقریر کرده است. اما چنان که گذشت نام پسر وی «زردشت» بوده (۳۴۱ - ۴۰۰ م) که هم موبدان موبد زمان اردشیر (دوم) ساسانی (۳۷۹ - ۳۸۴ م) بشمار می‌رفت؛ چون او را مضاف به اسم پدر «زردشت آذریادان» خوانده‌اند، همین خود بسا منشأ التباس و انتساب «زردشت» پیامبر فریانی به «آذریادان» شده است <264>. باری، از او نیز «پندنامه زردشت» برحاست، که گزیده «اندرز پوریوتکیشان» هم نام دارد (ح / ۱۴۳۰ کلمه) و در پایان آن شعری از خود درباره‌ی گذران بودن زندگی و خواسته‌های گیتی در پیوسته است.^۱ <اذکائی>.

269- (ص ۲۴۸). «إحراق اسکندر (نسخه اوستا را...) که داستان آن مشهور است، از جمله بنا به ارنویریژنامه پهلوی: «اوت این دین چگون همک آسناک اوت زند آپرگاو - پوستیهای ویراستک اوت پت آپ ی زَر نیستک اندر استخری پانپکان پت دژ نیست نهات ایستات.

۱. فهرست منقّل الفهرست اب اذکائی، ص ۱۲۱ - ۱۲۲، / خرده اوستا (پورده نوود)، ص ۳۰ - ۴۱ /

مزدیسنا و ادب، پاریس (دکتر معین)، ص ۱۵۳ - ۱۵۶.

اوت آوی پتیارک ی و تبخت ی اهرموگ ی در وندی اُناک - کرتار آلکسندری هرومائیکی ی
 موژراییک - مانیشن اُپُر آورت اوت بسوخت، (ب ۷، ۸). معنای عبارت همان است که
 طبری و مسعودی و بلعمی و بیرونی و مرغنی و دیگران هم یاد کرده‌اند: «در سال سی‌ام
 پادشاهی گشتاسپ، زردشت سپینمان پیامبری آشکار نمود، که گشتاسپ آیین او پذیرفت.
 پس کتاب زند و اوستا که زردشت بیاورد، او بفرمود آن را بر دوازده هزار پوست پیراسته‌گاو
 به آب زر نشتند؛ آنگاه گشتاسپ آن را در گنجخانه خویش در اصطخر پارس - که بدان دژ
 نبشت - گویند - بنهاد، و هیربدان بر آن بگماشت، و غدغن کرد که آن را به عوام نیاموزند؛ پس
 آنجا پیود تا اسکندر رومی بدکردار بیامد، و آن کتاب دین - دوازده هزار پوست گاو - را
 بسوخت».^۱ باری، مسأله زمان و مکان و اوضاع و احوالی که در آن به نوشتن متن اوستا
 پرداخته آمد، و تاریخهای کتب (-نسکها) و نحوه تدوین آنها یکی از پیچیده‌ترین مسائل
 ایران‌شناسی است. آنچه از روایات زردشتی برمی‌آید، چنان که گذشت متن اوستا در زمان
 هخامنشیان نبشته بر پوست‌های گاو وجود داشته، که در کاخهای استخر گویا در «پیشی
 یاواداه (= دژ نبشت) از آن حفاظت می‌شده، تا آن که ظاهراً نسخ مزبور توسط اسکندر
 مقدونی نابود گردیده است؛ سپس در زمان ولاش / بلاش یکم اشکانی (۵۱-۷۷ م) کوششی
 از برای احیاء و تحریر مجدد متن اوستا بعمل آمده، پس متن جدید به آتشکده گنج «شیزه
 تخت سلیمان (اورمیه) سپرده شده است. در این خصوص عین عبارت «دینکرد» (طبع مدن،
 ص ۴۰۵، س ۱۲ - ص ۴۰۶، س ۲۲ / ص ۴۱۱، س ۱۵ - ص ۴۱۳، س ۱۳؛ طبع سنجانا،
 کتاب ۳، بند ۴۲۰ / کتاب ۴، بند ۱۵) با خواننده‌های «وست» و «بیلی» از این قرار است:

«اصل دینکرت (= اوستا) هم در زمان گشتاسپ تدوین شده بود، دنا پسر دارا دستور نگهداری
 دو نسخه از تمام اوستا را داد، که یکی را در گنج ششپایگان و دیگری را در دژ نبشت نگه
 دارند. هنگامی که اسکندر گجسته به ایران‌زمین آمد، همه نوشتارهای دژ نبشت سوخته شد،
 نوشتارهای گنج ششپایگان را اسکندر گفت به یونانی ترجمه کردند. آنگاه و لخش / بلاش از
 تبار اشکان در هر ناحیتی که پیش آمد، دستور داد تا گنجینه‌ها و یادمان‌های پادشاهی را
 نگهداری کنند. متون اوستا و زند را همان گونه که با نقل شفاهی به روایت پرستانان

۱. تاریخ الرسل و السلوک، فیدن، جلد ۱، ص ۶۶۶ / مروج الذهب (طبع بلژا)، ج ۱، ص ۱۷۱ / السنییه و

الاشتراف، لیدن، ص ۹۱ / تاریخ بلعمی (طبع بهار)، ص ۶۵۷ / تاریخ غره‌الاسیر (طبع زونبرگ)، ص

۴۸۵ / فهرست ماقبل الفهرست (تألیف)، ص ۳۵.

عالی‌مقام فرا آمده بود - گرد آوردند، تا زمان اردشیر بابکان که هیرید تنسر مأمور تدوین آن شد. شاپور پسر اردشیر همه نسخه‌های هند و روم (- یونان) و دیگر جایها را گرد آورده، نیز نوشته‌هایی که از دین جدا بودند (- متون غیر دینی) درباره پزشکی و ستاره‌شناسی، حرکت و سکون، زمان و مکان، ماده و خلقت، کژن و فساد، فرگشت و بالش، و دیگر فنون و صناعات که در هندوستان و روم (- بیزانس) و دیگر کشورها پراکنده بود، همه را دوباره گرد آورد و آنها را با اپستاک یکی کرد، از این مجموع نسخه‌ای فراهم آمد که باز آن را در گنج شیپگان نهادند^۱. در تفسیر این فقره باید گفت که سوختن اسکندر کیشنامه‌ها و دانشنامه‌های ایرانی را، چندان اهمیت ندارد که نسخه‌های آنها را دستور داد به یونان و مصر (- اسکندریه) بردند، متن آنها را کمابیش به یونانی ترجمه کردند که در دسترس حکیمان و عالمان مغرب‌زمین قرار گرفت؛ بدین سان حکمت‌ها و علوم ایرانی که از سده‌های ششم و پنجم (ق.م) هم به طریق اخذ و اقتباس از «مغان» ماد به مصر و یونان راه یافته بود، اینک به طور مستقیم از طریق ترجمه و مطالعه متون آنها یکسره در جهان باستان انتشار وسیع یافت؛ در حقیقت ما بایستی بجرم کتابسوزی اسکندر را بدین «خیر» علمی‌اش ببخشاییم، هم بدین واقعه مهم در تاریخ علم و فلسفه نظر به امر «نشر» و «اشاعه» (diffusion) که موجب تحولات عمیق و دورانساز در روند دانش و فرهنگ بشری گردید، ایرانیان سزاست و باید استناد کنند و هم بدان بخود ببالند. اوستاشناس نامدار «گلدنر» (K. Geldner) در باب منشاء و تاریخ اوستا گوید که هرمیپوس از میری (سده ۳ م) درباره نوشته‌های «زردشت» سخن گفته، می‌نویسد که آموزه‌های مفاتی براساس اقوال زردشت، شامل دو میلیون «بیت» بوده است، این خبر را پلینیوس در تاریخ طبیعی (۲/۳۰) و دیوجن لائرتی در زیستنامه فیلسوفان (ب ۶) نقل کرده‌اند. هم چنین، نیکلای دمشقی، دیوکریسوستوموس، استرابون و پوزانیاس درباره «مغان» (Magia) زردشتی - که همان روحانیان ایران باشند - سخن گفته، از «کتاب» (اوستا) ایشان یاد کرده‌اند. فیلون بایبلوسی (فیلسوف) یهودی اسکندرانی (ح ۸۰ - ۱۳۰ م) نیز از نوشته‌های «ایرانیان» سخن گفته، از جمله این که نوشته‌های «زردشت» متضمن اشعار فلسفی درباره خدای برین می‌باشد. اوسیبوس تاریخ‌نگار رومی در عهد ساسانی هم از نوشتارهایی

1. *The Dinkard*, vol. IX, pp. 569 - 570, 577 - 578. / *Pahlavi texts* (Wied), 4, p. 241. / *Zoroastrian Problems* (Bniley), pp. 81, 217 - 218. /

ریاز، و ادبیات پهلوی (تارادیا)، ص ۶۸. فهرست مافیل النهرست (ادکانی)، ص ۶۲.

سخن می‌گوید که زردشت آنها را تصنیف کرده، چنان که «دینکرد» گزارش نموده (به شرح فوق) اردشیر بابکان از موبد «تسره خواست تا متن آنها را تصدیق شرعی نماید؛ آنگاه موبد آذریاد ماراسفندان هم در زمان شاپور دوم (۳۱۰ - ۳۷۹ م) متن اوستا را تدوین و تأیید کرد، تا آن که در عهد خسرو (یکم) انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹ م) تحریر و ترجمه پهلوی آن نیز فراهم شد.^۱ موزخان اسلامی هم چنان که پیشتر گذشت تقریباً روایت «دینکرد» را نقل کرده‌اند، اینک از جمله به قول امیر ابوالوفا میسر بن فاتک امری (در کتاب مختار الحکم) پسندیده می‌کنیم که گفته است «چون اسکندر کشور داریوش و از جمله فارس را تصرف کرد، کتابهای دین مغانی را بسوخت؛ و کتابهای نجوم و طب و فلسفه را نگهداشت، که آنها را به یونانی ترجمه کرد و به کشور خود فرستاد، آنگاه اصل آنها را هم بسوخت.»^۲ <اذکائی>.

270- (ص ۲۴۹). جاماسپ... (وزیر بشتاسف و کتاب او) که در اوستا از خاندان «هوگوا» (Hvovga) یاد شده، هم از خردمندان و دانایان روزگار که او را «حکیم» خوانده‌اند، هم از فرمانران که وزیر و پیشکار «ویشناسپ» شاه کیانی بوده است. برادر «جاماسپ» (Jāmāspa) فراشتوشترا نیز وزیر بزرگ ویشناسپ (گشتاسپ) شاه، پدر زن «زردشت» سپتمان پیامبر و خود جاماسپ داماد زردشت بود، یعنی «پوروچینسا» یکی از سه دختر زردشت را در حباله نکاح داشت (پسنا ۳/۵۳). جاماسپ حکیم رایزن و وزیر شاه برخی کارهای سحرآمیز از برای گروندگان به دین زردشتی انجام می‌داده، یا پیشگویی‌ها درباره‌ی آینده‌های آینده نموده که در کتابهای پهلوی آنها را از «حکمت» او دانسته‌اند. جاماسپ حکیم (بنا به اشارت «دینکرد» که گذشت) نخستین کسی است که آموزه‌های زردشت را در کتاب اوستا جمع و تدوین کرد، گویند نوشتن «اوستا و زند» را جاماسپ حدود سال ۵۹۱ (ق.م) به انجام رساند؛ آنگاه وی پس از زردشت که موبدان موبد و پیشوای دین شده بود، بنا به وگزیده‌های ذات سپرم (۹/۲۵) در ۶۴مین سال دین و ۱۶ سال پس از رحلت زردشت، چنان که جکسن و پیروان او معتقدند هم به سال ۵۶۷ (ق.م) درگذشت.^۳ اما نبتوات یا ملّاحم (= پیشگویی‌های) جاماسپ حکیم ظاهراً پس از برافتادن خاندان هخامنشی، تسخیر ایران از طرف اسکندر مقدونی و استیلای شاهان سلوکی بر سرزمین‌های آسیایی، تدریجاً هم از بطن

1. *Grundriss der Iranischen Philologie*, B. II, PP. 32 - 34.

۲. *عیون الانباء* (ابن ابی اصیبعه). ص ۱۸ / *نهرست مافیل العهرست* (اذکائی). ص ۶۲، ۹۱، ۹۲ و ۹۹.

3. *Zoroaster*... (Jackson). 1928, PP. 21, 67, 76, 117, 136, 137, 181.

جنبش ضد هلنی «مغان» زردشتی ایران شکل گرفته است. پیشگویی های جاماسپ وزیر «گشتاسپ» که در محافل غیر ایرانی به عنوان «ملاحم گشتاسپ» (Apocalypse d' Hystaspes) آوازه پیدا کرد، با پیشگویی های «بهمن یشت» (سده ۳ ق.م) همانندی بسیار دارد، حتی منشأ این دو دفتر را یکی دانسته‌اند که بیانگر علائم ظهور «سوشیانس» (موعود زردشتی) در نوایل عصر پارسی (اشکانی) است؛ بالجملة ضد هلنی و علیه سلطه سیاسی شاهان سلوکی جانشینان «اسکندر» گجسته باشد، که در عین حال یادآور افسانه تولد «عیسی» مسیح حسب روایت «انجیل متی» است؛ می‌گویند کتاب دانیال یهودی (سده ۲ ق.م) هم که پیشگویی هایش جنبه ضد هلنی (سلوکی) دارد، بر اثر «بهمن یشت» و «ملاحم گشتاسپ» (جاماسپ نامه) و هم متأثر از آن نوشته آمده است. ملاحم ضد یونانی مزبور نویدبخش زوال فرومیان و رهنمون به احیای شاهنشاهی ایران بر آسیا باشد، چنان که در «بهمن یشت» موعود (مسیح) زردشتی «پشوتن» پسر گشتاسپ خوانده شده، در پیشگویی گشتاسپ (کتاب جاماسپ) نام وی «شاه بزرگ» آمده، هم از اینرو برآیش دوباره خوانندان هخامنشی مطلب و مراد بوده است. آنگاه در سده یکم (ق.م) مهرداد (ششم) ایرانی (اوپاتور) پونتوسی (۱۶۱ - ۶۳ ق.م) که خود را از تبار داریوش هخامنشی می‌دانست، یک پادشاه پهلوان دانشمند شرقشناس یوناندوست اما ضد رومی قهار و خستگی ناپذیر، هم به سال ۹۰ (ق.م) در جزو تبلیغات ضد رومی خود پیشگویی های گشتاسپ (= جاماسپ نامه) را به زبان یونانی ترجمه کرد، که البته زهره ضد مقدونی آن را گرفت و بر لحن ضد رومی آن افزود و تغییر داد. به هر حال، انتشار ترجمه یونانی «جاماسپ نامه» مهرداد پونتوسی، در محافل یهودی و مسیحی هم از بابت ظهور «موعود» مؤثر شد، پس آنگاه نویسنده لاتین «لاکتانسیوس» (Lactanz) هم شرحی درباره آن نوشت.^۱ اما «جاماسپ» حکیم وزیر که همچون «بزرگمهر» بختگان در عهد ساسانی، نمونه حکمت و دانایی در روزگار باستان (عهد هخامنشی) است؛ کتاب «پیشگویی» های او به زبان پهلوی بر دو بخش باشد: یکی به عنوان «جاماسپ نامک» (درباره پایان هزاره زردشت) در پاسخ به «یشتاسپ شاه» (۴ فصل) و دیگری به عنوان «یادگار جاماسپی» (درباره تاریخ جهانی ایران) برنوشته «جاماسپ» پرستار (۱۷ فصل) بر روی هم حدود ۵۰۰ کلمه، که بهری از متن پهلوی ولی بیشتر تحریر پازندی

۱. آیین شهریار، در شرح اساطیر اقدی، ترجمه دکتر مریدون بدرای، تهران، ۱۳۲۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۸۸.

آنها در دست است، اقدم نسخ «جاماسب نامه» به روایت پارسی از اوایل سده نهم (ه. ق.) می باشد. پرسش هایی که وی پاسخ گفته درباره آفرینش، تاریخ فرمانروایان از کیومرث تا لهراسب، مردم شش کشور دیگر جهان، درباره البرز و کنگدژ، ورجمکرد و ایرانسویج، هندوستان و چینیان، ترکان و تازیان و بربرها، نژادهای دگرگشته آدمی، دریازیان و جز اینها؛ و این که چرا انسان خلق شد تا به دوزخ رود، آیا مردم مازندران و ترکستان آدم اند یا دیو، کارهای نیک شاهان و دلمشغولی های ویشناسپ؛ سپس شاهان آینده ایران، خروج یشتوتن و ظهور «اوشیدر» موعود، مسائل معادشناسی و روز رستاخیز، تازش عربها و سرنوشت آینده دین، که باید گفت تاریخ سالهای ساسانیان (فصل ۱۵) بی گمان بر بنیاد یک روایت خاصی است؛ آگاهی ها درباره فرمانروایی تازیان که ۳۸۲ سال و ۹ ماه و ۷ روز و ۲ ساعت طول می کشد (که بیرونی بدان اشاره نموده / ب) (ظاهراً محاسبه ای براساس احکام نجوم درباره یک واقعه تاریخی است.^۱ بیرونی که عنوان ترجمه عربی کتاب «جاماسب» را ذکر نکرده، بایستی نظر به موضوع مورد بحث همانا کتاب «احکام القرائات» باشد که اینک هم وجود دارد. اثر موجود دیگر رساله جاماسب الی اردشیر «فی السّر المکتوم»، (= درباره کیمیا) که سرگین می گوید: بعضی در صحت این رساله در باب «صنعت» (کیمیا) تردید روا نمی دارند، چه باور کنند که جاماسب حکیم در سده سوم میلادی می زیسته، رساله کیمیایی مزبور را هم برای اردشیر (یکم) ساسانی (۲۲۶ - ۲۴۱ م) نوشته است؛ نیز گویند که وی یکی از پیروان آغازیمون بوده که بر سیمیای حرانیان استناد نموده، هم این که جاماسب از ذیمقراطیس (آبدایی) و اسطاس (مغ ایرانی) یاد کرده است. هم چنین رساله احکام نجومی «قرائات» منسوب به وی، که نالینو آن را از مجموعه لات دوره اسلامی می شمارد، ابومعشر بلخی در کتابهای خود بدان اعتماد و استناد کرده است.^۲ باری، از جاماسب نامه (پهلوی) تحریرهایی فارسی (و ترجمه بخشی دوم آن از شادروان صادق هدایت) در دست است، اما چنان که گذشت دانشمندان مخصوصاً بخش اخیر آن را که راجع به حوادث دوره اسلامی است، یکسره از مجموعه لات در علم مغیبات دانند که بی شبهات به فالنامه ها و محرم نامه ها و

1. West (in) Grundriss der Iran. Philo. B. II. P. 110 f

ربان و ادبیات پهلوی (تأ: ادبا). ترجمه نجم آبادی، ۱۳۵۵، ص ۱۷۲ - ۱۷۷. / تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، (دکتر احمد نقشب)، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۷۲ - ۱۷۷.

2. Geschichte des Arabischen Schrifttums, b. IV, P. 59.

ملاحم دانیال و منظومه منسوب به شاه نعمه‌الله ولی نیست. هم چنین تألیفات منسوب به وی در صناعت احکام نجوم و کیمیا و سیمیا، بالجمله باو‌ها و بافته‌های منجمان دروغگر قرن‌ها پس از ظهور اسلام است.^۱ <اذکائی>.

271- (ص ۲۵۲). «حدود...» (نجوم) که این یک اصطلاح تنجیمی (- احکام نجوم) است، بدین معنا که هر یک از صورت‌های بروجی به پنج بهر (حد) تقسیم شده، این بهرها تحت تأثیر سیارات خمسه (یعنی بجز خور و ماه) باشند؛ تعیین «حدود» در نظام‌های مختلف نجومی (از آن مصریان و از آن بطلمیوس) متفاوت است. <زاخائو>.

272- (ص ۲۵۲). ابن دیصان - و - مرقیون... (الخ) که درباره فرقه‌های منسوب به این دو، ابن‌الندیم گوید مرقیون حدود صد سال پیش از مانی در زمان ططوس (تیتوس) انطونیانوس ظهور کرد؛ و ابن دیصان حدود ۳۰ سال پس از مرقیون برآمد، وی از اینرو چنین نامی یافت که برود موسوم به «دېصان» زاده شد (الفهرست، ۳۳۸/۱ و ۳۳۹) و نیز رجوع شود به کتاب گوستاو فلوگل (G. Flügel) به عنوان «مانی، آموزه‌ها و نوشته‌هایش»^۲ (جستاری درباره تاریخ مانویت بر اساس الفهرست ابن ندیم) <زاخائو>. باید افزود که مرقیون (Marcion) سینیونی (ح ۸۵ - ۱۶۰ م) با ایجاد مکتب «مرقیونیه» (Marcionites) بدعتی در دین مسیح پدید آورد؛ وی در آغاز از طرفداران سرسخت مذهب کاتولیک بود، اما تحت تأثیر غنوصیان از جمله «کردو» (Kerdo) به ثنویت گرایید، قائل به دوگانگی الهیّت شد و کتاب «تصادها» را در باب اختلاف میان دو خدا نوشت. درباره مسیح هم معتقد بود که وی غیر از «عیسی» مصلوب است، او هنوز ظهور نکرده و «انجیل»‌ها را هم کمابیش قبول نداشت. مرقیون معاد را جسمانی نمی‌دانست، بلکه آن را روحانی تفسیر می‌کرد؛ وی به سبب همین اعتقادات در سال ۱۴۴ م در ژم تکفیر شد، کلیسای او در قبال کلیسای سنتی موافق با اعتقادات مزبور پدید آمد. اما ابن دیصان (Bardesanes) ادسنی / رهاوی (۱۵۴ - ۲۲۲ م) آخرین فیلسوف غنوصی که اصل وی «پارتی» (اشکانی) بود، پدر و مادرش در سال ۱۳۹ م از ایران به «ادسا» (الرها) هجرت کردند؛ وی در سال ۱۷۹ کیش مسیحی را پذیرفت، اما آثارش منبع عمده افکار «مانی» بشمار آمد. مسعودی گوید که مانی در کتب خود فراوان از مرقیون و ابن دیصان

۱. گاهنماری در ایران (نقی زاده)، ص ۲۸۷ و ۳۱۵ / تاریخ نجوم اسلامی (نابینر)، ص ۲۶۵.

2. Mani, seine lehre und seine Schriften, Leipzig, 1862 (neudruck Osnabrück, 1970) (viii + 440 P), P. 159, 161.

یاد کرده، چنان که در کنزالاحیاء بابی از برای مرقیونیه و در سفرالاسرار بابی ویژه دبصانیه مفرد نموده است. طرایق مرقیون و دبصانی کمابیش یونانی مآب بودند، آنها نیز دین موسی و تورات را انکار نموده‌اند.^۱ بیرونی از «انجیل»های اصحاب این دو فرقه یاد کرده، که با اناجیل دیگر کمابیش خلاف‌هایی دارند (طرز / ۲۳) و می‌افزاید که انجیل اصحاب مانی هم برخلاف آنهاست، اما آنچه منسوب به سلمان فارسی است همانند آن مانی باشد. اینک اهم آثاری که در شرح یا رد عقاید دو فرقه مزبور تاکنون نوشته آمده (به طور مفرد یا جمع) از این قرار است: ۱. کتاب «هارناک» (H. Harnack) به عنوان «مرقیون، مبشر خدای ناشناخته»^۲، ۲. گفتار «بولیگ» (Alex. Böhlig) به عنوان «اهریمن در آموزه مانی و مرقیون»^۳، ۳. گفتار «شیدره» (Hans Heinrich Schaefer) به عنوان «بردیسان ادسائی حسب روایت یونانی و سریانی»^۴، ۴. گفتار «وسندونک» (Og. Von Wesenedonk) به عنوان «بردیسان و مانی»^۵، ۵. گفتار «باومشتارک» (A. Baumstark) به عنوان «قول اوانیس دارائی درباره بردیسان»^۶، ۶. گفتار «بک» (Edmund Beck) به عنوان «بردیسان و تعالیم او حسب افرایم سوری»^۷، ۷. گفتار «همو» به عنوان «هیولای (ساده) مرقیون بر حسب افرایم»^۸، ۸. کتاب «میچل» (C. W. Mitchell) به عنوان «ردود افرایم سوری علیه مانی و مرقیون و بردیسان»^۹، ۹. گفتار «وجد» (G. Vajda) به عنوان «گواهی ماتریدی درباره آموزه مانویه و دبصانیه و مرقیونیه»^{۱۰}، ۱۰. گفتار «منصور بو» (M. Bou) به عنوان «عدم جواز افرایمی

۱. مانی و دین او (سید حسن نفی زاده)، ص ۲۱، ۲۶، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۴۷، ۵۲، ۵۸، ۶۴، ۶۵، ۱۵۱، ۱۶۴ و

۲۰۳، ۲۰۴ / دائرة المعارف فارسی (مصادف)، ۱/ ۱۸ و ۳/ ۲۷۴۶.

2. Murchon, des Evangelium vom finden Gott, Leipzig, 1921 / 1924.

3. (in) Makarios Symposium über das Böse (1980), Wiesbaden, 1983, PP. 18 - 35.

4. (in) Kirch. Zeits. für Kirchengeschichte, b.51 (1932), PP. 21 - 24.

5. (in) AC. OR, vol. X (1932), PP. 336 - 363.

6. (in) Oriens Christianus, 3. Serie, 8. bd., 1933, PP. 62 - 71.

7. (in) Le Muséon, 91 (1978), PP. 271 - 333.

8. (in) Christiana Periodica, 44 (1978), PP. 5 - 30.

9. Ephraim's Prose Refutations of Mani, Murchon and Bardaisan, vol. 1, London, 1912, vol. II, 1921.

10. (in) ARABICA, XIII, fasc. 2 (1966), PP. 113 - 128.

علیه تعالیم مرقیونیه و بردیصانیه و مانویه^۱، که ملاحظه می‌شود اکثر نقائض افرایم سوزی (ح ۳۷۰ م) اسقف مسیحی است. <اذکائی>.

273- (ص ۲۵۲). «مانی» (شاگرد فادرون) که دربارهٔ این فصل راجع به «مانی» و خشور، رجوع شود به همان کتاب (پیشگفتنه) فلوگل به عنوان «مانی» آموزه‌ها و نوشته‌ها بش» (لایزیگ، ۱۸۶۲ / ۱۹۷۰) <زاخائو>. لیکن از زمان فلوگل و زاخائو دربارهٔ این و خشور ایرانی آثار متشع و عالمانه متعددی خصوصاً پس از کشف متون مانوی و تورفان (ترکستان) پدید آمده، کلاً هم از طرف شرقشناسان و دینشناسان اروپایی که تقریباً تمام جوانب مانی و مانویت را بررسی و پژوهش کرده‌اند. فهرست آثار مزبور در دو کتابشناسی «مانوی» احتوا یافته، یکی اروپایی تألیف «میشال تاردیو» (M. Tardieu) به عنوان «*Études Manichéennes*» (پاریس، ۱۹۸۸، ۱۵۹ ص) و دیگری ایرانی تألیف «فرید زازی» (F. Razi) به عنوان «کتابشناسی مانی» (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲) که هر چند جامع به نظر نمی‌رسند، فعلاً هر دو از برای پژوهش‌های «مانی‌شناسی» بسیار سودمند و کارآمد می‌باشند. اینک ما از انبوه مطالعات در این خصوص تنها به چند کتاب اساسی (أمهات) پس از اثر پیشگفتنه «فلوگل» (که زاخائو یاد کرده) اشارت می‌کنیم: ۱. کتاب «کُراد کسلر» (K. Kessler) به عنوان «مانی، تحقیقات در باب دین مانوی» (۱۸۸۹) که کلاً جامع متون سریانی و بعضاً عربی در این موضوع است^۲، ۲. کتاب «ویلیامز جکسن» (A. V. W. Jackson) به عنوان «تحقیقات در مانویت» (۱۹۳۲) که متضمن گزارش سریانی تنودور بارکونای و متون (نویافته) تورفانی و پهلوی و جز اینها تعلیقات و فواید است^۳، ۳. کتاب «هائوی شارل پوئش» (H. C. Puech) به عنوان «مانیگری» (شالوده و آموزه) که از این حیث کتابی مختصر و مفید بشمار می‌رود^۴، ۴. کتاب «گشوویدن گرن» (G. Widengren) به عنوان «مانی و مانویت» (۱۹۶۱) که تحلیل‌ات عمیق دین‌شناخت وی مشهور است^۵، ۵. کتاب «اوتا کر کلیم» (O. Klima) به عنوان «زمان و حیات مانی» (۱۹۶۲) که هم تخصص و تضرع وی بر آیین‌های «مزدک»

1. (in) *Orientalia Christiana Periodica*, t. 50 (1984), pp. 331 - 346.

2. *Mani, forschungen über die Manichäische religion*, Berlin, 1889

3. *Researches in Manichaeism* (with Special reference to The Turfan fragments), New York . Columbia University, 1932.

4. *Le Manichéisme (fondateur - sa doctrine)*, Paris, Civ. du sud, 1949.

5. *Mani and Manichaeism*, Stuttgart, 1961 (English tr. by Ch. Kessler), London, 1965.

و «مانی» اشتهاور دارد^۱، ۶. کتاب «ماری بویس» (M. Boyce) به عنوان «خواننداری از متون مانوی فارسی میانه و پارتی» (۱۹۷۵) که هم بررسی‌های دین شناخت ایرانی وی بی‌نیاز از تعریف است^۲، ۷. کتاب مشهور «سید حسن تقی زاده» به عنوان «مانی و دین او» (۱۳۳۵ ش) متضمن رساله «مانی و مانویت» (عمده براساس کتاب «پوئش» قرائن‌سوی مذکور) به انضمام «متون عربی و فارسی» (هم درباره مانی و مانویت) تألیف «احمد افشار شیرازی» (مذیل به فهرست مراجع غربی) که جامع‌ترین کتاب در زبان فارسی مخصوصاً از حیث مواد عربی در این خصوص می‌باشد. اما درباره سالشمار زندگی «مانی» (۲۱۷ - ۲۷۷ م) که بیرونی حسب اشارت کتاب «شاپورگان» وی، چنان که در تعلیقه <181> گذشت، مبدأ تاریخگذاری سال‌مشناسی «ساسانیان» را روشن کرده است؛ یک بار دیگر در همین بهر (بند) تصریح می‌کند که «ولادت مانی در سال ۵۲۷ منجمان بابل (تاریخ اسکندر) و چهارمین سال از پادشاهی «افریان» ملک - یعنی - «اردوان» (چهارم) اشکانی (ح ۲۱۳ - ح ۲۲۴ م) بوده، در ۱۳ سالگی‌اش به سال ۵۳۹ تاریخ بابل (اسکندر) که دو سال از پادشاهی اردشیر بابکان (شاهنشاه) ساسانی (۲۲۴ - ۲۴۲ م) گذشته بود بدو وحی رسیده است (طو / ۱۱۸ و ۲۰۸). تدفیقات گاهشناسی و تطبیقات تاریخی شادروان سید حسن تقی‌زاده در این خصوص مفصل و مشهور است، که ما خلاصه نتایج تحقیق سی ساله وی را از باب ضبط صحیح و قطعی جهت استفاده و استناد در مطالعات «مانی‌شناسی» نقل می‌کنیم: ۱) ولادت مانی روز ۱۴ ماه آوریل سال ۲۱۶ یولیانی (یا به احتمال دیگر) اوایل مارس سال ۲۱۷ مسیحی (مطابق با هفتم آدارو بابلی سنه ۵۲۷ سنوکی قمری) بوده است. ۲) نخستین وحی در ۱۳ سالگی‌اش به سال ۲۲۸ - ۲۲۹ میلادی (مطابق با سنه ۵۳۹ تاریخ سلوکی) بدو رسیده است. ۳) اعلان رسالت وی در ۲۴ سالگی به سال ۲۴۰ م بوده که هم از سال ۲۴۱ م آغاز سفر نموده، حدود ۲ سال (۲۴۱ - ۲۴۳ م) در نواحی هندوستان به تبلیغ دین خود پرداخته است. ۴) حضور وی به نزد شاپور (یکم) ساسانی (۲۴۲ - ۲۷۳ م) روز یکشنبه اول ماه نیشان بابلی // ۹ آوریل سال ۲۴۳ م در تیسفون - یعنی - روز تاجگذاری رسمی آن پادشاه بوده که هم وی رسالت خود اظهار می‌نماید، این زمان مصادف با دومین یکشنبه پس از عید

1. *Manis Zeit und Leben*, Prag, AK, Wiss., 1962.

2. *A reader in Manichaean Middle Persian and Parthian Texts* (with notes), ACTA IRANICA, vol. II, Liège, 1975.

فصح (مسیحی) و چهارمین یکشنبه پس از جشن «بم» (مانوی) یاد شده است. ۵) وفات مانوی در ۶۰ سالگی اثر بر طبق اسناد تورغان روز دوشنبه ۴ شهریور ماه ایرانی // ۱۴ (۱۹) فوریه ۲۷۶ م، ولی علی التحقیق و تقریباً به طور قطعی روز ۲۶ فوریه ۲۷۷ م (مطابق با روز چهارم ماه اردو بابلی سنة ۵۸۷ سلوکی) در اواخر پادشاهی بهرام (یکم) ساسانی (۲۷۴ - ۲۷۷ م) سه روز پیش از جشن «بم» مانوی رخ داده است.^۱ اما این که بیرونی مانوی را شاگرد «فادرون» یاد کرده، چنانکه آرتور جفری می‌گوید، این کلمه به احتمال قوی تحریف اسم «فاردون / قردون» (Kerdun) غنوصی ثوری مذکور <272> معلّم مرقیون سینوپلی (ح ۱۸۵ - ۱۶۰ م) بوده است.^۲ <اذکائی>.

274- (ص ۲۵۳). مردینو من نهر کوئی الاعلی... (الخ) که باقوت حموی از ابن آبراهه «کوئا» یاد کرده (معجم البلدان، ۴/ ۳۱۷) ولی از «مردینو» (کذا) نام نبرده است <زاخانلو>.

275- (ص ۲۵۳). یحیی بن نعمان نصرانی (فی کتابه...) که از دیگر منابع بر من شناخته نباشد <زاخانلو>.

276- (ص ۲۵۴). جبرئیل بن نوح نصرانی (فی جوابه عن ردّ) یزدان‌بخت (علی النصاری) که این جبرائیل بن نوح بر من شناخته نباشد، اما «یزدان‌بخت» وازی از رئیسان مانوی در زمان خلیفه مأمون عباسی (۱۹۸ - ۲۱۸ هـ.ق.) بود؛ بنگرید کتاب «مانی» (پیشگفته) فلوگل (ص ۹۹، ۱۰۸، و...) <زاخانلو>.

277- (ص ۲۵۴). «مزدک بن همدان» (من لاهل نسا) که ابن ندیم دو کتاب درباره «مزدک» یاد کرده، یکی از ابن المقفّع (الفهرست / ۱۱۸) و دیگر از ابان بن عبد الحمید (ص ۱۶۳) و همو بابی درباره «مزدک» مفرد نموده است (ص ۳۴۲) <زاخانلو>. اینک ما تنها سه اثر برجسته را درباره «مزدک» یاد می‌کنیم: (۱) سلطنت قباد و ظهور مزدک، از آرتور کریستن سن (ترجمه احمد بیرشک، تهران، ۱۳۲۰) که در پی جستار استاد نولدکه بدان پرداخته است. (۲) مزدک (تاریخ جنبش اجتماعی در ایران ساسانی) از «اوتاکر کلیما»^۳، که به عنوان «تاریخ جنبش مزدکیان» (ترجمه دکتر جهانگیر فکری نوشاد، تهران، ۱۳۵۹) انتشار یافته است. (۳)

۱. کاهنماری در ایران قدیم، ص ۲۱۴ و ۲۱۹. / بیست مثاله (نقی زاده)، ص ۴۳، ۱۱۵، ۲۳۸، ۲۲۸ - ۲۵۲.

۳۰۸، ۳۰۹، ۳۵۰، ۵۵۲ و ۵۵۳

2. Al - Biruni Commemoration Volume . Calcutta , 1951 , P . 149.

3. Mazdak (Geschichte einer Sozialen bewegung im Sassanidischen Persien) , Praha , 1957.

پیوستار درباره تاریخ مزدک گرامی^۱، هم از اوتا کر کلیما (O. Klima) که هم دکتر جهانگیر فکری ارشاد به فارسی ترجمه کرده است (تهران، توس، ۱۳۷۱) و این که بیرونی او را از شهر «نسا» یاد کرده، ما طی گفتار خود به عنوان «نساهای باستان» گفته ایم که اگر صحت قول بیرونی به اثبات رسد، «نسای» زادگاه مزدک برحسب قرائن کاملاً معین و مبرهن بایستی «نسای» مرو (میان «مرو» و «بلخ») بوده باشد.^۲ <اذکائی>.

278- (ص ۲۵۶). «... المجوس فقد قيل ايضاً آله من النجاسة...» (الخ) که بیرونی باز در اینجا «غلط» کرده (ریشه واژه را از «نجاست» فراموده) و در حقیقت قلم خود را با تفوه بدین کلمه به «نجاست» آلوده است؛ هم چنین معنای «جاسوس» که از حمزه اصفهانی برای کلمه «مجوس» نقل کرده، جز بر جهالت و پنداریابی که در فقه اللغة عوامانه متداول است - دلالت ندارد؛ و نیز این که گوید «فارسیان» (ایرانیان) را نسبت به «فارس بن یهودا بن یعقوب» چنین نامیده اند، جز یک مشت لاطاللات یهودانه (اسرائیلیات) احقانه بیش نباشد. به طور کلی، مطالب این بهره تنها غیر علمی و نامحققانه است (خواه از بیرونی یا حمزه) بل همانا «زشت بیغاره بر ایرانزمین»، ضد ایرانی و بیگانه پسند و دشمن شادکن می باشد (که خاک بر دهانشان باد!). و اما وجه تسمیه «مجوس» (که هم معرب از تلفظ سُرِیانی «مگوش» می باشد) در فارسی باستان «مگو» (Magu) - عیلامی «مکوئیش» (Makūiš) - اکدی «مگوشو» (Magušū) و یونانی «مگوس» (Magos) است، فراجسته از نامواژه «مغ» (Mago) و همان «مغان» (به صورت جمع) که اسم یکی از شش قبیله مادی در عهد باستان می باشد، چنان که هرودوت (۱/۱۰۱) ایشان را کاهنان و روحانیان قوم ماد و پارس شناسانده است. مغان مادستان ایران در تاریخ دین و دانش، حکمت و عرفان اقوام شرق و غرب جهان، نقش و سهم و تأثیر بارز و اساسی و تعیینگر داشته اند. اما در باب معنای کلمه «مغ» که مباحث پرشمار دانشمندان را موجب شده، سرانجام ایرانشناس نامدار سوئدی هنریک نیبرگ که در توجیه لغوی آن پژوهشی ژرف کرده، نظر به ربط معنانشناسی بین دو کلمه «مگه» (Magu) اوستایی (= پادشاه و دهش) و «مغ» (Magu) مادی (= سرود راز) یا همزیستی آنها، بدین نتیجه رسیده است که کلمه «مگو» (مجوس) به صورت اسم جمع در معنای قریب خود همانا «انجمن سرودخوانان» می باشد؛ و به تعبیر دقیقتر ما نظر به

1. Beiträge zur Geschichte der Mazdakismus, Prag, 1977.

۲. نامه ایران شناسخت، ش ۱۳ / تابستان ۱۳۷۸، ص ۱۰۶.

هنجارهای اجتماعی در سه هزار سال پیش، همانا جماعت «وزدگویان» (= زمزمه‌گران) بوده‌اند، که در آیین‌های رازآمیز جادویی وظیفه یا کارکرد دفع شر (هر چیزی بد و اهریمنی) و جلب خیر (هر چیز نیک و ایزدی) را با قرأت ادعیه و اواراد موزون بر عهده داشته‌اند، و این کار البته جزو همان شغل کهنات و پرستاری بوده باشد؛ هم از اینرو ملل قدیم عالم لفظ «مغی / مگی» (Māgi) را یکسره به معنای «جادو» بکار برده‌اند، بسا که از نام «مغان» فرزانه ماد باستان و پیشه‌اشان صفت «جادوگر» دریافته‌اند؛ چه اعمال و اواراد سحرآمیز مغان ایران و سایر کاهنان اقوام باستانی - که به حکم آیین و برحسب ماهیت آن بوده است - اینک به لحاظ دانشهای جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی منشأ و مبدای همه آیین‌های عالم بشمار می‌رود. خلاصه آن که «ذکر» و «ورد»های مخصوص مراسم مزبور، هم در زبان مغانی و عهد زردشتی‌گری اصطلاح خاص داشته؛ یعنی کلمات «باژ» و «زمزم» که هم از دیرباز در نزد عربی نویسان: «زمزمه الفرس» (= زمزمه ایرانیان) یا «زمزمه المجوس» (= سرودهای آیینی زردشتیان) معروف بوده است.^۱ <اذکائی>.

279- (ص ۲۵۶). «علیک اسلام یا سوریه...» (الخ) که بلاذری هم در گزارش جنگ و پیروزی عربها بر رومیان در «یرموک» (رجب سال ۱۵ هـ.ق) گوید که چون خبر غلبه مسلمانان بر ساهیان روم به «هرقل» امپراتور رسید، از انطاکیه به قسطنطنیه گریخت؛ پس هنگامی که از دروازه آنجا گذشت، گفت: «ای سوریه بر تو درود! خوشا شهری این چنین که از آن دشمن است» - یعنی سرزمین شام از بسیاری چراگاه‌های آن^۲ و «سورستان» هم چنان که بیرونی خود گفته، سواد «عراق» است که در عهد ساسانی «أسورستان» می‌گفتند. <اذکائی>.

281- (ص ۲۵۶). «مِن مَسْئِلَةِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ...» (الخ) که این مکان به سال ۱۰ هـ.ق رخ داده است، رجوع شود به «السيرة ابن هشام» (ص ۹۴۶ و ۹۶۵) و «المعارف» ابن قتیبه (ص ۲۰۶) و «الکامل» ابن اثیر (۲/۲۲۷). «زاخانو». برای شرح حال «مسلیمة» کذاب (و دیگر متنبیان عرب) ما خواننده را به کتاب «تاریخ پیامبران دروغین» (در صدر اسلام) تألیف دکتر بحرعه اوچ اوک (ترکی)، ترجمه دکتر وهاب ولی (فارسی)، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴ (ص ۱۱۴ - ۱۵۴) حواله می‌دهیم. <اذکائی>.

۱. رشن گنزار و قیینه معان» (ب. اذکائی)، ماسنامه چیست؟، سال ۱۱، ص ۱ (ردیف ۱۰۱). مهرماه ۱۳۷۲، ص ۳۷ - ۳۳.

۲. فتوح البلدان، طبع انبر الطباع، بیروت، ۱۹۵۷ م، ص ۱۸۶.

- 281- (ص ۲۵۷). «لهفی علیک... (و) اکلث رثها حنیفه...» (الخ) که ابن قتیبه این شعر را به وجهی دیگر نقل نموده (المعارف / ۲۰۶) و داستان خوردن بنو حنیفه «بت» خودشان را هم مؤلفان عرب بازگفته‌اند، نک: محیط المحیط» (در: تبع) «زخاخوانو».
- 282- (ص ۲۵۷). بهافرید بن ماه فرودین... (سیراوندی) که این قصه «سیراونده» را نیز یاقوت حموی در ناحیت «خواف» یاد کرده (معجم البلدان، ۴۸۶/۲) و درباره بهافریده هم به کتاب الملل والنحل شهرستانی (طبع کورشن، ص ۱۸۷) رجوع شود. «زخاخوانو».
- 283- (ص ۲۵۷). عبدالله بن شعبه (سردار ابو مسلم خراسانی) که بدین نام کسی در تاریخ دیرینه عباسیان شناخته نباشد، ولی در کتاب الفهرست ابن ندیم (ص ۳۴۴) یکی از دو سرداری که به قصد بهافرید فرستاده شد، همانا عبدالله بن سعید نام دارد و شخصی هم با این اسم در زمان خلیفه هارون و امین حاکم محلی بوده است (الکامل، ۱۵۶/۶ و ۲۱۴) «زخاخوانو».
- 284- (ص ۲۵۸). «المقتع» (مروی) که ابن اثیر برآینش وی را در حوادث سال ۱۵۹، میرش او را در حوادث سال ۱۶۱ ه. ق. یاد کرده است (الکامل، ۲۵۱/۶ و ۳۵) «زخاخوانو».
- 285- (ص ۲۵۸). «حلاج» (حسین بن منصور) که تاریخ وی را نیز ابن اثیر بیان کرده است (الکامل، ۵۷/۸ و ۹۲) «زخاخوانو» باید گفت که «حلاج‌شناسی» در عصر حاضر با نام دانشمند برجسته عرفان پژوه فرانسوی «لونی ماسینیون» (L. Massignon) پیوند خورده که در این موضوع متفرد می‌باشد، آثار وی در این خصوص عبارت است از کتاب «قوس زندگی حلاج» (ترجمه فارسی دکتر روان فرهادی تاجیکی، تهران، ۱۳۵۸ / چاپ پنجم، ۱۳۷۳)، کتاب «اخبار الحلاج» (با همکاری «پاول کراوس»، پاریس / ۱۹۳۶) با ترجمه فرانسوی آن؛^۱ ولی شاهکار پژوهشی وی کتاب «شورمندی حلاج» (عارف شهید اسلامی که به سال ۱۳۱۰ ه. / ۱۹۲۲ م در بغداد بر دار شد) در چهار مجلد است:^۲ یکم «زندگی حلاج»، دوم «بقای حلاج»، سوم «آموزه حلاج»، چهارم «کتابشناسی و نمایی»، که با عنوان «آلام الحلاج» به عربی ترجمه شده، در فارسی تنها مجلد دوم آن ترجمه و نشر شده است. ما با مطالعات حلاج‌شناسی دیگر نویسندگان در زبان فارسی کاری نداریم، چون که خود رساله مفصل و کاشف از حقایق دینشناسی به عنوان «خاستگاه ایرانی کلمه حق» (تفسیری بر «انالاحق» حلاج) نوشته‌ایم، که از جمله کلمه «حق» حلاجی را با کلمه «لوگوس» انجیلی (ترجمه «سانتره» اوستایی و

1. AKHRAËR - al HALLAJ (texte ancien relatif la Prédiction ...) , Paris , Au Calame - 1936.

2. La Passion de H. M. Hallûj (Étude d ' Histoire Religieuse) , Paris , 1975 (4 tomes)

«وخش» پهلوی) اینهمانی نموده‌ایم؛^۱ و هم می‌افزاییم که بعضی از محققان غربی نظر به کتاب «پاتنجلی» ابوریحان بیرونی و قرائن دیگر، سخن درباره تأثر وی از مکتب عرفانی «حلاج» به میان آورده‌اند.^۲ «اذکائی» <

286- (ص ۲۵۹). کتاب الملاحمه (= پیشگویی نامه) که درباره این گونه کتابها به گفتار «موریتس اشتاینشایدنر» (M. Steinschneider) تحت عنوان «ملاحم به قصد نقض و رفض» رجوع شود.^۳ <زاخانو>.

287- (ص ۲۵۹). مختار... (تغنی) که در سال ۶۷ هـ ق کشته شد، رش: المعارف ابن قتیبه (ص ۲۰۴) و الکامل ابن اثیر (۲۲۰/۴) <زاخانو>.

288- (ص ۲۵۹). رضوی (- جبل) که کوهی است در «حجاز»، بین ینبوع و مدینه (معجم البلدان یاقوت، ۷۹۰/۲) و به مثبت جایگاه «شهدی» نیز، رش: عجائب المخلوقات قزوینی (۱۶۰/۲) <زاخانو>.

289- (ص ۲۵۹). جزیره رطائل (برطائل) از جزایر زنگبار که گویند دجال در آنجاست، رجوع شود به آثار البلاد قزوینی (۵۳/۱) <زاخانو>.

290- (ص ۲۵۹). القرامطه... (الخ) که درباره تاریخ آن فوفه، می‌توان به کتاب «دخویه» (DC) Goudjé و تذکره در باب قمرطیان بحرین^۴ رجوع کرد. <زاخانو>.

291- (ص ۲۶۰). ابن ابی زکریا طمami (قرمطی) که «طمام» را یاقوت حموی شهری نزدیک «حضر موت» یاد کرده است (معجم البلدان، ۵۴۷/۳) <زاخانو>. اما باید گفت خبر بیرونی در این مورد ضمن آن که با اخبار موجود درباره داعیان نخستین اسماعیلی (قرمطی) بعضی تفاوت‌ها دارد، ظاهراً موقع و مکمل آنها بوده باشد که ما با استناد به آنچه شیخ عبدالجلیل قزوینی (ج ۵۶۰ هـ) در کتاب النقص آورده - خبری که از قلم مورخان معاصر (غربی و شرقی) یکسره فائت گشته - می‌کرشیم یادداشتی به کمال در این خصوص به دست دهیم (و امیدواریم که خود دچار خلط و لسی نشده باشیم): بیرونی ظهور پسر ابوزکریا طمami را در رمضان سال ۳۱۹ هـ ق نوشته، این «ظهور» مشهور داعی قرمطی در تواریخ طی همان سال

۱. خرد جوادان (جشن نامه استاد سید حلال‌الدین آشتیانی). تهران، فرزان، ۱۳۷۷، ص ۵۹ - ۱۰۵.

۲. ابوریحان بیرونی (پ اذکائی)، ص ۲۳۳.

3. (In) Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft, XXVIII, p. ۵27 ff.

4. Memoire sur les Carmathes du Bahrein, Leyde, 1862.

(۳۱۹) راجع است به «زکریا»، اصفهانی، یک جوان مدعی مهدبگری که ابوطاهر سلیمان بن ابوسعید جَنّابی قرمطی بحرین (۳۰۱ - ۳۳۲ ه. ق) او را برانگیخت و هم در بحرین حکومت بدو سپرد؛ ولی این تصمیم (نظر به تاریخگذاری پیشگویی‌های مربوط بدان که بیرونی هم یاد کرده) برای نهضت قرمطیان ایران، بس مصیبت‌بار بود، سرانجام ابوطاهر جَنّابی مجبور شد هم در آن سال «مهدی» شتاد و دروغ‌زن خود را به قتل آورد. بدین سان، زکریاء اصفهانی (مهدی) با پسر ابوزکریا طهمانی (مزبور) اینهمانی می‌یابد؛ اما خود ابوزکریا، طهمانی حسب تواریخ هم داعی اسماعیلی (قرمطی) طی دهه‌های ۷۰ و ۸۰ سده سوم (ه. ق) به عربستان، شرقی گسیل شد که به امر دعوت پرداخت، لیکن ابوسعید حسن بن بهرام جَنّابی قرمطی بحرین (۲۸۶ - ۳۰۱ ه. ق) او را که نسبت به عبدالله «مهدی» غاضبی مصر (۲۹۷ - ۳۲۲ ه. ق) ابراز وفاداری می‌کرد از سر راه برداشت و به قتلش آورد.^۱ بدین سان، یک پدر و پسر داعی اسماعیلی «اصفهانی»، هم به دست یک پدر و پسر قرمطی «جَنّابی» در بحرین کشته شدند. اما ابوزکریا طهمانی ظاهراً چنان که شیخ عبدالجلیل قزوینی، از جمله در ذکر و شرح بانیان مذهب اسماعیلی یاد کرده، بایسنی (بو) زکریای شیرفروش بوده باشد که از چال گاویان «ری» (۴) و پدرش بوسابر منجم و مادرش غیلانه کاهنه - که اصلش از بابل و زنگی جادو می‌بود، با میمون بن سالم قَدّاح و محمد دندان چهار بختان در «کرج» (ابودلف (بین اصفهان و همدان) بر این مذهب اتفاق کردند (طی دهه ۶۰ تا ۷۰ سده ۳ ه. ق) و زکریای باغیلانه در اظهار دعوت مأمور خوزستان شد.^۲ <اذکائی>.

۲۹۲- (ص ۲۶۰). ابوعبدالله عدی (داعی) که این شخص از دیگر منابع بر من شناخته نباشد، اما یک «ابوعبدالله داعی» (اگر «عادی» اشنباهی باشد از «داعی»؟) در تاریخ به عنوان رئیس شیعیان دیلم یاد شده؛ بنگرید حوادث سال ۳۵۵ ه. ق در الکامل ابن اثیر (ج ۸، ص ۴۲۴ و ۴۴۳) <زاخائو>. لیکن «داعی» ای که نسبت به «مجوسیت» تعصب داشته (مؤلف کتاب «الأدوار و القرائات» هم باشد) و تاریخ پیشگویی او هم به قول بیرونی جز در ایام خلیفه «مکتفی» (۲۸۹ - ۲۹۵ ه. ق) و خلیفه «مقتدر» (۲۹۵ - ۳۲۰ ه. ق) مقتضی نبوده، نمی‌تواند

۱. رش: تاریخ و عقاید اسماعیلیه (دکتر فرهاد دفتری). ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، تهران، ۱۳۷۵، ص

۱۲۱، ۱۵۳ و ۱۹۱.

۲. کتاب النفض. طبع محدث ارموی، تهران، ۱۳۳۱، ص ۳۲۳، ۳۲۶ و ۳۲۷. / فرمانروایان نعمان (ب).

اذکائی، ص ۸۶ - ۸۸.

ابو عبدالله داعی «شیعی» علوی دیلمی (مذکور) باشد؛ بل مقتضی آن است که وی با داعی ابو عبدالله حسین بن احمد بن محمد بن زکریا شیعی «معلم» (م ۲۹۸ هـ. ق.) از مردم «صنعاء» یمن و از ناموران اسماعیلی اینهمانی یابد، که هم دعوی مهدویت کرد و بانی دولت عبیدیان مغرب و هم فروخوان به خلافت عبیدالله «المهدی» فاطمی (۲۹۷ - ۳۲۲ هـ. ق.) شد، اما چون با برادرش ابوالعباس محمد بن احمد بر المهدی شوریدند هم به دستور وی به سال ۲۹۸ هـ. ق. کشته شدند.^۱ <اذکائی>.

293- (ص ۲۶۱). «سورة الزُّمَر» (قرآن / ۳۹) که ابوطاهر جنبی قرمطی خود را «منعوت» در آن دانسته، ظاهراً مقصود آیت «الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (۳۳) بوده باشد؛ در ضمن، این اشعار را نیز دخویه در همان کتاب «تذکره» در باب قرمطیان بحرین» (پیشگفته) ترجمه کرده است (ص ۵۱) <زاخلانو> اذکائی>.

294- (ص ۲۶۱). ابن ابی العزاقر (شلمغانی) که به جای «العزاقر» بخوانید «العزاقِر» (al'Azāqir) و «ابن شلمغان» به جای «ابن شلمغان» (طو / ۲۱۴، ۹) و این که «شلمغان» اسم ناحیتی از واسط بوده است؛ ر. ش: معجم البلدان یا قوت (۳/ ۳۱۴) و الکامل ابن اثیر (۸/ ۲۱۶) <زاخلانو>. شادروان دکتر محمد جواد مشکور گفتاری مبسوط و منبّع دارد به عنوان «ذکر ابن العزاقر در کتاب «الآثار الباقیه»، که از جمله گوید ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی (م ۳۲۲ هـ) از دانشمندان و دبیران شیعی مذهب روزگار خود و از اصحاب امام حسن عسکری (ع) بود؛ وی در زمان غیبت صغری تغییر مشرب داد و با شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی از نواب اربعه امام غایب به منافست و رقابت پرداخت و دعوی بابیت کرد، که هم در کشمکش های میان «مهدویت» علوی (شیعی امامی) با غیر علوی (حلاج ماب) مأخوذ شد و به قتل آمد (ذیقعد ۳۲۲). ابن ابی العزاقر شلمغانی به مانند حلاج بیضاوی متهم به مذهب حلولی شده، چنان که گویند پیروان او - یعنی - «عزاقریه» هم بر این اعتقاد بودند، که همان عقاید ثنویان ایرانی (مانوی - زروانی - زردشتی) در وجه غالب دیویستان و اصلاً نهضتی شعوبی بوده باشد. آثار شلمغانی که در کتب رجال شیعی یاد شده جملگی در مفولات همین مذهب است، اما کتاب گم شده «الحاسة السادسة» (= حس ششم) که بیرونی گوید در تدبیر شرایع نوشته، به اعتقاد دکتر مشکور نبایستی از او باشد (شاید از مریدان غالی وی بوده) چه در کتب رجال و فهارس یادی از آن نشده است.^۲ <اذکائی>.

۱ تاریخ و عقاید اسماعیلیه (دکتر دفتری)، ص ۱۵۸ - ۱۶۰ و ۱۷۹، ۱۸۰ / (الاعلام (زرکنی)، ج ۲، ص ۲۳۰.

۲ باذنامه بیرونی، تهران، ۱۳۵۳، ص ۳۷۹، ۴۱۶.

فرگرد نهم (IX)

295- (ص ۲۶۳). «... شهر الفرس من الأعیاد...» (الخ) که گزیده‌ای از همین فصل در باب جشن‌های ایرانیان را، زکریای قزوینی در عجایب المخلوقات (۷۹/۲ - ۸۴) به دست داده است؛ نیز بنگرید به کتاب «مبانی نجوم‌شناسی» (الفصول) فرغانی، طبع «ژاکوبی گولی» (آمستردام، ۱۶۰۹، یادداشت صفحات ۲۰ - ۴۲) <زاخان>. بیرونی در گزارش ماههای ایرانی از حیث جشنهای هر کدام، گوید که ما از آنچه هر یک از صاحبان «زیج»‌ها یاد کرده چشم پوشیدیم؛ چه آنان چندان عنایتی نسبت به این مسأله نداشته‌اند، بل درباره آنها به نقل از نسخه‌های اغلب فاسد و متحول بسنده کرده‌اند (طف / ۸3). شاید از جمله مراد وی زیج الصابی تألیف ابوعبدالله بٹانی (ص ۱۰۲ - ۱۰۵) باشد، چنان که در تعلیقه <248> هم گذشت، وی از آن «زیج» انتقاد کرده است (القانون / ۱۳۰). ولی در خصوص «زیج» فرغانی که طی تعلیقه <208> راجع به «تاریخ یزدگردی» گذشت، نظر به همسان بودن مفاد اقوال ظاهراً مورد تأیید بیرونی بوده؛ چه آن که خود کتابی هم بر پایه هیئت «الفصول الثلاثین» فرغانی و در پیرایش و اصلاح آن، از برای ابوالحسن مسافر سالاری (دیلمی) به عنوان «تهذیب فصول الفرغانی» ساخته است.^۱ تقی‌زاده فهرست اعیاد و ایام مشهوره قدیم ایرانی را هم براساس فصل حاضر «الأثار» بیرونی، هم در تطبیق با داده‌های کتاب «المدخل» کوشیار گیلی و جز اینها فراموده است (گاهشماري... ص ۱۹۱ - ۱۹۵). هم چنین، دکتر اعظمی سنگسری در گفتار «أثارالباقیه و متون پهلوی» خود، تطبیق همین فصل اعیاد ایرانی در ماههای پارسیان را با فقرات مربوطه در کتاب «دینکرد» و «بوندهشن» و دیگر متون پهلوی به دست داده است.^۲ <اذکائی>.

296- (ص ۲۶۳). «و لکننا نورد منها...» (الخ) که باید گفت بیرونی خود بعدها فهرست و شرح اعیاد و ایام مشهوره ایرانیان را، هم در «باب یازدهم» از مقاله دوم کتاب القانون فراموده (ص ۲۵۸ - ۲۶۶) و هم در کتاب التفهیم تحت عنوان «رسمهای پارسیان...» و «روزگارهای مغان سفد...» (و) خوارزم... بشرح آورده است (ص ۲۵۳ - ۲۶۱ - ۲۷۱). در دوران اخیر کتابها و رساله‌های متعددی در این خصوص نوشته شده، که جهت اطلاع از آنها بایستی به کتابشناسی‌ها و فهراس ویژه مراجعه کرد. <اذکائی>.

۲. نامبردار: دکتر محمود افشار، ج ۶، ص ۳۶۵۹ - ۳۶۸۳.

۱. اذکارنامه بیرونی (ب: اذکائی)، ص ۳۱.

297- (ص ۲۶۳). خُرشید بن زیار (میرد اصفهان) که باز یک بار دیگر در شرح «آذرچشن» از کتاب وی نقل می‌کند (طز / ۲۲۲) و در هیچ یک از مظانّ و مراجع بر ما شناخته نشد. <اذکائی>.

298- (ص ۲۶۳). محمد بن بهرام بن مطیّار (اصفهانی) که بار دیگر در موضوع رؤیت ستاره «سها» (طز / ۲۵۹) و نیز در قضیه امتلاء شمس حین انقلاب صیفی (طز / ۲۶۶) از او یاد و نقل کرده است؛ وی چنان که در تعلیقه <168> (۸ و ۱۲) گذشت همانا یکی از مترجمان یا محوّران «سیر ملوک الفرس» (خداینامک ساسانی) بوده است (ن ۲ س ۳ هـ) که نفی‌زاده گوید اگر بتوان او را نواده «مطیّار» نامی از بزرگان اصفهان فرض کرد، که حین استیلای عرب و فرار یزدگرد (سال ۳۱ هـ ق) در اصفهان سربلند کرده و بر ضد عربها قیام نموده، در این صورت ممکن است زندگی او را حدود اوایل تا اواسط سده دوم (هـ) تحدید کرد. هم چنین، قزوینی و بهار او را با «بهرام بن مهران» اصفهانی - که بیرونی یک کتاب «سیرالملوک» هم از او یاد کرده (طز / ۹۹) <168> (۱۲) یکی دانسته‌اند؛ ولی بیرونی خود در سه موضع ذکر وی (کما مرّ) او را متمایز از «بهرام بن مهران» یاد نموده است. <اذکائی>.

299- (ص ۲۶۵). «و قالت علماء المعجم أنّ فيه [ای: فی النوروز] ساعةٌ يُزْجَرُ فلک فیرون بالارواح لانشاء الخلق...» (الخ) که زائحات کلمه «فیرون» (فروین) را به صورت «فیروز» ضبط نموده (طز / ۲۱۵، س ۱۱) پس در تعایقات خود گوید که من قادر به فهم مقعود مؤلف از «فلک فیروز» نیستم، هم چنین فلک «افرنجوی» (طز / ۲۲۲، س ۱۷) را ندانم (قر / 422). اینک ما گوئیم که کلمه «فیرون» همانا وجهی معرّب از واژه پهلوی «فَرونی / فروین» است - یعنی - همان «فَروهران / فروشی»، و «فلک» فروهران همانا «جهان فَرَوَری / فروشی» یا «عالم مُثَلّ» افلاطونی است، که از دیدگاه زردشتی - مانوی همان «فلک اثیر» (عنصر پنجم) می‌باشد. «افرنجوی» هم وجهی معرّب از افرینگان (گاه) «فَرنه / آفریون (= دعا و ثنا)» و مراد «آفرین» (دعا) فروشی / فروین» همان گاه فَرَوهران، که مراد از «فلک» آن نیز همان فلک اثیر است. در عین حال، فیروز (= پیروز) و «فیروزه» سقف / طشت / تخت، کنایه از آسمان نام روز سوم از خُمسه مستترقه سالهای ملکی هم باشد (برهان، ۱۵۱۰/۳) ولی وجوه دیگر «فروز، فروش، فرودت، فردین، فرورتن، فرودین»، حتی «فروتون / فریتون» (همان «فریدون» شاه) که بر فلک البروج هم اطلاق شده (برهان قاطع / فرهنگ پهلوی) اصولاً فرگشته از «فروهران» است - یعنی - ارواح اولیه (مثال موجودات در عالم مینوی) یا روانهای نگاهبان مردمان و نیاکان و پاکان درگذشته، که هنگام جشن «فروردگان» (فرودین) از آسمان یا همان فلک اثیر

برای دیدار بازماندگان فرود آیند. فروردگان که از وجوه دیگر آن در پهلوی «فردگان / پردجان» است، هم از کلمه اوستایی «فرورتی / فروشی» ظاهراً در فارسی باستان به مفهوم «ارتاون» (= ارواح مؤمنان) باشد؛ در تداول ماندائیان ایرانی مأب «پرونی» (Parvani) آمده است (عربیگون آن «فیرون» مزبور) و همان ده روز جشن فروردین که دو «پنج» روزه باشد؛ یکی پنج روز آخر ماه دوازدهم سال، دیگر پنج روز الحاقی «اندرگاه» که خسته مسترقه یا «پنجه» هم گفته اند (92 - 93) و این خود مطابق با گاهنبار «همسپتمندی» (نوروزی) بوده باشد؛ همین پنج روزه (مسترقه) مخصوص ارواح مردگان را ماندائیان نیز «پرونی» نامند، که باید افزود عید «پوریم» (Purim) یهودیان هم (فرگشته از «پرونی» ماندائی) عیناً همان «فروردین» زردشتی و اصلاً اقتباسی از آن است.^۱ بیرونی خود گوید: «و اما فروردیگان همانا روزهای «پنجه» است که در آن‌ها خوراکیها و نوشابه‌ها از برای روانهای مردگان خود نهند، زیرا که این روزها موسوم به «تربیت ارواح» است...؛ و در باب فروردیگان این که آیا همان «پنجه» آخر آبان ماه است یا «پنجه دزدیده» اختلاف باشد، از اینرو محض احتیاط آن دو پنجه را یک جا گیرند و فروردیگان را ده روز شمارند».^۲ باید گفت که درباره جشن فروردگان و «نوروزه ایرانی، کتابهای مستقل و رسالات مفرد و مقالات بی شماری نوشته اند، که فهرست آنها خود یک کتابشناسی تفصیلی مخصوص و مبسوط می طلبد؛ عجله در اینجا ما فقط به دو اثر در این خصوص - که ابداء دعوی کمال و جامعیت ندارند - اشاره می کنیم: ۱. جهان فروری، تألیف دکتر بهرام فروشی (دانشگاه تهران: ۱۳۵۵)، ۲. نوروز، تاریخ و کتابنامه، تألیف پرویز اذکاشی، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۵۲. (*) و اما «افرنجوی» که گفتیم معرب کلمه «آفرینگان» پهلوی است، نام یک رشته از نمازهای زردشتیان که طی مدت سال در جشنها و هنگامهای گوناگون بجای آرند؛ و مهم ترین آنها چهار تاست: آفرینگان دهمان، آفرینگان گاتا، آفرینگان گهنبار، آفرینگان ریتوتن. ریشه اوستایی واژه «آفریونه» (Āfrivana) به مفهوم دعا و ثناست، آفرینگان «اردا فروش» (آفرین ارتا فروش) مرکب از کلمات اوستایی «ارته» (Arta) به معنای «راست و پاک»، فروشی (Fravaši) هم که گذشت به مفهوم «فروهر» است؛ و این آفرینگان ویژه «فروهر پاکان» در روزهای جشن فروردین است - یعنی - هنگام

۱. رش گاهشماری ... (نقی زاده)، ص ۷۳ - ۷۶ و ۳۵۹ / بیست مقاله (همو)، ص ۵۳۲ - ۵۳۳ / برهان

ناظم (طبع دکر معین)، ص ۱۲۵۶، ۱۲۷۶، ۱۲۷۸، ۱۲۸۲ و ۱۵۱۰.

۲. القامون السمردی، ۲۶۲/۱ // التهم (طبع همانی)، ص ۲۵۶.

- فرود آمدن فروهرهای درگذشتگان از آسمان (- فلک اثیر) به زمین باشد؛ و ز اینرو آن را آفرینگان فروردگان گویند: «فروهرهای نیک و توانای مقدسان را می ستاییم، که در گاهنبار همسپتمندم برای آگاهی یافتن بدینجا آیند...»^۱ <اذکائی>.
- 300- (ص ۲۶۵). سعید بن الفضل، که راوی سنن ایرانی بوده (طرز / ۲۲۲، ص ۲۲) از دیگر منابع هم بر من ناشناخته باشد. <زاخانو>.
- 301- (ص ۲۶۶). «کلواذا...» (الخ) که جایی نه چندان دور از بغداد و در جنوب آن بوده است (معجم البلدان، ۳۰۱/۴) و آن سالی که امیر عضدالدوله دیلمی وارد بغداد شد، حسب اشارت ابوالفرج زنجانی (رش <۹۰>) سال ۳۶۴ هـ. ق بوده است <زاخانو>.
- 302- (ص ۲۶۶). «الابتداء فی السنة...» (وقت الانقلاب الصیفی) که اگر کاربرد همگانه در تعیین انقلابین آسانتر از اعتدالین باشد، این امر درست به عکس تعیین علمی است، چنان که مؤلف هم خود برخلاف آن گواه نموده است (طرز / ۱۸۴، ص ۱۸ - ۲۰)، رش: رسالة محاسبة حرکت اوج های خورشیدی در اعتدالین، نوشته زاخانو - هولتشک / Holtschek (ص ۲۵) <زاخانو>. باید گفت که مسأله «آغاز سال» اقوام و ملل باستانی در یکی از نقاط اعتدالین یا انقلابین، عموماً یکی از مباحث مهم تاریخ اجتماعی و خصوصاً آغاز سال اقوام ایرانی باستان در یکی از چهار نقطه سال طبیعی، نظر به پراکندگی جغرافیایی شان و مسأله کوچندگی و آزمندگی قبایل به ویژه نظامات اقتصادی آنها، خود از مسائلی پیچیده علمی ذوجواب و پردامنه و تفصیل است که نمی توان با تمهیدی مختصر (و با یک قریه الی الله) حکم قطعی در قضایای مربوطه داد و آن را فیصله بخشید. مرحوم سید حسن تقی زاده در این خصوص تحقیق تقریباً جامع نموده، طی بهری به عنوان «مسأله آغاز سال» در کتاب گاهشماری (ص ۵۳ - ۶۵، ۲۲۷ - ۲۶۳) و دو گفتار به عنوان «گاهشماری های قدیمی ایران» (بست مقاله، ص ۴۹ - ۱۱۹) و «باز هم درباره گاهشماری ایرانی قدیم» (همان، ۳۹۱ - ۴۱۰) بدین موضوع رسیدگی کرده، که هر کس مایل و علاقه مند آگاهی درست در این باب است. یا به ویژه می خواهد سبب بیانات مختلف بیرونی را در این خصوص بداند هم بایستی بدان گفتارها رجوع کند؛ و اگر بشود در یک بند کوتاه حاصل و نتیجه مباحث را بیان نمود، داستان از این قرار است که آریائیان (ایرانیان) مادام که در دشت های جنوبی روسیه می زیستند، آغاز سال آنها در نیمه تابستان بود؛ و چون به سرزمین های جنوبی کوچیدند که سال به پنج فصل

(گاهنبار) تقسیم شد، آغاز سال به اعتدال خرفی افتاد (- مهرگان) که به دلایلی تا انقلاب شتوی هم سیر کرد (- آذرماه) و سپس برج - ب گاهشماری «شعبانی» (تیشتریه) آغاز سال به حدود انقلاب صیفی افتاد (- تیرماه) که سرانجام با تأسیس گاهشماری «بهیژکی» دینی، آغاز سال از اول سال مصری تقریباً در اول سال بابلی - یعنی حدود اعتدال ربیعی (- فروردین) تعیین شد. <اذکائی>.

303- (ص 267). «روز خرداد» (- ششمین روز) ماه فروردین (- نوروز بزرگ) که اتفاقاً یک رساله پهلوی به همین عنوان «ماه فروردین، روز خرداد» وجود دارد؛ نظر به آن که جشن نوروز بزرگ یا «نوروز خودادی» (نوروز خاصه) گرمی ترین روزها در نزد ایرانیان باستان بوده، رساله مفردی هم به ذکر وقایع برجسته و فضایل خجسته این روز مخصوص گردیده است؛ متن منقح پهلوی آن به دو روایت: یکی از داواب هرمزدار (47 بند) و دیگری از کامه بهره (44 بند) با ترجمه فارسی آنها همراه با یادداشت‌ها و واژه‌نامه (پهلوی به فارسی) از طرف استاد دکتر «صادق کیا» به نحوی مطلوب طبع و نشر یافته است (تهران، انجمن ایران‌ویج، 1335؛ ایران کرده، ش 16، ص 70) که تقریباً تمام فقرات منقول بیرونی درباره این روز، همانا با بندهای رساله مزبور (که پیداست زبردست نویسندگان ایرانی تبار اصفهان بوده) مطابق است. دکتر اعظمی سنگسری هم در مطالعه تطبیقی خود (پیشگفته) همان فقرات الآثار را با بندهای رساله مزبور برسنجیده است.¹ <اذکائی>.

304- (ص 267). پوشنج (- جبل) که آنجا قریه‌ای است در ناحیه «هرات»، نه چندان دور از جاده نیشابور (معجم البلدان، 1/ 758) <زاخائو>.

305- (ص 267). «الافاخر» (= آپاختر) که آن را «ناحیه جنوبی» یاد کرده، این معنا برخلاف است (گویا چیزی از متن ساقط باشد) و «آپاختر» در اوستا و متون پهلوی مطلق به معنای «شمال» است (جای سردسیر و زمهریر و «دوزخ» آریایی و شوم و اهریمنی) هم از اینرو «جم» (جمشید) روی به «جنوب» (نیمروز) گرم و معتدل آورد؛ رش: «وندیداد»، فرگرد دوم (داستان جم) <اذکائی>.

306- (ص 268). «سبعة اصناف من الفلوات...» (= هفت گونه از دانه‌های گیاهی بر هفت آوند...) که پیداست مراد به تعبیر کنونی «هفت سین» بوده باشد (ما «اسطوره» را که معرب «استون / ستون» است به «آوند» برگردانیدیم) و قصدمان این است که اصل معنا شناخت «هفت سین»

1 نامواره دکتر محمود افشار نژادی، ج 6، ص 366-366.

نوروزی را بیان کنیم، شاید که کلام فصلی در مباحثات مستمر راجع بدین رسم بوده باشد. اما مجال آن نداریم تا مقدمات تمهیدی و ضروری این موضوع را هم بیان کنیم، تنها به اشارتی گذرا می‌گوییم ریشه آیین نوروزی در آدوار اولیه عصر فلاح (کشاورزی) و مبادی آن در میانرودان جنوبی (بابل) محصول تمدن قدیم «سومری» بوده باشد، که حسب اعتقاد به یک خدای «گیاهی» بارآور انواع نبات و حیوب، میرا در زمستان ولی زیبا و زیبا هم از آغاز بهار، همبر با نوشدگی طبیعت برگزار می‌شده است. شمار دوازده گیاه یا دانه نباتی نمودگار دوازده برج فلکی گاهنمای یک سال شمسی، نیز شمار هفت گیاه نمودار هفت اختر رونده در آنها (- سیارات) باشد، که در اعتقادات احکام نجومی هم هر یک از آن گیاهها موضوع تعلق به هر یک از بروج و سیارات شده است. این که بعضی از محققان «هفت سین» گیاهی ایرانی را در وضع نمادین، نشان از «هفت امشاسپند» زردشتی دانسته‌اند، زیاد هم پُر بیراهه نرفته‌اند؛ ولی مطلب این که با تحلیل ژرفتر و غور بیشتر، هفت امشاسپند هم خود مفاهیم انتزاعی مستقل از سیارات سبعة بوده باشند. باری، جاحظ بصری در بهری به عنوان «محاسن هدایا» طی فصل «محاسن نوروز و مهرگان» از جمله گوید که بیست و پنج روز پیش از نوروز در صحن سرای پادشاه (ساسانی) دوازده ستون (آوند) نصب می‌کردند، که بر روی هر یک از آنها یکی از دانه‌های «گندم، جو، برنج، ماش، گنجد، عدس، باقلا، کافشه، ارزن، گاورس، لوبیا، نخود»، از برای شگون و نشان پُرباری آنها در سال سبز می‌کردند. آنگاه در روز نوروز هم که پادشاه می‌نشست، پیک نوروزی (مردی گشاده‌روی) به خدمت می‌آمد؛ و با خود یک خوانچه (طبق) سیمین داشت که هفت آوند از دانه‌های گیاهی: «گندم، جو، ارزن، گاورس، نخود، عدس، برنج»، نیز هفت شاخه از درختان مقدس (که نام برده) و هفت ظرف کوچک هم از سکه‌های درهم و دیناری بر آن خوان به حضور می‌آورد.^۱ تقریر بیرونی تقریباً عین عبارت جاحظ است، که باید دانست هفت «طبق» (= خوانچه گرد / استوانی) بعدها به هفت «سینی» (- معرب «چینی» که تشت فلزی یا همان «خوانچه» باشد) بدل گردید، که نمونه‌های گیاهان پیشگفته آیین نوروزی را بر آن نهادند، مطلقاً «سینی» (به تخفیف: «سین») ربطی به حرف «سین» اول اسامی «هفت» نبات و حیوب معمول اخیر ندارد، والسلام > اذکائی <.

307- (ص ۲۶۹). هرمز بن سابور (۲۷۳ - ۲۷۴ م) که دو نوروز را به هم در پیوست، چنان که «مهرگان» و «درام روزه» را نیز یکجا جشن ساخت (طنز / ۲۲۴) > زاخانو <.

۱ «محاسن و الافعال»، فاهری، ص ۲۷۲ - ۲۷۷ / ارمغان نوروز (ترجمه)، بمبئی، ۱۳۰۸ ش. ص ۹ - ۱۲.

308- (ص ۲۷۰). «بینه فی الایستا» (= در اوستا پیداست) که این ماده «بیانه عربی (نیز، نک: طر / ۲۲۰، ص ۹) معادل با «پیتاک / پیداک» (پیدای) پهلوی، یک صورت عام در نقل و سند نمایی معمول در کتابهای پارسی (پهلوی) است؛ رش: بوندهشن، طبع یوستی، واژه‌نامه (پیتاک) <زاخائو>.

309- (ص ۲۷۰). «گهنبار / گاهنبار» (= فصل در سال) که اولاً در این خصوص به «اوستا» اشپیکل (ج ۲، ص C و ۴، ن ۱) و ثانیاً دربارهٔ ریشه‌شناسی اسامی آنها به کتاب «بزنبرگر» (A. Bezzenger) با عنوان «واژه‌های اوستایی و گونه‌های ایزدانه آموزش و آگاهش»^۱ رجوع شود <زاخائو>. بیرونی خود در بهر «گهنبار چیست» در معنای لغوی کلمه به درستی گفته است: «روزگار سال پاره کرده است زرادشت، و گفته است که به هر پاره‌ای ایزد تعالی گونه‌ای آفریده است، چون آسمان و زمین و آب و گیاه و جانور و مردم، تا عالم به سالی تمام آفریده شد؛ و به اول هر یکی از این پاره‌ها پنج روز است، نامشان «گهنبار» (الفهم) / ۲۶۰ - ۲۶۱) و استاد جلال‌الدین همایی هم در هاشم گوید «گاهنبار» که شکی نیست جزء اول کلمه «-گاه» به معنای «وقت» است، اما دربارهٔ جزء دوم سخنها گفته و اشتقاق‌های دور و دراز ساخته‌اند؛ نویسنده احتمال می‌دهد که جزء «بار» هم به معنای «دفعه» / نوبت» یا در اصل «بار» (چنان که بیرونی گفته) به معنای «بخش و پاره و بهر» باشد؛ بر روی هم «گهنبار / گاهنبار» به مفهوم «چند وقت / چند نوبت» (= بهر زمانی / فصل) و این که گهنبارها شش تا است، عیناً همان رأی دربارهٔ آفرینش باشد، که در دیانت یهود و اسلام هم بیان شده، چنان‌که در قرآن مجید آمده است: «خلق (الله) السماوات و الارض فی ستة ايام» (اعراف/ ۵۴). هم چنین بیرونی اسامی گاهنبارها را طی بندهای آتی این فصل از کتاب (طر / ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶ و ۲۳۰) با تعیین مواقع آنها در ماههای سال یاد کرده، ولی در القانون بدون ذکر اسامی آنها مواقع جشنهای گاهنباری را در ایام شهر مشخص نموده است (ص ۲۹۵ - ۲۶۲). اینک ما وجوه اوستایی گاهنبارها را با ذکر معانی و تعیین مواقع آنها، چنان‌که استادان «پور داوود»^۲ و «تقی زاده»^۳ و «خدایار دستور شهریار»^۴ پارسی^۵ برنوشته‌اند ذیلاً فراهم می‌نماییم:

(۱). گاهنبار (یکم) میدیوی زرمیه (Maidhyoi - Zaremaya): «میانه بهار» که در ۴۵مین روز سال (از یکم برج حمل / اعتدال ربیعی / تا ۱۴ ثور) یا روز هدی بمهر» (۱۵) اردیبهشت ماه (۵ روز از ۱۱ تا ۱۵) جشن آن نماد سبز و خرم شدن زمین و شادابی از باران، گاهنمای

1. Einige Avestische Wörter und Formen in Göttinger Gelchre Anzeigen, 1878, P. 251.

۲ خرد اوستا، بمبئی، ص ۲۱۵ - ۲۲۳.

۳ گاهنماری در ایران قدیم، ص ۱۰۱ - ۱۰۵ و ۱۴۳ - ۱۴۷. / بیست مقاله، ص ۲۰۴ - ۲۰۸ و ۴۲۰ - ۴۲۳.

4. Sir Jamseiji Jijeebhoy ... Volume, PP. 199 - 202, 302 - 305.

- آفرینش آسمان بوده باشد، که در خوارزمی با گاهنبار سوم (مذئین رید) در روز ۱۵ (ذشت) ماه پنجم (همداد) مطابق است.
- (۲). گاهنبار (دوم) میدیوی شینه (Maidhyoi - Shema): «میانه تابستان» که در / ۱۵۰مین روز سال (تا ۱۱ سرطان) یا روز «دی بمه» (۱۵) نیرماه (۵ روز از ۱۱ تا ۱۵) جشن آن نماد باروری گیاه و سبزه‌چینی، گاهنمای آفرینش آب بوده باشد، که در خوارزمی با گاهنبار چهارم (میت زومی رید) در روز ۱۵ (ذشت) ماه هفتم (اومری) مطابق است.
- (۳). گاهنبار (سوم) پتیش فنه (Paitish - hahya): «دانه آور» که در / ۱۸۰مین روز سال (تا ۲۵ سنبله) یا روز «انیران» (۳۰) شهریور ماه (۵ روز از ۲۶ تا ۳۰) جشن آن نماد رسیدن گندم و خرمن‌باری، گاهنمای آفرینش زمین بوده باشد، که در خوارزمی با گاهنبار پنجم (بکجدریکانیک) در روز یکم (خرمزد) ماه دهم (زیمزد) مطابق است.
- (۴). گاهنبار (چهارم) آیاتریمه (Ayāthrima): فرور و ئیشتریمه: «بازگشت / پایان گرما و آغاز سرما» که در / ۲۱۰مین روز سال (تا ۲۴ میزان) یا روز «انیران» (۳۰) مهر ماه (۵ روز از ۲۶ تا ۳۰) جشن آن نماد بازگشت گله‌ها از چراگاه است، گاهنمای آفرینش گیاهان بوده باشد، که در خوارزمی با گاهنبار ششم (ارتمین رید) در روز یکم (خرمزد) ماه یازدهم (اُخمن) مطابق است.
- (۵). گاهنبار (پنجم) مید یا ئیریه (Maidhyāirya): «میانه سان» که در / ۲۹۰مین روز سال (تا ۱۵ جدی) یا روز «بهرام» (۲۰) دی ماه (۵ روز از ۱۶ تا ۲۰) جشن آن نماد سورت سرما و نیمه زمستان، گاهنمای آفرینش جانوران بوده باشد، که در خوارزمی با گاهنبار یکم (پنخجاجی رید) در روز یازدهم (میر / خویر) ماه یکم (ناوسارچی) مطابق است.
- (۶). گاهنبار (ششم) هَمَشَنِمَهْمَدَه (Hamaspathmaôdhaya): «انجام کارهای دینی» که در / ۳۶۵مین روز سال (تا ۳۰ حوت) یا روز «و هیشتراشت» (روز ۵) اندرگاه (پنجه) <88>، جشن آن نماد «فروهران» (فروردین) <299>، گاهنمای آفرینش مردمان بوده باشد، که در خوارزمی با گاهنبار دوم (میت سخن رید) در روز یکم (خرمزد) ماه چهارم (چیری) مطابق است.



درباره گاهنبارهای خوارزمی در تعقیقه <348> بشرحتر سخن خواهد رفت، چگونگی آنها در قیاس و تطبیق با گاهنبارهای اوستایی به جدول نهاده می‌آید. اما اینک جدول طلوع‌ات و غروب‌ات کو اکب نشانگر «نوروز» و شش «گاهنبار» (به سال ۵۳۰ ق.م) نموده می‌آید، که ویلی هارتنر (W. Hartner) طی گفتار مفصل و ممتنع خود به عنوان «گاهشناسی‌های کهن ایرانی»^۱ در بهر «سال‌مشناسی اوستایی» ترتیب داده است (P. 782). <اذکائی>.

310- (ص ۲۷۱). ارش... (کمانگیر) که گونه کهن این نام «آرشن» است، بنگرید گفتار نولدکه (Noeldeke) به عنوان «بهترین تیرانداز آریایی».^۱ <زاخائو>.

311- (ص ۲۷۲). ناحیه ساوه... (وقال له: ایها الملک «ماندیش»... الخ) که باید گفت شهر «ساوه» در نیمراه میان «ری» و «همدان» واقع است (معجم البلدان، ۳/ ۲۴) ولی شهری به اسم «اندیش» یا «ماندیش» بر من شناخته نباشد <زاخائو>. نما این روایت که بیرونی به احتمال قوی از کتاب «التبایه» ابو جعفر احمد بن محمد برقی قمی (ح ۲۱۰ - م ۲۸۰ ق) نقل کرده، عیناً همان است که حسن بن محمد قمی (سده ۴ هـ) در گزارش کوچیدن طوایف ملوک پارتی خراسان به مادستان (جبال) طی داستان آمدن «کیخسرو» به آن سرزمین روایت کرده؛ این که چون وی به کوه اندس رسید از خدمتگاران پرسید «چه داوید» - یعنی - از یزید با شما چیست؟ گفتند: «قوم و مردم دیلم»؛ کیخسرو گفت: از بهر ایشان اینجا بنایی نهید و آن را «ماندیش» نام کنید (در واقع «مین / مان دیش» = «مان دژ» = قلعه طایفه / موالی) و بعضی دیگر روایت کرده‌اند در بنای اندس که چون کیخسرو از جنگ افراسیاب بازگردید، به ناحیت ساوه گذر کرد و به کوه مشرف بر آنجا برآمد (که از دیدن یک «جَنی» بترسید و چون بهوش آمد) یکی از اصحاب گفت به زبان عجم: «ای ملک ماندیش - یعنی - مثرس... (الخ)».^۲ <اذکائی>.

312- (ص ۲۷۳). «و اهله...» (الخ) که در اینجا ظاهراً چیزی ساقط گشته، چه این که «آذرجشن» در «مهرروز» - یعنی - روز ۱۶ ماه افتاده است. <زاخائو>.

313- (ص ۲۷۳). سلمان فارسی (م ۳۶ هـ. ق. / ۶۵۶ م) که در اصل یک بنده ایرانی تبار بود، سپس یکی از اصحاب رسول شد، او در آغاز حکومت عثمان درگذشت. <زاخائو>. ما چیزی بر این فقره راجع به آن مرد بزرگ و شگفت‌انگیز و دوانساز تاریخ ایران و اسلام نمی‌افزاییم، ما گوئیم که سائها قصد ما این است که کتابی درباره «سلمان» فارسی بنویسیم شاید که کلام فصلی بوده باشد؛ و امیدواریم که عجلاله در یک فصل مفرد و خاص در کتاب «مانی و خشور» (در دست تدوین) خود تا اندازه‌ای بدین مهم بپردازیم؛ ولی اینکه آنچه بایسته یادآوری است این که بیرونی یک بار دیگر از «سلمان» یاد کرده (طرز / ۲۳) و آن چنان که در تعقیقه <272> هم گذشت: انجیل به تقریر سلمان فارسی از روایت «بلامس»، همانند «انجیل» مانی بوده است. اما «بلامس» (Balamis) که بیرونی یاد کرده، چنان که الفارابی می‌گوید همانا تحریف

1. (in) Z. D. M. G. , XXXII, P. 570, XXXV, P. 545 ff.

۲. تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی، طبع طهران، تهران، ۱۳۱۳، ص ۸۱ - ۸۳.

اسم «اقلامیس» (Ikla'mīs) در عربی است، که این خود وجهی از اسم «کلمنت / کلیمنس» (Clément) رومی می‌باشد؛ وی با روایت انجیل «دوازده حواری» (= دوازده «امام») مانی، ظاهراً ابهنمی یا ابهامی در باب هزاره‌های غنوصی (زروانی - زردشتی - مانوی) پدید کرده؛ ولی پیداست که متأثر از اعتقادات نجومی صابئان بابلی دخیل در مانویت باشد، در هر حال اینک بخشی از همان «انجیل» کلیمنس (= بلامس) رومی در کتابخانه ملی پاریس وجود دارد.^۱ «اذکائی».

314- (ص ۲۷۳). ایرانشهری (سده ۳ ه. ق.) که بار دیگر از وی یاد شده (طرز / ۲۲۵، ص ۶) در دیگر منابع بر من شناخته نشد. «زخاخوانو». ولی ما آنچه را که درباره وی اخیراً در کتاب «حکیم رازی» خود (۱، ۲، ب / ۳) ضمن شرح استادان محمد بن زکریای رازی (۲۵۱ - ۳۱۳ ه. ق.) تحقیق کرده‌ایم اجمالاً گزارش می‌کنیم: ابوالعباس محمد بن محمد (نیشابوری) ایرانشهری (م - ح ۲۹۹ ه. ق.) یکی از فرزندان گمنام ایران و «ایران‌شهر» هم ولایت «ایر شهر» (نیشابور) استاد محمد زکریای رازی در حکمت مادی (= ماتریالیسم) یا گیتی‌شناسی، چنان که ناصر خسرو گوید: «اصحاب هیولی چون ایرانشهری و محمد زکریای رازی، و جز از ایشان گفتند که هیولی، جوهری قدیم است؛ و محمد بن زکریا پنج قدیم ثابت کرده است: یکی هیولی، دو دیگر زمان، سه دیگر مکان، چهارم نفس، و پنجم باری سبحانه».^۲ اما زمان حیات حکیم ایرانشهری (سده سوم) از آنجا دانسته می‌آید که، ابوریحان بیرونی خودگرفتگی روز سه شنبه ۲۹ رمضان سال ۲۵۹ هجری (= تیر روز از تیرماه سال ۲۴۲ یزدگردی) را از قول وی گزارده، چه وی در نیشابور آن را دیده و او پژوهشگری دقیق بوده است.^۳ هم چنین بیرونی درباره دو جشن بزرگ ایرانی «نوروزه» و «مهرگان»، از ایرانشهری نقل کرده است که در این روزها خداوند از نور و ظلمت پیمان گرفت (= میثاق آفتاب و «زروانی») و هم از علمای او منستان درباره ابعاد «روز روباه» (بهار جشن در آذر ماه) روایتی نموده است، (الآثار / ۲۲۲ و ۲۲۵). بیرونی که بیشترین یاد و گفتاورد از آن حکیم ایرانی ناب نموده، ظاهراً هم خود به مانند رازی در حکمت طبیعی پیرو او بوده؛ اعتقادی کامل و خاص به پاک‌ی منش و وارستگی، دقت علمی و صحت نقل متین او داشت؛ چنان که در میان اصحاب کتب و

1. Les Ecritures Manichéennes (P. Allard), t. II, Paris, 1919, p. 178.

۲. زاد المآثر، ص ۷۳.

۳. القانون المسمودی. جناب حیدرآباد دکن، ج ۴، ص ۶۳۲ و ۸۷۰.

مقالات، او را تنها کسی می‌داند که با گزارش امین از مذاهب عالم، هرگز میل مداخلت یا غرض و مرض بر خود روا ندانسته است.^۱ این امر بدان سبب بوده است که ایرانشهری به هیچ یک از ادیان و مذاهب بستگی نداشته، بل خود دین و آیینی نوین برآورده که مردم را بدان فوا می‌خوانده است. در این خصوص ابوالمعالی علوی (فقیه) بلخی گوید که محمد ایرانشهری دعوی نبوت عجم کرد، چیزی جمع کرد به پارسی و گفت این «وحی» است به من به جای قرآن بر زبان فرشته (که) نام او هستی داد و گفت: چنان که محمد به عرب رسول بود من به عجم رسولم... و گفתי که این پیوسته بوده است، و سلمان «من ارسلنا» یعنی سلمان فارسی رسول بوده است، حسد کردند و آن پیوستگی را بیریدند؛ و مذهب او آن بود که همه شریعت‌ها یکی بیش نیست، این همه خلافتها قوم و امتان پیغمبران بیرون آورده‌اند به غرض خویش؛ و او چندین کتاب و رساله به پارسی و تازی تصنیف کرد، بعضی مردم با او جمع شدند و آخر هلاک شد...^۲ آنگاه ناصر خسرو قبادیانی در این خصوص آورده است که چون حکیم ایرانشهری - که مر معنی‌های فلسفی را به الفاظ دینی عبارت کرده است اندر کتاب جلیل و کتاب اثیر و جز آن - مردم را بر دین حق و شناخت نوحید بحث کرده است؛ و پس از او چون محمد زکریای رازی که مر قول‌های ایرانشهری را به الفاظ زشت ملحدانه بازگفته است، و معنی‌های استاد و مقدم خویش را اندر این معانی به عبارت‌های موخر و مستنکر بگزارده...^۳ و از آن قولهای نیکو که ایرانشهری گفته است یکی اندر باب قدیمی «مکان» است که گفته است: «مکان قدرت ظاهری خدای است»، دلیل بر درستی این قول آن آورده است که قدرت خدای آن باشد که مقدرات اندر او باشد...^۴ و زشت کردن محمد زکریا مر این قول نیکو را چنان است که گفته است: «قدیم پنج است که همیشه بودند و همیشه باشند: یکی خدای، دو دیگر نفس، سه دیگر هیول، چهارم مکان، و پنجم زمان»، و زشتگوی تر از آن (آن) باشد که مر خالق را با مخلوق اندر یک جنس شمرد... (الخ) و هم این سخن بی‌تمیزان است که از یکدیگر به تقلید پیایزند، چنان که خداوند کتاب ارواح و املاک گرفته است. مر این سخن را به تقلید از حکیم ایرانشهری، که مؤلف کتاب جلیل است بر این معنی...^۵ تألیف دیگر ایرانشهری در حکمت طبیعی همانا کتاب «مسائل الطبیعه» بوده است، که

۱. تحقیق مالمهند، چاپ حیدرآباد دکن، ص ۲.

۲. بیان الادب، طبع دانش پژوه، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۳۰.

۳. زاد المسافرین، ص ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳ و ۲۱۳.

ابوریحان بیرونی (- افراد المقال، ص ۱۵) از آن یاد کرده: ^۱ هم چنین وی ضمن بیان نگره‌های زمین‌شناسی و مسأله تکامل، در باب تحولات ارضی و تبدلات عارضی بر آن، از قول ابوالعباس ابرانشهری دربارهٔ «نخل»های سیرجان، نیز از «سروه‌های روستای پشت نزدیک نیشابور گواه نموده، ^۲ که قطعاً هم از کتاب «مسائل طبیعت» ابرانشهری می‌باشد. بدین سان، حکیم ابرانشهری اسناد حکمت طبیعی - مادی (گیتی‌شناسی) حکیم رازی و علامه بیرونی، دانشمند پژوهشگر بزرگ و دینشناس وارسته، بل خود یک «دیناور» نوآیین زروانی و مغانی کیش، که کتاب دینی‌اش هم به پارسی «هستی‌نامه» نام داشته؛ دیگر آثار وی کتاب «جلیلی» و کتاب «اثیر» همانا به عقیدهٔ ما چون کلمهٔ «جلیل» مرادف با «مجدد لاهوتی» و کلمهٔ «اثیر» هم به مفهوم «عالم ارواح» است، از اینرو ما تردیدی نداریم که آن فرزانهٔ ایرانی پارسی‌گوی، کلمات عربی مزبور را هم دقیقاً به مفهوم «فرّه ایزدی» و «جهان فروری» (خورنه / فرّه - و - فرّوشی / فروهر) مصطلح و مشهور در آیین‌های ایرانی کهن زروانی - زردشتی - مانوی بکار آورده است. ابرانشهری، نمونهٔ برجسته و والای راستین اندیشگری «فلسفی» در قالب بیان «دینی» است، نه مانند متفکران جمّال و قنّاب اسماعیلی، که شکل بیان کاذب «دینی» - فلسفی آنبرانی را باب کردند.

315. - (ص ۲۷۳). شاهین (- جبل) که کوهی بدین نام بر من شناخته نباشد <زاخائو>. اما جبال - احتمالاً - معروف به «شاهین» در زمان بیرونی، به نظر ما دو کوه تواند بود که یکی کوهستان «سائین / Saian» (شاهین) یا همین «گوکمن» آلتایی امروزی (در ناحیت «اورال»ه) بین مغولستان غربی و قزاقستان شرقی، که هم در کتیبه‌های ترکی، ورخون یاد شده است؛ ^۳ دیگری به احتمال قوی بخش غربی کوه «هندوکش» افغانستان، که اسم قدیمی آن «اوپاتییری سنن / Saēna» (= برتر از پرش شاهین) بوده، این کوه در اوستا (زامیاد یشت، بند ۳) یاد شده؛ و نیز در یونددهشن به عنوان «پارسن» (اپرستن = برتر از شاهین) هم در ناحیت بلخ و بامیان به وصف آمده است. ^۴ <اذکائی>.

۱. التفهیم، مقدمهٔ همایی، ص ۱۰۳.

۲. تعادیهٔ تهابات الامان، ترجمهٔ احمد آرام، ص ۱۹ و ۲۴.

3. TURCH'IA. études concernant l'interpretation ... (Thumson), Helsingfors, 1916, PP 72.

SR.

۴. نشت‌ها (گزارش پورداوود)، ج ۲، زمینی، ۱۳۰۷، ص ۳۲۶ - ۳۲۷.

316- (ص ۲۷۳). «هامین» (الوسط) که ظاهراً جایی یا چیزی مانند «هامستگان / همستگان» (= برزخ) یعنی مکان متوسط بین «بهشت» و «دوزخ» باشد، رش: «مینوی خرد» (ترجمه «وست»، واژه نامه (ص ۹۷) «زآخانو». لیکن «هامین» (= تابستان) در پهلوی از ماده سانسکریت «سامه / Sāma» (سال) و اوستایی «همه / هما» (hama) چنان که در وندیداد (۱ / ۲ و ۳) به معنای «تابستان دو ماهه»، وجه دیگر آن «سما / شمه» (Shēma) همان است که در جز، دوم گاهنبار «میدبوی شمه» (= میانه تابستان) دیده می شود، وجه وصفی آن «همین» (hamina) به صورت مجرد هم به معنای «تابستانی» می باشد.^۱ <اذکائی>.

317- (ص ۲۷۴). «الکساتیج»، (= «کُستِج» ها) که معرب از «کوستیگ» (Kostig) پهلوی و «کُستی / کُشتی» فارسی، به معنای «کمر بند» مخصوص زردشتیان و اصطلاحاً «بند دین» می باشد، مردف با «شال کمر» و در تردیف یا «مدره» و «زُثار» معروف است؛ رش: خرد «اوستا پورداوود» (ص ۵۸ - ۷۴). گمان ما بر آن می رود «کوستی» از اسم جامه «کوسیتو» (Kusitu) شاهان آشوری گرفته شده باشد، که با آنچه ایزدان در تصاویر به تن دارند همانند است.^۲ <اذکائی>.

318- (ص ۲۷۵). «ناصر أطروش» (علوی) که همانا حسن بن علی از فرزندان امام زین العابدین معروف به «ناصر کبیر» (۲۹۰ - ۳۰۴ ه. ق.) بود، سالها در گیلان و دیلمان به دعوت مردمان پرداخته و بسیاری را در آن نواحی به دین اسلام آورده بود؛ سپاه سامانی چند بار در مقابله با وی شکست یافت و سرانجام کار به مصالحه کشید، پس او بر طبرستان چیره شد که آخر عمر کناره گیری کرد و به عبادت پرداخت. <زآخانو - اذکائی>.

319- (ص ۲۷۶). «رکوب کوسج» (= کوسه بر نشین) که هم مؤلف جای دیگر در شرح «بهار جشن» یاد کرده، گوید در روز «اورمزد» (یکم) آذر ماه که به روزگار خسروان آغاز بهار بود: از بهر فال مردی بیامدی «کوسه»، برنشسته بر خری، به دست کلاغی گرفته؛ و به بادبزن خویشتن باد همی زدی. زمستان را وداع همی کردی و مزده آمدن گرما دادی (بادبزن نشان و نماد دور شدن و مردن سرماست) و از مردمان بدان چیزی یافتی؛ و در زمانه ما به شیراز از بهر خنده مردم همین کرده اند، و ضربیت پذیرفته از عامل، تا هر چه ستاند از بامداد تا نیمروز به ضربیت دهد، و تا نماز دیگر از بهر خویشتن را بستاند، و اگر از پس نماز دیگر بیابندش،

۱. خرد، ارسنا (پورداوود)، ص ۲۱۳. / گاهشماری (نهی زاده)، ص ۴۴ و ۴۵، ۶۵ و ۸۲.

2. cf : *Ancient Mesopotamia* (Oppenheim), p. 98.

سیلی خورد از هر کسی. و در این روز که پندارند «خراسان خره» پیدا می‌شود، شگون زنی بدان رواجی داشت؛ و در زمان کیانیان نشانهٔ نیکبختی ایشان بود، که پس از برافزادن آنان هم از میان برفت» (القانون / ۲۶۰ و ۲۶۴؛ التفهیم / ۲۵۶ - ۲۶۶). مرحوم دکتر علی مظاهری در این خصوص نوشته است که «کوسج / کوسه» (= بی‌ریش) در اصل نام قومی از مشرق دور بوده، کوسگ در تداول چینی باستان «کیو - شه» اسم کشور کوچک منطقه تورفان (ترکستان) بایستی تبتیان عصر ساسانی، یا «کوه - سگ» ها و کوه‌نشینان «سگ‌تبار» بوده باشد. بیرونی به علاوه از جشنی موسوم به «اسب تازی تبتی» سخن گفته...؛ در خراسان هم مقارن انقلاب صیفی (حدود تیر ماه) بادبیزن بکار می‌برند، بسا رسم برنشتن مرد تبتی در زمانی تثبیت شده، که نخستین روز از ماه نهم سال حدود انقلاب صیفی بوده، حال آن‌که در زمان بیرونی (سالهای ۴۲۱ هـ.ق.) مصادف با آبان / آذر می‌شده است.^۱ هر چند ما نتوانستیم از بیان مغلق مرحوم مظاهری تصویر روشن و شفافی از رسم مزبور به دست دهیم و «ربطه قضایا را دریابیم، محض پی‌جویی‌های اهل تحقیق و علاقه‌مند به این گونه مسائل نقل این فقره را بی‌فایده ندانستیم. ما خود گمان دیگری در تسمیهٔ «کوسه / کوسج» برده‌ایم بر دو وجه: ۱). کوسیگ (Kusig) در بابلی ایزدی است که کاهن عالی خدایان بزرگ، ویژهٔ اجرای آیین‌ها و مراسم بوده است. ۲). بسا «کوسه» از اسم قومی کوهستانی (-زاگروسی) معروف عهد باستان «گوئی / کوئی / کوسای» (Guti / Quti / Kussai) تداول یافته باشد، که ما این وجه را (نظر به ماهیت «کوسه گلین» در پیرامون همدان) به ظن غالب محتملتر می‌دانیم. <اذکائی>.

320- (ص ۲۷۶). ابوسعید سجزی (احمد بن محمد بن عبدالجلیل سیستانی) مهندس ریاضی و منجم (م ۴۱۴ ق) رجوع شود به شرح احوال و آثار وی که در تحلیفهٔ <87> گذشت. <اذکائی>.

321- (ص ۲۷۷). طاهر بن طاهر (کذا) که بر ما شناخته نباشد <زاخائو - اذکائی>.

322- (ص ۲۷۸). «بتیکان» (جشن) که روز «دی بمهر» (۱۵) دیماه برگزار می‌شود، تندیسی از خمیر یا گِل به صورت آدم سازند و به درگاهی‌ها نهند، این کار اکنون در سرای شاهان و ترکان معمول نباشد، چون با شرک و ضلال همانندگی دارد (طز / ۲۲۶) و در القانون به صورت «بتیکان» ضبط شده، هم می‌افزاید این رسم که شبیه به بت‌پرستی است اکنون غدغن می‌باشد (ص ۲۶۰، ۲۶۴ - ۲۶۵). تقی‌زاده هم صورت «بتیکان» (= گاد بُت‌گونه) را به ضبط

آورده، از دیگر منابع نقل کند که هم در روز «دی بهر» صورت انسانی ساخته و می‌سوزانند (گاهشماری / ۱۹۴). اینک ما گمان می‌بریم که دو بازیافت پژوهشی مهم برآیمان بحاصل آمده، که در یک کلمه توانیم گفت: (۱) جشن مزبور باقی از عید «مغ کُشان» باستانی است، (۲) که پس از اسلام در میان ایرانیان شیعی مذهب به صورت عید «عُمرکشان» برجای مانده است. متأسفانه چنان که ملاحظه می‌شود، ما مجال تفصیل در این خصوص نداریم، چه این موضوع خود رساله تحقیقی مبسوط می‌طلبد، در اینجا فقط به اشارت و اجمال آن هم بیشتر به ذکر بعضی مراجع تحقیق از برای علاقه‌مندان می‌پردازیم: (۱) اگر جزء اول «بنیکان» فرگشته از «بی / بگ / بگ» بوده باشد، همانا عید «بغیاد» (که به صورت «بغیگان / بگیگان / بیبیکان» هم فرگشت پذیر است) روز عید «مغ کُشان» (مگروفونیا) باستانی بوده، از جمله رجوع شود به: «تاریخ هردودت» (کتاب ۳، بند ۷۹) و گفتار وانتر هنینگ به عنوان «مغ کُشان»^۱ به ویژه کتاب «گاهشماری» تقی‌زاده (ص ۵۸ - ۶۰، ۸۶ - ۱۱۱، ۱۱۵ - ۱۲۰، ۱۲۳ - ۲۵۰ - ۲۵۲، ۲۷۰ - ۲۷۷) و بیست مقاله همو (ص ۹۲ - ۱۰۳، ۵۳۹ - ۵۵۹، ۵۶۰) که سبب امر تا حدی برای محقق دانسته می‌آید، (۲) جشن عُمرکشان که تا زمان ما هم برگزار می‌شد، راقم این سطور خود در چند جای ایران (همدان، قوچان و تهران) دیده است؛ در قوچان از بیم تُرکان سنی (چنان که بیرونی به این نکته اشاره کرده) آن را جشن حضرت «زهره» (ع) می‌نامیدند، ظاهراً از اینرو که عمر را در غضب «فدک» از حضرت زهرا نیز عامل اصلی می‌دانستند؛ و ساختن آدمکها هم بدان صورت (بُت‌گونه) البته کار زنها بود، سپس آتش زدن آنها و ترائه‌ها و سرودهای جشن مزبور که هنوز هم در حفظ دارم.^۲ سابق بر این شیعیان جشن عُمرکشان را «یوم البقر» یا روز عید باپا شجاع الدین (- «ابولؤلؤ قاتل عمر») می‌نامیدند؛ میرزا افندی (صاحب الریاض) آن را معبر از «گاوکشی» - یعنی - روز کشته شدن عمر یاد کرده، که صورتک او را می‌ساختند و شکم او را از حلوا و روغن پر می‌کردند، پس در آن روز شکمش را دریده و حلوا (- یعنی مثلاً جگرش) را می‌خوردند.^۳ لیکن بهترین و مشروح‌ترین گزارش دربارهٔ جشن عُمرکشان، همانا از ایرانشناس فرانسوی شادروان «هائری

1. W. B. Henning *Selected Papers*, vol. II, ACTA IRANICA, 15, Leiden, 1977, Pp. 139 - 150.

۲. این که امروزه هم مردم سراسر جهان در نظاهرات سیاسی خود، آدمکهای شبیه سران بعضی کشورها را می‌سوزانند، دقیقاً هم بدان موجب است که ایرانیان در عید مغ کُشان و عُمرکشان عمل می‌کردند.

۳. تحفه خروزمه (شجاسیه)، طبع رسول جعفریان، قم، ۱۳۷۸، ص ۵۷ - ۵۸.

ماسه» است (در کتاب باورها و آیین‌های ایرانی) و از جمله گوید بی‌گمان این جشن واکنشی است در برابر کارهای عمر که امپراتوری ساسانی را برانداخت و از حضرت علی (ع) هم خلع بدکرد. برگزاری این جشن را به روایتی نهم / دهم ربیع الاول (که میرزا افندی هم یاد کرده) و به روایت دیگر ۲۶ ذیحجه گفته‌اند، که شیعیان سالروز مرگ عمر غاصب می‌دانند؛ پس تندیزی شبیه به او از کوزه قلبان درست می‌کنند و تسبیحی به دستش می‌دهند، آنگاه روضه مضحک عمر را می‌خوانند (در قبال روضه حزن‌انگیز امام حسین) و سپس تندیس وی را آتش می‌زنند. روایت دلاواله (۱۸۲/۲) تاریخ عمرکشی را در «صفهان» شب دهم محرم یاد کرده (که یادآور دهم «بغباد» کهن در آیین مغکشی می‌باشد). باید دانست در روایات مربوطه «آسیابان» مطلقاً معبر از ابو لؤلؤ قاتل عمر می‌باشد (که داستان «آسیاب» سازی‌نش در تواریخ مشهور است) و خلاصه آن که عید عمرکشان در هر جا که ترکان سنی (به قول بیرونی) غلبه داشته‌اند، چون ناخوشایند آنها می‌بوده یا گرفته نمی‌آمد یا تحت عناوین دیگر برگزار می‌شده است.^۱ <اذکائی>.

323- (ص ۲۷۸). «کاکل» (= جشن) که روز «مهر» (۱۶) دیماه برگزار می‌شود، آن را «درامزینان» هم می‌نامند که در القانون به عنوان «لیلة کاوکیل» به ضبط آمده، پس از روز پانزدهم یا «بیبیکان» مذکور باشد (ص ۲۶۰ و ۲۶۵) و این «گاوکیل» مسلماً صحیحتر از «کاکل» مزبور است <زاخلانو>. اینک ما با توجه به تعلیفه آتی <324> راجع به «خیال ثور ایض» (نعام مفاد بند ۵۷) در خصوص «گاوکیل» گوئیم، چنان که در تعلیفه قبلی <322> گذشت (حسب اشارت میرزا افندی) جشن روز پیش «بوم البقر» (= روز گاو) و یا روز «گاوکشی» نامیده شود - که قطعاً مراد همین «گاوکیل» است - (و بایستی از وی به سبب ضبط این اسم سپاسگزار بود) و ربط آن به «بقر الثغیان» - یعنی - گاو پدر «فریدون» افسانه‌ای، یک بنمایه بسیار کهن مشترک بین اقوام هندو ایرانی و «سومری» باستان که در آیین مهرپرستی (= میترائیسم) هم ناظر به موضوع «گاوکشی»، در عین حال مسأله‌ای بسیار پیچیده و چند وجهی است، که می‌توانیم با طرح فرضیات بی‌سابقه اجمالاً از هزار توی پژوهشی به نحوی مقنع بیرون آئیم. نخست باید گفت ضبط «گاوکش» (نظر به معنای «کش» از جمله غلیم و درفش) که گوید نام دیگر آن «دی‌آفرینان» (= یعنی: دعاخوانی دیماه) <حسب طرز:

۱. معشقات و آداب ایرانی. ترجمه مهدی روشن ضمیر، تبریز، دانشگاه ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۵۵.

«درامزینان» (شاید: درافشینیان / درفشینان؟) است. بسا «گاو درفش» بوده باشد که در اوستا (یسنا ۱۰ / ۱۴) «گائوش درفشه» یاد شده، همان درفش «گاو یان» (گاو یان / کایان) است که غلم فریدون و حسب توصیف فردوسی گرزش هم «گاو پیکر» بود، خود بیرونی پیشتر (بند) در بیان جشن «مهرگان» (= روز ۱۶ مهر ماه) چگونگی آن را در اشاره به داستان غلبه فریدون بر ضحاک «بیوراسپ» شرح داده است (طنز / ۲۲۲). اما این که گوید پس از جدایی ایرانشهر از ترکستان «گاو» افغانی (= پدر فریدون) که اسیر «تورانیان» شده بود - رهایی یافت و به سرای خودشان بازگشت، ظاهراً مراد همان درفش «گاو یان» بوده باشد که باز پس گرفته می‌شود (بیرونی، داستان رامبهم و مهمل گزارده) و مگر نه برای رهایی بک «گاو» معمولی که جشن ملی برپا نمی‌کنند (!) نظر دیگر چنان که جمشید کاوسیجی کاتراک (J. C. Katrak) پارسی، در گفتار «جشن‌های باستانی ایران» (بنا به گزارش بیرونی) گوید این که کلمه «کاکسل» (کذا) ظاهراً تحریف «گاونیل» پهلوی باشد به معنای «گاو - پهلوان»، و راجع است به فریدون پهلوان که در اوستا گوید «افغان» (پدرش را) «پوروگاو» می‌خواندند.^۱ اما از این قبیل تعبیر و تفسیرها بسیار می‌توان کرد، چنان که اگر «گئل» را (حسب معانی دیگر که در برهان آمده) اسب جنیبت / زین کرده، یا کوه پست / پشته بلند (به قول بیرونی: یری علی الجبل الاعظم) بگیریم، استنباعی نخواهد داشت که هم مراسم امروزین «گائئل» (= گاه کئل / کود) یا «گاگرو» (= گاه گریه / شیون) - معنی نمایش رمزی و آیینی عزاداری پهلوانان در ایام بختیاری به نحوی از بقایای آن بوده باشد.^۲ لیکن ما هم به مانند زاخاوا صورت «گاویل» (القانون) را درستتر می‌دانیم، و به موجب این ترجیح گوئیم اگر چه هنوز وجه لغوی و معنای «کیل» (گیل؟) بر ما روشن نیست، منتها بر حسب قرائن - فعلاً - نامعین و مه‌آلودی گمان می‌بریم (= یعنی فرضیه تحقیقی خود را چنین مطرح می‌کنیم) که «گیل» بسا اسم باقی از جزء اول نام پهلوان کهن سومری «گیل گمش» بوده باشد، همان که افسانه بابلی‌اش در نزد ادیبان و فرهیختگان سراسر جهان بسیار مشهور است. اگر هم (در تقدیمه فرضیه) «گاو» فریدون - لفظاً و از حیث اسم - همان گاو «گیل گمش» نباشد، می‌توان گفت که به لحاظ معنا و مسمی «فریدون» ایرانی همان «گیل گمش» سومری است - یعنی - اینهمانی

1. The Commemoration Volume of Biruni I. C. , Tehran , 1976 , P . 143.

۲. دش: گفتار «گئل» از حسین مددی (در: ماهنامه جیسنه، سال ۱۷، خ ۱۶۲ و ۱۶۵ / دی و بهمن ۱۳۷۸).

(identity) دارند. اما نخست باید دانست که «گاو» زمینی جانور دوران کشاورزی نوع بشر است، که هم در اوایل عصر نوسنگی رام شد؛ و «گاو» آسمانی هم (صورت فلکی «ثور») نشانه و گاهنمای کاشت و الاترین فراورده کشاورزی - یعنی «گندم» است، نیز نماد سال طبیعی (شمسی) زراعی است که یک چنین برداشت نجومی هم از سومریان باستان می‌باشد. گیل گمش (Gilgamesh) فرمانروای «اوروک» که خداوندگار زمین یاد شده، در چکامه سومری اصل و معروف «گیل گمش و نگاو آسمان» (ح / ۳۰۰۰ ق.م) پهلوانی به وصف آمده که یک سوم وی آدمی و دو دیگر بخش او خداست؛ هم چون «گاو نری» که بر اندیشه مردمان چیره گشته، شهریان به هراس و شگفتی در نقش پیکرش می‌نگرند. الاله ایشتر / ایشتر (= زهره) که از زیبایی او خیره شده بود، بدو گفت که از بهر تو «گردونه‌ای لاژور دین و گوهرین با چرخهای زرین فراهم خواهم کرد، تا به جایگاه ما بر فراز آسمان درآیی...»؛ لیکن او چون خواهش «ایشتر» (= روسپی خدایان) را نپذیرفت، چه هم از آن بلا - که وی بر سر «تموز» (خدای بهاران) آورده بود - یاد کرد، پس به کفر همانا «گاو آسمانی» بر او فرود آمد (گاوای که نماد کشت و کار «گندم» یاد شده) - یعنی همان «نرگاو آسمان» که بر دانه‌ها و بر کشتزاران و بر همه جا می‌تازد، همان که بیرون حصارهای بلند «اوروک» همه جا کرت‌ها را به پای می‌مالد، همان که دم آتشین او به آبی صد مرد را نابود می‌کند...» (الخ). اما گیل گمش به یاری دوستش «انکیدو» (Enkido) آن نرگاو خشمگین را به زخم کمان تند و زورمند خویش شکار کرد و کشت، آنگاه پاره‌ای از آن را به طرف الاله ایشتر بینداخت؛ پس چندان که نرگاو آسمان را بدین گونه بر خاک افکندند، در برابر «شاماش» (خدای سوزان آفتاب نیمروز) سجده بردند... آنگاه ایشتر (= زهره) بر دیوار بلند شهر به فراز شد...» (الخ). باید گفت که گیل گمش نماد انسان یا قوم مدنی و شهرنشین در عصر کشاورزی، انکیدو نماد انسان یا قوم بدوی و کوه‌نشین در حال دامداری و شکارگری؛ و اما «خومیبه» (آدم نمای جنگلی، همچون «گاو وحشی» با شاخهای دراز، که او را نیز گیل گمش و رفیقش انکیدو با هم می‌کشتند) نماد انسان‌های وحشی و جنگل‌نشین در دوران میوه‌چینی است؛ این سه انسان درواقع مبین سه مرحله تکاملی نوع بشر با ساختارهای اقتصادی - اجتماعی متفاوت، همان است که دانشمندان (به ویژه مارکس و انگلس) از آنها به آوار «توحش، بربریت، تمدن» تعبیر کرده‌اند. باری. چنان که از تضاعیف افسانه «گیل گمش» و از سخنان وی برمی‌آید، کشتن گاو «آسمان» و ریختن «خون» او گویی معبر از روان شدن «آب» ابرها باشد؛ هم چنین گویی دو شاخ آن گاو آسمانی (که با صورت فلکی «ثور» اینهمانی یافته) یکی رود روان

«فرا» و دیگری «دجله» است. گیل گمش پهلوان در رویارویی با «شیر»ها نیز، به دعا نام «سین» (خدای ماه / قمره) را بر زبان می‌آورد (که یکی از منازل فلکی مشهور وی همان صورت فلکی «ثور / گاو» است) و هم در اینجا اشارتی مه‌آلود به صورت فلکی «عقرب» (نظر به مقارنه‌اش با «قمره») در افقهای دور می‌رود.^۱ البته در باب توهمات فلکی افسانه گیل گمش ذیلاً در تعلیقه «324» اشاره خواهد شد. براندون (دینشناس برجسته) گوید که بنمایه کارهای «گیل گمش» هم از دیرباز در فرهنگ بسیاری از اقوام رخ نموده است، بر این پایه ما اینک هم به اجمال گزارشی از کارهای «ایندرا» هندی (هندو ایرانی) فرا می‌نماییم: «ایندرا» (Indra) خدای جنگ، آریائیان ودایی (هندی) و میتانی (آسیای صغیر) به معنای «زورمند» که نامش همراه با «میترا - ورونا» در یکی از نوکننده‌های بغازکوی میتانیان (ح ۱۳۸۰ ق.م) آمده است. «ایندره» خدای جنگ از آنرو جزو ایزدان «ماده‌ها» بشمار آمده، که بعدها نامش در اوستای زردشتی (وندیداد، فرگرد ۱۰، بند ۹، / فرگرد ۱۹، بند ۴۳) در فهرست نام «دیوان» (= خدایان بد و مطرود) یاد گردیده؛ و چون ماده‌های باستان «میتراه (مهر) و «مزدا» (ورونا) را نیایش می‌کردند، لذا در اصل آنها نیز همان مجموعه خدایان آریایی «میتانی» را داشتند. ایندرا در نزد آریائیان ودایی بزرگترین ایزد آسمانی بود، که از همه آنها «آدمی ریخت‌تر» نموده می‌آید؛ چه خورش وی همان خوراک آدمیان و غالباً «گاو نر» باشد، که از معبد گاوان برای او تقدیه سازند. خود او هم یک «گاو نر» به وصف آمده، که هم مادرش «گاو» بود (گویند که پدرش «تواستر» را کشت). این ایزد پیکارجوی شکست‌ناپذیر، که سخت با «ماروت»ها («ایزدان باران») پیوسته است، در یک گردونه زرین دو یا چند اسبه روان می‌شود، پس به کوه‌های «اِبَر» می‌تازد و «گراز» وحشی را می‌کشد؛ ایندرا (ارابه‌ران خورشید) کُشندهٔ اژدهایی («ورتره») باشد، که آنها را به بند کشیده و بر روی آنها امیده است. رفیق او «سوداس» (Sudās) است، که وی را در نبرد با ده پادشاه باری کند؛ وی جنگاور بزرگی است که به انسان‌های زمینی، خصوصاً به «آریائیان» یاری‌های ارزشمند می‌رساند؛ سیمای وی بیشتر مبین یک ایزد باران باشد، که ماروت‌ها (فرشتگان باران) او را در پیکار با

1. *Epic of Gilgamesh*, tr. by E. A. Speiser, (in) A. N. E. T., Princeton Univ., 1955 PP. 18 - 19, 44 f, 72 - 99, / *Creation Legend of The Ancient Near East*, (Brandon), London, 1963, PP.

در گفتار و از متن افسانه گیل گمش ما به تحریر فارسی «احمد شامش» (پادشاه کنابش 130، 132، 142، 143، 144، 145، 146، 147، 148، 149، 150، 151، 152، 153، 154، 155، 156، 157، 158، 159، 160، 161، 162، 163، 164، 165، 166، 167، 168، 169، 170، 171، 172، 173، 174، 175، 176، 177، 178، 179، 180، 181، 182، 183، 184، 185، 186، 187، 188، 189، 190، 191، 192، 193، 194، 195، 196، 197، 198، 199، 200، 201، 202، 203، 204، 205، 206، 207، 208، 209، 210، 211، 212، 213، 214، 215، 216، 217، 218، 219، 220، 221، 222، 223، 224، 225، 226، 227، 228، 229، 230، 231، 232، 233، 234، 235، 236، 237، 238، 239، 240، 241، 242، 243، 244، 245، 246، 247، 248، 249، 250، 251، 252، 253، 254، 255، 256، 257، 258، 259، 260، 261، 262، 263، 264، 265، 266، 267، 268، 269، 270، 271، 272، 273، 274، 275، 276، 277، 278، 279، 280، 281، 282، 283، 284، 285، 286، 287، 288، 289، 290، 291، 292، 293، 294، 295، 296، 297، 298، 299، 300، 301، 302، 303، 304، 305، 306، 307، 308، 309، 310، 311، 312، 313، 314، 315، 316، 317، 318، 319، 320، 321، 322، 323، 324، 325، 326، 327، 328، 329، 330، 331، 332، 333، 334، 335، 336، 337، 338، 339، 340، 341، 342، 343، 344، 345، 346، 347، 348، 349، 350، 351، 352، 353، 354، 355، 356، 357، 358، 359، 360، 361، 362، 363، 364، 365، 366، 367، 368، 369، 370، 371، 372، 373، 374، 375، 376، 377، 378، 379، 380، 381، 382، 383، 384، 385، 386، 387، 388، 389، 390، 391، 392، 393، 394، 395، 396، 397، 398، 399، 400، 401، 402، 403، 404، 405، 406، 407، 408، 409، 410، 411، 412، 413، 414، 415، 416، 417، 418، 419، 420، 421، 422، 423، 424، 425، 426، 427، 428، 429، 430، 431، 432، 433، 434، 435، 436، 437، 438، 439، 440، 441، 442، 443، 444، 445، 446، 447، 448، 449، 450، 451، 452، 453، 454، 455، 456، 457، 458، 459، 460، 461، 462، 463، 464، 465، 466، 467، 468، 469، 470، 471، 472، 473، 474، 475، 476، 477، 478، 479، 480، 481، 482، 483، 484، 485، 486، 487، 488، 489، 490، 491، 492، 493، 494، 495، 496، 497، 498، 499، 500، 501، 502، 503، 504، 505، 506، 507، 508، 509، 510، 511، 512، 513، 514، 515، 516، 517، 518، 519، 520، 521، 522، 523، 524، 525، 526، 527، 528، 529، 530، 531، 532، 533، 534، 535، 536، 537، 538، 539، 540، 541، 542، 543، 544، 545، 546، 547، 548، 549، 550، 551، 552، 553، 554، 555، 556، 557، 558، 559، 560، 561، 562، 563، 564، 565، 566، 567، 568، 569، 570، 571، 572، 573، 574، 575، 576، 577، 578، 579، 580، 581، 582، 583، 584، 585، 586، 587، 588، 589، 590، 591، 592، 593، 594، 595، 596، 597، 598، 599، 600، 601، 602، 603، 604، 605، 606، 607، 608، 609، 610، 611، 612، 613، 614، 615، 616، 617، 618، 619، 620، 621، 622، 623، 624، 625، 626، 627، 628، 629، 630، 631، 632، 633، 634، 635، 636، 637، 638، 639، 640، 641، 642، 643، 644، 645، 646، 647، 648، 649، 650، 651، 652، 653، 654، 655، 656، 657، 658، 659، 660، 661، 662، 663، 664، 665، 666، 667، 668، 669، 670، 671، 672، 673، 674، 675، 676، 677، 678، 679، 680، 681، 682، 683، 684، 685، 686، 687، 688، 689، 690، 691، 692، 693، 694، 695، 696، 697، 698، 699، 700، 701، 702، 703، 704، 705، 706، 707، 708، 709، 710، 711، 712، 713، 714، 715، 716، 717، 718، 719، 720، 721، 722، 723، 724، 725، 726، 727، 728، 729، 730، 731، 732، 733، 734، 735، 736، 737، 738، 739، 740، 741، 742، 743، 744، 745، 746، 747، 748، 749، 750، 751، 752، 753، 754، 755، 756، 757، 758، 759، 760، 761، 762، 763، 764، 765، 766، 767، 768، 769، 770، 771، 772، 773، 774، 775، 776، 777، 778، 779، 780، 781، 782، 783، 784، 785، 786، 787، 788، 789، 790، 791، 792، 793، 794، 795، 796، 797، 798، 799، 800، 801، 802، 803، 804، 805، 806، 807، 808، 809، 810، 811، 812، 813، 814، 815، 816، 817، 818، 819، 820، 821، 822، 823، 824، 825، 826، 827، 828، 829، 830، 831، 832، 833، 834، 835، 836، 837، 838، 839، 840، 841، 842، 843، 844، 845، 846، 847، 848، 849، 850، 851، 852، 853، 854، 855، 856، 857، 858، 859، 860، 861، 862، 863، 864، 865، 866، 867، 868، 869، 870، 871، 872، 873، 874، 875، 876، 877، 878، 879، 880، 881، 882، 883، 884، 885، 886، 887، 888، 889، 890، 891، 892، 893، 894، 895، 896، 897، 898، 899، 900، 901، 902، 903، 904، 905، 906، 907، 908، 909، 910، 911، 912، 913، 914، 915، 916، 917، 918، 919، 920، 921، 922، 923، 924، 925، 926، 927، 928، 929، 930، 931، 932، 933، 934، 935، 936، 937، 938، 939، 940، 941، 942، 943، 944، 945، 946، 947، 948، 949، 950، 951، 952، 953، 954، 955، 956، 957، 958، 959، 960، 961، 962، 963، 964، 965، 966، 967، 968، 969، 970، 971، 972، 973، 974، 975، 976، 977، 978، 979، 980، 981، 982، 983، 984، 985، 986، 987، 988، 989، 990، 991، 992، 993، 994، 995، 996، 997، 998، 999، 1000.

اژدهای (- ورتره) یاری دهند، پس وی «گاوه» (= ابر)های کوهستان را از جنگ او رهایی می‌بخشد، تا آبهای خود را از برای مردمان روان و ریزان کنند (اژدهای مزبور گویا معبر از «آذرخش» ابرها باشد). آرتور کایث (A. Keith) در اسطوره‌شناسی هندی گوید که «ابرها» بارانی و آب‌آور، اصولاً به طور ثابت همواره با «گاوها» اینهمانی یافته و برسنجیده‌اند. هم او می‌افزاید ایندرا در «ریگ ودا» همسان با «تريته آيتيه» (Trita Aptya) یا همانا «ثرائثونه / Thraetaona» (فریدون) اوستایی، که اسم پدرش «آيتيه / Aptya» (آبتین / اثفیان) به معنای «آبگون» بیانگر آن است که او نیز ایزد آب و بزبان است؛ وی شباهت تام و تمامی با ایندرا، از حیث بالندگی و بزرگواری دارد، او هم اژدهای سه سر را می‌کشد.^۱ راقم این اسطور طی گفتاری به عنوان «ایندرای هندی» نظر به بعضی اوصاف وی که شطری مسطور افتاده، ایندرای عصر میثانی (مادی) را به مثابت خدای جنگ با «بهرام» (ودهران) عصر پارتنی و ساسانی که در اوستا به صورت «ورثرخنه» (= پیروزی بر تازش) یاد شده (- یعنی کشنده اژدها) اینهمانی کرده، همان پهلوان که یاور «میتره» (= مهر) در میترائیسم موصوف به «کشنده گاوه» در اوصاف همانند «گیل گمش» سومری باشد.^۲ اما «فریدون» ایرانی که در تعلیقه < 173 > گذشت بیرونی حسب قول اهل مغرب (ف ۶ / ب ۴۶) او را در صدر جدول شاهان ایرانی «بابله» (ف ۶ / ب ۴۷) با نام «یاقول» (Jaful) یاد کرده، که احتمالاً صورت سریانی یا معرب «گاوپور» (Gao Pouru) فارسی است؛ و نیز گذشت که قلب اضافه ترکیبی «پورگاوه پهلوی» یا «پوروگشو» (Pouru Gao) اوستایی، نامزد یا اسم ترمیمی (قبیله) «فریدون» داستانی، همانا به معنای «دارنده گاو» بسیار می‌باشد که در شاهنامه به صورت «پرمایه / پرمایون» آمده؛ صحت صورت مزبور خود با وجه «فول» و «فولی» (- پوری / Pouru) که هم بیرونی در القانون (۱۵۴/۱) همانسته «فریدون» یاد کرده تأیید می‌شود.^۳ پیشتر هم یاد شد که فریدون در پهلوی «فریثون» صورت اوستایی آن «ثرائثون» (Thraetaon) پسر «آثویه» (Athwya) - در پهلوی - اسپیکان / اسفیان و در فارسی محرفاً «آبتین» ولی صحیحاً «آبتین / اثفیان» آمده؛ فریدون از نخستین پزشکان اقوام آریایی یاد شده،

۱. *Indian Mythology* - New York, 1946, PP. 15, 17, 25, 31 - 36. / *Religion and Philosophy of the Veda*, I, PP. 37, 95, 124 - 133.

۲. رشن ماهنامه چیستا، سال ۴، ش ۳ / آبانماه ۱۳۶۵، ص ۲۹۸ - ۲۹۴.

۳. رشن ماهنامه سرایی دیر ایران (دکتر ذبیح الله صفا)، ص ۴۶۵ - ۴۶۷.

که هم با «شاهین / سیمرغ» (طایر طبیب قدسی) پیوند یافته است.^۱ ولی فریدون (= دارای سه توانایی) از تبار و تیره «گاوه» (پَرمایون) گذشته از این که در تاریخ داستانی ایران هم از شاهان پیشدادی است، که سه فرزند وی (سلم و تور و ایرج) سالار سه کشور بزرگ جهان شدند، در روایات اسطوره‌ای با سه چیز کیهانی هم پیوند یافته است: ماه، گاو، اژدها. این سه چیز در معنا با یکدیگر پیوستگی و یا همانستگی دارند، که پیشتر باید گفت اولاً بر طبق اوستا «ماه» دارندهٔ تخم «جانوران» (گنو / گائو / گاو) باشد، در اصل «ماه» یک اختر گاوگون است؛ ثانیاً مهم‌ترین منزل قمر (و نخستین منزل در نزد ایرانیان) همان صورت فلکی «تور» (ثور) می‌باشد؛ و اما «اژدها» به تعبیر فلکی اش «جوهر» است، مقرون با مدار «ماه» که (بود دودی جو اژدهای سیاه / سر برآورده در گرفتن ماه) و در این خصوص طحّ تعلیقه <324> باز هم اشاره خواهد رفت. اما اینک موضوع «اژدها کشی» فریدون چنان که مشهور است، در اوستا ضمن شرح سقوط حکمرانی «اژی دهاک» (= ضحاک) یاد شده؛ و آن اژدهایی «سه سر و شش چشم» بود (موصوف در داستان «ضحاک» بابلی / آشوری) که هم به قول بیرونی، چون فریدون بر ضحاک (- یعنی «آشورو») غلبه یافت: جشن دی آفرینان / درامزینان (= درفش گاوین؟) یا «کاکثل» (گاوگیل) هم به یاد آن مرسوم گشت؛ روایت حکیم فردوسی (- شاهنامه) نیز در این خصوص، جزو داستان «کاوهٔ آهنگر» بسیار مشهور است. دارمستتر (نوستاشناس) فرانسوی داستان ضحاک را بازماندهٔ یک اسطورهٔ کهن دانسته، که اصل آن مأخوذ از طبیعت و حوادث طبیعی بوده باشد؛ و گوید اسطورهٔ مزبور که در اوستا نیز به گونه‌ای محفوظ مانده. در روایت ودایی (هندی) همان پیکار «اینندرا» با اژدهای (ورتره) می‌باشد.^۲ اما اژدها یا هیولای بابلی «لابو» (Labbu) که «ریبو» (Ribhu) هم گفته‌اند، برابر است با «رهب» (Rihuh) نوراتی و همانا جیانندهٔ ابرها و برانگیختهٔ توفان باشد؛ پس تیشپاک (Tishpak) تیری به طرف او رها می‌کند، او را می‌کشد و خورش برای سه سال و سه ماه و یک شبانروز جاری می‌شود.^۳ این اژدهای ابرجانبان بابلی، شبیه همان «ورتره» ایندرا ی هندی، همانند دیواپرش یا موش پری ایرانی است. میرچا الیاده (اسطوره‌شناس نامدار) گوید که حسب پنداره‌ای بوندهشنی کهن، جهان بر اثر قربانی کردن هیولای ازلی

۱. فهرست ماقبل شهرست (اذکانی)، بحث ۴ (پزشکی در ایران باستان)، ص ۳۰۳-۳۰۶.

۲. حماسه سرایی در ایران (صفا)، ص ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۵۷ و ۴۶۸.

3. The Babylonian Genesis, (Heidel) P. 143.

پدید آمده (- «تیامات» بابلی) و یا از طریق قربانی کردن دیوی کیهانی (پوروشا) و به هر حال «اژدها» مبتن وضع نامتعین گیتی پیش از آفرینش است؛ چنان که اژدهایی (- ورتره) که ایندرا می‌کشد، نمادی است از آشوب (= «هبا» اولیه) و آذرخش یا وگزه ایندرا، که بدان سر اژدها را می‌برد با کار آفرینش برابر است؛ و این که «ورتره» آنها را در غارهای کوهستان بند کرده، هم به مانند «تیامات» بابلی و یا هر اژدها یغ دیگر، شهریار مطلق قلمرو آشوب (هبا) پیش از آفرینش بوده است.^۱ چنین نماید که در افسانه «گیل گمش» سومری (پیشگفته) «گاو آسمانی» جای‌نشین «اژدهای» آشوب شده، چنان که پیشتر گذشت در افسانه ایرانی اژدهای کیهانی (- جوزهر قمر) دشمن «ماه» گاوی بوده باشد. این که گیل گمش پهلوان گاو آسمانی را می‌کشد و «خون» او را می‌ریزد، هم بدان معناست که ایندرا اژدها را می‌کشد و «آب» را جاری می‌کند. بنمایه «گاوکشی» در آیین مهرپرستی («میراثیسم») یعنی «یوم البقر» / روز گاوکشی، (که میرزا افندی یاد کرده) بی‌گمان در بطن اسطوره کهن سومری «گیل گمش» پهلوان نهفته و هم از آن بازمانده است. کریستن سن در داستان گاو «گیو مرث» گوید که قتل نخستین گاو با خالق آن رابطه دارد (حسب آثار مهرپرستان) ایزدی - یعنی «مهر» - که گاو را آفرید هم او را کشت.^۲ دانشمند ایران‌شناس هندی جهانگیر کویاجی در تحلیل «افسانه مردوک - تیامات» بابلی، فریدون ایرانی را با خدای «مردوک» هم‌سجیده و همان‌سی نموده، که اسم وی احتمالاً به «عای» «گاو اخته» روزگار است و می‌افزاید که مردوک و فریدون هر دو «روان گاو نود» بشمار می‌روند؛ و اگر شباهت تام میان افسانه‌های مردوک و فریدون را بپذیریم، می‌توان هم درباره درفش مشهور «گاوایانی» (گاوایانی) پژوهش کرد، همانندی «گاو خدای» مردوک و «آشور» بابلی (نظر به داستان ضحاک) «تفاق» محض نیست.^۳ لیکن در خاتمه این بحث باید بگوییم اینهمانی مردوک و فریدون - که شادروان کویاجی فراموده اصلاً درست نیست (صحیح و واقعی آن است که به جای مردوک همان «گیل گمش» را گذاشت) و بنا به آنچه تاکنون به تحقیق پیوسته - حتی - بنمایه داستان مردوک بابلی هم در افسانه «گیل گمش» سومری نهفته، پهلوان گاوگون «گاوکشی» که افسانه فریدون پورگاو «اژدهاکش» تنها با آن وی شباهت تام دارد «اذکائی» >.

۱. مقدمه بر فلسفه تاریخ، ترجمه بهمن سرکارانی، تهران، ۱۳۶۵، ص ۳۷ و ۲۲۵.

۲. مره‌پرستی در ایران قدیم، ترجمه دکتر ذبیح الله صفاء، ص ۵۲.

۳. آیین‌ها و افسانه‌های ایران، جین باسان، ترجمه جلیل دستخواه، تهران، ۱۳۵۳، ص ۱۷۹ - ۱۸۲.

324- (ص ۲۷۹). «خیال شور ایضاً...» (الخ) که هم گوید در نین روزه کاکیل» (۱۶ دیماه) از شیر گرفتن فریدون رخ داد، و همان نخستین روزی است که بر گاو سوار شد؛ در شبی که پدیدار می شود گردونه ماه، را گاو می کشد (گاوگردون) درخشان که آن را دو شاخ زربین و پاهای سبمن است؛ زمانی پدید می آید و آنگاه ناپدید می گردد، هر کس که او را ببیند دعایش هم در آن دم اجابت شود؛ و هم در این شب بزرگ چنین بدیده آید که پندارند پیکره گازی سپید است، دو باز بانگ برآرد اگر زمانه پربار و بری باشد... (الخ). در یادداشت پیشین (323) بیشتر جنبه ناسوتی یا زمینی افسانه هم نین و مایه گیل گمش سومری و فریدونه آریایی نموده شد، در اینجا اجمالاً نمادهای آسمانی آن تحت بررسی قرار می گیرد (و ما غرض نهایی خود را از مطالعه تطبیقی حاضر بین اساطیر سومری و آریایی پنهان نمی داریم، که در صدد گواهجویی از برای فرضیه همبستگی پارینه سومریان باستان و آریاییان نخستین هندو اروپایی قفقازی هستیم). بیشتر بگوئیم - یعنی پیش فرض ما این است - که پیکر سپهری «گیل گمش» فرمانروا و «فریدون» پادشاه مطابق با صورت فلکی «جبار» (Orion) و گردونه سپهری «گاوکش» (از ابره ران) ایشان هم بسا صورت «ممسک العنان» (Auriga) باشد. چه همان طور که در افسانه «گیل گمش و گاو آسمان» گذشت، هم الاغه ایشتر (= ستاره زهره / ناهید) و هم مردمان از زیبایی نقش پیکرش در شگفت بودند، چندان که هم «گردونه ای لا زوردین و گوهرین با چرخهای زرین فام» زبیده او می دانستند که بدان بر فراز آسمان می رود. مکرر گذشت که «گاو آسمان» معبر از صورت فلکی «ثور» (اولین منزل قمر در نزد سومریان - بابلیان و آریاییان) زمانی در تقابل با «شیر آسمان» قرار می گیرد، که هم معبر از صورت «اسد» (= «اورگولا» بابلی) می باشد. هم چنین صورت «عرب» (Scorpio) که با «ماه» در مقارنه وقع می شود؛ چه آن که گیل گمش در نظاره فلکی خویش، یکی از غولهای نشسته بر دروازه خورشید را به هیأت «کژدم» می بیند، که از میانگاه سینه به پایین در خاک (افق) نشسته است؛ وی در مناظره اش با «کژدم» از داغ مرگ دوست و یاورش «انکیدو» سخن می گوید، که هم بدین سبب آن پهلوان تنهای کژدم آدمی و کژدم از بیم فتای خاکی شدن (همچون «انکیدو») بر آسمان می شود. سفر کیهانی گیل گمش در نظاره پیکرهای سپهری، برخلاف اسفار «بهرام» پهلوان ایرانی سکایی در صورت های فلکی (رش: بهرام یشت اوستا، کرده های ۱- ۱۰) که «أنفسی - تجسّدی» است، همانا همچون اسفار پهلوان یونانی «هراکلس» (هراکول - رومی) یکسره «أفاقی - تخیلی» است. «گردونه کیهان پیمای گیل گمش در اسفار

رؤیایی اش، عقابی است که اگر چه با «ستن» اوستایی (= سیمرغ) همگون می‌نماید، گویی هم با صورت فلکی «نسر طائر» (= «نشرو» بابلی) تطابق دارد. اما این که خود گیل گمش (چون آسمانی شد) با صورت فلکی «جبار» اینهمانی می‌یابد، هم به موجب داده‌های ستاره‌شناخت (حسب مواضع فلکی موصوف) از جمله این که آن پادشاه دشته خود را بر کتف نرگاو می‌نشانند، جانور آسمان با خروشی دردمندانه بر خاک فرود می‌آید (توضیح این قضیه ذیلاً در شرح «شیر - گاو» خواهد آمد) و نیز چنان که در تعلیقه «154» گذشت، ایرانیان فرمانروای اسطوری بابلزمین را با صورت فلکی «جبار» اینهمانی کرده‌اند. اما گردونه زَربین «اینذرا» هندی هم به عنوان اربابران خورشید، همان گردونه «مهر» باشد که در اوستا به وصف آمده، چنان که گذشت هسجانه با فریدون ایرانی اینهمانی یافته است. اما «گردونه» فریدون که نخست باید گفت ابن اسفندباذ هم در این معنی - که وی از مردم «گیل» (ورن) بوده - یاد کند که چون به هفت سالگی رسید، مهام در بینی گاوان می‌کرد و مرکب خود می‌ساخت، چنان بود که گویی از عکس افلاک بر روی خاک، آفتابی دیگر از «ثوره طلوع می‌کند...» و هر روز او بر گاو نشسته با ایشان به شکار و دیگر کار می‌رفت...، گرژی به صورت گاو ساخته (و) به تحدیث این حدیث جمله طبرستان را معلوم شد، تا به تدریج از جهات و اقطار مردم به کنار او آمدند؛ چون در عدد و عدّت قوّت دید، با اهل طبرستان آهنگ عراق کرد؛ و چنان که مشهور است به اصفهان رسید، گاوه آهنگر خروج کرد و بدو پیوست؛ پس ضحاک را گرفت و بیاورد (نه فریدون گاو پرورده / کرد شیر گرسنه را پرده...).

الی آخر الحکایه.^۱ شاید که در اسم مرکب رسم «گاوگیل»، جزء دوم، «گیل»، اشارتی به سرزمین یا مردم «گیل» (= ورن / گیلان) زادبوم فریدون بوده باشد که گذشت. اما «خیال» گاو که بیرونی یاد کرده، همانا «مثال گاو» باشد که ترجمه اصطلاح اوستایی «گشوجیره» (= گاوپیکر / گاوگونه) همبر با «ماه» است، چنان که در «ماه یشت» (بندهای ۳، ۴، ۷) دلرنده تخمه جانوران و ستوران یاد شده؛ و در «تیر یشت» (کرده ۶، بند ۱۶) همان «گاو زَربین شاخ و پرواز کننده در فروغ» است، که ستاره شکر همدن «تیشتریه» (= شعرای یمانی) در دومین دهه ماه (تیر) به پیکر او شود.^۲ بی‌گمان در این فقره تصویری از پیکره سپهری «ثوره» (TAURUS) یا دومین صورت بروجی نموده آمده است، که به ویژه در نیمه دیماه (یعنی بگاه جشن

۱. تاریخ طبرستان، طبع الحیان آستانی: ص ۵۷-۵۸.

۲. مثنویا (پورداوود)، ج ۱، ص ۳۲۷، ۳۲۹.

درازمینان / گدوگیل) به خوبی در سوسوی شمالی نزدیک به دایره بروج نمایان می‌باشد. اما «گردونه» سپهری گاو - یعنی - گاوران، ظاهراً همان صورت فلکی «ممسک العنان» (= اوابه‌ان) باشد، که با ستاره بتای (β) خود گویی. «عنان» گردونه گاو را در دست گرفته و می‌برد؛ و باید از ستاره‌های قدر یکم این دو پیکر سپهری، یکی «عئوق» (= گام، بابلی / «سروش» ایرانی) و دیگر به ویژه «دبران» (= «ایسلیه» بابلی / «پاپروه» سغدی / «چشم گاو» فارسی) و نیز ستارگان «ثریاء» (= خوشه پروین) خارج از صورت یاد کرد، که هم از روزگاران باستان همبر با «گاو» و «ماه» آوازه یافته‌اند. ویلی هارنر (W. Harner) در طرحی که از نظام ستاره‌شناختی ایران باستان به دست داده، از جمله گوید که حدود / ۴۰۰۰ ق.م (= ۶۰۰۰ سال پیش) در آغاز دوران کشاورزی، صورت‌های فلکی تشکیل دهنده منطقه البروج بعدی با اشکال جانوری گاه‌شناسانه، چون شیر و گاو و گوزن و بزکوهی و جز اینها به گونه مفرد یا مرکب نشان یافتند، یک ناحیت بی‌ستاره هم در محور آنها به مثابه قطب فلکی توجّم می‌گردید. عبور خورشید از نقطه اعتدال ربیعی (نوروز) مصادف با تشریق «گاو» در یکم فروردین ماه / ۲۱ مارس کنونی بود. یک مهر «گاو» نشان و نماد ستاره درخشان «دبران» می‌باشد، بر مهری دیگر پیش از تاریخ عیلامی پیکرهای «کژدم» (= برج عقرب) و «گاو» نگاشته آمده که یک گاوچران - [صورت فلکی «جبار» شبان آسمان] آن را می‌راند. «شیر» سپهری نیز بر مهر ماقبل تاریخی عیلام در صحنه نبرد «شیر - گاو» نقش بسته، رزم شیر با گاو که تندیس‌های آنها به گونه نمادین (در تخت جمشید) وجود دارد، در هزاره چهارم (ق.م) حاکی از آغاز کار کشاورزی پس از زمستان می‌باشد (حدود اسفند ماه) و هنگامی که پیکر «شیر» برآیش می‌کند، پیکرهای گاو - پروین در حال فرودش‌اند (منتها گاو یک دوره ۴۰ روزه پس از طلوع مجدد پدیدار می‌ماند که نشان اعتدال ربیعی است). رزم شیر و گاو سپهری یک سنت پنجهزار ساله دارد، که نمونه‌های برجسته آن در تخت جمشید می‌باشد؛ و در هزاره پنجم (ق.م) همانا معبر از تفریب گاو - پروین بوده، هم آنگاه که شیر با ستاره درخشان شاهی (= قلب الاسد) تشریق می‌کند؛ چه گویی شیر ایستاده بر بالست (اوج) خود، بر گاو - که می‌کوشد، از پایین افق بگریزد - می‌نازد و او را می‌کشد (چند روز بعد بکلی ناپدید می‌شود). رزم شیر و گاو در عهد سومری به روز ۲۵ فوریه می‌افتاد، تا آن که حدود / ۵۰۰ ق.م (در زمان داریوش بزرگ هخامنشی) در ۲۸ مارس پایدار شد. اما برآیش خوشه پروین (Pleiades) آغاز دروگندم و برداشت خرمن است، پیکره «جبار» (= «سیا - زی» - اناه بابلی) و دو پیکر حدود / ۱۳۰۰ - ۱۰۰۰ (ق.م) در ۲۹ ماه می طلوع خورشیدی می‌کردند. اما

حدود / ۴۰۰۰ - ۳۰۰۰ (ق.م) هنگامی که خورشید در نقطه اعتدال خرفی قرار داشت، پیکرهای جبار و گاو در حال تغریب (غروب خورشیدی) بودند. در هزاره دوم (ق.م) صورت گاو نظر به اقتران آن با «ماه» نشان یافته، چنان که پیکرهای پروین و گاو نشان آغاز سال جدید قمری - شمسی بوده است؛ اصولاً مقارنه شیر و خورشید، از دیرباز، مبتنی نظام نجومی ایرانزمین می‌باشد.^۱ اینک ما امیدواریم بنیان‌های مشترک نجومی افسانه‌های کهن گیل گمش «گاوکش» سومری و فریدون «گاووان» (اژدها - گاوکش) ایرانی را به ویژه در آیین مهرپرستی، حسب آنچه بیرونی در شرح جشن «گاوکیل» البته مبهم بیان نموده کلاً ایضاح کرده باشیم، تنها آنچه بایسته یادآوری باشد از جمله مسأله اژدهای سپهری است که اصطلاحاً «جوزهر» قمر گویند، معرب از کلمه پهلوی «گری چهر» که آیا با «گاور چتر» اوستایی و «مار-سین» (= ماه) آشوری ربطی دارد یا نه، در این باره به کتاب «فهرست ماقبل الفهرست» اینجانب (ج ۱ / ص ۲۱۲ - ۲۱۴) رجوع شود. دیگر آن که کرستن سن با گفتار خود از بیرونی هم درباره «گاو گردونکش» ماه فریدون، افزوده است که یک جام سبمین دوره ساسانی (در موزه هرمیتاژ روسیه) نقش خدای ماه دارد، که بر تختی نشسته و پیرامون او را هلالی برگرفته و چهار گاو آن را می‌کشد (ایران در زمان ساسانیان / ۲۰۰). دیگر از کارهای فریدون در اوستا یکی هم این است (آبان یشت / ۶۱) که کشتی‌ران زبردست «پنورو» را به صورت کرکس درمی‌آورد و به پرواز کردن در هوا وامی‌دارد (یشتها، ۱/ ۱۹۵) و این گویی شبیه به کار گیل گمش است، و هم توجیه نجومی دارد. بالاخره این که نگاره‌های برجسته از صحنه مشهور «گاوکشی» میترا (= مهر) یکسره نمادهای ستاره‌شناسی است، که اشارتی رفت و آنچه در پیرامون آن نگاریده همانا با اسفار کیهانی «بهرام» ایرانی و «هرکول» یونانی - رومی تطابق دارد. «اذکائی».

325- (ص ۲۷۹). «البابلی» (راوی) که در مراجع بر من شناخته نشد، اما به عنوان گزارنده اخبار اعیاد ایرانی و از جمله جشن «گاوکیل» (323 - 324) بایستی مهم تلقی شود. «اذکائی».

326- (ص ۲۸۱). حسن بن زید علوی (داعی کبیر) معروف به حالب الحجاره از فرزندان امام حسن مجتبی و ملقب به «داعی الخلق ائی الحق» که مؤسس سلسله علویان طبرستان شد (۲۵۰ - ۲۷۰ ه.ق) و توانست گرگان و دیلمان و ری را هم به تصرف آورد و عمال بنی عباس را از آنجاها براند، درگیری‌های او عمده یکی با اسپهبدان خاندان «قارن» شهر یارکوه و دیگر با

1. The Cambridge History of Iran, vol. 2, PP. 718, 719, 722, 725, 727, 737, 740, /

امیر یعقوب لیث صفاری بود که اینان کاری از پیش نبردند. <اذکائی>.

327- (ص ۲۸۱). درباره جشنهای ایرانی به کتاب القانون السعودی مؤلف (ص ۲۵۸ - ۲۶۶)

<295 - 296> رجوع شود، «بهمنجه» (بهمن روز است از بهمن ماه) و بدین روز بهمن سبید به شیر خالص پاک خورند؛ و گویند که حفظ فزاید مردم را و فراموشی ببرد. و اما به خراسان مهمانی کنند بر دیگری، که اندرو از هر دانه خوردنی کنند، و گوشت هر حیوانی و مرغی که حلال اند، و آنچه اندر آن وقت بدان بقعت یافته شود از تزه و نبات، (التفهیم، ۲۵۷ / القانون، ۲۶۵) و بهمنجه طبق قاعده معرب «بهمنگان» است. <زخاخوان>.

328- (ص ۲۸۲). «سده» (و پیش از آن روز «نرسده») که به معنای بالای «سده» است، زیرا که پنج

روز پیش از آن باشد؛ و نیز «نوسده» گویند (= السدق الجديد) و «سده» آبان روز است از بهمن ماه، و آن دهم روز بود؛ و اندر شبی که میان روز دهم است و میان روز یازدهم، آتش ها زنند به گوز و بادام، و گرد بر گرد آن شراب خورند و لهُو و شادی کنند؛ و نیز گروهی از آن بگذرند (- بپرند) تا بسوزانیدن جانوران. و اما سبب نامش چنان است که از او تا نوروز، پنجاه روز است و پنجاه شب...؛ و اما سبب آتش کردن و برداشتن، آن است که بیوراسپ توزیع کرده بود... (الخ) و هم گویند صد کسی از تبار دو انسان نخستین «مشی و مشیانه» در جهان بگذرد... (التفهیم، ۲۵۷ / القانون، ۲۶۵). پیداست که آیین «چهارشنبه سوری» (چهارشنبه آخر سال) در عهد اخیر، همانا بازمانده «جشن سده» باستانی است که کتابها و مقالات مبسوط در این خصوص نوشته اند؛ و اما این که جشن سده (- «عید ضحاک» دماوند) به «چهارشنبه شب» آخر سال افتاده، توضیح این امر مستلزم تفصیلات چندی است که از حوصله تعلیق حاضر بیرون است؛ برای مراسم چهارشنبه سوری در ایران به کتاب (پیشگفته) معتقدات و آداب ایرانی (هانوی ماسه) رجوع شود (ص ۲۵۴ - ۲۷۲ و ۲۸۷) <اذکائی>.

329- (ص ۲۸۲). «کرج» (- شهر) که بین همدان و اصفهان باشد، هم چنین قریه «کرج» نزدیک

«ری» (تهران) و نیز یکی دیگر میان همدان و نهاوند است (معجم البلدان، ۲۵۱/۴)

<زخاخوان>. مراد از شهر «کرج» مزبور مطلقاً کرج «ابودلف» (بین همدان و اصفهان) است، که تقریباً با «سلطان آباد» سده گذشته و شهر «اراک» امروزی منطبق می باشد؛ آنجا را امیر ابودلف قاسم بن عیسی عجلوی (ح ۱۵۰ - ۲۲۶ ه.ق) آباد کرد، آن را «البلد» (بلد الکرج) نامید و مرکز امارت خود قرار داد؛ رش: فرمانروایان گمنام اذکائی (ص ۱۹ - ۲۷). اما این که بیرونی گوید این رسم شب «سده» را مردم کرج «شب گزنه» می گویند، از آنرو که پیشتر هم

یاد کرده: «جانوران را آزار دهند و مرغان را در آتش بسوزند» پس او را این رسم خوش نیامده و بر آزار دهندگان نفرین کرده، که به قول استاد هُمایی (رح) انصاف را جای نفرین هم باشد که جانور بی‌زیان را در خرمن آتش راندن و مرغان بی‌گناه را به بازی آتش داشتن و در آتش افکندن و بر جان دادن و پر و بال سوختن این بسنه زیانان خندیدن و شادی کردن بسی از مردمی و انصاف دور است» (التفهیم / ۲۵۹). به گمان ما ظاهراً ادای جهنم را در یوم القیامه درمی‌آورده‌اند؛ در هر حال تصوّر می‌کنم که نفور انسانی ابوریحان بیرونی از این کار، به علاوه ریشه در مشرب نهان «مانوی» گری لو هم داشته است. <اذکائی>.

330- (ص ۲۸۳). جاحظ (بصری) در عُکبوا... (الخ) که ابوعثمان جاحظ بصری (م ۲۵۵ هـ. ق) نظر به تألیف کتاب الحیوان به عنوان یک جانورشناس مشهور است؛ و «عُکیرا» هم قریه‌ای در ناحیه دُجیل (عراق) نزدیک به صریفین و عوانا معروف بوده است (معجم البلدان، ۷۰۵/۳) <زاخانوَ>.

331- (ص ۲۸۳). جیهانی... (الخ) که وزیر دانشمند و نامدار سامانیان خراسان، برآیش او در آغاز سدهٔ چهارم (هـ. ق) بود، بنگرید کتاب «جغرافیای ابوالفداء» رینو / Reynaud (ج ۱، ص ۶۳ م) <زاخانوَ>. باید گفت جامع‌ترین تحقیق دربارهٔ خاندان «جیهانی» وزیر سامانیان، از آن شادروان علامهٔ قزوینی است (یادداشت‌ها، ۲۰۲/۲ - ۱۲۰۹ / ۱۲۲۶) که زنجیرهٔ تباری خاندان «جیهانی» را پژوهیده، چهار جیهانی (پدر - پسر - نواده - نبیره) برنموده که هر کدام وزارت یکی از امیران سامانی را یافته‌اند: (۱) ابوعبدالله محمد بن احمد جیهانی، (۲) ابوعلی محمد بن ابوعبدالله جیهانی، (۳) ابوعبدالله احمد بن ابوعلی جیهانی، (۴) ابوالفضل محمد بن احمد جیهانی، که مراد در اینجا و معروف همان یکمی ابوعبدالله محمد بن احمد جیهانی (م - ح ۲۲۶ هـ. ق) وزیر امیر نصر (دوم) بن احمد سامانی (۳۰۱ - ۳۳۱ هـ. ق) و مخدوم حکیم شهیر ابوزید بلخی (م ۳۲۲ هـ. ق) و مؤلف کتاب مشهور «المسالک و الممالک» (تألیف به سال ۳۰۹ ق / ۹۲۱ م) که مفقود است.^۱ ابن فضلان سیاح نامدار در سال ۳۰۹ جیهانی وزیر را دیدار نموده، از وی بسیار تعریف و تمجید کرده و هم در سفرارش مورد تشویق او شده است. ابوعبدالله جیهانی و پسرش ابوعلی جیهانی وزیر (م ۳۳۰ هـ) حسب اشارت ابن ندیم، مژنون به بددینی و ارتداد بوده‌اند این که مذهب ثنوی

۱. رشن: تاریخ بخاران ایران (ب اذکائی)، ص ۲۲ - ۲۶ و ۲۸.

(زندقه / مانوی) داشته‌اند؛^۱ ولی نظام الملک طوسی در شرح قریطیان خراسان، ابو عبدالله جیهانی را در نهان «باطنی» مذهب یاد کرده است.^۲ <اذکائی>.

332- (ص ۲۸۳). «آذرخوره» (آتشکدهٔ فارس) که نه یاقوت حموی آن را یاد کرده، نه چیزی دربارهٔ «کام فیروز» می‌داند (۴/ ۲۳۰) و «دارا» هم نه چنان جایی در ایران شناخته باشد (۳۹/ ۱) بسا که مراد «دارابگرد» بوده است <زخائو>. آتشکدهٔ «آذرخوره» / خوره را پس از ابونواس شاعر (۱۳۵ - ۱۹۸ هـ) ابن فقیه همدنی (ح ۲۹۰ هـ) یاد کرده،^۳ که مجوس در باب آن غلو کنند و همان آتش «جمشیده» بود در خوارزم، پس انوشیروان آن را به «کاریان» فارس نقل کرد؛ سپس حمزه اصفهانی و مؤلف تاریخ قم نیز، شرح آن را ظاهراً از وی گفتاورد نموده‌اند.^۴ اما جشن «آبزیزان» (آفریجکان) که بیرونی رسم آن را (روز ۳۰ بهمن) در کامفیروز فارس و اصفهان بشرح آورده (بندهای...) در عهد اخیر آن را هم جزو آیین‌های چهارشنبه سوری و هم جزو رسوم «تیرگان» یاد کرده‌اند؛ رشن: معتقدات و آداب ایرانی هانری ماسه (ص ۲۵۶ و ۲۸۶) <اذکائی>.

333- (ص ۲۸۵). «مژدگیان» (روز نشستن رقعها...) که گوید این از رسمهای پارسیان نیست، وکنن عامیان نو آوردند و به شب این روز بر کاغذها نیبستند؛ و بر در خانه‌ها بستند تا اندرو گزنده اندر نیبند. و روز پنجم است از اسفندارمذ ماه؛ و پارسیان او را مردگیان خوانند، زیرا که زنان بر به شوهران افتراچها کردند، و آرزوی‌های خواستندی از مردان <التفهیم> ص ۲۵۹ - ۲۶۰. باید بگویم که متن افسون نبشتهٔ (پهلوی) مزبور را که برخی از کلمات آن دستخوش تصحیف یا تحریف شده (طرز / ۲۲۹) ما براساس متن پهلوی آن ویراستیم؛ چه همانا پارهٔ دوازدهم از جزوهٔ «چند متن کوچک پهلوی» (آندرز پیشینیان و غیره) بوده باشد، که استاد دکتر ماهیار نوابی طبع و ترجمه کرده؛^۵ و اینک اصل آن بدین عبارت است: «به نام یزدان، ماه اسپندمذ، و روز اسپندمذ؛ و روز اسپندمذ؛ ماه اسپندمذ؛ اسپندمذ ماه، اسپندمذ روز، پستم زهر نیش و پوز (= زفر) همهٔ خرفستران را، به نام و نیروی فویدون، نیو، و یاری ستارهٔ وکند هر مزداد؛ باوریکان (= مؤمنان) را روا باد، ایدون باد. اشم؛ ندرست باد» (ص ۲۶۵). همین

۱. ترکستان نامه (بارتولد)، ص ۵۲۵ / بخارا (ریچارد فرای)، ص ۸۸.

۲. سیرالملوک، طبع هیوبرت دارک، تهران، ۱۳۴۰، ص ۲۷۹.

۳. مختصر البلدان، طبع دخویه، تهران، ص ۲۴۶.

۴. مزدیسنا و ادب پارسی (دکتر محمد معین)، ص ۳۲۸ - ۳۵۴.

۵. نشریه دانشکدهٔ ادبیات تبریز، سال دوازدهم، شمارهٔ تابستان، ص ۲۴۵ - ۲۶۵.

- فقره را شادروان ملک الشعراء بهار نیز به عنوان «افسون گزندگان» ترجمه و طبع کرده،^۱ شادروان دکتر احمد تفضلی نیز به منابع و کیفیت آن اشاره نموده است.^۲ <اذکائی>.
- 334- (ص ۲۸۵). «دینار رازی» (موضع) که تهجی این اسم درست معلوم نیست، این حوقل آن را یاد کرده که جایی بر جاده جرجان به خراسان است (صورة الارض، طبع دخویه، ص ۲۷۵) <زاخائو>.
- 335- (ص ۲۸۶). گردفناخسرو (- شهر) که هم نام جشنی از عضدالدوله دیلمی است، رش: معجم البلدان یا قوت (۲۵۸/۴) <زاخائو>.

فرگرد دهم (X)

- 336- (ص ۲۹۲). «رامش آغام» (عبد) که هم نام قریه‌ای در ناحیت «بخارا» یاد شده است (معجم البلدان، ۷۳۷/۲) <زاخائو>. ابویکر ترشخی گوید که دیه «رامش» (= شادی) را کیخسرو پسر سیاوش بنا کرد؛ و در آنجا آتشیخانه‌ای نهاد که مغان گویند آن قدیم‌تر از آتشیخانه‌های بخاراست، و هنوز آن دیه آبادان است.^۳ <اذکائی>.
- 337- (ص ۲۹۲). «ماخیرج» (جشن) که مؤلف در کتاب التفهیم نیز از آن یاد کرده، گوید اندر «ماخیره» بازارها پیاپی کنند...؛ و چنین حکایت کردند که بدین دو بازار (ماههای سفدی) دزدیده‌ها فروشنده... (ص ۲۶۶) <زاخائو - اذکائی>.
- 338- (ص ۲۹۲). «بیکنج آغام» (عبد) که به جای «بیکنج» در التفهیم آمده است <زاخائو>، ولی در التفهیم (ص ۲۶۶) ذکری از این جشن نرفته است <اذکائی>.
- 339- (ص ۲۹۳). «طوایس» (= بازار) که یک قصبه طوایس هم در ناحیت بخارا میان آنجا و سمرقند وجود دارد (معجم البلدان، ۵۵۵/۳) و «کمچکت» بر من دانسته نشد <زاخائو>.
- ابویکر ترشخی از ولایت‌های بخارا «طوایس» را یاد کرده، که نام آن «ارقوده» است؛ در وی مردمانی بوده‌اند با نعمت و تجمل (که) هر کسی در خانه یکی دو طاووس می‌داشته‌اند؛ و

۱. رش: تهرست مافیل التهرست (به اذکائی). بخش دوم (پزشکی در ایران باستان)، ص ۳۷۵ - ۳۷۶.

۲. تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. تهران. ۱۳۷۶، ص ۱۷۸ - ۱۷۹.

۳. تاریخ بخارا، طبع مدرس رضوی. تهران. ۱۳۵۱، ص ۲۳ و ۱۹۰.

عرب پیش از این طاووس ندیده بودند، چون در آنجا بسیار دیدند آن دبه را ذات الطوایس نام کردند... (الخ) و هم در آنجا آتشکده و بتخانه بوده است، شرح «طوایس» و رویدادها در آنجا مفصل است (تاریخ بخارا، ص ۱۷، ۱۱۴، ۱۶۵، ۲۲۱، ۲۲۳) و اما در جزو نامهای بخارا، نیمجکت، را یاد کرده، که نسخه بدل آن «لمجکت» آمده است (ص ۳۰)، شاید همان «کمجکت» باشد (۹) «اذکائی».

340- (ص ۲۹۳). «شرغ» (= بازار) که در التفهیم بازار «چرخ» - یعنی: باز / باشه / گوید، هم نام دیهی است و ده روز باشد این بازار (ص ۲۶۶) و این حوقل هم یاد کرده دهی بزرگ نزدیک بخارا است (صورة الارض / ۳۶۰؛ معجم البلدان، ۳/ ۲۷۶) «زخائو».

فرگرد یازدهم (XI)

341- (ص ۲۹۶). «اجفاره» (= اخگر) که بنا به کتاب التفهیم این جشن «اجفاره» (که به کردار «سده» است) به روز شانزدهم «چیری» می افتد (ص ۲۶۹) «زخائو». والتر هنینگ در گزارش «واژه‌های خوارزمی» گوید پیرونی به درستی نمی داند اصل معنای اصطلاح «اجفاره» که در نام گاهنبار «اجفار مینیک» (= وابسته به اجفار) هم آمده (طرز / ۲۳۷، ص ۲۰) چیست؛ بسا که راجع است به زمان مراسم آن (که آتشها افزونند بلند به کردار «سده») و لذا بایستی در اصل «اتیگهار» (Atig - harah) به معنای «بزرگترین گرما» بوده باشد.^۱ راقم این سطور، واژه «اخگر» فارسی را فراگشته از همین اصل «اتیگهر» / «اجفر» می داند «اذکائی».

342- (ص ۲۹۶). «فغزیه» (طرز / ۲۳۶، ۹) که مرکب از «بغه» (hagh) به معنای «خدا / شاه» و نوعی اشتقاق از «srf» (رفتن) به همان مفهوم «مخرج الشاه» (= برورفت شاه) باشد «زخائو». ولی در اصل «فغزیه» هم به ضبط آمده، ضمناً در سغدی «بهر» (bqhar) خود به معنای «پیرون» است (فرهنگ / ۱۱۸)، اما تردیدی نباشد که جزء «ول کلمه همان «فغ / بغ» (= خدا / شاه) است، و به نظر ما اصل کلمه بایستی «فغپوریه» (hgpwr) به معنای آیین شاهان و شاهزادگان باشد. «اذکائی».

343- (ص ۲۹۶). «ازداگندخوار» (طرز / ۲۳۶، ۱۲) که به جای «آزاد» باید خواند «ازدا»، چه در

- اوستا «ازویتی» (Azuiti) به معنای «پرور / پیه‌دار» (= مشخّم) باشد. <زاخانو>.
- 344- (ص ۲۹۶). «چیری روچ» (جشن) که در التفهیم (جیروز) آمده (ص ۲۶۹) و همان «رام روزه پارسی باشد <زاخانو>.
- 345- (ص ۲۹۶). «اخیب» (طر / ۲۳۶، ۱۸) که گمان می‌کنم به جای آن باید خواند «اخشب» (= شب) چنان که «اخشیوری» به صورت «شهرپوره» فرگشت یافته است. <زاخانو>.
- 346- (ص ۲۹۷). یحیی النحوی (ن ۱ ص ۷) اسکندرانی (یوحنا نحوی) اسقف یعقوبی مصر (ح ۶۲۷-۶۲۰) طبیب و فیلسوف که به تثلیث اعتقاد نداشت، از ابن‌رو عمرو بن عاصر فاتح مصر بدو عنایت ورزید؛ وی شارح کتابهای فلسفی و منطقی و طبّی (یونانی) چندی است، خود هم آثاری در مناقضات فلسفی نوشته است. <زاخانو - اذکانی>.
- 347- (ص ۲۹۷). «خیز» (طر / ۲۳۷، ۱۴) که من این کلمه را فراجسته از همان ریشه «خاستن» (خیزش) می‌دانم، در اوستا «اوسگشنوها» (Usguesanuha) هم به معنای «رستاخیز» باشد <زاخانو>.
- 348- (ص ۲۹۷). «سته اعیاده» (= شش جشن) که همانا اسامی «گاهنبار»های خوارزمی‌اند، در گویشی دیگرگون از نامهای اوستائی آنها و به ترتیب از این قرار است... (رجوع شود به تعلیق <309>)... <زاخانو>. اما چنان که در تعلیق مزبور (309) هم ضمن شرح گاهنبارهای اوستایی، برابرای خوارزمی آنها را فراموده‌ایم؛ اینک حسب وعده خود درباره چگونگی آنها بشرحتر سخن گفته، سپس مواقع آنها را در قیاس و تطبیق با گاهنبارهای اوستایی به جدول ارائه می‌کنیم. باید دانست که به سبب اعمال در کیسه‌های سالانه ایرانی، گاهنبارهای اوستایی هشت ماه از محل اصلی شان عقبتر رفته بودند. اما گاهنبارهای خوارزمی فقط سه ماه از محل اصلی خود پس رفتند؛ مرحوم نقی‌زاده سبب این امر را تازش سکه‌های مشرفی، در حدود سال ۱۲۶ (ق.م) بر دولت باختری ماوراءالنهر دانسته است. اکنون ترتیب گاهنبارها برحسب ثبت بیرونی، از «ناوسارجی» (= نوروز / سال نو) در فروردین تا «اسپندارم‌جی» (اسفند ماه) می‌باشد؛ نقی‌زاده ترتیبی را که زاخانو (طی همین تعلیق به شرح فوق) در تطبیق گاهنبارهای خوارزمی با اوستایی داده (۱ = ۲، ۳ = ۲، ۴ = ۳، ۵ = ۴، ۶ = ۵، ۷ = ۶، ۸ = ۷) انتقاد کرده و گوید که از حیث فواصل هم وفق نمی‌دهند. باید گفت که هر یک از جشن‌های گاهنباری خوارزمی، تنها یک روز است - یعنی - همان روزگاہ برخلاف گاهنبارهای اوستایی که پنج روز بوده‌اند. بیرونی در ذکر اسامی «جشن‌های ششگانه» (گاهنبارهای) خوارزمی یک

جدول گاهبنارهای خوارزمی

ترتیب	اسامی اصلی	نام‌های دیگر	رأی هینیک	مواقع در ماهها	فواصل از هم	گاه‌بازهای اوستایی	اختلافات
یکم	بُئِج جاجی زید	ناوسار چکاگانیک	مُنداپار زید	روز ۱۵ ماه یکم (ناوسارچی)	(از ششم): ۸۰۰ روز	پنجم: مُنداپاثرینه	۱۵۵ روز
دوم	مُیث سسُن زید	جاورد مینیک ااجپار مینیک	—	روز ۱ ماه چهارم (چپوری)	(از یکم): ۱۵۷۰ روز	ششم: خُندِیچِیخندینه	۱۵۰ روز
سوم	مُنداپار زید	انجم ذکاگانیک	مُیث زرمی زید	روز ۱۵ ماه پنجم (حمداد)	(از دوم): ۱۴۰ روز	یکم: مُندپوری زرمیه	۱۵۰ روز
چهارم	مُیث زرمی زید	خیرزویج گانیک اچیززویج گانیک	مُیث شیم زید	روز ۱۵ ماه هفتم (اورموری)	(از سوم): ۱۰۶ روز	دوم: مُندپوری شیمه	۱۵۰ روز
پنجم	یکم: زریکانیک	—	بُیج خُغنی زید	روز ۱ ماه دهم (زیرژرد)	(از چهارم): ۷۵۰ روز	سوم: پُئِیچیش خُغنیه	۱۵۰ روز
ششم	ارثعین زید	ارثعین ذکاگانیک	ارثعین زید	روز ۱ ماه یازدهم (اخصن)	(از پنجم): ۳۰۰ روز	چهارم: ایاثرینه	۱۵۰ روز

پسوند «ریده» بر آنها افزوده، که حدس زده‌اند همان «رَو» اوستایی به معنای «بهر / پاره» سال باشد. هم چنین وی - چنان که دیده می‌شود - برای گاهنبارهای خوارزمی اسامی دیگری یاد نموده (بند) که هم در جدول حاضر (براساس جدولهای تقی زاده) نهاده می‌آید؛^۱ ولیکن نکته مهم این است که در اسامی خوارزمی (ثبت بیرونی) ظاهراً اختلاط و جنبجایی رُخ داده (جز در مورد گاهنبار ششم «ارثمین ریده») که حسب رأی هنینگ اسامی صحیح همانا مطابق با نامهای اوستایی آنهاست (که هم در جدول به ثبت می‌رسد) <اذکائی>.

349- (ص ۲۹۷). «القرعی» (جاورد مینیک) که من مقصود مؤلف را از «قرعی» (= شتران جوان) نمی‌دانم، یا این که منسوب است به «قرع» (= کدوی قلیانی) <زاخائو>. توان گفت نظر به آن که «القرعی» را معادل عربی با «جاورد مینیک» یاد کرده، اولاً «مینیک» چنان که در شرح «اجفار مینیک» گذشت <341> به معنای «وابسته به / آیین و گاه» می‌باشد؛ و ثانیاً «جاورده» که بر دو وجه قابل تحلیل است: ۱) «جاو / gw» (= آب) + «رد / رت» (= ریخت / ریختن) بر روی هم «آب ریختن / آبریزان» که مراد همان آیین «آبریزان» (تیرماه سیزده) حدود جشن «تیرگان» (روز ۱۶ چیری // اجفار مینیک) با یکی از معانی بعید «القرع» عربی هم برابر است. ۲) «جاور (گ) ت / gw - gw» (خوارزمی) به معنای «شتر رانی» است،^۲ که در این صورت به نحوی با معنای «القرع» (= هی کردن شتر) هم جور می‌آید؛ ولی اگر از ما بپرسند که کدام معنی اصوب است، البته بنا به قوانین معین همان وجه اول را ترجیح می‌دهیم <اذکائی>.

350- (ص ۲۹۸). «اختر / Akhtar» که دانسته نیست صورت واقعی خوارزمی «اخو» (Akhar) آیا «اخو» (Akhkhar) است یا «اختر» (Akhtar) که مسلماً با «اختر» فارسی (= ستاره) یکی است <زاخائو>. دربارهٔ لفظ «اختر» در زبان پهلوی، علاوه بر اسم عام از برای ستاره ثابت، به معنای «برج» سماوی هم هست؛ همین لفظ در زبان سغدی به معنای «منزل قمر» هم باشد، که یک وقت مرحوم تقی‌زاده آن را برحسب وجه بدل «اخو»، فواجسته از کلمه «نختر» / نخشتره / نَکَشْتَرَه هندی / سانسکریت می‌دانست، که هم به معنای منازل قمر و مجمع کواکب می‌باشد. (گاهشماری، ۴۷، ۸۳، ۲۴۶ و ۲۴۷. P. Indian Mythology) / 47 <اذکائی>.

۱. رن: گاهشماری، ص ۱۲۳. ۱۲۷. / است مقاله، ص ۲۰۵، ۲۰۸، ۴۲۲ و ۴۲۳.

2. See : A. Frag. Khwarezmian. Die. (Henning) , P. 39.

351- (ص ۲۹۸). «و هم أعرف بها كانوا من العرب» (= خوارزمیان درباره منازل قمر شناساتر از تازیان بودند) که در باب اعتقاد مؤلف از اعتقاد به شناساتر بودن عربها نسبت به منازل قمر، می‌توان مطلب را در کتاب ایدلو (L. Ideler) به عنوان «آزمونها درباره مبداء و معنای نامهای اختران»^۱ بررسی کرد «زراخان» ما خود در شرحی که راجع به «منازل قمر» ایرانیان باستان نوشته‌ایم، از جمله یاد کرده‌ایم که بعضی از مطلقان در تاریخ نجوم حتی در زمان ما پنداشته‌اند که گویا منازل قمر لابد اختصاص به عرب داشته، دیگر ملل قدیمه از آن نظام نجومی آگاهی نداشته‌اند. باید گفت بسا ملل قدیمه‌ای که از مرحله بدایت، کوچندگی و دامداری گذشته، به دوران حضارت، آرمندگی و کشاورزی رسیده‌اند، کمابیش از حالات قمر آگاهی داشته‌اند، غالباً نظام گاهشماسی قمری را کار بسته‌اند؛ هر یک به گونه‌ای از منازل قمر - یعنی صورت‌های فلکی که ماه طری ماه بدانها فرود می‌آید - تصوّراتی داشته، آنها را می‌شناخته‌اند و در آئسنه خود به اسامی مفرد می‌نامیده‌اند. در یک کلمه، نظام قمری و منازل فلکی آن محصول زندگی ماقبل فلاحتی نوع بشر است؛ و هم در این خصوص استاد بیرونی ضمن شرح تطبیق و تقسیم صور بروجی بر منازل قمر خوارزمیان، فرماید که منجمان خوارزم بروج دوازدهگانه را بر منازل قمر تقسیم کرده بودند، آنان بروج را به نامهای ویژه در زبان خود می‌نامیدند؛ و هم ایشان از تازیان بدان شناساتر و داناتر بودند، دلیل بر این همانا موافقت نامگذاری آنها به اسمهایی است که حسب تصویر آنها ارائه کرده‌اند؛ چه در این مورد مخالف با آن تازیان و تصوّرات ایشان می‌باشد. اینک اگر به اسامی کواکب ثابتة در نزد ایشان بنگری، خواهی دانست که تازیان از دانش بروج و صور پیاده‌اند؛ و این که ابن قتیبة دینوری جبلی در برتری عرب بر عجم پنداشته است که آنان به کواکب و مطالع و مساقط آنها داناترند، نمی‌دانم جاهل است یا تجاهل می‌کند از این که کشاورزان و کارگران در هر جا و مکانی، آغازگاه کارها و شناخت هنگامها را بر همین روش می‌دانند؛ زیرا هر کس که آسمان سقف بالای سر اوست، و جز آن ندیده است که طلوع و غروب کواکب پیوسته بر یک نظام واحد می‌باشد، مبادی و اسباب و معرفت اوقات بدانها را دریافته است. پس تازیان در این مورد هیچ امتیازی ندارند، و این دانش هیچ اختصاصی بدیشان نداشته، هرگز آنچه دانسته‌اند بیش از آن چیزی نیست که کشاورزان هر جای دنیا از مواقع منازل می‌دانند.^۲ <اذکائی>.

1. Untersuchungen über den Ursprung und die Bedeutung der Sternnamen, Berlin, 1809.

2. فهرست، ماقبل المهر، ج ۸، ص ۲۰۵-۲۰۶.

352- (ص ۲۹۸). «ادوپچکریک» (برج جوزا) که یک «بهووری» است، مرکب از دو جزء همخوان با واژه‌های پارسی «دو» و «پیکر» (دو پیکری) همان برج سوم «توامان» (جوزا) باشد. <زاخانو>.

353- (ص ۲۹۹). ابن قتیبه (جلی / جبلی) که همان ابومحمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۰ ه. ق.) باشد، از اهل کوفه اما به عنوان قاضی «دینور» در آنجا می‌زیست؛ و چنان که ابن ندیم گوید کتابهای وی در سرزمین «جبل» (جبال / مادستان) بسی مطلوب است (الفهرست / ۷۷) و مراد ابوریحان بیرونی از نسبت «جلی» وی همان کنایت از «اخلاق جلی» اوست، که شخصی مستبد به رأی و متعصب در عربیت بوده (طرز / ۲۳۹) و گوید که همین کتاب «تفصیل العرب علی العجم» وی (کتاب التوسیة بین العرب و العجم) خود گواه بر آن باشد. <زاخانو>. باید افزود همین فقره (بند) از جمله مبین خصلت و وطن خواهانه و ایران‌دوستانه پراوژه ابوریحان بیرونی است، که بالأخص از موضع حرب سنیزی آگاهانه او برمی‌آید؛ و نیز این که ایرانیان در نزد وی جلوه‌ای پس نیک و ستودنی داشته‌اند، هم چنان که گفته‌اند همین خود دلیل بر گرایش شعوبی (فرهنگی) اوست؛ چه تازش سخنان او به قتیبه باهلی ویرانگر مین او «خوارزم» (طرز / ۳۶) و تازش خصمانه وی به ابن قتیبه دینوری درباره «برتری عرب بر عجم» (همین جا) در بیان عدم اختصاص «منازل قمر» به قوم عرب <351> و جز اینها جملگی نمایانگر جنبه عرب سنیزی و ایرانی‌گری اوست.^۱ <اذکائی>.

354- (ص ۲۹۹). کتاب الأنواء (ابن قتیبه) که در اصل تألیف ابوحنیفه احمد بن دلوود بن وُتند دینوری (ح ۲۱۰-۲۸۲ ه. ق.) ایرانی تبار و از نوایغ روزگار، دانشمند تاریخدان ستاره‌شناس و ادیب لغوی گیاهشناس مؤلف کتاب «الأخبار الطوال» بوده (براساس «خدای نامه» ابن مقفع و کتابی تقریباً منحصراً به فرد که تواریخ و مفاخر ملی ایران در آن به وجهی کامل گرد آمده) و چنان که در تعلیقه <168> (۱۸) هم گذشت از دیرباز گفته‌اند که همشهری سنی عربزده‌اش ابن قتیبه دینوری <353> کتاب‌های او را انتحال کرده و به خود بسته است؛ چنان که هم در این مورد علامه مسعودی بغدادی گوید: «ما پیشتر هم یاد کرده‌ایم این مطالب (جغرافیایی) که ابوحنیفه دینوری در کتاب خود آورده، ابن قتیبه آن کتاب را لُخت کرده و مطالب را به اسم خودش در کتابهایش آورده؛ و همانا که وی با پیشتر کتابهای ابوحنیفه دینوری همین معامله

را کرده، دانشمندی که پایگاهی بزرگ در علم داشته است.^۱ دانشمند منجم برجسته ایرانی عبدالرحمان صوفی رازی (م ۳۷۶ هـ) هم کتاب الأنواء ابوحنیفه دینوری را کاملترین و تمامترین اثر در این فن دانسته، که حاصل ریاضت مستمر در علم هشت و رصدهای دقیق نجومی بوده است (استاد صوفی خود به سال ۳۳۵ در دینور رصدگاه ابوحنیفه را بر پشت بام خانه‌اش دیده) و گوید که تألیفات وی را به دقت بررسی کردم.^۲ باری، کتاب الأنواء (کذایی) ابن قتیبه دینوری را ویراستاران دائرة المعارف العثمانیه (هند) طبع و نشر کرده‌اند (حیدرآباد دکن / ۱۳۷۵ هـ) و در مقدمه کتاب داستان سرفت مؤلف را آورده‌اند (رد و نقض جدی هم ننموده‌اند) <اذکائی>.

355- (ص ۲۹۹). سورة التوبة (قرآن مجید) که عربهای بدوی را سخت نکو حیده است: «الأعراب أشدُّ كفراً ونفاقاً، وأجدرُ ألا يَلموا حدودَ ما أنزلَ اللهُ على رسولِهِ و اللهُ عليمٌ حكيمٌ (۹۷) و من الاعراب...» (= عربهای بادیه‌نشین کافرتر و منافق‌تر از دیگراوند، و به بی‌خبری از احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده است سزاوارترند، و خدا دانا و حکیم است...) <زاخانوَ>.

356- (ص ۲۹۹). «منازل قمر به سفدی و خوارزمی» (جدول) که سه تا از نامهای سفدی همخوان و همانند با نامهای سانسکریت (هندی) است: ۱. مغ // Magha (ش ۸)، ۲. فرشت بسا // Proshthapada (ش ۲۴)، ۳. ریرند // Revati (ش ۲۶). رش: گفتار «بورگس» (E. Burgess) به عنوان «سوریا - سدهانته»^۳ گفتار «ویبر» (A. Weber) و جز آن.^۴ نام «سندویس» (ش ۷) هم در اوستا به صورت «سنته ویشه» آمده، نیز نام «وُند» (ش ۲۰) که با «وُنت» اوستایی یکی است <زاخانوَ>. باید گفت در «جدول تطبیقی اسامی منازل قمر» که ما طی تعلیقه <516> به دست می‌دهیم، تمام همخوان‌های سفدی و خوارزمی با هندی و اوستایی و پهلوی، برابر با اسامی بابلی و عربی و لاتینی آنها نموده شده است. <اذکائی>.

۱. مروج الذهب، طبع شارل بلا، بیروت، ج ۲، ص ۳۵۹.

۲. صورالکواکب، طبع دائرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد دکن، ۱۳۷۳ هـ، ص ۷-۹.

3. Journal of The American Oriental Society, vol. VI, P. 327-177.

4. Jenner Literarur - Zeitung, 1877 (7 April), P. 211.

فرگرد دوازدهم (XII)

357- (ص ۳۰۱). ابوسعید احمد بن محمد بن عراق (خوارزمشاه) که گاهشماری خوارزم را به سال «۱۲۷۰» اسکندری / ۹۵۹ میلادی (۳۴۸ هـ.ق) اصلاح کرد، یعنی ۱۳ سال پیش از آن که بیرونی زاده شود (- ۳۶۲ هـ.ق). در این خصوص به رساله من (زاخانو) به عنوان «در باب تاریخ و تقویم خوارزم» (۱) رجوع شود،^۱ یک گزارش کوتاه هم از اصلاح مزبور در کتاب التفهیم مؤلف دیده می‌شود <زاخانو>. نخست برای شرح خاندان «آفریغ» (عراق) شاهیه خوارزم به تعلیقه <66> و ذکر ابوسعید احمد بن محمد خوارزمشاه (ح ۳۲۱ - ۳۶۶ ق) به تعلیقه <67> (۲۱) رجوع شود؛ و این که وی با همدستی چند تن از منجمان خوارزم به تقلید از سال خراجی معتضدی <52> ترتیب گاهشماری خوارزمی را تغییر داد (- ۳۴۷ هـ.ق) حسب اشارت بیرونی «قصد آن کرد تا عدد روزها که شمرده آید از بهر کشت و برز، بر یک حال بماند و خلاف نیوفتد از گشتن آن که عامه مردم تحقیق آن ندانند؛ آنگاه ماههای خوارزمی نقل کرد سوی ماههای سریانی، و «ناوساروی» که نوروز خوارزمیان است روز دوم از ماه نیشان کرده» (التفهیم / ۲۷۲) <اذکائی>.

358- (ص ۳۰۱). الخراجی و الحمدکی (و جز این دو تن) که منجمان مباشر اصلاح تقویم خوارزمی بودند، از دیگر منابع هم بر ما شناخته نباشند <زاخانو - اذکائی>.

359- (ص ۳۰۲). «اليوم الثالث من نیشان» (سریانی) که در کتاب التفهیم (ص ۲۷۲) «ناوسارچی» پسین روز «دوم» نیشان کرد، بایستی «اليوم الثاني من نیشان» بوده باشد <زاخانو> که تقی‌زاده هم این تاریخ - یعنی - «روز ۲ آوریل ۹۵۹ م» را صحیح می‌داند، گوید که روز «۳» (طرز / ۲۴۱، س ۱۷) درست نیست (بیست مقاله / ۲۲۶) <اذکائی>.

360- (ص ۳۰۲). «زیادتی آب رود نیل» (روز ۱۶ بوونه) که حسب قول وی (طرز / ۲۶۶، س ۱۴) «أغصان فیضان آب نیل، در روز ۱۶ حزیران - یعنی - ۱۶ «پی‌نی» (Payni) بوده است <زاخانو>.

فرگرد سیزدهم (XIII)

361- (ص ۳۰۴). سنان... (فی کتاب الأنواء) که همان ابوسعید سنان بن ثابت حرانی (م ۳۳۱ هـ) بغدادی، فرزند ابوالحسن ثابت بن قُتره حرانی صابی (۲۲۱ - ۲۸۸ هـ ق.) <104>، ریاضی‌دان و طبیب و فیلسوف و پسین نمایندگان دانش یونان باستان بودند، که هم از طریق ایشان علوم یونانی در میان عربهای بیسواد انتشار یافت، نک: کتاب الفهرست (ص ۲۷۲ و ۳۰۲). سنان مجموعی از رصدهای آب و هواشناسی فراهم کرده بود، موسوم به کتاب «الأنواء» که هم از منابع کهن تألیف نموده، منتها با مناهدات خود و پدرش آمیخته و آن را غنی ساخته است. همین اثر است که بیرونی مطالب آن را در کتاب خود وارد کرده، بدین سان کاملترین اثر نمونه‌وار از جهان یونانی را برای ما نگهداشته است. آثار سنان بن ثابت هم با صیغه آثار مشابه دیگر سنجش‌پذیر است: جیمینوس (Geminus) «مدخل در باب پدیده‌ها»^۱ طبع هالما (Halma)، بطلمیوس (Ptolemaeus) «صور کواکب ثابته که با علامت آنواء مقرون‌اند» طبع هالما (همان)، یوحنا یئدوس (J. Lydus) «برسنجش» (فصل ۴) و «نشان‌بایی»^۲ و از برای تقویم‌های عهد اخیر، رن: کتاب «سلدن» (J. Selden) که شامل سه گاه‌شناسی است^۳، کتاب «لوپشتاین» (Lobstein) - آگاهی نامه^۴، کتاب «فلایشره» (Fleischer) - تاریخ ابوالفداء^۵، کتاب «عجایب المخلوقات» قزوینی (۷۵/۲) - که از بیرونی برگرفته؛ یک گاه‌نامه (اسپانی - عربی) اصل هم «دُزی» (R. Dory) طبع کرده است.^۶ اما در باب مستندات سنان بن ثابت بر اوکشمون (Euctemon)، اودوکسوس (Eudoxus)، فیلیپوس (Philippus)، مترودوروس (Metrodorus)، دوسیتئوس (Dositheus)، کونون

1. (In) Chronologie de Ptolémée, Paris, 1819, PP, 79 - 87.

2. Corpus Scriptorum Historiae Byzantinae, Bonn, 1837, PP, 357 - 382.

3. De Synedrīs et Praefecuris iudicis veterum Ebraeorum, 1734.

4. Nachrichten und Auszüge aus den Handschriften der Kgl. Bibliothek in Paris, PP, 415 - 424.

5. Geschichte der Osmanischen Dichtkunst, I, PP, 76 - 81.

6. Abulfedae Historia ante islamica, P, 163 ff.

7. Le Calendrier de Coudane, Leyde, 1878.

(Conon)، قیصر (Caesar) و جز اینان، من خواننده را به تألیف گرامراند «بروک» (A. Boeck) رجاع می‌دهم^۱ «زاخائو» و ما هم امروزه به مدخل بر تاریخ علم تألیف جورج سارتون (پ. ۱).

362- (ص ۳۰۵). «الأنواء» (- جمع «نوء») که من کلمه «نوء» عربی را به «Episemasia» یونانی ترجمه کرده‌ام؛ چه حسب قول بیرونی «نوء» طلوع منزل قمر را گویند - یعنی - برآیش آن، و تأثیر (هواشناخت) طلوع را «بارج» و تأثیر سقوط (منزل قمر) را «نوء» نامند (طرز / ۳۳۹، ص ۷) که بیرونی اصطلاح «نوء» (جمع آن «أنواء») را به هر دو معنی کار می‌برد؛ در باب اختلاف نظرهای میان لغویان عرب بر سر این کلمه، بنگرید گفتار «لین» (W. Lane) در فصلنامه شرقشناسی آلمان؛^۲ و من معتقدم که «نوء» یک واژه کهن عربی است، احتمالاً پیش از ظهور اسلام هم بدان معنا بوده است، که نه چندان کامل و واضح مسلمانها آن را فهم کرده‌اند. آنگاه پس از آن که گاهشناسی‌های یونانی به عربی ترجمه شد، کلمه «نوء» نیز برای بیان مفهوم «اپسماسیا» یونانی بکار آمد؛ چنان که گذشت < 361 > تألیف سنان بن ثابت با مال جمینوس و بطنمیوس و لیدوس مطابقت دارد؛ ایام مفروده این تقویمها با یکدیگر منطبق نباشند، ولی مصطلحات فنی در همه جا یکی است «زاخائو». در تمییم فایده باید افزود که بیرونی تفسیر دقیقتری به فارسی درباره «نوء» نموده است، این که اوّل پدید آمدن طلوع (- تشریق منزل قمر) را «نوء» خوانند؛ و هرگاه که منزلی بدین کردار پدید آید، نظیر او چهاردهم (منزل) فرو شود؛ و این نظیر را تازیان «رقیب» خوانند، و فرو شدن او به وقت بامدادان (- تغریب) را «سقوط» گویند...؛ و نام «أنواء» بر بارانها افتد (که) به وقت خویش، با سقوط منازل بامدادان به مغرب منسوب دارند؛ و نام «یوارج» بر بادها افتد (که) منسوب کرده آید نه به وقتهای باران، با طلوع منازل بامدادان از زیر شعاع آفتاب؛ و این همه که تقدیر کردند مرز زمین عرب راست... (التفهیم، ص ۱۱۴) <اذکائی>.

363- (ص ۳۰۷). اصهبندان (طبرستان) که شهرکی است در طبرستان با دو میل فاصله از دریای خزر، دژ «طاق» هم در دل کوهستان همبر با غارها و چاههاست؛ رش: معجم البلدان یا قوت (ج ۳، ص ۲۹۰ و ۴۹۱) و عجائب المخلوقات قزوینی (۲/ ۲۷۰ -). «زاخائو».

1. Ueber die Vierjährigen Sonnenkrisen der Alten (vorzuglich den Eudoxischen), Berlin, 1863.

2. Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft, III, P. 97 ff

۳۶۴- (ص ۳۰۸). «حجر المطر» (= سنگ باران) که بیرونی داستان آن را در کتاب *الجماهر طوی* بابی به عنوان «فی ذکر الحجر الجالب للمطر»^۱ هم بهمانند ابوزید بلخی از کتاب «الخواص» حکیم محمد بن زکریای رازی نقل کرده است؛^۲ البته می افزاید که رازی در نقل این حکایت، ویژه و یگانه نبوده باشد. اما سنگ باران زای ویژه ترکان به اسم «یده» (یت) معروف بوده، چنان که محمود کاشغری در ذیل «یت» گوید آن کهنات باشد؛ چه با سنگهای ویژه ای که بدانها باران و باد و جز اینها بیاورند، تکهن کنند و این امر در میان ایشان (- ترکان) معروف است. من خود آن سنگ را در یغما ملاحظه کردم، از آن برای فرونشاندن آتش - که در آنجا رخ داد - استفاده کردند؛ پس در تابستان برف آمد - به إذن خدای تعالی، و آن آتش در حضور من خاموش شد.^۳ روایات پهلوی «داتستان دینیک» هم در چگونگی مهرها، پس از ذکر مهره زرد کاهنده «آب» (بند ۲۸) از مهره سرخ «پاتخشا» (مسلط) یاد کرده، که چون آن را به «ابر» بردارند باران بیارد.^۴ بیرونی در پی داستان سنگ باران آور، بهری هم به عنوان «درباره سنگ سرما» به نقل از حمزه اصفهانی آورده (*الجماهر*، ۳۶۱ - ۶۲) که آن سنگ سرمازدا (تگرگ مهره) در عهد خسروان ساسانی، شبیه به همان «مهره» پیشگفته و در رویدشت اصفهان معمول بوده است. اما داستان سنگ باران زای ترکان (آسیای میانه) که باید گفت جزو متون بودایی «ادبیات سفدی» (از سده ۸ م) در کتابخانه ملی پاریس، چنان که استاد والتر هنینگ در گفتار «متون سفدی پاریس» یاد کرده، از جمله دستنامه شمعی (= بودایی) «باران ساز» باشد که اصطلاحات آن بیشتر ایرونی است؛ و گوید که «سنگهای باران» (جده / jade) جادویی را در اویغوری «یذجی» نامند (همان «یده» / یت) ترکی پیشگفته و متن سفدی مزبور به عنوان «جده کره» (Jade - Kere) یا باران ساز، ظاهراً حاکی از وجود یک شغل دائمی یا وظیفه ای حرفه ای در میان ایشان بوده باشد.^۵ استاد دکتر بدرالزمان قریب هم ضمن آن که لغات متن مزبور را در «فرهنگ سفدی» خود وارد کرده، قبلاً نیز گفتاری به عنوان «طلمس باران در سفدی» (بر پایه گفتار هنینگ) نوشته بوده است (ص ۲۱) <اذکائی>.

۱. *الجماهر فی الجواهر*، طبع یرسف الهادی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۵۷ - ۳۶۰.

۲. *الباء و التاریخ* (مقدسی)، طبع کلمان هوار، ج ۴، پاریس، ۱۹۰۷، ص ۹۴ - ۹۵.

۳. *دیران لغات التترک*، چاپ استانبول، ج ۳، ص ۲.

۴. *اساطیر و فرهنگ ایرانی* (دکتر رحیم حنینی)، تهران، ۱۳۷۴، ص ۳۲۷.

۵. W. B. Henning *Selected Papers*, II, ACTA IRANICA (15), London, 1977, PP. 232, 260.

365- (ص ۳۱۱). علی بن الجهم (شاعر) که ابو الحسن علی بن جهم بن بدر (از «بنی سامه / لوی بن غالب») شاعری ادیب از اهل بغداد، همروزگار با ابو تمام طائی شاعر و از ویژگیان خلیفه متوکل عباسی (۲۳۲ - ۲۴۷ هـ.ق) بود؛ پس به سبب هجو که از وی کرد هم بر او غضب نمود و به خراسان تبعیدش کرد، بعد از اقامت کوتاهی در آنجا چون به حلب منتقل شد، به غزارفت، که زخمی گشت و هم بدان درگذشت (۲۴۹ هـ) و او را دیوان شعری است که چاپ شده است؛ رش: وفیات الاعیان ابن خلکان (ش ۴۷۳) و الاعلام زرکلی (ج ۴، ص ۲۶۹ - ۲۷۰) <زاخائو - اذکائی>.

366- (ص ۳۱۱). یحیی بن علی کاتب نصرانی (انباری) که از دیگر منابع بر من شناخته نباشد <زاخائو>. باید گفت که یک بار دیگر از وی منتها حسب تحریف نسخه داد، به اسم، «علی بن علی» کاتب نصرانی (طنز / ۲۶۹، ص ۲۱) یا دو نقل شده، که زاخائو بازگوید وی از دیگر منابع بر من شناخته نیامد (تنز / 430) <اذکائی>.

367- (ص ۳۱۶). ابوبکر حسین تمار (رازی) که معاصر و مناظر با حکیم محمد بن زکریای رازی (م ۳۱۳ هـ) بوده، و وستفالد (Wustenfald) در کتاب «تاریخ پزشکان و طبیعیان اسلامی» خود از وی یاد کرده است (ص ۴۶) <زاخائو>. ابوبکر حسین ابن تمار (یمان) دهری منتطب، که در مجلس مناظره حکیم رازی با ابو حاتم اسماعیلی هم حضور داشته؛ ابن التمار کتاب «طب روحانی» رازی را نقض کرده، که رازی هم ردی بر نقض او نوشته است؛ به علاوه رازی ردیه‌ای هم بر «جو الأسراب» (= هوای زیرزمین‌های) ابن التمار داشته، که بیرونی (در همین جا) به مناقضات آن دو در این خصوص اشاره کرده است؛ رش: کتاب حکیم رازی (پ. اذکائی)، ص ... / بیست گفتار (دکتر مهدی محقق)، ص ۹۷ - ۹۸.

368- (ص ۳۱۸). عبدالله بن علی حاسب (بخارائی) ریاضی‌دان، که بر من شناخته نباشد <زاخائو>. باید گفت که بیرونی خود بار دیگر به عین عبارت در بهر «عجوز قلم» از وی یاد کرده که چنین است: «يعقوب کندی کتابی کرده است اندر ایام عجوز، و گفته است که علت گشتن هوا اندر آن، رسیدن آفتاب است به تربیع أوجش، که جایگاه گشتن تعدیل است از زیادت به نقصان یا از نقصان به زیادت؛ و لکن چون اوج را حرکت یزد، عبدالله بن علی حاسب که به «عبدالله قلم» معروف است، این روزها را تحویل کرده است سوی آن وقت، که آفتاب به تربیع اوج رسد به زمانه ما - نه به زمانه بطلمیوس؛ پس به «عبدالله» معروف شدند، و «عجوز» عبدالله قلم» نام کردند (التفهیم، ص ۲۶۳ - ۲۶۴) <اذکائی>.

369- (ص ۳۱۸). «ایام المعجوز» (= سرمای پیرزن) که در تعلیق پیشین (368) گذشت ابو یوسف این اسحاق کندی فیلسوف (م ۲۵۸ هـ) در این خصوص رساله‌ای داشته است به عنوان «فی العلة الحادث بها البرد فی آخر الشتاء فی الإبان المستی ایام المعجوز» (= درباره علت پدید آمدن سرما در پایان زمستان بدان گاه که روزهای پیرزن نامند) و شاگردش ابو العباس احمد بن طیب سرخسی (م ۲۸۶ هـ) <190> نیز کتابی به عنوان «فی برد ایام المعجوز» داشته است.^۱ هم چنین، دوست دانشمند بیرونی حکیم ابوسهل مسیحی گرگانی (م ۴۰۳ هـ.ق) <124> یکی از دوازده رساله‌ای که به نام ابوریحان ساخته است، همانا «سبب برد المعجوز» نام داشته که بیرونی در فهرست آثار خود یاد کرده است.^۲ بیرونی خود چگونگی آن را در بهر «روزگار عجوز چیست» چنین بیان نموده است که «هفت روزاند، اول ایشان بیست و ششم شباط است، و خالی نباشد از خنکی یا باد، و یا حالی از گشتن‌های هوا؛ و زین جهت سرمای پیرزن خوانند، و به حدیث پیرزن گفتند که آن روزهای نحس‌اند، که اندر آن عادیان به باد هلاک کرده آمدند؛ و از ایشان پیرزنی بماند، و بر ایشان مویه همی کرد؛ و اما مردمان لغت عرب گفتند که: این نه عجوز است، ولیکن عَجَز است - ای - آخر، زیرا که این روزها به آخر زمستان‌اند» (التفهیم / ۲۶۲ - ۶۳). اما داستان «پیرزن» سرما به لحاظ فرهنگ‌شناسی مردمان ایرانزمین، که ریشه در گذشته‌های بسیار دور و درازی دارد؛ حتی در افسانه آفرینش مردمان باستانی این سرزمین، که باید بی‌مقدمه و در یک کلمه گفت همانا وی معبر از «سپسته آرمیتی» (سپندارمذ) بانوی زمین و یکی از امشاسپندان می‌باشد، که هم اسم ماه آخر سال و زمستان «اسفند» بر نام او نهاده آمده، کمابیش با ایزد بانوی «اناهینا» (ناهید) هم اینهمانی پیدا کرده است. بدیهی است که داستان سرمای پیرزن در جاهای سردسیری، چنان که در خوارزم (میمنه بیرونی) و به ویژه در همدان بایستی بیشتر زبانزد باشد؛ فی‌المثل ابن فقیه همدانی طی نقل یک مناظره طولانی (بین یک عراقی و یک همدانی) از جمله اشعار راجع به سرمای آنجا، هم این که تازه پس از «نود روز» و «ده روز» - که شب پایانی را «سده» (جشن آتش) گویند، نقل از شاعری آرد که از مردم آنجا پرسیدم: «پایان زمستان و آغاز سال نو، آخر کی باشد؟ گفتند: تا آخرین جمهره (= نگرگ) ولیکن در آنجا یک خشکه سرمای سخت (= جمهره

۱. عبود الانبا، فی طبقات الأطباء، (من اسی اصبعه)، ص ۲۹۲ و ۲۹۳.

۲. رضی: انما، نامه بیرونی (ب. ادکاتی)، ص ۶۳.

جامده / یخبندان) پایدار فرو افتاده است.^۱ البته داستان «جمره» ها مفصل است، که بیرونی در جای خود بدنها اشاره نموده؛ ولی در فرهنگ عوامانه آن ولایت (چنان که از مادر بزرگ خود شنیده‌ام) سه جمره پیاپی در سه دهه اسفند ماه می افتد؛ آنگاه «پیرزن» به مصلاهی شهر می رود (در حالی که این ترانه را می خواند: «کو آهمنم، کو بهمنم، دنیا را آتش می زنم) آبی گرم بر روی زمین می ریزد (- می شاشد) که بر اثر آن یخها آب می شود و زمستان به پایان می رسد. روایات عوامانه راجع به «زمین» و معتقدات مربوط به سال «هوشناسی»، دوره سرمایه پیرزن (= برد العجوز) در ایران و جز اینها را، شادروان هانری ماسه فرائنسوی در کتاب گرانمایه خویش گردآوری کرده است.^۲ <اذکائی>.

370- (ص ۳۱۹). «خَرَّ السَّمَاءُ...» (من جرم الشمس) که آتش همچون جرم سماوی مماش با فلک قمر می باشد، نیز رجوع شود به عجائب المخلوقات قزوینی (۹۰/۲) به ترجمه دکتر «اته / Ethu» (ص ۱۸۵) «زاخاتو» به راستی در اینجا چنین نماید که زاخاتو سزاوار سرزنش است، چه درباره یکی زنگره های بنیادین علمی بیرونی، به کسی ارجاع داده که خودش آن را از وی گرفته است (!!) و ای کاش زاخاتو داستان آن «شتر و مرد حاجی» را می دانست. باری، این که «گرمای آسمان چیزی جز پرتوهای خورشیدی فزاینده از «جرم» آن نیست» (بند 45) همانا بن و بنمایه فیزیک نظری و حکمت طبیعی ابوریحان بیرونی است، که هم این نگره داستان مفصلی دارد ذیلاً شطری اشاره خواهد رفت. اما هم در آغاز کتاب القانون (مقاله اول، باب اول) راجع به هیأت کلی عالم می فرماید که «جرمی است دایره سان که درونگاهش در پیرامونش باشد...؛ و گوئیم هر چیز متحرک به استدارت (= دایره سانی) بر نام «اثیر» افتد که در نزد حکمای قدیم متعارف است...؛ و اثیر همانا از برای ستارگان هفتگانه به کره های (افلاک) سبعة همپساو بخش شده، که بالای آنها فراگیر بر پایین آنهاست...؛ و اما نخستین آن کره (فلک) ها از جهت پایین همانا فلک قمر باشد، و قمر تنومنده ای است کروی شکل با جرمی سخت خشک، آن نوری که بر تنه اش دیده می شود همانا از خورشید بر آن تابد و آید...» (ص ۲۱ - ۲۳). این نظریه که در «اصل» خود متضمن توضیح حالت چهارم ماده (- آتش) می باشد، همچون عنصر هیولانی خلقت در «نور» تشخیص می یابد؛ قول به کره آتش (- اثیر) ناظر به جرم خورشید، همانا تصویری از «پلاسم»

۱. مختصر البلدان، طبع دوحیه، لندن / ۱۸۹۵، ص ۲۳۰ و ۲۳۳.

۲. مستندات و ادب ایرانی، ترجمه مهدی روشن شمیر، تبریز، ۱۳۵۵، ص ۳۱۷ - ۳۲۲.

کیهانی است، که اینک در فیزیک معاصر مطرح نظر می‌باشد. ما برای تفصیل نظر در این خصوص، خواننده را به فصل «دانش‌های طبیعی» (بهر، فیزیک عمومی)، و بهر «جهان‌بینی کئی» (از فصل «آراء فلسفی») کتاب ابوریحان بیرونی خود (ص ۹۳ - ۹۸ و ۱۸۵ - ۱۸۹) حواله می‌دهیم؛ ولی باید دو نکته را هم در اینجا بیفزاییم که اولاً بنیاد این نظریه همان در مبنای اعتقادی دین‌های ایرانی (زروانی - زردشتی) و به ویژه در اصول مذهب «مانوی» نهفته است، ثانیاً این «نگرده» و به طور کئی بیرونی اصول نظری فیزیک خویش را در مکتب طبیعی حکیم محمد بن زکریای رازی آموخته، یکسره از او برگرفته و هم از آن در مقابل مکتب «مشائی» ارسطویی جانانه و یک تنه دفاع کرده است (رشد: تعلیق <371>). اما موضوع «پلاسماء» (Plasma) کیهانی که همان کره «اثیر» محیط بر افلاک است، شاید لازم به توضیح باشد اجمالاً این که کلمه مزبور (- اِثر / Ether) صورت ملفوظ و معرّب واژه کهن اوستایی «آذر» (Adhar) می‌باشد، این اسم بر عنصر پنجم (در نگره مانوی) یا هم فلک «اثیر» افناده است. حکیم رازی عنصر «آتش» را دو گونه می‌دانسته: یکی با شعله (- اخگر) که در روی زمین است، دیگر بی شعله (- پرتو) که در همان فلک «اثیر» (- آذر / اِثر) می‌باشد؛ و اما این عنصر سماوی (Celestial Element) یا «اثیر» که آمیزه‌ای میانه از هبولی و خلاء است، حرکت و یژه آن دایره‌سان باشد (همان که بیرونی بدان اشاره کرده) و این امر گردش اجرام فلکی را توجیه می‌کند؛ سپهر آذر (- اِثر) همان آسمان یا فضای «پرتو»های کیهانی باشد، که دینکرد پهلوی (مدن / ۱۹۹) از آن تعبیر به «واییک آتخش» (= آتش فضایی) کرده است؛ اساساً قول به دیرینگی عنصر آتش در خلقت عالم به مثابت هبولی اولی، یک نگره عموماً «آریایی» است که هم جزو اصول فیزیک نظری حکیم رازی و بیرونی می‌باشد.^۱

<اذکائی>.

371- (ص ۳۱۹). «موضع طبیعی...» (- قسر نمی‌تواند ازلی باشد) که گوید این مطلب را در جای دیگر، به ویژه در «مناظره» خود با ابن سینا بیان کرده است. باید گفت مشهور همان رساله «الأسئلة والأجوبة» (بین بیرونی و ابن سینا) که در واقع «مناقضه» آراء طبیعی ارسطو از طرف بیرونی است؛ چنان که طی ده مسأله بر مطالب اساسی کتاب «آسمان و جهان» ارسطو ایراد نموده، آنگاه در پاسخ به ابن سینا هشت إشکال فیزیکی دیگر هم مطرح ساخته است. اما آنچه

۱. رشد: کتاب «حکیم رازی» (پ اذکائی)، فصل IV (حکیم طبیعی)، بهر ۵ (فیزیک نظری) و فصل ۷

(کئی‌شناسی)، بهر ۵ / ی (حیسنی هبولی).

اینک از جمله مسائل مزبور بدان اشاره نموده، مسأله «موضع طبیعی جسم» و «حرکت ازلی قسری» باشد، که این دو نگره بنیادی ارسطو را رد و نقض کرده است. واضح است که در اینجا نقل براهین مربوطه امکان ندارد، تنها اشارت وار به ذکر دو فقره بسنده می‌کند: یکی در مسأله اول باید گفت که قول به حرکت عناصر از موضع طبیعی‌شان مستلزم وجود خلا است (که ارسطو متکر «خلاء» می‌باشد) و چون هر جسم را موضع طبیعی است (ارسطو) و فلک هم جسم است (ابن سینا) پس فلک دارای موضع طبیعی است؛ و هر چه هم در موضع طبیعی‌اش باشد، سبکی و گرانی ندارد (ابن سینا) و عناصر ثابت هم که در موضع طبیعی خود هستند، چون گرانی و سبکی ندارند (تا بر اثر آن به حرکت «ذاتی» درآیند) پس امکان جابجایی آنها از مواضع طبیعی‌شان به حرکت قسری باشد (ارسطو) و بازگشت آنها به مواضع طبیعی البته به حرکت طبیعی است (ابن سینا). خلاصه آن که قول به حرکت قسری در نتیجه انکار وجود خلاء است، بیرونی (قاتل به وجود «خلاء») هیچیک از عناصر عالم را در موضع طبیعی خود نمی‌داند.^۱ دوم، در مسأله هشتم که نقض نظریه مشهور «قَدَمِ عَالَم» - حرکت ازلی) ارسطوست، گوید علی‌رغم قول وی به این که «جهان را آغازی نباشد» (که ابن سینا در تفسیر خود بر آن گوید مواد وی نفی «فاعل» (خالق) نیست، بلکه مقصود وی آن است که فاعل را منزه از تعطیل در فعل داند) همانا فاعل به «آغاز فاعلی» است نه «زمانی» (یعنی در تحلیل نهایی «فاعل» ازلی است که فعل او معبر از «حرکت قسری» و لذا خود «فسر» ازلی باشد). جان کلام و حاق مطلب نظر به موضع فلسفی ابوریحان بیرونی، همان «آغاز زمانی» است که ناظر به وحدت عالم می‌باشد؛ ولی قضیه بدین جا ختم نمی‌شود، چه در تحلیل نهایی است که بحث، سرانجام به مسأله «زمان» و «دهر» می‌گردد. (نک: همان / ۱۳ - ۱۴، ۵۲ و ۶۶). هم با این توضیح که حرکت «قسری» در نزد ارسطو همانا حرکت «غیر طبیعی» است (چه «حرکت» در نظر وی واقعیت مشخص طبیعت است، و «طبیعت» خود اصل و مبدأ حرکت باشد) و «سکون» گرایش جسم به «موضع» طبیعی آن است (چه حرکت در مفهوم کلی خود تغییر «مکان» باشد) باید گفت یکی از مهم‌ترین و علمی‌ترین نقائص حکیم محمد بن زکریای رازی بر ارسطو، صد سال پیش از بیرونی هم در این قضایا باشد که اتفاقاً ابن سینا بدین موضوع البته با لحنی موهن نسبت به رازی اشاره کرده (رساله / ۱۳) و

۱. رش: الأسئلة و الاجوبه (بیرونی - ابن سینا)، طبع دکتر حیدر حسین نصر - دکتر مهدی محقق، تهران.

- بیرونی هم به تلافی سخت بر ارسطو (پیشوای ابن سینا) و سماع طبیعی اش تاخته، پس نظریات و براهین اقامه شده از طرف وی - چنان که پیشتر <370> هم اشاره رفت - یکسره مبتنی بر ادله و آراء حکیم رازی و هم در دفاع از حکمت طبیعی اوست.^۱ <اذکائی>.
- 372- (ص ۳۱۹). «ماجری... (با) ابن سینا» (مذکرات) که درباره این گفتگوها به مقدمه من بر کتاب (الأثار) رجوع شود (ص XXXV) <زاخائو>. مراد همان رساله مشهور «الأسئلة و الأجوبة» است، که در تعلیقه پیشین <371> شرح آن گذشت <اذکائی>.
- 373- (ص ۳۲۰). «اوریساء» (ریاح) که به جای این کلمه در متن (طرز / ۲۵۷، ص ۱۶ و ۲۳ / ۲۵۸، ص ۲) بخوانید «اورنیشیا»؛ هم چنین کلمه «وذرساوس» (طرز / ۲۵۸، ص ۲) اگر از اصل یونانی باشد، بر چند وجه خوانده شود؛ ولی من آن را تحریفی از اسم «اودوکسوس» (Eudoxus) می دانم <زاخائو>. لیکن «اورنیشیا» / Ornithiai «(قر / 248) که زاخائو به جای «اوریساء» (Orissa) پیشنهاد کرده، اگر ناظر به اصل یونانی باشد همانا به معنای «پرند» یا منسوب به پرندگان است؛ حال آن که کلمه «اوریساء» در عبارت بیرونی، ناظر به معنای «بادهای سرد» در نزد دیمقراطیس می باشد؛ و اگر از اصل یونانی باشد بسا وجهی از «Oureios / Oreias»، یکسره به معنای «کوهستانی» یا منسوب به کوهستان است، که هم این وجه و معنا نظر به «بادهای سرده» مزبور، به عقیده ما بسی مناسبتر و معقولتر بوده باشد (- بادهای کوهستانی) تا «بادهای پرندگان» (!؟) که زاخائو پیشنهاد کرده است. در مورد «اودرساویس» هم چنان که در متن به ضبط آمده، بر طبق نسخه اصل (حسن) «اودیساوس» باشد. <اذکائی>.
- 374- (ص ۳۲۴). ابویحیی این گناسه (کوفی) که مؤلف کتاب مشهور «الأنواء» بود، زاده ۱۲۳ هـ ق (در کوفه) که به سال ۲۰۷ در بغداد بمرد (الفهرست / ۷۰) <زاخائو>. بیرونی بار دیگر در جزو مؤلفان کتب «منازل قمی» از او یاد کرده (طرز / ۳۳۶) و نیز در شرح منزل «سعد بلع» وجه تسمیه آن را از وی باز نموده است (طرز / ۳۴۶). خیرالدین زرکلی گوید که ابویحیی محمد بن عبدالله (ابن گناسه) «مازنی اسدی کوفی، از شاعران دولت عباسی بود که از مدح و هجاء می پرهیخت، دانشوری در عربیت و «ایام» شناسی که خواهرزاده ابراهیم ادهم زاهد بود (الاعلام، ۲۲۱/۶). دینوری و صوفی نیز از کتاب الأنواء وی گفتاورد نمودند (الأنواء / ۹،

۱. رش: کتاب «حکیم رازی» اب. اذکائی، فصل ۱۷ (حکمت طبیعی)، مهر ۵/۵ (حرکت و سکون) و بهر ۱۵ ز (اضافه و استدراک) و گفتار استاد مرتضی مطهری به عنوان «برسنی های فلسفی ابوریحان از ارسطو» (در بررسی ها درباره بیرونی، تهران، ۱۳۵۲، ص ۵۲-۱۶۳).

۴۲، ۶۲، ۱۱۶ و ۱۶۹؛ صور الکواکب / ۷ و ۱۴) و باید گفت که اسم وی در نسخه‌های ما (عس / توپ) «کناشه» به ضبط آمده است <اذکائی>.

375- (ص ۳۲۵). «الأودية و الأنهار...» (الخ) که شرح آتی در باب اوضاع و احوال فیضان آبهاست، نظر به طبیعت فنی امر بایستی تقدیر در این خصوص را هم به علمای فیزیک وا گذاشت <زخاخوان>. ملاحظه می‌شود که ده بند تمام (58 - 67) درباره علل طبیعی و اسباب فوران آب از چاهها و چشمه‌هاست (نک: تعلیقه <376> آتی) و گویند که ابوریحان قرن‌ها قبل از موسیو «زله» فرانسوی (مؤلف کتاب «علم طبیعی») اصول چاههای «آرتزین» (Artésien) را بیان کرده است (دهخدا - همایی). <اذکائی>.

376- (ص ۳۲۷). «سازقة الماء...» و «الخلاء...» (الخ) که عمل «آبدزدک»‌ها و تلمیه‌ها را به موجب ایجاد «خلاء» توضیح داده (همان سبب در فوران چاهها که هوای داخل آنها تخلیه می‌شود) اولاً بیرونی با طرح هشت اشکان فیزیکی بر ارسطو (طی رساله «پرسش و پاسخ» با ابن سینا <371> و هم در جواب او) در مسأله ششم سبب عمل «آبدزدک»‌ها را جویا شده، که ابن سینا ضمن انکار وجود «خلاء» عمل آنها را به موجب «قصر» دانسته است؛ ولیکن ابوریحان دست از سر او برنداشته، باز در اعتراض (دهم) خود نظر وی را به نحوی دیگر نفی نموده است (الأسئلة و الأجوبة / ۴۷، ۴۸، ۵۵، ۵۶ و ۵۸) و ثانیاً موضوع «خلاء» علی الاصول در فیزیک غیر ارسطویی - یعنی «طبیعیات دموکریتوسی (پدر اتمیسم در جهان) و به ویژه در نزد حکیم محمد زکریای رازی - که بیرونی منابع و مدافع مکتب طبیعی اوست - درست همان اندازه اساس و اهمیت نظری دارد که امروزه در دانش فیزیک و مکانیک جدید؛ اصولاً رازی در حکمت طبیعی خود خلاء را «جوهر» قدیم (در جزو «قدماء خمسة» منهور خود) تقریر نموده، آنگاه در نقاضی معروف خود بر ارسطو و حتی در شکوک خویش بر جالینوس هم نه تنها به امکان وجود آن، بل همانا به ضرورت وجود آن در عالم خلقت و طبیعت ابرام و تأکید کرده است؛ و از اینرو چند رساله مفرد در این خصوص و طی چند کتاب نیز در باب آراء طبیعی و فلسفی خویش بدان پرداخته است. پس در اثبات نظر گذشته از بیان مشاهدات عینی در طبیعت، عمل «آبدزدک»‌ها را نیز چنان که بیرونی شرح داده، از باب مثال و نمونه آزمایشی هم (شیسته سر بسته) بیان کرده؛ لیکن حکمای مسائلی (الارسطویی) و در رأس آنان ابونصر فارابی «رسالة فی الخلاء» را فقط بر رد همین نگره رازی نوشته (که ابن سینا هم پیدا است از او پیروی نموده) است.^۱ اما باید دانست که آزمایش در

۱ راجع کتاب «حکیم رازی» (ب. ادناتی)، فصل ۱۷: حکمت طبیعی، بهر ۵/د (نهنگان) و مکان) و بهر ۵/د

ز (اصاف و استدراک، ۱۵ / ۵).

مورد خلاء (با آبدزدک) به خود ارسطو در بیان «هوا» باز می‌گردد، شارحان وی براهین دیگری خواه در اثبات یا ابطال آن اقامه کرده‌اند، که از جمله بجایی بن عدی (شاگرد رازی) همان بوهان حکیم رازی را در اثبات خلاء بیان نموده است.^۱ <اذکائی>.

377- (ص ۳۲۸). «الدحج...» (- میاه) که این کلمه در هیچ یک از فرهنگهای عربی نیامده، اگر ضبط آن صحیح باشد احتمالاً لغتی دخیل است <زاخلو>. به نظر ما بایستی «دهنجه» (باهای هوز و فتح نون) معرب کلمه «دهته» (دهانه) فارسی باشد، که اتفاقاً «دزی» (Dzy) در ذیل قوامیس عرب (ج ۱/۴۶۸) یاد کرده، هم به معنای «دهنه کوه» و خصوصاً «دهنه آب» (که بیرونی «میاه دهنج» برنوشته) می‌باشد؛ نک: برهان قاطع، طبع دکتر محمد معین (۲/۹۰۳ و ۹۰۶) <اذکائی>.

378- (ص ۳۲۸). کیماک (- بلاد) که ایالتی از امپراتوری چین است، ساکنان آنجا ترکان کوچنده باشند؛ بنگرید: آثار البلاد و قزوینی (۲/۳۹۵) و المسالك ابن خردادبه، چاپ ۱۸۶۵ (ص ۲۶۷ - ۲۶۸) <زاخلو>. اینک رجوع شود به: «شرح حدود العالم»^۲ ولادیمیر مینورسکی (ص ۳۰۴ - ۳۱۰) <اذکائی>.

379- (ص ۳۲۸). القرية الحديثه (بخارا) که از دیگر منابع شناخته نباشد <زاخلو>. باید گفت «القرية الحديثه» معمولاً ترجمه نامجای فارسی «ده نو» باشد، که آنچه نزدیک به «بخارای» کهن بوده همانا «نوکنده» (= ده نو) است، دهی که ظاهراً گورخانه امیران سامانی در آنجا بوده؛ و نهر «نوکنده» که از نهر اصلی منشعب می‌شد، آب آن به «نوباخ» امیر می‌رسید؛ رش: تاریخ بخارا (نوشخی)، طبع مدرس رضوی، تهران، ۱۳۵۱ (ص ۸۸، ۱۲۹، ۲۲۲ و ۲۲۳). و نئی جالب نظر هم خبری است که بیرونی گویا از جینیانی به نقل آورده، این که در آنجا «تپه‌ای است (باستانی) و آن را «گنج یابان» (= طَلَب الكَنُوز و الدفائن) تکه پاره کرده‌اند (طو / ۲۶۲). صد سال پیش از آن تاریخ هم ابن فقیه همدانی یک چنین خبری راجع به «گنج یابان» تپه‌های باستانی همدان گزارش داده، که بر روی هم معلوم می‌شود این «حرفه» عصر جدید (!) سابقه چند هزار ساله در این مملکت دارد. <اذکائی>.

380- (ص ۳۲۸). المهرجان (- قصبه) که نام باستانی «اسفراین» باشد، شهرکی میانه گرگان و نیشابور که هم اسم قریه‌ای در ناحیت «اسفراین» بوده، یک قریه دیگر هم بدین نام میانه اصفهان و طبس باشد؛ رش: معجم البلدان یا قوت (۱/۲۴۶؛ ۴/۶۹۹) <زاخلو>.

۱. «الطبیعه» (ارسطو): ترجمه اسحاق بن حنین، طبع عبدالرحمان بدوی، ص ۳۱۳ - ۳۱۴، ۳۳۰ - ۳۳۹ و ۳۴۳.

2. Commentary on the Hudūd al-'Alam (V. Minorsky), London, 1937, pp. 304 - 310.

381- (ص ۳۳۱). «الحيوانيه...» (الخ) که این «فرقه» بر من شناخته نباشد <زاخائو>. گمان ما بر آن می‌رود که این کلمه تحریف «حرانیه» (حرانیه) باشد، در این صورت احتمالاً از دو شاخه «صابثه» (صابیان) و «حنفاء» (حنفیان) حران <150> مراد فرقه «صابثان» است (257 و 475) و از دو گروه معروف این فرقه (اصحاب هیاکل و اشخاص) گویا مقصود اصحاب «هیاکل» باشد، که اصحاب «روحانیات» (معتقدان به سبعة سیارات) هم گویند <477> و آنها را واسطه‌های فیض الهی دانند. در عین حال، موضوع «حیوانیه» هم متوسط بین «انسانیه» و «نباتیه»، جزو اصول اعتقادی (مقالات) حرانیه بوده <478> چنان که در ترکیب «انسان» (پس از «روحانی») نفس حیوانی دارای کارکردهای حسی است؛ رش: الملک و النحل شهرستانی، طبع بدون (قاهره / ۱۹۵۶، ج ۲، ص ۶، ۲۳، ۵۲، -، ۵۸ و ۶۰) <اذکائی>.

382- (ص ۳۳۱). «حَنَه / Hanna» (هندی) که گوید به خسرو ابرویز (ساسانی) فواید خوابیدن در سایه درخت انار را بیان کرد، باید بگویم که در هیچ یک از مراجع و مظان ذکر اسم وی و یا خبری در این خصوص نام و نشانی از او بدست نیامد، دانسته نیست مأخذ نقل بیرونی در این مورد چه بوده؛ و اما «حَنَه» (کذا) یک اسم مؤنث عربی قدیم است، که معلوم نیست چگونه نام - ظاهراً - پزشک هندی بوده باشد. <اذکائی>.

383- (ص ۳۳۴). ابونواس (اهوازی) شاعر نامدار در زمان خلیفه هارون الرشید، که در سال ۱۹۹ هـ (ق) درگذشته است <زاخائو>.

384- (ص ۳۳۵). نویخت (منجم) که اگر ضبط متن صحیح باشد و هم نیابستی او را «ابن نویخت» خواند، بنا که همو پدر ابوسهل فضل بن نویخت گنجور خلیفه هارون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳ هـ ق) و ستاره‌شناس بزرگ بوده باشد (الفهرست / ۲۷۴) <زاخائو>. خاندان بزرگ ایرانی ناماور در عصر عباسی، همگی دانشمندان حامی تشیع امامی و نظریه‌پرداز در آن مذهب، که نیای ایشان «نویخت» زودشتی مذکور هم در عهد خلیفه منصور عباسی (۱۳۶ - ۱۵۸ هـ ق) می‌زیسته؛ وی بگاه بنیاد دارالخلافة بغداد (سال ۱۴۴) طالع و ساعت سعد را حسب احکام نجوم اختیار نمود؛ فرزندش ابوسهل نویختی (خوشاد ماه طهمورث خسروا بهمشاد) که هم در خدمت خلیفه منصور بود، تألیفات چندی در نجوم و احکام آن و ترجمه‌هایی از پهلوی داشته است؛ رش: کتاب «خاندان نویختی» تألیف عباس اقبال آشتیانی (تهران، ۱۳۱۱ / ۱۳۴۵ / ۱۳۵۷) <اذکائی>.

385- (ص ۳۳۷). «سلمیه» (- سوق) که فریه‌ای در ناحیت «حصه» شام بوده است (معجم البلدان، ۱۲۳/۳ و ۱۲۴) <زاخائو>.

386- (ص ۳۴۰). و«ثعالبه» (-سوق) که قرائت کلمه محلّ تردید باشد، چه هیچ جایی بدین نام در مرجعی ذکر نشده، تنها اقرب وجوه بدان «ثعالیات» است (معجم البلدان، ۱/ ۹۲۵) <زاخائو>. حسب تحقیق ما «ثعالب» (= روباهان) احتمالاً نظر به قدر و قیمت «پوست» روباه و تجارت آن، بالمزه از باب اطلاق منسوب به مضاف و نیز اراده عام از خاص، خود به معنای «پوستین» تداول یافته؛ و از اینرو نسبت شغلی هم بدان - چنان که مشهور گشته - «ثعالبی» بوده باشد، پس بر این قیاس «سوق ثعالبه» بسا هم به معنای بازار پوست (کالاهای پوستی) بوده باشد <اذکائی>.

فرگرد چهاردهم (XIV)

387- (ص ۳۴۱). «... اليهود» (فی شهرهم) که مراد کارآمد از برای توضیح گاهشناسی جشنهای یهود، آثار قابل رجوع بدین شرح می‌باشد: القانون المسعودی بیرونی (مقاله ۲، باب ۷)، چاپ هند (۱۸۰/۱ - ۱۸۲۶)، - مختصر تاریخ البشر (پیش از اسلام) ابو الفداء، طبع فلاشر (لاپزیک / ۱۸۳۱، ص ۱۵۶ بعد)، - کتابخانه ربانیان بارتولوسی / Bartolucci (ج ۲، ص ۵۵۳ بعد)، - آثار قدیم عبرانی واختر / A. G. Wachner (گو تنیگن / ۱۷۴۲، فصل ۵)، - وضع کنونی مذهبی مخصوص یهودان آلمان بودنشاتز T. C. G. Bodenschatz (اولانگن، ۱۷۴۸، ج ۲، ص ۸۷ و ۱۰۵)، - مجله تعنیت (MGLT T'NITH) طبع مایر Jo. Mayer (آمستردام / ۱۷۲۴، فصل ۱۲)، - مسکة تعنیت (MSKT T'NITH) که «فواتین تلمودی یهودان مستخرج از منن عبری به عبارت تفسیری لاتین» تحریر دانیل لوندیو سوکو / D. L. Succo (چاپ ونوم / ۱۶۹۴) <زاخائو>.

388- (ص ۳۴۱). «الدحی» (-رسم) که به جای «DHI» (دحی) بخوانید «DHII» (دحی) و این صیغه فعلی است، به معنای «پیش آمده» که پیشرفته یا پس نهاده و مؤنث آن «دحیه» باشد. <زاخائو>.

389- (ص ۳۴۲). «گدلیاه» (-صوم) که برای روزه «Gedalyā» رجوع شود به کتاب (دوم) ملوک (باب ۲۵، آیه ۲۵) و کتاب «ارمیا» (باب ۲/۴۱) <زاخائو>. «گدلیاه / گو دلیاس» پسر اخیاقم بن شافان، که پادشاه بابل (نبوخذنصر) پس از فتح فلسطین او را فرمانروای «یهوداه» گماشت (۵۸۷ ق.م) و چون وی یهودان را به تمکین نسبت به بابل فراخواند، گروهی

به سرکردگی اسماعیل بن ثنّیا (شاهزاده) بیامندند و او را کشتند، گدلیا / جدلیا مورد تأیید ارمیاء نبی بود که هم پس از وی زعامت باقی قوم یهود را عهده‌دار شد.^۱ (رشن: عهد عتیق، ص ۶۲۳، ۱۱۶۳ - ۱۱۶۵) <اذکائی>.

390- (ص ۳۴۲). «حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ...» (= روایت کرد مرا... الخ) که حکایت مزبور به شکل عبری‌اش در کتاب «زدرن» (J. Zedner) یافته می‌شود،^۲ چنان که پروفیسور ه. اشتارک^۳ مرا بدان وهنمون شد. <زاخلانو>.

391- (ص ۳۴۳). «و حَبَّو... حَبَّو» (عید المظال) که این عبارت صرفاً می‌تواند مبین ترجمه لفظی «HGGWTTTS AWTWH HG» (لاویان، باب ۲۳/۴۱) باشد. <زاخلانو>.

392- (ص ۳۴۳). ابوعیسی وراق (مانوی) که نیز از کتاب المقالات او گفتارود نموده (طر / ۲۸۴) این ندیم از وی به عنوان کسانی یاد کرده، که تنها به ظاهر اسلام داشتند اما در باطن زندق بودند (الفهرست / ۲۳۸) <زاخلانو>. ابوعیسی محمد بن هارون وراق بغدادی (م ۲۴۷ ق) مانوی زندق، استاد و هم‌اندیش ابوالحسین ابن راوندی زندق شیر (م ۲۴۵ ق) که هر دو از مذهب اعتزالی بازگشتند، بانی فلسفه مادی (دهری) شدند و از دین ستیزان نامدار و مخالفان نبوت‌ها برشمار آمدند؛ در عین حال هر دو از رجال شیعی (امامی) یاد شده‌اند که هم در تأیید آن مذهب کتاب «الامامه» نوشته‌اند. اما ابوعیسی وراق که کتاب المقالات او را بیرونی یاد کرده، اثر دیگر وی کتاب الرد علی الفریق الثلاث من النصارى (= یعقوبیان، نسطوریان، ملکانیان) و دیگر کتاب المجالس باشد که مسعودی از آن یاد و نقل کرده، کتابهای «الغریب المشرقی» (بر ضد سنت) و «النوح علی البهائم» (= مویه بر چارپایان) که هم بدو منسوب است.^۴ <اذکائی>.

393- (ص ۳۴۴). «الجمع» (- عید) که گوید در همان روز - یعنی - بیست و یکم عید «جمع» است، و این اشتباه می‌باشد؛ چه «SRT» (= Congregation) به روز ۲۲ «تیشری» می‌افتد - یعنی - روز پس از آن، چنان که در الفسانون هم آمده: عربا (RBH)، روز ۲۱، الجمع (SRT)، روز ۲۲، و عید التبریک روز ۲۳ می‌باشد (۱۹۷/۱) نک: کتاب (پیشگفته)

1. Dictionnaire des noms Propres de la Bible (Odeiaiu) . P . 153

2. Auswahl historischer Stücke aus Hebraischen Schriftquellen , Berlin , 1840 , PP 6 - 11.

۳ رشن: مانی و دین او (نظری زاده)، ص ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۶۳، ۲۶۶، ۳۲۲ / خاندان نریختی (افعال)، ص ۸۴، ۸۷ / دانشنامه ایران، اسلام، ج ۸، ص ۹۰۸۴ - ۹۰۸۳ / تاریخ التراث العربی (سرگزین)، ۱ / ۷۳ - ۷۱

بودنشاز (۲/۲۳۵) و اما کلمه «هارهرا» (س ۱۵) من نمی توانم آن را توضیح دهم، تالار معبد «H. ZRH» نامیده شود و جایی هم که ترکه های بید جمع می گردد «MISA» (Mishna) یا «MCISA» نام دارد (تلمود فلسطینی) و این که هم در القانون (۲۰۰) گوید «و عید عربا حج لهم حول المذبح» (= جشن عربا طواف به دور قربانگاه باشد) «اورون» در متن (س ۱۶) همانا «ARVN» عبری است. «زخاخو».

394- (ص ۳۴۴). «التبریک» (- عید) که این جشن را «SMHT TWRH» (Benediction) نامند، نک: کتاب (پیشگفته) بودنشاز (۲/۲۴۵) «زخاخو». گویند که اسم عید «بنطیقوسطی» یا «بندیکوستین» لفظی است یونانی، به معنای «پنجامه» از آثرو این جشن را چنین نامند، که پنجاه روز پس از دوم روز عید «فصح» می باشد؛ چنان که از برای یادبود نزول «ناموس» (احکام) در کوه سینا معین شده، که همانا پنجاه روز پس از رهایی اسرائیلیان از قید عبودیت مصر نازل گشت؛ و نیز آن را جشن «درو» خوانند، از آن رو که بدان گاه درو گندم پایان می رسد؛ پس نخست دو گرده نان از آرد بیخته همراه با قربانی ها و سیاس و شادمانی نیاز پروردگار کنند، اما قربانی همگانه هفت بره یکساله و یک گوساله و دو میش باشد.^۱ «اذکائی».

395- (ص ۳۴۴). «بین هشتم و سیزدهم...» (این ماه) که بسا بین این دو روز اصلاً دوشنبه نباشد، پس روزه آن (اگر قاعده درست باشد) در برخی سالها نمی افتد. «زخاخو».

396- (ص ۳۴۴). «قینوث» (- صوم) که این روزه بر طبق «مجلت تعانیث / Megillath - Ta'anith» (پیشگفته) هفتم ماه کیسلو باشد، اما حسب قول «نور» (Wachner) و «بودنشاز» (پیشگفته) روز ۲۸ کیسلو افتد؛ برای اصل این روزه بنگرید کتاب ارمیا (باب ۲۷/۳۶ - ۳۲) «زخاخو».

397- (ص ۳۴۴). «باروخ بن نبیون» (نبی) که از اصحاب «ارمیا» نبی (Jeremiah) و مؤلف کتابهای چندی است، از جمله کتاب باروخ (The Book of Baruch) که یکی از کتابهای چهارده گانه برونشته (Apocrypha) توداتی و دهمین آنهاست؛ باروخ آن کتاب (منسوب) را پس از آن که کلدانیان اورشلیم را تسخیر کردند، در بابل نوشته (۵۸۷ ق.م) و نیز یک برونشته (منحول) دیگر با عنوان «ملحمة باروخ» به سریانی (Apocalypse of Baruch) وجود دارد، که در بیست و پنجمین سال یهوایکین / یثواقیم (JoiAqim) یعنی به سال ۵۹۱ ق.م)

۱ مرشد الطالبین (الای کتاب المقدس)، دالنه / ۱۸۲۰، ص ۶۰.

نوشته و طی آن ویرانی اورشلیم را پیشگویی کرده است. «ملحمة» یونانی باروخ هم وجود دارد، حاکی از آن که هم در زمانی وی نبوکدنصر بر اورشلیم چیره می‌شود، باید گفت که اندیشه‌های یونانی و غنوصی بر این اثر نافذ گشته است.^۱ <اذکائی>.

398- (ص ۳۴۵). اخشطینوس (یونانی) که حکایت آتی نیز در «تاریخ» ابوالفداء (پیشگفته) هم بشرح آمده است (ص ۱۶۰ - ۱۶۲) و باید افزود که به جای «اخشطینوس» متن (س ۱۳) در کتاب القانون «انطیاخوس» (Antiochus) ضبط شده (ص ۲۰۱) که همین درست است. <زاخائو>. این همان انطیوخوس (پنجم) اوپاتور (Eupator) سلوکی است (۱۶۴ - ۱۶۱ ق.م) که تنظیف معبد هم در زمان او واقع شد. <اذکائی>.

399- (ص ۳۴۵). تلما (رومی) که همانا «Ptolemy» باشد، چه با توجه به حرف «Pi» در تلفظ قبلی صورت «Talmā» صحیح است؛ و اما دربارهٔ روزه آن که «مجلّات تعانیث» (پیشگفته) به عنوان «THLMI HMLD» در روز هشتم ماه «طبیث» یاد کرده است. <زاخائو>. این همان «بطلمیوس» (Ptolemy / I) دوم «فیلا دلفی» (۲۸۵ - ۲۴۶ ق.م) می‌باشد، که هم در زمان او تورات به یونانی ترجمه و به «هفتادی» معروف شد. <اذکائی>.

400- (ص ۳۴۶). «الیوم النخامس منه» (صوم) که حسب «مجلّات تعانیث» (پیشگفته) این روزه در هشتم «شباط» (شفت) می‌افتد (فصل ۱۲) <زاخائو>.

401- (ص ۳۴۶). «و فی الیوم...» (الخ) که اینجا در متن یک سقط رخ داده، من آن را براساس عبارت القانون (ص ۱۹۸) و «ونوه» (۱۱۲/۵) کامل کردم <زاخائو>.

402- (ص ۳۴۸). «المکس» (- یوم) که در کتاب التفهیم گوید: «و این روز را کس خواننده (ص ۲۴۳) و در القانون هم آمده است، روز کس (عید الکبس) به سریانی «قتل» باشد (ص ۱۹۸ و ۲۰۳) ولی ما ترجیح دادیم که آن را «مکس» به ضبط آوریم. اما کلمه «کس» (Kas) ظاهراً به نحوی با واژهٔ سریانی «QSA» مرتبط است، که حسب اشاره به پانزدهم ماه (روز آن جشن) هم به معنای «نیمهٔ ماه» باشد. <زاخائو>.

403- (ص ۳۴۸). «صوم...» (الخ) که باید گفت در القانون یک جشنی هم به روز ۱۵ «ایاره» یاد کرده است: «عید فصیح کوچک که نیز وفات اشموین است (۱۵) و روزهٔ وفات او به نزد دیگران (۲۸) باشد» (ص ۱۹۸) <زاخائو>.

1. The Old Testament, An Introduction ... (Otto Eissfeldt), Oxford, 1965, PP. 592 - 93.

404- (ص ۳۴۸). «حجوج...» (الخ) که این جمع «حج» ظاهراً صیغه‌ای ساخته بیرونی از مفرد «حج» برابری با «HG» عبری که همخوان با «حج» عربی محض می‌باشد. در القانون مؤلف دو روز از برای عید الجمع (Congregation) فراموده، که دومی «صوم الباکوره» (= روزه نوبرانه) نامیده شود (ص ۱۹۸) <زاخانو>.

405- (ص ۳۴۹). «حجاجکم...» (الخ) که به جای کلمه غیر معقول «حجاجکم» در متن (طرز / ۲۸۱، ص ۲۰) بایستی «حجاجکم» خواند - یعنی «پرده» چنان که در سفر خروج (باب ۴۰، آیه‌های ۳ و ۲۱) و جز آن «حجاب» (= پوشش) از برای خیمه اجتماع گویی همانند «پرده» کعبه بوده باشد. <زاخانو - اذکائی>.

406- (ص ۳۴۹). حنیفا بن تردیون (ربی) که در «مجلت تعانیث» (فصل ۱۲) این عبارت در باب روزه وی آمده است: «BŠRI RBI INNIA BN TRDYVN V SPR TVRT ŠMV» (بشره ربی حنیفا بن تردیون و سفر تورت صمو) <زاخانو>. اما مراد از «یکی از شاهان روم» (س ۸) بایستی همان انطیوخوس ایفانوس (۱۷۵ - ۱۶۴ ق.م) باشد، که بر اورشلیم تاخت و چهل هزار تن را کشت، باقی را به بردگی فروخت و معبد آنجا را غارت کرد (۱۷۰ ق.م). پس آنگاه «انیوس» را فرستاد تا به یهودان آیین پرستش بتان رومی آموزد، هر کس را هم که سر باز زند به قتل آرد و عذاب نماید؛ البته گروهی از یهودان کافر به یاری او آمدند، و از جمله کارهایش سوزاندن نسخه‌های «تورات» بود، جای آنها تندیس «ژوپتر» را در معبد یهود نهاد. اما «ربی عقیب» که بیرونی گوید او را زندانی کرد، تنها بدین نام «Rabbi Akiba» (سده ۲ م) شناخته باشد، که یکی از «مدراشیم» (Midrashim) های قضایی بدو منسوب است؛ گویند که البته بعدها تدوین شده و این «مدراس» ربی عقیب، براساس نسخه «بخارا» (سده ۱۶ م) چاپ شده است. <اذکائی>.

407- (ص ۳۵۰). «... فی الانهدام... بیت المقدس...» (الخ) که باید گفت در گاهشناسی یهودی دو روز نحس وجود دارد، یکی ۱۷ «تموز» و دیگر نهم «آب»؛ یک بازنگری کوتاه نسبت به مصائب این دو روز، در «مسخت تعانیث» (ص ۵۵) دیده می‌شود؛ عبارت متن (طرز / ۲۸۲، ص ۱۱) در نسخه‌های خطی چندان صحیح نیست، به نظر من عبارت القانون: «صوم ابیداء [ظ: ابتداء] حصن اورشلیم فی الانهدام، درست نماید <زاخانو>.

408- (ص ۳۵۰). احوز النبی (- فی ایامه) که برای داستان چراغ، رش: نواربخ (دوم) تورات (باب ۲۹، بند ۷) و «مجلت تعانیث» (فصل ۱۲، ص ۱۱۳ و ۱۲۲)، اما اسم نبی که در نسخه خطی متن آمده (۱۹/۲۸۲) ظاهراً محوَرَف است؛ چه در آن زمان پیامبری به اسم «عودیده» (نواربخ ۲/۲۸، ۹) و «اشعیاء» (باب ۷ و ۸) بوده، هیچ پیامبری بدان نام وجود نداشته است. مؤلف در القانون گوید «احاز» پادشاه ایشان بود (ص ۲۰۵) که چراغ را خاموش کرد؛ فلذا من «اینون» را به «احوز» بدل کردم، «احاز النبی» گویا با «احاز الملک» مشبه شده باشد «زاخلانو». مفاد تعلیق زاخلانو صحیح و مطابق با واقع تاریخی است، اما «أخاز بن یوتام» که چراغها در عهد وی خاموش شد - «النبی» نبوده (عهد عتیق / ۶۰۳-۵ و ۷۱۱-۱۵) بل چنان که بیرونی هم گفته «الملک» بوده است؛ از اینرو زاخلانو در تبدیل اسمش اجتهاد در برابر نصّ نموده، چه «اینون» (نبی) در اصل «اینون» بسا که وجهی از اسم معمول *Ananias / Ananie* بوده باشد. <اذکائی>.

409- (ص ۳۵۰). «الجواسیس» (- صوم) که باید بگویم در این موضع هیچ سقطی - چنان که در متن (طرز / ۲۸۳، س ۳) بدان اشاره کرده‌ام - وجود ندارد؛ و اما روزه «جواسیس» را بعضی در هفتم ایلول و بعضی دیگر در هفدهم آن قرار داده‌اند، رش: کتاب «بودنشائز» (پیشگفته) و کتاب «ونو» (پیشگفته) و مجلت تعانیث (پیشگفته) فلذا اگر مؤلف گوید که بعضی از مردم این روزه را میان هفته آخر ماه قرار دهند، من هیچ گواهی از برای این قول ندارم. در ازمنه متأخره یک روزه‌ای در اواخر «ایلول» به عنوان کفّاره معاصی سال گذشته می‌گرفتند، ولی این امر مربوط به زمانهای جدید است؛ نک: کتاب «بودنشائز» (ص ۸۸، بند ۲) و نیز این که «صوم موت الجواسیس» در کتاب القانون روز ۷ «اینول» یاد شده (ص ۱۹۸) همانا آخرین عید و روز جشن در سال یهودی است؛ از اینرو عبارت «ساقط است» در متن (۳/۲۸۳) از طرف من دیگر متنی باشد <زاخلانو>. درباره داستان «جواسیس» و روزه آن، به سفر اعداد (باب ۱۳) رجوع شود (عهد عتیق / ۲۲۸ - ۲۳۰) <اذکائی>.

410- (ص ۳۵۰). «جدول دحیو» (116) که در آن باید افزود «عرايا» هرگز «الف» (= شنبه) نباشد، زیرا روز جشن نمی‌تواند در روزهای همان هفته بیفتد <222>؛ چه آنان خواسته‌اند که از دو روز تعطیل متوالی ممانعت کنند، چون همان شب با راحتی معمول مردم تداخل می‌کند. به علاوه، ایام معین در روز «سبت» (شنبه) نمی‌افتد، زیرا مستلزم انجام کارهای معین است (مانند سوزاندن «هامان» وزیر و جز اینها) <زاخلانو>.

411- (ص ۳۵۱). «القریة» (- ذکر) که این کلمات متن (طرز / ۲۸۳، ۱۱) ترجمه عبارت توراتی P. de / «ZKR - VZ TRW' H MQRA - HDSH» است، رشن: کتاب «لاگارد» / Lagarde «که» «پشیتا» (Peshitta) سریانی آن را چنین ترجمه کرده است: «BYD BRHA BRHA ŠBGA HOA LKOM HYA W DOKRYA DKRYTA KRYA W KDYŠA HOA LKOM OŠ». <زاخان>.

412- (ص ۳۵۵). جدول «تعدیل» (Equation) که در تعلیقه <224> گذشت اشتباهاً به عنوان «تعلیل» (Argumentation) یاد شده است. <اذکائی>. اما در متن جدول (ص) من حرف «ح» را در ستون چهارم «محال» می خوانم - یعنی «ممتنع»، چه همیشه با حرف «او» می آید که در نسخه خطی با مرکب سیاه نوشته شده؛ ولیکن بایستی با جوهر سرخ نوشته شود؛ چون آغاز سال با «ا» (= شنبه) غیر ممکن است؛ پس بدین ترتیب هر جا که به سرخ نوشته باشد، اشارت وار حرف «ح» (= محال) افزوده شده است. «ممتنع» بدین معناست که آغاز سال در چنان روزی، به لحاظ تقویمی محال و غیر ممکن باشد. «واجب» بدان معناست که آغاز سال در چنان روزی، هیچ امکان «DHIH» (دخیه) <388> - یعنی - پس نهادن یا پیشروی نباشد. «ممکن» بدان معناست که آغاز سال در چنان روزی ممکن است، اگر سال «ح» (ناقصه) و بیسطه باشد؛ و در صورتی «غیر ممکن» (ممتنع) است که «ح» (ناقصه) و کبیسه (عبور) باشد، و بالعکس. ارقام مفردة جدول را به آسانی می توان بدین طریق وارسی کرد: (۱) فواصل بین «نوروز» (روز نخستین سال نو) و «کیپور» - یعنی - دهم ماه تشری و «عربا» - یعنی - ۲۱ همین ماه، در هر نوعی از سال همین هاست. (۲) فواصل بین «نوروز» و سه جشن دیگر: «پوریم»، «پسح»، «عصیرت» که در سالهای مختلف البته مختلف باشند: (الف) در سال بیسطه «پوریم» در «ح» ۱۶۱مین روز، در «ک» ۱۶۲مین روز، و در «ش» ۱۹۳مین روز از سال است. (ب) «پسح» در «ح» ۲۲۱مین، در «ک» ۲۲۲مین، و در «ش» ۲۲۳مین روز سال است. (ج) «عصیرت» در «ح» ۲۷۱مین، در «ک» ۲۷۲مین، و در «ش» ۲۷۳مین روز سال است. این ارقام روزها که بر ۷ تقسیم شوند، باقی مانده ها نماگر فواصل از «نوروز» باشند. مؤلف پیشتر (طرز / ۱۶۰، ص ۱) خواننده را هم بدین جدول حواله داده <224> که نشان می دهد چرا دو سال «متوسط» - یعنی - «ک» نمی توانند در پی یکدیگر آیند، بدین طریق که از ۷ سال (ک) فقط همان دو سال ممکن است با سه شنبه و «پنجشنبه» آغاز شود: (۱) اینک اگر پس از ساز

بسیطه «ک» آغازنده با «سه شنبه» یک سال دیگر «ک» در پی باشد، می‌باید با «شنبه» آغاز شود و این به حسب جدول «ممتنع» است. (۲) اگر پس از سال (ک) آغازنده با «پنجشنبه» یک سال دیگر (ک) در پی باشد، می‌باید با «دوشنبه» در سال بسیطه و با «چهارشنبه» در سال کبیسه آغاز شود، که این هر دو مورد هم حسب جدول «ممتنع» باشد. <زاخانو>.

فرگرد پانزدهم (XV)

413- (ص ۳۵۸). «الأعياد والذکائر...» (من المَلِکائِیة) که از برای تصحیح اسامی قدیسان مذکور در این فصل (- جشنهای مسیحیان ملکائی | = شاهي / رومی | و یادبودهای قدیسان آنان) من از «یادنامه یونانی - رومی» (Menologium Graecorum) مسیحیان شاهي امپراتوری (چاپ یونانی و لاتینی)، مطائعات و آثار «آلبانی» (Albani) 'وربینی' (۱۷۲۷) بهره برده‌ام <زاخانو>. باید گفت که از دو فرقه معروف مسیحیان در عهد باستان، نسطوریان تابع و هوادار شاهنشاهی ایران (ساسانی) بودند، و یعقوبیان تابع و هوادار امپراتوری روم (بیزانس) بشمار می‌رفتند؛ ولی ملکائیان فرقه‌ای باشند (در قبال نسطوریه و یعقوبیه) که ضمن قبول احکام اجتماع خلقیدون، چنان که بیرونی هم گوید یکسره مطیع اوامر «شاهان» (امپراتوران) روم بودند، تعالیم کلیسای ارتودوکس شرقی و فتاوی «پاپ» را هم مطمح نظر و عمل داشتند. در زبان فارسی شرح جامع درباره سه فرقه مسیحی مزبور و از جمله «ملکائیه» که متفصّل تقریر تاریخی آنها هم باشد، از آن شادروان علّامة قزوینی است که در واقع به قصد شرح قصیده مشهور «حبسیه» (توسائیه) خاقانی نوشته آمده (به مطلع: فلک کز روتر است از خط تر ساء...) و هم در تفسیر این بیت: «مرا أسقف محقّق تر شناسد / ز یعقوب و ز نسطور و ز ملکا» بوده باشد (رشن: یادداشت‌های قزوینی، طبع ایرج افشار، ج ۱۰، ص ۱۴۶ - ۱۶۷). اما آنچه در تفسیر و شرح همین فصل از کتاب الآثار بیرونی (ف ۱۵) نوشته آمده، اهمّ آنها از این قرار است: ۱). گزارش گاهشناسی‌های ملکائی و نسطوری (از بیرونی) که الّاب لویس شیخو (Louis Cheikho) فصل «ملکائیه» را بازنویسی نموده، پس آن را در مجلة المشرق خود (بیروت / ۱۹۰۲ م) چاپ کرده است. ۲). گشتار «گریوآ» (R. Griveau) به عنوان «اعیاد ملکائیان بشرح بیرونی، متن و ترجمه فرانسوی با مقدمه و

تعین^۱، که هم طی گفتاری به همسنگی با گزارش مقریزی دربارهٔ اعیاد قبطی و تقویم مارونی (ابن القلعي) پرداخته است (پاریس / ۱۹۱۴). ۳. آرتور جفری (A. Jeffry) طی گفتاری به عنوان «هنبازش بیرونی در دینشناسی سنجشی»^۲، از جمله در باب مسیحیت (156 - 153 PP) و فرقه‌های مزبور بحث کرده است. ۴. گفتار «فؤاد افروم بوستانی» (F. E. Boustany) به عنوان «نگاهشناسی کلیسای ملکایی انطاکیه بشرح بیرونی»^۳، که متضمن ذکر اسامی بعضی قدیسان مزبور است. ۵. گفتار بلند و سودمند و روشنگر «جورج صلیبا» (G. Saliba) به عنوان «جشنهای مسیحیان در قانون مسعودی بیرونی»^۴، که متضمن تفسیر فصلهای کتاب الآثار هم باشد؛ جامع‌ترین تحقیق که تاکنون در این خصوص دیده‌ام، تمام مواقع ایام و ذکران‌ها را همسنگانه (باگاهشناسی نوین) در جدولها نهاده؛ و چنین نماید که بیرونی آنچه در باب نهم کتاب القانون (ص ۲۳۸ - ۲۵۳) آورده، کمابیش متفاوت از فصول الآثار (طز / ۲۸۸ - ۳۱۷) باشد؛ البته آنچه هم وی دربارهٔ تاریخها و عیدهای ترسایان در کتاب التفهیم (ص ۲۴۷ - ۲۵۰) آورده، آشکارا تلخیص و اختصار همین مباحث در الآثار به فارسی است. >اذکائی<.

414- (ص ۳۵۸). «مراتب...» (دیشه) که در باب پایگان روحانی کلیساهای مشرق، رجوع شود به: «کتابخانه شرقیان» (Bibliotheca Orientalia) آسمانی / Assemani (ج ۳، ص ۷۸۸ - ۷۹۰) و نیز کتاب «أمی‌بوته» (A. Boué) به عنوان «ترکیب اروپایی» (ج ۳، ص ۴۲۱/۳) و کتاب «ملت یونانی» مائورر (Maurer) که بشرح آورده است. ۵. >زاخائو<.

415- (ص ۳۵۹). ابوالحسین احمد بن حسین اهوازی (کاتب) که حاجی خلیفه از وی یاد کرده است (کشف الغنون، ۸۱/۴) >زاخائو<، بیرونی یک بار دیگر از وی در کتاب الهند یاد کرده، که زاخائو گوید ظاهراً وی معاصر با الفزاری و یعقوب بن طاروق (ن ۲ ص ۸۲) بوده است. (India, II, 19, 363). هم چنین، یک بار هم در کتاب الصیدنه (ص ۹۷) از کتاب معارف الروم وی گفتار دارد نموده است؛ و عذامه قزوینی هم عبارتی از کتاب التصریح (۳۴۸/۲) آورده، که طی آن فرقه‌ای در باب حساب عقود (انگشتان) از وی به نقل آمده است.

1. *Parrlogie Orientale* . 1 . 10 (1915) . PP . 289 - 312.

2. *Al - Biruni Commemoration Volume* , Calcutta . Iran Society . 1951 . PP . 125 - 160.

3. *The Commemoration Volume of Bhruti...* , Tehran, H. C. C. A. , 1976, PP. 211 - 218.

4. *ibid* , PP . 291 . 364.

5. *Das Griechische Volk* , Heidelberg , 1835 , PP . 389 , 403 , 410.

(یادداشت‌ها، ۳۳۱/۱۰). بروکلمان گوید که پساوی فرزند ابوالاحمد حسین بن کرنیب کاتب (الفهرست / ۲۶۳) باشد، که حدود سال ۳۳۰ هـ / ۹۴۱ م می‌زیسته است؛ و از جمله آثار موجود او شرح مقانه دهم کتاب «اقلیدس» باشد، که فلوگل او را با عبدالله بن هلال اهوازی (۴) یکی دانسته است.^۱

416- (ص ۳۵۹). خرنسکس (صاحب الدیر) که در جزو اسامی یونانی مذکور در این بندها، من نمی‌توانم آن را به «Xrnsks» و انویسی کنم، یا «اکسیوطس» (طرز / ۲۹۰، ۱) را به «Akslots» و جز اینها؛ حلّ این مسأله را بایستی به کسانی واگذاشت، که هم کارشناسانه با باستان‌شناسی امپراتوری بیزانس آشنایی دارند. اما «خرنسکس» بایستی که تحریف «خریقبس» (Xorepiskopos) بوده باشد، ولی در این مورد توضیحی که ابوالحسین اهوازی می‌دهد صحیح نیست، چه برحسب آن بایستی صورت کلمه «Arximandrkes» ضبط شود. درباره «برکومنس» (Parakimomenos) بنگرید، لغتنامه نهایی یونانیات دوکانگ (Du Cange) که به عبارت «arxieynouxos, Praipositos» ایضاح شده است. کلمه «روخاطر / rogator» (طرز / ۲۹۰، ۴) را من نمی‌دانم، اما گویی از «roga» (= جیره / عطایا) فراجسته باشد، بنگرید: لغتنامه دوکانگ (-rogator). درباره «مفلایوس» (maglabites) رشن: شرح «وایسک» (Reiske) بر...^۲ و درباره «تسرقتارسی» (tessaraktontarios) «ریازی که ۴۰ «اونسی» جیره یا مواجب می‌گیرد، رشن: لغتنامه دوکانگ <زاختانو>.

417- (ص ۳۶۰). محمد بن موسی بن شاکر (المنجم) که ارشد برادران «بنو موسی» بود، همگی دانشمندان بزرگ در علوم ریاضی و فنی بودند، کتابهای یونانی برای آنها به عربی ترجمه شد؛ محمد بن موسی نه سال ۲۵۹ هـ ق درگذشت، رشن: الفهرست ابن ندیم (ص ۲۷۱) <زاختانو>. باید گفت که همنامی وی با ریاضی‌دان نامدار ابو عبدالله «محمد بن موسی» خوارزمی (م - ح ۲۳۲ هـ ق) سیاب اشتباه شده؛ در حالی که ابومعشر بلخی تصریح کرده است «محمد بن موسی» منجم «جلس» اصلاً خوارزمی نبوده است؛ وی همانا یکی از سه فرزند «موسی بن شاکر» منجم روزگار مأمون عباسی (= یعنی: محمد، احمد، حسن) مشهور به «بنو موسی» (بنو منجم) اصحاب الحیل (= مکانیک) و الهندسه بود، که هر یک از ایشان

۱. تاریخ الادب العربی، ج ۴، ص ۱۸۳.

2. Constantini Porphyrogeniti (De Cerimoniis aulae) . II , PP . ۵۳ - ۵۵.

اثری در کرویات یا مخروطات و اشکال هندسی یا کتاب الحیل نوشته است؛ و اما بزرگتر آنان ابو جعفر محمد بن موسی (منجم) جلیس (م ۲۵۹ هـ) را خلیفه الواثق عباسی (۲۲۷ - ۲۳۲ هـ) به سفارت نزد خزران و نیز به امپراتوری روم (بیزانس) چنان که بیرونی هم اشاره کرده، از برای یافتن گورهای «اصحاب کهف» فرستاد که هم به منظور گردآوری کتب علمی یونانی بوده است.^۱ <اذکائی>.

418- (ص ۳۶۰). «الکَهَف...» (اصحاب) که گوید روز ۵ تشرین یکم یادبود ایشان (مذکور در قرآن مجید / سورة ۱۸) در شهر «فسوس» می باشد... (الخ) و این که داستان اصحاب کَهَف (Seven Sleepers) به عهد «دقیانوس / داقیانوس» منسوب است (طر / ۹۴) - یعنی در واقع زمان امپراتور روم «دکیوس تریانوس / Decius Traianus» (۲۴۹ - ۲۵۱ م) باید گفت که خاستگاه و پیشینه این افسانه بسیار کهنتر از آن تاریخ می باشد؛ چه حکیم ارسطو در کتاب «فیزیک» خود (ترجمة عربی اسحاق بن حنین عبادی) طی فصل یازدهم در پی بحث انتقادی راجع به زمان گوید: «زمان چنان ما را تغییر می دهد که ما بدان آگاه نمی شویم، و این همچون حال کسانی است که در افسانه ها آمده است: «در شهر موسوم به سارد (جزیره ساردنی / «سرت» کنونی) خواب بر گروهی از متألّهان غلبه کرد و ایشان بدان آگاهی نیافتند، پس آنگاه که بیدار شدند از آن لحظه (خواب) تا لحظه بعد (بیداری) - یعنی - این دو «زمان» را یکی درک کردند و همان «آن» بدانستند؛ چه آن مدت (فاصله) زمان را که بدان آگاهی نداشتند (در خواب بودند) به حساب گاهسنجی خود نیاوردند» (الطبیعه، طبع بدوی، ص ۲۱۴). <اذکائی>.

419- (ص ۳۶۱). قرونوس (الشهید) که قرائت اسم وی به صورت «Cornutus» ابدأ محلّ نرید نباشد، قدیسی بدین نام در «یادنامه یونانی - رومی» (پیشگفته) به روز ۱۲ سپتامبر یاد شده است <زاخانو>.

420- (ص ۳۶۲). یوانیس (الأب) که ابن پدر «Johannes» ظاهراً با «یوحنا» مدرسی (Scholasticus) اینهمانی یابد، بطریق قسطنطنیه که به سال ۵۷۸ م درگذشته است؛ وی ترتیب جدیدی به «قوانین» کلیسا داد، رش: «تاریخ کلیسای» هاسه / K. Hase (چاپ ۸، ص ۱۴۹) <زاخانو>.

۱. رش: «تاریخ الحکما (قطعی)، طبع ایبوت، ۱۹۰۳، ص ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۰۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹، ۱۵۲۰، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، ۱۵۲۷، ۱۵۲۸، ۱۵۲۹، ۱۵۳۰، ۱۵۳۱، ۱۵۳۲، ۱۵۳۳، ۱۵۳۴، ۱۵۳۵، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۳۸، ۱۵۳۹، ۱۵۴۰، ۱۵۴۱، ۱۵۴۲، ۱۵۴۳، ۱۵۴۴، ۱۵۴۵، ۱۵۴۶، ۱۵۴۷، ۱۵۴۸، ۱۵۴۹، ۱۵۵۰، ۱۵۵۱، ۱۵۵۲، ۱۵۵۳، ۱۵۵۴، ۱۵۵۵، ۱۵۵۶، ۱۵۵۷، ۱۵۵۸، ۱۵۵۹، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱، ۱۵۶۲، ۱۵۶۳، ۱۵۶۴، ۱۵۶۵، ۱۵۶۶، ۱۵۶۷، ۱۵۶۸، ۱۵۶۹، ۱۵۷۰، ۱۵۷۱، ۱۵۷۲، ۱۵۷۳، ۱۵۷۴، ۱۵۷۵، ۱۵۷۶، ۱۵۷۷، ۱۵۷۸، ۱۵۷۹، ۱۵۸۰، ۱۵۸۱، ۱۵۸۲، ۱۵۸۳، ۱۵۸۴، ۱۵۸۵، ۱۵۸۶، ۱۵۸۷، ۱۵۸۸، ۱۵۸۹، ۱۵۹۰، ۱۵۹۱، ۱۵۹۲، ۱۵۹۳، ۱۵۹۴، ۱۵۹۵، ۱۵۹۶، ۱۵۹۷، ۱۵۹۸، ۱۵۹۹، ۱۶۰۰، ۱۶۰۱، ۱۶۰۲، ۱۶۰۳، ۱۶۰۴، ۱۶۰۵، ۱۶۰۶، ۱۶۰۷، ۱۶۰۸، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳، ۱۶۱۴، ۱۶۱۵، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷، ۱۶۱۸، ۱۶۱۹، ۱۶۲۰، ۱۶۲۱، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۴، ۱۶۲۵، ۱۶۲۶، ۱۶۲۷، ۱۶۲۸، ۱۶۲۹، ۱۶۳۰، ۱۶۳۱، ۱۶۳۲، ۱۶۳۳، ۱۶

421- (ص ۳۶۲). مودسطوا (البطریق) که دربارهٔ این بطریق «Modestus» (پس از ۶۱۴ م) رجوع شود به کتاب «مسیحیان شرقی» لاکوئین / L. Quénin (ج ۳، ص ۱۰۲ و ۱۰۸) «زاخانو».

422- (ص ۳۶۲). سیسین خراسانی (جائلیق) که این اسم شاید به «سیس» (Sis) تبدل یابد «زاخانو».

423- (ص ۳۶۲). یوسف بولوطانی (رامثانی) که ظاهراً لقب «بولوطانی» فراخته از کتاب مقدس سُرانی باشد، آنجا که یوسف «BoloTy» نامیده شده است (لوقا / ۲۳، ۵۱) «زاخانو».

424- (ص ۳۶۲). مأمون بن احمد سلمی (هروی) که باز هم از وی دربارهٔ «بیت المقدس» گفتارود نموده (طرز / ۳، ۳۰۱) بر من شناخته نباشد «زاخانو».

425- (ص ۳۶۳). ابوروح (شهید) که گوید پسر عم هارون الرشید بوده، هم از دیگر منابع بر من شناخته نباشد. «زاخانو».

426- (ص ۳۶۴). «کل مولود یولد علی الفطرة» (حدیث) که دربارهٔ این حدیث معروف، رجوع شود به رسالهٔ «کرل» (L. Krehl) با عنوان «در باب آموزهٔ قوآنی تقدیر»^۱. «زاخانو».

427- (ص ۳۶۵). بلاسوس (شهید) که قرائت این اسم به «Belesvs» یکسره حدسی است، بسا که «Blasius» هم خوانده شود؛ بنگرید «گاهشناسی قدیسان ارمنی» آسمانی (در کتابخانهٔ شرقیان (پیشگفته) ذیل دهم شباط (ج ۳، یکم، ص ۶۴۵) ولیکن «بلاسیوس» اسقف را رومیان کشتند نه ایرانیان (مجوس) «زاخانو».

428- (ص ۳۶۶). «نمودارات» (= راه‌های آزمون و پژوهش درجهٔ طالع ولادت) که خود در بهر «اگر وقت رصد کرده نباید چه باید کردن» گوید منجمان از بهر آنکه اندر تخمین و خُز (= پیمایش) کردن وقت، کم خلاف او فتد اندر برج طالع چون بی‌رسیدن آگاهی دهند و احتیاط کرده آید؛ ولیکن محتاج‌اند به درجهٔ طالع (که) پس راعها کردند و نامشان نمودار کردند، کی بدان درجه‌ای بیرون آید و چنان گیرند کی او درجهٔ طالع است؛ و از نمودارها «نمودار» بظلمیوس پیشتر بکار دارند... (الخ) «(التفهیم / ۵۳۰ - ۵۳۱) و اما خود بیرونی هم که گوید کتابی مفرد در این باب خواهد ساخت، چنان که پس از این هم باد کند (طف / ۹۷) موسوم

1. (in) Berichte der Kgl. Sächsischen Gesellschaft der Wissenschaften (hist. - phil. Classe).

1870 (1st July), p. 90.

به «الإرشاد الی تصحیح المبادئ أشتمل علی النمودارات» (= رهنمونی به تصحیح اصولی که در بردارنده نمودارهاست) بوده است.^۱ <اذکائی>.

429- (ص ۳۶۸). «الورد الجوری» (Jüri - roses) که چنین آیین دگل سرخ» (سوری) در مشرقزمین مشهورتر است، چه از اسم شهر «جور» در فارس فرا آمده است؛ بشکریذ: معجم البلدان یا قوت (۱۴۷/۲) و عجائب المخلوقات قزوینی (۱۲۱/۲) <زاخائو>.

430- (ص ۳۶۹). «... الصلیب... (و) حرف «لا... (الخ) که ظهراً مراد مؤلف دو خط راست قاطع یکدیگر در میانه باشد، آنگاه در پایین یک خط راست دیگر بدان شکل کوفی حرف «X» (لا) دهد، چنان که همین نماد فراوان در کتیبه‌های آثار قدیمه آمده است <زاخائو>، نکته‌ای هم که می‌توانم در این خصوص بیفزایم احتمالاً حرف «لاء نفی جنس در این جا، بسا اشارت است به کلمه توحید اسلامی (لا اله الا الله) که مراد همان دین «کامل» باشد؛ و دیگر آن که سابقاً در پایان حروف «جمل» (ابجد) پس از «ضطخ» (۱۰۰۰ - ۹۰۰ - ۸۰۰) حرف «لاء را می‌نوشتند و یا می‌خواندند، که هم بسا معبر از تمام و کمال در رقوم مرموز ابجدی بود. <اذکائی>.

431- (ص ۳۶۹). «الفائانیا» (= عود) که درباره این چوب «پائونیا» (Paeonia) رجوع شود به آثار البلاد قزوینی (۳۶۰/۱) <زاخائو>.

432- (ص ۳۷۰). داذیشوع (مترجم انجیل) که این دادبشوع نو بسنده تفسیری بر «انجیل» هم از دیگر منابع بر من شناخته نباشد. <زاخائو>. وقتی هویت چنین شخصی در نزد سریانی‌دان برجسته‌ای همانند «زاخائو» معلوم نباشد، تکلیف ما دیگر روشن است؛ ولی با این حال دو تن بدین نام از آساقفه نسطوری ایرانی به نزد ما در مظان اینهمانی با وی قرار گرفته است: ۱). داد شوع (ماری) بیت اردشیری جاثلیق (۴۲۱ - ۴۵۶ م) مشهور به «ماری» ایرانی که در اجتماع سال (= سنود / ۴۲۴ م) حضور داشته، تفسیری هم بر کتاب دانیال (به سریانی) بدو نسبت یافته است.^۲ ۲). ایشوع داد (Išo'dād) مروی (/ ۸۵۰ م) که البته فرض ما بر این است جای دو جزء مرکبه اسم «ایشوع» + داده، بر قلم بیرونی یا به نحوی دیگر عوض شده

۱. کارنامه بیرونی (ب. اذکائی)، ص ۴۸.

2. cf.: NISBET ... (J. - M. Fiey), Louvain, 1977, P. 39 / Christians in Persia (R. Waterfield), London, 1973, PP. 22 - 23. / How Greek Science... (O'Leary), 1957, P. 60.

مسحیت در ایران (سمیع نجفی)، ص ۱۶۶ / تاریخ علوم عقلی (دکتر سقا)، ص ۱۳ - ۲۰.

(داد + ایشوع) و به هر صورت با این قلب موضوعی در معنا و مفهوم لغوی اسم اصلاً تغییر نمی‌یابد (دادیشوع همان لفظ و معنای ایشوع داد، یعنی: خداداد / که البته عیسی معبر از خداست) همانا معروف به «شارح» می‌باشد، از جمله «سریانی» او بر عهد عتیق - کتابهای «ایوب، ارمیا، حزقیال، دانیال» وجود دارد (طبع «واندن اینده»، لوین - واشنگتن / ۱۹۷۲) و هم شرح و تفسیر (سریانی) وی بر عهد جدید - انجیل های «متی، مرقس، لوقا، یوحنا» وجود دارد، مارگارت دتلوب گیسن متن آنها را در چهار مجلد طبع و همراه با ترجمه انگلیسی نشر کرده است (کمبریج / ۱۹۱۱ - ۱۹۱۶) که البته مجلدات ۴ و ۵ متضمن رسالات «اعمال رسولان، پولس و کاتولیک» هم باشد؛ حتی «اورینگ» (S. Euringer) یک رساله مفرد هم به عنوان «ایشوع داد مروی شارح، اسقف مسیحیان مشرق» (۱۹۳۲) نوشته و چاپ کرده است.^۱ حاجت به تأکید نباشد که بنا به آنچه گذشت، اینهمانی «ایشوع داد» (۲) با دادیشوع (مزبور) قطعی نماید. <اذکائی>.

433- (ص ۳۷۱). قریقوس (راهب) که از این «Cyriacus» زاهد (Anachoreta) در «یادنامه» یونانی - رومی» (پیشگفته) در ۲۹ سپتامبر یاد شده است <زاخانو>.

434- (ص ۳۷۲). ذومیپیوس (شهید) که این «Dometius» هم در «یادنامه» (پیشگفته) در ۷ آگوست و در «Thuthael» (س ۲۶) در ۵ سپتامبر یاد شده است. <زاخانو>.

435- (ص ۳۷۳). «یحیی بن زکریا»، (- ۵مه) که درباره داستان وی و «خون» یحیی، رشن الکامل ابن اثیر (ج ۱/۲۱۴ - ۲۱۶؛ ج ۴/۱۴۰) <زاخانو>.

436- (ص ۳۷۳). «کل مخزوب» (لبیت المقدس) که در این خصوص رجوع شود به تاریخ الطبری، ترجمه «زوتنبرگ» (۵۶۹/۱) و الکامل ابن اثیر (۱/۲۰۸ و ۲۱۵) <زاخانو> و بنگرید: تعلیقه <43>.

437- (ص ۳۷۳). جودرز بن سابور... (بختنصر) که هم در تعلیقه <43> گذشت، ویرانگر بیت المقدس در تاریخی نامعلوم وئی اسماً «بختنصر» (<436>) حسب روایت یکی از شاهان اشکانی به نام «گودرز بن شاپوره» بوده، که هم گذشت او را با «بخترشه» / بوختارشا» (بختر نرسه - بختنصر ثانی) گودرزی فاتح بیت المقدس (سده یکم میلادی) یکی دانسته‌اند. شادروان پوردادود علت انطباق مزبور را «غرور ملی ایرانیان» دانسته، که پادشاه گردنکشی مثل «بخت النصر» بابلی (۶۰۵ - ۵۶۲ ق.م) را از فرزندان «گودرز» و از سرداران «کی لهراسب»

شمرده‌اند؛^۱ ولیکن الواح بابلی نشان می‌دهند که یک فرمانروای اشکانی به نام «گودرز» (حدود ۹۱ ق.م) عملاً زمام امور بابل را (تا سال ۸۱ ق.م) در دست داشته است؛ «گوتارز» گئوپتروس، (= گودرز بن گئو) که هم در نگاره بیستون یاد شده، اخیراً با «گودرز» مذکور در شاهنامه فردوسی (که پسرش «گئو» نام دارد) همانستی پیدا کرده؛ وی نه تنها در منازعات رقابت‌آمیز با «مهردادیان» پارتی ماد (فرمانروای میانرودان) توانست اقتدار خاندان خود را بر بابل زمین بسط دهد، بلکه یک لشکرکشی جاه‌طلبانه هم به شرق ایران نمود و از «ری» گذشت و تا حدود «مرو» پیش رفت.^۲ اینجانب اگر هویت «گودرز بن شاپور بن افغور شاه» اشکانی را - که بیرونی یاد کرده - با همین «Gotarzes (II) Cleopatra» (۴۲ - ۵۱ م) حسب اسناد قدیمتری یکی نموده‌ام؛ ولی هم با توجه به تعلیقه <43> بایستی «بخت نریه» (بختارشه / بخت نصر) فاتح اورشلیم را (سده یکم) از فرزندان او دانست؛ التباس و انتساب‌های مربوط به وی هم چنان که اشارت رفت، بعدها از دوره ساسانی و از طریق روایات متداول بابلی و یهودی فرا آمده است. <اذکائی>.

438- (ص ۳۷۴). القمامه / القیامه (-کنیمه) که اسم کنشت «القمامه» (= زباله) همانا تحریف «القیامه» است (= Resurrection) و باید گفت مسلمانها از روی بدخواهی آن اسم را بر آن نهادند؛ رش: کتاب «الفصول» فرغانی (طبع گولیوس، ص ۱۳۸) <زاخائو>.

439- (ص ۳۷۴). طاطیس (شهیده) که از جمله ۴۰ شهید مقتول به دست ایرانیان، مارو طاس سه تن و پاول (Paul) و ساینوس (Sabinius) و طاتا (Titha) را یاد کرده؛ به علاوه «طاتا» به صورت «طثون» (Tithun) نیز آمده است (همان، ۱/ ۱۹۰، ۱) <زاخائو>.

فرگرد شانزدهم (XVI)

440- (ص ۳۷۵). «صرم النصرای» (-ایام) که این فصل شامل حساب عید «فصح» (Easter) باشد، چنان که بیرونی آن را از مسیحیان زمان خود فرا گرفته است؛ ولی آن «فصح» که بیرونی اراده کرده، فصح صلیبوت / Pascha Staurosimon (= بردار کردن و به گور نهادن) است؛ نه

۱. بشنها، ج ۲، ص ۲۰۸.

2. The Cambridge History of Iran, Vol. 3 (1), PP. 41 - 44.

فصح قیام / Pascha Anastasimon (= از گور برخاستن و رستاخیز) و در این خصوص رجوع شود به کتاب «باستان‌شناسی مسیحی» اوگوستی / Augusti (ج ۲، ص ۳۰). عناصر عمده این محاسبه بدین شرح است: ۱) فصح / Easter مسیحی بستگی دارد به فصح (Passover) یهودی - یعنی «پرمای شهر نیسان» یهود؛ ۲) حساب $1\frac{1}{4}$ ماه قمری - یعنی - ۴۴ روز و ۷ ساعت و ۱۰ دقیقه دیرتر از ماه تمام نیسان، که نوماهی شهر قبل ملحوظ شود؛ ۳) نزدیکترین دوشنبه بدین نوماهی اگر زودتر از دوم شباط نباشد، پسین‌تر از هشتم اذار نیفتد که هم آغاز «روژه» است؛ ۴) روژه بزرگ در ۲۹مین روز از آغاز پایان می‌رسد، آغاز آن روز دوشنبه و پایان آن در یکشنبه است؛ فصح، بین این یکشنبه و یکشنبه پیشین - یعنی - «سغائین» (Palmaron / یوم النخل / Hosanna) باشد. حسب اصطلاح جدید «فصح صلیب» در روزی بود که بین یکشنبه «نخل» و یکشنبه «فصح» قرار می‌گرفت، اما آن یوم خاص که رسمی داشت مؤلف توضیح نمی‌دهد. «زاخائو». باید گفت که مؤلف در جزو آثار گاه‌شناسی خویش، رساله‌ای مفرد در این خصوص داشته است (در ۲۰ برگ) به عنوان «تذکره فی الارشاد الی صوم النصاری و الأعیاده» (= تذکره‌ای در رهنمونی به روژه مسیحیان و عیدهای آنان) «اذکائی».

441- (ص ۳۷۶). «ایندیقوتیا» (= محزور بزرگ) که محلّ تردید نماید آیا من این کلمه را «Indictio» (= دور ۱۵ ساله) درست تفسیر کرده‌ام، مسلم است که با دور بزرگ ۲۸ ساله (= محزور کبیر) اینهمانی نمی‌یابد «زاخائو». بیرونی خود در باب نهم از مقاله یکم کتاب القانون، از جمله ادوار سنین که سبب ظاهری و خبر رسمی آن دانسته نیست، همین «اندقپتوس» رومی یا دور پانزده ساله را یاد کرده است (۸۷/۱). تقی‌زاده هم اشارت نموده است که سریانیان غربی (در امپراتوری روم) همین دوره‌های پانزده ساله یونانی (Indiction) را معمول می‌داشتند، سپس از سده چهارم (م) در میان مشرقیان هم رواج یافت که آغاز سال آن اول سپتامبر بود (بیست مقاله / ۲۱۸ - ۲۲۰) «اذکائی».

442- (ص ۳۷۶). «اول سنه...» (من تاریخ الاسکندر) که چون یهود مدّت بین آدم <216> و اسکندر را ۳،۴۴۸ سال حساب می‌کند <225> اگر این رقم بر ۱۹ تقسیم شود، باقی‌مانده ۹ خواهد بود - یعنی نخستین سال مبدأ اسکندری <203> دهمین سال دور می‌باشد. اما تقسیم ۵۱۸۰ بر ۱۹ که باقی آن ۱۲ می‌باشد، بدان معناست که نخستین سال مبدأ اسکندری، حسب نظر مسیحیان ۱۳مین سال دور باشد. «زاخائو».

443- (ص ۳۷۶). «خمسۃ آلاف و تسع و ستون...» (الخ) که تمامی عبارت از «و هو المشهور ایضاً عند المحصلین» (طرز / ۳۰۲، ص ۱۷) تا «بقی خمسۃ آلاف و مائه و ثمانون» (طرز / ۳۰۳، ص ۲) درباره مدت بین تاریخ آدم و اسکندر، چنین نماید که از اقحامات بعدی باشد <زخائو>. باید بگویم محاسبه‌ای که زخائو کرده، برحسب ارقام اصلاح نشده نسخه‌های طبع اوست؛ ولی براساس نسخه‌های طبع حاضر، ارقام مزبور (طرز / ۳۰۲، ص ۱۶) «خمسۃ آلاف و تسع سنین» (به جای «ستون») و «خمسۃ آلاف و ثلاثۃ» (به جای «مائه») صحیح است <اذکائی>.

444- (ص ۳۷۶). خالد بن یزید... (اموی) که به عنوان پدر کیمیاگری در میان عربها شهرت یافته، رش: وفیات الأعیان ابن خلکان (۲۸۰/۴) <زخائو>.

445- (ص ۳۷۶). «... من التواریخ...» (الخ) که باید گفت (با توجه به تعلیقه <440>) حدود «فصح» تا ۲۸ روز توسعه یابد - یعنی - از ۲۱ «اذار» تا ۱۸ «نیسان»؛ و حدود «صوم» تا ۲۸ روز توسعه یابد - یعنی - از ۲ «شباط» تا ۲۲ «اذار» یا این که از ۸ «اذار» تا ۲۵ «نیسان»؛ و کمترین فاصله بین آغاز صوم و فصح، ۴۲ روز است که بیشترین ۴۹ روز باشد <زخائو>.

446- (ص ۳۷۷). ۴۲ روز (و) ۷ ساعت (و) $\frac{1}{10}$ ساعت...» (الخ) که مراد مؤلف همانا $\frac{1}{4}$ ماه اقترانی است، یک ماه اقترانی خود ۲۹ روز (و) ۱۲ ساعت (و) ۴۴ دقیقه حساب شود. <زخائو>.

447- (ص ۳۷۷). «یوم السبت...» (الخ) که اگر پُر ماهی در شباط افتد، ۲۱ «اذار» ۴۴ روز (و) ۷ ساعت (و) ۶ دقیقه به حساب آید - یعنی - ۴۵ روز پس از آن؛ و می‌توان نوماهی شهر قبل را حسب ۴ شباط، چهارشنبه در سال بسیطه و پنجشنبه در سال کبیسه ملحوظ داشت. دوشنبه بعدی آن یکی قبلی، یکم شباط در سال کبیسه، دوم شباط در سال بسیطه است؛ ولی اگر یکم شباط «پیش» از پایان روزه پرهیز (Terminus Jejuni) قرار گیرد، سال مطلوب بایستی که سال بسیطه باشد. <زخائو>.

448- (ص ۳۷۷). «السنة عبوراً و کان الاجتماع...» (الخ) که اگر فصح یهودان در نیسان افتد و سال ایشان کبیسه بود، این امر ظاهراً در نزد مسیحیان محل تردید قرار گیرد؛ آیا آنان نوماهی «اذار» یکم را برآورد کرده‌اند (یعنی: شباط / فوریه) یا نوماهی «اذار» دوم را (یعنی: اذار / مارس) که همین اساس محاسبه آغاز «صوم» ایشان است. مؤلف ما حسابهای هر دو مورد را چنین فرامی‌نماید: (الف). محاسبه براساس نوماهی «اذار» دوم (اذار) سال کبیسه، اگر پُر ماهی در ۱۸ نیسان افتد، یکشنبه ۴۴ روز (و) ۷ ساعت (و) ۶ دقیقه در پس، می‌تواند نوماهی «اذار»

دوم ملحوظ گردد، یا «آذار» سریانی (مارس) حسب ۵ «آذار» جمعه باشد؛ دوشنبه بعدی در پی آن یکی ۸ «آذار» است، که آخرین روز «صوم امساک» می‌باشد. (ب). محاسبه براساس نوماهی «آذار» یکم (شباط) در سال کبیسه، اگر پُرماهی در ۱۸ نisan افتد، یکشنبه $2\frac{1}{4}$ ماه فمری - یعنی - ۷۳ روز (و) ۱۹ ساعت (و) ۵۰ دقیقه در پس، می‌تواند نوماهی «آذار» یکم یا شباط ملحوظ گردد، حسب ۵ شباط - پنجشنبه - اگر سال مسیحی سالی بسیطه باشد؛ دوشنبه بعدی پیش از آن یکی - یعنی - ۲ شباط است؛ این حساب از آترو ممتنع باشد، که مؤلف آن را چنین بیان نموده است: اگر سال مسیحی مطابق با کبیسه باشد، ۴ شباط پنجشنبه آغاز «روزه» ملحوظ شود؛ دوشنبه بعدی پیش از آن یکی است - یعنی - یکم شباط و این تاریخ ممتنع است، چه بیرون از «روزه» پرهیز (۲ شباط تا ۸ «آذار») باشد. <زخاثو>.

449- (ص ۳۷۸). «خُرانیفون» (خسبه) اوسییس، (- شورای یکم) که مراد «Chronikon» (= گاهنامه / سالنهی) است، حسب «شورای» (Synod) یکم «نیقیه» (سال ۳۲۵ م) و در جزو «۲۰» اصل قوانین آن مجمع دینی هیچ از «فصح» (Easter) یاد نشده است. در مجموعه «قوانین» عربی (۸۴: اصله) ماده ۲۱ به «فصح» اشاره نموده است (بنگرید: مجموعه جدید مانیس، ۱۰۴۸/۲) ولی این مجموعه فرانواده در زمانهای پسین تر باشد، بنگرید کتاب «هفله Hefle / ۱» اما این که اسافقه شورای نیقیه مسأله «فصح» را در دستور کار داشته‌اند، گواه بر آن نامه قسطنطین می‌باشد؛ بنگرید «حیات قسطنطین، اوسییس (۱۸/۳). باید گفت گزارش بیرونی در این خصوص شگفت‌انگیز است، این که آیا وی در استناد «خُرانیفون» (Chronikon) به «اوسییس» (Eusebius) و شورای نیقیه بر حق بوده، مسأله‌ای است که بایستی حل آن را به دانشمندان تاریخ کلیسا وا گذاشت. <زخاثو>.

450- (ص ۳۷۹). «جدول خُرانیفون» (Chronikon) که این جدول اوایل «صوم» های یکدوره ۵۳۲ سال را شامل است (- یعنی ۱۹ × ۲۸) و آن شبیه به دوره «پیروزی» (Victorius) قصیر روم (سال ۵۵۸ م) است، رش: دستنامه گاهشناسی... (پیشگفته) ایدلر (۲۷۸/۲) <زخاثو>.

451- (ص ۳۸۸). محمد بن عبدالعزیز الهاشمی (- زیجه) که بر من از دیگر منابع شناخته نباشد، شاید وی پسر ابو محمد عبدالعزیز بن الواثق باشد، که در کتاب الفهرست (ص ۳۹) یاد شده است <زخاثو>. بروکلمان یاد کرده است که محمد بن عبدالعزیز هاشمی، کاتب خلیفه «المفتدر» ابر الفضل جعفر بن المعتضد عباسی (۲۹۵ - ۳۲۰ ق.) و (گویا همو؟) زاده ۲۹۴

هـ / ۹۰۶ م و درگذشته ۳۷۷ هـ / ۹۸۷ م بوده است (؟) و او راست کتاب «الموضح» (فی حساب الجذور الصم) که دوپیکه ترجمه کرده، دیگر کتاب «الکامل» (زیج) یا جداول نجومی او که بیرونی بدان اشاره نموده است.^۱ اما این که زاخانو او را پسر ابو محمد عبدالعزیز بن (خلیفه) الواثق بالله عباسی (۲۲۷ - ۲۳۲ هـ.ق) گمان برده، هم باید گفت که از یک خاندان «عباسی» (هاشمی) حسن بن عبدالعزیز هاشمی (ابن عبدالله بن عبدالله بن عباس) بین سالهای ۳۱۲ - ۳۱۸، پیوسته امیرالحاج بوده، که این سمت را هم فرزند او ابو حفص عمر بن حسن بن عبدالعزیز هاشمی تا سال «۳۳۵» (و در سال ۳۳۶ قضا، مکه را) داشته است.^۲ و به نظر ما هم استبعاد ندارد اگر محمد بن عبدالعزیز هاشمی (منجم) صاحب «زیج کامل»، همان کاتب خلیفه المقتدر یکی از فرزندان «عبدالعزیز» هاشمی امیرالحاج بوده باشد. <اذکائی>.

452- (ص ۳۸۸). یوسف بن الفضل اليهودی الخیبری (زیجه) که گوید وی جدول روزه مسیحیان را از همان «خراسیقون» نوسیپوس <449> استخراج کرده است؛ در مراجع دسترس هیچ ذکری از وی نشده، این ندیم از یک «یوسف بن... الهروی / الهرونی، صاحب کتاب الزرق النجومی (ح / ۳۰۰ برگ) یاد کرده (الفهرست، تهران، ص ۳۳۸) که گمان نمی رود هم او باشد؛ و بل گمان ما بر این است تنها ابوریحان بیرونی «زیجه» او را دیده، که این گفتارود هم در جزو سافطات الآثار الباقیه تاکنون بر دانشمندان مجهول مانده است. <اذکائی>.

453- (ص ۳۹۳). الفرج بن صالح البغدادی (راوی) که گوید درباره قبر مسیح در بیت المقدس از وی شنیدار داشته، چنان که هم درباره آنجا پیشتر از مأمون بن احمد سلمی (هروی) <424> روایت کرده است؛ هویت وی نیز از دیگر منابع بر من شناخته نشد. <اذکائی>.

454- (ص ۳۹۲). «هذا الجمعه» (السعائین الصغیر) که این بهر درباره «خاموشی آدینه» در هفته «فصح» است؛ رجوع شود به کتاب (پیشگفته) «باستان شناسی مسیحی» اوگوستی (۱۳۶/۲) <زاخانو>.

455- (ص ۳۹۴). «الاحد الحدیث» (بعد الفطر) که این یکشنبه نوین را «دومینیکای نو» (Dominica Nova) هم گویند، ربانیت ابیض یا «فطر جدید» نیز، رشن: کتاب (پیشگفته) اوگوستی (۳۰۲/۲) <زاخانو>.

۱. تاریخ الادب العربی، الناهر، ج ۴، ص ۱۸۱.

۲. مروج الذهب (معمودی)، طبع سارل، بلا، ج ۳، ص ۳۰۱.

456- (ص ۳۹۴). «قوانین سنود» (یکم) که مؤلف بدان اشاره می‌کند بدین عبارت است:
 «Quoniam sunt quidam qui in die Dominico genuflectunt et ipsis diebus
 Pentecostes, ut omnia similiter in omni Parochia Serventur, visum est
 Sanctae Synodo ut Stantes Deo arationes effundant».

چنین است آخرین (بیستین) قانون «شورای (Synod) نیقیه» (سال ۳۲۵ م)، رش: مجموعه
 شورای جدید (۶۷۸/۲)، بند ۶۰ فلذا گواه است بر این که بیرونی «قوانین» قدیم و اصلی آن
 مجموعه را بکار برده است، نه مجموعه فائقه پسن؛ بنگرید گفتار «هفله» (Hefele) به
 عنوان «کارهای نخستین شورای نیقیه».^۱ <زاخائو>.

457- (ص ۳۹۵). «وقالوا له: ما معنا ذهب...» (الخ) که درباره عبارت: «SOMA DŠLIHA» و
 «EROBTHA DDHBA»^۱، بنگرید «کتابخانه شرقی» آسمانی (۳۰۵/۲، ۲/۳، ۳۸۲) و نیز
 «کارهای شورای...» (۲/۳ - ۸) <زاخائو>.

458- (ص ۳۹۵). «جدول الصوم...» (الخ) که دارای هفت ستون است و گوید در اینجا بیاید، هیچ
 در نسخه‌های خطی متن وجود ندارد، بایستی که در اصل ساقط شده باشد <زاخائو>. مراد
 همان جدول بند 19 «همین فرگرد» (۱۶) است که طی صفحات... متن گذشت. <اذکائی>.

فردگرد هفدهم (XVII)

459- (ص ۳۹۷). «نصاری نسطوریه» (أعیاد) که درباره این فرگرد (۱۷) رجوع شود به فصل
 مشابه در «کتابخانه شرقی» آسمانی (۲/۳) و «تاریخ پیش از اسلام» ابو الفداء (ص ۱۶۲ -)
 <زاخائو>. اما چنان که در تعلیقه <413> راجع به فرگرد ۱۵ (- أعیاد ملکائی) گذشت،
 مراجع جدید در این خصوص نیز همان است که ذکر شد، ولی در باب مسیحیان (نسطوری)
 شرقی «مرو» طی تعلیقه <466> اشاره خواهد رفت <اذکائی>.

460- (ص ۳۹۹). یوحنا کشکرانی... (و) مار فثیون... (ذکران) که هر دو در «حلوان» کشته شدند
 (بین سالهای ۴۳۰ و ۴۶۵ م)، بنگرید کتاب آسمانی (۴۰۳/۲، ۱) و نیز شهادت «فتیون» را
 آسمانی (۳۸۶/۳) در ۲۵ اکتبر یاد کرده؛ بنگرید: فهرست نسخه‌های خطی شریانی موزة

1. Theologische Quartalschrift, Tübingen, 1851, p. 41.

مسیحیان مرو» (۱۹۵۱) است.^۱ که این گفتار را «س. نوبیلی» به انگلیسی ترجمه کرده است.^۲ آخرین تحقیق از سریانی دان فرانسوی «فیه» (J. M. Fiey) است (صاحب کتاب «نصیبین») به عنوان «مسیحیان سریانی در خراسان و سیستان ایران»^۳ که سمیس ویلیامز در گفتار «برشابه» خود (دانشنامه ایرانیکا، ۸۲۳/۳) بدان استناد نموده است. مسینا گوید که «مرو» در شورای سال ۴۲۴ م تحت اشراف بطریق «داد یسوع» درآمد، این همان دادیشوع («ساری» ایرانی) بیت اردشیری جاثلیق است (۴۲۱ - ۴۵۶ م) که ماطی تعلیقه <432> (۱) از او یاد کردیم. اما این که بیرونی گوید «برشبا» (Barshabha) حدود سال ۲۰۰ م وارد «مرو» شد، وقایعنامه‌های مسیحی زمان او را در پادشاهی شاپور (یکم) ساسانی (۲۴۲ - ۲۷۳ م) ضبط کرده‌اند؛ و ظاهراً «برشبا» از اسرای مغرب بوده که در هر صورت، اصولاً دادیشوع (ماری) نخستین مسیحی درآمده به «مرو» نیست، بلکه نخستین کلیسا در آن شهر هم در سده سوم (م) برپا شده است. اما این که زاخاثو در ترجمه و تعلیق خود «برشبا» را با «برخیاه اینهمانی» نموده، این کار درست نیست و باید گفت که صحیح همانا «برشبا» (Barshabha) است نه چیز دیگر؛ و نکته‌ای هم که باید افزود این که بیرونی در گزارش‌های خود درباره مسیحیان، بسا که «وقایعنامه سمعت» سریانی را زیر دست داشته است. (al - Biruni Co. Vol. , 221 , 231 , 225 - آنچه هم از گفتار «ویلیامز» برومی‌آید این که «برشبا» از تبار مسیحیانی بود، که هم شاپور یکم ساسانی از شام به غرب ایران کوچانید؛ و او توانست «شیران» خواهر یا زن شاپور دوم (۳۰۹ - ۳۷۹) را به دین مسیح درآورد، که هم از طرف وی به عنوان نخستین اسقف «مرو» تعیین شد (۳۶۳ م) و هم توانست مسیحیگری را از سفدستان تا خراسان و سیستان گسترش دهد.^۴ <اذکائی>.

467- (ص ۴۰۰). «الارمتین المقتولین» (ذکران) که اسامی این دو شهید ارمنی «فورنیوس» (Qurenus) و «سورینوس» (Surinus) را آسمانی در ۱۱۶ مارس یاد کرده (کتابخانه شرقی، ۲/۳، ص ۶۵۰) و اسم «دورانوس» (Duranus) هم در «۲» اکتبر آمده است (همان ۶۵۳/ <زخاثو>.

1. Al - Biruni Commemoration Volume , Calcutta , 1951 , PP , 221 - 232.

2. Indo - Iranica , No , 4 - 5 (1952 - 1953) , 1P , 49 - 59.

3. Le Muséon , No , 86 (1973) , PP , 75 - 104.

4. Encyclopaedia Iranica , ed , E. Yarshater , vol , III , fasc , 8 , P , 823.

468- (ص ۴۰۰). «السنة المستویة» (صوم) که سال بسیطه در اینجا «مستویه» نامیده شده، این اصطلاح را مؤلف بایستی از منابعی برگرفته باشد، که اطلاعات مندرج در این فصل (۱۷) را هم از آنها اخذ کرده. چون در جاهای دیگر همان سال «بسیطه» (Common) می‌گوید. <زاخانو>.

469- (ص ۴۰۱). «جدول الأعیاد» (الموصوله بالصوم) که این جدول مبتنی بر «صوم» واقع در سال بسیطه بین ۲۰ شباط - ۸۵ اذار می‌باشد، در سال کیبسه بین ۳۴ شباط - ۸۴ اذار می‌افتد، اعیاد هم در فواصل معین و تغییرناپذیر از این تاریخ برگزار می‌شود. اما ارقام لاتین در بالای جدول، نشانگر روزهای هفته است، که هر یک از اعیاد در آنها واقع می‌گردد. <زاخانو>.

470- (ص ۴۰۲). «ليلة الخميس... و نهار الجمعة» (بین آنها) که از اینرو «کریستمس» و «یادبود بانوی ما مریم» بی‌فاصله در پی یکدیگر نمی‌افتد، ظاهراً بدین سبب که دو جشن نه تنها به لحاظ شب، بل همانا از حیث یک روز کامل بایستی جدا باشد؛ و این اندیشه گویا از آنروست که هر جشن، تدارکات معینی را در روز قبل الزام می‌کند. <زاخانو>.

471- (ص ۴۰۲). «العبادیون» (Ihādite) که قبیله عربهای مسیحی را گویند، شاعرانی چون «عذی بن زید» و «زید بن عدی» وابسته بدان بودند؛ بنگرید «مروج الذهب» مسعودی (۲۵۳/۳) و «پژوهش درباره عربهای پیش از اسلام» کاسین / Caussin (۱۴۸/۲) <زاخانو>.

472- (ص ۴۰۲). «حيث انتصرت العرب...» (الخ) که این عبارت برحسب کلامی از رسول بینا شده، رش: الکامل این اثیر (۳۵۲/۱) اما اسم «العنقیر» (دختر نعمان) که قاموس «محیط المحیط» یاد کرده، حمزة اصفهانی هم آن را یاد نموده است (تاریخ سنی، ۱۱۲ / ترجمه آن، ۸۸) <زاخانو>.

473- (ص ۴۰۳). «ینوی» (صوم) که درباره روزه نینوا، رش: کتاب (پیشگفته) آسمانی (۳۸۷/۳) و مؤلف خود در کتاب القانون درباره آن شرح وافی نموده است (۲۴۸-۲۵۳) <زاخانو - اذکائی>.

474- (ص ۴۰۴). «جدول... الاعیاد» (دور شمسی) که براساس دور ۲۸ سالة یولیانی است، عیدها پس از هر دور باز به همان روز هفته می‌افتد. در ستون رقم «الف» سالهای کیبسه را من با بک «ستارک» نشان کرده‌ام، چون که همه اعیاد جدول پیوسته با روز معین از هفته‌اند، پس آنها در طی هفت روز متردّد باشند. در سالهای بسیطه هر عیدی در «بک» روز می‌افتد، اما در

سالهای کبیسه در «دو» روز می‌افتد، که پسین‌تراز پیشینی است. ستون ارقام جفتی در ذیل «یادبود اشمونی (سولومونی)» بدین طریق توضیح می‌یابد: رقوم سمت راست معبر از حساب عرفی آن روز است، در حالی که رقوم سمت چپ مبتین عمل اهالی بغداد می‌باشد، که عید به یک هفته بعد می‌افتد؛ و این برحسب اشاره کتاب القانون است. ارقام ستون «عید دیر الثعالب» در نسخه خطی تصحیف شده، من آنها را بر طبق قاعده معلوم (طرز / ۳۱۰، سی ۲۰ - ۲۳) حساب کردم؛ و ارقام «الف» ۲۹ (و جز آن) بدین معناست که عید در آن سال دو بار برگزار می‌شود، یکی در اول تشرین (یکم) و دیگر در ۲۹ «ایلول»؛ در حالی که بیاض نشان آن است که عید در آن سال اصلاً گرفته نمی‌آید، موردی که اگر یکشنبه پسین سال «یادبود برسفا» در ستون پیشین) در ۲۴ «ایلول» افتد. ارقام لاتین (در ترجمه انگلیسی) بالای جدول، نشانگر روزهای هفته همان اعیاد مفرده است. <زاخانوَ>.

فرگرد هجدهم (XVIII)

475- (ص ۴۰۷). «صیام صابین» (حرّان) که امید است بسیاری از عبارات تحریف شده در این فصل، با تحقیقات پروفیسور «خولسون» (صایان و صابیگری) سنجیده آید؛ البته این امر مستلزم تفسیری خاص است، هر جا هم که لازم به اجرای آن باشد، یکسره بایستی با معرفت از مراحل پسین نوفلاطونی و اعتقادات عامّه، یا خرافات کفرآمیز یونانی در حال زوال مزوج شود. مؤلف بین کافران حرّان و ماندائیان جنوب بابل تمییز می‌نهد <257> و گاهشناسی او دربارهٔ روزه‌ها هم از آن مردم حرّان است <150>؛ وی گاهشناسی این فصل را (طرز / ۳۱۸ - ۳۲۴) عیناً از کتاب (الکامل) هاشمی نقل نموده <451> که همه غلط‌خوانی‌ها و خطاها و سقط‌های آن را دربر دارد، چه آن‌که در زمان مؤلف متن آن بسی بد و بدتر شده بود. وی اظهار می‌دارد (ص ۳۲۲) که امیدوار است بتواند یک روز این فصل را تصحیح کند، لیکن ظاهراً امید وی برآورده نشده است؛ و به هر تقدیر نه تنها در ترجمه این فصل کلاً محتاطانه‌تر عمل شده، بلکه امید است خواننده ترجمه مرا با تسامح بپذیرد، چنان که نخستین بررسی رازگشای چنین معمای است، که با این حال یک فرگرد بسیار ارزشمند است. <زاخانوَ>. ما پیشتر دربارهٔ شهر «حرّان» طی تعلیقه <150> و دربارهٔ صابیان، طی تعلیقه <257> سخن گفته‌ایم، هم این که دربارهٔ «زردشت» آذربایجانی و این که او را از

«درسته / نیمه» حرّانی دانسته‌اند، طَبّی تعلیقه ²⁶⁴ < (۱ و ۲) شرح وافی داده‌ایم. هر چند در باب صابنان پس از یک سده و نیم که از تألیف کرامند «دانیل خولسون» (D. Chwolson) می‌گذرد،^۱ تحقیقات متعدّد و مَوْضَحِ چندی در این خصوص پدید آمده (که فهرست آنها در اینجا امکان ندارد) هنوز هم کتاب وی از مراجع اصلی و معتدّ علیه طراز اول است؛ بیرونی خود در کتاب القانون نیز شرحی مفید دربارهٔ «صابون» آورده (ص ۲۶۷ - ۲۶۹) و مرحوم تقی‌زاده هم در گفتار «صابین» خود (بیست مقاله / ۵۰۳ - ۵۱۴) به ویژه گاهشماری «ماندائیان» (همان / ۱۲۹ - ۱۵۸) حتّیّ مطلب را کمابیش ادا نموده، هم از جمله گفتارهای دیگر باز باید به بهر کوتاه «جفری» دربارهٔ مذهب صابنان اشاره کرد؛^۲ می‌افزاییم که گزارش جامع (مفید و مختصر) در این خصوص اخیراً هم به خامهٔ ماست،^۳ چنان که دربارهٔ «مجوسان اقدم» نیز ذیل ⁴⁷⁶ < اشارت‌وار سخن خواهیم گفت. > اذکائی <.

476- (ص ۴۰۷). «المجوس الاقدمون» (= مغان دیرین باستانی) که گوید آنان پیش از ظهور «زردشت» پیامبر بودند، ایشان بر کیش سادهٔ «ناب» وجود نمی‌داشتند، و بدان چه زردشت آورد اعتقاد نمی‌ورزیدند، بل نیز (اگر چه) از پیروان وی همانا از «مهرپرستان» (= شمسیه) بشمارند... (الخ) ⁴⁷⁷ <. به درستی چنان که زاخانو هم دریافت، این فرگرد «رازآمیز» یکی از مفتم‌ترین و گرانبها‌ترین فصول کتاب الآثار است؛ چه از جمله در خصوص «مجوس اقدم» (= مغان باستان) ایران، تنها اثری است که متضمّن چنین خبری واحد می‌باشد؛ و ما حسب قرائن معین حدس می‌زنیم که بندهای نخستین این فرگرد (۱ - ۳) را بیرونی از کتاب «فلسفهٔ باستان» حکیم محمد بن زکریای رازی برگرفته، البته فقرات راجع به گاهشماری صابنان را - همان طور که زاخانو اشاره نموده - از همان «زیچ» (الکامل) هاشمی به نقل آورده است. اینک گوییم چنان که طَبّی تعلیقه ²⁷⁸ < در وجه تسمیهٔ «مجوس» (= مگو / مغ) گذشت، که این اسم عام از نامیوهٔ قبیلهٔ «مغان» مادی ایران در عهد باستان فراخته است، صفت «قدم» همانا ترجمهٔ اصطلاح «پوریوتکیشان» اوستایی است - یعنی - پیروان یا آموزگارانی نخستین «کیش» مزدائی، که آیین ایشان همان طور که بیرونی اشاره نموده، ماقبل زردشتی بوده است - یعنی - بکلی متأثر از آیین‌ها و باورداشت‌ها و دینهای میانرودانی (=

1. Die Ssabier und der Ssabismus, St. Petersburg, 1856 (2 Vols.).

2. Al - Burūnī Commemorative Volume, 1951, PP. 156 - 157.

۳. رض: حکم رازی. فصل ۳ (معرفتناسی)، هر ۵ / ح (حرّانی - صانی).

بابلی و اکدی و آشوری و اقوام بومی «کوتی و کاسی» ایرانزمین باشند؛ و بعدها به علل معین - که جای ذکر آنها نباشد - مغان بابلی مآب «زروان گرای» ماد باستان، نبوت زردشت سپیتمان فریانی (مشرقی) را قبول کردند، مقولات کلامی آن را با کیش دیرین زروانی خویش (- که بیرونی به درستی از آن به «شمسیه» تعبیر کرده) انطباق دادند؛ و خود مروّج زردشتی‌گری در سراسر جهان باستان شدند، که همین کیش اساساً موسوم و متّسم به نام ایشان (- مغان / مگو) به عنوان «مجوسیّت» معروف آفاق گشت. ولی «زروان» گرای بابلی مآب مغانی در عین وضع مجامع و موافق با دین «زردشتی»، هم به حیات مستقل خویش در اینجا و آنجا - الی یومنا هذا - تحت عناوین مختلف ادامه داده است. کیش زروان هم در ابتدای امر تکوین «نظام» واره خود، دستکم محصول سه هزار سال فرهنگ شهر - آسیای میانه‌روانی و اقوام ایرانزمینی هندو ایرانی بوده است. به طور کلی، زروان‌گرایی یک دین نجومی یا اخترکشی شناخته می‌آید، که خدایان مورد اعتقاد آن بالجمله اختر - ایزد هستند. اندیشه زروانی خود باعث گرایش فلسفی، عرفانی و حتی علمی است؛ فلذا آن را «دین فلاسفه» و کیش حکیمان نامیده‌اند.^۱ چنین است خطوط اساسی در پیرنگ کیش مغان فرزانه ماد باستان ایرانزمین، که حکیمان و دانشوران یونان جمنگی جلال و جمال و کمال فکری آن را اذعان کرده‌اند، و هر یک به طریقی از مآهل معرفتی آن در مباحث فلسفی و جهان‌بینی‌ها سیراب شده‌اند. تأثیر آموزه‌های زروانی ایران بر تحولات دینی - عرفانی شرق میانه، طی دوران یونانی مآبی و پس از آن نگرش‌پذیر است؛ تأکید نموده‌اند که میان زروانی (= دهری) و عرفانی (= غنوصی) پیوندهای استواری وجود دارد، خصوصاً در دوره پارتی که اسباب جنبش گنوسیم فراهم گردید. این بود اجمالاً توضیح واقعی آنچه بیرونی و جز او «حرانیان» (صایبان) را پیرو فلاسفه باستان یاد کرده‌اند، و آنچه از جمله زحاثو به مشابث معارف نوافلاطونی پسین آمیخته با اعتقادات یونانی لازم به تفسیر خاص دانسته، در اصل منشأ و مبانی عقاید مزبور همان کیش «مجوسان اقدام» (= مغان باستانی) ایران می‌باشد.

<اذکائی>.

477- (ص ۴۰۷). «والشمسیه» (- نوامیس) که در این باب به کتاب «صایبان» خولسون رجوع شود (۲۹۲/۱ - ۲۹۵) <زحاثو>. دیگر مفسران این فقره مراد از «شمسیه» (= خورشیدپرستی)

1. The Cambridge History of Iran, vol. 3/1, p. XI.VI. / OPERA MINORA (R. Frye), pp. 52, 56.

دین ایرانی (امیل بنویست). ص ۸. تاریخ الفقه فی الاسلام (دی. برو). ص ۱۵.

را جزو مبانی اخترکشی صابیان حرّان دانسته‌اند،^۱ حال آن‌که هیلد گاردلوی در گفتار مطالعه تطبیقی بین زردشتی‌گری و ماهپرستی حرّان، اختر - ایزد نواز یکم ایشان را همان «سین» ایزد ماه (خدای خدایان) بررسی کرده که هم از دیرباز بدان آوازه یافته است <264/۱>: «البته خدای «شامش» (شمس) هم‌تراز با «اللیل» (ایزد باد) در بغستان ایشان یکی از «دوئین» گیتیایی باشد، اما اختر - ایزد برین و بنیادی چنان‌که گذشت همان «ماه» بوده است.^۲ نکته نصّ شناختی مهمّ این که «الشمسیه» برخلاف ضبط زاخائو به موجب نسخه «داد» (طرز / ۳۱۸) و علی‌رغم نظریات و تمایلات محقّقان (از جمله خود این نویسنده) ضبط کلمه در أقدم نسخ موجود الآثار (عس، گ ۱۸۱ پ // توپ) همانا «الشمئیه» است (نه «الشمسیه») - یعنی: بودائیانی؛ و این لفظ و معنا چنان‌که خود بیرونی گفته (رش: <262>): «پیش از زمان زردشت همه مردم خراسان و پارس و عراق تا موصل (- یعنی حدود «حرّان» هم) «شمئیه» بودند (ماللند / ۱۵) نیز با فقره ما نحن فیه کاملاً موافق است. نوامیس «شمئیه» (نه «شمسیه») حسب اخبار و روایات دیگر راجع به «بوداسف» (- بودا) با «آشده» «رانیه» (حسب قول بیرونی) پیوند یافته است؛ فلذا نظر قطعی ما - که اجتهاد در قیاب نصّ جایز نیست و بنا به قرائن و شواهد معین پیشگفته هم - چنین است که ضبط کلمه: «الشمئیه» صحیح است؛ اما اگر ما (- یعنی جمیع محقّقان این فقره تاکنون) بنای تحقیق و استنتاج خود را، چنان‌که در تعلیقه پیشین <476> هم گذشت، بر ضبط «الشمسیه» (= خورشیدپرستی / مهرپرستی) گذاشته‌ایم، نه تنها پُر بیراه نرفته‌ایم، بلکه از حیث مفهوم در دینشناسی «صابئی» (حرّانی) و مغانی ایران باید گفت که قضیه «بوداسف» و «شمئیه» گری اصولاً یک عنصر دخیل و خارجی و غیر اصیل است، مثل صله ناجور و چیزی «لا بتجسک» معلوم نیست از کی و چگونه در آن اقدام یا زورچپان کرده‌اند؛ پس آنگاه نویسندگان نسل بعد نسل این فقره را از هم به نقل بازگفته‌اند؛ البته در مورد بیرونی توان گفت که ذکر سؤال «شمئیه» (= بودائی‌گری) در خراسان بزرگ و فرارود و سغد و بلخ قطعاً مفروغ عنه از موضوع مجوسان اقدم و حرّانیان و صابیان در غرب ایرانزمین باشد. به هر تقدیر، ما ضمن حفظ نصّ در موضع مزبور به «الشمئیه»، چنان‌که گذشت اعتقاد و تفسیر خود را مبنی بر «الشمسیه» به تعلیق آورده‌ایم. <اذکائی>.

1. Al - Birūnī Co. , Vo. (ar. A. Jeffry) , P. 148.

2. A Locust's Leg (... to S. H. Taqizadeh) , 1962 , PP. 145 - 147.

478- (ص ۴۰۸). «... بابا (و) سوار...» (پیامبران حزانی) که در اصل «بابا» ضبط شده و غلط واضح است، اساساً «بابا» (Bābā) یک نامخدای بسیار کهن سومری بوده که صورت مؤنث آن «Bāhāia» الهه سوری (سریانی) هم پرستیده می‌شد؛ در ترکیب اسامی شاهان بابلی و آشوری نامخدای «بابا» سامدی دارد، سپس هم در اسامی قدیسان و اولیاء الله ملل مشرق با وجوه مختلف «بابی / باب / پاپ / پاپ» (مانند «بابا»های ایران و «پاپ»های کاتولیکان) و حتی به عنوان اسم احترام «پدر»ها و پیران تاکنون هم متداول و مشهور باشد. اما «بابای» حزانی که از پیامبران ایشان برشمار آمده، استاد فرانتز روزنتال یک گفتار ویژه هم بدین عنوان درباره «تبتوات» (= پیشگویی‌های) او نوشته، از جمله گوید «کتاب بابایی صابشی حاکی است که بابا پیغمبر حزان در سال ۳۶۷ قبل از هجرت (ح ۲۶۵ ق.م) اعلام نبوت کرده؛ و در مورد «سواره» (Swat) پیامبر دیگر حزان نیز گویند وجهی است از اسم «سولن» (Solon) که با نیای مادری افلاطون حکیم اینهمانی پیدا کرده است.^۱ <اذکائی>.

479- (ص ۴۰۹). «الذهبانة» (- عید) که جایی است نزدیک حزان، بنگرید. کتاب (پیشگفته) خولسون (۳۰۶/۱، ی ۶۳۰/۲ + ۶۳۰/۲) و نیز معجم البلدان یا قوت (۷۲۵/۲) که «الذهبانیه» باشد؛ در متون سریانی هم یک جا به اسم «DHBYA» یاد شده، بنگرید کتاب (پیشگفته) آسمانی (۲۷۸/۱) <زاخائو>.

480- (ص ۴۱۰). «و فی الثامن منه» (آذار) که عبارت متن در اینجا مبهم است، چه اگر ماه در ۳۱ «آذار» در برج سرطان باشد، بایستی در ۸ «آذار» در برج ثورمان (جوزا) یا در نخستین درجه از سرطان قرار گیرد. <زاخائو>.

481- (ص ۴۱۰). «دیر کاذی...» (و) دیر سینی، (عید) که درباره این دو عید، به کتاب (پیشگفته) خولسون (۲۴/۲، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۶۳۰ و ۸۰۸) رجوع شود. <زاخائو>.

482- (ص ۴۱۱). «الکرموس» (- عیدالتبریک) که من کلمه «Kurmus» را نمی‌دانم، ولی «طرموس» (Turmūs) من دقیق، به معنای: نان پخته از آرد تفته، بنگرید کتاب (پیشگفته) خولسون (۲۷/۲) که در ۱۵ تموز باشد <زاخائو>.

483- (ص ۴۱۱). «دیلقتان» (- جشن ناهید) که این اسم قدیم «زهره» است، چنان‌که لغویان یونانی «Delephat» نوشته‌اند؛ رش: «هسیخیوس» (Hesychius) طبع اشمید: «دلفت همان ستاره آفرودیتس» (- ناهید) در نزد کلدانیان باشد، که همین اسم در آشوری نیز آمده است. <زاخائو>.

484- (ص ۴۱۲). «صوم... فی برجین... (و) فطر... فی منقلبین...» (الخ) که قواعد راجع به حساب «روزه» حرانیان حسب استنتاج مؤلف، سال مبهم قمری ایشان نباشد که تمام فصول را طری می‌کند، بل نوعی سال شمسی - قمری همانند آن یهودان که هر چند براساس سالهای قمری است، با دور شمسی (حسب دور ۱۹ ساله) وفق پیدا کرده است. هم چنین وی نتیجه می‌گیرد که «فطر» حرانیان منوط به اعتدال ربیعی و نوروز (سال نو) ایشان موکول به اعتدال خریفی است. اما بروج ذری جسدین همانا «دو پیکر، خوشه، کمان، ماهی»؛ و بروج منقلب همانا «بره، خرچنگ، ترازو، بزک»؛ و بروج ثوابت هم «گاو، شیر، کزدم، دلو» باشد. ما یک بررسی درباره آنچه علی‌الظاهر عناصر گاهشناسی حرّان است، اجمالاً بدین شرح ارائه می‌کنیم: (۱) روز با برآمدن آفتاب آغاز شود؛ (۲) ماه در دومین روز پس از اقتران آغاز شود؛ (۳) سال در کانون (دوم) یا تشرین (یکم) با نو ماهی، در نقطه اعتدال خریفی و یا با انقلاب شتوی آغاز شود؛ (۴) روزه در ۸ «اذاره» آنگاه که آفتاب در «ماهی» است آغاز شود، و پس از ۳۱ یا ۲۹ روز هنگامی که آفتاب در «بره» است پایان یابد؛ تربیع پسین ماه پیش از «فصح» (یهودی) همان زمان «فطر» شان باشد، از اینرو ویژگی گاهشناسی شمسی - قمری است؛ (۵) بیرونی ستیهای «فصح» را با زمان بین ۱۶ «اذاره» و ۱۳ نیسان - یعنی ۲۸ روز انطباق می‌دهد؛ (۶) تفاوت بین سالهای قمری و شمسی (۱۱ روز - ۵ ساعت - ۴۵ دقیقه) را آنان در هر ماه چهارم سال، به مثابت کیسه شهری - یعنی - هلال اذار (یکم) پس از شباط وارد می‌کنند. «حزائو».

485- (ص ۴۱۳). «جدول دور معذل» (سر سال) که من نمی‌توانم این جدول را به نحو رضایت‌بخشی توضیح دهم، لیکن اظهارات چندی در باب آزمون نهاد این جدول خواهم نمود؛ (۱) درباره «معذل» که سال بسیطه در ۳۵۴ روز حساب شود، سال کیسه در ۳۸۴ روز باشد؛ و آن یک ۱۱ روز کوتاهتر و این یک ۱۹ روز بلندتر از سال یولیانی ۳۶۵ روزه است؛ (۲) لیکن «یک باره در دور ۱۹ ساله است، که سال بسیطه ۳۵۳ روز حساب شود، چون که بین آغاز آن سال و سال آتی یک فاصله ۱۲ روزه باشد؛ این تفاوت یک روزه شاید بدین طریق ایضاح گردد: ۱۲ سال بسیطه (۳۵۴ روزه) برابر با ۴,۲۴۸ روز است، ۷ سال کیسه (۳۸۴ روزه) برابر با ۲,۶۸۸ روز است، پس روینم ۱۹ سال برابر با ۶۹۳۶ روز باشد. اما چون ۱۹ سال خودشیدی (۳۶۵ روزه) تنها ۶۹۳۵ روز می‌گردد، این تفاوت یک روز با تفریق یک روز در یکی از سالهای نوزده گانه دور برطرف شود؛ (۳) اما سالی که ۳۵۳ روز به حساب آید از این قرار است: سال ۵ در ستون ۳، سال ۴ در ستون ۴، سال ۲ در ستون ۶، سال ۲ در ستون ۸، سال ۲ در ستون ۱۰؛ (۴) در ستونهای سال نو و روزه‌گشایی صابی ما «ترتیب عبوره بهزیجوح را ملاحظه می‌کنیم - یعنی - سالهای ۲، ۵، ۷، ۱۰، ۱۳، ۱۶ و ۱۸ (که) کیسه‌اند؛

در حالی که ستونهای «فصح» مصحح، صوم «اوسط» مسیحیان، و اول تشرین (یکم) سال آنی، بر حسب «ترتیب عبور، جبطیج می‌باشد - یعنی - سالهای ۳، ۵، ۸، ۱۱، ۱۴، ۱۶ و ۱۹ (که) کیسه‌اند؛ و من نمی‌توانم در باب ضابطه نبعات این تفاوت چیزی بگویم؛ (۵) سال نو در ستون ۳ و فطر در ستون ۴ صابئی است، «فصح» مصحح در ستون ۶ یهودی است، صوم اوسط و اول تشرین (یکم) سال آنی در ستون ۱۰ مسیحی است؛ (۶) حساب «فصح» مصحح بر یک استخراج نجومی از اعتدال ربیعی پایدار باشد، به ویژه از حیث تقدیم اعتدالین که مغفول مانده است، مؤلف این حساب نجومی اش را به آگاهی نمی‌رساند؛ (۷) سنجش میان ستون ۳ و ستون ۱۰ نشان می‌دهد که سال نو صابئی همیشه یک روز (بعضی موارد دو روز) زودتر از سال نو مسیحی رخ می‌دهد؛ (۸) مؤلف نسبت به افزایش ۱۶ به سالهای تاریخ اسکندری، یا به کاهش ۳ از آن توجه می‌دهد (ص ۳۲۳) و این حاکی از آن است که در هر سال از تاریخ معمول وی، تقریباً سه سال از دور نوزده گانه سپری شده، که من نتوانستم آن مبدأ را دریابم. <زاخانو>.

فرگرد نوزدهم (XIX)

486- (ص ۴۱۶). ابراهیم بن سنان (حزانی) که به عنوان منجم معروف بوده، حدود نیمگاه سده دهم میلادی می‌زیسته است؛ رش: *المهرست*، ابن ندیم (ص ۲۷۲) و «تاریخ پزشکان اسلامی» و وستفالد (ص ۳۷) <زاخانو>. ابواسحاق ابراهیم بن سنان بن ثابت صابی حزانی (۲۹۵ - ۳۳۵ هـ. ق) ریاضی‌دان منجم از خاندان ناماور علمای حزان، که شرح پدرش ابوسعید سنان بن ثابت (م ۳۳۱ هـ) در تعلیقه <361> و نیایش ابوالحسن ثابت بن قزّه صابی (م ۲۸۸ هـ) در تعلیقه <104> و برادرش ثابت بن سنان پزشک (م ۳۶۵ هـ) در تعلیقه <138> گذشت؛ وی در زندگی کوتاه خود آثار مهم علمی چندی برجای نهاد، چنان که «رسائل» موجود و مطبوع وی (حیدرآباد دکن / ۱۹۴۸) درباره اسطrolاب، طریق تحلیل و ترکیب در مسائل هندسه، درباره حرکت شمس، رسم قطوع ثلاثه، درباره مساحه قطع مخروط مکانی (مساحت سهمی)، معانی هندسه و نجوم، درباره دوائر متماس، درباره آلات اظلال و رساله در اصول رصد، که بعضاً توضیح مسائل مطروحه جدش و اقامه براهین در باب قضایای هندسی است.^۱ <اذکائی>.

۱. رش: زندگانی نامۀ علمی دانشمندان اسلامی (بخش یکم)، ص ۱۰۳، / تاریخ الادب العربی (بروکلمان).

487- (ص ۴۱۷). ابو جعفر محمد ابن حبيب بغدادی (م ۲۴۵ هـ / ۸۶۰ م) اديب نسابه مؤرخ لغوی معروف، صاحب تألیفات کثیر و از جمله موجود آنها کتاب المؤلف و المختلف (در نسب)، کتاب المغتالین (اشراف جاهلیت و اسلام)، کتاب العنق (در اخبار قریش)، کتاب المحثیر (در تاریخ انبیاء و خلفاء) که بیرونی از آن یاد و نقل کرده است.^۱ <اذکائی>.

488- (ص ۴۱۸). «الرابیه...» (الخ) که قرائت کلمه نامعین است، چه من جای بدین نام در حضرموت نمی شناسم؛ البته یاقوت جایی به این اسم در ذیل «المازحین» یاد کرده (معجم البلدان، ۳۹۱/۴) ولی همان نمی تواند با آنچه بیرونی یاد کرده اینهمانی یابد. <زاخائو>.

فرگرد بیستم (XX).

489- (ص ۴۱۹). «مستعمل اهل اسلام» (- ایام شهر) که بیرونی خود باب دهم از مقاله دوم کتاب القانون را هم به «روزهای بزرگ در اسلام از ماههای تازی» ویژه ساخته (۲۵۴/۱ - ۲۵۷) و قزوینی در عجایب المخلوقات از بیرونی برگرفته است (۶۷/۱ -) <زاخائو>.

490- (ص ۴۲۰). «ابنة عقيل...» نقول...» (الخ) که همین اشعار در الکامل ابن انیر آمده است (۷۶/۲) <زاخائو>.

491- (ص ۴۲۲). «شعر یزید...» (لست من... الخ) که زاخائو گوید دو بیت از اشعار مزبور در کتاب قزوینی آمده (۶۸/۱) ولی ما به کتاب الفتوح ابن ائیم کوفی (م ۳۱۴ هـ) ارجاع می دهیم. که گوید یزید بن معاویه هم از باب انصاف یوم «بدر» کشتار آل علی را در روز عاشورا توجیه می کرد، پس بدین اشعار (۵ بیت) از عبدالله ابن الزبیری (الزهدی) تمثیل نمود: «لیت أشیخی بیدر شهدوا... الخ» (چاپ حیدرآباد دکن، ۱۳۹۲ هـ، ج ۵، ص ۲۴۱ - ۲۴۲) <اذکائی>.

492- (ص ۴۲۲). «زيارة الأربعین...» (الخ) که زاخائو این عبارت را به انگلیسی چنین ترجمه کرده: «در این روز (= ۲۰ صفر) زیارت چهل مرد واقع شود... الخ» (تو / 328، ص ۳۹) و

۱. دش: تاریخ الادب العربی (بروکلس)، ج ۲، ص ۱۵۳ - ۱۵۴. / الاعلام (زکلی)، ج ۶، ص ۷۸.

می‌افزاید که این امر در کتاب *الفتاوی* یاد نشده است، من نمی‌توانم اساس تاریخی بیان مؤلف را در این خصوص توضیح دهم (قر / 445). لیکن بنیان تاریخی روز «چهلیم» (اربعین) حسینی که زائخا اثر اشتباهاً آن را به «چهل مرد» ترجمه کرده (؟! کاملاً در نزد شیعیان واضح و مشهور است، چه دانسته است که مراد آیین «زیارت» مرقد امام ابو عبدالله حسین بن علی (ع) در سالگردهای «چهلمین» روز از شهادت وی (به روز ۱۰ محرم / عاشورا) واقع در ۲۰ صفر هر سال قمری می‌باشد. <اذکائی>.

493- (ص ۴۲۲). «و فی الرابع و العشرين خرج...» (الخ) که این بند (۱۰) از این فرگرد (۲۰) در طبع زائخا (ص ۳۳۱) ساقط است؛ چنین نماید که چون این بند یکسره شرح وقایع راجع به «اهل بیت» رسول، آشکارا مبتنی بر حدیث ابوریحان بیرونی (شیعی‌گرا) با خنیفگان «بنی‌امیه» می‌باشد، کاتبان سنی مذهب کتاب را خوش نیامده از اینرو آن را حذف به اسقاط کرده‌اند. <اذکائی>.

494- (ص ۲۲۳). *السلامی* (فی کتاب التاریخ) که شاعری بدین نام در سده چهارم هجری یاد شده (الفهرست / ۱۶۸) و یک نویسنده دیگر هم بدین نام مؤلف کتاب «تف الطرف» یا قوت یاد کرده است (معجم البلدان، ۲/ ۲۰۳) <زائخا>. باید گفت نظر به آن که زائخا هویت این دو تن «سلامی» را مشخص نکرده، هیچ یک از آن دو مورد نظر بیرونی نبوده باشد؛ ولی این دومی صاحب کتاب «تف الطرف» همانا ابوعلی حسین بن احمد السلامی (ج ۳۳۹ ق / ۹۵۰ م) مؤلف «تاریخ ولایة خراسان» (معروف به مؤرخ خراسان) شناسا به ادیان و ایام هم بوده است. اما مؤرخ مورد نظر بیرونی که گویا همان اولی (شاعر سده ۴ مذكور) باشد. همانا ابوالحسن عبدالله بن موسی بن حسین بن ابراهیم سلامی (م ۳۷۴ ق / ۹۸۴ م) منسوب است به مدینه «السلام» بغداد، شاعری مشغول به حدیث و تاریخ و ادب که به سمرقند و بلخ و بخارا کوچ کرد و هم در «مرو» درگذشت، کتابی به عنوان «التواریخ» و اثری دیگر به عنوان «نوادیر الاحکام» تألیف کرد و در حکایات و اشعار بس یادمند بود.^۱ <اذکائی>.

495- (ص ۲۲۳). ماشاءالله (منجم) که همان ماشاءالله (منسی) بن اثری (ساریه) یهودی بصری (م - ج ۲۰۰ ه / ۸۱۵ م) از منجمان مبرز در عهد خلفاء «المنصور» (۱۳۶ - ۱۵۸ ه) و «المأمون» (۱۹۸ - ۲۱۸ ه) بوده باشد، حین بنای شهر بغداد (سال ۱۴۵ ه. ق) جزو هیأت «نوبخت»

۱. رش. علم التاریخ عند المسلمین (فراز روزناله)، ترجمه الدكتور صالح احمد العلی، بغداد، ۱۹۶۳، ص.

منجم > 384< اختیار وقت کردند؛ و از جمله تألیفات وی کتاب فی التنجیم، کتاب الامثال الخمسة و الثمانین، نبذ من کتاب الاسعار، کتاب الدول و القرائات، باب الامطار فی السنة، کتاب المفتاح (در تنجیم) و رساله در باب اسطرلاب های مسطح و ذات الحلق (در ترجمه لاتینی) موجود است.^۱ >اذکائی<.

496- (ص ۴۲۵). کتاب الباء (- صاحب) که بر اهل ادیان سه گانه عیب گرفته، از جمله بی نیازی نمازگزار را از روی آوردن به سوی «قبله» استدلال نموده است (بند ۱۹). باید گفت این مؤلف مانوی مسلک کتاب الباء همانا کسی نیست جز حکیم محمد بن زکریای رازی (۲۵۱ - ۳۱۳ ه.ق) که بیرونی بسیار زیرکانه هم به طریق أسلوب الحکیم، کتابهای «نقص ادیان» و «ترقند پیامبران» او را به تلویح بلیغ یادآور شده است. (ما نمی توانیم حیرت تحسین آمیز خود را از این شگرد چیستان گونه ادبی و استادانه بیرونی ابراز نکنیم) و اما عنوان اصلی کتاب رازی «الزیادة التي زادةا فی الباء» است (عیون الانباء / ۴۲۳) >اذکائی<.

497- (ص ۴۲۶). حسن بن زید (علوی) صاحب طبرستان و جرجان (م ۲۷۰ ه) که درباره او به کتاب «تاریخ خلفاء» وایل / Wail (۴۵۰/۲) رجوع شود >زخاخوانو< و ما هم پیشتر در تعلیقه > 326< اجمالاً شرح وی بازگفته ایم؛ ولی می خواهیم این تعلیق را به شرح «البرقی» سوق دهیم، که مؤلف دو سطر پیش خروج او را در بصره یاد نموده؛ وی همانا «صاحب الزنج» معروف است که مأخذ مؤلف در نسبت «البرقی» او معلوم و متعارف هم نیست. اما زنجیره تباری اش به طور کامل از این فرار است: علی (البرقی) ابن محمد (المکفل) ابن ابو عبدالله احمد المختفی (۱۵۸ - ۲۴۰ ه) ابن ابو الحسن عیسی مؤتم الاشبال (۱۰۹ - ۱۹۶ ه) ابن ابو الحسن زید الشهید (۸۰ - ۱۲۲ ه) ابن زین العابدین علی (السجاد) بن حسین (الشهید) بن علی بن ابی طالب (ع) که گویند به صاحب الزنج پیوست، پس نسب «عیسی بن زید» را رها کرد و به «بحیی بن زید» انتساب نمود؛ ولی به قول اشهر صاحب الزنج خود همین نسب را دعوی کرد و گفت «منم علی بن محمد المکفل»، که گویند (حتی ابن مسکویه تأیید کرده) وی نسب صحیح طالبی داشته است؛ و اما حسب قول دیگر صاحب الزنج علی بن محمد بن عبدالرحیم، «عبد القیس» و رزینانی (رازی) یا از اهل «طالقان» خراسان بود، که نخستین خروج وی به سال ۲۵۵ (ه.ق) در اهواز گزارش شده؛ پس آنگاه به فوات بصره رفت و بر آنجا چیره

۱. ر.س: تاریخ الادب العربی (بروکند)، ج ۴، ص ۱۹۶، ۱۹۷. / تاریخ مجید اسلامی (سالم)، ص ۱۸۳.

- گشت، زنگیان را برآغایید که در آن نواحی بسیار شدند و بدو پیوستند؛ سپس روی به بغداد آورد که سرانجام خلیفه المعتمد (۲۵۶ - ۲۷۹ هـ) در مقابله با وی به ترفند و نیرنگ او را بگرفت، پس به‌روز شنبه ۲۸ صفر سال ۲۷۳ (بعد از ۱۴ سال شورش) کشته‌شد.^۱ <اذکائی>.
- 498- (ص ۴۲۶). ولی‌الدوله ابراهیم خلف بن احمد سیستانی (۳۵۲ - ۳۹۳ هـ. ق.) که امیری ادیب و مدح‌آیدان بزرگ زمان بود، واپسین تن از امرای صفاری سیستان که سلطان محمود غزنوی خاندان ایشان برانداخت (۳۹۳ هـ) و امیر خلف سالهای آخر عمر مجبوس بود که هم در زندان به سال ۳۹۹ درگذشت. <اذکائی>.
- 499- (ص ۴۲۸). «آیه المباهله» (سوره ۳ / آل عمران / ۵۴) که رسول با مسیحیان «نجران» به گفتگو می‌پردازد، در این خصوص به باب مفرد در «السیره ابن هشام (طبع و و ستفند، ص ۴۰۱ بعد) و کتاب «زندگی و آموزه محمده تألیف اشپرنگر / A. Sprenger (ج ۳، ص ۴۸۸ بعد) رجوع شود. <زاخانلو>.
- 500- (ص ۴۲۹). «... اشرق ثبیر...» (الخ) که این «ثبیره» کوهکی است نزدیک مکه (معجم البلدان، ۹۱۷/۱) و برای قول مزبور هم بنگرید: «محیط المحيط» (۱۰۷۷/۱، ص ۸). <زاخانلو>.
- 501- (ص ۴۲۹). ابن الاعرابی (۱۵۰ - ۲۳۱ هـ. ق.) که ادیب لغوی مشهور از مکتب کوفی بود، رش: «علمای نحوی تازیان» فلوگل (ص ۱۴۸) <زاخانلو>.
- 502- (ص ۴۲۹). «وقعة الحرة...» (الخ) که همانا هجوم سپاهیان خلیفه یزید بن معاویه به شهر مدینه، تحت فرماندهی مسلم بن عقبه بود (۲۶ اوت ۶۸۳ م)؛ رش: تاریخ خلفاء و یل (ج ۱، ص ۳۳۱) <زاخانلو>.

فرگرد بیست و یکم (XXI)

- 503- (ص ۴۳۱). کتاب کلثومی (- الانواء) که این مؤلف از دیگر منابع بر من شناخته نباشد <زاخانلو> و اما برای مؤلفان دیگر: الزجاج به تعلیقه <504>، ابن کنانه به تعلیقه

۱. رش: عمدة الطالب (ابن عتبة داودی)، ص ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۲. / الفصول الفخریه (هجو)، ص ۱۶۲. / تاریخ الطبری، ۳ / ۱۷۴۲، ۲۱۳۰، ۲۱۳۵ و ۲۱۳۵. / الکامل (ابن النیر)، ج ۷، ص ۲۰۵ - ۲۰۶ و ۲۴۸.

<374>، ابوحنیفه به تعلیقه <354>، ابن قتیبه به تعلیقه <353> و الصوفی به تعلیقه <505> رجوع شود. درباره «منازل قمر» هم بنگرید به تعلیقه <351> و در معنای «أنواء» نیز تعلیقه <362> دیده شود.

504- (ص ۲۳۱). ابواسحاق ابراهیم بن السروی الزجاج (۲۴۱ - ۳۱۱ ه. ق.) که عالم نحو و لغوی مشهور، صاحب کتابهای «الاشتقاق»، «معانی القرآن»، «الأمالی» (در لغت و ادب) و جز اینها بود؛ رش: الفهرست ابن ندیم (ص ۶۱)، و فیات الاعیان ابن خلکان (ش ۱۲) که کتاب الأنواء را هم از وی یاد کرده است. «زخائن» - اذکانی <.

515- (ص ۴۳۱). ابوالحسین الصوفی (کتاب) که همانا عبدالرحمان بن عمر بن سهل (صوفی) رازی فارسی (۲۹۱ - ۳۷۶ ه. ق.) عالم فاضل نبیل و از منجمان میوز ایران، که به خدمت شاهنشاه عضدالدوله دیلمی (۳۳۸ - ۳۷۲ ه. ق.) پیوست؛ آن امیر مفاخره می کرد که در علم نحو شاگرد ابوعلی فارسی و در نجوم شاگرد عبدالرحمان صوفی بوده است. سه اثر از وی شناخته آمده است: ۱) کتاب العمل بالاسطرلاب، که چند نسخه از آن و نیز «مختصر» (عن الاسطرلاب) وجود دارد، ۲) کتاب المدخل الی علم النجوم (و احکامه) که چند نسخه از آن وجود دارد، ۳) کتاب الکواکب الثابتة (الصور السماویة) که معروفترین و معمولترین اثر عبدالرحمان صوفی است، بیشتر به عنوان کتاب صور الکواکب (اثمانيه و الاربعين) آوازه یافته، گوید که آن را به سال ۳۵۳ (ق. ه) در شیراز از برای امیر عضدالدوله دیلمی تألیف کرده است؛ وی بنای این اثر را بر کتاب المجسطی بطلمیوس نهاده، اما به پیروی از وی بسنده نکرده و خود (به طریقه ایرانی و اسلوب غیر یونانی) همه اختراعات بیابانی را یکایک حسب مواضع فلکی و قدار آنها رصد کرده، چند کوکب و سحابی جدید هم کشف کرده که بعضاً در نزد اهل فن به اسم او معروف است. نسخ متعددی از این اثر وجود دارد که اهم آنها نسخه امیر «ألغ بیگ» گورکانی است، مجلس دائرة المعارف العثمانیه (هند) براساس آنها طبعی منقح از کتاب منضم به تصاویر فلکی نموده است (حیدرآباد دکن، ۱۳۷۳ ه / ۱۹۵۴ م) و اما ترجمه های این اثر: (۱) به فرانسه از دکتر شیروپ / H. C. Sjellerup (سن پترزبورگ / ۱۸۷۴) و توصیفات آن از «دلامبره» (فرانسه) و «هولتر» (آلمانی) است. (۲) به فارسی یکی همانا از خواجه نصیرالدین طوسی که در ذیقعد ۶۴۷ آن را پایان برده، همین نسخه (نیز ألغ بیگی) را سید معزالدین مهدوی اساس طبع کتاب (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱) هم به عنوان «صور الکواکب» نهاده است. (۳) ترجمه فارسی لطف الله بن احمد معمار از برای اکبر شاه هندی (۹۶۳ - ۱۰۱۲ ه. ق.) که یک نسخه از آن وجود دارد (برلین / ش

۳۳۲ فارسی). باید گفت که فرزند عبدالرحمان صوفی رازی هم، ابوعلی حسین بن عبدالرحمان صوفی شاعر منجم بوده، اوصاف «صورالکواکب» پدرش را طی یک «ارجوزه» نجومی به نظم آورده، که هم در آخر طبع متن عربی کتاب چاپ شده است (ص ۳۵۴ - ۳۸۵ / ۳۱ ص) و یک شرح هم از مؤلفی مجهول بر این «ارجوزه» ابن صوفی وجود دارد (نوشته ۵۱۳) و اقتباسات چندی نیز (به سال ۵۳۳ و ۵۴۰ هـ) از آن یاد شده است.^۱ <اذکائی>.

516- (ص ۴۳۳). ابن فارس (لفوی) که ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریاء قزوینی رازی (۳۲۹ - ۳۹۵ هـ. ق.) ادیب معروف، متعلم به نزد بدیع الزمان همدانی و صاحب بن عبّاد طالقانی و متبحر در نظم و نثر بود؛ مؤلف کتاب مشهور «المجمل فی اللغة» (چاپ شده) و «مقائیس اللغة» (چاپ شده)، «الصاحبی» (در عربیت) و «جامع التأویل» (تفسیر قرآن) و جز اینها که اشعار نیکو هم داشته است <زاخائو> - اذکائی <.

517- (ص ۴۳۳). «أنتی ایام مفارقتی الحضرة العالیة... شاهدتُ بالری...» (الخ) که در این بند مؤلف، به برخی رویدادها در زندگی خویش اشاره کند، متنها متأسفانه ما از چنین اشارات مه‌الودی فقط اندکی از شرح حال وی درمی‌یابیم: از پیشگاه کدام امیر مفارقت نموده؟ چه گونه‌ای پریشان حالی در ری داشته، روحی یا مادی؟ در حال حاضر امکان ندارد که پاسخی بدین مسائل داد. <زاخائو>. اینک ما می‌کوشیم پرتوی اندک بر این مسائل بیفکنیم، اولاً «مفارقت از حضرت» را که گویا بیرونی با بهیامی متضمن حسن بیان آورده، مراد از آن معنای قریب کلمه است - یعنی: «پیش از آن که به حضرت (امیر شمس‌المعالی قابوس زیاری مُهدئ‌الیه کتاب) برسد...» (الخ) و چنان که طی تعلیقه <1> در شرح امیر شمس‌المعالی (۳۶۶ - ۳۸۸ - ۴۰۳ هـ. ق.) گذشت، بیرونی در پی کشمکش‌های رقابت‌آمیز دو خاندان خوارزمشاهی «آل عراق» کائی و «آل مأمون» گرگانجی <66> و با سقوط سلالة «شاهیة» افریقی (عراق) که آخرین فرمانروای آن خاندان ابو عبدالله محمد بن احمد (خوارزمشاه) شهید (ح ۳۶۶ - ۳۸۶ هـ. ق.) مغلوب مأمون بن محمد (- م ۳۸۷ ق) امیر «گرگانج» (جرجانیه) شد و به قتل آمد (۳۸۶ ق / ۹۹۷ م) <67> (۲۲) مطالعات علمی وی در محاق تعطیل افتاد، ناگزیر در جایی پناه جست و سپس امان خواسته روی به خراسان آورد (ح ۳۸۷ ق) که

۱. نیز: رش: تاریخ مختصر الدول (ابن العبری)، ص ۷۷۴ / شاهنشاهی صفویه، (علی اصغر فقهی)،

ص ۱۶۴ / علم الفلك (نابین)، ص ۲۲، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۳۱ و ۳۱۴ / تاریخ الادب العربی (بروکلمان)،

ج ۴، ۲۱۷ و ۲۱۹ / الاعلام (زرکلی)، ج ۳، ص ۳۱۹.

از آنجا هم به «ری» کوچید؛ ثانیاً این که پریشانحالی بیرونی در ری روحی بوده یا مادی، به شرحی که گذشت هر دو بوده باشد (چه از آنجا رانده و از اینجا مانده) و گویا به سبب اشتغالات پادشاهی سیده خاتون مادر امیر مجدالدوله دیلمی رازی (۳۸۷ - ۴۲۱ ه. ق.) او که با امید پیوستن به دربار بوییان جهت ادامه زندگی علمی بدان شهر آمده بود، ظاهراً نتوانست مقام و مرتبتی همبر با مال و مکتبی حاصل نماید؛^۱ در اواخر ایام اقامت خود در آن شهر هنوز دوران محنت او چنان که باید سپری نگردیده بود، هم بدین سبب گویا حسب دعوت اسپهبد مرزبان بن رستم شروینی (ح ۳۷۵ - ح ۴۰۰ ق) ۷۵ و ۲۶۵ > از آنجا که رهسپار طبرستان شد، که یک چند نزد وی بزیست (۳۸۸ ه.) تا آن که هم به توسط او در گرگان به دربار امیر قابوس بن وشمگیر زیاری (۳۸۸ - ۴۰۳ ه. ق.) راه یافت. اما بیرونی زمانی که در «ری» بوده چه کرده و چه کسانی را دیدار نموده، بدین موضوع هم ماکه خود همواره مشتاق بوده‌ایم به اختصار خواهیم پرداخت. استاد جلال الدین همایی در شرح سفر ابوریحان به جبال (ری) و گرگان گوید که وی در همان حال تهیدستی و پریشیدگی در شهر ری، با منجمان و ریاضی‌دانان آنجا خصوصاً با ابومحمود حامد بن خضر خجندی که از اعظم دانشمندان آن طبقه در آن زمان و از مخصوصان مقرب دربار فخرالدوله دیلمی (۳۶۶ - ۳۸۷ ه. ق.) بود، نیز با ابوالحسن کیا کوشیار بن لبان گیلانی (صاحب زیج جامع و مجمل الاصول در احکام نجوم) ملاقات و با ایشان در باب مسائل علمی بخصوص راجع به «شکل مغنی» گفت و گو کرد.^۲ باید گفت که خیر ملاقات با نامیردگان را در شهر ری، خود بیرونی در مقدمه کتاب «مقالید علم الهیه» گزارده، که همین کتاب را حدود همان سال (۳۸۷ / ۳۸۸) بی‌درنگ پس از پیوستن به اسپهبد مرزبان گیلانی شروینی در طبرستان به نام او ساخته است؛ پس گوید چون به «ری» رفتم در آنجا ابومحمود حامد خضر خجندی را دیدار کردم، او کتابی در همین قضیه متضمن برهان مفصل نوشته و آن را «قانون هیئت» نامیده؛ بعد از آن ابوالحسن کوشیار بن لبان جیلی را هم دیدم که کتابی تألیف کرده بود و قضیه مزبور را بدان صورت که «ابو محمود» آورده در مبادی ذکر نموده... (آنگاه) کوشیار در حضور ابو محمود اعتراف کرد که کاری جز تهذیب و ایجاز نکرده است...^۳ ابوریحان باز در دیگر آثار خود از ابومحمود

۱. احوان و آثار ابوریحان (دکتر دبیح‌الله صفا)، تهران، ۱۳۵۲، ص ۳۳.

۲. کتاب التفهیم، طبع ثانوی ۱۳۵۳، مقدمه، ص ۳۲ - ۳۵.

۳. بیرونی نامه (ابوالقاسم قربانی)، ۱۳۵۳، ص ۲۱۶ - ۲۱۷ و ۴۶۲ - ۴۶۳.

خجندی هم به عنوان عالم منجم ریاضی یاد کرده، که در سال ۳۸۴ ه. ق به فرمان فخرالدوله دیلمی بر بالای کوه طبرک چسبیده به شهر ری «میل اعظم» و عرض مکان را رصد کرده است. هم چنین خجندی ابزار نجومی (اسطرلاب) مشهور «سُدس فخری» را به نام آن پادشاه ساخته،^۱ که بیرونی خود رساله‌ای مفرد در شرح آن پرداخته و اینک نسختی از آن (در بیروت) وجود دارد.^۲ ولی آن منجم دیگر «ری» نشین کوشیار گیلی (دیلمی) که بیرونی بر ادعایش نسبت به قضیه «شکل مغنی» در نزد ابو محمود خجندی اعتراف گرفته، دیگر مطلقاً ذکری از او در آثار متعدد نجومی ابوریحان نرفته است؛ اینک گوئیم (چیزی که سالها مشتاق به دانستن آن بوده‌ایم) آن منجمی که از روی کبر و غرور جاهلانه سخنان عالمانه بیرونی را در حال فقر و مسکنت در شهر ری باور نکرده (بینی بالا کشیده) و بل او را تحقیر هم کرده است (ف ۲۱، ب ۸) همانا به عقیده ما قطعاً کسی جز همان کوشیار گیلی نبوده باشد، این تعلیقه هم تا بدینجا در سزای رفتار غیر آدما نه و بی‌حرمتی نسبت به عالم فرزانه نوشته آمد. باری، بیرونی از دوستی هم در ری یاد کرده که «صفهانی» بوده، ابوریحان را در خانه‌اش پذیرایی نموده؛ گوید دیدم که کاسه و کوزه‌ها و خوانها و سبوحا، خلاصه همه آلات و اسباب وی از سفال «چینی» بوده، چندان که بیرونی از همت وی در آن تجمل شگفت زده شده است.^۳ اما داستان دیدار حکیم نسوی ابوالحسن علی بن احمد رازی (۳۹۳ - ۴۹۳ ه. ق) با ابوریحان بیرونی در ری، که گویند در نجوم شاگرد همان کوشیار گیلی بوده و در فلسفه هم خود را شاگرد ابن سینا می‌دانسته است؛ نظر به بُعد عهد وی این که در سال ورود ابوریحان به ری (۳۸۷ ه.) او هنوز از مادر نزاده بود، و نظر به اتهامات چندی در حیات طولانی وی اظهارات او را بایستی با احتیاط تلقی و به نحوی دیگر توجیه کرد. در هر حال، مرحوم اقبال آشتیانی از یک مجموعه خطی (مورخ ۵۴۹ - ۵۵۱ ه.) در کتابخانه ظهیریة دمشق، نقل کند که ابوالحسن نسائی گفته است شیخ ابوعلی ابن سینا (در ری) به خانه من آمد، مدتی در آنجا مقیم بود و قسمتی از کتاب القانون خود را در خانه من تصنیف کرد؛ آنگاه نوبتی دیگر شیخ ابوریحان بیرونی به خانه من وارد شد (در ری) و او مردی بود کوتاه قامت و مستغرق در

۱. نهدید، نهائیات الاماکین، ترجمه احمد آرام، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲، ص ۶۰، ۷۲، ۷۶، ۸۱ و ۸۸.

۲. کتابنامه بیرونی (اب. الذکائی)، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۳.

۳. انجم‌الر فی الحواهر، طبع بوسف العادی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۳۷۰.

تعلّم و تصنیف، و من تاکنون مردی به إتقان او ندیده‌ام.^۱ از نگاه انتقادی این دعوی حکیم نسوی کذب محض است، منتها آنچه وی از خاطره ورود (اول) ابوریحان و (بعداً) ابن سینا به ری شنیده، خیلی ساده به خود و خانه خودش نسبت داده است (جهان‌دیده بسیار گوید دروغ). <اذکائی>.

51۸- (ص ۴۳۴). ابن الرّاق (شاعر) که نه ابن ندیم، نه ابن خلّکان و نه حاجی خلیفه از او یاد کرده‌اند <زاخلّانو>. باید گفت مظانّ ذکر وی اینجا نبوده باشد، بایستی در کتابهای ادبی و طبقات شاعران او را جستجو کرد (مانند: الطّبقات جمعی، الشعراء مرزبانی، الاغانی اصفهانی) و به هر حال وی ابوداود عدی بن زید بن مالک بن عدی بن الرّاق عاملی دمشقی (م - ح ۹۵ هـ. ق) شاعر اهل شام، معاصر با جریر خطّی که او را هجو کرده و خلفای اموی را ستوده، دیوان شعر وی (گردآوری ثعلب) گویا در بغداد چاپ شده باشد؛ رش: الاعلام زرکلی (ج ۴، ص ۲۲۱) <اذکائی>.

51۹- (ص ۲۳۵). ابومحمود جعفر بن سعد بن سمره بن جندب الفزاری، که بر من ناشناخته است؛ شاید از بستگان برادران محمد و اسحاق فرزندان ابراهیم الفزاری بوده است؛ بنگرید: الفهرست ابن ندیم (ص ۱۶۴) و «تذکراتی درباره هند» تألیف «رینو» / Reynaud (ص ۳۱۰) <زاخلّانو>.

51۱- (ص ۴۳۵). خالد بن صفوان (ابن الأهنم) که از فصیح‌های مشهور در زمان نخستین خلیفه عباسی «السفاح» (۱۳۲ - ۱۳۶ هـ. ق) بود، بنگرید: وفیات الاعیان ابن خلّکان، طبع و و ستفولد (ش ۸۰۸ / ص ۳۱۵) و المعارف ابن قتیبه (ص ۲۰۶) <زاخلّانو>.

51۱- (ص ۲۳۶). «عند الفرس...» (الجهات الاربعه) که همین تقسیم را «رینو» (Reinaud) در «جغرافیای ابوالفداء» یاد کرده است (۲۳۱/۱). اما به جای «باختر» که صورت صحیح آن «آپاختر» <305> هم به معنای «شمال» است، در اینجا «آذربادگان» (آذربایجان) نامیده است <زاخلّانو>. ما دایره B (ب) را در جای خود قرار دادیم، و باید بیفزاییم که اسامی فارسی (پهلوی) جهات اربعه را بیرونی به درستی ضبط کرده، از جمله «خویران» (= مغرب) و «آپاختر» هم که پیشتر <305> یاد شده است. <اذکائی>.

512- (ص ۲۳۷). «تأسیسات...» (القصر) که من نمی‌دانم کلمه «تأسیسات» (Foundations) حاکی از برخی بخش‌های ویژه راهگذر ماه است، اما حدس می‌زنم که مراد مؤلف گویا

«أوتاد اربعه / Cardines» (= میخهای چهارگانه) باشد، بنگرید: تعلیقه <133> (ص) <زاخائو>.

513- (ص ۴۳۷). بنو ماریه بن کلب (و) بنو مَرَّة ابن همام (شیبان) که با فرض صحیح بودن ضبط اسامی در نسخه خطی، باید عرض کنم که این دو طایفه هیچ از دیگر منابع بر من شناخته نباشند <زاخائو>. ما هم هیچ علاقه‌ای به تحقیق در قبایل و بطون عرب جاهلی نداریم، تنها در خصوص «منازل قمر» یادآور می‌شویم چنان‌که طنّ تعلیقه <351> گذشت، بیرونی خود دعوی باطل تقدّم یا اختصاص «منازل قمر» را به قوم عرب قویاً ردّ و انتقاد کرده است. <اذکائی>.

514- (ص ۴۳۷). «ابتداء...» (به) منازل قمر» (- اوصاف آنها) که در این خصوص رجوع شود به کتاب (پیشگفته) ایدلر / Idcler (و) کتاب «شیر»^۱ <زاخائو>. باید گفت که بیرونی در عبارت اخیر به نحوی محققانه و با درایت عجیب منجمانه یاد کرده است که ایرانیان برخلاف عربها (که از منزل «شروطان» آغاز کنند) همانا از منزل «ثویّا» (حمل - ثور) آغاز نمایند، چنان‌که در نزد هرمس^۲ بابلی هم اعتدال ربیعی از منزل «ثویّا»ست؛ در این صورت بایستی این موضوع حدود / ۳۰۰۰ سال پیش از اسکندر بوده باشد، خدای نسبت به ماهیت امر داناتر است (بند ۱۷). اکنون برحسب تحقیقات جدید می‌توان ماهیت امر را چنین بیان کرد، چنان‌که ویلی هارتنر (W. Hartner) در شرحی مفید و مبسوط راجع به «تقویم‌های کهن ایرانی»، طرحی از نظام ستاره‌شناختی ایران باستان مستفاد از اوضاع نجومی در افق تخت جمشید (به سال ۵۳۰ ق.م) فراموده، که مبین معرفت مستمر نسبت به صورت‌های فلکی در ایران و میانرودان می‌باشد اجمالاً از این قرار است: عبور خورشید از نقطه اعتدال ربیعی (نوروز) مصادف با تشریق صورت «گاو» در یکم فروردین ماه / ۲۱ مارس کنونی بود (و در نقوش جانوری که حدود اوایل سال / ۳۰۰۰ ق.م تاریخگذاری شده) از جمله ستارگان «پروین» (ثویّا) همراه با سر «گاو» که با آن یک صورت فلکی واحد را تشکیل می‌دهد، در نزد ساکنان قدیم عیلام و میانرودان از اهمیت عظیم برخوردار می‌بود؛ پیکرهای شیر و گاو در تخت جمشید که همیشه در کنار مراسم باژگذاری ایستاده‌اند، نماد ستاره‌شناختی از جشن سالیانه «نوروز» است که در نقطه اعتدال ربیعی می‌باشد. پیکر گاو با شیر به گونه مرکب

1. Untersuchungen über Ursprung und die Bedeutung der Sternnamen, Berlin, 1810 (and)

Globus Coelestis Cuficus (Schier), Dresden, 1866.

جدول تطبیقی اسامی منازل فلكی

لاتینی	عربی	عولزمی	شمالی	آتش	آبایی	ارستایی	بطلوی	نجرهای	فصلهای طلوع	شماره میزبای
ARIES, α, β, γ	شیرطان	دوبل	بیش	آتش	آبایی	-	بند/بند	نجرهای	فصلهای طلوع	۱
ARIES, E, δ, π, ρ	قوس	قوس	بیش	آبایی	نجرهای	-	بیش	نجرهای	فصلهای طلوع	۲
PLEIADES/VERGILAE	نریا	بردی	کریکا	آبایی	نجرهای	نجرهای	بند/بند	نجرهای	فصلهای طلوع	۳
ALDEBARAN	ذیران	باید	نجرهای	آبایی	نجرهای	نجرهای	بند/بند	نجرهای	فصلهای طلوع	۴
ORIONIS, λ, ψ, η	ققنه	آسمان	موانه	نجرهای	نجرهای	-	نجرهای	نجرهای	فصلهای طلوع	۵
GEMINORUM, γ, ζ	ققنه	خوریا	نجرهای	آبایی	نجرهای	-	نجرهای	نجرهای	فصلهای طلوع	۶
GEMINORUM, α, β	ذیران	خوریا	نجرهای	آبایی	نجرهای	-	نجرهای	نجرهای	فصلهای طلوع	۷
CANCER, δ, ϵ	نجرهای	نجرهای	نجرهای	آبایی	نجرهای	-	نجرهای	نجرهای	فصلهای طلوع	۸
CANCER, $\alpha + \text{LEONIS}$	نجرهای	نجرهای	نجرهای	آبایی	نجرهای	-	نجرهای	نجرهای	فصلهای طلوع	۹
LEONIS, $\zeta, \gamma, \eta, \epsilon$	نجرهای	نجرهای	نجرهای	آبایی	نجرهای	-	نجرهای	نجرهای	فصلهای طلوع	۱۰
LEONIS, δ, θ	نجرهای	نجرهای	نجرهای	آبایی	نجرهای	-	نجرهای	نجرهای	فصلهای طلوع	۱۱
LEONIS, β	نجرهای	نجرهای	نجرهای	آبایی	نجرهای	-	نجرهای	نجرهای	فصلهای طلوع	۱۲
VERGINIS $\beta, \gamma, \delta, \epsilon$	نجرهای	نجرهای	نجرهای	آبایی	نجرهای	-	نجرهای	نجرهای	فصلهای طلوع	۱۳

SPICA	سجدها	خشتون	شمار	چیزه		-	اسود		۱۲
VIRGINIS, ψ , ι , ν	قمر	شوشک	سور	سواکه		-	هوسور		۱۵
LIBRAE, α , β	زینی	سراسره	فسرد	بشاکه	زینتور (میزان)	-	سوزی	میزان	۱۶
SCORPIL, β , δ , π	اکل	اغونید	غونید	اثراد	-	-	دراغی در	عقربا	۱۷
ANTARES	قلب	بنونید	بنونید	چتره	قلب العنقر (دراغی)	-	دل	-	۱۸
SCORPIL, λ , ν	قوله	ذارید	میدرس	موله	-	-	درفه	-	۱۹
SAGITTARI, γ , δ , E	نمازم	سرفرو	سرم	بور یا شاد	بور یا شاد	-	دربت نویت	درب	۲۰
SAGITTARI, π	بلده	موشکیک	دازیکی	آفنج	آفنج	-	کسا	-	۲۱
CAPRICORN, α , β	شند داغ	شجن	وند	دیشته	شوخور مطر - جدی	-	موی ناگزی	جدی	۲۲
AQUARIUS, ϵ , μ , ν	شند بلخ	مویخ	مویخ	دیشته	-	-	موری	-	۲۳
AQUARIUS, β , ζ	شند القوه	سدمیج	سدمیر	شدیش	شده	-	بتر ابریدی	-	۲۴
AQUARIUS, π , ζ , α , ν	شند آفیه	شفتونید	شوفت	دیشته	-	-	کشت سر	-	۲۵
PEGASUS, α , β	قزاقم	لوشیت	دشند	دراغیت	ایکو (- فرس)	-	کشت میان	-	۲۶
PEGASUS, ANDROMEDA, α	دراغ نوخ	فوسر	بر فرشت	دراغی	سرم ماق (- حوشین)	-	کشت	-	۲۷
ANDROMEDAE, β	بطر الهوت	ژدانا	دویند	-	انوشیوم	-	-	کون	۲۸

و شیرگاه، دست کم سستی پنجنهزار ساله دارد، چه در اوایل هزاره چهارم (ق.م) و وقتی که برج گاو با کواکب پروین خود در بیست و یکم بهمن ماه / دهم فوریه، تشریق می‌کرد، برج شیر با قلب الاسد خود (- یعنی ستاره شاهی) و پایین‌تر از آن ستاره درخشان دیگر و فردہ شجاع (- یعنی پیکر «مارآبی») پیوسته با افق و ستاره درخشانتر «سهیل» یمنی (- که همان «سدویس» اوستایی باشد) به گونه همسان در حال اوج بودند. ولی به سبب پیشرویش یا تقدیم اعتدالین، تاریخ معین با «شیرگاه» تدریجاً تغییر پیدا کرد؛ چنان که حدود / ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد (در روزگار سومریان کهن) این امر در پنجم اسفند ماه / ۲۵ فوریه... (و آنگاه) حدود / ۵۰۰ ق.م (زمان داریوش هخامنشی) در هفتم فروردین / ۲۸ مارس یا یک هفته پس از اعتدال ربیعی رخ می‌داد. در آن موقع خورشید حدود / ۲۰ درجه زیر افق غربی تخت جمشید نشان یافته، وضع کواکب پروین (از پیکر گاو) و قلب الاسد ملکی در سال / ۵۰۰ ق.م به همان ترتیب موصوف بوده است.^۱ <اذکائی>.

515- (ص ۴۴۰). رامین (- جزیره) که من بدین نام جزیره‌ای نمی‌شناسم، شاید که مراد مؤلف جزیره «رامانی» (Rāmani) باشد، قزوینی آن را وصف نموده (آثار البلاد / ۱۰۷) و یاقوت هم جزیره‌ای به نام «رامی» در اقیانوس هند یاد کرده است (معجم البلدان، ۲/ ۲۳۹) <زاخلانو>.

516- (ص ۴۴۳). جدول اسامی منازل قمری (حسب اختلاف روش‌ها و گفته‌ها) که در تعلیقه <356> (منازل قمر به سفدی و خوارزمی) وعده کردیم که جدول تطبیفی اسامی منازل قمر را به زبان‌های کهن به دست دهیم؛ پس اینک گوییم نامهای پهلوی را از بسندهشن (و فرهنگهای پهلوی)، نامهای اوستایی را از پشتها، نامهای بابلی را از متون اصلی (به ویژه کتاب «واندر وردن») و نامهای هندی را از جدول تطبیفی خود بیرونی در کتاب ماللهند، نامهای سفدی و خوارزمی را هم از «جدول» بیرونی (طنز / ۲۴۰) استخراج کرده‌ایم؛ و در این مورد باید گفت والتر هنینگ در گفتار خود به عنوان «در باب تقویم سفدی»، که وجوه اسامی ماهها و روزهای ماه را بازخوانی نموده <95> و نیز در مورد اسامی خوارزمی به قرائت وی <96> بسا برخی از آنها با منازل قمر همنام می‌باشد.^۲ هم چنین شایان ذکر است که لفظ

1. The Cambridge History of Iran, vol. 2, pp. 737 - 738. /

مهرست مائیل انهرست (ب اذکائی)، ص ۱۹۰ - ۱۹۵.

2. Cf. W. B. Henning Selected Papers, I, ACTA IRANICA, 14, Leiden, 1977, pp. 629 - 637.

«اختر» در زبان پهلوی، علاوه بر اسم عام از برای ستاره ثابت، به معنای «برج» سماوی هم هست؛ همین لفظ در زبان سغدی به معنای «منزل قمر» هم باشد، بعضی آن را برحسب وجه بدل «انخر» فراجسته از کلمه «نخستر» / «نکستر» هندی / سانسکریت دانسته‌اند، که هم به معنای «منازل قمر» است. لیکن در زبان پهلوی «خوردگ» / «خورتک» به معنای منزل قمر بوده، باید افزود که مأخذ منازل قمر ایرانی (پهلوی) همچون نکسترهای هندی، مبنی بر انقسام منطقه البروج به ۲۷ یا ۲۸ قسم متساوی است؛ فلذا خوردگ‌ها از نقطه اعتدال ربیعی یا نخستین «برج» - که خَمَل باشد - آغاز گردد (رش: تعلیفه <315>) و این امر برحسب ترتیب و تطبیق با منازل قمر متعارف عربی، چنان که گذشت هم از «شرطان» (نخستین منزل) ابتدا شود. پس در جدول تطبیفی (حاضر) اسامی منازل قمر، ما از روش ایرانی و بر همین ترتیب از بوندهشن پهلوی پیروی کردیم؛ و در مورد ردیف اسامی اوستایی که جز چند اسم اگر بقیه خالی مانده، باید گفت دلیل بر آن نیست که در متون نامهایی از برای آنها نبوده یا نباشد، بسا که شماری از اسامی پهلوی هم به مأخذ اوستایی بوده است.^۱ <اذکائی>.

517- (ص ۴۲۲)، جدول احوال منازل (طالع کواکب) که فاصله بین دو منزل، حسب رقم دوم جدول «۱۲ درجه (و) ۵۱ دقیقه (و) ۲۶ ثانیه» نیست، بل به اعتقاد ما بایستی «۱۲ درجه (و) ۵۱ دقیقه (و) ۲۵ ثانیه» باشد، چنان که خواننده اگر بیازد باید افزایش را در ستون ثوانی خواهد دید؛ مؤلف فکر نکرده که این برخه‌ها در ستون مزبور لازم به ذکر می‌باشد، اما در حساب خود نسبت به آنها بی توجه نبوده است. <زاخاتو>.

فرگرد بیست و دوم (XXII)

518- (ص ۲۵۱). <فصل فی کیفیة تصوّر منازل القمر و سائر صور الكواكب> (علی البساط المستویه) که درواقع این فرگرد در باب تصویر کره بر سطح مستوی (Projection) یا علم «تسطیح» ضور و همانا ریاضی محض است. دکتر برونس (H. Bruns) استاد ریاضیات در دانشگاه برلین، با لطف تمام زحمت بازبینی ترجمه مرا از این فصل کشیده است؛ و اینک به قصد مقایسه نظر به ماده موضوعی و هم مصطلح فنی امر خواننده را بدین مراجع حواله می‌دهم: ۱) کتاب «سدیوه» (L. Am. Sédillot) به عنوان «تذکره در باب آلات نجومی مسلمانان»^۲ گفتار «دُرن» (B. Dorn) به عنوان «سه اثر راجع به آلات نجومی در کتابخانه

۱. رش: فهرست مافیل النهرست (ب. اذکائی)، ج ۱، ص ۲۰۴ - ۲۱۲.

2. *Mémoire sur les instruments astronomique des Arabes*, Paris, 1844.

عمومی فیصری سن پترزبورگ»^۱ (۳) گفتار «ویپکه» (F. Woepcke) به عنوان «در باب یک اسطرلاب نجومی موجود در کتابخانه سلطنتی برلین»^۲ که هم راجع به روش طرح و تصویر اندازی (ص ۷ - ۱۰) و روشهای دیگر (ص ۱۷) توضیح داده است. «زاخائو» چنان که در هاشم فرگرد XXII (۲۲) نوشته‌ام، این فرگرد که در اصل دنباله فرجامین فرگرد (۲۱) کتاب «القول علی منازل القمر» است، هیچ ربط موضوعی با آن ندارد؛ فلذا ما این فرگرد XXII (۲۲) را تحت عنوان «القول فی تسطیح الأکر» (و تصویر الکواکب) مفرد ساخته‌ایم، بدین سان متن کتاب الآثار الباقیه از ۲۱ فصل در طبع قبلی (طرز) اینک به ۲۲ فصل در طبع حاضر تبویب یافته است؛ و اما درباره دانش تسطیح و نقشه‌کشی و رسم فنی ابوریحان، به تعلیقه <520> (فرجامین یادداشت بر کتاب) رجوع شود. «اذکائی».

519- (ص ۴۵۲). کتاب «الاستیعاب الوجوه الممكنه» (فی صنعة الاسطرلاب) که بیرونی دو آن همه روشهای جاری از بهر ساختن اسطرلاب را بشرح آورده، از این اثر چند نسخه در کتابخانه‌های اروپایی وجود دارد، مانند: کتابخانه همایونی برلین (اشپرنگر / ۱۸۶۹) و کتابخانه بادلیان اکسفورد (مارش / ۷۰۱) «زاخائو». کتاب «الاستیعاب» (اختصاراً) بیرونی از چند جهت واجد اهمیت خاص است، که اینجا نمی‌توان بدانها اشارت کرد؛ ولی ما بر نسخه‌ای از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی (مشهد) اطلاع یافته‌ایم، که چند سال است یکی دو تن از فضایی بنیاد پژوهشهای اسلامی (آستان قدس) آن را برای طبع آماده می‌کنند. «اذکائی».

520- (ص ۴۵۷). «و هذا آخر ما بسطت القول» (فی تسطیح الأکر و تصویر الکواکب) که باید گفت بیرونی دستکم پنج اثر در باب فنون نقشه‌کشی (= تسطیح) و ترسیم جسم هندسی (مستدیر) خصوصاً «کره» بر سطح (مستوی) نوشته است: (۱) تسطیح الصور و تبطیح الکور (= تصویر صورتهای فلکی و ترسیم نواحی بر سطح) که این فن امروزه جزئی از هندسه تصویری (Projective Geometry) بشمار می‌رود؛ یک نسخه بی‌نام از این اثر (۱۰ برگ) در کتابخانه «لیدن» (شر ۱۰۶۸) وجود دارد، پاره‌ای از متن آن عیناً بندهای همین فرگرد (۲۲) الآثار است؛ پس «فیورینی» (M. Fiorini) گفتاری به ایتالیایی در شرح آن نوشته،^۳ آنگاه «ه. سوتر» (H. Suter) آن را به آلمانی ترجمه کرده است.^۴ (۲) تکمیل صناعة التسطیح (=

1. *Mémoires de l'Académie*, tom. IX, no. 1 (1865).

2. *Abhandlungen der Kgl. Akademie*, 1858.

3. (in) *Boll. Soc. Geogr. Italiana*, III, no. 4 (1891), PP. 287-294.

4. (in) *Abha. Z. Gesch. d. Naturwiss.*, Erlangen, No. 4 (1922) PP. 79-93.

کامل کردن فن تصویر / طرح نقشه) که بر جای نمانده است. (۳) تحدید المعمورة و تصحيحها فی الصورة (= تعیین حدود آبادان زمین و تصحیح آن در نقشه) که هم از مقوله هندسه ترسیمی و نقشه جغرافی است. (۴) استیعاب فی تسطیح الکره (= بررسی کامل درباره تصویر کردن کره) که حاجی خلیفه به عنوان «علم تسطیح الکره» یاد کرده (۱/۲۷۷ و ۲/۲۸۸) و از مقوله همان اثر شماره (۱) که شاید هم نسخه‌ای از آن بوده است. (۵) کتاب تسطیح الکره (که باز حاجی خلیفه یاد کرده، شاید که همان اثر قبلی باشد) و کتاب الذر فی سطح الأکر (= مرواریدها درباره رویه کره‌ها) که بایستی با موضوع ما نحن فيه مربوط باشد، یک نسخه خطی از آن در «بادلیان» (۱/۴۶/۱۰) وجود دارد.^۱ اهل فن گفته‌اند که اهمیت کارهای استاد ابوریحان بیرونی در جغرافیای ریاضی مقصور بر نفس ماده نبوده، بل به لحاظ صورت و معنا نیز یک روش اصیل در تحلیل اندیشه طرح‌های نقشه‌کشی فراموده، چندان که کارشناسان معاصر اذعان کرده‌اند که بیرونی «اندیشه بارآور را با دانش پهناور یکجا گردآورده است». از جمله ابتکارات وی در صناعیت تسطیح کره، یک تصویر ساده شده رسم الجسمی یاد کرده‌اند، که مشابه با مال نیکولوژی دی پاترنو (۱۶۶۰ م) می‌باشد. اما مشهورترین روشی که بیرونی در تسطیح کره و ترسیم نقشه‌های جغرافیایی به سبب ابداع آن تبرز پیدا کرده، همانا روش «استوانی» است که خود گوید قبلاً کسی آن را کار نبسته است (طرز / ۳۵۷) و گویند که حق آن است به جای نقشه «مرکاتوره» چنین روشی را نظر به فضل تقدّم در ابداع آن «تسطیح بیرونی» نامید.^۲ <اذکائی>.

اتمام شد «تعلیقات» کتاب شاهکار گرامسند و جاودان «الأشبار الباقیه» استاد ابوریحان خوارزمی. به خامه این بنده همدانی که بسا همین مجموع (تعلیقات) خود از حیث ماده و معنا و در ۷۶۴۳۷۰ شکل و محتوی نظر به اسم و مستوی هم «آثار باقیه» این کمینه نویسنده باشد! والسلام / همدان، کوی شکریه / سه شنبه ۲۱ تیر ماه ۱۳۷۹ (پ.ا.۱).

۱. کتابخانه بیرونی (ب اذکائی). ص ۴۰، ۵۷ و ۶۵

۲. تاریخ الادب الجغرافی (کراچکو دسکی)، نقله صلاح الدین عثمان هاشم، ص ۲۵۱

۳. ابوریحان بیرونی (ب اذکائی)، تهران، ۱۳۷۴، ص ۸۶-۸۸.

نمایگان نامه:

۱). فهرست مراجع.

۲). نام‌های کسان.

۳). نام‌های جایها.

۴). تیره‌ها و پیوندان.

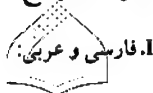
۵). واژگان نهادین.

۶). کتابها و نامگ‌ها.

۷). Names Index.

- ۱ -

فهرست مراجع



- آذرنوش، آذرتاش.
گفتار (در) بررسی های دربارهٔ بیرونی (۱۳۵۲). تهران: نشر

- ابن ابی اصیبعه.

عیون الانباء فی طبقات الاطباء، بیروت، ۱۹۶۵.

- ابن اثیر.

الکامل فی التاریخ، طبع تورنبرگ (۱۸۶۷)، بیروت، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م.

- ابن اسفندیار.

تاریخ طبرستان، طبع عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۰ ش.

- ابن خلکان.

وفیات الاعیان، طبع محیی الدین عبدالحمید، القاهرة، ۱۳۶۷ ق / ۱۹۴۸ م.

- ابن شادی ممدانی.

مجمل التواریخ والقصص، طبع ملک الشعراء بهار، تهران، ۱۳۱۸ ش.

- ابن العبری، ابوالفرج.

تاریخ مختصر الدول، بیروت / قم، ۱۴۰۳ هـ. ق.

- ابن عنبه داوودی.
عمدة الطالب، طبع آل الطالقانی، النجف، ۱۳۸۰ هـ. ق. / الفصول الفخریه، طبع محدث ارموی، تهران، ۱۳۴۶ ش.
- ابن فقیه همدانی.
مختصر البلدان، طبع دخویه، لیذن، ۱۸۸۵.
- ابن قتیبه دینوری.
المعارف، طبع ووستنفلد. / عیون الاخبار، طبع احمد زکی، القاهرة، ۱۳۴۸ هـ. ق.
- ابن منظور المصری.
لسان العرب، ۱۵ ج، بیروت / قم، ادب الحوزه، ۱۴۰۵ هـ. ق.
- ابن المقفّع.
المنطق (و) حدود المنطق (ابن بهرئز)، طبع محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، ۱۳۵۷.
- ابن ندیم.
الفهرست، طبع فلوگل / طبع رضا تجدد، طهران، ۱۳۵۰ ش.
- ابوالنعمانی علوی (فقیه) بلخی.
بیان الادیان، طبع محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، ۱۳۷۶.
- احمد (امام) ابراهیم.
گفتار (در) تراث الانسانیة، ج ۲، مصر، وزارة الثقافة.
- اذی، ساموئیل.
آیین شهریارى دو شرق، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، تهران، ۱۳۴۷.
- اذکائی، پرویز.
کارنامه بیرونی، تهران، ۱۳۵۲. / نوروز - تاریخ و کتابخانه، تهران، ۱۳۵۲. / گفتارها (در) ماهنامه چستا، سال ۴، ش ۳ (۱۳۶۵)، سال ۸، ش ۳ (۱۳۶۹)، سال ۱۱ (۱۳۷۲). / فرمانروایان گسام، تهران، ۱۳۶۶. / تاریخ‌نگاران ایران، تهران، ۱۳۷۳. / کتابشناسی همدان، ۱۳۷۳. / ابوریحان بیرونی، تهران، ۱۳۷۴. / فهرست ماقبل الفهرست، ج ۱، مشهد، ۱۳۷۵؛ ج ۲، مشهد، ۱۳۷۸. / گفتار (در) سخواره (دکتر خانلری)، تهران، ۱۳۷۶. / گفتار (در) خرد جاودان (جشن نامه استاد آشتیانی)، تهران، ۱۳۷۷. / گفتارها (در) فصلنامه ایران شناخت، ش ۱۰ (پاییز ۱۳۷۷)؛ ش ۱۱ (زمستان ۱۳۷۷)؛ ش ۱۳ (تابستان ۱۳۷۸)؛ ش ۱۵ (زمستان ۱۳۷۸). / حکیم دازی (حکمت طبیعی و نظام فلسفی)، تهران، ۱۳۸۰. / کاسیان (دستنوشته مؤلف)؛ همدان باستان (دستنوشته مؤلف).

- ارسطو.
- الطبعة، ترجمة اسحاق بن حنين، طبع عبدالرحمان بدوي، القاهرة، ۱۳۸۴ هـ. ق.
- اشيولر، برتولد.
- تاريخ ايران (در قرون نخستين اسلامي)، ترجمه فارسي، ج ۲، تهران، ۱۳۶۹.
- اصمعي، عبدالملك.
- تجارب الامم (في اخبار ملوك العرب والعجم)، طبع رضا انزابي نژاد (و) يحيى كلانتری، مشهد، ۱۳۷۳.
- اعظمي سنگسري، جراحعلی.
- گفتار (در) نامواره دکتر محمود افشار يزدي، ج ۶، تهران، ۱۳۷۰.
- افلاطون.
- مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، ۱۳۵۷.
- اقبال، عباس.
- خاندان نويختی، تهران، ۱۳۱۱ / ۱۳۲۵.
- الگود، سيريل.
- تاريخ پزشکی ايران، ترجمه دکتر باهر فوقانی، تهران، ۱۳۵۶.
- الياده، ميرچا.
- مقدمه بر فلسفه تاريخ، ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران، ۱۳۶۵.
- اوج اوک (ترکی)، بحريه.
- تاريخ پيامبران دروغين، ترجمه دکتر وهاب ولي، تهران، ۱۳۶۴.
- اينوستراتسوف، کنستانتين.
- تحقيقاتی درباره ساسانيان، ترجمه کاظم کاظم زاده، تهران، ۱۳۵۱.
- بارتولده، ولاديمير.
- ترکستان نامه، ترجمه کريم کشاورز، تهران، ۱۳۵۲.
- البتاني، ابو عبدالله الحراني.
- الزيج الصابي، طبع الدكتور کرلو نالينو، مدينة الرومية العظمی، ۱۸۹۹.
- بروکلمان، کارل.
- تاريخ الادب العربي، ج ۴، نقله الدكتور يعقوب بکر، القاهرة، ۱۹۷۵.
- بلاذري، ابوالعباس.
- فتوح البلدان، طبع انيس الطباع، بيروت، ۱۹۵۷.

- بلخی (ابوزید) و مقدسی.
 البدء و التاريخ، طبع کلمان هوار، ج ۴، پاریس، ۱۹۰۷.
 - بلعمی، ابوعلی.
 تاریخ بلعمی، طبع بهار (و) گنابادی، تهران، ۱۳۴۱.
 - بنونیست، امیل.
 دین ایرانی، ترجمه بهمن سرکاراتی، دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰.
 - بهار، مهرداد.
 اساطیر ایران (پژوهشی در...)، تهران، ۱۳۵۲.
 - بهمنش، احمد.
 تاریخ مصر قدیم، ج ۲، دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.
 - بهمنیار، احمد.
 شرح احوال و آثار صاحب بن عبّاد، دانشگاه تهران، ۱۳۴۴.
 - بیرشک، احمد.
 گاهنامه تطبیقی سه هزار ساله، تهران، ۱۳۶۷. / پژوهشی درباره گاهشماری ایران باستان، تهران، ۱۳۷۶.
 - بیرونی، ابوریحان.
 الآثار الباقیه، طبع ادوارد زاخانو، لپیژیک، ۱۸۷۸؛ طبع پرویز اذکاتی، تهران، ۱۳۷۹. /
 الأسطه و الأجوبه (با ابن سینا) طبع دکتر سید حسین نصر - دکتر مهدی محقق، تهران، ۱۳۵۲. / تحدید نهاییات الأماكن، طبع الدكتور بولجاکف - الدكتور ابراهیم احمد، القاهرة، ۱۹۶۲؛ ترجمه احمد آرام، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲. / تحقیق ساللهند، حیدرآباد الدکن، ۱۳۷۷ هـ. ق. / التفهیم لأوائل صناعة التنجیم، طبع جلال الدین همایی، تهران، ۱۳۱۸. /
 الجواهر فی الجواهر، طبع یوسف الهادی، تهران، ۱۳۷۴. / الصيدنه (فی الطب) طبع دکتر عباس زریاب خوری، تهران، ۱۳۷۰. / القانون المسعودی، ج ۳، حیدرآباد الدکن، ۱۳۷۳ - ۱۳۷۴ هـ. ق. / مقالات علم الهیة، تحقیق و ترجمه (فرنسیه) ماری تیریز دی یارنو، دمشق، ۱۹۸۵.
 - پورداوود، ابراهیم (گزارنده).
 یشت ها، ج ۲، بمبئی، ۱۳۰۷. / خرده اوستا، بمبئی، ۱۳۱۰. / یستا، ج ۱، تهران، ۱۳۴۰.
 - پیرنیا، مشیرالدوله.
 ایران باستان، ج ۳، تهران، ۱۳۳۱ - ۱۳۳۳ ش.

- تاوادی، جهانگیر.
زبان و ادبیات پهلوی، ترجمه سیف الدین نجم آبادی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.
- تفضلی، احمد.
میوی خرد (گزارش)، تهران، ۱۳۶۴. / اسطوره زندگی زردشت (با ژاله آموزگار)، تهران، ۱۳۷۲. / تاریخ ادبیات ایران (پیش از اسلام)، تهران، ۱۳۷۶.
- تقی زاده، سید حسن.
گاهشمار در ایران قدیم، تهران، ۱۳۱۶ (تجدید چاپ در) مقالات تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، ج ۱۰، تهران، ۱۳۵۷. / مانی و دین او (به تألیف احمد الشار شیرازی)، تهران، ۱۳۳۵. / یست مقاله (ایرانشناسی)، تهران، ۱۳۴۱. / فردوسی و شاهنامه، به کوشش حبیب یغمایی، تهران، ۱۳۴۹.
- التهانوی، محمد علی الحنفی.
کشاف اصطلاحات الفنون، ج ۳، بلاق، ۱۲۷۸ هـ. ق. / ۱۸۶۱ م.
- جاحظ بصری.
المحاسن والأضداد، قاهره / ارمغان نوروز (ترجمه فارسی)، بمبئی، ۱۳۰۸ ش.
- حسن بن محمد قمی.
تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی، طبع سید جلال الدین طهرانی، تهران، ۱۳۱۳ ش.
- حمزه اصفهانی.
تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، طبع گو توالد / چاپ بیروت، ۱۹۶۱. // تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۶. / التنبیه علی حدوث التصحیف، طبع محمد اسعد طلس، دمشق، ۱۹۶۸.
- خالقی مطلق، جلال.
گفتارها (در) دانشنامه ایران و اسلام، جزوه ۸، طهران، ۱۳۵۷ و (در) فصلنامه آینده، سال ۱۹، ش ۴-۶ (تابستان ۱۳۷۲).
- خوارزمی، ابو جعفر.
صورة الارض، طبع هانس فون مزیک، لپزیگ، ۱۹۲۶.
- دفتری، فرهاد.
تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، تهران، ۱۳۷۵.

- دیاکونوف، ا. م.
تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۴۵.
- دی بور، ت. ج.
تاریخ الفلسفة فی الاسلام، نقله محمد عبدالهادی ابوزید، القاهرة، ۱۳۷۷ هـ. ق.
- وازی، ابوحاتم (اسماعیلی).
اعلام النبوة، طبع الصاوی - أعرانی، تهران، ۱۳۵۶.
- وازی، فریده.
کتابشناسی مانی، تهران، ۱۳۷۲.
- راغب اصفهانی.
محاضرات الادباء، ۲ ج، بولاق، ۱۲۸۴ هـ. ق // بیروت، مكتبة الحياة.
- روزنتال، فرائز.
علم التاريخ عند المسلمين، ترجمة الدكتور صالح احمد العلي، بغداد، ۱۹۶۳.
- رو، ژرژ.
بین النهرین باستان، ترجمه هوشنگ مهدوی، تهران، ۱۳۶۹.
- زامبار، ادوارد.
معجم الانساب و الاسرات الحاكمة، طبع زکی محمد حسن، القاهرة، ۱۹۵۱.
- زرشناس، زهره.
گفتار در نامه فرهنگستان، سال ۲، ش ۵/۱ (بهار) ۱۳۷۵.
- الزرکلی، خیرالدین.
الاعلام، چاپ ۸، بیروت، ۱۹۸۹.
- زریاب خویی، عباس،
بزم آورد (شصت مقاله)، تهران، ۱۳۶۸.
- سارتون، جورج.
مقدمه بر تاریخ علم، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران، ۱۳۵۳.
- سبکی، تاج الدین.
طبقات الشافعية الكبرى، چاپ مصر، ۱۳۲۴ هـ. ق // بیروت.
- سزگین، فؤاد.
تاریخ التراث العربی، ج ۴/۱، القاهرة، ۱۴۰۳ هـ. ق.

- الشابی، علی.
زندگینامه بیرونی، ترجمه پرویز اذکائی، تهران، ۱۳۵۲.
- شاملو، احمد (بامداد).
تحریر افسانه گیل گمش (در) کتاب هفته، ش ۱۶ / بهمن ماه ۱۳۴۰.
- شهرستانی، عبدالکریم.
الملل و النحل، طبع کورتن / طبع بدران، القاهرة، ۱۹۵۶.
- صفا، ذبیح الله.
احوال و آثار ابوعلی ابن سینا، تهران، ۱۳۳۱. / حماسه سزایی در ایران، تهران، ۱۳۳۳. /
تاریخ علوم عقلی، چاپ ۲، دانشگاه تهران، ۱۳۳۶. / احوال و آثار ابودیحان بیرونی، تهران،
۱۳۵۲.
- صوفی، عبدالرحمان.
صور الذکواکب، حیدر آباد الدکن، ۱۳۷۳ ق؛ ترجمه (فارسی) نصیرالدین طوسی، طبع
معز الدین مهدوی، تهران، ۱۳۵۱.
- الطبری، محمد بن جریر.
تاریخ الوسل و الملوک، طبع دخویه، لیدن، ۱۸۷۹ - ۱۸۹۰ م.
- طوسی، نظام الملک.
سیر الملوک (سیاست نامه)، طبع هیوبرت دارک، تهران، ۱۳۴۰.
- عبدالجلیل قزوینی.
النفص (علی) فضائح الروافض، طبع محدث ارموی، تهران، ۱۳۳۱.
- عبداللهی، رضا.
تاریخ تاریخ در ایران، تهران، ۱۳۶۶.
- عقیقی، رحیم.
اساطیر و فرهنگ ایرانی، تهران، ۱۳۷۴.
- فرای، ریچارد.
بخارا، ترجمه محمود محمودی، تهران، ۱۳۴۸. / میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود
رجب نیا، تهران، ۱۳۶۸.
- فرنیغ دادگی.
بند هشن، گزارش مهرداد بهار، تهران، ۱۳۶۹.

- فره‌وشی، بهرام.
جهان فردی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵. / فرهنگ پهلوی، تهران، ۱۳۴۶. / فرهنگ فارسی به پهلوی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
- فقیهی، علی اصغر.
شاهنشاهی عضدالدوله، تهران، ۱۳۴۷.
- قربانی، ابوالقاسم.
بیرونی نامه، تهران، ۱۳۵۳.
- قویب، بدو الزمان.
فرهنگ سغدی، تهران، فرهنگان، ۱۳۷۴.
- قزوینی، محمد بن عبدالوهاب.
یست مقاله (دوره کامل) به کوشش عباس اقبال، تهران، ۱۳۳۲. / یادداشتها، به کوشش ایرج افشار، ۱۰ ج، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ - ۱۳۵۴.
- قفطی، جمال الدین.
تاریخ الحكماء، طبع ژولیوس لیبرت، لیبزیگ، ۱۹۰۳.
- کاشغری، محمود.
دیوان لغات الترک، ج ۳، چاپ استانبول، ۱۳۳۲ - ۱۳۳۵ ه. ق.
- کراچکوفسکی، ایگناتی.
تاریخ الادب الجغرافی، نقله صلاح الدین عثمان هاشم، القاهرة، ۱۹۶۳.
- کریستن سن، آرتور.
ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۴۵. / مزدا پرستی در ایران قدیم، ترجمه دکتر ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۵۷. / نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار (در تاریخ افسانه‌ای ایران)، ترجمه احمد تفضلی - زاله آموزگار، تهران، ۱۳۶۳.
- کریسته، ی.
گفتار (در) ارج نامه ابرج افشار (ج ۱)، تهران، ۱۳۷۷.
- کلیمه، اوناکو.
تاریخ جنبش مزدکیان، ترجمه دکتر جهانگیر فکری ارشاد، تهران، ۱۳۵۹. / تاریخچه مکتب مزدک، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد، تهران، ۱۳۷۱.
- کویاجی، جهانگیر.
آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران، ۱۳۵۳.

- کیا، صادق (ویراستار).
روز خرداد - ماه فروردین (پهلوی)، تهران، انجمن ایران‌ویج، ۱۳۳۵.
- گردیزی، عبدالحی.
تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، طبع عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۶۳.
- گوتمید، آنفرد.
تاریخ ایران، ترجمه کیکاوس جهان‌داری، تهران، ۱۳۵۶.
- لوکونین، ولادیمیر.
تمدن ایران ماسانی، ترجمه عنایت الله رضا، تهران، ۱۳۶۵.
- لین پول، استانلی.
طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۲.
- ماسه، هانی.
معتقدات و آداب ایرانی، ترجمه مهدی روشن ضمیر، تبریز، دانشکده ادبیات، ۱۳۵۵.
- ماسینیون، لونی.
اخبار الحلاج (با همکاری پاول کراوس)، پاریس، ۱۹۳۶. / قوس زندگی حلاج، ترجمه دکتر روان فرهادی تاجیکی، تهران، ۱۳۵۸ / ۱۳۷۳.
- مجید زاده، یوسف.
تاریخ و تمدن ایلام، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.
- محمدی ملایری، محمد.
فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، چاپ ۳، تهران، ۱۳۷۴.
- محیط طباطبائی، سید محمد.
گفتار (در) خورشید سواران (مجموعه مقالات)، تهران، ۱۳۷۱.
- مرعشی، ظهیرالدین.
تاریخ طبرستان و دیوان، طبع دُرُن، بطرز بورخ، ۱۸۵۰ م.
- مرغنی، ابو منصور.
تاریخ غر السیر، طبع زوتنبرگ، پاریس، ۱۹۰۰ م.
- مسعودی، ابوالحسن بغدادی.
التبیه و الاشراف، طبع ذخیره، لیدن، ۱۸۹۴. / مروج الذهب، طبع شارل پلا، ۵ ج، بیروت، ۱۹۶۵ - ۱۹۷۴.

- مسکویه رازی
جاویدان خرد، طبع محمدتقی دانش پزوه، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
- مشکور، محمد جواد.
گفتار (در) یادنامه بیرونی (۱۳۵۳).
- مصاحب، غلامحسین.
دائرة المعارف فارسی، ج ۳، تهران، ۱۳۴۵ - ۱۳۷۲.
- مطهری، مرتضی.
گفتار (در) بررسی ها درباره بیرونی (۱۳۵۲).
- مظاهری، علی.
جاده ابریشم، ترجمه ملک ناصر نوبان، ج ۱، تهران، ۱۳۷۲.
- معصومی، حسین (ویواستار).
زندگی نامه علمی دانشمندان اسلامی، ج ۱، تهران، ۱۳۶۵.
- معین، محمد.
حواشی برهان قاطع، ج ۴، تهران، ۱۳۳۵ - ۱۳۳۵ / مزدیسنا و ادب پارسی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ / مجموعه مقالات، ج ۲، تهران، ۱۳۶۴ - ۱۳۶۷.
- میرخواند.
تاریخ روضه الصفاء، تهران، ۱۳۳۸.
- میرزا افندی.
نحفة فیروزیه (شجاعیه)، طبع رسول جعفریان، قم، ۱۳۷۸.
- ناصر خسرو قبادیانی.
زاد المسافرین، طبع بذل الرحمان، برلین، ۱۳۴۱ هـ. ق.
- نالینو، کرلو الفونسو.
علم الفلک، روم، ۱۹۱۱. // تاریخ نجوم اسلامی، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۴۹.
- نرشخی، ابوبکر.
تاریخ بخارا، طبع مدرس رضوی، تهران، ۱۳۵۱.
- نفیسی، سعید.
مسیحیت در ایران، تهران، ۱۳۳۶ / تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
- نوایی، ماهیار.
گفتار (در) نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۲ (شماره تابستان).

- نولدکه، تئودور.
تاریخ ایرانیان و عربها، ترجمه دکتر زویاب خونی، تهران، ۱۳۵۸.
- واندر وردن، بارتل.
پیدایش دانش نجوم، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران، ۱۳۷۲.
- ویلمان، ای.
گفتار (در) دایرة المعارف الاسلامیه (ج ۸).
- هدايت، صادق.
نوشته های پراکنده، تهران، ۱۳۳۴.
- هیتس، والتر.
دنیای گمشده هیلام، ترجمه فیروزنیا، تهران، ۱۳۷۱.
- یاقوت حموی.
معجم البلدان، طبع ووستنفلد، ج ۶، لپزیگ، ۱۸۶۶ - ۱۸۷۳. / معجم الادباء، ج ۲۰، القاهرة، دارالمأمون.

II. زبانهای اروپایی:

- Alfarc, P.
Les Ecritures Manichéennes, t. II, Paris, 1919.
- Altheim, F.
Alexander und Asien, Tübingen, 1953.
- Anklesaria, B.T.
(ar. in) *All - India Oriental Conference*, XII (1943).
- Ascoli,
(ar. in) *Z. D. M. G.*, XV.
- Bailey, H.
Zoroastrian Problemes, Oxford, 1943 / 1971.
- Balkan, K.
Die sprache der Kassiten, New Haven, 1978.

- Barani, S. H.
(ar. in) *al - Qānun al - Mas'udi* (intro.).
- Barchiyah, A.
Sefre - 'Ebur, (ed. H. Filipowski), London, 1851.
- Bendavid, L.
Zur Geschichte und Berechnung des Jüdischen Kalenders, Berlin, 1817.
- Benfey & Stern.
Ueber die Monatsnamen einiger alter Völker, Berlin. 1836.
- Bezzenberger, A.
Einige Avestische Wörter und Formen in Götinger Gelehrte anzeigen, 1878.
- Bidez, J (et) Fr. Cumont.
Les Mages Hellénisés, Paris, (vol. II) 1938.
- Birūnī, Abu.
The chronology of Ancient Nations, (ed. , tr. , & notes) by E. Sachau, London, 1879. / *INDIA*, (ed. , tr. , & notes) by E. Sachau, London, 1889. / *India*, 1964.
- Boeck, A.
Über die vierjährigen sonnenkriege der Alten (vor zugleich den Eudoxischen), Berlin, 1863.
- Boustany, I. E.
(ar. in) *The Com. Vol. Biruni* (1976).
- Boyce, M.
A reader in Manichæan..., ACTA IRANICA (2), Liège, 1975.
- Brandon, S.G.F.
Creation legend of the Ancient Near East, London, 1963. / *A dictionary of comparative religions*, London, 1971.
- Brinkman, J.A.
A Political history of Post - Kassite Babylonia, Roma, 1968. / *Materials and studies for Kassite history*, Chicago, 1976. / (ar. in) *Reallexikon der Assyriologie* (1980).

- Brockelmann, C.
Syrische Grammatik, Leipzig, 1955.
- Burgess, E.
(ar. in) *Journal of the American Oriental Society* (vol. VI).
- Cameron, G.
History of Early Iran, Chicago, 1936.
- Cary, G.
The Medieval Alexander, Cambridge, 1956.
- Christensen, A.
Les types du premier homme et de premier roi, I partie, Stockholm, 1917; II partie, Leide, 1934.
- Chwolson, D.
Die Ssabier und der Ssabismus, st. Petersburg, 1856.
- De Goeje, M. J.
Memoire sur les Carmathes du Bahrein, Leyde, 1862.
- Defrémery, M.
Histoire des Samanides, Paris, 1845.
- Delitzsch, F.
Die Sprache der Kossar..., Leipzig, 1884.
- Dellavida, I..
(ar. in) *Arabic and Islamic Studies ...* (to H. A. R. Gibb), 1965.
- De Sacy, S.
Chrestomathie Arabe (tom I).
- Dindorf,
(ed.) *Georgius Syncellus*, Bonn, 1839.
- Dodge, B.
(ed. & tr.) *The Fihrist of al-Nadim*, Columbia University, 1970.
- Dorn, B.
Versuch einer Geschichte der Shirwānshah / (ar. in) *Mémoires de l'Académie*, tom IX (1865).

- Dozy, R.
Le calendrier de Cordoue, Leyde, 1878.
- Du Cange.
Lexicon infimae Graecitatis.
- Dunlop, D. M.
The history of the Jewish Khazars, Princeton, 1954
- Eilers, W.
SEMIRAMIS, wien, 1971.
- Eissfeldt, Otto.
The Old Testament (An introduction), Oxford, 1965.
- Fley, J - M.
NISIBE..., Louvain, 1977. (ar. in) *Le Muséon*, No. 86 (1973).
- Fiorini, M.
(ar. in) *Boll. Soc. Geog. Italiana*, III, no. 4 (1891).
- Fleischher,
Abulfeda Historia ante Islamica.
- Flügel, G.
Mani, seine Lehre und seine schriften, Leipzig, 1862.
- Freeman, G.
Chronology of World History, London, 1975.
- Frye, R.
OPERA MINORA, Shiraz, 1976.
- Guisford.
(ed.) *Etymologicum Magnum*.
- Geldner, K.
(ar. in) *Grundriss der Iranischen Philologie* (b.II).
- Gemhus.
(in) *Chronologie de Ptolémée*, Paris, 1819.

- Gershevitch, Ilya.
(ed.) *The Cambridge History of Iran*, vol. 2 (1985).
- Graetz, H.
Geschichte der Juden, (2 nd. ed.) V toms.
- Grave, J.
(ar. in) *Epache Celebriores*, London, 1650.
- Grayes, R. & R. Patni.
Hebrew Myths (The book of Genesis) , London, 1964.
- Griveau, R.
(ar. in) *Patrologie Orientale*, tom 10 (1915).
- Gutschmid, A.V.
(in) *Sitzungesberichte der Kgl. Sächsischen Gesellschaft der wissenschafsten*, 1862.
- Halma, M. A. (l' Abbé).
(ed.) *Chronologie de Ptolémée*, Paris, 1819. / *Commentaire de Théon d' Alexandrie* (sur les Tables manuelles astronomiques de Ptolémée), Paris, 1822.
- Hamadūnizadeh, J.
(art.) *Arya - Mcher University Publications Bureau*, Tehran, 1973.
- Harnack, A.
Marcion, des Evangelium von fremden Gott, Leipzig, 1921.
- Hartner, W.
(ar. in) *Scientific Change*, 1963. / *The Camb. Hist. Iran* (V.2).
- Hefele,
(in) *Theologische Quartalschrift*, Tübingen, 1851.
- Heidel, A.
The Babylonian Genesis, London, 1963.
- Henning, W. B.
A Fragment of Khwarezmian Dictionary, London, 1971. / *Selected Papers* (vol. I), ACTA IRANICA (14), (vol. II), A. I. (15), Leiden, 1977.

- Ideler, L.

Handbuch der Mathematischen und Technischen Chronologie. / Untersuchungen über die Ursprung und die Bedeutung der Sternnamen, Berlin, 1810.

- Jackson, A. V. W.

Zoroaster (the Prophet of Ancient Iran), New York, 1898. / *Researches in Manichaeism*, New York, 1932.

- Jeffery, A.

(ar. in) *Al - Biruni Comm. Vol.* (1951).

- Justl, F.

Handbuch der Zendsprache. / Iranische Namenbuch, Marburg, 1895. / (ar. in) *Grunderiss Irani. Philo.* (b. II).

- Keith, A.

Religion and Philosophy of the Veda. / Indian Mythology, New York, 1946.

- Kennedy, E. S.

(ar. in) *Journal of Near Eastern Studies*, 1958.

- Kessler, K.

Mani (Forschungen über die Manichäische religion), Berlin, 1889.

- Klima, O.

Mazdak (geschichte einer sozialen...), Praha, 1957. / *Manis zeit und leben*, Prag, 1962. / *Beiträge zur Geschichte des Mazdakismus*, Prag, 1977.

- Krehl, L.

Die religion der vorislamischen Araber, Leipzig, 1868. / (ar. in) *Berichte der Kgl. Sächsischen Gesellschaft der W. ss.* (1870).

- Lagarde, P. de -

Materialien zur kritik und geschichte des Pentateuchs (II).

- Lane, W.

(ar. in) *Z. D. M. G.* (III).

- Lepsius, R.

Chronologie der Aegypter, Berlin, 1849.

- Lewisohn.

Geschichte und System de Judischen Kalender wesens, Leipzig, 1856.

- Lewy, H. G.

(ar. in) *A locust's leg* (1962).

- Liddel & Scott.

Greck - English Lexicon, Oxford, 1964.

- Lobstein,

Nachrichten und Auszuge aus den Handschriften der Kgl. Bibliothek in Paris. / Gechichte der Osmanischen Dichtkunst (1).

- Loth, O.

(ar. in) *Morgenlundische Forschungen*, Leipzig, 1875.

- Lydus, J.

Corpus Scriptorum Historiae Byzantinae, Bonn, 1837.

- Mackenzie, D. N.

A Concie Pahlwi Dictionary, London, 1971.

- Markwart, J.

Südarmenien und die Tigrisquellen, Wien, 1930.

- Massignon, L.

La Passion de H. M. Hallāj (étude d' histoire religieux), Paris, 4 tomes, 1975.

- Maurer,

Das Griechische Volk, Heidelberg, 1835.

- Messina, G.

(ar. in) *Al - Biruni Comm. Vol.* (1951) // Eng. tr. (in) *Indo - Iranica*, no 4 - 5 (1952 - 53).

- Meyer, Joh.

(ed.) *Chronicon Hebraorum Majus et Minus*, Amstelodami, 1699.

- Minorsky, V.

Commentary on the Hudūd al - Ālam, London, 1937. / *IRANICA* (twenty articles), Tehran University, 1964.

- Mitchell, C. W.

Ephram's prose Refutations of Mani, Marcion and Bardaisan, (vol. I), London, 1912, (vol. II). 1921.

- Narrien, J.

Historical Account of the origin and Progress of Astronomy, London, 1833.

- Neugebauer,

(ar. in) *A Locust's leg* (1962).

- Nöldeke, Th.

Aufsätze zur Persischen Geschichte, Graz, 1974. / (ar. in) *Z.D.M.G.* (toms XXXII, XXXV).

- Odclain, O. et R. Séguineau.

Dictionnaire des Noms propres de la Bible, Paris, 1978.

- O'leary, de Lucy.

How Greek Science passed to the Arabs, London, 1957.

- Olmstead, A.

History of the Persian Empire, 1948. / (ar. in) *American Journal of Semitic languages*, XXXVI (1919 - 20).

- Olshausen,

(ar. in) *Monatsherichten der Berlin Akademie der wissenshaften* (1876).

- Oppenheim, L.

Ancient Mesopotamia, Chicago, 1964.

- Ostrogorsky, G.

History of the Byzantine State, Tr. by J. Hussey, Oxford, 1968.

- Pearson, J.D.

A bibliography of pre - Islamic Persia, London, 1975.

- Pigulevskaja, N.

Les villes d' l' etat Iranien, Paris, 1963.

- Pines, S.

(ar. in) *E.I.* (new. ed.), v. IV (95-).

- Puech, H - C.

Le Manichéisme (fondeur - sa doctrine), Paris, 1949.

- Reinand,

Mémoire sur l' Inde, Paris.

- Reiske.

(ar. in) *Constantini Porphyrogeniti* (II).

- Reynonard,

Lexique Roman ou Dictionnaire de la Languejes trouha dours (tom VI).

- Rosenthal, F.

Ahmad b. al - Tayyib as - Sarkahsi, New Haven, 1943.

- Sachau, E.

(ar. in) *Sitz. der Kais. Acad. der Wiss.*, Wien (1873). — & Holtschek, ibid (1876). / (ar. in) *Z.D.M.G.*, (XXVIII). / (in) *Abhandlungen zur Semitischen religion skunde...* (W. Grafen), Giessen, 1918.

- Suggs, H.

The Greatnes that was Babylon, London, 1962.

- Saliba, G.A.

(ar. in) *The Comm. Vol. Biruni* (1976).

- Sanjana, D.P.

(ed. & tr.) *The DINKARD* (19 vols.)

- Schier,

Globus Coelestis Cuficus, Dresden, 1866.

- Schneider wirth, H.

Die Parther, Heidigenstadt, 1874.

- Schoene, A.
Eusebii Chronicorum (libri duo), Berolini, 1866. / 1875.
- Sédillot, L. Am.
Mémoire sur les instruments astronomique des Arabes, Paris, 1844. /
Prolegomène des Tables astronomiques d' Olough - Beg, Paris, 1847.
- Selden, J.
De Syndreus et praefecturis juridicis veterum ebracorum, 1734.
- Seyffert, O.
Dictionary of Classical Antiquities, New York, 13 th. ed. 1967.
- Sezgin, F.
Geschichte des Arabischen Schrifttums, b. IV.
- Shaw, R. B.
A sketch of the Turki language as spoken in Eastern Turkistan, London, 1875.
- Speiser, E. A.
(tr.) *Epic of Gilgamesh*, (in) A. N. E. T. , Princeton U. , 1955.
- Spiegel, Fr.
Die Alexander sage bei den Orientalen, Leipzig, 1851.
- Sprenger, A.
Leben und lehre des Mohammad, 3vols.(ar. in) *Z.D.M.G.*(t.XIII, XXXI).
- Stark, F.
Rome on the Euphrates, London, 1966.
- Steinschneider, M.
(ar. in) *Z. D. M. G.* (XXVIII).
- Suter, H.
(ar. in) *Abha. z. Gesch. d. Naturwiss.* , Erlangen, No. 4 (1922).
- Szemerényi, O.
(ar. in) *ACTA IRANICA*, 16 (1977).
- Tardieu, M.
Études Manichéenne, Paris, 1988.

- Thomson,
 TURCICA (études concernant l' interpretation), Helsingfors, 1916.
- Triglandil, J.
 Notitio Karaconum, Hamburg, 1714.
- Ullmann, M.
 Die medizin im Islam, Leiden, 1970.
- Van der Waerden, B. L.
 The Birth of Astronomy, Leyden - New York, 1974.
- Waterfield, R.
 Christians in Persia, London, 1973.
- Weber, A.
 (ar. in) *Jenaer Literatur - zeitung*, 1877.
- West, E.W.
 Pahlavi texts / (und in) *Grund. Irani. Philo.* (b. II).
- Widengren, G.
 Mesopotamian Elements (in *Manichaeism*), Uppsala, 1946. / *Mani and Manichaeism*, Stuttgart, 1961 (Eng. tr.) London, 1965.
- Woepcke, F.
 (ar. in) *Abhandlungen der kgl. Akademie* (1858).
- Wustenfild, F.
 Genealogische Tabellen.
- Yarshater, E.
 (ed.) *The Cambridge History of Iran*, vol. 3 (1 - 2). / *Biruni Symposium*, Iran center Columbia U. , 1976 (also in) *The Comm. Vol. Biruni*(1976).
- Zedner, J.
 Auswahl historischer Stück aus Hebräischen Schriftstellern, Berlin, 1840.

III. دانشنامه - ماتیگان:

- ابرج نامه (ابرج افشار)، به کوشش محسن باقرزاده، ج ۲، تهران، ۱۳۷۷.
- بررسی‌ها دربارهٔ بیرونی، تهران، شورای عالی فرهنگ و هنر، ۱۳۵۲.
- جشن نامهٔ ابن سینا، ج ۲، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۳۴ ش.
- خرد جاودان (جشن نامهٔ استاد سید جلال‌الدین آشتیانی) به کوشش علی اصغر محمدخانی (و) حسن سید عرب، تهران، ۱۳۷۷.
- خورشید سواران (مجموعه مقالات)، تدوین محمود امامی، تهران، ۱۳۷۱.
- دانشنامهٔ ایران و اسلام (ویرایش احسان یارشاطر)، ۱۱ جزوه، تهران، ۱۳۵۵ - ۱۳۵۸.
- دایرة المعارف الاسلامیه، ۱۵ جلد، القاهرة، ۱۹۳۶ -
- سخاواره (یادنامهٔ دکتر خاثلری) به کوشش ابرج افشار - هانس روبرت رویمر، تهران، ۱۳۷۶.
- العهد القديم والعهد الجديد، آمریکا (جمعية التوراة الاميركائيه) // عهد عتیق و عهد جدید، لندن (جماعت بریتیش وفورن)، ۱۹۵۹/۱۹۰۴.
- قاموس کتاب مقدس، تدوین مستر هاکس آمریکایی (ساکن همدان)، بیروت، ۱۹۲۸.
- مجلّة معهد المخطوطات العربیة، ج ۱۳، القاهرة.
- مرشد الطالبین (الی کتاب المقدس)، فائله، ۱۸۴۰.
- ناموارهٔ دکتر محمود افشار یزدی (به کوشش ابرج افشار)، ج ۶، تهران، ۱۳۷۰.
- هزارهٔ فردوسی (مجموعه مقالات)، تهران، ۱۳۲۲.
- یادنامهٔ بیرونی (مجموعه خطابات)، تهران، شورای عالی فرهنگ و هنر، ۱۳۵۳.
- یادنامهٔ محمد بن موسیٰ خوارزمی، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات، ۱۳۶۳.



- *Al - Birūnī Commemoration Volume*, Calcutta, Iran Society, 1951.
- *Al - Mus'udi Millenary Commemoration Volume*, Calcutta, Aligarh University, 1960.
- *A locust's Leg* (studies in honour of S.H. Taqizādeh), London, 1962.
- *Arabic und Islamic Studies in honour of H.A.R. Gibb*, Leiden, 1965.
- *Biruni Symposium* (ed. E. Yarshater), Iran center Columbia Univesity, 1976.
- *Documenta Islamica Inedita*, Berlin, Ak. - Ve. , 1952.
- *Encyclopaedia Iranica* (ed. E. Yarshater), vol. III.
- *E.I. (The Encyclopaedia of Islam)*, New ed. , vol. IV.

- *Grundriss der Iranischen Philologie* (ed. W. Geiger), b. I, II, Strassburg, 1895 - 1901.
- *IRAN* (J.B.I.P.S.), vol. IV (1966), vol. XI (1973).
- *Journal Asiatique* (1865).
- *Sir Jamseiji Jijeebhoy... Volume, ...*
- *Sitzungsberichte der Kaiserlichen Akademie der wissenschaften in Wien*, 1873, 1876.
- *The Commemoration Volume of Biruni* (International Congress), Tehran, H.C.C.A. , 1976.
- *The Holy Bible*, Oxford.
- *The New Encyclopaedia of Britanica*.
- *The Oxford Classical Dictionary* (ed. M. Cary, A. Nock,...), 1957.
- *Z.D.M.G. // Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft*, toms: II, III, XIII, XV, XVIII, XXVIII, XXIX, XXXI, XXXII, XXXV.

- ابن الکتبی (کاتب نسخه): ۴۵۸.
 ابن کنانه، ابویحیی کوفی: ۳۲۴، ۳۹۶، ۴۳۱.
 ۳۲۲ - ۴۲۴: ۷۳۲.
 ابن مسکویه: ۷۳۲.
 ابن مغیار، محمد بن بهرام اصفهانی: ۲۶۳ - ۳۲۳.
 ۳۳۱: ۵۵۹، ۵۶۱، ۶۵۰.
 ابن المقفع، ابومحمد روزبه ابن دادویه شیرازی:
 ۱۱۲: ۲۹۷، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۷، ۶۴۲.
 ابن الناجم، علی بن یحیی: ۳۶۰: ۴۸۵.
 ۲۸۶.
 ابن مبین اسرائیلی: ۵۱۶، ۵۱۷.
 ابن نانا ← ابومحمد الحسن بن علی.
 ابن شهاب: ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۲، ۴۷۶، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۸۸، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۷۵، ۵۸۴، ۶۱۶، ۶۲۲، ۶۳۸، ۶۴۲، ۶۷۷، ۶۸۵، ۷۰۱، ۷۰۹، ۷۱۸، ۷۲۹، ۷۳۴، ۷۳۸.
 ابن وردشاه: ۴۹۹.
 ابن هشام (- سيرة النبي)، ت: ۴۶۸، ۵۰۱، ۶۲۴، ۷۳۳.
 ابن هندوی طبیب، ت: ۲۶۲.
 ابن یونس مصری، ت: ۵۸۶، ۵۹۰.
 (ابو)
 ابواحمد حسین بن گرینب کاتب، ت: ۷۰۹.
 ابواحمد یحیی (آل منجم)، ت: ۴۸۵، ۴۸۶.
 ابوالاعور السلسی: ۱۶۶.
 ابوبکر عبدالله بن ابی فحاده (عبدالکعبه)
 الصادق: ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۵۶، ۲۲۳، ۲۲۴.
 ابوتام طائی (شاعر)، ت: ۴۸۳، ۶۹۱.
 ابوتامه جنادة بن عوف... (کنانی): ۱۶: ۲۶۹.
 ابن درید، ابوبکر محمد الازدی: ۴۷، ۷۲: ۵۰۱، ۵۱۸.
 ابن دیمان اداسی: ۲۹، ۲۵۲: ۶۳۸.
 ابن راوندی (زندیق)، ت: ۷۰۱.
 ابن الرقاق (شاعر)، ابوداوود عدی بن رید عاملی
 دمشق: ۴۲۲: ۷۳۸.
 ابن سکتلا النصرانی: ۲۲۳: ۶۲۲.
 ابن سینا، ابوعلی الحسین بن عبدالله الفاضل:
 ۳۱۹: ۴۶۲، ۵۱۸، ۵۲۶، ۶۹۴ - ۶۹۷، ۷۳۷، ۷۳۸.
 ابن شادی همدانی: ۵۰۴، ۵۲۲.
 ابن صباغی (مسیحی): ۳۶۷.
 ابن صلوبا: ۱۶۳.
 ابن صوريا اليهودی: ۲۵۰.
 ابن الصوفی، ابوعلی حسین بن عبدالرحمان
 (منجم)، ت: ۷۳۵.
 ابن عباس، ت: ۴۸۳.
 ابن العبری، ت: ۵۲۸، ۵۶۹.
 ابن عزرا (منجم)، ت: ۴۶۴.
 ابنة عقيل، ت: ۷۳۰.
 ابن العمید، ابوالفضل (وزیر)، ت: ۶۱۷.
 ابن عیشون (قاضی)، ت: ۶۲۰.
 ابن فارس لغوی، ابوالحسین احمد ابن زکریاء
 قزوینی رازی: ۴۲۳: ۷۳۵.
 ابن الفراقی ← سرخی، احمد بن طیب.
 ابن فریمون، ت: ۴۸۸.
 ابن فضلان (سیاح)، ت: ۶۷۷.
 ابن قتیبه همدانی، ت: ۴۸۳، ۴۸۷، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۴، ۶۷۸، ۶۹۲، ۶۹۸.
 ابن قتیبه، ابومحمد عبدالله بن مسلم دینوری:
 ۲۹۹، ۴۳۱: ۵۸۳، ۶۲۴ - ۶۲۶، ۶۸۱.
 ۶۸۵، ۷۳۱، ۷۳۸.
 ابن الفلمی (مارونی)، ت: ۷۰۸.

- ابوالجبار: ٧٦.
 ابوجعفر محمد (آل منجم): ت: ٢٨٥، ٢٨٦.
 ابوجعفر خازن: محمد بن حسين خراساني: ٢٣٩، ٣٢١، ٣٨٦، ٢١٦: ت: ٦١٧، ٦١٨.
 ابوجعفر محمد بن سليمان (عامل): ٧٦.
 ابوجعفر محمد بن وندرين باوندي: ت: ٥٨٢.
 ابوحامد صاغاني، احمد بن محمد جفاني (صفاني): ٢٢٢، ٢٥٢: ت: ٦١٠.
 ابوالحسن آذرخور المهندس (ابن يزدانجشن): ٥٣، ١١٢، ٢٦٩: ت: ٥٠٥.
 ابوالحسن احمد (آل منجم): ت: ٢٨٥، ٢٨٦.
 ابوالحسن علي (آل منجم): ت: ٢٨٥، ٢٨٦.
 ابوالحسن علي بن مأمون خوارزمشاه: ت: ٢٦١، ٥١٨.
 ابوحنيفة (- امام): ت: ٥١٧.
 ابودلف علي، قاسم بن عيسى كمرچيني: ت: ١١٢، ٦٧٦.
 ابوروح (مسيحي) مصلوب: ٣٦٣: ت: ٧١١.
 ابوزكريا شيرفروش: ت: ٦٢٧.
 ابوزيد بلخي: ت: ٢٨١، ٦١٧، ٦٧٧، ٦٩٠.
 ابوسعيد جاني (قرمطي): ت: ٦٢٧.
 ابوسعيد سجزى، احمد بن محمد بن عبدالجليل المهندس: ٥٢، ٢٧٦: ت: ٥٠٢، ٥٠٣، ٦٠٩، ٦٦٣.
 ابوسعيد شاذان: ٩٠: ت: ٥٢٥، ٥٢٦.
 ابوسفيان: ١٦٠.
 ابوسهل فضل ابن نوبخت: ت: ٦٩٩.
 ابوسهل مسيحي (گرگاني): ٧٢: ت: ٥١٨ - ٥١٩، ٦٩٢.
 ابوسهل ويجن بن رستم كوهي: ٢٢٢: ت: ٦٠٩ - ٦١٠.
 ابوشمر جبلة بن الحارث (عسائي): ١٥٢.
 ابوصابر (منجم): ت: ٢٢٧.
 ابوطالب: ١٥٨ - ١٥٩، ٢٢٨.
 ابوطاهر سليمان بن ابي سعيد الحسن بن بهرام الجاني (القرمطي): ٢٥٩، ٢٦١: ت: ٦٢٧، ٦٢٨.
 ابوالعباس تاش، حسام الدولة الحاجب: ١٧٣، ٥٨٥: ت: ٦٢٨.
 ابوالعباس محمد بن احمد شيعي: ت: ٦٢٨.
 ابوعبدالله العدوي (داعي): ٢٦٠: ت: ٦٢٧، ٦٢٨.
 ابوعبدالله هارون (آل منجم): ت: ٢٨٥ - ٢٨٧.
 ابو عبيدة اختيارى: ت: ٥٥٧ - ٥٥٨، ٥٦٧.
 ابو عبيدة الجزاج: ١٦٣، ١٦٤.
 ابوعمسة (صاحب) الصفار، حشاد بن سالم: ٩١، ٥٢٦ - ٥٢٥: ت: ٢٦١، ٢٦٢.
 ابوعلی جفاني: ت: ٢٩٢.
 ابوعلی فارسي: ت: ٧٣٢.
 ابوعلی بن محمد بن احمد (شاعر): ١١٢، ٢٩٧ - ٥٥٥: ت: ٢٩٧، ٥٥٥.
 ابوعلی ابن نزار (قاضي) المتغلب: ٢٧.
 ابوعلی يحيى (آل منجم): ت: ٢٨٥، ٢٨٦.
 ابوالمعر (شاعر): ٢٨١.
 ابوعماد ابراهيم بن محمد بن احمد ابن ابي النجم: ٢٦١، ٢٦٢.
 ابوعمسي احمد (آل منجم): ت: ٢٨٥، ٢٨٦.
 ابوعمسي الاسفهانى - الراعى.
 ابوعيسى الوفاي، محمد بن هارون بغدادى مانوي: ٣٢٢، ٣٥٢: ت: ٧٠١.
 ابوالعلاء، امير عماد الدين حموي دمشق: ت: ٦٧٧، ٦٨٨، ٧٠٠، ٧٢٨.
 ابوالفرج الزنجاني - زنجاني.
 ابوالقاسم عبدا (آل منجم): ت: ٢٨٥.
 ابوالقاسم عبدا لله بن سليمان ابن وهب (وزير): ٣٩.

- ابوکرب شمر بُرْعَش بن افریقیس الحمیری: ۲۷، ۱۲۱، ۱۵۱.
- ابوکرب النعمان بن الحارث (نظام) الغسانی: ۱۵۴.
- ابونزلزله امروزی، ت: ۶۶۴، ۶۶۵.
- ابومحمد الحسن بن علی بن ابن نانا: ۴۵، ت: ۴۹۸.
- ابومحمد عبدالعزيز بن الوائش (عباسی)، ت: ۷۱۷.
- ابومحمود الحمجدی ← خجندی.
- ابومسلم خراسانی: ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۲۶؛ ت: ۴۹۱، ۶۲۵.
- ابوالمعالی علوی (فقیه) بلخی، ت: ۶۶۰.
- ابوالمعالی کیکاؤوس بن اسکندر زیاری، ت: ۶۲۹.
- ابومعشر البلخی: ۳۱، ۳۲، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۳۰، ۲۴۱، ۴۲۳، ۴۲۷؛ ت: ۲۶۳، ۲۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷، ۵۲۲، ۵۲۶، ۵۹۰، ۶۳۷، ۷۰۹.
- ابوملک بن شمر (بنی): ۱۵۱.
- ابومنتور ابان جشش (آل منجم)، ت: ۴۸۵.
- ابومنتور (سپهبد) محمد بن عبدالرزاق طوسی: ۴۵، ۱۳۳؛ ت: ۴۹۳، ۴۹۷، ۵۵۶، ۵۷۵.
- ابومنتور معمری، ت: ۴۹۵، ۵۵۶.
- ابومؤید بلخی، ت: ۲۹۷، ۵۵۴ - ۵۵۵، ۵۶۱.
- ابوموسی الاشعری: ۳۶، ۱۶۵.
- ابونصر منصور بن علی عراق: ۲۱۴، ت: ۴۷۸، ۴۸۸، ۴۹۲، ۵۰۳، ۶۰۴ - ۶۰۵، ۶۱۰، ۶۱۷، ۶۱۲.
- ابونواس اهوازی (شاعر): ۳۳۴، ت: ۶۷۸، ۶۹۹.
- ابووفاء بوزگانی ← البوزجانی.
- ابویاسر بن ابی الحثیق الیهودی: ۲۵۰.
- ابویمفور بن علفمة الذمیلی (لخمی): ۱۵۶.
- ۱
- اثنیوس / اینیوس (راهب) مصری، ت: ۴۷۴.
- انه، هرمان: ت: ۶۹۳.
- ائاناسیوس (البطریق): ۳۶۸، ۳۷۱.
- ائانیوس / اثنیوس (اخباری) رومی: ۲۷، ت: ۷۰۴.
- اثقیان (آئین): ۱۱۹، ۲۷۸ - ۲۷۹؛ ت: ۶۶۵.
- اثویه / اثین / اثیان، ت: ۶۶۹.
- احاز / احاز بن یونام (ملک) یهود: ۸۶، ت: ۲۷۲، ۷۰۵ (- احوز).
- احزیا بن یهورام: ۸۶.
- احمد ← محمد (المصطفی).
- احمد بن سهل بن هاشم (کامکار) مروزی: ۳۵، ت: ۴۸۱.
- احمد بن طیب ← سرخسی.
- احمد بن عبدالعزيز بن ابی دلف عجلی (امیر)، ت: ۵۵۱.
- احمد بن محمد بن شهاب (داعی): ۲۳۸، ت: ۶۱۶.
- احمد بن موسی بن شاکر (- بنوموسی): ۶۰.
- الاحنف بن قیس: ۱۶۶.
- احوز (نبی) یهود، ت: ۷۰۵.
- اخشطنوس ← انطیاخوس.
- اخشورش / اخشیرش (- خشایارشا): ۹۴، ۱۰۰.
- (بن دارا / داریوش)، ۱۲۶ (- خسرو اول)، ۳۲۷؛ ت: ۵۷۰.
- اخوخ بن یزد: ۸۲، ۲۴۵.
- اخوس (- لردشیر الثالث): ۱۰۰.
- ادادنیاری (سوم)، ت: ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۰.
- ادریانوس: ۱۰۷.
- ادریس: ۲۲۵.
- ادی بن قوسام، ت: ۲۷۵.
- اذرمان / اردوان (اشکانی): ۲۵۳، ت: ۶۲۱.

- اذکائی، پرویز: ت: ۴۵۹، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۵، ۵۵۲، ۶۰۴، ۶۵۱.
- اریاق / اریق: ۹۷، ت: ۵۲۲.
- اریق / اریکه (ارفخشد)، ت: ۵۲۳، ۵۲۴.
- اریکس / اریکو (هارباگ)، ت: ۵۲۳، ۵۲۴.
- اریخه / اریکشد / اریوخانیس، ت: ۵۴۳، ۵۴۵.
- ارتیازنس، ت: ۴۹۲.
- ارتموخ بن یوزکار (خوارزمشاه) افریقی: ۴۲، ت: ۲۹۰.
- اردشیر بن بابک (ساسانی): ۳۴، ۳۹، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۶، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۸۱، ت: ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۷۸، ۵۹۴، ۶۳۴، ۶۳۷، ۶۶۱.
- اردشیر (طویل البدین) بن اخشمویرش (هخامنشی): ۴۴، ۱۰۰، ۱۲۷، ت: ۵۷۰، ۵۷۵، ۵۷۶، ۶۲۱.
- اردشیر الثاني (ممنون) بن دارا (هخامنشی): ۱۲۷، ت: ۵۳۳، ۵۷۰.
- اردشیر (الثالث) اوخوس (هخامنشی): ۱۲۷، ت: ۵۷۰.
- اردشیر بن شاپور بن یزدجرد (الانیم) ساسانی: ۱۳۸، ۱۴۵.
- اردشیر (دوم) بن شاپور (ساسانی)، ت: ۵۷۸، ۶۳۲.
- اردشیر بن هرمز (ساسانی): ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳.
- اردشیر بن شپرویه (ساسانی): ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶.
- اردوان الاشکانی: ۱۲۹ (بن نرسی)، ۱۳۰ - ۱۳۱ (ملاشان)، ۱۳۲ (الاصغر)، ۱۳۳.
- اردوان / اردبان (اندم) اشکانی (چهارم): ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ت: ۵۷۶، ۶۲۱.
- اردیونیو (اسرهدون)، ت: ۵۴۷.
- اوزوره / خروزه: ۱۱۵.
- ارسی بن اخوس (هخامنشی): ۱۲۷، ت: ۵۷۰.
- ارسطوطالین (الفلسوف): ۲۲، ۱۰۵، ۲۱۱.
- ۷۷۴، ۲۹۷، ت: ۵۱۸، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۳۰، ۶۹۴ - ۶۹۸، ۷۱۰.
- ارسق / ارسبخ: ۱۰۱.
- ارستیسوس (الراهب): ۳۷۰.
- اوشام / ارسمس (هخامنشی): ۱۰۱.
- اوش / اوشق (ارنسک) بن اشک / اش (الجبار) اشکانی: ۱۰۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳.
- ارشمیدس، ت: ۶۱۰، ۶۱۷.
- ارطخشست الاول (هخامنشی): ۲۴۵، ۱۰۰.
- ارطخشست ذوالذنبیر (هخامنشی): ۱۰۰، ۱۲۷.
- ارطخشست اونوخ (هخامنشی): ۱۰۰، ۱۲۷.
- ارطخشست اکوس (اخوس): ۱۰۰، ۱۲۷.
- ارغو / ارغو بن فالخ: ۸۳، ۹۷، ت: ۵۳۴، ۵۳۵.
- ازفا، ت: ۵۳۶، ۵۳۷.
- ارفخشاط: ۹۸، ت: ۵۴۲.
- ارفخشد / ارفخشد: ۹۸، ت: ۴۷۶، ۵۴۲، ۵۴۵.
- ارفخشد بن سام: ۸۳، ت: ۴۷۵.
- ارقادس بن یدوس: ۱۰۹، ۱۱۲.
- ارقبیل (فرگل اوشزیب)، ت: ۵۴۷.
- ارمانوس (الشهید): ۳۶۲.
- ارماتیل (مصفاان): ۲۸۲.
- ارماتیرس: ۹۴.
- ارمیا (النبی): ۲۴۴، ۳۶۸، ۳۷۳، ت: ۶۲۴، ۷۰۰ - ۷۰۲.
- ارتاینراس: ۱۰۲.
- اریاط بن صحم (حیثی): ۱۵۲.
- اریسطاس، ت: ۴۷۳.
- اریغیل: ۹۹.
- اریقینو (سارگون): ۹۹، ت: ۵۴۷.

- اریک دان ایلو: ت: ۵۳۵.
 اریلوس: ۹۴.
 ارینة (اغسطه): ۱۱۳.
 اریوس (صاحب المذهب): ۳۶۳، ۳۶۶.
 اریوس: ۹۴.
 الازد بن الغوث (مزانی): ۱۵۳.
 ازکاجوار (خوارزمشاه) افریقی: ۲۲، ت: ۲۹۰.
 ۵۷۲
 اسارانئو: ۱۰۲.
 اساروس: ۱۰۷.
 اسپسیانوس / اسپسیانوس (= وسپازیان) ملک الروم: ۱۰۶، ۱۴۸، ۲۷۳؛ ت: ۵۸۳.
 استرابون: ت: ۶۳۴.
 استر (Esther) ملکه: ۳۲۷.
 استر (مردوخی): ۱۰۰، ۱۲۷.
 استیریق بن نفوروس: ۱۱۱، ۱۱۳.
 اسحاق (الشهید): ۳۶۲.
 اسحاق بن ابراهیم (نبی): ۲۵، ۲۸، ۴۷، ۸۳، ۹۴، ۱۲۸، ۱۴۹، ۳۴۲؛ ت: ۲۷۴، ۲۷۵، ۵۲۱، ۵۳۱، ۵۸۳.
 اسحاق بن حنین عبادی: ت: ۷۱۰.
 اسحاق بن سوید العدوی: ت: ۵۸۳.
 اسحاق بن یزید (مترجم): ت: ۵۶۱.
 اسخوریس: ۱۰۱.
 الاسدی (قاتل): ۴۳۸.
 اسریدینو: ۹۹.
 اسطانیائس: ۱۰۲.
 اسطانیس (میخ) ایرانی: ت: ۶۳۷.
 اسطرانیقی (الشهید): ۳۷۳.
 اسطیان / اسطینوس (یروسلیمینوس) الملک: ۱۱۳، ۳۶۷.
 اسعد بن عمرو (ناشر بنخم) الحمیری: ۴۷ - ۲۸.
 اسفار بن شیرویه (گیلی): ۴۶، ۴۹۸، ۴۹۹.
 اسفارتوس / اسفرونش / اسفاروس: ۹۵.
 اسقزاروس: ۹۵.
 اسقیدوس: ۹۵.
 اسکجموک (خوارزمشاه) افریقی: ۴۲، ت: ۴۹۰، ۵۷۴.
 الاسکندر بن فیلفوس یونانی (بیشتر مراد مبدأ تاریخ یا «سنه اسکندر است»): ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۹ - ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۴۷، ۸۴، ۹۳، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۷ - ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۶ - ۱۴۸، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۷۶، ۱۷۹ - ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۰ - ۲۳۲، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱ - ۲۵۳، ۲۶۰، ۲۷۴، ۲۸۱، ۳۳۵، ۳۵۷، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۸، ۴۰۳، ۴۱۲، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۳۹، ۴۴۵، ۴۴۶؛ ت: ۴۶۸، ۴۷۶، ۴۸۰، ۴۸۹، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۷۰ - ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۱ - ۵۹۴، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۲۰، ۶۳۲ - ۶۳۶، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۳۹.
 اسکندر (چهارم) آگوس: ت: ۵۹۳.
 اسکندر بن برکه: ت: ۵۰۰.
 اسکندروس بن بسل: ۱۱۳.
 اسکندر فیروس (ملکه): ۹۶.
 الاسکندروس (الثانی) بن فیلفوس: ۱۰۴.
 اسکندر بن قابوس زیاری: ت: ۶۲۹.
 اسکندروس بن ماما: ۱۰۷.
 اسکندر ملطی: ت: ۵۲۸.
 اسماعیل بن ابراهیم (نبی): ۲۵، ۴۰، ۴۶، ۵۷، ۹۴، ۱۴۹، ۴۲۸.
 اسماعیل بن نشیا (یهودی): ت: ۷۰۱.
 اسماعیل (یکم) بن احمد (سامانی): ۴۶، ت: ۴۹۱، ۵۰۰.

- استدس: ۹۵.
 الاسود بن المنذر (لحمي): ۱۵۶.
 الاسود بن يعفر (شاعر): ۳۴۲.
 اش (الجبار) بن سياوش: ۱۲۸.
 اشهرنگر، ا. ت: ۲۶۸، ۵۱۷، ۷۳۳.
 اشپولر، برتولد: ت: ۵۶۶.
 اشپنگل - فردريك - ت: ۲۹۲، ۲۹۳، ۵۰۰، ۶۵۵.
 اشتارک، ه: ت: ۷۰۱.
 اشغايشتايدز، موريس: ت: ۶۲۶.
 اشترن، ا. ت: ۵۰۸، ۵۰۹.
 اشتگمان، و: ت: ۶۲۷.
 اشياء (النبي): ۳۷۰، ۳۷۳.
 اشک بن الشکان: ۱۲۸، ۱۲۹: ت: ۵۷۲، ۵۷۴.
 اشک بن بلاش: ۱۳۰.
 اشک بن دارا: ۱۳۱، ۱۳۳.
 اشک بن نرسب: ۱۲۰.
 اشعوم (سمير): ۹۴: ت: ۵۳۲، ۵۳۳.
 اشمونى (سولومونى) سوبانى: ۳۹۹، ۴۰۴: ت: ۷۲۳، ۷۲۰.
 اشمويل (النبي): ۸۵، ۳۴۸، ۳۴۹: ت: ۷۰۳.
 اشמיד (طابع): ت: ۷۲۷.
 اسطفانوس: ۱۱۲، ۳۶۳، ۴۰۳، ۴۰۴.
 اسفهانى، ابو الفرج: ت: ۵۸۱.
 الاصفيدي رستم بن شيروين (طبرى): ۴۶: ت: ۴۹۹، ۶۲۸.
 الاسفهدى مرزبان بن رستم (شروينى): ۲۲۷، ۲۵۴: ت: ۴۶۱، ۴۹۹، ۶۲۸، ۶۲۹، ۷۳۶.
 اصمعي، عبدالملك باهلي: ت: ۴۶۸، ۵۵۹.
 اطركس (دوالقرنين): ۴۷.
 اعزازالدولة المرزبان بن بختيار: ۱۷۲.
 اعظمى سنگسرى، چراغعلى: ت: ۲۸۴، ۵۶۶، ۵۶۷، ۶۲۹، ۶۵۳.
 اعاديمن: ۲۴۲، ۴۰۸.
 اغريغورس (صاحب المعجزة): ۳۶۲.
 اغريغوريوس (اسقف) ارمينية: ۳۷۴.
 اغريغورس (اسقف) النوسى: ۳۶۱.
 اغسطس / اغوستوس (قيصر / مبدأ تاريخ): ۳۵، ۵۷، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۳۲: ت: ۴۸۲، ۵۸۸، ۵۹۴.
 اغسططه (ايرنه): ۱۱۱.
 اغناطيوس (الطريق): ۳۶۲.
 افراسياب بن پشنك: ۱۲۰، ۱۲۲، ۲۶۸، ۲۷۰ - ۳۷۲: ت: ۵۸۲، ۶۵۸.
 افراطانوس: ۹۶.
 افراطوس: ۹۶.
 افرايم سوزى: ت: ۶۳۹، ۶۴۰.
 افرايم (يهود): ۸۵.
 افرواك - فواواک.
 افروود / فيروزده: ت: ۵۷۲.
 افريدون - فيدون.
 افريطاوس: ۹۶.
 افريح (شاهيه) - آفريح.
 افريقس بن ابرهة (اليمنى): ۱۵۰.
 افريم (المعلم): ۳۶۵.
 افسيلطيوس (۱ و ۲): ۹۹.
 افشار، اميرج: ت: ۷۰۷.
 افشار شيرازى، احمد: ت: ۶۲۱.
 افغور شاه ابن بلاش (اشكانى): ۱۲۸، ۱۳۲.
 افلاطون: ۴۴۴: ت: ۵۲۳، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۶، ۷۲۷.
 افقانيوس (رئيس الاساقفة): ۳۷۰.
 اقبال اشكاني، عباس: ت: ۷۳۷.
 اقراغاناس: ۹۷.
 اقراقرس: ۹۷.
 الاقون بن ابي ملك (پمنى): ۱۵۱.
 افلاميس: ت: ۶۵۹.

- افلیدس، ت: ۶۰۲، ۶۱۰، ۶۱۷.
اکبر شاه هندی، ت: ۷۳۲.
اکرونی، ت: ۷۱۵، ۷۱۸.
آلفادوس: ۹۵.
الب ارسلان، ابومنصور البالی: ت: ۵۸۵.
الفاریک، ف: ت: ۶۵۸.
الفزینیک، ت: ۵۲۸.
الکساندر (جامع الاطراف)، ت: ۵۹۱.
الگود، سیریل: ت: ۵۱۹.
الوخ بیگ گورکانی، ت: ۶۱۰، ۷۳۲.
الباده، میرچا: ت: ۶۷۰.
الیاس / الیوس (النسی): ۲۲۷، ت: ۶۲۳.
الیاس (ابلیاس) نقیبی، ت: ۴۷۲، ۵۴۶.
الیس (النسی): ۳۷۳.
الیعازر بن فروح: ۶۷.
الیوت (انگلیسی)، ت: ۵۰۵.
الیوس (الحکیم): ۲۲۷، ۲۴۸.
الیون (لاوی) بن بسل: ۱۱۳.
امانیس: ۱۰۲.
ادم ابو عبدالله جعفر الصادق (ع): ۷۳، ۷۵، ۷۶.
۲۳۸، ت: ۵۱۹، ۶۱۷.
امام حسن عسکری (ع)، ت: ۶۲۸.
امام حسن بن علی (مجتبی): ۱۶۰، ۱۶۷، ۲۲۷.
ت: ۶۷۵.
امام ابو عبدالله حسین بن علی (ع): ۱۶۰، ۱۶۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲ - ۴۲۷، ت: ۶۶۵، ۷۳۱.
امام زین العابدین علی السجاده (ع)، ت: ۶۶۲.
امانیفوناس: ۱۰۱.
امانیراس: ۱۰۲.
ام ایمن: ۱۵۸.
امراس (الحیثی): ۱۰۲.
امرطیوس: ۱۰۳.
امرئ القیس بن نعلبه (البطریق): ۱۵۳.
امرئ القیس بن عمرو النخعی: ۲۷، ۱۵۶.
امرئ القیس (الشاعر): ۹۷، ۱۵۷.
ام سمنه بنت ابی امیه: ۱۶۰.
ام کلثوم: ۱۶۰، ۱۶۱.
اموصیابن یواش: ۸۶.
امون بن منشا: ۸۶.
اسونطوس: ۹۵.
امونیوس: ۲۲۸.
امیه بن خلف: ۱۵۹.
امیه بن عوف (قلمس)، ت: ۲۶۸.
امیروس / هومر (شاعر): ۹۷، ت: ۲۷۶.
امیم بن لاوذ: ۳۰، ت: ۴۷۶.
الامین (محمد بن هارون) عباسی: ۱۶۹.
الانباری، یحیی بن علی الکاتب النصرانی: ۳۱۱، ۳۳۵.
انبروس، ت: ۵۳۶، ۵۳۸.
اندریوس (السلج، الشهدی): ۳۶۲.
انزایی نزاد، رضا: ت: ۵۵۹.
انسطاس (اطایموس): ۱۱۰.
انسطاسیا (الشهدیة): ۳۶۱.
انسطاسیوس: ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۵۳.
انطلیس: ۱۱۲.
انطلیس: ۳۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۳۲، ت: ۵۸۸.
انطونیوس (رئیس الرهبانہ): ۳۶۴.
انطونیوس (الشهدی): ۳۶۳.
انطونیوس (قرنوس): ۱۰۷.
انطونیوس (الوحید): ۱۰۷.
انطیباخوس اقیفینس: ۱۰۵، ت: ۷۰۴.
انطیباخوس (پنجم) اوپاتور سلوکی: ۱۰۴، ت: ۷۰۳.
انطیو عوس (احشطلینوس) الیونانی: ۳۲۵، ت: ۷۰۳.
انکنساریا پارسه، ت: ۵۶۹.

- انکيدو، ت: ۶۶۷، ۶۷۲.
 انگلس، فريدریک: ت: ۶۶۷.
 انوش بن شيش: ۸۲، ۲۲۵، ۲۰۸؛ ت: ۲۷۵.
 انوشجان (ايراني) يمني: ۱۵۲.
 انوشروان بن قباد (ساساني) ← خسرو انوشروان.
 اوانيس داراني: ت: ۶۳۹.
 اوبنهايم، لئو: ت: ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۷.
 اونيبيوس (الراهب): ۳۶۴.
 اوچ اوک، بحريه: ت: ۶۲۲.
 اوخرس: ۱۰۳.
 اودکس / اودوکس (کيندوسي): ۳۰۵ - ۳۲۰، ت: ۶۸۸، ۶۹۶.
 اودلاين، او: ت: ۵۲۸.
 اودياسوس، ت: ۶۹۶.
 اوربيلينوس: ۱۰۸.
 اورينگر، اس: ت: ۷۱۳.
 اوس بن قلام العمليقي: ۱۵۶.
 اوسطانيوس (الشهيد): ۳۷۲.
 اوبس (اوبيوس) قصري: ۳۷۸، ۳۸۸؛ ت: ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۵، ۶۳۴، ۷۱۷، ۷۱۸.
 اوشهنج (هوشنگ) بيشدادی: ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۸۲.
 اوشينکنوس، ت: ۵۲۸.
 اوطيخيس (الاسقف): ۳۶۷.
 اوفانيواس: ۱۰۲.
 اوفراندير / اوفرانديرا (انسوردين شوم): ۹۹، ت: ۵۲۷.
 اوفيلاس: ۹۶.
 اوفيميا (الشهيد): ۳۷۴.
 اوقطيم (اوکسون): ۳۰۵ - ۳۲۰، ت: ۶۸۸.
 اولاد بن بختنصر: ۱۲۶.
 اولرهاوزن (آلماني)، ت: ۵۷۱.
 اولمان، مانفرد: ت: ۵۱۹.
 اولمردوخ: ۱۰۰.
 اوللمان، م: ت: ۵۲۳.
 اوبطوبوس (الشهيد): ۳۷۴.
 اهرمن: ۱۱۴ - ۱۱۵.
 الاهوازي، ابوالحسن احمد بن الحسين الكاتب: ۳۵۹، ۳۶۴؛ ت: ۷۰۸، ۷۰۹.
 اياس بن قبيصة الطائي: ۱۵۷.
 ايبی سون، ت: ۵۳۸.
 الايرانشهری، ابوالعباس محمد بن محمد نيشابوري: ۲۷۳، ۲۷۷؛ ت: ۶۵۹ - ۶۶۱.
 ايرج بن اريدون: ۱۱۹، ت: ۴۸۹، ۴۹۵، ۵۸۳، ۶۷۰.
 ايزيدور خراکسي، ت: ۵۷۳.
 ايشوع / Jesus (الرب) الناصري: ۲۵۵، ۳۶۷.
 ايشوع داد (شارح)، ت: ۷۱۳.
 ايشوع داد مروی، ت: ۷۱۲.
 ايلماز بن ايليهود، ت: ۴۷۵.
 ايلماذر بن يوريم، ت: ۲۷۵.
 ايلمودام بن غير، ت: ۲۷۵.
 ايلوعبو / ايلوليو (اولولابو): ۹۹، ت: ۵۱۷.
 ايليا بن موسه، ت: ۵۱۱.
 ايلون (يهودي): ۸۵.
 ايليا (الياس) المتنيبات: ۳۷۲، ۳۷۳.
 ايليا (جائلقن) خراسان: ۳۶۷.
 ايليشع (الزابت): ۳۶۸.
 ايلياقيم بن ايهود، ت: ۴۷۵.
 ايلياقيم بن منيا، ت: ۴۷۵.
 ايليهود بن ياكين، ت: ۴۷۵.
 اينانوس (راهب) مصري، ت: ۵۱۱.
 ايندرا (هندي)، ت: ۶۶۸، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۳.
 اينون (يهودي)، ت: ۷۰۵.

- ایوب النبی: ۳۶۸، ۴۲۱.
 ایولیوس (کلئوپاتر): ۱۰۵.
 ایولد (Yold) النبی: ۳۵۰.
 الایهم بن جله (بن ابی شمر) النسانی: ۱۵۵.
 الایهم بن الحارث (غسانی): ۱۵۲.
 ایهود بن کرا (افرایمی): ۸۵.
 پ
 بابا (پیامبر) حرانی: ۴۰۸، ۴۲۲، ۷۲۷.
 بابک شاه‌بن ساسان (هزاربد): ۱۳۶، ۵۷۸.
 البابی (داری): ۲۷۹، ۶۷۵.
 باذان بن ساسان (الجرون) بن بلاش بن جاماسب
 بن فیروز (ساسانی): ۱۵۳.
 باراق (یهودی): ۸۵.
 بارنولد، ولادیسیر: ۵۵۵، ۵۸۰.
 بارنولوسی، ت: ۷۰۰.
 بارخیاه / برخیا، ابراهام: ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۶.
 باروخ (نبی) یهودی - بوروخ.
 باسیلیوس (مسیحی): ۳۶۳.
 بالانارس: ۹۵.
 بالتازار / بلطشصر: ۵۴۸.
 بالوس (بیلوس): ۹۲، ۵۴۷.
 باومشتارک، آ: ۶۳۹.
 باوین بن شاهپور... (طبری): ۴۶.
 بابدز، ج: ۶۲۷.
 بایوس، ت: ۵۳۶، ۵۳۸.
 البثانی، ابو عبدالله محمد بن جابر الفصایی: ۲۳۳،
 ۴۲۳، ۴۵۳، ۴۶۲، ۵۲۸، ۵۹۰، ۵۲۹.
 ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۲۹.
 البحتری (شاعر): ۳۹، ۴۸۵.
 بحیر الراحب: ۱۵۸.
 بخاری (- امام)، ت: ۴۶۵، ۵۱۹، ۵۷۱.
 بحث نرسی / بخترشه (بختنفر): ۳۳، ۴۷۸.
 - ۷۱۴، ۷۱۳، ۸۰۰.
 بخت بن ویو (گجو)، ت: ۴۸۰.
 بختنصر / بخت النصر / بوخدا ناصر (بیشتر به
 عنوان «مبدأ تاریخ»): ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۳،
 ۴۲، ۸۶، ۹۸، ۹۹، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷،
 ۱۵۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۳۰، ۲۴۵، ۳۲۲، ۳۲۳،
 ۳۴۵، ۳۵۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۱۳،
 ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۹۲، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۸۸، ۵۹۰ -
 ۵۹۲، ۶۲۱، ۷۱۳.
 بخت النصر بن رهام، ت: ۴۸۰.
 البید (- بودا): ۲۵۲.
 بدیع الزمان همدانی: ۷۳۵.
 براندون، اس. اف: ۶۶۸.
 بریارا (الشهید): ۳۶۲.
 برخمش (برهما): ۲۲۸.
 برویسان، ت: ۶۳۹.
 بوسفا (برشیا): ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۲، ۷۲۰،
 ۷۲۳.
 برشیا (القس) المروزی: ۳۷۱، (برشیا / برشبابا)،
 ت: ۷۲۰، ۷۲۱.
 البرقمی، علی بن محمد البصری (صاحب
 الزیج): ۱۷۰، ۴۲۶، ۷۲۲.
 برفی، ابو جعفر احمد بن محمد قمی، ت: ۶۵۸.
 برکسیاله (بورخشایپیه) بن شارشفرن
 (خوارزمشاه) اثریقی: ۴۲، ۴۹۱.
 برلنام، ت: ۵۸۵.
 برمک... (سرودمان)، ت: ۴۸۲.
 البرمکی، محمد بن الجهم (حکیم): ۱۱۴، ت:
 ۴۹۷، ۵۵۹.
 بروسوس (کاهن) بابلی، ت: ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۸،
 ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۹۱.
 بروقیوس (الشهید): ۳۷۲.
 بروکلمان، کارل: ۵۸۲، ۵۹۰، ۶۱۰، ۷۱۷،
 برونس (ریاضی دان)، ت: ۷۴۳.

- برهسگوتیا (منجم) هندی، ت: ۲۶۶ - ۲۶۷.
- برینکمن، آ: ت: ۵۲۵، ۵۲۶.
- بزرگمهر (بوزرجمهر) بختگان (وزیر)، ت: ۴۸۲، ۲۹۵، ۶۳۶.
- بزنبرگر، آ: ت: ۶۵۵.
- بزنط ابن توفیل: ۴۷.
- مزیت فیروزانه (آل منجم)، ت: ۴۸۵.
- باسیری: ۲۲۶.
- بوس، ت: ۴۹۲.
- بیل الصقلی: ۱۱۱، ۱۱۳.
- شتاسف (گشتاسب) و پشتاسب.
- بشری و ابو عون ابواهم بن محمد بن احمد ابن ابی النجم.
- بطرس (رسول) شمعون العارف: ۳۷۱، ۲۰۳، ۴۰۲.
- بطرس (اسقف) الاسکندریه: ۳۶۲، ۴۶۲.
- (البطریق).
- بطلمیوس ایتینیس: ۱۰۵.
- بطلمیوس اورغبطس (الاول) ۱۰۴، ۱۰۵.
- (الثانی).
- بطلمیوس دیونیوس: ۱۰۵.
- بطلمیوس (سنوس) بن نوغوس (الارنب المنطق): ۱۰۲.
- بطلمیوس (سوطر) الحدیدی: ۱۰۵.
- بطلمیوس (دوم) فیلادلفی: ۲۶، ۱۰۴، ۳۴۵، ت: ۷۰۳.
- بطلمیوس فیلهطور: ۱۰۴، ۱۰۵.
- بطلمیوس (منجم) قلوذی: ۱۳، ۳۱، ۳۳ - ۳۵، ۱۰۷، ۱۹۱، ۲۵۲، ۳۰۴، ۳۰۶ - ۳۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۳۸، ۴۴۱، ت: ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۷۸.
- ۴۸۲، ۵۰۲، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۴۶.
- ۵۴۸، ۵۶۷، ۵۸۲، ۵۹۰ - ۵۹۳، ۶۰۳، ۶۰۲.
- ۶۱۲، ۶۳۸، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۱، ۷۱۱، ۷۳۴.
- بطلیانوس (مصر): ۱۰۱، ۱۲۷.
- البغدادی، الفرج بن صالح (راوی): ۳۹۲.
- بغذه (بغذات) بن افریح (خوارزمشاه): ۴۲، ت: ۲۹۰.
- بغراخان (شهاب الدوله) ابوموسی هارون بن سلیمان کاشغری، ت: ۵۸۵.
- بغوطیوس (الشهید): ۳۷۲.
- بقراط الحکیم: ۴۳۳.
- بکتوزون (ابوالفراس)، ت: ۵۸۵.
- بک، ادموند: ت: ۶۳۹.
- بکوس (شہید): ۳۶۱.
- بلاخوس: ۹۵.
- بلاذری، ابوالعباس: ت: ۵۸۲، ۶۴۴.
- بلاسوس (الشہید): ۳۶۵، ت: ۷۱۱.
- بلاش (یکم) الاشکانی: ۱۳۱، ۱۳۲، ت: ۶۳۳.
- بلاش بن سائور (اشکانی): ۱۲۸، ۱۳۱.
- بلاش بن فیروز (اشکانی): ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۷.
- ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ت: ۵۷۲، ۵۷۹.
- بلامس (سبعینی): ۲۹، ت: ۶۵۸ - ۶۵۹.
- بلاوس: ۹۵.
- بلخی، ابوالقاسم کعی (معتزلی)، ت: ۴۸۶.
- بلطشاصر / بلطشعر / بلطشاور (سالتازار) بن اولاد (آشوری): ۱۰۰، ۱۲۶، ت: ۵۴۸.
- بامعی، ابوعنی: ت: ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۷۶، ۶۳۳.
- بلقیس بنت هذال: ۴۷، ۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱.
- بل هزان - بل اصور، ت: ۵۳۰.
- بلیناس (المطلمس) رومی: ۱۰۶، ت: ۶۲۷.
- بندارید، لازاروس: ۵۱۲، ۵۱۶، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۱.
- بنفی، ت: ۵۰۸.
- بنوس / بیل بیس (بل ایینی)، ت: ۵۴۷.
- بنوموسی بن شاکر (احمد / محمد بن موسی): ۶۰، ۱۹۱، ۳۶۰، ت: ۵۱۰، ۵۹۹، ۶۰۲، ۷۰۹ - ۷۱۰.

- بنیامین (سبط) یهود: ۸۲، ۸۷، ۲۵۹.
 بنیامین نه‌اوندی (یهودی): ت: ۵۱۷.
 بو، منصور: ت: ۶۳۹.
 بوخیدینصر / بختنصر (نیوکدزسر): ت: ۵۴۷.
 بوداسف: ۱۱۸، ۲۲۳، ۲۴۵، ۲۶۲: ت: ۶۲۲، ۷۲۶.
 بودشاز، ت: ح: ت: ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۵.
 بوران بنت ابیرویز (کسری): ۱۳۸، ۱۶۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶: ت: ۵۷۹.
 بورگس، ای: ت: ۶۸۶.
 بوروبخ (Baruch) بن نریون (بنی): ۳۴۲: ت: ۷۰۲، ۷۰۳.
 بوزانکت: ت: ۵۴۸.
 البوزجانی، ابوالوفاء محمد بن محمد (ریاضی): ۳۱: ت: ۲۷۸، ۶۰۴، ۶۱۰.
 بوزکار (خوارزمشاه) افریقی: ۴۲: ت: ۴۹۰.
 بوستانی، فؤاد افرام: ت: ۷۰۸.
 بوغز بن شلمون: ت: ۴۷۲، ۴۷۵.
 بولس (من بل) حواری: ۱۰۶، ۳۵۸، ۳۷۱، ۳۷۲ (الشهید)، ۴۰۳، ۴۰۴.
 بولقارفوس (اسقف) الشهید: ۳۶۵.
 بولیک، الکسی: ت: ۶۳۹.
 بويس، ماری: ت: ۶۴۱.
 بولک، آ: ت: ۶۸۹.
 بوته، آمی: ت: ۷۰۸.
 بویه ابن فناخسرو (دیلمی): ۴۵.
 بهاء الدولة / ضياء الملة ابونصر خزّه فیروز بن فناخه: ۱۷۲.
 بهاره، منک الشعراء: ت: ۵۵۵، ۵۶۰، ۶۵۰، ۶۷۹.
 بهار، مهرداد: ت: ۴۷۱.
 بهافرید بن اشکانان: ۱۳۱.
 بهافرید بن ماه فروردین (سیراوندی): ۲۵۷، ۲۶۲: ت: ۶۴۵.
 بهرام بن اردشیر (ساسانی): ۱۳۸.
 بهرام بن بهرام (۲ و ۳) ساسانی: ۱۳۷، ۱۳۹.
 ۱۲۲، ۱۲۵: ت: ۵۷۸.
 بهرام جشنش بن مزدشید (ساسانی): ۱۳۸.
 بهرام بن سابور (اشکانی): ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳.
 بهرام بن سابور (۱ و ۴) ساسانی: ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵: ت: ۵۷۸، ۶۲۲.
 بهرام سکان شاه: ۱۴۱.
 بهرام شویین: ۴۶، ۱۱۰، ۱۴۶.
 بهرام بن الصحاک (دیلمی): ۴۵.
 بهرام بن مردانشاه (موبد) فارسی: ۱۱۴: ت: ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۶۰.
 بهرام بن مهران الاصبهانی: ۱۱۴: ت: ۴۹۷، ۵۶۰ - ۵۶۱، ۵۶۰.
 بهرام بن هرمز (اشکانی): ۱۲۹، ۱۳۳.
 بهرام بن هرمز (ساسانی): ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۲۵۳، ۲۵۴.
 بهرام الهروی المجوسی: ۱۱۴: ت: ۴۹۷، ۵۶۱.
 بهرام (۵) جور / گور بن یزدجرد (ساسانی): ۴۵، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵: ت: ۴۹۷، ۵۰۰، ۵۷۵، ۵۷۹.
 بهمن بن اسفندیار: ۴۶، ۱۲۱، ۱۳۶: ت: ۵۷۵، ۵۷۶.
 بهمنیار، احمد: ت: ۵۱۷.
 بیرشک، احمد: ت: ۴۶۸، ۶۲۲.
 بیرونی، ابوریحان: ۴۲۰، ۴۲۵، ۴۳۳ - ۴۴۴، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۵۸: ت: ۴۶۱، ۴۷۱، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۲، ۴۸۸ - ۴۹۳، ۵۰۵، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۱۷، ۵۲۹، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۵، ۵۴۹، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۵، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۶، ۵۸۷، ۵۹۱، ۵۹۳، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۱۷، ۶۲۸، ۶۳۲، ۶۴۱، ۶۲۳، ۶۵۹، ۶۶۱، ۶۷۷، ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۹۲ - ۶۹۷، ۷۰۸، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۵ - ۷۳۸.

- بیژن (بن گیو) الاشکانی: ۱۲۲، ت: ۲۹۵.
 بیضاوی (مفسر)، ت: ۴۶۴، ۲۷۳.
 بیل بیس: ۹۹.
 بیل، هارولد: ت: ۵۲۲، ۶۳۳.
 بیوار (باستانشناس)، ت: ۵۸۲.
 بیوداسب (ضحاك) بن ارونداسب: ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۸ - ۲۸۲، ت: ۶۷۶.
 بیهفی، ظهیر الدین: ت: ۵۲۶.
 پ
 پانودوروس (مصری)، ت: ۲۷۴.
 پاول، ت: ۷۱۴.
 پرمایون، ت: ۶۶۹.
 پروکاس (برفلس) دهی، ت: ۶۳۰.
 پشتون بن گشتاسب، ت: ۶۳۶.
 پلوتارک رومی، ت: ۴۹۳.
 پلینی (موزج) رومی، ت: ۴۲۵، ۶۲۷، ۶۳۴.
 پرداورد، ابراهیم، ت: ۵۳۳، ۶۵۵، ۷۱۳.
 پردو (= فولی / فونوس): ۱۲۲، ت: ۵۶۸.
 پردوجیستا (دختر زردشت)، ت: ۶۳۵.
 پروگاو (= الفیان / فریدون)، ت: ۶۶۶، ۶۶۹.
 پوزانیاس، ت: ۶۳۴.
 پوشر، هانری شارل: پ: ۶۲۰، ۶۲۱.
 پیروز / فیروز بن یزدگرد بن بهرام گور (ساسانی):
 ت: ۵۷۹، ۵۸۱.
 پینس، اس: ت: ۲۷۲.
 پینگری، دیوید: ت: ۲۷۷.
 ت
 تارح بن ناحور: ۸۳، ت: ۴۷۵، ۵۳۰.
 تاردیو، میشل: ت: ۶۴۰.
 تاز (ابو العرب): ۱۱۹.
 تبع اسعد بن منکیب: ۱۵۱، ۱۵۷، ت: ۴۶۸.
 تبع (الاکبر) بن الاقرن (یسی): ۱۵۱.
 تبع (الاصغر) بن حسان (یسی): ۱۵۱.
 تبع بن حسان (یسی): ۱۵۷.
 ترک بن زینب: ۱۲۰.
 ترمز (حیای): ۹۷، ۱۲۵.
 تربنه آپتیه / ثراتشونه (فریدون)، ت: ۶۶۹.
 تربگلندی، ج: ت: ۵۱۷.
 تغلات فلاصر // تیگلالت پراسر (سوم) آشوری:
 ۱۲۵، ت: ۵۳۰، ۵۳۷، ۵۶۷، ۵۶۸.
 التفیسری، یحیوب بن موسی الیهودی: ۳۲۲، ۳۴۳.
 تفضلی، احمد: ت: ۶۲۴، ۶۷۹.
 تفسر زاده، سید حسن: ت: ۴۶۷، ۴۹۶، ۵۰۵، ۵۲۰، ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۱ - ۵۷۵، ۵۷۸، ۵۹۲، ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۴۱، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۵، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۸۱، ۶۸۳، ۶۸۷، ۷۱۵، ۷۲۴.
 تلمبا ← بطلمیوس (۲) فیلاذلفی: ۷۰۳.
 تمیمی، ابو الحسن علی بن رباد (مترجم): ت: ۴۶۳، ۴۶۴.
 تنسر (هیرید)، ت: ۶۳۴، ۶۳۵.
 تور (= طوج بن افریدون): ت: ۶۷۰.
 توزون (امیر) ترکی: ۸۹، ت: ۵۲۵.
 توژ (= طوج) التركي: ۱۲۰.
 توکولتی - اپیل - اشوه (= تغلات فلاصر)، ت: ۵۶۸.
 توکولتی نینورتا (= نمروذ)، ت: ۵۳۱، ۵۳۹ - ۵۴۰.
 تولع بن فوأة (افرایمی): ۸۵.
 توما (السلج): ۳۷۲.
 توماسک گرانسی، ت: ۵۶۵.
 تهنوی، ت: ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۵.
 تهماسب بن اشک: ۱۲۰.
 تیاذریوس (اسقف) الیونانی: ۲۰۳.
 تینوس (قیصر) ← ططوس.

- نیسپاک، ت: ۶۷۰.
 تیقل (الشهید): ۳۷۴.
 تودور مارکونای، ت: ۶۲۰.
 تون اسکندرانی ← تاون.
 ت
 ثابت بن سنان بن ثابت حراتی: ۸۹، ت: ۵۱۰، ۷۲۹.
 ثابت بن قوه (صابی) حرانی: ۶۰، ۳۰۴، ۳۲۶.
 ۱۳۳۷، ت: ۵۱۰، ۵۲۲، ۶۸۸، ۷۲۹.
 تاقربوس: ۹۷.
 تالس ملطی: ۳۳، ۳۴.
 تادرسیوس / تودوسیوس (یزانسی): ۱۰۹، ۱۱۰.
 تادرسیوس (الراهب): ۳۶۲.
 تاون (تئون) الاسکندرانسی: ۱۴، ۱۵، ۳۴، ت: ۴۶۷، ۴۸۲، ۶۱۲.
 ثعالی، ابومعمر، ت: ۶۶۲.
 ثعلبه بن عمرو (غسانی): ۱۵۳.
 ثنبوس: ۹۶.
 ثونابن (الشهید): ۳۷۲.
 ثوفیل بن میخائیل: ۱۱۳.
 ثونوقلفریاس: ۹۷.
 ثیدوس / ثدوس: ۱۱۲، ۱۱۳، ۳۶۷.
 ثیدوس بن ارقادس (الملک): ۱۱۲، ۳۶۷.
 ج
 الجاحظ، ابوعثمان بصری: ۱۲۹، ۲۸۳، ت: ۵۶۰، ۵۶۶، ۶۷۷.
 جالوس ← غالوس.
 جالیوس (حکیم): ۱۰۷، ۲۸۰، ۲۹۷، ۳۰۴.
 ۳۶۹، ت: ۵۱۸، ۶۹۷.
 جاماسب (حکیم) وزیر گشتاسب: ۲۴۹، ۲۶۰.
 ۲۸۱، ت: ۶۳۵ - ۶۳۷.
 جاماسب بن فیروز (سامانی): ۱۲۷، ۱۲۳.
 جان اسپانی، ت: ۵۹۶.
 جانوس ← غائبوس.
 جبرئیل (ملک): ۲۷۰، ۳۶۵، ۳۷۱، ۴۲۷.
 جبرئیل بن نوح النصرانی: ۲۵۴، ت: ۶۲۲.
 جبلة بن الایهم (ابن ماریه) الغسانی: ۱۵۵.
 جبلة بن الحارث (غسانی): ۱۰۹، ۱۵۴.
 جمحیا بن عتیک اللخمی: ۱۵۶.
 جدلیا / گدلیاه (گودلیاس) بن اخیفام (یهودی): ۳۴۳، ت: ۷۰۰ - ۷۰۱.
 جذعون بن عفرا (پواش): ۸۵.
 جذیمة (الایرش) بن مالک بن فهم (الازدی) اللخمی: ۱۵۶.
 جوادکومونی، ت: ۵۹۶.
 جرجیس / مارچوردیس (الشهید): ۳۶۷.
 جریر بن عبدالله (بجلی): ۱۶۳، ۱۶۶.
 جریزخطنی (شاعر) تبسی، ت: ۵۸۳، ۷۳۸.
 جشنشبنده / جشنشبنده (ساسانی): ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۶.
 حفری، آرتور، ت: ۴۷۴، ۵۲۹، ۶۲۳، ۶۴۲، ۷۰۸، ۷۲۴.
 حفنة بن عمرو (المزانی): ۱۵۳.
 حفنة بن المنذر (غسانی): ۱۵۴.
 حکسن، ویلیام، ت: ۶۲۲، ۶۲۵، ۶۳۵، ۶۴۰.
 جم بن ویجهان (جمشید) الملک: ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۲۶۶ - ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹.
 ۲۸۵، ۲۹۱، ت: ۲۹۵، ۴۹۵، ۵۲۳، ۶۵۳، ۶۷۸.
 جمینوس، ت: ۶۸۸، ۶۸۹.
 الجوبری (مؤلف)، ت: ۴۷۲.
 جودرز (گودرز) الاشکانی: ۱۳۱، ۱۳۲.
 جودرز بن ویجن (اشکانی): ۱۳۰.
 جودرز بن سابور بن افرور شاه اشکانی: ۳۷۳، ۷۱۳، ۷۱۹، ت: ۷۱۳.
 جوردیانوس ← غوردیانوس.

جهرزاد (حمای): ١٢١، ١٢٣، ١٢٤.

جیلانیوس (الشهید): ٣٤٢.

الجیهانی - ابو عبدالله محمد بن احمد (وزیر): ٢٨٣.

٣٢٨، ٣٣٤، ٣٥٢، ٣٩٣؛ ت: ٦٧٧ - ٦٧٨.

٦٩٨.

جیهانی، ابو عبدالله احمد بن ابو علی وزیر: ت:

٦٧٧.

جیهانی، ابو علی محمد بن ابو عبدالله وزیر:

ت: ٦٧٧.

جیهانی، ابو الفضل محمد بن احمد وزیر: ت:

٦٧٧.

ج

جللی - دارود (مومل): ت: ٦٢٧.

جیش پش (انشائی): ١٢٦.

ح

حاجی خلیفه، ت: ٥٢٥، ٥٥٤، ٥٧١، ٧٠٨.

٧٣٨، ٧٤٥.

الحارث بن ثعلبة (غسانی): ١٥٢.

الحارث بن جلة (غسانی): ١٥٤.

الحارث بن حجر (غسانی): ١٥٤.

الحارث الرئیس (حمیری): ١٥٠.

الحارث بن عمرو الکندی (آکل المزار): ١٥٧.

الحاکم ابو علی ابن نزار (فاطمی)، ت: ٥٠٠.

حام بن نوح، ت: ٥٣٦.

حبش الحاسب، احمد بن عبدالله مروزی

(حکیم): ٢٣٣ - ٢٣٥؛ ت: ٢٦٣، ٢٦٤.

٢٧٢، ٦١٢ - ٦١٤.

حبیب - (الشهید): ٣٦١.

حبیب بن مسلمة الفهری: ١٦٦.

الحجاج بن یوسف (ثقفی): ٢٢٤، ت: ٢٨٤.

٥٦٠.

حجر بن النعمان (غسانی): ١٥٤.

حدیفة ابن عبد بن قبیص... (کنانی): ١٦.

حزقیاء بن احاز: ٨٦، ت: ٤٧٢.

حزقیاء / حزقیل (نیری): ٣٢٩، ٣٧٣.

حسان بن نجیح (یمنی): ١٥١.

حسان بن عمرو (ثبع): ١٥٢.

حسنی بن نجی، ت: ٢٧٥.

حسن بن ابو علی (آل منجم)، ت: ٢٨٥، ٢٨٦.

الحسن بن زید العلوی - داعی کبیر.

حسن بن عبدالعزیز داشمی (عباسی)، ت: ٧١٨.

حسن بن محمد قمی، ت: ٦٥٨.

الحسین بن علی بن عیسی بن ماهان: ١٦٩.

حسین بن علی مروزی (مخلوک) اسماعیلی، ت:

٤٨١.

الحسین بن القاسم بن عبدالله بن سلیمان بن

وهب (مروزی الخلاج): ٢٦١.

حمرون بن فارس، ت: ٢٧٤، ٢٧٥.

حفصة بنت عمر: ١٦٠.

حقوقی، عسکر: ت: ٥٢٧.

الحلاج، حسین بن منصور بيشاوی (فارسی):

٢٥٨ - ٢٥٩، ٢٦٢؛ ت: ٢٨٣، ٢٨٥ - ٢٨٦.

٦٢٨.

حلیمة: ١٥٨.

الحمیدی (و) الخراسانی (منجمی خوارزم):

٣٠١، ت: ٦٨٧.

حمزة الاسفهانی: ٣٨، ٦٠، ١١١، ١٢٣.

١٢٩ - ١٣١، ١٣٥، ١٣٩، ١٤١، ١٤٢، ٢٥٦.

٢٢٢؛ ت: ٢٦٣، ٢٧٦، ٢٨٠، ٢٨٢، ٢٨٧.

٢٨٨، ٢٩٦، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٢٩، ٥٣١.

٥٥٦، ٥٥٩، ٥٦٢، ٥٦٩، ٥٧١، ٥٧٥، ٥٧٦.

٥٨٣، ٥٩٠، ٦٢٣، ٦٧٨، ٦٩٠، ٧٢٢.

حمزة بن عبدالمطلب: ٢٢٨.

حمیر بن سبا (عبد شمس - قحطان): ١٥٠.

حنة (والدة مریم): ٣٧٢.

حنة الهندی: ٣٣١؛ ت: ٦٩٩.

حنینا بن تردیون (رتبی): ۳۴۹؛ ت: ۷۰۴.
 حنینا (اسقف) الشهدا: ۳۵۸، ۳۷۱.
 حنین بن اسحاق عبادی: ت: ۴۸۶.
 حیرت التجرانی (شهید): ۳۵۸.
 حیی بن اخیط الیهودی: ۲۵۰.
 خ
 خاربطونوس (الراهب): ۳۷۲.
 خاقان: ۲۵۸، ۳۳۶؛ ت: ۵۸۰، (+ صول).
 خاقانی شروانی (شاعر): ت: ۷۰۷.
 خالد بن صفوان (ابن الاحتم): ۲۳۵؛ ت: ۷۳۸.
 خالد بن عبدالله القسری: ۳۸، ت: ۲۸۴.
 خالد بن الولید: ۱۶۳، ۲۵۶.
 خالد بن یزید بن معاویه: ۳۷۶؛ ت: ۷۱۶.
 خائفی مطلق، حلال: ت: ۲۹۵، ۵۵۵، ۵۶۶.
 خامکری (خوارزمشاه) افریقی: ۲۲، ت: ۲۹۰.
 خاندی، ابومحمود حامد بن خضر (منجم):
 ت: ۷۳۶ - ۷۳۷.
 خدایار (دستور) شهریار پارس: ت: ۶۵۵.
 خدیجه بنت خویلد: ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۲۳، ۲۲۶.
 الخراجی (و) الحمدکی (منجمان) خوارزمی:
 ۳۰۱، ت: ۶۸۷.
 خروازانشهر (ایرانی) یمس: ۱۵۲.
 خرواز خسره (ساسانی): ۱۴۰.
 خرواز (وهرز) بن دار بهار بن نرسی بن جاماسب
 بن فیروز (ساسانی): ۱۵۲.
 خُرشید بن زیار (موبد) اصفهان: ۲۶۳، ۲۷۲؛ ت: ۶۵۰.
 خروزه ابن اهرمن: ۱۱۵، ت: ۵۶۳.
 خرمهان (شهر بزاز): ۱۲۳.
 خره خسرو بن مرزبان (ایرانی) یحیی: ۱۵۳.
 خره داد خسره: ۱۴۲.
 خریسطیغوروس (الاحقف): ۳۶۷.
 خزیمه الهالیه: ۱۶۰.

- دادیشوخ (ماری) بیت اردشیری (جاثلیق): ت: ۷۲۱، ۷۱۲
- دارا (ب) / الاکبر / الاول (داریوش بن شناسف) هخامنشی: ۲۴، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۲۶: ت: ۲۹۳، ۵۲۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۵، ۶۲۶، ۶۳۶، ۶۷۲، ۷۴۲
- دارا (داریوش) الثانی بن اردشیر (بهمن) هخامنشی: ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴: ت: ۵۴۸، ۵۷۰
- دارا (داریوش) الثالث بن دارا (اخشوریش / ارمس) هخامنشی: ۳۴، ۴۴، ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۲۱۸: ت: ۲۹۲، ۵۴۸، ۵۷۰، ۵۹۳، ۶۳۳
- دارا (و) اسکندر: ت: ۵۷۰
- دارا (داریوش) المادی / الماهی (- هوخستره): ۱۰۰، ۱۲۶: ت: ۵۲۷، ۵۴۸، ۵۲۹ (آذری)، ۵۶۹، ۵۷۰
- دار مستتر فرانسوی: ت: ۶۷۰
- داریوش یونوس: ۱۰۰
- الداعی (ابوعیسی اصفهانی) - الراعی: داعی کبیر، حسن بن زید علوی (طبری): ۲۸۱، ۴۲۶: ت: ۶۷۵ - ۶۷۶، ۶۳۲
- داعی (معلم) ابو عبدالله حسین بن احمد شیعی، ت: ۶۴۸
- دابقوس / دیقیوس (دکیوس تراپانوس) قیصر: ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۵۳: ت: ۷۱۰
- داماسکیوس: ت: ۶۳۰
- دامانی (طبيب) انشید: ۳۶۱
- دانش یزوه، محمدتقی: ت: ۴۸۱، ۵۵۹
- دانلوپ گیسن، مارگارت: ت: ۷۱۳
- دانیال (النسی): ۲۱ - ۲۲، ۸۶، ۱۰۰، ۳۷۶: ت: ۲۷۲، ۵۴۸، ۶۳۶، ۷۱۲
- داوود بن الجراح بمدادی: ت: ۵۶۱ - ۵۶۲
- داوود بن یسأ (النسی): ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۶۷، ۸۵، ۹۶، ۳۴۲، ۳۴۳، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۹: ت: ۲۷۵، ۲۷۴
- دبورا (النبیة): ۸۵
- دخویه، ام، جی: ت: ۵۰۲، ۶۲۶، ۶۴۸
- دژن، ب: ت: ۷۴۳
- دروقلوس: ۹۶
- دزی، ار: ت: ۵۸۵، ۶۸۸، ۶۹۸
- دفرمری، ام: ت: ۵۸۵
- دقلطیانوس / دیوقلطان (دیوکلئیان) رومی: ۳۵، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۳۲: ت: ۵۸۸، ۵۹۴، ۵۹۵
- دقیقی، ابومنصور محمد طوسی: ت: ۵۵۵
- دلاواله، پیتز: ت: ۶۶۵
- دلاویدا، لوی: ت: ۴۹۳
- دلایمر (منجم) فرانسوی: ت: ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۸۵
- ۵۸۶، ۵۹۰، ۶۱۱، ۷۳۲
- دلشز، فریدریخ: ت: ۵۶۸
- دموره: ت: ۵۲۸
- دموکریتوس (دیموقریطس) آیدرایسی: ۳۰۵ - ۳۲۰: ت: ۶۳۷، ۶۹۶، ۶۹۷
- دمیطیانوس: ۱۰۶
- دوران (الشهید) الارمنی: ۲۰۰، ۲۰۱: ت: ۷۲۱
- دوساسی، سیلوستر: ت: ۴۷۱، ۵۱۰، ۵۷۷
- دورسز بن متوشجر: ۱۲۰، ۲۴۸
- دوسیثاوس (دوسیتئوس): ۳۰۵ - ۳۴۰: ت: ۶۸۸
- دوکانگ، ت: ۷۰۹
- دولوکوس: ۹۵
- دومتار، باریبه: ت: ۴۸۷، ۵۰۱
- دومیطیوس (الشهید): ۳۷۲: ت: ۷۱۳
- دهاک (ضحاک - اریاق): ۹۷: ت: ۵۲۳
- دهند، علی اکبر: ت: ۶۹۷

- دهقان دانشور، ت: ۵۵۵.
دی پاترونو، نیکوگوزی؛ ت: ۷۴۵.
دیندورف، ت: ۵۴۵.
الدینوری، ابوحیفه احمد بن داوود (ونسند):
۴۳۱، ۴۴۴، ت: ۵۲۹، ۵۵۹، ۵۶۲، ۵۷۶.
۶۸۵، ۶۹۶، ۷۳۴.
دینون، ت: ۶۲۶.
دیوجن لائرتی، ت: ۶۳۴.
دیودوریوس (اسقف) البونانی: ۴۰۳.
دیودور سیسیلی، ت: ۵۲۳.
دیوسفولیتا: ۱۰۱.
دیوکرسیوستوموس، ت: ۶۳۴.
دیولافوآ، ت: ۵۲۸.
دیونسیوس (اسقف) المنجم: ۳۵۸، ۳۷۰.
دیون کاسیوس، ت: ۵۳۰.
ذ
ذوالاذعار بن افریقیس: ۱۵۰.
ذوالاحواد عمر بن تبع (موتبان): ۱۵۱.
ذوحدن (الحمیری): ۱۵۲.
ذوحسبان بن الاقرن (یمنی): ۱۵۱.
ذوالشائر (حمیری): ۱۵۲.
ذوالقرنین: ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۱۵۱، ۱۵۶،
ت: ۵۰۱.
ذوالمنار ابرهه بن الحارث: ۱۵۰.
ذونواس عربی بن قطن (صاحب الاخدود):
۱۵۲.
الذهلی، ← سعید بن محمد.
ز
زایسون، ت: ۵۲۸.
زاراش (- الحارث) الیمنی: ۱۵۰.
رازی، ابرحانم (اسماعیلی): ت: ۶۳۱، ۶۳۲.
۶۹۱.
رازی، ابوالفوح: ت: ۵۲۷.
رازی، فریده: ت: ۶۴۰.
الرازی، محمد بن زکریاء الطیب: ۳۱۶، ۴۲۵.
ت: ۵۶۵، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۳۱، ۶۵۹ - ۶۶۱،
۶۹۴ - ۶۹۶، ۶۹۸، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۷، ۷۲۴،
۷۳۲.
الرازی (خلیفه): ۱۷۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ت: ۴۸۳،
۴۸۷.
الرازی (الداعی)، ابوعیسی اسحاق بن یعقوب
اصفهان (یهودی): ۲۱، ت: ۴۷۲.
راغب اصفهانی، ت: ۵۶۶.
راگنو / راغو، ت: ۵۳۴، ۵۳۵.
رامین (موبد) ساسانی، ت: ۵۵۵.
رایت، و.، ت: ۷۲۰.
رابسک، ت: ۷۰۹.
رتاحینا بن تردیون: ۳۴۹.
ربنه (و) متریس: ۹۵.
ربولا (الاسقف): ۳۷۳.
ریس سامونل، ت: ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۸، ۶۰۹.
الربیع بن زیاد الحارثی: ۱۶۶.
ربیع بن یحیی (اسقف) ت: ۴۸۱.
ریس عدی بارعیا، ت: ۵۱۲، ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۰۸،
۶۰۹.
ریس عقیبا (یهودی): ۶۸، ۳۴۲، ۳۵۰، ت: ۷۰۴.
ریس یوس بن حلفته، ت: ۵۲۱.
رجعمام بن سلیمان: ۶۸، ۸۴، ۸۶، ت: ۴۷۴.
رستم بن دستان برکوشاسب: ۱۲۱، ۱۵۱.
رستم بن شروین ← الاصفهید.
رستم (فرخزاد): ۱۶۴.
رعوبن قالج: ۹۷، ت: ۴۷۵، ۵۳۲.
رفاعة بن زید الذبوت اليهودی: ۲۵۰.
رقیة بنت النبی: ۱۶۰.
رکن الدوله حسن بن بویه (دیلمی): ۱۷۲، ت:
۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۸، ۶۱۷.

- روزنتال، فرانز؛ ت: ۵۸۲، ۷۷۷.
 روزن، ویکنود؛ ت: ۵۵۴، ۵۵۶.
 زولی، ت: ۵۴۸.
 روسی بن لیلی؛ ۴۷.
 رهام گودرز؛ ت: ۴۸۰.
 ریس بن زروبايل؛ ت: ۴۷۵.
 رینو (فرانسوی): ۴۶۹، ۴۷۷، ۴۷۷، ۷۳۸.
 ز
- زاب - زو.
 زاحسان، ادوارد؛ ۹۷، ۱۱۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۶.
 ۲۰۹؛ ت: ۴۵۹، ۴۸۸، ۴۹۳، ۵۲۶، ۵۲۸.
 ۵۵۳، ۵۸۶، ۵۸۹، ۶۰۰، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۶.
 ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۵۲، ۶۶۶، ۶۸۱، ۶۸۷، ۶۹۳.
 ۷۰۵، ۷۱۲، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۴، ۷۳۰، ۷۳۱.
 زادویه بن شاهویه (اصفهانی): ۵۳، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۲؛ ت: ۵۰۴، ۵۵۹.
 زارباط، ت: ۶۳۰.
 زامباور، ادوارد؛ ت: ۵۸۵.
 الزباء بنت مالک بن فهم (الازدی) اللخمی؛ ۱۵۶.
 الزبیر بن جعفر العبّاسی؛ ۱۶۹.
 الزجاج، ابواسحاق ابراهیم بن السری (لغوی): ۲۳۱، ۲۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲؛ ت: ۷۳۳، ۷۳۴.
 زدره، جی؛ ت: ۷۰۱.
 زردشت / زردشت بن سفیدتومان (سپینمان)
 الأذربيجاني؛ ۲۰، ۳۲، ۵۴، ۱۲۱، ۱۳۵، ۱۶۷، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۰۷؛ ت: ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۳۳، ۵۵۴، ۵۶۹، ۵۹۴، ۶۲۱، ۶۳۵، ۶۵۵، ۷۲۳، ۷۲۴.
 زروبايل / زروبايل بن شنتال / سأنیل؛ ۲۲، ۴۸، ۶۸، ۴۷۵.
- زردشت بن آذرپاد (موبد)، ت: ۶۳۲.
 زردشت بن آذرخور متوکل - الموبد المتوکل.
 زوشناس، زهره؛ ت: ۵۰۹.
 زرقالی (منجم)، ت: ۲۶۲.
 زرقانی (مفسر)، ت: ۴۳۵.
 ززکلی، خیرالدین؛ ت: ۶۹۶.
 زریاب، خونی، عباس؛ ت: ۵۸۱.
 زکریاء اصفهانی؛ ت: ۶۲۷.
 زکریاء بن برخیا بن عدوی؛ ۱۸.
 زکریاء النبی؛ ۳۶۱، ۳۷۱، ۳۷۳، ۴۲۱.
 زله فرانسوی؛ ت: ۶۹۷.
 زسختری (مفسر)، ت: ۲۶۴.
 زنجانی، ابوالفرج ابراهیم بن احمد بن خلف (حسابی): ۵۳، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۲، ۲۶۵ - ۲۶۶، ۲۸۵، ۴۰۹؛ ت: ۵۰۴ - ۵۰۵، ۵۶۹، ۶۵۲.
 زو (راب) بن طهاسف (توماس)؛ ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۱ (و - کرساسب)، ۱۲۵ (= ساردوم)، ۲۶۸، ۲۷۵.
 زیارگیلی؛ ت: ۴۹۹.
 زید بن حارثه؛ ۱۵۹.
 زید بن عدی عبادی (شاعر)، ت: ۵۸۳.
 زید بن عی (الشید)؛ ۲۲۲.
 زیمری لیم (ماری)، ت: ۵۲۹.
 زینب بنت جحش؛ ۱۶۱.
 زینون (الاریتافی)؛ ۱۰۹، ۱۱۲.
 س
- سابا (رئیس الدیر) الرهب؛ ۳۶۲، ۳۷۳.
 ساباقون (الحسنی)؛ ۱۰۲.
 سابینانوس / سابینوس (الشید)؛ ۳۷۲؛ ت: ۷۱۲.
 سابور - شاپور.
 سارا بنت هاران، ت: ۵۳۰.

- سارتون، جورج: ت: ۶۸۹.
 سارحدوم / ساردوم (= زون نو ماسپ): ۱۲۵.
 سارغون / سارگون (یکم): کدی: ۹۷، ت: ۵۳۵.
 سارگون / سرگون / سرغون (دوم) آشوری:
 ۱۲۵، ت: ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵.
 ساروخ (ساروگ / سروج) بن ارغو / زعو: ۸۳،
 ت: ۵۲۲، ۵۲۵.
 ساسان (خدای) بن بهافرید بن مهر منش بن
 ساسان: ۱۳۶، ت: ۵۷۷، ۵۷۸.
 ساگس، ۵، ۵، ت: ۵۲۷.
 سالاری، ابوالحاف مسافر دیلمی: ت: ۶۴۹.
 سائنبیل بن نیری (و) بکنه، ت: ۲۷۵.
 سامان خداه (خراسان): ۴۶.
 سام بن زریمان: ۱۲۰.
 سام بن نوح: ۴۲، ۸۲، ت: ۴۷۵، ۴۷۶، ۵۴۲،
 ۵۴۳.
 ساموامات، ت: ۵۲۲، ۵۳۸.
 سامیرس / سامیرس (= سومر): ۴۷، ۹۸، ت:
 ۵۴۱.
 ساویروس (سازوس): ۱۰۷.
 سبا (حبر) البسی: ۱۵۰، ت: ۵۳۶.
 سبکی، تاج الدین: ت: ۶۰۵.
 سبیحس (الجشی): ۱۰۲.
 سترمزی، او: ت: ۵۴۴.
 سجستانی، ابوسلیمان منطقی: ت: ۲۸۶.
 سخر (خشدرد) افریغی: ۴۲، ت: ۲۹۰.
 سخسک (شاه) افریغی: ۴۲، ت: ۲۹۰، ۵۷۲.
 سدیو، ال. آم: ت: ۴۶۳، ۴۷۸، ۶۱۰، ۶۴۳.
 سرجیس (شهید): ۳۶۱، ۴۰۴.
 السرخسی، ابوالعباس احمد بن طیب (ابن
 الفرائفی): ۱۷۱، ۲۴۹، ۲۵۰، ت: ۶۹۲.
 السرخسی، محمد بن اسحاق بن استاد بغداد،
 سرذیغوس (بابلی): ۹۷، ۱۲۵.
- سرگیوس ارمنی، ت: ۵۵۵.
 سونه (یهودی)، ت: ۲۷۲.
 سریعوس: ۹۶.
 سرگین، فیاد: ت: ۶۳۷.
 سدوکین: ۹۹.
 سوناخوبیس: ۱۰۲.
 سعد بن ابی وقاص: ۱۶۴.
 سعدالدوله حمدانی: ۱۷۲.
 سعید بن ابوعلی (آل منجم)، ت: ۴۸۵، ۴۸۶.
 سعید بن خراسان خزّه (ترجمان)، ت: ۶۲۷.
 سعید بن العاص: ۱۶۶، ت: ۵۸۲.
 سعید بن الفضل (راوی): ۲۶۵، ۲۷۳، ت: ۶۵۲.
 سعید بن محمد الذهلی: ۱۲۸، ت: ۵۷۱.
 سفدیانوس / سفدیانوس (سرگدیانوس) بن
 خسرو (هخامنشی): ۱۲۷، ت: ۵۷۰.
 السفاح (عبدالله بن محمد) عباسی: ۱۶۸، ت:
 ۷۳۸.
 سقراط: ۱۰۰، ۱۲۷.
 سلّام بن عبدالله بن سلام: ۲۹.
 السلاسی، ابوالحسن عبدالله بن موسی بغدادی:
 ۲۲۳ - ۲۲۶، ت: ۷۳۱.
 السّلامی، ابوعلی حسین بن احمد خراسانی:
 ت: ۷۳۱.
 سلدن، ج: ت: ۵۱۱، ۵۱۶، ۶۸۸.
 سلم / سرم بن افریدون: ۱۱۸ - ۱۲۰، ت: ۶۷۰.
 سلم / سلمان الاشر (سلمانصر): ۱۲۵، ۳۲۹،
 ت: ۵۳۱.
 سلمان الفارسی: ۲۹، ۲۷۳، ت: ۶۳۹، ۶۵۸ -
 ۶۵۹، ۶۶۰.
 السلسی، المأمون بن احمد الهروی: ۳۶۲، ۳۷۳،
 ت: ۷۱۱، ۷۱۸.
 سلیمان بن داوود (یهودی): ۲۸، ۶۸، ۸۴ - ۸۷،
 ۱۴۴، ۱۵۰، ۲۶۵، ۳۰۷ - ۳۲۹، ۳۲۱، ت:
 ۲۷۲، ۵۱۶، ۵۳۳.

- سليمان بن عبدالملك اموي: ١٦٧.
سمنادورس: ١٠١.
سمبران / شمبران: ١٢١.
سمون (الجار): ٩٦ (= شمشون القوي).
سمونا (الشهيد): ٣٦١.
سميرام (شومنيا): ٩٨.
سميراميس (ملكة): ت: ٥٣٣، ٥٣٤، ٥٤٠، ٥٤٢.
سميرم (زن) نينوس: ت: ٥٣٧، ٥٣٨.
سميروس (ساميروس): ٩٨، ت: ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٤١.
سارقت (= سناخريب / سناخريب): ١٢٥.
سنان بن ثابت بن قرة حراني: ٣٠٦، ٣٠٥، ٣٠٧.
٣٠٩، ٣١٥، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٥، ٣٢٩.
٣٣٠، ٣٣٢، ٣٣٥، ٣٣٧، ٣٤٠، ٤١٦، ٤١٧.
ت: ٥١٠، ٥٢٤، ٥٢٨، ٥٨٩، ٧٢٩.
ستان الدولة ابو الفوارس بكتوزن الحاجب: ١٧٢.
ستيا (سبيد): ت: ٤٢٧.
سندجانا، پشتون: ت: ٢٨٠.
سناخريب (سناخريب) بن سلمانصر: ١٢٥، ١٢٦.
(- الثاني): ت: ٥٣٣.
ستدالدوله ابو حرب الحبشي: ١٧٢.
سوار (پامير) حراني: ٢٢٢، ٢٠٨، ت: ٧٢٧.
سوتر: ١٠٨، ت: ٧٢٤.
سوداس: ت: ٤٤٨.
سورنا: ت: ٥٣٠.
سورين (الشهيد) الارمني: ٤٠٠، ٢٠١، ت: ٧٢١.
سوساماس: ١٠١.
سوسروس - سوسيريوس - سوسيرس: ٩٦.
سوفرينوس (البطريق): ٣٦٥.
سوكو، دانييل لوندو، ت: ٧٠٠.
سولوقس / سلوكوس نيكاتور: ت: ٥٨٧، ٥٩٢.
سهل بن هاشم (دهگان) مروزي: ت: ٢٨١.
سيامك بن ميثي: ١١٥، ١١٨، ١١٩.
- سيابوش بن كيكاوس: ٤١، ١٢٨، ت: ٢٨٩.
٢٩١، ٥٧٢، ٥٧٤.
سيبريه (فارسي): ٢٢١.
سيده حانون (شرويني)، ت: ٤٢٩، ٧٣٦.
سيسدركين (شمش شوموكين)، ت: ٥٢٧.
سيسين (الجالليق) الخراساني: ٣٦٢، ٣٦٥، ت: ٧١١.
سيف الدوله ابرالحسن علي حمداني: ١٧٢.
سيف الدوله محمود بن بكتكين (اولا): ١٧٣.
سيف بن ذي يزن: ١٥٢.
سيلاقوس (الشهيد): ٣٧٣.
سيلبستروس (المطران): ٣٦٢.
سبحجوره ناصرالدوله ابرالحسن محمد بن ابراهيم: ١٧٢، ت: ٤٩٤.
سيمجوري، ابو علي: ت: ٥٢٤.
سيمون الساحر: ١٠٦، ٣٦٧.
شاپور (يكم) بن اردشير (ساساني): ١٠٨، ١٣٦، ١٣٩، ١٤١، ١٤٤، ١٤٥، ١٥٦، ٢٥٢ - ٢٥٤، ت: ٢٤٣، ٢٤٨، ٥٣٠، ٥٧٥، ٥٧٧، ٥٧٨، ٦٣٢، ٦٤١، ٧٢١.
شاپور بن اشكان: ١٢٨ - ١٣٣.
شاپور بن يلاش: ١٢٨.
شاپور (سوم) بن شاپور (ساساني): ١٢٠، ١٢١، ت: ١٢٣، ٥٧٨.
شاپور (دوم) بن هرمز (ذوالاكتاف): ٤٠، ١٣٧، ١٣٩، ١٤١، ١٤٣، ١٥١، ٢٤٨، ٢٥٠، ت: ١٢٦، ١٢٨، ٥٧٨، ٦٣٢، ٦٣٥، ٧٢١.
شاج (هرزي) خراساني (راوي)، ت: ٥٥٦.
شادا (نامي)، ت: ٥٢٥.
شادا (برزين) طوسي (راوي)، ت: ٥٥٦.
شاروكين (سارگون)، ت: ٥٣٥.
شالح بن ارفخشذ: ٨٣، ت: ٥٢٢ (ابن سام)، ٥٢٣.

- شاو، ت: ۵۲۰.
 شاوش (سیاوش) بن سخر (خوارزمشاه)
 افریقی: ۴۲، ت: ۲۹۰.
 شادشرف بن اسکجموک (خوارزمشاه) افریقی:
 ۴۲، ت: ۴۹۱.
 شاول (طلوت): ۸۵.
 شاه نعمه الله ولی، ت: ۶۳۸.
 شدرو، هانس هاینریش: ت: ۶۳۹.
 شراحیل بن جیلة (غسانی): ۱۵۵.
 شروم (منجیم) وینی، ت: ۶۰۱، ۶۰۳ (متیاس).
 شرف‌الدولة / زمن الملة ابو الفوارس بن فناخره
 (بووی): ۱۷۲، ت: ۶۰۹.
 شروین: ۱۴۵.
 شعار، جعفر: ت: ۵۰۱.
 الشعبی، ابو عمر عامر بن شراحیل کوفی: ۳۶،
 ت: ۵۵۹، ۹۸۳.
 شعیب (بنی)، ت: ۵۲۶.
 الشنمقانی ← ابن ابی العزافر.
 شمر برعش ← بوبرکب الحمیری.
 شلمون بن نحثون، ت: ۲۷۵، ۲۷۶.
 شمس المعالی، قابوس بن وشمگیر زیاری: ۴۰۳،
 ۱۲، ۲۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۳۳، ۲۵۸، ت: ۴۶۱،
 ۲۶۲، ۲۹۹، ۶۲۸، ۶۲۹، ۷۳۵، ۷۳۶.
 شمشون القوی (← شمشون الجبار): ۸۵، ۹۶.
 شمنی اداد (یکم) آشوری، ت: ۵۳۲.
 شمعون بن یهودا: ۳۲۹، ت: ۴۷۵.
 شمعون (الراهب) دوالاعاجیب: ۳۷۱، ۳۷۲.
 شمعون (الراهب) صاحب النعماد: ۳۷۲.
 شمعون (البائلیق) الصباعی: ۳۶۷.
 شمعون (الصفا) صحابی: ۱۰۶، ۳۷۲، ۴۰۳.
 شمنی بن یوسف، ت: ۴۷۵.
 شحکار بن عنث: ۸۵.
 شمنونی (مقبایا): ۳۷۲.
- شوارتز، آ: ت: ۵۱۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۳، ۶۰۵.
 شوکته، ت: ۵۲۸.
 شوکته، آ: ت: ۵۲۷.
 شهاب الدولة بُغراخان: ۱۷۳.
 شهر براز خرمهان (سپهبد ساسانی): ۱۱۰، ۱۳۸،
 ۱۴۶، ت: ۵۷۸، ۵۷۹.
 الشهرب الفارسی: ۱۵۷.
 شهرستانی، عبدالکریم: ت: ۴۷۲، ۵۱۹، ۶۴۵،
 ۶۹۹.
 شهریار بن عباس، ت: ۵۸۲.
 شیت بن آدم: ۸۲، ت: ۴۷۵.
 شیخان، محمد علی: ت: ۲۷۸.
 شیخو (الآب) لویس، ت: ۷۰۷.
 شیر (Schier)، ت: ۷۳۹.
 شیران (شهدخت)، ت: ۷۲۱.
 شیرمردی (امیر) دینمی: ۸۹، ت: ۵۲۴.
 شیرویه بن ایرویز (ساسانی): ۱۲۰، ۱۱۳، ۱۲۶،
 ۱۶۱.
 شیری بن سخر (خوارزمشاه) افریقی: ۴۲، ت:
 ۴۹۰.
 شیرلرپ، ه. سی: ت: ۷۳۴.
- ص**
 الصابی، ابواسحاق ابراهیم بن هلال حرّانی: ۴۵،
 ت: ۲۹۸، ۲۹۷.
 صابی بن متوشالح: ۲۲۵.
 صاحب الزنج ← البرقعی.
 الصاحب ابن عباد (طالقانی): ۷۰، ۹۰، ت: ۵۱۷،
 ۵۲۵، ۷۳۵.
 صادق بن عازور، ت: ۴۷۵.
 صالح بن قینان، ت: ۲۷۵.
 صامیرس ← سامیرس.
 الصباح بن ابرهة (یمنی): ۱۵۲.
 صدقی / صدیقیا (یهودی): ۸۶، ۳۲۴.

- عبد شمس بن بشحب (← فحطان): ۱۵۰.
عبدالصمد بن علی (ابن عباس): ۲۶۵.
عبدالعزیز هاشمی (امیر الحاج): ت: ۷۱۸.
عبد کلال بن مثنوب (یمنی): ۱۵۱.
عبدالله بن ابی سرح: ۱۶۵.
عبدالله بن اسماعیل الهاشمی، ت: ۶۲۲.
عبدالله بن یدیل الحزاعی: ۱۶۵.
عبدالله بن یوکسیابه (خوارزمشاه) افریغی: ۴۲.
ت: ۲۹۱.
عبدالله بن خازم: ۱۶۶.
عبدالله ابن الزبیری (الزهدي)، ت: ۷۳۰.
عبدالله بن الزبیر: ۱۶۷، ۴۲۴.
عبدالله بن سعد بن ابی سرح: ۱۶۶.
عبدالله بن سعید، ت: ۶۴۵.
عبدالله بن شعبه: ۲۵۷، ت: ۶۲۵.
عبدالله بن عامر: ۱۶۵، ۱۶۶.
عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم... (عدنان): ۲۵.
۳۴۲.
عبدالله (قلم) بن علی الحاسب (بخارائی): ۳۱۸.
ت: ۶۹۱.
عبدالله بن هلال (کوفی) المشعب (اهوازی): ۴۷.
ت: ۵۰۱، ۷۰۹.
عبداللهی، رضا: ت: ۲۶۸، ۵۹۶.
عبدالمسیح الکندی، ت: ۶۲۲.
عبدالمطلب بن هاشم: ۱۵۸.
عبدالملک بن مروان اموی: ۱۶۷.
عبدون بن هلال: ۸۵.
عبید الابرص: ۱۵۷.
عبیدالله (المهدی) ابن الحسن (فاطمی): ۱۷، ت:
۵۰۰، ۶۲۷، ۶۴۸.
عبدالله بن یحیی بن خاقان: ۳۸، ت: ۴۸۳.
عبیرم (یهودی): ۸۳.
عتبة بن غزوان: ۱۶۵.
- عتلیا (ملک اليهود): ۸۶.
عثمان بن عفان (خليفة): ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵.
۱۶۶، ۲۲۹؛ ت: ۶۵۸.
عثمیل بن فتاز (یهودی): ۸۵، ۸۷.
عدنان (عرب): ۲۶.
عدی بن زید عمادی (شاعر): ۱۵۵، ت: ۵۸۳.
۷۲۲.
عراق بن منصور (خوارزمشاه) افریغی، ت: ۲۹۱.
غزالدوله ابو منصور بختيار (دیلمی): ۸۹، ۱۷۲.
ت: ۲۹۷، ۵۲۵.
عزریا (المحروق): ۳۷۱.
عُزْیا بن یورام، ت: ۲۷۲.
عصابه جرجانی، ت: ۵۶۶.
عصمة بن حماد، ت: ۵۲۵.
عصفالدوله / تاج الملة ابو شجاع فناخره
(دیلمی): ۱۷۲، ۲۶۶، ۲۸۶؛ ت: ۲۹۸.
۵۰۲، ۵۰۴، ۵۲۲، ۵۲۵، ۶۰۹، ۶۵۲، ۶۷۹.
۷۳۲.
عطارد بن محمد (منجم)، ت: ۴۶۹.
عفلون (المواب): ۸۵.
عقیل بن ابی طالب: ۴۲۰.
علی بن ابی طالب (ع): ۶۷، ۷۵، ۷۶، ۱۵۹، ۱۶۰.
۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۳۱۰ - ۳۱۱، ۳۷۰، ۴۱۹.
۲۲۶ - ۲۲۹، ت: ۴۸۳، ۶۶۵، ۷۳۲.
علی بن بویه (عمادالدوله): ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۶۰.
علی بن الجهم (شاعر): ۳۱۱، ت: ۶۹۱.
علی بن عیسی ابن الجراح (وزیر)، ت: ۵۶۲.
علی بن محمد (← البرقي) ابن عبدالرحیم /
عبدالقیس ورزینانی رازی (صاحب الزنج):
۴۲۶، ت: ۷۳۲.
علی بن محمد المکمل (صاحب الزنج)، ت:
۷۳۲.
علی بن الموسی الرضا (ع): ۲۶۵، ۴۲۶.

- على بن يحيى (المنجم): ٣٩.
عمادالدوله ابو على محمد بن ابراهيم: ١٧٣.
عمادالدوله (ديلمى) ← على بن بويه.
عمدةالدوله ابواسحاق: ١٧٢.
عمر بن حسن بن عبدالعزيز هاشمى (امير الحاج): ت: ٧١٨.
عمر بن الخطاب: ٣٦، ٣٧، ٣٧، ١٦٣ - ١٦٤، ٢٥٩، ٢٢٩: ت: ٤٦٢، ٤٦٥، ٤٦٦، ٤٦٥.
عمر بن خيام (حكيم): ت: ٦١٠.
عمر بن سعد ابى وقاص: ١٦٢.
عمر بن عبدالعزيز اموى: ١٦٨، ت: ٢٨٣.
عمر بن فرخان طبرى، ت: ٥٥٧ - ٥٥٨، ٥٦١.
عمر كسرى (- خسروى)، ت: ٥٥٧ - ٥٥٨، ٥٦٧، ٥٦١.
عمرو بن امرئ القيس اللخمي: ١٥٦.
عمرو بن جفنة (غسانى): ١٥٣.
عمرو بن الحارث (غسانى): ١٥٢.
عمرو بن العاص: ١٦٥، ت: ٦٨١.
عمرو بن عدى اللخمي: ١٥٥، ١٥٦.
عمرو بن ايث (مدارى)، ت: ٥٢٦.
عمرو بن المنذر (ماء السماء) اللخمي: ١٥٧.
عمرو بن النعمان (غسانى): ١٥٢.
عمرو بن يحيى (ربيعة): ٢٧.
عميدالدوله ابوالحسن فائق الخاصة: ١٧١، ١٧٣، ٢٢٦: ت: ٥٨٢.
عميناداب بن آرام، ت: ٢٧٢، ٢٧٥.
عنان (ابن داود) رأس الجالوت (يهودى): ٦٧، ت: ٥١٧.
العنسى (الكذاب): ١٥٣.
العنقبر بنت النعمان (اللخمي): ٢٠٢، ت: ٧٢٢.
عوييد بن بوعز: ت: ٢٧٢، ٢٧٥.
عويديك (نبي) يهود، ت: ٧٠٥.
عوزيا بن اموصيا: ٨٦.
عوفيد الوهيم ← الراعى (الوعيسى...).
عياض بن غنم: ١٦٢.
عير بن يوسى: ت: ٢٧٥.
عيسى بن مريم (- مسيح): ٢١ - ٢٢، ٢٤، ٢٨، ٣٥، ٢٥٢، ٢٦١، ٣٦٢، ٣٦٥، ٣٦٨، ٢٢٠: ت: ٢٧٢، ٢٧٥، ٢٨٠، ٥٢٢، ٤٣٦، ٣٨.
العيص بن اسحاق بن ابراهيم (نبي): ٢٥، ٢٧، ١٠٦، ١٢٨.
غ
غالوس (جالوس) ولوسوس: ١٠٨.
غاثبوس (حابوس) ابولوس: ١٠٥، ١٠٦.
غز / غورياس (الشهيد): ٣٦١.
غوردانوس / غردينوس (جوردانوس): ١٠٧، ١١٢.
غيلانه (كاهنة) بابلي، ت: ٦٢٧.
ف
فادرون / فاردون (كردو / كردون) غنوصى: ٢٥٢، ت: ٢٢٨، ٢٢٠، ٢٢٢.
فارابي، ابونصر: ت: ٦٩٧.
فارس / فارص بن يهودا بن يعقوب: ٢٥٦، ت: ٢٧٢، ٢٧٥، ٢٢٢.
فاطمة بنت الضحاك: ١٦١.
فاطمة الزهراء(ع): ١٥٩، ١٦٠، ١٦٣، ٢٢٢، ٢٢٧، ٢٢٨: ت: ٢٢٨، ٢٢٢.
فالج / فالج / فلوج بن عابر: ٨٣، ت: ٢٧٥، ٢٣٢، ٥٣٥.
فاناروس: ٩٦.
الفاف (ابوالحسن)، ت: ٥٨٥.
فتح بن خاقان (وزير)، ت: ٢٨٦.
فخرالدوله / فلک الائمة ابوالحسن على بن حسن ديلمى: ١٧٢، ت: ٥١٧، ٧٣٦، ٧٣٧.
فراسياب ← افراسياب.

- فراشتوشترا (برادر جاماسب)، ت: ۶۳۵.
 الفرغفة الحنفی، ت: ۴۶۵.
 فرواک / افرواک / فرواک (بن سیامک): ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹.
 فرای، ریچارد، ت: ۵۶۵، ۵۷۶، ۶۲۴.
 فرانورتس خشریتی، ت: ۵۴۲.
 الفرج بن صالح البغدادی (راوی)، ت: ۷۱۸.
 فرخ بوزرجمهر، ت: ۴۹۵.
 فرخ زاد بن بهرام (اسپهبد)، ت: ۴۹۵.
 فرخزاد بن خسرو ابرویز (ساسانی): ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۶.
 فردوسی طوسی (حکیم)، ت: ۴۸۱، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۷۶، ۵۸۲، ۶۶۶، ۶۷۰، ۷۱۴.
 فرعون: ۴۲۱، ۴۲۲.
 الفرغانی، ابوالعباس احمد بن محمد (منجم):
 ت: ۴۶۲، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۲۹، ۷۱۲.
 فروریوس صوری، ت: ۶۲۹، ۶۳۰.
 فرنیغ دادگی، ت: ۴۷۱.
 فروریوس: ۱۰۸.
 فروح (وکیل)، ت: ۵۱۶.
 فروزانفر، بدیع الزمان، ت: ۵۵۵.
 فرهادی، روان، ت: ۶۲۵.
 فره‌شی، بهرام، ت: ۶۵۱.
 فریدون / افریدون بن ارفیای (گاو): ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴ (- یاقول)، ۱۲۵ (- یاقول)، ۱۴۹، ۲۷۳ - ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۵، ت: ۴۹۵، ۵۶۶ - ۵۶۸، ۵۷۷، ۵۸۲، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۹ - ۶۷۲، ۶۷۵.
 فریدیطوس: ۹۶.
 فریطیداس: ۹۶.
 الفزازی، ابو محمد حعفر بن سعید جندی: ۴۳۴، ت: ۷۳۸.
 فزازی، محمد بن ابراهیم (منجم): ت: ۲۶۶ - ۲۶۷، ۶۱۲، ۷۰۸، ۷۳۸.
 فساموث - فساموتاس - فساماطیوس: ۱۰۳.
 فساموس - فسوسانس - فسیداخیس: ۱۰۲.
 فظافاسطس: ۱۰۲.
 فقیه بن عدی... (قلمس): ۱۶، ت: ۴۶۹.
 فکوی ارشاد، جهانگیر: ت: ۶۲۲، ۶۲۳.
 فلائوس، ت: ۶۳۱.
 فلاور، ت: ۵۲۸.
 فلائشر، ت: ۶۸۸، ۷۰۰.
 فلخاریا: ۱۰۹.
 فلوطین اسکندرانی، ت: ۶۳۰.
 فلوگل، گوستاو: ت: ۵۱۸، ۵۷۲، ۶۳۸، ۶۴۰، ۶۴۲، ۷۰۹، ۷۳۳.
 فلیشجان (ایرانی) یمنی: ۱۵۲.
 فطیلیمون (طبيب) الشهید: ۳۷۲.
 فتواس: ۹۶.
 فوقا (الشهید): ۱۱۰، ۳۷۲.
 فوقس: ۱۱۲.
 فول / فولی (= پورو / فریدون): ۱۲۴، ت: ۵۶۸، ۶۶۹.
 مهرورای (باستان‌شناس)، ت: ۵۸۲.
 فیبرونیا (الشهید): ۳۷۱.
 فیثاغورس: ۲۴۴، ۲۲۸، ت: ۶۲۰، ۶۲۳، ۶۲۹ - ۶۳۱.
 فیروز (ارسیس) خخامنشی: ۱۰۱.
 فیروزان بن وردانشاه گیلی، ت: ۴۹۹.
 فیروزان بن هرمزان (اشکانی): ۱۳۰.
 فیروز بن بهرام (اشکانی): ۱۲۹.
 فیروز بن بهرام (ساسانی): ۱۴۵، ت: ۵۷۴.
 فیروز بن بهرام‌جشن (ساسانی): ۱۳۸.
 فیروز حشنبنده (ساسانی): ۱۴۲.
 فیروز دیلمی (یمنی): ۱۵۳.

- هیروز (ساسانی): ۲۸۲، ۲۸۳، ۱۶۶.
 فیروز بن هرمز (اشکانی): ۱۳۱، ۱۳۳.
 فیروز بن یزدجرد (ساسانی): ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۱۱، ۱۴۳: ت: ۵۷۹.
 فیلامس (پونتوس): ۳۹۲.
 فیلس (اوپوس): ۳۰۵ - ۳۴۰.
 فیلس (مبدأ تاریخ): ۳۴، ۲۲، ۴۷، ۱۰۳، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۳۰: ت: ۴۸۲، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۲.
 فیلفوس (اژدانسوس): ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۰: ت: ۶۸۸، ۶۰۹، ۴۸۰.
 فیلیکوس: ۲۴۸، ۶۳۰.
 فیلولانوس (فیلکوس) کروتوس: ت: ۶۳۰.
 فیلون (بایبلوس) یهودی: ت: ۶۳۲.
 فیورینی. ام: ت: ۷۴۴.
 فید، جی. ام: ت: ۷۲۱.
- ق**
- قاپوس بن وشمگیر زباری ← شمس المعالی.
 قابوس بن المنذر (لحمی): ۱۵۷.
 قابیل: ۲۷۵.
 القادر (خلیفه) عباسی: ۱۷۰.
 قارن: بن شهریار (طبری): ۴۶.
 قاروس (و) قاریوس: ۱۰۸.
 قاسر / قیصر: ۳۰۶ - ۳۲۰: ت: ۶۸۹.
 قاضی وکع، ابوبکر محمد بن خاف احوازی: ۱۱۱، ت: ۵۵۰، ۵۵۱.
 قالبس (کابوس) کیزیکوس: ۳۳، ۳۰۵ - ۳۱۰: ت: ۵۱۱ - ۵۱۳.
 قاض (یهودی): ۸۳.
 القاهر (خلیفه) عباسی: ۱۷۰.
 القائم (خلیفه) عباسی: ۱۷۱.
 قباد شیرویه (بن خسرو اپوریز): ۱۲۸، ۱۲۲.
 قباد بن فیروز (ساسانی): ۴۶، ۱۰۹، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۵، ۲۵۴: ت: ۶۴۲.
- قربانوس (اسقف) الشهدی: ۳۶۱.
 قتیبة بن مسلم الباهلی: ۵۷، ۱۲: ت: ۶۸۵، ۱۹۰.
 قربانی، ابوالقاسم: ت: ۴۷۸، ۵۸۹.
 قرظله بن کعب الانصاری: ۱۶۵.
 قربلاوس: ۹۶.
 قرونوس (الشهدی): ۳۶۱: ت: ۷۱۰.
 قریاقوس (المفتول): ۴۰۰، ۲۰۱.
 قریب، بدرالزمان: ت: ۵۰۶، ۵۰۸، ۶۰۸، ۶۹۰.
 قریفوس (الراهب): ۳۷۱: ت: ۷۱۳.
 قزورینی، زکریا: ت: ۵۰۰، ۶۱۶، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۳، ۶۹۸، ۷۱۲، ۷۳۰، ۷۴۲.
 قزوینی (علامة) محمد بن عبدالوهاب: ت: ۴۹۵، ۵۵۷، ۵۶۰، ۶۵۰، ۶۷۷، ۷۰۷، ۷۰۸.
 قسطروندس: ۱۱۲.
 قسطنطین (۱) المظفر الکبیر (الملك المؤمن): ۳۵، ۱۰۸، ۱۱۱، ۳۶۶ - ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۴: ت: ۷۱۷.
 قسطنطین (۲) بن هرقل (قیصر): ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲.
 قسطنطین (۳) بن هرقل (قیصر): ۱۰۰، ۱۱۲.
 قسطنطین (۴) بن هرقل (قیصر): ۱۰۰، ۱۱۲.
 قسطنطین (۵) بن لاوی (الأسفر): ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۳.
 قسطنطین (۶) بن الیون (قیصر): ۱۱۳.
 قسطنطین (۷) بن لیون (پورفیروگیتوس): ت: ۵۵۰.
 قسطنطین (زمان عمر خطاب): ۱۶۶.
 قفطی، جمال الدین: ت: ۵۸۴، ۶۱۷.
 قلاویس: ۲۴۸، ت: ۶۳۰.
 قلنس (تبع): ت: ۴۶۸، ۴۶۹.
 قلوپترا: ۱۰۵، ۱۰۶.
 قلو دیوس: ۱۰۶، ۱۰۸.
 قمرزس / قومیسوس (کسیجیه): ۹۸، ۱۰۰، ۱۲۶: ت: ۵۷۰.

- قمبروس: ۹۸، ت: ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۴۱.
 قوریقوس (مانی) بن قنق: ۲۵۳.
 قورنیوس، ت: ۷۲۱.
 قورس [کورش] (اسقف) - (الشهید): ۳۶۷، ۳۶۵، ت: ۷۲۰.
 قورس (- لهراسب) [کورش]: ۱۲۶.
 قوریاقوس (مسیحی): ۳۷۲.
 قوزما (الشارع) - (الطبيب) الشهید: ۳۶۱، ۳۶۲.
 قوسام بن ایلمودام، ت: ۴۷۵.
 قوضا الراهب (- مارسرجس): ۳۹۹، ت: ۷۲۰.
 قومدوس: ۱۰۷.
 قونون: ۳۰۶ - ۳۱۰.
 قیناوش بن کیش: ۱۴۹.
 قیصر (زمان رسول): ۱۶۱.
 قینان بن ارفکساد، ت: ۴۷۵.
 قینان بن انوش: ۸۲، ت: ۴۷۵.
 قینلان (کیندلانو): ۹۹، ت: ۵۲۷.
 قیوزلوس (البطریق): ۳۷۱.
ک
 کایرش بن قیقواد: ۱۴۹.
 کابی (کاره): ۲۷۳.
 کانزاک، جمشید کاوسی: ت: ۶۶۶.
 کاترم، ت: ۵۴۸.
 کاراکالای رومی، ت: ۵۳۰.
 کاری، جورج: ت: ۲۹۳.
 کاسیانوس باسوس، ت: ۶۲۷.
 کاشغری، محمود: ت: ۶۹۰.
 کاکس بن وردانشاه گیلی، ت: ۲۹۹.
 کالیپوس کیزیکرسی - فالابیس.
 کالپتئس (دروغین)، ت: ۲۹۲.
 کامر بن یافت بن نوح: ۳۰، ت: ۲۷۶.
 کاسرون، جورج: ت: ۵۴۱.
 کاوسین، ت: ۷۲۲.
 کاوین انشیان: ۱۱۹.
 کاوه آنگر: ت: ۶۷۰، ۶۷۳.
 کایث، آرتور: ت: ۶۶۹.
 کنزیاس کیندوسی، ت: ۵۲۳، ۵۴۲، ۵۴۴.
 کراسوس، ت: ۵۳۰.
 کراوس، پاول: ت: ۶۴۵.
 کرد / کردون (غنوصی) - فادرون / قادرون.
 کردیه (مادر) فرخزاد: ۱۴۶.
 کرز بن جابر: ۱۵۹.
 کراساس - کرین (مسیحی): ۳۹۹.
 کرشاسب (سام) بن نوبان: ۱۲۰، ۱۲۲.
 کرل، ال: ت: ۴۶۵، ۴۸۷، ۵۱۹، ۷۱۱.
 کریستن سن، آرتور: ت: ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۶۳.
 ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۶، ۶۴۲، ۶۷۱، ۶۷۵.
 کسرکین (خشایارشا): ۱۰۰، ۱۲۶.
 الکسروی، موسی بن عیسی (کاتب): ۱۳۵.
 ۱۴۲، ۲۷۳، ت: ۵۵۹ - ۵۶ - ۵۷۵.
 کسری... (- خسرو)... (ساسانی).
 کساره، کنزاد: ت: ۶۲۰.
 کسیروس، ت: ۵۳۶، ۵۳۷.
 کشنیلانو / کسیروس، ت: ۵۳۷، ۵۴۰.
 کمب الاحبار: ۳۱۰.
 کمب بن الاشرف اليهودی: ۲۵۰.
 کمب بن لوی: ۴۰، ۴۱.
 الکلتوسی... (صاحب الانوار): ۴۳۱، ت: ۷۳۳.
 کامنت / کلمنس رومی، ت: ۶۵۹.
 کلیم، اوتاکر: ت: ۵۵۶، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۱۳.
 کلتوسترانوس تندوسی، ت: ۵۱۱.
 کمبوجیه (- قمبروس)، ت: ۵۷۰، ۶۲۹.
 کنانه بن الربیع اليهودی: ۲۵۰.
 الکسندی، ایویوسف یعقوب بن اسحاق
 (فینسرف): ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۱۸، ۳۷۰.
 ت: ۲۷۷، ۴۸۱، ۵۲۴، ۵۸۲، ۶۹۱، ۶۹۲.

- کندی، ای، اس: ۶۰۳.
الکندی، عبدالمسیح بن اسحاق النعمانی: ۲۲۲.
کنزیروس: ۹۹.
کنزیرعون (اوکین صری): ت: ۵۲۷.
کنستانین ← قسطنطین.
کنستانین (مفتی) پورفیروگیتوس: ت: ۵۵۰.
کنکه اهندی: ۱۷۱، ت: ۵۸۲.
کنگ بن بیرز: ۱۲۰.
کواد (یکم) بن پپروز (ساسانی): ت: ۵۷۹.
کواد (دوم) شیرویه (ساسانی): ت: ۵۷۹.
کوپونیک: ت: ۵۰۲.
کورینس اودریسیو: ت: ۶۹۳.
کوروش (کیی) هخامنشی: ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۱۰۰، ۱۲۶ (ر. کیخسرو)، ۴۲۵: ت: ۴۷۳، ۵۷۰، ۵۷۶، ۵۷۷، ۶۲۱، ۶۲۹.
کوزک بنت ایرج: ۱۲۸، ۱۲۹.
کوش (کاشو) بن حام (بابلی): ۹۸، ت: ۵۳۶، ۵۳۷.
کوشاد (ملک الحزیره): ۸۷.
کوشیار گیلی، ابوالحسن ابن لیان (منجم): ت: ۶۲۹، ۷۳۶ - ۷۳۷.
کومون، فرانتس: ت: ۶۲۷.
کونون: ت: ۶۸۸.
کوهی (شیرزیل) دیلمی: ۴۵.
کویاجی، جهانگیر: ت: ۶۷۱.
کی ایپوه / کبیبه: ۱۲۱.
کی اودشیر (همن) بن اسفندیار: ۱۲۱، ۱۲۳.
کی بنشاسب بن لهراسب: ۱۲۱، ۱۲۳.
کیخسرو بن سیاوش: ۲۱، ۴۲، ۱۲۱، ۱۲۲.
۱۲۱، ۱۲۲ (ر. کوروش)، ۲۶۷، ۲۷۲: ت: ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۵، ۵۷۰، ۵۷۴، ۶۵۸، ۶۷۹.
کیریلوس: ت: ۵۱۱.
کیتباد بن زغ: ۳۲، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵: ت: ۵۶۷.
کیکائوس بن کبیبه: ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶ (ر. بختنصور).
کی لهراسب ← لهراسب (بابلی).
کیشدش (کیشین) بن کبیبه: ۱۲۱.
کیوس بن قباد (ساسانی): ۲۶.
کیورم / کیورم / گرشاه / گل شاه: ۲۹، ۲۰، ۳۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۲۶۱، ۲۸۲: ت: ۴۷۶، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۵۱ - ۵۵۱.
۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۷، ۶۳۷، ۶۷۱.
گی
گایور ← فریدون، ت: ۵۶۷، ۶۶۹.
گائوس، ت: ۶۰۱.
گرائس، ه: ت: ۴۷۲، ۵۱۷.
گردیزی، عبدالحی: ت: ۲۸۱.
گرشاه / گل شاه ← کیورم: ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸.
گریو، آر: ت: ۷۰۷.
گشتاسب (بشناسب) ← ریشناسب (بلخی).
گلایوکوس (گلایوس) خیوسی، ت: ۶۳۰.
گندرن، ک: ت: ۶۲۴.
گنابادی، ملا مظفر (منجم): ت: ۶۲۸.
گونارزس گشو: پوتروس (گودرز بن گبو)، ت: ۷۱۲.
گونشید، ألفرد: ت: ۴۶۷، ۵۷۲.
گوئوالد، ت: ۴۸۷، ۵۰۱.
گودرز (ر. جودرز) اشکانی، ت: ۴۷۹، ۴۸۰، ۷۱۲.
گودرز بن شاپور بن افروز شاه اشکانی، ت: ۷۱۳، ۷۱۴.
گودرز بن نذر بن شاپور اشکانی، ت: ۴۷۹.
گیل گمش (سومری)، ت: ۶۶۶ - ۶۶۹، ۶۷۱ - ۶۷۳، ۶۷۵.
گنورگیوس سینکائوس (ر. ابن سنکلا)، ت: ۶۲۴، ۶۲۴.

لیدوس، یوحنا: ت: ۶۸۸، ۶۸۹.

لیلا بن نعمان، ت: ۲۹۸.

لین، ر. ت: ۴۷۳، ۵۵۵، ۶۸۹.

لیونطوس (الشهید): ۳۷۱.

م

ماء السماء بن حارثة الغطریف: ۱۵۳.

ماتریدی، ابومنصور: ت: ۶۳۹.

مات بن متانیا، ت: ۲۷۵.

ماربرشیا / ترشیا ← برشفا / برشبا.

مارتا (والدة شمعون): ۳۷۲.

مارثادورس المصیصی: ۲۵۹.

مارسرجس ← سرجیس (شهید).

ماوشلاما (صابی): ۴۰۹.

مارفثیون (نسطوری): ۳۹۹، ت: ۷۱۹.

مارفونیا (مسیحی): ۳۹۹، ت: ۷۲۰.

مارقرباقوس، ت: ۷۲۰.

مارقوس / مرقس (صاحب الانجیل): ۲۸، ۳۶۷.

۳۷۱، ۳۹۲.

مارقیانوس: ۱۰۸.

مارکس، کارل: ت: ۶۶۷.

مارکلوس: ۹۵.

ماروطاس، ت: ۷۱۴.

ماری ایرانی (- دابشوع) جاثلیق، ت: ۷۱۲.

۷۲۱.

ماریه (ذات القوطين) غسانی: ۱۵۴.

ماریه الراهبة: ۳۵۸.

ماریه القبطیه: ۱۶۱، ۱۶۴.

ماربو حنا (الدیلسی): ۴۰۳، ۴۰۴.

ماسه، هانری: ت: ۶۶۵، ۶۷۶، ۶۹۳.

ماسینیون، لوتی: ت: ۶۲۵.

ماشاءاته (منسی) بن اثری (ساریه) یهودی بصری

(منجم): ۲۲۳، ت: ۷۳۱ - ۷۳۲.

ساطن / سترن: ۳۰۷ - ۳۴۰، ت: ۵۱۱ - ۵۱۳.

۶۰۳.

مکین گودرز، ت: ۲۸۰.

ل

لاکانتیوس (لانیی)، ت: ۶۳۶.

لاکولین، ت: ۷۱۱.

لاگارد، پ. ت: ۷۰۶.

لاود / لود (یهودی)، ت: ۲۷۶.

لارن / لئون: ۱۰۹، ۱۱۰ (اکبر، اصغر). ۱۱۱ (-)

بن ثوفیل).

لاوی / لئو: ۱۱۲، ۱۱۳ (- بن فسطین).

لاوی (یهودی): ۸۳، ت: ۲۷۵ (بن شمعون، بن

ملکی).

لاهور بن البلم (لباحج): ۴۵، ت: ۲۹۸.

لپسوس (منجم)، ت: ۲۶۷، ۵۰۹.

لئت، او. ت: ۵۲۴.

لرچ پترزبورگی، ت: ۵۶۵.

لطف الله بن احمد معمار، ت: ۷۲۴.

لقمان (صاحب النور): ۱۵۰.

لمفاروس: ۹۶.

لمقدوس: ۹۶.

لملک بن متوشلح: ۸۲، ت: ۴۷۵.

لنطوس (لنطی / لیطی): ۱۱۰، ت: ۵۰۰.

لنفریذس: ۹۵.

لواسانئوس: ۹۶.

لوبشتاین، ت: ۶۸۸.

لوپ: ۸۷، ت: ۵۳۰.

لوقا (صاحب الانجیل): ۲۸، ۲۹، ۳۶۱، ۳۷۱.

۳۹۲.

لوقیوس (الشهید): ۳۷۳.

لوکونین، ولادیمیر: ت: ۵۷۶، ۵۷۸.

لوینس، ت: ۶۰۰.

لوی، هیلدگارد: ت: ۶۲۵، ۷۲۶.

لهاسب بن کیوچی (بلخی): ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴.

۱۲۶، ۱۴۹، ت: ۴۷۹، ۴۸۰، ۵۷۰، ۶۳۷.

۷۱۳.

- ماکان بن کاکي، ت: ۴۹۸.
 ماکسیمیانوس: ۱۰۷.
 مالک بن انس، ت: ۲۶۵، ۵۱۹.
 مالک بن فهم (تیم الله): ۱۵۳.
 مالک بن فهم بن غنم... (الازی): ۱۵۶، ۱۵۵.
 مالوس: ۹۵.
 ماما (الشهيد): ۳۷۳.
 مامکوس: ۹۵.
 ماموثوس: ۹۵.
 ماسولوس: ۹۵.
 مأمون بن محمد (خوارزمشاه)، ت: ۲۹۱، ۵۲۶، ۷۳۵.
 المأمون (خليفة) عباسي: ۱۶۹، ۲۶۵، ۳۰۷، ۴۲۲، ۴۲۶، ت: ۲۸۱، ۴۸۵، ۴۹۱، ۵۵۹، ۶۱۰، ۶۱۲، ۶۴۲، ۷۰۹، ۷۳۱.
 مانتهو، ت: ۵۲۹.
 مانی (رخصور): ۲۹۹، ۱۰۸، ۱۳۴، ۱۳۶، ۲۵۲ - ۲۵۴، ۲۵۴، ۴۶۲، ۴۹۷، ت: ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۹۳، ۶۲۹، ۶۳۸، ۶۴۲، ۶۵۸، ۶۵۹.
 ماوريقوس (موريقيا): ۱۱۰ و...
 ماهريان بن مهر بن داد الهمداني: ۱۵۷.
 ماهوي (خورشيد) نيشابوري، ت: ۵۵۶.
 مايره جي: ت: ۵۲۱، ۷۰۰.
 مافور، ت: ۷۰۸.
 مبشر بن فاک، ابوالوفا آمري: ت: ۶۳۵.
 منانا بن نانان، ت: ۲۷۵.
 منات بن لاری، ت: ۲۷۵.
 متانيا بن آموس، ت: ۲۷۵.
 متانيا بن شمعي، ت: ۲۷۵.
 متان بن ايلعازر، ت: ۲۷۵.
 مترو دوروس، ت: ۶۸۸.
 المتقي (خليفة) عباسي: ۱۷۰، ت: ۵۲۵.
 منوشالغ بن اخنوخ: ۸۲، ۲۴۵، ت: ۴۷۵.
- المتوکل (خليفة) عباسي: ۳۸، ۳۹، ۱۶۹، ت: ۵۸۳، ۵۸۴، ۴۸۶، ۵۲۰، ۵۶۰، ۵۱۹، ۶۲۲، ۶۹۱.
 متي (صاحب الانجيل): ۲۸، ۲۹، ۳۷۱، ۳۹۲.
 مجدالدوله / كيف الامة لوطالب رستم بن علي (ديلمی): ۱۷۲، ت: ۴۶۱، ۶۲۹، ۷۳۶.
 مجيدزاده، يوسف، ت: ۵۴۱.
 محمد بن اسحاق بن اسناد بنداو السرخسي (منجم): ۳۱، ت: ۴۷۸.
 محمد بن الحنيفه: ۲۵۹.
 محمد دندان (چهار بختان)، ت: ۶۲۷.
 محمد بن سليمان عيسى، ت: ۵۱۹.
 محمد (سن عبدالله) السعطني (ع): ۳، ۲۴ - احمد، ۲۵، ۳۶، ۲۵، ۱۱۲، ۱۳۸، ۱۵۷ - ۱۶۲، ۲۳۸، ۲۴۹ - ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۵، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۶۹، ۳۷۰، ۴۲۰، ۴۲۲ - احمد، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۸، ت: ۲۶۸، ۴۷۱، ۵۹۵، ۶۴۴، ۶۵۸، ۶۶۰، ۷۳۳.
 محمد بن عراق (خوارزمشاه) افریقي، ت: ۴۹۱.
 محمد بن علي: ۲۵۹.
 محمد بن عمر طبري، ت: ۵۵۸.
 محمد بن موسى بن شاکر (بنو موسى)، ۶۰، ۳۶۰، ت: ۵۱۰، ۷۰۹، ۷۱۰.
 محمود غزنوي (- سلطان): ۱۷۳، ت: ۵۱۸، ۶۰۵، ۷۳۳.
 محيط ضابطاني، سيد محمد، ت: ۵۰۹.
 المختار ابن ابي عبيد الثقفي: ۲۵۹، ۲۲۲، ت: ۶۲۶.
 مدرس رضوي، محمد تقی، ت: ۶۹۸.
 مرابا / مارابه (جاثليق) النساطره: ۴۰۳، ۴۰۴.
 المرادي، عبدالرحمان بن ملجم (خارجي): ۱۶۷، ۲۲۶.

- مرشد بن عبد کلال (یمنی): ۱۵۱.
 مردانشاه (موبد) بن زادن فروخ کسکری: ۵۶۰.
 مرداوایج (گیلی) زیاری: ۲۶، ۲۹۸، ۲۹۹.
 مردوخ / مردوخ / مرتخا (Mordceāi) الاسرائیلی: ۱۰۰، ۱۲۷ (۱ استر)، ۳۴۷.
 مردوقیف (مردوخ بلدان): ۹۹، ۵۴۷.
 مردوقنفا: ۹۹.
 مردینو (نهر کوئی)، ت: ۶۲۲.
 مرزبان (ایرانی) یمنی: ۱۵۲.
 مرزبان بن رستم - الاصفهید.
 مرزبان، ابوعبدالله اخباری: ت: ۵۶۲.
 مرزوق النلاج - الحسين بن القاسم بن عبدالله بن سلیمان.
 مرعبدا (مسیحی): ۴۰۰، ۴۰۱.
 مرعشی، ظهیرالدین: ت: ۲۹۸، ۲۹۹، ۵۷۲، ۵۷۵.
 مرغنی، ابومنصور حسین بن محمد غورستانی: ت: ۵۶۲، ۶۳۳.
 مرقیان (الملک): ۳۶۷.
 مرقینوس (مرکینوس) بن ولاطینوس: ۱۱۲.
 مرقیون (سینوی): ۲۹، ۲۵۲، ت: ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۲.
 مرماری (مسیحی): ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱.
 مرسوشی (مسیحی): ۴۰۰، ۴۰۱.
 مروان بن الحکم اموی: ۱۶۷.
 مروان (الحمار) اموی: ۱۶۲، ۱۶۸، ت: ۴۷۲.
 المورودی، خالد بن عبدالملک (محاسب): ۱۹۱.
 مروه، احمد: ت: ۶۰۳.
 مریم الاغظیه: ۳۶۶.
 مریم ابنة قیس: ۱۳۸.
 مریم (أم عیسی): ۲۸، ۲۹، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۲ - ۳۷۴، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۲، ت: ۴۷۵، ۴۷۲.
 مزداشید بن منوزاد (ساسانی): ۱۳۸.
 مزدک همدادان (بامدادان): ۲۵۴ - ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۲، ت: ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۳.
 المستین (خلیفه) عباسی: ۱۶۹، ت: ۵۶۱.
 المستنکی (خلیفه) عباسی: ۱۷۰، ۱۷۱.
 مسروق بن ابرهه (حبشی): ۱۵۲.
 مسعودی بغدادی، ت: ۴۷۹، ۴۸۷، ۴۹۲، ۵۰۰ - ۵۰۳، ۵۲۹، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۹، ۵۵۷، ۵۶۱ - ۵۶۳، ۵۶۶، ۵۷۱، ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۸۳، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۳۳، ۶۳۸، ۶۸۵، ۷۰۱، ۷۲۲.
 مسعودی مروزی (شاعر)، ت: ۴۹۷.
 مسلم بن عقبه، ت: ۷۳۳.
 مسلمة بن عبدالملک: ۱۱۰.
 المسیح (+ عیسی): ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۸۶، ۱۰۶، ۱۵۱، ۲۲۹، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۲، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۹۱ - ۳۹۴، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۲۱، ت: ۴۷۹، ۵۸۳، ۵۹۵، ۶۳۸، ۷۱۸ (- فیر)، ۷۲۰.
 مسیمموردقس: ۹۹.
 مسیلمة الکذاب: ۲۵۶، ۲۶۲، ت: ۶۴۴.
 سینا، جیوسیه: ت: ۷۲۰، ۷۲۱.
 مشکور، محمد جواد: ت: ۶۴۸.
 مصریم / مضربو: ت: ۵۰۰.
 مطردورس: ۳۰۵، ۳۴۰.
 مطعم بن عدی: ۱۵۹.
 مطبار اصغهان (+ ابن مطبار): ۵۵۹، ۵۵۰.
 المطیع (خلیفه) عباسی: ۱۷۰، ۱۷۱.
 مظاهری، علی: ت: ۶۶۳.
 معاویه بن ابن سفیان (اموی): ۱۶۴ - ۱۶۷، ۱۶۲، ۲۲۲.
 معاویه بن یزید (ابولیلی): ۱۶۷.

- المتنزه بالله (خليفة) عباسي: ١١٣، ١٦٩؛ ت: ٥٦٢.
- المنعم (خليفة) عباسي: ٢٨، ١٦٩، ٣٦٠؛ ت: ٢٨٢.
- المنعم (خليفة) عباسي: ١٢، ٣٨، ٣٩، ١٧٠، ١٧٦، ٢٢١، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٤؛ ت: ٢٨٣.
- ٢٨٦، ٤٨٦، ٥٨٨.
- المنعم (خليفة) عباسي: ١١٣، ١٧٠؛ ت: ٢٨٣، ٧٣٣.
- معاذ الدولة احمد بن بويه (ديلمي): ٨٩، ١٧٢؛ ت: ٥٢٢، ٥٢٥.
- معن بن زائدة: ٧٦.
- معين الدولة ابو منصور الب ارسلان التالوي: ١٧٣.
- معين الدولة سبكتكين (اولا): ١٧٣.
- معين، محمد: ت: ٥٢٨، ٥٦٩.
- المغيرة بن شعبه: ١٦٥.
- المقتدر (خليفة) عباسي: ١٧٠، ٢٥٩، ٢٦٠؛ ت: ٢٨٣، ٢٩٨، ٤٢٧، ٧١٧، ٧١٨.
- مقريزي (مصري): ت: ٢٧١، ٥١٠، ٧٠٨.
- المشع، هاشم بن حكيم مروى: ٢٥٨، ٢٦٢؛ ت: ٦٢٥.
- المقوقس (مصري): ١٦١.
- المكتنى (خليفة) عباسي: ١٧٠، ٢٦٠؛ ت: ٢٨٣، ٦٢٧.
- مكسيموس (الراهب): ٣٦٢.
- مكزي، د. ان: ت: ٥٠٨، ٦٠٨.
- ملكرويق كنعاني: ت: ٥٣٧.
- منكيكرب بن تبع (بمبي): ١٥١.
- ملكي بن ادنى: ت: ٢٧٥.
- منكي بن يناد: ت: ٢٧٥.
- مليا بن ميثاق: ت: ٢٧٥.
- مليكة بنت داوود: ١٦١.
- مماين: ت: ٥٢٨.
- منتصر (امير) ساماني: ت: ٥٨٥.
- المنتصر (خليفة) عباسي: ت: ١٦٩.
- المنتصف (عبدالله بن المعتز) عباسي: ١٧٠.
- منجم باشي: ت: ٥٨٢.
- منخالوس: ٩٥.
- المنذر بن امرء القيس: ت: ٥٠١.
- المنذر بن جبلة (غساني): ١٥٥.
- المنذر بن الحارث (غساني): ١٥٢.
- المنذر بن ما، السماء (امرء القيس) ذوالقرنين: ٤٧، ١٥٦؛ ت: ٥٠١.
- المنذر بن النعمان (حارثي): ١٠٩، ١٥٢.
- المنذر بن النعمان (الحمي): ١٥٦، ١٥٧.
- منا بن حرقيا: ٨٦؛ ت: ٢٧٢.
- المنصور (خليفة) عباسي: ٧٦، ١٦٨، ٣٣٥؛ ت: ١٦٦، ٢٧٢، ٥١٧، ٦٩٩، ٧٣١.
- منصور بن عبدالله (خوارزمشاه) افريفي: ت: ٢٩١.
- منكه هندي: ت: ٥٨٢.
- منلاوس: ت: ٦٠٤.
- منوشجر (بن كوزك) بن ابرج: ٢٥، ١١٩، ١٢٠، ١٢٢، ١٢٢، ١٢٨، ٢٢٧، ٢٢٧؛ ت: ٢٩٥.
- ٥٧٥، ٦٢١، ٦٢٣.
- مويد آدراد (موغان): ت: ٥٦١.
- المويد (بشيراز) صاحب النسخه: ٥٣، ١٢٣.
- ١٣٠، ١٣١، ١٢١، ١٢٢.
- المويد المتوكلي، ابو جعفر زردشت بن اذرخور (فارسي): ٣٨، ٢٧٣؛ ت: ٢٨٢، ٢٨٢، ٥٦٠.
- ٥٧٥.
- موناطوس: ١٠٣.
- مودسطو (البطريق): ٣٦٢؛ ت: ٧١١.
- موزيسون، ح: ت: ٥٧٦.
- موزنوش: ت: ٦٣١.

- نالیو، کرلو آنفونسو؛ ت: ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۷۸، ۵۲۹، ۶۱۲، ۶۲۸، ۶۳۷.
- النائب الأملى - الأملى، ابو محمد.
- نبنواصر (نبوخذناصر): ۹۹، ت: ۵۲۵ - ۵۲۷، ۵۹۰، ۵۹۱، ۶۰۹.
- نبوخذ نصار / نبوخذ نضر (= بختنصر)، ت: ۲۷۸ - ۴۸۰، ۵۲۳، ۵۹۰ (كسلى)، ۵۹۱، ۷۰۰، ۷۰۳.
- نجى بن مات، ت: ۴۷۵.
- نحشون بن عنياداب، ت: ۲۷۲، ۲۷۵.
- نخثون (فرعون): ۱۰۳.
- النخیرجان الفارسی: ۱۵۷.
- نديوث (نيوندين فرى)، ت: ۵۲۷.
- نرجيلايصر (آنشورى): ۱۰۰.
- نوسب (نوسى) بن ارج (ايرج): ۱۲۰.
- نوسه بن ويجن (اشكاني): ۱۳۰.
- نوسى الاشكاني: ۱۳۲.
- نوسى بن بهرام (اشكاني): ۱۲۹، ۱۳۳.
- نوسى بن بهرام (سامانى): ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵.
- نوسى بن شاهور، ت: ۵۷۸.
- نوسى بن فيروز (اشكاني): ۱۲۹، ۱۳۳.
- نوسى بن نيدز اشكاني، ت: ۴۷۹، ۵۸۳.
- نوشخى، ابوبكر (بخارى): ت: ۶۷۹، ۶۹۸.
- نسطاس: ۱۱۲.
- نسطوروس (انطازيوس) قيصر: ۱۵۳.
- نسطوروس (استف) اليونانى: ۱۰۹، ۱۵۸، ۳۵۷، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۹۷، ۴۰۳.
- نسوى، ابوالحسن على بن احمد رازى، ت: ۷۲۷ - ۷۳۸.
- نصر (دوم) بن احمد سامانى (السعيد)، ت: ۲۸۱، ۲۹۱، ۶۷۷.
- نصيرالدوله ابوالقاسم محمد بن ابراهيم: ۱۷۳.
- النعمان بن الاسود (لخمى): ۱۵۶.
- النعمان بن امرئ القيس (اللمخمى) باني الخوارج: ۱۵۵، ۱۵۶.
- النعمان بن الايهم (غسانى): ۱۵۲.
- النعمان بن الحارث (غسانى): ۱۵۲.
- النعمان بن عمرو (غسانى): ۱۵۲.
- النعمان بن مفرن: ۱۶۵.
- النعمان بن المنذر: ۱۵۲ (غسانى)، ۱۵۷ (لخمى): ت: ۷۲۲.
- ننجراس: ۱۰۱.
- نقيسى، سعيد: ت: ۵۶۶.
- نقفوروس، ۱۰۱، ۱۱۳.
- النقى الحسينى (كاتب نسخه): ۴۵۸.
- نهر / يمن روسى، ت: ۵۵۱.
- نهرود بن گوش: ۹۷، ۹۸، ۱۱۷، ت: ۵۳۰ - ۵۳۶ (جبار) - ۵۳۸، ۵۴۰.
- نوبختى، ابوسهل (شيعى): ت: ۴۷۶.
- نوبختى، ابوالقاسم حسين بن روح (نائب): ت: ۶۲۸.
- نوبيلى، س: ت: ۷۲۱.
- نوح بن لامك (نبي): ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۶۶، ۸۲، ۱۲۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ت: ۲۷۵.
- نوح بن منصور (سامانى): ۲۷۶، ۲۷۶، ۴۲۶.
- نوح بن نصر سامانى، ت: ۲۹۲.
- نوخدناصر / فلسورور (نيرولامير)، ت: ۵۲۷.
- نوذ بن منوشجر: ۱۲۰.
- نوريس، اى: ت: ۵۱۰.
- نولدكه، تلودور: ت: ۴۹۶، ۵۵۶، ۵۶۲، ۵۶۷، ۵۷۱، ۵۷۶، ۵۸۱، ۶۲۲، ۶۵۸.
- نويكه باوئر، ت: ۵۲۵، ۵۹۵، ۵۹۶.
- نوييرك، هنريك: ت: ۶۲۳.
- نيرى بن منكى، ت: ۲۷۵.

ولی‌الدوله ابواحمد خلف بن احمد سیستانی:
۴۲۶، ت: ۷۳۳.

ولی‌الدوله القاسم بن عبیدالله: ۱۷۱.
الولید بن (+ یزید بن) عبدالمنک اموی: ۱۶۷،
۱۶۸.

ولیمه بن مرثد (یمنی): ۱۵۱.
وتر، ت: ۷۰۵، ۲۰۲.
روستفله، فردیناند: ت: ۵۱۹، ۵۸۴، ۶۱۶،
۶۱۸، ۶۹۱، ۷۲۹، ۷۳۸.

وعب بن عبد مناف: ۱۵۸.
وهز (ایوانی) یمنی: ۱۵۲.
ویاگهره موکها (شاه) هندی، ت: ۴۶۶.
ویجن بن بلاش (اشکانی): ۱۳۰.
ویجن بن جودرز (اشکانی): ۲۷۲.
ویدنگرن، گنر: ت: ۶۲۰، ۶۴۰.
ویزک / ویزک: ۱۴۸، ۱۴۹، ت: ۵۸۳.

ویشتاب / ویشتاب (گشتاسب شاه) بلخی:
۹۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۵۱، ۲۲۳،
۲۲۷، ۲۴۹، ۲۷۱، ۲۸۱، ت: ۴۷۹، ۵۶۹،
۶۲۳، ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۳۷.

ویکرد: ۲۷۱، ۲۷۸.
ویلسن، ت: ۵۴۸.
ویلکن، اف: ت: ۵۸۴.
ویایامز، سمیس: ت: ۷۲۱.
ویوین جودرز (اشکانی): ۹۹.

ه

هابیل: ۲۷۵.
الهادی (خلیفه) عباسی: ۱۶۹، ت: ۵۲۵.
هاران بن ترج (اخو ابراهیم): ۲۴۳، ت: ۵۳۰.
هارباگ / اوبکه، ت: ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵.
هارنتر، ویلی: ت: ۶۰۳، ۶۵۶، ۶۷۲، ۷۳۹.
هارناک، آ: ت: ۶۳۹.

الهیوزی، ابوالعباس الفضل بن حاتم (شارح
المجسطی): ۱۸۱.

نیقولاوس (الطریق): ۳۶۲.
نیکلای دمشق، ت: ۶۳۴.
نیکوماخوس، ت: ۴۸۱.
نیورتا (- تمروذ)، ت: ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۷، ۵۴۰.
نینوس: ۹۴، ت: ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۷ - ۵۲۰.
نوجشنی ابن آذربخت، ت: ۴۹۲.

و

واتسن، ت: ۵۴۸.
الواق (خلیفه) عباسی: ۱۶۹، ت: ۴۸۴، ۷۱۰،
۷۱۸، ۷۱۷.

واختر، آج: ت: ۷۰۰.
وارطوش: ۲۴۸، ت: ۶۳۱.
وافرس: ۱۰۳.
والانطینوس / ولتینیانوس: ۱۰۹، ۱۱۲.
والس (المحرق): ۱۰۹.
والیس (وتیوس والنس): ۲۴۴، ۴۰۸: ت: ۶۲۷.
واندوردن، ت: ۷۴۲.
واندن اینده (طایع)، ت: ۷۱۳.

وایل / ویل، ت: ۵۰۰، ۵۸۴، ۵۸۵، ۷۳۲.
ویر، آ: ت: ۶۸۶.
وپکه، و: ت: ۷۲۲.
وجده، جی: ت: ۶۳۹.
وواوینی، سعد: ت: ۶۲۸.
وردشاه گبلی: ۴۶، ت: ۴۹۹.

وسبازیان، ت: ۵۸۳.
وست، ت: ۶۶۲.
وسدونک، فون: ت: ۶۳۹.
وکیع القاضی - قاضی وکیع.
ولرینوس / والرین (قیصر): ۱۰۸، ت: ۵۳۰.
ولی‌الدوله ابواحمد حارث بن احمد: ۱۷۲.

- هارون الرشید (خلیفه): ۳۸، ۱۱۳، ۱۶۹، ۱۷۱، ۳۶۳، ۵۲۵، ۵۸۴، ۶۲۵، ۶۹۹، ۷۱۰، ۷۱۱.
- هارون بن عمران (اخو موسى): ۶۱، ۹۵، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۵۱.
- الهاسمی، عبدالله بن اسماعیل: ۲۴۴.
- الهاسمی، محمد بن عبدالعزیز کاتب (منجم) ۳۸۸، ۴۰۸، ۴۱۱، ۷۱۷-۷۲۳، ۷۲۴.
- حالمه، ایه: ۴۸۰، ۴۸۲، ۵۴۵، ۵۴۹، ۶۸۸.
- حالی، ت: ۵۴۸.
- حالی بن منات، ت: ۴۷۵.
- حامان (وزیر): ۱۰۰، ۱۲۷، ۳۲۶، ۳۲۷، ۷۰۵.
- های جاثون بن شریرا (ریان)، ت: ۵۱۴.
- هخامنش پارسی، ت: ۵۴۴، ۵۷۷.
- هژاد بن شراحیل الهدام: ۱۵۰.
- هذابت، صادق، ت: ۶۳۷.
- هرتل (آلمانی)، ت: ۵۶۹.
- هرقل / هراکلیوس (قیصر): ۱۱۲، ۱۶۴، ۲۵۶، ۵۴۶، ۶۴۴.
- هرقلس (الحکیم): ۱۱۰.
- الهرمزان (ایرانی): ۳۶، ۵۸۳.
- هرمزد (یکم) بن اردشیر بن شاپور (ساسانی)، ت: ۵۷۸.
- هرمز بن بلاش (اشکانی): ۱۳۰-۱۳۲.
- هرمزد (چهارم) بن خسرو انوشروان: ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۵۷۹.
- هرمز بن شاپور (ابطال) ساسانی: ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۲۵۳، ۲۶۹، ۲۷۲، ت: ۶۵۲.
- هرمز بن نرسی (اشکانی): ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۳.
- هرمزد (دوم) بن نرسی (ساسانی): ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۵، ت: ۵۷۸.
- هرمزد (سوم) بن یزدگرد (ساسانی)، ت: ۵۷۹.
- هرمس المصری: ۲۴۲، ۲۷۵، ۳۶۵، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۳۷، ت: ۷۳۹.
- هرمیپوس ازمری، ت: ۶۲۵، ۶۳۴.
- هرودوت (هالیکارناسی)، ت: ۴۷۶، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۵۶، ۶۲۳، ۶۶۱.
- هسپخیوس، ت: ۷۲۷.
- هشام بن عبدالملک اموی: ۳۸، ۱۶۸، ت: ۴۸۲، ۵۶۱.
- هشام بن القاسم (اصفهانى): ۱۱۴، ت: ۴۹۷، ۵۵۹.
- هشام کلی اخباری، ت: ۵۲۹، ۵۷۲.
- هشام بن المغیره المحزومی: ۴۱.
- هفله، ت: ۷۱۷، ۷۱۹.
- هلال بن وصیف (کوفی) مشعبد، ت: ۵۰۱.
- همای (← غمانی)، ت: ۵۳۴.
- همای، جلال‌الدین: ۴۶۹، ۴۷۱، ۵۲۲، ۵۸۷، ۶۵۵، ۶۷۷، ۶۹۷، ۷۳۶.
- همدانی زاده، جواد: ت: ۶۰۴.
- همنینگ، والتس: ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۳۰، ۵۷۸، ۶۶۲، ۶۸۰، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۹۰، ۷۱۲.
- هسوخستره (داربوش) مادی: ۱۰۰، ۱۲۶، ت: ۵۳۳، ۵۴۴، ۵۴۸، ۵۷۰.
- هورنو، ت: ۵۲۸.
- هوسب بن واتنک: ۱۲۰.
- هوشنگ (← اوشهنگ) پیشدادی، ت: ۵۶۶، ۵۶۷.
- هولنر آلمانی، ت: ۷۳۲.
- هولنک، پان: ت: ۶۰۳، ۶۵۲.
- هومر (شاعر) یونانی، ت: ۲۷۶.
- هیثم بن عدی طائی، ت: ۵۵۸.
- میرودس (الملک): ۳۶۳.
- میرونیموس، ت: ۵۲۸.
- میلانی / هلن (ملکه): ۱۰۸، ۱۱۱، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۹۸.

یزدجرد (سوم) بن شهریار / یزدگرد شهریار

(بیشتر به عنوان مبدأ «تاریخ» یزدگردی):

۲۰، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۸،

۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۱، ۲۲۰، ۲۴۹،

۲۵۹؛ ت: ۲۶۳، ۴۸۱، ۴۸۵، ۴۹۷، ۵۵۵،

۵۵۶، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۷۵، ۵۷۹، ۵۸۸، ۵۹۲،

۵۹۲-۵۹۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۴۹.

یزدجرد الهزاری: ۵۲؛ ت: ۵۰۵.

یزید بن عبدالملک اموی: ۱۶۸.

یزید بن معاویه: ۱۶۵، ۱۶۷، ۴۲۲، ۴۲۴؛ ت:

۷۳۰، ۷۳۳.

یزید بن مهلب، ت: ۵۸۱.

یزید بن الولید (النفص): ۱۶۲، ۱۶۸.

یسا بن عوبید، ت: ۲۷۴، ۴۷۵.

یعر ب قحطان: ۱۴۹، ۱۵۰.

یعقوب بن اسحاق (النبی): ۲۲، ۸۳، ۹۴، ۱۴۸،

۱۴۹-۴۴۱؛ ت: ۴۷۴، ۴۷۵، ۵۲۱.

یعقوب (اسقف) ایلیا: ۳۶۲، ۳۶۳.

یعقوب (الراوی): ۴۴۲؛ ت: ۷۰۱.

یعقوب (الصحابی): ۳۷۲.

یعقوب بن طارق: ۱۷؛ ت: ۷۰۸.

یعقوب (لیث) صفاری: ت: ۶۷۶.

یعقوب بن مئان، ت: ۴۷۵.

یعقوب (المقطوع): ۳۶۲.

الیعقوبی، ابن واضح؛ ت: ۵۲۹، ۵۴۰، ۵۴۱،

۵۶۲.

یفتح انجلعادی: ۸۵.

یکسوم بن ابرهة (حبشی): ۱۵۲.

یکتیا بن بوشیا، ت: ۴۷۵.

یسمر (-گبومرث)، ت: ۵۵۲.

ینا بن یوسف، ت: ۴۷۵.

یواش بن حزیا: ۸۶.

یوانیس / یوحنا (الاب) المؤلف: ۳۶۲، ۳۹۸؛

ت: ۷۱۰.

ی

یارد بن مهلائیل، ت: ۴۷۵.

یار شاطر، احسان: ۵۲۸، ۵۴۸، ۵۶۹.

یارسرینم (یعنی): ۱۵۱.

یافت بن سوخون (و) نوح، ت: ۵۰۰.

یافول (= افریدون): ۱۲۵، ت: ۵۶۷-۵۶۹ (=)

فول / فولی).

یساقوت حموی، ت: ۴۸۷، ۵۰۵، ۵۲۰، ۵۲۵،

۵۸۲، ۶۲۲، ۶۴۲، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۷۸،

۶۸۹، ۶۹۸، ۷۱۲، ۷۲۰، ۷۲۷، ۷۳۰، ۷۳۱،

۷۴۲.

یاکوبی (زاکوبی) گولی، ت: ۵۲۸، ۵۹۰، ۶۲۹.

یاکین بن صادوق، ت: ۴۷۵.

یامیس: ۹۲.

یائیر الجلعادی: ۸۵.

یحیی بن خالد (برمکی): ۳۸.

یحیی بن زکریاء (المعمدان): ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۴،

۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۹۸، ۴۲۱؛ ت:

۶۲۱، ۷۱۳.

یحیی بن عدی، ت: ۶۹۸.

یحیی بن علی کاتب نصرانی (انیاری)، ت: ۶۹۱.

یحیی / یوحنا (النحوی) اسکندراتی: ۲۹۷، ت:

۶۳۰، ۶۸۱.

یحیی بن نعمان (نصرانی): ۲۵۳، ت: ۶۴۲.

یرد بن مهلائیل: ۸۲.

یزدانیخت (رازی) مانوی: ۲۵۴؛ ت: ۶۴۲.

یزدانناده (شاپور) سیستانی، ت: ۵۵۶.

یزدجرد / یزدگرد (دوم) بن بهرام (گور) ساسانی:

۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵؛ ت: ۵۷۹، ۵۸۱.

یزدجرد الاول (الیم) بن شاپور (ساسانی): ۴۰،

۴۲، ۵۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳،

۱۴۳؛ ت: ۴۹۰، ۵۰۵، ۵۷۹.

- يوانيس (قم الذهب): ٣٦٥.
 يوتام بن عزيا / عززيا: ٨٦، ت: ٢٧٢.
 يوحنا بن يسا، ت: ٤٧٥.
 يوحنا (صاحب الانجيل): ٢٨، ١٠٦، ٣٧٠، ٣٧٢.
 ٣٩٢، ٢٠٤.
 يوحنا (الكشكراني): ٣٩٩، ت: ٧١٩.
 يوحنا (المفتول) المروزي: ٣٧٢.
 يوحنا بن يهوياقيم: ٦٨.
 يوديت (يهودي)، ت: ٥٢٢ - ٥٢٤.
 يوذغان (يهودا)، ت: ٢٧٢.
 يورام / يهورام بن يهوشافاط: ٨٦، ت: ٢٧٢.
 يوربعام بن نبط: ٨٤، ٣٤٩.
 يوريم بن منات، ت: ٤٧٥.
 يوستي. فرديناند: ت. ٤٧١، ٥٥٠، ٥٦١، ٥٦٢.
 ٦٥٥.
 يوسطينس - يوسطينيوس: ١٠٩، ١١٠.
 يوسف (رامثاني) البلولطاني: ٣٦٢، ٣٩٢، ت: ٧١١.
 يوسف بن فضل (يهودي) - الخيبري.
 يوسف بن متانيا، ت: ٤٧٥.
 يوسف بن هالي // يعقوب (خطيب مريم): ٢٨، ٢٩، ت: ٤٧٥.
 يوسف الهروي // الهروني: ت: ٧١٨.
 يوسف بن يعقوب (النبي): ٣٠، ٣٤٢، ٢٢١، ت: ٤٧٥.
 يوسف بن يونان، ت: ٤٧٥.
 يوسف بن يهودا، ت: ٤٧٥.
 يوسي بن ايلعازر، ت: ٤٧٥.
 يوشع بن نون (النبي): ٨٥، ٨٧، ٣١٠، ٣٢٦.
 ٣٤٨، ٣٥٠.
 يوشيا بن آمون / عون: ٨٦، ت: ٤٧٥.
 يوليانس (الشهيد): ٣٧١.
 يولياني (الشهيد): ٣٦٢.
 يوليانوس (الكافر): ١٠٩، ١١١.
 يوليطا (مسيحية): ٣٧٢.
 يوليوس دقيطير (قيصر): ٥٨.
 يونان بن ايلياقيم، ت: ٤٧٥.
 يونان بن بورس: ٣٥.
 يونان بن يافث: ٤٧.
 يونس (بن شئ) النبي: ٩٧، ٢٠٠، ٢٢١، ٢٢٨.
 ت: ٥٣٣.
 يوباخين بن يوياقيم: ٨٦.
 يوبافير (والد مريم): ٣٧٢.
 يوحاز بن يوشيا: ٨٦.
 يهودا استخريوطا: ٣٩٢.
 يهودا بن يعقوب (اسرائيل): ٢٢، ٢٣، ٢٨، ٨٢.
 ٨٧، ٢٥٥، ت: ٢٧٢، ٢٧٥، ٧٠٠.
 يهودا بن يوحنا، ت: ٢٧٥.
 يهودا بن يوسف، ت: ٢٧٥.
 يهوشافاط بن آسا: ٦٨، ٨٦، ت: ٤٧٢، ٥١٦.
 يهوياقيم بن يهواحاز: ٦٨، ٨٦.
 يهوياكين / يواقيم (يهودي): ٣٢٤، ت: ٧٠٢.

نام‌های جاتپها



آ	آ
آتشخانه (رامش آغام): ت: ۶۷۹.	آتشخانه (رامش آغام): ت: ۶۷۹.
آتشکده: ت: ۲۸۳ (فردجان)، ۶۳۳ (شیز)، ۶۷۸.	آتشکده: ت: ۲۸۳ (فردجان)، ۶۳۳ (شیز)، ۶۷۸.
(آذرخوره)، ۶۸۰ (طوایس).	(آذرخوره)، ۶۸۰ (طوایس).
آشور - آشور.	آشور - آشور.
آذربایجان (آذربایجان): ۲۴۷، ۱۶۵، ۴۸، ۴۶.	آذربایجان (آذربایجان): ۲۴۷، ۱۶۵، ۴۸، ۴۶.
۲۴۸، ۲۶۶؛ ت: ۲۹۲، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۴.	۲۴۸، ۲۶۶؛ ت: ۲۹۲، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۴.
۶۲۵.	۶۲۵.
آذرخوره (آتشکده) فارس: ت: ۶۷۸.	آذرخوره (آتشکده) فارس: ت: ۶۷۸.
آستان قدس رضوی: ت: ۷۲۲.	آستان قدس رضوی: ت: ۷۲۲.
آسورستان: ت: ۶۲۴.	آسورستان: ت: ۶۲۴.
آسب: ت: ۵۲۳، ۵۲۴ (صغیر)، ۵۷۳.	آسب: ت: ۵۲۳، ۵۲۴ (صغیر)، ۵۷۳.
(مبانه)، ۵۹۳، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۶۸ (صغیر).	(مبانه)، ۵۹۳، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۶۸ (صغیر).
۶۹۰ (مبانه).	۶۹۰ (مبانه).
آشور (آشور): ۹۲، ت: ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۱ - ۵۳۷.	آشور (آشور): ۹۲، ت: ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۱ - ۵۳۷.
۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۶۸، ۵۷۰، ۶۲۰، ۶۷۰.	۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۶۸، ۵۷۰، ۶۲۰، ۶۷۰.
۶۷۱.	۶۷۱.
آلمان: ت: ۲۹۶، ۵۸۹، ۶۸۹، ۷۰۰.	آلمان: ت: ۲۹۶، ۵۸۹، ۶۸۹، ۷۰۰.
آند: ۱۰۶۲، ت: ۵۲۹.	آند: ۱۰۶۲، ت: ۵۲۹.

آمل: ۲۷۲، ت: ۲۷۰، ۵۸۲.	آمل: ۲۷۲، ت: ۲۷۰، ۵۸۲.
آلکاتوی: ت: ۶۲۴.	آلکاتوی: ت: ۶۲۴.
الف	الف
ابرشهر: ۳۲۸، ت: ۶۵۹.	ابرشهر: ۳۲۸، ت: ۶۵۹.
الابواء: ۱۵۸، ۱۵۹.	الابواء: ۱۵۸، ۱۵۹.
ایبورد: ۱۱۶.	ایبورد: ۱۱۶.
ایارسن / اویانیری ستن (کوه): ت: ۶۶۱.	ایارسن / اویانیری ستن (کوه): ت: ۶۶۱.
ایسادین: ۱۶۳.	ایسادین: ۱۶۳.
الاحابیش (- سوق): ۲۱۸.	الاحابیش (- سوق): ۲۱۸.
احد (- عزوه): ۱۶۰، ۲۲۸.	احد (- عزوه): ۱۶۰، ۲۲۸.
ادسا (الرها): ت: ۵۳۷، ۵۳۹، ۶۲۰، ۶۳۸.	ادسا (الرها): ت: ۵۳۷، ۵۳۹، ۶۲۰، ۶۳۸.
ارافه / ارپه / ارفا: ت: ۵۳۷، ۵۴۲.	ارافه / ارپه / ارفا: ت: ۵۳۷، ۵۴۲.
اراک: ت: ۶۷۶.	اراک: ت: ۶۷۶.
ارژان (حران): ت: ۵۳۰.	ارژان (حران): ت: ۵۳۰.
الاردن: ۳۳۷، ۳۵۲، ۳۶۲، ۳۹۱.	الاردن: ۳۳۷، ۳۵۲، ۳۶۲، ۳۹۱.
ارزوره (کوه): ت: ۵۶۳.	ارزوره (کوه): ت: ۵۶۳.
ارفود (- طوایس) بخارا: ت: ۶۷۹.	ارفود (- طوایس) بخارا: ت: ۶۷۹.
ارمنیه (- ارمنستان): ۲۴، ۱۲۵، ۱۶۶، ۲۷۷.	ارمنیه (- ارمنستان): ۲۴، ۱۲۵، ۱۶۶، ۲۷۷.
۳۷۲؛ ت: ۶۵۹.	۳۷۲؛ ت: ۶۵۹.

- اروپا، ت: ۴۷۷، ۵۴۸، ۶۱۱.
 اروم موکاداس، ت: ۴۸۰.
 ازور (آسور)، ت: ۵۶۳، ۵۶۴.
 اسافا: ۲۰.
 اسپيجاب: ۲۷۶.
 اسپانيا، ت: ۵۱۰، ۶۰۶.
 استان حمدان، ت: ۵۷۱.
 اسروشنه: ۱۱۷.
 اسفراين، ت: ۶۹۸.
 الاسکندريه: ۱۴، ۱۵، ۲۴، ۵۷، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۶۵، ۳۰۸، ۳۲۹، ۳۵۹، ۳۶۲.
 ت: ۴۶۷، ۵۸۴، ۶۳۲.
 الاسل (- وقعه): ۴۲۲.
 اسام (- سوق): ۴۱۸.
 اسواق العرب: ۴۱۷ - ۴۱۸.
 اسوان (مصر): ۳۲۵.
 اسهيدان (مغاره): ۳۰۷، ت: ۶۸۹.
 اصطخر: ۵۲، ۱۱۵، ۱۶۴، ۱۶۵، ت: ۵۰۵، ۵۶۱، ۶۳۲، ۶۳۳.
 اصفهان: ۳۰، ۱۶۵، ۱۷۱، ۲۵۹، ۲۸۳ - ۲۸۵، ت: ۵۵۹، ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۵۳، ۶۶۵، ۶۷۳، ۶۷۶، ۶۷۸، ۶۹۰، ۶۹۸.
 اطرابلس: ۹۶.
 افريقيه: ۱۵۰، ۱۶۵، ۱۶۶.
 افسوس: ۱۰۶، ۳۶۰، ۳۶۷، ت: ۷۱۰.
 افغانستان، ت: ۶۶۱.
 الاقاليم السبعه: ۲۷۵.
 افيانوس هند، ت: ۷۴۲.
 اكيانان، ت: ۵۴۲.
 اكسفورد، ت: ۷۴۴.
 البرز، ت: ۶۳۷.
 اللان: ۴۸.
 الويرا (رگموندس)، ت: ۴۸۱.
 الانبار: ۱۵۵.
 اندلس، ت: ۶۵۸.
 الاندلس، ۳۳۳، ت: ۴۶۴، ۵۱۰.
 انشان: ۱۲۶.
 انطاكيه: ۱۰۹، ۱۶۴، ۲۵۶، ۳۵۹، ۳۶۲، ت: ۵۸۷، ۵۹۲، ۶۴۴، ۷۰۸.
 انقره / آنکارا، ۱۶۶، ت: ۶۱۲.
 اور (- شهر) - سومري، ت: ۵۳۰ - ۵۳۲، ۵۳۸، ۵۴۲.
 اورال، ت: ۶۶۱.
 اورخون، ت: ۶۶۱.
 اورشليم: ۲۲، ۲۳، ۱۴۸، ت: ۲۷۳، ۲۷۹، ۵۲۱، ۵۲۷، ۵۸۳، ۵۹۰، ۵۹۱، ۷۰۲ - ۷۰۴، ۷۱۴.
 اورفا، ت: ۵۲۹، ۶۲۰.
 اوروك (كلدي)، ت: ۶۶۷.
 اوزين (هند)، ت: ۴۶۴.
 الاهواز: ۱۶۵، ت: ۷۳۲.
 اياصوفيه (كتابخانه)، ت: ۵۶۰.
 ايخته، ت: ۵۳۰.
 ايران / ايلان: ۱۱۸.
 ايران / ايرانزمين، ت: ۲۶۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۶، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۶، ۵۷۰، ۵۷۷، ۵۸۰، ۵۹۴، ۶۰۴، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۸، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۷۰، ۶۷۲، ۶۷۸، ۶۸۵، ۶۹۲، ۷۰۷، ۷۱۲، ۷۲۱، ۷۲۴، ۷۲۷، ۷۳۴، ۷۳۹.
 ايرانشهر: ۱۲۰، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۴، ت: ۲۸۰، ۵۷۲، ۶۱۹، ۶۵۹، ۶۶۶.
 ايرانويج، ت: ۲۸۸، ۲۸۹، ۶۲۲، ۶۳۷.
 ايلام - عيلام.

- ایلیا (- بیت المقدس): ۲۷، ۱۲۸، ۲۵۹، ۳۶۲.
 ۳۷۴: ت: ۴۷۹، ۴۸۰.
 ایلیوس / ایلیون: ۹۶.
 ایوان (کسری): ت: ۵۶۶.
 ب
 باب الابواب: ۴۴، ۴۸.
 باب السراوق: ۲۵۲.
 باب العمود (- بیت المقدس): ۳۷۳.
 بابل / بابِلزمین: ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۵، ۴۴، ۴۷، ۶۴، ۹۷، ۹۸، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۴۷، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۹، ۲۹۱، ۳۰۷: ت: ۲۶۲، ۲۷۸، ۲۷۹، ۵۱۷، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۴۱، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۹۱، ۶۰۶، ۶۲۱ - ۶۲۲، ۶۲۷، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۱، ۶۴۱، ۶۴۷، ۶۵۴، ۶۶۹، ۶۷۳، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۱۴، ۷۲۳.
 باب سانی (جندیسابور): ۲۵۳.
 بادغیس: ۲۵۷.
 بادلیان (اکسرد): ت: ۵۰۶، ۷۴۵.
 باکتریا (بلخ): ت: ۵۴۴.
 باکسایا (= بیت کاسی): ت: ۵۳۹.
 بالبخ / بالیک: ت: ۵۳۰.
 بامیان: ۱۱۷، ۳۲۸.
 بانصران: ت: ۵۸۳.
 بتخانه (طوالیس) بخارا: ت: ۶۸۰.
 البحر الاخضر: ۴۴.
 بحر جرجان (- خزر): ت: ۵۸۲.
 بحر الخزر: ۱۳۷، ۲۷۲.
 البحر الشرقي: ۱۱۶.
 بحر الصين: ۳۰۸.
 بحر فارس: ۳۰۸.
 بحر المغرب: ۳۳۳.
 بحر الهند: ۲۸۳.
 بحرین: ت: ۵۲۰، ۶۴۶ - ۶۴۸.
 بخارا: ۱۱۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۱۸، ۳۲۸: ت: ۴۸۱، ۵۲۰، ۵۲۶، ۵۶۵، ۵۸۵، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۹۸، ۷۰۲، ۷۳۱.
 بخارتک: ۷۷: ت: ۵۲۰.
 بدر (- وقعه): ۱۵۹، ۱۶۰، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۲۷.
 برطانیل: ۲۵۹: ت: ۶۲۶ (- رطانیل).
 برفه: ۱۶۵.
 برلین: ت: ۲۹۶، ۵۰۵، ۵۶۵، ۶۱۲، ۷۲۳، ۷۲۴.
 برنانی: ت: ۷۲۰.
 البریک (- جبل): ۲۲۵.
 البصره: ۱۶۶، ۳۰۴، ۴۲۶: ت: ۴۸۴، ۶۲۲، ۷۲۲.
 بطنان: ۲۰۹.
 بعلبک: ۱۶۳، ۲۲۴.
 بغازکوی: ت: ۶۶۸.
 بغداد: ۷۶، ۸۹، ۱۶۰، ۱۶۹، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۶۶، ۳۰۴، ۳۳۰، ۳۳۵ - ۳۳۶، ۳۵۹، ۳۹۹: ت: ۴۶۳، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۴، ۴۸۷، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۸، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۶۱، ۵۰۹، ۶۱۰، ۶۴۵، ۶۵۲، ۶۹۱، ۶۹۶، ۶۹۹، ۷۲۳، ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۳۸.
 بلاد بهنه / فهله (پهلوی): ت: ۵۷۱، ۵۷۴.
 بلاد ماه (= جبال): ت: ۵۷۱، ۵۷۴.
 بلخ: ۹۷، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۹۱: ت: ۵۲۳، ۵۹۳، ۶۱۹، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۶۱، ۷۲۶، ۷۳۱.
 بلخان: ت: ۵۸۰.
 بلغار و سوار: ۴۹.
 البلقاء: ۴۰.
 بلوچستان: ت: ۵۴۰، ۵۴۲.
 بلیناس (مدینه): ۳۵۲.
 بوژنطی (- بیزانس): ۱۰۸، ۱۲۶، ۳۷۱.
 بوژگان (تربت جام): ت: ۴۷۸.
 بوئنج: ۲۶۷، ۴۵۳ (- جبل).

- برلوطای، ت: ۷۱۱.
 البيت الحرام: ۲۵۹، ۴۲۸.
 بيت لحم: ۸۵، ۳۶۳.
 بيت المقدس: ۲۲ - ۲۷، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۲۵، ۳۴۲ - ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۵، ۳۶۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۹۱، ۳۹۵، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۲۲، ۴۲۵، ت: ۴۷۳، ۴۷۸ - ۴۸۰، ۴۸۰، ۴۹۰، ۴۹۱، ۷۰۴، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۱۸.
 بيروت، ت: ۷۲۷.
 بیزانس (بوزنطیه)، ت: ۵۰۲، ۵۲۹، ۶۳۴، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۰.
 بیستون، ت: ۷۱۲.
 بیکند: ۲۹۲.
 بیوت النیران (= آتشکده‌ها): ۲۴۸.
 پ
 پارت / پرتوه، ت: ۵۷۳.
 پاریس، ت: ۶۵۹، ۶۹۰.
 پتروزیبورگ، ت: ۷۲۴.
 پُشت (نیشابور)، ت: ۶۶۱.
 پیلوتو، ت: ۵۳۷.
 ت
 التبت: ۷۷، ۲۵۴، ۳۳۶، ت: ۵۸۰.
 نیوک (غزوه): ۱۶۱.
 تخت جمشید، ت: ۶۷۳، ۷۲۹، ۷۲۲.
 تخت سلیمان (اورمیه)، ت: ۶۳۳.
 نوبت جام، ت: ۴۷۸.
 نوح عوز (- قریة الزمهره): ۲۲۴.
 نوکستان، ت: ۵۸۵، ۶۳۷، ۶۱۰، ۶۶۳، ۶۶۶.
 ترکمن صحراء، ت: ۵۷۹.
 ترکیه، ت: ۵۲۹ (آسیای)، ۵۲۹، ۵۳۷، ۵۳۹، ۶۲۰، ۷۰۸.
 الترمذ: ۱۱۷.
 تستر: ۳۴۶.
 نخل حران: ۴۱۰، ۴۱۱.
 نخل حلف، ت: ۵۳۰.
 نخل موزن: ۱۶۴.
 نخل نمروء، ت: ۵۳۱.
 تمیشه (- دربند)، ت: ۵۷۹ - ۵۸۲.
 تنیس (- بحیره): ۳۱۳.
 تورقان، ت: ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۶۳.
 نهامه، ت: ۴۰، ت: ۴۶۸.
 نهران، ت: ۶۶۲.
 نوبنوف، ت: ۵۷۳، ۶۴۱.
 تیلمون (- بحرین)، ت: ۵۴۰.
 التیه: ۶۱، ۸۴، ۹۵، ۹۶، ۳۴۴، ۳۵۰.
 ث
 ثیر (- کوهک) مکه، ت: ۷۲۳.
 ثعالیه (- بازار)، ت: ۷۰۰.
 ج
 الجابیه: ۱۶۴.
 جالتنهر / جمالابدر، ت: ۹۲، ت: ۵۲۶.
 الجامده (و) جعفر (ناحیه واسط): ۲۲۵، ت: ۶۲۲.
 الجبال / الجبل: ۲۶ (- طبرستان)، ۹۷، ۱۰۴، ۱۲۵ (- مادای)، ۱۲۸ (- بلادماه)، ۳۰۴، ت: ۵۰۱، ۵۲۸، ۵۷۰ (- ماد)، ۵۷۱ (- زاگروس)، ۵۷۳، ۵۷۴، ۶۵۸، ۶۸۵ (- مادستان).
 جبل القصر: ۳۲۵.
 جسر جان (- گبرگان): ۹۰، ۱۱۷، ۱۲۷، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۲۲، ۴۴۰، ت: ۵۷۹، ۵۸۵، ۶۷۹، ۷۳۲.
 جرجانیه - گرگانج.

- الجزائر (- نواحی اسماعیلیه): ۲۳۸.
 الجزیره (عراق): ۸۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ت: ۴۸۳ (-
 فرات).
 الجعفر (دژ)، ت: ۶۲۲.
 جلولا: ۱۶۴.
 الجمجمة (گلگنه): ۳۹۲.
 چندیسابور: ۲۵۳، ت: ۴۶۷.
 جواتا: ۱۵۷.
 الحودی (- جبل): ۳۰، ۴۲۰.
 جور (فارس)، ت: ۷۱۲.
 جوزجان، ت: ۴۸۸.
 جی (اصفهان): ۳۰.
 جیحون: ۴۲، ۲۵۸، ۲۹۷، ۳۲۵، ۳۳۱، ت: ۴۷۰.
 ۶۱۰.
 جیلیفه (= گلزیبا / گالسیه)، ت: ۴۷۳، ۶۰۶.
 چال گاویان (ری)، ت: ۶۲۷.
 چغانیان، ت: ۶۱۰.
 چین (- الصين)، ت: ۶۲۳، ۶۹۸.
 ح
 الحبشه: ۱۵۲، ۱۶۱، ۳۲۵.
 الحجاز: ۸۴، ۱۶۵، ۳۰۴، ۳۰۷، ۴۴۰، ت: ۴۶۸،
 ۶۲۶.
 حجر (- سوق): ۴۱۸.
 الحجون: ۱۵۹.
 الحذیبه: ۱۶۱.
 حران: ۹۲، ۱۰۷، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۴۰۹،
 ۴۱۱، ت: ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۳۲، ۶۱۱، ۶۲۰.
 (حرنان)، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۹۹، ۷۲۳، ۷۲۶ -
 ۷۲۹.
 الحره (- رقه): ۴۲۹، ت: ۷۳۳.
 حضرموت: ۱۵۰، ۴۱۸، ت: ۶۴۶، ۷۳۰.
 حلب: ۹۵، ۲۵۸، ت: ۶۹۱.
 حنونا: ۳۰، ت: ۵۲۳، ۷۱۹.
 حمص: ۱۶۳، ت: ۶۹۹.
 حنین (غزه): ۱۶۱.
 الحوض الطاهر (مصر): ۳۰۸.
 الحیره: ۴۱، ۱۵۵ - ۱۵۷، ۴۰۲، ت: ۴۸۴، ۴۸۷.
 خ
 ختن: ۳۳۶.
 خراشهر، ت: ۵۸۲.
 خراسان: ۲۲، ۴۶، ۶۸، ۱۷۳، ۲۲۵، ۲۵۱، ۲۶۷،
 ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۵، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۲،
 ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۱، ۴۲۶، ت: ۴۶۱، ۴۸۱.
 ۴۹۲، ۴۹۸، ۵۶۲، ۵۶۶، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۵،
 ۶۱۹، ۶۲۲، ۶۲۸، ۶۵۸، ۶۶۳، ۶۷۶ - ۶۷۹،
 ۶۹۱، ۷۲۱، ۷۲۶، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۵.
 الخوز (- بحر): ۴۸، ۱۱۶، ۱۲۷، ۲۷۲، ت: ۴۹۸،
 ۵۸۲.
 خلخی، ت: ۵۳۵.
 خلقیدون: ۳۶۷، ت: ۷۰۷.
 خلیج فارس، ت: ۵۴۰.
 الخلیل (- بلد): ۳۶۳.
 الخندق (غزه): ۱۶۰.
 خوارزم: ۱۵، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۵۵، ۵۷، ۷۷، ۱۱۴،
 ۱۱۷، ۱۳۴، ۱۴۰، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۲۱،
 ۳۵۸، ۳۶۸، ت: ۴۶۱، ۴۸۸، ۴۹۲، ۵۱۸،
 ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۱۹، ۶۲۴، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۷۸،
 ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۹۲.
 خواف: ۲۵۷، ت: ۴۲۵.
 الخورق: ۱۵۵، ۱۵۶، ت: ۵۸۳.
 خوزستان: ۲۵۶، ۳۶۷، ت: ۴۶۷، ۵۲۵، ۵۳۸،
 ۵۴۱، ۶۴۷.
 خوستی شلومگوو (- مغستان / شهرک
 مغان)، ت: ۶۲۷.
 خونیرس (- پشته ایران): ت: ۵۵۲.

- خیبر: ۱۶۱، ۴۱۸ (- غزوه).
 دیر الیهابیه: ۴۰۹.
 دیر سین، ت: ۷۲۷.
 دیر فتیون، ت: ۷۲۰.
 دیر القادسیه: ۳۹۹، ۴۰۴.
 دیر فوطا، ت: ۷۲۰.
 دیر کاذی (الصائبه): ۴۱۰، ت: ۷۲۷.
 دیر الکحان: ۳۹۹، ۴۰۴.
 دیر یوحنا: ۳۹۹.
 دیصان (رود): ت: ۶۳۸.
 الدیام: ۲۵۸، ت: ۶۴۷.
 دیلمان، ت: ۴۹۸، ۶۶۲، ۶۷۵.
 دینار رازی (بجرخان): ۲۸۵، ت: ۶۷۹.
 دینور، ت: ۶۸۵، ۶۸۶.
 دیوار (تمیشه) جرخان، ت: ۵۸۱ - ۵۸۳.
 ذ
 ذات الرقاع: ۱۶۰.
 ذو المجاز (- سوق): ۴۱۸.
 الذهبان (حران)، ت: ۷۲۷.
 ذی قار (- یوم): ۴۰۲.
 ذی قرد (- غزوه): ۱۶۱.
 ز
 الزابیه: ۴۱۸ (- سوق)، ت: ۷۳۰ (حضر موت).
 زادکان، ت: ۵۸۲.
 رأس عین، ت: ۵۲۹.
 رامش آعم (بخارا)، ت: ۶۷۹.
 رامین (- جزیره): ۴۴۰، ت: ۷۲۲ (رامانی).
 رجبیه، ت: ۵۳۷.
 الردم: ۴۳، ۴۸.
 رضوی (- جبل): ۲۵۹، ت: ۶۴۶.
 رطائل (برطائل)، ت: ۶۴۶.
 رغد (- رسانی): ۴۲۰.
 الرقه: ۱۶۲، ت: ۲۸۳، ۶۱۱، ۶۲۰.
 روسیه، ت: ۲۷۶، ۶۵۲، ۶۷۵.
 دارا (- شهر): ۱۰۹، ۲۸۴، ت: ۶۷۸ (دارابگرد).
 دارالاسلام: ۲۵۴.
 دار «برمات» (بیت المقدس): ۳۹۳.
 داغستان، ت: ۵۸۰.
 دامداد (جبل) اصطخر: ۱۱۵.
 دامغان، ت: ۵۷۳.
 داهی (- دهستان)، ت: ۵۸۰.
 دبا (- سوق): ۴۱۷.
 الدبيله: ۱۱۳.
 دجله: ۲۵۹، ۲۶۶، ۳۲۵، ت: ۵۳۱، ۵۴۲، ۶۶۸.
 دجیل (عراق)، ت: ۶۷۷.
 دربند، ت: ۵۰۰ (+ شروان)، ۵۸۰ (+ صول) /
 تمیشه)، ۵۸۲ (+ تمیشه - دیوار).
 دریای (- بحر) خزر، ت: ۵۷۹، ۵۸۰، ۶۸۹.
 دژنیت (ها)، ت: ۴۷۶ و ۶۳۳.
 دکان سلیمان: ۳۰۷.
 دماوند، ت: ۶۷۶.
 دمشق: ۱۶۳، ۱۹۱، ۲۴۴، ۲۵۹، ۳۰۹، ۳۶۴.
 ۲۲۲، ت: ۴۸۲، ۴۸۵، ۵۱۵، ۵۲۹، ۷۲۷.
 دنا (- جبل): ۲۶۵.
 دنیاوند: ۳۰، ۱۱۶، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۸۲.
 دومة الجندل: ۱۶۰، ۴۱۷ (- سوق).
 دهستان: ۱۱۷، ت: ۴۸۴ (- گرگان)، ۵۷۹ - ۵۸۲.
 دهمالا (هند)، ت: ۵۲۶.
 ده نو (= القرية الحديثه)، ت: ۶۹۸.
 دیار بکر، ت: ۵۲۹.
 دیار کرها (حران): ۹۲.
 دیر ابی خالد: ۳۹۹، ۴۰۴.
 دیر ایوب: ۳۲۲.
 دیر الثعالی: ۳۹۹، ۴۰۲، ت: ۷۲۳.
 دیر الجبل: ۴۰۹.

- روشن پیروز (شهر): ت: ۵۸۱.
 الروم: ۴۴، ۸۲، ۱۰۴ - ۱۰۶ (رومیة) - ۱۰۸،
 ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۴۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹، ۲۶۱،
 ۳۵۹، ۳۷۳، (بیزانس): ت: ۴۷۹، ۴۸۰،
 ۵۲۱، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۴۵، ۵۴۹ (نصری) -
 ۵۵۱، ۵۶۳، ۵۷۰، ۵۸۳، ۵۹۳، ۶۱۲، ۶۲۷،
 ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۴، ۷۰۴، ۷۰۷ - ۷۱۰،
 ۷۱۵.
 الرویان: ۲۷۱.
 رویدشت (اصفهان): ت: ۶۹۰.
 الرها (ادسا): ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۶۴، ۳۶۷: ت: ۵۳۷
 (اورفه).
 الری: ۱۶۵، ۲۸۵، ۴۳۳: ت: ۴۶۱، ۴۷۲، ۶۸۲،
 ۲۹۴، ۵۰۵، ۶۲۴، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۲۷، ۶۵۸،
 ۶۷۵، ۶۷۶، ۷۱۴، ۷۲۵ - ۷۳۸.
 ز
 زاب عیاد: ت: ۵۳۱.
 زاگروس: ت: ۵۳۴، ۵۳۸، ۵۴۸، ۶۶۳.
 زالق: ۱۶۶.
 زونج: ۱۶۶.
 زوینه رود (جغتو): ت: ۵۳۸.
 زمزم (بئر): ۱۵۹، ۲۵۹.
 زنجان: ۲۸۵: ت: ۵۳۸.
 زنگبار: ت: ۶۴۶.
 زوزن: ۲۵۷.
 س
 السابط: ۱۵۷.
 سابر (مدینه): ۱۱۲.
 سارد / سرت: ت: ۷۱۰.
 سارو (همدان): ت: ۵۴۳.
 ساری: ت: ۵۸۲.
 سامیر: ۲۵.
 سامرا: ۹۲: ت: ۴۸۴، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۷، ۶۲۲،
 ساموس (ایتالیا): ت: ۶۳۱.
 ساوه: ۲۷۲: ت: ۶۵۸.
 سزورد (- بحیره): ۳۲۸.
 سیلان (- جبل): ۲۴۸: ت: ۶۲۳.
 سجستان - سیستان.
 السدیر: ۱۵۵.
 سراوید / سیراوند: ۲۵۷: ت: ۸۲۵.
 سرخس: ۱۱۶، ۱۶۶.
 سرکلانه: ت: ۵۸۲.
 سزمن رای (سامرا): ۸۹، ۹۲، ۱۶۹.
 سرتدیب: ۹۰، ۱۲۸، ۲۴۰.
 سروج: ۱۶۴، ۲۱۱.
 السریز: ۱۱۷.
 السفند: ۱۵، ۵۵ - ۵۷، ۷۷، ۲۴۰ - ۲۹۰، ۲۹۳،
 ۴۹۵ - ۴۹۰: ت: ۴۸۱، ۵۸۰، ۶۲۴، ۶۲۹.
 ۷۲۱، ۷۲۶.
 سلطان آباد (اراک): ت: ۶۷۶.
 سلمین (= قرية القمر): ۲۲۲.
 سلمیه: ۳۲۷: ت: سلمیه (- بازار).
 سمرقند: ۲۸، ۱۱۷، ۲۵۴: ت: ۶۷۹، ۷۳۱.
 سمیرم: ت: ۵۳۴، ۵۴۲.
 سند (دره): ت: ۵۲۲.
 السواد (- عراق): ۶۸، ۲۴۵، ۲۵۶، ۴۰۸: ت: ۶۲۲، ۶۲۴.
 سوار (سایپروی): ت: ۵۰۲.
 سوزستان: ۶۸، ۲۵۶.
 سوریه: ۲۵۶: ت: ۵۳۹، ۵۸۲، ۵۹۳، ۶۲۴.
 سوق بصری: ۳۲۲، ۳۴۱.
 سوق ثعلبه: ۳۴۰.
 سومر / شومر: ت: ۵۴۱، ۵۴۲.
 السوبق (غزوه): ۱۶۰.
 سیرجان: ت: ۶۶۱.
 سیستان (سجستان): ۵۲، ۷۷، ۳۰۸، ۴۲۶: ت: ۷۲۱، ۷۲۳.

سیلک (تپه): ت: ۵۳۹.

سبا (-کوه): ت: ۷۰۲.

ش

شاپور (غزوه): ۱۶۵، ۱۶۶.

شاپور (فارس): ت: ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۶۰.

الشاش: ۱۱۷، ت: ۵۲۰.

الشام: ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۴۴، ۵۷، ۶۳، ۶۸، ۱۰۴، ...

۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۳،

۱۶۷، ۲۲۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۲۲،

۳۵۷، ۴۰۷، ۴۲۲، ت: ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۲۱،

۴۶۴، ۴۹۹، ۵۱۰، ۵۲۵، ۵۹۰، ۷۲۱، ۷۲۸.

الشاهجان: ۱۶۶.

شاء رام پروز (شهر): ت: ۵۸۱.

شاهین (-جبل): ۲۷۳، ت: ۶۶۱.

الشحر (-سوق): ۴۱۷.

الشرغ (بخارا): ۲۹۳، ت: ۶۸۰.

شرق (-مشرق): ت: ۴۹۲، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳،

۷۲۵ (میان).

شروان: ۴۶، ۱۱۷، ت: ۵۰۰.

شلمغان، ت: ۶۴۸.

شمیران، ت: ۵۳۴.

شوش (توشین)، ت: ۵۲۱، ۵۲۲.

شهرزور: ۴۴.

شهریار کوه، ت: ۶۷۵.

شیراز: ۵۳، ۲۷۶، ۲۸۶، ت: ۶۰۹، ۶۶۲، ۷۳۴.

شیرین (-فصر)، ت: ۵۳۲.

ص

صحار (-سوق): ۴۱۷.

صد دروازه، ت: ۵۷۳.

صریفین (عوانا)، ت: ۶۷۷.

صفین: ۱۶۷، ۲۲۴.

صنعا: ۴۲، ۴۱۸ (-سوق): ت: ۶۴۸.

صور، ت: ۵۲۹.

صول، ت: ۵۷۹ - ۵۸۲.

صهیون (-جبل): ۳۹۲.

القصین: ۳۸، ۴۴، ۷۷، ۱۱۶، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۵۷.

۳۲۱، ۳۲۶، ۳۳۹.

ط

طاق (-جبل) طبرستان: ۳۰۷، ت: ۶۸۹.

الطالقان (ديلم): ۲۵۸، ۲۵۹، ت: ۷۳۲.

الطائف: ۱۵۹، ۱۶۱.

طبرستان: ۱۱۶، ۱۶۶، ۲۳۲، ۲۷۱، ۲۸۱، ۳۰۷،

۳۰۸، ۴۲۶، ت: ۴۶۱، ۴۷۰، ۴۸۵، ۴۹۸،

۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۹، ۵۲۶، ۵۸۱، ۶۰۹، ۶۱۹،

۶۲۸، ۶۲۹، ۶۶۲، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۸۹، ۷۳۲،

۷۳۶.

طبرک (-کوه)، ت: ۷۳۷.

الطبریه: ۳۵۲.

طس، ت: ۶۹۸.

طسین: ۱۶۶.

طخیرستان: ۲۷۱.

طرسوس، ت: ۵۰۹.

الطف: ۴۲۰.

طمام (حضرموت)، ت: ۶۴۶.

طمیس (تمشیه)، ت: ۵۸۲.

الطراویس (بخارا): ۲۹۳، ت: ۶۷۹.

طور نابور: ۳۷۲.

طور زینا: ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴.

طور سینا: ۲۵، ۳۴۸، ۳۶۴.

طور عابدین: ۱۶۴.

طوس (شهر): ۱۶۹، ۲۸۵، ۳۲۸، ت: ۴۹۴.

ظ

ظفار: ۲۴۹.

ع

عدن: ۱۲۸، ۴۱۸ (-سوق).

العداری (-هیکل): ۱۰۷.



- المراق: ۴۴، ۶۸، ۹۷، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۵۵، ۱۶۳، ۲۲۵، ۲۵۱، ۲۵۶، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۳۷، ۳۵۷، ۴۰۸، ۴۴۰، ت: ۲۸۹، ۲۸۴، ۲۸۹، ۵۲۵، ۵۳۹، ۵۷۱، ۵۷۳، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۷۳، ۷۲۶.
- عربستان: ت: ۲۸۷، ۵۰۱، ۵۹۵، ۶۴۷، ۶۸۹.
- عوفات: ۲۶۸، ۴۲۸.
- عسافان: ۱۶۱.
- عسفلان: ۱۶۵.
- عقیل (-سوق): ۴۱۸.
- عکاظ: ۱۵۸، ۴۱۸ (-سوق).
- عکبرا: ۲۸۳، ت: ۶۷۷.
- عمارنه: ت: ۵۳۲.
- عموریه: ۱۰۹.
- عیلام: ۹۸، ت: ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۱، ۵۴۲، ۶۷۴، ۷۳۹.
- عين الشمس: ۱۶۸.
- عين الورد: ۱۶۲.
- ق
- القادسیه: ۱۶۲.
- قیاء (فرغانه): ۷۷، ت: ۵۲۰.
- قبرس: ۱۶۶، ت: ۴۸۳.
- قردی: ۱۶۲.
- قرقیسیا (- کارکاسیه) - قرقسین (= کارکاسی)، ت: ۵۳۹.
- قربیات (الفرات): ۱۶۳.
- القرية الحديشه: ۳۲۸.
- قزاقستان: ت: ۶۶۱.
- قزوین: ت: ۵۳۸، ۵۳۹.
- القسطنطنیه: ۱۰۸، ۱۵۰، ۱۲۰، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۶۲، ۲۵۶، ۳۳۱، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۱، ت: ۵۵۱، ۶۴۴، ۷۱۰.
- قنقاز: ت: ۵۸۰.
- غ
- غدير خم: ۲۲۹.
- غرب (- مغرب): ت: ۲۹۲، ۵۶۶، ۵۷۳، ۶۲۰، ۶۲۴، ۶۴۳، ۷۲۶ (+ ایران).
- غرجستان: ۱۱۶.
- غزنه / غزنین: ت: ۶۰۲.
- غطفان (غزوه): ۱۶۰.
- غمدان (یمین): ۴۲.
- ف
- فاران: ۲۵.
- فارس: ۱۵، ۳۱، ۳۷، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۱۰۷، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۵، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۹۱، ۲۹۸، ت: ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۷، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۳۳، ۶۴۳، ۶۷۸، ۷۱۲، ۷۲۶.

- القلزم (بحر): ۸۲.
 قم: ۲۸۳، ت: ۴۸۳.
 قرین: ۱۶۵.
 قنوج: ۱۱۶.
 فوجان، ت: ۶۶۴.
 القیامه (- کتبه)، ت: ۷۱۴.
 قیروان: ۲۶۱، ۳۲۸، ۳۲۹، ت: ۵۰۰.
 قیساریه / فیصریه: ۱۶۴، ت: ۵۲۷.
 قینان (- بنخانه)، ت: ۵۳۷.
- ک**
- کابل: ۱۱۷، ۱۶۶.
 کات (خوارزم)، ت: ۲۶۱، ۲۹۰، ۲۹۲، ۶۰۵.
 کارکاش، ت: ۵۲۲.
 کاروند، ت: ۵۲۱.
 کاریان (فارس)، ت: ۶۷۸.
 کاشان / کاشن (کاسیان)، ت: ۵۳۸، ۵۳۹.
 کاشغر، ت: ۵۲۰.
 کالج / کلخو: ۹۴، ت: ۵۳۱، ۵۳۹.
 کاسفیروز: ۲۸۴، ت: ۶۷۸.
 کانوج، ت: ۵۲۶.
 کاوه کیمرمزدان (مرو): ۲۵۸.
 الکدر (- غزوه): ۱۶۰.
 کراسنودسک (خلیج)، ت: ۵۸۰.
 کر بلا: ۱۶۷، ۴۲۰.
 الکرج (+ ابودلف): ۲۸۲، ت: ۶۴۷، ۶۷۶ (+).
 اراک، نهران).
- کرخ (حران)، ت: ۵۳۰.
 کرخ بیت سلوف (کرکوک)، ت: ۵۲۳.
 کرخه، ت: ۵۴۱.
 کردستان، ت: ۵۳۸.
 کردفناخسره ۲۸۶، ت: ۶۷۹.
 کرکمش، ت: ۵۲۹.
 کرکوک، ت: ۵۴۲، ۵۲۵.
- کسرها (حران): ۹۲، ت: ۵۲۹ - (دیار) - ۵۳۱.
 ۶۲۰.
 کش (و) نسف: ۱۱۷، ۲۵۸.
 کشمیر، ت: ۵۲۶.
 الکعبه: ۴۰، ۴۱، ۱۵۸، ۱۶۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶.
 ۲۲۸.
 کلاه، ت: ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۳۵، ۵۴۷، ۵۶۹.
 کلواذا (بغداد): ۲۶۵، ۲۶۶، ت: ۵۰۴، ۶۵۲.
 کلیسای مرو، ت: ۷۲۱.
 کسجک: ۲۹۳، ت: ۶۷۹.
 کسمر (= کومسار): ۹۸.
 کنعان: ۸۳، ت: ۵۳۰.
 کنگدژ، ت: ۶۲۷.
 کنیسه القیامه (القمامه): ۲۷۴، ۳۶۲، ۳۹۳.
 کوئا (- أبراهه)، ت: ۶۲۲.
 کوزکانان: ۱۱۷.
 الکوفه: ۳۰، ۷۶، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۵۹.
 ۴۲۲، ت: ۲۸۴، ۵۱۹، ۵۸۲، ۶۸۵، ۶۹۶.
 ۷۳۳.
 کوهستان: ۱۶۶، ت: ۵۷۱ (زاگروس).
 کوبونجک، ت: ۵۳۳.
 کبلکه، ت: ۵۲۳.
 کیماک: ۳۲۸، ت: ۶۹۸.
 کیونه (نورفان)، ت: ۶۶۳.
- گ**
- گزرگان (= جرجان)، ت: ۴۶۱، ۴۸۲، ۴۹۲.
 ۴۹۸، ۵۰۵، ۵۱۸، ۵۲۵، ۵۷۹، ۵۸۲ - ۶۲۹.
 ۶۷۵، ۶۹۸، ۷۳۶.
 گرجانج (= جرجانبه)، ت: ۴۶۱، ۴۸۸، ۴۹۲.
 ۵۱۸، ۵۲۶، ۷۳۵.
 گرمای (کرکوک)، ت: ۵۴۳.
 گلستان / گرمستان، ت: ۵۸۰.
 گلگنه (Golgotha): ۳۹۲.

مدین: ۸۵، ۹۳ (- جبال)، ت: ۵۲۶.
 المدینة: ۳۶، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۴۲۰ - ۴۲۳، ۴۲۹.
 ت: ۵۹۵، ۶۴۶، ۷۳۳.
 مدينة السلام (= بغداد): ۱۹۱، ۲۲۴، ۲۵۸.
 ۳۵۹، ۴۲۰: ت: ۷۳۱.
 مدينة المنصور: ۳۳۵.
 المذار: ۱۶۳.
 مردینو (- قرية): ۲۵۳.
 مرو: ۳۷، ۱۱۷، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۲۵۸، ۳۷۱.
 ت: ۴۸۱، ۴۴۳، ۷۱۴، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۳۱.
 مرو الرود: ۱۶۶.
 مرو شاهجان: ۳۷.
 مزار شهربار (لاحیم)، ت: ۵۸۲.
 المسجد الاقصى: ۲۲۵ (و) الحرام: ۲۲۸.
 مسجد سلیمان: ۱۴۴.
 مشرق(زمین)، ت: ۵۳۶، ۶۴۴، ۶۶۳، ۶۸۱، ۷۰۸، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۲۷.
 المشقر (- سوق): ۴۱۷.
 مشهد، ت: ۷۴۴.
 مصر: ۱۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۳۰، ۳۳، ۳۵، ۴۴، ۵۷، ۶۱، ۷۷، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۳، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۶۵، ۲۵۲، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۴۳، ۳۵۷، ۳۸۶، ۳۹۳: ت: ۵۰۰، ۵۲۱، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۴۹، ۵۹۵، ۶۳۴، ۶۴۷، ۶۸۱، ۷۰۲.
 المصطلق (- سوق): ۲۱۸.
 المصیفة: ۳۵۹، ۴۶۷.
 معبد (اورشليم) يهود، ت: ۷۰۴.
 المغرب (زمین): ۳۰، ۴۴، ۴۷، ۵۷، ۹۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۵۲: ت: ۵۱۰، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۹۰، ۶۴۴، ۶۳۴، ۶۴۸، ۷۲۱.
 مغلستان، ت: ۶۲۷.


گوکمن (آلتایی)، ت: ۶۶۱.
 گودین (تپه)، ت: ۵۳۹.
 گیان (تپه)، ت: ۵۳۹.
 گلیریا / گالیسیه (= جلیقیه)، ت: ۲۷۳، ۶۰۶.
 گیلان، ت: ۴۹۸، ۴۹۹، ۶۲۸، ۶۶۲.
 ل
 لاجیم، ت: ۵۸۲.
 لاگاش، ت: ۵۲۲.
 لاهیجان، ت: ۴۹۸.
 لُد (قرية فی فلسطين): ۲۵۹.
 لرستان، ت: ۵۲۸، ۵۳۹، ۵۲۱.
 لمجکت / نیمجکت، ت: ۶۸۰.
 لهریزو، ت: ۵۲۷.
 لیدن، ت: ۴۸۸، ۷۲۴.
 لیدی، ت: ۶۳۰.

م

مادی (- الجبال): ۱۲۵.
 ماد / ماه (مادستان)، ت: ۵۰۱، ۵۲۸، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۸، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۷۰، ۵۷۱ (+ کوست)، ۵۷۳، ۵۷۴ (ماه)، ۵۸۰، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۲ - ۶۲۴، ۶۳۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۵۸، ۷۱۲، ۷۲۵.
 المازحین، ت: ۷۳۰.
 مازندران، ت: ۵۰۴، ۶۲۷.
 مالوا (هند)، ت: ۴۶۴.
 مامد / مامسکرا: ۱۰۱، ۱۲۷.
 ماندیش / ماندژ: ت: ۶۵۸.
 ساوراه النهر (= فرارود / ورارود): ۵۵، ۲۵۸، ۲۹۲: ت: ۴۹۴، ۵۶۶، ۵۸۵، ۶۱۰، ۶۱۹، ۶۸۱.
 ماه (- بلاد جبال / مادستان): ۱۲۸، ۵۷۱.
 المخرّم (بغداد): ۸۹.
 المدائن: ۱۶۴.

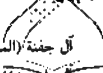
- مغلیتیه، ت: ٦٢٠.
مغولستان، ت: ٦٦١.
مقام ابراهیم (خلیل): ١٥٩، ٢٢٥.
مقدونیة: ١٠٤ (یونان)، ت: ٦٢٠ (عراق).
مکران، ت: ٥٢٠.
مکه: ٣٦، ٣٧، ١٥٨ - ١٦٢، ١٦٧، ٢٥٩، ٢٢٢.
٢٢٦ - ٢٢٨، ت: ٤٨٢، ٥٩٥، ٧١٨، ٧٣٣.
ملوکه (- مکران)، ت: ٥٢٠.
مملكة الجبلیه (= کوهستان / مادستان)، ت: ٥٧٠، ٥٧١.
منازل پارتي، ت: ٥٧٣.
منج: ٣٣٨.
منفس (مصر): ٩٥.
منکور (- جبل)، ٣٣٨.
منی: ٤١٨ (سوق)، ٢٢٨.
المواب: ٨٥.
موزة بریتانیا، ت: ٥٠٥.
الموصل: ٣٥، ٩٣، ٩٤، ١٢٥، ٢٢٧، ٣٢٩، ت:
٤٨١، ٥٢٥، ٥٢٧، ٥٣٣، ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٨٤،
٦٢٢، ٦٢٣، ٧٢٦.
موقان: ٢٢٧، ت: ٦٢٣.
المهرجان: ٣٢٨، ت: ٦٩٨ (- اسفرالین).
میانرودان (= بین النهرین): ٩٨، ت: ٥١٧، ٥٢٥.
٥٢٩، ٥٣٠، ٥٣٥، ٥٣٦، ٥٣٩، ٥٤٢، ٥٤٤،
٥٧٣، ٦٢٠، ٦٢١، ٦٥٤، ٧١٢، ٧٣٩.
میسان: ١٦٥، ت: ٦٢١ (- دشت).
میلان، ت: ٦١٢.
نابلس: ٢٧.
نازل، ت: ٥٢٦.
ناصره (مسیح): ٢٥٥.
نائلة: ٢٠.
نبي یونس (قبر): ت: ٥٣٣.
- نجل: ٢٢٢.
نجران: ١٦٥، ٢٢٧، ت: ٧٣٣.
النخيلة: ١٦٣.
نسا (مرو): ١١٦، ٢٥٧، ت: ٦٢٢، ٦٢٣.
نسف (نخشب): ١١٧، ٢٥٨.
نصبین: ١٠٨، ١٥٩، ١٦٢.
نطاة (- سوق): ٢١٨.
نمرود، ت: ٥٣١ (نوبین)، ٥٣٩ (- تل).
النوبة: ١١٦.
نوکنده (= ده نو)، ت: ٦٩٨.
نهاوند: ١٦٥، ت: ٦٧٦.
نهر کوئی (الأعلى): ٢٥٣.
النهروان: ١٦٧.
نهری الصلة: ٢٤٥.
نیبور، ت: ٦٢٧.
نیساپورا: ١١٧، ١٦٦، ٢٥٧، ٣٧٢، ت: ٤٧٨،
٥٨٥، ٥٩٣، ٦٥٩، ٦٦١، ٦٩٨.
نقیه: ١٠٨، ٣٦٦، ٣٧٨، ت: ٧١٧، ٧١٩.
النیل: ٣٠٢، ٣٢٥، ٣٣٢، ٣٣٣، ت: ٦٨٧.
نسبتوی: ٩٢، ٩٧، ١٠٠، ١٢٦، ٢٠٠، ٢٠٣، ت:
٥٢٧، ٥٢٩، ٥٣١، ٥٣٣، ٥٣٦، ٥٣٨، ٥٤٢،
٥٤٨، ٦٢٠، ٧٢٢.
و
وانیکان، ت: ٧٢٠.
واسط: ٢٤٥، ٣٠٢، ت: ٦٢٢.
ودان (- غزوه): ١٥٩.
ورارود (= ماوراء النهر)، ت: ٢٩٠.
ورجمکرد، ت: ٦٣٧.
وین (- کتابخانه)، ت: ٢٨٥.
هاران / هراک (حران)، ت: ٥٣٠.
هارها (یهود): ٣٢٢.
هجر: ٢٦١.

- حراپه (هند): ت: ۵۴۲.
 حرا: ۱۶۶، ۳۰۸؛ ت: ۶۵۳.
 الهرمیں (مصر): ۳۰.
 هزار (اصطخر): ۵۴؛ ت: ۵۰۵.
 هگمناه: ت: ۵۳۳، ۵۷۳.
 حل نمئی (ایلام): ت: ۵۴۱.
 حمدان: ۱۶۵، ۴۵۸؛ ت: ۲۷۲، ۵۳۳، ۵۳۸.
 ۵۳۹، ۵۴۳، ۵۶۴، ۵۷۳، ۶۲۷، ۶۵۸، ۶۶۳.
 ۶۶۴، ۶۷۶، ۶۹۲، ۶۹۸، ۷۲۵.
 الهند: ۲۲، ۷۷، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۴.
 ۲۸۳، ۳۷۲؛ ت: ۴۶۴، ۴۶۶، ۵۲۶، ۵۳۴.
 ۵۶۲، ۶۱۹، ۶۲۳، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۷.
 ۶۴۱، ۶۸۶، ۷۳۴، ۷۳۸.
 هندوکش: ت: ۶۶۱.
 هزارن (-سوق): ۴۱۸.
 هیلیمو: ت: ۵۳۷.
 هیمالیا: ت: ۵۳۶.
 ی
 یارکند: ت: ۵۲۰.
 الیرومک: ۱۶۳، ۴۲۴؛ ت: ۶۴۴.
 یغما: ت: ۶۹۰.
 الیمامه: ۹۰، ۱۶۳، ۲۵۶، ۲۱۸.
 الیمن: ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۹ - ۱۵۳.
 ۱۵۷، ۳۰۷؛ ت: ۶۲۸.
 ینبوع: ت: ۶۴۶.
 سونان: ۳۴، ۲۴۴، ۲۸۰؛ ت: ۵۱۲، ۵۲۷، ۵۳۱.
 ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۸۸، ۷۲۵.
 الیهورمیه: ۱۰۵، ۱۰۶؛ ت: ۵۸۳.



کتابخانه ملی ایران

تیره‌ها و پیوندان



- آل جفنة (المزاقیه): ۱۵۳، ۱۵۵.
 آل حارود: ۶۷، ۱۰۶.
 آل الريمه بن نضیر: ۱۵۷.
 آل ساسان: ۱۱۴، ۱۴۴ (ع ساسانیان).
 آل سامان: (۵۰۰) ع سامانیان.
 آل عباس (۱۷۱) ع عباسیان.
 آل عراق (خوارزم): ت: ۲۶۱، ۴۸۸، ۴۹۱، ۴۹۲، ۶۸۷، ۷۳۵.
 آل علی (۷۳۰) ع علویان.
 آل فریغون (جوزجان): ت: ۴۸۸.
 آل لوط: ۸۷.
 آل مامون (گزرگانجی): ت: ۴۶۱، ۴۸۸، ۴۹۲، ۵۲۶، ۷۳۵.
 آل منشا (یهودی): ۸۵.
 آل منجم (بنو منجم): ت: ۴۸۵ - ۴۸۷.
 آل نصر (الخمی): ۱۵۵، ۱۵۶.
 آل یهودا (اسرائیلی): ۸۲.
 الف
 اباهتا (Greek Fathers): ۲۰۳، ۲۰۴.
 آ آیاء، السریانین: ۲۰۳، ۴۰۴؛ ت: ۵۲۸ (کلیسا).
 آتیهگانی (Athiggañoi): ت: ۴۷۲.
 آرام / آزامی: ت: ۲۷۶، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۷۳.
 آریا / آریایی / آریانیان: ت: ۲۷۶، ۴۸۹، ۴۹۰.
 ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۴ - ۵۴۵، ۵۵۱، ۵۷۴، ۶۵۲.
 ۶۵۳، ۶۵۸، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۲، ۶۹۴.
 آشور / آشوری / آشوریان: ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۸.
 ت: ۲۷۶، ۵۱۰، ۵۲۷، ۵۴۰، ۵۴۳، ۵۴۴.
 ۵۴۸، ۵۶۴، ۵۶۷، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۹۱، ۶۲۰.
 ۶۶۲، ۶۷۰، ۶۷۵، ۷۲۵، ۷۲۷.
 آل امی طالب: ۲۲۰.
 آل افراسیاب (ایاک خانیة): ت: ۵۸۵.
 آل افرایم (یهودی): ۸۵.
 آل افریغ (خوارزم): ت: ۴۸۸، ۶۰۲، ۶۸۷.
 آل بویه (دیلمی): ۲۵، ۹۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۲۵۱.
 ت: ۵۲۵، ۵۷۵، ۵۸۴.
 آل / اهل البیت: ۲۳۳، ۲۶۱، ۴۲۰؛ ت: ۷۳۱.
 آل جراح: ت: ۵۶۲.

- اتراك - تركان.
 انور / انوزاني - آشور / آشوري.
 الاحايش (= الحبشة): ٤١٨.
 احبار اليهود: ٢٥٠.
 احكاميان (نجوم): ت: ٦٢٧.
 الأذواء (يمنى): ٢٨.
 ارمني / ارمنيان: ت: ٥٠٦، ٥٢٨، ٥٤٣، ٧١١، ٧٢١.
 أرميه (= أرامى): ٨٩، ٩٠.
 اروساي: ت: ٢٩٣، ٥٢٨، ٥٢٩، ٥٧٧، ٥٩٤، ٦٤٠، ٧٠٨، ٧٢٤.
 الاربوسيه (عساري): ٣٥٧.
 الازد (= نيره): ١٥٣.
 الاسافنه: ١٠٧، ١٠٨، ٣٦٤، ٣٦٦، ٣٧١.
 ٣٧٨، ٤٠٣: ت: ٧١٢، ٧١٧.
 الاساوره: ٢٦٩، ٢٧٢.
 الاسباط العشره (يهود): ٨٢، ٢٢٥، ٣٤٦، ٣٢٩: ت: ٢٢١.
 اسباني: ت: ٦٨٨.
 اسبيديان (طبرستان): ت: ٢٩٥، ٢٩٩، ٢٧٥.
 اسراتيليان (٧٠٢) - بني اسرائيل.
 اسغدياويه (مجوس): ت: ٦١٩.
 اسكاناتا: ت: ٥٨٩.
 اسكانديناوي: ت: ٥٥٢.
 الاسكندرانيون: ٣٤، ٣٥، ١٠٣، ١٠٤: ت: ٥٢٧.
 اسلاو (سقالبه): ت: ٥٥٥.
 اسماعيليه (اسماعيليان): ت: ٦١٦، ٦٤٦، ٦٤٨، ٦٦١.
 الاشكناثيه (اشعاني / اشكنازيان): ٢٥، ١٠٢، ١٢٨، ١٣٣، ١٤٤، ١٤٦، ٢٥٣، ٢٧٣: ت: ٢٩٠، ٥٣٠، ٥٧٢، ٥٧٧، ٥٩٣، ٦٣٦، ٦٣٨، ٧١٣، ٧١٦.
 الاثمنيه (= يهود): ٦٧.
 اصحاب الاشخاص (صابئي): ت: ٦٩٩.
 اصحاب الاحان (مسيحي): ٣٥٩.
 اصحاب الاناجيل (الارمنه): ٢٠٣، ٢٠٤.
 اصحاب الأنواء (= الأنواء، -كتب).
 اصحاب الأيكة: ت: ٥٢٦.
 اصحاب التجارب: ٣٠٢ - ٣٣٩.
 اصحاب التنجيم: ت: ٦٢٧.
 اصحاب الجزائر (= داغيان اسماعيلي): ت: ٦١٦.
 اصحاب الحبل (مكانيك): ت: ٧٠٩.
 اصحاب الفضله: ٩٣: ت: ٥٢٦.
 اصحاب عقل (و) نقل: ت: ٥٦٢.
 اصحاب الفيل: ١٥٨، ٢٢٢.
 اصحاب الكهف: ١٠٨، ١٠٩، ١٥٣، ٣٦٠، ٣٦١: ت: ٧١٠.
 اصحاب السينجات (= السينجات وازگان نهادين).
 اصحاب الهياكل: ت: ٦٢٠، ٦٩٩.
 اصحاب هبولي: ت: ٦٥٩.
 اصفهانيه (فرقه يهودي): ت: ٢٧٢.
 الاكاسره (= خسرون ماساني): ٢١، ٢٢، ٢٦.
 ٥٢، ١١٨، ١٣٥، ١٤٧، ١٦٨، ١٥٥، ٢٢١، ٢٦٩، ٢٧٣.
 اكدي / اكديان: ت: ٥٢٢، ٥٣٥، ٥٣٨، ٥٣٩.
 ٥٢١، ٥٢٣، ٦٢٣، ٧٢٥.
 الآن / الانى: ٤٨: ت: ٥٧٢.
 الاقلانيه (يهود): ٣٥٢.
 امانى (موآب): ت: ٢٧٦.
 املكه (قوم): ت: ٢٧٦.
 امريان (= بني اميه): ت: ٢٧٢، ٢٩٠، ٢٩١، ٧٣١، ٧٣٨.

- الانبياء: ۳۷۳، ۴۴۱، ۴۵۸ / ت: ۷۳۰
- الاصار: ۱۵۹، ۴۲۹.
- انگلیسی: ت: ۶۰۶.
- انیرانی: ت: ۶۶۱.
- الاروس: ۴۱.
- اوسنایی: ت: ۵۶۳، ۵۶۸، ۵۷۲، ۶۰۶، ۶۵۱.
- ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۶۲، ۶۶۹، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۵.
- ۶۸۱، ۶۸۳، ۶۸۶، ۶۹۴، ۷۲۰، ۷۲۲، ۷۴۳.
- اولیاء الله: ت: ۷۲۷.
- اویجوری: ت: ۵۸۰، ۶۹۰.
- اهل ادیان: ت: ۷۳۲.
- اهل اسلام: ت: ۷۳۰.
- اهل البیوتات: ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۶۹ / ت: ۵۷۳.
- اهل حورارم (= حورازم (نام‌های جایها)).
- اهل سفد (= السغد (نام‌های جایها)).
- اهل الکتاب: ۸۲، ۱۲۹، ۱۷۸، ۱۸۳، ۲۴۵، ۳۴۲.
- ۳۸۳، ۴۲۱ / ت: ۴۷۱، ۵۹۲.
- اهل مغرب: ت: ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۱، ۶۲۲، ۶۶۹.
- ایران / ایلان (= العلویون): ۱۱۸.
- ایران شناسان: ت: ۵۹۱.
- ایرانی / ایرانیان (= المعجم، الفرس): ت: ۲۶۳.
- ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰.
- ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۷، ۵۰۵، ۵۰۸.
- ۵۱۰، ۵۲۰، ۵۳۴، ۵۴۰، ۵۴۳، ۵۵۱، ۵۵۵.
- ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۶۷، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۸، ۵۹۰.
- ۵۹۳، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۰۹، ۶۲۰، ۶۲۷، ۶۳۲.
- ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۴۵، ۶۴۸، ۶۵۳، ۶۵۸، ۶۶۱.
- ۶۶۴، ۶۷۰، ۶۷۶، ۶۸۲، ۶۸۶، ۶۹۰، ۶۹۹.
- ۷۱۱ - ۷۱۴، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۴۳.
- ایلامی / عیلامیان: ت: ۵۴۱، ۵۴۲.
- ایل بختیاری: ت: ۶۶۶.
- ایلک خانبه (= آل افراسیاب): ت: ۵۸۵.
- بابی: ت: ۴۸۰، ۵۱۰، ۵۲۸، ۵۳۲، ۵۳۵، ۵۴۰.
- ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۶۷، ۵۷۰.
- ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۳، ۶۰۶، ۶۰۷.
- ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۵۳.
- ۶۵۹، ۶۶۶، ۶۷۰، ۶۷۲، ۶۸۶، ۷۱۳، ۷۱۴.
- ۷۲۵، ۷۲۷، ۷۴۰، ۷۴۲.
- باختری (= دولت): ت: ۶۸۱.
- الباطنی (= اساعیلیه): ۲۵۵.
- باوندی (طبرستان): ت: ۴۹۹، ۶۲۸.
- البُدی (= بودائی): ۲۴۶.
- البِراحمه (۲۴۸) = برهمنان.
- البیر: ۲۴، ۱۵۰.
- برمکیان: ت: ۴۸۴.
- برهمنان: ت: ۶۲۳، ۶۳۰، ۶۳۱.
- البطارقه: ۳۵۹، ۳۶۰.
- البطالسه، ۳۷، ۹۳، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴ / ت: ۵۲۷، ۵۲۹.
- بکر (زن وائل): ۴۱.
- بلخیان: ت: ۵۲۴.
- بلغار: ۴۹، ۵۰۲.
- بنو / بنی:
- آدم: ۸۲.
- اسد بن عبد العزی: ۱۶۷.
- الافر (سوفر بن نغز بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم): ۱۰۶.
- اسرائیل: ۱۵، ۲۲، ۲۹، ۴۴، ۶۱، ۶۷، ۸۳، ۸۴.
- ۸۷، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۲۰۸.
- ۳۴۲ - ۳۵۲، ۳۶۸، ۳۸۶، ۳۹۸ / ت: ۴۶۸.
- ۴۷۲، ۴۷۹، ۵۱۵.
- امیه (= امویان): ۱۱۳، ۱۶۲، ۱۶۷، ۲۵۹.
- ۳۳۲، ۴۲۰، ۴۲۹.

- تنجب، ت: ۵۲۵.
 - جشنش ابن آذربخت: ۴۴.
 - حنیفه (قبیله): ۲۵۶، ت: ۶۲۵.
 - زیاده، ت: ۵۸۵.
 - سامان (ع ساسانیان): ۲۰.
 - ساه، ت: ۶۹۱.
 - سنج: ۱۶۰.
 - العباس (ع عباسیان): ۱۶۲، ۱۷۱، ۲۶۰.
 - عذی (المدينة): ۱۵۸.
 - عمون: ۸۵.
 - فزاره: ۱۶۱.
 - فسانان (عملیقی): ۱۵۶.
 - قریظه: ۱۶۰.
 - قضاعه (یمن): ۱۵۳.
 - قینقاع: ۱۶۰.
 - لحيان: ۱۶۱.
 - کلاب، ت: ۴۸۷.
 - ماریه (کلب): ۴۳۷، ت: ۷۳۹.
 - مروان: ۱۶۲.
 - مژه ابن ممام (شیبان): ۴۳۷، ت: ۷۳۹.
 - المعطلن: ۱۶۰.
 - النضر: ۱۶۰.
 - هاشم: ۴۲۴.
 - بودانی / بودانیان، ت: ۵۲۰، ۶۲۲، ۶۹۰، ۷۲۶.
 - بوقودر (قبیله)، ت: ۵۳۷.
 - بویان (ع آل بویه، دیلمیان)، ت: ۴۹۸، ۵۱۷، ۷۳۶.
 - البهاریدیه: ۲۵۷.
 - بیت کاری (کاریگان / کارن)، ت: ۵۴۴.
 - بیزانطی، ت: ۵۴۹، ۵۹۵.
 - البیشتادیه (ع پیشدادیان): ۱۵، ۱۱۸، ۱۲۲، ۲۴۳، ۲۴۴.
 پ
 پارتی / پارتیان (پهلویان)، ت: ۴۷۹، ۵۳۰، ۵۷۲.
 - ۵۷۴، ۵۸۱، ۶۲۱، ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۴۱.
 ۶۵۸، ۶۶۹، ۷۲۵.
 پارسی / پارسیان، ت: ۴۷۶، ۵۰۸، ۵۳۸، ۵۴۱.
 ۵۴۷، ۶۲۰، ۶۲۷، ۶۳۷، ۶۲۹، ۶۶۰، ۶۶۱.
 ۶۶۹، ۶۷۸، ۶۸۱، ۶۸۵.
 پازندی (پهلوی)، ت: ۵۵۶، ۵۶۰، ۶۳۶.
 پدرها و پیران، ت: ۷۲۷.
 پرمایه / پرمایون (قبیله)، ت: ۵۶۸.
 پرستاران، ت: ۶۲۷، ۶۳۳.
 پورگاو (قبیله فریدون)، ت: ۵۶۸.
 پوریونکیشان، ت: ۶۴۱.
 پهلوی / پهلویان: ۱۱۵، ت: ۴۸۰، ۴۹۶، ۵۵۵.
 ۵۵۹، ۵۷۲، ۵۷۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۲۸، ۶۳۲.
 ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۴۰، ۶۴۹، ۶۵۳، ۶۵۵، ۶۶۲.
 ۶۶۶، ۶۶۹، ۶۷۵، ۶۷۸، ۶۸۳، ۶۸۶، ۶۹۰.
 ۶۹۹، ۷۳۸، ۷۴۰، ۷۴۲، ۷۴۳.
 پیامبران (ع انبیاء)، ت: ۶۶۰.
 پیشدادیان (ع البیشتادیه)، ت: ۵۶۶، ۵۶۷، ۶۷۰.
 ت
 تابعان، ت: ۴۸۳.
 تازیان (ع العرب)، ت: ۴۸۷، ۴۹۶، ۵۰۴، ۵۳۶.
 ۵۹۵، ۶۳۷، ۶۸۹، ۷۳۰، ۷۳۳.
 تبابعه (یمن): ۴۱، ۴۲، ۱۵۰، ت: ۴۶۸.
 تبتیان، ت: ۶۶۳.
 ترسانان، ت: ۷۰۸.
 التترک (ترکان - ترکمانان): ۴۱، ۴۸، ۷۷، ۸۰.
 ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۵۴ (شرفی)، ۲۵۸، ۲۷۸، ۲۶۱.
 ۲۹۶، ۳۰۷، ۳۲۸، ت: ۴۸۹، ۵۲۰، ۵۲۵.
 ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۸۰، ۵۸۲، ۶۱۶، ۶۲۳.
 ۶۳۷، ۶۶۱، ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۹۰، ۶۹۸.

التغزغز: ۲۲۵.

تغلب (ابن وائل): ۴۱.

تلامذه المسيح (۷۲ تن): ۳۷۲، ۳۹۲، ۳۹۴.

توتونیک (ژرمنی)، ت: ۵۶۵.

توراتی، ت: ۷۰۲، ۷۰۶.

تورانی / تورانیان، ت: ۵۸۰، ۶۶۶.

تورفانی (ترکستان)، ت: ۶۴۰.

تیموری (-سلاله)، ت: ۵۸۳.

ث

ثمود: ۷۲، ۷۹.

ثویان (-الفنویه)، ت: ۶۲۸.

ج

الجافلیه (-عرب): ۶۸، ۷۱، ۷۳، ۷۹، ۲۵۶.

الجباریه (الکلیانیه): ۱۱۸ و ۱۲۱.

الجبارون (جباریه): ۹۳.

الجبالقه (جبالین‌ها): ۳۵۹.

جمعدی (فرقه مانوی)، ت: ۶۰۵.

جیهانی (-خاندان)، ت: ۶۷۷.

چ

چون (۵۸۰) -الصلول.

چینی / چینیان، ت: ۶۳۷، ۶۶۳.

ح

الحبشه: ۴۱، ۷۷، ۱۱۶، ۱۵۲، ۲۴۹، ۲۱۸، ت:

۵۶۶.

الحرانیون (حرّانی / حرّانانی): ۱۵، ۳۴، ۲۴۳.

۲۲۵، ۳۳۱، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۲۵، ت:

۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۸، ۶۳۷، ۶۹۹.

۷۲۳، ۷۲۴-۷۲۸.

الحشویه: ۸۷، ت: ۵۲۴، ۶۲۰.

حمدانیان، ت: ۵۲۵، ۵۸۴.

الحمیر: ۲۰، ۴۱، ۹۰، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۲۴۹.

الحفّاء (الصایه): ۲۴۵، ۴۰۸، ۶۳۱، ۶۹۹.

الحواریون -السیاحیون.

الحيوانیه (-فرقه)، ت: ۶۹۹.

خ

خراسانیه (-دولة): ۲۶۰.

الخرمدينيه: ۲۵۵.

خزاعه: ۱۶۰.

الخزّر (-خزری / خزران): ۴۸، ۷۷، ۲۶۱، ت:

۵۸۰، ۷۱۰.

الخزرج: ۴۱، ۲۲۲.

خسروان (-الاکاسره)، ت: ۵۹۶، ۶۹۰.

الخلفاء (اسلام): ۱۵۷، ۱۶۲ - ۱۷۰، ت: ۴۸۷،

۷۳۰.

خلفاء الاسکندر: ۱۲۷.

الخوارج: ۱۶۷.

خوارزمشاهیان (افرنی)، ت: ۲۶۱، ۲۸۹ -

۴۹۲، ۵۱۸، ۶۰۴، ۷۳۵.

خوارزمی / خوارزمیان (-اهل خوارزم)، ت:

۴۸۹، ۴۹۰، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۲۰، ۵۷۴، ۶۰۶.

۶۰۷، ۶۵۶، ۶۸۰ - ۶۸۷، ۷۲۰، ۷۲۲.

د

داعیان اسماعیلی (-اسماعیلیه)، ت: ۶۱۶،

۶۲۶.

داهه / داسه، ت: ۵۷۹، ۵۸۰.

دراویدی‌ها، ت: ۵۴۲.

دریدی (-خاندان)، ت: ۵۰۰.

الدھاقین (دھقانان): ۳۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۸، ت:

۵۵۶.

الدھریه: ۸۷، ت: ۵۲۲.

دیاکویی (دهاکی / ضحاکی)، ت: ۵۴۴.

الدیلم (دیالسه / دیلمیان): ۲۵۱، ۲۶۰، ت: ۴۸۷.

۴۹۴، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۲۵.

دیشناسان، ت: ۶۲۰.

دیوبستان، ت: ۶۲۷، ۶۴۸.

ذ

ذمیل (بطن) النخمی: ۱۵۶.

و

السامانية (ساماني / سامانيان): ۱۷۳، ت: ۲۸۱.

۶۹۴، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۵۲، ۵۸۵، ۶۶۲، ۶۷۷.

۶۹۸ (ع آل سامان).

الساورة (سامريان) يهود: ۲۷، ۲۴۵، ۳۲۳، ۴۰۷.

۲۲۵، ت: ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳.

سام / سامي، ت: ۴۷۶، ۵۳۲ - ۵۳۱.

۵۲۳، ۵۶۵.

سانسكريت (هندي)، ت: ۶۰۶، ۶۲۲، ۶۲۳.

۶۶۲، ۶۸۳، ۶۸۶، ۷۱۳.

سيط بنوامين: ۲۵۹، ۳۲۶، ت: ۵۲۹.

سيط دان: ۸۵.

سيط يهود: ۸۷.

السريانيون (سرياني / سريانيان): ۱۲، ۱۶، ۵۹.

۶۸، ۷۷ - ۷۹، ۱۱۷، ۱۷۹، ۲۳۰، ۲۳۱.

۲۵۶، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۳۴، ۳۴۰، ۳۵۸، ۳۸۴.

۳۸۶، ۴۰۳، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۴۲، ۴۴۵.

ت: ۴۸۲، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۱۰، ۵۱۸، ۵۲۰.

۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۷، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۶.

۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۷، ۵۷۰، ۵۸۸، ۵۹۳، ۵۹۴.

۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۸، ۶۳۹.

۶۲۰، ۶۲۳، ۶۶۹، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۶، ۷۱۲.

۷۱۳، ۷۱۵، ۷۱۹ - ۷۲۱، ۷۲۷.

سغدي / سفديان، ت: ۲۹۱، ۵۰۵ - ۵۰۷، ۵۲۰.

۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۳، ۶۸۶، ۶۹۰، ۷۲۰، ۷۲۲.

۷۲۳.

سكائي / سكايا، ت: ۴۷۶، ۴۹۰، ۵۲۳، ۵۷۳.

۵۷۲، ۵۸۰، ۶۲۰، ۶۷۲، ۶۸۱.

سگارتني (زاكروني)، ت: ۵۴۴.

سگسار، ت: ۵۸۰.

سلجوقي، ت: ۵۸۳.

سلم (قبيلة)، ت: ۲۸۰.

سلوكني / سلوكيان، ت: ۵۷۳، ۵۸۷، ۵۹۳، ۶۳۵.

۶۲۶، ۶۴۱، ۶۴۲.

الزبانية (روميان) يهود: ۶۶ - ۶۸، ۳۵۲، ت: ۲۶۸.

۵۱۶، ۷۰۰.

الزرد (رومي / روميان): ۸، ۱۲، ۱۶، ۲۰، ۳۲ -

۴۱، ۴۴، ۵۷ - ۶۰، ۶۸، ۶۹، ۷۷، ۷۸، ۹۳.

۱۰۹، ۱۱۱ - ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۳۵، ۱۴۴.

۱۲۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۶۲ - ۱۶۶، ۱۷۹، ۱۸۴.

۲۳۰، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۶، ۳۰۲، ۳۰۳ -

۳۴۰، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۶۳، ۳۷۳، ۳۸۴.

۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۶، ۴۱۷، ت: ۵۲۸، ۵۳۰.

۵۵۱، ۵۶۶، ۵۸۳، ۵۸۸، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۵.

۶۰۹، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۳، ۶۳۶، ۶۴۴، ۶۵۹.

۶۷۲، ۶۷۵، ۷۰۴، ۷۰۷، ۷۱۱، ۷۱۵.

الرهابة (مسيحي): ۳۶۱، ۳۶۲.

ز

زاكروسي، ت: ۵۳۸.

زردشتني / زردشتيان (ع المجوس)، ت: ۴۷۱.

۵۰۳، ۵۰۴، ۵۹۷، ۶۱۹، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۲۸.

۶۳۳، ۶۳۶، ۶۴۴، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۴، ۶۶۲.

۶۶۸، ۷۲۵.

الزنادقة: ۲۵۵.

الزنج (= زنگيان): ۷۷، ت: ۷۳۳.

زباريان، ت: ۴۹۸.

الزبدية (شيعة): ۷۵.

س

الساسانية (ساساني / ساسانيان): ۲۰، ۱۱۶،

۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۲، ۲۶۰.

ت: ۴۶۴، ۴۸۰، ۴۸۷، ۴۹۲، ۴۹۶، ۵۵۳.

۵۵۵ - ۵۶۱، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۷۰، ۵۷۵ - ۵۸۱.

۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۷، ۶۲۴، ۶۲۴، ۶۳۶، ۶۳۷.

۶۴۱ - ۶۴۲، ۶۵۰، ۶۵۴، ۶۶۵، ۶۶۹، ۶۷۵.

۶۹۰، ۷۰۷، ۷۱۴.

الشمسیه (الشمسیه): ۲۴۵، ۲۲۶، ۴۰۷، ت:
۶۲۲، ۶۲۳، ۶۹۰

الشهداء (المسیحه): ۳۶۵ (الارمین)، ۳۶۶
(المائه و الخمسين)، ۳۷۲ (الخمسه و
الارمین)، ۳۷۴ (السبعة)، ۳۹۲، ۴۰۰، ت:
۷۲۱ (ارمنی).

الشیعه (شیعی / شیعیان): ۱۰۰، ۷۵، ۷۶، ۳۷۰،
۴۲۰، ت: ۵۱۹، ۶۲۷، ۶۴۸، ۶۶۴، ۶۶۵،
۶۹۹، ۷۰۱، ۷۳۱

ص

الصائون (الصائنه / صائنیان): ۱۵، ۲۳، ۲۲۳،
۲۲۵، ۲۵۴، ۲۶۶، ۴۰۷، ۴۱۳، ۴۲۵، ت:
۵۳۱، ۶۱۱، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۵، ۶۵۹، ۶۹۹،
۷۲۳ - ۷۲۶

الصديقون (مانوی): ۲۵۲، ۲۵۳،
صفاریان، ت: ۷۲۳،
صفویه، ت: ۵۰۰،
الصقاله (- اسلا): ۱۱۷،
صول / صولی (- خاندان)، ت: ۴۸۲، ۵۶۵، ۵۷۹،
۵۸۲ -

الضجاعمه (بنو قضاچه): ۱۵۳،

ط

الطبريون (طبری): ۲۸۵، ت: ۶۲۸،
طسم (قوم)، ت: ۴۷۶،
طلاب الكتوز و الدقائق (- گنج بابان): ۳۲۸، ت:
۶۹۸

ع

عاد (عادیان): ۹۳، ۳۱۸، ت: ۶۹۲،
العابره (یهود): ۳۵۲،
العامة (- اهل سنت): ۲۲۰،
عنانیه - عنانیه،
العباديون (- عرب) النصارى: ۴۰۲، ۴۰۴، ت:
۷۲۲

اللیحیون / Apostolorum (= حواریان دوازده
گانه): ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۹۴، ۳۹۵،
۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۱،

السماعون (مانوی): ۲۵۳، ۳۶۳ (سیحی)،
سوار (- قوم): ۲۹، ت: ۵۰۲،
سویاری، ت: ۵۲۲،
سوئی، ت: ۵۳۵،
السوفطانیه: ۹۱،

سومر (سومری / سومریان): ۹۸، ت: ۵۳۲،
۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۱ (سامیروس)، ۵۴۲، ۵۶۸،
۶۵۴، ۶۶۵ - ۶۶۹، ۶۷۲ - ۶۷۴، ۶۷۵،
۷۲۷، ۷۲۷،

سیاروشان، ت: ۴۸۹، ۴۹۰،
سیستان، ت: ۵۲۰،
سیمجوریان، ت: ۵۸۵،

ش

شافعیان، ت: ۵۰۹،
شاهان ایران، ت: ۴۹۶، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۶۲،
۵۶۹، ۵۷۰،
شاهان یابی، ت: ۵۲۸،
شاهان پارسی، ت: ۵۶۹،
شاهان ساسانی، ت: ۵۷۷، ۵۷۸،
شاهان مادی، ت: ۵۲۸، ۵۷۴ (- جبال)، ۵۷۱،
شاهکان، ت: ۵۷۴،
الشاهیه (افریقی) خوارزم: ۴۲، ت: ۴۸۸، ۴۶۱ -
۴۹۲، ۵۷۴، ۶۰۴، ۶۲۸، ۶۸۷، ۷۳۵
(عراق)،

شرق شناسان، ت: ۵۲۸، ۵۹۱، ۵۹۲، ۶۱۰،
شرقی / شرقیان، ت: ۴۹۲، ۵۹۳، ۶۰۶، ۶۲۶،
۷۰۸، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۱۹،
شروان شاهان، ت: ۵۰۰،
شما (بیت الیهود): ۳۴۶،
الشماسون: ۳۶۳،

العبابه (عباسیان - بنی العباس): ۱۶۸، ۱۶۲، ۲۵۷، ۴۰۸، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۸۳، ۴۹۹، ۴۴۵، ۴۶۵، ۴۹۶، ۷۱۸.

عبد شمس: ۱۱۹.

العبادیون (عبری / عبادانی): ۱۵، ۴۲، ۶۱، ۹۵، ۲۲۷، ۲۵۶، ۴۶۸، ۴۷۲، ۵۱۰، ۵۲۱، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۲۳، ۷۰۰، ۷۰۱.

عبدیه (فرقه): ۴۷۲.

عبدیان: ۶۱۸.

العجم: ۲۶، ۹۷، ۱۴۰، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۱، ۳۳۹، ۴۰۲، ۴۳۷، ۶۵۰، ۶۶۰، ۶۸۴، ۶۸۵.

عدنان: ۱۵۵.

العداری (Virgins) انصاریات: ۴۰۲، ۴۰۴، عراقی: ۶۰۴، ۶۹۲.

العرب (عربها / عربی - نازیان): ۷، ۱۶، ۲۱، ۴۵، ۴۶، ۵۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۹۰، ۱۱۰، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۲، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۶۸، ۳۸۶، ۴۰۲، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۵۰، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۸۰، ۴۸۷، ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۴۵، ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۸، ۵۸۱، ۵۸۸، ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۶، ۶۵۰، ۶۶۰، ۶۸۰، ۶۸۴، ۶۸۹، ۶۹۲، ۶۹۸، ۷۱۶، ۷۲۲، ۷۳۹، ۷۴۰.

العماریه: ۲۶۱، ۴۶۸.

عقلیان: ۲۵۵.

علو یان: ۴۹۸، ۴۹۹، ۴۲۸، ۴۷۵.

العلاقه: ۸۵، ۱۱۹.

العسانیه (یهود): ۶۷، ۳۵۲، ۴۶۸، ۵۱۷، (فرانی).

عیسایه (-فرقه): ۲۷۲.

عیلام / عیلامی: ۴۷۶، ۵۲۷، ۵۳۸، ۵۴۱، ۵۶۸، ۵۹۱، ۶۲۳.

غ

غریب (۵۹۳) - اهل مغرب.

غزنوی: ۵۶۴، ۵۸۵.

الغزیه (اتراک): ۲۹۶، ۳۲۸، ۵۷۳.

الغسانیه (آل جفنه / المرافیه): ۱۵۳.

غروصبه / غروصبیان: ۶۲۰، ۶۳۸.

ف

فارس الاحرار (- پارسی، الفرس): ۲۴۹، ۵۶۷، ۶۲۳.

فاطمیان (مصر): ۵۰۰.

الفدشوارجرشاهیه (طرسنان): ۲۶.

فرانسوی: ۷۰۷.

الفرس (- ایرانی / ایرانیان، پارسی): ۸، ۱۵، ۲۰، ۲۲، ۲۹، ۳۰، ۳۶، ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۵۱، ۵۷، ۶۰، ۶۸، ۷۲، ۷۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۸۱، ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۴۳۶، ۴۷۱، ۵۵۱، ۵۵۶، ۵۶۲، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۷، ۵۸۱، ۵۹۷، ۶۱۹، ۶۴۱، ۷۳۸.

فقهاء المذاهب: ۲۱۹، ۴۲۹.

فلاسفه: ۲۴۴ (یونان)، ۲۹۷، ۳۲۷، ۳۷۶، ۴۶۶ (طبیعی و منطقی)، ۵۲۲ (اسلامی)، ۶۲۰ (حزاتی)، ۶۳۴، ۷۲۵ (باستان).

ق

قارن (- خاندان): ۶۷۵.

قاصبان: ۵۸۵، ۶۲۲.

مادائی / مادیات: ۵۳، ۵۵۳، ۶۲۱،
۶۵۱، ۷۲۳، ۷۲۴.

مانند، ت: ۵۳۴-۵۳۸، ۶۲۱ (مادی).

المانويه / المنايه (مانوى / مانويان): ٧٦، ٢٥٢ -
٢٥٥، ٢٢٥؛ ب: ٢٢١، ٢١٠، ٢١٢، ٢٥٠.

المبتدئ (ت: سيد حامد خان): ۲۵۸.

المتنبون (متنبیان): ۲۲۳، ۲۶۲: ت: ۶۴۲.

المجوس (زردشتیان): ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۹، ۳۷، ۵۵، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۵۱، ۲۴۰، ۲۴۵.

المصادر: ٢٧٨.

له واقفه (آل جعفره). ۱۵۳.

من دایم / مزدیستانت: ۵۷۲، ۶۲۱.

المزدكية: ٢٥٥، ٢٥٦.

١٥٥، ١٦٣، ٢٢٥، ٢٤٢، ٣٦١، ٣٩٣، ٣٩٤، ٦١٩ - ٢٢٩: ت؛ ٢٤٢، ٢٤٥، ٦٢٢، ٦٨٩، ٧١٢، ٧٢٣، ٧٩، ١٢٨، ١٥٥

المسودة (= سياه جامگان): ۱۶۸، ۲۵۱.

سیحان (نصاروی)، ت: ۴۶۵، ۴۷۱، ۵۱۰، ۵۱۸، ۵۲۳، ۵۳۷، ۵۸۳، ۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۸، ۶۲۰، ۶۳۶، ۶۴۱، ۶۴۲، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۱۶، ۷۱۹، ۷۲۲، ۷۲۹، ۷۳۳.

شانان، ت: ۶۹۲، ۶۹۷.

عصرى / مصریان (ع القبط / قبطى)، ت: ٢٦٧،
٢٨٢، ٥٠٩، ٥٢٠، ٥٩٠، ٥٩٢، ٥٩٦، ٦٣٨،
٦٥٣

۲۸۲ زیلعی

$$f_{\alpha} = \frac{1}{2} \left(\frac{1}{\alpha} + \frac{1}{1-\alpha} \right) \quad \text{for } \alpha \in (0, 1).$$

مقدار / مقدار از ۴۰ تا ۵۶

١٥٨

المغاربه / المغريون (← اهل مغرب): ٣٧، ٥٨،
٧٨، ٩٧، ١٢٢، ١٢٥، ١٠٨، ٤٠.

مغان / مغائیر: ۲۲۷ (موقان). ت: ۵۳۱، ۵۹۶، ۶۱۹-۶۳۱، ۶۳۶-۶۳۹، ۶۴۲، ۶۴۹، ۶۷۹-۷۲۲ (باستان‌ماد) - ۷۲۶.

مفتی: ت: ۲۱

مغول، ت: ۵۷۳.

مخدون (ها). ت: ٥٩٣، ٦٣٦.

مکاسان (یعنی د)، ت: ۷۲۸.

الملائكة: ٢٧١.

انملكانيه (ملكانيه) مسجى: ٣٥٧ - ٣٥٩.
٣٧١ - ٣٩٥، ٣٩٩، ٤٠١، ٤٠٧، ٧٠٧ -

ملوکی ہے شاہان۔

متنوک الطوائف (ج ۲ ردہ خدایان): ۱۲۸، ۲۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۴۹، ۲۵۳؛
ت: ۵۷۱ - ۵۷۲.

ملوک العرب، ت: ۴۸۷.

المصادر: ١٥٦ - ١٥٧.

منحمان يابل، ت: ٥٩٣، ٤٢٤، ٤٢١.

س آب (ق م)، ت: ۲۷۶.

الموايد (مريدان): ١١٥، ٢٤٨، ٢٥٧، ٢٦٩.
٢٧١: ت: ٥٥٥.

سوال (کوفہ) : ۴۸۳

۶۴۵-۶۹۷-۶۹۳-۶۹۱-۵۷۱-۵۷۰-۵۶۹-۵۶۸-۵۶۷-۵۶۶-۵۶۵-۵۶۴-۵۶۳-۵۶۲-۵۶۱-۵۶۰-۵۵۹-۵۵۸-۵۵۷-۵۵۶-۵۵۵-۵۵۴-۵۵۳-۵۵۲-۵۵۱-۵۵۰-۵۴۹-۵۴۸-۵۴۷-۵۴۶-۵۴۵-۵۴۴-۵۴۳-۵۴۲-۵۴۱-۵۴۰-۵۳۹-۵۳۸-۵۳۷-۵۳۶-۵۳۵-۵۳۴-۵۳۳-۵۳۲-۵۳۱-۵۳۰-۵۲۹-۵۲۸-۵۲۷-۵۲۶-۵۲۵-۵۲۴-۵۲۳-۵۲۲-۵۲۱-۵۲۰-۵۱۹-۵۱۸-۵۱۷-۵۱۶-۵۱۵-۵۱۴-۵۱۳-۵۱۲-۵۱۱-۵۱۰-۵۰۹-۵۰۸-۵۰۷-۵۰۶-۵۰۵-۵۰۴-۵۰۳-۵۰۲-۵۰۱-۵۰۰-۴۹۹-۴۹۸-۴۹۷-۴۹۶-۴۹۵-۴۹۴-۴۹۳-۴۹۲-۴۹۱-۴۹۰-۴۸۹-۴۸۸-۴۸۷-۴۸۶-۴۸۵-۴۸۴-۴۸۳-۴۸۲-۴۸۱-۴۸۰-۴۷۹-۴۷۸-۴۷۷-۴۷۶-۴۷۵-۴۷۴-۴۷۳-۴۷۲-۴۷۱-۴۷۰-۴۶۹-۴۶۸-۴۶۷-۴۶۶-۴۶۵-۴۶۴-۴۶۳-۴۶۲-۴۶۱-۴۶۰-۴۵۹-۴۵۸-۴۵۷-۴۵۶-۴۵۵-۴۵۴-۴۵۳-۴۵۲-۴۵۱-۴۵۰-۴۴۹-۴۴۸-۴۴۷-۴۴۶-۴۴۵-۴۴۴-۴۴۳-۴۴۲-۴۴۱-۴۴۰-۴۳۹-۴۳۸-۴۳۷-۴۳۶-۴۳۵-۴۳۴-۴۳۳-۴۳۲-۴۳۱-۴۳۰-۴۲۹-۴۲۸-۴۲۷-۴۲۶-۴۲۵-۴۲۴-۴۲۳-۴۲۲-۴۲۱-۴۲۰-۴۱۹-۴۱۸-۴۱۷-۴۱۶-۴۱۵-۴۱۴-۴۱۳-۴۱۲-۴۱۱-۴۱۰-۴۰۹-۴۰۸-۴۰۷-۴۰۶-۴۰۵-۴۰۴-۴۰۳-۴۰۲-۴۰۱-۴۰۰-۳۹۹-۳۹۸-۳۹۷-۳۹۶-۳۹۵-۳۹۴-۳۹۳-۳۹۲-۳۹۱-۳۹۰-۳۸۹-۳۸۸-۳۸۷-۳۸۶-۳۸۵-۳۸۴-۳۸۳-۳۸۲-۳۸۱-۳۸۰-۳۷۹-۳۷۸-۳۷۷-۳۷۶-۳۷۵-۳۷۴-۳۷۳-۳۷۲-۳۷۱-۳۷۰-۳۶۹-۳۶۸-۳۶۷-۳۶۶-۳۶۵-۳۶۴-۳۶۳-۳۶۲-۳۶۱-۳۶۰-۳۵۹-۳۵۸-۳۵۷-۳۵۶-۳۵۵-۳۵۴-۳۵۳-۳۵۲-۳۵۱-۳۵۰-۳۴۹-۳۴۸-۳۴۷-۳۴۶-۳۴۵-۳۴۴-۳۴۳-۳۴۲-۳۴۱-۳۴۰-۳۳۹-۳۳۸-۳۳۷-۳۳۶-۳۳۵-۳۳۴-۳۳۳-۳۳۲-۳۳۱-۳۳۰-۳۲۹-۳۲۸-۳۲۷-۳۲۶-۳۲۵-۳۲۴-۳۲۳-۳۲۲-۳۲۱-۳۲۰-۳۱۹-۳۱۸-۳۱۷-۳۱۶-۳۱۵-۳۱۴-۳۱۳-۳۱۲-۳۱۱-۳۱۰-۳۰۹-۳۰۸-۳۰۷-۳۰۶-۳۰۵-۳۰۴-۳۰۳-۳۰۲-۳۰۱-۳۰۰-۲۹۹-۲۹۸-۲۹۷-۲۹۶-۲۹۵-۲۹۴-۲۹۳-۲۹۲-۲۹۱-۲۹۰-۲۸۹-۲۸۸-۲۸۷-۲۸۶-۲۸۵-۲۸۴-۲۸۳-۲۸۲-۲۸۱-۲۸۰-۲۷۹-۲۷۸-۲۷۷-۲۷۶-۲۷۵-۲۷۴-۲۷۳-۲۷۲-۲۷۱-۲۷۰-۲۶۹-۲۶۸-۲۶۷-۲۶۶-۲۶۵-۲۶۴-۲۶۳-۲۶۲-۲۶۱-۲۶۰-۲۵۹-۲۵۸-۲۵۷-۲۵۶-۲۵۵-۲۵۴-۲۵۳-۲۵۲-۲۵۱-۲۵۰-۲۴۹-۲۴۸-۲۴۷-۲۴۶-۲۴۵-۲۴۴-۲۴۳-۲۴۲-۲۴۱-۲۴۰-۲۳۹-۲۳۸-۲۳۷-۲۳۶-۲۳۵-۲۳۴-۲۳۳-۲۳۲-۲۳۱-۲۳۰-۲۲۹-۲۲۸-۲۲۷-۲۲۶-۲۲۵-۲۲۴-۲۲۳-۲۲۲-۲۲۱-۲۲۰-۲۱۹-۲۱۸-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۳-۲۱۲-۲۱۱-۲۱۰-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۷-۲۰۶-۲۰۵-۲۰۴-۲۰۳-۲۰۲-۲۰۱-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۸-۱۹۷-۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴-۱۹۳-۱۹۲-۱۹۱-۱۹۰-۱۸۹-۱۸۸-۱۸۷-۱۸۶-۱۸۵-۱۸۴-۱۸۳-۱۸۲-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۹-۱۷۸-۱۷۷-۱۷۶-۱۷۵-۱۷۴-۱۷۳-۱۷۲-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹-۱۶۸-۱۶۷-۱۶۶-۱۶۵-۱۶۴-۱۶۳-۱۶۲-۱۶۱-۱۶۰-۱۵۹-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۴-۱۴۳-۱۴۲-۱۴۱-۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۷-۱۳۶-۱۳۵-۱۳۴-۱۳۳-۱۳۲-۱۳۱-۱۳۰-۱۲۹-۱۲۸-۱۲۷-۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۶-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۱۱۲-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰-۹۹-۹۸-۹۷-۹۶-۹۵-۹۴-۹۳-۹۲-۹۱-۹۰-۸۹-۸۸-۸۷-۸۶-۸۵-۸۴-۸۳-۸۲-۸۱-۸۰-۷۹-۷۸-۷۷-۷۶-۷۵-۷۴-۷۳-۷۲-۷۱-۷۰-۶۹-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳-۶۲-۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱-۰

٤٢٨ - ١٥٩

والله اعلم بالصواب

141. *Journal of the American Medical Association*, 1967, 201: 1000-1001.

سهرورداديار (پارسی)، ۴۱۱

جبار و دانی، ک: ۱۶۹۰، ۷۱۲، ۷۹۵.

میشناسی، ت: ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۸، ۶۶۹ (ماد

ن

النقط: ٤٨، ٢٥٤، ٣٣٤.

116 (1954, 54, 1) 116

انستوریه / الساطره (سطوری / نستوریان):

۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۹۷، ۴۰۵

ت: ۷۰۱، ۷۰۷، ۷۱۲، ۷۱۹

النسائ: ۲۳، ۱۵۰

النصارى / النصرانی (← مسیحیان): ۱۶، ۱۹ -

۲۱، ۶۸، ۷۳، ۸۲، ۹۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۷

۱۸۳، ۲۰۷، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵

۳۴۴، ۳۵۷، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۹۵، ۳۹۷ -

۴۰۵، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۵۸

ت: ۲۷۱، ۵۲۹، ۵۴۹، ۵۶۴، ۶۲۲، ۷۰۱

۷۱۶، ۷۱۹

نصوریان (صابئی)، ت: ۶۲۱

نویایی (ایرانی / کلدانی)، ت: ۵۷۱

نویختی (← خاندان)، ت: ۶۹۹

نوذویان (بلخی)، ت: ۵۶۷

نوفلاطونیان، ت: ۶۳۰

نهاده (الاعبدان) صولی، ت: ۵۸۱، ۵۸۲

و

الوثیة (= بیت یروستان): ۲۴۵، ۲۰۸

ودایی (هندی)، ت: ۶۶۸، ۶۷۰

وزره، الخلافة: ۱۷۳

ویسپوهران (← اهل البیوانات)، ت: ۵۶۱، ۵۷۳

۶۲۳

ه

هارپاگ (خاندان)، ت: ۵۴۴

هاشمیان (عباسی)، ت: ۷۱۸

هخامنشی (پارسی)، ت: ۵۲۸، ۵۴۴، ۵۴۷

۵۴۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۸۰، ۶۲۷

۶۳۳، ۶۳۵، ۶۳۶

هذیل (- قبیله): ۱۶۱

الهرابه (هیریدان): ۵۳، ۵۷ (سعد)، ۱۱۵، ۲۲۸

۲۵۷، ۲۸۴، ت: ۶۳۳

هرایان، ت: ۵۴۲

هلل (بیت اليهود): ۳۴۶

هلینان، ت: ۵۹۳

الهند (هندوان / هندی): ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۱، ۵۹

۶۰، ۷۷، ۸۰، ۹۰، ۹۲، ۱۷۴، ۲۴۶، ۲۵۲

۴۲۳، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۷، ت: ۴۶۶

۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۸۶، ۶۰۶ - ۶۰۷

۶۲۳، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۸۶، ۶۹۹، ۷۲۰، ۷۲۲

هندوارپایی، ت: ۵۲۸، ۵۴۴، ۶۷۳ (قفقازی)

هندوایرانی، ت: ۵۲۳، ۵۵۴، ۵۷۲، ۶۶۵، ۶۶۸

۷۲۵

هوریا (ن): ۱۱۵، ت: ۵۴۲، ۵۶۲

هورگا (خاندان)، ت: ۶۳۵

هون (خیرنی)، ت: ۵۸۰

الهباطله / هفتالیان: ۱۶۶، ت: ۵۸۰ - ۵۸۲

حبئی / هبتیایی، ت: ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۴۴، ۵۶۳

هیکسوسها، ت: ۵۳۱

ی

یأحوج و مأجوج: ۴۳، ۴۸

یافت (قوم)، ت: ۲۷۶

یساکار (قبیله) یهود، ت: ۵۱۶

الیعقوبیه / الیعاقبه (یعقوبی / یعقوبیان): ۱۰۹

۳۵۷، ۳۶۵، ۳۹۸، ۴۰۳، ت: ۷۰۱، ۷۰۷

الیمانیون (یمانی): ۱۵۰، ت: ۴۸۴

یوذهانیه (- فرقه) یهودی، ت: ۴۷۲

الیونانیون (یونانی / یونانیان): ۷۸، ۹۳، ۹۶، ۹۷

۱۰۴، ۱۲۸، ۲۲۲، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۶۷، ۴۰۸

۴۱۶، ۴۱۷، ۴۳۶، ت: ۴۸۱، ۴۹۲

۴۹۳، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۲۷، ۵۲۹ - ۵۳۱

۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۶

۵۵۰، ۵۵۶، ۵۶۰، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۸۰ - ۵۸۵

۵۸۷، ۵۹۲ - ۵۹۴، ۶۰۱، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۲۰

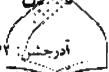
۶۲۵ - ۶۲۸، ۶۳۳ - ۶۳۶، ۶۳۹، ۶۴۳، ۶۷۲

۶۷۵، ۶۸۱، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۶، ۷۰۲، ۷۰۳

۷۰۷ - ۷۱۵، ۷۲۳، ۷۲۵، ۷۲۲

٤١٢، ٤٢١، ٤٢٢، ٤٢٥، ٤٥٨؛ ت: ٤٦٥،	اليهود (يهودي / يهودان): ١٥، ١٦، ١٩، ٢١ -
٤٦٨، ٤٧١، ٤٧٣، ٤٧٨ - ٤٨٠، ٥١٠ -	٢٧، ٢٩، ٣٤، ٤١، ٤٧، ٤٨، ٥١، ٥٣، ٥٩،
٥١٧، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٩، ٥٣٠، ٥٣٣، ٥٣٥،	٨٢ - ٨٤، ٩٣، ٩٩، ١٠٤، ١٠٦، ١٢٥ - ١٢٧،
٥٣٧، ٥٤٢، ٥٤٨، ٥٤٦، ٥٤٨، ٥٨٣، ٥٩٠،	١٤٧، ١٤٨، ١٥٢، ١٦٥، ١٧٨، ١٨٣، ٢٣٠،
٥٩١، ٥٩٣، ٥٩٨ - ٦٠٦، ٦٢٠، ٦٢١، ٦٢٢،	٢٣٢، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٥٠، ٢٥٥، ٢٥٩، ٣٤٠ -
٦٣٦، ٦٤٣، ٦٥١، ٦٥٥ - ٧٠٠، ٧٠١، ٧٠٤،	٣٥٣، ٣٥٨، ٣٦٥، ٣٦٧، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٤ -
٧٠٥، ٧١٤، ٧١٥، ٧٢٨.	٣٧٦، ٣٧٨، ٣٨٢، ٣٨٦، ٣٩٠ - ٣٩٤، ٤٠٨،

واژگان نه‌ل‌دین



- آبان (الهه)، ت: ۵۳۲
آبانگان: ۲۷۵
آبان ماه: ۴۰، ۵۲، ۵۴، ۲۴۰، ۲۴۱ (- علامت).
۲۷۵ (- خمه)، ۲۸۲؛ ت: ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۹۶، ۵۹۷
آبان ماه (و) آذرماه: ۳۱۸، ت: ۶۶۳
آبدزدک‌ها، ت: ۶۹۷ - ۶۹۸
آبریزان / آفریجکان (جشن)، ت: ۶۷۸، ۶۸۳
(نیرماه سیزده)
آب و هواشناسی، ت: ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۳
آپوکریفا (= برنوشته)، ت: ۴۷۳، ۷۰۲
آتش جمشید، ت: ۶۷۸
آتشکده‌ها، ت: ۴۸۳ (فردجان)، ۶۷۹ (رامش)
آغام، ۶۸۰ (طوایس) به بیوت‌النار.
آتش (آذر) کیهانی، ت: ۶۹۳، ۶۹۴
آدم و حوا (= مشیه و مشیانه)، ت: ۵۵۳
آذر / ایزر / اثیر به آتش کیهانی.
آذربا‌ذکان (= الشمال)، ۴۳۶؛ ت: ۷۳۸
آدرجشن: ۲۷۲، ۲۷۷؛ ت: ۶۵۰، ۶۵۸
آفرهورا (- بیت‌النار): ۲۸۲، ۲۸۴؛ ت: ۶۷۸
آفریجکان (- آفریجان): ۵۵۳، ۵۵۵، ۲۷۵، ۲۷۶؛ ت: ۵۰۴
۵۰۵، ۶۵۳، ۶۶۲ (نوروزی).
آرتزین (چاه)، ت: ۶۹۷
آزر (= زروان)، ت: ۶۲۰
آسیاب سازی (ابو لؤلؤ)، ت: ۶۶۵
آغاز سال به ابتداء السنه.
الآغامات (السفدیه): ۲۹۲
آفریجکان (= آبریزان): ۲۸۳
آفرینش گیتی، ت: ۵۵۲ - ۵۵۳
آفریخ / آفریح (= آریا تبار / آریایی)، ت: ۴۸۹
۴۹۱ (= عراق)، ۵۷۴
آفریگان (= نمازهای چهارگانه)، ت: ۶۵۱
آلات نجومی، ت: ۶۱۰، ۷۲۳، ۷۲۴
آیین الاکاسره: ۲۶۹، ۲۷۳
آیین (رسوم) الفرس: ۲۶۴
آیین مهر، ت: ۶۶۵، ۶۷۱، ۶۷۵
آیین نمرود، ت: ۵۳۹

احکام النجوم: ۸۷ - ۹۱، ۲۴۹ - ۲۵۲، ۲۶۰ - ۲۶۵

۳۳۵ - ۳۶۵ - ۳۲۲ - ۳۲۸، ۴۲۹: ت

۲۶۹ - (هندی)، ۴۷۷، ۴۸۲، ۵۰۲، ۵۱۸،

۵۲۲، ۵۲۴، ۶۲۵ - ۶۲۸، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۹۹

احوال منازل القمر: ۲۲۳ - ۲۲۵

اخبار ابراهیان، ت: ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۱ - ۵۶۲،

۵۶۴

اختر (= برج / منزل قمر): ۲۹۸، ۶۸۳: ت، ۷۲۳

اختران بیابانی، ت: ۷۳۴

اختریسی، ت: ۶۲۶ و ۶۲۷ (زردشت).

اختر کیسی، ت: ۶۲۷، ۶۲۸ (شناسی)، ۷۲۵

۷۲۶

اختیارات ایام الشهور: ۲۸۷ - ۲۸۸

آخرینیک (= المنجم): ۲۹۸

اختنان (لقب)، ت: ۵۰۰

اختنواز (لقب)، ت: ۵۸۱

اختشید (تنب): ۱۱۷

اخگر / آتیکهاره / اخگر (= آتش)، ت: ۶۸۰

اخیب (= اخشمب // شب)، ت: ۶۸۱

ادماسه // ذماسه (= سال کیسیه) هندی: ۱۷

ت: ۴۶۹

ادوار (۱) نسقوات بهوده، ت: ۶۰۸ تکامل

اجتماعی، ت: ۶۶۷ سالهای مسیحی، ت:

۷۱۵ سالهای یهود: ۱۸۳ - ۲۳۰، ۵۱۱ -

(دوره‌شنسی) - ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۹۹: شهور

القمر (= غمه): ۶۲ - ۶۵، العالم: ۵۴

الکواکب، ت: ۲۷۷، النسز (عرب): ۷۱

هزرات (ایرانی): ت: ۴۹۳، ۵۵۳

ادوبچگریک (= برج جوزا)، ت: ۶۸۵

ادوطبهز (= حاب): ۶۳، ۶۴

الاذن (= سنه): ۳۷

الافوا: ۱۷۳

ارابه ران (سپهری)، ت: ۶۷۲، ۶۷۳

آیین نوروزی، ت: ۶۵۳ - ۶۵۲

الف

ابتداء السنه / اراثل السنین، ت: ۵۹۵ (=

علامت محرم)، ۵۹۷، ۶۱۱ (= فرغ عدد)،

۶۱۸، ۶۵۲

ابجدی (= جمل)، ت: ۵۸۶، ۵۸۸، ۷۱۲ (=

رقوم)

ابسال وهار: ۲۷۶

ابلیس (= اهریمن): ۲۶۷ - ۲۶۸

ابوغنا (Hypagomena) ۵۸ (= غمه)، ۱۸۰،

۵۰۹

الابوة (لنفساری): ۳۶۲

ایهوا - ناداب (صوم) مونهما (ابنی هارون):

۳۴۸

اپاختر (= شمال) = الاناختر

اپاخترن (= سیارات)، ت: ۶، ۶

اپوش / موش پری (ازدها) ایرانی، ت: ۶۷۰

اتمیم (= دژ، گویایی)، ت: ۶۹۷

انیر (= آذر)، ت: ۶۵۰، ۶۵۲ (= فلک)، ۶۶۱ (=

عالم ارواح)، ۶۹۳، ۶۹۴

الاثیم (یزدجرد بن شاپور): ۱۳۷

الاجتماع والاستقبال (للقمر): ۲۸۸، ۲۸۹: ت

۶۰۳

اجفار (= اخگر) مینیک (گناهبار): ۲۹۶، ۲۹۸

(روز ۱۵ چری)، ۳۰۱، ۳۰۲ (خوارزم): ت:

۶۸۰، ۶۸۳

احادر / انماذر (= جمعه)، ت: ۷۲۰

احتفاظ الطبيعة: ۳۷۰

الاحد (عبد) السطیطی (Whitsunday):

۳۹۴، ۳۹۵

الاحد الحادیت (= یکشنبه نوین) لنفساری:

۳۹۶، ۳۹۸: ت، ۷۱۸

- ارباع (عید) الساعات: ۲۱۰.
ارباع السنة: ۲۹۱.
ارباع (فصول) - التقوآت (للیهود).
الاربعمین (- زیارة): ۲۲۲، ت: ۷۳۰ - ۷۳۱.
ارتاون (= ارواح مؤمنان)، ت: ۶۵۱.
ارتودوکس (شرق)، ت: ۷۰۷.
الاربجهد (= اربسته) هندی: ۳۱، ت: ۲۷۷.
ارخن بترخن (رتیس) البطارقة: ۲۶۰.
اودیبهشتکان: ۲۷۰.
اوزوره (- جزیره)، ت: ۵۶۳، ۵۶۴.
ارشک / اشک (= آریاسکایی)، ت: ۵۷۴.
ارغاسوان (اول یوم هروداد) حواریزم: ۲۹۵ - ۲۹۶.
الارکند (= ارگنه) هندی: ۳۱، ت: ۲۷۷.
الارواح (- السوء): ۲۹۷.
ارواح مردگان، ت: ۶۵۰، ۶۵۱.
ارینن (ورثرغن / بهرام)، ت: ۶۰۶.
ازداگند خوار / ازوئیتی (= پروار / پیه دار)، ت: ۶۸۰ - ۶۸۱.
ازلیت حرکت (- رد)، ت: ۶۹۵.
ازدهاک (لقب): ۱۱۹.
ازدها (+) آشوب، ت: ۶۷۱: سپهری (- جوزهر)،
ت: ۶۷۵: کشی، ت: ۶۶۸ - ۶۷۱، ۶۷۵:
ماه، ت: ۶۷۰.
اسابع العرب: ۷۳.
اسابع (= هفته‌های) اليهود: ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۱،
۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۳۰،
۲۳۹ - ۲۴۰، ۲۴۹.
اساطیر ایران، ت: ۵۶۷.
اسامی منازل فمر (- جدول تطبیقی)، ت: ۷۲۰ - ۷۲۱، ۷۲۲.
الاسباب الطبیعیة: ۳۲۶.
اسب تازی (تبتی)، ت: ۶۶۳.
- استرابلتی دکر (بیدوک)، ت: ۶۰۶.
استخراج التواریخ: ۱۸۱ - ۱۸۲.
الاستغلاب (سنة): ۳۷.
الاستواء (سنة): ۳۷.
الاستثناس (سنة): ۳۷.
اسد (صورت فلکی)، ت: ۶۷۲.
اسرائیلیات، ت: ۶۴۳.
اسطولا ب / اسطولا ب: ۴۵۲، ت: ۵۰۲ - ۵۰۳.
(زورفی)، ۶۱۷، ۷۳۴، ۷۴۴.
اسطولا بی، (- ابو حامد)، ت: ۶۱۰.
الاسطولانی / استوانی (- روش تسطیح): ۴۵۲،
۴۵۲، ت: ۷۴۵.
اسطوره زردشت، ت: ۶۲۴ - ۶۲۵.
اسطوره‌شناسی، ت: ۶۶۷، ۶۷۰، ۶۷۲.
اسفندارمذگان: ۲۷۱: اسفندارمذگان: ۲۸۴؛
اسفندماه، ت: ۶۹۲، ۶۹۳.
اسفیدار نوشت: ۲۶۹.
الاسقف (مرتبه): ۳۵۹.
اسلام، ت: ۴۶۲ (- فقه)، ۶۵۵، ۶۵۸، ۶۶۲،
۶۶۲، ۶۸۹، ۷۲۲، ۷۳۰.
اسواق: ۳۲۲ - ۳۲۵، (+) السغد: ۲۹۲ - ۲۹۳،
العرب: ۴۱۷، السجوس: ۲۸۶.
اشردگاه، ت: ۵۰۳.
اشکان (لقب): ۱۲۹.
اشمرنی (- یادبود)، ت: ۷۲۳.
اشمویل (صوم) وفاته: ۳۴۸.
اصرادغوس (مرتبه) نصف بطریق: ۳۶۰.
اصفهید (لقب): ۱۱۶.
الاصول الهندیة: ۳۷۰.
الاحسنى (- یوم): ۲۲۸.
الاعاجیب المعجزة (Thaumaturgos): ۳۶۲،
۳۷۲.

- اعتدالین (ربیع و خریفی): ۲۶۶ - ۴۱۱ -
 ۲۱۶ ت: ۶۵۲، ۶۷۴، ۶۷۵، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۹، ۷۴۲، ۷۴۳
 اعتزال (- مذهب): ت: ۷۰۱
 اعداد المطبوعات: ۳۶۹، ۳۷۰
 اعیاد (+) ایرانی، ت: ۲۸۴، ۶۷۵ (- الفرس):
 خوارزم: ۲۹۵ - ۳۰۲، السغد: ۲۹۱ - ۲۹۳؛
 ۲۹۵ - ۳۰۲، السغد: ۲۹۱ - ۲۹۳؛ الصابنه:
 ۴۰۷ - ۴۱۳، الفرس: ۲۶۳ - ۲۸۹، ت: ۶۴۹؛
 قبطنی، ت: ۷۰۸، المجوس: ۴۰۷ - ۴۱۳؛
 النصارى: ۳۷۵ - ۳۹۵ و ۳۹۷ - ۴۰۵ (ت):
 ۷۱۵، ۷۲۲ - ۷۲۳؛ ملکانیان، ۷۰۷ - ۷۱۹؛
 اليهود: ۳۴۱ - ۳۵۲
 الاغتسال (عید) الصابنه: ۴۱۱
 الأفاخر / ایاختر (= شمال): ۲۶۷، ت: ۶۵۳،
 ۷۳۸
 اقدم (لقب): ۱۲۹
 افرنجوی (- آفرینگان): ۲۷۳، ت: ۶۵۰
 افرو دیتس (= نامید)، ت: ۷۲۷
 افسون: ۶۷۸ (نیشنه پهلوی)، ۶۷۹ (گزندگان)،
 انشین (لقب): ۱۱۷
 افغور (لقب): ۱۲۸
 اقامم ثلاثه (مسیحی): ۳۵۷، ۳۶۶ - ۳۶۷
 الانعام (عید) الصابنه (Sortium): ۴۰۹
 اقطاعات، ت: ۵۷۳
 اکسیرخس (مرتبه) هزاریت: ۳۶۰
 اکسیوطس (مرتبه) نقة الملک: ۳۶۰، ت: ۷۰۹
 اکلیل السنه (عید) النصارى: ۳۷۴
 الألحان (- اصحاب) مسیحی: ۳۵۹
 إلقاء الحجارة (- مبايعه العرب): ۴۱۷
 ألقاب اسلامي: ۱۷۱ - ۱۷۳
 القاب الملوك (= لقب های شاهان): ۱۱۶، ت:
 ۵۶۵ - ۵۶۶، ۵۷۷
 الراح موسى: ۳۵۰
 الوف (= هزارات / هزارگان): ۹۲ (الهند)، ت:
 ۲۷۷
 امام غایب، ت: ۶۴۸
 امیراتوری روم (بیزانس)، ت: ۷۰۷
 الامر (- سة): ۳۷
 امشپندان، ت: ۶۵۴، ۶۹۲
 امصلح (عید) الصابنه: ۴۱۰
 الأناس (= الحزن): ۲۹۷
 انا الحق (حلاج)، ت: ۶۴۵
 انامید (لقب) ۱۱۷، ت: ۵۸۱، ۵۸۲
 اناهیئا (نامید)، ت: ۵۳۴، ۶۹۲
 انخر / نخشتر / نکشتره (= منزل قمر)، ت:
 ۷۴۳
 اندرگاه (کیسه): ۵۲، ۵۴، ت: ۲۷۵، ۵۰۳ -
 ۵۰۵، ۵۹۷، ۶۵۱، ۶۵۶
 اندقطیوس / ایندیفوطیا (- محزور بزرگ): ۳۷۶،
 ت: ۷۱۵
 انساب ایرانی، ت: ۵۶۷
 الانسان الاول (= نخستین انسان): ۱۱۲، ت:
 ۴۷۶، ۵۵۱، ۵۵۳، ۶۷۶
 انسانیه، ت: ۶۹۹
 انطیخرسطوس (Antichristus): ۲۵۹
 انقلابین (عیفی و شوی): ۲۶۶ - ۲۶۷، ۲۱۱ -
 ۴۱۲، ۴۱۶، ت: ۶۰۹، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۶۳
 انگشت شماری، ت: ۷۰۸
 انلیل (ایزویاد)، ت: ۵۳۲، ۷۲۶
 أنواء (- «نوءها» / مسافط نجوم): ۲۹۹، ۳۰۳ -
 (القبط) - ۳۰۵، (الروم) - ۳۲۰، ۳۲۱ - ۴۳۷،
 ۴۴۴، ت: ۶۸۸ (- عیالیم)، ۶۸۹، ۷۳۳ -
 ۷۳۴
 اوائل (= مبادی) التواریخ (Fris): ۸۱ - ۱۷۵ -
 ۱۷۶

- اوائل السنين ← ابتداء السنه.
 اوایل شهر...: ت: ۶۰۹.
 اوتاد اربعه (= میخهای چهارگانه) احکام نجوم:
 ۸۷، ۹۱: ت: ۵۲۲ - ۵۲۳، ۷۳۹.
 اوج الشمس: ۲۱۲ - ۲۱۳، ۲۲۲: ت: ۶۰۳ -
 ۶۰۴، ۶۱۲، ۶۱۷، ۶۵۲، ۶۹۱.
 اورگولا (= شیر آسان) بابل: ت: ۶۷۲.
 اورمزد (= هرمزد)، ت: ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۵۲،
 ۵۵۳، ۶۲۵، ۶۲۶ (= مشرقی).
 اوروس (Furos) ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۰: اورپسا (=)
 ریاچ، ت: ۶۹۶.
 اورون (= المنیر) یهود، ۳۴۲، ۳۵۱: ت: ۷۰۲.
 اوساط (= جدول)، ت: ۶۱۶.
 اوستا شناسی، ت: ۶۳۴.
 اوسگشتوها (= رستاخیز)، ت: ۶۸۱.
 اوشیدر (موعود) ت: ۶۳۷.
 اوکتومریوس (ماه) ت: ۵۲۰.
 اهرمن / ابلیس: ۱۱۴، ۱۱۵: ت: ۵۵۲، ۵۵۳،
 ۵۶۳، ۶۲۵، ۶۳۹.
 الاهله (= هلال: نوماهی) للعرب: ۷۳، عید
 الصابته: ۴۱۱.
 اهوندگاه، ت: ۵۰۳.
 ای / Ee (= صوم) الصابته: ۴۱۰.
 ایاترم گاه (کهنبار): ۲۷۰.
 ایام شناسی (+) ایرانی: ۵۲ (ت: ۶۲۹)، عرب
 (ت: ۴۸۷، ۴۹۵، ۶۹۶، ۷۳۰)، نصاری:
 ۳۵۸ - ۳۷۴ (ت: ۷۰۸).
 ایام الاسوع (عرب): ۷۳.
 ایام الباحور (= الباحور).
 ایام الشهور (= اختیارات): ۲۸۷ - ۲۸۸.
 ایام المعجوز: ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۳۸: ت: ۵۰۲، ۵۱۸،
 ۶۹۱ - ۶۹۳.
 ایرانشناسی، ت: ۵۵۶ - ۵۵۹، ۵۶۹، ۶۳۳.
 ایرانی گری، ت: ۶۸۵.
 ایشنار / استر (الهه) بابل: ت: ۵۳۱ (= معبد)،
 ۵۳۲، ۵۳۴، ۶۰۶، ۶۶۷ (= زهره)، ۶۷۲ (=)
 تاحید.
 اقسیپارس (مرثیه) بیست پت: ۳۶۰.
 ایلان / آریاتیان (= العلویون) ۱۱۸.
 ایلپا (صوم) النساطره: ۴۰۰، ۴۰۱.
 اینانا / نین / ناننا (= الهه ماه) سومری، ت: ۵۳۲.
 ایندرا (خدای) ودایی، ت: ۶۶۸، ۶۶۹.
 ب
 بابا (نام خدا) - بابایه (الهه) سومری، ت: ۷۲۷.
 بابی / باب / پاپا / پاپ، ت: ۷۲۷.
 بابیت (= بابی / بابا گری)، ت: ۶۴۸.
 الباحور: ۳۳۲ - ۳۳۵.
 باران آوزی، ت: ۶۹۰.
 باربیت (= ویسپهر)، ت: ۵۷۳.
 بازار (ها) + بخارا، ت: ۶۷۹؛ پرت (تر) ۷۰۰).
 بازگذاری (سالانه)، ت: ۷۳۹.
 بازوزمزم، ت: ۶۲۴.
 باسلی (لقب)، ت: ۱۱۶.
 باطریارخا (= بطریق): ۳۵۹.
 باطنی گری، ت: ۲۹۲، ۲۹۵، ۶۷۸.
 بالوس (= بعل)، ت: ۵۲۷ / بشل (= صنم): ۱۰۰،
 ت: ۶۰۶.
 بت پرستی، ت: ۶۶۳، ۷۰۴ (= الوثنیه).
 بتیکان (جشن روز دی بمهر) ۲۷۸: ت: ۶۶۳ -
 ۶۶۵.
 بحار اخده (لقب)، ت: ۵۶۵.
 البخت (= الجذ / Fatum): ۲۸۰ / البخوت
 (عید) الصابته: ۴۰۹.
 البید (= بودا): ۲۲۶.
 بذماسه (کیسه) هندی: ۱۷.
 براده (لقب): ۱۲۹.

- البراءة (- سنة): ۳۷.
- برقزى عرب بر عجم، ت: ۶۸۵، ۶۸۲.
- برتنس بنارس (مرتبه) فقه البطريق: ۳۶۰.
- برج بابل، ت: ۵۳۶.
- برخونیا (عيد) الصابئة: ۴۱۰ و ۴۱۱.
- برد المجوز، ت: ۶۹۲ - ۶۹۳ (- أيام المجوز).
- بردجار (لقب): ۱۳۶.
- برديصانيه - ديصانيه.
- برسفا (- يادبود)، ت: ۷۲۳.
- برشا (عيد) الصابئة: ۴۰۹.
- بركومنس (مرتبه) الحاجب: ۳۶۰، ت: ۷۰۹.
- البروج (- اسامي): ۲۲۲، ت: ۶۰۶ (- جدول).
- ۶۰۷ (- صورته)، ۶۲۶ (- اثني عشر)، ۶۳۸ (- جارد)، ۶۵۲، ۶۸۴، ۷۲۸ (- ثوابت، ذوى جسدین، منقلب)، ۷۴۰ (- فصول).
- برهمایی، ت: ۶۲۳.
- البريديجات (- زيجات): ۳۶، ت: ۲۸۲ (= گزيده‌ها)، ۵۹۵، ۶۲۷.
- بقيس (مرتبه) الاسقف: ۳۵۹.
- بسفونا (مرتبه) اسقف: ۳۵۹.
- بسطله (Common) يو كيسي، ت: ۷۲۲ (- سالهای يهود): ۱۸۴ - ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶.
- بسيلوس (ملك) القيص: ۳۶۰.
- بصرى (- مكتب)، ت: ۵۱۸.
- البطيررخس (مرتبه): ۳۵۹.
- البطريق (مرتبه): ۳۵۹، ت: ۵۶۶.
- البطريقيس (بطريق) الجيش: ۳۶۰.
- الطل (هرمز من شاپور): ۱۳۶.
- بظلميرس (- حربي): ۲۷، ۹۳، ۱۱۶.
- بغير: ۱۱۶.
- بغدادى (عيد) الصابئة: ۴۱۰.
- البغداديه (- مذهب نجومى): ۲۳۴.
- بغداد / بنگيان / بيبكان، ت: ۶۶۵، ۶۶۲.
- بقر (- گاو) اقبان: ۲۷۸، ت: ۶۶۵، ۶۶۶.
- البقط (= سال كيسي) مصري، ت: ۵۰۹.
- بلاد (لقب): ۱۲۹.
- بلنى (= زهره) - بلتان (- عيد) الصابئة: ۴۰۹، ۴۱۰.
- بلهرا (لقب): ۱۱۶.
- بما (- جشن) مانوى، ت: ۶۴۲.
- بنتفطارس (مرتبه) ينجاه پت: ۳۶۰.
- بنددين (- كوستى / كشتى)، ت: ۶۶۲.
- البيطيقى / ببطيقوسى / بنديكوسين / Pentecoste (= پنجاهه) عبد النصارى: ۳۸۲، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۸، ۳۹۹، ت: ۷۰۲.
- اليوارح (= يادها): ۳۰۳، ۴۲۲، ۴۳۷، ت: ۶۸۹.
- البوديه / البوذسيه (- بودائى / بودائى گرى): ۲۴۶، ۴۰۷، ت: ۷۲۶.
- بهار / وهز (فرخار) - بهارات: ۲۲۵، ت: ۶۲۳.
- بهار جشن: ۲۷۶، ت: ۶۶۲.
- بهاگاوادگيتا (برهماني)، ت: ۶۲۳.
- بهرام (- يزد جنگ) ابراني، ت: ۶۶۹، ۶۷۲، ۶۷۵.
- بهرهای (بروج)، ت: ۴۶۹، ۴۷۰.
- بهرزيجوخ (- حساب ترتيب عبور): ۶۳، ۶۴.
- ۱۸۷، ۲۲۳، ۳۷۶، ت: ۵۱۴، ۷۲۸.
- بهمته (- لقب): ۱۱۶.
- بهمجنه / بهسگان (- جشن)، ت: ۲۸۱، ۶۷۶.
- بهودريهي، ت: ۶۸۵.
- بهيزك / وهيزك / بهيزكي (- گاهشماری)، ت: ۵۰۳، ۵۹۷، ۶۵۳.
- بيت (= ويس)، ت: ۵۷۲.
- بيت العروس (عيد) الصابئة: ۴۱۰.
- بيت القصاب (عيد) الصابئة: ۴۱۱.
- بيدخت / بندخت (= ناهيد)، ت: ۶۰۶.

- بیکنج اغام (- عید)، ت: ۶۷۹
 بیوت (= خانه‌ها)، ت: ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۵
 بیوت شطرنج، ت: ۵۸۵
 البیوت المحفورة: ۹۳
 بیوت النیران (= آشکده‌ها): ۲۸۳، ۲۹۲، ۳۹۳
 بییکان (= بییکان)، ت: ۶۶۵
- پ**
 پاپاس (مرتبه) القی: ۳۵۹
 پاپ‌های (کاتولیکان)، ت: ۷۰۷، ۷۲۷
 پاتخشا (مهره سرخ)، ت: ۶۹۰
 پایگان (کلباسی) مشرق، ت: ۷۰۸
 پانورو (کشتی زان)، ت: ۶۷۵
 پائویا (- چوب) - الفانویا
 پدیده‌های هوایی، ت: ۶۸۸
 پرتوه / پهلوی، ت: ۵۷۱
 پرگز // فرحار، ت: ۶۱۰
 پرمای (= پدر)، ت: ۷۱۵ - ۷۱۷
 پرونی - فروهر / فیرون: ۶۵۱
 پروین (= ثریا)، ت: ۶۷۲، ۷۴۲
 پرستاری، ت: ۶۶۲، ۶۶۳
 پزشکی (- اصول)، ت: ۵۱۹
 بسج (یهود)، ت: ۷۰۶
 پسرانسان (مسیحی)، ت: ۵۵۲
 پلاسای کیهانی، ت: ۶۹۳ - ۶۹۲
 پنجاه (= بنظیفوسطی) یهود، ت: ۷۰۲
 پنجه / پنچی (= اندرگاه) - خمسة مسترقه (= فنج / فنجی)
 پرورشا (دبر)، ت: ۶۷۱
 الپوری (صوم) اليهود: ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۱، ت:
 ۶۵۱ (پوریم)، ۷۰۶ (عید)
 پورویوکتشان (= آموزگان نخستین کیش)، ت:
 ۷۲۴
 پیامبر سیتی، ت: ۵۸۴
- بیرونه (سرما)، ت: ۶۹۲ - (= ایام المجوز، برد
 المجوز) - ۶۹۳
 بیروز (لقب): ۱۱۹ و ۱۲۰
 پیشداد (ی): ۱۱۸، ۱۲۸
 پیکره گاو سپید، ت: ۶۷۲
 پیک نوروزی، ت: ۶۵۴
 پیشگویا (= نبیوات، ملاحم)، ت: ۶۳۵ -
 (جاساسب) - ۶۳۶، ۶۲۶، ۷۲۷
 پیشی پاوادا (= دژنیت)، ت: ۶۳۳
- ت**
 التابوت (Ark) لليهود: ۸۵، ۳۲۲، ۳۴۸ (= صوم)
 تاج الملة (لقب)، ت: ۴۹۸
 التاخذ (Taxis): ۳۶۷
 التاريخ: ۱۹، ۲۰، ۳۶، ۴۸، ت: ۵۵۰
 (تاریخپژوهی)، ۵۹۲ (تاریخشناسی)، ۵۸۶
 (= تاریخگذاری‌ها) - ۵۹۷
 تاریخ آدم: ۲۹، ۶۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۷۸، ۱۸۳
 ۱۸۲، ۱۸۷، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۳۰، ۳۸۶
 ت: ۱۴، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۸، ۷۱۵، ۷۱۶
 تاریخ الاسکندر (= سلوکی): ۲۰، ۲۹، ۳۱، ۳۴،
 ۳۵، ۱۰۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۸، ۱۷۶، ۱۷۹ -
 ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۲۳، ۲۲۴
 ۲۳۰ - ۲۳۲، ۲۵۳، ۲۸۱، ۳۶۶، ۳۷۶
 ۳۸۰، ۳۸۶، ت: ۲۸۲، ۲۸۹، ۴۹۰، ۵۷۵،
 ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۱ - (سلوکی) - ۵۹۹، ۵۹۹
 ۶۰۱، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۲، ۶۴۱، ۶۸۷، ۷۱۵
 ۷۱۶، ۷۲۹
 تاریخ اردشیری / ساسانی، ت: ۵۶۱، ۵۹۴
 تاریخ اغسطس (اگوستی): ۳۵، ۱۰۳، ۱۷۶،
 ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۳۲، ت: ۴۸۲، ۵۸۸، ۵۹۴
 تاریخ اسطینس: ۳۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۳۲، ت:
 ۵۸۸
 تاریخ بابلی (= سلوکی)، ت: ۵۳۶، ۵۷۵، ۵۹۳
 (= کلدانی)، ۶۲۱

- تاریخ یهود - تاریخ آدم (و) سنی اليهود.
تاریخ‌های (دیگر): بیشداد (۱۲۸)، شهدا (۵۹۵)،
عربی - فارسی (۱۸۲)، المتنبین (۲۴۳)،
موسی و داوود (۳۴).
تاریخگذاری ساسانی، ت: ۵۷۴، ۶۴۱.
تاریخنگاری، ت: ۵۵۵ - ۵۵۶.
تأسیسات القمر (= اوتاد ارسعه): ۲۳۷، ت:
۷۳۸.
نبارشناسی (ساسانی)، ت: ۵۷۶.
التبریک (= عید اليهود): ۳۴۴، ۳۵۱، ۲۱۱.
(الصایبه): ت: ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۲۷.
تبع (لقب): ۱۱۶.
تبلیل الاسن (بیابل): ۹۷.
ثلث زاویه، ت: ۶۱۰.
التجلی (= عید مسیحی): ۳۹۴، ۳۹۹.
تُدُن (لقب): ۱۱۷، ت: ۵۶۵ (تودون).
ترتیب عبور (= العبور)، ت: ۵۱۴ - ۵۱۵، ۵۹۸.
۶۰۱، ۷۲۸ (= بهزیجوج)، ۷۲۹.
ترتیب کبابس، ت: ۶۱۳ - ۶۱۴.
ترتا / Atargatis (صنم) الصایبه: ۴۰۹.
ترسایه (حبسیه) خافانی، ت: ۷۰۷.
ترسیم پرگاری، ت: ۶۱۰.
ترسیم صورتهای فلکی، ت: ۷۴۳ - ۷۴۴.
ترشا (عید) الصایبه: ۲۰۹.
نوع عوز (= باب الزهره): ۲۴۴، (عید) الصایبه:
۴۱۱.
الترفة (= سنة): ۳۷.
ترک زاد (هرمز بن کسری) ۱۳۸، ت: ۵۷۷.
الترویه (= يوم)، ۲۲۸.
ترنطارس (مرنه) سی نت: ۳۶۰.
تسخیر حق، ت: ۵۰۱.
تسرقنارس (مرته) چهل بت: ۳۶۰، ت: ۷۰۹.
تسطیح الکمره: ۴۵۱، ۲۵۷، ت: ۶۱۰، ۷۲۳ -
۷۲۴، ۷۲۵ (بیرونی).
- تاریخ بختنصر (ی): ۲۳، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۲۰، ت:
۴۷۸، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۶.
تاریخ جلالی (ملکشاهی)، ت: ۵۸۷.
تاریخ خوارزم: ۴۱، ت: ۲۸۹، ۴۹۱، ۶۸۷.
تاریخ دقلطیانوس (دبوکتیان): ۳۵، ۱۰۳، ۱۷۶،
۱۸۰، ۲۳۲، ت: ۵۸۸، ۵۹۴، ۵۹۵.
تاریخ ذوالقرنین (= سلوک)، ت: ۵۹۳.
تاریخ الروم (= یولیانی): ۳۵، ۳۸، ۵۸، ۵۹،
۱۷۹، ۳۸۶، (= سزاری)، ت: ۲۶۷، ۴۸۲.
۵۹۲، ۵۹۵، ۵۹۷ (= مسیحی).
تاریخ سریانی (= سلوک)، ت: ۵۹۳، ۵۹۴.
تاریخ سلوک، ت: ۵۹۳ (= معاهدات / هلنیان)،
۵۸۷، ۵۹۲، ۵۹۳، ۶۴۱ (= اسکندری).
تاریخ الطوفان: ۲۹، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۳، ۲۳۰، ت:
۵۱۵، ۵۲۷، ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۰، ۶۰۹.
تاریخ الفرس (= ایرانی): ۳۶، ۴۷، ۴۰، ۱۶۷،
۲۴۰، ت: ۲۶۷، ۴۷۱، ۵۹۷ (= بزدگردی).
تاریخ فیلس (فیلیپ): ۳۲، ۱۰۳، ۱۷۶، ۱۷۹،
۲۳۰، ت: ۴۸۰، ۴۸۲، ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۰،
۵۹۲، ۵۹۶، ۶۰۹.
تاریخ قطی (مصری)، ت: ۴۶۷، ۵۹۰، ۵۹۵.
تاریخ المجوس (= زردشتی): ۱۳۶، ۱۸۱، ۲۲۰، ت:
۵۹۳، ۵۹۷، ۶۱۹.
تاریخ المعتد (خلیفه): ۳۸، ۱۷۶، ۲۲۱، ت:
۱۲۸۳، ۴۹۱، ۵۸۶، ۵۸۸، ۶۸۷.
تاریخ نبوتانصری (= بختنصری)، ت: ۴۷۹،
۵۲۷، ۵۲۵ - ۵۲۶، ۵۹۰، ۵۹۱، ۶۰۹.
تاریخ الهجرة (هجری)، ۳۶، ۴۱، ۱۷۶، ۲۳۳،
۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۹، ت: ۵۸۸، ۵۹۲.
۵۹۱، ۵۹۷، ۶۱۱، ۶۱۶.
تاریخ بزدگرد (بزدگردی): ۳۷، ۳۹، ۱۴۸، ۱۷۶،
۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۲۰، ت: ۲۶۳.
۵۷۵، ۵۸۸، ۵۹۲، ۵۹۴ (= شهریاری) -
۵۹۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۹.

تواریخ (- مبادی): ۱۷۵، ۱۷۶: ت: ۵۲۹، ۵۸۶ -
 (تاریخگذاری ها): ۵۹۷ (- تاریخ...)
 تواریخ ایران: ت: ۲۹۶، ۵۵۱، ۵۵۶، ۵۶۲
 تواریخ روم: ت: ۵۵۰
 تواریخ سنوایی: ت: ۵۲۷
 تواریخ عالم: ۳۷۶: ت: ۴۷۰ -
 تواریخ (= سقاویم): ت: ۵۸۶، ۵۸۸ (-
 گاهشماری ها...)

تیامات (بابلی): ت: ۶۷۱
 بیرانداز ایرانی: ت: ۶۵۸
 تیرداد (لقب): ت: ۵۷۷
 تیرده / داد (لقب): ۱۳۶
 التیرکان (تیرگان): ۲۷۰ - ۲۷۱: ت: ۶۷۸، ۶۸۳
 (جشن)

نیشتری / چیری (= شعرای بمانی): ت: ۴۶۷
 (سال): ۶۰۶، ۶۷۳

ث

الثریا (- تحویل الشمس) ۴۳۷: ت: ۶۷۴، ۷۳۹
 ثعالب طیاره: ۲۷۶
 ثلاث لیل (من) شهر العرب: ۷۲
 ثمانیات (- هشتگانه ها): ت: ۵۱۲ - ۵۱۳
 ۶۱۶

الثنویة (= دوگانه گرای): ۲۵۲: ت: ۶۳۸
 الثور (- برج): ۲۷۹: ت: ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۰، ۶۷۲
 - (= گاو آسمان) - ۶۷۳

ج

الجاثلیق (مرثیه): ۳۵۹
 جادو / جادوگر (= من): ت: ۶۴۴
 جان بخشان: (= قاسم الروح): ت: ۵۲۲
 جانور نخستین (= گاو): ت: ۵۵۲
 جاوردمینیک: (- آبریزان): ت: ۶۸۳
 الجاهلیة: ۶۸، ۷۱، ۷۹، ۲۵۶، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۸
 ت: ۷۳۰

تسع عشرات (- نوزدهانه ها): ت: ۵۱۲ - ۵۱۳
 تسیر کراکب: ت: ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۷۵
 التشریق (- ایام) ۴۲۸: ت: ۶۸۹ (منزل قمر).
 تشکیل البلاد: ۴۵۴
 تشکیلات ایالات (ساسانی): ت: ۵۶۵
 تصاعد هندسی: ت: ۵۸۵ - ۵۸۶، ۵۸۹
 تصویر الکراکب: ۲۵۱ - ۴۵۷: ت: ۷۲۳ - ۷۲۴
 تضمین الشطرنج: ۱۷۵، ۱۷۷ - ۱۷۸: ت: ۵۸۵،
 ۵۸۹

تعديل (= تعلیل (- جدول): ت: ۷۰۶، ۶۰۰
 تعديلهای (نثرین): ت: ۴۶۳ (شمس)، ۶۰۲
 ۶۱۲ (قمر) - ۶۱۳ (شمس)، ۶۹۱
 تغرب (منزل قمر): ت: ۶۸۹

ثقدمة المعرفة (بحال السنه): ۳۰۴، ۳۳۴، ۳۵۲
 تقديم اعتدالین (= پیشروش): ت: ۷۲۹، ۷۴۲
 توفت / التوفات (= اربع سنه) يهود: ۶۷، ۱۸۳
 -، ۲۱۱ (معنی)، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶ - ۲۲۱
 ۲۲۳، ۲۲۵: ت: ۵۱۴، ۵۱۵، ۶۰۵، ۶۰۸ -
 (موقع) - ۶۰۹

تقویم (ها) - گاهشماری / گاهشماسی /
 گاهشمای

تکامل اجتماعی (- مراحل): ت: ۶۶۷
 تکاملی (- نظریه): ت: ۶۶۱
 تشکیل صغیر: ت: ۵۱۵
 تگرگ مهره (سرمازدا): ت: ۶۹۰
 تلمودی (- تفسیر): ت: ۵۱۷
 التمحیص (- سنه): ۳۷
 تموزا (مزی) الصاشه: ۴۱۱: ت: ۶۶۷ (حدای
 بهازان)
 تستوات (= پیشگویی ها): ت: ۶۲۶، ۶۳۵
 (جاماسب): ۷۲۷
 تنجیم (- احکام نجوم، اختربینی): ت: ۶۴۶

- جبار، ت: ۵۲۰ (- نمرود)، ۶۷۲ (- مسرت
فلکی)، ۶۷۳، ۶۷۴ (شیان آسمان)، ۶۷۵.
جسطیح (- حساب): ۶۳ - ۶۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ت:
۵۱۲، ۵۹۸ - ۶۰۱، ۷۲۹ (- ترتیب عبور).
جیفویه (لقب): ۱۱۶، ت: ۵۶۶.
جدلیا (- سوم) یهود: ۳۲۲.
جدول شهرت: ۵۱۹، ۶۱۶.
جدول لولبی (حبش)، ت: ۶۱۳ - ۶۱۴، ۶۱۵.
جدول مصطح، ت: ۶۱۶.
جده / یت / یده (- سنگ باران) - جده کره
(- باران ساز)، ت: ۶۹۰.
جوشانجره: ۲۷۵
جرم شمس، ت: ۶۹۳.
جروشیا (عبد) انصاری: ۴۱۰.
جشنهای ایرانی (- اعیاد الفرس)، ت: ۶۴۹،
۶۶۶، ۶۷۶ (-) آبریزان - آفریجکان
(۶۷۸)، اجفار (۶۸۰)، سده (۶۷۶)،
عمرکشان (۶۶۵)، فاطمة زهرا / عمرکشان
(۶۶۴)، فروردین (۶۵۱)، گاوگیل (۶۷۴)،
گیومرت: ۲۶۴.
جشن سال نو (بابی)، ت: ۵۳۶.
جشن کرد فاخترو (عندالدوله): ۲۸۶.
جشنهای گاهنباری (شنگانه)، ت: ۶۵۵، ۶۸۱.
جشنهای مبعی (- اعیاد النصارى)، ت: ۷۰۸.
جشنهای یهود (- اعیاد اليهود)، ت: ۷۰۰، ۷۰۲
(دور).
جشنشبنده / جشنشبنده (لقب): ۱۲۸، ۱۴۰،
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶.
حقری (- مذهب)، ت: ۵۱۹.
جمل نسب، ت: ۴۹۹، ۵۷۵، ۵۷۶.
جغرافیای ریاضی، ت: ۷۴۳ - ۷۴۵.
الحقور (- حلول انکراکب) هندی: ۲۳۲، ۲۳۳،
۲۳۷، ۲۴۴، ت: ۲۶۹ - ۲۷۰.
- جلیل (= فزة ایزدی) یراشهری، ت: ۶۶۱.
الجمرات: ۳۱۵ - ۳۱۷ / جمرة (= نگرى،
اخگر)، ت: ۶۹۲، ۶۹۳.
جمشیدی (- آیین)، ت: ۲۸۰.
الجمع (عید) اليهود: ۳۲۴، ت: ۷۰۱، ۷۰۴.
جمعة احاد / اليعاذر: ۳۹۹، ۴۰۰.
جمعة الذهب: ۳۹۵، ۴۰۱.
جمعة الشهداء (Martyrs): ۲۰۰.
جمعة الصلوات (للمسبح): ۳۹۲، ۳۹۸، ۴۰۰.
الجمل (حساب - اسجدی): ۲۱ - ۲۳، ۹۴،
۲۵۰، ۴۲۴، ت: ۴۷۱، ۵۸۶، ۷۱۲.
الجن (- غوائل)، ۲۹۷.
الجرى (عید) الصابئة: ۲۷۹، ۴۰۹.
الجنود (شاپور بن شاپور): ۱۳۷.
جواالاسراب: ۳۱۶.
الجواسیس (صوم) اليهود: ۳۵۰، ۷۰۵.
جودوز (لقب): ۱۲۹.
الجوری (- ورد / گلی سرخ): ۳۶۸.
جوزهر قمر (= اژدهای سپهری)، ت: ۵۲۴،
۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۵.
جوهادزط، ت: ۵۱۲.
جهات اربعة (ایرانی)، ت: ۷۳۸.
جهان بینی (بیرنی)، ت: ۶۹۴.
جهان فوری، ت: ۶۵۱، ۶۶۱.
جهرزاد (حمای): ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴.
جیچل (= دور / محذور): ۲۷۵ - ۲۷۶، ۳۸۰ - (+)
الشمس و القمر، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۸،
۳۸۹، ۴۰۳ (جیاجیل شمسیه).
- ج
چور / چول (= اصول)، ت: ۵۸۰، ۵۸۲ (-
دیوار).
چهارشنبه سوری، ت: ۶۷۶، ۶۷۸.
چیری روچ / جیروز (- جشن مهرگان) خوارزم:
۲۹۶، ت: ۶۸۱.

الحمل (= تحویل الشمس): ۲۳۷، ۲۳۷، ۲۳۷.
حنفی (= مذهب): ت: ۵۱۷.
الحنک (عبد) التظیف (Purification): ۳۴۵.
الحیل / علم الحیل (= مکیک): ت: ۷۰۹.
۷۱۰.
حیوانیه: ت: ۶۹۹.

خ

خاژی (= قواعد): ت: ۶۱۸.
خاقان (لقب): ۱۱۶، ت: ۵۶۶.
خاموشی آدینه: ت: ۷۱۸.
خدا (= لقب): ۱۱۷.
خدای گیاهی: ت: ۶۵۲.
خدای ماه: ت: ۶۷۵.
خواجه (گاهشماری / نوروز): ت: ۵۹۷.
خراسان (= المشرق): ۲۳۶.
خراسان خزه: ت: ۶۶۳.
خروافات: ت: ۵۶۲.
خروانیفون / Chroniken (= گاهشماری /
سالهای) الفزاری: ۱۹۹، ۲۷۸ - ۳۸۳، ۳۸۶.
۳۹۱، ت: ۷۱۷ - ۷۱۹.
خربوان (= المغرب): ۲۳۶، ت: ۷۲۸.
خرسپیس (Xorepiskopos): ت: ۷۰۹.
خرداد روز: ۵۵، ت: ۶۵۳.
خردادگان: ۲۷۰.
خردادماه: ۳۹.
خرمان (لقب): ت: ۵۷۸.
خرنسرخ / Xrnssx (مرتبه): ۳۵۹.
خروج، المعاده: ۸۹.
خرهان (شهر بزاز): ۱۳۸.
خزوره (پسر اهریمن): ت: ۵۶۳.
خشوم (ماه) سفدی: ۵۶.
خیلا: ت: ۶۹۵ (= امکان)، ۶۹۷ (= جوهر) -
۶۹۸.

چینی (و) چینی سازی: ت: ۵۸۳، ۷۳۷.

ح

حافظ جرجان (نمیشه): ۱۳۷.
الحج: ۷۱، (مسنین): ۴۱۹، ۴۲۸ - ۴۲۹.
حجة الوداع: ۷۱، ۱۶۲، ۲۲۶، ۲۲۹، ت: ۵۱۷.
حج اليهود: ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۸، ۳۴۹، ت: ۷۰۱.
۷۰۲، ۷۰۴.
حدوث عالم (= اثبات): ت: ۶۹۵.
الحدود (= بهر: «حد» احکام نجوم): ۲۵۲،
ت: ۶۳۸.
حدود سند: ت: ۶۰۰.
حدیث (کل مولود...): ت: ۷۱۱.
الحجر الاسود: ۲۵۹.
حجر القمر: ۲۱۱.
حجر المطر (= باران آوری، سنگ باران): ۳۰۷ -
۳۰۸، ت: ۶۹۰.
حر السماء (= گرمای آسمان): ت: ۶۹۳.
حروانی (= مذهب): ت: ۶۲۵.
حرائیت (الله) صابئ: ت: ۶۲۵.
حرکت (= مبحث): ت: ۵۱۸.
حرکه القس: ۳۱۹، ت: ۶۹۲ - ۶۹۵ (رد حرکت
قصر): ۶۹۷.
حق (= لوگوس): ت: ۶۱۵.
حکمت طبیعی: ت: ۶۵۹، ۶۶۱ (= مادی)، ۶۹۳ -
۶۹۷.
حلاج شناسی: ت: ۶۲۵.
حلف الفضول: ۴۱.
الحنن (= جزء زمانی) یهود: ۶۲، ۶۳، ۱۸۷،
۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۲۳، ۳۸۲، ت:
۵۱۱ - ۵۱۲، ۵۹۸ - ۶۰۵، ۶۰۸، ۶۰۹.
حلول روح القدس: ۲۵۸، ۲۶۱.
حنولی (= مذهب): ت: ۶۲۸.
حماسه ملی ایران: ت: ۴۹۳، ۴۹۶، ۴۹۷.

- الخلاء و الملاء: ۳۲۷.
- خمسۃ (۱) الأيام / الزائدة / اللواحق / المسترفة
(ع اندرگاه، پنجه / فنجی): ۵۲، ۵۴ - ۵۶،
۲۶۹، ۲۷۵، ۲۸۲، ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۱۸
- ت: ۵۰۳ - ۵۰۵، ۵۰۹، ۵۹۷، ۶۵۱.
- الخنطق (- یوم): ۳۱۸.
- خواب (اصحاب کهف)، ت: ۷۱۰.
- خوانه داسی (زردشنی)، ت: ۶۲۹.
- خورنگ / خورگد پهلوی (= منزل قمر)، ت:
۷۲۳.
- خورشید مرکزی، ت: ۵۰۳.
- خوشده (لقب): ۱۲۹.
- خون حیوی (معدان)، ت: ۷۱۳.
- خیال ال: ور (الابيض): ۲۷۹، ت: ۶۶۵، ۶۷۲ -
۶۷۵.
- خیمة اجتماع (یهود)، ت: ۷۰۴.
- ۵
- دادور (= خالی): ۲۷۷.
- دامداری (- دوره)، ت: ۶۶۷، ۶۸۴.
- دامولع (عید) الصائنه: ۲۰۹.
- دائرة التسطیح: ۲۵۵ - ۴۵۷.
- دائرة عیار، ت: ۵۹۸، ۶۰۱.
- دائرة المهاب: ۲۳۵، ۲۳۶.
- دبران (= پاپرو)، ت: ۶۷۴.
- الذجال: ۲۵۹، ۲۶۲، ت: ۶۴۶.
- دحشوا (- دعوة) الصائنه: ۴۰۹.
- الدحی / دحیه (تأخیر الفصح / پس نهاده) یهود:
۲۰۷، ۳۴۱، ۳۵۲، ت: ۷۰۶، ۷۰۰.
- دحیث (- جدول)، ت: ۵۱۶، ۶۰۰، ۷۰۵.
- دو / دی (نامخدا) ماد: ۲۷۷، ت: ۵۰۷ - ۵۰۹.
- دوامزنیان / درافشینیان، ت: ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۷۴.
- درفش کابیان (کاوایان / گاوایان): ۲۷۳، ت: ۶۶۶.
- ۶۷۰، ۶۷۱.
- دغانی (عید) الصائنه: ۴۱۱.
- دلفت (= ناهید / زهره) صابی / حوانی (و)
دلفنان / دلفنانان (عید) الزهره: ۴۱۱، ت:
۷۲۷.
- الدمشق (مرتبه) صاحب الجيش: ۳۶۰.
- دمیس (عید) الصائنه: ۴۱۰.
- الذبح (Epiphanay): ۳۱۵، ۳۶۴ (عید النصاری)،
۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۴۰۲، ۴۰۳.
- دوازدهان هرمزد (= بروج فلکی)، ت: ۶۲۶.
- دوازده حواری (امام) مانی، ت: ۶۵۹.
- دوازده گیاه، ت: ۶۵۴.
- دو پیکر (= تزلمان)، ت: ۶۸۵.
- دور سابوع (- یوبیل)، ت: ۶۰۲ (= سوابیع)
- دور الشمس (للیهود): ۴۵، ۲۱۲، ت: ۵۱۵.
- ۷۲۲، ۷۲۸.
- دور (= نوزده گمانه) متونی، ت: ۵۱۱، ۵۹۸،
۶۰۳.
- دور معدل، ت: ۷۲۸.
- دور (= ثنائیات): هشتگان، ت: ۶۱۶.
- دور هفتگانه (یوبیل) = السابوع / سوابیع.
- دوزخ برانی، ت: ۶۵۳.
- دوگانه گرامی (= انشویه)، ت: ۶۲۵، ۶۳۸.
- درمینیکای نو (مسیحی)، ت: ۷۱۸.
- دهر (= زروان)، ت: ۵۲۲ (و) دهری /
دهری گری (= زروانیت): ۷۰۱، ۷۲۵.
- الدهقنه: ۲۷۱.
- الدهنح (الدحج): ۳۲۸، ت: ۶۹۸ (= دهانه).
- الدهوفذیه: ۲۷۱.
- دی آفرینیان (روز مهر): ۲۷۸، درامزنیان / دی
آفرینیان (= دغان دیمه)، ت: ۶۶۵، ۶۷۰.
- الديافن: (مرتبه) الشمس: ۳۵۹.
- دیرسینی (و) کاذی (- عید) حوانی، ت: ۷۲۷.
- دیصانیه (بردمسانی)، ت: ۶۳۸ - ۶۴۰.

رقیب (= منزل نظیر قمر)، ت: ۶۸۹.
 رگوب الکوسج (= کرسه برنشین): ت: ۲۷۶.
 ۶۶۲ - ۶۶۳.

روحانیات، ت: ۶۹۹.
 روح القدس: ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۹۲.
 روز خرداد: ۲۶۷ - ۲۶۹.
 روز ماه (= یوم القمر): ۲۸۸.
 روزهای اندرگاه (ایوانی): ۵۲ - ۵۳.

روزهای ماه (ایوانی): ۵۲.
 روزهای ماه سفدی: ۵۶ - ۵۷.
 روزهای یولیانی، ت: ۵۹۴.

روزهٔ برهیز (= صوم امساک)، ت: ۷۱۶، ۷۱۷.
 روزهٔ حرانیان، ت: ۷۲۸.

روزهٔ یولیانیس (یهود)، ت: ۷۰۵.
 روزه گندابی صابنی، ت: ۷۲۸.
 روزه (لقب): ۱۲۹.

روزهٔ الهلال: ۷۳ - ۷۷، ۷۹، ۱۵۹، ۲۳۳، ۲۳۴.
 ۳۵۲: ت: ۱۲۶.

رهب (ازدهای) تورانی، ت: ۶۷۰.
 ریاستان (مشپی و مشیانه): ۱۱۴ - ۱۱۵.
 ریو / لایو (= ازدهای) یابی، ت: ۶۷۰.
 ریمزد (= اورمزد)، ت: ۶۰۶.

ز

زادویه (لقب): ۱۱۶.
 زائوس (Zeus): ۲۴۶.
 زایجه‌شناسی، ت: ۶۲۸.
 زایجه‌ها (ستاره شناخت)، ت: ۶۲۵ - ۶۲۷.
 زحل (عید) الصابنه: ۴۱۰.
 زرتشترا (= ستاره شناس)، ت: ۶۲۶.
 زردشتی (گری، آیین، دین) = مجوسیت، ت:
 ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۵، ۶۲۱ - ۶۲۷، ۶۳۲، ۶۳۵.
 ۶۲۴، ۶۴۸، ۶۵۹، ۶۶۱، ۷۲۴ - ۷۲۶.
 زروان (= خدای زمان)، ت: ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۲۲.
 ۵۵۲

دینقرحس (مرتبه): ده پت، ۳۶۰.
 دیناوری، ت: ۶۶۱.
 دین سبیری، ت: ۷۰۱، ۷۳۲.
 دینشناسی، ت: ۶۶۱، ۷۰۸ (بیرونی).
 دین فلاسفه (= روانی)، ت: ۷۲۵.
 دینی - فلسفی، ت: ۶۶۱.
 دیوار (دریخت) تمیشه، ت: ۵۷۹، ۵۸۲.
 دیوان، ت: ۶۶۸.

ذ

الذکارین (= یادبودهای) مسیحی: ۳۵۸، ۳۷۲.
 ت: ۷۰۷.

ذکارین الشطوریه: ۳۹۷.
 الذکران (و) العید: ۳۷۳، ت: ۷۰۸.
 ذکر (قریه) یهود، ت: ۷۰۶.
 ذوالقرنین: ۴۶ - ۴۷.
 الذحانه (عید) حرانی، ت: ۷۲۷.

ر

رأس الحالوت: ۲۲، ۱۶۷: ت: ۵۱۷.
 رام روز (جشن)، ت: ۶۵۲، ۶۸۱.
 راهنامه‌ها، ت: ۵۰۲.
 رائی (لقب): ۱۱۶.
 رب البيت (= کتخدها)، ت: ۵۷۲.
 رباطات (= جفوز)، ت: ۴۶۹ - ۴۷۰.
 ربانیت ابیض، ت: ۷۱۸.
 رتد (Rtd): ت: ۵۵۴.
 رجع / وجمع، ت: ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۹۸.
 رجوع (کوکب)، ت: ۵۲۵.
 رسوم (سنه) الفرس: ۲۶۱.
 الرعاده (= سمکه): ۴۴۰.
 الرغاطر (مرتبه) العارض: ۳۶۰، ت: ۷۰۹.
 رفاء المقرب: ۲۸۵.
 رفعة الشطرنج: ۱۷۲، ۱۷۷ - ۸.
 رفعة بنشین (= رسم)، ت: ۶۷۸.

- زروانی (- آیین، - دهری). ت: ۶۲۷، ۶۴۸، ۶۵۹، ۶۶۱، ۶۹۲، ۷۲۵.
- زرین (لقب): ۱۲۹.
- الزوال (د سنه): ۳۷.
- زمان. ت: ۵۹۹ (= ۲ دقیقه)، ۷۱۰ (- مبحث).
- زمزمة المجوس: ۵۳، ۲۵۷، ۲۶۹، ۲۷۲؛ ت: ۶۲۲.
- زمین (- حرکت). ت: ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۱۸.
- زمین‌شناسی. ت: ۶۶۱.
- زمین مرکزی (- نگاره). ت: ۵۰۲.
- زئار (و) سدره. ت: ۶۶۲.
- زندقه (- تأویلی): ۲۵۵، ت: ۴۸۲، ۴۷۸، ۷۰۱.
- زندگی میرا (= گیر مرث). ت: ۵۵۲.
- زندین (لقب): ۱۳۷، ت: ۴۹۰، ۶۰۵ (- مانوی).
- زوروی (- اسطرولاب). ت: ۵۰۲، ۵۰۳.
- الزهره (صنم): ۴۲، ۴۰۹.
- زیج / زیگ (= قانون). ت: ۴۶۲ - ۴۶۳.
- الزيجات (- کتابها): ۲۶۳، ت: ۶۲۹ (ارکند / ۲۷۷. ممتحن / ۶۱۰).
- زیگواره (ها): تاریخگذاری (۵۸۶، ۵۸۸)، ستاره‌شناسی (۶۱۰)، گاه‌شماری (۶۱۳) + حیش.
- زیگواره (های) شاهان: ت: ۵۲۵ - ۵۲۶، ۵۷۰، ۵۷۸.
- زیناوند (لقب): ۱۱۸.
- الزینکا (= السری): ۲۸۲.
- زوپیر (خدای رومی. ت: ۷۰۴.
- من
- السابع / الساموخ (= در هفتگانه) یهود. ۲۰۷ - ۲۰۹ (= التواضع).
- سارقه الماء (= آبدزدک): ۳۲۷، ت: ۶۹۷ - ۶۹۸.
- سالار (لقب): ۱۲۹.
- سالهای ... (= سنی ... (= تاریخ ...)).
- سال بیطه (- متوید). ت: ۷۲۲.
- سال خراجی. ت: ۲۹۱، ۶۸۷.
- سال طبیعی. ت: ۶۶۷.
- سال هواشناسی. ت: ۶۹۳.
- سال بولیانی (= س / سنی الروم).
- سالمه‌شناسی (Chronology). ت: ۲۶۷، ۵۲۱ (یهود). ۶۵۶ (زردشتی).
- ساخته (لقب): ۱۳۷، ت: ۵۷۷.
- الستار (عید) بشارت مریم (Annuntiation). ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۹۸.
- السبت (- يوم) اليهود: ۳۵۰ - ۳۵۲، ۳۹۲.
- سبعة اسطوانات (= هفت سین): ۲۶۸.
- سبعة الغلات (= هفت گیاه). ت: ۶۵۳.
- سپاه دوست (لقب). ۱۳۷، ت: ۵۷۷.
- سپهتہ آرمیتی (سپندارمذ). ت: ۶۹۲.
- سپندگاہ. ت: ۵۰۳.
- ستاره‌شناسی ایران (- نظام). ت: ۶۷۱، ۷۳۹.
- ستاره خوانی (= تنجیم). ت: ۶۲۶ (= احکام النجوم، احتر بینی).
- ستارگان شهابی. ت: ۶۱۰.
- سنه اعیاد ... ت: ۶۸۱ (= اعیاد / جشن‌ها، گاه‌شمارها).
- سنینی (- حساب). ت: ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۸ (= شستگانی).
- سدس فخری (- اسطرولاب). ت: ۷۳۷.
- سدویس (= سهیل بمانی). ت: ۶۸۶، ۷۴۲.
- سده (روز آبان بهمن ماه): ۲۸۱، ۲۸۲ (= جشن آتش). ت: ۶۷۶ - السدق الحادید (= نوسده). ۶۸۰، ۶۹۲.
- سد هاتنه. ت: ۶۸۶ (= السد حند).
- سراج (صوم) انطفاک: ۳۵۰.
- سرمای بیرون (= ایام عجز).
- سروج (عید) الاصابت: ۲۰۹.

- سروش روز: ۲۶۹ - ۲۷۰، ۲۸۶.
 السعائین / Palm Sunday (= یوم النخل): ۳۷۵، ۳۸۲، ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۸؛ ت: ۷۱۵، ۷۱۸ (کوچک).
 سمود و نحوس ایام الشهر (للفرس): ۲۸۷ - ۲۸۸.
 السیده (برزان): ۱۳۸.
 السقیانی (= مهدی): ۲۵۹.
 سکانشاه (لقب): ۱۳۷؛ ت: ۴۹۰.
 السلطا (عید) النصارى (Ascension): ۳۸۴، ۳۹۴، ۳۹۸.
 سلوغا (= رئیس الشیاطین) الصابئة: ۶۱۰.
 سماروخى (عید) القمر: ۴۱۰.
 السابل (عید) النصارى: ۳۷۱.
 السند هند (سید هانته): ۱۳، ۳۱، ۳۲، ۵۴؛ ت: ۲۶۶، ۴۶۷، ۶۱۲.
 سنگ بارانزا (= حجر المضر) - سنگ سرما، ت: ۶۹۰.
 السنودسات (Syoud) السنة (= شوزاهای مسیحی: ۳۸۴، ۳۶۵ (مسی): سنودس اول نیقیه: ۳۶۶، ۳۷۸، ۳۹۴؛ سنودس (ثانی) قسطنطنیه: ۳۶۷؛ سنودس (ثالث) اِنُتس: ۳۶۷؛ سنودس (رابع) خلقیدون: ۳۶۷؛ سنودس (حامس) قسطنطنیه: ۳۶۷؛ سنودس (سادس) قسطنطنیه: ۳۶۷.
 سنواغسطس: ۱۰۳ (= تاریخ...)
 سنودفلطیانوس: ۱۰۳ (= تاریخ...)
 سنى الروم: ۳۵، ۳۸، ۵۸، ۵۹؛ ت: ۵۹۲، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۸ (= تاریخ...)
 سنى الشمس: ۶۰، ۶۵.
 سنى الفرس: ۳۷، ۲۴۰؛ ت: ۵۹۶، ۶۵۲ (= تاریخ...)
 سنو فیلس: ۱۰۳ (= تاریخ...)
 سنو القمتر: ۷۳.
 سنى الهند: ۵۹.
 سنى اليهود (= تاریخ...): ۶۵ - ۶۶، ۱۸۳ - ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۶ - ۲۰۸، ۲۱۲؛ ت: ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۵، ۵۲۱.
 سو / شو / شو (= الهه): ت: ۵۴۲.
 السوابع (= السابوع / یوبیل): ۲۲، ۲۴، ۹۲ (= للممر).
 سوتیس (= سال) معبرى: ت: ۴۶۷.
 سوشیانس (زردشتی): ت: ۵۵۴، ۶۳۶.
 سومر / سومر (= عباد الله)، ت: ۵۴۲.
 سیارات سبعة: ت: ۶۵۴.
 سیدر عولام (= سنو العالم / سالمه شناسی) یهود: ۸۴، ۱۲۸؛ ت: ۵۱۴، ۵۲۱.
 سیرسور (روز کوش): ۲۷۸.
 سیل المرم (بمن): ۱۵۳، ۱۵۵، ۳۲۷.
 سیمرغ (سنن / شاهین): ت: ۶۷۳، ۶۷۴.
 سیمیا (گری): ت: ۶۳۷، ۶۳۸.
 سین (صنم القمر): ۲۲۴، ت: ۵۲۹ (= ماء)، ۵۳۱ (= غداى ماء) - ۵۳۲، ۶۲۰، ۶۲۵، ۶۶۸، ۶۷۵، ۷۲۶.
 سینى (عید) الصابئة: ۴۱۰.
 ش
 شاد / شاه (لقب): ۱۱۶، ۱۱۷؛ ت: ۵۶۶.
 شاماش (= خدای آفتاب): ت: ۶۶۷، ۷۲۶.
 شامکان: ت: ۵۷۲.
 شاهنامه پرومى: ت: ۴۹۵، ۵۵۶.
 شاهنشاه (لقب): ۱۱۶، ت: ۵۷۲.
 الشاهنشاهیه: ۱۱۵، ۱۷۱ / شاهنشاهی ایران، ت: ۳۳۶، ۷۰۷.
 شبانروز (= الیوم بالینده / Nycthemeron)، ت: ۲۶۲.
 شنب، گزبه (= سده): ۲۸۲؛ ت: ۶۷۶.

- شجرة طوبى (و) اليفطين: ٤٢٧، ٤٢٨.
 شرقناسي: ت: ٦٢٦.
 شنگاني (= شيني): ت: ٥٨٥، ٥٨٦.
 شش جشن گاهنباري (= سنة اعياد): ت: ٦٨١.
 الشفونج (= بيوت): ١٧٤ - ١٧٨، ت: ٥٨٥، ٥٨٩.
 شعبد بازى: ت: ٥٠١.
 الشمري اليماني (كلب الجبار): ٣٣٤، ٣٣٥، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٣٩ (= تيشري، سونيس)، ت: ٤٦٧.
 شعوى گري (شعوبه): ت: ٥٥٠، ٦٤٨، ٦٨٥.
 شكارى (لقب): ١٢٩.
 شكل مغنى (قصيد مثلثاني)، ت: ٦٠٤، ٧٣٦، ٧٣٧.
 الشماس (مرتبه): ٣٥٩.
 الشمال (عيد) الصايه: ٢١٠.
 الشمس (= هيكل): ٢٤٤.
 الشمس (عيد) الصايه: ٤١٠.
 الشمبه (= مهر برستى): ٤٠٧، ت: ٦٢١، ٧٢٢، ٧٢٧ (= الشمنيه).
 الشمع (عيد) النصارى (Wax Feast): ٣٦٥، ٣٩٨، ٤١١.
 شمون - اشمويل - حنينا (صوم) قتلهم: ٣٤٩.
 الشمنيه (= بودائى گري): ٤٠٧، ت: ٧٢٥ - ٧٢٧ (= الشمنيه).
 الشورى (= السنودسات) نصارى: ١٦٥، ت: ٧١٧، ٧١٩، ٧٢١.
 شوشين (= الهه مار / حوا)، ت: ٥٢٢.
 شومليا / شمليا / هومليا / شومريا / سميرم (= الهه كوهستان): ٥٢٢، ٥٢٣.
 الشهداء الخمسة (مسيحي): ٣٦٢.
 شهر يوركان: ٢٧٢.
 شهر الام (= ماه هاى ملت ها): ٧٧، ت: ٥٢٠.
 شهر الترك (و) التركمان: ٨٠.
 شهر النمود: ٧٢، ٧٩ - ٨٠.
 شهر خوارزم: ٥٥، ٧٧ - ٧٨، ٢٩٥ - ٣٠٢ (= مبادى)، ت: ٥٠٧ - ٥٠٩، ٦٨٧.
 شهر الروم: ٣٩، ٥٨، ٦٨ - ٧٩، ٣٠٣ - ٣٠٥، ٣١٦ - ٣٢٠، ت: ٥٩٥.
 شهر سجستان: ٥٢، ٧٨ - ٧٩.
 شهر اشريانيان: ٦٩، ٧٩ - ٨٠، ٢٣١، ٣٣٤، ٣٥٧ - ٣٥٨، ٤٠٣، ٤٢٤، ٤٤٥، ت: ٦٨٧.
 شهر السغد: ٥٥، ٥٦، ٧٧ - ٧٨، ٢٩١ - ٢٩٢، ت: ٥٠٥ - ٥٠٧.
 شهر الغرب: ٦٩، ٧٠ - ٧٩، ٨٠ - ٨١، ٣٨٦، ٣٨٧، ٤١٥ - ٤١٨، ٤١٩ - ٤٢٩، ت: ٥٩٥.
 شهر القرس: ٣٨، ٥١، ٥٥، ٧٧ - ٧٨، ٢٦٣ - ٢٦٤، ت: ٢٦٤.
 شهر القبط (مصرى): ٣٣، ٥٨، ٧٨ - ٧٩، ١٧٨، ٣٠٢، ت: ٤٨٢، ٥٠٩، ٥٩٥.
 شهر [لاتين]: ٧٨ - ٧٩.
 شهر المسلمين: ٧٩ - ٨٠.
 شهر المعتنق (ايراني): ٧٧.
 شهر المغارب (رومى): ٧٨ - ٧٩.
 شهر الهند: ٨٠.
 شهر اليونانيان: ٧٨ - ٧٩.
 شهر اليهود: ٦١، ٧٩ - ٨٠، ٢٠٣ - ٢٠٦، ٢١١، ٢٢٥ - ٢٣٠، ٣٤١ - ٣٥٢، ٤١٢، ٤٢١، ت: ٥١٠، ٥١٠.
 شيخ الوفار (= زحل) الصايه: ٤١٠.
 شيد (لقب جم): ١١٩.
 شير (لقب): ١١٧.
 شير آسمان (برج اسد)، ت: ٦٧٢، ٦٧٤، ٧٢٢.
 شير - گاو (سيهري)، ت: ٦٧٣، ٦٧٤، ٧٣٩، ٧٤٢.
 شير و خورشيد (ايراني)، ت: ٦٧٥.

صیام اليهود: ۳۴۲ - ۳۵۲، ۴۲۱؛ ت: ۷۰۲ - ۷۰۵.
صیديقيا (صوم) اليهود: ۳۴۴.

ض

ضحفياک (عيد) الصابنه: ۴۱۰ و ۴۱۱.
ضحفال (عيد) القمر: ۴۱۰.

ط

طالع (= زايجه) ماء، ت: ۵۲۲ - ۵۲۳، ۷۱۱-۷۱۱-
درجه).

طالع السنه، ت: ۵۷۵.
طالع بناء بغداد: ۳۳۶.
طالع المسيح: ۳۶۶.
طابقه (= کتک / ويس)، ت: ۵۷۲.
طبری (= مذهب)، ت: ۴۸۶.
الطبيعة (= قوه)، ۸۹ - ۹۰.

طبیعت شناسی، ت: ۶۹۷.
طبیعیات (غير ارسطویی)، ت: ۶۹۲ - ۶۹۸.
الطعنایه (= ابام)، ۲۷۲.
طرح نقشه، ت: ۷۴۴ - ۷۴۵.
طرخان / طرخود (لقب)، ۱۱۷؛ ت: ۵۶۶.
طرموس (= نان پخته)، ت: ۷۲۷.
الطلسمات: ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۱۳.
طلسم باران (سندی)، ت: ۶۹۰.

طوالع الساعات (اليهود): ۲۱۵، ۲۱۶.
طلوع کواکب (= احوال منازل)، ت: ۷۲۳.
الطوفان: ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۶۶، ۸۲، ۱۸۳، ۲۲۶.
۲۹۱، ۴۱۱؛ ت: ۵۱۵ (= ناربخ)، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۸۸.

طویل الباع / البدين (= مقررشر): ۱۲۱، ۱۲۶.
الطيلسان (= مضتب)، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۹۸، ۲۴۴.
۲۶۲؛ ت: ۵۸۵، ۵۸۸، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۷.
۶۰۰، ۶۲۲.

ظ

الظلمات: ۲۳.

شیرويه (قياد بن کسری): ۱۳۸.

ص

صاينگري، ت: ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۶ - ۷۲۹.
صاحب الاخدود: ۱۵۲.
صت الماء (= آبريزان): ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۸۳، ۳۳۰.

الصبيد / اسبيد (لقب)، ت: ۵۸۳.
الصديقين (صوم) اليهود: ۳۲۶.
صلاة (= نماز)، ت: ۴۶۵ - ۴۶۶.
الصنوبت / Crucifixion (= صليب کشيدن)
مسيح: ۳۹۲، ۳۹۸، ۴۰۰، ۷۱۴، ۷۱۵.
الصليب: ۱۰۸، ۱۳۸، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۷۴.
۳۹۲ (= يوم)، ۳۹۸ (= عيد)؛ ت: ۴۷۳ (=)
علامت)، ۷۱۲.

صناعت تسليح کوه، ت: ۷۴۴ - ۷۴۵.
صنعت اسطولاپ، ت: ۷۴۴.
صنم اعمی (= ضحناک) الصابنه: ۲۱۱.
صنم الزمروه (عيد) الصابنه: ۴۰۹.
صنم المربخ (عيد) الصابنه: ۴۰۹.
صوّر فلکی (الکواکب): ۴۵۱؛ ت: ۶۲۸.
زردشت)، ۶۷۲ (= بروچ)، ۷۳۴، ۷۳۹.
(ایرانی).

صول: ۱۱۷ (لقب)، ۱۳۷ (الترکی)؛ ت: ۴۸۴.
(لقب)، ۵۶۵، ۵۷۹.

صوم / صیام (= روزه داری)، ت: ۴۶۴، ۵۱۹.
صوم الباکوره (= روزه نوبرانه)، ت: ۷۰۴.
صوم برجین (حرانی)، ت: ۷۲۸.
صوم رمضان (شهر صیام): ۷۳ - ۷۷، ۱۵۹.
صوم (وفات) موسی: ۳۴۶.
صیام الصابنه: ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۳؛ ت: ۷۲۳.
صیام المسلمین (رمضان): ۴۲۱، ۴۲۶.
صیام (Fasting) النصارى (= میحیاد): ۳۷۵ -
۳۹۵ (النسطوریه): ۳۹۷ - ۴۰۵؛ ت: ۷۱۴ -
۷۱۹ (جدول) - ۷۲۰، ۷۲۲، ۷۲۹ (اوسط).

الظلمة (صوم) اليهود: ٣٢٥.

الظلمة (- عذاب)، ت: ٥٢٧.

ظهور الصليب (عيد) النصارى (Apparition): ٣٦٨.

ع

العادل (انوشيروان): ١٣٨.

العائلة (ازميدخت): ١٣٩.

عاشورا (الحسيني): ٩٢٠ - ٩٢١، ت: ٧٣٠ (- روز).

عام الغدر: ٤٠، ٤١.

عام الفجار: ٢١.

عام الفيل: ٤١، ٤٢٢.

عبادة المعجل (للإلهود): ٣٢٢ - ٣٢٣، ٣٢٩.

عبادة النيران: ٢٦٠.

عبرى (وجه تسميه): ٢٥٦، ت: ٤٧٢، ٤٧٣.

العبور / Enneadecatrix (سال كبيسه): ٦١ - ٦٢.

٦٢، ٨٢، ١٨٤ - ١٨٨، ١٩٥ - ١٩٧، ٢٠٣ - ٢٠٦.

٢٠٦، ٣٤٦ (ادار الاول)، ٣٥٢، ٣٧٦، ت:

٥١٣ - ٥١٥، ٥٩٨، ٧١٦، ٧٢٨ - (- ترتيب)

- ٧٢٩.

عجلة القمر: ٢٧٩.

عجوز قلم - أيام عجوز.

عدد الأوراق: ٣٦٩ و ٣٧٠.

عدو الروح (Pneumatomach): ٣٦٧.

العذاب (- صوم) يهودى: ٣٢٢.

العذارى (صوم) النصارى (Virgins): ٢٠٣، ٢٠٢.

عرايا (- يوم) اليهود: ٣٢٢، ٣٥١، ت: ٧٠١، ٧٠٢.

٧٠٥، ٧٠٦.

عراق (= ايراك // آرياي) - افرنج (= عراق)، ت:

٢٩١.

عرب سبزي، ت: ٦٨٥.

عربستانى، ت: ٥٢٢.

عربيت (= عربگرايى)، ت: ٦٨٥، ٦٩٦.

عرب السنة (عيد) انصابته: ٢٠٩.

عرس علمانا (عيد) الصابنه: ٢١٠.

عرفاني گري، ت: ٧٢٥.

العزائم (= انسون...): ٢٨٦.

العزى (- الزهره): ٢٢٢.

العزير (خسرو پرويز): ١١٧، ١٣٨ (لقب).

عضاء موسى: ٣٦٨، ٣٦٩.

عطارد (عيد) الصابنه: ٢١٠.

عطيات الكواكب، ت: ٥٢٢.

عظام الاجسام: ٩٣.

عفريت (= لهرمين): ١٢٨.

عقده رأس و دب (- جوزهر)، ت: ٥٢٢.

عقرب (- صورت فلكي)، ت: ٦٦٨، ٦٧٢، ٦٧٢.

العقود (= كواكب صليب): ٣٦٨.

عقيبا (- صوم) يهودى: ٣٢٢.

علامات الظهور: ٢٥٩.

علامت رمضان، ت: ٦١٣ - ٦١٤.

علامة فروردين (و) نارسارجي (و) نوسرد: ٢٢٠.

علامة المحرم: ٢٢٣ - ٢٢٤، ٢٢٦، ٢٢٩ - (-

معرفة): ت: ٦١١، ٦١٣، ٦١٤، ٦١٦.

علوم ايراني، ت: ٦٣٢.

علوم غريبه، ت: ٦٢٥.

عمر طبيعى (- طول عمر)، ت: ٥٢٢، ٥٢٦.

عمر كشان (- عيد / جشن)، ت: ٦٦٢، ٦٦٥.

عميد (عيد) الصابنه: ٢١١.

العتب (عيد) النصارى: ٣٧٢.

عنصر سماوى (- اثير)، ت: ٦٩٤.

العنصرة (عيد) الحج / الجمع (Congregation)

للنهود: ٣٢٨ - ٣٥٢، ٣٧١، ٢٢٧، ت: ٧٠١ -

(عصيرت)، ٧٠٦.

العود: ١٣٦.

عيد بارا شجاع الدين، ت: ٦٦٢.

عيد. الثبريك - الثبريك (٧٠١)،

فروردین ماه: ۲۴۰ - (علامت) - ۲۴۱، ۲۴۴ -

۲۴۹ - ت: ۲۵۳

فرور / فروهر (فروشی) - فروهران، ت: ۵۵۲،

۶۵۰ - ۶۵۲، ۶۵۶

فرهمندی (فرّه ایزدی)، ت: ۵۷۷، ۶۶۱

فرهنگ (مردم) شناسی ایران، ت: ۶۹۲ - ۶۹۳

فسلطاً (مرتبه): ۳۵۹، ۳۵۸

الفصح (Pashover): ۱۶، / للصابئة: ۴۱۲، ۴۱۳

ت: ۷۲۹، / للنصارى: ۳۷۵ - ۳۷۷، ۳۸۰ -

۳۸۴، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۸ (- مـیـج): ت:

۶۴۲، ۷۱۴ (صلیوت) - ۷۱۵ (قیام) - ۷۱۸،

/ للیهود: ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۷، ۳۴۸، ۳۵۰ -

۳۵۲، ۳۶۷، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۲۲

ت: ۵۱۶، ۵۹۸، ۶۰۲، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۱۶

۷۲۸

الفصول الأربعة: ۴۱۶، ۴۱۷

فصلهای طلوع، ت: ۷۲۰

فصول الفرس: ۴۶۴

الفطر (Fast - breaking): ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۲ /

للصابئة: ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳ ت: ۷۲۸

(مقلبین)، / للمسلمین: ۴۲۷، / للنصارى:

۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۸

(میلاد): ت: ۷۱۸

الفطیر (- یام) للیهود: ۳۴۸، ۳۴۹

فخریه (= آیین شاهان)، ت: ۶۸۰

فخریه / فخریه (فخر) خوارزمی، ت: ۶۸۰

فلسفی گری، ت: ۶۶۰، ۶۶۱، ۷۲۵

فلک اثیر، ت: ۶۵۰، ۶۵۲

مـم الذمب (Chrysostomus): ۳۶۵

فنجی / فنج (به پنجه اندرگاه، خمسة

مستترقه): ۵۲ - ۵۳، ت: ۵۰۳ - ۵۰۴، ۶۵۱

۶۵۶

فردی (عبد) الصابئة: ۴۰۹

عبد الجمع - الجمع (۷۰۱).

عبد الجن - الجن (۲۷۹).

عبد ضحاک (دماوند)، ت: ۶۷۶

عبد عمر کشان - عمر کشان (۴۶۵).

عبد الکبیسه (ایرانی): ۵۳

عبد العظام - العظام (۷۰۱).

العبد و الذکران: ۳۷۳

عیوف (= سروش)، ت: ۶۷۴

غ

غدير خم: ۲۲۹

غسل ارجل الحواریین: ۳۹۸

غسل تعمید (مسیحی): ۳۶۲

غلط الطبعة: ۸۹، ۹۰

الغنا (Ploutos) الصابئة: ۴۱۰

غنوصی گری (غنوصیه)، ت: ۶۳۸، ۷۰۳، ۷۲۵

غومنس (مرتبه): ۳۵۹

غیت صغری، ت: ۶۴۸

غیغل (سریانی) - انجیل

ف

الفارقلیط (Paraclete): ۲۵۲، ۳۹۴ (= روح

القدس).

فاروق (عمر بن خطاب): ۲۵۹

الفاروقه (یوم النجاة): ۳۹۹، ۴۰۱

الفارابا (عود الصلیب): ۳۶۹، ت: ۷۱۲

الفتنه (صوم) الیهود: ۳۴۶

الفجور بالعلمان: ۲۶۰، ۲۶۱

فراسیب (لقب): ۱۲۰

فرخارات (= بهار): ۲۴۵

فرخان (لقب): ۱۲۸، ت: ۵۷۸

فردارات، ت: ۴۶۳

الفردوس: ۱۲۸، ۲۶۱، ۳۱۱

فرعون: ۱۱۷

الفروردجان: ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۹۳، ۲۹۸، ت: ۵۰۳

۶۵۰ - ۶۵۲

- فوران المسياه: ۳۲۶ - ۳۲۹، ت: ۶۹۷ (فوران چاهها).
- فيثاغورسي، ت: ۶۳۰.
- فيروز (Nikator)، ۱۲۷.
- فيرون (بيروني / قروين)، ۲۶۵، ت: ۶۵۰ (فرومون).
- فيزيك نظري، ت: ۶۹۳ - ۶۹۷.
- فيشيم كاه (كهناي)، ۲۷۰.
- فيضان، ت: ۶۸۷ (نيل)، ۶۹۷ (آبها).
- فيلان (لقب): ۱۱۷، ت: ۵۶۶.
- فثوداليم: ت: ۵۷۲، ۵۷۳.
- ق
- قارويا (مرتبه): ۳۵۸.
- قاعده گانوس، ت: ۶۰۱.
- قانون (= زيگ)، ت: ۶۲۲ - ۶۲۳.
- القيلة: ۱۶۰، ۳۱۱، ۴۲۲ (سلمين)، ۴۲۵ (ملا).
- ت: ۷۳۲.
- قبة الارض، ت: ۶۶۴.
- قيبع (= جدول)، ت: ۶۰۰، ۶۰۱.
- قدس عتا (Sanctification) ← ماعلتا.
- قدما خمس (ايرانشهری)، ت: ۶۵۹، ۶۶۰.
- ۶۹۷ (رازی).
- قدم عاتم (= رد)، ت: ۶۹۵.
- قدماگاه: ۳۲۸.
- قراصات، ت: ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۸۲، ۵۲۲، ۶۲۸.
- (زردنت)، ۶۳۷ (جاماسب).
- القرعى (جاوردمينيك)، ت: ۶۸۳.
- قرمطى گرى، ت: ۱۲۵، ۱۸۱.
- قصر ازلى (= رد)، ت: ۶۹۵.
- قصرى (= حرکت)، ت: ۶۹۷.
- قشينا (مرتبه) اقدس (كنيش): ۳۵۹.
- قطنطارس (مرتبه) سدهت: ۳۶۰.
- قلب الاسد (= ستاره شاهي)، ت: ۷۲۲.
- قلبس (فلامس): ۱۶، ۷۱، ت: ۴۶۸، ۴۶۹.
- القلنداس (عيد النصارى (Calendas) و الصائنه: ...، ۴۰۹.
- قلوجرس (مرتبه): ۳۵۹.
- القسر (= جيكل): ۲۴۴.
- قناز (لقب): ۱۱۷، ت: ۵۶۵ (كنياز).
- قوانين تلمودى (يهود)، ت: ۷۰۰.
- قوانين السبحين (مسيحي)، ۳۶۲، ۳۷۶.
- قوانين (مسيحي) السندوس: ۴۹۲، ت: ۷۱۹ (شوراي اول / قديم).
- قوانين كليسا، ت: ۷۱۰، ۷۱۷.
- قوانين نجومى (= زيج شهباز)، ت: ۴۴۴.
- قسيم / القياصر (لقب): ۳۵، ۱۱۶، ت: ۵۶۶، ۵۸۳.
- القيامة / Resurrection (= ازگور برخاستن / رستاخيز): ۲۷۴، ۳۹۸، ت: ۷۱۵.
- القياضه (عيد الفطر) للمسيح: ۳۶۷، ۳۷۴، ۳۸۴.
- ۳۹۱ - ۳۹۳.
- قيوت (موسم) النياح (Lamentation) يهود: ۳۲۲، ت: ۷۰۲.
- ك
- كايل (لقب): ۱۱۶.
- كانوليكا، ت: ۶۳۸، ۷۲۷.
- كاشو / كاسى (= ايزد آسمان)، ت: ۵۴۲.
- كاكتل (= جشن)، ت: ۶۶۵ - ۶۷۱.
- كبايس قمرى، ت: ۶۱۳ - ۶۱۲.
- الكيس (كبيسه سالها): ۱۶، ۳۸، ۴۰، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۲۹۲، كبيسه ايراني: ۱۳۵، ۲۴۰، ت: ۵۰۵.
- كبايس بابلى، ت: ۵۹۸، كبيسه خوارزم: ۳۰۱ - ۳۰۲، كبيسه روم: ۵۹، كبيسه عرب: ۷۱، كبيسه هندی، ت: ۴۶۹، كبيسه يهود: ۶۱، ۵۱۱، ت: ۶۰۱.

- الکبیر (- صوم) یهود: ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۵۱، ۴۲۱.
 الکبیسه (صوم) النساطره: ۴۰۰، ۴۰۱.
 کتابوزی اسکندر، ت: ۶۳۳ - ۶۳۵.
 کتبه الرفاع (- بوم): ۲۸۵، ت: ۶۷۸.
 کتک / کده (- حابه)، ت: ۵۷۲.
 کتک حوتای / کدخدای، ت: ۵۷۲.
 کتل (= پشته)، ت: ۶۶۶.
 الکحل / Stibium (عید) العاینه: ۲۱۰.
 کدخداه: ۸۷، ۹۱، ۲۷۵ (= رب الدار): ت: ۵۲۲.
 الکدخداهیه: ۲۷۵.
 کدیور (- زمیندار)، ت: ۵۷۲.
 کراسی (البطارقه) مسیحی: ...
 کردفناخسرو (- جشن)، ت: ۶۷۹.
 کرده حدایان (= ملوک الطوائف)، ت: ۵۷۲، ۵۷۴.
 کرمان شاه (لقب): ۱۳۷.
 الکرموس (عید تریک) العاشه: ۲۱۱، ت: ۷۲۷.
 کرویات (هندسه)، ت: ۷۱۰.
 کره اثیر، ت: ۶۹۴.
 کریتمس، ت: ۷۲۲.
 الکاتنج (- کتیج ها / کُشی ها): ۲۷۶، ۲۷۲، ت: ۶۶۲.
 کسری (لقب): ۱۱۶، ت: ۵۶۶، ۵۸۳.
 کوفات، ت: ۶۶۲.
 کشاورزی (- عصر)، ت: ۶۶۷، ۶۷۴، ۶۸۴.
 کنربسا (عید) انصایه: ۴۱۱.
 کلمه توحید (لا اله...)، ت: ۷۱۲.
 کلمه حق (انجیلی)، ت: ۶۴۵.
 کلیا، ت: ۵۲۸ (- تواریخ)، ۷۰۸ (- مشرق)، ۷۱۷ (- تاریخ).
 کنار (لقب): ۱۱۷، ت: ۵۶۶.
 کواکب ثابته، ت: ۶۸۴ (- اساس)، ۶۸۸ (- صور).
 الکواکب السبعه (- اساس): ۲۲۱، ت: ۶۰۶ (- جدول).
 کوپرنو (= قبة الارض)، ت: ۴۶۴.
 کوناه (خسرو بن قباد): ۱۲۸.
 کوچک (اردشیر بن شیرویه): ۱۳۸.
 کوسینگ (کسری / کشتی)، ت: ۶۶۲.
 کوسج (- رکوب): ۲۷۶، ت: ۶۶۲ - کوسه برنشین - ۶۶۳.
 کوسه گلین، ت: ۶۶۳ (کوسه / کوسای / کوتی // کاسی).
 کوسیک (ایزد) بابلی، ت: ۶۶۳.
 کوفی (- مکتب)، ت: ۷۳۳.
 کوهید (لقب): ۱۳۷.
 کهنابرات - گاهنبارها.
 الکهف: ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۵۳، ۳۶۰، ۳۶۱، ت: ۷۱۰ (- اصحاب).
 کیپور (یهود)، ت: ۷۰۶.
 کیسور (لقب): ۱۲۹.
 کیش (check) شطرنج، ت: ۵۸۹.
 کیش مزدایی، ت: ۷۲۲.
 کیش مخان، ت: ۶۳۱ - ۳۵.
 کیمیا (- صنعت)، ت: ۵۱۸، ۶۳۷، ۶۳۸، ۷۱۶.
 کیوان / کاوان (= زحل)، ت: ۶۰۶.
 کیومرث (= حق ناطق میت): ۱۱۲، - کیومرث، گنجی
 گانها (- روزها)، ت: ۵۰۳.
 گاو (۱) آسمان (= الثور): ۶۷۲؛ آسمانی (- گیل گمش): ۶۷۱؛ ایندرو: ۶۶۸، ۶۶۹؛ پروین (= الثریا): ۶۷۲؛ سپهری (= الثور): ۶۷۳، ۶۷۴، ۷۳۹؛ فریدون (فرمايون): ۶۶۶ - ۶۷۱؛ گردون: ۶۷۲؛ گردونکش ماه: ۶۷۵؛ زمینی - آسمانی (گیل گمش): ۶۶۷، ۶۶۸؛ گیومرث: ۶۷۱؛ پل / پهلوان: ۶۶۶.
 گاو خدای (بابلی)، ت: ۶۷۱.
 گاوران، ت: ۶۷۳، ۶۷۴ (سپهری)، ۶۷۵ (- فریدون).

- گاکئل (= گاه کنل / کوه)، ت: ۶۶۶.
 گاکبل (روز مهر دیماه): ۲۷۸، ۲۷۹ / گاوگبل،
 ت: ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۷۰ / کاکبل (۱۶ دیماه):
 ۶۷۲ (جشن)، ۶۷۵، گاوگبل: ۶۷۳، ۶۷۵.
 گاوگنسی: ت: ۶۶۲، ۶۶۵ (- روز)، ۶۶۹، ۶۷۱.
 ۶۷۵ (مینوانی).
 گانوپچیره (= گاوپیگر / گاوگوتنه)، ت: ۶۷۳.
 گانوش درفته / گار درفش / گاوپیگر: ۶۶۵،
 ۶۶۶، ۶۷۵.
 گاه بهران: ت: ۴۶۵.
 گاهشماری‌ها (= تقویم‌های)، مثل: ت: ۵۲۰،
 ۵۸۶، ۵۹۶ (- ایرانی کهن): ۶۵۲، ۷۳۹.
 اسلامی: ۵۹۵ / گوستی: ۵۹۴ / نازی: ۵۹۵ /
 خراجی: ۵۹۷ / خوارزمی: ۲۹۱، ۵۰۹، ۶۸۷ /
 رومی (قیصری): ۵۹۴ / زردشتی: ۶۱۹ /
 ساسانی: ۵۷۵ / سغدی: ۷۴۲ / مارونی: ۷۰۸ /
 ماندایی: ۷۲۲ / مصری: ۴۸۲، ۵۹۲ /
 یزدگردی: ۵۹۷ / یهودی: ۵۱۷، ۵۹۸ - ۶۰۶.
 گاهشناسی‌ها (= معرفة‌المواقیت)، ت: آب و
 هوای: ۶۸۸، ارمنی: ۷۱۱، ایرانی: ۶۵۶ /
 حزائی: ۷۲۳، ۷۲۸ / ساسانی: ۶۲۱ / سپهری:
 ۶۷۴ / شعری: ۶۵۳ / نسبی - فمری: ۷۲۸ /
 ساسانی: ۷۲۲ / عربی: ۶۸۹ / سلکانی: ۷۰۷ /
 نسطوری: ۷۰۸ / یونانی: ۶۸۹ / یهودی: ۵۱۲
 - ۵۱۴، ۵۱۶، ۷۰۰، ۷۰۲.
 گاهنامه اختری: ت: ۶۲۶.
 گاهنمای کشاورزی: ت: ۶۶۷.
 گاهنزارها (کهنزارت) ایرانی: ۲۷۰، ت: ۵۰۳،
 ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۵ - ۶۵۷ (- اوستایی):
 ۶۸۱ - ۶۸۲ / خوارزمی: ۲۹۷ - ۲۹۸، ۶۸۲ -
 (حدود): ۶۸۳ / نوروزی: ۶۵۱.
 گدلیا (- موم)، ت: ۷۰۰.
 گران مایه (نقش): ۱۳۷، ت: ۵۷۷.
- گردونه (+) سپهری: ت: ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۲ -
 ۶۷۴ (اسطوری): ماه: ۶۷۲ / مهر: ۶۷۳.
 گرشاه / گرشاه (نقش کیومرث): ۱۱۴، ۱۱۵،
 ۱۱۸.
 گزین (یاد روز): ۲۸۳.
 گنج شپگان: ت: ۶۳۳، ۶۳۴.
 گنج یابی: ت: ۶۹۸.
 گور (بهرام بن بردجرد): ۱۳۷.
 گورخانه سامانی: ت: ۶۹۸.
 گوشودار (کیسور): ۱۲۹.
 گوی چپهر (- جوزه)، ت: ۶۷۵.
 گیتی‌شناسی: ت: ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱.
 گیل گمش (افسانه) سوری: ت: ۶۶۶ - ۶۷۱.
 گیومرث (= زیای میرا): ۱۱۴، ت: ۵۵۲.
- ل
- اللات (- زحل): ۲۴۴.
 لامساس: ت: ۴۷۴.
 اللطیف (مرتبة) الوزیر: ۳۶۰.
 لیال شهر العربی: ۷۲.
 لیلة القدر: ۲۷۰، ۴۲۷.
 لیلة کارکیل: ت: ۶۶۵.
- م
- ماجم (مگوم / مجوسی): ۱۲۶.
 مانیبرج (- جشن)، ت: ۶۷۹.
 مادی‌گری (- مذهب)، ت: ۷۰۱.
 مارینتا / باربیت: ت: ۵۷۳.
 مارت مریم (Lady Mary) - صومها: ۳۹۸، ۲۰۲
 (- مریم).
 مازوت / مروتاش (سامخدا)، ت: ۵۳۹ /
 مازوت‌ها (ایزدان باران)، ت: ۶۶۸.
 امشاشوش (لبله) للنساطره (The spy)، ۴۰۰،
 ۴۰۱.
 ماغلنا (عید) للنساطره (Ingressus): ۳۹۶، ۴۰۲.

مانتره / وخنش (= کلمه الاهی)، ت: ۶۲۶.
 ماندیش // ماندژ (= قلعه طایفه)، ت: ۲۷۲.
 ۶۵۸
 مانویت / مانیکری، ت: ۴۸۸، ۵۸۰، ۶۰۵، ۶۳۸
 - ۶۴۱، ۶۴۸، ۶۵۹، ۶۶۱، ۶۷۷، ۶۹۴ (-)
 اصول، ۷۰۱، ۷۳۲.
 مانی شناسی، ت: ۶۲۰.
 ماههای ازمنی، ت: ۵۰۶.
 ماههای ملت‌ها - شهر الامم.
 ماهپرستی، ت: ۶۲۵، ۷۲۶.
 ماه خدا (= سین)، ت: ۷۲۶.
 ماه روز (= مؤرخ)، ۳۶.
 ماه فریدون، ت: ۶۷۰.
 ماه گارگون / گاری، ت: ۶۷۰ - ۶۷۳.
 ماهویه (لقب)، ۱۱۷.
 المباهله: ۳۶۶ (مسیحی)، ۴۲۷ - (النبی)، ۴۲۸.
 ت: ۷۳۳ - (آیه).
 مبدأها (مبادی) - تواریخ - التاریخ
 (تاریخگذاری‌ها).
 مبعث النبی (ص): ۴۲۴ - ۴۲۵.
 مترابیتس (مرتبه) الحاكم: ۳۵۹.
 مترجمان پهلوی، ت: ۵۵۷ - ۵۶۱.
 منال گاو - خیال التور (۶۷۳) - گالوجیره.
 مثل (افلاطونی)، ت: ۶۵۰.
 مثلثات عسقری (- احکام نجوم)، ت: ۵۲۳.
 مثلثات کروی (نجوم ریاضی): ۴۵۵ - ۴۵۷، ت:
 ۵۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۱۲.
 مجسم مکانی (سهمیگون)، ت: ۶۱۰.
 المجنّه (عبد) اليهود (هامان سور)، ۳۴۷.
 محوس (= وجه تمیبه): ۲۵۵ - ۲۵۶، ت: ۶۴۳
 (= مگو / مع)، ۷۲۲ (= معان).
 المجوسیه (مجوسی گری) - زردشتری، ۲۷،
 ۳۸، ۴۰، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۰.
 ۲۹۱، ۴۰۷، ت: ۲۸۴، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۴۷.
 ۷۲۵
 المحزور (= دور) - المحازیر (یهودی): ۶۳ - ۶۵،
 ۱۸۴، ۱۸۶ - ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۵.
 ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۶۱ (عسقری)،
 ۳۶۶، ۳۷۶، ت: ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۹۹، ۶۰۱
 (عسقری)، ۷۱۵ (کبری).
 مخرج الشاه (= فخریه / فقره)، ت: ۶۸۰.
 مدراشیم (یهود)، ت: ۷۰۴.
 مراتب دینیه (نصاری): ۳۵۸ - ۳۵۹، ۳۶۶، ت:
 ۷۰۸.
 مراتبسیاسیه (روم): ۳۵۹ - ۳۶۰، ت: ۷۰۹.
 مردادکان: ۲۷۲.
 مردانه (لقب): ۱۳۷.
 مرد / مزدگیران (- رسم): ۲۸۵، ت: ۶۷۸.
 مردوک، ت: ۵۲۰، ۶۷۱.
 موزیان (لقب)، ت: ۵۶۶، ۵۸۱، ۵۸۲.
 مرقیونیه، ت: ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰.
 مرکاتور (- نقشه)، ت: ۷۴۵.
 مرماری (عبد) النصاری: ۳۹۹، ۴۰۱.
 المریخ (صنم): ۴۰۹.
 مریم (آم عیسی)، عید وفاتها: ۳۷۳؛ ذکران
 میلادها: ۳۷۴، ت: ۷۲۲ (= مارت مریم).
 مریم بنت عمران (صوم) موتها: ۳۲۸.
 مزدا (ورونا)، ت: ۶۶۸.
 مزدک‌گرایی، ت: ۶۲۳.
 مزدینا، ت: ۵۷۲، ۶۲۲، ۷۲۴.
 المسنویه (= سنة) بیطه: ۴۰۰، ۴۰۱.
 مسیح / مهدی، ت: ۴۷۲، ۵۵۴، ۶۳۶ (=)
 المهدی المنتظر).
 مسیحیت / نصرانیت: ۱۰۸، ۳۰۲، ۳۶۲، ۳۶۵،
 ۳۷۱، ۴۰۰، ت: ۴۷۲، ۶۳۸، ۷۰۸، ۷۲۰،
 ۷۲۱.
 المشاوره (عبد) العابد: ۴۰۹.
 مشائی (- حکمت)، ت: ۶۹۴، ۶۹۷.

مانتره / وخنش (= کلمه الاهی)، ت: ۶۲۶.
 ماندیش // ماندژ (= قلعه طایفه)، ت: ۲۷۲.
 ۶۵۸
 مانویت / مانیکری، ت: ۴۸۸، ۵۸۰، ۶۰۵، ۶۳۸
 - ۶۴۱، ۶۴۸، ۶۵۹، ۶۶۱، ۶۷۷، ۶۹۴ (-)
 اصول، ۷۰۱، ۷۳۲.
 مانی شناسی، ت: ۶۲۰.
 ماههای ازمنی، ت: ۵۰۶.
 ماههای ملت‌ها - شهر الامم.
 ماهپرستی، ت: ۶۲۵، ۷۲۶.
 ماه خدا (= سین)، ت: ۷۲۶.
 ماه روز (= مؤرخ)، ۳۶.
 ماه فریدون، ت: ۶۷۰.
 ماه گارگون / گاری، ت: ۶۷۰ - ۶۷۳.
 ماهویه (لقب): ۱۱۷.
 المباهله: ۳۶۶ (مسیحی)، ۴۲۷ - (النبی)، ۴۲۸.
 ت: ۷۳۳ - (آیه).
 مبدأها (مبادی) - تواریخ - التاریخ
 (تاریخگذاری‌ها).
 مبعث النبی (ص): ۴۲۴ - ۴۲۵.
 مترابیتس (مرتبه) الحاكم: ۳۵۹.
 مترجمان پهلوی، ت: ۵۵۷ - ۵۶۱.
 منال گاو - خیال التور (۶۷۳) - گالوجیره.
 مثل (افلاطونی)، ت: ۶۵۰.
 مثلثات عسقری (- احکام نجوم)، ت: ۵۲۳.
 مثلثات کروی (نجوم ریاضی): ۴۵۵ - ۴۵۷، ت:
 ۵۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۱۲.
 مجسم مکانی (سهمیگون)، ت: ۶۱۰.
 المجنّه (عبد) اليهود (هامان سور)، ۳۴۷.
 محوس (= وجه تمیبه): ۲۵۵ - ۲۵۶، ت: ۶۴۳
 (= مگو / مع)، ۷۲۲ (= معان).
 المجوسیه (مجوسی گری) - زردشتری، ۲۷،
 ۳۸، ۴۰، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۰.
 ۲۹۱، ۴۰۷، ت: ۲۸۴، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۴۷.
 ۷۲۵

- میشانا (مرتبه): ۳۵۸.
المصطفی (لقب): ۱۱۹.
معصفان (لقب): ۱۱۶، ۲۸۲.
مظربونیا (مرتبه): ۳۵۹.
المطران (مرتبه): ۳۵۹.
المظال (عبد الصابنه (و) اليهود: ۳۴۳، ۴۰۹.
ت: ۷۰۱.
معاشناس، ت: ۶۳۸، ۶۳۷.
المعمودية (عبد الصابنه: ۴۱۰.
معاشناس، ت: ۵۱۸.
مخ / مگه (= سرود راز / جادو)، ت: ۶۲۶، ۶۲۳، ۶۲۲، ۶۶۱ (= مجوس).
مخ كشان / مگوفونیا (= جشن)، ت: ۶۶۵، ۶۶۴.
مغلایونس (مرتبه) صاحب سقره الملك: ۳۶۰.
ت: ۷۰۹.
مقروشو (Makrocheir) = طویل انیشتین (Longimanus): ۱۲۷.
المقطعات (قرآن): ۲۵۰ - ۲۵۱.
مکانیک سامری، ت: ۵۰۳.
المکس (یوم) غرف فرعون: ۳۴۸، ت: ۷۰۳.
الملاحم (= یشیگویی ها، تنبؤات): ۲۵۹، ت: ۶۲۶ (کلدانی)، ۶۳۵ - (جاساسب) - ۶۳۶.
۶۳۸ (دانیا)، ۶۲۶، ۷۰۲، ۷۰۳.
ملادان / میلاد (= مهرداد)، ت: ۵۷۴.
منماشه (= ماه کبیسه)، ت: ۴۶۹.
ملوک الطوائف (= کرده خدایان).
المنتحن (= رصد): ۲۳۵، ۳۱.
مسک العنان (= اربابه ران / گار کش)، ت: ۶۷۲، ۶۷۴.
منازل القمر: ۷۱، ۲۹۸ - (سند و خوارزم) - ۳۰۰، ۳۰۳ - ۳۰۵، ۴۳۱ - (احوال) - ۴۲۷، ۴۲۴ - (مواضع) - ۴۵۱، ت: ۴۶۹ - (هندی) - ۴۷۰، ۶۸۳ - (سعدی و خوارزمی) - ۶۸۶، ۶۸۹، ۶۹۶، ۷۳۲، ۷۳۹ - (اسامی) - ۷۲۲، ۷۲۴ - (احوال، تصویر).
مناظر نجوم، ت: ۵۲۳.
منبری (= جدول)، ت: ۵۸۷.
الموالید (= زایش / زایجه ها): ۳۶، ت: ۴۷۷، ۴۸۲، ۵۲۲ - ۵۲۳، ۶۰۱ (= جدول)، ۶۲۵ - (میلادها) - ۶۲۸.
الموید / المویذان مویذیه (لقب): ۱۱۹، ۲۴۸.
المورون / murron (= دهن المطبی): ۳۹۲.
موسوی (= تراجم) یهودی، ت: ۵۱۰.
الموضع الطبیبی (= رد): ۳۱۹، ت: ۶۹۴ - ۶۹۶.
مهاج الرياح: ۲۳۵ - ۲۳۶.
المهدی المنتظر: ۲۵۸ - ۲۶۲، ت: ۶۳۶، ۶۴۶.
مهدویت (= مهدی گوی)، ت: ۶۲۷، ۶۲۸.
مهرج (لقب): ۱۱۶.
مهر / میثره (میثرا) - ورونا، ت: ۶۶۸، ۶۶۹.
مهرپرستی (= آیین مهر، الشمسی)، ت: ۶۶۵، ۶۶۹ (میترائیسم)، ۶۷۱، ۶۷۵، ۷۲۲.
المهرجیان (مهرگان): ۳۸، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۹۶، ۳۳۹ (للهند): ت: ۴۸۳، ۵۰۷، ۶۵۳ (= جشن) - ۶۵۲، ۶۵۹، ۶۶۶.
مهرداد (= میلاد)، ت: ۵۷۴.
مهره های ابر (باران آور)، ت: ۶۹۰.
میثاقی السنه: ت: ۶۵۹.
میدیایریم کاه (کهنبار): ۲۷۲.
میدیوزرم کاه (کهنبار): ۲۷۸.
میدیوشم کاه (کهنبار): ۲۸۶، ت: ۶۶۲ (= میانه تابستان).
میر بُرد / مهر بُری (= امتلاء الشمس): ۳۳۱.
میشی و میشانه (= آدم و حوا): ۱۲۸ (= مبدأ تاریخ)، ت: ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۶۷۶.
میلاد / مولد السنه (للیهود): ۱۸۶ - ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۲۳، ت: ۵۹۹ (= خلقت)، ۶۰۰ (= سال)، ۶۰۸.
المیلاد (مردم) المسیح: ۳۱۰ (= یوم)، ۳۶۲.

- المیلاد (عید) الصابنه: ۴۰۹.
 المیلاد (Christmas) للمسیح: ۳۹۸، ۳۱۵.
 ۳۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۳۶۳، ۳۶۶.
 میلاد النبی (ص): ۲۲۳ - ۲۲۲.
 میل اعظم، ت: ۴۶۱، ۷۳۷.
 میوه چینی (- دوران)، ت: ۶۶۷.
 ن
 ناموس (احکام) موسی، ت: ۷۰۲.
 نانابه (ننه) - ناننا / نین، ت: ۵۳۲، ۵۳۲.
 نواسارجی / زی (= نوروز) خوارزمی: ۲۹۵.
 ۲۹۷، ۳۰۲ / ت: ۶۸۱، ۶۸۷.
 ناهید (جشن) زهره، ت: ۵۳۲، ۶۰۶، ۷۲۷.
 نایبه، ت: ۶۹۹.
 نبو (نامخدای) بابلی، ت: ۲۷۹.
 نبوت عجم، ت: ۶۶۰.
 النجاشی (لقب): ۱۶۱، ت: ۵۶۶.
 نجوم علمی، ت: ۵۹۸.
 نجوم یهودی، ت: ۵۹۸.
 نختره / نختشه / نکشته (- منارل قمر)، ت: ۷۴۳، ۶۸۳.
 نخستین انسان (۵۵۳) - انسان الاول.
 نختیرگان / نختورگان (لقب) ۱۳۷.
 النذور (عید) الصابنه: ۲۱۰.
 النرد (- بازی)، ۱۳۶، ت: ۵۷۷.
 نوگال (خدای مرگ) آشوری، ت: ۵۳۹، ۶۲۵.
 نوبوسنگ (ایزد) ایرانی، ت: ۲۷۹.
 نسب (- تبار) شناسی، ت: ۷۳۰.
 نسر طائر (- مورت فلکی)، ت: ۶۷۳.
 نسک (= سوره): ۲۴۸، ت: ۶۲۵ (دفتر اوستائی).
 النسی، (= کیسه): ۱۶، ۳۸، ۷۱، ۱۶۲، ۲۲۶ / ت: ۵۱۷ (- تحریم)، ۵۹۵.
 نصاری (وجه تمییز): ۲۵۵.
 النصرانیه - مسیحیت.
 نطع (شطرنج)، ت: ۵۸۹.
 نظام قمری، ت: ۶۸۳.
 نظام نجومی ایران، ت: ۷۳۹.
 نقش جغرافی، ت: ۷۴۵.
 نقشه کشی (= تطبیح)، ت: ۷۴۲، ۷۴۵.
 النقط (علامه): ۵۸.
 نکاح الامهات (للمجوس) ۲۴۷، ۲۵۷.
 نکشته (= منزل قمر) هندی - محتره (ایرانی).
 نگارین (لقب): ۱۳۷.
 نمادهای ستاره شناسی، ت: ۶۷۲ - ۶۷۵.
 نماز (= صلاه)، ت: ۲۶۵ - ۲۶۶.
 نمژد (لقب): ۱۲۰، ۱۲۱.
 النمودارات (همرسمی): ۳۶۵، ۳۶۶، ۴۲۳ / ت: ۶۴۸ (- زابجه شناسی)، ۷۱۱ (- درجه طالع)، ۷۱۲ (- نمودارها).
 نوامیس الشمسیه / الشمینیه: ۴۰۷، ت: ۷۲۵.
 ۷۲۶.
 نوامیس النصاری: ۳۶۵.
 نود روز: ۲۷۸.
 النوروز / النیروز: ۳۸ - ۲۰، ۷۷، ۱۸۱، ۲۲۰، ۲۶۲ - ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶ (فروردین)، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۰۲ (قبطی)، ۳۲۰ (سال ۹۰۱ ه. ق.)، ۳۲۲ (هندی): ت: ۲۸۲ (- آیین)، ایرانی: ۴۸۳، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲ (- بزرگ)، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۷۲، ۴۷۶، ۷۳۹ / حزانى: ۷۲۸ / خراجى: ۴۸۳، ۵۹۷ / خردادی: ۶۵۳ / خوارزمی: ۶۸۱ (- نواسارجی)، ۶۸۷ / سندی: ۵۰۶ / صابی: ۲۰۹ / قمری: ۶۱۳ (روز رسال)؛ مجوس: ۶۱۹ / معتقدی (خلیفه): ۳۳۰، ۴۸۳ / یونانی (سریانی): ۵۹۴، ۶۰۱ / یهودی: ۳۲۲، ۵۱۶، ۶۰۰ - ۶۰۶، ۷۰۶.

- النور والظلمة: ۸، ۲۵۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۲۳، ۳۳۱.
نوزده گانه (ع دور) متونی (ع تسع عشرات)،
ت: ۵۱۲ - ۵۱۴، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۳، ۷۲۹.
نوسده (روز اسفندارمه): ۲۸۱.
نوسرد (نوروز): ۲۹۱، ۲۹۲.
نوفلاطونی (مکتب): ت: ۶۲۰، ۷۲۳، ۷۲۵.
نوماهی - هلال الشهر.
النوء / Episemasia (= سقوط منزل قمر): ۳۰۳
- ۳۰۵، ۳۲۲ (تعریف)، ۲۳۸ / ت: ۶۸۹
(ع انواء).
نهد (لقب) ع اناهد.
نیدون (لقب): ۱۱۷.
النیرنجات: ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۶،
۳۱۱.
نیک رای (لقب): ۱۳۷.
نیکوکار (لقب): ت: ۵۷۷.
نیمروز (= الجنوب): ۲۳۶، ت: ۶۵۳.
نیازو (خدای پزشکی) - نین ایل (بابی) -
نینورساگ (الاهة مادر): ت: ۵۳۲.
نینورنا (نامخدا): ت: ۵۳۹، ۵۴۰.
نینوی، (= صوم) النساطره (Ninive)، ۴۰۰، ۴۰۱،
۴۰۳؛ ت: ۷۲۲.
- و
راییک آتش: ت: ۶۹۴.
وتدها (= میخها) ع اوتاد اربعه.
الوثیه (= بیت پرستی): ۲۴۵، ۴۰۸.
وخش (= ملک الماء): ۲۹۷.
الوداع (= سنة): ۳۷.
ورتره (ازدهای) هندی: ت: ۶۷۰، ۶۷۱.
الورد الحوری (= گل سرخ / سوری): ت: ۷۱۲.
الورد (عبد) العساری (= گل سرخ): ۳۶۸، ۳۷۱.
رددگویان / زمزمه گران (= مغان): ت: ۶۴۲.
ونند (= سماک اعزل): ت: ۶۸۶.
- روستنفلد (= جداول): ت: ۶۱۸.
وهوخسترگاه: ت: ۵۰۳.
وهیشنواستگاه: ت: ۵۰۳.
ویس (= طائفه) - ویسان - ویسید / ویسهانی -
واسپور / ویسپور، ت: ۵۷۲ - ۵۷۳.
ویسپورتره (= ابن الطائفة) - ویسپور (= ملک
الطائفة): ت: ۲۹۱، ۵۷۳.
ه
هارپاک / اریکه (= خدا آفرین): ت: ۵۲۴.
هارون (= صوم) وفاته: ۳۵۰.
هارهرا (= معبد) یهود: ت: ۷۰۲.
هامستگان / همستگان (= برزخ): ت: ۶۶۲.
هامین (= الواسط): ۲۷۳، ت: ۶۶۲ (=)
تابستانی).
هیا: اولید: ت: ۶۷۱.
خیل (صنم): ۴۰.
هیود یافتا (مرتبه): ۳۵۸.
هیوط آدم: ت: ۵۶۲.
هجرة النبی (ص): ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۷۱، ۸۶، ۱۱۰،
۱۱۲، ۱۳۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴، ۲۲۱ - ۲۲۳
/ ت: ۵۸۸، ۵۹۴، ۵۹۵.
الهدهد: ۲۸، ۱۵۰.
هراکلس / هرکول: ت: ۶۷۲، ۶۷۵.
الهرد (= لقب): ۱۴۱.
هرمزد (= ملک حکیم): ۲۷۷ (ع اورمزد).
هرمز روز: ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۷۶.
هرسیسات: ت: ۶۲۸.
هرودا (خرداد): ۲۶۸، ۲۷۰.
هزارهها / هزارات (= الوف): ت: ۲۶۳، ۲۷۷،
۵۵۳، ۶۵۹ (غوسی).
هستگانه (ع دور) - نمایات (۶۱۶).
هفت اباختر: ت: ۶۵۲.
هفت خاندان: ت: ۵۷۳، ۵۸۱.

یوبیل / جوبیلی (ع دور ع السابوع ←

مفتکانه): ۲۰۷ - ۲۰۹، ت: ۵۱۵ (ع دور ۵۰

ساله)، ۶۰۲.

یوشع بن نون (ع صوم) وفاته: ۳۴۸.

یولیانی (ع تاریخ الروم سال یولیانی)، ت: ۵۱۲.

۵۱۵ (ع سال)، ۶۴۱، ۵۹۴ (ع تقویم)، ۵۹۶

(سالها)، ۵۹۸، ۶۰۹، ۷۲۲ (ع دور)، ۷۲۸.

یوم البقر (ع گاوکشی)، ت: ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۷۱.

اليوم باينته (ع شبانروز)، ۷، ۱۸، ت: ۴۶۲.

يوم الثعلب: ۲۷۷.

يوم جواتا: ۱۵۷.

يوم الظل: ۹۳، ت: ۵۲۶، ۵۲۷.

يوم الفجار: ۴۱، ۱۵۸، ت: ۴۸۷.

يوم الفياض، ت: ۶۷۷.

يوم السموديه (ع دنج): ۳۶۴.

یوفانی (ع سال)، ت: ۶۰۱ (ع سربانی).

یونانی مانی ع هلنيسم.

یونانیات، ت: ۷۰۹.

یهود (ع وجه تسمیه): ۲۵۵.

یهودی (ع ادوار)، ت: ۵۱۲ - ۵۱۳ (ع درها).

اليهودية (ع يهودی گری): ۲۷، ۱۵۱، ۲۴۵، ۲۰۷.

/ ت: ۶۲۱.

هفت سن / طبق، ت: ۶۵۳ - ۶۵۴.

هفت كنور، ت: ۵۶۳، ۶۳۷.

هفت گيا، ت: ۶۵۳ - ۶۵۴ (ع سعة الغلات).

هلال الشهور (ع نورماهی): ۴۰۸ - ۴۱۱، ت:

۵۱۶ - ۵۱۷، ۷۱۵ - ۷۱۷.

هلنيسم (= یونانی مانی)، ت: ۶۳۶، ۷۲۵.

همایون (لقب): ۱۲۱.

هستمنیذیگه (کهنار): ۲۷۵، ت: ۵۰۳ - ۵۰۴.

۵۶۱، ۶۵۲، ۶۵۶.

هندسة نرسیمی / تصویري، ت: ۵۲۴، ۷۲۵.

هوبه سنیا (= ذوالاكتاف): ۱۳۷.

هوریا (ع خورده)، ت: ۵۶۳، ۵۶۴.

هومايه (همای)، ت: ۵۳۲.

الهیکل (عید) النصارى (Temple): ۲۰۲.

هبلج: ۸۷، ت: ۵۲۲.

هیولی (ع ماده)، ت: ۶۳۹، ۶۵۹، ۶۷۰ (ع ازلی).

۶۷۱، ۶۹۴ (ع خلا).

ی

یادبودهای فایسان (مسیحی)، ت: ۷۰۷.

یزدگردی (ع تاریخ) ع التاريخ.

یسنی (عید) الارواح: ۴۱۰.

یلدا (عید) الميلاد (Nativity): ۳۶۲ - ۳۶۳.



الف

ایستا / ایستاک / اوستا (زردشتی): ۱۱۵، ۱۲۲،
۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۲، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۷۰، ۲۷۱،
ت: (یستاه. یشتها. وندیداد): ۴۶۳، ۴۸۲،
۵۰۳، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۷، ۵۷۳،
۵۷۶، ۵۸۰، ۶۲۷، ۶۳۲، ۶۳۵، ۶۵۳، ۶۵۵،
۶۶۱، ۶۶۵، ۶۶۸، ۶۷۰، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۵،
۶۸۱، ۶۸۶، ۷۲۲،
اوریمحان بیرونی (اذکائی): ت: ۶۹۲،
اثبات النبوة (ابوالحسن احمد): ت: ۲۸۶،
الف (ایران شهری): ت: ۶۶۰، ۶۶۱،
الاجتماع (ابوالحسن احمد): ت: ۲۸۶،
احکام القرانات (جاماسب): ت: ۶۲۸، ۶۳۷،
الاحبار (یهودی): ۸۲، ۸۶،
اخبار آل بویه (ابن نانا): ۲۵،
اخبار ابراهیم ابن المهدی (صولی): ت: ۲۸۳،

آ

الآثار الباقية (بیرونی): ت: ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۱،
۵۲۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۵۴، ۵۶۹، ۵۸۵، ۵۸۷،
۵۹۱ - ۵۹۴، ۵۹۷، ۶۰۲، ۶۱۲، ۶۲۸، ۶۲۹،
۶۵۳، ۶۹۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۲۲،
۷۲۶، ۷۴۴، ۷۴۵،
آثار قدیم عبرانی (واختر): ت: ۷۰۰،
آداب صحبة الملوك (ابوسهل): ت: ۵۱۸،
آراء الفلاسفة (أسونیسوس): ۲۴۸، ت: ۶۲۹، ۶۳۰،
آزمون‌ها دربارۀ مبدأ و معنی ضابطی اختران،
(ایدلر): ت: ۶۸۲،
آسمان و جهان (ارسطو): ت: ۶۹۴،
آگاهی نامه (لوشنابین): ت: ۶۸۸،
الآلات الرصدية (خازن): ت: ۶۱۷،
الأم الحلاج (ماسینیون): ت: ۶۲۵،
آیین نامک (ابن مقفع): ت: ۵۵۵، ۵۵۷،

- اخبار ابي تمام (صولي)، ت: ۴۸۳.
- اخبار اسحاق بن ابراهيم (ابوالحسن ندبم)، ت: ۴۸۶.
- اخبار العلاج (صولي)، ت: ۴۸۳.
- اخبار العلاج (ماسينيون - كراوس)، ت: ۶۴۵.
- اخبار الشعراء (ابوجعفر محبره)، ت: ۲۸۶.
- اخبار الشعراء (ابوعبدالله دارون)، ت: ۴۸۶.
- اخبار الصائغ (سبائي)، ت: ۴۹۸.
- اخبار طبقات القضاة (قاضي وكيح)، ت: ۵۵۰.
- الاجار الطوال (ديسوزي)، ت: ۵۵۹، ۵۶۲، ۶۸۵.
- اخبار القوس (ابوعبيده)، ت: ۵۵۸، ۵۶۷.
- اخبار القوس (عمر خسروي)، ت: ۵۵۸.
- اخبار القوس (ميشم طائي)، ت: ۵۵۸.
- اخبار الفلاسفة و قصصهم (فرغوريوس)، ت: ۶۲۹.
- اجار القرامطه (صولي)، ت: ۴۸۳.
- اخبار البيهقه و القرامطه (بيروني)، ت: ۴۵۸، ۴۶۰.
- اختلاف الزيجات (ابومعشر)، ت: ۴۷۶.
- اخلاق (پلوتارك)، ت: ۴۹۳.
- ادب القاضي (أملی)، ت: ۵۰۹.
- ادب الكاتب (صولي)، ت: ۴۸۳.
- ادب النفس (سرخسي)، ت: ۵۸۴.
- الأدوار و القرائات (ابوعبدالله العدی)، ت: ۲۶۰.
- ۶۴۷.
- ارجوزة (نجوسي) صور الكواكب (ابن النجومی)، ت: ۷۳۵.
- ارداويزاتامه (پهلوي)، ت: ۶۳۲.
- الأرشاد الى تصحيح المبادئ (بيروني)، ت: ۳۶۶، ۴۲۳، ۷۱۲.
- النموذارات: ۳۶۶، ۴۲۳، ۷۱۲.
- الأرقام... (بيروني) - تذكرة في الحساب.
- اركان العالم (ابوسهل)، ت: ۵۱۹.
- ارواح و املاك (كتاب)، ت: ۶۶۰.
- اماطير ايران (بهار)، ت: ۲۷۱.
- استخراج الاوتار (بيروني)، ت: ۶۰۳.
- استروسكوبيك (زردشت)، ت: ۶۲۶.
- الاستشهاد باختلاف الاوصاد (بيروني)، ت: ۱۴، ۳۱، ۲۱۲.
- استيعاب الوجوه الممكنة في صنعة الاضطراب (بيروني)، ت: ۴۵۲، ۵۰۳، ۷۴۴.
- الاستيعاب في تسطيح الكرة (بيروني)، ت: ۷۲۵.
- الاسرار (ابومعشر)، ت: ۲۲۳.
- الاضطراب (ابوسهل)، ت: ۶۱۰.
- اسطورة زندگي زردشت (تفضلي)، ت: ۶۲۴.
- الأسعار (ابوسعيد سحري)، ت: ۵۰۲.
- اسكندرونامه، ت: ۴۹۲، ۴۹۳.
- اسكندرونامه (كاليستنس)، ت: ۴۹۲.
- اسكندر سدهای ميان (كاري)، ت: ۴۹۳.
- اسكندر و آيبيها (آنهايم)، ت: ۴۹۳.
- الاسله و الاحويه (بيروني)، ت: ۶۹۴، ۶۹۶.
- الاشفاق (ابن دريد)، ت: ۵۰۱.
- الاشفاق (زجاج)، ت: ۷۳۲.
- الاشعار السائرة في البيروز و المهرجان (حمزة اصفهاني)، ت: ۳۸، ۶۰.
- اصلاح المصحف (بناني)، ت: ۶۱۲.
- اصناف العلوم الحكيمه (ابوسهل)، ت: ۵۱۹.
- اصول (اقليدس)، ت: ۶۰۴، ۶۱۰.
- اظهار حكمة الله تعالى في خلق الانسان (ابوسهل)، ت: ۵۱۹.
- الاعتذار عما سبق لي في تاريخ الاسكندر (بيروني)، ت: ۵۹۱، ۵۹۲.
- اعمال رسولان (بولس)، ت: ۷۱۳.
- الاعياد و الثواب (كسروي)، ت: ۵۶۰.
- الاعاني (ابوالتريج)، ت: ۵۸۱.
- افراد العقال في امر الظلال (بيروني)، ت: ۴۶۳، ۶۶۱.

الانواء (سنان بن ثابت): ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۳۵، ۳۴۰.

ت: ۶۸۸.

الانواء (قاضی وکیع): ت: ۵۵۰.

الانواء (کلثومی): ۴۳۱، ت: ۷۳۳.

الأوائل (مرزبان): ت: ۵۶۲.

اودسه (هوسر): ت: ۲۷۶.

الاوراق (صولی): ۳۸، ت: ۲۸۳.

اوستا - اوستا.

الاوراق (ابوالحسن احمد): ت: ۲۸۶.

اوقات الدعا (الکندی): ۲۸۱.

الاهویه (ابن بازيار): ت: ۲۷۲.

ایساغوجی (ارسطو): ت: ۵۲۶.

البلوغ داد مروی شایخ (اورینگر): ت: ۷۱۳.

ب

البازع (ابوعبدالله هارون): ت: ۴۸۶.

باستان‌شناسی مسیحی (اگوستینی): ت: ۷۱۵، ۷۱۸.

الباهر (یحیی بن علی): ت: ۴۸۶.

باورها و آیین‌های ایوانی (سامه) - معتقدات و ...

البائی (بالیو): ت: ۶۱۲.

براهمیه‌طیحات (نجوم) هندی - السندهند.

براهین در امتحان شمس (ابونصر عراق): ت: ۶۰۲.

البرهان علی عمل حبش (ابونصر): ت: ۶۱۲، ۶۱۳.

البریدج الرومی (والنس): ت: ۴۸۲، ۵۹۵، ۶۲۷.

بشاد احترشاسی و اختر عوامی (اوهلمان): ت: ۵۲۳.

بوزجانی نامه (قربانی): ت: ۴۷۸.

بوندشن (پهلوی) ایرانی: ت: ۴۷۱، ۵۰۳، ۵۵۱.

۵۵۲، ۵۵۳، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۲، ۵۷۶، ۵۸۲.

۶۴۹، ۶۵۵، ۶۶۱، ۷۴۲، ۷۴۳.

بهمن یست (اوستا): ت: ۶۳۶.

بیلولی ابوکردفوی (زردشت): ت: ۶۲۶.

بیست گفتار (دکتر محقق): ت: ۶۹۱.

بیست مقاله (تقی زاده): ت: ۶۶۱.

بیوت العبادات (ابومعشر): ۲۲۲.

احسانه اسکندر نزد مشرفیان (اشپیگل): ت: ۴۹۲.

۵۰۰.

افسون‌گزندگان (پهلوی): ت: ۶۷۹.

الافوف (ابومعشر): ت: ۴۷۷.

الامانی (زجاج): ت: ۷۳۴.

الامامه (ابوعنن و ابن راوندی): ت: ۷۰۱.

امثال العرب: ت: ۴۸۷.

الآنابیل (انجیل‌های اربعه - و جز آنها): ۲۸، ۲۹.

۲۵۹، ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۹۲، ۴۰۳.

ت: ۴۳۹، ۴۳۸، ۴۷۱.

اناجیل متی (و) مرقس (و) لوقا (و) یوحنا

(سربانی): ت: ۷۱۲، ۷۱۳.

انجیل‌های (غنوصی): ت: ۶۳۹.

انجیل (ابن دیصان): ۲۵۲.

الانجیل (- تفسیره): ۳۷۰.

الانجیل (حواریان): ۲۸۰.

انجیل (مسلمان فارسی): ت: ۶۵۸.

الانجیل (عیسی): ۴۲۷.

انجیل (کلنس): ت: ۶۵۹.

الانجیل (لوقا): ۳۶۱، ۳۹۱، ت: ۲۷۵.

الانجیل (مارقوس): ۳۶۷.

انجیل (ماتی): ۲۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ت: ۶۳۹، ۶۵۸.

۶۵۹.

الانجیل (متی): ۴۲۸، ت: ۴۷۲، ۶۳۶.

انجیل (مرقود): ۲۵۲.

الانجیل (یوحنا): ۱-۶.

اندوزنامه (آذرباد): ت: ۶۳۲.

اندروز پروتیکشان (زردشت آذربادان): ت: ۶۳۲.

الانواء (- کتب): ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۴۲.

۴۴۹، ۴۵۰.

الانواء (ابن قتیبه): ت: ۶۸۵.

الانواء (ابن کثاسه): ۴۳۱، ت: ۶۹۰.

الانواء (دینوری): ۲۹۹، ۴۴۲، ۴۴۹، ت: ۶۸۵.

۶۸۶.

الانواء (زجاج): ۴۳۱، ت: ۷۳۲.

پ

- پاتجلی (بیرونی)، ت: ۶۲۳، ۶۲۶.
 پاریان (اشنادیر ویرت)، ت: ۵۷۲.
 پاره‌ای از فرهنگ حواری (هنینگ)، ت: ۵۰۸.
 پرفوسوس (زردشت)، ت: ۶۲۶.
 پری لئون تیسون (زردشت)، ت: ۶۲۶.
 پژوهش دربارهٔ غریب‌های پیش از اسلام (کاوسین)، ت: ۷۲۲.

پشینا (سریانی)، ت: ۷۰۶.

پندنامه (آزریاد)، ت: ۶۳۲.

پیوستار دربارهٔ تاریخ مزدک‌گرایی (کلیما)، ت: ۶۴۳.

ت

- تاجی (صابی)، ۲۵، ت: ۲۹۷، ۲۹۸.
 تاریخ آشور (کنزیاس)، ت: ۵۳۳.
 تاریخ آل النجیم (ابوالحسن احمد)، ت: ۲۸۶.
 التاریخ (ابن خردادبه)، ت: ۵۰۲، ۵۶۲.
 تاریخ ایران (الشپولر)، ت: ۵۶۶.
 تاریخ ایران (کنزیاس)، ت: ۵۳۳.
 تاریخ ایران (کسریج)، ت: ۵۷۸.
 تاریخ ایران (گوتشمید)، ت: ۵۷۲.
 تاریخ بابل (بروسوس)، ت: ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۴۵، ۵۹۱.
 تاریخ بعلبار (نرشعی)، ت: ۶۹۸.
 تاریخ البشر (براند)، - تاریخ پیش از اسلام (همو)، ت: ۶۸۸، ۷۰۰، ۷۰۳، ۷۱۹.
 تاریخ (بلمی)، ت: ۵۰۶.
 تاریخ بزرگان و طبیعی‌دانان اسلامی (ووستنفلد)، ت: ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۸۴، ۶۹۱، ۷۲۹.
 تاریخ پیامبران و دینی (اوج اوک)، ت: ۶۲۴.
 تاریخ تاریخ در ایران (عبدالملی)، ت: ۲۶۸.
 تاریخ جشن مزدکیان (کلیما)، ت: ۶۴۲.
 تاریخ حب السیر (میرخواند)، ت: ۵۷۷.
 تاریخ خلفا (وبل)، ت: ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۸۲، ۵۸۵، ۷۳۲، ۷۳۳.

التاریخ (خوارزمی)، ۱۵۸.

التاریخ (داوود ابن الجراح)، ت: ۵۶۲.

التاریخ (ذهلی)، ۱۲۸.

التاریخ (زنجانی)، ت: ۵۰۴.

تاریخ سامانیان (دفرمیری)، ت: ۵۸۵.

تاریخ ستاره‌شناسی باستانی (دلایمر)، ت: ۵۲۲.

التاریخ / انوار الخ (سلامی)، ۴۲۳ - ۴۲۴، ت: ۷۳۱.

تاریخ سلطان در خاندان بوبی (وبلکن)، ت: ۵۸۴.

تاریخ سنی العالم (ابن المنجم)، ت: ۱۸۶.

تاریخ سوانی (ارسیوس)، ت: ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۴۵، ۵۲۹.

تاریخ سوانی (بعلامیوس)، ت: ۵۲۵، ۵۲۶.

تاریخ سنی ملوک الارض (حمزه) - تواریخ کدار الامم.

تاریخ طبرستان (مرعشی)، ت: ۲۹۸، ۵۷۲، ۵۷۵.

تاریخ الطبری، ۲۸، ت: ۵۰۴، ۷۱۳.

تاریخ طیبی (پلینی)، ت: ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۳۲.

التاریخ علی السین (هیثم طائی)، ت: ۵۸۸.

تاریخ قم (قی)، ت: ۶۷۸.

تاریخ کلیسا (اوسیوس)، ت: ۵۲۷.

تاریخ کلیسای (ماسه)، ت: ۷۱۰.

تاریخ مختصر الدول (ابن العبری)، ت: ۵۲۸.

تاریخ مصر قدیم (بهمش)، ت: ۵۲۹.

تاریخ ملوک سنی‌سان (بهرام مویده)، ت: ۵۶۰.

تاریخ ملوک سنی‌سان (هشام اصفهانی)، ت: ۵۵۹.

تاریخ (ملک) الروم، ۱۱۱.

تاریخ ملوک القریس (خداینامه)، ت: ۵۶۰.

تاریخ (ترکی) منجم باشی، ت: ۵۸۴.

تاریخ نجوم قدیم (ا) فزون وسطی (دلایمر)، ت: ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۹۰، ۶۱۱، ۶۱۸.

تاریخ ولایة خراسان (سلامی)، ت: ۴۸۱، ۷۳۱.

- تاریخ و تقویم خوارزم (زاحانی)، ت: ۶۱۹
- تاریخ و نظام گاهشماسی یهودان (نوبسن)، ت: ۵۱۶، ۶۰۰
- تاریخ (هرودوت)، ت: ۶۶۱
- تاریخ یهود (گراتس)، ت: ۴۷۲، ۵۱۷
- تألیفات ماشاء الله یهودی (منجیم)، ت: ۷۳۲
- النبیان (برقی)، ت: ۶۵۸
- تنبيه / المثنی (سفر پنجم) توداه، ت: ۲۷۳
- تجارب الأمم (اصمعی)، ت: ۵۵۹
- تعمید الشیعات و الاثوار (بیرونی)، ت: ۱۴
- تحدید سنی العالم (ابومعشر) ت: ۴۷۷
- تحدید المعموره و تصحیحها فی الصورة (بیرونی)، ت: ۷۴۵
- تحصیل القوانين الهندیة (ابوسعید سجزی)، ت: ۵۰۲
- تحقیقات در مابیت (جکسن)، ت: ۶۴۰
- تحفین تاریخی در باب آثار باقیه (دیون کالیوسی)، ت: ۵۳۰
- تحقیق ماللهند (بیرونی)، ت: ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۸، ۵۲۶، ۷۰۸، ۷۴۲
- التحلیل و التقطیع للتعمیل (بیرونی)، ت: ۶۱۳
- تذکره در باب آلات نجومی مسلمانان (سدیو)، ت: ۷۴۳
- تذکره ادوار قدیم ایران (دوساسی)، ت: ۵۷۷
- تذکره فی الارشاد الی صوم النصارى و الاعیاد (بیرونی)، ت: ۷۱۵
- تذکره فی الحساب و العدّ بارقام السند و الهند (بیرونی)، ۱۷۵، ۱۷۷، ت: ۵۸۶، ۵۸۹
- تذکره در باب فرمطیان بحرئ (دخویه)، ت: ۴۶۴، ۶۴۸
- تذکره‌ای درباره هند (رنیو)، ت: ۲۶۹، ۷۳۸
- ترجمه ما فی براهیم سدهاند من طرق الحساب (بیرونی)، ت: ۲۶۶
- فرغدهای پیامبران (رازی)، ت: ۷۳۲
- توکیب الافلاک (ابوسعید سجزی)، ت: ۵۰۲
- توکیه اروپایی (جونه)، ت: ۷۰۸
- تسطیح الصور و تطبیح الکور (بیرونی)، ت: ۷۴۴
- تسطیح الکوره (بیرونی)، ت: ۷۴۵
- الشریح (جالینوس)، ۱۰۷
- تصحیح مایع لابی جعفر الخازن (بیرونی)، ت: ۶۱۷
- المصروع (کتاب)، ت: ۷۰۸
- نضادها (مریقون)، ت: ۶۳۸
- نقاسیر و تدرج (سربانی) ایشوع دادامروی، ت: ۷۱۳
- نعدیل النسر (حیشی)، ت: ۶۱۲
- الفسیر (ابوالفتح رازی)، ت: ۵۲۷
- تفسیر الانجیل (مارتادورس)، ۲۵۹
- تفسیر (الیشیاری)، ت: ۲۶۴، ۲۷۳
- تفسیر الجلال (سیوطی - محلی)، ت: ۵۲۷
- مفسر (الزرقانی)، ت: ۴۶۵
- تفسیر (زمخشری)، ت: ۴۶۴
- تفسیر مآقده الشیاطین لسلیمان (شعبه)، ت: ۵۰۱
- تفضیل العرب علی المعجم (ابن قتیبه)، ۲۹۹، ت: ۶۸۵
- التقیهم لأرائل صناعة التنجیم (بیرونی)، ت: ۴۶۹، ۴۷۱، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۹۲، ۵۹۴، ۵۹۶، ۶۲۹، ۶۵۵، ۶۷۹، ۶۸۱، ۷۰۳، ۷۰۸
- تقویم مادونی (ابن القلیعی)، ت: ۷۰۸
- تقویم یهودی (شوارتز)، ت: ۵۱۷، ۵۹۸
- تکمیل زیج حبش بالعلم (بیرونی)، ت: ۶۱۳
- تکمیل صناعة التسطیح (بیرونی)، ت: ۷۲۲
- تلخیص کتاب السماء و العالم (ابوسهل)، ت: ۵۱۹

- خاندان نوبختی (اقبال)، ت: ۶۹۹
 خدای نامه / خوتای نامک (ابن مقفع)، ت: ۲۹۶، ۴۹۷، ۵۵۱، ۵۵۵ - ۵۵۷، ۵۶۰ - ۵۶۲، ۵۷۵، ۶۵۰، ۶۸۵
 خورده اوستا (آذرباد)، ت: ۶۳۲، ۶۶۲
 الخواص (راز)، ت: ۶۹۰
 خوانداری از خوتون مانوی (یویس)، ت: ۶۴۱
 خوتای نامک (پهلوی) ساسانی - خدای نامک (ابن مقفع)
 ۵
 داستان دینیک (روایت پهلوی)، ت: ۶۹۰
 داراب نامه ها، ت: ۴۹۳
 داستان ارستان خنوبی (فون کریسر)، ت: ۵۰۱
 داستان مسیحی شدگان مرو (زاخانو)، ت: ۷۲۰
 دامدات ننگ (اوستا)، ت: ۵۵۲
 دانشنامه ایرانیکا (۳)، ت: ۷۲۱
 دانشنامه های ایرانی، ت: ۶۳۳
 درآمدی بر زیگوراه های ستاره شناختی الرغ بیگ (سدیو)، ت: ۴۶۳، ۶۱۰
 در باب اسامی و احد شعور مثل قدیم (بنفی - اشترن)، ت: ۵۰۸
 در باب تاریخ و تقویم خوارزم (زاخانو)، ت: ۴۸۸، ۶۸۷
 در باب ترجمه های عربی خداپنامه (رورن)، ت: ۵۵۶
 در باب حساب و تاریخ تقویم یهودان (بندارید)، ت: ۵۱۲، ۵۱۶، ۵۹۸ - ۶۰۰، ۶۰۱
 در باب یک اسطرلاب نجومی موجود در کتابخانه سلطنتی برلین (وپکه)، ت: ۷۲۲
 الدرر فی سطح الاکر (بیرونی)، ت: ۷۲۵
 دستامه یاران ساز (سندی)، ت: ۶۹۰
 دستامه سالتنه ناسی ریاضی و فنی (ابندر)، ت: ۵۱۱، ۵۹۰، ۶۰۹
 دفتر اختر خوانی زردشت (المغربی)، ت: ۶۲۷
 دستور الخط (ابوسهل)، ت: ۵۱۸
 دلالة اللفظ علی المعنی (ابوسهل)، ت: ۵۱۸
 دلائل القبله (آملی)، ۵۸: ۳۱۱، ت: ۵۰۹
 دلائل القرائات (بنانی)، ت: ۶۱۲
 الدوله (صولی)، ت: ۴۸۲
 دین اعراب ما قبل اسلام (کرل)، ت: ۴۸۷
 دینکرد (پهلوی)، ت: ۲۶۳، ۴۷۶، ۴۸۰، ۴۸۴، ۵۵۲، ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۲۹، ۶۹۲
 دیوان الرسائل (و) الشعر (صایی)، ت: ۴۸۲، ۴۹۸
 دیوان الرسائل (و) الشعر (صولی)، ت: ۴۸۲، ۴۹۸
 ۵
 ذیل فوایس عرب (دزی)، ت: ۶۹۸
 ۶
 الإخوان و الصائس (حبش)، ت: ۶۱۲
 الزه علی القرن الثلاث من التصاری (ابوعیسی)، ت: ۷۰۱
 الزه علی السجوس (یحیی البصرانی)، ۲۵۳
 الزه علی الشبهه (ابوالحسن عزی)، ت: ۲۸۶
 ردود الایم سوری علیه مانی و سرفیون و بریدیان (میحل)، ت: ۶۳۹
 رساله فی الاسطرلاب (ابوسعید سجزی)، ت: ۵۰۲
 رساله فی الحلاء (فزاری)، ت: ۶۹۷
 الرساله الفرجهیه (ابوسهل)، ت: ۵۱۸
 رسائل ابواسحاق ابوالجیم بن سان (حسانی)، ت: ۷۲۹
 رسوم الحركات فی الانبیا، (ابوسهل)، ت: ۵۱۸
 روایات پهلوی، ت: ۵۶۳
 روایات داراب (هرمز دیار)، ت: ۶۵۳
 الروح المتلاشه (مشهد)، ت: ۵۰۱
 روز خرداد / ماه فروردین (رساله)، ت: ۶۵۳
 رویدادنامه بابلی (بروسوس) - تاریخ بابلی

- رویدادنامه جهانی (جورجیوس)، ت: ۵۵۰.
 ریاض العلماء (میرزا افندی)، ت: ۶۶۴.
 ریگ ودا (هندی)، ت: ۶۶۹.
 ز
 زامبادیشت (اوستا)، ت: ۵۶۳.
 زایش ستاره شناسی (واندروردن)، ت: ۲۷۷.
 الزبور (داوود): ۲۲۷، ۳۹۱.
 الزرق النجومی (یوسف الهروی)، ت: ۷۱۸.
 زمان سنة الشمس (محمد بن موسی)، ۶۰.
 زمان و حیات مانی (کلیم)، ت: ۶۴۰.
 زندگینامه علی (معصومی)، ت: ۵۱۰.
 زندگی و آموزه محمد (اشهرنگر)، ت: ۴۶۸، ۵۱۷، ۷۳۳.
 زند و اوستا (زردشتی)، ت: ۶۳۳.
 الزیادة التي زادها فی البهاء (رازی)، ت: ۴۲۵، ۷۳۲.
 الزیجات: ۲۶۳، ۳۲۳، ۴۲۶.
 الزیجات (ع البزیدجات)، ۳۶.
 الزیجات (البونانی)، ۴۱۶.
 الزیج (ابن بازیار)، ت: ۲۷۴.
 زیج (الغ بیگ)، ت: ۵۹۷.
 زیج (نارن) ع القانون.
 زیج جامع (کوشیار)، ت: ۷۳۶.
 زیج حاکمی (ابن یونس)، ت: ۵۸۶، ۵۹۰.
 زیج خوارزمشاهی (ابونصر عراقی)، ت: ۶۰۴.
 الزیج الخیری (یوسف یهودی): ۳۸۸، ت: ۷۱۸.
 الزیج الدمشقی (حبش)، ت: ۶۱۲.
 زیج الهند (سدهاته)، ت: ۴۶۳ - ۴۶۴.
 زیج الشاه (حبش)، ت: ۴۶۳، ۴۶۴، ۶۱۱، ۶۱۲.
 زیگ شامان (بطلمیوس)، ت: ۴۶۲، ۴۶۵ - ۵۴۹، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۹۱ (= تاریخ بطلمیوس).
 زیگ شهریاران (پهلوی)، ت: ۸، ۲۶۲ - ۴۶۴.
 الزیج الصابی (بثانی): ۲۳۳، ۴۵۳، ت: ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۹۰، ۵۹۲، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۲۹.
 زیج الصفائح (ابوجعفر خازن): ۴۱۶، ت: ۶۱۷.
 زیج (طوخاراس)، ت: ۵۹۵.
 الزیج الکامل (هائسی)، ۳۸۸، ۴۰۸، ت: ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۳، ۷۲۴.
 الزیج المأمونی (حبش)، ت: ۵۹۶، ۶۱۲ (ع الممتحن).
 الزیج الممتحن (مأمونی): ۲۳۳ - ۲۳۵، ت: ۴۸۶، ۶۱۲.
 زیج الهزوات (ابومعشر): ۱۷۸، ت: ۲۷۷، ۵۹۰.
 زیستامه فیضوفان (دیوجن لائرتی)، ت: ۶۳۴.
 زیگواردهای تارشناسی (ووستفالد)، ت: ۴۹۸.
 سن
 سالدشناسی مصریان (لپسیوس)، ت: ۴۶۷، ۷۰۹.
 سالد های عربی بزرگ و کوچک (مابر)، ت: ۵۲۱.
 سالها در زیگهای شاهی (نویگه باولر)، ت: ۵۹۶.
 سانکهی / سامبه (بیرونی)، ت: ۶۲۳.
 سب بود ایام الصوم (ابوسهل)، ت: ۵۱۸، ۶۹۲.
 السبین (تورات - و - انجیل): ۲۶، ۲۹.
 سداریکا (شاهنامه) ماندایی، ت: ۵۵۳.
 سز علم نجوم (زردشت)، ت: ۶۲۷.
 السز المکوم (فخر رازی)، ت: ۶۲۷.
 سفر الاسرار (مانی): ۲۵۳، ت: ۶۳۹.
 سفر الجبارة (مانی): ۲۵۳.
 سفر الطور (بارخیا)، ت: ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۷.
 سکون الارض او حرکتها (ابوسهل)، ت: ۵۱۸.
 سلطنت قباد و ظهور مزدک (کریستن سن)، ت: ۶۴۲.
 السماء والعالم (ارسطو)، ت: ۶۱۷.
 ستادنامه (کسروی)، ت:
 السند هند (ع زیج السد هند): ۱۳، ۳۱، ۶۰، ۳۳۹.
 السند هند (ع سید هانته (حبش)، ت: ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۸، ۴۱۲.
 سنی ملوک الارض (حمزه) ع تواریخ کبار الامم.

سه از راجع به آلات نجومی در کتابخانه عمومی
قیصری سن پترزبورگ (ژرن)، ت: ۷۴۴.
السهین / اعمار (ابومعشر)، ت: ۵۲۲، ۴۷۷
سیدر عولام (عبری)، ت: ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۱۴۸، ت:
۵۲۱

السير (- کتب): ۱۴۹، ۱۳۹.
سير الملوك (های ایرانی) (= خدای نامه): ۱۲۱،
ت: ۲۹۶، ۴۹۷، ۵۵۴ - ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۶۲،
۵۷۵، ۵۷۶.

سير ملوك الفرس (ابن سطيّار): ۲۶۳، ت: ۵۵۹،
۶۵۰.

سير الملوك (ابن المقفّع): ۱۱۴، ت: ۴۹۷، ۵۵۶،
۵۵۷، ۵۵۹ (= خدای نامه).

سيرة الفرس (اسحاق بن يزيّد)، ت: ۵۶۱.

سير الملوك الفرس (برمکی)، ت: ۵۵۹.

سير الملوك (بهرام اصفهانی)، ت: ۵۶۰، ۶۵۰.

سير ملوك الفرس (زادويه)، ت: ۵۵۹، ۵۰۴.

سير الملوك (كسروي)، ت: ۵۶۰.

سيرة النبي (ابن هشام)، ت: ۴۶۸، ۵۰۱، ۶۴۴،
۷۳۳.

ش

الشاهبورقان (سانی): ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۵۲، ۲۵۳،
۲۶۲، ت: ۵۷۴، ۶۴۱.

شاهنامه (های فارسی)، ت: ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۵۴،
۵۵۵.

الشاهنامه (ابومنصور): ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۴۴،
ت: ۴۹۳ - ۴۹۷، ۵۰۴، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۶۹.

الشاهنامه (بلخی): ۱۱۴، ت: ۴۹۷.

شاهنامه (فردوسی)، ت: ۴۹۲، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۵۵،
۵۵۶، ۵۶۲، ۵۶۸، ۵۸۰، ۶۶۹، ۷۱۴.

شاهنامه (مسعودی)، ت: ۴۹۷.

شاهنامه (مؤیدی)، ت: ۴۹۷، ۵۵۴، ۵۶۱.

شرح احوال صاحب بن عباد (بهنیاری)، ت: ۵۱۷.

شرح حدود العالم (مینورسکی)، ت: ۶۹۸.

شرح المجسطی (نیریزی): ۱۸۱.

الشريف (قاضی وکیع)، ت: ۵۵۰.

الشمر و الشعراء (ابوالحسن ندیم)، ت: ۴۸۶.

الشموس الشافية للنفس (بیرونی): ۸۸.

شورصدی حلاج (ماسینیون)، ت: ۶۴۵.

شهر رمضان (ابوالحسن علی)، ت: ۴۸۷.

شهرستانهای ایران (رساله)، ت: ۵۸۲.

ص

صایان و صابینگری (خولسون)، ت: ۶۰۶، ۶۲۲،
۷۲۳.

الصاحبی (ابن فارس)، ت: ۷۳۵.

صحف ابراهیم: ۲۲۷.

صحيح بنعاري، ت: ۴۶۵، ۵۱۹.

صوان الحكمة (ابوسليمان)، ت: ۴۸۶.

صور الاقاليم (ابوزيد بلخي)، ت: ۶۱۷.

صور درجات (زردشت)، ت: ۶۲۸.

صورة الارض (ابوحول)، ت: ۵۰۰.

صور كواكب ثابتة، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰،
(بطليموس)، ت: ۶۸۸.

صور الكواكب (الثابتة / السماوية) الثمانية و

الأربعين (صوفي): ۴۳۱، ۴۲۲، ۴۵۳، ت:
۷۳۴.

صور ملوك بني سامان (ترجمة اسحاق بن يزيّد)،
ت: ۵۶۱.

الصيدنة (بیرونی)، ت: ۵۲۸، ۷۰۸.

ط

طب روحاني (رازی)، ت: ۶۹۱.

الطبيب الكلبي (ابوسهل)، ت: ۵۱۹.

طبقات الشعراء (جحّمی، مرزبانی، اصفهانی)، ت:
۷۳۸.

الطبخ (صولی)، ت: ۴۸۴.

ع

العبرة (اوسطو)، ت: ۴۸۱.

المجائب الطبيعية و القرائب الصناعية

(بيروني): ٢٨٤.

عجائب المخلوقات (قزويني)، ت: ٦٨٨، ٦١٦.

عدد المقائيل (حسين بن اسحاق)، ت: ٤٨٦.

علم طبيعي (زله)، ت: ٦٩٧.

علم الفلك // تاريخ نجوم اسلامي (سالمين)، ت:

٢٧٧.

علماء اسلام (رساله)، ت: ٥٥٢.

علماء نحو عربي (فلوگل)، ت: ٥١٨، ٧٣٣.

علمة اعياد الفرس (زادويه): ٢٤٣، ت: ٥٠٤، ٥٥٩.

علمة الفرية التي تستعمل في احكام الجرم

(ابوسهل)، ت: ٥١٨.

عمل السطح المبسوطة (حبش)، ت: ٦١٢.

العمل بالاسطرلاب (صوفى)، ت: ٧٣٤.

العمل بدات الحلق (حبش)، ت: ٦١٢.

عهد جديد (سرياني)، ت: ٧١٣.

عهد عتيق (سرياني)، ت: ٧١٣.

غ

غرر الاخبار (قاضي وكيع)، ت: ٥٥٠.

غرر السير (مرغني)، ت: ٥٤٢.

الغزة (أملی): ١٧، ٥٢، ٣٠٧، ت: ٢٧٠.

الغريب المشرقي (ابوعيسى)، ت: ٧٠١.

الغزليات الشبيه (بوسهل)، ت: ٥١٨.

ف

الفنوح (ابن اسلم)، ت: ٧٣٠.

الفرقان (محمد): ٢٢٧.

فرمانوايان گننام (ذکائي)، ت: ٦٧٦.

فوهنگ آشوري (نوريس)، ت: ٥١٠.

فوهنگ توران، ت: ٥٢٨.

فوهنگ جامه های مسلمانان (دزى)، ت: ٥١٥.

فوهنگ سغدي (فريب)، ت: ٥٠٨، ٥٠٩، ٦٠٨.

٦٩٠.

فوهنگ فنرده پهلوي (مكدرى)، ت: ٥٠٨.

الفصول (بشرط): ٣٣٢.

الفصول (فرغانى)، ت: ٦٢٩، ٧١٢.

قلعة باستان (رازى)، ت: ٧٢٤.

قواصل الكواكب (حبش)، ت: ٦١٢.

قهرت كب جالينوس (حنين بن اسحاق)، ت:

٢٨٤.

قهرت ماقبل القهرت (اذكائي)، ت: ٦٧٥.

قهرت نسخه های خطی سوياني موزة بريتاني

(رايت)، ت: ٧١٩.

في برد ايام المعجوز (سرخسى)، ت: ٦٩٢.

في تعميل الايقاع (ابوسعيد سجزي)، ت: ٥٠٢.

في السطح الثام (ابوحامد)، ت: ٦١٠.

فيزيك (ارسطو)، ت: ٧١٠.

في السر الحكوم (حامدسب)، ت: ٦٣٧.

في علم الاكبر (ناتلى)، ت: ٥٢٦.

في الملة... ايام المعجوز (كندي)، ت: ٦٩٢.

في قران الثمين (سرخسى)، ت: ٥٨٤.

في فقه الراوية (ابوسعيد سجزي)، ت: ٥٠٢.

في كيفية الكرة (ابوحامد)، ت: ٦١٠.

فيما يكون على سطح الاسطرلاب (ابوحامد)، ت:

٦١٠.

في معرفة الكرة والعمل بها (حبش)، ت: ٦١٢.

في الوجود (ناتلى)، ت: ٥٢٦.

ق

قابوسنامه (ابوالمعالى)، ت: ٦٢٩.

قابمورياس (ارسطو)، ت: ٢٨١.

قاموس عربي (لين)، ت: ٤٧٣، ٥٨٥.

القانون (= زيج) ثاوس اسكندرانى: ١٢، ٣٢.

القانون في الطب (ابن سينا)، ت: ٧٣٧.

القانون السعوى (بيروني)، ت: ٥٠٥ - ٥٠٧.

٥١١، ٥١٢، ٥٢٥ - ٥٣٧، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٥.

٥٢٧، ٥٢٩، ٥٢٨، ٥٢٢، ٥٢٦، ٥٢٩، ٥١٩.

٥٢٩، ٥٥٥، ٥٦٣، ٥٦٥، ٥٦٦، ٥٦٧، ٥٦٨.

٥٧٠ - ٥٧٥، ٥٧٨، ٥٧٥، ٥٧٢، ٥٧٣ - ٥٧٤.

٥٣٠، ٥٣١.

- قانون حیث (خجندی)، ت: ۷۳۶.
- قدوش عهدش (ابن میمون)، ت: ۵۱۶.
- القرآن: ۱۱، ۳۳، ۴۸، ۱۵۱، ۲۲۸، ۲۵۰، ۲۵۱.
- ۳۱۸، ۳۵۲، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۲۷، ت: ۴۷۳.
- ۴۷۴، ۵۲۶، ۵۶۲، ۶۵۵، ۶۶۰، ۶۸۶، ۷۱۰.
- ۷۱۱، ۷۳۵.
- القرائات (ابن بازیر)، ۲۸، ت: ۴۷۴.
- القرائات (ابومعشر)، ت: ۴۷۷.
- القرائات (زردشت)، ت: ۶۲۸.
- القرائات / قرآن الحسین (سرخیس): ۱۷۱، ۲۴۹.
- قواین الصناعة (ابوسهل)، ت: ۵۱۸.
- القواین لاحتیاط الاحکام (ابوسعبد سجزی)، ت: ۵۰۲.
- فوس زندگی حکاج (ماسینیون)، ت: ۶۴۵.
- ک**
- کارنامه گ (اردشیر بابکان)، ت: ۵۷۲، ۵۷۵ - ۵۷۷.
- کادهای نخست شوی یغه (هفله)، ت: ۷۱۹.
- الکامل (ابن اثیر)، ت: ۴۷۶... (مکزور).
- کاوه (ماهانامه)، ت: ۴۹۶.
- کتاب ابی ریحان الی ابی سعید (بیروسی)، ت: ۵۰۳.
- کتاب ابو خ (نورانی)، ت: ۵۱۵.
- کتاب بابای (صابی)، ت: ۷۲۷.
- کتاب باروخ (یهودی)، ت: ۷۰۲.
- کتاب الباء (راز)، به الزیاده الفی...
- کتاب الحیل (بنوموسی)، ت: ۷۱۰.
- کتاب دانجال، ت: ۴۷۳، ۵۴۸، ۶۳۶، ۷۱۲ (سویانی).
- کتاب زرادشت فی (به) صوردرجات الفلک (ابوسعبد سجزی)، ت: ۵۰۲.
- کتاب فارسی (بهانرید)، ۴۵۷.
- کتاب مزدک (ابن مفتی)، ت: ۶۴۲.
- کتاب مقدس (سویانی)، ت: ۷۱۱.
- کتاب الملاح: ۲۵۹.
- کتاب... (موبد حرشید): ۲۶۳، ت: ۶۵۰.
- کتاب نعین (فیه)، ت: ۷۲۱.
- کتابخانه رتانیان (بارتولوسی)، ت: ۷۰۰.
- کتابخانه شرفیان (آسمانی)، ت: ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۱۹.
- کتاب ایوب (و) اومیا (و) حزقیال (و) دانیال (سویانی)، ت: ۷۱۳.
- الکف الساعه فی الصناعة الطیه (ابوسهل)، ت: ۵۱۹.
- کتاب الثعالب الملکی (سویانی)، ت: ۵۲۹.
- کرویات منلوس (ابونصر)، ت: ۶۰۲.
- الکوفات (الثانی): ۴۲۳.
- کتاب اصطلاحات الفنون (نهبانی)، ت: ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۵.
- کتابه العمر الطیعی (نانلی): ۹۲، ت: ۵۲۶.
- کتاب الاحیاء (مانی): ۲۵۳، ت: ۶۳۹.
- کیانیان (کریستن سن)، ت: ۵۶۷، ۵۶۹.
- کیشنامه های ایرانی، ت: ۶۳۴.
- گ**
- گائاه (زردشت)، ت: ۵۰۳.
- گائشمارای ایرانی (نقی زاده)، ت: ۶۵۲.
- گائشمارای در ایران قدیم (نقی زاده)، ت: ۴۶۷، ۵۰۵، ۵۲۰، ۵۷۵، ۶۶۴.
- گائنامه (طبع دزی)، ت: ۶۸۸.
- گائنامه یهودی (شوارتز)، ت: ۶۰۳.
- گزارش تاریخی بنیاد و پیشرفت ستاره شناسی (نارین)، ت: ۴۷۷.
- گزیده ها (برگمهر)، ت: ۴۸۲.
- گزیده های ذات سهرم (پهلوی)، ت: ۶۳۵.
- گشاسپنامه (دقیقی)، ت: ۵۵۵.
- گیل گیش و گاو آسمان (سومری)، ت: ۶۶۷، ۶۷۲.
- گوبونیکا (درباره طبیعت) کاسبایوس باسوس، ت: ۶۲۷.

ل

- المدخل (ابوالحسن احمد)، ت: ۴۸۶.
 المدخل (ابومعشر)، ت: ۲۷۷.
 المدخل (كوشيار گيني)، ت: ۶۲۹.
 المدخل الى الصناعة الكرمية (بطليموس)، ۴۱۶.
 المدخل الى علم النجوم (صوفي)، ت: ۷۳۴.
 مدخل بر تاريخ علم (سارنون)، ت: ۶۸۹.
 مدخل در باب پديدها (جمينوس)، ت: ۶۸۸.
 المدخل في علم احكام النجوم (ابوسعيد سجنی)، ت: ۵۰۲.
 المدخل الكبير في علم النجوم (خازن)، ت: ۲۳۹.
 ۶۱۷
 مذكرة بالاسرار (ابوسعيد شادان)، ۹۰.
 مرزبان نامه (طبري)، ت: ۴۶۱، ۶۲۸.
 المرقس (يعقوبی) في الايمان (ابن بهريز)، ت: ۴۸۱.
 مرقون | جتر خدای ناشناخته (هارناک)، ت: ۶۳۹.
 مروج الذهب، ت: ۲۸۷، ۵۲۹.
 السالك و السالك (ابن خردادبه)، ۴۸، ۳۰۷، ت: ۵۰۲، ۵۶۲، ۵۶۵.
 السالك و السالك (جيهاني)، ۳۲۸، ۳۵۲، ت: ۶۷۷.
 السالك و السالك (سرخس)، ت: ۵۸۴.
 السائق (وتيس و النس)، ت: ۴۸۲.
 سائق الطيعة (ايرانندهري)، ت: ۶۶۰، ۶۶۱.
 السائل المددیه (خازن)، ت: ۶۱۷.
 سكة تعاقب (تحرير سوكو)، ت: ۷۰۴، ۷۰۰.
 مسيحيان شرفي (لاكونين)، ت: ۷۱۱.
 المصارعة للأغاني (ابوالحسن علي)، ت: ۴۸۷.
 المعارف (ابن قتيبة)، ت: ۲۸۷، ۶۴۴.
 معارف الروم (اهوازى)، ۳۶۲، ۳۵۹، ت: ۷۰۸.
 معارف فرائيان (تريگلاندی)، ت: ۵۱۷.
 معاني القرآن (زجاج)، ت: ۷۳۲.
 معتقدات و آداب ايراني (ماسه)، ت: ۶۶۵، ۶۷۶، ۶۷۸.
 لغتنامه نهايي يونانيات (دوكانك)، ت: ۷۰۹.
 لوازم الحركتي (بيروني)، ت: ۵۶۲.
 م
 ماحذ المواليق (أملی)، ۵۹، ت: ۵۱۰.
 ماني | آموزه و نوشته هاش (فلوگيل)، ت: ۵۷۲، ۶۳۸، ۶۴۰.
 ماني | تحقيقات در باب دين مانوی (كسلر)، ت: ۶۴۰.
 مانىگري | شالوده و آموزه (پونش)، ت: ۶۴۰.
 ماني و عشور (اذكاني)، ت: ۶۵۸.
 ماني و مانويت (ويدينگرن)، ت: ۶۴۰.
 ماه ورودين روز خرداد (رساله)، ت: ۵۶۳.
 مبداي الموجودات الطبيعه (ابوسهل)، ت: ۵۱۹.
 مبداي الهندسه (ابوسهل)، ت: ۵۱۸.
 بحث سال عرفي يهودی (سلدن)، ت: ۵۱۱، ۵۱۶.
 المجالس (ابوعيسى)، ت: ۷۰۱.
 المسحطی (بطليموس)، ۱۵، ۳۳، ۳۵، ۶، ۹۸، ۱۰۷، ۱۸۱، ۲۲۱، ۴۲۶، ۴۵۳، ت: ۴۷۸، ۲۸۲، ۵۴۹، ۵۹۰، ۵۹۶، ۷۳۴.
 المسحطی الشافعي (ابونصر عراقي)، ت: ۶۰۴.
 مجلات تعاقب (طبع ماير)، ت: ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۵.
 مجلة المشرف (شيوخو)، ت: ۷۰۷.
 مجمع البيان (طبرسي)، ت: ۵۲۷.
 محمل الاصول في احكام النجوم (كوشيار)، ت: ۷۳۶.
 محمل التواريخ و القصص (ابن شادني)، ت: ۵۰۴، ۵۷۲، ۵۷۷.
 المحمل في اللغة (ابن فارس)، ت: ۷۳۵.
 مجموعة (جديد) قوانين (كلبيسا)، ت: ۷۱۷، ۷۱۹.
 المسجر (ابن حبيب)، ۴۱۷، ت: ۷۳۰.
 مختار الحكم (ابن فانك)، ت: ۶۳۵.
 مختار في الاغاني (ابوعبدالله هارون)، ت: ۴۸۷.
 محتاتوث ذهبي (ميخائيل)، ت: ۵۲۸.

- معجم الانساب (زامبارو)، ت: ۵۸۵.
 معان یونانی مآب (یادگار - کومون)، ت: ۶۲۷.
 المغالین (ابن حبیب)، ت: ۷۳۰.
 المفتاح (آملی)، ت: ۵۰۹.
 المسقات (ابوعیسی وراقی)، ۳۴۳، ۳۵۲: ت: ۷۰۱.
 مقالات و رسائل (مانی)، ۲۵۳.
 مقالة (دهم) اقلیدس (اهوازی)، ت: ۷۰۹.
 مقالید علم الهيئة (بیرونی)، ت:، ۶۲۹....
 مقائیل الله (ابن فارس)، ت: ۷۳۵.
 مقدمه قدیم شاهنامه (قزوینی)، ت: ۴۹۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۰.
 مچیکالوگیا تو آتونوی (زردشت)، ت: ۶۲۶.
 الملاحم (مکتب)، ت: ۶۴۶.
 ملاحم گشناسپ (جاماسب)، ت: ۶۳۶.
 مکتب یونانی (مانوور)، ت: ۷۰۸.
 ملحه باروخ (سربانی)، ت: ۷۰۲، ۷۰۳.
 السلال و السحل (شهرستانی)، ت: ۵۱۹، ۶۲۵، ۶۹۹.
 ملوک الطوائف (هشام کلبی)، ت: ۵۷۲.
 مناظر النجوم (ابن قتیبه)، ۴۳۱.
 المناظر الهندیه (مکتب)، ۴۳۸.
 متحات کهن عربی (دوساسی)، ت: ۴۷۱، ۵۱۰.
 من خطوط الساعات (ابوحامد)، ت: ۶۱۰.
 المنطق (ابن مقفع)، ت: ۴۸۱.
 المنطق (ابن حبیب)، ت: ۷۳۰.
 الموفات (آملی)، ت: ۵۰۹.
 الموالید (ابن بازیار)، ت: ۴۷۴.
 الموالید (ابومعشر)، ت: ۴۷۷، ۵۲۲.
 الموالید (زردشت)، ۴۴۷، ۴۴۸: ت: ۶۲۳ - ۶۲۷.
 المؤلفات و المختلف (ابن حبیب)، ت: ۷۳۰.
 الموضح فی حساب الجذور الصم (ماتسی)، ت: ۷۱۸.
 الموطأ (مالک)، ت: ۴۶۵، ۵۱۹.
 مینوی خرد (پهلوی)، ت: ۴۸۰، ۵۶۳، ۶۶۲.
 ن
 ناننامه ایرانی (بوستی)، ت: ۵۶۷.
 نامه پادشاهان پارس (بهرام بن مهران)، ت: ۵۶۱.
 نامه خسروان (شاهنامه)، ت: ۴۹۶.
 کشف الطرف (سلامی)، ت: ۷۳۱.
 نسب آل النجم (ابوالحسن علی)، ت: ۴۸۷.
 نسخه الموبد (بفارس)، ۱۳۷ - ۱۴۱ - ۱۴۴.
 النصف (عبدالجلیل قزوینی)، ت: ۶۴۶.
 نقض ادیان (راز)، ت: ۷۳۲.
 النمودارات (بیرونی) - الارشاد....
 النواحم (قاضی وکیع)، ت: ۵۵۰.
 نوادر الاحکام (سلامی)، ت: ۷۳۱.
 النواصیل (افلاطون)، ۲۴۶.
 النوح علی الهائم (ابوعیسی)، ت: ۷۰۱.
 نور الاصل (حلاج)، ۲۵۸.
 نوروز ا تاریخ و کتابانه (اذکانی)، ت: ۶۵۱.
 النوروز و المهرجان (ابوالحسن علی)، ت: ۴۸۷.
 نهاية الارب (اصمعی)، ت: ۴۶۸، ۵۵۹.
 نهضان (نوبختی)، ت: ۴۷۶.
 النوروز... (حمزه) - الاشعار السائرة....
 نیروز و مهرجان (کسروی)، ت: ۵۶۰.
 نیکی نامه (مرزبان)، ت: ۶۲۸.
 و
 وازه‌های اوستایی و گونه‌های ایزدانه آموزش و
 آگاهش (بزنبرگر)، ت: ۶۵۵.
 وازه‌های حوادمی (هتینگ)، ت: ۶۸۰.
 ورشت مائرشنگ (اوستا)، ت: ۵۵۲.
 الوزراء (صرلی)، ت: ۴۸۳.
 الوشاح (ابن درید)، ۴۷ - ۷۲.
 وصایای (آذرباد)، ت: ۶۳۲.
 وضع مذهبی یهودی (بودنشائز)، ت: ۷۰۰.

- وقایعنامه سمرق (سریانی)، ت: ۷۲۱.
 وقایعنامه (سینکلوس)، ت: ۶۲۲.
 وندیداد (اوستا)، ت: ۴۸۸ (پهلوی)، ۵۶۳، ۶۵۳.
 (فرگرد ۲)، ۶۶۲.
 ه
 هخامنشیان و کیانیان (هرتل)، ت: ۵۶۹.
 هزاره فردوسی (مجموعه)، ت: ۴۹۶.
 هستی‌نامه (ایران‌شهری)، ت: ۶۶، ۶۶۱.
 الهوت الماده (صابی)، ت: ۴۹۸.
 هیئت الفلك (ابومعشر)، ت: ۲۷۷.
 ی
 یادداشت‌های (فزوبنی)، ت: ۶۷۷، ۷۰۷.
 یادگار (جاماسپی)، ت: ۶۳۶.
 یادگاریه (آذرباد)، ت: ۶۳۲.
 یادنامه یونانی - رومی (ملکانی)، ت: ۷۰۷، ۷۱۰، ۷۱۳.
 یسن‌ها (اوستا)، ت: ۵۵۲.
 یسن‌های (اوستا)، ت: ۶۲۷.
 یواقیت الواقیت (زردشت)، ت: ۶۲۷.

Names Index

A

- Aarnack, A. (a): 639.
- Abia s. Roboam. (a): 474.
- Abibos (+): 361.
- Ahiram: 83.
- Abiud s. Zorobabel. (a): 475.
- Abraham (I): 362.
- Abraham s. Thara. (a): 474, 475.
- Achaz s. Joatham. (a): 474.
- Achim s. Sadoc. (a): 475.
- Achoris: 103.
- Adad - nirari (III). (a): 534, 538.
- Adam. (a): 475.
- Addi s. Cosam. (a): 475.
- Akraganes: 97.
- Albani. (a): 707.
- Albatenius. (a): 611.
- Albumaser. (a): 477.
- Alexander (the Great): 20, 101, 179.
- Alexander (II): 104.
- Alexander (Mammacac): 107.
- Alexander (s. BasilusZ): 113.
- Alexander Polyhistor. (a): 528.
- Altadas: 95.
- Altheim, F. (a): 493.
- Amasis: 103.
- Amenophthis: 101.
- Aminadab s. Aram. (a): 474, 475.
- Ammeris (Ethiops): 102.
- Ammonius (Hermias): 248.
- Ammonius Saccas. (a): 630.
- Amonophis (I): 101.
- Amonrout: 102.
- Amon s. Manasse. (a): 475.
- Amos s. Naum. (a): 475.

V

Vajda, G. (a): 639.

Valens, V: 109, (a): 482.

Valentinianus: 109, 112.

Valerianus: 108.

Vander Waerden, B. L. (a): 477.

Vaphris / Apries: 103.

Vespasianus: 106, 148, 373, (a): 583.

Vitellius (+): 374.

W

Wachner, A. G. (a): 700.

Wachner, (a): 702.

Weber, A. (a): 686.

Weil, (a): 500, 584, 732.

Wesenedonk, von. (a): 639.

Widengren, G. (a): 640.

Wilken, F. (a): 584.

Woepcke, F. (a): 744.

Wright, W. (a): 720.

Wustenfeld, F. (a): 498, 518, 691.

X

Xerxes (Ahasuerus): 94, 100, 126
(I), 127 (II), 347.

Y

Yunān (Paris): 35.

Z

Zachariah (+): 361.

Zedekiah (Mattaniah): 344.

Zedner, J. (a): 701.

Zeno (Akamināki): 109, 112.

Zorobabel s. Salathiel, (a): 475.

Soloman s. David, (a): 474.

Solon, (a): 727.

Sophronius (+): 365.

Sosarmos: 96.

Sosares: 96.

Sparethus: 95.

Sphairos: 95.

Spiegel, Fr. (a): 492.

Sprenger, A. (a): 468, 733.

Stauracius: 111, 113.

Stegemann, V. (a): 627.

Steinschneider, M. (a): 646.

Stephanus (+): 112, 363, 403.

Stephinathis (Ramses XI): 102.

Stern, L. (a): 508, 509.

St. Paul (+): 358, 371.

Stratonice (+): 373.

Succo, D. L, (a): 700.

Sudās. (a): 668.

Sumer: 98.

Surin (+): 400, (a): 721.

Susennes: 101.

Suter, H. (a): 744.

T

Takelothis: 102.

Tarakos (Ethiops): 102.

Tardieu, M. (a): 640.

Taḥḥū (+): 374.

Tautanes: 96.

Teodosius (II) Junior: 367.

Téos: 103.

Teutaios: 96.

Thales (Miletos): 33.

Thāra s. Nachor, (a): 475.

Thecla (+): 374.

Theodorus (+): 403.

Theodosius (Byz.): 110, 112.

Theodosius (+): 364.

Theodosius: 113.

Theodosius(Great) & (Minor): 109.

Theodosius (I) Elder: 367.

Theon (Alexandria): 14, 467.

Theophilus: 113.

Thinaios: 97.

Thomas (+): 372.

Thonoskonkoleros: 97.

Thuthael (+): 372.

Tiberius: 106, 110, 113.

Tiberius (Apsimaros): 110.

Tiglath - Pileser (III) Pulus: 125.

Titus (Emperor): 106, 373, 521, 583.

Trajanus: 107.

Triglandii, J. (a): 517.

Ṭha / Thun, (a): 714.

Tukulti - apil - Ešarra. (a): 568.

Tukulti - Ninurta, (a): 531, 540.

U

Uhlemann, M. (a): 523.

Ululaju / Shalmanser, (a): 547.

U / Mukin - Zeri: 547.

Ragau s. Phalec, (a): 475, 534.

Razi, F. (a): 640.

Rhesa s. Zorobabch, (a): 475.

Reinaud, (a): 469, 677, 738.

Reiske, (a): 709.

Re'u: 97, (a): 534.

Roboam s. Soleman, (a): 474.

Romanus (+): 362.

Rosenthal, F. (a): 584.

S

Sābā(+): 362, 373.

Sabakon (Ethiops): 102.

Sabinianus (+): 374, 714.

Sadoc s. Azor, (a): 475.

Sala s. Cainan, (a): 475.

Saliba, G. A. (a): 708.

Salmon s. Naasson, (a): 474, 475.

Saluthiel s. Jechonias (&) Neri, (a):
475.

Šamaš - šum - ukin, (a): 547.

Samonas (+): 361.

Samuel (the prophet): 373.

Samurāmat. (a): 534, 538.

Suosduchinos: 99.

Sarai dt. Haran, (a): 530.

Sargon (I) & (II): 125, (a): 535.

Saruch s. Ragau, (a): 475.

Schaefer, H. H, (a): 639.

Schneiderwirth, H. (a): 573.

Schoene, A. (a): 527.

Schramm, M. (a): 601, 603.

Schwarz, A. (a): 517, 598.

Sebichos (Ethiops): 102.

Sédillot, L. A. (a): 463, 610, 743.

Selden, J. (a): 511, 688.

Seleucus (+): 373.

Sem s. Noe, (a): 475.

Semci s. Joseph, (a): 475.

Semiramis: 94, (a): 533.

Semiram & Ninus, (a): 537, 538.

Sennacherib: 125, 126.

Serenus (Jewish), (a): 472.

Sergius (+): 372.

Sérug, (a): 534.

Sesonchosis / Sheshonq: 102.

Seth s. Adam. (a): 475.

Severus: 107.

Shalmaneser (V) Ululaju: 125, 349.

Silvester (+): 363.

Simeon (+): 367, 371.

Simeon (Kephaz) Peterus: 371, 403.

Simeon (Magus): 367.

Simeon s. Juda, (a): 475.

Simeon (Stylites): 372.

Sisin (+): 362, 365.

Sjellerup, H. C, (a): 734.

Smendis: 101.

Sogdianus: 127.

Solomonis (Makkabean): 372, (a):

720.

Ophrataios: 96.
 Ophratanes: 96.
 Osochor: 101.
 Osorthon: 102.
 Ousercheperoure: 101.
 Ourenios. (a): 721.
 Ozias s. Joram, (a): 474.

P

Panteleémon (+): 372.
 Panyas: 96.
 Paphnutius (+): 372.
 Paulus (+): 374, 403, (a): 714.
 Peleg. (a): 534.
 Peter (Simeon Kephaz): 371.
 Petrus (+): 362, 364.
 Petubastis: 102.
 Phalec s. Heber, (a): 475.
 Phares s. Judas, (a): 474, 475.
 Philippicus: 110.
 Philip (II) Maccodony: 34, 179.
 Philippus (Arrhidaios): 34, 104, (a): 480.
 Philippus. 107, 305, (a): 688.
 Philolaus (Croton): 248, (a): 630.
 Phocas: 110, 372 (+).
 Phulos / Porou. (a): 568.
 Pines, S. (a): 472.
 Pingree, D. (a): 477.
 Piriadias: 96.
 Polycarpus (+): 365.
 Pontius (Pilate): 392.
 Porou / Pulu: 124, 125, (a): 568, 669.
 Probus: 108.
 Procopius (+): 372.
 Psammetique (I): 102.
 Psammetichos: 103.
 Psammethic (III): 103.
 Psammuthis: 103.
 Psinaches: 102.
 Psusennes: 102.
 Ptolemaeus (Claudius): 13, 306, (a): 545, 546, 688.
 Ptolemaeus (Dionysius): 105.
 Ptolemaeus Euergetes (I): 104.
 Ptolemaeus (Epiphanez): 105.
 Ptolemaeus Euergetes (II): 105.
 Ptolemaeus (Lagio Logikos): 104.
 Ptolemaeus (Philadelphus): 26.
 Ptolemy (II) Philadelphus: 104, 345, (a): 703.
 Ptolemaeus (Philometor): 104.
 Ptolemaeus (Philopator): 105.
 Ptolemaeus (Soter): 105.
 Pucch, H - C. (a): 640.
 Pulcheria: 109.
 Pythagoras: 248.

R

Rabbi 'Akibha: 342, (a): 704.
 Rabbi Yosi b. Halaftha, (a): 521.
 Rabula (+): 373.

Mauricius: 110.
 Maximinus: 107.
 Maximus (+): 364.
 Mayer, Jo. (a): 700.
 Melchi s. Addi, (a): 475.
 Melchi s. Janna, (a): 475.
 Melea s. Menan, (a): 475.
 Menan s. Mattatha, (a): 475.
 Menas (+): 361.
 Merodach - Baladan, (a): 547.
 Mesesimordakos: 99.
 Messina, Giuseppe, (a): 720.
 Meton (Athens): 307, (a): 511.
 Metrodorus (chios): 305, (a): 688.
 Meyer, J. (a): 521.
 Michael: 111 (Const. & Georgius),
 118, 371 (+).
 Mitchell, C. W. (a): 639.
 Mithraios: 96.
 Modestus (+): 362, (a): 711.
 Mušezib - Marduk, (a): 547.

N

Naasson s. Aminadab, (a): 474, 475.
 Nabo - nassar, (a): 545, 590, 591.
 Nabu - nadin - zeri, (a): 547.
 Nabu - nasir, (a): 547.
 Nabopolassar: 99, 126, (a): 547.
 Nachor s. Saruch, (a): 475.
 Nagge s. Maath, (a): 475.
 Nahor s. Haran, (a): 530.

Naram - Sin, (a): 538.
 Narrien, J. (a): 477.
 Nathan s. David, (a): 475.
 Naum s. Esli, (a): 475.
 Nazi - marutāš, (a): 539.
 Nebuchadnezzar (I): 98, 99, (a): 547.
 Nebuchadnezzar (II): 24, 99, 126, 179,
 (a): 478.
 Nechāo (Pharaoh): 102, 103
 (Ramses VIII).
 Nechepsos (Akhnaton): 102.
 Nektanebos (I, II): 103.
 Nephhercheres: 101.
 Nephherites (I): 103.
 Nergal - Ušezib, (a): 547.
 Neri s. Melchi, (a): 475.
 Neriglissar: 100.
 Nero / Nerva: 106, 107.
 Nestorius (the Syrian) 357, 397, 403.
 Neugebauer. (a): 595.
 Nicolaus (+): 362.
 Ninrud: 98, (a): 531, (s. Kuš): 536, 538.
 Ninurta: 98, (a): 532, 539 (Nimruta).
 Ninos / - us: 94, (a): 532, 537, 538.
 Noc s. Lamech, (a): 475.
 Noldeke, Th. (a): 567, 658.
 Norris, E. (a): 510.

O

Obad s. Booz, (a): 474, 475.
 Ochus (Artaxerxes III): 100.

Lady Mary → Mary (Virgin): 398,
402.

Lagarde, P. de - (a): 706.

Lamech s. Mathusala, (a): 475.

Lampares: 96.

Lampridés: 95.

Lane, W. (a): 585, 689.

Laosthenes: 96.

Leo / Leon: 112.

Leo (Junior): 111, 113 (Basilios).

Leo (s. Cons.): 111, 113.

Leo the Great: 109, 110, 112
(senior).

Leontius: 110, 371 (+).

Lepsius, R. (a): 467, 509.

Le Quein. (a): 711.

Levi s. Melchi. (a): 475.

Levi s. Simeon, (a): 475.

Lewisohn. (a): 516, 600.

Lobstein. (a): 688.

Loth, O. (a): 524.

Lucas (+): 361.

Lucius (+): 373.

Luke (+): 371.

Lydus, J. (a): 688.

M

Mackenzie, D. N. (a): 508.

Maleleels. Cainan, (a): 475.

Mamas (+): 373.

Mamylos: 95.

Mamythos: 95.

Manasse s. Ezekias, (a): 474.

Manchaleus: 95.

Manetho. (a): 549.

Mar Abbā (+): 403.

Mar Abdā (+): 400.

Marcianus: 109, 112, 367(Emperor).

Marcion. (a): 638.

Marcus (+): 367.

Mardokempad: 99.

Mar - Georgios (+): 367.

Mar Johannes: 403.

Mar Mari (+): 400.

Mary d. Joseph, (a): 475.

Mar Moses (+): 400.

Martha (+): 372.

Mar Theodore (Mopsustia): 259.

Mary (Egyptian): 366.

Mary (+): 358.

Mary (Virgin): 363.

Massignon, L. (a): 645.

Maath s. Mattathias, (a): 475.

Matthan s. Elcazar, (a): 475.

Matthew (+): 371.

Mathusala s. Enoch, (a): 475.

Matthat s. Levi, (a): 475.

Mattathias s. Amos, (a): 475.

Mattathia s. Nathan, (a): 475.

Mattathias s. Semei, (a): 475.

Maurer. (a): 708.

Jeffry, A. (a): 474, 708.
 Jehoiaquim (s. Josiah): 344.
 Jeremias (the Prophet): 368, (a): 702.
 Jerohoam (s. Nebat): 349.
 Jesus s. Joseph / Mary, (a): 475.
 Jesse s. Obed, (a): 474, 475.
 Joatham s. Ozias, (a): 474.
 Johannes (the Father): 362, (a): 710 (Scholasticus).
 John (Marvi): 372.
 John the Boptist (+) 361, 373.
 John (The Teacher): 398.
 Jona (The Prophet): 400.
 Joi Aqim. (a): 702.
 Jonan s. Eliakim, (a): 475.
 Joram s. Josaphat, (a): 474.
 Jorim s. Matthat, (a): 475.
 Josaphat s. Asa, (a): 474.
 Jose s. Eliezer, (a): 475.
 Joseph (Arimathia): 362, 392.
 Joseph s. Heli, (a): 475.
 Joseph s. Jacob, (a): 475.
 Joseph s. Jonan, (a): 475.
 Joseph s. Juda, (a): 475.
 Joseph s. Mattathias, (a): 475.
 Josias s. Amon, (a): 475.
 Joyakim (+): 374.
 Judas s. Jacob, (a): 474, 475.
 Judas (Isariot): 392.

Juda s. Joanna, (a): 475.
 Juda s. Joseph, (a): 475.
 Julius (Caesar) Dictator: 58, 111, (a): 482.
 Juliana (+): 362.
 Julianus (+): 371.
 Julianus (Apostata): 109.
 Julitta (+): 372.
 Justi, F. (a): 500, 567.
 Justinanus (I) Emperor: 109, 367.
 Justinian (II), 110, 113.
 Justinus: 109.

K

Kamsirus: 98, (a): 540, 541.
 Kaššu: 98.
 Kastrondas: 112.
 Katrak, J. C. (a): 666.
 Keith, A. (a): 669.
 Kennedy, E. S. (a): 603.
 Kerdon. (a): 638, 642.
 Kessler, K. (a): 640.
 Kindalanu, (a): 547.
 Kiniladanos: 99.
 Klima, O. (a): 640.
 Kiehl, L. (a): 465, 487, 711.
 Kremer, A. V. (a): 501.
 Ktesias. (a): 533.
 Kushan (Kassite / Kaššu): 98.

L

Lactanz. (a): 636.

Gilgamesh. (a): 667.
 Glaucus (Chios): 248.
 Gordianus: 107.
 Götartzes (II) Geopathros: 373, (a):
 714.
 Gractz, H. (a): 472.
 Gratianus: 112.
 Gregorius (+): 362, 374.
 Gregory (Nyssa): 361.
 Griveau, R. (a): 707.
 Gurias (+): 361.
 Gutschmid, A. V. (a): 467, 572.

I

Hadrianus: 107.
 Halma, M. A. (a): 467, 545, 688.
 Hamadanizadeh, J. (a): 604.
 Hananyā (+): 371.
 Hanna (+): 374.
 Hanna (Indcan): 699.
 Haran s. Terah. (a): 530.
 Harpagos / Arbekas / Arpag. (a):
 543, 544.
 Hartner, W. (a): 603, 656, 674, 739.
 Hase, K. (a): 710.
 Heber s. Sala. (a): 475.
 Hefele. (a): 717, 719.
 Helene: 111, Helena (+): 368.
 Heli s. Matthat. (a): 475.
 Heraclius (Wise): 110, 112.
 Herodes (Antipas): 363.

Hesychius. (a): 727.
 Hieronymus. (a): 528.
 Hipparchus (Nicaea): 33, 305, (a):
 512.
 Holetschek, J. (a): 603, 652.
 Hvogva. (a): 635.

I

Ibhi - Sucn. (a): 538.
 Ideler, L. (a): 511, 590, 684, 739.
 Ignatius (+): 362.
 Ilulaios: 99.
 Indra. (a): 668.
 Irene / Augusta: 113.
 Isaac (+): 362.
 Isaas s. Abraham. (a): 474, 475.
 Isaiah (the prophet): 370.
 Iso'dādih. (a): 712.

J

Jaanna s. Rhesa. (a): 475.
 Jackson, A.V.W. (a): 640.
 Jacob (+): 362.
 Jacob s. Isaac. (a): 474, 475.
 Jacob s. Matthan. (a): 475.
 Jacoby (editor), (a): 528.
 Jāfūl: 125, (a): 669.
 Juhannes (+): 365.
 James: 94.
 Janna s. Joseph, (a): 475.
 Jared s. Maleleel, (a): 475.
 Jechonias s. Josias, (a): 475.

Dositheus (Pelusium): 305, (a): 688.

Dozy, R. (a): 585, 688, 698.

Du Cange. (a): 709.

Durān (+): 400, (a): 721.

E

Egyptians: 305.

Eleazar s. Eliud. (a): 475.

Eliakim s. Abiud (& Melca. (a): 475.

Elias (+): 367, 372.

Elias (of) Nisibis. (a): 546.

Eliezr s. Jorim. (a): 475.

Elisha (the Prophet): 373.

Eliud s. Achim. (a): 475.

Elizabeth (+): 368.

Elmodam s. Er. (a): 475.

Enhrasos. (a): 536, 538.

Enkido. (a): 667.

Enoch s. Jared. (a): 475.

Enos s. Seth. (a): 475.

Ephraem (+): 365.

Epiphanius (+): 371.

Erigbalos: 99.

Er s. Jose. (a): 475.

Esarhaddon: 125, (a): 547.

Esli s. Nagge. (a): 475.

Espasianus / Vespasian. (a): 583.

Esrom s. Phares. (a): 474, 475.

Ethe, H. (a): 693.

Euctemon (Athens): 305, (a): 688.

Eudoxus (Cnidos): 305, (a): 688, 696.

Eupales: 96.

Euphantias: 102.

Euphemia (+): 374.

Euringer, S. (a): 713.

Eusebius (Hist.): 368, 378, (a): 527, 717.

Eustathius (+): 374.

Euthymius (+): 364.

Eutyches (+): 367.

Evil - Merodach: 126.

Ezechias (s. Achaz): 349, (a): 474.

F

Fehronia (+): 371.

Fiey, J.M. (a): 721.

Filipowski, H. (a): 513.

Fiorini, M. (a): 744.

Fleischer. (a): 688.

Flügel, G. (a): 518, 574, 638.

Freeman, G. (a): 549.

G

Gabriel (+): 371.

Gajus Julius: 105, 106.

Gallus: 108.

Gauss. (a): 601.

Gedaliah (s. Ahikam): 342.

Gelasius (+): 362.

Geldner, K. (a): 634.

Geminus. (a): 688.

Georgius Syncellus. (a): 545, 622.

Clément / Iklamis. (a): 659.

Cleopatra: 105, 106.

Commodus: 107.

Conon (Samos): 306, (a): 689.

Constantine (I) Great: 35, 108, 366,
368.

Constantinus (II): 108, 111.

Constantinus (Junior): 111, 113.

Constantinus (Senior): 110, 113.

Cons. s. Leo: 113.

Constant (II): 110, 112.

Constantine (III): 110, 112.

Constantine (IV): Beliver: 110, 112,
367.

Constantine(VII): Porphyrogenitus.
(a): 550.

Cornutus. (a): 710.

Cosam s. Elmodam. (a): 475.

Cosmas (+): 361, 364.

Cornutus (+): 361.

Crispinianus (+): 399.

Crispinus (+): 399.

Cyaxares: 100, 126.

Cyprianus (+): 361.

Cyriacus (+): 371, 400.

Cyricus (+): 372, (a): 713.

Cyrellus (+): 371.

Cyrus (the Great): 22, 100, 126.

Cyrus (+): 367.

D

Dādisho '(+): 370.

Damianus (+): 361.

Darius (I): 100, 103, 126.

Darius (II): 100.

Darius (III) s. Aršam: 101, 127.

Darius (the Median): 100, 126, (a):
548.

David (the king) s. Jesse: 363, (a):
474, 475.

Decius (Traianus): 108, 153, (a):
710.

Defremery. (a): 585.

De Goeje. (a): 646.

Delnon. (a): 626.

Delambre, (a): 522.

Delitzsch, F. (a): 568.

Dellavida, G. L. (a): 493.

Democritus (Abdera): 305.

Derkylus: 96.

De Sacy, S. (a): 471, 510, 577.

Diocletianus: 35, 108, 180, (a): 595.

Diodorus (+): 403.

Dion Cassius. (a): 530.

Dionysius: 358(Arcopagite), 370(+).

Diospolis (Parva): 101.

Diospolitae: 101.

Dometius (+) 372, (a): 713.

Domitianus: 106.

Dorn, B. (a): 743.

- Bartolucci. (a): 700.
 Basilius (+): 363.
 Basilius (Slavonian): 111, 113.
 Baumstark, A. (a): 639.
 Beck, E. (a): 639.
 Bécos. (a): 536, 538.
 Bélésis. (a): 544.
 Belesys / Blasius. (a): 711.
 Bel - harran. (a): 530.
 Bel - ibni. (a): 547.
 Belochos: 95.
 Belos: 94.
 Bel - shar - usur / Belshazzar. (a):
 548.
 Belteshassar (Evlad): 100, 126.
 Bendavid, L. (a): 512, 598.
 Benfey. (a): 508.
 Berekhya (+): 371.
 Bereshya. (a): 720.
 Berossus. (a): 527.
 Bessus. (a): 492.
 Bezzenherger, A. (a): 655.
 Bilibes: 99.
 Blasius (+): 365.
 Bodenschatz, T. G. (a): 700.
 Boeck, A. (a): 689.
 Böhlig, Alex. (a): 639.
 Bokhternarsiya. (a): 480.
 Booz s. Salmon. (a): 474, 475.
 Bou, M. (a): 639.
 Boué, A. (a): 708.
 Boustany, F. E. (a): 708.
 Boyce, M. (a): 641.
 Brinkman, J. A. (a): 545.
 Bukhtanassar (Primus): 98, 99.
 Burgess, E. (a): 686.
 Bruns, H. (a): 743.

C

 Caesar (Kasar): 306, (a): 689.
 Cainan s. Arphand (&) Enos. (a):
 475.
 Callippus (Cyzicos): 33, 305, (a):
 511.
 Callisthenes. (a): 492.
 Cambyces: 100, 126.
 Carus (&) Carinus: 108.
 Cary, G. (a): 493.
 Caussin. (a): 722.
 Chariton (+): 374.
 Cheikho, Louis. (a): 707.
 Chinzeros: 99.
 Christensen, A. (a): 567.
 Christophorus (+): 367.
 Chushan-Rishathaim (Mesopotamia):
 87.
 Chwolson, D. (a): 606, 724.
 Claudus of Chios. (a): 630.
 Claudius: 106, 107.
 Claudius Ptolemaeus. (a): 545.
 Cleostratos. (a): 511.

- Amyntes: 95.
 Amyrtaios: 103.
 Ananias (Damascus): 358, (a): 705.
 Anastasia (+): 361.
 Anastasius: 109, 110 (Atlimus), 112, 113, 153 (I).
 Andreas (+): 362.
 Anianus. (a): 511.
 Anklesaria, B. T: 569.
 Antiochus (V) Eupator: 345, (a): 703.
 Antlis: 112.
 Antonius (+): 107, 363, 364.
 Antonius (Pius): 35, 180, (a): 545.
 Aparanadios: 99.
 Aralios: 94.
 Aram s. Esrom. (a): 474, 475.
 Arbak: 97.
 Arcadius: 109, 112.
 Arceanus: 99.
 Arcius: 94.
 Arethas (+): 358.
 Arik - denilu. (a): 535.
 Aristas. (a): 473.
 Aristotle (Stageira): 44.
 Arius (Presbyter): 363.
 Armamithrés: 94.
 Arphaxad s. Sem. (a): 475.
 Arphaxsadh: 98, (a): 542.
 Arpoxais / Arbaku / Haraka / Arbaq. (a): 543.
 Arrapkha. (a): 545.
 Arsames: 101.
 Arsenius (+): 370.
 Arses (Nikatorus), s. Ochus: 101, 127.
 Artabazanes. (a): 492.
 Artaxerxes (I), (II), (III): 100, 127.
 Arzure: 115.
 Asa s. Abia. (a): 474.
 Asaridinos: 99.
 Askatades: 95.
 Assemani, I' Abbe. (a): 708.
 Athanasius (+): 368, 371.
 Augusta (Irene): 111.
 Augusti. (a): 715.
 Augustus (Gaius) Caesar: 35, 57, 105, 106, 179.
 Aurelianus: 108.
 'Azaryā (+): 371.
 Azor s. Eliakim. (a): 475.
- B**
- Bacchus (+): 361.
 Balaios: 95.
 Balamis. (a): 658.
 Balatores: 95.
 Barbara (+): 362.
 Barcchyiah, A. (a): 513.
 Bardesanes. (a): 638.
 Barlaam. (a): 585.
 Barshabba. (a): 721.

CONTENTS

(Chapter)	(Pages)
O. _ Author's Preface	3 - 6.
I. _ On the nature of Day and Night	7 - 11.
II. _ On the nature of the Years	13 - 17.
III. _ On the nature of the Eras	19 - 42.
IV. _ The different opinions of Various Nations	43 - 49.
V. _ On the nature of the Months	51 - 80.
VI. _ On the derivation of the Eras	81 - 182.
VII. _ On the cycles and year - points	183 - 241.
VIII. _ On the Eras of the Pseudo - prophets	243 - 262.
IX. _ On the Festivals in the Months of the Persians	263 - 289.
X. _ On the Festivals in the Months of the Sughdians	291 - 293.
XI. _ On the Festivals in the Months of the Khwārizmians	295 - 300.
XII. _ On Khwārizm - Shāh's Reform of the Calendar	301 - 302.
XIII. _ On the Days of the Greek Calendar	303 - 340.
XIV. _ On the Festivals and Fast - days of the Jews ..	341 - 355.
XV. _ On the Festivals and Memorable Days of the Christians ..	357 - 374.
XVI. _ On the Christian Lent	375 - 395.

XVII. — On the Festivals of the Nestorians	397 - 405.
XVIII. — On the Feasts of the Ancient Magians	407 - 413.
XIX. — On the Festivals of the Arabs	415 - 418.
XX. — On the Festivals of the Muslims	419 - 429.
XXI. — On the Lunar Stations	431 - 450.
XXII. — On Projection of the globes	451 - 458.
— ANNOTATIONS of the book	459 - 745.
— INDICES	747 - 894.
— Names Index	882 - 894.

in fact, is the second part of this book. For all the book, there is a perfect and comprehensive INDICES, including seven indexes which the last of them "Names Index" consists of Latin names mentioned in the text and also the Annotations of the book.

Editor: P. Azkāei,
Hamadan, 2001 / Feb.

and III). the Ms. dated 1307, belonging to the Edinburg University Library (n. 161) which was inscribed by the famous scribe "Ibn - o al - Kutubi" of Khoy (d. 1354); and in my opinion, this Ms. had been inscribed for the library of "Rashidi Quarter", it has 25 excellent miniature pictures attributed to the Persian school, which has been introduced by three Iranologists: T.W. Arnold¹, H.K.Möller², P.Soucek³. But the only defect of this Ms. , as mentioned before, is that it is the source of those omissions in the Sachau's Edition.

In this new edition of Bīrūnī's *Chronology* that originally has 21 chapters and we have divided it into 22 chapters, each of them has been regularly itemized like the classical (Greek - Roman) works; then transcriptions have been prepared for all the non - Iranian - Islamic person names in the book text, and we have tried to facilitate the reading by using the Arabic vowelizing signs and punctuation.

But about the book Annotations, in addition to what Sachau has written in the English translation (*The Chronology*, PP. 367 - 448), we have added some another 250 separate Annotations by appending and completing his own; and on the whole, 520 notes as a common compilation with <Sachau - Azkāci> signature, in the field of explanation and commentary on the questions and problems of *Chronology*,

1. (in) *A Volume of Orient Studies* (presented to E. G. Browne). Cambridge, 1922. / Amsterdam, 1973, PP. 6 - 7.

2. (in) *The Commemoration Volume of Bīrūnī* Int. Con., Tehran, I. C.C.A., 1976, PP. 235 - 246.

3. (in) *The Scholar and the Saint* (Studies in Commemoration of Abū'l Rayḥān al- Bīrūnī and Jalāl al - Dīn al - Rūmī), edited by Peter J. chelkowski, New York University, 1975, PP. 103 - 168.

dated in 1838 A.D. , belonging to H. Rawlinson (with "R" sign) and the 17th century Ms. of Paris National Library (with "P" sign). Sachau has considered these Mss. as the copies of an original or "mother" Ms. , which we suppose that it is the newly - found Ms. , belonging to the library of Edinburg University. Meanwhile, we have proved that this Ms. has previously belonged to the library of the "Rashidi Quarter" (in Tabriz) that was founded by the Great Vazir Kwajeh Rashid - o al Din Hamadāni (1247 - 1318 A.D.).

But comparing with older Mss. found after Sachau, his Edition bears some defects and omissions that he himself has pointed to them in every related place of the omissions. Afterwards, in 1919 C.Salemann reported about a complete Ms. in Saint Petersburg, then in 1933 M.Krause and H.Ritter found a complete Ms. in the library "Umūmi" at Istanbul dated in A.D. 1206, which is the oldest Ms. of the Bīrūnī's *Chronology* in the world. Thus K.Garbers and J.Fuck derivated the omissions of the Sachau's Edition out of the above - mentioned Mss. and published them (*Documenta Islamica Inedita*, Berlin, AK. Vc. , 1952, PP. 45 - 98) and they were also republished by A.B.Khalidov in Russia (1959).

For years, a new edition of the Bīrūnī's *Chronology* was expected by all Orientalist and Iranologist circles, until the task was devolved to me on the part of "MIRAT - e MAKTUB Book" (Written Heritage Publication Centre) in Iran. My Edition is on the basis of three Mss. : I). the above - mentioned Ms. dated 1206, exists in "Umūmi Istanbul Library" (n. 4667), II). the Ms. dated 1410, exists in "Tupqāpi - Sarai" at Istanbul (n. 3043)

Preface

The book of al - Āṭār - o al - Bāqīya is one of the most distinguished and well - known works of Master Abū-Rayhān Bīrūnī, the great Persian scientist, which he compiled it in 391 H. / 1000 A.D. , on the behalf of the Zyārid Prince Shams - o al - Ma'ālī Qābūs (976 - 998 - 1012 A.D.) and presented to him, when he lived in Gorgan, in the court of the Prince. But apparently Bīrūnī has revised the book text and completed the matters consistently until the end of his life. In 1869, "Committee of the Oriental Translation Fund" (London) intended to translate and publish Bīrūnī's *Chronology*, therefore the task was entrusted to Dr. Edward Sachau (1845 - 1930) who first edited and published the Arabic text (*Chronologie Orientalischer Völker*, Leipzig, 1878. / 1923.), then published its own English translation with the same title (*The Chronology of Ancient Nations*, London, 1879. / 1984.).

The Mss. relied on by Sachau basically consisted of: the Ms. dated in 1669 A.D. , belonging to the British Museum (with "L." sign), the Ms.

In Memory
of
the late professors

J. Humāei
and
E. Sachau

[Editor]

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

Like a very large sea, the rich Islamic culture of Iran has produced countless waves of handwritten works. In truth these manuscripts are the records of scholars and great minds, and the hallmark of us Iranians. Each generation has the duty to protect this valuable heritage, and to strive for its revival and restoration, so that our own historical, cultural, literary, and scientific background be better known and understood.

Despite all the efforts in recent years for recognition of this country's written treasures, the research and study done, and the hundreds of valuable books and treatises that have been published, there is still much work to do. Libraries inside and outside the country preserve thousands of books and treatises in manuscript form which have been neither identified nor published. Moreover, many texts, even though they have been printed many times, have not been edited in accordance with scientific methods and are in need of more research and critical editions.

Responsibility of the revival and publication of manuscripts is a researchers and cultural institutions. The Written Heritage Publication Centre, in pursuing its cultural goals, has sponsored these goals through the efforts of researchers and editors and with the participation of publishers, it may have a share in the publication of this written heritage, presenting a valuable collection of texts and sources to the friends of Islamic Iranian culture and society.

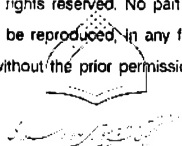
A MIRĀṢ-E MAKTUB BOOK

© Written Heritage Publication Centre, 2001

First Published in the I. R. of Iran by Mirāṣ-e Maktub

ISBN 964-6781-54-3

All rights reserved. No part of this book
may be reproduced in any form or by any
means, without the prior permission of the publisher.



P R I N T E D I N T E H R A N

Abū Rayḥān Muḥammad ibn Aḥmad al-Bīrūnī

AL-ĀTĀR AL-BĀQIYAH
‘AN
AL-QURŪN AL-XĀLIYAH

(The Vestiges of the Past)

The Chronology of Ancient Nations

Edited & Annotated by

Parviz Aḏkāei



Mirās e Maktub

Tehran, 2001